

دکتر مهدی بهار

تبرستان

www.tabarestan.info

میراث خوار استعمار

چاپ شانزدهم

تکرمستان
www.fah

میراث خوار استعمار info

تبرستان
www.tabarestan.info

چاپ اول این کتاب در مهرماه ۱۳۴۴
منتشر و چاپ شانزدهم بی کم و زیاد
از روی آن قیلمبرداری و چاپ شده است.
مؤلف

میدان فخر استعمار

www.tabarestan.info

تکالیف

دکتر مهدی بهار



مؤسسه انتشارات امیر نبیر

تهران، ۱۳۵۷

تبرستان
www.tabarestan.info



بهار، مهدی
میراث‌خوار استعمار
چاپ اول: ۱۳۴۴
چاپ شانزدهم: ۱۳۵۷
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

آمریکا در سه جبهه نبرد

جنگ جهانی دوم روابط اقتصادی و سیاسی کشورهای پیشرفته صنعتی را با کشورهای پس افتاده غیر صنعتی بر بنیاد دیگری بنیان استعمار آشکار بنا نهاد. پس از این جنگ کهنه استعماری جای خود را به نظام دیگری داد که با نیازمندیهای یکنوع دیگر امپریالیسم بیشتر توافق داشت.

در واقع، از یک سو تلاش ملتها برای بهتر زیستن و از سوی دیگر هجوم اقتصاد غول آسای ایالات متحده آمریکا با بازارهای کار و مصرف مواد اولیه‌ای که در حصار استعمار محصور شده بود ایجاد مینمود که امپریالیسمهای استعماری شیوه دیگری را برای «حفظ منافع خود» برگزینند که مانند شیوه آشکار استعمار چشم گیر نباشد. خطر اینجا بود که ایالات متحده آمریکا بدون آنکه از امپریالیسم مالی سخنی بگوید علیه امپریالیسم های استعماری تبلیغ مینمود.

البته تلاش ملتها برای بهتر زیستن زخم اساسی را بر پیکر استعمار وارد میساخت ولی بهره برداری دولت ایالات متحده از این احساسات ملی ضد استعماری خطر جایگزین شدن تراستهای آمریکائی را بجای شرکتهای اروپائی بوجود آورده بود و این، از نظر استعمارگران، خطر عظیم بود.

آمریکا تصمیم داشت که استعمارگران اروپائی را از مستعمرات و نیمه مستعمرات بیرون بریزد و رشتههای اسارت مالی را بدست و پای ملتها ببندد. البته این رشته های مالی ناپیدا در نظر اول پیش از سلطه نظامی استعمار مطلوب واقع میشد. راز موفقیت های اولیه آمریکا نیز در همین بود.

اما امپریالیسم های استعماری نیز بنوبه خود از روش آمریکای شمالی در آمریکای لاتین تقلید نمودند و سیستم امپریالیسم مالی را که در نیمه مستعمرات آزموده بودند به مستعمرات نیز گسترش دادند و بندهای اسارت عالی را جایگزین دستگاه اداری استعماری نمودند.

دولت ایالات متحده و تراستهای آمریکائی بیانه تجارت آزاد و

سیاست «درباز» با سیاست استعمارگران دایر بر قرق کردن «شکارگاههای خصوصی» از پیش از جنگ جهانی اول بمبارزه برخاسته بودند و به حصارهای استعماری، که مناطق مختلف جهان را در انحصار استعمارگران اروپائی در آورده بود، بعنوان مانع تجارت آزاد و سیاست درباز نگاه میکردند. درواقع حصارها و انحصارها که توسعه نفوذ مالی و اقتصادی ایالات متحده را متوقف میکردند این کشور را در خطر بحران های خرد کننده عظیم قرار میدادند. درسی که تراستهای آمریکائی از بحران مصیبت بار ۱۹۲۹ بپس گرفته بودند مانع از آن بود که این بار نیز حدود و ثغور مصنوعی استعماری را مراعات نمایند و مناطقی را که در چهار دیواریهای استعماری محصور شده بود در انحصار استعمارگران باقی بگذارند.

شاید ایالات متحده با استعمار، در نظر اول، ملتهای آسیا و آفریقا را باین پندار انداخت که گویا آن دولت به امداد استعمارزدگان برخاسته است. اینان خیر نداشتند که شرایط زندگی امپریالیسم زدگان آمریکای لاتین بر شرایط زندگی استعمارزدگان آسیا و آفریقا نه تنها برتری ندارد بلکه سیاه تر و غم انگیزتر از آنست. این بی خبری در بدو امر رونقی بکار آمریکائیها داد و خطر بزرگی برای منافع استعمار بوجود آورد. در واقع استعمار با دو خطر روبرو شده بود، یکی خواستهای آزادیخواهان ملل و دیگری بهره برداری آمریکا از این خواستها. این بود که بزودی، استعمارگران تغییر جامه دادند و اتحادیهائی نظیر کامنولت و جامعه فرائسه را توسعه داده یا بوجود آوردند و قشونهار از کشورها بیرون بردند ولی وابستگیهای مالی و بازرگانی بازار را باقی گذاشتند. باتمام این احوال، سوابق آنها در آسیا و آفریقا و نفرت و واهاه عظیمی که در میان ملل ایجاد کرده بودند هنوز وسیله خوبی در اختیار آمریکای ناشناخته نیگذاشت تا بتواند بدانوسله نتایج احتمالی تغییر جامه را که بسود استعمارگران بود زایل سازد. بدین قرار امپریالیسم مالی تقریباً در همه جا، جایگزین امپریالیسم استعماری شد. تبعیت سیاسی مستعمرات و نیمه مستعمرات، ظاهراً، تخفیف یافت، ولی سلطه اقتصادی پایدار ماند و حتی شدت بیشتری پیدا کرد.

باتمام این تدابیر، اقتصادهای خود اروپا از هجوم اقتصاد فوق العاده نیرومند ایالات متحده آمریکای شمالی مصون نماندند و حتی بحکم ضرورتهای پس از جنگ تاحدی پیرو آن شدند. درحقیقت، قدرت مافوقی که از لحاظ مواد اولیه در قلمرو ملی خود بهره ورتر و از لحاظ تجهیزات مدرن تر و از نظر ذخایر مالی قویتر بود اقتصادهای فرسوده اروپائی بعد از جنگ را مورد تعرض سهمناکی قرار داده بود.

بعد از جنگ جهانی دوم صادرات ایالات متحده، با استفاده از شرایط خاص آن زمان، بیش از حدود معقول توسعه یافت بطوریکه دولتهای اروپائی را دچار مشکل پرداختها کرد. این دولتها دیگر خود را قادر نمیدیدند که در برابر صادرات عظیم ایالات متحده، دلار بپردازند. دیگر نه دلاری و نه طلائی در کار بود و ایالات متحده نیز که به مصنوعات و کالاهای این کشورها احتیاجی نداشت چیزی جز دلار و طلا نمیپذیرفت. وانگهی این «صادرات عظیم» فقط جزء ناچیزی از تولیدات آمریکا را میساخت و اقتصاد گول پیکر آن دیار را اقتناع نمینمود.

در واقع، دولت آمریکا مصمم بتوسعه بیخود و حصر صادرات خود بود در حالیکه این صادرات از سوئی با فقر کشورهای اروپائی برخوردار کرده و از سوی دیگر با وحشتی که دولتهای اروپائی از وابسته شدن اقتصاد خود احساس مینمودند مواجه شده بود و این خود توسعه تجارت منطقه دلار را دچار بن بست میساخت. برای نجات از همین بن بست بود که دولت ایالات متحده، نقشه مارشال واصل چهارم ترومن را بوجود آورد، کمکهای نظامی کرد، وام داد و حتی وامهای بلاعوض تقدیم نمود و اعتبارات طولی المده برای مشتریان خود در نظر گرفت.

اما این تدابیر نیز که گره ها را موقتاً میگشود، خطر اضمحلال اقتصادهای مستقل اروپائی را افزایش میداد و این اقتصادها را در زیر بار قرض با اقتصاد آمریکا وابسته میساخت. معنی این وابستگی این بود که اروپائی ها کالاهای آمریکائی بخرند و سهام شرکتها و صنایع خود را به سرمایه داران آمریکائی واگذار کنند و در آخر حساب بصورت مستعمره آمریکادرا آیند.

این خطر در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بمراتب شدیدتر احساس میشد. این کشورها بزودی احساس کردند که درآمد ملی خود را در پایان هر سال باید در ازاء اقساط سررسیده و امها و فرع آنها به آمریکائیهها بپردازند و از نو برای اجرای طرحهای آینده قرض بگیرند و سرانجام در اثر این خونریزی مداوم بیش از پیش به فقر کشیده شوند. کمکهای بلاعوض نیز کمتر از این خطر نداشت چون بعنوان دانه ای که تراستهای آمریکائی میپاشیدند ملت های نیازمند را بدام می انداخت و تجارت خارجی آنها را بسوی بازار ایالات متحده متوجه میکرد و آنگاه درست در همین موقع آمریکائیهها از دادن کمکهای بلاعوض خودداری نموده، پرداخت وامهای گران بهره را پیشنهاد میکردند. کمکهای نظامی هم خارج از دایره سود طلبی انجام نمیگرفت چون در دوام و وسائل یدکی را مجانی میدادند و پس از آنکه به آمریکائی کردن

تمام وسائل حرب کشور توفیق میافتند میگفتند دیگر ما مجانی نمیدهیم باید بخريد و بدین طریق از راه فروش وسائل یدکی ، باهر قیمتی که خود تعیین مینمودند ، ولخرجیهای گذشته را تلافی میکردند .

این خطرات عظیم ممکن نبود که از هیچیک از جهات بیواکنش بماند . اقتصادهای اروپائی بواکنش عظیم دست زدند ، ترفه‌های گمرکی را بالا بردند ، از صنایع خود حمایت نمودند و کشورهای توسعه نیافته نیز به مبارزه جدی با آمریکائیها برخاستند . باوجود این ، اروپائیان هیچگاه بدوران امپریالیسم استعماری برنگشتند .

اینک مبارزات سخت در تمام جهات ادامه دارد . ازیکسو ملت‌های توسعه نیافته بپا خاسته‌اند تا اقتصادهای ناقص خود را که بريك پایه استوارو براساس تولید يك کالا مستقر است بیک اقتصاد کامل و متنوع ، که جوابگوی کلیه نیازمندیهای صنعتی و کشاورزی آنها باشد ، مبدل کنند و از سوی دیگر اقتصادهای صنعتی و جامع اروپانیز برای حفاظت از منافع استعماری سابق خود از دستبرد ایالات متحده آمریکا به اقدامات سخت دست زده‌اند .

اکنون در برابر اقتصاد عظیم ایالات متحده سه جبهه نبرد قرار گرفته است . اول جبهه مبارزه با کمونیسم که بصورت يك بهانه درآمده است . دوم جبهه مبارزه با امپریالیسم های استعماری سابق که باکمال جدیت از حدود و ثغور مالی و تجاری لیره و فرانک حفاظت مینمایند . سوم جبهه مبارزه با کشورهای توسعه نیافته‌ای که با کوشش بسیار در طریق ایجاد اقتصادهای کامل و جامع و نجات خود از خطر روزافزون اقتصادهای ناقص و محصول واحد تلاش مینمایند و روز بروز بیش از پیش در برابر اقتصاد آمریکا میایستند .

دولت ایالات متحده آمریکا که در واقع يك دستگاه اجرائی صد درصد خالص تر استهای غول پیکر آمریکائی است در این هر سه جبهه با سماجت عجیب نبرد میکند . اینک این دولت را در این سه جبهه اصلی مورد مطالعه قرار میدهیم .

*

* *

نصت باید دید که این مبارزه برای چیست . آمریکائیها میگویند برای «اصول» است . ولی این اصول مگر در داخل ایالات متحده بخطر افتاده که دولت آمریکا نگران

۱ - جبهه مبارزه با کمونیسم

شده است؟ . آمریکائیه‌ها جواب میدهند که فرقی نمیکند، «حیثیت بشری» هر جا بخطر افتاده باشد وظیفه‌ی ماست که به حراست آن برخیزیم . این بجای خود محفوظ ولی آمریکائیه‌ها چرا به نجات «حیثیت بشری»، بقول خود، اکتفا نمیکنند و در این جنگ صلیبی مدرن که پیش گرفته‌اند ناسیونالیست‌ها را هم در جزو کمونیست‌ها بحساب می‌آورند . ناسیونالیست‌ها که دیگر، «خدا» و «مذهب» و «مقام انسانی» را انکار نمیکنند. پس ضدیت آمریکائیه‌ها با ناسیونالیست‌ها و بیطرف‌ها برای چیست؟ سخنان دالی و گلدواتر راجع برادف بودن بیطرفی و کمونیسم از کجا ناشی میشود؟ ناسیونالیسم و کمونیسم چه وجه مشترکی دارند که از نظر آمریکا در یک اردوگاه قرار گرفته‌اند؟ آیا این «دموکراسی» آمریکاست که قضاوت میکند یا «منافع» آمریکاست؟

در واقع با شلاق همین سیاست بود که آمریکائیه‌ها فیدل کاستروی ناسیونالیست را با جبار بسمت مسکو راندند . او را چرا زیر شلاق مبارزه با کمونیسم گرفتند؟ این خود سئوالی است. لومومبا را هم که در ناسیونالیست بودن او جای تردید نیست چرا محکوم نمودند؟ دولت بیطرف لائوس را چرا گرفتار کودتای دست راستی ساختند؟ اصل بیطرفی چرا این چنین مورد نفرت رهبران آمریکائی است؟ مگر در بطن بیطرفی چه عاملی نهان است که مورد تمایل کمونیست‌ها نیز هست؟ نکند که سوداگران آمریکائی از تبدیل اقتصاد ناقص به اقتصاد جامع نگرانند و از اینکه کشورهای توسعه نیافته، اقتصادی را که بر اساس تولید «محصول واحد» قرارداد مبدل به اقتصادی کنند که جمیع کالاهای مورد احتیاج را تولید نماید بیمناکند . درحقیقت شاید «منافع» است که دولت آمریکا را بدست و پا انداخته نه «اصول».

کشورهای عظیم صنعتی اروپای غربی که منافع خود را از طریق تجارت با چین و کوبا تأمین شده یافتند به اصول توجهی نکردند و در صدد بر انداختن این دولتها بر نیامدند و حتی علیرغم منع صریح آمریکا با این کشورها روابط سیاسی و تجاری برقرار نمودند . در واقع برقرار شدن این سیستم یا آن سیستم در هر کشوری فقط میتواند بهانه‌ای برای مداخله باشد والا از لحاظ اصول برای آمریکا خطری ندارد انگلیسها هیچگاه مصمم نشده‌اند که مائو یا هوشی‌مین یا فیدل کاسترو را سرنگون کنند. ژنرال دگل حتی خیلی پیشتر از این رانده و در مصاحبه خود بتاريخ ۱۷/۱۱/۴۳ پیشنهاد اتحاد اروپا از اوزال تا آتلانتیک را مجدداً عرضه داشته است . این سیاست دوگانه در اردوگاه غرب خودمیرساند که مبارزه آمریکا در جنوب شرقی آسیا چه با کمونیسم و چه با بیطرفی برای خاطر اصول نیست بلکه برای منافع است چه اگر برای اصول بود تمام «دموکراسیهای

غربی « بایستی درصفا آمریکا قرار میگرفتند و بقول خود ، «خدا» و «مذهب»
و « حیثیت انسانی » را نجات میدادند .

اگر موضوع مبارزه با کمونیسم را از این دریچه نگاه کنیم مسئله
مبهم مبارزه آمریکا با ناسیونالیستها بخودی خود حل میشود چون ناسیونالیستها
و کمونیستها از نظرگاه آمریکا در يك نقطه شریکند . کمونیستها هم مانند
ناسیونالیستها طرفدار اقتصاد جامع و مخالف اقتصاد يك پایه و محصول واحد
هستند که خود با تصمیم آمریکا دایر بروایسته کردن اقتصادهای توسعه نیافته
مغایرت کلی دارد. ولی ناسیونالیسم کجا و کمونیسم کجا ؟ .

- راجع به بیطرفی هم آمریکائیا همین روش را دنبال میکنند.
آمریکائیا میگویند که بیطرفی با کمونیسم هم مرز است، کافی است که این
مرز طی شود و بیطرفی با کمونیسم هم آغوش گردد (۱) . ولی صحبت بر سر
گذشتن از همین مرز است . هر انسانی هم به مجرد اینکه از يك مرز اخلاقی
بگذرد تبدیل به انسانی دیگر میگردد ولی کسان بسیاری هستند که هیچگاه
از این مرز عبور نمیکنند . البته هیچ تأمینی وجود ندارد که بیطرفها در زیر
شلاق آمریکائیا از مرز نگذرنند چنانکه کاسترو گذشت و لومومبا هم بعنوان آخرین
راه علاج فریاد مددخواهی بسوی شوروی بلند نمود و اینک سوکارنو نیز در
زیر فشار تهدید آمیز آمریکا وانگلیس در حال عبور از مرز است.
از اینجا آشکار میشود که چرا فیدل کاستروی ناسیونالیست برای
آمریکائیا با فیدل کاستروی کمونیست تفاوتی نداشت .

کاسترو مگر چه میگفت ؟ . او میگفت این باتیستای دیکتاتور خونخوار
را که آمریکائیا از گروهبانی به دیکتاتوری رسانده اند ما نمیخواهیم . او
میگفت این « محصول واحد » نیشکر و این اقتصاد ناقص و يك پایه برای ملت
کوبا خطرناک است، معنی ندارد که مافقط نیشکر بکاریم و با آمریکا بفروشیم
و در برابر کلیه ما بحتاج جزیره حتی گوجه فرنگی و سبزی خوردن را از
آمریکا وارد کنیم . او میگفت که این خود يك اسارت ابدی است . او برای
رفع این اسارت ابدی کشتزارهای آمریکائیها را ملی کرد و این ناشی از حق
حاکمیت هر دولتی است و بکسی ربطی ندارد . او به بنیاد يك زیربنای محکم
اقتصادی پرداخت و این برای استقلال اقتصادی و سیاسی جزیره لازم بود . ولی
آمریکائیا گفتند که اقتصاد کوبا باید تابع احتیاجات بازار آمریکا باشد یعنی

۱ - به آراء و عقاید دالس و کتاب گلدواتر بنام « چرا پیروز
نشویم » مراجعه شود .

کالائی را که این بازار تولید میکند کوبا تولید نکنند و محصولی را که این بازار لازم دارد کوبا بوجود آورد و این محصول فقط « نیشکر » است که کوبا اجازه تولید دارد. مزارع نیشکر را هم خود تصرف کرده بودند. کوبائیه فقط در این مزارع عملگی میکردند. کاسترو علیه این بی انصافی قیام کرده بود و در عین حال با کمونیستها مبارزه میکرد. آمریکائیها برای آنکه او را بکوبند همش کردند که کمونیست است و از مسکو إلهام میگیرد. سپس او را با تهدیدات روزافزون بخطر انداختند و او برای حفظ انقلاب و موجودیت مات خود دست کمک بسوی مسکو دراز نمود.

لومومبا چه میگفت؟ او نیز مایل نبود که جای بلژیکیها را با آمریکائیها بسیار. او نیز از پیوستن به اردوگاه آمریکائی و تبعیت از تقاضاهای بازار آمریکائی امتناع مینمود. او را هم بیاد کتک گرفتند که این مرد کمونیست است در حالیکه او فقط ناسیونالیست بود و بقولی موقع عبادت بدرگاه خداوند بقتل رسید.

به هندوچین برویم. در آنجا چرا سازمان سیا (C.I.A.) سال ۱۹۵۸ با روی کار آمدن سوانافوما رهبر بیطرفها مخالفت میکرد در حالی که در انتخابات مه ۱۹۵۸ کمونیستها پیروز شده بودند و رویکار آمدن بیطرفها بجای کمونیستها امتیاز بزرگی بود آمریکا بود؟ شاه لائوس از سوانافوما حمایت میکرد. چرا آمریکائیها در این جریانات از ژنرال فومی نوساوان رهبر دست راستیها که ابدا مقبولیت عامه نداشت جانبداری نمودند و او را بایک کودتا بحکومت رساندند؟ سروان کونگ له و چتر بازان او را که بحق علیه فومی نوساوان قیام کرده بود چرا کمونیست و مورد عدم اعتماد سیا خواندند؟ او که کاملا بیطرف بود و رهبر بیطرفان را به حکومت دعوت مینمود. پس از برقراری صلح و سازش چگونه بود که آمریکائیها مجدداً کودتای رهبر دست راستیها را اداره کردند؟ در واقع، اینها همه برای «منافع» بود نه «اصول» چون بیطرفها مخالف اصول نبودند.

در اینجا باید یادی از جریانات تابستان ۱۹۵۹ بنمائیم. در این هنگام آمریکائیها ناگهان اعلام نمودند که لائوس بوسیله قوای کمونیستها که از شمال حمله کرده اند اشغال شده است. سناتورها و روزنامه‌های آمریکائی که بخشم آمده بودند خواستار مداخله مستقیم آمریکا شدند. تبلیغات دامنه‌داری براه افتاد و تصمیم بمداخله نظامی در لائوس گرفته شد. سرانجام یک هیئت بازرسی سازمان ملل به لائوس رفت و پس از مدتی بازجویی اعلام کرد که در لائوس خبری نیست فقط جنگهای مختصر و پراکنده‌ای در شمال جریان دارد.

سرانجام چه شد؟ سرانجام آمریکائیا در پشت میز کنفرانس ژنو (اکتوبر ۱۹۶۱) نشستند و پذیرفتند که تنها مرد صالح برای رهبری لائوس همین سوانافوما رهبر بیطرفهاست و تلویحاً عملیات و نظریات قبلی سیا را محکوم نمودند. ولی بعداً چه کردند. بعداً پس از مدتها صلح و آرامش فومی نوساوان را مجدداً بکودتا واداشتند (۱۹۶۴ر۲۸) و بدین وسیله بر پشت کمونیستها شلاق زدند و آنها را بمیدان کشیدند و بمب انداختن بر روی آنها را از سر گرفتند. اینک کار بدین منوال است.

از این سیاست تحریک آمیز چه استنباط می‌توان کرد؟ آیاتام این تلاشها برای نجات « اصول » بوده است یا برای نجات « منافع »؟ این صحیح است که کمونیسم و ناسیونالیسم از لحاظ ایجاد اقتصاد متنوع تقریباً بیک اندازه منافع آمریکا را بخطر میاندازند ولی اگر تلاش آمریکا صرفاً از نظر اصول و برای خاطر «خدا» و «مذهب» و «حیثیت انسانی» بود نه از لحاظ تأمین منافع آندولت بایستی از بیطرفها حمایت میکرد چون آنها طرفدار این « اصول » بودند. ولی ضدیت شدید آمریکا با بیطرفها و اصولاً خصومت عجیب رهبران آمریکائی با بیطرفی نشان داد که آمریکا به اصول اهمیتی نمیدهد، منافع است که در نظر او خدا و مذهب و «دموکراسی» است.

اینک باید دید که دولت ایالات متحده چه منافعی در هندوچین دارد؛ برای درک این موضوع نخست باید دید که آمریکا چه نفعی دربراه انداختن جنگها با اسلحه کلاسیک دارد. در این مورد ارقام راجع بر رشد صنایع جنگی آمریکا گویاست:

صنایع جنگی آمریکا از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۳ بیش از صد درصد توسعه یافت در حالیکه رشد صنایع مصرفی نیز در بعضی رشته ها بمیزان ۵۰ درصد و در برخی رشته ها معادل با صد درصد بود. در ۱۹۴۴ نسبت به ۱۹۳۹ رشد تولید در رشته های مختلف بمیزان قابل ملاحظه ای ترقی کرد بدینقرار: تولید زغال سنگ ۴۳۳ درصد، آهن ۵۳ درصد، بوکسیت ۱۷۵ درصد، آلومینیوم ۴۶۵ درصد، مس ۱۷۲ درصد، چدن ۸۳ درصد، فولاد ۱۷۰ درصد، نفت ۴۴ درصد، ماشین آلات ۶۵۰ درصد، هواپیما سازی ۱۳۰۰ درصد و کشتی سازی ۵۵۰۰ درصد.

این توسعه عظیم را نفوس آماده بکار که بخدمت سربازی اعزام نشده بودند میگرداندند و کمبود کارگری هم احساس نمیشد در حالیکه پس از خاتمه جنگ ۱۲ میلیون سربازی که از جبهه ها برمیگشتند و شش میلیون نفوسی که بتازگی بسن کار رسیده بودند یعنی مجموعاً هیجده میلیون نفوس آماده بکار وارد بازار

میشدند. لذا اقتصاد آمریکانه تنها نمیتوانست از میزان تولید بکاهد بلکه اجباراً بایستی بر شدت تولید عمیقاً افزود. بدین قرار بی‌پرده باید گفت که اقتصاد آمریکا در حقیقت یک اقتصاد جنگ است نه یک اقتصاد صلح چون اقتصاد زمان جنگ با تولیدات عظیم نظامی خود از بیم آنکه مبادا یک بحران عظیم بیکاری ورکود دامنگیر کشور گردد حتی بر سرعت رشد خود افزود و کالاهائی ایجاد کرد که جز در میادین جنگ در جای دیگری مشتری نداشت. «سیاست لب‌پرتگاه جنگ» جان فوستر دالس وزیر خارجه فقید آمریکا، بر مبنای همین دلواپسی بود که «بازارهای» برای تولیدات عظیم استراتژیک آمریکا بیافریند. دالس پیوسته جهان را بر لب پرتگاه جنگ نگاه میداشت. سیاست او دربارهٔ چین از همین سرچشمه جاری میشد.

اقتصاد غول‌آسا بر شدت خود ادامه میداد. همه چیز «میساخت و مازاد» مصرف داخلی را باید صادر میکرد. کالاهای جنگی که از مصرف داخلی محروم بود باید یکجا صادر میشد. بر سر صدور این کالاها مبارزات سخت میان دول غربی در گرفت و حوادث شگفت‌انگیز آفریده شد. در این زمینه مقالهٔ روزنامهٔ دیلی تلگراف چاپ لندن بتاريخ پنجم آوریل ۱۹۶۵ اجبارات اقتصادی آمریکا را بر ملا میسازد. این روزنامه مینویسد: «کارشناسان نظامی انگلیس از فشاری که آمریکا برای فروش اسلحهٔ خود وارد میسازد هر روز بیش از پیش اظهار عدم رضایت مینمایند. آمریکائی‌ها که میخواهند فروشندهٔ منحصر به فرد سلاح‌های سنگین باشند در داخل «ناتو» جنگ سرد بوجود آورده‌اند چه آنها نمیگذارند دیگران اسلحه بفروشند از جمله یک سفارش ۴۰ میلیون لیره‌ای تانک را باید نام برد که ایتالیائی‌ها داده بودند و آمریکائیها از جنگ انگلیس درآوردند» (۱).

درواقع اجبار آمریکا در صدور کالاهای جنگی و نظامی یکی از پر فشارترین اجبارات اقتصادی کشور ایالات متحده است. جنگ کره که با آنندک فاصله‌ای از پایان دومین جنگ جهانی بوجود آمد مقدار قابل توجهی از این کالاها را بلعید. مواد منفجره‌ای که در این جنگ مصرف شد باندازهٔ تمام مواد منفجرهٔ مصرف شده در تمام دوران جنگ جهانی دوم بود. جنگ ویتنام نیز بازار کلانی برای این کالاها شد.

البته این جنگها گویا برای دفاع از «اصول» بود. ولی در اینصورت

۱ - خیراز یونایتد پرس، به نقل از روزنامهٔ اطلاعات ۱۷/۱۹/۶۴

مطابق باشم آوریل ۱۹۶۵.

معلوم نیست که این مدافعان راه «اصول» بهنگام فاجعه «دین بین فو» کجا بودند و چرا در آن هنگام بفرانسویها کمک مؤثری ننمودند؟ دین بین فو نقطه پایان استعمار فرانسه بود. از آن پس آمریکائیهها میداندار شدند و بصورت «کالاهای» جنگی پرداختند. اینک لاٹوس به لیست بازارهای مصرف مواد منفجره اضافه شده است. فرداشاید تایلند هم در این لیست خونین نامنویسی کند. بهر حال «هندوچین» باید نجات یابد یا شاید بهتر است بگوئیم «هندوچین باید اقتصاد جنگی آمریکا را نجات دهد». از این گذشته هندوچین چارسوی اصلی جنوب شرقی آسیاست و در حقیقت تخماقی است که اگر به گردش درآید چین ویرمانی و مالزی و اندونزی را در هم میکوبد و اگر بگردش خرد کننده درنیاید پایگاهی است که «منافع» آمریکا را در نفت، واندوتزی، در کائوچوی مالزی و اندونزی و در جنگلها و کشتزارهای عظیم هندوچین تأمین مینماید. البته این حسابی است که آمریکائیهها پیش خود کرده اند ولی اقدام اندونزی در ملی کردن کشتزارهای کائوچوی متعلق بآمریکائیهها نشان داد که این حساب غلط است.

نتیجه ای که آمریکائیهها از تعقیب هدفهای افراطی خود بدست آورده اند اینست که ناسیونالیسم این حدود را به کمونیستها نزدیک کرده اند و شاید نزدیکتر هم بکنند. آمریکائیهها باد کاشته اند و طوفان درو میکنند، نزدیک شدن سوکارنوی ناسیونالیست به چین کمونیست مقدمه این طوفان است. آمریکائیهها فشار میآوردند که در اندونزی جای هلندیها را بگیرند، ناسیونالیسم اندونزی از بیم امپریالیسم جدید مبارزات داخلی را برای بعد گذاشت و با کمونیستها متحد شد. حضور چند کمونیست در کابینه سوکارنو از همین سرچشمه آب میخورد.

خلاصه آنکه آمریکائیهها برای حفظ منافع امپریالیستی قدیم یا بدست آوردن منافع بیدادگرانه جدید کمونیسم را بهانه کردند و با ناسیونالیسم جنگیدند. این طمع ورزی، زیاد مساعد بحال آمریکا تمام نشد. ناسیونالیستها در زیر شلاق و کتک آمریکائیهها باردوگاه کمونیسم نزدیک شدند. کاسترو رفت، سوکارنو در حال رفتن است و از هندوچین نیز چیزی باقی نمانده است. فردا هم نوبت ژاپون خواهد بود. ژاپون مایل است که با مکمل طبیعی اقتصادی خود، چین، روابط تجاری عادی برقرار کند. آمریکائیهها ضدیدت میکنند ولی فرمان اجبارت اقتصادی از فرمان آمریکائیهها قویتر است. اینها همه گناه خود آمریکا و سیاست اوست. آمریکا اگر دو میلیارد دلاری را که تابحال خرج جنگهای ویتنام کرده است بمصرف توسعه واقعی اقتصاد آن دیار میرسانید اکنون از

حیثیت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. ولی آمریکا که در صدد کردن مواد جنگی اجبار داشت، دیده و دانسته خود را باین روز نشانی که ملل آسیای شرقی و جنوب شرقی را در برابر خود می‌بیند در حالی که متحدین غربی او نیز او را شامت میکنند و باب تجارت‌های وسیع را با دشمنان اوباز مینمایند. خدا عاقبت فردا را بخیر کند.

★

★ ★

راجع به مخزن واقعی آمریکا در مبارزه علیه این گونه امپریالیسم ها سخن گفته‌ایم و اینک بذکر نمونه‌ای از این مبارزات امپریالیسم‌های استعماری در میدان حوادث کنگوی سابق بلژیک اکتفا میکنیم:

کنگوی سابق بلژیک سرزمین بسیار پهناوری است به مساحت ۲۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع و دارای معادن سرشار طلا، مس، قلع، کبالت، اورانیوم و الماس.

پیش از جنگ جهانی دوم عده‌ای شرکت بزرگ بلژیکی از جمله اتحادیه معدنی کاتانگای علیا و سوسیتیه ژنرال بلژیکی بهره برداری از این معادن را آغاز نموده بودند. شرکتهای دیگر، کشتزارها را در اختیار و تملك خود داشتند و روغن خرما، نیشکر، کاکائو، قهوه، کائوچو/چای، کنکینا، کیکوآش (۱) و بوته‌های عطردار تولید مینمودند. دامداری در منطقه بوکاوو، نیز در دست این قبیل شرکتهای بود و آنچه برای بومیان میماند کشتهای عادی معمول بود. بومیان عموماً در مزارع و مراتع و معادن برای شرکتهای خارجی کار میکردند.

معادن اصلی کنگو در خارج از مرکز پخش شده‌اند. طلا که خصوصاً در شمال شرقی فراوان است بتوسط شرکت کیکوموتو (۲) استخراج میشد ولی معادن طلا منحصر باین ناحیه نیست بلکه از مانیما تا کیوو، و رواندا و رندی همچنان منتشر است. علاوه بر این یک معدن طلا در جنوب شرقی مورد بهره برداری است و، باضافه، در بسیاری از معادن کاتانگا، طلا بصورت مخلوط با

1— Pyrethre. 2— Kiko Moto.

مس فراوان دیده میشود. معادن عمده قلع در ایالات جنوبی، کاتانگا و کیوو قرار دارد و علاوه بر این در منطقه شرقی نیز مورد بهره برداری است. معادن مس خصوصاً در ایالت کاتانگا واقع شده است. این منطقه از لحاظ ذخایر مس و درجه خلوص سنگ معدنی مهمترین منطقه معدنی جهان است.

اتحادیه معدنی کاتانگای علیا انحصار استخراج و بهره برداری را در دست داشت و حاکم بر سرنوشت کشور بود. این اتحادیه، غیر از مس، تولیدات منگنز و کبالت و سرب را در اختیار داشت و علاوه بر این در شینکولووه (۱) به استخراج اورانیوم و رادیوم، بمقادیر قابل توجه، مشغول بود. استخراج الماس در دست یک شرکت نیرومند بنام لافورمینییر (۲) قرار داشت که معادن الماس باکوانگا و چیکاپانرا در ایالت کازانی در اختیار خود گرفته بود.

کنگو تولید کننده اصلی الماس جهان، از لحاظ وزن، خصوصاً الماس صنعتی است و نود درصد الماس جهان را تحویل میدهد.

بالاخره در جزو مواد معدنی کنگو زغال را باید نام برد که از حوالی آلبرتویل در کاتانگا و لوآنا (۳) استخراج میشود.

این جریان تا جنگ دوم جهانی باقی بود. در سال ۱۹۴۱ که کشور بلژیک بتوسط آلمانها اشغال شد کنگوی بلژیک در جزو منطقه استرلینگ درآمد. آمریکائینا نیز روی آن دست انداختند. مواد اولیه‌ای که از کنگو بدست می‌آمد در پیروزی متفقین نقش اساسی داشت.

هنگامیکه ژاپونیاها هند هلند و مالزیای بریتانیا را با کشتزارهای عظیم کائوچوی آن مناطق، به تصرف در آوردند کنگوی بلژیک مجدداً از لحاظ تولید کائوچوی طبیعی مورد توجه قرار گرفت و متفقین کشتزارهای وسیع هوا (۴) در کنگو بوجود آوردند.

در جریان جنگ، تولید مس، قلع و سایر فلزات افزایش یافت و پس از جنگ دولت بلژیک که صاحب اختیار معادن اورانیوم کنگو شد بعلت پیشرفت استفاده از انرژی هسته‌ای رونق عظیمی به اقتصاد خود بخشید.

بالفاصله پس از جنگ آمریکائینا که دیگر ولکن کنگو نبودند از لحاظ واردات به کنگو ردیف اول را احراز نمودند ولی از لحاظ صادرات

1— Shinkolowe. 2— La Forminière. 3— Luéna. 4— Hévéa.

مواد معدنی پس از بلژیکها قرار گرفتند. بلژیکها هنوز ۵۷ درصد صادرات را در اختیار داشتند.

پس از جنگ ملت کنگو نیز همانند سایر ملل آفریقائی برای گرفتن استقلال و آزادی پیاخاست. در سال ۱۹۵۰ حزب آباکو از افراد عشیره باکنگو در لئوبولدویل بوجود آمد که ژرف کازاوبو (۱) رهبر آنست. این حزب در نظر داشت که قلمرو قدیمی کنگو را که در اثر استعمار قطعه قطعه شده بود از نوبوجود آورد. کازاوبو باز بدوام طرفدار تشکیل يك کنفدراسیون بود. موئیز چومبه نیز در جنوب کشور، در کاتانگا، برای استقلال میکوشید. او نیز طرفدار يك کنفدراسیون بود.

تشکیل جامعه فرانسه و استقلال کنگوی برانزویل از یکسو و تکامل کامنولت از سوی دیگر عشایر «باکنگو» و «لوندا» را به استقلال تحریص نمود.

عشیره باکنگو در سرزمین وسیعی بنام موکنگوساکن است که میان فرانسه و بلژیک و پرتغال تقسیم شده است و عشیره لوندادر کاتانگا که پدرزن چومبه رهبر آنست با اهالی رودزای شمالی بریتانیا و قسمتی از آنگولای پرتغال هم خون و هم نژاد است.

خطر قریب الوقوع انفجار کنگو، بروکسل را بفکر انداخت که راه نجاتی بیابد. قدرتهای مالی اروپا و ایالات متحده آمریکا بمنابع وسیع معدنی کنگو چشم دوخته بودند. آمریکا پس از آن همه تمتع از منابع معدنی کنگو دیگر حاضر نبود از آن کشور چشم پیوشد. بروکسل که دیگر قادر نبود کنگورا به تنهایی بخورد شریک کردن یکی از دو حریف اروپائی یا آمریکائی را با منافع خود ضروری دید و سرانجام آمریکا را برگزید و علیرغم میل درونی فرانسه و انگلیس به حفاظت از وحدت کنگو برخاست و برای اقناع آمریکائیها «از آغاز سال ۱۹۵۶ بسته های حجیمی از سهام کنگو خصوصاً سهام اتحادیه معدنی کاتانگای علیار با آمریکائیها واگذار نمود تا بدینوسیله ... اقتصاد آمریکا، بدنبال آن، سیاست آمریکا را نسبت بآینده تأسیسات خود ذی علاقه نماید» (۲). دولت بروکسل بصاحب جلب حمایت آمریکا آن «بسته های حجیم سهام» را تقدیم کرده بود ولی حساب او بزودی غلط از آب درآمد چون آمریکائیها علی الرسم همینکه بلژیکها را درگیرودار استقلال گرفتار دیدند برای تصرف منابع کنگو هجوم بردند:

1— Joseph Kasavubu.

۲— ژول شومه: ماهنامه لوموند دیپلماتیک شماره ۱۲۹، ژانویه ۱۹۶۵.

« هنوز پانزده روز بیش از چهارم ژانویه ۱۹۵۹ یعنی روز شورش لئوپولدویل نگذشته بود که آقای جان گانشف وان درمرچ (۱) شریک بانک نیویورکی دیلون ، ریداندکو (۲) کنگو را در تمام جهات زیر پا گذاشت و سپس باتفاق بانک آمریکائی جی. ایچ. ویتنی (۳) بنیاد آمریکن اور آفریکن (۴) را ریخت . منظور این بود که سرمایه گذارهای آمریکائی را بسوی سرزمین کنگو متوجه گردانند . چند هفته پس از آقای گانشف آقای دیوید روکفلر معاون بانک آمریکائی «چیس بنک» (۵) به اطراف واکناف کنگو مسافرت آغاز نهاد تا در شرکتهای گوناگونی نظیر شرکت اکتشاف و بهره برداری بوکسیت در کنگو (۶) و شرکت کنگو برای تجارت و صناعت (۷) مشارکتهائی بسود خود بوجود آورد. مقارن با این اوضاع ، بانک آمریکا (۸) نیز معدنشناسان خود را به کنگو فرستاد و ۲۰ درصد سهام شرکت کنگویی سوکوبانک (۹) را بدست آورد « (۱۰) .

«چنین بنظر میرسد که ، بعقیده مطبوعات لئوپولدویل، این رخنه مالی از آغاز کار جامعه مسخره بهانه سیاسی برای مبارزه با کمونیسم را پوشیده بوده است . روزنامه لاونیر (۱۱) چاپ لئوپولدویل در شماره های خود بتاريخ ۳۱ ژانویه ۱۹۵۹ و دوم فوریه ۱۹۵۹ چنین می نویسد : «سرمایه های آمریکائی برای بکارافتادن در کنگو کاملاً آماده شده اند خصوصاً پس از آنکه حوادث چهارم ژانویه روی داد. تعداد این سرمایه ها بسیار قابل ملاحظه است. میگویند که این سرمایه گذارهای متعدد برای آنستکه آمریکائیا از تهدیدات کمونیستها در کنگو بیمناک شده اند چون کنگو یکی از غنی ترین کشورها از لحاظ مواد استراتژیک است . البته این يك توجیهی است که در نظر اول مورد قبول واقع میگردد « (۱۲) .

« باید در نظر داشت که در این زمان حتی يك فرد کنگوئی یافت نمیشد که دم از کمونیسم بزند و حتی پیداشدن يك روزنامه «مخرب» در نزد کسی باعث چندماه زندان میشد « (۱۳) .

سراجم دولت بلژیک از بیم آنکه مبادا کنگو منفجر شود و هر منطقه ای از آن به قوه ای مجذوب گردد یا علاقه مردم به استقلال و آزادی مورد بهره برداری

- 1— John Ganshof Van Der Mersch. 2— Dillon, Read and Co.
3— J.H. Whitney. 4— American Eurafrikan Fund.
5— Chase Bank. 6— Boxicongo. 7— C.C.C.I.
8— Bank of América. 9— Socobanque. 11— L'Avenir.

۱۰ و ۱۳ - ماهنامه لوموند ، همان شماره .

امپریالیسم مالی آمریکا قرار گیرد ، در سیزدهم ژانویه ۱۹۵۹ اعلام داشت که آماده برای رفورم است و رهبران کنگونی را برای مشاوره بیک کنفرانس میزگرد در بروکسل دعوت کرد . کازاوبو و چومبه و گیزنکا بدینجا رفتند . پاتریس لومومبا رهبر وحدت طلب حزب جنبش ملی کنگو (۱) رانیز که از زندان خارج شده بود به بروکسل دعوت نمودند . این کنفرانس در نوزدهم فوریه ۱۹۶۰ تشکیل شد و لومومبا در این کنفرانس بصورت قهرمان وحدت ملی ظهور نمود . نتیجه این کنفرانس يك موافقتنامه بود و بدنبال آن ، درسیام ژوئن ۱۹۶۰ ، استقلال کنگو اعلام شد .

آمریکائیان که بزودی برگ برنده «مبارزه با استعمار» را از دست میدادند و بلژیکها را در طریق هم رنگ شدن با خود مشاهده میکردند با شتاب تمام بتصرف مواضع و سنگرهای تازه دست زدند چون هنوز به نفرت استعمارزدگان از استعمارگران امید فراوان داشتند :

« بزودی سیاستمداران آمریکائی بدنبال بانکنداران آن دیار راه کنگو راپیش گرفتند خصوصاً يك هیئت نمایندگی سنای آمریکا بیک مسافرت اکتشافی در مستمره بلژیک آغاز نهاد . هفته‌های بعد از کنفرانس میزگرد بروکسل و پیش از اعلام استقلال ، وزارت خارجه آمریکا چند رجل سیاسی کنگو رابا انتخاب خود دعوت کرد که از ایالات متحده زیارتی بعمل آورند . در بین این انتخاب شدگان آقای موآتایامبو (۲) رئیس عشیره لوندا و داماد او آقای موئیز چومبه ، و بر حسب تصادف ، آقای آلبرت کالونجی دیده میشدند . این دو رجل چنانکه میدانیم بعدها در رأس مخالفان حکومت پاتریس لومومبا قرار گرفتند و دو تجزیه راه انداختند که موجب گرفتاری لومومبا از بدو دزدست گرفتن حکومت گردید . کاتانگا بتاريخ یازدهم ژوئیه ۱۹۶۰ و کازائی جنوبی بتاريخ نهم اوت ۱۹۶۰ استقلال خود را اعلام نمودند . کاتانگا و کازائی جنوبی غنی ترین مناطق کشورند و به تنهایی بیش از ۷۵ درصد بودجه کل کنگو را تأمین مینمایند . آقای موئیز چومبه همینکه از آمریکا به الیزابت ویل (مرکز کاتانگا) برگشت نشان داد که در ایالات متحده آمریکا نقشی را که از او انتظار داشته اند برعهده گرفته است » (۳) .

چومبه در الیزابت ویل به مطبوعات محلی چنین اظهار داشت : من به آمریکائیا گفتم که پیشگیری کردن از «خطر کمونیسم» بهتر از «مداوا کردن»

1— M.N.C. 2— Mwata Yambo .

۳— لوموند دیپلماتیک ، همان شماره .

است و نیز افزودم که «خطر کمونیسم» در کنگو يك واقعت زمان ماست. این استدلال، رهبران آمریکائی را که آماده برای تقدیم «کمکهای جوانمردانه» به کشور جدیدالاستقلال هستند واقماً تکان داد. هیئتهای آمریکائی بزودی به بازدید از کنگو خواهند آمد تا بتوانند اشکال گوناگون «کمکهای» را که برای کشور لازم است مورد مطالعه قرار دهند (۱).

«اعلام خطر کمونیسم» وظیفه‌ای بود که برعهده چومبه گذاشته شده بود. «در برابر این گونه بچال، که سیاست آمریکا و دلواپسهای او را چنین نیکو درك میکردند، پاتریس لومومبا بایستی بزودی بعنوان بینهایت خطرناك» (۲) و عامل مسكو جلوه گر میشد.

بدنبال اعلام «خطر کمونیسم» بایستی، علی‌الرسم، کنگو باشغال آمریکائیها درمی‌آمد چون گویا هر منطقه‌ای که «در خطر کمونیسم» است باید تحت «حفاظت» آمریکائی‌ها قرار گیرد.

در فاصله نوزدهم فوریه و سی‌ام ژوئن ۱۹۶۰ بلژیکیها انتخابات مجالس ایالتی را در کنگو انجام دادند و حکومتهای ایالتی را بوجود آوردند که از يك خود مختاری وسیع برخوردار میشدند. طبق قرارداد استقلال، کنگو صاحب يك پارلمان میشد مرکب از يك مجلس و يك سنا. قسمت اعظم اعضای سنا را مجالس ایالتی و حکومت مرکزی انتخاب مینمودند. دولت مرکزی میبایست اقلاً يك عضو از هر ایالت داشته باشد. شورای وزیران در تحت ریاست يك نخست وزیر بود که در برابر دو مجلس، که مجلس مؤسسان حکومت جدید را میساختند، مسئولیت داشت. پاتریس لومومبا رهبر جنبش ملی کنگو به نخست وزیر برگزیده شده و ژرف کازاووبو رهبر آباکو بریاست جمهوری انتخاب گردید.

لومومبا برخلاف چومبه و کازاووبو مخالف کنفدرالیسم و طرفدار حفظ وحدت کنگو بود. او مطمئن بود که اگر يك حکومت مستقل ملی در لئوپولدویل بوجود آید و منافع «آمریکا و بلژیک» را بخاطر اندازد این «مدافعان راه آزادی و دموکراسی» با حساسیت عجیب خود «بوی کمونیسم» را استشمام خواهند نمود و بکمک «کنفدرالیسم یا فدرالیسم» مناطق معدنی جنوب را عملاً از کنگو جدا خواهند ساخت. این بود که لومومبا با نرمش تمام از تز وحدت طلبی دفاع میکرد. بلژیکیها نیز برای حفظ وحدت کنگو میکوشیدند چون از فرانسویها و انگلیسها و قطعه قطعه شدن کنگو بیمناک

بودند. آمریکا هم البته طرفدار وحدت بود چون به مجذوب ساختن ملت استعمار زده‌ای که برای استقلال و تمامیت کشور خود بیا خاسته بود امید فراوان داشت. آمریکا از این راه ممکن بود نفوذ عظیمی بر پاتریس لومومبا و یاران او بدست آورد و بلژیکیها و انگلیسیها و فرانسویها را یکجا پشتسر بگذارد. اما وحدتی که لومومبا میخواست کجا و وحدتی که آمریکا و بلژیک میخواستند کجا؟

لومومبا در بدو امر بیاناتی مینمود در حدود حفظ یکپارچگی کشور و استقلال و آزادی ولی دیگر نشان نمیداد که در دل پلکش چه اندیشه‌هایی در غلیان است و از آزادی و استقلال چه استنباطی دارد.

لومومبا در جلب توده‌های مردم مجزبه‌نیکرد، بلژیکیها باو «جادوگر کبیر» لقب داده بودند. بلژیکیها و آمریکائیکها مطمئن بودند که این سیاهپوست «پول دوست و زن پرست» (۱) با رشوه و مقام و چیزهای دیگر رام خواهد شد و بقول نویسنده کتاب «از کنگوی بلژیک تا کاتانگا» به‌مراه سایر گرگها زوزه خواهد کشید. اما بزودی که روز استقلال فرارسید (سام ژوئیه ۱۹۶۰) بلژیکیها مثل برق زده‌ها در جای خود خشک شدند و آمریکائیکها با چشمک زدن بیکدیگر ابراز خوشنودی نمودند: لومومبا در حضور بودوئن پادشاه بلژیک به استعمار و نظام استعماری حمله‌ور شده و علیه گرگها صدا درآمده بود. «جادوگر کبیر» با ایمانی که به آزادی ورهائی ملتش از دام استعمار داشت سخن گفت و با نیروی سحرآمیزی که در قالب سخنان او نهفته بود هیجان و غلیان بیهمتائی در توده‌ها بوجود آورد. بلژیکیها گفتند که دیگر کار تمام است، او دردست آمریکائیکهاست، و علیه او بپاخواستند. لومومبا در نهم ژوئیه بلژیکیها را متهم کرد که در صدد قتل او هستند و یک هفته بعد تصمیم به اخراج آنها گرفت.

بدنبال این جریان، پندار آمریکائیکها که لومومبا همان مرد ایدآز آنهاست قوت بیشتری یافت چون آمریکائیکها نیز خواستار بیرون راندن بلژیکیها بودند.

لومومبا بزودی علیه قرارداد دوجانبه بلژیک و کنگو قیام نمود و بیرون رفتن بلژیکیها را خواستار شد. اما میان این بیرون رفتن و آن بیرون راندنی که آمریکائیکها میخواستند تفاوت بسیار بود. در این میان آقای مورفی معاون وزارت خارجه آمریکا که در مراسم

۱- عقیده بلژیکیهاست.

استقلال کنگو حضور داشت اعلام نمود که «آمریکا حاضر است سیصد تن از متخصصین کنگویی را در مدارس و دانشگاههای فنی آمریکا تحت تعلیم قرار دهد» (۱). لوموبا که پس از اخراج بلژیکیها با کسب کارشناس مواجه میشد از این پیشنهاد استقبال کرد ولی او هنوز نمیدانست که چنین کارشناسانی خود چه بیماری مهلکی هستند.

دولت بروکسل و اتحادیه معدنی با سرعت تمام، علیه لوموبا، فعالیت آغاز نمودند. ژوستن بومبوکو وزیر خارجه لوموبا که با بلژیکیها روابط حسنه داشت خود را بمیان سربازان انداخت و ضد لوموبا سخنرانی کرد و پس در هفتم ژوئیه، باتکای یکی از مواد قرارداد تعاون نظامی دو جانبه پادگاههای نظامی بلژیک در پایگاههای کیتونا و کامینا (۲) و حتی نیروهای خود بلژیک را با یک تلگراف بکمک طلبید. مونس چومبه در یازدهم ژوئیه استقلال کاتانگا را اعلام نمود. چند شرکت بلژیکی با سرعتی شگفت انگیز در طی یک هفته این کشور را که باندازه اروپاست مجدداً تسخیر نمودند. لوموبا با سادگی تمام فریاد مددخواهی بلند کرد و «تمام دنیا» را بکمک خواست. این مددخواهی نیز که با نقشه آمریکا جور درمیآمد آمریکاییها را به لوموبا و به آینده امیدوارتر ساخت. بلژیکیها به همراه تجزیهطلبان، کازاوبو و چومبه و کالونجی، فریاد میزدند «کمونسیم، کمونسیم» ولی آمریکا سر راتکن میداد و میگفت خیر، لوموبا مرد کمونسیم نیست.

در این زمان ژنرال ایزنهاور رئیس جمهور بود و «صلاح نمیدانست که مستقیماً بکمک برخیزد پس آقای داگ هامرشولد دبیر کل سازمان ملل را جلو انداخت» (۳). تمام دنیا طالب مداخله سازمان ملل بود و سازمان ملل با سرعت برق دست بکار شد.

از اول ژوئن که روز استقلال بود تا چهاردهم ژوئیه که شورای امنیت سازمان ملل متحد از حکومت بلژیک خواست که قلمرو جمهوری کنگو را تخلیه کند فاصله زیادی نبود ولی همین فاصله کم کافی بود که هامرشولد به سود ایالات متحده آمریکا ابتکار عملیات را از دست امپریالیسم های استعماری سابق اروپا از جمله بلژیک خارج سازد.

- ۱- از اظهارات آقای لینکلن وایت سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا بتاريخ ۳۹/۵/۳۳ در واشنگتون. ۲- در کاتانگا.
- ۳- از کتاب «از کنگوی بلژیک تا کاتانگا» تألیف برنار کابان.

ثروت‌های عظیم کازانی و کاتانگا تراست‌های آمریکائی و سوئدی را متحد نموده و به هامرشولد نیروی افسانه‌ای تزریق کرده بود .

شورای امنیت در چهاردهم ژوئیه به آقای داگ هامرشولد سوئدی ، دبیر کل سازمان ، مأموریت داد که «با مشورت با حکومت جمهوری کنگو اقدامات ضروری بمنظور هر نوع کمک نظامی لازم باین حکومت بعمل آورد تا در اثر مجاهدات حکومت کنگو و کمک فنی سازمان ملل نیروی انتظامی کشور ، به تشخیص حکومت کنگو ، قادر به انجام وظائف خود گردد »

نماینده شوروی در شورای امنیت پیشنهاد کرد که این مأموریت را «منحصرأ» برعهده قوای ملل آفریقائی بگذارند ولی شورای امنیت این پیشنهاد را رد کرد . دولت آمریکا رهبر این «خیراندیشی و بشردوستی» بود .

یکروز پس از صدور این قطعنامه هامرشولد ، که آمانگبی قبلی داشت ، کلاه خودآبیهای (۱) سوئدی را در لئوبولد ویل پیاده کرد . ایرلندیها نیز بزودی سر رسیدند .

«از این پس عملیات سازمان ملل در کنگو بتدریج تکمیل میشد و دستورات دولت ایالات متحده آمریکا در زیر سرپوش کلاه خودهای آبی بمرحله اجرا درمیآمد » (۲)

سربازان کلاه خود آبی سازمان ملل در طریق دوهدف بکار افتادند ، یکی اخراج بلژیکیها و دیگری حفظ وحدت کنگو بمنظور جلوگیری از انفجار و دست اندازی امپریالیسم های اروپائی به گوشه و کنار

در این شرایط رؤیایانگیز بود که آمریکا ناگهان مواجه با صاعقه بیست و یکم ژوئیه شد : در این روز پاتریس لومومبای شجاع طرح بیطرفی کنگو را تقدیم دو مجلس کرد . او ضمن سخنرانی خود چنین گفت : «کنگو يك سیاست بیطرفی مثبت را پیش خواهد گرفت و بهیچ اردوگاهی نخواهد پیوست . کنگو آماده است که قراردادهای پیمانهای با هر کشوری در جهان ببندد بشرط آنکه این قراردادهای پیمانها به حاکمیت ملی او لطمه‌ای نزنند» . این طرح سهولت جنبه قانونی یافت و چون پتک بر سر تراست‌هایی که کنگو را «تحت الحمايه آمریکا» پنداشته بودند خورد . «بفوریت سیاستمداران آمریکائی چنین واکنش کردند : غیرممکنست

۱- سربازان سازمان ملل کلاه آهنی آبی رنگ برمیگذارند . ۲- از همان کتاب.

کنگو را بگذارند به اردوگاه بیطرفی بلغزد» (۱).

نگرانی آمریکائیان ناشی از استنباط ساختگی خود آنها از تر بیطرفی بود. آنها تا بحال سخنان تهدیدآمیز بسیاری راجع به بیطرفی و بیطرفان بزبان جاری ساخته‌اند. یکروز مرحوم جان فوستر دالس میگفت که هرکه با مانیت بادشمنان ماست. او برای ترساندن کشورهای ناتوان بیطرفی را بعنوان مرادف با کمونیسم تعریف مینمود و یکروز دیگر آقای باری گلدواتر چنین نوشت: «هنگامی که کشوری بیطرفی اختیار کرد، در واقع، دروازه‌های خود را بروی کمونیسم گشوده است» (۲). آمریکائیان با اتکای بر این مبانی غلط، یا درحقیقت، با تمسک باین استنباط ساختگی، پیش از آنکه علیه لومومبا برخیزند، به استمالت و نوازش او پرداختند تا شاید او را از خط مشی اعلام شده منحرف نمایند. امید آنها، که عمق نهضت‌های ملی را ندک نمیکنند، به نیروی فاسد کننده رشوه و جذبه مقام بود. لومومبا بلافاصله به آمریکا دعوت شد و پذیرائی شاهانه‌ای از او بعمل آمد. تشریفات که هنگام ورود او به واشنگتن مرعی داشتند صورت استثنائی داشت. پرچم‌های پنجاه ایالت آمریکا را به اهتزاز درآورده بودند و نوزده تیر توپ بافتخار اودر کردند. کریستیان هرتر وزیر امور خارجه از او استقبال کرد. در فرودگاه، هرتر، جانبداری آمریکا را از عملیات امدادی سازمان ملل یادآور شد و لومومبا از اعتماد خود به آمریکا و پذیرائی گرمی که کنگوئیها از «کارشناسان» آمریکائی بعمل خواهند آورد سخن راند. لومومبا خصوصاً اظهار داشت که «پذیرائی گرم آمریکائیان بمن ثابت نمود که کنگو میتواند برای ... عمران و آبادی خود به پشتیبانی آمریکا امیدوار باشد». آقای داگ هامرشولد، دبیر کل، نیز با لومومبا گرم گرفت و در روزهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ ژوئیه سه بار با لومومبا دیدار نمود. لومومبا اصرار داشت که بلژیکها را اخراج کنند و هامرشولد وعده میداد که اقدام فوری بعمل آورد. وزارت خارجه آمریکا پس از عزیمت لومومبا از واشنگتون ضمن صدور اعلامیه‌ای با اطلاع جهان رسانید که «... لومومبا اهمیت تخلیه سریع کنگو را از تمام نیروهای بلژیک و خارجی برای دولت آمریکا تشریح نموده و همچنین تأثیر فوق‌العاده کمک فنی به کنگو را روشن ساخته است و نیز خاطر نشان نموده که تغذیه مردم و پرداخت دستمزد کارمندان از جمله سربازان و افسران برای دولت کنگو مسئله مهمی است و دولت آمریکا به لومومبا گوشزد

۱- لوموند دیپلماتیک، همان شماره.

۲- از کتاب «چرا پیرو نشویم» نوشته آقای باری گلدواتر.

نموده است که در حل تمام این مسائل به سازمان ملل متحد اطمینان کامل دارد. در این اعلامیه نقاط اصلی سیاست آمریکا بطور برجسته نمایش داده شده بود: «لومومبا خواهان تخلیه فوری کنگو از قوای بلژیک است»، «لومومبا خواهان کسب فنی دولت آمریکا بکشور خویشتن است»، «لومومبا برای تغذیه مردم و پرداخت دستمزد کارمندان و سربازان و افسران تقاضای کمک کرده، و دولت آمریکا برای حل تمام «مشکلات» سازمان ملل را وکیل نموده است».

تصمیم آمریکا این بود که قوای سازمان ملل بجای قوای بلژیک و کارشناسان آمریکائی جای کارشناسان بلژیکی را بگیرند و بعنوان «تغذیه مردم و پرداخت حقوق کارمندان و سربازان و افسران» بدولتی که صاحب صنایع پرارزش معدنی است قرض بدهد و درآمد ملی او را از این طریق به گرو بردارد.

بدنبال این پیروزیها، پیشرفت دیگری نیز نصیب آمریکاشد بدین قرار که یک سرمایه دار آمریکائی باب «کمکهای بشردوستانه» را افتتاح نمود و برای سرمایه گذاریهای کلان در قلمرو جمهوری کنگو قرار و مدارهایی با لومومبا گذاشت. این خبر که منتشر شد پاسکال نکانی وزیر دارائی کنگو در ۲۷ ژوئیه از کارشناسان فنی بلژیکی و خارجی، که بدنبال شورشها و خونریزیها، کنگو را ترک نموده بودند دعوت کرد که بکار خود برگردند. سخنگوی وزارت دارائی نیز اظهار داشت که «قراردادی که بین لومومبا نخست وزیر و سرمایه دار آمریکائی امضاء شده است فاقد ضمانت اجرایی است و بصرف آنکه با امضاء نخست وزیر رسیده است قابل اجرا نخواهد بود».

اینک آمریکا که ضربه ای زده بود ضربه ای از حریف دریافت مینمود. ولی کار بدینجا خاتمه نیافت: «هنگامیکه لومومبا به لئوپولدویل برگشت یک آمریکائی بنام دتویلر (۱) همراه او بود. این شخص یکروز صبح قرارداد شکست انگیزی بالومومبا امضاء کرد. طبق این قرارداد آمریکائیها مبلغ دو میلیارد دلار در کنگو سرمایه گذاری مینمودند» (۲).



۱- Detwiler. ۲- از کنگوی بلژیک تا کاتانگا

در این عهد سفیر ایالات متحده در کنگو شخصی بود بنام آقای تیمبرلیک (۱) و نیز در این هنگام بود که «کمیته آمریکائی برای کمک بمبارزان راه آزادی کاتانگا» (۲) در ایالات متحده آمریکا تأسیس شده و فعالیت آغاز نهاد. اعضای این کمیته به ترتیب اهمیت عبارت بودند از سناتورهای طرفدار تبعید تزادی جنوب از جمله آقای گلدواتر و گروه سوداگران کاتانگا برهبری میتل استرومن بلژیکی (۳) که بسیار فعال بود (۴) بدین قرار در زیر سرپوش استقلال، پیوندهای امپریالیسم مالی آمریکا بر پیوند های امپریالیسم بلژیک افزوده گردید و رشته های اسارت مالی با استحکام بیشتری دست و پای کنگو را در هم پیچید.

بلژیکیها که از بیم لومومبا مجدداً کنگورا تسخیر نموده بودند چومبه تجزیه طلب را سیر بالا کردند و پشت سر او سنگر گرفتند.

اعتماد آمریکائیها به لومومبا نیز دیری نپائید همچنانکه امیدواری لومومبا به آمریکائیها نیز چندان دوامی پیدا نکرد. لومومبا بزودی متوجه شد که دبیر کل سوئدی سازمان ملل نه برای کمک به او بلکه برای اشغال کنگو دست و پا میکند. او از اینکه مقامات سازمان سرمایه داران آمریکائی و سوئدی را در کاتانگا میگردانند بیمناک شده بود. تشکیل سندیکائی از شرکتهای بزرگ تولید مس سوئدی و آمریکائی برای استخراج منابع کاتانگا نیز لومومبا را بکلی نسبت به هامرشولد بدبین کرده بود. آمریکائیها بیایی تقاضای امتیاز مینمودند و برای نیل به مقصود پیشنهاد رشوه به لومومبا میدادند (۵). لومومبا که از جریانات پشت پرده اطلاع یافته بود دیگر امکان نداشت که با مقامات سازمان ملل بر سرخوان یغما بنشیند. این بود که از آن مقامات درخواست کرد که بلژیکیها را بیرون برانند و خود نیز بدنبال آنها بیرون بروند. داگ هامرشولد و دولت ایالات متحده آمریکا بضدیت با لومومبا برخاستند و کار اشغال کاتانگا و کازائی و اخراج بلژیکیها را به بعد از لومومبا احاله دادند. چومبه بصورت سیر بزرگ درآمد و سازمان ملل و آمریکا نیز به پشت او پناه بردند. در همین هنگام آدلای استیونسن نماینده وقت آمریکا در سازمان ملل اظهار داشت که با تشکیل یک کنفدراسیون در کنگو مخالفتی ندارد.

لومومبا بهنگام گرفتاریهای وحشتناک ماه بعد ضمن یکی از سخنرانیها،

1— Timberlake. 2— American committee for aid to Katanga's freedom fighters. — M. Strulens.

۴- لوموند دیپلماتیک، همان شماره.

۵- از یکی از سخنرانیهای لومومبا.

علل ضدیت دولت آمریکا را چنین بیان نمود: «... آمریکائیا شست درصد اورانیوم کاتانگا را خریداری میکنند. نمایندگان آمریکا میکوشند که برای بهره برداری از منابع طبیعی کنگو از من امتیاز بگیرند و وعده میدهند که در برابر این امتیازات میلیونها پول بدهند ولی من هیچگاه حاضر نشدهام که سند خیانت آمیزی را بدون تصویب پارلمان امضاء کنم... آمریکائیا بمن وعده کردند که اگر اورانیوم کنگو را به آنها بفروشم بمن رشوه بدهند و من از قبول پول آنها خودداری کردم».

پلافاصله آمریکائیا از خود پرسیدند که آیا «این همونست که طرح ۲۱ ژوئیه را برای بیطرف ساختن کنگو تقدیم دوجلس نمود»؟ پس بزودی «بیطرفی مرادف کمونیسیم شد و پاتریس لومومبا عالمک مسکو گردید» (۱) و این همه «بکمک تبلیغات کمیته آمریکائی برای کمک به بازاران راه آزادی کاتانگا صورت پذیرفت» (۲).

لومومبا به قوای سازمان ملل چهار روز وقت داده بود که بلژیکها را اخراج کنند ولی بلژیکها کاتانگا و کازائی را تجزیه نمودند و سازمان ملل اقدام قطعی انجام نداد و به دادن اعلامیهها و اخطارها اکتفا نمود.

تجزیه کازائی جنوبی در نهم اوت بتوسط آلبرت کالونجی اعلام شد. در یازدهم اوت ژرف کازاووبو شورای امنیت را از «تشدید خطر کمونیسیم» با خبر ساخت. در همان روز ژان بولیکانگو استقلال ایالت اکوآتور را اعلام نمود و ژرف ایلنو رئیس سنا تقاضای تشکیل یک کنفدراسیون را در کنگو از سازمان ملل کرد. در بیست و دوم اوت موئیز چومبه آمادگی خود را به پیوستن باین کنفدراسیون با اطلاع ایلنو رسانید. در بیست و پنجم اوت کالونجی و چومبه در الیزابت ویل با یکدیگر ملاقات کردند و باتفاق، کنفدراسیون کاتانگا و کازائی جنوبی (ایالات معدنی) را بوجود آوردند.

کالونجی طرفداران خود را پیرامون مناطق معدنی باکوانگا و چیکاپا گرد آورد و چومبه به تجهیز داوطلبان بالوبا آغاز نهاد. در برابر کلیه این جریانات تجزیه طلبی آقای داگهامرشولد خونسردی نشان میداد در حالیکه طبق قطعنامه شورای امنیت موظف بود که کمکهای لازم را بدولت مرکزی کنگو بنماید و بکمک آندولت نظم و قانون را در سراسر کشور مستقر سازد.

سرانجام در نوزدهم اوت لومومبا از سازمان ملل درخواست کرد که نیروهای سفید پوست خود را از کنگو بیرون ببرد و سپس اعلام نمود که

«ارتش کنگو بیاری ارتشهای سایر کشورهای افریقائی وارد کاتانگا خواهد شد و بلژیکیها را خواهدرانند» و سپس بعنوان مکمل سخنانی که در آمریکا بزبان آورده بود گفت که «کشور او احتیاج به کارشناسان فنی دارد که در این کشور خدمت کنند نه آنکه آنرا تحت انقیاد درآورند».

در این هنگام جمیع قوای مخالف لومومبا اعم از بلژیک و آمریکا و آقای دبیر کل، برای فلج ساختن حکومت وحدت طلب او از تجزیه طلبی و کنفدرالیسم حمایت میکردند. حتی آقای روی ولسکی نخست وزیر فدراسیون رودزیا و نیاسلند (مستعمره انگلیس) در تاریخ دهم اوت به خبرنگار دیلی اکسپرس چنین اظهار داشت: «در این چند هفته مذاکرات مهمی بین رهبران کاتانگا و فدراسیون صورت گرفته است تا در مورد امکان جدا شدن کاتانگا از کنگو و پیوستن باین فدراسیون تصمیم مقتضی گرفته شود» و این در اثر خودداری دبیر کل از حمایت حکومت مرکزی بود که انگلیسیها علی رغم آمریکائیهها نظر خود را راجع به کاتانگا آزمایش مینمودند.

لومومبا در شانزدهم اوت به امرشولد چنین نوشت: «دولت و مردم کنگو دیگر بشما اعتماد ندارند». هامرشولد نیز بنوبه خود از شورای امنیت درخواست نمود که برای رسیدگی به اختلاف او و لومومبا تشکیل جلسه بدهد. لومومبا داگ هامرشولد را متهم کرده بود که «نیروهای سازمان ملل را در طریق تشدید کشاکش حکومت کاتانگا با حکومت مرکزی مورد استفاده قرار داده و منحصراً سربازان سوئدی و ایرلندی را به کاتانگا فرستاده و در این مورد برخلاف نص صریح قطعنامه از مشورت با او خودداری کرده است». لومومبا علاوه بر این اعلام کرد که: «مانمیتخواهیم پس از پایان یافتن اشغال بلژیکیها مجدداً کشور ما اشغال شود و سازمان ملل جای بلژیکیها را بگیرد».

در این هنگام هامرشولد باتفاق ژنرال وان هورن فرمانده سوئدی نیروهای سازمان ملل برای ملاقات چومبه وارد الیزابت ویلشد و دست او را فترد و ژنرال را با او معرفی کرد و چومبه از این رفتار چنین نتیجه گرفت که «دبیر کل بطور ضمنی بر تجزیه کاتانگا صحه گذاشته است».

سرانجام لومومبا تصمیم بمداخله مستقیم گرفت و به ایالات معدنی قشون فرستاد. دولت معدنی بسهولت با کوانگا را از دست داد.

جنگ داخلی که در گرفت، هامرشولد، درست در جهت مخالف مأموریتی که بر عهده داشت، رادیوی لئوبولدویل و فرودگاهها را اشغال و تعطیل نمود و بدین طریق دهان لومومبا را بست و او را با جدا کردن از طرفدارانش فلج نمود.

ازسوی دیگر «فرانسویها و بلژیکیها در ایالت کاتانگا موضع گرفته و علیه لومومبا توطئه میکردند» (۱). «موريس دولاو مشاور فرانسوی دولت کنگوی بر از اوایل ریاست امنیت کاتانگا را عهده‌دار شده و مستقیماً از بلژیکیها و فرانسویها دستور میگرفت. بلژیکیها برای موبوتوا سلاحه میفرستادند و حتی لژیونهای خارجی ددمنش گیل میداشتند. بیشتر کسانی که در آنکولای پرتغال سرمایه دارند و انگلیسهای که در معادن و صنایع رودزیای شمالی سهام دارند منافع خود را در خطر میدیدند و لومومبا را خاخر راه خود میشمردند. هزینه دولت کاتانگا را آنها میپرداختند و در عوض ۵۰ میلیارد فرانکی را که این ایالت بدولت مرکزی میپرداخت خود برداشت می نمودند. هدف آنها تجزیه کامل کاتانگا و بوجود آوردن فدراسیونی بود از کاتانگا و آنکولای پرتغال و رودزیای انگلیس تا بتوانند معادن پر ارزش این نواحی را نگهداری بنمایند» (۲).

در ششم سپتامبر کازاووبو بدون آنکه در صلاحیت او باشد لومومبارا از نخست‌وزیری منفصل کرد و ژرف ایلثو را بجای او برگزید. سازمان ملل و دولت آمریکا با سکوت خود از اقدام کازاووبو پشتیبانی نمودند. لومومبا اعلام داشت که «سیسۀ امپریالیسمها از هفته پیش چیده شده است» و سپن «بنام ملت، کازاووبو را از ریاست جمهوری برکنار نمود». او نیز چنین حقی را نداشت.

طرفداران کازاووبو خانۀ لومومبا را مورد حمله قرار دادند. با زهم فرماندهی سازمان ملل سکوت اختیار کرد. هامرشولد از اظهار عقیده در برابر این سؤال که کدامیک از دو نخست‌وزیر را برسمیت میشناسد خودداری مینمود. در هشتم سپتامبر ۱۹۶۰ (۱۷ تا ۳۹) کازاووبو قرار بازداشت لومومبا را صادر کرد و این نیز برخلاف قانون اساسی بود.

جنگ در ایالت معدنی شدت داشت ولی تنها کوشش سازمان این بود که هواپیماهایی را که در باکوانگا بودند از انتقال سربازان لومومبا به لئوپولدویل مناعت کند. لومومبا از نیروهای خود در استانلی‌ویل کمک خواسته بود. کلام خودآییها از حرکت آنها نیز جلوگیری کردند. در این میان مجلس نمایندگان کنگو بطلان فرامین دو گانۀ کازاووبو و لومومبا را که

۱- نقل از اخطار قوام فکرومه رئیس جمهور غنا بتاريخ هفدهم سپتامبر ۲۰ - نقل از هفته نامۀ اکسپرس، هفته سوم ژانویه ۱۹۶۱، بقلم میشل بوسکه.

برای عزل یکدیگر صادر نموده بودند اعلام داشت و نخست‌وزیری لومومبا را تأیید کرد. اما هنوز آقای داگ هامرشولد «مرد» بود که کدامیک از دو نخست‌وزیر را برسمیت بشناسد و در این رفتار مورد حمایت دولتین آمریکا و انگلیس قرار میگرفت: ژنرال ایزنهاور در هفتم سپتامبر (۱۶ شهریور) اعلام داشت که دولت آمریکا از کوششهای سازمان ملل برای استقرار «آرامش و نظم» در کنگو قویاً پشتیبانی میکند. دولت انگلیس نیز پشتیبانی کامل خود را از «کوششهای» سازمان ملل متحد در کنگو اعلام نمود و از تعطیل دستگاه فرستندهٔ لثوپولدویل و بستن تمام فرودگاهها حمایت کرد.

سه روز بعد مجلس سنای کنگو نیز بدنبال مجلس نمایندگان به پاریس لومومبا با ۴۱ رأی موافق در برابر دو رأی مخالف ابراز اعتماد کرد. معذراً نه سازمان ملل و نه دولتهای غربی از نخست‌وزیری لومومبا حمایت نکردند. نمایندگان این دولتها و آقای هامرشولد در شورای امنیت اظهار میداشتند که «منتظر حل اختلافات داخلی کنگو هستند تا ببینند کدامیک از دو نخست‌وزیر را برسمیت بشناسند». در حقیقت آنها در انتظار از بین رفتن لومومبا بودند. هامرشولد رادیوی لثوپولدویل را بروی لومومبا بسته بود. حالیکه فرانسویها و بلژیکیها و کازاویبو از رادیوی برازاویل بلاانقطاع به لومومبا میتاختند. هامرشولد تصمیم گرفته بود که «برای حفظ نظم و قانون» (۱) لومومبا را از دستگاه فرستنده و فرودگاههای مورد نیاز محروم نمایند. حالیکه فرودگاههای کاتانگا را در اختیار چومبه گذاشته بود تا برای نبرد با ارتش لومومبا نیرو و مهمات به شمال کاتانگا بفرستد. فرانسویها و بلژیکیها نیز با استفاده از همین فرودگاهها برای ژاک وانگو به پایتخت کازائی مهمات حمل مینمودند. سربازان کلاه خود آبی نیز، طبق اظهارات چومبه، «مراقب بودند که جلوی یورشها و تجاوزات سربازان لومومبا را در کاتانگا و کازائی مسدود نمایند». چومبه که این رفتار سازمان ملل را دال بر شناسائی حکومت خود میدانست بزودی استقلال تام و تمام کاتانگا را اعلام داشت در حالیکه قبلاً به تشکیل یک کنفدراسیون رضایت داده بود. او نمیدانست که فعلاً از بیم لومومباست که آمریکا و هامرشولد از حمله به قلمرو او خودداری مینمایند.

در این میان، کازاویبو از رادیوی برازاویل به لومومبای با اصطلاح «کمونیست» میتاخت و به «جهان‌آزاد» اعلام خطر میکرد که «روسیه سخت مشغول تصرف کنگو است» و تمهید مینمود که «اگر صاحب قدرت کافی بشود

روسیه را از کنگو خارج خواهد ساخت و فقط بکنک سازمان ملل متحد تکیه خواهد زد. او میگفت که لومومبا و پنچ تن از وزیران اوراکه «کمونیست» بوده اند منصل ساخته است. اما او دیگر به آراء جمیع نمایندگان وسنا تور ها که نخبیت وزیر لومومبا را تأیید نموده بودند اشاره ای نمیکرد.

شورای امنیت برای رسیدگی مجدد بکار کنگو در انتظار نمایندگان دولت کنگو بود تا جلسات خود را منعقد نماید. کازا و بو هیشتی را بریاست ژوستن بومبوکو، وزیر خارجه، که بدستور لومومبا از کار برکنار شده بود، معین کرد و هامرشولد هواپیمائی در اختیار این هیئت گذاشت تا از فرودگاه لئوپولدویل بسوی نیویورک پرواز نماید. لومومبا نیز هیشتی تعیین نمود و به همین فرودگاه فرستاد. کلاه خود آبیها از حرکت آنها جلوگیری کردند. پس آنها به برازاویل رفتند. اما این بار رئیس جمهور کنگوی فرانسه از حرکت آنها ممانعت بعمل آورد.

سرانجام يك هواپیمای آمریکائی آنها را بسوی نیویورک حرکت داد. در واقع آمریکائیها از آبرو و حیثیتی که لومومبا نزد ملت داشت و از اکثریت پارلمانی او برای آینده بیمناک شده و فکر روز مبادا را میکردند.

مقارن با این اوضاع جلسه شورای امنیت تشکیل شد و هیئت لومومبارا به جلسات راه نداد. از سوی دیگر، جلسه مشترك مجلسین کنگو تشکیل شد. هیئت رؤیسه هردو مجلس طی يك تلگراف به هامرشولد اطلاع دادند که بومبوکو و همراهان او را برسمیت نمیشناسند و ضمناً پشتیبانی کامل خود را از لومومبا اعلام نمودند. مهذا هامرشولد بمشورای امنیت اطلاع داد که از کنگو «دو هیئت آمده اند». آمریکا نیز از اظهار نظر در باره این «دو هیئت» خودداری کرد.

در چهاردهم سپتامبر (۲۳ شهریور) دو مجلس کنگو در يك جلسه مشترك «اختیارات کامل و تام و تمام به لومومبا دادند». ولی این ابراز اعتماد کامل نیز نه در آمریکا و نه در هامرشولد تأثیری بجا نگذاشت. هامرشولد همچنان از برسمیت شناختن لومومبا و هیئت نمایندگی او خودداری مینمود و منتظر بود تا ببیند کدامیک از دو «نخست وزیر» را باید برسمیت بشناسد. آمریکا وانگلیس و فرانسه و بلژیک نیز از او حمایت میکردند.

حمایت بی چون و چرای مجلسین کنگو از لومومبا موجب شده که آمریکا، هامرشولد علیه پارلمان قیام نمایند. کلنل ژرف موبوتو مأمور سازمان امنیت

بلیک (۱) عامل این کودتا بود. این شخص در هفدهم سپتامبر (۶۲۶) اعلام نمود که « پارلمان را اشغال و کلیه سفراء و مقامات رسمی کمونیست را از کنگو اخراج خواهد کرد ». او میخواست چنین وانمود کند که عملیات لومومبا زیر سر مقامات رسمی کمونیست است. او علاوه بر این سفیر غنارا نیز بیرون کرد.

موبوتو برای توقیف لومومبا همجا را زیر پا میگذاشت. سازمان ملل نیز از او حمایت میکرد. سخنگوی سازمان در هفدهم سپتامبر اظهار داشت که « هرگاه مقامات قانونی کشور بخواهند لومومبا را دستگیر کنند سازمان مانع نخواهد شد » و بدین طریق اعلام نمود که « مقامات قانونی » و رای مجلسین و دولت لومومبا هستند. در واقع بنظر آقای هامرشولد، دولت آمریکا، قانون چیزی نبود جز « منافع »، و « کودتای حکومت ملی » که برای تأمین این منافع بود بنظر آنها تنها قانون قابل احترام مینمود.

در جلسه شورای امنیت که بدون حضور نمایندگان لومومبا تشکیل شد نماینده ایالات متحده قطعنامه‌ای را برای تصویب پیشنهاد نمود که طی آن شورا به دبیر کل ابراز اعتماد مینمود و در حقیقت لومومبارا محکوم میکرد.

لومومبا در خیابانهای لئوپولدویل میگشت و سخنرانی مینمود و مردم از او حمایت میکردند در حالیکه موبوتو، عامل کودتای علیه پارلمان، در اردوگاه لئوپولد در میان دو ردیف سیم خاردار و تعداد کثیری سربازان مراکشی حصارى شده بود. فرمانده نیروهای مراکشی سازمان ملل، ژنرال کتانی، در کودتا دست داشت.

در هجدهم سپتامبر نمایندگان سازمان ملل در کنگو اعلام داشت که لومومبا، دیگر، از طرف افراد سازمان ملل حفاظت نمیشود. لومومبا بار دیگر از زندان گریخته بود البته بکمک سربازانی که محافظ او و در عین حال طرفدار او بودند.

در همین روز متن نامه لومومبا به داگ هامرشولد منتشر شد بدین قرار: « ... من در تاریخ شانزدهم سپتامبر ارتش خود را از استانلیویل به لئوپولدویل فراخواندم تا امنیت کشور و حمایت مردم را بعهده بگیرد، شام فردا گاهارا بستید و از حرکت سربازان من ممانعت بعمل آوردید. تمام کوشش شما این بود که حکومت مرا سرنگون کنید ». همین روز لومومبا در نخست وزیری حضور یافت و افساء نمود که « موبوتو برای سرنگون ساختن حکومت قانونی پنج

میلیون فرانک رشوه گرفته است.»

در این میان بلژیکیها هزار هزار به کنگو باز میگشتند. کازاوبو در مسافرت نیویورک بود و لومومبا مجدداً درزدان . یکشب پیش از بازگشت کازاوبو از آمریکا در ۲۸ نوامبر (هفتم آذرماه) لومومبا محل اقامت خود را ترک کرد و راه موطن اصلی خود، کازائی شمالی، را پیش گرفت.

*

* *

اینک در این گیرودار باید دید که آقای تیمبرلیک، سفیر ایالات متحده در لئوپولدویل، بچه کاری اشتغال داشت :

« ... روز قبل از کودتای پنجم سپتامبر ۱۹۶۰ روزنامه شیکاگو تریبون که دلوپسهای وزارت خارجه آمریکا را بازگو میکرد نوشت فایده ای ندارد که ما کار را نیمه تمام رها کنیم . اگر کنگو از نظر مقاصد غرب دارای اهمیتی است و اگر یک سر پل شوروی در مرکز آفریقا برای منافع آمریکا خطرناک است ما نباید وقت خود را صرف کنیم که بفهمیم چه کسانی در کنگو دوستان ما هستند و چه کسانی دشمنان ما . ما باید دلارهای خود، نفوذ خود و کمک خود را بکار بیندازیم تا این سرزمین بسوی مسکو لغزش پیدا نکند . آقای تیمبرلیک، دلارها، نفوذ و کمک خود را در خدمت دو مقصود گذاشت . یکی آنکه پاتریس لومومبا را از صحنه سیاست بیرون بیندازد و دیگر آنکه تجزیه کاتانگا را عملی سازد تا در صورت پیروزی لومومبا نیز بعنوان وسیله ای برای معامله مورد استفاده قرار گیرد . آقای تیمبرلیک پرزیدان کازاوبو را با همکاری میا (C.I.A.) (۱) متقاعد کرد که نخست وزیر را منصل کند و سپس « مرد نیرومند » کنگو، کلنل موبوتو (۲) را اختراع کرد تا مقاومت حکومت از طریق پارلمان را بازور از میان ببرد. تیمبرلیک علاوه بر این از آشتی و سازش کازاوبو و لومومبا جلوگیری کرد (۳) و اخراج سفیران شوروی و چکوسلواکی را عملی نمود . یاضافه اینکه بهنگام فرار پاتریس لومومبا هلیکوپتر شخصی خود را به اداره امنیت آقای

1— Central Intelligence Agency. 2— Mobutu.

3— Charles P. Howard: Katanga and the Congo Betrayal.

ننداکا (۱) قرض داد تا آقای ژیلبر پونگو (۲) بتواند بنه‌نخت وزیر رابر روی جاده پرفرانکن (۳) نشان کند و توقیف او را با تمام عواقبی که از آن باخبریم عملی نماید. در همین هنگام آقای تیمبرلیک، با آنکه مأموریتش ترد حکومت مرکزی لئوپولدویل بود، به الیزابت ویل رفت تا اختراعات خود را به «حکومت ضد کمونیست» آقای جومبه و سازمانهای نمونه اتحادیه معدنی تقدیم بدارد. بدنبال آقای تیمبرلیک تعداد کثیری از رجال آمریکا سرمشق او را پیروی نمودند. از این قبیل بودند آقایان سناتور فرانک چرچ (۴)، سناتور فرانک مس (۵)، ادوارد کندی برادر پرزیدان کندی، هندرسن معاون وزارت امور خارجه و رجال سوداگر از جمله آقای جان گانشفوان درمرش که همه جا حاضر بود (۶).

★

★ ★

« لومومبا در کازانی شمالی بازداشت شد و ژیلبر پونگو، خواهرزاده کازاوبو، او را طناب پیچ نموده به تیسویل برد (پونگو بعدها در استانی ویل به تلافی مرگ لومومبا تیرباران شد). سربازان در هواپیما آنقدر لومومبا را کتک زدند که امنیت هواپیما در خطر افتاد » (۷).

لومومبا را بدو به اردوگاه لئوپولد، مقر موبوتو، بردند. دبیرکل سازمان ملل به نیروهای کلاه خودآبی اخطار کرد که «کوچکترین مداخله‌ای در کار لومومبا نکنند». چند روز بعد لومومبا را به تیسویل بردند و پادگان تیسویل را که بیاری لومومبا قیام کرد سرکوبی نمودند. استانی ویل به هواداری لومومبا علیه دولت غیر قانونی قیام کرد. در لئوپولد ویل تظاهرات دامن‌دار بسیاری به‌خواهی لومومبا پدیدار گردید. اما وزارت خارجه آمریکا بتاريخ دوم دسامبر (۹/۱۱) رضایت خود را از توقیف و محاکمه لومومبا تلویحاً چنین اعلام داشت: «از دولت کنگو خواسته است که با پاتریس لومومبا بطور انسانی رفتار نماید و محاکمات او را عادلانه انجام دهد». در همین روز بود

1— Nendaka. 2— Gilbert Pongo. 3— Port Franquin.

4— Frank Church. 5— Frank Moss.

6— C.I.A. The Inside story D'Andrew Tully:

صفحه ۲۲۱ به بعد، به نقل از لوموند دیپلماتیک، همان شماره.

۷ — از کتاب «از کنگوی بلژیک تا کاتانگا».

که آقای ادوارد کندی از سفر کاتانگا به لئوپولدویل بازگشت .
 بدنبال این زورگوئیهای ذینفمانه که در زیر سرپوش کلاه خودهای
 آبی انجام میگرفت دولتهای اندونزی ، یوگوسلاوی ، مصر ، غنا ، سیلان و سودان
 سربازان خود را از زیر فرمان دبیر کل بیرون کشیدند . نیروهای طرفدار
 لومومبا برهبری گیزنکا از استانلی ویل ، مرکز ایالت شرقی ، و کیوورسپار
 کاتانگا شدند و شهر مانونو در شمال کاتانگارا اشغال کردند و دولت لوالابارا
 تأسیس نمودند . نیروهای سازمان ملل بجنگ نیروهای لومومبا در این
 منطقه رفتند و بکمک برتری اسلحه تلفات سنگین بر آنها وارد آوردند .
 تا این هنگام دوسوم سر زمینهایی که قبلاً زیر نفوذ حکومت قانونی
 بود مجدداً به تصرف هواداران لومومبا در آمده بود و از کشتن ایالت کنگوفت
 دو ایالت زیر کنترل کلنل موبوتو قرار داشت . اما از نظر آمریکائیا خطر
 عظیمی منافع «جهان آزاد» را تهدید میکرد و لومومبا بایستی از میان برداشته
 میشد .

« حکومت لئوپولدویل لومومبا را در هفدهم ژانویه ۱۹۶۸ مجدداً سوار
 هواپیما کرد تا مگر در باکوانگا ، پایتخت کشور معدنی ، جلادی بیابد . اما
 هواپیما در باکوانگا فرود نیامد و پرواز را تا الیزابت ویل ، مرکز کاتانگای
 چومبه ، ادامه داد . در آنجا بود که چومبه یک جلا در اختیار گذاشت . جرم
 لومومبا این بود که اتحاد با بلژیک را زیر پا گذاشته و خود و کشورش را در
 اختیار دبیر کل سازمان ملل متحد قرار داده و سپس علیه دبیر کل بیاحسته
 بود » (۱)

در آنجا «لومومبا و دو تن از وزیران اورایک سرهنگ بلژیکی مزدور
 بنام هوئیگ و دوسروان بلژیکی بنام زدیس و گات بضرر گلوله بقتل رساندند .
 چومبه و دو تن از وزیران او بهنگام قتل حضور داشتند . چومبه اجساد را در
 سردخانه آزمایشگاه اتحادیه معادن اورانیوم و مس کاتانگای علیا نگهداری
 کرد (این معادن متعلق به کمپانیهای بزرگ آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی
 و بلژیکی است) . پس از چند روز چومبه اجساد را بداخل جنگی منتقل کرد و
 روز دوازدهم فوریه اعلام داشت که لومومبا بدست عشایر مخالف خود بقتل

رسیده است « (۱) .

موتیز چومبه پس از تسخیر کاتانگا بتوسط قوای سازمان ملل و تبعید از کنگو، در ۲۳ بهمن‌ماه ۱۳۴۰ در اسپانیا اعلام داشت که «سیریل آدولا... شخصاً به الیزابت ویل آمد و اجساد لومومبا و دوتن وزیر اورا در اسید انداخت » .

در یازدهم فوریه که کازاوبو، ژرف ایلنو را بجای حکومت کمیسرهای موبوتو مأمور تشکیل کابینه نمود وزارت خارجه آمریکا اعلام داشت که «تشکیل دولت جدید مایه امیدواری است» . دولت انگلیس نیز اعلام نمود که «پشتیبان دبیر کل» است. در این هنگام خبرگزارها گزارش دادند که کازاوبو و موبوتو لومومبا را ببلغ ۵۶ میلیون فرانک بمچومبه فروخته بوده‌اند .



«حذف جسمی پاتریس لومومبا دگرگونی سریعی در روش وزارت امور خارجه آمریکا بوجود آورد. تجزیه کاتانگا دیگر نامطلوب بود. بزودی در نیویورک يك حکم اخراج کف دست آقای میشل استرولن، نماینده چومبه، گذاشتند. سیاست جدید این بود که تمام کنگورا بتصرف در آورند. این سیاست را دیگر ممکن نبود بتوسط آقای تیمبرلیک اجرا نمایند چون او، در مرحله نخستین، اجرا کننده طرح تجزیه بود. بدین قرار، آقای گولیون را سفارت فرستادند. سفیر جدید مأمور پائین آوردن موجودی بود که سلف او بالا برده بود» (۲) .

در واقع بیم از لومومبا آمریکائیا و بلژیکها را که هوادار وحدت بودند موقتاً، همانند انگلیسها و فرانسویها، هواخواه تجزیه کاتانگا و جانبداری از چومبه نموده بود. پس از قتل لومومبا این بیم از میان رفت و آمریکائیا، بدنبال هدف نهائی، این هدف تاکتیکی را کنار نهادند. از این بی‌عقد دولت آمریکا بدنبال يك وحدت طلب دیگر میگشت تا بجای لومومبا بنشاند. هامرشولد عهده‌دار این مأموریت شد. او میبایست دولت دست نشانده کاتانگا را، که استقلال کامل خود

۱ - گزارش کمیته ویژه سازمان ملل برای بررسی در باره مرگ لومومبا، بتاريخ ۲۴، ۸، ۴۰، ۲ - لوموند دیپلماتیک، همان شماره .

را اعلام نموده بود ، از میان بردارد و دولت مرکزی دست نشاندهای در لئوپولدویل بوجود آورد . اما تجزیه طلبان و طرفداران کنفدرالیسم بهولت تمکین نکردند . دولت بلژیک نیز از حمایت چومبه دست برنداشت . هامرشولد با شدت تمام ، چومبه و کاتانگای «مستقل» رامورد حمله قرارداد و بلژیک را برای خارج ساختن قوا تحت فشار سخت گذاشت . کازاویو و بومبوکو ، وزیر خارجه او ، علیه سازمان ملل بپا خاستند . چومبه برای تصرف فرودگاه الیزابتویل قوا فرستاد و مقر سازمان ملل را مورد حمله قرارداد .

هامرشولد برای مقابله با این قیام همه جانبه بکمک دولت آمریکا از شورای امنیت اختیارات تام گرفت . قطعنامه ۲۱ فوریه ۱۹۶۱ او را صاحب این اختیارات مینمود . او مأمور شد که «برای جلوگیری از جنگ داخلی و استقرار آتش بس و قطع هر نوع عملیات نظامی اقدامات لازم بعمل آورد و بعنوان آخرین راه علاج بزور متوسل گردد» (۱) . «هامرشولد بقیوه این قطعنامه سه بار کاتانگا را مورد تعرض و تهاجم قرارداد» (۲) . اما رهبران حکومت جدید که از مقاصد هامرشولد بی اطلاع نبودند با «اشغال مصب رود کنگو از باناناتامادای و بستن تنها بندر کشور بروی سازمان ملل به قطعنامه ۲۱ فوریه پاسخ دادند و موبوتو یکباره راه را به سرپازان کلام خود آبی بست» (۳) . عسبان بزرگی سراسر کشور را فراگرفت . «همه میخواستند که اسب تروای بین المللی کشور آنها را ترک گوید» (۴) . رهبران تجزیه طلب کنگو در هشتم مارس ۱۹۶۱ در تانلاریو یک کنفرانس میزگرد تشکیل دادند . کازاویو ، بولیکانگو ، کالونجی و چومبه در این کنفرانس ترتیب یک کنفدرالیسم را دادند و تشکیل یک شورای دولتها بریاست کازاویورا پیش بینی نمودند و «خروج از قیمومت بین المللی را خواستار شده ، سازمان ملل را مرخص کردند» (۵) . اما بزودی ، بجای آنکه شورای دولتها تشکیل شود در ۲۴ آوریل یک کنفرانس میز گرد دیگری در کوکیلاتویل بوجود آمد . در این کنفرانس کازاویو موافقت خود را با قطعنامه ۲۱ فوریه ابراز داشت و چومبه با آن به مخالفت پرداخت ، چومبه توقیف شد و پنج هفته در زندان ماند . این کنفرانس نیز بدون حضور لومومبیستها تصمیم به کنفدراسیون گرفت .

دولت آمریکا که از بیم لومومبیا تشکیل یک فدراسیون یا کنفدراسیون راتنها راه حل مسئله کنگو اعلام داشته بود اینک ضمن صدور بیانیه ای بمناسبت

۱۹۶۱ و ۳ و ۴ و ۵ - از کنگوی بلژیک تا کاتانگا .

روز استقلال کنگو چنین اعلام کرد: «جهان آزاد هواخواه وحدت کنگو میباشد» و ایضاً «کنگو اکنون بیش از هرچیز نیازمند پارلمان است». آمریکا و هامرشولد میکوشیدند که کازاوویو و گیزنکارا بهم نزدیک کنند و پارلمان را از نو برقرار نمایند و بقوة پارلمان، نخست وزیر دست نشانده ایرا که وحدت طلب هم باشد بر سراسر کنگو فرماترو نمایند.

★

کنگرستان
* * *
tambourstan.info

دربست و پنجم ژوئیه «سازمان ملل بدون هر نوع تماسی با لئوپولدویل دو مجلس کنگورا در دانشگاه لووانیوم گیر انداخت و برای خروج از این محل و حفظ مصونیت پارلمانی فقط يك راه پیش پای آنها گذاشت و آن رویکار آوردن سیریل آدولا، سندیکالیست سوسیالیست بود. کلام خود آبیها آنقدر نمایندگان و سناتورها را در این محل نگهداشتند تا به انتخاب آدولارای دادند. این کار در دوم اوت انجام پذیرفت» (۱).

دربدو تشکیل پارلمان موبوتو اعلام کرد که ارتش باید از فرامین پارلمان پیروی کند. کازاوویو امیدوار بود که تر کنفدرالیسم را به تصویب پارلمان برساند. بزودی بر سر تعیین رئیس اجلاس هیئت کازاوویو و لومومبیسیتها زور آزمائی در گرفت. لومومبیسیتها با ۶۱ رأی در برابر ۵۸ رأی نامزد خود را بریاست نشانند. کازاوویو مایوس شد. موبوتو دستور داد که ارتش جز از فرمان کازاوویو از فرمان دیگری اطاعت نکند. کازاوویو به چومبه نزدیک شد تا او نمایندگان کاتانگا را برای احراز اکثریت به پارلمان بفرستد. چومبه بشرطی حاضر به کمک شد که کازاوویو پیشنهادات او را بپذیرد. عدم توافق حاصل آمد. سازمان ملل بزور اساحه پیروز شد و سیریل آدولا (۲) به نخست وزیر منصوب گردید.

«سیریل آدولا پیشرفت سیاسی خود را مدیون عضویت در سندیکای سوسیالیست، و ایسته به اتحادیه سندیکا های آزاد (C.I.S.L.) بود که رهبری آن تا حد قابل ملاحظه ای در دست سندیکا های آمریکائی است. سندیکالیستهای آزاد در همه جا بعنوان یکی از وسائل توسعه نفوذ دولت

۱ - نقل از کتاب «از کنگوی بلژیک تا کاتانگا» .

2— Cyrille Adoula.

ایالات متحده آمریکا مورد استفاده قرار میگیرند. پشتیبانی آمریکاییها از نکودین دیم در ویتهام بهمین مناسبت بود که برادر اونکودین نهو رهبر محلی سندیکاهای آزاد بود. در ثانگانیکا نیز بهمین دلیل میکوشند که زولیوس نایر (۱) را که از مبدل ساختن کشور خود به یک پایگاه علیه موزامبیک پرتغال خودداری میکند بفتح کاواوا، سندیکالیست آزاد، برکنار کنند. در لئوبولدویل همینقدر گفته میشد که آدولا بتوسط سفیر ایالات متحده برگزیده شده است (۲).

آدولا برای بدست آوردن يك اکثریت پارلمانی ناسیونالیستهای هواخواه لومومبا را در دولت خود پذیرفت ولی این پذیرش از نظر آمریکاییها يك عمل تاکتیکی بیش نبود.

در این هنگام «گولیون سفیر دو مقصود را وجهه همت خود قرار داده بود. یکی آنکه از دولت آقای آدولا ناسیونالیستهای لومومبیت را حذف کند و دیگر آنکه نخست وزیر و سایر رهبران را تحت قیادت خود درآورد. مراحل مختلف این سیاست را از زندانی ساختن ممتد آنتوان گیزنکا معاون نخست وزیر، و برکنار نمودن کریستف گبینه «۳» وزیر داخله تا «تغییر آئین» کامیتاتوی وحدت طلب پس از بازگشت از سفر ایالات متحده، بخوبی بیاد داریم. آقای گولیون بزودی بصورت مشاور شخصی آقای سیریل آدولا درآمد. دیگر کسی آن دو تن را جدا از یکدیگر نمیدید ... بهنگامی که گولیون سفیر به هدف دوگانه خود رسید و کنگوی آدولارا بصورت یکی از اقامتگاه ایالات متحده درآورد ... درست در همین هنگام، ایالات متحده مصمم شد که ضربت قطعی را بر کاتانگای تجزیه شده وارد آورد. اینک که ایالات متحده زمین را برای بسط قدرت خود بر سراسر کنگو آماده میدید دیگر دلیلی نداشت که «دولت» کاتانگا را که بیشتر زیر نفوذ بلژیک بود باقی بگذارد. وانگهی برگرداندن کاتانگا به کنگو ضروری بود چون منافع تراستهای آن اکوندا (۴) و کنکوت (۵)، تراستهای عظیم آمریکائی مس، در میان بود. این تراستها که اجباراً میبایستی قیمتهای خود را تا حد قیمتهای بسیار نازلی که اتحادیه معدنی معین میکرد پائین بیاورند مایل بودند که تولیدات کاتانگا را در اختیار بگیرند و آنرا بسمت مواد دیگری غیر از مس سوق دهند. آیابدلیل همین دلواپسی نبود که شرکت آمریکائی تمپلسن و پسر (۶) که تحت ریاست آقای آدلای استیونس

۲ - از همان کتاب.

1— Julius Nyrere. 3— Gbenyé. 4— Annaconda. 5— Kennecote.

6— Tempelman and son.

رئیس وقت هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل قرار داشت دولت آدولا را از آغاز سال ۱۹۶۲ وادار کرد که معادن الماس کاتانگا را باو واگذار نماید؟. همچنین آیا بهمین مناسبت نبود که شرکت آمریکن متال کلیماکس (۱) که آقای آرتوردین نماینده آمریکا در کنفرانس خلع سلاح ژنو نایب رئیس آنست توجه خود را بیشتر بمواد معدنی استراتژیک معادن کاتانگا معطوف نمود؟» (۲).

« از این پس سیاست آمریکا بی پرده و روشن بود. آمریکا تصمیم داشت که برای دردست گرفتن آفریقا کنگورا دردست بگیرد چون کنگو با موقعیت جغرافیائی خاص خود از غرب و شرق در آبهای اقیانوس اطلس و در باجه تانگانیکا غوطه میخورد و از شمال و جنوب بر سر چشمه های نیل و آفریقای جنوبی مسلط است. عقیده کاخ سفید اینست که همراه حلی که در کنگو صدق کند در سایر جاها نیز صدق خواهد کرد» (۳). هامرشولد عامل برقرار کردن این تسلط بود. او در ضمن مبارزه برای «اصول» یعنی بیرون راندن «بلژیک استعمارگر» امیال خود و تراستهای آمریکائی را نیز در نظر داشت.

هامرشولد کادرهای نظامی بین المللی را جانشین بلژیکیها کرد تا بانگها و شرکتهای آمریکائی و سوئدی را بجای بلژیکیها مستقر سازد. در تعقیب این «منافع» بود که آقای داگ هامرشولد در زمان حیات لومومبا با چومبه از در سازش درآمد ولی همینکه او بقتل رسید حمله وحشتناکی بقوای چومبه آغاز نمود و آن قوا را در زیر ضربات حمله ای که بزبان محلی (Morthor) یعنی له کن نام داده اند واقعاً له کرد.

« عملیات (Morthor) در سیزدهم سپتامبر خاتمه یافت و آقای اوبراین نماینده داگ هامرشولد در ساعت ۸ صبح آن روز «پایان تجزیه کاتانگا» را بجراید اعلام داشت و در ساعت ده صبح همانروز آقای داگ هامرشولد در لئوپولدویل پیاده شد تا کاتانگا را به آدولا بسپارد و تجدید وحدت کنگوی سابق بلژیک را تحت قیادت خود بگیرد» (۴). اما بزودی ژاندارمهای چومبه بر اوضاع مسلط شدند و چومبه وعده ملاقاتی در اندولای رودزای انگلیس با هامرشولد نهاد. «هوایمای دبیرکل در هفدهم سپتامبر ساعت ۲۲ بر فراز فرودگاه اندولا ظاهر شد و با برج تماس گرفت ولی فرود نیامد و دایره وار بچرخ زدن پرداخت تا آنکه ۴۸ دقیقه بعد، پس از یک نبرد

1— American metal climax.

۲ - لوموند دیپلماتیک، همان شماره: سیاست آمریکا در کنگو.

۳ و ۴ - «از کنگوی بلژیک تا کاتانگا».

اسرار آمیز با اسلحه کمری در داخل هواپیما ، در ده کیلومتری فرودگاه در محور جاده له شد . عقیده آقای تدی لینستروم (۱) اینستکه محافظین اسرار آمیز سوئدی وقتی در لئوپولدویل سوار هواپیما میشدند یک افسر بلژیکی بنام ستوان برگیسل (۲) از دایره عملیات ژاندارمری کاتانگا نیز بعنوان یک گروهبان سوئدی سوار هواپیما شد تا هامرشولد را از میان بردارد و هواپیما را به فروند آمدن در کلوزی مجبور نماید ، (۳) .

از آن پس حملات سربازان کلاه خود آبی بمواضع چومبه شدت بیشتری یافت و یک با ان مداوم خمپاره ، تقریباً شهزار تیر ، بدون هدف گیری بر قسمتهای اروپائی و آفریقائی نشین الیزابتویل باریدن گرفت . یک ستاد فرانسوی ژاندارمری کاتانگا را اداره میکرد . تیرد بصورت یک انتقام صنعتی درآمد بود . هواپیماهای جنگی سوئدی هر روز به تأسیسات اتحادیه معدنی در تمام کشور خصوصاً بوسائل حمل و نقل مواد معدنی و تخلیه شمشها حملهور میشدند و بیشتر لکوموتیوها را نابود میکردند و توپها را . معادن بمباران شده همانهایی بود که مشول تنزل نرخ مس شناخته شده بود... در هیجدهم ، سازمان ملل شهر و اتحادیه معدنی را اشغال نمود و سفیر آمریکا ، گولیون ، در زیر موافقتنامه ای مشتمل برده ماده و دایر براتصال کاتانگا به کنگواز چومبه امضاء گرفت ، (۴) .

در اینجا باید یادآور شد که «تولید اضافی جهانی مس بمیزان ۸ درصد موجب تعطیل معادن گوناگون حوالی شیلی و موتانا شده بود در حالی که این ۸ درصد درست از معادن مس کاتانگا بوجود میآمد ، (۵) . آمریکائیهها مایل به تعطیل این معادن و سوق دادن تولیدات کنگوسوی مواد غیر مس بودند . خصوصت جنگی آنها با تأسیسات اتحادیه معدنی بهمین منظور بود .

اتحادیه معدنی کاتانگای علیا در تابستان ۱۹۶۶ بمنظور افساء ساختن مقاصد هامرشولد و آمریکائیهها چنین اعلام داشت : «... استورلینر (۶) که بجای دایال هندی بریاست عملیات سازمان ملل متحد منصوب شده است از مأموران قدیمی کپهانی سوئدی گرانزسبرگ اگر لسنند . ا. بی . (۷) و مهندس

1— Teddy Lindström. 2— Lieutenant Robert Gheysels.

6 - Sturilinner. «از کنگوی بلژیک تا کاتانگا» .

7 - Grängesberg Oxelsund. A.B. از شرکتهای بزرگ مس سوئد .

قدیمی کمپانی معدنی لیبریان آمریکن (۱) میباشد این اشغال کننده سوئدی کاتانگا یکی از مأموران شرکت بزرگ سوئدی بولیدن (۲) را بنام م. شوارتر به کلوزی (۳) برده و در آنجا گردش داده است علاوه بر این اتحادیه‌ای از آمریکائیه‌ها و سوئدیها بوجود آمده است تا منابع معدنی کنگوی سابق بلژیک را مورد بهره برداری قرار دهد ... تصادفی نیست که در این هنگام برادر آقای داگ هامرشولد بنام بو هامرشولد (۴) بمقام ریاست شرکت بزرگ سوئدی، گرانزبرگ اگزلسند . ا. بی. ارتقاء یافته است . این شرکت مایل است بهمانگونه که در معادن آهن لیبریا سرمایه‌گذاری کرده است در کاتانگا نیز سرمایه‌گذاری بکند» (۵) . «مسافرت آقای شوارتر و سوابق آقای لینز در سنای بلژیک مورد تأیید آقای اسپاک وزیر خارجه آن کشور قرار گرفت ولی اواز تصریح نقش آقای بو هامرشولد خودداری کرد» (۶)

همکاری آقای داگ هامرشولد با دولت آمریکا بر اساس این «وحدت منافع» بود ولی متأسفانه این مرد «اصولی» جان خود را بر سر کاتانگا از دست داد .

یک سال بعد در شب نوئل ۱۹۶۲ ، قوای سازمان ملل با کمک پلهای هوایی آمریکائی نبرد جدیدی را آغاز کرد و سرانجام تمام کاتانگا را اشغال نمود . در این هنگام بود که اسپاک و آدولا یکصدا فریاد برآوردند که آیا «میخواهند یک کاتانگای منهدم شده‌ای را بحکومت لئوپولدویل تحویل بدهند که از لحاظ اقتصادی برای ملت کنگو فایده‌ای نداشته باشد» ؟ (۷) .

علی‌رغم این کوششها اتحادیه معدنی کاتانگای علیا در سال ۱۹۶۲ رکورد تولید را شکست و میزان تولید مس را به ۳۲۰ هزار تون رسانید . در کازائی شرکت آمریکائی تمپلسمن و پسر مراقب معادن بود . در کاتانگا نیز تعویض انجام نشد و سرانجام دولت آمریکا باین نتیجه رسید که بجای عملیات نظامی باید نقشه‌ای برای تسلط بر بلژیکیه‌ها ، از راه سازش با آنها ، طرح نماید . لذا پس از مرحله تعویض اشغالگر بزور ، مرحله «نقشه» و «سازش» برای آمریکائیه‌ها مطرح شد .

1— Liberian American Mining cy.

۲— Boliden ، از شرکتهای بزرگ مس سوئد .

۳— Kolwezi ، قسمتی از منطقه معدنی کاتانگا .

4— Bo Hammarckjoeld.

۵ و ۶ و ۷ — از همان کتاب .

د آقای هارلن کلوند (۱) ، معاون وزارت خارجه آمریکا ، که سخنگوی ذیعلاقگان به کنگو بود قیمت این نقشه را بمیزان ۱۵۰ میلیون دلار ، کمک سالیانه ، تخمین زده است . آقای منن ویلیامز (۲) معاون وزارت خارجه آمریکا و رئیس امور آفریقا نیز بتاريخ دوم مارس ۱۹۶۳ درویلنگتون چنین اظهار داشت : کمک به کشور های آفریقائی مسائل بسیار جدی را مطرح میکند . ایالات متحده آمریکا امیدوار است که اروپا در مورد این کمک نقش قاطعی را ایفا نماید اما واقع مطلب اینستکه حکومت های آفریقائی برای آنکه احساس استقلال بنمایند خود را مجبور می بینند که به همبستگیهای دیگری جز همبستگی با قدرتهای اروپائی توسل جویند و این بدان معناست که این کشور ها میتوانند بسوی ایالات متحده یا بجانب اتحاد شوروی رو آور گردند . ما چنین میاندیشیم که همبستگی آفریقا با آمریکا بهترین وسیله توسعه جوامع آفریقائی آزاد است « (۳) . در طریق تحقق همین اندیشه بود که صادرات آمریکا به کنگو در سال ۱۹۶۲ از ۲۹ میلیون به ۶۹ میلیون دلار ترقی کرد .

در رفتگی و تجزیه کاتانگا که جا انداخته شد ایالات متحده آمریکا کمیسیونهای و هیئتهای اقتصادی و فرهنگی و نظامی ای به کنگو گسیل داشت که توسعه آینده سراسر کنگو را ، از لحاظ اقتصادی ، محکم در دست گرفتند . وزارت خارجه آمریکا میتواند خود را صاحب يك موقعیت بی دردسر بداند چون آقای آدولا در رأس حکومت بود ، ژنرال موبوتو ارتش را در دست داشت و آقای نندا کا پلیس را اداره مینمود . آدولا نیز نمیتوانست خود را از قید تابعیت برهاند چون با کمترین تخلفی دچار يك کودتای نظامی میشد که از پیش شرایط آنرا آماده کرده بودند . در سایه این رژیم يك طبقه جدید بوجود میآمد . مردانی که حقوق کلان دریافت میداشتند ، سیاستمدارانی که در مقامات مدیریت نشسته بودند و کارمندان رشوه خوار اجزاء این طبقه را میساختند . این محفل رجال جدید حقا امیدوار بود که در بعضی از سودهای آینده سرمایه گذاری های آمریکا در آفریقا شریک شود . البته این سیاست ایالات متحده بزبان منافع متحدین غربی آن دولت خصوصاً منافع بلژیک ادامه مییافت . اما بلژیک تاحدی به پیروی از نظریات وزیر امور خارجه اش ، آقای اسپاک ، بنظر میرسد که در برابر متحد آمریکائی خود سرفرود آورده باشد . بلژیکیها متقاعد شده اند که اربابان جدید کنگو به کارشناسان آنها

1 — Harlan Cleveland. 2— Mennen Williams.

۳ — « از کنگوی بلژیک تا کاتانگا » .

نیازمندند و چون خود را قادر به ایفای نقش دیگری نمی‌بینند عهده‌دار شدن نقش کارشناس را کافی تشخیص داده‌اند .

ایالات متحده آمریکا که این موفقیتها را بر روی کاغذ بدست آورده و امیدوار بود که تمام ثروتهای کشور را برای دهها سال در اختیار بگیرد ناگهان مواجه با شورش شد و بطور جدی مورد تهدید قرار گرفت . این شورش هم جنبه سیاسی داشت ، هم جنبه اجتماعی : جنبه سیاسی از آن لحاظ که طرفداران لومومبا از قدرت برکنار شده بودند و جنبه اجتماعی از این نظر که ملت کنگو بنفع يك اقلیت از فوائد پیش‌بینی شده استقلال محروم شده بود « (۱) .

«در تمام مدت حکومت آدولا کمدی پارلمانی ادامه داشت . رأی اعتماد بدولت با تهدید و بقوه مسلسلهائی که در راهرو های پارلمان نگه میداشتند ، با نشستن و برخاستن بدست می‌آمد . در نخستین جلسه آغاز سال ۱۹۶۳ گردآوری نمایندگان میسر نمیشد مگر با بیرون آوردن آنها از زندانها یا خارج ساختن آنها از مخفی گاهها چون نمایندگان از بیم حضور در پارلمان به مخفی گاهها پناه برده بودند . در چهارم مارس لازم آمد که گشایش جلسه افتتاحیه پارلمانرا به تمویق بیندازند چون در دو مجلس حد نصاب بدست نیامده بود . آدولا در طی سالها حکومت خود در اقلیت بود ولی برای واژگون ساختن حکومت او دو سوم آراء لازم می‌آمد . برای احتراز از چنین پیشامدی نمایندگان مخالف را بطرق مختلف دور میکردند . هنگامی که در پنجم مارس حد نصاب بدست آمد نمایندگان پارلمان آدولا را بعنوان عامل خارجی متهم نمودند « (۲) .

«هنگامی که کنار رفتن آدولا احساس شد ، گولیون سفیر نیز که در حکومت او شریک بود باید پی کار دیگر میرفت . بدینقرار مرحله جدیدی آغاز شد : مرحله‌ای که با سفارت ژرژ مک مورتی‌گودلی (۳) شروع میشد و حاکمیت مطلق او را از آنوقت تا بحال تأمین مینمود . هنوز معلوم نیست که دولت ایالات متحده برای حفاظت از آقای موئیز جومبه تا بکجا پیش خواهد رفت . آیا آمریکا سه هزار سرباز خودرا که اینک در فرودگاه سابق اندولا ، اردوگاه نظامی فعلی آمریکا ، منتظر فرمان هستند بزودی در لئوبولدویل پیاده خواهد کرد و در جنگ داخلی شرکت خواهد داد؟ هیچ معلوم نیست . اما

۱- لوموند دیپلماتیک : سیاست آمریکا در کنگو بقلم آقای ژول شومه .

۲- کتاب « از کنگوی بلژیک تا کاتانگا » .

3— George Mc Murtie Godley.

یقین است که وزارت خارجه ایالات متحده ، حکومت چومبه را در فرادای سقوط استانی ویل نجات داد . استانی ویل در ششم اوت (بدست قوای انقلابی) سقوط کرد و از روز هفتم ، آقای اورل هریمین فرستاده مخصوص پرزیدان جانسون در وزارت امور خارجه بروکسل با آقای اسپاک خلوت نمود . در هشتم اوت روزنامه لوموند چنین نوشت : در بروکسل تأیید میشود که ایالات متحده در صورت لزوم در کنگو دست بعملیاتی خواهد زد تا بهر قیمتی که باشد «از لغزیدن این کشور به اردوگاه کمونیسم» ممانعت بعمل آورد . بلژیک بدلائل زیاد مایل بود در جنگ داخلی کنگو بیطرف بماند . این جنگ با برکناری چومبه پایان مییافت . مع هذا دولت بروکسل تقبل کرد که نظامیان بلژیکی را بعنوان کارشناس فنی در خدمت آمریکائیا وارد نماید چون آمریکائیا برای در دست گرفتن بقایای ارتش کنگو به کارشناسانی که بزبان فرانسه آشنا باشند نیازمند است . سرانجام در چارچوب توافق هریمین و اسپاک مقرر شد که هلیکوپترها و هواپیما های آمریکائی بتوسط بلژیکیها هدایت شود و وارد عملیات گردد . همانروز یکی از افسران بلژیکی بنام کلنل واندوال مأموریت یافت که در کنگو با همکاری یکصد و بیست درجه دار بلژیکی نقشه پس گرفتن استانی ویل را رو براه کند و بمرحله اجرا در آورد . این تعهد بلژیک هنگامی صورت پذیرفت که بعضی از رهبران آفریقائی طرفدار انقلابیون ، نماینده ای نزد آقای اسپاک فرستاده و باو گوشزد نموده بودند که اگر بروکسل از حمایت چومبه دست بردارد منافع بلژیک در کنگو مراعات خواهد شد . بعضی محافل چنین عقیده دارند که عملیات ۲۴ نوامبر استانی ویل نیز از طرف وزارت خارجه آمریکا به حکومت بلژیک تحمیل شده بوده است « (۱) .

امروز در کنگو دولت چومبه بر سر کار است که در اثر ائتلاف موقت آمریکا با امپریالیسم های اروپائی بوجود آمده و علی رغم تمایلات ملل آفریقائی همچنان قدرت را حفظ کرده است . چومبه یکروز بهنگام مجادله با آمریکائیا در پاریس اظهار داشت که گویا «وزارت خارجه ایالات متحده را کمونیستها اداره می کنند» . او این درس تاکتیکی را از استادان آمریکائی خود آموخته بود . چیزی نگذشت که وزارت خارجه آمریکا از تصرف کامل منابع کنگو مأیوس شد و با بلژیکیها و سایر امپریالیسم های اروپائی از در سازش وارد گردید ، نهایت اینکه ، برای خود سهم شیر را منظور کرد . از پی این سازش و ائتلاف امپریالیسم ها بود که حکومت «ائتلافی» چومبه برمسند قدرت نشاند

شد. از این پس دیگر نه وزارت خارجه آمریکا «بتوسط کمونیستها» اداره میشد و نه رهبری از رهبران بر سر کار کنگو از «کمونیسم» الهام میگرفت. اینک تنها کسی که از منبع «کمونیسم بین المللی» ملهم است جامعه کنگویی است که علیه حکومتی که «منافع دنیای آزاد» را حفظ میکند پیا خاسته است. اما رهبران این جامعه «انقلابی» مگر چه میگویند که متهم به کمونیسم شده اند؟ آنها میگویند از چومبه حمایت نکنید تا او همانند مجسمه‌ای که زیر پایش خالی است سرنگون شود. اما آمریکا که برای حفظ «منابع و منافع» خود در کنگو بهر قیمتی، مصمم است، بر سر آنها بقب میریزد و زنان و فرزندان آنها را قتل عام میکند. آنها هم با آمریکا در افتاده‌اند. ملل آفریقائی و دولتهای جدیدالتاسیس آفریقا نیز بدنبال مردم کنگو بضدیت با آمریکا برخاسته‌اند.

اینک در برابر عملیات تهاجمی آمریکا بمنافع امپریالیسم های اروپائی باید منتظر یک واکنش سخت از طرف همین امپریالیسم ها بود. اتحاد سیاسی اروپا اگر عملی شود آمریکا دچار مشکلات بزرگ در آفریقا خواهد گشت خصوصاً آنکه این دولت نه در آفریقا و نه در هیچ جا، دیگر از آن پرستیژ ضد امپریالیستی که پس از جنگ جهانی داشت بهره‌ور نیست.

کوششها و تلاشهای آمریکا را در کنگو از آغاز تا انجام بدین ترتیب میشود خلاصه کرد: ملتی علیه استعمار بلژیک پیاخاست. آمریکا گفت شما صحیح میگوئید و من یارو یاور شما هستم. حکومت لومومبا دست بدامن آمریکا زد. بلژیکیها و انگلیسها و فرانسویها که آمریکا را میشناختند علیه لومومبا قیام کردند. لومومبا سازمان ملل را بکمک طلبید و سازمان ملل بعنوان اسب تروا پیشقراولان امپریالیسم آمریکا را در شکم مخفی کرده بود. لومومبا فهمید و علیه سازمان ملل پیاخاست. او را کشتند و منابع کنگورا به تصرف درآوردند. خواستند تمام این منابع را بلع کنند از گلویشان پائین نرفت چون امپریالیسم های اروپائی از یک سو و ملت پیاخاسته انقلابی از سوی دیگر بلع این لقمه را، بطور کامل، غیر ممکن ساخته بودند. سرانجام بر سر ثروت کنگو سازش کلی ولی موقتی انجام گرفت و یک حکومت ائتلافی بر سر کار آمد. وظیفه اصلی این حکومت مبارزه با ملت و نبرد با پارلمان بود. اینک این نبرد ادامه دارد در حالیکه ائتلاف سیاسی اروپا نیز تحت رهبری دوگل در حال انجام شدن است. بزودی شاید امپریالیسم های اروپائی بکمک انقلابیون ناسیونالیست علیه آمریکا وارد عمل شوند و باهمان سلاحی که آمریکا بروی آنها کشید بر سر او بکوبند. باز هم احتمال میرود که نهضت انقلابی از نو آلت دست شود. ولی باید گفت ملتی که پیا خاسته باشد سرانجام پیروز

خواهد شد .

آنچه آمریکا در کنگو انجام داد يك فورمول کلی از سیاست عمومی آمریکا در تمام جهان توسعه نیافته است . آمریکای پس از جنگ در همه جا با ملیون همآهنگی نموده و منافع امپریالیسم های مربوطه را در خطر انداخته و سپس با آن امپریالیسم ها سازش نموده و در پیش چشم حسرت بار و حیرت زده ملت ها ثروت های مورد بحث را با رقبای قدیمی خود تقسیم نموده است . اما این رقبا و ملت ها هر يك بنوبه خود برای بدست آوردن حقوق پامال شده خود در تلاش مداوم و مداوم هستند .

تبرستان

www.tabarestan.info

*

*

*

جنگ دوم جهانی نطفه ای را که در بطن دنیای پیش از جنگ منعقد شده بود با سرعتی شگفت انگیز بسوی تکامل راند و آنرا، چون قابله ای ناشی، با درد و خونریزی دهشتناک زایانید . بدین قرار ، دوغول

۳ - جبهه

مبارزه با پیشرفت ملل

عظیم بی همتا ، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا از زیر خاکسترهای جنگ سر برآوردند و بالاترین مقام عظمت و قدرت را اشغال نمودند .

از پی این جریانات ، فعل و انفعالات حادی صورت وقوع پذیرفت . نبرد های تن به تن یا دسته جمعی از همه سو پهنه خاک را فرا گرفت . نخست چنین بنظر میرسید که کمونیسم ، کاپیتالیسم را بمبارزه طلبیده و کشاکش این مبارزه است که فضای جهانرا تیره و تار کرده است ولی بتدریج که زدو خورد ها به تمام سرزمینها کشیده شد بر همه آشکار گردید که کولاکهای دور دست از يك سو مولود نبردهای سخت آمریکا با امپریالیسم های استعماری و از سوی دیگر نموداری از تشدید مبارزات امپریالیسم ها با ملت های جهان سوم است .

البته ما نمیخواهیم بگوئیم که کمونیسم در این میان تماشاچی است ولی میخواهیم به اثبات برسانیم که این نبرد سه جانبه براساس مبارزات ایدئولوژیک و برای پیروز ساختن این و یا آن ایدئولوژی و سیستم فکری نیست بلکه این نبرد از يك سو نمودار کوششهای جهان سوم است برای طرد

اقتصادهای يك پایه وازسوی دیگر نشان‌دهنده تلاش امپریالیسم های استعماری و مالی است برای حفظ وضع موجود و جلوگیری از ایجاد زیر بنا های اقتصادی محکم در جهان سوم . این هردو جناح نبرد برای حفظ حیات خود میکوشند چه ایجاد اقتصادهای متنوع در جهان سوم خطر بسیار عظیمی را برای اقتصادهای متنوع آمریکای شمالی و اروپای غربی بوجود خواهد آورد . در واقع اگر تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک و تضاد عظیم سیستم های اقتصادی کمونیستی و کاپیتالیستی زمان حال را بکناری بنهیم و جریان زدو خورد هارا از نظر احتیاجات حیاتی ملت‌هایی که گرفتار گرسنگی و بیماری و نادانی فنی هستند بررسی کنیم بنظر اینجانب واقع بینانه ترین روشها را برای کشف تضاد اصلی جامعه جهانی عصر حاضر برگزیده‌ایم .

جنگ جهانی دوم با آنکه تعادل قواریا از لحاظ دول بزرگ برهم زد مشکلات کشور های توسعه نیافته را که اینک «جهان سوم» نامیده میشوند تشدید نمود . دنیای پس از جنگ همان تضادهای پیش از جنگ را حفظ کرده است با این تفاوت که نفوذ اقتصاد عظیم و بی‌سابقه ایالات متحده در جهان سوم تضاد بین استثمار کننده و استثمار شونده را بحدی خارج از طاقت این ملل رسانده و تضاد بین جهان سوم و بازار جهانی امپریالیستی را غیر قابل احتراز نموده است .

این تضادها از جمله تضاد از لحاظ سطح زندگی ، تضاد از لحاظ عدم تناسب توسعه کشاورزی و توسعه نفوس و تضاد از لحاظ سطح فنی ، در مجموع ، ناشی از يك تضاد اصلی و اساسی یا تضاد مادر است .

اینک هر يك از این تضاد هارا مورد مطالعه قرار میدهیم :

از لحاظ سطح زندگی در جهان امروز سه منطقه متمایز وجود دارد . نخست منطقه‌ای شامل پانصد میلیون نفوس که نمودار آن درآمد سرانه ای معادل ۶۹۰ تا ۲۰۵۰ دلار در سال است . ایالات متحده آمریکا با درآمد سرانه سالانه‌ای معادل ۲۰۵۰ دلار در صدر این کشورها مقام دارد . دوم منطقه‌ای که از لحاظ زمانی بعد از نخستین منطقه صنعتی شده و حدود چهارصد میلیون نفوس را دربر گرفته است . درآمد سرانه این مردم معادل ۴۹۰ دلار در سال میباشد . اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در رأس این گروه واقع شده است . سوم باقیمانده جهانیان به تعداد بیش از يك میلیارد و نیم ، که مجموعاً ۶۲ درصد نفوس جهانرا دربر میگیرند ، با درآمد سرانه‌ای بین ۱۰۰ تا ۲۸۰

دلار در سال (۱). این مردم کماکن کشورهای توسعه نیافته اند، در مجموع، «جهان سوم» را بوجود می آورند. همین جهان سوم است که اینک موضوع کشمکشها و رقابتهای و در عین حال فریبکاریها و ریاکاریهاست.

بدین قرار می بینیم که مهمترین بخش جهان امروز را گروه کشورهای توسعه نیافته فرا گرفته است چون درآمد متوسط این کشورها بطور سرانه کمتر از ۳۰۰ دلار در سال میباشد. سطح زندگی در این منطقه که میتوان آنرا «منطقه ظلمات» (۲) نامید بینهایت پائین است. این بخش از جهان که شامل آمریکای لاتین، خاورمیانه، آفریقا و آسیا میگردد ۶۲ درصد مجموع نفوس روی زمین را دربردارد ولی درآمد سرانه آن بیش از ۱۰۰ تا ۲۸۰ دلار در سال نیست در حالیکه ایالات متحده آمریکا با نفوسی معادل ۶ درصد نفوس جهان درآمد سرانه ای معادل ۲۰۵۰ دلار در سال دارد.

بطور کلی میتوان گفت که تقسیم جهان بدو منطقه صنعتی و غیرصنعتی یا بعبارت دیگر، بدو منطقه تولید کالاهای ساخته شده و تولید مواد اولیه مسئول مستقیم این اختلاف ناگوار میباشد.

اقتصاد کشورهای توسعه نیافته کاملاً تابع کشاورزی و دامداری و استخراج معادن میباشد که بصورت اقتصاد محصول واحد سازمان داده شده است. این اقتصاد محصول واحد نیز بنوبه خود موجب اسارت مالی و فقر دهشتناک جهان سوم شده است. هر کشوری از این گروه گرفتاریک محصول واحدی است که نه در استخراجش، نه در تعیین قیمتش و نه در مقدار تولید آن دخالت مستقیم و آزاد دارد.

مثلاً کانوجو و نارگیل و چای نو در درصد صادرات سیلان، موز ۶۰ درصد صادرات اکواتور، شکر قسمت اعظم صادرات دومینیکن، مس ۷۰ درصد صادرات شیلی، گوشت و پشم ۷۶ درصد صادرات اوروگوئه، گوشت و غلات ۸۱ درصد مجموع صادرات آرژانتین، نفت ۹۰ درصد صادرات ونزوئلا، قلع ۶۰ درصد صادرات بلیوی، قهوه ۸۵ تا ۵۰ درصد صادرات شش کشور دیگر آمریکای لاتین و نفت قسمت اعظم صادرات خاورمیانه را در ۱۹۶۲ تشکیل داده است (۳).

۱- ارقام مربوط به سال ۱۹۵۷ است، به نقل از مقاله ساموئل گربان منتشره در *Tiers Monde*، شماره ژوئیه - سپتامبر ۱۹۶۴، صفحه ۴۴۱.

۲- Samuel Gorban : وضع کنونی اجتماعی و اقتصادی

در آمریکای لاتین، به نقل از *Tiers Monde*، شماره ژوئیه و سپتامبر ۱۹۶۴.

۳- ارقام از همین مقاله باضافه مقاله *Bernard Rochet* در همان مجله است.

از همین لحاظ که درآمد ملی کشورهای توسعه نیافته از صدور يك محصول بدست میآید « در طی سی سال اخیر قدرت خرید این کشورها بطور قابل ملاحظه‌ای نقصان پذیرفته است چون قیمت کالاهای ساخته شده بسیار سریعتر از قیمت مواد اولیه بالا میرود . این بهم خوردن تعادل مبادلات تأثیر شومی روی موازنه حسابها داشته و جریان توسعه اقتصادی این کشورها را مختل نموده و مسئله فقر را لاینحل گذاشته است» (۱) .

این بیعدالتی در مورد جهان سوم کار امروز و دیروز نیست بلکه سابقه ممتد تاریخی دارد .

در طی قرون اخیر امپریالیسمهای گوناگون تجاری و استعماری و مالی این انار جهان سوم را چندان فشرده اند که اینک سطح زندگی این مردم پنج برابر پائین تر از سطح زندگی فقیرترین مردم دنیای غرب شده است .

این فقر سیاه که ناشی از نوع تولید و اقتصاد محصول واحد میباشد بحکم نیازمندیهای بازار جهانی غرب بملتهای جهان سوم تحمیل شده است . امپریالیسم های غربی برای حفظ رونق اقتصادی خود بناچار مرتکب چنین بیرحمی و ستمگری ددمنشانه‌ای شده اند .

رونق اقتصادی و ثروت بیکران غرب بر پایه اقتصاد يك پایه و تولید واحد و فقر سیاه جهان سوم قرار داده شده و سطح پائین زندگی در کشور های توسعه نیافته بمنوان ضامن اصلی سطح بالای زندگی در جهان غرب شناخته شده و غرب در طی قرون متعادلی یکچنین تعادل ناپایداری را بازور و نیرنگ برقرار نگهداشته است . ولی اینک ظهور يك پدیده جدید در روابط ملتها حفظ چنین تعادل ناسالمی را غیر ممکن ساخته است . این پدیده نوظهور چیزی جز بیداری ملتها و آگاهی آنها از این روابط غیر عادلانه نیست . در حقیقت بیداری ملتها که معلول مستقیم فقر بینهایت آنهاست واقعیت اساسی زمان ما میباشد .

غرب در طی قرون اخیر کوشش مداومی را دنبال نمود که فقر جهان سوم را ناشی از تنبلی و نادانی این ملتها قلمداد کند و حتی فاشیسم و نازیسم را بوجود آورد که تئوری تژادهای پست و تژادهای عالی را برای توضیح اختلاف سطح زندگی ملتها اختراع کنند ولی بزودی حوادثی بوقوع پیوست که بطلان این تبلیغات و فرضیات را که بصورت «علم» در دانشگاهها درس میدادند باثبات رسانید . اینک ملتهای جهان سوم با چشمان باز جریان انتقال نامشروع ثروتها را از «مناطق توسعه نیافته» بمناطق «توسعه یافته» نظاره

۱- ساموئل گریبان ، همان مقاله .

میکنند و برای منع این غارتها و حفظ منافع و منابع خود بپا خاسته‌اند این بیداری موجب شده است که امپریالیسمهای غربی تغییر صورت بدهند، البته، نه تغییر سیرت. استقلال دادن به مستعمرات با حفظ روابط استعماری عبارت از همین تغییر صورت کذائی است اما این تغییر صورت نه سطح زندگی مردم جهان سوم را بالاتر برده و نه اقتصاد آسیب پذیر آنها را از صورت ناقص و یک پایه و تولید واحد خارج نموده است.

جهان سوم بحق معتقد است که میتواند و باید از يك سطح زندگی بالا نظیر غرب برخوردار باشد چون منابع پرارزش و اصلی جهان را در اختیار دارد ولی اینک درحالیکه غرب باتوسل به نیرنگ و ظاهرسازی در تلاش است که اعتماد ملت‌های کشورهای توسعه نیافته را دوباره بازگرداند جهان سوم دلواپس آینده و حشتناکتر و مصیبت انگیزتر است. جهان سوم روز بروز در فقر سیاهتری فرو میرود و این خود واقعیت و حشتناکی است که از نظر خامخفی نیست. علت اساسی این آینده غیر قابل تحمل را در دو چیز باید تجسس نمود، یکی تشدید استثمار در زمان ما و دیگری سرعت تکثیر نفوس.

از لحاظ تشدید استثمار مثالی بارزتر از آنچه پرزیدان جانسون در کتاب خود بنام «آینده ایالات متحده» آورده است نمیابیم. جانسون در این کتاب مینویسد: «در طی سه سال و نیم اخیر ما از وسیعترین و طولانیترین توسعه اقتصادی که تا بحال سابقه نداشته است برخوردار شده‌ایم. از آغاز سال ۱۹۶۱ تا نیمه ۱۹۶۴ مایک دوران رونق بی سابقه‌ای در تاریخ خود را گذرانیدهایم. این رونق تنها اختصاص به سوداگران ندارد بلکه شامل تمام مردم شده است. بیش از ۷۲ میلیون آمریکائی بکار اشتغال دارند و این خود يك رکورد است. در آمد ملی ناخالص ما از یکصد و هفده میلیارد دلار به ششصد و هجده میلیارد دلار افزایش یافته و تولید صنعتی ما بمیزان ۲۸۵ درصد رشد نموده است» (۱). این رشد بی سابقه درآمد ملی آمریکا بمیزان بیش از پنج برابر در ظرف سه سال و نیم تا حد زیادی نمودار بارز تشدید استثمار کشورهای توسعه نیافته میباشد. برای حفظ يك چنین سطح زندگی بسیار بالا، اقتصاد ایالات متحده هنوز هم نیازمند توسعه وسیعتری است چون از سوئی نفوس آن کشور با سرعت تمام تکثیر میپذیرد و از سوی دیگر تعداد بیشماری از مشاغل در اثر پیشرفتهای فنی و خودکاری روز افزون ماشینها حذف میگردد. البته این بیماری جدید را باید درمان کرد ولی درمان این بیماری ایجاب مینماید که ایالات

۱- «آینده ایالات متحده»، ترجمه فرانسه، صفحه ۱۲۴.

متحدہ از رشد اقتصادی جهان سوم ممانعت بعمل آورد و سطح تولید و درآمد ملی خود را بیش از پیش بالا برد. پرزیدان جانسون خود در مورد این خطر مینویسد: «سیستم اقتصاد آزاد ما تاکنون موانع بسیاری را پشت سر گذاشته است. امروز یک ترقی فنی بی سابقه و یک رشد سریع نفوس این سیستم اقتصادی را بمبارزه طلبیده است. ما از این آزمایش نیز بکمک نیروی حیاتی خود واعتماد به آینده ایالات متحدہ پیروز بیرون خواهیم آمد» (۱). اما این پیروزی چگونه ممکنست بدون فقیرتر کردن جهان سوم میسر گردد چون رونق اقتصادی بیحد و حساب ایالات متحدہ با جلوگیری از ایجاد اقتصادهای متنوع در کشورهای توسعه نیافته ملازمه دارد. در اینجا اگر در نظر بگیریم که ملت‌های عقب مانده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین برای نجات خود از فقر و مسکنت بنیان گذاری اقتصادهای متنوع و ترک اقتصادهای محصول واحد را ضروری تشخیص داده‌اند، بعلت اصلی تصادمات شدید آمریکا با کشورها و ملت‌های جهان سوم و در عین حال به تضاد اصلی و اساسی عصر حاضر پی خواهیم برد.

عامل اساسی دیگری که آینده فقیرتری را در نظر جهان سوم جلوه گر نموده تکثیر سریع نفوس است. این خود آشکار است که سفره‌ای که نتواند ده نفر را سیر کند ۲۰ یا ۳۰ نفر را حتماً از گرسنگی خواهد کشت:

نفوس جهان از ۱۹۳۶ تا ۱۹۶۱ سیزده درصد افزایش پذیرفته است در حالیکه تولیدات کشاورزی بیش از چهار صد فزونی نشان نمیدهد (۲). نفوس جهان محتملاً در فاصله ۱۹۶۰ و سال ۲۰۰۰ دو برابر خواهد شد. نفوس کشورهای توسعه نیافته که در سال ۱۹۶۰ بمیزان یک میلیارد و نهصد و شصت و پنج میلیون نفر بوده است در سال ۲۰۰۰ محتملاً و بفرض متوسط بحدود چهار میلیارد و ۸۲۶ میلیون نفر خواهد رسید در حالیکه نفوس کشورهای توسعه یافته از ۹۴۷ میلیون در سال ۱۹۶۰ به یک میلیارد و ۴۴۲ میلیون در سال ۲۰۰۰ ارتقاء خواهد یافت. بدین قرار نفوس منطقه توسعه یافته ۵۳٪ و نفوس منطقه توسعه نیافته بمیزان ۱۴۶ در صد تکثیر خواهد پذیرفت (۳). این نفوس کثیر بر سر سفره‌ای باید سد جوع کنند که در وضع حال تقریباً یک سوم مردم از سر آن کاملاً گرسنه برمیخیزند. بدین قرار بهنگامیکه در آمریکا با

۱ - همان کتاب، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - F.A.O.: «وضع جهانی تغذیه و کشاورزی».

۳ - به نقل از مجله Tiers monde، شماره ۳۹.

تبلیغات وسیع احتیاجات اضافی بوجود می‌آورند و اغذیه فراوان و بیحد و حسابی را از بین می‌برند مردمی که صاحب اصلی منابع و معادن پر ثروت جهان هستند در گردبادی از فقر و بیماری بدست مرگ سپرده میشوند .
در حال حاضر يك دهم نفوس جهان ۸۰ درصد درآمد کل جهانی را در اختیار دارد و ۲۰ درصد دیگر درآمد به ندهم باقیمانده اختصاص یافته است .

از لحاظ تقسیم تولیدات کشاورزی نیز وضع بسیار وخیمی در جهان حکمرواست بدین قرار که چهار منطقه توسعه نیافته خاورمیانه و خاور دور و آفریقا و آمریکای لاتین فقط از يك سوم این تولیدات برخوردار است درحالیکه سه پنجم نفوس جهان در این چهار منطقه زرخیز متمرکز میباشد (۱) .
جمیع این تضادها بر بنیاد يك تضاد اصلی استوارند و آن تضاد اصلی عبارتست از تقسیم اجباری جهان بمناطق صنعتی و مناطق تولید مواد خام . دو گروه نخستین کشورها که از يك سطح زندگی بالا برخوردارند صاحب صنایع وسیع هستند درحالیکه گروه جهان سوم اسیر تولید مواد اولیه یا مواد ساخته شده نیمه تمام است . این گروه علاوه بر محصولات معدنی و کشاورزی خاص، نیروی کار خود را هم به قیمت ارزان در اختیار بازار جهانی غرب میگذارد و بدین طریق حشمت سلیمانی غرب را بر شانه های استخوانی خود استوار نگه میدارد . تحمل کردن این نظام تحمیلی تنها انتظاری است که دولت ایالات متحده از جهان سوم دارد .

زخم دیگر جهان سوم کمبود دانشهای علمی و فنی است . غرب در طی قرون متمادی کوشیده است کمر مردم مستعمرات و نیمه مستعمرات را در حد کارگران و دهقانان ساده نگهدارد . چنان بوده است که امروز جهان سوم پیا خاسته ناگهان خود را نیازمند کمکهای علمی و فنی غرب احساس میکند و این خود اسارت دهشتناکی است .

اینک در آخرین حساب باین نتیجه میرسیم که کلیه تضادهای فوق الذکر زائیده تقسیم جهان بدو منطقه متمایز تولید صنعتی و تولید مواد خام است . بعبارت دیگر تضاد اصلی جهان ما در اینستکه دنیای صنعتی غرب به حفظ این تقسیم بندی و دنیای تولید کننده مواد خام به برهم زدن آن اجبار دارند . درحقیقت دو قوه متضاد و دفع کننده هم در یکجا جمع شده اند . از یک سو

۱ - F.A.O : «وضع جهانی تغذیه و کشاورزی» به نقل از

«تکامل جدید جهان سوم» نوشته Alfred Sauvy .

اقتصاد فوق‌العاده توسعه یافته آمریکا بیک کوشش حیاتی دست زده‌است تا از طریق حفظ تعادل بازار جهانی و جلوگیری از ایجاد اقتصاد های متنوع در کشور های توسعه نیافته، تقسیم‌بندی موجود جهان را پایدار نگهدارد و بدین ترتیب اقتصاد خود را بزبان اقتصادهای جهان سوم از ورشکستگی و بحران نجات دهد و از سوی دیگر جهان سوم بپاخاسته‌است تا از طریق مبارزه با عواملی که اقتصاد محصول واحد را براو تحمیل کرده‌اند و از راه ایجاد اقتصاد های جامع و متنوع موجودیت خود را محفوظ نگهدارد و آینده خود را از فلاکت دهشتناک رهائی بخشد.

این تصمیم انقلابی جهان سوم را نه میتوان از نظر آقای چستربولز تعبیر به «حسرت» کرد و نه آنکه بقول پرزیدان جانسون بعنوان «امیدها و امیال» (۱) ملت‌های جهان سوم و آرزوهای آنها که «کمتر با واقعیات زندگی تطبیق دارد» (۲) تلقی نمود. پرزیدان جانسون مینویسد: ساکنان کشور های توسعه نیافته بحرکت درآمد و یک اضطراب جهانی بوجود آورده‌اند که من آنرا «انقلاب امیدهای جدیدالولاده» نام داده‌ام (۳). در حقیقت این نوع تعبیر و تفسیر جنبش‌های جهان سوم و ناشی دانستن این جنبش‌ها از «حسرت» و «میل وامید» و جداساختن مصنوعی آنها از «واقعیات زندگی» بدان معنی است که یکباره بگویند جهان سوم به جهان صنعتی غرب حسادت میورزد و بدون آنکه احتیاج و اجباری داشته باشد در اثر این حسادت بحرکت درآمد است. البته اگر چنین بود دولت ایالات متحده حق میداشت که جنبش‌های انقلابی جهان سوم را ناشی از تلقینات ذهنی درونی و برونی بداند و سرکوبی این جنبش‌ها را باخشوتی بیشتر از آنچه اینک مشاهده میکنیم موجه جلوه‌گر سازد. اما واقعیت قضایا درست مخالف این تفسیرها و تعبیرهاست.

علت اصلی جنبش‌های ملت‌های جهان سوم را باید در فقر طاقت‌فرسای آنها تجسس نمود. البته باید در نظر داشت که این فقر ناشی از عوامل طبیعی نامساعد نیست چون زمین و زیرزمین این مناطق قادر است جمیع عناصر ولوازم یک اقتصاد صنعتی چند تولیدی وسیع را در اختیار بگذارد. در واقع قانون تبعیت اجباری از بازار جهانی که بوسیله دولتهای زورمند سرمایه‌داری باین کشورها تحمیل شده است عامل اصلی فقر مدام و روزافزون این ملل را میسازد.

فقر ملت‌های جهان سوم مثل یک غده سرطانی روز بروز توسعه مییابد و صورت خطرناکتری بخود میگیرد. لذا باید پذیرفت که بپاخاستگی جهان سوم

ناشی از «انقلاب امیدهای جدیدالولاده» و «حسرت» و «حسادت» و از همه مهمتر در اثر تحریکات کمونیستها نمیباشد بلکه جلوه‌ای از تلاش ضروری و اجباری این ملل است برای حفظ موجودیت نسل حاضر و نسلهای کثیرالعمده و رشدکننده آینده .

بعبارت دیگر جنبشهای انقلابی جهان سوم معلول استثمار بی‌انتهائی است که ملتهای این جهان را در خطر مرگ و نیستی قرار داده است نه در اثر جریانات روشنفکری که در رفاه و آسایش و پای بطری شراب بوجود آمده باشد .

این واقعیت را که پذیرفتیم به واقعیت دیگری نیز باید توجه بنمائیم و آن اجبار و الاستریت و سازمان سرمایه‌داری آمریکاست در استثمار بی‌نهایت جهان سوم و جلوگیری از رشد اقتصاد صنعتی این مناطق . در حقیقت ، دستگاه اداره‌کننده اقتصاد آمریکا برای پیشگیری از یک انفجار اقتصادی و سیاسی در داخل آن سرزمین ، چنین بی‌عدالتی و حسرتناکی را پیشه خود ساخته است .

اینک در جهان سوم ، دو واقعیت مادی بعنوان دو قوه دفع‌کننده و ضد یکدیگر رو بروی هم صف آرایی نموده‌اند : اقتصاد سرمایه‌داری آمریکا برای ادامه حیات با صنعتی شدن کشورهای توسعه نیافته ضدیت مینماید و کشورهای توسعه نیافته نیز با تلاشی که برای ایجاد اقتصادهای صنعتی ابراز میدارند اقتصاد رشدکننده آمریکا را دچار خطر میسازند . تصادم این دو قوه یک امر طبیعی و احتراز ناپذیر است . بهمین لحاظ دولت ایالات متحده بطور روزافزون احتیاج بیشتری به اعمال قوه و زور احساس مینماید . ولی چگونه ممکنست با زور از بر خورد دو قوه متضاد در حال پیشرفت ، ممانعت بعمل آورد . این تضاد در عین آنکه مبارزات حاد زهان ما را فرمان میدهد ، راه حل اساسی مناقشات و اختلافات را نیز بما مینمایاند و آن راه حل طبیعی این تضاد اساسی است . تنها از طریق پذیرفتن این راه حل طبیعی است که دنیای آینده از صورت ممکن و وحوش بیرون می‌آید و قیافه واقعی مسکن انسانها را بخود می‌گیرد . در واقع تنها راه حل طبیعی اینست که دنیای زورمند سرمایه‌داری اگر کمکی هم نمیکند لاقلاً جهان سوم را آزاد بگذارد که اقتصادهای صنعتی و زیربناهای محکم اقتصادی بوجود آورده ، نیازمندیهای صنعتی و کشاورزی و فنی خود را بر آورده سازد (۱) .

جالب اینجاست که جان . اف . کندی رئیس جمهوری فقید آمریکا در

۱- برای مطالعه پدیده تضادها از نظر علمی به صفحات آخر تألیف دیگر اینجانب بنام «انتقاد از بیولوژی و علم توارث کلاسیک غرب» مراجعه نمائید .

کتاب خود بنام «استراتژی صلح» از این تضاد اصلی جهان امروز تا حدی پرده برداشته است. او مینویسد: «نیرومندترین قدرت یکنای جهان کنونی نه کمونیسم است نه کاپیتالیسم، نه بمب هیدروژنی است نه موشک هدایت شونده، بلکه خواست ابدی بشر است برای آزادزیستن و مستقل بودن». با این حال متأسفانه باید گفت که چرخ و پرنیرومند اقتصاد آمریکا فقط زور میفهمد و اجبار و دیگر توجهی به «خواست ابدی بشر برای آزاد زیستن و مستقل بودن» نمیتواند داشته باشد.

تبرستان

www.tabarestan.info



بعد از جنگ جهانی دوم پیمانهای غیرمنصفانه، قراردادهای گمرکی و فشارهای سیاسی و اسارت مالی جانشین روابط اداری استعماری گردید. قدرتهای استعماری که در اثر جنگ ناتوان شده بودند برای مقابله با جنبشهای آزادیخواهانه ملت‌های جهان سوم به تغییر شکل سیستم استعمار دست زدند بدون آنکه تغییری در محتوی و ماهیت سیستم وارد آورند. بزودی کنترل مالی شدید جای اشغال‌کشورها و اداره مستقیم یا غیرمستقیم جهان سوم را پر کرد. در سیستم استعمار آنچه مورد توجه بود است شمار ملل از نظر کارآرزان و مواد اولیه فراوان بود. استعمار فقط توجه باین مطلب داشت که حداکثر سود را بدست آورد و درآمد ملی خود را بحد اعلی رشد برساند. بدین طریق، سطح زندگی‌های گوناگون امروز با فواصل عمیق بوجود آمد. در این مورد بذکر مثالی در مورد رودزیای شمالی اکتفا مینمائیم: خانم فیلیس دین (۱) در کتابی بنام Colonial Social Accounting درباره معادن مس رودزیای شمالی که مستملکه بریتانیاست و با سرمایه‌های مشترک آمریکا و انگلیس بهره‌برداری میشود ارقام بسیار جالب توجهی ذکر مینماید و راجع به ارزشهایی که بتوسط شرکتهای معدنی «کمر بند مس» در ۱۹۴۹ بوجود آمده است تابلوی زیر را بدست میدهد:

مخارج صنعت معدنی در رودزیای شمالی

به میلیارد فرانک ۱۹۵۲ فرانسه

۴۱	۱- مردها، حقوقها و مزایای اروپائیها
۱۷۴	۲- « « « افریقائیها
۰۶	۳- جیره افریقائیها

۱۲۰	۴- پرداخت به مقاطعه کاران
۱۲۸	۵- پرداخت به راه آهن رودزیا
۳۲۶	۶- مالیات بر درآمد
	۷- گمرک
۱۲۰۵	۸- کل مخارج
۳۶۷	۹- ارزش ناخالص تولید

«ملاحظه میکنیم که از ۳۶۷ میلیارد فرانک بدست آمده فقط ۱۲۰۵ میلیارد در رودزیا شمالی خرج شده و سود ناخالصی معادل ۲۴ میلیارد که عبارت از دوسوم مجموع است به بریتانیا و آمریکا انتقال یافته است. علاوه بر این ملاحظه میشود که از ۱۲۰۵ میلیارد مخارج در رودزیا شمالی معادل ۴۱ میلیارد به اروپائیان و خصوصاً به انگلیسهای که در آن منطقه زندگی و کار میکنند پرداخت شده و از ۳۶۷ میلیارد فقط دو میلیارد بصورت نقد و جیره به افریقائیهائی که در معادن کار میکنند رسیده است» (۱).

«آقای دات (۲) سیاستمدار و نویسنده انگلیسی در کتابی بنام Crisis of Britain and the British Empire (1953) از سودهای

کلانی از این قبیل مثالهای زیاد ذکر نموده است مثلاً نشان میدهد که ۸۱۷ شرکت بزرگ بریتانیائی در سال ۱۹۵۱ سود کلانی بمیزان ۴۳۸ میلیارد فرانک بدست آورده اند، یعنی سود ناخالصی معادل ۴۷ درصد، در حالیکه ۱۹۷۰ شرکت که در خود انگلیس عمل مینموده اند در همین سال ۳۴ درصد سود داشته اند. فاصله بین این دو حاصل یعنی سیزده درصد عبارت از سود اضافی امپریالیستی است» (۳).

البته باید در نظر داشت که بهره برداری کشورهای پیشتاز صنعتی غرب منحصر بهمین سودهای اضافی نیست بلکه مزدهای متفاوت اعضاء محلی و اعضاء خارجی تأسیسات و مخارج «خدمات» افرادی بنام کارشناس سهم کلانی از این استثمار را در بر میگیرد.

بعد از جنگ در این روابط استعماری تغییرات ظاهری بوجود آمده که استقلال مستعمرات نتیجه آن بود. اما این تغییر شکل در آخرین حساب به سود امپریالیسمهای استعماری تمام میشد چون این امپریالیسمها مخارجی را که برای نگاهداری مستعمرات صرف مینمودند بدین طریق بر مجموع سودهای خود

۱- به نقل از کتاب پایان امپریالیسم تألیف جان استرچی، ترجمه

فرانسه. ۲- M. DUTT ۳- به نقل از همان کتاب.

افزودند. «بریتانیای کبیر برای حفظ سلطه خود برمللی که به گرفتن استقلال نائل آمده یا خواهند آمد قریب ۲۰۰ میلیارد فرانک خرج میکرد» (۱) اما اینک این مبلغ را بر درآمد ملی خود میافزاید. درحقیقت دگرگونی شکل ظاهراستعمار وجایگزینی امپریالیسم مالی بجای امپریالیسم استعمار ملل را توسعه بخشیده و سود بیشتری را درمجموع برای امپریالیسم‌های مالی تأمین نموده است.

علاوه براین باید درنظر داشت که ظرفیت مستعمرات از لحاظ مواد اولیه قابل قیاس با کشورهای ظاهراً مستقل نبود. مستعمرات بیش از سه درصد تولید جهانی مواد اولیه را تحویل نمیدادند. حتی بعضی از موادی که برای صناعت جدید ضروری است بقدر کافی درمستعمرات یافت نمیشد، ازجمله غنی‌ترین منابع نفت از حوزه استعمار خارج بود. لذا برای امپریالیسم صرف نداشت که با تحمل مخارج سنگین به حفاظت از دستگاه اداری استعماری ادامه دهد.

پروفیسور پل باران (۲) استاد آمریکائی دراین مورد چنین نوشته است: «امپریالیسم خصوصاً در مورد بریتانیای کبیر و آمریکا هنوز کاملاً پابرجاست و این مطلب که بریتانیا در طی چهارده سال اخیر (۳) تسلط خود را بر بخش عظیم جهان غیر کمونیست صنعتی نشده از دست داده بدون آنکه آمریکا این بخش عظیم را به تصرف درآورد عاری از اهمیت است چون این دو کشور خصوصاً ایالات متحده آمریکا استعمار ملتهای صنعتی نشده را بیش از پیش افزایش داده‌اند.... درواقع، حکومت‌های کشورهای توسعه نیافته بدنبال آن توسعه اقتصادی خاصی هستند که در طریق استخراج مواد اولیه و صنایع سبک مصرفی و در راه کشاورزی باشد درحالیکه از توسعه صنایع اساسی خودداری مینمایند.... (واژسوی دیگر) هرگاه وسائل خاصی که شرکتهای بزرگ در اختیار دارند برای حفظ نظم موجود کفایت نکند دولتهای متبوع این شرکتهای تمام وسائل سیاسی و مالی، و در صورت لزوم، نظامی خود را برای امداد شرکت خصوصی بخطر افتاده تجهیز مینمایند و بمقصد نائل میگردند» (۴).
حمله مشترک اخیر آمریکا و بلژیک به استانلی ویل و قوای انقلابی کنگو مصداق این سخنان دانشمند آمریکائی است.

آقای جان استرچی سیاستمدار و وزیر سابق انگلیسی در کتاب خود

۱- آندریوشونفیلد: *British Economic Policy Since the War*
2 — Pr. Paul Baran.

۳- در سال ۱۹۵۹ نوشته شده است. ۴- به نقل از همان کتاب.

بنام «پایان امپریالیسم» مینویسد :

«بهیچوجه نمیشود انکار کرد که قدرتهای غربی رشد کشورهای توسعه نیافته را ، بزبان صنایع سنگین ، بسمت صنایع استخراجی و مصرفی و امور کشاورزی متوجه مینمایند» .

اینک شرایط امپریالیسم مالی بجای شرایط و روابط استعماری بر کشورهای پر نعمت «توسعه نیافته» و ملتهای محروم این کشورها تحصیل شده است . تاریخ نشان داده است که کشورهایی که از سالها پیش در قید این نوع امپریالیسم بوده‌اند از لحاظ وضع مالی و سطح زندگی دست کمی از مستعمرات ندارند . «در این باب مثالهای تاریخی فراوان موجود است . آمریکای لاتین بطور کلی در طی بیش از یک قرن نجات یافتگی از یوغ استعمار چیز زیادی بدست نیاورده است ... بدون شك يك توسعه‌ای در آنجا پدید آمده اما غالب دولتهای این کشورها در جهت ابتلاء به کنترل اقتصادی ایالات متحده آمریکا یا بریتانیای کبیر و جهان توسعه یافته گام برداشته یا بعبارت دیگر ، چنانکه پرفسور میردال نوشته است ، به نحوی عربان و بی‌دفاع به بازی نیروهای بازار تسلیم شده‌اند» (۱) . در واقع «امپریالیسم استعماری در حال خاموشی سریع است ... ولی اشکال دیگر امپریالیسم ، غیر مستقیم‌تر از استعمار وجود دارد . مثلاً قسمت اعظم آمریکای لاتین هنوز هم تابع این شکل غیر مستقیم امپریالیسم آمریکاست . ولی در آنجا نیز علائم از هم پاشیدگی واضح امپریالیسم بچشم میخورد . در واقع باید گفت که امپریالیسم غیر مستقیم در مقام قیاس با امپریالیسم استعماری مستقیم ناپایدارتر و موقتی‌تر است» (۲) .

یکی از خصائص جهان بعد از جنگ اینست که امپریالیسم‌های استعماری جامعه کهن را بکناری نهاده و با امپریالیسم مالی آمریکا هم رنگ و هم لباس شده‌اند . این تغییر لباس برای اقناع و ارضاء ملتهای جهان سوم بی‌اثر نبوده است چون این ملتها فقط خبر داشتند که ثروت غرب بر پایه فقر آنها استوار است ولی آنها فقر خود را معلول استعمار تلقی میکردند و راه نجات خود را در استقلال مینداشتند . اما اینک بتدریج توجه مییابند که در اثر استقلال چیزی جز يك آزادی اداری و سیاسی نسبی بدست نیاورده‌اند . مقاومت شدید غرب در برابر نهضتی که در بین ملتهای توسعه نیافته برای ایجاد اقتصاد کامل و متنوع بوجود آمده ملتها را با رشته‌های مخفی اسارت امپریالیستی آشنا نموده است . در عهد ما ، اقتصاد يك پایه و محصول واحد تنها اقتصاد مجاز برای جهان

سوم شناخته شده و ایجاد صنایع مادر با مخالفت شدید آمریکا برخورد نموده است .

در واقع ایالات متحده آمریکا پرچمدار عملیات مانع شونده و عقب برنده میباشد. راهنمای آمریکا در اتخاذ چنین سیاستی تولیدات اضافی صناعت و کشاورزی اوست .

★

★ ★

ایالات متحده آمریکا که بیش از شصت درصد نفوس جهان را دربر نمیگیرد چهل درصد تولیدات جهانی را بوجود میآورد و نیمی از مواد اولیه جهان را بلع مینماید . درآمد ملی این کشور که در طی چهار سال اول قرن سه برابر شده است بالاترین درآمد جهان است . در سالهای بعد از جنگ نفوذ سیاسی و مالی آمریکا به بالا رفتن سریع این درآمد ملی کمک بسیار نمود . دهه پنجاه شاهد دست بدست شدن بسیاری از منابع مواد اولیه جهان سوم به سود آمریکا بود . درآمد ملی آمریکا که در آغاز سال ۱۹۶۱ به ۱۱۷ میلیارد دلار میرسید در نیمه ۱۹۶۴ بالغ بر ۶۱۸ میلیارد دلار گردید . در این فاصله زمانی درآمد ملی آمریکا به بیش از پنج برابر افزایش یافته در حالیکه رشد تولید صنعتی آن دیار در همین مدت بیش از ۲۸ درصد نبوده است . لذا رشد سرسام آور درآمد ملی آمریکا را باید بحساب سلطه آمریکا بر منابع جدیدی در جهان سوم منظور نمود . در حقیقت باید گفت که ملتهای جهان سوم بقیمت فقیرتر نمودن خود این ثروت عجیب را تقدیم ثروتمندان آمریکائی نموده اند . اینک سرمایهها و کارشناسان آمریکائی در تمام نقاط «جهان آزاد» حضور دارند و در سرمایه گذاریهای بین المللی روز بروز نقش بزرگتری را بعهده میگیرند . نیویورک مقام لندن را اشغال نموده ، ارزش پولها را نسبت به دلار تعیین میکند ، نرخهای مواد اولیه و میزان بهره وامهای طول المده را معین مینماید و فعالیت تجاری و مالی جهان را در مجموع تحت نظم خاص در میآورد .

تولیدات صنعتی و کشاورزی آمریکا با استفاده بدوی از منابع مواد اولیه سرشار داخلی و بهره برداری بمدی از منابع بی پایان کشورهای توسعه نیافته دچار بیماری رشد سرطان آسا شده است .

این تومور سرطانی که در بطن جامعه بشری در قلمرو یک عضو رشد کرده ، حدود و ثغور طبیعی رشد اعضاء دیگر را مورد تجاوز و تهاجم قرار

داده و نظم طبیعی این جامعه را دچار اختلال نموده است. ملتهای جهان سوم از فقر و گرسنگی و بیماری به تنگ آمده‌اند درحالیکه، در اثر تهاجم این تومور در حال رشد، در انتظار فقر وسیع‌تر و گرسنگی کشنده‌تری به آینده نگاه مینمایند. درخت اقتصاد آمریکا از خونهای که در جنگ جهانی دوم ریخته شد برای رشد سریع خود بعنوان کود بهره‌برداری کامل کرد چنانکه بقول آقای باری گلدواتر « این جنگ جز برای آنانکه هرگز عزیزان خود را ندیدند یا آنانرا با داغهای جنگ مشاهده کردند برای دیگران چندان تجربه تلخی نبود. مردم بیشتری با حقوقهای بیشتر استخدام شدند، خانه‌های جدید، اتومبیل‌های تازه و سطح زندگی بالاتری نصیب همه گردید» (۱).

همچنین پس از جنگ سرمایه‌های آمریکائی برای تسلط بر ذخایر مواد اولیه کشورهای توسعه نیافته، بیش از پیش بخارج از قاره آمریکا روانه شد. منطقه دلار روز بروز توسعه بیشتری پیدا کرد و بسوی دربر گرفتن کلیه منابع معادن و بازارهای «جهان آزاد» پیشروی نمود. اینک اجبار آمریکا در صدور سرمایه‌ها و مازاد کشاورزی و صنعتی، تمام اقتصادهای جهان و همچنین امنیت و تعادل دنیای بشری را دچار مخاطره‌ای ترسناک نموده است.

تولیدات بی‌سابقه و عظیم صنعتی و کشاورزی ایالات متحده مسئله صادرات را بصورت یک اجبار درآورده است. صادرات آمریکا در فاصله ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سالی شش میلیارد دلار بر واردات آن کشور فزونی داشته و ارزش واردات در این سالها بیش از دو سوم صادرات نبوده است. دولت ایالات متحده علناً علیه صنعتی شدن کشورهای توسعه نیافته قیام کرده است تا مبادا صادرات و صنایع و کشاورزی آن کشور زیانی وارد شود و چرخ اقتصاد غول آسای آن بموانعی برخورد نماید.

نیازمندی مبرم صنایع آمریکا به بعضی از مواد اولیه از قبیل نفت، مس، قلع، منگنز، اورانیوم، کائوچو، چوب و خمیر چوب و هجوم سرمایه‌های آمریکائی بدین منابع موجب شده است که صنایع عظیم نفت خاورمیانه و خاور دور و ونزوئلا، قلع بلیوی، مس شیلی، منگنز مراکش، اورانیوم کنگو و سایر منابع آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین زیر یک فشار عصاره‌گیری شدید قرار گیرد و همه‌جا عصیانهای پر صدا یا بیصدائی علیه دولت ایالات متحده بروز نماید. همه‌از بیم گرسنگی و بیماری و اسارت جسمی و روحی بپاخاسته‌اند خصوصاً آنکه آینده نزدیک بانفوس چند برابر شده‌اش و فقر

۱- از ترجمه فارسی کتاب «چرا پیروز نشویم» تألیف آقای گلدواتر.

کشنده ترش ، طبق حسابهای تقریبی ، دیدگان جهانیان را خیره کرده است .

★

★ ★

اینک برآستی باید دید که آمریکا بجای اشغال نظامی کشورها از چه شیوه‌ای استفاده مینماید : آمریکا معتقد است که تولیدات صنعتی و کشاورزی او برای برآوردن نیازمندیهای جهان سوم کافی است و دیگر علتی وجود ندارد که این کشورها خود بتولید این کالاها دست بزنند . در نظر آمریکا «جهان آزاد» عبارت از آن جهانی است که «برادروار» و «آزادانه» تولیدات آمریکائی را بمصرف برساند و احتیاجات صنایع آمریکا را به برخی از مواد اولیه ای که در آمریکا بقدر کافی تولید نمیشود برآورده سازد ، تا بدینطریق کفّه آمریکا در ترازوی سطح زندگی همچنان بالا و کفّه جهان سوم در کادر «جهان آزاد» همچنان پائین باقی بماند . این نظر بتدریج بصورت یک قانون درآمدی و این قانون حتی دامنگیر کشورهای بزرگ غرب اروپا نیز شده است . دست‌اندازی وسیع سرمایه های آمریکائی به صنایع اتومبیل سازی اروپای غربی و صنایع نفتی ایتالیا و صنایع ژاپون و کره جنوبی و آمریکای لاتین نموداری از فرمانروائی این «قانون» است . تخلف از این قانون از نظر آمریکائیهابعضوانضدیت با «آزادی» و خصوصاً در «جهان سوم» متأسفانه مرادف با کمونیسم شناخته شده است .

دولت آمریکا اعتقاد دارد که توسعه اقتصادی کشور های توسعه نیافته باید تابع تقاضاها و احتیاجات بازار جهانی باشد یعنی در راه تولید موادی صورت پذیرد که مورد احتیاج صنایع آمریکاست . آمریکائیها بهمین دلیل اقتصادهای آمریکای لاتین را بر مبنای تولید یک محصول استوار نموده اند . در واقع کشور های آمریکای لاتین اسیر محصول واحد هستند چنانکه برزیل اسیر قهوه ، آرژانتین اسیر گوشت و پشم ، ونزوئلا اسیر نفت و بلیوی اسیر قلع است ، همانطور که کوبا نیز اسیر نیشکر بود .

این سیاست «تقسیم کار» که توجیه کننده اقتصادهای محصول واحد است در واقع عبارت از همان رشته محکم اسیر کننده ای است که در سیستم امپریالیسم مالی نقش اشغال نظامی را برعهده دارد . تقسیم کار و محدود کردن اقتصادها بتولید یک کالای اختصاصی علت اصلی استمرار عقب ماندگی جهان سوم است خصوصاً آنکه اقتصاد متنوع آمریکا در تولید این کالاها و تجارت

آنها نیز نقش اساسی را ایفاء مینماید .

تقسیم کار بر طبق نیازمندیهای بازار جهانی، ماده اصلی قانون تسلط را میسازد ولی دولت آمریکا برای تکمیل این قانون مواد دیگری نیز وضع نموده است . از نظر دولت ایالات متحده « سرمایه گذاریهای خصوصی خارجی » کلید توسعه اقتصادی کشوری کم توسعه میباشد . البته این مطلب صحیح نیست چون سرمایه گذاریهای خصوصی خارجی مانع اساسی رشد اقتصادهای ملی است چنانکه سرمایه های آمریکائی که در تولید محصول واحد سهم عمده ای دارند از این طریق بیش از نیمی از منافع را جذب مینمایند . علاوه بر این کشورهای تولید کننده نفت یا مس یا قند یا غیر آن در برابر دلارهایی نیز که از فروش آنها محصول خود ، بقیمت بازار نیویورک ، در بانکهای آمریکا ذخیره کرده اند مایحتاج صنعتی و کشاورزی خود را بهر قیمتی که آن بازار معین نماید تحویل میگیرند و بدین قرار ، از طریق تحمیل قیمت های غیر عادلانه ، قسمت دیگری از درآمد ملی خود را از دست میدهند .

« پس از جنگ کره یعنی از ۱۹۵۵ به بعد که بیشتر مواد اولیه دچار تنزل قیمت گردید کشور های آمریکای لاتین فقط از طریق افزایش شدید حجم صادرات خود توانستند درآمد خود را از صادرات در سطح ۱۹۵۵ نگاهدارند . در این مورد کمیسیون آمریکای لاتین وابسته به سازمان ملل متحد حساب کرده است که اگر قیمت در سطح ۱۹۵۰ باقی میماند آمریکای لاتین از طریق همین افزایش حجم صادرات در فاصله ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ میتواند معادل ده میلیارد دلار درآمد اضافی بدست بیاورد . در همین فاصله زمانی ورود سرمایه های خارجی به کشور های آمریکای لاتین معادل ۸ میلیارد دلار بوده یعنی پائین تر از کسری درآمدی که در اثر تنزل قیمت ها بوجود آمده است » (۱) .

در واقع ، بازی تعیین قیمت ها سلاح نیرومندی است که بیش از تمام ارتشهای استعمارگر پیش از جنگ اینک جهان سوم را اسیر نموده است . در دوطاقت فرسا اینست که قیمت ، چه قیمت محصول واحد و چه قیمت کالاهای ساخته شده ، بر اساس قیمت تمام شده احتساب میشود ، طبیعی است که قیمت « محصول واحد » بمناسبت ارزانی دستمزد در کشورهای توسعه نیافته نازل تر و قیمت کالاهای ساخته شده بمناسبت گرانی دستمزد در کشورهای بزرگ صنعتی گرانتر ب حساب خواهد آمد . نتیجتاً کشور توسعه نیافته ارزاتر میفروشد و بر مراتب گرانتر میخرد و در آخرین حساب روز بروز فقیرتر و توسعه نیافته تر

میگردد در حالیکه کشور صنعتی روز بروز غنی تر و توسعه یافته تر خواهد شد .

بدین قرار در آمد ملی يك کشور توسعه نیافته هر سال برای خرید مایحتاج مملکت ناکافی تر از سال پیش میگردد . در این مورد گزارش G.A.T.T. (۱) در ۱۹۶۰ گویاست : این گزارش نشان میدهد که «کشورهای غیرصنعتی در ۱۹۵۳ میتوانستند نود درصد از واردات خود را ، از مبداء آمریکای شمالی و اروپای غربی، با درآمد ملی خود بپردازند در حالیکه در سال ۱۹۵۸ این نسبت به ۶۵ درصد سقوط کرده است» (۲). در حقیقت، کشورهای بزرگ صنعتی در سال ۱۹۵۳ «صد» گرفته اند و نود داده اند و بعداً در اثر بازی باقیمتها ، در سال ۱۹۵۸ « صد » گرفته و « ۶۵ » داده اند. « سودی که از این طریق نصیب اقتصادهای صنعتی شده است در حدود يك میلیارد دلار میباشد که برای يك ملت ناتوان زیان محسوسی است » (۳).

بدین طریق درآمد ملی کشورهای توسعه نیافته هر سال بیش از پیش بهتر می رود و قدرت خرید و پرداخت این کشورها بطور روز افزون بحد اقل نزدیک میگردد . باید در نظر داشت که این حالت اختصاص بدوران رونق اقتصاد جهانی دارد بطوریکه در جریان بحرانهای اقتصادی وضعی رقت بارتر از این دامنگیر جهان سوم میگردد . علت آنستکه بهنگام بحرانها قیمتهای مواد اولیه بسیار سریع تر و پائین تر از قیمتهای کالاهای ساخته شده سقوط مینماید .

★

★ ★

اینک باید دید که این بیماریهای مزمن را چگونه میتوان درمان کرد یا بعبارت دیگر چگونه میشود از این تار عنكبوت راهی بسوی آزادی یافت؟. اقتصاد يك پایه که بر بنیاد تولید يك محصول استوار است گره اصلی این تور اسیر کننده ملتهارا تشکیل میدهد بطوریکه پاره کردن آن يك وظیفه حیاتی است. در واقع تا اقتصاد يك تولیدی جای خود را به اقتصاد چند تولیدی نسپارد مشکل فقر جهان سوم برای همیشه گشوده نخواهد شد . رشد اقتصادی کشورهای توسعه نیافته باید در جهت مرتفع ساختن جمیع حوائج صنعتی و کشاورزی

1— Général Agreement on Tariffs and Trade.

۳۰۲ - گزارش G.A.T.T. به نقل از 'Tiers Monde' شماره ۳۹.

جامعه سیر نماید نه در جهت تأمین احتیاجات بازار آمریکا . کشورهای توسعه نیافته باید صرفاً به بالا بردن درآمد ملی و سطح زندگی ملت‌های خود بیندیشند. آنها را چه کار باین کارها که بالا رفتن سطح زندگی در جهان سوم قهراً سقوط سطح زندگی در کشورهای توسعه یافته را بدنبال خواهد داشت. البته ایجاد اقتصادهای چندتولیدی در کشورهای توسعه نیافته موجب خواهد شد که بحرانهای شدید و مهلکی در کشوری نظیر آمریکا پدیدار شود ولی این با ملت آمریکا است که فکری بحال اقتصاد سرطانی خود بکند .

بالارفتن روزافزون سطح زندگی و درآمد ملی در کشورهای بزرگ صنعتی تا حد قابل ملاحظه‌ای مدیون تبعیت اقتصادهای توسعه نیافته از نیازمندیهای بازار جهانی و نظام تحمیلی و مصنوعی « جهان آزاد » و پائین بودن سطح زندگی و درآمد ملی کشورهای جهان سوم میباشد . این هر دو حالت یعنی وفور بی حساب از یک سو و فقر بی حد از سوی دیگر دارای ماهیت مرضی و محکوم به از بین رفتن است .

★

★ ★

تقسیم مصنوعی جهان بدو منطقه صنعتی و غیر صنعتی

موضوع تقسیم مصنوعی جهان بدو منطقه صنعتی و غیر صنعتی ، و در حقیقت ، بدو منطقه غنی و فقیر ، از سالها پیش توجه عمومی را بخود جلب نموده است.

کشور های توسعه نیافته اینک در برابر این سؤال قرار گرفته اند که چه عواملی موجب فقر ملتها در سرزمینهای شده است که منبع اصلی ثروتهای کره زمین اند ، چگونه ممکنست در منطقه ای که سرشار از مواد اصلی و اساسی معدنی و غیر معدنی است نفوس بی شمار بشری در اقیانوسی از فقر و بیماری و جهل غوطه ور باشند ؟ .

در این مورد مطالعات وسیع و بیطرفانه دانشمندان باین نتیجه رسیده است که علت اصلی فقر مفرط ملتهای جهان سوم انتقال ثروتها و سرمایه های این کشورها به کشورهای صنعتی شده سرمایه داری جهان است .

در واقع ، از لحاظ تاریخی باید گفت که طی قرون متمادی ، استعمارگران ، بدون رعایت حقوق ملتها ، سرزمینهای موروثی ملل جهان سوم را ، چنانکه گوئی میراث پدران آنهاست ، متعلق بخود دانسته ، در منابع این کشورها سرمایه گذاریهای وسیع نموده ، منافع حاصله را بکشور خود انتقال داده ، ساکنان این کشورها را نیز به فعلگی کشانده و از کلیه منابع تولید ثروت و سرمایه ، چه منابع زمینی و چه زیرزمینی و چه از نیروهای انسانی ، تا آخرین حد ممکن بسود خویش بهره برداری نموده اند .

در برابر چنین غارت وحشتناکی ، از همان آغاز استعمار ، مبارزات پرشوری علیه استعمارگران غرب در سرزمینهای اسیر در گرفت . این مبارزات ادامه داشت تا پس از جنگ دوم جهانی که پیوندهای استعماری بللی چند از هم گسست در حالیکه مالکیت واقعی منابع ثروت جهان سوم همچنان در اختیار سرمایه داران خارجی باقی ماند .

پس از جنگ دوم جهان سوم از یکنوع آزادی و استقلال سیاسی

خاصی بهره‌مند شد بدون آنکه جریان انتقال ثروتها به جهان توسعه‌یافته غرب قطع شده باشد .

ظاهر امر اینستکه جهان سوم تولید کننده مواد اولیه است و باید از طریق مبادله این تولیدات نیازمندیهای خود را به کالاهای ساخته شده مرتفع نماید یعنی عبارت دیگر ، از نظر گروه آمریکا ، تقسیم‌بندی جهان بدو منطقه تولید کننده مواد اولیه و سازنده کالاهای ساخته شده امری طبیعی است . اما حقیقت اینستکه این تقسیم جهان بدو منطقه صنعتی و غیر صنعتی که موجب فقر بی‌حد جهان سوم و غنای بی‌حساب جهان توسعه یافته غرب خصوصاً آمریکا شده است يك امر کاملاً مصنوعی است .

این تقسیم‌بندی مصنوعی در بدو امر بزور اشغال نظامی کشورها بر ملتها تحمیل شد . استعمارگران طی سالهای متمادی در کشور های زیر سلطه خود از ایجاد اقتصادهای ملی تجاری و صنعتی ممانعت بعمل آوردند ، تمام منابع آنها را بوسیله سرمایه‌گذاریهای خود در اختیار گرفتند ، واز آن پس همینکه در اثر عقب نگهداشتن اجباری ملتها فاصله عظیمی میان اقتصاد محصول واحد آنها و اقتصادهای متنوع و عظیم خود بوجود آوردند آنها را دست و پا بسته برمسند «استقلال» و «آزادی سیاسی» نشانند .

بدین قرار بود که پس از جنگ دوم قشونها فراخوانده شدو قوه «بازیهای بازار» و نیروی نهانی «نوسان قیمتها» و اختیار سرمایه‌داران بزرگ در «تعیین قیمتها» و قدرت منفی «فقر سرمایه و کادر فنی در کشور های توسعه نیافته» بجای آن قشونها قرار گرفت تا سلطه مالی شرکتهاي بزرگ آمریکائی و اروپائی را در این کشورها همچنان پایدار نگهدارد .

اما چگونه میتوان با این تقسیم بندی مصنوعی جهان بمبارزه برخاست ؟ . در این مورد ، در آخرین حساب باین نتیجه میرسیم که کلید اصلی این مشکل بفرنج اقتصادی و اجتماعی جهان سوم را باید در تغییر نوع اقتصاد این ملتها جستجو نمود . در حقیقت ، باید از انتقال روز افزون سرمایه‌ها و ثروتهاي جهان سوم به جهان صنعتی مسلط غرب ممانعت کرد . ولی چنین عملی هنگامی امکان پذیر خواهد شد که ملتهای جهان سوم احتیاجات خود را بکالاهای ساخته شده ، تا آنجا که ممکنست ، در داخل مرزهای خود مرتفع سازند ، وبعبارت دیگر ، به صنعتی کردن کشور و ایجاد اقتصادهای چند تولیدی و متنوع دست بزنند .

البته برای توفیق در این امر تهیه سرمایه‌های کلان و کادر فنی مجهز و مجرب ضرورت میابد که خود يك نیازمندی اساسی است .

رفع این نیازمندیها دوراه دارد: یکی تهیه سرمایه از طریق جلوگیری از حیف و میل ثروت‌های ملی و منع انتقال این ثروتها و سرمایه‌ها بخارج از کشور و دیگری راهی است که غرب خصوصاً آمریکا پیشنهاد مینماید و آن جریان یافتن سیل سرمایه‌های اضافی کشورهای بزرگ صنعتی بویژه آمریکا به سرزمینهای توسعه نیافته یعنی ادامه همان کیفیت اقتصادی اسیرکننده دوران استعمار است.

نخستین راه البته بیک اقتصاد متنوع صنعتی و چند محصولی ملی منتهی خواهد شد که سودهای حاصله از بهره‌برداری منابع و معادن و صنایع و کشاورزی و نیروهای انسانی کشور مفروض را مجدداً در داخل همان کشور بمصرف سرمایه‌گذارهای مجدد و رشد روزافزون ثروت ملی و بالا بردن سطح زندگی خواهد رسانید.

امادومین راه یعنی سلطه اقتصادی و مالی بدون استعمار، یا بعبارت دیگر، بسط دامنه امپریالیسم مالی در این کشورها، البته منجر به تشکیل سازمانهای اقتصادی ظاهر آراسته‌ای در این مناطق خواهد شد ولی سودهای حاصله از بهره‌برداری منابع طبیعی ثروتها و نیروهای انسانی کشور مفروض را بخارج انتقال خواهد داد.

در حقیقت، جراحت اصلی زمان ما، که در نظر اول التیام ناپذیر مینماید، همین تقسیم مصنوعی جهان بدو منطقه استعمارکننده و استعمار شونده است. بهمین لحاظ، روح انقلابی زمان مانیز که از همین واقعیت دردناک الهام میگيرد، درصنعتی کردن کشورهای جهان سوم و نجات از اسارت سرمایه‌های خارجی خلاصه میشود. اما غرب نیز که انقلاب صنعتی جهان سوم را بعنوان خطر بزرگ برای نظام اجتماعی و رونق درخشان اقتصادی خود مینگرد بنوبه خود در برابر این روح انقلابی گسترش یافته زمان واکنشهای گوناگون از خود نشان میدهد. این واکنشها به تناسب عظمت اقتصاد هر کشور غربی و نیازمندی کم و بیش این کشور به جلوگیری از چنین انقلاباتی در جهان سوم، شدت وضع دارد که نمونشدید آنها در اقتصاد ایالات متحده آمریکا باید جستجو نمود. این کشور است که صنعتی شدن کشورهای جهان سوم را برای اقتصاد بینهایت توسعه یافته خود بعنوان زهری کشنده میشناسد.

اما چگونه میتوانند از صنعتی شدن کشورها جلوگیری کنند؟ ملت‌های جهان سوم نیز چگونه قادر خواهند بود چنین اهمالی را بخود اجازه دهند و جوامعی را که با سرعت تمام روبه تکثیر نفوس است گرفتار آینده‌ای سیاه‌ترو فقیرتر بنمایند؟

مقابله مستقیم دولت ایالات متحده با این خواست ملتها اینک منجر به انقلابات غیر قابل مقاومت شده است . نمونه این برخوردهای سخت در جهان امروزیکی دوتا نیست . لذا بزعم آمریکا راه ساده‌تری را باید برای جلوگیری از انقلابات صنعتی ملی جستجو کرد. ساده‌ترین راه چنین بنظر رسیده است که در کشورهای جهان سوم صنعتی کاریکاتوری بوجود آورند . صنعت موتناژ و صنعتی نیز که با سرمایه خارجی در کشور توسعه نیافته‌ای ایجاد شود از این قبیل است .

بهمین لحاظ سیل سرمایه‌های آمریکائی راه کشورهای توسعه نیافته را پیش گرفته و تأسیسات عظیم صنایع استخراجی را بوجود آورده ولی اقتصاد ملتها را بیش از پیش بیک محصول وابسته نموده است. آمریکای لاتین و خورمیا به و شرق دور و آفریقا شاهد اصلی چنین سرمایه گذاریهائی هستند.

این سرمایه گذارها که طبق قراردادهای دوجانبه بین مؤسسان اقتصادی خصوصی آمریکائی و کشور مفروض توسعه نیافته صورت میگیرد کارخانه‌ها و راه آهنها و تأسیسات استخراج معادن وسیع برپا مینماید در حالیکه در نوع اقتصاد يك پایه و محصول واحد آن کشورها و وابستگی اقتصادی آنها تغییری نمیدهد و سطح زندگی و قدرت خرید و ثروت ملی این ملتها روز بروز دچار تنزل بیشتری مینماید . چرا ؟ برای آنکه این تأسیسات ثروتهای ملی کشور مفروض توسعه نیافته را بیش از پیش به بانکهای آمریکا انتقال میدهند . بزعم آمریکا ملتهای جهان سوم باید پس از آنکه دیدند کارخانه‌ها دارند، صاحب راه آهنها هستند و معادنشان استخراج میشود از جوش بیفتند ولی ملتها که شاهد انتقال ثروتها و سرمایه‌های خود بخارج هستند و فاصله سطح زندگی در کشور خود و آمریکا را در حال رشد روز افزون مشاهده میکنند قادر نخواهند بود که سرمایه گذارهای آمریکا را بعنوان « کمک » نه بعنوان « غارت » در نظر بگیرند . بدین ترتیب است که تب انقلاب ، در روح ملتهای آمریکای لاتین بخصوص ، روز بروز بالاتر میرود و قاره را برای يك انفجار يك پارچه آماده مینماید .

این انتقال مداوم سرمایه ها از کشورهای توسعه نیافته که در چارچوبه امپریالیسم مالی موجب رونق روز افزون اقتصاد آمریکا میگردد اینک از نظر ملل جهان سوم به حد غیر قابل تحمل رسیده است .

آمریکا مدعی است که « قراردادهای دوجانبه و سرمایه گذارهای مؤسسان خصوصی آمریکائی در جهان سوم کلید توسعه اقتصادی این مناطق

است» (۱) در حالیکه چنین نیست .

آمریکا معتقد است که تصرف منابع ثروت جهان سوم بتوسط شرکتهای خصوصی آمریکائی و توسعه دامنه نفوذ اقتصادی ومالی آمریکا در این کشورها کمکی بحال کشورهای توسعه نیافته است در صورتیکه حقیقت عکس اینست . ملتهای جهان سوم که بین صنایع وسرمایه گذاریهای آمریکائی در کشورهای خود و صنایع ایجاد شده با سرمایه های ملی و نتایج این دو نوع صنعت وسرمایه گذاری تفاوت فاحش قائل هستند خروج ثروتها و سرمایه های ملی خود را که بدنبال سرمایه گذاریهای خارجی راه بانکهای خارجه را پیش میگیرند باخشم و نفرت مینگرند .

از نظر این ملتها ایالات متحده آمریکا فقط از یک راه میتواند حسن نیت خود را نشان بدهد و آن کمک به ایجاد زیر بناهای اقتصادی و صنایع پایه از طریق کمکهای بلاعوض و وامهای طویل المده و کم بهره میباشد بشرطی که این کمکها و وامها بوسیله یک سازمان وابسته به سازمان ملل متحد اعطاء شوندنه بتوسط مؤسسات خصوصی آمریکائونه بموجب قراردادهای دوجانبه . این موضوع از سالها پیش مورد توجه شورای اقتصادی واجتماعی سازمان ملل متحد قرار گرفته و ایجاد یک صندوق خاص سازمان ملل توجه بسیاری از کشور های عضو سازمانرا بخود جلب نموده بوده است . اینک موضوع ایجاد صندوق خاص را برای نشان دادن سیاست توسعه طلبی اقتصادی آمریکا مورد بحث قرار میدهیم .

★

★ ★

اندیشه ایجاد صندوق خاص سازمان ملل متحد در ۱۹۵۳ بوجود آمد . در این سال بود که «شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان کمیته ای از کارشناسان را **صندوق خاص سازمان ملل متحد** مأمور تهیه طرح کاملی بمنظور ایجاد یک دستمایه یا صندوق (۲) خاص سازمان ملل کرد تا از طریق

۱- از سخنرانی نماینده ایالات متحده در دومین کمیسیون نهمین اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل ، به نقل از مجله سازمان ملل متحد ، سومین سال ، شماره ۱۲ ، دسامبر ۱۹۵۴ .

2 - Fonds.

کمکهای بلاعوض یا وامهای دراز مدت و کم بهره احتیاجات مالی کشورهای توسعه نیافته را بمنظور اجرای طرحهای اقتصادی مربوط به زیربنا مرتفع نماید» (۱) .

البته باید در نظر داشت که طرحهای مربوط به زیربنای اقتصادی يك کشور سود فوری و زودرس نخواهد داشت . بهمین دلیل سرمایه‌داران خصوصی فلان مؤسسه اقتصادی یا مالی و اعتباری مثلاً آمریکا حاضر به سرمایه‌گذاری در این طرحها نخواهند بود در حالیکه همین طرحهای اقتصادی و اجتماعی است که ایجاد اقتصادهای چند محصولی و متنوع را امکان‌پذیر میسازند .

« بدین منظور اندیشه ایجاد صندوق خاص دنبال شد تا در ۱۹۵۴ مجمع عمومی سازمان ملل از کمیته مذکور درخواست نمود که مطالعه موضوع را ادامه دهد و از کشورهای صنعتی استفسار نماید که بچه میزان حاضرند باین صندوق کمک کنند . رئیس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل آقای ریموند شیون (۲) بلژیکی در رأس هیئت کارشناسان وظیفه‌دار این مأموریت شد و در این مورد گزارش جامعی تهیه نمود» (۳) .

گزارش آقای شیون در هیجدهمین و نوزدهمین و بیستمین اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل مطرح شد و سپس در نهمین و دهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل مورد بحث قرار گرفت .

ضمن این گزارش هیئت کارشناسان بریاست شیون چنین ابراز عقیده مینماید :

« تربیت نفوس و ایجاد تجهیزات مدرن نیازمند سرمایه های کلان است . این سرمایه ها اصولاً باید از طریق پس انداز بوجود آید ... توسعه اقتصادی هر کشور ... خصوصاً وابسته به درآمدهای داخلی و بکار انداختن درست و مؤثر این درآمد هاست ... اما بمنظور تکمیل پس انداز مناطق توسعه نیافته درآمدهای کشورهای ثروتمند نیز باید مورد استفاده قرار گیرد ... یکچنین کمک مالی تکمیلی باید تحت شرایطی صورت پذیرد که با شرایط صاحبان سرمایه های خصوصی و شرایط بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم تفاوت داشته باشد ... ایجاد صندوق خاص سازمان ملل بهمین منظور است ...

... کمک مالی این صندوق باید در طریق ایجاد زیربنای اقتصادی و اجتماعی در کشور های کم توسعه بکار برده شود تا این کشورها بتوانند بر اساس

۱ و ۳ - مجله سازمان ملل متحد ، اکتوبر ۱۹۵۴

2 - Raymond Scheyven.

این زیربنا دستگاه تولیدی خود را برپا سازند .
من باب تعریف میتوان گفت که زیربنا عبارت از مجموعه کارهای اساسی است که برای تأمین تولید واقعی ضرورت دارند ... تجربه نشان داده است که فقط پس از ایجاد چنین بنیادی است که تولید بطور هماهنگ توسعه میپذیرد و ابتکار شخصی امکان ایفاء نقش خود را بازمییابد .
این کمک مالی تکمیلی فقط بتوسط سرمایه های عمومی (۱) و از طریق کمک بلاعوض قابل اجرا میباشد .

البته باید در نظر داشت که وظیفه صندوق خاص، سازمان ملل سرمایه گذاری در زیربنای اقتصادی و اجتماعی امم از سرمایه گذاریهای بی درآمد یا با درآمد خواهد بود . در واقع ، هر نوع سرمایه گذاری در زیربنا ، چه اجتماعی باشد نظیر تعلیم و تربیت و بهداشت و چه اقتصادی باشد ، بطور مستقیم یا غیرمستقیم ایجاد درآمد خواهد کرد چون تمام این عملیات دیر یازود موجب توسعه اقتصادیات خواهد شد . هدف صندوق خاص نیز همین است که تا حد اکثر ممکن درآمد ملی را افزایش دهد .
چنین عملیاتی بطور کامل از عهده کمکهای مالی سرمایه های خصوصی یا بانک بین المللی ترمیم و توسعه یا سایر مؤسسات اعتباری ساخته نیست» (۲) .

اما چگونه ممکنست این سرمایه ها را بکشورهای نیازمند رسانید ؟ .
گزارش شیون چنین پیشنهاد مینماید :
« صندوق خاص سازمان ملل باید اجازه داشته باشد که کمکهای بلاعوض بدهد و این مهمترین و جاری ترین روش استفاده از منابع صندوق خاص خواهد بود ... بدین قرار چه مردم و چه حکومتها صندوق خاص را از نوع مؤسسات اعتباری از قبیل بانک بین المللی توسعه و ترمیم نخواهند دانست .
البته يك کمک بلاعوض از جانب صندوق خاص میتواند با يك وام از جانب بانک بین المللی توسعه و ترمیم یا يك مؤسسه اعتباری دیگر همراه باشد تا بدین طریق يك ترکیب کمک بلاعوض و وام بوجود آید که ، در مجموع ، يك نرخ بهره معقول حاصل نماید .
علاوه بر این ، صندوق خاص میتواند بصور دیگری عمل کند . یکی

۱- منظور کمک مالی دولتهاست باین صندوق .

۲- مجمع عمومی سازمان ملل ، اسناد رسمی : نهمین اجلاسیه ، مکمل

نمره ۱۷ (A/۲۹۰۶) .

از این‌صورت عبارت خواهد بود از اعطای وام‌های قابل پرداخت بابت بهره‌عادی نظیر بانک بین‌المللی ولی با این تفاوت که با پول محلی کشورهای بدهکار تأدیه گردد. چنانکه میدانیم وام‌های اعطاء شده بتوسط بانک بین‌المللی با همان پولی که توافق شده‌است قابل تأدیه هستند.

علاوه بر این انقضای موعد وام ممکنست خیلی دورتر از يك وام عادی بانک بین‌المللی باشد مثلاً ده سال یا بیشتر» (۱).

اما درآمدهای صندوق که بصورت پول محلی ذخیره میشود چگونه مصرف خواهد شد؟ گزارش شیون چنین توضیح میدهد:

«درآمد صندوق با پول محلی ممکنست بصورت مختلف مورد استفاده قرارگیرد. این وجوه ممکنست برای کمک بهمان دولت، بمنظور رفع احتیاجات مالی يك برنامه آینده با پول محلی، بکار برده شود یا جهت تهیه کالاها وخدمات برای کمک بیک کشور دیگر مورد استفاده قرارگیرد» (۲). مجمع عمومی سازمان ملل از کمیته کارشناسان خواسته بود که با اخذ تماس با حکومتها اهمیت کمک مادی و معنوی ممکن آنها را به صندوق خاص سازمان ملل تعیین نماید و نظر حکومتها را در این موضوع مورد مطالعه قرار دهد.

در این باره شیون ضمن گزارش خود اظهارداشت که پاسخ حکومتها بر سه نوع است:

۱- پاسخ کشور های توسعه نیافته که خواستار ایجاد فوری صندوق هستند. ۲- پاسخ کشورهای صنعتی شده‌ای که کمک خود را مشروط به عملی ساختن خلع سلاح عمومی نموده و در شرایط کنونی مخالفت خود را با تشکیل صندوق ابراز داشته‌اند (دولتهای ایالات متحده و انگلیس و آلمان غربی). ۳- پاسخ کشور های صنعتی شده‌ای که مشروط ساختن ایجاد صندوق خاص را به کاهش عمومی مخارج تسلیحات خطای محض تلقی مینمایند (دولتهای فرانسه، بلژیک، هلند، ژاپن و ایتالیا) (۳).

«پس از اتمام گزارش شیون بحث عمومی بین ۴۵ نماینده درگرفت که دو هفته تمام بطول انجامید. ضمن این مباحثات موضوع ایجاد صندوق

۲۰۱ - مجمع عمومی سازمان ملل، اسناد رسمی: نهمین اجلاس، مکمل نمره ۱۱ (A/۲۹۰۶).

۳- مجله سازمان ملل متحد، اکتوبر ۱۹۵۴.

خاص سازمان ملل و موضوع تشکیل يك مجمع مالی بین‌المللی وابسته بآنك توسعه و ترمیم و همچنین موضوع جریان سرمایه های خصوصی بجانب کشور های توسعه نیافته مطرح گردید .

نمایندگان کشورهای توسعه نیافته که ضرورت ایجاد صندوق خاص را تأیید مینمودند اظهار داشتند که سرمایه خصوصی قادر نخواهد بود احتیاجات مالی طرحهای اقتصادی بدون منفعت را برآورده سازد خصوصاً آنکه صادر کنندگان سرمایه ها انتظار دارند منافع کلانتری از سرمایه‌گذاریهای خارجی خود بدست آورند یعنی منافعی که از سرمایه‌گذاری در کشور خاص آنها قابل حصول نیست .

بعضی از نمایندگان از جمله نماینده اسرائیل عدم اعتماد خود را نسبت به قراردادهای دوجانبه ابراز داشته و اظهار نمودند که این نوع قراردادها ممکنست منجر به مداخلاتی در امور داخلی دولتهای درخواست کننده سرمایه‌ها بشود .

نماینده دولت آمریکا نوع «کمک» (۱) فعلی را که بتوسط مؤسسات گوناگون «جهان آزاد» انجام میگردد تأیید نمود و کمک آمریکا را بتوسط اصل چهار یادآوری کرد و ضمناً اظهار داشت که اگر بانک بین‌المللی تابحال از اعطای بعضی وامها خودداری کرده است برای آن بوده که طرحهای تسلیم شده شایسته آن نبوده‌اند که از کمک مالی بانک برخوردار شوند» (۲) . آقای بیکر (۳) نماینده دولت ایالات متحده آمریکا پس از آنکه کمکهای ناچیز کشور خود را به جهان سوم از طریق اصل چهارم ترومن ، که در برابر سودهای حاصله از سرمایه‌گذاریهای خصوصی آمریکائی در جهان سوم حکم قطره را در برابر دریا دارد ، یادآوری کرد از جریان سرمایه‌های خصوصی بجای ایجاد صندوق سازمان ملل مدافعه آغاز نمود . او ضمن سخنرانی خود اظهار داشت که «هنوز موقع تشکیل صندوق فرانسیده» (۴) و سپس چنین ابراز عقیده نمود که «قسمت اعظم احتیاجات مالی سرمایه‌گذارها باید

۱- منظور وام‌دادن سرمایه‌های خصوصی و سرمایه‌های بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم است با بهره کلان و بمنظور بکارافتادن در رشته های غیر تولیدی .

۲- مجله سازمان ملل ، اکتوبر ۱۹۵۴ .

3 - M. Baker,

۴- مجله سازمان ملل متحد ، اوت ۱۹۵۵ .

ب توسط سرمایه های خصوصی مرتفع گردد « (۱) و چنین ادامه داد که «سرمایه گذاری خصوصی بهترین وسیله تحریک توسعه اقتصادی کشور های توسعه نیافته است» (۲) و سپس یادآور شد که «حکومت متبوع او میتواند صدور سرمایه های خصوصی را تشویق کند ولی قادر نیست این سرمایه ها را بایک قانون مجبور بصدور نماید» (۳) و بعداً صریحاً گفت که «درموقعیت فعلی دولت ایالات متحده آمریکا در ایجاد صندوق خاص تشریک مساعی نخواهد کرد» (۴).

البته منظور آقای بیکر از این سخنان طرد کامل کمکهای بلاعوض و وامهای کم بهره به سود سرمایه گذارهای شرکتهای خصوصی آمریکائی در منابع جهان سوم و وامهای پر بهره مؤسساتی نظیر بانک بین المللی ترمیم و توسعه میبود. در حقیقت اواز توسعه روز افزون و رونق بی حد اقتصاد آمریکا بقیمت نابودی اقتصاد های جهان سوم دفاع میکرد.

سرانجام شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، برای ارضاء خاطر نماینده ایالات متحده، قطعنامه ای را به تصویب رسانید که طی آن «کمیته مخصوص کمیسیون خلع سلاح را دعوت مینمود که یک سیستم خلع سلاح رضایتبخشی را بوجود بیاورد تا منابع مادی وسیعی بمنظور اختصاص یافتن به توسعه اقتصادی کشورهای توسعه نیافته آزاد شود» (۵) و بدین ترتیب مسئله ایجاد صندوق خاص را تعلیق به محال نمود.

*

* *

اما موضوع ایجاد یک مجمع مالی بین المللی که قرار بود طبق اصول بانک بین المللی توسعه و ترمیم سرمایه های خصوصی غرب خصوصاً آمریکا را با بهره کافی و سود فراوان بسوی بازارهای تولیدی جهان سوم جاری سازد زیر رهبری نمایندگان آمریکا سرنوشت دیگری پیدا کرد:

«شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد که از آغاز هیجدهمین اجلاسیه خود در سال ۱۹۵۴ گزارش بانک بین المللی توسعه و ترمیم را در باب ایجاد احتمالی یک مجمع مالی بین المللی بمنظور سرمایه گذاری مؤسسات اقتصادی

۱۹۵۱ و ۳ و ۴ و ۵ - مجله سازمان ملل متحد، اوت ۱۹۵۵.

خصوصی در کشورهای توسعه نیافته و پرداخت وام باین کشورها مورد مذاقه قرار داده بود در بیستمین اجلاسیه خود بسال ۱۹۵۵ ایجاد چنین مجمعی را طی قطعنامه‌ای به تصویب رسانید . وظیفه مجمع عبارت از این میبود که در طرحهای سودآور سرمایه‌گذاری نماید و با مشارکت سرمایه‌های خصوصی به سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه نیافته و توسعه مؤسسات خصوصی تولیدی در این کشورها بپردازد» (۱)

بدین ترتیب يك مؤسسه مالی و اعتباری دیگر، وابسته به بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم ، برای رشد دامنه نفوذ مالی غرب و زیر سلطه گرفتن منابع و معادن جهان سوم ، از طریق سرمایه‌گذاریهای خصوصی در کشورهای توسعه نیافته ، بوجود آمد .



اما در مورد موضوع سوم ، یعنی جریان بین‌المللی سرمایه‌های خصوصی ، مذاکرات نهمین اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل (۲۱ سپتامبر تا ۲۱ دسامبر ۱۹۵۴) بسیار گویاست . نماینده آمریکا در کمیسیون دوم این اجلاسیه چنین اظهار داشت : « سرمایه‌گذاریهای مؤسسات اقتصادی خصوصی کلید توسعه اقتصادی

جریان سرمایه‌های خصوصی

کشورهای توسعه نیافته است » (۲) . این نماینده ضمناً اظهار داشت که «سرمایه‌گذاریهای خصوصی ایالات متحده در خارجه در پایان سال ۱۹۵۳ بالغ بر ۲۴ میلیارد دلار بوده که از آن ، ده میلیارد دلار در کشورهای توسعه نیافته سرمایه‌گذاری شده است » (۳) . علاوه بر این نماینده دولت آمریکا ضمن اینکه تلویحاً سلطه مالی آمریکا بر جهان سوم و توسعه دامنه سرمایه‌گذاریهای خصوصی آن کشور را بر این منطقه تشریح مینمود از مجمع عمومی درخواست کرد که «برای ایجاد محیط مساعد برای سرمایه‌گذاریهای خارجی در کشورهای مختلف ترتیبی اتخاذ نماید» (۴) .

در زمینه جریان بین‌المللی سرمایه‌های خصوصی نماینده مصر پیشنهاد

۱- مجله سازمان ملل متحد ، اوت ۱۹۵۵ .

۲ و ۳ و ۴ - مجله سازمان ملل ، دسامبر ۱۹۵۴ .

کرد که «سودهای حاصله از سرمایه‌گذاریهایی خصوصی در کشورهای توسعه نیافته مجدداً در همان کشورها سرمایه‌گذاری بشود» (۱). البته این پیشنهاد مورد توجه واقع نگردید.

سرانجام مجمع عمومی سازمان ملل در یازدهم دسامبر ۱۹۵۴ ضمن صدور قطعنامه‌ای «ایجاد یک مجمع مالی بین‌المللی وابسته به بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم را تصویب نمود و در همان جلسه قطعنامه‌ی مربوط به جریان بین‌المللی سرمایه‌های خصوصی را نیز به تصویب رسانید و توصیه‌هایی به کشورهای صادرکننده و واردکننده سرمایه‌های خصوصی دایر بر تشویق سرمایه‌گذاری در کشورهای توسعه نیافته نمود» (۲).

www.tabarestan.info



علاوه بر این طرحها موضوع «صنعتی‌کردن و موازین ضروری برای افزایش تولید در کشورهای توسعه نیافته» در نوزدهمین اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد مورد بحث نمایندگان دولتها قرار گرفت (۳). این طرح نیز با مخالفت شدید و صریح نماینده دولت ایالات متحده آمریکا مواجه شد. این نماینده در شورا

صنعتی کردن کشورهای توسعه نیافته

اظهار داشت که «اقتصادهای کشورهای توسعه نیافته باید تابع نیازمندیهای بازار جهانی باشد» و علاوه بر این اضافه نمود: «توسعه صنایع ملی از آن لحاظ که مصنوعات مورد احتیاج را میتوان از خارجه وارد کرد ضروری نیست». اما شورا در پایان مباحثات ضمن صدور قطعنامه‌ای اعلام نمود که «صنعتی کردن همراه با سایر اشکال توسعه اساس پیشرفت اقتصادی و اجتماعی سریع کشورهای توسعه نیافته را میسازد» (۴). البته این قطعنامه نه تنها زبانی برای اقتصاد ایالات متحده و نفعی برای اقتصادهای توسعه نیافته ندارد بلکه در صورت عملی شدن نیز موجب

۲۰۱- مجله سازمان ملل، دسامبر ۱۹۵۴.

۳- سازمان ملل متحد، سند شماره E/۲۶۷۰، نیویورک ۱۹۵۵:

«جریان و مسئله صنعتی کردن کشورهای توسعه نیافته».

۴- قطعنامه (XIX) ۵۶۰ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل

متحد و مجله سازمان ملل متحد، اوت ۱۹۵۵.

پیدایش صنایعی با سرمایه‌های خارجی خصوصاً آمریکائی در کشورهای توسعه نیافته خواهد شد که عدمش بهتر از وجود آنست چون انتقال ثروتها و سرمایه‌های ملی و فقر روز افزون این ملتها را تسریع خواهد نمود .

★

★ ★

بدین ترتیب سرمایه داری عظیم ایالات متحده آمریکا در رأس گروه سرمایه‌داری بین‌المللی حاضر نشد پذیرد که کشورهای توسعه نیافته به بنیانگذاری يك زیر بنای محکم اقتصادی و تأسیس اقتصادهای چند محصولی بپردازند و نفوس بیشمار و نیازمند خود را از کالاهای خارجی بی‌نیاز و از سطح زندگی قابل‌تحملی برخوردار سازند . علت این بود که در چنین صورتی اقتصادهای کنونی محصول واحد جای خود را به اقتصادهای متنوع میداد و نظم تحمیلی بازار جهانی مختل میشد .

اینک سرمایه‌داری آمریکا میکوشد که همان زندگانی اقساطی را که برای مردم آمریکا فراهم آورده و درآمد افراد را درازاء اقساط کالاهای مصرفی به‌گرو کشیده است به‌تمام « جهان آزاد » تعمیم دهد و درآمدهای ملی کشورهای جهان سوم را درازاء کالاهائی که خود مایل بفروش آنهاست به‌گرو بردارد . بدین‌طریق است که کشورهای توسعه نیافته در پایان هر سال بخش عمده‌ای از درآمد ملی خود را درازاء اقساط سررسیده و بهره کلان آنها به سرمایه‌داران خصوصی آمریکا تحویل میدهند و مجدداً دستهای خالی شده را برای گرفتن وامهای جدید بسوی آنها دراز مینمایند . همچنین بدین شیوه است که سرمایه‌داری عظیم ایالات متحده از ایجاد صنایع سنگین در کشورهای توسعه نیافته ممانعت بعمل می‌آورد و پاره کردن آن تورا سیر کننده محصول واحد را برای این کشورها غیر ممکن می‌سازد و علاوه بر این در مورد همین محصول واحد نیز با سرمایه‌گذارهای خصوصی خود بسیار بیشتر از نصف منافع را از خزانه کشورها میرباید . در واقع ، کشور وام دهنده بشرطی بر کف دستهای خالی وام گیرندگان چیزی میگذازد که آن چیز نه در طریق ایجاد صنایع پایه بلکه در راه خرید لوازم و ماشین آلاتی که برای ایجاد بنادر و فرودگاهها و کشیدن راهها ضرورت دارد بمصرف برسد و این خود جز وابسته کردن اقتصادهای يك تولیدی به اقتصادهای چند تولیدی خصوصاً اقتصاد ایالات متحده آمریکا ثمری نخواهد داشت .

این روابط آکل و ماکول چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد جز فقر روز افزون کشورهای توسعه نیافته و نیازمندی رشد کننده این کشورها به مصنوعات و کالاهای ساخته شده؟. همچنین چگونه میتوان با ادامه چنین روشی خواسته‌های ملتها را برآورده ساخت و آمریکا را از قیام ملتها و خطراتی که از این قیامها برای اقتصاد و سیاست آن کشور بوجود می‌آید مصون نگهداشت؟

اینک ببینیم که زمامداران ایالات متحده چه داروهائی را برای درمان گرسنگی و بیماری و پیشگیری از انقلاباتی که در حال تکوین است پیشنهاد مینمایند.

تبرستان

www.tabarestan.info



بزرگان چه میگویند ؟

آینده ایالات متحده

پرزیدان جانسون در کتاب خود بنام «آینده ایالات متحده» نسبت به خطری که از جانب ملت‌های غارت شده متوجه آمریکاست توجه مخصوص ابراز داشته است. او مینویسد: «فقر و گرسنگی و بیماری زخم‌هایی هستند به قدمت و کهنگی بشریت (۱)... ما نمیتوانیم خود را بیش از پیش در جزیره‌ای از رونق روز افزون و در میان اقیانوسی از فقر روز افزون منفرد کنیم (۲)... در نظر نگرفتن خواست‌های کشورهای نوامارا دچار خطر خواهد کرد (۳)... ساکنان کشورهای توسعه نیافته بحرکت در آمده‌اند. در اثر این حرکت یک اضطراب جهانی بوجود آمده است که من آنرا انقلاب امیدهای نوظهور نام داده‌ام (۴)... ما باید همراه این ملت‌ها بحرکت در آئیم (۵)... در ۱۸۰ سال پیش عده‌ای مردان باهمت آمریکائی به مبارزه‌ای طولانی برای آزادی دست زدند. هر فردی از این افراد جان و مال خود را بخطر انداخت تانه فقط بنیاد یک ملت را بریزد، نه فقط استقلال سیاسی کشورش را بدست آورد، نه تنها یوغ خارجی را بدور اندازد بلکه بنیاد آرمان آزادی را پی‌ریزی نماید و آزادی فردی همه را تأمین کند و در روابط بین انسانها عدالت را فرمانروا سازد. این مبارزه پیچ تاریخ ما را بوجود آورد. امروز در کلیه نقاط قاره‌های دوردست آرمان نخستین میهن پرستان آمریکائی راهنمای مبارزات کسانی است که تشنه آزادی هستند (۶)... ما اینک در برابر یک جنبش تکاملی و تغییرات تاریخی هستیم که حیات سیاسی تمام جهان را تغییر شکل میدهد. من خصوصاً پایان استعمار را در اینجا ذکر میکنم» (۷).

این واقع بینی پرزیدان جانسون متأسفانه محدود به تشریح بیماری و واکنش انقلابی ملت‌هاست. اما راجع به درمان این بیماری سخنان پرزیدان دور از

۱ - صفحه ۱۰۱ کتاب، ترجمه فرانسه. ۲ و ۳ - صفحه ۹۹
۴ و ۵ - صفحه ۱۰۳. ۶ - صفحات ۳۱ و ۳۲. ۷ - صفحه ۶۷.

واقعیت است. او در صفحات کتاب خود بدو حرکت ملتها را برای نیل بزندگانی بهتر و طرد شرایط اقتصادی و سیاسی استعمار بعنوان يك واقعیت طبیعی ذکر میکند و جنبشهای انقلابی ضد استعماری را با انقلاب یکمدهشتادسال پیش آمریکا مقایسه و تجلیل مینماید اما وقتی باماهیت اقتصادی انقلابات جهان سوم مواجه میگردد واقع بینی را از دست میدهد و بمدافعه از منافع سرمایه‌داری آمریکا میپردازد و این مدافعه راهم دفاع از «آزادی» نام مینهد. او مینویسد: «از آنگاه که جنگ جهانی دوم پایان یافت هر جا که آزادی مورد تجاوز قرار گرفت و هر جا که صلح جهانی مورد تهدید واقع شد ایالات متحده بمداخله پرداخت ... مابطور مداوم از آزادی دفاع نمودیم اینک آمریکائیا این اندیشه را بدون چون و چرا پذیرفته‌اند که کشور آنها در کلیه مواردی که صلح، درمخاطره بی نظمی قرارگیرد در هر جا و هر نقطه زمین مداخله کنند ... قیامها و تجاوزها در هر جای جهان نقطه‌های اهدام را در بطن خود میپروراندند که بناچار آزادی ما و تمدن ما را در بر میگیرند» (۱).

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که پرزیدان چانسون چگونه میخواهد «بهمراه ملت‌های جهان سوم بحرکت در آید» و از «انقلاب امیدهای نوظهور» پشتیبانی نماید در حالیکه تلقی او از جنبش ملتها برای ایجاد اقتصادهای چند تولیدی و افزایش درآمدهای ملی عبارت از «بخطر افکندن صلح و تجاوز به آزادی و لطمه وارد ساختن به تمدن ایالات متحده آمریکا است؟».

*

* *

چرا
 بیروز نشویم؟
 برای درک معنی «صلح و آرامش» بزعم آمریکائیا،
 بهتر است به کتاب «چرا بیروز نشویم» تألیف آقای گلدواتر
 مراجعه کنیم. آقای گلدواتر که خود در جزو «کمیته
 آمریکائی برای امداد جنگجویان راه آزادی کاتانگا»
 فعالیت میکرد در این کتاب توجه بسیار ذینفعانه‌ای بمعادن کاتانگا مبذول داشته و
 سازمان ملل را بدین مناسبت که کاتانگارا بدست حکومت آدولاسیرده ببادملاست گرفته
 است. این مرد ماجراجو ضمن این نوشته‌های تندتلقی آمریکائیا را از «صلح» و

« کمونیسم » باروشنی تمام‌بیان نموده‌است . او مینویسد: مادر قضیه لاینحل و نفرت انگیز کنگو مشاهده کردیم که سازمان ملل چگونه با بودجه‌ای چهل میلیون دلاری از پول آمریکا، در کاتانگا یعنی در ایالتی از کنگو که «صلح و آرامش» مقرون به سعادت و رفاه روز افزون برقرار بود جنگ ایجاد کرد و آنقدر اسرارورزید تا حکومت کاتانگا بدولت مرکزی کنگو یعنی «دستگاه» تحت تأثیر کمونیستها «تسلیم شد» (۱) . سپس او چنین ادامه میدهد: مابه «حفاظت از آفریقا» ادامه خواهیم داد زیرا بخاطر «مصالح» و «بقای غرب» پیروزی بر «کمونیسم» در آن قاره ضروری است. علاوه بر این، دلیل دیگر مابرای حمایت از آفریقا اینستکه میدانیم امتیاز متولدشدن ما در دنیای غرب با «احساس مسئولیت» نسبت بتوسعه‌ورش زندگی دیگران یا استفاده از ثروت و امکانات غرب ملازمه دارد (۲) و سپس چنین ادامه میدهد: « باید انجمنی مرکب از کشورهای توسعه یافته غرب بمنظور «سرپرستی» بوجود آید و اجرای برنامه‌های شدید و سریع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی واجتماعی در کشورهای جدیدالاستقلال ونوزاد آفریقائی را ... تحت قیمومت و حمایت قرار دهد» (۳) .

نمونه چنین «حمایت و حفاظت» استعماری را علاوه بر کنگو و دومینیکن و ویتنام باید در کوبای باتیستا جستجو کنیم که شرایط غیر قابل تحملی برای ملت کوبا بوجود آورد و موجب انفجار رژیم گردید .

★

★ ★

استراتژی صلح جان. اف. کندی رئیس جمهور سابق آمریکا که بطور مرموز بقتل رسید در کتاب خود بنام « استراتژی صلح» از سیاست گذشته آمریکا انتقاد میکند . او طرح اتحاد برای پیشرفت مینویسد: « ... مابجای پشتیبانی از ملتها رژیم‌ها را تقویت کرده و چه بسا که آینده خود را بدست دولتها و فرمانروایانی نامحبوب و سقوط پذیر سپرده‌ایم زیرا معتقد بودیم که آن دولتها چون دوست ما دشمن کمونیسیم‌اند

۱ - کتاب « چرا پیروز نشویم » صفحه ۱۰۵ ترجمه فارسی . ۲- همان کتاب صفحه ۱۱۳ . ۳- همان کتاب ، صفحه ۱۱۲ .

دولتهای خوبی هستند ... (در حالیکه) نیرومندترین قدرت یکتای جهان نه کمونیسم است نه کاپیتالیسم ، نه بمب ئیدرژنی است نه موشک هدایت شونده بلکه خواست ابدی بشر است برای آزاد زیستن و مستقل بودن ... (لذا) رفتار کهنه ما باید جای خود را برفتاری خلاقه و مترقی و عملی بدهد . کندی بدنبال این سخنان ندامت آلود ، راجع به فیدل کاسترو ، رهبر حکومت انقلابی کوبا ، چنین ابراز عقیده مینماید : « کاسترو مظهر قسمتی از نومیدی و یأس انقلاب بزرگ پیشین است که در جنگ علیه اسپانیا پیروز شد ولی نظم فئودالی را دست نخورده باقی گذاشت ... هنوز نمیتوان مطمئن بود که اگر آمریکا تا آن اندازه از باتیستای دیکتاتور پشتیبانی نکرده بود یا در ساعت پیروزی کاسترو خصوصاً در سفرش باین کشور از رهبر انقلابی جوان کوبا استقبال گرمی بعمل میآورد فیدل کاسترو پس از احراز پیروزی روش معتدلتری پیش نمیگرفت . این حقایق که از قلم يك سناتور ایالات متحده جاری شده بود واقعیت زمان ما را منعکس میکرد ولی همینکه این سناتور بمقام ریاست جمهوری رسید و وظیفه حفظ « منافع » آمریکا را بعهد گرفت حقایق وارونه شد و دنیا دگرگون گردید و کاسترو بصورت « عامل مسکو » درآمد .

کاسترو در حقیقت در زیر ضربات تهدیدآمیز آمریکا بسوی کمونیسم توجه یافت والا او که يك ناسیونالیست تمام عیار بود از قیام علیه باتیستا نظری نداشت جز آنکه بجای حکومت دست نشانده ای که منافع آمریکا را حفاظت میکرد حکومت مستقلی را جایگزین نماید که در کادر روابط منصفانه بین المللی نماینده دفاع از منافع ملت کوبا باشد . او میخواست بانبیانگذاری صنعت و کشاورزی متنوع ، خطر عظیم اقتصاد يك پایه کوبا را که بر کشت نیشکر قرار داشت از میان ببرد . او استقلال اقتصادی جزیره را وجهه همت خود قرار داده بود که ضمناً عدالت اجتماعی قابل قبولی را نیز در برداشته باشد . او بطور خیالی و مجرد بدنبال يك ایدئولوژی برنخاسته بود . اما آمریکا که در همه جای دنیا از شعار « هیچ یا همه چیز » پیروی میکند کاسترو را زیر ضربات شلاق مبارزه با « کمونیسم » گرفت تا بلکه از او ، باتیستای ثانی ، بسازد و بکمک او ، در زیر فشار سرمایه ها و سرمایه گذارهای خود ، عصاره طبیعی جزیره راهمچنان بکشد . نتیجتاً ملت کوبا از ترس آمریکا بسکو متوسل شد و پیروی از اصول مارکسیسم را اعلام نمود و برای سرمایه داری آمریکا هیچ نگذاشت .

سخنان کندی در استراتژی صلح نمودار درک صحیح او از واقعیت انقلابی و ماهیت انقلابات آمریکای لاتین است . او در این کتاب از « محصول واحد » و « اقتصاد يك کالائی » بعنوان « مسئله ای » سخن بمیان میآورد که

ملتهای آمریکای لاتین را «گرفتار» ساخته است. کندی از خود میبرد: «برای حل مسائل آمریکای لاتین چه باید کرد» (۱). سپس او «تشخیص میدهد» که «یکی از اصول اساسی سیاست خارجی آمریکا باید این باشد که در امور داخلی ملتها مداخله ننماید» و این امر را خصوصاً در آمریکای لاتین «لازم‌الاجرا» می‌شمارد و سپس مینویسد: «ما نمیتوانیم دولتی را که قانوناً تشکیل شده اجباراً برکنار نمائیم هرچند که نظریات آن دولت منفور و ناسازگار باشد» و سپس اضافه مینماید: «صدها میلیون زن و مردی که در گذشته معتقد شده بودند که تحمل محض در قبال گرسنگی و بیماری و جهل بهترین طریق عملی است امروز بطور بیسابقه‌ای توجه یافته‌اند که برای فراهم ساختن زندگی بهتر وسیله کار در اختیار آنها هست». او این بیداری انقلابی ملل را می‌ستاید و چنین ابراز تمایل مینماید: «این ماملت آمریکا باید باشیم که پیشاپیش این تحولات پیش برویم و آنرا تقویت و بارور سازیم زیرا هرزمان که این میهن پرست محلی در آسیا، خاور میانه، آفریقا و آمریکای لاتین ظهور نموده و برای تهییج مردم بپاخاسته است شعارهای مقدس خودمان را که زمانی بجهانیان اعلام میکردیم بازگو نموده و همان شعارهای آزادی فردی و ملی و مساوات طبیعی بشری، ارزش کار و توسعه اقتصادی مشترک را تکرار کرده ولی ما را بعنوان مدافعان وضع موجود قلمداد نموده است».

تعبیر کندی از اینست که پیروان شعارهای انقلاب آمریکا حکومت کنونی آن کشور را نه تنها مدافع آن شعارها نمی‌شمرند بلکه بعنوان حفاظت کننده وضع موجود «قلمداد مینمایند». اینک باید دید که «وضع موجود» از چه اجزائی ترکیب یافته است:

در این مورد لازم است به منطقه نفوذ تاریخی ایالات متحده یعنی آمریکای لاتین توجه خود را برگردانیم. این منطقه از جهان دچار گرفتاریهای بزرگ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که ایالات متحده و بطور کلی امپریالیسم و استعمار در پدید آوردن آنها سهم بسزائی داشته‌است. کندی در استراتژی صلح و همچنین ضمن طرح منشور «اتحاد برای پیشرفت آمریکای لاتین» قطعاً به چنین گرفتاریهایی توجه داشته چون راه‌حلهائی در این زمینه پیشنهاد نموده است ولی این راه‌حلها متأسفانه با شعارهائی که یكروز راهنمای انقلاب آمریکا بود هماهنگی ندارند. اینک راه‌حل‌های او را مورد بررسی قرار میدهیم.

راه حل پیشنهادی کندی چنین است: «کشور های آمریکای لاتین احتیاج به سرمایه‌گذاری دارند، (البته) نه فقط در نفت و معادن که بسیاری از سرمایه‌گذاران آماده سرمایه‌گذاری هستند بلکه در راه پیشرفت امور حمل و نقل و نیروی برق وسایر احتیاجات آنها» (۱). او پیشنهاد میکند که «درباره انعقاد پیمانهای مالیاتی که مشوق جریان سیل سرمایه‌های خصوصی بمناطق کم رشد باشد بررسی و مذاکره بعمل آید» (۲). در واقع، کندی هیچگاه پیشنهادی نمینماید که به بنیانگذاری یک زیر بنای اقتصادی در کشور های آمریکای لاتین و به تأسیس اقتصادهای چند تولیدی ملی در این کشورها کمک کند و بخش جنوبی قاره آمریکارا از لحاظ کالاهای صنعتی و کشاورزی بی نیاز از خارج بنماید بلکه او پیشنهاد میکند که سرمایه‌های آمریکائی نه بعنوان کمک بملتها در راه توسعه صنایع سنگین و صنایع مصرفی بلکه در طریق تصرف تمام منابع و رشته های کوچک و بزرگ اقتصادی این ملتها وارد عمل گردند. اصرار او در «انعقاد پیمانهای مالیاتی» برای کاستن از مالیاتهای شرکتهای آمریکائی نیز بمنظور تشویق چنین سرمایه‌گذارهای خانه‌برانداز است.

کندی با توجه به دلارهایی که از چنین سرمایه‌گذاریهائی بدست می‌آید در آن کتاب چنین ادامه میدهد: «سرمایه‌گذاری در منطقه‌ای که قابل توسعه و سرشار از ذخایر زیر زمینی است ... پول دور ریختن نیست بلکه برعکس دلارهایی که در آمریکای لاتین صرف میکنیم با پرداخت بهای کالاها و خدمات (۳) بما باز میگردد مثلا از هر دلاری که برای خرید شکر از کوبا میپردازیم ۹۸ سنت آنرا کوباییها از ما کالا های دیگر خریداری مینمایند ... (در حقیقت) موضوع خرج در این کشور برای ایالات متحده مطرح نیست ... (چون) مبلغ کوچکی که اکنون خرج میکنیم بعدها شاید میلیاردها دلار سود داشته باشد» (۴).

این پیشنهادات کندی در واقع چیزی نیست جز مدافعه از «وضع موجود». او در حقیقت ابراز تمایل میکند که با کشورهای آمریکای لاتین قراردادی نظیر قرارداد رویتز منعقد شود. این قرارداد که بین میرزااحسینخان سپهسالار، صدراعظم ناصرالدینشاه، و بارون ژولیوس رویتز انگلیسی منعقد

۱۹۲۰ و ۱ - استراتژی صلیح .

۳- منظور از خدمات فروش و صدور «اطلاعات فنی» از طریق فرستادن

کارشناس است .

شد کلیه منابع ورشته‌های اقتصادی کوچک و بزرگ مملکت را، از سنگ فرش کوجه‌ها گرفته تا بهره برداری از آبها و معدنها و جنگلها و راهها، از اختیار ملت ایران خارج مینمود و در کف يك شرکت خارجی قرار میداد. در حقیقت این نتیجه گیری کندی بهیچوجه با مدافعه او از آزادی و استقلال ملل قابل انطباق نیست.

در تابستان ۱۹۶۱ هنگامی که طرح « اتحاد برای پیشرفت » بمنظور « توسعه اقتصادیات » آمریکای لاتین بکمک ایالات متحده آمریکا در کنفرانس بین آمریکائی پونتادل است (۱) در اوورو گوئه بوجود آمد آقای دیلون وزیر مالیه ایالات متحده چنین گفت: « يك نیمکره جدید در حال تکوین است که در آن، آزادی انسانی در يك سرزمین امید و پیشرفت گسترش خواهد یافت » (۲).
پرزیدان کندی نیز از امید ایالات متحده سخن گفت باینکه « يك انقلاب اقتصادی و اجتماعی باخصلت دموکراتیک در آمریکای لاتین آغاز شود » (۳) و سپس اظهار داشت: « ما کوشش بسیار دامنهداری در پیش داریم چون نفوس آمریکای لاتین مرکب از ۲۱۰ میلیون نفر که بمیزان سه درصد در سال افزایش می‌یابند بطور دردناک محروم از مسکن، مواظبتهای پزشکی، جاده‌ها، آموزش و مؤسسات صنعتی محکم میباشند » (۴).

پرزیدان کندی علاوه بر این ضمن سخنرانی خود در میدان سان کارلوس در بوگوتا (کلمبی) چنین امیدواری داد: « در سال ۱۹۳۴ یکی از پیشینیان بزرگ من، پرزیدان فرانکلن روزولت، اولین پرزیدانی بود که از این کشور دیدار نمود. او باینجا آمد تا سیاستی جدید، سیاست حسن همجواری، را بر مرحله اجرا درآورد. این سیاست که مبتنی بر اندیشه‌های بولیوار، سان مارتین و سانتاندر (۵) بود منافع مشترک کشورهای آمریکائی را تأیید نموده، حق تحمیل اراده يك کشور این نیمکره را بیک کشور دیگر این نیمکره نفی کرده و خواستار يك کوشش همکاری برای تحکیم روح آزادی در آمریکاها میبود. اینک امروز من بعنوان دومین پرزیدان آمریکا که از کلمبی دیدار میکند با همان روح در اینجا حضور یافته‌ام چون نسل مانیز يك سیاست جدیدی دارد و آن « اتحاد برای پیشرفت » است. امروز ما باید از سیاست حسن

1- Punta del est.

۲ و ۳ و ۴ - از کتاب « بارو افتخار » صفحه ۲۱۹، ترجمه فرانسه.
این کتاب که حاوی سخنرانیها و پیامهای پرزیدان فقید، جان اف. کندی میباشد با مقدمه‌ای از پرزیدان جانسون در ژانویه ۱۹۶۴ در آمریکا منتشر شده است.

5. Santander.

همجواری فراتر برویم برای آنکه باتفاق به مسائل عصر حاضر حمله ور گردیم. امروز ما مجدداً حق تحمیل ارادهٔ يك ملت را بر ملتی دیگر نفی میکنیم» (۱). استنباطی که ملل غارت زدهٔ آمریکای لاتین در آن هنگام، البته با سوء ظن، از این سخنان افتتاحیهٔ پرزیدان کندی در مورد منشور جدید «اتحاد برای پیشرفت آمریکای لاتین» مینمودند این بود که بزودی خواهند توانست با کمکهای بلاعوض یا وامهای کم بهرهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا محتملاً تأسیساتی را که با سرمایه‌های آمریکائی در این قسمت از قاره و بمنظور بهره‌برداری نامشروع از منابع آنها بوجود آمده است خریداری نمایند و علاوه بر این يك زیربنای اقتصادی محکم برای اقتصاد «ملی» آیندهٔ خود ایجاد کنند. اما پیام خاص پرزیدان کندی به کنگرهٔ آمریکا در تاریخ دوازدهم مارس ۱۹۶۲ نطفهٔ سوء ظنی را که در اثر تجربهٔ یکصد و پنجاه سالهٔ تماس و تصادم با «منافع» ایالات متحده در قاره بوجود آمده بود بحد کمال رسانید چون کندی در این پیام از شیوه‌های مآنوس سلطهٔ مالی، از وام دهی و رباخواری و تلویحاً از ورشکست نمودن این کشورها سخن میراند.

پرزیدان کندی ضمن این پیام به کنگره پیشنهاد مینمود که برای اجرای منشور «اتحاد برای پیشرفت» در چهار سال آینده «علاوه بر شش میلیارد دلاری که بمنظور وامهای مربوط به توسعه در تمام جهان و برای سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ اجازه داده شده است اعتبارات خاصی بمیزان ستمیلیارد دلار بتصویب برساند که ششصد میلیون دلار آن اختصاص به سال ۱۹۶۳ داشته باشد تا از این مبلغ یکصد میلیون دلار بعنوان کمک بلاعوض و پانصد میلیون دلار باقیمانده بعنوان وام بمصرف برسد» (۲).

بدین قرار دولت ایالات متحدهٔ آمریکا از مارس ۱۹۶۱ تا مارس ۱۹۶۲ مبلغ يك میلیارد دلار بمصرف وام دادن بدولتهای آمریکای لاتین رسانید که فقط قسمتی از آن بصورت کمک بلاعوض و بمنظور مصرف در رشته‌های غیر تولیدی بود و مابقی، طبق مرسوم، ثروت آمریکای لاتین را از طریق رباخواری جنب مینمود. علاوه بر این در این فاصلهٔ زمانی سرمایه‌های خصوصی شرکتهای آمریکائی، بمنظور تصرف منابع ثروت آن منطقه، جریان مداوم خود را بدان کشورها ادامه میدادند و این خود هدف اصلی منشور فوق‌الذکر میبود.

۱ - از سخنرانی جان . اف . کندی بتاريخ ۱۷ دسامبر ۱۹۶۱ :
 «بار و افتخار» صفحات ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ ترجمهٔ فرانسه .
 ۲ - همان کتاب ، صفحهٔ ۲۲۳ .

بدین قرار ، سرمایه خارجی بهرور جای بیشتری برای خود باز میکرد درحالیکه قدرت اقتصادی جهانی آمریکا ، از طریق بازی باقیمتهای مواد اولیه و مواد مصنوع ، سرمایه‌های ملی قاره جنوبی و پس‌انداز آن کشورها را بیش از پیش کاهش میداد . در این باره بهتر است به سخنان خود کندی استناد نمائیم :

پرزیدان کندی در کنفرانس مطبوعاتی خود بتاريخ دوازدهم دسامبر ۱۹۶۲ چنین اظهارداشت : « مبادلات تجاری خیلی همانند بسیاری از کشورهای دیگر آمریکای لاتین وابسته بیک یا دو محصول است . قیمت این محصولات تقریباً در تمام این کشورها در طی سه چهارسال اخیر تنزل یافته است . تنزل قیمت مواد اولیه صادر شده از کلمبی موجب زیانی بالاتر از مبلغ کمک ما شده است . برزیل وابسته به قهوه بوده و قهوه نیز تنزل نموده است » (۱) . در واقع « نتایج حاصله از کمکهای بلاعوض آمریکا در بعضی مناطق مثل آرژانتین و برزیل بسیار نومیدکننده هستند » (۲) .

بطور کلی ، آنچه کندی میگفت ظواهر امیدوارکننده داشت ، آنچه ملتها احساس میکردند سوء ظن و عدم اعتماد بود و آنچه پیش‌آمد « بسیار نومیدکننده » بود . واقعیت این بود که بدنیا و امهای عمومی دولت آمریکا و وامهای خصوصی شرکتهای آمریکائی ، سودهای حاصله از کارهای اقتصادی قاره لاتین ، چنانکه در قسمتی از خاک آمریکا عملی میشود ، مجذوب بانکهای آمریکائی میشد بدون آنکه دولت ایالات متحده یا شرکتهای خصوصی آمریکائی در قبال کشورهای لاتین وظائفی را مشابه وظائف خود در خاک آمریکا برعهده داشته باشند . بدین ترتیب استثمار بدون مسئولیت بر قاره حکمروائی میکرد . بیهوده نیست که اقتصاددانان بزرگ آمریکای لاتین کشورهای این منطقه را « نیمه مستعمره » میدانند و استقلالی برای این سرزمینها قائل نیستند (۳) . در تعقیب وعده هائی که کندی میداد ملت‌های آمریکای لاتین به بی‌ثباتی بیشتر درآمد ملی و کاهش روزافزون پس‌اندازها از طریق بازی قیمتها گرفتار شدند . کمکهای بلاعوض بهرور رفت و سرمایه‌های خارجی بیش از پیش جای سرمایه‌های ملی روبکاهش را گرفت . کاهش درآمد ملی و سرمایه‌های ملی ارتباط مستقیم با بازی قیمتها داشت چنانکه ، طبق محاسبه سازمان ملل متحد ، در اثر سقوط قیمتهای مواد اولیه در فاصله سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ (پس از جنگ کره) زیانی بمیزان ده میلیارد دلار به درآمد ملی آمریکای لاتین وارد آمده

۱ - بار و افتخار : صفحه ۲۲۶ - ۲ - بار و افتخار : پاورقی صفحه ۲۱۹ - ۳ - به آخر این فصل مراجعه شود .

در حالیکه در همین مدت ۸ میلیارد دلار سرمایه خارجی در این کشور ها سرمایه گذاری شده بوده است .

دولت ایالات متحده آمریکا ، در واقع ، طرح اتحاد برای پیشرفت را بهانه کرده بود تا جریان مزمین سرمایه های خصوصی آمریکائی را برای بهره برداری از منابع ثروت آمریکای لاتین تشدید نماید . علاوه بر این ایالات متحده انتظار داشت که ملتها و دولتهای آمریکای لاتین بمناسبت کمک های بلاعوضی که دریافت می داشتند ، هر چند که این کمکها در برابر درآمدی که این کشورها در اثر کاهش قیمت های مواد اولیه از دست میدادند بسیار ناچیز بود ، سیاست مبارزه علیه کاستروئیسم و کاستروکشانه شوند . منظور این بود که پامال کردن «منافع» آمریکا در هر جای دیگر آمریکای لاتین موقوف شود .

پرزیدان کندی در کنفرانس مطبوعاتی خود بتاريخ بیست و یکم مارس ۱۹۶۳ در این مورد چنین اظهار داشت : « در کنفرانس سه روزه سان ژوزه در کوستاریکا با رؤسای پنج جمهوری آمریکای مرکزی و پاناما توافق کردیم که کوششهای خود را ضمن طرح اتحاد برای پیشرفت ... برای متوقف ساختن موج عمال ، اسلحه ، پول ، و تبلیغاتی که از کوبا در آمریکای مرکزی پخش میشود ادامه دهیم و موازینی در این طریق اتخاذ نماییم » (۱) . بدین قرار ، کندی ، موج ناراضی ملتهای آمریکای لاتین را که در اثر زیانهای ناشی از سرمایه گذاریهای آمریکائی بوجود آمده است بعنوان موجی که از «کوبا» و «کمونیسم» سرچشمه میگردد محکوم نمود . باتمام این احوال ، امواج انقلاب سراسر آمریکای لاتین را فرامیگرفت و حتی کار بجائی کشید که دولتهائی نظیر دولت برزیل و آرژانتین علناً علیه منافع ایالات متحده قیام نمودند و ثابت کردند که قیام علیه سرمایه های آمریکائی ناشی از «کمونیسم» نیست . جریان این واقعه را از زبان «بار وافتخار» بشنویم : «درست بهنگامی که گزارش سالیانه اتحاد برای پیشرفت در سان پولو داده میشد ... در دو کشور آشفته آرژانتین و برزیل بنظر رسید که حکومتها يك وضع بدادائی نسبت باین طرح و در قبال ایالات متحده آمریکا پیش گرفته اند. رئیس جمهور برزیل آقای ژوا گولار (۲) ملل آمریکای لاتین را متهم می کرد که علیه ملتهای صنعتی شده يك جبهه محکم بوجود آورند. رئیس جمهور آرژانتین، آقای آرتورو ایلیا (۳)، نیز

۱ - همان کتاب : صفحه ۲۲۷ .

۲ - Joao Goulart. : حکومت این شخص در تاریخ مارس

۱۹۶۴ مطابق با اسفند ۱۳۴۲ بدنبال يك کودتا سرنگون گردید .
3. Arturo Illa

خلع ید از شرکتهای نفتی آمریکائی را که بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار (۱) در تأسیسات تولید نفت در آرژانتین سرمایه گذاری کرده اند رهبری مینمود (۲). براساس این «نافرمانیها» و «بیوفائیها» بود که پرزیدان کندی در «انجمن مطبوعات بین آمریکائی» مطالبی بیان نمود. کندی در هیجدهم نوامبر ۱۹۶۳ ضمن سخنرانی در این انجمن، برای یادآوری لزوم سرمایه گذاریهای مؤسسات خصوصی آمریکائی در آمریکای لاتین، چنین اظهار داشت: «مجاهدتی که از ملت ایالات متحده درخواست شده نسبت به مسئولیت سنگینی که برعهده ماست چندان عظیم نیست چون کمتر از یک در صد از بودجه فدرال ما برای کمک به نیمی از یک نیمکره اختصاص یافته است (۳). اتحاد برای پیشرفت یک برنامه کمک خارجی نیست و بالاتر از یک کوشش همکاری برای رفع احتیاجات مالی مورد نیاز نقشه های توسعه است. اتحاد برای پیشرفت یک نبرد برای پیشرفت و آزادی ملتهاست (۴). ... سرمایه های عمومی نه در ایالات متحده و نه در آمریکای لاتین بآن حد نیست که بتواند توسعه اقتصادی را با سرعت مطلوب تأمین نماید» (۵).

کندی در واقع تلویحاً میخواست بگوید که طرح اتحاد برای پیشرفت بمنظور «آزادی ملتها» و مبارزه با کاستروئیسم بوجود آمده والا «رفع احتیاجات مالی مورد نیاز نقشه های توسعه» برعهده سرمایه های خصوصی است چون کمتر از یک درصد بودجه فدرال، یعنی سرمایه عمومی، باین طرح اختصاص پذیرفته و این مبلغ نسبت به «فراوانی مسائل و مشکلات در نیمی از یک نیمکره» بسیار ناچیز است.

پس از این مقدمه کندی آخرین سخن را گفت و صریحاً اظهار کرد که «هیچ ملتی نباید در داخل مرزهای خود حقوق سایر ملتها را مورد تجاوز قرار دهد» (۶). در حقیقت کندی میخواست بگوید که طرح اتحاد برای پیشرفت مقدمه سرمایه گذاریهای شرکتهای خصوصی آمریکائی است و هیچ دولتی حق ممانعت از این سرمایه گذاریها یا تجاوز باین سرمایه ها را نخواهد داشت.

۱ - این رقم بنظر صحیح نمیرسد، شاید ۲۰۰ میلیون دلار باشد ولی به اصل آمریکائی کتاب نیز که مراجعه نمودم مثل ترجمه فرانسه آن ۲۰۰ میلیارد دلار درج شده بود.

۲ - کتاب «بار و افتخار»: پاورقی صفحه ۲۲۹.

۳ - همان کتاب: صفحه ۴۰۲۳۱ - همان کتاب: صفحه ۲۳۲.

۶۵ - از همان کتاب: صفحه ۲۳۳

علاوه بر این کندی در پایان سخنرانی خود این معنی را در کمال وضوح بیان نمود ، بدین قرار : «مؤسسه اقتصادی خصوصی در اتحاد برای پیشرفت جای قابل ملاحظه‌ای دارد (۱) ... (لذا) باید برای تحقق پیشرفتهای موردنیاز یک محیط تشویق آمیز برای ورود سرمایه‌ها بوجود آمده و حفظ شود. چنین سرمایه‌هایی امروز در ایالات متحده و در اروپای غربی افزایش یافته‌اند. ما باید ، با ایجاد محیطی مساعد ، بکار انداختن این سرمایه‌ها را در آمریکای لاتین تشویق کنیم . اگر ملت اعتماد به آینده نداشته باشد پیشرفتی حاصل نخواهد شد اما این اعتماد بتوسط مردانی که طالب قدرت هستند از بنیاد منفجر شده است » (۲) .

بدین قرار بود که پرده از روی مقاصد « طرح اتحاد برای پیشرفت » برداشته شد و ماسک « بشردوستی » آمریکا افتاد . همچنین بدین طریق بود که این طرح با تمام ظواهر آراسته خود مواجهه باشکست گردید . شکست این طرح و افشای مقاصد آمریکادیت مردم آمریکای لاتین را با سرمایه‌ها و سرمایه‌گذارهای خارجی شدت بیشتری بخشید و در حقیقت با آنچه آمریکائیه‌ها « کاستروئیسم » می نامند کمک نمود . در این باره سخنان والتر لیبمن مفسر سیاسی معروف آمریکا گویاست . او مینویسد : « برای مردم آمریکای جنوبی فیدل کاسترو در حکم روبن‌هود است که ثروت زیادی را از صاحبان آنها برای تقسیم میان مردم فقیر گرفته است . او خصوصاً برای دانشجویان در حکم قهرمانی است که تا بحال توانسته است از استقلال و شرافت کشورش دفاع کند .. (در واقع) هیچ کمیته مخصوص و هیچ‌گونه اخراجی (۳) از سازمان دول آمریکائی قادر نخواهد بود که این حالت روحی را از بین ببرد. دولتهای آمریکای جنوبی که به طرح اتحاد برای پیشرفت رأی داده‌اند خود را باخطر قطع رابطه با مردم و روشنفکران روبرو می‌بینند و این یک قاعده همیشه‌گی و کلی برای تمام قاره‌های جهان است که رژیمهایی که از پشتیبانی مردم برخوردار نیستند مجبورند بیش‌ازپیش به ارتش و پلیس متکی باشند . در حقیقت ، هدف اساسی طرح اتحاد برای پیشرفت اینستکه حدود امپراتوری اقتصادی ایالات متحده را به تمام سرزمینهای جنوبی آن کشور

۱ - از همان کتاب : صفحه ۲۳۳ .

۲ - همان کتاب ، صفحه ۲۳۴ .

۳ - اشاره به اخراج کوبای کاسترو از سازمان دول آمریکائی است

که بزور ایالات متحده انجام پذیرفت .

توسعه بخشد. گوئی طبیعت اشتباه کرده است که معادن و منابع ذیقیمت و زمینهای بارآوریرا برای ارتزاق و معیشت ملتها در کشور های آمریکای لاتین بودیمه گذارده است. درحقیقت سرمایه گذارهای خصوصی آمریکا در این منابع و معادن و زمینهای بارآور در حکم تصرف آنها بمنوان ثروتھائی است که ملتهای آمریکای لاتین بناحق غصب کرده باشند. برای نیل بهمین مقصود بودکه دولت آمریکا با ایجاد يك صندوق خاص سازمان ملل بضدیت برخاست چون ایجاد زیر بناهای محکم اقتصادی درکشورهای توسعه نیافته صاحبان جدید اقتصادهای چند تولیدی را از زیر یوغ استثمار و استثمارنجات می بخشید.

« طرح اتحاد برای پیشرفت » از يك سو معادن و منابع کشورهای آمریکای لاتین را دراختیار سرمایه گذاران ایالات متحده قرار میدهد و از سوی دیگر بكمك « سازمان دول آمریکائی » هردولت متخلفی را که از این « قانون زور و ستم » سرپیچی کند به مجازات میرساند. درحقیقت این طرح، علاوه بر يك هدف اقتصادی، يك هدف سیاسی خردکننده ای را از آغاز تعقیب نموده است. ك. س. کارول درهفته نامه اکسپرس دراین باره مینویسد: « بجای آنکه هدفهای طرح اتحاد برای پیشرفت دور از مسائل سیاسی بوده و بامور عمرانی و اقتصادی اختصاص یابد، رهبران ایالات متحده این طرح را با مبارزه علیه کاسترو هماهنگ ساخته اند. دلیل چنین تمایلی را باید در اوضاع داخلی ایالات متحده و خصوصاً منافعی که شرکتهای خصوصی آمریکائی در آمریکای جنوبی دارند تجسس نمود. درست نیست بگوئیم که شرکت نفت استاندارد اویل یا شرکت یونایتد فروت سیاست دولتی را در واشنگتون معین مینمایند ولی حقیقت اینستکه دولت ایالات متحده نمیتواند نظرات آنها را مورد توجه قرار ندهد. علاوه براین سرمایه طرح اتحاد برای پیشرفت را هرسال باید کنکره تصویب کند درحالیکه قسمتی از کنگره را سرمایه گذارهای خصوصی تشکیل میدهند. بدیهی است که صاحبان سرمایه حاضر نیستند سرمایه های خودرا در کشورهای بکار اندازند که خطر ملی کردن، اموال و علائق خارجیه را پیوسته تهدید میکند.»

*

* *

برای جلوگیری ازچنین تهدیدی بودکه دولتهای آمریکای لاتین

بمنظور اجرای « طرح اتحاد برای پیشرفت » کوشش بسیار بخرج دادند تا عامل ملت را به سکوت وادار نمایند . اما کودتاهاى پیاپی در آمریکای لاتین همزمان با این کوششها ، به ثبوت رسانید که برخی از همین دولتها نیز حاضر به تسلیم بلاشرط نبوده‌اند . مثال گواتمالا نمونه‌ جامعی از سیاست آمریکا را نمایان میسازد . در این کشور آمریکائیها بمنظور تهیه زمین مساعد، کودتائی علیه دولتی که « متهم » به کمونیستی‌اش کرده بودند برآه انداختند و اقتصاد آن کشور را مشمول عنایات « طرح اتحاد برای پیشرفت » نمودند . نویسنده کتاب « فعالیت های پنهانی جاسوسی آمریکا » توضیحات جالبی در باره دولت جدید میدهد . او مینویسد : « اقتصاد کشور گواتمالا هنوز هم تحت الشعاع سه کمپانی بزرگ آمریکائی است که کمپانی یونایتد فروت در رأس آنها قرار دارد . کارگران کمپانی یونایتد فروت در سال ۱۹۵۵ دست به اعتصابی زدند برای بالا بردن دستمزد خود از ۱٫۸ دلار به سه دلار ولی موفق نشدند درحالیکه رئیس جمهور گواتمالا درآمدی بیش از درآمد رئیس‌جمهور ایالات متحده دارد . او ۷۲ هزار دلار حقوق و ۷۲ هزار دلار خرج سفره میگیرد و مالیاتی هم نمیدارد درحالیکه رئیس‌جمهور آمریکا مالیات سنگینی بریکصد هزار دلار حقوق سالیانه خود پرداخت مینماید . اینک حقیقت سیاست آمریکا را از زبان آقای چستربولز بشنویم :

آقای چستربولز معاون اسبق وزارت خارجه آمریکا بدون آنکه چون مرحوم کندی پرچم انقلاب و آزادی را دريك دست بگیرد و بادست دیگر پایه اساسی اقتصاد و رفاه اجتماعی ملت‌های آمریکای لاتین را منهدم کند ، راست و پوست‌کنده هدف‌های ایالات متحده را بازگو مینماید . او ضمن مقاله‌ای در « نیوزلیندر » چنین مینویسد : « امروز درهمه‌جای دنیا بحران‌هایی درشرف تکوین است : اولین نیروئی که محرك این بحران‌هاست حرکت موج عظیمی از ، حسرت‌های ، يك میلیارد مردم آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین بسوی ساحل وسیعتر آزادی و نیک بختی است . اکثر این مردم که آزادی خود را از زمان جنگ دوم جهانی بدست آورده‌اند حالا میفهمند که دردهای آنها چون ناامنی ، بیعدالتی ، فقر و بیسوادی ، خواست خداوند نبوده‌ و از آسمان نازل شده‌ است . این بیداری ناگهانی چنان سرکش است که چنانکه یکبار امتحان خود را داد (اشاره به کوبا است) شکست ناپذیر است ... بسیاری از مردم آمریکا از خود میپرسند که این موضوع بماچه ربطی دارد . اما درحقیقت باید گفت که این حوادث بما مربوط است چون اگر دست ایالات متحده از آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین کوتاه شود این کشور بایک تجزیه عظیم سیاسی و اقتصادی

مواجه خواهد شد. اگر مافقط به نیروی خود تکیه کنیم اولین ضررش این خواهد بود که از تمام مواد خام اصلی مانند منگنز، قلع، مس، روی و کائوچو محروم شویم و بزودی بیک کاروان عقب مانده از قافله آینده مبدل گردیم. مافقط هنگامی میتوانیم احساس امنیت بکنیم که به ایجاد پایه های کار اقتصادی مشترك با کشورهای جدید آمریکا، آسیا و آمریکای لاتین مانند ممالک آزاد اتوفیق یابیم.

همصدا با آقای چستر بولز باید گفت که «اگر دست ایالات متحده از آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین کوتاه شود این کشور با یک تجزیه عظیم سیاسی و اقتصادی مواجه گردید». در حقیقت بقول آقای تام استاسی در هفته نامه سندی تایمز «بدبختی آمریکا در اینست که امپراتوری اقتصادی خود را مواجه با عکس العمل های شدید ملاحظه مینماید». همین نویسنده مینویسد: «تظاهرات و واکنش های ملل آمریکای لاتین در واقع علیه سرمایه ها و سرمایه گذارهای آمریکائی است. در حقیقت، روح انقلاب آمریکای لاتین مبارزه با تسلط آمریکائیه است و تمام اختلافات در همین نکته خلاصه میشود. آمریکای لاتین برای شخصیت و احترام خود مبارزه میکند. هیچ محاصره و مبارزه اقتصادی قادر نخواهد بود این حیثیتی را که کاسترو بوجود آورده است از میان ببرد. هیچ سرمایه و کمک آمریکائی نیز نخواهد توانست غرور جریحه دار شده مردم آمریکای لاتین را ترمیم نماید».

در واقع آنچه مردم آمریکای لاتین را بقیام علیه «کمک های» ایالات متحده تحریک نموده خطری است که این «کمکها» برای اقتصاد ملی آنها در بردارد.

پرزیدان جانسون در کتاب «آینده ایالات متحده» مینویسد: «مانیم درصد درآمد ملی خود را تحت شکل کمک های نظامی یا کمک های دیگر بخش میکنیم». اما او دیگر باین مطلب اشاره نکرده است که این کمک اگر بصورت وام یا بهره های سنگین هم نباشد و مقداری از آن هم بصورت بخشش یا چنانکه مصطلح شده است، بصورت «کمک بلاعوض» بمصرف برسد در برابر خطر انهدام اقتصادهای کشورهای توسعه نیافته بسود اقتصاد آمریکا و منافع کلانی که اقتصاد آمریکا از منابع و معادن جهان سوم بدست می آورد چنان ناچیز است که حتی قابل ذکر نیست. این مطلب را آقای تیورمند نویسنده واقع بین با تعبیری خاص بخوبی تشریح نموده است. او در کتابی بنام «دنیای ممکن» چنین مینویسد: «وضع اغلب مستعمرات سابق را میتوان با اندکی مبالغه بوضع کسی تشبیه نمود که میخواهد از روی پلکان گردانی که بسوی پائین در حرکت

است بسمت بالا برود . این شخص درحالیکه زیربار معضلات و مشکلات خود خم شده میکوشد تا سریعاً پیش برود و دریک جا متوقف نماند . اما شخص دیگری که دربالای پلکان مقام گرفته اهرمهایی را بکار میاندازد و حرکت رو به پائین پلکان را تندتر و کوشش شخص بالا رونده را خنثی مینماید . شخصی که در بالاست گاه بگاه برای شخصی که بر پلکان گردان در تلاش است لقمه نانی میاندازد که فقط برای جلوگیری از اتمام قوای نزدیک به آخر او کافی است تا او همچنان به تلاش زحمتناک خود ادامه دهد . این پلکان عبارت از شیوه مبادلات است که از استعمار بیادگار مانده و آن شخص بالای پلکان ، جامعه غرب است که کمک خود را توزیع و سرعت را تنظیم مینماید . میراثی که از دو قرن پیش بجا مانده باضافه اکراهی که غرب از ترك امتیازات حاصله خود احساس مینماید موجب پیدایش چنین وضعی شده است « (۱) .



1. Tibor Mende : Um monde Possible : ۱۱۹ ترجمه فرانسه صفحه

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
حافظ

اینک باید دید که ایالات متحده آمریکا از وابسته نمودن اقتصادهای آمریکای لاتین به بازار جهانی خود چه نتایجی از لحاظ افکار عمومی این ملت‌ها حاصل نموده است. از این نظر مشکل بتوان تابلوی نمایان‌تر و گویاتر از آنچه آقای ریچارد نیکسون معاون سابق ریاست جمهوری آمریکا ترسیم نموده است بدست آورد. او در سفری که بتاريخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۸ بعنوان معاون وقت ریاست جمهور در کشورهای آمریکای لاتین انجام داد از نزدیک با افکار عمومی این ملت‌ها آشنا شد. قسمتی از کتاب «شش بحران» (۱) تألیف آقای نیکسون درباره این سفر است. اینک بخشی از آن کتاب:

«... هیچ سفری نیست که چنان بی‌هیجان شروع شده و چنین پایان غم‌انگیزی داشته باشد. پس از حرکت از فرودگاه واشنگتون برای نخستین توقف رسمی در مونتئویدئو، پایتخت اوروگوئه، فرود آمدمیم. رهبران دولتی آن کشور مراد را آغوش گرفتند... به هتل که رسیدم بمن خبر دادند که هنگام عبورما از جلوی دانشگاه جمهوری اوروگوئه تعدادی از دانشجویان پلاکارهائی را که بر روی آنها Fuerra Nixon نوشته شده بود حمل مینموده‌اند. ترجمه این عبارت اینست که برگرد بخانهات نیکسون.»

آقای رابرت وود ورد، سفیر ما در مونتئویدئو، اظهار داشت که نباید بیش از اندازه برای فعالیتهای «کمونیستی» اوروگوئه «ارزش» قائل شد... پر فعالیت‌ترین «شبه‌کمونیستی» در دانشکده حقوق دانشگاه متمرکز شده بود ولی حتی در آنجا اکثریت مهمی از دانشجویان را غیر کمونیستها تشکیل میدادند (۲)... من بسفیر گفتم برای نمایان ساختن این نکته لازم است که پیش از ترك اوروگوئه بطور ناگهان سری بدانگاه بزنیم...

1. Six Crises ، متن انگلیسی .

۲ - صفحه ۱۸۷ ، متن انگلیسی .

فردای آنروز در حال رفتن بسمت فرودگاه هنگامی که به کنار دانشگاه رسیدیم دستور توقف اتومبیلها را داده، باتفاق خانم نیکسون از پلکان ساختمان اداری دانشگاه بالا رفتیم و بسمت جناح مربوط به دانشکده حقوق قدم زنان روان شدیم... خیر حضور من در آنجا مانند آتشی وحشی در مدرسه پخش شد. دانشجویان بجانب ما هجوم آورده، درخواست امضاء کردند و در حالیکه بداخل یکی از کلاسهای مدرسه حقوق میرفتم با من دست دادند. اطاق بزودی از دانشجویان لبریز شد. من گفتم میل دارم بسئالات ایشان درباره سیاست ایالات متحده در مورد اوروگوئه و سایر کشورهای آمریکای لاتین جواب بدهم. آنها مدت يك ساعت در مورد باصطلاح امپریالیسم آمریکا و عملیات غیر منصفانه تجاری و استثمار اقتصادی و پشتیبانی از دیکتاتور ها در آمریکای جنوبی از من سئالات نمودند (۱)... هنگامی که عمارت اداری دانشگاه را ترک میکردم شاگردان گرد هم آمده، «رهبران کمونیست» نیروهای خود را جمع آوری کرده و در حالیکه شعارهایی علیه ایالات متحده میدادند بیانیهای خود را پخش میکردند.

توقف بعدی ما در آرژانتین بود تا در مراسم ویژه آغاز ریاست جمهوری آرتورو فروندیزی شرکت نمایم (۲). در بوئنس آیرس به سئالات دو سازمان کارگری پاسخ دادم و در دانشگاه سخن گفتم. کمونیستها با تلاش بسیار میکوشیدند که در سازمانهای کارگری و دانشگاههای آمریکای جنوبی نفوذ یابند... متأسفانه برنامههای ایالات متحده در مورد این سازمانها در آمریکای جنوبی و سایر نقاط جهان نسبتاً ناکافی است. من از مدتها پیش معتقد بودم که ما اوقات بسیار زیادی را مصروف گروههای ممتاز که قدرت حکومتی را در دست داشتهاند نموده. اوقات بسیار اندکی را صرف آنهائی کرده ایم که آینده کشورهای آمریکای لاتین از آن آنهاست... هنگامی که من برای رهبران کارگری، چه در اینجا و چه در سایر کشورها، از سازش ناپذیری کارآزاد با دیکتاتوری و کوشش کمونیستها برای رخنه کردن در اتحادیههای کارگری ایالات متحده و از شکست آنها در این تلاش و کوشش سخن میگفتم...

شنوندگان من سئالات خشن و تحریک آمیزی را طرح مینمودند. در دیداری که از دانشگاه بوئنس آیرس کردم بدین نکته آگهی یافتم که گروهی از دانشجویان آمریکای لاتین واجد مشخصات يك دانشجو نیستند... در آمریکای لاتین يك مرد جوان... غالباً يك فعال کمونیست است

که تحصیل میکند تا ایده‌های مارکسیستی را بدان‌شجویان جوانتر تلقین نماید. بدین قرار، هنگامی که در دانشگاه بوئس آیرس تقاضا کردم که سئوالاتی از من بشود گرگوریوسلزر، روزنامه نگار کمونیست سرشناس، دیگر شاگردان را خاموش نموده بر پایستاد و سئوالات خود را ضمن یک سخنرانی ۲۰ دقیقه‌ای مطرح نمود و سخنانی که عبارت از خط مشی کمونیستی در کلیه مسائل بین‌المللی بود بیان داشت... آنگاه من به پاسخگوئی تمام اتهامات او پرداختم... قصد من این نبود که مبلغین را برسر عقل آورم. در واقع ممکن نبود بتوانم کسانی را که به تبلیغات دروغ و شرم‌آور مداوم ضد آمریکائی باور کرده بودند قانع کنم.

بسیاری از مطلعین امور در محافل خصوصی ابراز عقیده میکردند که حکومت فروندیزی بیش از سه ماه عمر نخواهد کرد. اما فروندیزی، شجاعانه و با ثبات، راهی را در میان «تندروها» پیش گرفته و «باهمکاری حکومت ایالات متحده» بصورت یکی از قوی‌ترین رهبران نیمکره غرب درآمده است. یکی از «موفقیت‌های بزرگ» او تهیه فورمولی است برای بهره‌برداری از منابع پهناور نفت آرژانتین بوسیله «شرکتهای خصوصی» (۱) با حفظ مالکیت ملی. این منابع (۲). این امر (۳) با در نظر گرفتن مسائل سیاسی آرژانتین یک اجبار مطلق بود. وقتی بواشنگتون برگشتم همه گونه همکاری با فروندیزی و دولت او را سفارش کردم (۴).

اقامت بعدی ما در لاپاز پایتخت بولیوی بود... بولیوی غم‌انگیزترین نمونه فقر شدید در قاره آمریکای جنوبی است. اقتصاد کشور بر استخراج

- ۱ - منظور شرکتهای نفت آمریکائی است.
- ۲ - گذاشتن مطالب پر معنی در گیمه و نمایاندن آنها با حروف درشت‌تر از خود اینجانب است.
- ۳ - مقصود صورت ظاهر حفظ مالکیت ملی است.
- ۴ - این آقای فروندیزی در ۳۱ مارس ۱۹۶۲ با کودتای نظامیان سرنگون گردید و ماریو گیدو بجای او نشست. ماریو گیدو نیز بنوبه خود در چهارم آوریل ۱۹۶۳ با کودتای مجدد از کار برکنار شد و پس از او در اول اوت ۱۹۶۳ دکتر آرتور وایلیا پزشک ۶۲ ساله بر مسند ریاست جمهوری برقرار گردید که از آغاز کار لغو قراردادهای نفتی را بعنوان هدف خویش معین و در تاریخ دوازدهم نوامبر ۱۹۶۳ ضمن صدور اعلامیه‌ای فسخ قراردادهای مذکور را اعلام نمود.

قلع استوار است (۱). در آن هنگام که از بلیوی دیدار میکردم تقاضای جهانی برای قلع از تمام مواقع پائین تر بود. معادن تعطیل و شیوه استخراج بسیار کهنه مینمود. کشاورزی آن کشور فقیر و عقب مانده بنظر میرسید. تورم اقتصادی تا آن حد گسترش داشت که ارزش بولیویانو، پول رایج آن کشور، تا حد یکهزارم پنس آمریکائی تنزل نموده بود (۲).

توقف بمدی ما در لیما پایتخت پرو بود. هنگامی که با اتومبیل بمرکز شهر رسیدیم یکنوع ناراحتی در خود احساس نمودیم. مردم زیادی در خیابانها نبودند و چنین بنظر میرسید که بیشتر عابرین نمیدانستند ما که هستیم. آن چندتائی هم که ما را میشناختند یا اعتنا نمینمودند یا سوت بلند میکشیدند. عضو رسمی دولت پرو که با ما بود توضیح داد که دولت ورود ما را غیر مهم جلوه داده و مسیر حرکت اتومبیل ما را منتشر نکرده است تا «جلوی هرگونه حادثه‌ای را بگیرد»، اما در عین حال مرا مطمئن ساخت که ظاهر شدن فردای من در نقاط مختلف مورد تبلیغ قرار گرفته و من با خوش آمدگویی وسیع و دوستانه مردم روبرو خواهم شد. سخنان او آرامش بخش نبود چون من در کشور دوست پرو هیچ اتفاقی را پیش بینی نمیکردم.

در هتل ... اعضای هیئتی که با من بود باستحضار رساندند که هزاران بیانیه در همه شهر پخش شده، همه دانشجویان و کارگران و کارمندان را فراخوانده‌اند تا فردا صبح در دانشگاه سان‌مارکوس گرد هم آمده، از سخنرانی من ممانعت بعمل آورند.

یکی از بیانیه‌ها میگفت: «بما ملحق شوید، گرد هم آئید و باتمام نیروی خود فریاد بزنید نیکسون خارج شو، مرگ بر امپریالیسم یا نکیها». این بیانیه با اشاره بمن میگفت: «وقیح ترین نماینده تراستهای انحصارطلب». این بیانیه امضای «سه سازمان کمونیستی» ناحیه لیما را داشت.

هرچند قانون اساسی پرو خصوصاً حزب کمونیست را غیرقانونی اعلام کرده بود دولت تنها اندک اقدامی برای اجرای قانون مرعی میداشت و حزب کمونیست آشکارا در همه کشور فعالیت میکرد (۳).

دانشگاه سان مارکوس در سال ۱۵۵۱ تأسیس یافته است. بهنگامی که در ساعت دو بعد از نصف شب در هتل خود برفتن یا به رفتن بدانگاه

۱ - معادن قلع بلیوی در دست شرکتهای خصوصی آمریکائی است.

۲ - درآمد سرانه بلیوی ۷۵ دلار در سال است.

۳ - صفحه ۱۹۴.

میاندیشیدم صدای توده مردم را که دور هتل میگشتند و فریاد **Fuerra Nixon** «نیکسون برگرد بخانهات» بلند میکردند میشنیدم .

ممکن بود من نتوانم از میان توده مردم در کنار درهای سان مارکوس عبور کنم اما این احتمال هم وجود داشت که آنها را از روبرم و پیروزمند شوم . دلایل بسیاری وجود داشت که مرا از رفتن بدانجا منع میکرد . خطر زخمی شدن ، زخمی شدن خودم و دیگران در کار بود . اما اگر بجای دانشگاه سان مارکوس بدانشگاه کاتولیک میرفتم میگفتند این ایالات متحده بود ، نه نیکسون ، که دمش را لای پایش گذاشت و از ترس یکدسته جانی کمونیست فرار نمود .

تقریباً در سپیده دم بود که بر رفتن بدانشگاه سان مارکوس تصمیم گرفتم ولی بهمه گفتم که آخرین تصمیم خود را نگرفته‌ام . در این روز برای تشار دسته گلی بر مزار سان مارتین که ژرژ واشنگتون پرواست از پلکان هتل پائین رفتم و فقط پس از تشار دسته گل بود که دستور حرکت بسمت دانشگاه سان مارکوس را دادم . خبر رفتن ما به دانشگاه زودتر از خود ما به «آشوبگران» سان مارکوس رسید .

اتوموبیلهای ما از خیابانهائی کاملاً خالی عبور نمود . بیش از دو ساختمان بمیدان دانشگاه نمانده بود که فریادهای جنون آمیز آشوبگران بگوش ما رسید . آنها فریاد میزدند **Fuerra Nixon, Fuerra Nixon** و گاهی ندا میدادند **Muerra Nixon** (مرگ برنیکسون) .

در حدود ۵۰ یارد به در بزرگ دانشگاه مانده بود که از اتومبیل پیاده شدیم و مستقیماً بسمت مردم رفتیم ... صدای فریاد سوت همه جا را فرا گرفته بود . به انگلیسی گفتم دوست دارم با شما صحبت کنم و اگر شما شکایاتی علیه ایالات متحده دارید بیان کنید ... من مستقیماً بمیان اوباش رفتم ... برای چند لحظه اندیشیدم که میتوان جریانرا تحت کنترل آورد . درست در موقعی که بنظر میرسید موازنه بنفع ما بهم بخورد احساس کردم که چیزی از روی شانه من رد شد و شروود دستش را روی دهانش گذاشت . ولترز بمن گفت آنها دارند سنگ میاندازند . من بسمت شروود خم شدم و گفتم بس است برویم بیرون اما آرام و درحالیکه بآنها نگاه میکنیم عقب برویم ... به محض آنکه توی ماشین نشستیم سنگها در اطرافمان به پرواز درآمد هنگامی که از دسترس آنها دور شدیم به شروود گفتم برویم بدانشگاه کاتولیک ها . در دانشگاه کاتولیک پیش از آنکه آشوبگران کمونیست

ابتکار را در دست بگیرند چند دقیقه‌ای صحبت کردم و در حدود نیمساعت به سؤالات جواب دادم ... کمونیستها بلندگوهای خود را بدستگاه پخش صدا وصل کردند و به خفه کردن صدای من کوشیدند ... کمی بعد شروود درگوش من گفت بهتر است «جیم بشیم» چون دسته‌های سان مارکوسی در راهند . سرعت سالون عمومی را ترك کردیم ... ما درست بموقع حرکت نموده بودیم . هنگامیکه اتومبیلهای ما بحرکت آمدند صدها مردم فریاد زن هشت گره کرده را دیدیم که از جانب سان مارکوس در طول خیابان سرازیرند اما دیگر خیلی دیر شده بود که بتوانند جلوی ما را بگیرند .

بیشتر «اوباش» به میدان سان مارتن ، جلوی هتل من رفته و پذیرائی دیوانه‌واری را برای من تهیه دیده بودند . آنها دسته گلی را که من بر روی بنای یادگار سان مارتن قهرمان ملی پرو گذاشته بودم ریز ریز کرده ، پنجره‌ها را شکسته و شعارهای خوشامد دولتی را پاره نموده بودند و مردم را با شعارهای یانکی جنگ افروز و نیکسون برگرد بخانهات به پیش میراندند . دوباره من فریاد مردم را پیش از دیدن آنها شنیدم . یک ساختمان به هتل مانده بود که هزاران مردم را دراطراف میدان و جلوی در ورودی هتل مشاهده کردم . اگر میخواستیم بسمت هتل برانیم «اوباش» ما را در توی اتوموبیل بدام میانداختند اتوموبیل را متوقف نمودیم و شروود ولترز و هیوز و من از اتومبیل خارج شده ، از کنار آن ساختمان بدر ورودی هتل نزدیک شدیم ... «اوباش سان مارکوس» باتفاق «اوباشی که شب را در میدان گذرانده بودند» اکثریت «مردم» را تشکیل میدادند .

در حدود پنجاه قدم از هتل دور بودیم که «آژیناتورها» از حضور ما در آنجا با خبر شده ، بسمت ما هجوم آوردند ... هنگامی که درست به در هتل رسیدیم با مردی رویرو شدم که بعد ها دانستم یکی از «بدنام ترین مبلغین کمونیست» در لیماست . در برابر خود آدم بدقیافه‌ای را دیدم با جسمانی برآمده و بینی و دهانی تغییر شکل یافته . او يك تکه تفی را به پرواز در آورد که درست و حسابی صورت مرا فراگرفت ... من دچار خشم شدم . انسان باید این ناراحتی را احساس کرده باشد تا بفهمد که چرا انداختن تفی بصورت شخص بدترین توهین خشم‌آور ممکنه است . احساس کردم که میخواهم آن چهره ای را که در برابر من بود تکه تکه پاره کنم . شروود شایسته افتخار است که مرا از دست به یخه شدن تن به تن با آن آدم ممانعت کرد . شروود بازوهای او را گرفت واز سر راه من کنارش انداخت . اما من همینکه پاهای او را درحال رفتن دیدم لگدی به قوزک پای او زدم و

از این کار حداقل لذت را حاصل کردم . از تمام کارهایی که در آن روز کرده بودم هیچیک احساسی بهتر از این بمن نبخشیده بود . باطاق هتل رفتم و لباسهای مجاله شده را در آوردم .

آنروز در ناهاری که تاجران سرشناس پرو ، بانکداران و صاحبان صنایع ترتیب داده بودند فرصت یافتم تا با قدرت بیشتری درباره مسئولیتهای جدید سرمایه‌داری سخن بگویم . من تأکید کردم که این وظیفه رهبران اقتصاد یک ملت است که بطور مثبت بکوشند تا فاصله عظیم میان ثروتمندان بزرگ و تهیستان را در پرو و سایر کشورهای آمریکای جنوبی از بین ببرند .

توقف بعدی ما در کاراکاس پایتخت ونزوئلا بود . فرودگاه مایکیتا در حدود ۱۲ میل از مرکز کاراکاس دور بود . روز سه‌شنبه سیزدهم مه هنگامی که هواپیما جلوی ساختمان فرودگاه متوقف شد ما توانستیم فریادها و سوت‌زندهای مردم را بشنویم . وقتی که پلکان هواپیما را آوردند خانم نیکسون و من از هواپیما بیرون آمدیم و برای اجرای مراسم در کردن ۱۹ تیر توپ شادباش و نواختن سرود ملی آمریکا و ونزوئلا ایستادیم . گروه معمول شخصیتها در پای پلکان حضور یافتند و گروه بیشمار مردم که هرگز در طی تمام سفر خود به آمریکای جنوبی نظیر آنرا ندیده بودم به پیشباز ما آمده بودند . این گروه دوم در خارج دروازه باند فرودگاه ، بر روی ایوان برج نگهبانی و در بالای عمارت فرودگاه ایستاده و شعارها و پلاکارهای خود را تکان داده و چنان بلند فریاد میکشیدند که ما بسختی میتوانستیم صدای تیرهای توپ یا موزیک را بشنویم .

والترز که پهلوی من ایستاده بود در گوشم گفت : « آقای معاون رئیس جمهور ، اینها دوست بنظر نمی‌رسند » . (من این سفر را ساده گرفته بودم) و اینک بدون آنکه قادر بخواندن شعارها بر روی پلاکارها باشیم یا بفهمیم که چه می‌گویند احساس کردم که این پاسخ به ساده گرفتن چنین سفری بود ... اینجا و آنجا میشد مردان بزرگسالی را با قیافه‌های «خشن» تشخیص داد که محققاً از گرداندگان امر بودند . من بعداً اطلاع یافتم ... که رئیس سازمان امنیت ونزوئلا در برابر اصرار یکی از اعضاء سفارتخانه دایر برفراهم آوردن وسائلی برای کنترل نمودن جمعیت جواب داده بود : « اوه ، اینها بچه و بی‌آزارند ! » .

با هیشی که به استقبال آمده بود سلام‌علیک میکردیم که ۲۰ تا ۳۰ نفر مکانیک را در گوشه‌ای نزدیک ایستاده دیدم ... بسمت آنها رفته ، دست دادم . اما همینکه بسمت هیئت رسمی بازگشتم ، جمعیت خشم خود را بزبان

زشت و کثیف بر سر مکانیکها فرو ریخت که والترز برایم ترجمه کرد .
از سخنرانیهای معمول در آنجا صرفنظر کردیم و از روی قالی
مخملی قرمز رنگ از هواپیما تا عمارت فرودگاه را طی نمودیم ... درست
هنگامیکه به در عمارت فرودگاه رسیدیم بانند موزیک یار دیگر سرود ملی
ونزوئلا را نواخت . ما توقف کردیم و با احترام ایستادیم . اما فریاد کشیدنهای
جمعیت چنان بود که صدای موزیک را خفه میکرد . در این هنگام احساس
کردم که باران میبارد درحالیکه هوا کاملاً صاف بود و لکه ابری در آسمان
دیده نمیشد . بالا نگاه کردم دیدم که باران را جمعیتی میبارد که از روی
میله لبه برج نگهبانی به بالای سرما خم شده است .
من اولین تجربه را از هدف تف قرار گرفتن در لیما بدست آورده
بودم اما این یکی غسل تعمیدی بتمام معنی بود . نه فقط یکی دو تا بلکه صدها
نفر از روی بالکون مشغول تف انداختن بما بودند درحالیکه ما به سرود ملی
آنها گوش میدادیم . لباس سرخ رنگ ونو خانم نیکسون را که خصوصاً بخاطر
این سفر خریدم بود دیدم که لکه لکه شده است . بدتر از همه اینکه بعضی
تف ها ، در اثر جویدن توتون بتوسط جمعیت ، برنگ قهوه ای کثیفی درآمده
بود . ما بهر حال این جریان را تا پایان سرود ملی تحمل کردیم و زلت تحمل
تف را برین ترجیح دادیم که مردم معاون ریاست جمهوری ایالات متحده را
در حال فرار ببینند .

به محض آنکه خواستیم وارد کریدور های عمارت بشویم شیئی
بصورت من اصابت کرد و آن سوت سوتکی بود که یکی از آدمهای روی
بالکون انداخته بود . خم شدم آنرا برداشتم . برای یک لحظه فکر کردم که
آنرا پس بیندازم ، و آنوقت ولش کردم . باین نتیجه رسیدم که اگر آن
شیئی را پس بیندازم خود را مشمول این تهمت قرار میدهم که مشغول چیز
پرت کردن بسوی مردم ونزوئلا بوده ام .

پلیس مطلقاً کاری نکرد و این امر برجری ساختن مردم افزود . آن
چند لحظه ای که آنجا ایستاده بودم از نظر کنترل خشم یکی از سخت ترین
تجربیات من شد . پت (خانم نیکسون) نیز این آزمایش را درکنار من
گذراند و درست بهنگامی که بسمت اتومبیل میرفتیم شانه دخترکی را نوازش
داد و دست او را فشرد ... وقتی که ما از عمارت فرودگاه گذشتیم و از در
جلو عمارت بیرون آمدیم بتوسط گروهی از مردم احاطه شدیم که از برج
نگهبانی پائین دویده بودند .
هیچ پلیس ونزوئلایی بچشم نمیخورد . اعضاء پلیس مخفی خودمان

بما کمک کردند که راهمان را بازکنیم و به لیموزینهائی که منتظرمان بودند سوار شویم... راندن در اتوبان از فرودگاه به کاراکاس سخت غیر طبیعی بود. شیشه پنجره ها را بالا کشیده و درها را قفل کرده بودیم. درون اتوموبیل گرم و خفه کننده بود. در خارج، عده‌ای از مردم که اتوموبیل داشتند ماشینهای ما را با سروصدا دنبال میکردند و بین ماشینهای ما زیگ زاگ حرکت مینمودند.

درست بهنگامی که (۱) بحدود شهر رسیده بودیم صدای خفه‌ای را شنیدیم که پیاپی تکرار شد. مطمئن شدم که پاره سنگهائی به اتوموبیل ما میخورد. لحظه‌ای بعد راننده به تندی ترمز کرد. ما بدامی افتاده بودیم که چنانکه بعداً مطلع شدم یکی از چهاردایمی بود که در راه ما گسترده بودند. توده‌ای از مردم از نهانگاههای خود بیرون آمده تف میانداختند، سنگ میپرانندند و شعارهاشانرا در هوا میگرداندند و کلمات رکیکی ادا مینمودند. راننده به‌ترتیبی بود راهش را از میان این گروه باز کرد... تا به پانتئون ناسیونال در مرکز کاراکاس رسیدیم. وقتی که از پنجره به بیرون نگاه کردم پیاده روها را کاملاً خالی و فروشگاهها را بسته و مقفل دیدم. داخل اتوموبیل بحدی گرم و خفه کننده بود که مرا بیاد تانکی مسلح و آماده به جنگ انداخت. هیچکس در پیاده روها حرکت نمیکرد در حالیکه وساطت نقلیه فراوانی در خود خیابان بچشم میخورد. آنوقت ما به اولین تراکم اتوموبیلها رسیدیم. اتوبوسها و اتوموبیلها در پشت یک ماشین باری بزرگ که وسط خیابان بطور عمده ول شده بود ایستاده و راهرا بند آورده بودند. ما تقریباً ایستاده بودیم که عده‌ای از مردم ازین سو آنسو سبز شدند. پرچمهای ونزوئلا و ایالات متحده از روی اتوموبیل ما کنده شد. گروهی بنای لگد زدن به گلگیرها و درهای ماشین را گذاشتند. مردک گنده چاقی خودش را روی کاپوت اتوموبیل انداخت. آنوقت شش پلیس مخفی از اتوموبیلی که بدنبال ما بود بیرون پریده، سراغ مردمی آمدند که دوروبر لیموزین ما را گرفته بودند. حتی یک نفر از افسران پلیس ونزوئلا از موتورسیکلت خود پائین نیامد که به آنان کمک کند. آنطور که بعداً بمن گفته شد تنها یک پلیس مخفی کاراکاسی که پناهنده‌ای از اروپای مرکزی بود به نحو مؤثر و بادرایت تمام در کنار افراد پلیس مخفی ما بکار مشغول بوده است و بس. بعد از دو سه دقیقه تمام موانع را برطرف کردند و ما براه خود

ادامه دادیم . تنها چهار دستگاه عمارت بزرگ به آرامگاه بولیوار مانده بود که ما به سومین مانع برخورد کردیم . سه رشته اتوبوس ، کامیون و اتومبیل مستقیماً در همان مسیر پارک شده بود . ما نمیتوانستیم از تکه وسط خیابان عبور کنیم زیرا اتوموبیلها از جهت مقابل مرتباً میآمدند . وقتی که بند آمدن راهرا توسط وسائط نقلیه دیدم فهمیدم که این بار واقعا گیر افتاده ایم .

برای لحظه‌ای هیچ اتفاقی نیفتاد و آنگاه شروود گفت : « دارند می‌آیند » . از درون کوچه‌ها و خیابانهای مشرف جمعیتی دوپست سیصد نفری فریادکشان سر رسید با چوبهای کشیده و میله های آهنی در دست . آنها سنگ میانداختند و اتومبیل‌ها را احاطه مینمودند . تخته‌سنگی بزرگ به شیشه پنجره ضد ضربه ما خورد که همانجا ماند ولی شیشه خرد شده را بصورت وزیر خارجه پاشاند . او ناله کرد و گفت : « چشم ، چشم » .

برای دوازده دقیقه که بما دوازده ساعت گذشت همانجا نشستیم . مردم در اطراف ما جمع شده ، جیغ و فریاد میکشیدند و حمله میکردند . رهبران آنها را میشد بسادگی تشخیص داد زیرا آنها بردوش دیگران سوار بودند تا بتوانند همه را ببینند و خود نیز دیده شوند .

جمعیت به پنجره اتومبیل ما و به در آن با میله های فلزی و چوب ضربه میزد و آلهائی که سلاحی نداشتند لگد ها و مشت‌هاش را برای زدن به سقف ماشین ما بکار میبردند . تف آنچنان سرعت پرواز میکرد که راننده مجبور شد شیشه پاک کن را بکار اندازد .

پلیسهای مخفی ما دوباره وارد عمل شدند ولی هرگز سلاحی بکار نبردند . حمله کنندگان را هول میدادند و از اتومبیل دور میکردند ولی همینکه یکی را کنار میزدند یکنفر دیگر بجای او میخیزد و حمله را دنبال میکند . وقتی آنها لیموزین ما را میکوفتند و برای باز کردن درهای آن کوشش مینمودند من میتوانستم فریاد های *Muerra Nixon* مرگ بر نیکسون ، مرگ بر نیکسون را بشنوم . این دیگر « مرگ بر نیکسون » بود نه « نیکسون بخانهات برگرد » . یکی از سر دستها ، « یکی از جانیهای نمونه » (۱) شروع بزدن ضربه بر پنجره پهلوی من کرد . شیشه ضد ضربه ما شکست و تکه‌هایی از آن بداخل ریخت . تکه‌ای بدهان والترز خورد و من لحظه‌ای فکر کردم که مترجم را از دست داده‌ام . شروود هم صدمه دید و تکه‌ای چند از آن نیز صورت مرا مجروح ساخت . آنوقت ما شنیدیم که

حمله کننده فریاد زد. و فرمانی داد و اتومبیل ما شروع کرد به تکان خوردن . من فهمیدم که چه داشت اتفاق می افتاد . این يك تاكتيك معمول مهاجمين در همه جای دنیا بود که ماشین را تکان دهند و آنرا برگردانند و آتش بزنند . لحظه ای این فکر از خاطر من گنشت که ممکنست کشته شویم و آنگاه این فکر از سرم پرید . شروود هم بایستی همین فکر را کرده باشد . او رولورش را کشید و گفت «بگذار چند تا از این پدر سگها را بکشیم » . «رودم» نیز هفت تیرش را درآورد و مقابل حمله کنندگان سمت من گرفت . وی بعداً بمن گفت : « من احساس کردم که ما دیگر از رفتگانیم و مصمم بودم شش تا از این حرامزاده ها را بکشم پیش از آنکه آنها ما را بکشند » . درین موقع تصمیم عاجلی گرفتم . جلو رفتم و دستم را روی بازوی شروود گذاشتم و به او گفتم که آتش نکن ... جمعیت ماشین را با نیروی بیشتر و بیشتری تکان میداد ولی ناگهان اتومبیل ما شروع بحرکت رو بجلو کرد . هنگامی که (۱) بقیه اتوموبیلهای ما از خیابانی باریک بسمت پانتئون پلازا پیش رفت تا حلقه گل مقرر را برآرامگاه سیمون بولیوار بگذاریم من تصمیمی بجا گرفتم که معلوم شد تصمیمی «خدائی» برای درامان نگهداشتن ما بود . من فکر کردم اگر موانع سر راه ما را در آورند سوکر « کمونیستها » فراهم آورده باشند آنها مطمئناً نقشه ایهم برای مراسم آینده در کنار آرامگاه بولیوار تهیه دیده اند . براننده دستور دادم که از خیابان فرعی بعدی درجهت عکس پلازا برود .

چند دقیقه (۲) بعد از آنکه به سفارتخانه رسیدیم فهمیدیم که چه وقایعی در پانتئون پلازا اتفاق افتاده بوده است ... بیلکی معاون اداری من و یک نفر پلیس مخفی که به آرامگاه بولیوار رفته بودند در آنجا هزاران مردمی را دیده بودند که برای گرفتن خون آمریکائی فریاد میکشیده اند . هنگامی که دو تن از اعضای سفارتخانه ما با حلقه گل ایالات متحده برای آرامگاه بولیوار بانجا رسیده بودند به محاصره درآمده ، فحش خورده و مورد بدرفتاری قرار گرفته بودند . گروهی از سربازان وتروئلای مسلح به سر نیزه آنها را نجات داده بودند ولی گل ایالات متحده را از ایشان گرفته ریز ریز نموده بودند .

★

★ ★

۱- صفحه ۲۲۰ . ۲- صفحه ۲۲۱ .

برای آنکه اصول سیاسی واجبارات اقتصادی ایالات متحده آمریکا را که راهبرسیاست آن کشور است بوجه احسن درك كنيم لازم است كه بتاريخ تحولات استعماری و امپریالیستی آن سرزمین توجه خود را معطوف نمائیم . بدین منظور منطقه‌ای را كه پیش از نقاط دیگر در تاریخكوت اقتصاد ایالات متحده گرفتار شده است بعنوان مثال مورد تدقیق قرار میدهیم :

آمریکای لاتین كه در طی تاریخ استعماری سه قرن و نیمی خود گرفتار امپریالیسم های اسپانیا و انگلیس و فرانسه و آلمان و پرتغال میبود پس از قیام علیه استعمار بتدریج در زیر ضربات ایالات متحده دچار تفرقه گردید و به امپریالیسم مالی نیرومند همسایه شمالی خود مبتلا آمد .

اقتصاد آمریکای لاتین ، امروز هم مثل دیروز يك اقتصاد استعماری است . صادرات آن سرزمین از حدود مواد خام زراعتی و معدنی خارج نیست و درآمد ملی او كفاف پرداخت قیمت كالاهاى ساخته شده مورد نیاز او را نمیدهد . سرمایه های ایالات متحده مثل تاریخكوت در تمام رشته های كوچك و بزرگ اقتصادی کشورهای این منطقه تنیده و عصاره زمین وزیر زمین همسایه های جنوبی خود را بیرحمانه میمكند . این کشور ها حتی بهنگام رونق اقتصادی دچار كسری پرداخت اند و حتی هنگامی كه صادراتشان از لحاظ حجم و ارزش بر وارداتشان فزونی دارد از عهده پرداخت قسط قرضه ها و فرع كمر شكی آنها بر نمیآیند و بطور مداوم و مداوم به سرمایه داری ایالات متحده مقروض اند .

اقتصاد آمریکای لاتین يك اقتصاد استثماری به سود خارجی است . منابع و معادن آن سرزمین بطور افراط بهره برداری میشود و درآمدی كه از این طریق نصیب کشورهای آمریکای لاتین میگردد نه در راه سرمایه گذاریهای تولیدی و ملی بلکه برعكس در ازاء واردات كالاهاى ساخته شده خارجی بمصرف رسانده میشود . البته نباید تصور كرد كه این عمل از روی رضا و رغبت صورت میگیرد چون این ملتها از قانونی تبعیت میکنند كه به آنها تحمیل شده است . این قانون عبارت است از الزام ملك در پیروی از نیازمندیهای بازار جهانی ایالات متحده آمریکا . قدرت سهمناك نظامی آمریکا و مقاومت بی همتای رشته های بسیار محكم اسارت مالی ضامن اجرای این قانون غیر عادلانه است .

اینك بشرح مختصری از تاریخ آمریکای لاتین میپردازیم تا آشكار شود كه شیوه ایالات متحده آمریکا در پس زدن سایر امپریالیسم ها و استقرار سلطه بر اقتصاد کشور ها بچه نحوی است .

سه قرن و نیم تاریخ استعماری آمریکای لاتین

کریستف کلمب در دوازدهم اکتوبر ۱۴۹۲ در جزیره‌ای بنام گواناهانی قدم گذاشت و آنرا سان سالوادر (۱) یعنی نجات بخش مقدس نام نهاد و در ۲۴ دسامبر ۱۴۹۲ در جزیره‌ای که امروز سن دومینگ نامیده میشود تأسیساتی کرد.

در ۲۴ آوریل ۱۵۰۰ میلادی نیز پدرو آلوار کابرو (۲) بطور تصادف به برزیل رسید و این سرزمین بدین طریق بصورت مستعمره پرتغال درآمد. در طی سی سال پس از مسافرت کلمب اسپانیاییها مالکیت آنتیلهای بزرگ را بدست آوردند.

فاتحان قاره جدید بدنبال فلزات قیمتی میگشتند. اسپانیاییها که در بدو امر در جزایر آنتیل و کوبا و سن دومینگ به بهره‌برداری از کشتزارها و تحمیل اعمال شاقه به کارگران بومی اشتغال داشتند در سالهای ۱۵۱۷ تا ۱۵۱۹ هیئتهای مختلفی را از پی کشف سرزمینهای طلاخیز و بارور بسوی مکزیک گسیل نمودند. بدین طریق بود که مکزیک و پرو گشوده شد و بزیر یوغ اسپانیا افتاد. مکزیک قسمت اعظم آمریکای مرکزی را شامل میشد و پرو سرزمینهای اکواتور و پرو و بولیوی و شیلی امروز را در بر میگرفت. در مکزیک ملت آزتک (۳) میزیست و در پرو امپراتوری اینکا (۴) مستقر بود. در این دو سرزمین دو ملت و دو حکومت واقعی وجود داشت و ساکنان آن شهرهایی بوجود آورده و جاده‌هایی ساخته بودند و تمدنی داشتند. سودجویی اسپانیاییها چه در معادن طلا و چه در کشتزارها موجب از بین رفتن نفوس بشمار گردید.

اسپانیاییها در مدت سه قرن سرزمین وسیع ۱۶ میلیون کیلومتری خود را در برابر دزدان دریائی و مطامع انگلیسها و فرانسویها و هلندیها تقریباً حفظ

1 - San Salvador. 2 - Pedro Alvar Cabrol. 3 - Aztéques.
4 - Inca.

نمودند و اگر از چند ناخنك صرف نظر كنيم تمام آمريكاي اسپانيائي را تا آغاز قرن نوزدهم براي خود نگهداشتند. انگيزيسيون (۱) (محكمه تفتيش عقايد) فشار شديد اداري و مالي وسيله اصلي حفظ سلطه اسپانيا بود .

پرتغال نيز در برزيل با بيرحمي تمام رفتار ميكرد . شاه پرتغال اداره کشور را بر عهده سنيورهاي بزرگ گذاشته بود كه صاحب اقطاع و تيولهاي پهناور و قدرت بي قيد و شرط بودند .

تعداد نفوس آمريكاي لاتين در لحظه هجوم اروپائيها بين ۲۰ تا ۴۰ ميليون نفر تخمين زده شده است . انهدام سريع اين نفوس در اثر بيرحمي زياده از حد سودجويان شبه جزيره ايبيري چنان بود كه در ۱۸۰۰ با آنكه تعداد كثيري اروپائي بدانجا مهاجرت نموده و جمع بيشماری از بردگان سياه را بدانجا برده بودند بيش از پانزده ميليون نفوس در آن سرزمين نميزيست . در واقع فتح اسپانيائيها موجب از بين رفتن دوسوم تا سه چهارم نفوس بومي شده بود. اعمال شاقه در كشتزارها ومعادن وبيمارهاي واگيردار اروپائيان مسئول اين جنايت منهدم كننده شناخته شده است .
كرئولها (۲) يعني سفيد پوستاني كه با تزادهاي ديگر اختلاط نيافته بودند مالك هاسينداها (مراکز عمده روستائي) بودند و طبقه ممتاز و زبده روشنفكران از ميان آنها سربرون ميكشيد .

اسپانيائيها از قرن شانزدهم بيمد براي جبران انهدام بوميها به كارگران آفريقيائي متوسل شدند و به خريدن بردگان سياه آغاز نهادند. پرتغاليها و هلنديها و انگليسيها از طريق اين معاملات سودآور و وحشتناك به ثروتهاي كلاني رسيدند. انگلستان جديد اولين سرمايه هاي خود را از اين راه تحصيل نمود .

در ۱۸۱۸ نيمي از نفوس برزيل را (۱۸۸۲۵۰۰ نفر) سياهان تشكيل ميدادند و پرتغاليها از آنها بعنوان حيوان باركش استفاده مينمودند. از لحاظ تجارت ، اسپانيا علاوه بر طلا و نقره بي حسابي كه از آمريكاي لاتين خارج مينمود از طريق تعيين قيمت كالاهاي كه بمردم اين منطقه مي فروخت سود كلاني بجيب ميزد و اضافه بر اين از توسعه كشتزارهاي موو زيتون در پرو ممانعت ميكرد چون نظير اين كالاها را خود در آندالوزي بوجود مي آورد . آمريكاي لاتين در واقع از همين لحظات تاريخي تحت استعمار و استثمار سخت قرار گرفته و منابع و منافع خود را به سود اسپانيا و

1 - Inquisition. 2 - Créoles (Criollos).

پرتغال از دست میداد .

استخراج طلا و نقره برعهده بومیان بود و از این طریق تلفات منهدم کننده‌ای به ایشان وارد می‌آمد . در جزیره سن دومینگ که بهنگام ورود کریستف کلمب نیم میلیون جمعیت داشت پس از ۲۲ سال (۱۵۱۴) بیش از سیزده هزار نفر زنده نمانده بودند . بهمین دلیل تجارت برده رواج یافت و تا قرن نوزدهم ادامه داشت .

معادن آمریکای لاتین کارگران بومی را میبلعید و ثروت کلانی بچیب یک آریستوکراسی معدنی سرازیر مینمود . از این راه بود که مکزیکو و لیما با کاخهای حیرت‌انگیز خود بوجود آمدند .

در اواخر قرن شانزدهم طلا و نقره اروپا که از طریق اسپانیا پخش میشد به دوازده برابر شصت سال پیش از نخستین سفر کلمب رسید .

سه قرن استعمار آمریکای لاتین از پایان ماجرای فاتحان تا انقلاب قرن نوزدهم ادامه یافت اما این بنای استعماری که طی سه قرن توسط اسپانیا و پرتغال پی ریزی شده بود از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۲ روبه انهدام رفت . انقلاب آمریکای لاتین بدنبال انقلاب سیزده مستعمره انگلیسی در آمریکای شمالی سر رسید و بدین طریق دو آمریکا علیه کشورهای مرکزی اروپائی شورش آغاز نمودند .

انقلاب آمریکای لاتین بیشتر ناشی از آریستوکراسی کرئول بود که با تفاق یابدون نفوس مخلوط باین امر اقدام نمود . کرئولها که صاحب کشتزارهای وسیع و گله‌های عظیم بردگان بودند علیه اسپانیا شوریدند . برگزیدگان کرئول در اثر تجارت با اروپا باندیشه‌های انقلابی قرن آشنا شده بودند . دانشگاههای آمریکای لاتین نیز با وجود کنترل شدید انکیزبسیون به پخش این افکار کمک نمودند . دانشگاه مکزیکو بسال ۱۵۵۱ و دانشگاه لیما بسال ۱۵۵۳ تاسیس یافته بود .

شورش سیزده مستعمره انگلیس در آمریکای شمالی بسال ۱۷۷۶ در گرفت . این شورش بزودی در آمریکای لاتین یک مرکز انقلابی بوجود آورد . میراندا قهرمان استقلال طرح آزاد کردن آمریکای لاتین را در ایالات متحده ریخت و آنرا در ۱۷۸۳ با انقلابیون آن کشور در میان نهاد . علاوه بر این نفوذ انقلابی نزدیک ، آمریکای لاتین تحت نفوذ دیگری نیز قرار گرفته بود که ازدور می‌آمد . آثار ولتر ، منتسکیو ، روسو و مابلی راه آمریکای لاتین را پیش گرفته بود . علاوه بر این اسپانیای مغلوب که بسال ۱۷۹۵ (در جریان انقلاب کبیر فرانسه) اجباراً معاهده‌بال را امضاء کرد به تحریک

دیرکتوار (۱) علیه بریتانیا یعنی سلطان دریاها وارد جنگ شد. بریتانیائیز بنوبه خود رابطه اسپانیا و مستعمرات آمریکائی او را قطع نمود و بدین طریق بنادر آمریکای لاتین بروی کشتیهای بیطرف باز شد. باز شدن بروی بیطرفها در واقع عبارت بود از باز شدن بنادر قاره بروی ایالات متحده آمریکای شمالی و کشتیها و نفوذ یانکیها.

بدین قرار بود که بنادر آمریکای لاتین را کشتیهای یانکی فراگرفت و حجم صادرات ایالات متحده به آمریکای لاتین از ۲۱۹٫۳۸۹ دلار در سال ۱۷۹۵ به ۸۶۳۷٫۶۵۹ دلار در سال ۱۸۰۱ افزایش یافت. از آن پس نمایندگان کسولی ایالات متحده در مراکز مهم تأسیس شد.

در يك چنین زمینه مساعدی اولین اقدام انقلابی در گرفت. انگلیسها از انقلابیون حمایت میکردند. مهذا انقلاب میراندا در ونزوئلا سال ۱۸۰۶ و شورش پروقام در ریودولاپلاتا مواجه با عدم موفقیت گردید. اما در ۱۸۰۸ که ناپلئون برای وادار کردن اسپانیا بشرکت در محاصره اروپا و بامید دست اندازی بر ثروتهای آمریکای لاتین برادر خود ژنرال برتینو تخت سلطنت آن کشور نشانید راه برای انفجار آمریکای اسپانیائی هموار شد. نخست نایب السلطنه های اسپانیائی در آمریکای لاتین بفتح فردیناند هفتم، شاه اسپانیا، و علیه ناپلئون قیام کردند و سپس این جنبش سلطنت طلبی جای خود را به جنبش تجزیه طلبی سپرد. ناپلئون که نتوانست آمریکای لاتین را زیر سلطه خود درآورد خواست بصورت قهرمان استقلال این کشورها درآید تا ناتوانی رقیب خود را تسریع نماید. این بود که موجی از تبلیغ کنندگان انقلابی را بدان سرزمین گسیل داشت. معروفترین آنها دسمولدار است که جنبش انقلابی کاراکاس را در ۱۸۰۸ تهییج نمود. بدین قرار هنگامیکه اسپانیا بتوسط ارتش ناپلئون اشغال شده و آندالوزی فرو میریخت آمریکای اسپانیائی استقلال خود را اعلام نمود.

استقلال ونزوئلا در پنجم ژوئیه ۱۸۱۱ اعلام شد. یونس آیرس در ۱۸۱۰ و کیتو در ۱۸۱۱ از سرمشق ونزوئلا پیروی نمودند و بدنبال آنها شورشهای وسیع با کم و بیش موفقیت، سراسر بلیوی، پاراگوئه و اوروگوئه را فرا گرفت. شیلی در ۱۸۱۱ و مکزیک در ۱۸۱۳ خود را آزاد نمودند اما در

۱ - نام حکومتی که در جریان انقلاب کبیر فرانسه از بیست و ششم اکتوبر ۱۷۹۵ بر این کشور فرمانروا شد و در نهم نوامبر ۱۷۹۹ (هیجدهم برومر سال ۸) در اثر کودتای ژنرال بناپارت سرنگون گردید.

پرواسپانیائیها براوضاع مسلط ماندند .

دراین هنگام اسپانیا بكم انگلستان ارتش اشغالگران فرانسوی را از خاک خود بیرون میراند وانگلستان که از يك سودبرابر درهای باز تجارت وسیع آمریکای لاتین وسوسه میشد واز سوی دیگر در برابر اسپانیا ،متحد خود ،تهداتی داشت بشورشیان كك نمیکرد . ایالات متحده آمریکا نیز که بهارتشهای جنگنده در شبه جزیره ایبری آذوقه میفروخت علاقه خود را به انقلابیون فدای این تجارت کرد که بیش از تجارت با آمریکای لاتین برای او سود آور بود . لذا قوای انقلابی میبایست روی پای خویش بایستند . دراین هنگام در سرزمین ونزوئلا شخصی قدهلم کرد بنام سیمون بولیوار (۱) که قهرمان استقلال شد . او پسر يك كشتكار کرئول بود وپس از میراندایر جای او نشست . بولیوار درلندن به عضویت لژ آمریکا درآمد .

دراین میان جنگ اروپا بیایا نرسید و بریتانیای کبیر که پنجاه سال پیشتر از باقی اروپا درحال انجام انقلاب صنعتی بود برای تسلط بر بازار عظیم « آمریکای مستقل » که صنایع جوان او را رونق میبخشید دست بکار شد . بدینطریق بود که انگلستان از هرگونه کمکی بااسپانیا خودداری نمود و برعکس ، پول واسلحه در اختیار کرئولها نهاد . جمهوری جوان ایالات متحده نیز که از جنگ دوم استقلال (۱۸۱۲ - ۱۸۱۴) نیرومندتر ازپیش بیرون آمده بود به امداد قاطع تری در لحظه بحرانی پرداخت .

سرانجام بولیوار در ۲۹ ژوئن ۱۸۲۱ برکاراکاش تسلط یافت و جمهوری سوم ونزوئلا را تأسیس نمود (۲) .

در این میان در منتهای دیگر جبال آند ، در آرژانتین ، فاتح دیگر استقلال ، سان مارتین (۳) ، که او نیز کرئول بود ، سربر آورد . سان مارتین که در ارتش اسپانیا سمت افسری داشت در ۱۸۱۲ به آرژانتین بازگشت و در آنجا لژ فراماسونری را تأسیس نمود . او که بهترین استراتژ استقلال بود در قلب جبال آند ضربه قاطع را بر مرکز مقاومت اسپانیائیها فرود آورد . در نهم ژوئیه ۱۸۱۶ استقلال قطعی آرژانتین اعلام و سان مارتین بكم شیلی رهسپار شد و پیش از بولیوار از خلال جبال آند بسمت پرو حرکت کرد . شیلی در ۱۸۱۷ آزاد شد . اینك نوبت پرو ، مرکز نقل امپراتوری اسپانیا میرسید تا بكم سان مارتین و بولیوار رهائی یابد . این کار در ۱۸۲۱ بتوسط سان مارتین انجام پذیرفت . اکواتور نیز بتوسط بولیوار در همین سال به کلمبی بزرگ منضم گردید .

1 - Simon Bolivar.

۲- دو جمهوری اول بتوسط اسپانیائیها درهم کوبیده شده بود .

3 - San Martin.

در ۲۷ ژوئیه ۱۸۲۲ سان مارتن خود را کنار کشیده عازم اروپا شد و انجام وظافتی را که آغاز نهاده بود برعهده بولیوار گذاشت . سان مارتن در ۱۸۵۰ بطور ناشناس در فرانسه مرد .

در ۱۸۲۶ تمام آمریکای جنوبی اسپانیا با استثنای کوبا و پورتوریکو زیر سلطه استقلال طلبان درآمد . اما استقلال مکزیک (اسپانیای جدید) در اثر حوادثی که اتفاق افتاد بصورت يك جمهوری فدرال از نوع ایالات متحده سازمان پذیرفت . گواتمالا نیز در ۱۸۲۴ چنین حکومتی برقرار کرد . همچنین برزیل مثل يك میوه رسیده از پرتغال جدا شد و استقلال آن در هفتم سپتامبر ۱۸۲۲ اعلام گردید .

بدین طریق در جریان ده سال جنگهای پرتلاطم ، توأم با تناوبات پیشرفت و عقب نشینی ، قطعات مختلف هند کاستیل (آمریکای اسپانیایی) موفق بکسب استقلال شدند اما وحدت و یکپارچگی خود را از دست دادند . کشور ایالات متحده آمریکا در ۱۴ ژوئن ۱۸۲۲ کلمبی بزرگ را برسمیت شناخت و در جریان سالهای بعد نمایندگیهای در سراسر آمریکای لاتین تأسیس نمود . دولتهای اروپائی نیز بدنبال ایالات متحده قدم برداشتند

★

★ ★

در ۱۸۲۳ هنگامی که فرانسه بنام اروپا تصمیمات کنگره ورون (۱) را اجرا میکرد و قدرت مطلقه فردیناند هفتم بر تخت اسپانیا مستقر میشد بیم تسخیر مجدد آمریکای لاتین میرفت . دولت ایالات متحده که در این موقع مورد تهدید توقعات روسیه در سواحل اقیانوس

اعلامیه مونروئه

آرام قرار گرفته بود ضدیت خود را با این هجوم مجدد ابراز داشت . مونروئه رئیس جمهور وقت ضمن پیام خود بهسنا بتاريخ دوم دسامبر ۱۸۲۳ اعلام نمود که ایالات متحده آمریکا شمالی با هرگونه مداخله اروپائی در امور قاره آمریکا مقابله خواهد کرد . اما در واقع اخطار انگلیس بود که مانع هجوم مجدد گردید نه اعلامیه مونروئه چون فقط بریتانیا بقاء نیروی دریائی ملط خود میتواند چنین مداخله را مواجه با شکست بنماید . بریتانیای کبیر اعلام کرده بود که مداخله در آمریکا را بهیچوجه تحمل نخواهد

1 - V é r o n e .

کرد. درحقیقت انگلستان ژرژ کانینگ (۱) میدانست چگونه از منطقه‌ای که شکارگاه خصوصی او شده بود محافظت کند. اما اعلامیه مونروئه بزودی بعنوان ضامن استقلال آمریکای لاتین در برابر اروپا، البته فقط در برابر اروپا، جلوه‌گر شد.

کمی پس از اعلامیه مونروئه، در ۱۸۲۶ کنگره پاناما بوجود آمد. بولیوار که برپخش عظیمی از آمریکای لاتین یعنی بر ونزوئلا، کلمبی، پرو و بلیوی حکم میراند از پی یگانگی آمریکای سابق اسپانیا تلاش میکرد. تمام دولتهای آمریکا به کنگره پاناما دعوت شده بودند. اما مخالفت بریتانیا و ایالات متحده آمریکا با وحدت قاره کار خود را کرد بطوریکه نه ایالات متحده ریودولایانا، نه شیلی و نه برزیل در این کنگره شرکت نمودند. نمایندگان ایالات متحده آمریکا شمالی نیز پس از پایان جلسات سرسیدند. بدینطریق در اثر توطئه انگلیس و آمریکا ایدآل بولیوار بناگامی منتهی شد. بعد از کنگره پاناما کلمبی بزرگ از هم پاشید و پس از ایجاد کشور پاناما در ۱۹۰۳ مجموعاً نوزده دولت در سرزمین آمریکای اسپانیائی بوجود آمد.

★

★ ★

آمریکای لاتین که بقیمت از دست دادن وحدت خود **از استعمار ابری** از یوغ استعمار ابری (اسپانیا و پرتغال) نجات یافته بود بزودی دچار استعمارهای بدون پرچم گردید و **تا استعماریانکی** بهنگامی که در حدود سالهای ۱۸۵۰ انقلاب صنعتی اروپا انجام میشد بطور دربست به حوزه اقتصاد تکمیلی اروپا **لفزید**. سرمایه های کلانی از جانب فرانسه و آلمان خصوصاً انگلستان بسوی این منطقه وسیع و ثروتمند سرازیر شد و اقتصاد آنرا بصورت وابسته اقتصاد اروپا در آورد. آمریکای لاتین به اروپا مواد اولیه و مواد غذایی صادر میکرد و در برابر، کالاهائی را که خود از ساختنشان محروم بود دریافت میداشت. این وضع تا ۱۹۱۴ برقرار ماند و در فاصله دو جنگ جهانی، البته بطور محدودتری، محفوظ نگهداشته شد.

پرفسور آندره زیگفرید در کتاب خود بنام «آمریکای لاتین» در این باره چنین مینویسد: « مواد خام صادرات اصلی آمریکای جنوبی بود بطوری که

۱ - نخست وزیر وقت انگلستان.

هشتاد و معمولاً بیش از نود و گاهی تقریباً صد درصد صادرات کشورهای آمریکای لاتین را تشکیل میداد. صادرات از لحاظ وزن و ارزش پیوسته بر واردات برتری داشت یعنی آمریکای لاتین ارزش بیشتری را بااروپا تحویل میداد و ارزش کمتری را در برابر آن دریافت مینمود و بدین طریق اروپا، از راه تعیین قیمت‌ها، ذخیره ارزش خارجی آمریکای لاتین را جذب میکرد. درحقیقت آمریکای لاتین مجبور بود که باج سنگینی بر سرمایه‌های خارجی و خصوصاً سرمایه‌های اروپائی بپردازد. مواد اولیه ای که از زمین و زیرزمین آمریکای لاتین بدست می‌آمد بسوی اروپا سرازیر میشد و احتیاجات این کشورها بکالاهاى صنعتی از بازارهای اروپا تأمین میگردد. «ارقامی که ارنست دنی (۱) در کتاب خود بنام «آمریکای جنوبی» ذکر کرده است از این لحاظ بسیار گویاست. اومینویسید: «ظرفیت خالص کشتیهای باربری که حمل و نقل بین آمریکای جنوبی و اروپا را در ۱۹۱۳ تأمین مینمودند از ۲۲۵۰۰۰۰۰ تون تجاوز میکرد در صورتیکه ظرفیت کشتیهای که بین آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی رفت و آمد مینمودند بیش از ۴۰۰۰۰۰ تون نمیبود.»

این اقتصاد تکمیلی را خود اروپا و خصوصاً بریتانیا در آمریکای لاتین سازمان داده بود. در ۱۹۱۳ مجموع سرمایه‌گذارهای بریتانیا در جهان به ۳۷۶۳۳۰۰۰۰ لیره استرلینگ تخمین زده شده است که از آن مقدار ۷۵۶ میلیون در آمریکای لاتین و ۱۷۸۰ میلیون در کلیه امپراتوری انگلیس سرمایه‌گذاری شده بود. راههای آهن و تأسیسات مولد سرما در آرژانتین به سرمایه‌های انگلیسی تعلق داشت. درحقیقت این کشور در ۱۹۱۴ يك مستعمره مالی بریتانیا بود.

از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ که دوران هجوم سرمایه‌های بریتانیا بخارج از سرحدات آن کشور است قریب ۲۵۰ میلیون لیره استرلینگ به آرژانتین و برزیل اختصاص یافت. سرمایه‌گذارهای بریتانیا در آرژانتین ۱۹۱۳ در حدود ۳۱۹۶ میلیون لیره استرلینگ یعنی تقریباً معادل سرمایه‌گذارهای بریتانیا در هندوستان و سیلان در همان دوران بود (۳۷۸۸ میلیون لیره استرلینگ).

در برزیل، سرمایه‌گذارهای بریتانیائی، بمیزان ۱۴۸ میلیون لیره، در راههای آهن و معادن و کشتزارهای قهوه در مرتبه دو ماهیت قرارداد داشت.

1 - Ernest Denis.

مکزیک با ۹۹ میلیون لیره سرمایه‌گذارهای انگلیسی در معادن و مناطق نفتخیز بعد از برزیل واقع شده بود و از آن پس شیلی می‌آمد با ۶۱ میلیون لیره استرلینگ، اوروگوئه با ۳۶۱ ، پرو با ۳۴۲، کوبا با ۳۳۲، بلیوی با ۲۵۰ میلیون لیره استرلینگ و سایر کشورهای آمریکای لاتین که هر یک سهم خود خدمتگزار اقتصاد بریتانیا شده بودند (۱) .

« سوداگران انگلیسی مستعمرات و اتباع بریتانیا در هر کشوری که سرمایه‌های خود را بکار می‌انداختند سلطنت اقتصادی آنرا در اختیار می‌گرفتند. همه جا شعبات بانکهای شهر معاملات و سرمایه‌گذارهای بریتانیایی را اداره می‌کردند. سرمایه‌گذارها از مجرای این بانکها کسب اخبار و اطلاعات نموده، سرمایه‌های خود را پیوسته بسوی سودآورترین رشته‌ها هدایت می‌کردند. غرض این بود که منافع ناچیزتری بدولت بپردازند و تمهیدات کمتری داشته باشند و سهام عمده مؤسسات پول‌ساز را تصاحب نمایند » (۲) .

« سرمایه‌گذارهای فرانسه در آمریکای لاتین از هر لحاظ دارای اهمیت کمتری بود چون تولید اضافی سرمایه در فرانسه از تاریخ جدیدتری آغاز شده و کمتر پخش شده بود. فرانسه بیشتر به سرمایه‌گذاری در اروپا رغبت نشان میداد. در ۱۹۱۴ از ۱۷۵ میلیارد فرانک طلا که سرمایه فرانسه‌رانر خارج از اروپا می‌ساخت، شش میلیارد در سرزمین آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری شده بود .

سرمایه‌های آلمانی چون در داخل کشور جذب میشد از وسعت و قدرت کمتری در خارجه برخوردار بود بطوریکه سرمایه‌گذارهای آلمانی در آمریکای لاتین از ۳۸۸ میلیارد مارک تجاوز نمی‌کرد .

قدرتهای بزرگ اروپای غربی با سرمایه‌گذارهایی بمیزان سی میلیارد فرانک طلاسلطه خود را بر اقتصاد آمریکای لاتین تحمیل نموده بودند. البته این سرمایه‌گذارها برای استقلال سیاسی این جمهوریهایی کوچک خطرناک بود چون قدرتهای اروپایی هر دم که سیاستشان اقتضا میکرد به بهانه حفظ منافع اروپایی در این کشورها مداخلات سیاسی و تجاوزات مسلحانه دست می‌زدند. ضمن این تجاوزات بود که اروپا ناگهان با جمهوری بزرگ آمریکای شمالی مصادم شد .

۱ - ارقام از Herbert Feis است . ۲ - از کتاب « آمریکای لاتین » تألیف پرفسور Pierre Chaun . برای مطالعه مفصل این مبحث بهمین کتاب مراجعه شود .

هنگامیکه انحصار اگیری نابود میشد ایالات متحده آمریکا اولین مقام را در اقتصاد آمریکای لاتین بدست آورد بطوریکه در ۱۸۰۸ حجم مبادلات این کشور با آمریکای لاتین بمیزان ۳۰ میلیون دلار بود و بر حجم مبادلات انگلیسی که بمیزان ۲۵ میلیون دلار بود برتری داشت. اما از ۱۸۲۲ این وضع بنفع بریتانیا دگرگون شد و این ارقام به ۱۴ میلیون دلار برای آمریکا و سی میلیون دلار برای بریتانیا تغییر نمود. ایالات متحده فقط در کوبا برتری خود را همچنان حفظ کرد. در ۱۸۳۰ بریتانیای کبیر قریب ۴۰ میلیون لیره در این منطقه سرمایه داشت در حالیکه ایالات متحده کاملاً فاقد سرمایه بود. علت آن بود که اقتصاد کشاورزی ایالات متحده در این عهد نسبت به اقتصاد آمریکای لاتین یک اقتصاد رقیب را میساخت در حالیکه اقتصاد صنعتی انگلیسی یک اقتصاد مکمل آمریکای لاتین میبود. بدین ترتیب بود که اولین مرحله مسابقه بنفع بریتانیای کبیر پایان یافت» (۱).

اما بعد، ستونهای نظامی ایالات متحده که فتح مغرب را خاتمه داده بودند بنای پیشروی در تکزاس را گذاشتند. مکزیک برای حفظ حدود و ثغور خود بجنگ برخاست. غلبه ایالات متحده بر مکزیک در فوریه ۱۸۴۸ موجب شد که نیمی از سرزمین مکزیک بمساحت دو میلیون کیلومتر مربع بخاک ایالات متحده منضم گردد. پس از آن جنگ جدائی آغاز شد (۱۸۶۱ - ۱۸۶۵) در حالیکه «مرز مغرب» تاجذب کامل آن حدود پیش میرفت. در این هنگام اقتصاد ایالات متحده بصورت یک قدرت بزرگ صنعتی درآمد و با پای غول با اروپا مسابقه گذاشته بود. بزودی ایالات متحده که بزرگترین وارد کننده سرمایه های اروپائی بود صاحب سرمایه های اضافی برای صدور گردید. دیگر بازار داخلی این کشور کفاف جذب تولیدات ملی او را نمیداد. پس اقتصاد ایالات متحده برای رها ساختن خود از کالاها و سرمایه های اضافی بنای دست اندازی به کشورهای جنوبی قاره را نهاد.

«امپریالیسم یانکی گاهی خشونت آمیز میشد چنانکه کوبا و پرتوریکو، آخرین قطعات امپراتوری اسپانیا، در اواخر قرن نوزدهم شاهد هجوم سرمایه های کلان یانکی به کشتزارهای نیشکر گردیدند. در این هنگام هنوز کوبا و پرتوریکو زیر سلطه اسپانیا قرار داشتند و متناوباً به قیامهای ضد اسپانیائی اقدام مینمودند. این قیامها و ناامنیها منافع یانکیها و سرمایه های آنها را تهدید میکرد. در ۱۸۹۴ اسپانیا یک سیاست جدید گمرکی اتخاذ کرد

که بمنافع یانکی زبان میرساند . در ۱۸۹۵ هنگامی که فرمانروای اسپانیایی به سرکوب نمودن عصیان جدید کوبائیهها اشتغال داشت مطبوعات ذینفع ایالات متحده او را بیاد انتقاد گرفتند . در این میان رزمناو آمریکائی ماین در لنگرگاه هاوانا منفجر شد . ایالات متحده آنرا بهانه قرارداد و جنگ با اسپانیارا آغاز نهاد . اسپانیا مغلوب شد و استقلال کوبا را پذیرفت (هشتم دسامبر ۱۸۹۸) و پورتوریکو و فیلیپین را با ایالات متحده آمریکا واگذار نمود . در ژوئن ۱۹۰۱ پیشنهاد اصلاحی پلات که از تصویب سنای ایالات متحده گذشت کوبارا بصورت یک تحت‌الحمایه آن کشور درآورد . بعد از آن هائیتی و سن‌دومینگ دچار همان سرنوشت شدند (۱۹۱۶ و ۱۹۲۴) علاوه بر این ایالات متحده که در ۱۹۰۳ کارهای شروع شده در برزخ پاناما را از کمپانی فرانسوی لیسپ (۱) خریداری نموده بود تنگه را بازکرد و به بهانه حمایت از این کانال به تجاوزات دیگر پرداخت . جمهوری کوچک پاناما در ۱۹۰۳ برای تأمین این نیازمندی بوجود آمد و کلمبی بدنبال یک شورش مصنوعی مجبور گردید که حقوق خود را برده میل از هر طرف کانال تسلیم ایالات متحده بنماید . علاوه بر این، مداخلات مکرر در سیاست داخلی جمهوریهای کوچک آمریکای مرکزی و مداخله مسلح در خود مکزیک در ۱۹۱۴ مجموعاً مناظری از مداخلات خشن امپریالیسم جوان یانکی هستند . در این مناطق از پیش از ۱۹۱۴ تاکنون تجارت و سرمایه‌های ایالات متحده نقش اول را برعهده دارند» (۲) .

«تا ۱۹۱۴ سهم ایالات متحده از تجارت آمریکای جنوبی نسبتاً ضعیف یعنی یک پنجم حجم مجموع بود و در ۱۹۱۳ سرمایه گذارهای آن کشور فقط بصد میلیون دلار در آمریکای جنوبی ، صد میلیون دلار در کوبا و یک میلیارد و پنجاه میلیون دلار در مکزیک میرسید یعنی مجموع سرمایه های ایالات متحده در آمریکای لاتین بالغ بر ۱۲۵۰۰۰۰۰۰۰ دلار ، معادل شش میلیارد و پانصد میلیون فرانک طلا ، یعنی مساوی با سرمایه گذارهای فرانسه در آمریکای لاتین بود . اگر این سرمایه را بایستت میلیارد فرانک طلا، سرمایه گذاری بریتانیا ، مقایسه کنیم آشکار میشود که ایالات متحده فقط یک نقش دوم درخشانی را برعهده داشته است . اما با اولین جنگ جهانی و ضربت سختی که این جنگ بر اقتصاد اروپائی وارد ساخت سهم ایالات متحده در آمریکای لاتین رشد نمود . از آن پس ، ایالات متحده در حجم مبادلات با دولتهای مختلف آمریکای لاتین اولین مقام را بسیار بالاتر از انگلستان اشغال کرد .

1— Lesseps.

۲— پروفوسور پیرشون : «آمریکای لاتین» ، چاپ پاریس ، ۱۹۶۱

در روزهای قبل از بحران بزرگ (۱۹۲۹) مبلغ کل سرمایه‌های یانکی در آمریکای لاتین تا چهار میلیارد و پنجاه میلیون دلار، یعنی ۳۷ درصد مجموع سرمایه‌های ایالات متحده در خارجه، بالا رفت. این پیشرفت که در جریان اولین جنگ جهانی طراحی شده بود در جریان دومین جنگ تقویت گردید. آمریکای لاتین خصوصاً آرژانتین هنوز تا قبل از ۱۹۳۹ تا حد زیاد با واردات اروپا زندگی میکرد. ضروریات جنگ و خصوصاً لطمات و حشمتناکی که به نیروی دریائی تجارتنی بریتانیا وارد آمد تقریباً بطور کامل صادرات انگلیس را بمقصد آرژانتین فلج نمود. ایالات متحده در این میان تا آنجا که ممکن بود جای اروپای ورشکست شده را گرفت. سرمایه‌های این کشور در آمریکای لاتین توسعه پذیرفت و در معادن جنوب آمریکا، در معادن قلع بلیوی، در تولید تونگستن و کشتزارهای کائوچوی برزیل با شدت بیشتری بکار افتاد و ایالات متحده که پیوسته بهترین مشتری و کلاترین خریدار بود بانکدار آمریکای لاتین نیز شد. این موقعیت مرور زمان در خطر خواهد افتاد چنانکه امروز بتوسط فیدل کاسترو به اثبات رسیده است» (۱).

جنگ دوم جهانی مرادوات اروپا با آمریکای لاتین را برید و بنیاد امپریالیسم مالی ایالات متحده را در این سرزمین محکم‌تر کرد. اینک سرمایه‌های ایالات متحده در آمریکای لاتین با بکار افتادن در سودآورترین رشته‌ها حتی برق و حمل و نقل رشد سرمایه‌ها و اقتصاد ملی این کشورها را در نطفه از میان بر میدارد. سرمایه‌های این کشورها در رشته‌های بدون آینده خصوصاً درجسم مستغلات و ساختمان‌های مجلل و باشکوه مدفون میگردد. علاوه بر این مردم این سرزمین بمقامات عالی مؤسسات اقتصادی راه ندارند. البته افرادی از طبقه اشراف زمین‌داران ممکنست بعنوان مشاور حقوقی یاسیاسی به‌استخدام درآیند ولی این افراد فقط بعنوان رابط میان سرمایه‌های خارجی و حکومت‌های محلی مورد استفاده قرار میگیرند. «این مشاوران حقوقی شاید هیچگاه در مسائل حقوقی مداخله‌ای نکنند اما اطلاعات ذیقیمتی در اختیار سرمایه‌گذاران خارجی قرار میدهند یا برای رفع زیانهای فلان مقررات گمرکی از فلان مؤسسه خارجی دوندگی میکنند. بدین لحاظ باید گفت که آمریکای لاتین هنوز دوران استعمار را میگذراند» (۲).

در این سرزمین که علی‌رغم ناسیونالیسم سیاسی بارز خود فاقد

۱- از همان کتاب - ۲ - پرفسور آندره زیگفرید: «آمریکای

لاتین».

ناسیونالیسم اقتصادی و اقتصاد ملی است نه یک سرمایه کافی و نه یک کادر فنی شایسته‌ای که اقتصاد مدرن و احتمالی آینده را رهبری بنماید تا بحال بوجود آمده است .

ثروت عظیمی که تاکنون از زمین و زیرزمین این قاره پهناور بدست آمده راه بانکهای خارجی مخصوصاً آمریکائی را پیش گرفته ، فقدان اقتصاد ملی نیز بنوبه خود از رشدشایان توجه یک کادر فنی لایق ممانعت بعمل آورده است . «دراین سرزمین تاچشم کار میکند- وکیل عدلیه و سیاست باز دیده میشود ولی از کادر فنی خبری نیست» (۱) .

پیوند محکم دیگری که آمریکای لاتین را به استعمار وابسته نگهمیدارد قرضه‌های خارجی است . این قرضه‌ها موجب برهم خوردن موازنه حسابهای تمام کشورهای آمریکای لاتین شده است . «قرضه‌هایی که دولتهای آمریکای لاتین از ایالات متحده و تاحدی از اروپای غربی دریافت داشته‌اند و منافی که باین قرضه‌ها تعلق میگیرد و سرمایه‌هایی که بعنوان سود سرمایه‌های خارجی از کشور فرار داده میشود و ثروتی که کارمندان خارجی بکشور خود انتقال میدهند و سرمایه‌هایی که درازاء کالاهای ساخته شده صنعتی از کشور بیرون میرود ، در مجموع ، ذخایر ارزی کشورهای آمریکای لاتین را غارتگرانه میبلعند» (۲) .

صادرات این سرزمین را محصولات زمین و زیرزمین از قبیل ذرت ، گندم ، قهوه ، کاکائو ، گوشت ، پشم ، شوره ، مس ، قلع و نفت تشکیل میدهد که نه تنها مجموع این خونریزیها را جبران نمیکند بلکه حتی برای پرداخت واردات نیز کافی نیست . «حمل و نقل دریائی هم در اختیار خارجیهاست . قسمت اعظم فعالیتهای بانکی و دلالی و بیمه هم دچار همین وضع است تمام فعالیتهای اقتصادی نیز تقریباً از راه قرضه‌های خارجی جریان میابد» (۳) . اینست که کشورهای آمریکای لاتین ، باتمام ثروت خود ، حتی در مراحل رونق اقتصادی از مقابله با پرداخت واردات و قسط قرضه‌ها و فرع کلان آنها عاجز میمانند چه رسد بآنکه یک بحران بین‌المللی نیز سر برسد و موجب تنزل قیمت مواد اولیه گردد .

«هنگامیکه کالاهای صادراتی فراوان وجود دارد و قیمتها نیز بالاست دولتهای آمریکای لاتین خصوصاً دیکتاتورها بجای آنکه مؤسسات خارجی را خریداری کنند ذخایر مالی خود را درترین پایتختها بکار میاندازند ، جاده‌های

۱ و ۲ و ۳ - آندره زیگفرید .

سیمانی لوکس میسازند ، آسمانخراشها بوجود میآورند و کلوبهای شبانه و پارلمانهای با شکوه بنا میکنند و بدین طریق مجدداً نیازمند بقرضه های جدید میگردند .

در آمریکای لاتین بعد از بحران چیزی جز ویرانی باقی نمیماند در حالیکه شهرها مجلل تر و زیباتر شده و پایتختهای آمریکای لاتین که زیباترین پایتختهای جهانند بر جلوه خود افزوده ، جاده ها بوجود آمده و بنادر مجهز شده اند « (۱) و این خصیصه تمام کشورهای غیر صنعتی و مکمل اقتصادهای اروپا و آمریکاست خصوصاً اگر درآمد ارزی قابل ملاحظه ای نیز داشته باشند. در واقع درآمدهای ارزی که اجازه تجسم در صنایع و بالابردن تولید رانداشته باشد طبیعتاً راه ترئینات و بناهای مجلل و راههای آسفالتی و بنادر مجهز و بریزر پاشهای اسراف آمیز را میسرید و برای ارضای حس تجمل پرستی خاصی که سرزمینهای عقب مانده را فرا گرفته است بکار میافتند .

مثال آرژانتین و برزیل یعنی غنی ترین کشورهای آمریکای لاتین در این مورد گویاست . مثلاً وضع آرژانتین را در سال ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ که سال رونق بود در نظر میگیریم . آرژانتین در این سال ۸۸۲ میلیون پزوس واردات و ۱۰۰۱ میلیون صادرات داشت و نتیجتاً از ۱۱۹ میلیون پزوس مازاد بهر مند بود که باضافه ۱۲ میلیون مخارجی که توریستهای خارجی میگردند ۱۳۱ میلیون پزوس برای او باقی میماند که در موازنه حسابها عامل مؤثری میتواند باشد . ولی عوامل مقروض کننده بر این عوامل طلبکار کننده برتری داشتند بدین قرار : کوپونهای قرضه های خارجی و اقساط لازم البرداخت بنخارجه ۱۹۱ میلیون پزوس ، مخارج آرژانتینیها در اروپا ۳۰ میلیون پزوس ، ارسال مهاجران به اروپا ۳۳ میلیون پزوس که جمعاً به ۲۶۰ میلیون پزوس بالغ میگردد و موازنه حسابها را بیک کسری ۱۳۱ میلیونی مبتلا مینمود. بدین طریق صادرات ، پرداخت قسمتی از قرضه باضافه واردات را تکافو میکرد ولی قسمت دیگر قرضه ها بالاتکلیف میماند . اما اگر مازاد موازنه تجارتي نباشد عدم موازنه حسابها صورت وخیمی خواهد یافت . در واقع هیچگاه در این کشور که غنی ترین کشور قاره میباشد موازنه وجود نداشته است .

وضع برزیل نیز با آنچه گذشت تفاوتی ندارد : قبل از بحران بزرگ ۱۹۲۹ تعهدات مالی خارجی این کشور در حدود سی میلیون لیره استرلینگ بود ، در حالیکه در برابر یگچنین پرداختی ، مازاد صادرات حتی در بهترین سالها

۱ - آندره زیگفید : آمریکای لاتین .

هیچگاه از ۷ تا ۱۰ میلیون لیره متجاوز نبوده است. بدین طریق در برزیل نیز مانند آرژانتین مازاد موازنه تجارتي فقط ميتوانست پرداخت واردات و قسمتي از تعهدات مالي را تکافو نمايد و نتيجتاً يك کسری ۲۰ ميليون ليره اي باقی ميماند که خود قرضه های جديدي را بدنبال ميآورد. از سوی ديگر در ۱۹۲۸ قهوه به تنهائی دوسوم صادرات کشور را تشكيل ميداد و اين خود انهدام پذيري يك سيستم ناپايدار را نشان ميدهد. در چنين وضعی هرگاه صادرات کاهش می يابد همه چيز بطور مصيبت بار درهم ميريزد.

شيلي و پرو نیز گرفتار همين شرايط اند. اين کشورها نیز قادر به پرداخت واردات باضافه منافع قرضه های خارجی نيستند. آهنگ توسعه اين کشورها قرضه های خارجی را ايجاب مينمايد ولی اين قرضه ها بمصرف کالاهای لوکس و مخارج جاری ميرسد بشرط آنکه بخش عظيمی از آن « در بين راه » از میان نرود. اين قرضه اگر متوقف شود تعادل اقتصادی برهم ميخورد و اما درست بهنگامی متوقف ميشود که بيش از همه وقت مورد احتياج است يعنی وقتی که قيمتها رو به تنزل رفته و موازنه پرداختها بهم خورده باشد. علت آنستکه در چنين موقعی ارزهای خارجی بيش از پولهای محلی مورد تقاضا هستند. در اين هنگام است که کمترین خريد دلار يا ليره، بمنظور پرداخت منافع به سهامداران آمريکائی و انگليسی، در بازار طنين مياندازد و احساس ميشود. اين مطلب البته در اوضاع طبيعي نیز صادق است» (۱).

انگلستان تا سالهای ۱۸۹۰ تنها توليد کننده بزرگ صنعتی جهان بود. در اين تعادل قرن نوزدهم کشور توليد کننده و کشورهای مصرف کننده دارای چنين روابطی بودند. سرمایه انگليسی فلان راه آهن آرژانتين يا برزیل را ميساخت اما اين صنعت انگليس بود که ريلها و لکوموتيوها را تحويل ميداد.

از بعد از جنگ جهانی اول ایالات متحده آمريکای شمالی در قبال آمريکای لاتين نقشی مشابه نقش انگلستان بدوران نسلهای گذشته را بر عهده گرفت. سرمایه های اين کشور بصورت خشن تر و حجيم تر جريان پيدا کرد باضافه اینکه نيت تسلط بر حکومتها و ملت های اين منطقه در بطن هجوم سرمایه نهفته بود. موج واردات به همراه سرمایه ها اين سرزمين را فرا گرفت و صنايع و بانکهای ایالات متحده کل منافع را بخود اختصاص دادند.

تراژدی بهمين ورشکستگی اقتصادی ختم نميشود بلکه موجی که بنای اقتصاد

۱ - آندره زيگريد.

را درهم ریخته است سازمان سیاسی کشور را نیز بدمت انهدام و فساد میسپرد. بدین طریق است که دولتهای آمریکای لاتین خصلت ملی خود را از دست داده و خواستهای ملت را فدای تقاضاهای سرمایه‌ها مینمایند. اینک نظر یکی از اقتصاددانان برجسته آمریکای لاتین را درباره وضع اقتصادی و اجتماعی این سرزمین نقل مینمائیم تا سهم مسئولیت هر یک از عوامل خارجی و داخلی در عقب نگهداشتن قاره معین گردد:

[پروفسور ساموئل گربان (۱) استاد اقتصاد سیاسی و رئیس دانشکده علوم اقتصادی و تجاری و سیاسی دانشگاه ملی لیتورال در روزاریو (آرژانتین) ضمن مقاله‌ای بنام «وضع کنونی اجتماعی و اقتصادی آمریکای لاتین» (۲) چنین مینویسد: «ترکیب تجارت خارجی آمریکای لاتین همانند سایر کشورهای توسعه نیافته مبتنی بر وارد کردن یک سلسله کالاهای ساخته شده متنوع و صادر نمودن تعداد محدودی مواد اولیه است. این کیفیت اقتصادی همان چیزی است که ما آنرا اقتصاد یک تولیدی مینامیم. خاصیت این اقتصادها آسیب پذیری بنهایت آنهاست در اثر نوسان قیمت‌های بین‌المللی و همچنین در اثر عدم استقلال آنها در قبال قدرتهای بزرگ اقتصادی. نوسان قیمت‌های کشورهای آمریکای لاتین مانند سایر کشورهای توسعه نیافته درسی سال اخیر طوری در طریق کاهش بوده است که از قدرت خرید این کشورها برای تهیه مواد ساخته شده مورد احتیاجشان به نحو قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. علت آنستکه قیمت مواد ساخته شده بسیار سریعتر از قیمت مواد اولیه ترقی مینماید.

این بهم خوردن تعادل مبادلات اثر بسیار شومی روی موازنه پرداختها داشته و جریان توسعه این اقتصادها را دچار مانع نموده است. نتیجتاً در اثر پائین بودن درآمد سرانه این کشورها در سال و نقصان پس انداز و ضعف قدرت سرمایه‌گذاری و محدودیت تشکیل سرمایه‌ها، حالت فقر در این کشورها لاینحل مانده است.

همین جریان اقتصادی نامعقول موجب چنین عدم تعادلی در اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی این کشورها شده است. آمار نشان میدهد که بالاترین نسبت بیسوادی مربوط به همین مناطق توسعه نیافته است. همینطور است برای تعداد پزشکان نسبت به جمعیت و پالابودن سطح مرگ و میر کودکان و کم غذایی و بیماریهای موضعی. بدین قرار است که ما خود را در یک «دورتسلل فقر» مشاهده مینمائیم.

1—Samuel Gorban .

۲ — به نقل از Tiers Monde، ژوئیه — سپتامبر ۱۹۶۴ .

در يك جامعه ، مرد يازنی که از وسائل کافی برای درمان مناسب خود برخوردار نیست در اثر بیماری به فقر کشیده میشود و در اثر فقر سلامتی او بیش از پیش متزلزل میگردد و بدین طریق دور تسلسل بسته میشود و ادامه میابد . بقول پرفسور رانگار نورسک (۱) «آنها بیمارند چون فقیرند و فقیرند چون بیمارند» .

این دور تسلسل فقر است که کشورهای توسعه نیافته را از کشورهای توسعه یافته جدا مینماید . اما وخیمتر از این آنکه پس از جنگ دوم جهانی ، ملتها آنچه را که میتوان بیداری وجدانها نامید در خود احساس نموده اند . با پیشرفتی که در زمینه وسائل ارتباطی پدید آمده ، ملتها در اثر مشاهدات خود دیگر نمیتوانند خود را قانع کنند که فقیرند . این مردم کاملاً به وضع خود آشنا شده اند و نسبت به بهبودیهای که در اثر پیشرفت حاصل میشود آگاهی یافته اند . آنان میدانند که در جاهای دیگر انسانهای دیگر از زندگی مرفهی برخوردارند و تمام عناصر فنون جدید را که باعث دلپذیر شدن زندگی است در اختیار دارند . از این لحظه به بعد مردانی که از وضع خود آگاه شده اند دیگر رضا نخواهند داد که در همان حالت درماندگی قرون متمادی خود روزگار بگذرانند و سرانجام تصمیم خواهند گرفت که این دور تسلسل فقر را به نحوی از انحاء از هم بگسلانند .

اگر این فواصل وحشتناکی که بین سطح زندگی اقتصادی در این کشور و آن کشور وجود دارد تضعیف نیاید ، کشمکشهای اجتماعی مداوم کشورهای توسعه نیافته منجر به هسته های انفجاری واقعی خواهد شد . اینست که پانديت نهرو میگوید «تقسیم واقعی بشریت حقیقتاً در مقابل غرب و جهان کمونیست نیست بلکه در مقابل کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته است» . از اینجا ضرورت کمک وسیع به جوامع توسعه نیافته احساس میگردد . اما بقول دکتر بکچی (۲) «کمکهای اعطاء شده در غالب موارد بصورت دو جانبه بوده و بعقل سیاسی یا استراتژیک منحرف ضایع شده است» .

قاره آمریکا لاتین بواسطه اقلیتهای متنوع ، ثروت عظیم معدنی ، جنگلهای وسیع ، دامهای فراوان و سواحل پراز ماهیاش یکی از غنیترین مناطق جهان است و میتواند يك جامعه مرفه را در خود جا داده ، زندگی پر رونق را برای این جامعه تأمین نماید . اما آنچه این جریان طبیعی را مختل نموده اینست که تمام این کشورها منحصرأ تابع فقط يك محصول هستند خصوصاً آنکه منابع آنها نیز به کنسرسیومهای خارجی سپرده شده است . این مطلب موجب

شده است که اقتصاد این کشورها نسبت به تحولات مبادلات بین‌المللی بسیار حساس و نتیجتاً بسیار وابسته بآن تحولات شده‌است. بطور کلی میتوان گفت که آمریکای لاتین هنوز در مرحله ابتدائی اقتصاد خود بسر میبرد و بمرحله صنعتی شدن کشور که علامت ترقی اقتصادی است نرسیده است.

اما چه عاملی مانع صنعتی شدن بوده و هست؟ مانع صنعتی شدن این قسمت قاره اینستکه، از دوران استعمار تا زمان ما، سرمایه‌های کشورهای بزرگ صنعتی در اینجا منافی برای خود ایجاد نموده‌اند. ثروت عظیم طبیعی آمریکای لاتین منبع مطمئنی از مواد غذایی و مواد اولیه در اختیار کشور صنعتی قرار داده و میدهد تا آن کشور این مواد را در داخل سرزمین خود به کالاهای ساخته شده و مصنوع تبدیل نماید.

اولین کوچ نشینانی که به قاره آمدند کوشیدند که در آنجا صنعتی بوجود بیاورند اما بآنکه از صلاحیت کافی و اطلاعات فنی برخوردار بودند و کارگر فراوان و کم مزد و مواد اولیه بسیار و غنی در اختیار داشتند با عدم موفقیت روبرو شدند چون کشور استعمارگر موازین محدود کننده‌ای را بر آنها تحمیل نموده بود.

بعداً پس از آنکه این مردم از آزادی سیاسی برخوردار شدند باز هم دچار همان مقررات محدود کننده گردیدند.

اسپانیائیهائی که در آمریکای لاتین بدنیای آمده و خارجانی که در سرزمین جدید مستقر شده بودند برای ایجاد و توسعه صناعت اقدام نمودند اما مللی که تا آنوقت اولین مرحله صنعتی شدن را گذرانده بودند مانع کار آنها گردیدند (۱).

در اینجا باید یادآوری کنیم که سرمایه‌هایی که قدرتهای بزرگ وارد این سرزمین نمودند در شرکتهای راه آهن یا برق یا کمپانیهای استعمار، بنادر، بانکها و غیره بکار انداخته شدند. اینک می‌بینیم که قدرتهای بزرگ چگونه با این سرمایه گذارها سلطه محکم خود را از طریق در دست گرفتن فعالیت‌های اساسی بر اقتصادهای ملی برقرار نمودند.

از آغاز قرن نوزدهم صدور سرمایه‌های کشورهای صنعتی شده به آمریکای لاتین یکنوع خاص اقتصاد را در این سرزمین بوجود آورد که وظیفه‌اش تولید

۱- ما این موضوع را در مورد ایران در صفحات بعد مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

مواد اولیه برای کارخانجات خارجی بود و به عظمت آنها کمک مینمود بدین قرار است که امروز سرزمینهای بسیار وسیع و حاصلخیز ما دچار عقب ماندگی است، صنایع ناکافی است، ذخایر عظیم زیر زمینی دست نخورده باقی مانده، دستگاه اداری وسیعی بامخارج زیاد خود بوجود آمده و حکومت مبتلا به یک کسربودجه مدام و مداوم است.

اینک آمریکای لاتین، هرچند از لحاظ سیاسی مستقل است، از لحاظ اقتصادی منطقه‌ای است نیمه مستعمره که صادرات آن محدود به تعداد معین مواد اولیه میباشد و این مواد نیز در دست شبکه درهمی از انحصارات خارجی است. باید یادآوری کنیم که توسعه اقتصادهای آمریکای لاتین از ۱۹۵۵ به بعد متوقف و حتی در بعضی موارد دچار عقب رفتگی شده است. چرا؟ چه شد آن آهنگ رشد سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵؟ توضیح علت در طبیعت اقتصادهای ما نهفته است.

اقتصادهای آمریکای لاتین در طی سالهای متمادی از طریق رشد صادرات توسعه یافت. اما بتدریج که بمسال ۱۹۵۵ نزدیک میشویم می بینیم که، اگر صادرات را هم ثابت در نظر بگیریم دیگر آن بازده سابق وجود ندارد. بازی قیمت‌های بازار بین‌المللی مسئول بهم خوردن این تعادل مبادلات است چون در حالیکه قیمت بین‌المللی مواد اصلی و مواد اولیه تنزل مینمود قیمت مواد ساخته شده و مصنوع بطور مداوم بالا میرفت. از اینجا باید گفت که اقتصادهای ما که از نوع اقتصادهای تولید واحد میباشد بتدریج قدرت خرید خود را از دست داده‌اند. اینست آن مسئله و خیمی که باید حل کرد.

تمام کسانی که اقتصادهای آمریکای لاتین را مطالعه کرده‌اند و همچنین سازمانهای بین‌المللی یکره‌بان‌اند که برای خروج از زکود و بیحرکتی کنونی باید جمیع چارچوبهای تشکیلات اقتصادی کهنه را خرد و توسعه اقتصادی را از طریق صنعتی کردن تحریک نمود.

بدبختانه مرحله باصلاح توسعه داخلی ما در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم بر مبنای بسیار ضعیف قرار داشته است... هر یک از بیست جمهوری به صنعتی کردن کشور خود بطور انفرادی پرداخته‌اند غافل از آنکه در زمان حال انجام چنین عملی بطور انفرادی ممکن نیست. اکنون باید بمقیاس یک قاره طرح‌ریزی نمود نه بمقیاس یک ملت. مثال شش قدرت بزرگ اروپائی که متصفاً بازار مشترک اروپائی را بوجود آورده‌اند در این مورد گویاست. در واقع باید مبنای تشدید تجارت میان کشورهای منطقه را مستحکم

ساخت تا توسعه اقتصادهای آنها تسریع شود. علاوه بر این باید صنایع لازم را برای کاهش واردات از خارج منطقه در نواحی مستعدتر بوجود آورد. این صنایع مولد ثروت خواهند بود. در چنین وضعی کشورهای منطقه میتوانند واردات مورد نیاز خود را از داخل منطقه تهیه نمایند. این خریدهای داخل منطقه‌ای نیز بنبوه خود اقتصادهای کشورها را نیروی بیشتری خواهد بخشید. بعنوان اطلاع یاد آور میشویم که صندوق بین‌المللی پول (۱) طرفدار چنین اقداماتی نیست. نمایندگان صندوق اصرار دارند که کشورهای آمریکای لاتین محصولات مورد نیاز خود را از خارج منطقه تهیه نمایند و علاوه بر این میگویند که واردات رانه میتوان و نه باید بمنظور صرفه جوئی و به قصد صنعتی کردن کشورهای منطقه حذف نمود.

اما اگر این نظریات صندوق بین‌المللی پول را بپذیریم مسئله اساسی منطقه را لاینحل خواهیم ساخت چون کشورهای منطقه برای تهیه نیازمندیهای خود از خارج باید دلار بپردازند یعنی پول نیرومندی که ما فاقد آن هستیم. نتیجتاً کشورهای منطقه بطور مداوم زیر بار قرض خواهند رفت و هیچگاه توفیق نخواهند یافت که دور تسلسل فقر را پاره نمایند. برعکس، همکاری متقابل کشورهای منطقه، آینده‌ای متضمن توسعه یا «رشد بسمت داخل» را خواهد گشود چون منابع تکمیلی جدیدی را بوجود خواهد آورد.

علاوه بر این، عملی ساختن این برنامه امکان مقابله با مسئله صنعتی کردن کشورهای منطقه را بر اساس ایجاد تأسیسات مکمل و متمم یکدیگر بدست خواهد داد. مثلاً آرژانتین نباید بدون مشورت با برزیل اتورایل بسازد چون این محصول در برزیل بمقدار زیاد ساخته میشود. همچنین همین اصل باید در مورد مکریک مراعات شود که صاحب صناعت توسعه یافته و اگونهای راه‌آهن است. پیمان موته ویدئو بهمین منظور بوجود آمده است. اما مسئله تهیه سرمایه:

به مجرد اینکه در آمریکای لاتین بفکر اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی می‌افتند به تهیه سرمایه از خارجه می‌اندیشند در حالیکه تمام مطالعات انجام شده نشان داده است که تابحال هیچیک از این قبیل تهیه احتیاجات مالی مزایای مثبتی برای توسعه کشورهای وام‌گیرنده بیانیاورده است. آمار نشان داده که مخارج چنین عملی که بصورت بهره یا سود پرداخت شده، مساوی یا بیش از مزایا بوده است. بنابراین همه باین نتیجه رسیده‌اند که

۱ - این صندوق تحت نفوذ کامل ایالات متحده آمریکا است.

احتیاجات مالی اجرای يك برنامه توسعه تا حداکثر ممکن باید بتوسط خود این کشور ها تأمین گردد. این نظریه ممکنست قدری افراطی یا مبالغه از يك ناسیونالیسم خاصی جلوه گر شود اما آراء و عقاید تمام کسانی که این مسئله را عمیقاً بررسی کرده اند در این مورد توافق کامل دارد.

هیچکس نمیتواند اندیشه های دکتر راثول پریش را (۱) منتهم به نظریات ناسیونالیستی بنماید. او اخیراً در این مورد چنین اظهار داشته است: «در کشورهای ما اوقات قابل ملاحظه ای در اثر خطای خارجیها از دست رفته است که در کشور ما مستقر میشوند و بیهوده انتظار سر رسیدن راه حلی را از خارجه میکشند. همچنین اوقات بسیاری در اثر خطای کسانی تلف شده است که تأمین نمودن بازی آزاد قدرتهای اقتصادی را بجا توصیه میکردند تا ابتکار خصوصی خارجی بتواند توسعه اقتصادی ما را تحریک نماید. اینک ما بیش از پیش متقاعد شده ایم که با وجود نیازمندی بیک همکاری وسیع بین المللی، توسعه اقتصادی باید کاملاً کار خود ما باشد. ماهنگامی خواهیم توانست موانع قابل ملاحظه توسعه را پشت سر بگذاریم که تصمیم به انجام تغییرات اساسی در ساختمان اقتصادی و اجتماعی خود گرفته باشیم».

این بود صحنه غم انگیز استعمار در آمریکای لاتین از قول یکی از رجال آرژانتین ولی از آنجائیکه بقول مرحوم جان کندی «خواست بشر در دنیای کنونی آزاد زیستن و مستقل بودن است» میتوان یقین داشت که بنای امپریالیسم مالی نیز مانند بنای امپریالیسم استعماری بسمت ویرانی خواهد رفت و آینده آمریکای لاتین با وحدت و آزادی مزین خواهد گشت.

تصادفی نیست اگر می بینیم که سرمایه داری انحصار طلب ایالات متحده پس از گرفتن جای امپریالیسم های اروپائی در آمریکای لاتین بمنابع سایر ملتهای غارت زده نیز اینک هجوم سخت برده است. در واقع تولیدات سرسام آور يك کشور فوق العاده زورمند مثل اژدهائی که مارها را میبلعد در تلاش اخذ برتری بر حرفای قدیم است. این اجبارات اقتصادی آمریکاست که چنین حکم میکند و دورنمای بحرانهاست که چنین راهی را پیش پای دولت ایالات متحده قرار میدهد. در اینجا اجبار و الزام مطرح

۱ - Raul Prebisch دبیر عامل سابق شورای اقتصادی برای آمریکای لاتین وابسته به سازمان ملل متحد، دبیر کل کنفرانس سازمان ملل متحد درباره تجارت و توسعه، مدیر کل سابق بانک مرکزی آرژانتین و مدیر کل مؤسسه آمریکای لاتین طرح ریزی برای توسعه.

است نه اختیار . ماشین عظیمی در حرکت است که قوانین درونی خاصی دارد . این قوانین فرمانروای مطلق اند ، رهبر کشور را نندۀ مختار این ماشین نیست بلکه مأمور هموار ساختن راهی است که این ماشین میسپرد چنانکه تخلف از این قوانین موجب خواهد شد که رهبر کشور در زیر چرخ و دنده های ماشین غول آسای اقتصادی نابود شود .

سرمایه داری آمریکا که از لحاظ تاریخی درس تجاوز بی امان به حقوق ملتها اعم از سرخ پوستان آمریکای شمالی یا بومیان مکزیک و آمریکای جنوبی یا ملل کنونی آمریکای لاتین را در طی سالهای متمادی آموخته و راه و رسم خشن توسعه طلبی و استثمار را در آن سرزمینها آزموده ، اینک به هجوم به تمام جهان پرداخته است . اکنون توجه خود را بسایر کشورها مبدول میداریم و تا آنجا که ممکنست تاکتیک سیاسی ایالات متحده را برای یافتن جای پای محکم در این کشورها مورد مطالعه قرار میدهیم .

★

★ ★

چین و هندوستان

توطئه‌های امپریالیستی اروپا و آمریکا از پیش از جنگ جهانی اول تا اندکی بعد از جنگ جهانی دوم مانع از این شد که ایدئولوژی و سیستم فکری دکترسون‌یاتسن چین را از محاق فئودالیسم استعماری واستبداد و حشیانه قرون نجات دهد و پایه‌های یک دموکراسی ملی را بر اساس حفظ منافع سیاسی و اقتصادی ملت چین پی‌ریزی کند. دکترسون‌یاتسن پس از شکست از یوانشی‌کای و فرار به خارجه نوشت: « آنچه ما را از چین بیرون راند نه مردم ما و نه خطاهای خودما بود بلکه پول بیگانگان بود که عمداً بمصرف درهم شکستن کشور ما میرسید. بانکداران پنج دولت بیگانه، مدت سه سال بین شمال و جنوب تعادل قوا را در اختیار گرفتند. وقتی که قدرت در دست ما بود جز با شرایط خفت‌آوری حاضر نبودند بما وام دهند.... پنج میلیون دلاری که سال گذشته به شخص یوانشی‌کای وام دادند (واز طرف همه مقامات قانونی چین تا آخرین نفس با آن مبارزه شد) صرفاً در حکم چماقی بود که در دست شمالیها (مقصود طرفداران یوانشی‌کای است) گذاشتند و آنها هم بلافاصله با آن چماق هدف ما را خرد کردند. چیزی که باعث شده که ما امروز اینجا باشیم آن رشوه عظیم و فقط آن رشوه عظیم است.»

تراستهای غرب همانطور که در داخل کشورهای خاص خود، تمایلات انحصار طلبی را بزبان سایر مؤسسات تولیدی و مالی، به ترتیب و بهر قیمت به هدف میرسানند، در کشور چین نیز حاضر نشدند که بنفع هفتصد میلیون نفوس بشری، از بخشی از منافع کلان تجاری خود چشم ببوشند و از توطئه علیه سون‌یاتسن وله خاقانهای پوسیده و ژنرالهای بی‌ارزش و دزد، و پس از مرگ سون‌یاتسن در ۱۹۲۴، علیه سیستم فکری او خودداری نمایند و چنانکه میدانیم تلاشهای جانفرسای آن مرد بزرگ و نتایج درخشانی که او از یک عمر جنبش زحمتناک حاصل آورده بود، سرانجام بدست چانکایچک، مأمور

امپریالیسم اقتصادی امریکا ، نقش برآب شد .
اما در واقع باید گفت که حرص بی پایان و طمع روز افزون انحصار طلبان امریکائی ، ملت چین را در جهتی بحرکت در آورد که از نظر بهره برداران غربی و سودجویان انحصار طلب بسیار غیرمترقبه و « نامطلوب » بود .

روش امریکا در اختناق بلاشرط ملتها و عدم تحمل آن دولت نسبت بهر نوع استقلال ملی و دموکراسی ناسیونالیستی ، ملتها را در اتخاذ آخرین تصمیم تقویت و تحریص میکند چنانکه بدون شك در توفیق مائو و یارانش نیز سهم بزرگی بر عهده داشت .

تغیجی ندارد اگر می بینیم که هر جا تراستهای امریکائی ناخن خود را بند کرده اند پایه های کمونیسم استحکام پذیرفته است ، چون این تراستها ، بدون قید و شرط ، طرفدار استبداد و اختناق و بهره برداری نامحدود از کشورهای صنعتی نشده هستند . وقتی که تمام راهها بروی ملتهای محروم بسته شود و فقط یکراه مفتوح بماند ، میتوان گفت که طمع و روش غیر انسانی تراستها در اتخاذ آخرین تصمیم ملتها دخالت عمده داشته است . اما در حقیقت از آنجا که نیت حکومت ملی و منافع انحصارات آمریکا دو چیز متضاد است باید گفت که انحصارات در اتخاذ چنین روشی و ابراز خصومت و طرح توطئه های عظیم علیه استقلال و آزادی و دموکراسی اجبار دارند . روش افراطی امریکا در حفظ رژیمهای ضد ملی و ضدیت بی چون و چرا با حقوق اساسی ملتها یک نتیجه افراطی دیگری را موجب شده است . بیدلیل نبود که ملت چین و بعضی دیگر از ملل زرد ، درهای کشور خود را بسختی بردماغ سوداگران سیاست باز امریکائی کوفتند و بازارهای وسیعشان را از زیر سلطه امریکا خارج نمودند . این نتیجه مستقیم و جبری عدم درک روح ملل است . وقتی که منافع و فقط منافع و تجارت و فقط تجارت و حرص سودبری و فقط حرص ، رهبر حکومت امریکا باشد که در راه حفظ سنتهای استعماری و حفظ سرمایه داری عظیم خود از بحرانها و ورشکستگی ، خواستهها و تمایلات و احتیاجات و روح استقلال طلبی و آزادیخواهی ملتها را نتواند در نظر بگیرد ، باید ملتها را دیوانه بینداریم که باز هم در قید دوستی با امریکا باقی بمانند .

ملل شرق را که دارای تمدن و سنن قدیم هستند واز دیرباز با امپریالیست های اروپائی و امپریالیسم ژاپون دست و پنجه نرم کرده اند و از این کشمکش تجربه هائی عظیم اندوخته اند نمیتوان با بومیان سرخ پوست

امریکا اشتباه کرد .

دولت امروز امریکا که از عظیم‌ترین و فجیع‌ترین جنایات تاریخ و از کشتاری امان بومیان سرخ پوست الهام میگیرد ، با چنین الهامی بکشورهای شرق هجوم آورده است . امروز کسی نیست که قصد امریکا را برای گرفتن جای امپریالیست های اروپائی در شرق ، منتهی در زیر شمارهای دموکراتیک و به بهانه مبارزه با «استعمار کهنه» و «کمونیسم» کشف نکرده باشد . اجبارات اقتصادی امریکا مانع از اینستکه واقعت شرق برای زمامداران آن کشور مکشوف افتد . هزاران سال تمدن و تاریخ ، میراث پایان ناپذیری از انسانیت و بشر دوستی در قلب ما ملل شرق بیادگار گذاشته و هرچند که روزگاری دراز در زیر سلطه صنایع عظیم غرب به بردگی گذرانیده‌ایم ولی اینک که سر برافراشته و به بیداری با شکوه خود نایل آمده‌ایم ، دیگر حاضر نیستیم که ، بعنوان بردگان قرون ، یوغ قیادت مقتدرترین و حریص‌ترین امپریالیسم های تاریخ را برگردن خود بپذیریم .

امریکا برای حفظ سودهای کلان انحصارات خود به پامال کردن اصول بشر دوستی ، اجبار دارد ، ولی ما هم بمبارزه برای حفظ مقام انسانی خود اجبار داریم . اینست واقعت شرق .

واقعت غرب در تجارت و سودبری و واقعت شرق در حفظ کیفیت انسانی خلاصه میشود . این واقعت از آن واقعت بمراتب قوی‌تر و سرکش‌تر است ، اینست راز شکست امریکا در شرق .

وقتی کندهی در استراتژی صلح مینویسد : « شکست سیاست امریکا در کلیه موارد علل مشابهی دارد ، لذا لازم است که سیاستی مبتکرانه و اساسی اتخاذ کنیم که با خواست انقلابی دنیائی که بسرعت در حال تغیر است سازگار باشد » باید قاعدتاً متوجه واقعت روح استقلال‌طلبی و ضد استعماری ما بوده باشد . اما متأسفانه بطور علنی می‌بینیم که همان موجباتی که شکست امریکا را فراهم آورده‌اند هنوز بقوت خود باقی هستند و این نباید موجب تعجب شود چون این موجبات در بطن اقتصاد و احتیاجات تجارتی سیستم امریکا نهفته است .

چستر بولز مینویسد : « ما امریکائی‌ها نتوانسته‌ایم واقعت انقلابی چین را درک کنیم ، انقلاب چین یکی از چهار انقلاب بزرگی است که مسیر تاریخ جهان را دگرگون کرده است . »

چستر بولز که از سیاستمداران با نفوذ و موثر واشنگتون است با تمام این اعترافات هنوز راه مسامحه و تجاهل را میپیماید ، او از عدم‌شناسائی

واقعیتهای شرق اظهار تاسف میکند ولی در عمل، حفظ منافع تجارتهای ترانزیتها را بر درک واقعیتهای ترجیح میدهد.

امریکا در همان حال که به بهانه حفظ سنن دموکراسی، از نوع دموکراسی امریکا، مسئله‌ای بنام «مسئله چین» بوجود آورده و از این مسئله ساختگی برای ایجاد هراس جهانی، نهایت بهره‌برداری را میکند، ضعف خود را در برابر رویاهای نشاط انگیز تجدید دوران استثمار چین، نمیتواند مخفی بدارد. تجارت و بازار هفتصد میلیونی چین چیزی نیست که از خاطر تراستها برود. آرزوی بر گرداندن چین بوضع قدیم و تجدید دوران پر شکوه استثمار تجارتهای گذشته گاه بگاه از لابلای گفته‌ها و نوشته‌ها خود نمائی میکند.

جستر بولز در نیوزیلند مینویسد: «نیروی چین که پیوسته در حال رشد است، نه تنها آسیا بلکه قسمت اعظم جهان را تحت تاثیر خود گرفته است. در طی سیزده سال اخیر ما شاهد ظهور چین کمونیست بشما یک نیروی عظیم در آسیای جنوب شرقی بوده‌ایم. اینک یکی از وظائف بزرگ و ناتمام کمیته روابط خارجی امریکا تدبیر یک سیاست متعادل و بادوام با چینی‌هاست که ما را قادر به معامله موثری با آنها بنماید».

در تایید اتخاذ این تدبیر برای انجام معامله موثر با چینی‌ها، چندی پیش خبری منتشر شد باین مضمون که «شرکت بازرگانی شیل از وزارت بازرگانی امریکا تقاضای اجازه کرده است که چهارصد میلیون دلار غله به چین کمونیست و کره شمالی صادر نماید، وزارت بازرگانی این تقاضا را مورد مطالعه قرار داده است. فروش غله به چین کمونیست دارای منافع بالقوه زیادی است».

صدور غله به چین و کره تا حدی از مازاد غله ایالات متحده خواهد کاست. قیافه اجبار امریکا در صدور «مازاد» از لابلای این سطور پیداست. اما در اینجا چون صحبت از فروش مازاد بیک کشور نامطلوب و خلاف نمونه است، دیگر نمیتوان، این عمل خالصا تجارتهای و انتفاعی را زیر پوشش «کمک» و بنام یک عمل بشردوستانه و ترقی خواهانه قالب زد چنانکه در سطور بعد خواهد آمد.

کندی در استراتژی صلح مینویسد: «چین کمونیست برای کشورهای نوبنیادی که از صورت مستعمره در آمده‌اند نمونه بارزی شده است که چگونه این کشورها میتوانند عقب ماندگی اقتصادی خود را جبران کنند و صاحب اقتصاد نیرومندی گردند... مبارزه و جدال بین چین و هند بر سر رهبری

اقتصادی و سیاسی در شرق ، برای جلب احترام آسیا و برسر کسب فرصت در نشاندادن ارجحیت و صحت راه و رسم خویش است . این دو کشور بصورت بزرگترین قطب رباینده کشورهای بیطرف و کم رشد جهان درآمده‌اند .

در واقع « کشورهای نوبنیادی که از صورت مستعمره

درآمده‌اند » طبق نوشته کندی دو سرمشق بیشترندارند

که یکی نامطلوب و دیگری مطلوب سیاست آمریکا است ،

اولی به سیستم و راه و رسم مخصوصی متوسل شده و

دومی بکمک ارزی و دلاری آمریکا مستظهر گردیده‌است .

هند بعنوان نمونه مطلوب

دولت ایالات متحده آمریکا که مایل است هندوستان بصورت «قطب رباینده کشور

های بیطرف و کم رشد جهان» درآید یا بعبارت دیگر ، چین کمونیست

بصورت «نمونه بارزی برای کشورهای نوبنیاد» درنیاید ، قهراً باید هدف

نجات و توسعه اقتصاد هندوستان را پیشه خود سازد . اما این هدف فقط از

بکراه قابل وصول است و آن کمک به بالابردن سطح تولیدات صنعتی و

کشاورزی هند با سرمایه های ملی است یا با سرمایه های خارجی که بمنظور

انتفاعی و سود آوری ، اقتصاد هند را در قالب استعماری در نیاورد و اساس

اقتصاد اصیل آن ملت را متزلزل نکند .

اما در شرایط کنونی سرمایه‌داری که میل به انحصار و برداشت

سود هرچه بیشتر ، بصورت یک قانون اساسی درآمده است ، ورود سرمایه‌های

خارجی در عرصه اقتصاد یک ملت ضعیف موجب ثروتمندتر شدن تراستها و

تقیرتر شدن این ملتها خواهد گشت .

کندی در استراتژی صلح مینویسد : «بدبختانه وجود بحران ارز

خارجی ، هندوستان را ناگزیر ساخته است که ه‌امنه برنامه خود را بسیار

محدود نماید ... دلیلی وجود ندارد که ما قسمتی از وامی را که در سال

۱۹۵۹ بصورت گندم ، بارزش ۱۷۰ میلیون دلار به هند دادیم بصورت پول

محلی قابل پرداخت ننمائیم ما باید وامهای جنسی را به هند بصورت

کالا‌های کشاورزی و خواربار افزایش دهیم و شروط آنرا آسانتر سازیم....

امریکا باید کمکهای مادی دیگری برای میسر ساختن بهره برداری و استخراج

سنگهای معدنی هند برای حمل به صنایع ژاپون پرداخت کند ... در هر حال

هندوستان بما فرصت خوبی میدهد تا با سیستم کمکی خود ، بر اساس شرایط

سهل و آسان ، با سیستم شوروی رقابت کنیم» - کندی سپس مینویسد :

«واقعیت امر اینستکه ما نمیتوانیم در معاملات پایا ، کاهش بهره پول و

روشهای مشابه دیگر با شوروی رقابت بپردازیم» .

آنچه در سطور فوق بعنوان «کمک» مطرح شده چیزی جز يك عمل تجارتي و انتفاعي نيست كه دوست و دشمن براي بي تفاوت است. بطوريكه در سطور گذشته ديديم عين اين معامله مازاد كشاورزي براي چين كمونيست نيز منظور شده است با اين تفاوت كه در آنجا بعنوان يك كمك و يك عمل خيرخواهانه ذكر نشده است. بقول كندی هندوستان در اثر بحران ارز خارجي قادر به اجرائ نقشه هاي اقتصادي وسيع نيست. در اينجا اين سؤال پيش ميآيد كه كشوري كه دچار بحران ارز خارجي است چگونه ميتواند بصورت «نمونه» درآيد. البته هندوستان از لحاظ دموكراسي خاص خود يك كشور نمونه است ولي اين دموكراسي از راه مبارزه با استعمار حاصل شده است نه بكمك استعمار. ولي از نظر اقتصادي بايد پرسيد كه از جانب آمريكا چه كمكي براي رفع بحران باين كشور شده است. اگر مازاد كشاورزي آمريكا بطور رايگان براي رفع احتياجات غذايي در اختيار هند قرار ميگرفت، اين كشور مقداري از ارز خارجي خود را دينطريق نخيره ميگرد ولي هنگامي كه مازاد كشاورزي آمريكا بكشوري كه دچار بحران ارز است در برابر دلار فروخته ميشود چگونه ميشود انتظار داشت كه چنين كشوري در راه تجهيز صنعتي خود توفيق يابد و بصورت نمونه مطلوبي در برابر نمونه نامطلوب چين درآيد ...

فروش گندم به هند و حتي دريافت مقداري از قيمت آن بيول محلي و پرداخت وامهاي جنسي باو بصورت كالاهاي كشاورزي و كمك به بهره برداري و استخراج سنگهاي معدني هند براي حمل به صنايع ژاپون از كادر عمليات استعماري خارج نيست. نتيجه چنين پيشنهادهائي، فروش مازاد كشاورزي آمريكا و سرمايه گذاري در معادن هند و تحصيل مقداري مواد اوليه است كه خود يك عمل انتفاعي و استثماری است كه مرسوم استعمار قديم نيز بوده است. کاهش بهره پول هم كه براي آمريكا ميسر نيست، پس معني اين امر چه ميتواند باشد جز اينكه هند، ذخيره ارز خارجي خود را در ازاء مازاد كشاورزي آمريكا و ربح كمركن سرمايه هاي آمريكا تحويل وال استريت دهد و خود بصورت وابسته مصرفي و توليد كننده مواد اوليه براي اقتصاد آمريكا باقي بماند، پس با چه ارزي ميتواند چنان قدرت صنعتي عظيمي بوجود آورد كه بتواند در برابر «نمونه نامطلوب» چين درخشندگي داشته باشد. راهي كه كندی براي هندپيشنهاده ميكند همان راهي است كه هندوستان در گذشته نزديك ميپيمود و آن را بايك قيام ملي و مبارزه طولاني منحرف ساخت. بيهوده نبود كه نهر و در طي نطقی در سنای هند

(۳ تیر ۱۳۴۱) در مورد کمک‌های خارجی گفت : « هر چند که برنامه پنج ساله عمرانی ما وابسته باین کمک‌هاست ولی اگر بنا باشد که در ازاء این کمک‌ها استقلال خود را از دست بدهیم تقاضای کمک نخواهیم کرد . »
اگر بنا باشد که « ملت‌هایی که بتازگی از قید استعمار نجات یافته‌اند »

مجددا بصورت وابسته اقتصادی نیرومندترین قدرت امپریالیستی جهان در آیند پس مبارزات ده ها ساله آنها را با استعمار نوع قدیم چه نامی باید داد . هنگامی که دولتی نظیر امریکا در صدد منع دولتهای نوین‌یاد از تعقیب روش چین کمونیست است لاجرم باید کشور نمونه مطلوب را در مسیر رشد اقتصاد صنعتی و کشاورزی ملی کمک کند ، وام و اعتبار دادن . چنین کشورهایی بمنظور سود آوری کلان نقض غرض است .

شاید ما در تعبیر کلمه « نمونه » راه خلاف می‌رویم . شاید کشور نمونه آن کشوری باشد که پس از طرد استعمار نوع قدیم به استعمار نوع جدید ، یعنی یک استعمار اقتصادی خالص تن دردهد و در کادر سیاست امپریالیسم امریکا بصورت وابسته اقتصادی وال استریت در آید ، همانطور که تا چندی پیش وابسته اقتصادی کشورهای امپریالیستی اروپا میبود .

اما در واقع باید گفت که این نمونه ایست که از ده‌ها سال پیش الگویش در لندن و پاریس و لاهه و بروکسل تهیه شده بوده است و دیگر احتیاج به طراحان جدید ندارد . وانگهی چنین نمونه‌ایرا هیچ ملتی پیروی نخواهد کرد .

بدبختی امریکا در اینست که هنگامی سراغ شرق آمده است که ملت‌های شرق قیافه استعمار را حتی در زیر ماسک آزادیخواهانه و دموکرات منشانه‌اش بخوبی تشخیص میدهند و راه خود را نیز خود و بنفع خود تعیین کرده‌اند .

آمریکائیان انتظار ندارند که « کشورهای نوین‌یادی که از صورت مستعمره در آمده‌اند » از دام استعمار نوین و امپریالیسم اقتصادی امریکا دوری نمایند .

از نظر منافع وال استریت ، کشور نمونه آنچنان کشوری است که علاوه بر استقبال از قیود اقتصادی جدید ، بمنزله « گروگان جنگ سرد » به پایگاه نظامی امریکا نیز تبدیل شود ، چون گویا امریکا هم با فقر و عقب ماندگی ملت‌ها می‌جنگد و هم برای نجات آزادی مبارزه میکند !

حالا این سؤال پیش می‌آید که اگر ملتی از قبول وام و سرمایه گذاری امریکائی و خریدن مازاد کشاورزی و صنعتی او خودداری کند و حاضر

بدادن پایگاه نظامی باو نشود باز هم جزو دوستان امریکا محسوب میشود یا خیر؟

تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که از نظر امریکائی ها، مرز کمونیزم از همین جا شروع میشود. مواردی نظیر بعضی از کشورهای امریکای لاتین و برخی از کشورهای آسیا و افریقا این نقطه نظر را تایید می کنند.

کمونیزم از نظر انحصارات آمریکا معنائی و رای معنای تاریخی و اقتصاد سیاسی و فلسفی واقعی آن دارد. هر جا که منافع تجارتنی تراستها بخطر افتد، کمونیزم از همانجا شروع میشود و این طرز تفکر بلائی برای ناسیونالیسم ملتها شده است. چون بزعم امریکائی ها، از همانجائی که مرز ناسیونالیسم و مبارزه با تسلط اقتصادی آنها بمنظور ایجاد استقلال اقتصادی و سیاسی آغاز میکند، از همانجا مرز کمونیزم شروع میشود، بهمین طریق و تحت ضربه همین اتهام است که ماموران امریکا، در کشورهای صنعتی نشده جهان، ایجاد اختناق می کنند و زبان همه را می بندند و در تحت همین فشار است که ناسیونالیسم را با کمونیزم میپوندند و نهضت‌های کمونیستی را تقویت میکنند.

وقتی که بتوانیم معنی کمونیزم را از نظر امریکائیها اینطور تعبیر بکنیم این سؤال پیش میآید که آیا امریکائیها از چین بعنوان يك کشور کمونیستی واهمه و تنفر دارند یا بعنوان «اقتصاد نیرومندی» که بازارهایش را بروی مازاد محصولات صنعتی و کشاورزی آمریکا بسته است. پیشنهاد چستربولز «برای تدبیر يك سیاست متعادل و بادوام با چینیها بمنظور ممکن ساختن يك معامله موثر با آنها» چنین نشان میدهد که مطلب دوم بیشتر صادق است، چون الزام و اجبار امریکائیها در فروش و صدور مازاد کشاورزی و صنعتی راهنمای واقعی رهبران انحصارات و محک حقیقی آنهاست برای درك این مطلب که کمونیزم از کجا شروع میشود. ماهم که با کمونیزم و اصول آن آشنائی نداریم سردرگم شده‌ایم که برای صلاح ملت خود چه میتوانیم بکنیم که دچار تهمت کمونیستی نشویم. بارها این سؤال برای من پیش آمده است که آیا ناسیونالیسم و مبارزه با استعمار هم جزو کمونیزم است؟ عکس‌العملهای آمریکا در برابر ناسیونالیسم و مبارزه با استعمار چنان مینماید که گویا بزعم آمریکا کمونیزم از همین جاها شروع میشود، چنانکه اعتراض امریکا باشغال گوا از طرف هند و جنجال روزنامه های آمریکا علیه نهر و این نظر را تایید میکند.

در خضقت واکنش آمریکا و نطق استیونسن علیه اشغال گوادال برتایید سیاست استعماری قدیم و تشویق هند به تسلیم به استعمار نوع جدید است. هندوستان که پس از سالها مذاکره بی حاصل با مقامات فاسد پرتغال به اشغال گوا برخاست مورد ملامت و انتقاد مقامات آمریکائی قرار گرفت و حتی نضمت وزیر آروز ایران نیز در تبعیت از سیاست امپریالیستی امریکا از اشغال گوا اظهار تاسف کرد .

استنتاج ما از نوشته های کندی در استراتژی صلح در مورد هندوستان اینستکه آمریکا مصمم باشغال جای «خالی نشده» انگلیس است و این از نظر ملتگاهی که سالهای سال با استعمار انگلیسی مبارزه کرده اند نه عملی و نه قابل قبول است . تحمیل چنین منظور و مقصودی بر ملت هند در حالیکه رهبران آن ملت از صالح ترین رهبران شرق هستند بنظر غیر ممکن میرسد مگر آنکه آمریکا بتواند با تلاشهای متنوع خود رهبرانی فاسد و مزدور وال استریت بر آن کشور مسلط سازد ، همانطور که ژنرال ماک ارتور در موضوع امکان پیش بینی حوادث در شرق دور به کمیته سنا گفت: «بهیچوجه راهی جز فعالیتهای جاسوسی برای این پیش بینی وجود ندارد و این راه هم موقمی به مقصود خواهد رسید که بتوانیم مقامات برجسته خصم را به خیانت بکشور خود وادار سازیم» .

★

★ ★

این بود اقدامات و مقاصد آمریکا در مورد يك کشور نمونه واما در کشور نمونه دیگر یعنی چین فورموز ، دولت آمریکا همین که خود را مواجه با در بسته چین اصلی یافت ، چانکایچک را با پرداخت بیش از سه میلیارد دلار در فرمز به حکمروائی نشانید . برای بیان کیفیت این حکومت و برای آنکه بیطرفانه عمل کرده باشیم از کتابی بنام «ملت گوسفند» که بتوسط يك آمریکائی متعصب و هواخواه امپریالیسم امریکا بنام ویلیام سز لدرر نگارش یافته است ، قسمتی را بطور دست نخورده در اینجا نقل میکنیم: **ویلیام لدرر در کتاب ، ملت گوسفند ، مینویسد : « خانواده سونگ تحت رهبری چانکایچک ، مدت بیست سال برچین حکومت کردند . هر عضو این خانواده ، باستثناء خانم سون یاتسن ، مقام استراتژیک مهمی را در حکومت اشغال کرده بود . درچنین وضعی ، این خانواده یکی از ثروتمندترین**

خانواده‌های چین تبدیل شد .

امادراین مدت بیست‌سال ، چین چانگایچک بدرجه‌ای از فساد و فقر رسید که حتی دز زمان مارشالهای مفتضح و ننگین نرسیده بود .

در پایان جنگ دوم جهانی ، غالب آمریکائیا ژنرال‌یسیم را بعنوان یک‌ژنی و مردی که از عقل کنفوسیوسی برخوردار است و یک نجات دهنده وطن و یک مبارز راه دموکراسی و آزادی تلقی میکردند .

باهمه این احوال ، ملت چین بطرز دیگری میاندیشید : او از ژنرال‌یسیم متنفر بود ، نه باو عقیده داشت و نه احترامیش میگذاشت .

سرانجام ملت چین ، درحالیکه از او آزار و آذونگها به‌تنگ آمده بود ، بیرونش انداخت .

بعضی از شخصیتها ، امریکا را متهم کردندکه به‌لذت عدم پرداخت کمک‌کافی نظامی موجب تسلط سرخها شده‌است ولی این استنتاجات مبتنی بود برجهل و تبلیغات و ساده‌لوحی .

درحقیقت در ۱۹۴۵ ، چانگایچک ، میلیاردها دلار تجهیزات امریکائی برای ارتش سه‌میلیونی خود دراختیار داشت ، اما این افراد نه‌تصرین داشتند و نه‌تمایلی به‌جنگیدن بنفع رژیم چانگ .

بولی‌که امریکا برای خوراک و مواجب سربازان میداد راه جیب افسران را میگرفت .

بسیاری از دستجات ناراضی چین بمیل خود ، مهمات و آذوقه خودرا تحویل‌کمونیتها میدادند .

درطی این دوران مشکل ، حکومت چانگایچک و خویشاوندانش ، سونگها و کونگها ، به بسط دامنه معاملات خود اشتغال داشتند . در آغاز سال ۱۹۴۷ ، حتی آذوقه یوان.آر.آر.ا که به‌نفوس گرسنه چین اختصاص داده شده بود باقیمت‌های عجیب و غریب دربازارهای سیاه فروخته شد . بعضی ازمداحان چانگ ادعا میکنندکه کمونیتها باشعار اصلاحات ارضی توانستند بحکومت برسند .

در ۱۹۴۱ چندین مصاحبه باچون‌لای داشتیم ، او از این افسانه « اصلاح طلبان ارضی » بخنده افتاد و بمن گفت : « اگر شما میخواهید یک‌عنوان سیاسی بمابدهید مارا همان‌کمونیت ، انقلابی و مارکسیست بنامید » این خود چانگ بودکه این داستان را از سرتاته ساخته بود . بافتن این دروغ عظیم درجریان سالهای ۴ - ۱۹۳۹ بوقوع پیوست ، یعنی موقعی که چانگ سعی میکرد یک مساعده مالی از ایالات متحده بگیرد . درآن‌هنگام ،

چانك بدبیر خزانهداری آمریکا نوشت که دیگر اثری از کمونیستها در چین باقی نمانده و حزب مخالف فقط از اصلاح طلبان ارضی تشکیل شده است . من خود در چونك كينك بچشم خود دیدم که کارمندان سانسور چانك کلمه کمونیست را حذف میکردند و بجای آن فورمول « اصلاح طلبان ارضی » را در اخبار مطبوعات می گذاشتند . درست در همین موقع اقلا نیم میلیون سرخ بانسلیحات و تهرین و تشکیلات خوب در شمال وجود داشت . واحدهای تبلیغاتی سرخ با موفقیت در تمام ایالات چین نفوذ کرده بودند و من آنها را در کمتر از بیست میلی چونك كينك بچشم خود دیدم .

مامور یکی از سرویسهای خارجی بد چونك كينك بمن گفت که از يك هشت مسخره اصلاح طلب ارضی نباید ترسید . مادام چانكايچك شخصا اطمینان داده بود که ما نوسه تونگ ، چونن لای و چوته ، دزدان بی مقداری هستند که تا چند سال دیگر بدست فراموشی سپرده خواهند شد .

هشت سال بعد ، همین دزدان بی مقدار ، زمام هفتصد میلیون چینی را در اختیار گرفتند و چانكايچك ، شکست خورده و مبهوت ، از چین گریخت . اما او و خویشاوندانش ، سونگها بدوا ثروت شخصی و ذخایر طلای حکومت را در جای امنی گذاشتند بطوریکه حتی برای پرداخت حقوق دستجاتی که وفادار مانده و برای تامین فرار چانك نبرد میکردند پولی بجانماند . قضیه ارزش نظامی چانك نیز افسانه ای بیش نیست ، اما در مغز آمریکا چنان جا گرفته است که یکی از رؤساء جدید فرماندهی ستاد مشترک در حضور من ، در جواب یکی از روزنامه نگاران گفت : « ژنرال یسیم بزرگترین نابغه نظامی عصر ماست » . در حالیکه نبرد معروف شمال اودر ۱۹۲۶ که موجب شهرت نظامی او گردید بتوسط واحدهای تبلیغاتی کمونیست که او را کمک میکردند سازمان داده شده بود .

امروز نیز ، چانكايچك ، مشاوران آمریکائی خود را مطمئن کرده است که هنوز صاحب چین است و ملت چین آرزومند مراجعت اوست . اما فرار او به فورموز نیز يك ماجرای ناشیانه بود . ارتشهای چانك ، ملت فورموز را در معرض غارتها و دزدیها قرار دادند ، مفازه ها بدست تاراج سپرده شد ، بیمارستانها تخلیه گشت و محتوی آنها ، لوله کشیها و تشکیلات برق آنها از جا کنده و فروخته شد .

هنگامی که فورموزیها به مخالفت برخاستند ، نیروهای چانك به مسلسلهای خود توسل جستند و باین طریق هزاران فورموزی بقتل رسیدند . هنوز ده سال بیشتر از این قتل عام سپری نشده است .

برای آنکه فکر کنیم که مردم فورموز پس از چنین قتل و غارتی هنوز حکومت چانگایچک را دوست دارند باید معتقد باشیم که این مردم دچار یک میل مرضی به شکنجه و فشار هستند .

فورموزیها بناهیت تلخی ورنج از رژیم چانگ یاد می کنند . من فورموزیها را دیده ام که وقتی آمریکاییها دروغی را بازگو میکنند که برطبق آن ، چانگایچک هنگام ورود به فورموز بانفوسی جاهل ، عقب مانده و قرون وسطائی مواجه شد و تحت رهبری درخشان خود ، ایشانرا بیک جامه تربیت شده ، لایق و سعادتمند مبدل ساخت روترش می کنند و یک قیافه خشمناک بخود میگیرند .

البته این یک دروغ بیش نیست . حقیقت اینستکه فورموزیها ، تحت تسلط ژاپون به نسبت ۹۵ درصد ، خواندن و نوشتن را میدانستند و تکنیک کشاورزی آنها باستانه ژاپون از تمام کشورهای آسیا پیشرفته تر بود . هنگام بناهندگی چانگ باین جزیره ، یک شبکه مدرن از جاده ها ، کانالها و خطوط الکتریکی تمام پهنه جزیره را فرا گرفته بود .

فورموزیها با آمریکا بانظری سرد مینگرند و ما را بمناسبت آنکه چینیها را در آنجا نگهداشته ایم سرزنش میکنند .

یک اعتقاد خلاف واقع دیگر اینستکه ملیون در اثر عشق به آزادی از فورموز یک سرزمین خیالی ساخته اند که باید بعنوان نمونه برای تمام آسیا بکار برده شود و دیگر اینکه ، انتخابات ، در آنجا شرافتمندانه انجام میگیرد ، که نمایندگان ملت در اثر یک روش دموکراتیک انتخاب میشوند . اما بهنگامی که انتخاب سران کشور برای محلی که معادل کنگره ماست در پیش است ، توده ، هیچ وسیله ای برای ابراز عقیده در اختیار ندارد . آنجاست قدرتی که سیاست لازمه را تعیین میکند . صدها قانونگذار حقوق بگیر چانگایچک در انتخابات فلابی ۱۹۴۸ بطور مستبدانه بتوسط چانگایچک بکارگمارده شدند . اگر فورموزیها اختیار انتخاب اعضاء مجلس ملی را پیدا کنند ، امکان خلع قدرت چانگایچک فراوان است .

آمریکاییها ، ملیون چینی را شاید بدلیل مصالح عالیه در فورموز نگهداشته اند و سه چهارم میلیارد دلار در سال خرجشان میکنند که اگر مخارج نگهداری نیروهای نظامی رانیز بآن بیفزائیم سربه جهنم خواهدزد .

راجع به ارزش این ارتش باید گفت که هفتاد درصد آن از مشمولین جوان فورموزی تشکیل شده است . این جوانان هیچ نوع نفی در اشغال مجدد چین به حساب چانگ ندارند .

من پیش‌بینی میکنم که اگر ارتش چانکایچک بخواهد چین را تسخیر کند ، این دستجات یا شورش خواهند کرد یا بطور ساده از نبرد خودداری خواهند نمود .

بدون کمک آمریکا ، چانکایچک حتی یکماه نمیتواند به حیات خود ادامه دهد . مطبوعات تایپه کاملاً تحت کنترل حکومت هستند . در طی پانزده سال اخیر فقط یک مجله پیدا شده که اختلاف عقیده خود را بیان کند ، مدیر این مجله اکنون ده سال است که در زندان بسر میبرد .

باهمه اینها در ۲۸ مارس ۱۹۶۰ ، هنگامی که یونایتد پرس اینترناشنال ، عکس ژنرال بیسیم و خانم چانکایچک را برای تمام روزنامه های آمریکا فرستاد ، در زیر آن نوشته بود : تایپه - پرزیدان چانکایچک به یک موفقیت خردکننده و منتظره در تجدید انتخاب خود بنوسط مجلس ملی ، در هفته اخیر ، توفیق یافته است . «

ما امروز از چنین مردی و از فامیل سونگ حمایت و نگهداری میکنیم . ملت آمریکا نیز یک دنیا دروغ درباره چین پذیرفته است .

بعضی اشخاص که جرات کرده ، روش آمریکا را در چین مورد بحث فرار داده اند غالباً بداشتن تمایلات کمونیستی متهم شده اند .

حقیقت خشن درباره وضع چین ندرتاً بشکل کامل خود عرضه شده و مطبوعات آزاد کشورهای متحده به بهت و گیجی و بی اطلاعی عمومی بیشتر کمک کرده اند .

بسیاری از شخصیت‌های دولتی و غیردولتی در شکل دادن عقاید عمومی به ترتیبی که خود خواسته اند ، ذینفع بوده اند .

یک ملت بزرگ نمیتواند بر اساس دروغگوئی و اغفال خود ، مدت مدیدی پایدار بماند . «



این بود قسمتی از آنچه ویلیام - ژ - لدرر امریکائی در کتاب معروف « ملت گوسفند » در سال ۱۹۶۰ نوشته است .

ویلیام - ژ - لدرر با نوشتن کتاب « ملت گوسفند » ملت آمریکا را از یک بهت در آورد و در بهت دیگری فرو برد . بهت اول ناشی از این استفهام بود که مردوجیه‌المله‌ای نظیر چانکایچک که از عقل کنفوسیوسی و

نبوغ نظامی برخوردار و از میلیاردها دلار کمک آمریکا بهره‌ور بود چگونه در برابر عده‌ای بی سرو پای «اصلاح طلب ارضی» منهزم شد و سرانجام به فراموش گریخت، و بهت دوم که عمیق‌تر و یاس‌انگیزتر از بهت نخستین است معلول این پرسش است که دستگاه‌های تبلیغاتی عظیم سرمایه‌داری آمریکا به اضافه تبلیغات رسمی سیاسی و نظامی دولت، از دگرگون کردن حقایق چه قصدی داشته و از مردی بی سرو پا و نفرت زده و از یک سیاستمدار حرفه‌ای مزدور و از یک نظامی جاه طلب و نزد چرا آن چنانکاپچک ایدالی را ساخته است.

ملت آمریکا تا بحال بارها در برابر چنین سئوالاتی مبهوت شده است و هنوز هم مراحل بهت انگیز بشمارای را باید سپری کند تا سرانجام بتواند بر «زودباوری» خاص خود فائق آمده، پیچ رادیوها و تلویزیونها را ببندد و صفحات بهت انگیز روزنامه‌ها را درهم پیچد و در واری سیل عظیم تبلیغاتی که نظر و منافع خاص دارد به تعقل و تفکر پردازد و واقعیات جهانی و ملی را بعنوان مفروضات این تعقل و تفکر بکار برد. در این شرایط و فقط در چنین شرایطی است که یک «ملت گوسفند» (بقول لدرر) وزود باور و سربریزر، بآن مرحله عقلی و فکری که شایسته انسان عهدماست صعود خواهد نمود. این کاری است که آن ملت بزرگ، باید برای نجات خود آغاز نهد و بانجام برساند.

استاد هزی تریا شاگرد کنفوسیوس گفته است که: «مرد آزاده شب و روز بر سر دستگاه ضمیر می نشیند و وظیفه خود را که عبارت از جستجوی حقیقت و خدمت بملت و نوع بشر باشد بجای می آورد و بدون آن آرام نمیگیرد.»

ژوهن استراچه، یکی از رهبران مهم حزب کارگر انگلیس و وزیر جنگ کابینه اتلی در کتابی بنام «پایان امپریالیسم» نوشته است که: «امریکائیهایی ملتی جوانمرد، ولی زودباورند». او در موضوع آماده کردن افکار عمومی ملت آمریکا برای توسعه امپریالیستی دولت خود مینویسد: «بدون شك لازم خواهد آمد که توسعه امپریالیستی آمریکا را زیر عناوین دیگری جلوه‌گر سازند و شعارهای جدیدی را پیش بکشند و محتملا در جلد ضد امپریالیسم بروند تا بتوانند ملتی را که واقعا دارای سنتهای مستحکمی بفتح استقلال ملتهاست مطمئن سازند. اما بیم آن میرود که چنین کوششی برای کسانی که شغلشان شکل دادن به افکار عمومی است مشکل نباشد، چون امریکائیهایی ملتی جوانمرد ولی زودباورند.»

این زودباوری نه تنها بر خلاف عقل و منطق و مضر کشف آن حقیقت انسانی است که در ۲۵۵۰ سال پیش حکیم چینی، تزی هزیا، راه آن را بما نمایانده، بلکه اصولاً با موقعیت کنونی امریکا نه تنها برای آن ملت بلکه برای تمام بشریت خطر هولناکی در خود نهفته دارد.

ملت امریکا بمثابة یکدستگاه مکانیکی بتوسط امواج رادیو در جهت معینی سیر میکند و با تغذی از نثریات ذبنفع و مراکز رادیویی و تلویزیونی که در بست در اختیار تراستهای عظیم صنعتی و تجارته هستند، سهولت در راهی که خواست تراستها و در جهت منافع آنهاست، عقیده و اندیشه خود را میسازد و در همان راهی که پیش بینی شده است و بقصد همان هدفی که تعیین شده است پیش میرود. یک چنین حالت فکری و روحی ممکنست نه تنها برای ملت امریکا بلکه برای جهان بشری نیز عواقب وحشتناکی داشته باشد.

سیستمی که بظاهر دو حزبی و در حقیقت یک حزبی است، باشکل دادن دلخواه بافکار عمومی، بگمراهی و بهت آن ملت بزرگ کمک میکند. حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه که در مبارزات انتخاباتی بصورت دو دستگاه متفاوت عمل میکنند، از نظر اقتصادی و سیاسی جز آلت فعل طبقه سرمایه‌دار چیزی نیستند، طبقات متوسط و زحمتکش وسیله‌ای برای ابراز عقاید خود در اختیار ندارند، نه تنها حزبی که این طبقات را متشکل کند وجود ندارد بلکه آزادی‌سندیکاهای نیز بوسائل مختلف از میان رفته است.

فرانکلن روزولت، مرد بزرگ و بشردوست امریکا در دهه ۱۹۳۰ مساعی فراوانی برای کنترل تراستها و آزادی‌سندیکاهای ابراز داشت ولی دیوان عالی امریکا با حمایت تراستها و تبلیغات طوفانی آنها تلاشهای آنمرد را خنثی نمود تا زمانی که ترممن به بهانه «لیبرالیسم اقتصادی» هرچه راکه روزولت رشته بود پنبه کرد.

در امریکای بعد از روزولت مثل امریکای پیش از او فقط یکنوع آزادی باقی ماند و آن آزادی تراستهاست برای کسب سود هرچه بیشتر، از هر طریق و بهر شکل و بکار انداختن «عامل ملت» در راه منافع خود، بهر زمان و در هر مکان، اگرچه این مکان میدان‌های جنگهای توسعه طلبی و امپریالیستی باشد.

دروغهایی که در مورد چین فورموز، چنانکه دیدیم، تحویل ملت امریکا داده شد و دروغهای دیگری که در مورد لائوس، چنانکه خواهیم دید، بعنوان حقایق اوضاع بر قلب و ایمان ملت امریکا حک شد برای شکل دادن

بافکار عمومی ملت آمریکا و بمقصد تضمین منافع طبقه‌ای بود که در پناهگاه احزاب دموکرات و جمهوریخواه سنگر گرفته است .

آزادی بی حد و حصر تراستهای کلان و تشکل آنها در دو حزب «هم طبقه» و بی رقیب وعدم تشکل طبقات دیگر جامعه و تبعیت مطلق این طبقات از تبلیغات پردامنه دستگاه های تبلیغاتی تراستها موجب شده است که منافع تراستها از نظر ملت آمریکا بعنوان منافع ملی تلقی گردد

چنین ملت « تبلیغات زده » و مسحوریرا ، سهولت میتوان ، بابکار بردن چند انگیزه بعنوان مترسک ، علیه منافع سایر ملتها تجهیز نمود و حتی شاید به جنگ اتمی وادار ساخت .

جلوگیری يك ملت از آشنائی با حقایق و علم رشد اندیشه های بشر دوستانه دراو در تعقیب این ناآشنائی و دامن زدن بکینه و نفرت او در قبال سایر ملتها ، عواقب هولناکی میتواند ببارآورد.

کنفوسیوس گفته است : « واداشتن ملتی که هنوز تربیت نشده است به جنگ و ستیز یعنی آزاد گذاشتن همه صفات حیوانی و نفسانی او ، موجب انقراض آن ملت را فراهم خواهد ساخت . »

تشکل و تحزب طبقات مختلف ملتهائی نظیر فرانسه و انگلیس و ایتالیا در سازمانهائی که حافظ منافع طبقاتی آنها هستند موجب جلوگیری نسبی از افراط کاربهای سرمایه‌داری های کلان ، چه در داخل و چه در خارج ، شده است . در داخل این کشورها نه آنچنان انحصارات عظیمی نظیر آمریکا که تمام موسسات متوسط و حتی عظیم را ببلعد و آزادی طبقات متوسط و زحمتکش را پامال نماید و حتی حق اعتصاب را بزور «اعتصاب شکنها» عملاً معلق سازد ، بوجود آمده است و نه افراط کاربهای امپریالیستی انحصارات در کشورهای صنعتی نشده ، بدون برخورد با مخالفت‌های داخلی ، میتواند راه زور و تاراج را سهولت و بدون حرف تا به آخر ادامه دهد .

مبارزات عملی و قلمی آزادیخواهان فرانسه در جریان مسئله الجزایر نمونه بارزی از اثر بخشی تشکل طبقات مختلف جامعه علیه سرمایه داری استعمار گراست .

دموکراسی آمریکا که بر سیستم استبداد و انحصار طلبی تراستها متکی است و جائی در آن برای مداخله طبقات متوسط و زحمتکش باقی نیست ، سرانجام از دو جهت مورد مخالفت قرار خواهد گرفت ، یکی مقاومت ملت آمریکا برای حق تحزب و تشکل طبقاتی و جلوگیری از افراطکاری های طبقاتی تراستها و دیگر قیام ملتهائی که مورد هجوم سرمایه‌داری انحصاری

آمریکا قرار گرفته‌اند. سیستم انحصارطلب عجیب و غریب سرمایه‌داری آمریکا و دموکراسی استبدادی تراستها، مثل کشتی عظیمی که در وسط اقیانوس به صخره‌ای سخت برخورد کند با برخورد با دوعامل مذکور، سرانجام ازهم خواهد پاشید.

کنفوسیوس گفته است: «هرکه درباره اموری که پس از مدت درازی اتفاق خواهد افتاد پیش از وقت نیندیشد بزودی دچار سختیهای ناگوار خواهد شد».

نتیجه منطقی و طبیعی افراط‌کاریهای تراستهای آمریکا که از طرفی ملت آمریکا را و از طرف دیگر، بشریت موجود را در راه کسب سودهای بیحد و حصر بخطر افکنده است جز تلخکامی و نیستی چیز دیگری نخواهد بود.

بازهم از قول دانای چین، کنفوسیوس، میگوئیم که: «هرکه در کارهای خود همیشه سود و فایده را در نظر ندارد، بسیار پشیمانی و تلخکامی برای خود آماده میسازد».

فرانکلن روزولت در مبارزه با تراستها، با تمام تلاشهای جوانمردانه خود، دچار شکست شد و ترومن باواگذار کردن بخش دولتی تولید، که روزولت بوجود آورده بود، به بخش خصوصی تولید یعنی به تراستها، شکست او را تکمیل نمود و بدینطریق افسانه کنترل اقتصادی را غیر عملی اعلام کرد ولی يك ملت بزرگ امکان ندارد، که برای همیشه، اسارت تراستها راچه از نظر سیاسی و اجتماعی و چه از نظر اقتصادی، تمکین و تحمل کند. این جریان نیز مثل تمام افراط‌کاریهای مستبدانه تاریخ بالاخره پایانی خواهد داشت».

در يك کشور سرمایه‌داری، سیستم دموکراتیک فرانسه بهترین سیستم‌هاست، در چنین سیستمی، افراط‌کاریهای داخلی و خارجی سرمایه داری سودپرست تا حدی مهار میشود و از زیان او برای بشریت به نحوی از انحاء کاسته میگردد، ولی در سیستم باصطلاح دموکراسی نوع آمریکائی که دموکراسی از بالا و رهبری از بالا، از راه تبلیغات انحصاری خود، افکار عمومی را از بالا و بطور مصنوعی شکا، میدهد عاقبت هولناکی را برای انسانیت میشود پیش بینی نمود. در این سیستم، فقدان تشکیلات ملی طبقات زحمتکش و متوسط، هر نوع امیدی را برای تعدیل مطامع تراستها نقش بر آب کرده‌است. اجبار تراستها به پامال کردن حقوق جمیع ملتها نیز چیزی نیست که بخودی خود تعدیل‌پذیر باشد. کنفوسیوس گفته است: «در جهان، تنها

دو گروه از مردم هرگز حالشان را تغییر نمی‌دهند و هر جا باشند و هر چه پیش آید در زندگی خویش پایدار و یکسان میمانند ، این دو گروه عبارتند از بالاترین خردمندان و پست ترین بیخردان» .



از واقعیاتی که در کتاب «ملت گوسفند» مذکور افتاده به نحو صحیح و بی طرفانه‌ای نتیجه‌گیری نشده است . لدرر که خود از طرفداران امپریالیسم آمریکاست از تحریر این کتاب نه قصدش متهم کردن تراستها بوده و نه محکوم نمودن سیستم تراست بازی، بلکه در ضمن انتقاد از روش مأموران آمریکائی خواسته است نشان دهد که چگونه بهتر میتوان زمینه را برای پیشرفت سیاست و تجارت آمریکا آماده‌تر ساخت .

استنتاج لدرر از وقایعی نظیر واقعه فورموز و چانکایچک درست برخلاف جهتی است که بیطرفانه میتوان اندیشید .

لدرر میخواهد وانمود کند که مردی نظیر چانکایچک موجب شده است که سیاست آمریکا در شرق دور شکست بخورد و با مخالفت افکار عمومی جهان برخورد بکند ، در حالیکه تبعیت چانکایچک از تقاضاهای آمرانه اقتصاد آمریکا موجب شد که چانکایچک باقیام عمومی ملت چین مواجه شود و دچار خشم و نفرت ملیونها مردم استعمار زده قرار گیرد . معقول نیست پذیرفتن این ادعا که مأموران آمریکا ، در خواب غفلت ، میلیاردها دلار را در «کف زنگی مست» گذاشته باشند .

وقایع و حوادث نشان داده‌اند که صحبت از گول خوردن مأموران آمریکائی يك افسانه سرائی است .

چانکایچک چه در چین و چه در فورموز از همان راهی رفته است که اجارات مستبد اقتصاد آمریکا در پیش پایش گذاشته بوده است . نمیتوان ادعا کرد که چانکایچک در قتل عام مردم فورموز و غارت بازارها و بیمارستانها از مغز رهبری‌کننده‌ای که از سالها پیش راهنمای او بوده است کسب تکلیف نموده و بدون توجه بدستور مرکزی که از دیرباز درازاء میلیاردها دلار او را خریده بوده است بقتل عام پرداخته باشد .

چانکایچک بزور از چین رانده شد ، ولی بازور در فورموز جا گرفت و اینک با استفاده از قدرت ، حکومت بی پایه خود را محفوظ نگهداشته است .

این زور و قدرت از کجا ناشی است اگر بر ارتش امریکا مبتنی نیست .
داستان های رویا انگیزی هم که در باره نبوغ چانکایچک و دموکرات
منشی او و انتخابات آزاد و آبادانی فورموز ساخته و پرداخته شده است از
شیپور چانکایچک بگوش ما نرسیده ، اینهمه داستان ها از دستگاه های تبلیغاتی
آمریکا در جهان پخش شده است . کسانی این داستان ها را سروده اند که از
راه اطلاعات «سیا» بر احوال این مرد وقوف کامل داشته اند پس صحبت از
گول خوردن گزافه گوئی است بلکه صحبت از گول زدن ، واقعیت است .
گول زدن افکار عمومی امریکا واقعیت هولناکی است که در کتاب
« ملت گوسفند » به نحوی بارز از زیر پرده تبلیغاتی بیرون کشیده شده
است اما چنان وانمود شده که ماموران امریکائی خود گویا گول چانکایچک را
خورده اند .

ادامه سیاست حمایت از چانکایچک در زمان حال نشان میدهد که
رهبران واشنگتون خود را گول خورده تلقی نمیکنند چنانکه از حمایت شده
سابق خود باز هم حمایت میکنند . فقط تنها تفاوتی که بچشم میخورد در هدف
است . سابقا حمایت از چانکایچک بمنظور اشغال جای امپریالیستهای اروپا و
ژاپون بود در چین و تصرف بازار هفتصد میلیونی این کشور و اکنون از جسد
چانکایچک برای نگاهداشتن مدام و مداوم جهان بر لب پر تگاه جنگ استفاده میکنند .
ژنرال سیم « نابغه » زرد از همان صبحدم قیام خود علیه سیستم فکری
سون یاتسن با مقامات پنج دولت امپریالیستی آن زمان معامله خود را کرده بود
و در برابر پول خارجی آزادی و دموکراسی و استقلال کشور خود را فروخته
بود . او در جریان دومین جنگ بزرگ جهانی در برابر میلیاردها دلار کمک
آمریکا تمهد کرد که نطفه هر نوع جنبش وطنخواهی را براندازد . بدین
طریق معامله سود آوری در گرفت که هم چانکایچک و هم امریکا را بسوده های
کلان میرسانید و تنها عاملی که در این میان بعنوان یک کشور توسعه نیافته
همه چیز خود را از دست میداد ملت متمدن و باستانی چین یعنی ملتی بود که
در ۲۵۵۰ سال پیش فرزند دانائی نظیر کنفوسیوس بعالم انسانیت تحویل
داده بود .

در تمام دوران حیات سیاسی چانکایچک ، امریکا از مقام و ثروت
بیحد و حصر او و خانواده اش و خانواده زنش حمایت کرد و چایکایچک نیز در
عوض حتی جنبشهای ملی و استقلال طلبانه ناسیونالیستی از نوع جنبش سون یاتسن
را بر انداخت .

افراط در توسعه طلبی و سود پرستی امریکا موجب شد که ملت چین

نیز آخرین تصمیم افراطی خود را بگیرد و صفوف خود را پیرامون حزب مائو تنگتر کند. بدین طریق دامی را که آمریکا برای ملت چین گسترده بود پایگیر خود او شد یعنی سرانجام، استعمار کلک استعمارگر را کند.

این پدیده در تمام مناطق دیگر شرق دور و جنوب شرقی آسیا نیز که سیاست استعماری افراطی آمریکا مانع رشد ناسیونالیسم مستقل و دموکراتیک شده است تکرار گردید.

اکنون که خشم ملت چین فائق آمده و چانکایچک گریزپا بکمک آمریکا بر ملت فورموز تسلط یافته است مسئله‌ای اختراعی بنام «مسئله چین» و حکومتی بنام چانکایچک از جهت دیگری مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

توطئه آمریکا علیه پذیرش چین کمونیست به سازمان ملل و اختراع مسئله‌چین نیز وسیله‌ای برای ممکن ساختن همین بهره‌برداری است که هدف آن نگهداری مداوم و مداوم جهان بر لب پرتگاه جنگ است.

اصولا برای ما مردم دنیا چه حاصل مثبتی در نظر است که جزایر ماتسو و کموی و فورموز بخاک اصلی چین پیوندند یا نپیوندند، درحالی که حاصل منفی آن اضطراب و هراس دائم و مداوم ما از جنگ اتمی جهانگیر است.

اگر منظور آمریکا ایجاد همین هراس جهانی نیست پس نگهداری ماتسو و کموی و فورموز بصورت یک پایگاه هراس بچه منظوری است، در حالیکه سر رسیدن دوران انفجارات اتمی و موشکهای دور پرواز هر نوع استفاده‌ای را از این چند جزیره، بعنوان پایگاه حمله و دفاع، غیر ممکن ساخته است؟

کندی در استراتژی صلح مینویسد: «گرچه نیروهای چانکایچک، جزایر کموی و ماتسو را در اختیار دارند ولی با در نظر گرفتن قوانین جغرافیائی، جزایر ساحلی مزبور در گرو مائوتسه‌تونگ هستند. دلائل سیاسی و نظامی برای دفاع از فورموز در باره این جزایر کوچک که در حوالی ساحلی چین اصلی است صدق نمیکند. ما تعهداتی در آنجا داریم... مسئله قابل توجه اینستکه این جزایر ساحلی میبایست تاکنون مارا به یافتن راه حلی برای رفع این تعهدات هدایت میکرد ولی هیچ اقدامی برای تسکین این وضع بعمل نیامده است چنانکه بر سر این جزایر تاپرتگاه جنگ پیش رفته بودیم. اولین پندی که از جریان تنگه فورموز میاموزیم اینستکه در آینده باید کنترل جنگ یا صلح در اختیار ما باشد. در حالیکه از قول سخنگوی

آمریکا در فورموز گفته شده بود که بطور کلی باقی ماندن یا نماندن ناوگان آمریکا در آبهای چین در صلاحیت چین ملی است سخنگوی دیگری در باره لزوم همکاری ما در صورت حمله چین ملی به چین کمونیست سخن بمیان آورده بود. خبر دیگری حاکی است که چانکایچک از ادامه مذاکرات آمریکا و چین کمونیست در ورشو سخت ناراحت است. لذا لازم شد تا سفیر ما در فورموز دولت چانکایچک را مطمئن سازد که تغییری در سیاست امریکا حاصل نگردیده است. — وقتی در واشنگتون از بیطرف ساختن کموی و ماتسو سخن بمیان آمد چانکایچک پافشاری کرد که جزایر مزبور نباید بیطرف و غیر نظامی گردند و چنین وانمود کرد که او تنها اوست که در باره حمله به تاسیسات کمونیست ها و ستونهای تدارکی آنها در چین اصلی تصمیم خواهد گرفت. این نمونه نشان میدهد که چگونه ممکنست کنترل جنگ یا صلح از اختیار ما بیرون رود. اینجاست که باید گفت، بعوض آنکه سگ دمش را به تکان در آورد، دم، سگ را تکان میدهد. — در صورت حمله چانکایچک بخاک اصلی چین و حمله انتقامی کمونیستها به فورموز در جنگی غوطه ور خواهیم شد که چه بسا جنگ اتمی و احتمالا جنگ جهانی باشد، آن هم جنگی که ممکنست بر سر دو جزیره ای که برای امنیت ما هیچگونه ارزشی ندارند و در زمان و مکانی روی دهد که ما انتخاب نکرده باشیم. — مردم آمریکا میخواهند که حاکم بر سرنوشت و سیاست خود باشند، این سیاست باید در اینجا، در این کشور و بوسیله مردم امریکا پی ریزی شود. — مردم امریکا مایل نیستند بر سر دو جزیره ساحلی، بی جهت، در باطلاق جنگ فرو روند، آن هم جنگی که نه دوست و متحدی برای ما کسب خواهد کرد، نه قلمرو ارزنده ای بما خواهد بخشید و نه افکار عمومی جهان، در چنین جنگی بنفع ما قضاوت خواهد کرد. — در صورت حمله چین کمونیست به جزایر ساحلی و دخالت امریکا در آن منطقه ما از پشتیبانی متحدین خود یا سازمان ملل اطمینان نداریم. — فرو رفتن در چنین جنگی بدون همراهی متحدینمان و بدون پشتیبانی افکار عمومی جهان صورت فاجعه ای را بخود خواهد گرفت که از هر فاجعه شناخته شده ای فجیع تر خواهد بود.



این بود سخنان شیرینی که در صورت واقیعت، برای دلهای مضطرب

ما مرهم شفا آفرینی میتوانست باشد. اما متأسفانه آنچه مذکور افتاد يك بازي تبليغاتی بیش نبود .

کندی سناتور از فرورفتن در گرداب جنگ پرهیز میکرد ولی همینکه بریاست جمهوری رسید و بر مقامی که وظیفه‌مند حفظ «منافع» تراستهاست تکیه زد همان سیاست جمهوریخواهان را دنبال نمود . هدف این بود که برای تحقق مقاصد تاجران آمریکائی منطقه‌ای بنام «منطقه خطرناک» پیوسته وجود داشته باشد .

اختراع چین ملی و حمایت از چانگکایچک و ستیزه‌جویی با چین کمونیست بر سر قسمتی از خاک چین بمنظور تحقق همین سیاست بود .
سوداین سیاست مهلك را تاجران و صاحبان صنایع آمریکا بر میدارند . هدف تاجران آمریکائی اینستکه از سوئی بر «منافع» استعماری امپریالیسم‌های اروپائی در جنوب شرقی آسیا تسلط یابند و از سوی دیگر بارسنگین ذخایر و کالاهای جنگی خود را در مناطقی که گویا در خطر چین هستند بر زمین بگذارند . دولت آمریکا ننگ حمایت از چانگکایچک و دارودسته او را بهمین لحاظ تحمل مینماید . چانگکایچک وسیله‌ای است برای تحریک چین به جنگ و اثبات خطر چین سرخ .

برای ذکر نمونه‌ای از این تحریکات خطرناک بخشی از کتاب سازمان مرکزی جامعه‌ی آمریکا (سیا) تألیف آندریوتولی روزنامه‌نگار معروف آمریکائی را به نقل از ترجمه فرانسو آن بشرح زیر در اینجا می‌آوریم :

« چانگکایچک که اینک مشغول گره‌گردد خود را از فوره‌وز به چین کمونیست نشان میدهد در دهه ۱۹۴۰ زندگی سیاسی خود را در جناح بسیار چپ آغاز نمود ولی همینکه بانگداران چینی که نگران اوضاع بودند شرایط مفیدتری را باو پیشنهاد نمودند چانگکایچک بیک رجل محافظه‌کار بدل شد و با تدابیر زیرکانه‌ای بقدرت رسید .

چانگک پس از آن با کمک همدستان خود به جمع ثروت پرداخت ... معاونان او مواجب سربازان را به جیب میزدند و اغذیه‌ای را که خارجیان برای دهقانان گرسنه میفرستادند غارت نموده ، بازار سیاه پررونقی بوجود می‌آوردند . نتیجتاً کمونیستهای مائوتسه‌تونگ بر این باصلاح دولت تسلط یافتند و چانگک و قطاع‌الطریقهای رعنا‌ی او را بیرون ریختند .

چانگک همینکه با کمک سه میلیارد دلاری آمریکا در فورمور سنگر گرفت به ساختن يك ماشین جنگی پرداخت تا بتواند سرزمین چین را دوباره فتح نماید . آمریکا مخارج پانصد هزار سرباز او را برای آزادادن مائو میپرداخت

روزولت و ترومن به چانگکایچک اعتماد نداشتند ولی او را آلت دست کرده بودند

سیا پیوسته تعداد قابل توجهی از مأموران خود را بعنوان گوناگون در فورموز نگهداشت. تصمیم جان فوستر دالس وزیر خارجه وقت آمریکا در ۱۹۵۳ دایر بر آنکه ناوگان هفتم آمریکا مانع حمله ارتش فورموز به سرزمین چین نخواهد شد و اینکه ایالات متحده دیگر با مستحکم نمودن جزایری که چانگ در نزدیکی ساحل چین اشغال نموده بود مخالفتی نخواهد کرد شرکت آمریکا را در اقدامات چانگ تکمیل نمود.

بدین قرار سیا در زیر نام کمپانی تجارتي «مؤسسات اقتصادی غربی» به آماده کردن نیروهای چانکایچک در این جزایر پرداخت. احدی نتوانست از نوع تجارت کمپانی سردر آورد ولی او بیکار نبود. کار کمپانی سازمان دادند، تجهیز نمودن و تعلیم دادن به پارتیزانهای چانگ بود که هواپیماهای کمپانی را برای تاخت و تاز در سرزمین چین مورد استفاده قرار میدادند کمپانی خود نیز دسته مرموزی از سربازان ممتاز در اختیار داشت که دور از انظار در سربازخانههای مدرن جا داده بود.

حضور این کمپانی نشانه آن بود که ایالات متحده مصمم به نگهداری جزایر کموی و ماتسو میباشد معهدا دولت آمریکا هیچگاه اعتراف نکرد که این کمپانی نماینده اوست. اما در ۱۹۵۴ که سیاست آمریکا حضور ما را در جزایر رسماً اعلام نمود کمپانی بمرور منحل شد و مأموران سیا جای خود را به افسران ارتش دادند.

آمیرال رادفورد، خصم بی‌امان چین کمونیست، که در سال ۱۹۵۳ رئیس ستاد مشترک ارتشهای آمریکا بود، در تقویت و نگهداری چانگ اصرار میورزید.

ماتسو تونگ نمیتوانست در برابر این تحریکات واکنشی نشان ندهد. او حمله با توپ به کموی را آغاز نمود که در آن حمله دو افسر آمریکائی به قتل رسیدند. عکس العمل شدیدی در ایالات متحده پدیدار گردید. سه نفر از اعضای شورای سران ستاد ارتش اظهار داشتند باید اجازه داد که هواپیماهای چانگ هدفهای واقع در سرزمین چین را بمباران کنند و با اصرار تمام درخواست نمودند که اگر سرخها بر فورموز یا کموی دست دراز کنند نیروی هوائی آمریکا وارد میدان گردد. آمیرال یکی از این سه نفر بود.

جان فوستر دالس که با رادفورد هم عقیده بود از بیم آنکه مبدا چنین تحریکی به جنگ کامل با چین کمونیست و سپس به جنگ جهانی مبدل شود از این نقشه دست برداشت. بعداً ایزنهاور و دالس بظاهر نشان دادند که مایل به تخلیه جزایر کموی و ماتسو هستند و تبلیغات آمریکا چنین شایع نمود که چانکایچک حاضر به تخلیه نمیشود.

یکی از مقامات دولتی آمریکا در آن عهد گفت که «ما نمیتوانیم بحق حاکمیت یک دولت مستقل تجاوز کرده به چانگ دستور بدهیم که جزایر را

تخلیه نماید». اما در واقع اشاره به حق حاکمیت ملی همانند اعتقاد به نبوغ چانکایچک و قدرت ضربه‌ای ارتش او در نظر آمریکائیه‌ها جزیک بازی مسخره پیش برده چیزی نبود، چون آمریکائیه‌ها بیش از هر ناظر دیگری خبر داشتند که حکومتی که خود بوجود آورده‌اند تا چه حد فاقد صلاحیت و پوشالی است. در این مورد نیز، علاوه بر آنچه در صفحات قبل آوردیم، آندریوتولی نویسنده کتاب فعالیت‌های پنهانی سیا داستانی حیرت‌انگیز از آلودگی و فساد ارتش چانک ذکر نموده است که ما آنرا برای اثبات استنباط خود در اینجا نقل مینمائیم:

« در جریان سال ۱۹۵۴، هنگامی که مردم جهان نگران جنگ کره بودند... جوانی آمریکائی که بتازگی عضو سیا شده بود از فورموز وارد شمال برمه گردید. در فورموز به او اطمینان داده بودند که شعبه جمعیت نیکوکاری چانکایچک در برمه بزودی به ایداء کمونیستهای چین خواهد پرداخت. اما این مرد جوان بهنگام گفتگو با یک سرهنگ ناسیونالیست، فرمانده یکی از هنگهائی که فرضاً باید سرخها را به ستوه آورد، دچار حیرت گردید. او در بدو ورود مشاهده کرد که سرهنگ سرگرم بررسی اوراقی است که بنظر از یک دفتر حسابداری برای او رسیده بود. مأمور جوان از سرهنگ پرسید پس سربازان شما کجا هستند، من که بارتیزانهای شما را نمی بینم؟ اینجا کشتزاری بیش نیست. سرهنگ تبسم ملیحی کرد و گفت «آنها در مزارع مشغول کار هستند». میدانید که اداره کردن فعالیت‌های نظیر مال ما پرخرج است. بدین جهت ما موقتاً بزراعت پرداخته ایم. مادر اینجا خشخاش میکاریم.

به مأمور جوان گفته بودند که تبعیدیهای چانکایچک پدر کمونیستهای چین را در آورده‌اند اما او در آنجا مشاهده میکرد که پول مالیات دهندگان آمریکائی بمصرف تولید تریاک رسانده میشود.

در این هنگام هزاران نفر از وفاداران قدیمی چانکایچک در شمال برمه بودند. این کشتکارها بهنگام شکست رژیم چانک با اسلحه آمریکائی و باروبنه خود به برمه پناهنده شده بودند. سازمان سیا باین ارتش کوچک تبعیدی بعنوان خاری در پهلوئی کمونیستهای چین نگاه میکرد.

بدین قرار بود که زیر نظر مأمورانی بسیار باتجربه نیروهای کمکی و اسلحه برای تبعیدیها فرستاده شد و دلارهای ما در اختیار آنها قرار گرفت که بمصرف طرح خودشان رسید. در واقع تبعیدیها نیز مانند بسیاری از کارمندان عالیرتبه چین ملی بفکر جنگ نبودند بلکه فقط به جمع ثروت میاندیشیدند لذا بر روی زمینهای غصبی‌ای که از برمه‌ایها گرفته بودند ناگهان مبدل به کشتکار شدند آنها خشخاش میکاشتند و سودهای خود را با فروش سلاحهای خود به بارتیزانهای کمونیست آن منطقه تکمیل مینمودند.

این مبارزان راه آزادی... بهترین زمینهای شمال برمه را بخود اختصاص داده، عملاً یک ایالت کامل را متصرف شده و حکومت ناحق خاص

خود را بوجود آورده بودند .
یکجین اجحافی مقامات برمه‌ای را ازجا بدر برد بطوریکه آنها با شدت تمام بلحکومت آمریکا اعتراض نمودند . سفیرما تکذیب کرد که کشتکاران چانکایچک کمک مالی یا دستوراتی از مأموران ما دریافت داشته باشند ولی اونو ، نخست‌وزیر برمه ، که از جریان عملیات سیا گاه‌لا باخبر بود بسختی در برابر ایالات متحده و پشت اعتراض خود ایستادگی نمود . درهمان هنگام حکومت برمه اعلام کرد که سلاحهائی را که آمریکائیها با چتر نجات برای تبعیدیهای چینی در برمه فروریخته‌اند کشف و ضبط نموده است . سرانجام شهزاد سرباز چینی به‌خرج آمریکا به‌فورموز انتقال داده‌شدند . این جریان که در عین حال تأثر‌آور و خنده‌دار است یکی از جریانات بسیاری است که در مناسبات آمریکا و سازمان سیا با رژیم چانکایچک بچشم می‌خورد .
سازمان سیا از بدو تشکیل حکومت چانکایچک با او همکاری مینماید و نتیجتاً وضع را بصورتی درآورده که هرآن ممکنست آمریکا به جنگ با چین کمونیست کشیده شود .»

*
* *

استنباطی که از تاکتیکهای سیاسی آمریکا بیطرفانه میشود نمود اینستکه حکومت آمریکا در پیش‌برد مقاصد خود بهیچوجه ملاحظه ملت‌ها را نمیکند . تاجران آمریکائی ماشین‌ها را بحرکت درآورده‌اند که فقط راه را برای تسلط اقتصادی آمریکا بر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق که ، باصطلاح ، کشورهای توسعه نیافته یا جهان سوم خوانده میشوند هموار میسازد . دراین حرکت رو بهجلو احساسات ملی مردم مورد بحث ، آرمانها و امیدها و نیازمندیهای مادی و معنوی ملت‌ها بهیچوجه در نظر گرفته نمیشود . علت شکست آمریکا در برابر افکار عمومی ملل شرق همین مقابله یک ماشین خشن و بی‌ملاحظه سیاست اقتصادی آن دولت با تصمیم تغییر ناپذیر مردم زنده و متفکر و در عین حال نیازمند این ملل برای خوب زیستن است .

کاری که دولت آمریکا سواى این میکند تهمت زدن کمونیستی بر مردمی است که بمشین جهانی مذکور چه نگاه کنند . اما رهبران آمریکائی باید بهوش باشند که ناسیونالیسم آسیا چیزی نیست که از بیم تهمت میدان مبارزه را با عواملی که زندگی حال و آینده ملت‌ها را بخطر میاندازد خالی کند چون ریشه این ناسیونالیسم از دریائی از غرور و احساسات و شخصیت کامل شده انسانی آب می‌خورد و از اراده این ملت‌ها به دگرگون ساختن حاد حالت فقر تحمیلی تغذیه مینماید .

اینکه آمریکا تصور میکند که ناسیونالیسم آسیا در زیر فشار حملات استعماری و توهینها و تحقیرها و غارت‌های امپریالیستهای غرب، طراوت و دینامیسم خود را از دست داده است، اشتباه جبران ناپذیری است. تاریخ چند هزار ساله اندیشه و اندیشمندی و خیل پیشمار دانشمندان و دانایان و شاعران گذشته، ناسیونالیسم مغرور آسیا را دربر گرفته و الهام بخش آنست. روح پرشکوهی که در قالب‌های جسمانی گرسنگان و برهنگان شرق بیادگار مانده بخوبی آگاه است که فقط از لحاظ صنعت و نظام صنعتی جدید دچار کاستی و کمی است گویانکه استعمار آمریکا برای جلوگیری از ترمیم این کمی و کاستی بر تلاش خود افزوده، ولی حاصل تلاش او این شده است که ملت‌های شرق کوشش خود را برای ترمیم نقیصه عقب ماندگی با مبارزه با امپریالیسم توأم سازند.

اشتباه آمریکا در اینست که ناسیونالیسم مغرور آسیا را تحقیر میکند و توجه روح تشنه این ملت‌ها را بسوی دنیای تابناک آینده، ندیده میگیرد. آمریکا در حالیکه در زیر ماسک آزادی و آزادیخواهی و حمایت از دنیای آزاد مخفی شده، برای حمایت از اقتصاد محققین خود سد راه آرزوها و امیدهای ملت‌ها شده است و این خود موجب همین برخورد پرسروصدائی است که امروز میان مطامع آمریکا و تلاش ملت‌ها برای بهتر زیستن در گرفته است. آمریکا برای توفیق در این مبارزه، ناشیانه‌ترین و مزورانه‌ترین متدهای امپریالیستی را اتخاذ نموده است، بدین معنی که جنبش‌های ناسیونالیستی را جامه کمونیستی میپوشاند و با شلاق مبارزه با کمونیسم، ملت‌ها و ناسیونالیسم آنها را بباد کتک میگیرد. ولی اگر بنا باشد که تلقی آمریکا از کمونیسم بهمین شکل بماند و مرز کمونیسم را از آنجا که مطامع مادی آمریکا با منافع حیاتی ملت‌ها برخورد میکند بحساب آورد عاقبت وخیمی گریبانگیر او خواهد شد. بر طبق راه و رسم این دولت، کافی است که ملتی سیستم چانکاپچک را نپذیرد تا با آسانی گرفتار اتهام کمونیستی گردد ولی جز نپذیرفتن سیستم مزدوری و اسارت چیزی شایسته مللی نیست که ده‌ها سال شلاق خوردن از استعمار را پشت سر گذاشته اند. از چنین ملت‌هایی توقع دیگری نمیتوان داشت.

در حالیکه غرب، غرق رویاهای مادی خویشان است روح شرق از کوره گداخته تاریخ سر بیرون کشیده و آماده مقابله با این رویاها شده است.

آمریکا در اندیشه گرفتن جای امپریالیست‌های قبل از جنگ است و آسیا که اندوخته فراوانی از تجربه گذشته دردناک خود دارد، استقرار چنین

بدبختی جدیدی را نمیتواند بپذیرد ، چون چنین تساهلی مرادف با مرگ اوست .

الهام بخش ملتها در مبارزه با امپریالیسم نوین ، زندگی و فقط زندگی است و نیروی آنها از حقارتها و خجالتها و بدبختیهای زمان استعمار گذشته سرچشمه میگیرد .

اگر میخواهید کعبه ملتها را بشناسید بدنیای آینده‌ای که جوابگوی آمال و آرزوهای آنهاست توجه کنید ، همین دنیای آینده است که الهام بخش مبارزات ملت ها علیه امپریالیسم آمریکاست ، نه کمونیسم . زمامداران واشنگتون از این راز مطلع اند ولی بمناسبت اجاری که در تمقیب هدفهای امپریالیستی دارند از پذیرفتن این واقعیت سرباز میزنند و از ترس رسوائی بر حرکت‌های ناسیونالیستی برچسب کمونیستی میچسبانند .

نویسنده ملت گوسفند عواقب وخیم این اتهام را در مورد امریکائیان که راههای دیگری را برای سیاست آمریکا پیشنهاد میکنند واز سیاست موجود او خرده میگیرند تذکر داده است ، ولی دولت مذکور چه در داخل کشور خود و چه در خارج ، اتهام کمونیستی را یکدفعه برای همیشه بمنوان بهترین وسیله خاموش کردن صداها انتخاب نموده است . تلاش ملتها برای تعیین قطعی مرز استعمار و ناسیونالیسم و سرحد ناسیونالیسم و کمونیسم چیزی عیب و بیپوده است ، چون امپریالیسم آمریکا تصمیم خود را گرفته و قضاوت خود را نموده و بهمین جهت است که ناسیونالیسم و مبارزه با امپریالیسم در جهان کنونی تفکیک ناپذیر تلقی شده است . مانیز اگر هدف مخفی آمریکا را از اختراع چنین تهمت ناروائی بر ملا میسازیم از همین نظر است که راه مسدود ناسیونالیسم مختنق خود را بگشائیم ، چه بدون تعیین قطعی حدود ناسیونالیسم و مرز کمونیسم و قبولاندن این مرز و حدود به هیئتهای حاکمه کشورهای غیر صنعتی محال است که امکان تجلی اندیشه های ملی خود را حاصل کنیم .

در این زمینه ، پیش‌بینی دورنمای آینده ، متأسفانه رضایت بخش نیست ، چون سیستم اقتصاد امپریالیستی آمریکا قادر نیست که بهیچ قیمتی چنین بهانه مسدود کننده‌ای را از پیش پای ملت ها بر دارد ، چون استقلال اقتصادی ملتها و حاکمیت ملل بر سر نوشت خود مغایر نجات اقتصاد آمریکا از بحرانهای دائم و دوره‌ای است . در آینده نیز مثل گذشته ، مبارزه ملتها برای آزادی نمیتواند از مبارزه با امپریالیسم جدا باشد . این مطلب تا هنگامی که ملت‌های عقب مانده در زیر سلطه استعمار باشند بقوت خود باقی است .

تبلیغات امریکا از «داغ کمونیسم» برای ایجاد يك «عقدہ ترس و هراس» بهره برداری میکند. این «عقدہ» اینک در دل ملتها و افراد ملتہائی کہ زیر سلطہ امریکا هستند نشسته است. استنتاجی کہ از سیاست و متد تبلیغاتی امریکا میشود کرد اینستکہ فقط کمونیست ہا هستند کہ مصمم بہ لرزدان زنجیرہای اسارتند و لاغیر، اما این مطلبی نیست کہ مورد قبول ما باشد. واقعیت طبیعی چیز دیگری است و این متد تبلیغاتی چیزی دیگر.

واقعیت اینستکہ در کشورہای استعمار زدہ آسیا و افریقا و امریکای لاتین قیافہ استعمار لچنان چشم گیر و روباز است کہ امپریالیسم امریکا برای توجیہ مداخلات خود در این کشورہا جز پنهان شدن در زیربہانہ مبارزہ با کمونیسم، چارہ دیگری ندارد.

دوران عجیبی است! ملتها و افراد باید اول ثابت بکنند کہ کمونیست نیستند و این خود ماجرای پایان ناپذیری است، بن بستى است کہ تلاش‌های ناسیونالیستی را متوقف میکند، چون قاطع ترین دلیل برای رد تہمت، تسلیم بہ سلطہ امریکاست و سلطہ امریکا مخالف ناسیونالیسم است و ناسیونالیسم با تہمت کمونیستی مصادم میشود. پس چہ راہی برای خروج از این تسلسل برای ملتها باقی میماند، جز توأم کردن مبارزات ناسیونالیستی با مبارزات ضد استعماری؟

وجدان و قلبی و روح ما باید از غرور آزاد بودن و استقلال داشتن سیراب شود. استقلال و آزادی نہ تنها غذای جسم ماست بلکہ غذای کاملی برای روح ما نیز هست. جامع تر از آزادی، هیچ غذایی قادر بسیر کردن تمام تمنیات روحی و جسمی ما نیست. در غیاب آزادی، چہ آزادی مدنی و چہ سیاسی و اقتصادی، یک ملت یکجا احساس گرسنگی میکند و درست در همین کش و قوس است کہ قیافہ خصم استعمارگر خود را حتی در زیر ماسک مزورانہ او می بیند اما متاسفانہ در همین موقع است کہ استعمارگر نیز از بیم رسوائی، تہمت کمونیستی را بر پیشانی او میچسباند.

زمامداران وال استریت، نیکو آگاہند کہ احساسات ملی در کشورہای استعمار زدہ تا چہ حد شعلہور و سوزان است و نیز بخوبی مطلع اند کہ در این کشورہا جز بخش کوچکی از شہرنشینها مابقی نہ طرز تفکر کمونیستی دارند نہ از آن سردر میآورند و باز ہم در طی این ہفدہ سال بعد از جنگ بخوبی درک کرده اند کہ آمال مادی و معنوی ملتها رہبر جنبش های ملی بودہ است، کہ فقط پس از بر خورد با مخالفت سرسختانہ امریکا بسمت کمونیسم انحراف یافته است. اینها ہمہ را میدانند ولی سود پرستی وال استریت اجازہ

نمیدهد که کسی، راه ماشین عظیم اقتصاد امپریالیستی او را سد کند اگرچه مطمئن باشد که این سدکنندگان فقط وطن پرستانند.

ویلیام لدرر و اوژن بودریک، دو نفر امریکائی طرفدار امپریالیسم آمریکا، کتابی نوشته‌اند بنام «امریکائی زشت». در این کتاب بطور زیرکانه‌ای خواسته‌اند بفهمانند که شکست سیاسی امریکا در شرق دور و جنوب شرقی آسیا ناشی از ندانستن زبان محلی و تماس نگرفتن با مردم محل وعدم توانائی ماموران امریکا در رفع فوری احتیاجات اهالی بوده است و در تایید تشخیص داهیان خود، موفقیت‌های یک امریکائی شیر فروش و یک مهندس امریکائی سازنده تلمبه دستی و یک سرهنگ ساز زن و لوگرود امریکائی را شاهد ادعای خود آورده‌اند، که این سه تن چگونه توانستند از راه ساختن شیرخشک و تلمبه دستی و خندانیدن مردم اعتماد یک ملت را بخود جلب کنند. این دو روشنفکر امریکائی پس از سالها سیر و گشت در کشورهای شرق دور و جنوب شرقی آسیا، بالاخره باین نتیجه رسیده‌اند که باشیرخشک و تلمبه دستی و کمک به زلزله زدگان و سیل زدگان و قحطی زدگان میتوان ملتی را مثل بچه خرد سالی که از دریافت نقل و نبات قانع میشود آرام کرد، آنهم ملت‌هایی را که ده‌ها سال مبارزه با استعمار را پشت سر گذاشته و تجربیات گرانبهایی در این راه دراز اندوخته‌اند.

در آن هنگام که کتاب «امریکائی زشت» به «حلیه طبع» آراسته میشد، استعمار فرانسه تمام درهای اصلی رشد اقتصاد ملی هندوچین را بسته بود و تانک‌های امریکائی هم پشت این درها صف کشیده، رشد ناسیونالیسم را دچار بن بست ساخته بودند، راه‌های طبیعی غیر قابل عبور شده بود و جنبش‌های ناسیونالیستی غیر مجاز مینمود و همین استعمار افراطی موجب گرایش آن ملت برای افراطی متقابل گردید. در چنین مرحله‌ای از تاریخ ملت ویتنام، دو روشنفکر امریکائی پیشنهاد پخش کردن قاقالیلی را در بین چنین مردمی می‌کردند.

ورود امریکا بشرق در حقیقت موجب تسریع انقلابات کمونیستی گردیده و سیاست «بن بست» آمریکا عامل اصلی گرایش بسوی کمونیسم شده است. چین بهمین طریق از «دنیای آزاد» جدا شد، ویتنام شمالی هم بهمین طریق رفت، ژاپون هم از همین راه بدشخی امریکائی هابرخاست. کاسترو هم در زیر شلاق امپریالیسم امریکا بسمت مسکو متوجه گردید. باز هم اگر آمریکا در تحمیل سیستم قالبی نمونه فورموز چانکایچک به ملت‌های توسعه نیافته اصرار نماید معلوم نیست که در آینده چه تصادمات و چه

پیشامداتی رخ خواهد داد .
بقول نویسنده کتاب « فعالیتهای جاسوسی امریکا » روزولت و
ترومن هیچکدام به چانکایچک اعتماد نداشته و او را آلت کرده بودند . اگر
این سیستم آلت کردن ادامه یابد ، امریکا از کاشتن باد چیزی جز طوفان
درو نخواهد کرد .



متد ایجاد عقده ترس و هراس در میان افراد و ملتها نه از راه جهل
و نادانی است بلکه چنانکه بارها تذکر داده ایم برای آماده کردن افکار عمومی
آمریکائیان در جهت استثمار ملتهاست . قضیه لائوس و اختراع داستان اشغال
این کشور بتوسط کمونیستها و سرانجام ، برملا شدن این دروغ هراس انگیز
از جانب سازمان ملل متحد ، اجبار و احتیاج دستگاه اقتصادی امریکا را به
ایجاد پانیک مجسم میکند . برای توضیح همین مطلب اساسی ، بخشی از کتاب
« ملت گوسفند » رادر اینجا نقل می کنیم ، بدین شرح :

«اگر جهل ناخدای کشتی باشد ، سرنوشت شومی در انتظار
خواهد بود . برای توضیح این مطلب ، حوادث جدیدی که در میان ملت
کوچک لائوس پیش آمده است مثال گویائی است . حوادثی که بسیاری از
آمریکائیان بعنوان يك تصادف تاریخی ، مهم و گذران پذیرفته اند در حقیقت
جز يك اخطار خشن چیز دیگری نیست . حادثه لائوس يك تفال بدفرجام بر
منافضات وحشتناک است .

در جریان تابستان ۱۹۵۹ حوادثی اتفاق افتاد که جهل ملی
ما را بشکلی موهن و تقریبا محتوم به ثبوت رسانید . مختصر آنکه دولت
کشورهای متعده بر اساس دلایلی، که چنانکه بعدا به ثبوت رسید، پایه ای نداشت
تهدید بمداخله در يك کشور خارجی کرد . ملت کشورهای متعده متقاعد شد
که لائوس از طرف دستجات کمونیست که از مرزهای شمالی گذشته اند اشغال
شده است . وزیرما اوضاع را وخیم جلوه داد ، سفیر ما در سازمان ملل متحد
درخواست يك مداخله جهانی را نمود ، مطبوعات ما عناوین درشت مخاطره
آمیزی را به نمایش گذاشتند ، فرمانده نیروی دریائی جنگی اعلام کرد که
مداخله در لائوس اجباری است و این عقیده از طرف اعضاء عالی مقام کنگره
از جمله رئیس کمیته ملی حزب جمهوریخواه که آن وقت در مسند قدرت
بود تأیید شد .

تمام این جریان چیزی جز فریب نبود و تسخیر نظامی لائوس وجود
خارجی نداشت معهدا در طول هفته ها نه حکومت ما ونه مطبوعات ما زحمت

درك واقعیت را بخود ندادند . نتیجه این شد که ما ، در اثر اطلاعات غیر واقع ، در يك وجبی جنگی برق آسا قرار گرفتیم وبر طبق عقیده دوست و دشمن ، درانظار دوستان ومتخاصمان خود يك نقش مسخره را بازی کردیم .

موضوع لائوس تنها موردی از این قبیل نیست ولی از لحاظ اینکه يك مورد تمام عیار است بیفایده نیست که از لحاظ مکشوفاتی که درموضوع بکملت بی خیر عرضه میدارد مورد تجزیه وتحلیل قرارگیرد .

لائوس کشور کوچکی است بوسعت یوگوسلاوی ، پوشیده از مردابها ، جنگلهای وحشی و مناطق کوهستانی ، در آنجا بیش از هفتصد تلفن وجود ندارد و بیش از یکمیلیون وپانصد هزار نفوس زندگی نمیکند که اغلب مبتلا به بیماریهای گوناگون هستند . مسکن آنها در دهکدههای کوچک مجزا از هم است . بخش عظیمی از لائوس نام شاه وملتی را که ازان ناشی میشوند نمی داند .

نود و پنج در صد لائوسها ، هیچگاه نه يك رادیو دیده ونه گوش کرده اند وباستثناء بعضی از شهرهای بزرگ بکلی فاقد الکتریسیته هستند . در لائوس تقریبا جاده وجود ندارد ، مطبوعاتی هم دیده نمیشود و تنها راه دریافت اخبار در رسیدن يك مسافر خلاصه میشود .

حکومتی را که ما از سال ۱۹۵۵ در لائوس حفاظت میکنیم برای بهبود وضع بهداشتی و تسکین فقر و کاهش جهل تقریبا هیچگونه اقدامی نکرده است .

ساکنان این سرزمین تا آن حد به نمایندگان خود بی اعتماد هستند که وقتی يك بازرسی یا ماموری از ارتش سلطنتی بدهکدهای وارد میشود تمام اهالی فرار را برقرار ترجیح میدهند . بدین طریق باید گفت که لائوس برای سرنگون شدن آماده است .

صحيح است که لائوس کشوری غنی نیست اما از لحاظ استراتژیک و سیاسی صورت کلید دريك گنج را دارد . سرزمینی است که با شش سرزمین مهم آسیائی هم مرز است . لائوس يك راهرو است ، نقطه ای است برای عبور به تایلند ، جنوب ویتنام ، مالزی ، بیرمانی و کامبوج ، نقطه شمالی يك راه بزرگ طبیعی است که چین کمونیست برای رسیدن به اندونزی طالب آنست .

در ۱۹۵۵ مبلغ سی و پنج میلیون دلار بحکومت لائوس پرداخته شد که قسمت اعظم آن مصروف ارتش ۲۵ هزار نفری لائوس گردید . برای پرداخت این مبلغ نمایندگان حکومت آمریکا فقط بطور ساده از وزیر دفاع لائوس استعلام کرده بودند که تکهداری يك ارتش ۲۵ هزار نفری در حساب فعالیت چقدر خرج دارد .

بعقیده روساء ستاد ارتش هیچگونه دلیل نظامی برای تکهداری این ۲۵ هزار سرباز وجود نداشت ولی دیپلماتها ایشان را قانع کردند که فوریت موقعیت سیاسی اقتضا دارد که این موج پول خالص لائوس را فراگیرد .

در طی پنج سال نزدیک ۲۳۵ میلیون دلار بمقصد لائوس حمل شد که ۷۵ در صد آن در اختیار باصطلاح ارتش آن قرار گرفت . قسمت اعظم این

پول بصورت نقد تحویل شد که بطور مرموزی از کنترل عمومی خارج گردید. مقامات رسمی لائوس از روشن کردن سرنوشت این پولها برای مأموران آمریکایی امتناع کردند و تقاضای رسیدگی بدفاتر را نیز رد نمودند. در حقیقت غالباً دفتری هم وجود نداشت. لذا مأموران ما از بیم آنکه مبادا اهانتی بمقامات رسمی لائوس بشود سکوت اختیار نمودند.

در طی پنج سال کمک آمریکا، دارو دسته رهبران موجبات خوشگذرانی خود را فراهم کردند مثلاً قبل از آنکه کمک شروع شود فقط سیصد اتومبیل در وینتیان، پایتخت لائوس، وجود داشت ولی پس از آنکه ربعی از آن میلیونها دلار بخزانه کشور ریخته شد، صدها اتومبیل لوکس خیابان های پراز گل پایتخت را پر کردند. وینتیان که قبلاً یک شهر حزین ودلگیر بود یک رستوران آراسته بزحمت در آن یافت میشد، بعداً صاحب کلوبهای شبانه‌ای شد که برای هر جرعه دو دلار مطالبه مینمودند.

میزبانان زیبا روئی که از هنگ کنگ، بانک، مانیل و سایگون وارد کرده بودند موجب فرح و انبساط میشدند. مغازها لبریز از خوراکیهای خارجی شده که لائوسی متوسط نه آنها را میشناخت و نه قادر به تهیه آنها بود.

بعضی از این کالاها از چین سرخ میآمد. تعداد کوچکی از لائوسیهایی که با سفارت آمریکا روابط نزدیکی داشتند بعلت بازار سیاه و مبادله پول ثروت عجیبی بهم زدند. بعضی از آمریکائی ها نیز انگشتان حریص خود را در بشقاب کره فرو برده بودند.

بنظر میرسید که تمام ساکنان پایتخت به پولی رسیده‌اند ولی توده مردم وساکنان کوهستانات و قبایل داخلی را چیزی نمانسیده بود.

تلگراف نی فقیران، با آهنگی ملایم، توصیف فساد حکومت را در اثر کمک آمریکا بخش کرد. این نغمه‌ها هماهنگی کاملی با تبلیغات کمونیستی داشت و بدین طریق اعتماد لائوس به کمونیست ها قوام بیشتری یافت.

سرو صدای این فساد به اعضاء کنگره رسید، بررسیها و بازرسیها شروع شد، مهمترین مقامات رسمی آمریکا که کمک به لائوس را تحت نظر داشتند انکار کردند که حیف و میل و فاحاشق مانع عملیات آمریکا شده باشد. سفیر آمریکا در لائوس که بعداً مسئول کارهای شرق اقصی شد، در این مورد، دلیل قانع کننده‌ای ارائه نداد. بزعم او بدواً میبایست بایک وضع فوری مقابله میشد، پس این هیاهو برای چیست؟ بهر حال مقاصد آمریکا حاصل آمده و دولت کشور های متحده موفق به شکست کمونیست ها در لائوس شده‌است. سفیر کبیر اضافه کرد که انتخابات عمومی بتازگی در لائوس پایان پذیرفته و هر چند که نتایج نهائی هنوز معلوم نشده ولی واضح است که در مورد کسب آراء، شکست قاطعی نصیب کمونیستها شده‌است.

معاون وزارت اعلام کرد: «ما اطلاعات مجازی از منبع یو.اس. در دست نداریم اما طبق اطلاعاتی که میتوانند رسمی تلفی شوند از بانزده کرسی نخستین از ۲۱ کرسی، که قدرت را در دست دارند، فقط دو کرسی نصیب باتت لائوی کمونیست شده‌است. اگر این وضع که من در لائوس می‌بینم تحقق

یابد - البته این امیدواری مبتنی بر خوشبینی افراطی نیست - تا حدی مدیون کمکی است که ما در اختیار این کشور گذاشته‌ایم. البته این موفقیت عبارت از تمام آن نتایجی نیست که ما از کمک مالی خود انتظار داریم چون کمک ما بملت لائوس در زمینه های مختلف بوده است. نکته مهم عبارتست از تمامیت و استقلال لائوس در جهان آزاد که محفوظ مانده است، ممکنست ما بجائی برسیم که بتوانیم مخارج مالیات دهندگان خود را بکاهیم))

مشکل بتوان، نتیجه‌ای موفقیت آمیزتر از این برای يك برنامه کمکی امریکا تصور کرد، مطبوعات هم حقا گزارش خوبی از این موفقیت بملت دادند. اما چند روز بعد از این گزارش که آراء را شمردند، برخلاف عقیده خوش بینانه وزارت امور خارجه که مبتنی بر ((اطلاعاتی که میتوانند رسمی تلقی شوند)) بود، معلوم شد که کمونیست‌ها چنان پیروزی تاثرانگیزی کسب نموده‌اند که رئیس هواخواه کمونیسم شورشیان میبایست بعنوان وزیر مامور کنترل وجوه کمکی امریکا به لائوس در هیئت دولت شاهی شرکت نماید. برای تکمیل مسخره سرنوشت، دوگردان ازدستجات طرفدار کمونیسم بعد از این میبایست از راه وجوه کمکی امریکا نگهداری شود. این ما بودیم که بعد از آن میبایستی اسلحه، آذوقه و مهمات سربازانی را که با حکومت مورد حفاظت ما جنگ میکردند بپردازیم.

بنا بر این باید دید که وزارت امور خارجه از کجا این اخبار غلط را کسب کرده بود و گراهام پرسون، سفیر سابق، برچه مبنائی به چنان نتایج خوش بینانه و دور از حقیقتی رسیده بود؟ بعد از این شخص در مقامی قرار گرفت که میبایست مسئولیت اجرای سیاست امریکا را در تمام شرق اقصی برعهده بگیرد.

کنگره امریکا، پس از تحقیقات و تفحصات، گزارش خود را در باب فعالیت‌های حکومت اعلام کرد و در آن نسبت باین گونه کمک‌ها عدم اعتماد خود را ابراز داشت ... ولی بعد از نخستین هفته‌ای که گزارش کنگره به لائوس رسید حوادثی بوقوع پیوست. حکومت لائوس از مجرای دیپلماتیک و از راه مطبوعات امریکا، به جهانیان اعلام داشت که ملت کوچک و ((شیفته آزادی)) او بطور ناگهانی مورد ((اشغال)) متجاوزان کمونیست خارجه قرار گرفته است.

عناوین روزنامه‌ها تاثر انگیز شد. پس لائوس ((مسخره)) شده است همه‌جا صحبت از این حادثه بود. عناوین روزنامه‌ها را در باب عقاید مقامات رسمی همه‌جا میخواندند، اثر این تبلیغات با اعلامیه‌های سرسام آوری که از مناطق جنگ میرسید تکمیل میشد.

تحت تاثیر این اخبار شعله افروز، بحث سختی در باب لزوم ارسال قوا به لائوس و ((بمباران کردن)) متجاوزان بتوسط نیروی دریائی و هوائس نظامی امریکا در کنگره در گرفت.

واحدهای گروه هفتم دریائی بدریای چین، به جنوب و بمنطقه خطرناک گسیل گردید. ریاست جمهوری اعلام کرد که میل دارد مسئله را

با خروشف درمیان گذارد .
وزارت خارجه اعلام نمود که موقعیت وخیم است ، مطبوعات نیز
نقش خود را بازی کردند .
تن ها مواد دفاعی با يك سرعت سرسام آور از راههای هوایی به
لائوس ارسال گردید و میلیونها دلار وجوهات بفریت برای این کشور
خرج شد .

ما نفهمیدیم که خرج این عملیات چقدر شد اما بعنوان يك ملت ،
عکس العمل شدید شبه نظامی را که وارد عمل شده بود دیدیم . ما متقاعد
شده بودیم که يك تجاوز سرخ در سرحدات لائوس بوقوع پیوسته است .
بنظر میرسید که بدون تردید جنگی درپیش است .
بدون آنکه ببیندیشند که این اطلاعات را بچه طرزی کسب کرده اند ،
چنین تصویری را بااطلاع ملت رسانیدند .

حقیقت این بود که حکومت آمریکا تقریباً بطور کامل از جریانات
بی اطلاع بود ، حتی يك ناظر آمریکائی در باصطلاح منطقه نبرد وجود نداشت
و حتی يك مقام رسمی آمریکائی ناظر عینی عملیات متجاوزان نبود .
ریاست جمهور ، وزیر امور خارجه ، رئیس کمیته روابط خارجی
سنا ، فرماندهان نظامی ما و صدها روزنامه نگار حرفه ای متخصص تهیه عناوین
مؤثر ، ملت را به هیجان آورده ، درخواست يك اقدام شدید علیه تجاوز
خارجی را میکردند ، در حالیکه در این باره از اطلاعات دست اول محروم
بودند .

این شبه هیستری عمومی فقط برمبنای اخباری بود که از منبع
مقامات رسمی لائوس بخش شده بود و حتی برمبنای اخبار دست سومی بود که
از جانب بعضی از مقامات لائوس اظهار شده بود .

اینک آنچه را که دنیس وارنر ، خبرنگار بزرگ جنگی استرالیائی ،
از شهر لائوسی سوموفا ارسال داشت نقل می کنیم : «... علی رغم تأییدات
اعلام شده بتوسط مقامات رسمی حکومت سلطنتی لائوس راجع به اشغال و
عبور وسیع از سرحدات این کشور باید گفت که لائوس بیشتر دچار يك آشفتگی
است تا يك تجاوز مسلحانه ».

اما حقیقتاً جریان از چه قرار بوده است ؟ - حتما حملات منظمی
در منطقه سرحدی شمال وینتام بوقوع پیوسته بوده اما توصیفاتی که فراریان
و پناهندگان از آن کرده بودند ، فوق العاده مبالغه آمیز بوده است .
اخباری که از زبان سربازان شکست خورده و فراریان شنیده شده
بود پایه اطلاعات ماموران ما را تشکیل میداد ، در حالیکه دوست نفر نظامی
آمریکائی و بهمین تعداد کشوری آمریکائی که بعنوان کارشناس مسائل آسیائی
در وینتام وجود داشت حتی از رفتن بمنطقه ادعائی جنگ برای آنکه ببینند
در آنجا چه میگردد خودداری کردند و حتی از مصاحبه با اسیران کمونیست
که در اعلامیه رسمی لائوس ذکر شده بود نفرت داشتند . دلائلی وجود دارد
که ساختگی بودن موضوع اسیران کمونیست را باثبات میرساند .

همین «میکویندا» ها بود که کارمندان کشوری آمریکائی بحکومت خود گزارش داده بودند. روزنامه نگاران برجسته نیز رفتارشان بهتر از این نبود، بطوریکه فقط در آخر سپتامبر یعنی چندین ماه پس از آغاز این جریانات بود که مخبران جراید راه ایالات شمالی را که در آنجا «جنگ» بیداد میکرد پیش گرفتند و بسمت، سامتو، در ایالت سومونا، که بتوسط شورشیان اشغال شده بود حرکت کردند.

فردای آنروز حکومت لائوس با ادامه مسافرت تحقیقی روزنامه نگاران مخالفت کرد. عاقبت يك هیئت بازرسی سازمان ملل مناطق نبرد را از نظر گذراند و گزارش داد که: «اشفالی وجود ندارد و فقط نبرد بسیار بسیار مختصری در کار است» - و این با آنچه در طی سه ماه بر سر ما ریختند بکلی متناقض بود. بدین طریق، کشور های متحده، در نظر جهان، يك نقش لااقل نامعقول و در حقیقت بسیار خطرناکی را بازی کرد.



در آنچه گذشت نیز، همانطور که در صفحات پیش از این هم توضیح داده ایم، شش اصل اساسی سیاست خارجی امریکا هوایدا است: نخست اصل ایجاد پانیک جهانی بمنظور نگهداشتن جهان بر لب پرتگاه جنگ و بهره برداری اقتصادی از هراس ناشی از آن. دوم اصل مداخله در امور ملت ها به بهانه مبارزه با کمونیسم. سوم اصل فاسد کردن هیئتهای حاکمه بمنظور ممکن ساختن این مداخلات. چهارم اصل تبلیغات دروغ منظم و حساب شده برای منحرف کردن افکار عمومی مردم امریکا و مردم جهان بتوسط دستگاه عظیم تبلیغاتی ای که منحصر در اختیار تراستهاست. پنجم اصل تمسک به اتهام کمونیستی برای بر انداختن هر حکومت « نامطلوب » داخلی و خفه کردن جنبشهای ناسیونالیستی و بر قرار کردن اختناق عمومی. ششم اصل بی توجهی به احساسات ملی و تحقیر خواسته های مردم محلی و بالاخره شکست.

جریان لائوس که این شش اصل سیاست امریکا را بشکل تمام و کمال در یکجا جمع نموده، نمونه جامعی است که باید مورد تجزیه و تحلیل دقیق تری قرار گیرد.

نویسنده کتاب ملت گوسفند، همانطور که قبلا نیز دیده ایم، انتقادات خود را جامه خاصی پوشانیده و حکومت های محلی و عده ای از ماموران ناشی امریکا را مسئول واقعی این حوادث قلمداد کرده است. در حالیکه اگر این وقایع را بیطرفانه و واقع بینانه زیر دیده موشکاف و کنجکاو قرار دهیم،

سهولت علت اصلی این حوادث را در خواهیم یافت . نقص کتاب ملت گوسفند در اینستکه خواسته است شکست دولت امریکا را در مناطق مختلف شرق دور و جنوب شرقی آسیا تابع فساد هیئتهای حاکمه محلی و بعضی از ماموران امریکائی بکند یعنی در حقیقت خواسته است معلول را بجای علت بنشاند او نظام حوادث را وارونه جلوه گر ساخته و مخروط را بر روی راسش نشانده است ، در حالیکه راس مخروط بر قاعده استوار است . اینک ما سعی میکنیم که عین آن جریانات را با همان سیاق کلام در قالب منطق و استدلال واقع بینانه‌ای بریزیم و مخروط را بر قاعده‌اش بنشانیم . اگر نویسنده ملت گوسفند جانبداری از سیاست امپریالیستی را سوتی میافکند و قلم بیطرفی بدست میگرفت ، جریان لائوس را به ترتیب زیر برشته تحریر در میآورد . باین شرح :

در کشوری کوچک و فقیر بنام لائوس ملت رنج‌دیده‌ای زندگی میکند که ده ها سال حیات مصیبت باریرا که زیر سلطه استعماری فرانسه و اشغال ژاپون بر دوش میکشید ، پشت سر گذارده است . این ملت که ذخایر تجربی عظیمی از مبارزه با انواع استعمار گذشته اندوخته است ، از ابراز هر نوع اعتمادی بحکومتهای دست نشانده محلی و دولتهای امپریالیستی گوناگون سرباز میزند و بدینطریق شرایط انقلاب در این کشور ظاهر شده است . عامل اصلی این انقلاب ، مثل تمام مناطق آسیا ، خاطرات گذشته و دورنمای آینده است ، انفجار چنین انقلابی حتمی است چون نه خاطرات دردناک دوران استعمار گذشته اجازه فریب خوردن جدیدی را از یک امپریالیسم نو ظهور میدهد و نه محرومیت بی حد موجود امکان توجه نکردن به آینده بر برکت را مجاز میسرمد . لذا انقلاب برای این ملت عبارت از تنها شرط زندگی است ، نه هوس است و نه بطور خشک و خالی از تئوری مارکسیسم الهام میگیرد . ملت لائوس ، ملتی است با تجربه که با قطع رابطه کامل با هر نوع سلطه امپریالیستی در راه زندگی بهتر فردا قدم میگذارد . اما دولت امریکا به پیروی از شش اصل سیاست خارجی خود ، برای تحقق هدفهائی که از اجرای این اصول در نظر دارد لائوس را منطقه‌ای مساعد تشخیص داده است ، چون لائوس از لحاظ سیاسی و استراتژیک در حکم کلید در یک گنج است ، سرزمینی است که با شش سرزمین مهم آسیائی هم مرزاست . لذا برای ورود به لائوس به پرداخت رشوه‌ای کلان به هیئت حاکمه‌ای که پیوسته رشوه‌خوار استعمار بوده است اقدام می‌کند ، بدینطریق که در ۱۹۵۵ مبلغ سی و پنج میلیون دلار ناب به بهانه نگهداری یک ارتش ۲۵ هزار نفری در کف مشتاق رهبران دولت میگذارد .

این معامله بدین طریق صورت پذیرفت که نمایندگان حکومت امریکا از وزیر دفاع لائوس مبلغ لازم را استعلام کردند و پس از توافق بر سر وظائف دو طرف، آن مبلغ را پرداختند. با آنکه ستاد ارتش هیچگونه دلیل نظامی برای پرداخت آن مبلغ بمنظور ایجاد و حفظ يك ارتش ۲۵ هزار نفری، موجود نمیدید، دیپلماتها که از جریان زدو بند اطلاع کامل داشتند آنها را قانع کردند که موقعیت سیاسی چنان ایجاب می کند که موج پول خاک لائوس را فراگیرد. در طی پنج سال نزدیک ۲۳۵ میلیون دلار بمقصد لائوس حمل شد که ۷۵ درصد آن ظاهراً در اختیار ارتش قرار گرفت و در حقیقت بعنوان رشوه، تحویل سران حکومت و ارتش گردید ظاهر امر این بود که «این پول بطور مرموزی از کنترل عمومی خارج گردید، مقامات رسمی لائوس از روشن کردن سرنوشت این پولها برای ماموران امریکائی امتناع کردند و تقاضای رسیدگی بدفاتر را نیز رد نمودند. در حقیقت دفتری هم وجود نداشت و ماموران ما نیز از بیم آنکه مبدا اهانتی بمقامات رسمی لائوس بشود سکوت اختیار نمودند». اما در واقع، مقرر این بود که این پولها در زیر عنوان احتیاجات ارتش به جیب هیئت حاکمه سرازیر شود. در طی پنج سال کمک امریکا دارو دسته رهبران موجبات خوشگذرانی خود را فراهم کردند و قسمت اعظم دلارهای خود را در برابر خرید صدها اتوموبیل لوکس به جیب رشوه دهندگان برگرداندند. رستورانها و کلوپهای شبانه آراستند و از اطراف، زیبا رویان هوس انگیزی وارد پایتخت نمودند. دولت امریکا از تکمیل عیش آنها مضایقه نکرد و مغازه ها را لبریز از خوراکی های امریکائی نمود و البته در برابر این خوراکیها بخش دیگری از دلارها را نیز مکید. عده دیگری از ایسن «برگزیدگان استعمار» که با سفارت امریکا روابط نزدیکی داشتند از راه بازار سیاه و مبادله پول ثروت عجیبی بهم زدند و در این میان «بعضی از امریکائی ها نیز سیل خود را چرب کردند». در برابر این جمع ممتاز و ثروتمند، نوده ساکنان کوهستانات و قبایل داخلی همچنان در فقر سیاه و حیات تاریک و سرد خود چاره ای میاندمیشیدند. «تلگراف نی فقیران با آهنگی ملایم، توصیف فساد حکومت را در اثر کمک امریکا پخش کرد. این تبلیغات کاملاً با تبلیغات کمونیستی هماهنگ بود و اعتماد لائوس، بدین طریق، به کمونیست ها قوام بیشتری یافت».

سرو صدای این فساد به بعضی از اعضاء کنگره رسید، بررسی ها و بازرسیها شروع شد اما مهمترین مقامات رسمی امریکا که از واقعیت کمک لائوس اطلاع کافی داشتند، آنها را قانع کردند که این حیف و میل ها

و قاچاقها نه تنها مانع عملیات آمریکا نیست بلکه تنها راهی است که مبارزه برای نجات «دموکراسی و آزادی» لائوس را ممکن میسازد.

سفیر آمریکا در لائوس، که بمناسبت ابراز لیاقت در اجرای کامل منویات واشنگتن به اشغال مقام بالاتری توفیق یافت، دلیل قانع کننده‌ای ارائه داد و گفت که این هیاهو برای چیست؟ ما در برابر یک موقعیت فوری سیاسی و تحصیل مقاصد آمریکا، واز همه مهمتر، شکست کمونیست‌ها چاره‌ای جز این نداشتیم، لازم بود که سرنوشت لائوس را از راه خریدن دارو دسته رهبران در اختیار خود بگیریم. اینک دولت کشورهای متحده موفق به شکست کمونیست‌ها در لائوس شده است و چون تمام کسانی که باما مخالفند لابد کمونیست هستند، شکست این دارو دسته، کار تصفیه لائوس را تکمیل خواهد نمود. انتخابات اخیرا پایان پذیرفته ولی آراء شمرده نشده است ولی میتوان پیش بینی نمود که بیش از دو کرسی از پانزده کرسی از اختیار ما خارج نخواهد بود. این اطلاعات را معاون وزارت خارجه نیز تایید کرد و گفت که من بیهوده، امیدواریهایی بشمانمیدم، کمکهای ما کار خود را کرده و نتایج خود را داده است. هنوز نتایج درخشان دیگری نیز از این کمک‌ها خواهیم گرفت. بحداله استقلال لائوس در «جهان آزاد» محفوظ مانده است و ما زمینه کارها را طوری فراهم کرده‌ایم که شاید بزودی احتیاجی به پرداخت کمکهای جدید نداشته باشیم. اما چند روز بعد که آراء را شمرند، حزب متشکل مردم ضد استعمار که امریکائی‌ها، به پیروی از اصول سیاست خارجی‌ای که مذکور افتاد، آنها را هواخواه کمونیسم مینامند، پیروزی جانانه‌ای بدست آورد. بدینطریق تمام آنچه که ماموران ما رشته بودند پنبه شد و کسانی بر سر کار آمدند که میبایستی کمکهای ما را تحت کنترل خود بگیرند. اما این کسان، پیوند ناگسستنی با مردم خود داشتند و چون فساد پذیر نبودند سیاست ضد امریکائی و بیطرفانه خود را اعلام داشتند ولی ما آن گنجینه‌های عظیم دلار را مصرف نکرده بودیم که این ملیون بیطرف زمام امور را بدست بگیرند لذا اصل دیگری از سیاست خارجی خود را بکار انداختیم و بر آن‌ها مارک کمونیستی زدیم و بتوسط رشوه خورده‌های حکومت سابق بایک کودتا سرنگونشان کردیم.

افکار عمومی آمریکا تاحدی از جریانات پس‌پرده اطلاع یافت و از خود پرسید که وزارت خارجه بچه علتی چنین دروغهایی را قالب زد و سفیر سابق ما در لائوس بچه منظوری آنچنان نتایج دور از حقیقی را برخ ما کشید؟ اما دولت آمریکا با ارتقاء سفیر سابق به شغل مسئول سیاست آمریکا در

تمام شرق اقصی ، سیاست فاسد کردن و حکومت کردن را تأیید کرد و برای جواب گوئی بافکار عمومی و انحراف قاطع آن ، توطئه های جدیدی را پایه گذاری نمود . بدین طریق که یک هفته بعد از هفتمین گزارش کنگره علیه چنین کمکهای به لائوس و اعتراض افکار عمومی ملت ، « حوادثی بوقوع پیوست ، حکومت لائوس از مجرای دیپلماتیک و مطبوعات امریکا به جهانیان اعلام کرد که ملت کوچک و شیفته آزادی او ، ناگهان از طرف متجاوزان کمونیست خارجی مورد اشغال قرار گرفته است » .

دروغ اشغال و اتهام کمونیستی ، بعنوان آخرین سلاح تبلیغاتی امریکا ، بکارانداخته شد .

روزنامه ها و رادیوها و تلویزیونهای هیئت حاکمه امریکا در فولاندن این دروغ و اتهام به افکار عمومی ملت سعی بلیغ کردند . لائوس توسط متجاوزان کمونیست خارجی اشغال شده بود . ملت وسیله ای برای کسب اخبار صحیح نداشت و اجباراً از منبع طبقه متشکل سرمایه دار کسب خبر مینمود .

روزنامه ها از حمله متجاوزان کمونیست و اشغال لائوس سخن میگفتند و اعلامیه های سرسام آور مناطق جنگ را منتشر میکردند . بحث سختی در باب لزوم ارسال قوا به لائوس و بمباران کردن متجاوزان کمونیست بتوسط نیروی دریائی و هوائی نظامی امریکا ، در کنگره درگرفت . هفتمین گروه دریائی جنگی به دریای چین و منطقه خطرناک فرستاده شد . وزارت امور خارجه اعلام کرد که وضع وخیم است و بدین طریق يك وضع شبه جنگ بوجود آمد .

این اخبار همه ساختگی بود ، « کمونیست ها » نیز عنوانی بود که به مخالفان امپریالیسم امریکا داده بودند . از اشغال خارجی نیز خبری نبود . اخبار از زبان زمامداران لائوس ادا میشد و بتوسط دستگاه تبلیغاتی دولت امریکا پخش میگردد . گفته شده بود که تعداد کثیری از افراد کمونیست اسیر شده اند اما حتی یکنفر امکان دیدن این اسیران را پیدا نکرد ، « دلالتی وجود دارد که حتی موضوع اسیران کمونیست نیز ساختگی بوده است » .

قرار بر این بود که از دوست نفر نظامی و دوست نفر غیر نظامی امریکائی حتی یکنفر بمنطقه جنگ ادعائی قدم نگذارد و حتی از مصاحبه با اسیران کمونیست پرهیز کند .

روزنامه نگاران برجسته امریکا نیز بهمین طریق ادای وظیفه نمودند ، بطوریکه « فقط در آخر سپتامبر یعنی چند ماه پس از آغاز این جریانات ساختگی بود که مخبران جراید ، راه ایالات متحده را که در آنجا گویا

جنگ « بیداد میکرد » پیش گرفتند ولی این مسافرت قرار دادی نیز در فردای آن روز طبق زد و بند قبلی ، مورد مخالفت حکومت لائوس قرار گرفت . دولت امریکا بدین طریق سیاست ایجاد پانیک و توطئه علیه آرامش جهانی و استفاده از اتهام کمونیستی را در روی صحنه لائوس به نمایش گذاشت تا از طرفی مداخلات امپریالیستی خود را در نظر ملت امریکا توجیه کند و از طرف دیگر نهضت ناسیونالیستی لائوس را با اتهام کمونیستی سرکوبی نماید و در عین حال پایگاه با ارزشی را از راه رشوه دادن بدارو دسته رهبران لائوس باختیار در آورد .

اما سرانجام پته این سیاست ناشیانه روی آب افتاد و سازمان ملل متحد برای حفظ ظاهر هیئتی را برای بازرسی به مناطق تیرا فرستاد ، این هیئت نیز پس از بازدید منطقه نبرد گزارش داد که در اینجا اشغالی وجود ندارد . این گزارش با آن همه جنجال و هیاهو و تبلیغات دامنه دار دستگاه تبلیغاتی تراستها بکلی مغایر بود ، و باین طریق ، دولت ایالات متحده يك نقش حداقل نامعقول و در واقع بسیار خطرناکی را در انظار جهانیان ایفا نمود .

در اینجا وقایع لائوس، آنچنانکه يك خواننده بیطرف از مشروحات کتاب « ملت گوسفند » دریافت میکند، پایان میپذیرد. و اینک برای تکمیل کمدی لائوس بحثی از کتاب « فعالیتهای پنهانی سیا » را در مورد لائوس نقل می کنیم :

« لائوسها مردمی صلحجو و بیزار از جنگ اند . در چنین کشوری ، وزارت امور خارجه آمریکا بنابه توصیه سیا تصمیم گرفت که يك لائوس ضد کمونیست بسازد - سیل دلار سرازیر شد و با بول مالیات دهندگان آمریکا بیست و پنج هزار سرباز مجهز شدند . اوّل هریمن سفیر سیار آمریکا در ماه مه ۱۹۶۱ در بازگشت خود از سفر لائوس به گندی گزارش داد که سپاهیان دولتی شجاعانه بیگار میکنند . اما واقعیت این بود که عملا دیناری از کمکهای هنگفت آمریکا به جیب ملت لائوس نرفت ، بلکه برعکس سبب ورشکستگی آن کشور گردید و هزینه زندگی از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ بدو برابر صعود نمود .

در انتخابات ماه مه ۱۹۵۸ هنوز شماره آراء پایان نیافته بود که معلوم شد ، کمونیستها ! اکثریت آراء را برده اند . در اینجا باردیگر دلارهای سیا نقش خود را بازی کرد ، بدین طریق که سوانافونک و بسیاری از پیروانش دستگیر و زندانی شدند و اعلام شد که با اتهام خیانت محاکمه خواهند شد ولی کسی جرات اینکار را نکرد و سوانافونک موفق بفرار

تردید .

اقداماتی که بتوسط سلطان لائوس برای روی کار آوردن سوانافوما انجام گرفت بمذاق سیا خوش نیامد چنانکه عمال خود را برای روی کار آوردن دولتی «مناسب‌تر» بکار انداخت .

سیا از یکدسته نظامی حمایت میکرد که به ترکهای جوان معروف بودند ، کاندیدای سیا بعنوان «مردنیرومند» ژنرال فومی نوساوان ، وزیر دفاع ۱۰ ساله بود که تنها خاصیتش مخالفت سرسختانه با کمونیستها بود بدون آن که نفوذی یا پیروانی داشته باشد . این شخص با تشکیل «کمیته دفاع از حقوق ملی» کودتایی علیه دولت وقت راه انداخت و حکومت را در اختیار گرفت و اما خود با کودتای سروان کونگله و چتربازان او که تربیت شده آمریکائیا بودند سرنگون گردید . این قیام صریح خردکننده‌ای براعمال سیا بود ، چون سیا معتقد بود که کونگله سر سپرده آمریکاست . کونگله ، پرنس سوانافوما را به نخست وزیر دعوت کرد ، سیا نیز سعی کرد که سوانافوما را بطرفداری از آمریکا برانگیزد ولی موفق نشد . ضمنا سروان کونگله اصرار داشت ثابت کند که هوادار کمونیسم نیست و بیطرف است . سوانافوما نیز برای نشان دادن بیطرفی خود برای مدت پانزده روز کونگله راتحت نظر قرار داد . ژنرال فومی نوساوان در نواحی جنوبی سوانااخت بایاری آمریکائیا نیروهای خود را بسیج میکرد تا کونگله را از وین تیان بیرون کند . وقتی ژنرال فومی نوساوان با نیروهای طرفدار غرب خود بحوالی وین تیان رسید ، کونگله خود را فرمانروای مطلق وین تیان اعلام کرد . روزنهم دسامبر سپاهیان وفادار سوانافوما به نیروهای کونگله حمله بردند . کونگله از فرماندهی پادگان اخراج شد ولی در همان روز سوانافوما پس از مذاکره با کونگله و ژنرال فومی نوساوان همراه با خانواده و وزیران بیطرف خود بکامبوج پرواز کرد و نیروهای فومی نوساوان بقایای نیروهای کونگله را از وین تیان راندند . ژنرال فومی نوساوان وقتی که از مقام رهبری تمتع کافی گرفت و تمام بستگان خود را در راس کارهای دولتی گمارد دچار غفلت شد بطوریکه طرفداران کونگله تا ماه مه ۱۹۶۱ عملا بیش از یک سوم لائوس را در اختیار گرفتند .

بدین طریق فعالیتهای جاسوسی و اطلاعاتی «سیا» بکلی باشکست روبرو گردید و حتی پس از آنکه اشتباه سیا در مورد روی کار آوردن مردان ناچور و بی نفوذ به نحو زشتی چشمگیر شد باز هم اقدامی برای جبران این اشتباهات بمیان نیامد . سیاباید بما میفهمانید که لائوسیا آنچنان

صلحجو و بیزار از جنگ‌اند که بدون داشتن رهبرانی تعلیم یافته و کارداران به‌جنگ ادامه نخواهند داد. باین بی‌اطلاعی باید تعصب بی‌جای سیا را علیه سوانافوما افزود با اینکه این شخص تنها رهبر لائوسی بود که تا حدی به شیوه کشورداری آشنا و از پشتیبانی گروهی از لائوسیهام برخوردار بود.

سرانجام در اکتبر ۱۹۶۱، آمریکا ناگزیر شد که در پشت میز کنفرانس ژنو با چهارده کشور دیگر بنشیند. این کنفرانس اعلام داشت که تنها رهبر مناسب و بیطرف برای لائوس، سوانافوماست و در نتیجه تمام مانورهای سیا نقش بر آب گردید.»

نتیجه این شد که آمریکا پس از تلاشهای خطرناکی که ممکن بود جهان را به‌جنگ بکشاند از توطئه‌های عظیم خود علیه مردم لائوس حاصل منفی برداشت و بالاخره همان سوانافوما بیطرف که بارها مورد هجوم و قیام حقوق‌بگیران آمریکائی واقع شده بود زمام امور را در دست گرفت. این مطلب بجای خود، ولی آمریکا با ایجاد یک پانیک جهانیگیر، توانست برنامه خود را در زمینه رونق صنایع استراتژیک و آماده کردن افکار عمومی ملت برای پرداخت مالیاتهای سنگین و نیز برای تأیید مداخلات امپریالیستی دولت و همچنین فراهم آوردن شرایط مساعد برای فاسد کردن هیئت حاکمه لائوس و طرد کردن ناسیونالیستهای بیطرف، زیر بهانه کمونیسم، موفقیت‌هایی بدست آورد. از این پانیکها بسیار باید که بطور دوره‌ای پیش آیند تا چرخ صنایع استراتژیک آمریکا بگردش خود ادامه دهد و از رونق و جلا نیفتد - دنیا باید منتظر هراسهای دروغین بشماری در آینده باشد. ایجاد پانیک از ماهیت اقتصاد آمریکا ناشی میشود، یعنی جزو طبیعت سیستم امریکا است. برای درک بهتر مطلب لازم است که اقتصاد آمریکا را از لحاظ بحرانهائی که مثل یک مرض مزمن گریبانگیر اوست مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. باین منظور بخشی از کتاب «اقتصاد کشورهای متحده»، نوشته پرفسور پیرژرژ ۱، استاد عالی‌مقام سوربون را در اینجا نقل میکنیم. اینک فصلی از آن کتاب:

بحران آمریکا

مسئله بازارها

بحران ۱۹۳۰ - تجربه روزولت و جنگ

از ۲۵ سال پیش (کتاب در ۱۹۵۵ نوشته شده

است)، غول آمریکا، بیمار يك بحران وخیم است،

۱- بحران آنهم نه از جنس بحرانهای دوره‌ای ۱۸۷۲ - ۱۸۸۳ -

۱۸۹۲ و ۱۹۰۷ بلکه بحرانی که در برابر کلیه درمانهای

معمولی مقاوم است، چون این بیماری معلول يك بحران رشد نیست بلکه

ارتباط مستقیم بایک احتقان غیرقابل علاج دارد، این بیماری درحقیقت

چیزی است بیش از يك بحران، مرحله‌ای از رشد اقتصادی کشور های

متحده است، مرحله وحشتناکی است برای بشر، چون بطور خطرناکی

قابل انفجار است.

سالها انرژی انسانها و مواد و محصولات و ثروت آمریکا، مصروف

يك تجهیزات غول‌آسا شده و بدینطریق دستگاه تولید غول آسانی بوجود آمده

است.

در جنگ اول جهانی، امریکائیا، دیگر حاکم بر این مخلوق خود

نبودند و بدینطریق ماجرای بزرگی بسمت زورنمای وحشتناک آینده آغاز

نهاد.

کشور آمریکا بطورکلی بصورت دستگاه عظیمی درآمدی بود که

میتوانست میلیونها تن مواد اولیه را بانواع محصولات صنعتی تبدیل کند

و توده های عظیمی از این محصولات را بجهان مبهوت عرضه نماید. اما

این جهان خیره و مبهوت محروم از وسائل مبادله و نیروی خرید بود.

بطلاوه، ملت‌های اروپا که از ترس رقابت آمریکا و خطر توقف دستگاه تولیدی

خود، دیوانه شده بودند، سرحدات خود را بروی محصولات امریکائی

بستند.

باوجود خوشبینی رسمی برزیدنت هورر، انباشتگی ذخایر، تنزل

قیمتها، بیکاریها و ورشکستگیها، کشور را در يك بلیه بیسابقه فرو برد و
 بمناسبت نفوذ عظیم اقتصاد امریکا بر اقتصاد جهانی يك ناراحتی عمومی
 بوجود آورد.



نمودار های بحران امریکا

۴۸۷	۱۹۳۲	۱۰۰	۱۹۲۹ پایه	نمودار تولید صنعتی
۲۴۴	-	-	-	نمودار نرخهای بورسی
۶۹	۱۹۳۵	-	-	سرمایه گذاری در صنعت
۶۳	۱۹۳۲	-	-	مصرف کارگر در صنعت
۲۶۵	۱۹۳۲	-	-	تولید آهن
۲۵	-	-	-	تولید اتومبیل
	۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ : ۱ تا ۱۲ میلیون نفر			نعداد بیکاران
۵۰	۱۹۳۰	۱۰۰	۱۹۲۵	گندم
۲۰	۱۹۳۳			نمودار قیمت های
۵۰	۱۹۳۰			کشاورزی
		-	-	پنبه
۲۷	۱۹۳۳			



روزولت در ۸ نوامبر ۱۹۳۲ با بیش از ۲۲ میلیون
 آراء، در برابر شانزده میلیون آراء هورر، بعنوان
 ریاست جمهور انتخاب شد و بر مبنای این اصل که
 اثر هیچ داروئی نمیتواند از اثرات خود بحران بدتر
 باشد به بیماری بحران حمله ور گردید، او گفت که: «کشور احتیاج به آزمایشات
 شجاعانه و مداوم دارد و آرزومند چنین آزمایشاتی است. باید روشی را
 اتخاذ کرد، آنرا آزمایش نمود و اگر با عدم موفقیت قرین شده، آنرا شناخت
 و تصدیق کرد و روش دیگر را پیش کشید ولی بهر حال باید کاری کرد».

این تجربه واقع بینانه عاری از اصول کلی نیز نبود. روزولت میگفت باید: «سطح زندگی کارگران بالا رود و بیکاری توسعه یابنده و فقر بنحوی متوقف گردد... و بجای ثروت عده‌ای، رفاه همگانی تامین شود». چنین فورمولی، سوسیالیسم را بخاطر می‌آورد و همراهان فرانکلن روزولت، اعضای Brain Trust، از تایید این معنی‌بائی نداشتند که روزولت موجب نفوذ سوسیالیسم در امریکا میگردد. اما درحقیقت، سیاست روزولت، یک سیاست رفورمیستی بود که میخواست سرمایه‌داری امریکا را تحت انضباط درآورد.

روزولت میدانست که در این شرایط نتایج بسیار محدودی عایدش خواهد شد لذا ادعائی نداشت جز اینکه بقول خود او «علیه این تاویاتی که در شرایط این جهان، بمناسبت وجود ضعفهای مشهود در مردان بوجود آورنده آن، کاملاً قابل حذف نیستند تضمینی برای مردم بوجود آورد». البته این معنی خود اعتراف بزرگی است به بدبینی و تسلیم. «Brain trust» کوشید تا منافع تراستها را در کارکرد اقتصادی، با استفاده از لحظه‌ای که تراستها در اثر بحران ناتوان شده بودند، محدود کند. بدین طریق یک سیستم اقتصاد کنترل شده، نه رهبری شده، بشکل نیودیل (New Deal) طرح‌ریزی شد.

اصول اساسی نیودیل از اینقرار است:

سازش دادن مدت کار کارگران با شرایط راندمان ماشینیسیم، از راه حفظ مقدار مزد، بمنظور افزایش نیروی خرید نسبت به عرضه محصولات مصرفی.

تشویق توافقات صنعتی بمنظور تثبیت قیمت‌ها و وضع قوانین صنعتی، که شرایط کار، حداکثر مدت آن و میزان پاداش آنرا تعیین کنند و صنایعی را که از تسلیم به کنترل و موازینی که حافظ منافع عمومی هستند سرپیچی نمایند از راه بازی جواز تولید، که بتوسط حکومت صادر یا رد میشود حذف کنند. («دهنه زدن وزین گذاشتن براسبهای وحشی صنعت»).

جلوگیری از تبانیهای بورسی و بانکی.

مهار کردن سفته‌بازیهای بورسی یا بانکی

پائین آوردن ارزش دلار برای تسهیل مبارزه با رقابت خارجی و تحریک سرمایه‌گذاری و صعود قیمت‌ها از راه فشار روحی اعلان و تبلیغ در این راه.

برقرار کردن تعادل میان تولید کشاورزی و تقاضای بازار بمنظور استقرار قیمتهای فروش متناسب با احتیاجات استحصال کشاورزی (۱) از راه تشویق به کاهش مساحت زیر کشت (باپرداخت غرامت جبران کننده بتوسط دولت).

استقرار آزادی سندیکائی و امکان مذاکره برابر و مساوی باجوامع کارفرمایان (منع توسل بمؤسسات حرفه‌ای اعتصاب شکن).

کمک کردن به بیکاران از راه پرداخت غرامت بیکاری بتوسط دولت و افتتاح کارگاههای کارهای بزرگ بدومقصد: مصرف کارگر و تربیت فنی کارگران و بخصوص جوانان.

اقدام به بسیج اعتبارات بانکی و اختصاص قسمتی از اعتبارات عمومی بنفع کارهای بزرگ تجهیزاتی که آباد کردن دره تشیی درعین حال قسمت اصلی و تحقق نمونه‌ای آنست.

کنگره، درجریان ۱۹۳۳، برای عملی کردن این برنامه یکرشته قوانینی را تصویب کرد که از میان آنها میتوان N.I.R.A. یا N.R.A. را نام برد. سازمانهای فدرال برای اجرای این قوانین بوجود آمد.

این سیاست جسورانه بدوا موجب بحرکت آمدن موجی از اعتماد گردید، قیمتهای فروش بالا رفت، نمودار تولید صنعتی درژوئیه ۱۹۳۳ به ۸۴ صعود نمود و نرخ ارزشهای صنعتی تثبیت یافت.



فرانکلن روزولت میدانست که اخذ بعضی اصول از سوسیالیسم، بدون خردکردن تراستها، عملی است خطرناک و بادامته‌ای بسیار محدود. بنظر نمیرسد که روزولت متوجه شده باشد که سازش ناپذیران را نمیتوان سازش داد. واکنش تراستها، اثبات این معنی را برعهده گرفت بدینطریق که کوچکترین اشکال حاصله را عالما عامدا بهانه قرار دادند تا سنگین‌ترین مسئولیتها را برعهده قوانین صنعتی بیندازند. جوامع

۳- مقاومت
تراستها
و
سقوط مجدد

1 - Agricultural Adjustment act - 12 Mai 1933

2 - National Industrial Recovery Act.

بزرگ کارفرمایان امریکا ، پس از يك مبارزه مطبوعاتی و تبلیغاتی ماهرانه، مبارزه خود را بنام لیبرالیسم اقتصادی علیه تجربه روزولت آغاز نهادند .

دیوان عالی سمت سختگو و مامور اجرای مجامع کارفرمایان را یافت بدین طریق که از مه ۱۹۳۵ تا مه ۱۹۳۶ بایک سری رای و داوری، N.R.A. و A.A.A. را خلاف قانون اساسی اعلام کرد و ۵۶۷ قانون صنعتی را که در عمل بودند لغو نمود .

رقابت میان دو مرکز سندیکائی بزرگ را بطور ماهرانه مورد بهره برداری قرار دادند (سندیکای اصلاح طلب A.F.L. و C.I.O. «دموکراتیک تر و مبارزتر») تقریباً بطور مساوی تعداد سندیکه هارا که در اثر سیاست روزولت سرعت و وسعت میافت (سیزده میلیون سندیکه) میان خود تقسیم کرده بودند) .

بعد از این جریانات ، سرنوشت محتوم قیافه خود را نشان داد : بیودیل در اصلاح عمیق اقتصاد امریکا توفیق نیافت و فقط اکتفا کرد به عملیات بولی و اجرای کارهای بزرگ عمومی مخصوصاً تجهیزات جالب دره تنسی توسط T.V.A ، بیدار کسردن وجدان سندیکائی و مداخله عالی دولت در زندگی اقتصادی و اجتماعی که خود موجب يك کسر بودجه عظیمی در حدود پنج میلیارد دلار در ۱۹۳۶ - ۱۹۳۵ گردید .

دولت رهبری مجموعه اقتصاد را رها کرد و خود بصورت بانکدار و تولید کننده درآمد . این نقش جدید نه بطور مستقیم بلکه با واسطه دوایری که با کمک مالی دولت اداره میشدند از قبیل T.V.A ایفا میشد ، مهذا اعتماد بر روزولت محفوظ ماند و او در نوامبر ۱۹۳۶ با اکثریت قابل ملاحظه ای مجدداً انتخاب گردید . در این دوران نیز ، رونق و بحران ، یکی بعد از دیگری سر رسید . نمودار تولید صنعتی در مارس ۱۹۳۷ به ۹۹ رسید بدون آنکه سیستم کلی اقتصاد تغییری کرده باشد . سهم دولتی شده بخش تولید بیش از آن محدود و تنگ بود که بتواند کنترل دولت را بر اقتصاد فدرال صورت قطعی بخشد .

بدین طریق هر مرحله احیاء مجدد تولید با دنباله طبیعی آن ، سفته بازیها و مسابقه برای تحصیل سود بیشتر از راه تشدید پیشرفتهای فنی موجب بوجود آمدن يك عدم تعادل مجدد میان نیروی خرید داخلی و عرضه محصولات میگردد . وضع بازار خارجی نیز بهبودی نیافته بود و بدین طریق علل کلی بحران بقوت خود باقی میماند .

از ابتداء بهار ۱۹۳۷ بحران عود کرد : نمودار تولید صنعتی به ۶۶ سقوط نمود و از نو تعداد ۱۲ تا ۱۴ میلیون بیکار ثبت نام کردند . دولت برای احتراز از وخامت بیماری بنای خرید را گذاشت (روش Pump-Priming) کسر بودجه که در ۱۹۳۷-۱۹۳۸ به ۱۴۰۰ میلیون دلار رسیده بود مجدداً به چهار میلیارد دلار ترقی کرد .
پرزیدنت روزولت هر نوع اجبار نسبت به تراستها را که ذخایر خود را در ماجرای جدید تسخیر بازار های بین المللی بکار میانداختند کنار گذاشت .

دورنمای يك جنگ جهانی حتما در این تغییر جهت بی تاثیر نبوده است . اقتصاد امریکا خود نتوانست داروی دردهای خود را پیدا کند . بزودی رونق جدیدی نصیب اقتصاد امریکا شد که جالبتر از تمام گذشته ها بود اما این رونق که در اثر جنگ حاصل شده بود فقط میتوانست سوداگران کوتاه نظر را خرسند کند .



اگرچه جنگ بطور موقت اقتصاد امریکا را از کسادى نجات داد ولی چنان حرکتی در ساختمان جنگ اقتصادی و اجتماعی کشور های متحده بوجود آورد که نتایج حاصله از آن هنوز هم غیر قابل پیش بینی است .

سه خصیصه جدید اساسی اقتصاد امریکای بعد از جنگ عبارتند از بالارفتن قابل توجه سقف فنی یعنی پتانسیل تولید ، ایجاد سهم قابل توجه دولت در تولید و اهمیت بسیج انسانی در صنعت و در ارتش . تولید صنعتی در کلیه کارخانجات متعلق به جنگ چنان صعود نمود که میان سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۳ حتی از صد درصد تجاوز کرد . از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴ بنا بر توصیه کارشناسان امر ، حکومت از ترس آنکه مبادا پس از ختم مخاصمات ، در برابر نیروی مفرط تولید صنعتی ، اختیار را از دست بدهد مجبور بکند کردن رشد تولید گردید .

بالا رفتن رشد تولید

از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴

رشد به درصد		نسبت به		
۱۹۳۹ و ۱۹۳۸	۱۹۳۹	۱۹۴۴	۱۹۳۸	
۹	۳۳٫۳	۶۰	۴۵	ذغال سنگ (به میلیون تن)
۳۰	۵۳	۶۰	۴۸	آهن (به میلیون تن)
۲۶۵	۱۷۵	۱۰۰	۰٫۴	بوکسیت (به میلیون تن)
۷۵	۴۶۵	۰٫۸۵	۰٫۱۵	آلومینیوم (به میلیون تن)
۱۲	۱۷۲	۲٫۲	۰٫۸	مس (به میلیون تن)
۲۸	۸۳	۵۵	۲	چدن (به میلیون تن)
۵۸	۱۷	۸۲	۳	فولاد (به میلیون تن)
۶	۴۴	۲۴۴	۱۴۹	نفت (به میلیون تن)
	۵۱	۱۱۲	۷۴	مصرف ملی پنبه (به میلیون عدل)
	۱۰۰	۲۰۰	۱۲	مصرف ملی پشم (به هزار تن)
	۶۵	۱۰۱۸	۲۰	ساختن ماشین آلات (به میلیون دلار)
	۱۳۰۰	۸۶۰۰۰	۶۰۰۰	تولید هواپیما (واحد)
	۵۵۰۰	۱۹۳۴۰	۳۴	ساختنهای دریائی (به هزار تن)

برطبق تخمین کار شناسان آمریکائی ، تولید کالاهای سرویس به ارزش سالیانه‌ای معادل ۱۹۶ میلیارد دلار رسیده بود ، در برابر ۹۹ میلیارد در سال ۱۹۳۹ (این ارقام بدون در نظر گرفتن تغییرات قیمت است) که در حقیقت اضافه‌ای در حدود صد درصد را نسبت به مساعدترین نقطه منحنی صعود اقتصاد آمریکای قبل از بحران نشان میدهد .

جالبترین ارقام مربوط به رشد تولید ماشین آلات و توانا کشتی‌هاست . امریکا در اثر جنگ و ادار شد که مجموعه ابزار صنعتی خود را نو کند و آنرا بطور قابل ملاحظه‌ای با افزودن تعداد زیادی ماشین‌غنی‌سازد (البته واضح است که یک چنین دستگاه صنعتی در زمان صلح غیر قابل استفاده خواهد ماند) . امریکا مجبور شد که با اولین نیروی دریائی جهان مجهز شود . ساختمان کشتی در یک سال از مجموع ظرفیت نیروی دریائی انگلیس در آغاز جنگ ، تجاوز کرد . امریکا بهمین ترتیب نیز در راس یک صنعت آلومینیوم

چنان نیرومندی قرار گرفت که قادر بود دویست درصد مصرف جهان ۱۹۳۸ را مرتفع سازد .

دولت که تا قبل از جنگ باسیستم « Pump Priming » و پرداخت مخارج دوائر جبرانی بصورت قابل توجهی در خرید مواد خام و ساخته شده قبل از جنگ مداخله میکرد ، اینک مشتری اصلی صنعت آمریکا شده بود . تغییرات ناچیزی کافی بود که R.F.C ۱ - سازمان کمک به موسساتی که دچار مشکلات شده‌اند - بیک اداره پرداخت مالی ۲ صنعت جنگ تغییر شکل دهد . در چنین شرایطی ، برای جلوگیری از وخامت اوضاع ، لازم بود که دولت ، در آن واحد هم تولید را تحت کنترل خود بگیرد و هم سودهای صاحبان منافع خصوصی را محدود نماید .

R.F.C. یعنی دولت ، چه مستقیماً و چه از طریق شعباتی ، ۳ D.P.C. ، R.R.C. و ۴ M.C. ، کارخانجات قدیمی یا کارخانجاتی را که برای رفع احتیاجات آن زمان مخصوصاً در غرب آمریکا بوجود آمده بود و برای تولیدات جنگی بکار میرفت تحت اداره خود گرفت ، از این قبیل: ساختمان هواپیما ، تولید فلزات سبک ، کاتوچوی مصنوعی و کارگاههای ساختمان کشتی‌ها . بدین طریق دولت مبلغی معادل هیجده میلیارد دلار وارد عمل کرد (ارزش کلی موسسات صنعتی کشورهای متحده در ۱۹۲۹ به ۲۲۵ میلیارد دلار تخمین زده شده است) و تقریباً صاحب سه هزار کارخانه و کارگاه گردید .

دولت آمریکا در زمان جنگ پرداخت کننده سرمایه‌های صنعتی و مصرف کننده یک صنعتی شد که تولید آن در ۱۹۴۴ به ارزش کلی تقریباً ۲۰۰ میلیارد دلار رسید که از این ۲۰۰ میلیارد دلار ، ۹۵ میلیارد بتوسط جوامع خصوصی و مصرف کنندگان جذب میشد و دولت خریدار ۹۸ میلیارد بود .

بودجه فدرال ، در اثر این عملیات ، بطور فوق العاده‌ای متورم شد اما گردش دستگاه بستگی بخریده‌های دولت داشت . روزی که این خریدها موقوف میشد ، نیمی از بازار فروش صنعت آمریکا ناپدید میگردد و ظنین یک چنین ضربه ترمزی روی تولید ، ناگزیر ، از راه کاهش توزیع نیروی

- 1 - Reconstruction Finance Corporation
- 2 - Financement
- 3 - Defense Plant Corporation
- 4 - Rubber Reserve Co.
- 5 - Maritime Comittee.

خرید ، موجب تنگ شدن بازار داخلی کشور نیز میگردد .
نتیجه جنگ سرانجام این شد که آنچنان نیروهای انسانی ای بسیج
شود که ، از لحاظ تعداد ، بسیار بالاتر از مصرف کارگر ، حتی در مساعدترین
دوره های رونق بود .

در ۱۹۲۹ نفوس فعال کشورهای متحده به ۴۸ میلیون مرد وزن
میرسید که عبارت باشد از ۳۷ درصد نفوس کل . در ۱۹۴۴ ، ۶۵ میلیون
آمریکائی بفعالیت جنگی در مزارع ، کارخانجات ، دفتر ، حمل و نقل و ارتش
کشیده شدند که عبارت باشد از ۴۵ درصد کل نفوس طبق سرشماری ۱۹۴۰ .
این توسعه نفوس فعال منحصرآ در دو موضع تمرکز یافته بود: اولاً در
صنعت و حمل و نقل ، ۴۰ درصد نسبت به ۱۹۲۹ و ۱۲٫۵ درصد نسبت به
۱۹۲۹ ، ثانیاً در ارتش که از چند صد هزار نفر به دوازده میلیون رسیده بود .
قسمت عظیمی از این نفرات از ذخیره کارگری یعنی بیکاران حقیقی و مجازی
برداشت شده بود ، از نفوس کشاورزی حتی دو میلیونم بزور در ۱۹۴۴
کسر شده بود ، تعداد کارکنان بانکی و تجارتي دست نخورده مانده بود .
در نتیجه ، برای استقرار مجدد تعادل بازار کار ، میبایست بازگشت هیجده
میلیون نفر را بکار در نظر گرفت .

اگر بپذیریم که کشاورزی بتواند دو میلیون مردی را که به اقتصاد
جنگ تسلیم نموده بود دوباره جذب کند و نیروهای مسلح داخلی نفرانی
نسبتاً بیشتر از ۱۹۲۹ را زیر پرچم نگهدارند ، پانزده میلیون مرد دیگر میماند
که باید برایشان کاری در نظر گرفت . در واقع این تخمین کاملاً آماري ،
تئوریک و نظری است ، چون مدرن کردن وسائل تولید موجب کاهش تعداد
ساعات کار لازم برای هر عمل تولیدی شده بود . درابتداء جنگ ششصد
هزار ساعت کار برای ساختن يك كشتی آزادی ۱ و سی و پنج هزار و چهارصد
ساعت برای تحویل يك قلعه برنده لازم بود ، در ۱۹۴۴ این ارقام به کمتر
از چهارصد هزار و هیجده هزار و هفتصد ساعت تنزل یافت ...



اقتصاد معاصر

امپریالیسم آمریکا

تولیدات اساسی دولتهای متحده در سال آخر جنگ بطور متوسط معادل ۵ تا ۱۰ درصد تولیدات مربوطه جهان در ۱۹۲۸ بوده ، در حالیکه تولید وسائل منزل و مصرفی تقریباً گاهشی نیافته بوده است .

مدرن کردن سریع تولید این امکان را ایجاد کرد که تولید بیک سطح کلی بیسابقه‌ای برسد در حالیکه ۱۲ میلیون نفوس فعال از دستگاه تولیدی جدا شده و به ارتش پیوسته بودند .

هنگام قطع مخاصمات فرضیه‌های گوناگونی در مورد سرنوشت اقتصاد آمریکا ، چه در داخل و چه در خارج ، بوجود آمد .

در ۱۹۴۵ ، انتظار میرفت که مجدداً بیکاری مزمن بطور ناگهانی بروز کرده ، ۸ تا ۱۰ میلیون نفر را بیکار نموده ، بحرانی شبیه ۱۹۳۰ بوجود آورد .

اولین مطلبی که مطرح شد مربوط به ساختمان اقتصاد امریکا بود . جنگ موجب شده بود که بخش عمومی اقتصاد و کنترل دولت بر تولید ، همانطور که خط مشی سیاسی روزولت ایجاد میکرد ، وسعت یابد . اما حکومت ترومن هر نوع رهبری اقتصادی دولت را ، اگرچه جزئی باشد ، مصممانه مردود دانست و کلیه دستگاه تولید و حتی موسساتی را که برای مقابله با احتیاجات جنگی از بودجه دولت تاسیس شده بودند در اختیار بخش خصوصی تولید گذاشت و بدین طریق ، بنام لیبرالیسم اقتصادی کامل ، سازمان اقتصادی امریکا را مجدداً دگرگون ساخت .

دراثر این لیبرالیسم ، تراستها از هر نوع قیدوبندی در راه آزادی ابتکار شخصی رها شدند . همین موسسات بزرگ که نهایت بهره‌برداری را

از جنگ نموده بودند بنای استفاده از این دگرگونی را گذاشتند، بدین طریق بیش از نیم میلیون موسسه کوچک و متوسط، در دوران جنگ و سپس در هنگام «دگرگونی»، در فاصله میان ۱۹۴۰ و ۱۹۴۷، از میان رفتند، و در عوض، ۲۵۰ موسسه کلان، دولت دستگاه تولیدی کشورهای متحده را تصاحب کردند و تشکیلاتی را در اختیار گرفتند که ارزش آن، در زمان جنگ، ۵ درصد افزایش یافته بود. (۳۸ میلیارد و نیم دلار در ۱۹۴۵ در برابر ۲۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۸).

این موسسات و وابستگانشان پس از آزاد شدن از هر نوع کنترل دولت، بازم بدولت احتیاج پیدا کردند، بدین قرار که دولت، اشکالات آنها را که ناشی از تهدید دائمی و مخلف الشکل بحران عمومی در کشورهای متحده است میبایست حل کند. این مشکلات در عین حال هم اقتصادی وهم اجتماعی هستند.

مشکلات اقتصادی عبارتند از: احتراز از تبدیل بیکاری فنی (رقم ثابت یکمیلیون و نیم تا سه میلیون بیکار در فاصله قرارداد استخدام) به بیکاری مزمن (نتیجه عدم تعادل مداوم میان عرضه و تقاضای کار) و وسیع برای قشرهای جوان نفوس فعال.

برای احتراز از تبدیل بیکاری فنی به بیکاری مزمن، سیاستی بایست اتخاذ میشد که در عین حال دوجنبه داشته باشد: سیاست سازمان دادن کار و سیاست تولید و بازار.

این مسئله بفرنج راکه حل شده فرض کنیم، خطر رشد خودکار و نامحدود تولید و عدم تناسب آن با قابلیت دریافت و جذب بازار داخلی و بازارهای خارجی مطرح میشود. این خطر، یک صورت فنی دارد و یک صورت اقتصادی: صورت فنی آن عبارتست از ته کشیدن سریع ذخایر مواد خام آمریکا و صورت اقتصادی آن عبارتست از دورنمای بحران بعد از رونق.

رهبران اقتصادی آمریکا (هزار نفر آمریکائی) با استفاده از تجربه دوران ۱۹۲۹ - ۱۹۴۵ با تمام وسائل میکوشند که موقعیتی راکه امکان بالا بردن منافع شرکتهای کلانی نظیر یونایتد استیل ۱، یونیون کارباید اند کاربون کورپوریشن ۲، اینترنیشنال هاروستر ۳ و کرایسلر ۴ را در یک سال ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ از ۴ تا ۵ درصد بوجود آورده بود مداوم سازند.

1 - United Steel 2 - Union Carbide and Carbon Corporation
3 - International Harvester, 4 - Chrysler.



فروش سفارشات جنگی (۲۵ میلیارد دلار ،
۱ - عمل در روی بازار ارتش پیش آمد ، تهدید وحشتناکی برای بازار کار
کار بود . شروع به مرخص کردن ارتش نیز براین
تهدید افزود .

اولین اقدام برای ایجاد کار این بود که ساعات کار اضافی را که
پایه قسمتی از مزدکارگر بود حذف کنند، بدینطریق اولین بحران اجتماعی،
دوران برخوردهای سخت کار را بعداز جنگ افتتاح کرد.
حکومت امریکا در تحت فشار موسسات بزرگ ، آزادیهای کارگرانرا
محدودکرد (قانون تافت - هارتلی) ، موسسات ، مخصوصادرغرب، تعطیل
شدند و وسائل کار آنها بشمالشرقی و بخصوص بجنوب انتقال یافت
از کارگرانی که در ایام جنگ دراین موسسات کار میکردند خواستندکه جایی
دیگر تجمع کنند ، مخصوصا درجنوب که درآنجا وجود کارگران سیاه
مساعدمترین شرایط استخدام را برای کارفرمایان تامین میکرد و بالاخره
اینکه قوانین و مقررات نظامی را طوری تنظیم کردندکه بتوانند قسمتی از
نفوس فعال را در ارتش نگهدارند .



دراینجا باید چند نکته را در نظر گرفت :
۲ - کوشش برای دگرگونی تعدادکارگران صنعتی که به ۱۵ درصد بیش از ۱۹۲۸
و بسیارزیادتر از عهد رونق (۱۹۲۹) رسیده بود، ثانیاً
افزایش نفوس امریکا و افزایش تعداد زنانیکه به شغلی
اشتغال میورزیدند ، بخصوص در مناطقی که سطح
مزد متوسط نسبتاً پایین بود . بادر نظر گرفتن این نکات سهولت معلوم میشود
که اقدامات لازم برای توزیع استخدام که هم از لحاظ رقم وسیعتر باشد و
درعین حال صرفه بیشتری راهم برای موسسات تضمین کند، جز از راه حفظ
یک فعالیت شدید صنعتی نمیتوانست ازراه دیگری تامین شود .
صنایع جنگی را که حجم عظیمی از مواد خام و نیروی مادی وانسانی

را در فاصله میان ۱۹۴۴-۱۹۴۵ جذب کرده بودند، از ترس يك فاجعه عظیم اقتصادی متوقف نگردند. الزام اقتصادی برای حفظ این صنایع به خلق يك محیط پر کشمکش در اطراف سیاست عمومی و تلاش برای کسب بازار کمک کرد. دولت هنوز بعنوان مشتری اصلی صنایع ملی باقی مانده بود، معهدا بخش قابل توجهی از تولید مجددا در جهت مصارف کشوری متوجه شد. این دگرگونی بمعنای خاص لغت عملا بموانع زیادی برخورد میکرد. از این نظر که کشورهای متحده از هر نوع زیان جنگی برکنار بود و برعکس، بهمین مناسبت، تجهیزات صنعتی اش رشد فوق العاده کرده بود، خود میتواندست فقط مقدار ضعیفی از تولیدات فنی سنگین و بخصوص محصولات صنایع ماشین سازی صنعتی را جذب کند بطوریکه سفارشی این محصولات از ۳۵۰٫۰۰۰ دلار در مارس ۱۹۴۲ بطور متوسط به ۲۵ میلیون دلار در ماه در ۱۹۴۴ سقوط کرد.

برنامه هائی در زمینه کارهای عمومی، الکتریفیکاسیون (تجهیزات میسوری) و ساختن بناهای مدرن بجای خانه های محقر (که خود میتواندست ۱۲ میلیارد دلار را جذب کند) پیشنهاد شد، اما این پیشنهادات نیز با تضاد منافع مخالف برخورد کرد: ترس از سقوط قیمت جریان برق، عدم اعتماد صاحبان ساختمانهای مسکنی و غیره - در حالیکه چنین کارهای بزرگی میتواندست موجب جذب محصول بولدوزر (۱۵ هزار در سال)، بیل، جرانتال، کلنگ، اسکرابر و سایر کالاهائی از این قبیل که در زمان جنگ رشد فوق العاده ای یافته بود بشوند.

از طرف دیگر بعضی از صنایع را مجددا در جهت ساختن اشیاء مورد مصرف جمعی، یا فردی و یا خانگی هدایت نمودند و بساختن موتور هواپیما های حمل و نقل و اتومبیل (۳۵ میلیون اتومبیل و يك میلیون کامیون در سال ۱۹۴۷) و موتورهای کوچک الکتریکی، یخچال، ماشینهای رختشویی، رادیو و تلویزیون و غیره رجعت نمودند.

بازار داخلی بمناسبت انباشته شدن نیروی خرید در اثر ذخیره اجباری زمان جنگ، از راه عدم تناسب میان مزدهای بالا و عرضه نسبتا کم مواد مصرفی و خانگی (مخصوصا بدلیل ساعات کار اضافی و جوآزی که در کارخانجات و موسساتی که برای ارتش کار میکردند داده میشد)، موقتا توسعه یافت. این ذخائر توانست تا حدود دو تا سه سال اقتصاد آمریکا را تسکین دهد. اما اقتصاد آمریکا ميبايست طعمه يك تضاد مضاعف گردد: برای حفظ سودهای کلان نه باید تولید را کاهش داد و نه بر مقدار مزدها

افزود . کالاهای قابل حصول نه توانستند مطلقا بازار کافی بیابند و نه عملا خریداری بدست آوردند لذا اتخاذ يك سياست اقتصادی خارجی وتوجه بسوی بازارهای خارج لازم گردید . این الزام خود دارای دو جنبه است: از طرفی يك جنبه فنی و از طرف دیگر جنبه‌ای مطلقا اقتصادی ومالی .



در جریان سال ۱۹۴۵ سخنگویان وزارتخانه‌های اقتصاد و دارائی آمریکا زنگ خطر را نواختند . کوشش جنگ از حد امکانات يك بهره‌برداری عقلانی و بیش بینی شده ، از بعضی منابع طبیعی آمریکا ، تجاوز نموده بود .

۳- «فقر» آمریکا و تجسس پایگاههای فنی

وزیر کشور ، م . آیک ۱ اعلام کرد که برداشت ۵۱۶ میلیون تون سنگ آهن و سه میلیارد تن از بهترین ذغالها و بیش از يك میلیارد تن نفت (نصف مصرف جهان) از ذخایر آمریکا در طی پنج سال ، بیخطر نبوده است . ذخایر نفت و فلزات غیر آهنی فقط کمتر از يك چهارم قرن ، آینده را تامین میکند و در بعضی از موارد بیش از ده سال دوام نخواهد داشت . حتی در مورد ذغال سنگ و سنگ آهن که تضمین بیشتری وجود دارد ، شدت استخراج فوق العاده است . در آینده ، رگه‌های معدنی کم محصول تری در دسترس خواهد بود ، لذا باید بالا رفتن قیمت مواد اولیه ملی را انتظار داشت . باید تاحدی استخراج معادن را از لحاظ مکانی جابجا نمود و مخارج ناسیسات جدید و حمل و نقل اضافی را تحمل کرد .

هر حیل‌ای که برای توجیه تهیه ذخایر استراتژیک و پوشاندن سیاست سرمایه‌گذاری در خارج از کشورهای متحده بکار زده شود ، باز ، الزام اتخاذ يك روش احتیاط آمیز در استفاده از میراث منابع طبیعی و توسل بمنابع خارجی مواد اولیه بعنوان اولین راهبر « امپریالیسم » بچشم میخورد . سیاست سرمایه گذاری وسیع در خارج از کشورهای متحده در مورد کشف و استخراج مواد نفتی بطور دامنه‌داری اجرا شده است . همچنین تراستهای بزرگ مواد صنعتی در مناطق فلزخیز جهان (امریکای

لاتین ، خاورمیانه ، چین و افریقا) پایگاههای فنی و مالی برای خود تامین نموده‌اند . در بسیاری از این موارد که بهره‌برداری از منابع خارجی مواد اولیه مستلزم عملیات مالی استخراج بوده ، مستقیماً ، اخذ یکسری تضمینات سیاسی را ایجاب کرده است (خاورمیانه ، ترکیه و غیره).

★

★ ★

تنها علت توجه اقتصاد آمریکا به معامله با خارج ، احتیاج بمواد اولیه نیست بلکه اجبار در توسعه بازار برای فروش محصولات و مصرف سرمایه های يك سیستم محقق نیز یکی از عوامل عمده آنست (نمودار تولید در ژانویه ۱۹۴۷ به نسبت نمودار متوسط ۱۹۳۵-۱۹۳۹ که مبنای صد تلقی شده ، ۱۸۸ می‌باشد) .

۴ - در تجسس بازار برای سرمایه‌ها و کالاها

موضوع بازار نیز نباید در معنای محدود آن در نظر گرفته شود ، هدف عملیات خارجی الزاماً این نیست که مشتریان جدیدی برای محصولات آمریکا تامین شود بلکه بیشتر اینستکه نیروی خرید خود آمریکا را بالا ببرد .

بازار داخلی که از ۱۹۴۵ بمناسبت سهم مهم دولت در اداره اقتصاد مملکت (که در عین حال حامل خطر تورم نیز بود) سالم مانده بود، با وجود ذخایر فلزی قابل توجه بانکها و علی‌رغم احتیاجات معوقه بخش‌کشوری، در شرایط کنونی عمل کرد اقتصادی و در جریان سالهای آینده قادر به تامین تعادل اقتصادی نخواهد بود .

ذخایر کالاهای ساخته شده در جریان سال ۱۹۴۷ از ۲۲ میلیارد دلار به ۵ میلیارد ترقی کرده و بموازات آن ، منافع خالص ۳۷۵ موسسه کلان در نه‌ماهه اول ۱۹۴۷ به دومیلیارد دلار رسیده ، درحالیکه برای همان دوره در سال ۱۹۴۶ ، ۱۱ میلیارد بوده است .

طرحهای کار داخلی که در پیام ژانویه ۱۹۴۸ پرزیدنت ترومن مذکور افتاده (ساختمان مدارس ، مسکن و غیره) فقط میتوانستند بعنوان مسکن بحران بکار آیند . سود دهی این طرحها يك سود دهی اجتماعی بود، نه مالی ، درحالی‌که انحصارات اقتصادی و مالی در جستجوی يك سود دهی

مالی هستند ، لذا بیش از همیشه احتیاج به بازار خارجی را احساس میکنند .

اما این بازار ، خود ، در اثر کمیابی نیروی خرید ، محدود شده است . مشاوران اقتصادی ترومن در ابتدای ۱۹۴۸ حساب کردند که ، صادرات ، که در ۱۹۴۷ به ۲۰ میلیارد دلار رسیده بود ، اگر کمهای بلاعوض جدید و وامهای جدید برای خارجه در نظر گرفته نشود ، در ۱۹۴۸ به سیزده میلیارد و در ۱۹۴۹ به کمتر از ده میلیارد تنزل خواهد کرد . (گزارش دکتر E.G. Nourse) . تولید ملی کشاورزی و صنعتی در حدود دویست میلیارد دلار است و اگر بازار خارجی بوجه قابل توجهی باز نشود ، اقتصاد آمریکا در خطر اختناق یعنی در خطر بحران قرار خواهد گرفت .

علاوه بر این ، نقل سوده‌های موسسات مالی و صنعتی بدستگاه تولید ملی این خطر را دارد که ، خیلی سریع ، احتقان دستگاه اقتصادی را با تسریع درگسستن تعادل میان عرضه محصولات ساخته شده و ظرفیت جذب بازار داخلی بیفزاید . لذا برای رفع این خطر لازم است که قسمتی از این امکانات مالی ، نه در دستگاه تولید ملی ، بلکه در خارج از کشورهای متحده و در استخراج مواد اساسی لازم برای اقتصاد آمریکا سرمایه‌گذاری شود ، یا بشکل توزیع نیروی خرید راه خارجه را پیش‌گیرد ، بشرطی که ، با حفظ حق تقدم ، مصروف سفارش محصولات آمریکائی گردد ، یا از راه خرید موسسات صنعتی که تحت کنترل یا تحت اداره آمریکا برای بازارهای خارجی عمل میکنند بکار افتد . توفیق یافتن در چنین سیاستی مستلزم تحقق چند شرط اساسی است : اولاً اینکه مطمئن شوند که این اعتبارات توزیع شده ، از طرف بدهکار در راه یک سیاست تجهیز و استقلال اقتصادی ، در مدت کوتاه ، مصرف نخواهد شد . ثانیاً تضمین پیدا کنند که سرمایه‌هایی که مصروف خریدن موسسات صنعتی شده‌است از راه ملی کردن یا اتخاذ یک سیاست اقتصادی ملی ، که بمنافع مالی آمریکا ضرر بزند ، در معرض زیان قرار نخواهند گرفت . برای تامین چنین شرایطی لازم است که فروش کالاهای مصرفی و احتمالاً محصولات مربوط به تجهیزات غیر تولیدی از قبیل وسائل تعمیر راهها ، حمل و نقل ، کارهای عمومی و ساختمانهای غیر منقول را تامین کنند ، ولی در مورد فروش ماشین آلات و هرنوع محصولی که برای تولید مورد استفاده قرار میگیرد باید بدقت حساب نمایند . در چنین مواردی ، اخذ تضمینات مالی و سیاسی در مورد راه بردن دولتهای بدهکار یکی از بدوی‌ترین موازین احتیاطی است .

اولین آلت این سیاست ، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه ۱ است که عملاً بتوسط بولداران آمریکائی :

آقایان مالکلوئی ۲ ، ا.ر. بلاک ۳ و.ر. گارنر ۴ رهبری میشود .

در دومین گزارش سالیانه بانک بین‌المللی ، ۱۹۴۷-۱۹۴۵ ، مطالب زیر را میخوانیم :

«امروزه در کشورهای توسعه نیافته ، در راه جریان آزاد سرمایه‌های خصوصی ، تکنیسین‌ها ، مدیران و روساء خارجی ، موانعی وجود دارد که اگر بانک بتواند با استفاده از منابع و نفوذ و تکنیسین های خود ، به رفع بعضی از این موانع کمک کند کار مهمی انجام داده‌است هرچند که بانک ، در رد یا قبول قرضه ها ، هدف سیاسی ندارد معهدا میان حوادث و شرایط سیاسی و حوادث و شرایط اقتصادی در هر کشوری یک وابستگی واضح و لازم و حتی یک رابطه مستقیم موجود است ... شرایط ناپایداری سیاسی بهمان مقیاس که بتوانند آینده اقتصادی را تحت تاثیر خود بگیرند بهمان اندازه نیز باید مورد توجه قرار داده شوند»

دومین آلت این سیاست عبارتست از امضاء موافقتنامه های دوجانبه میان کشور های متحده و اروپای غربی در کادر نقشه مارشال ، قانون کمک باروپا ، در مقدمه ، چنین تعریف شده است : «بمنظور حفظ صلح جهانی ، سلامت عمومی ، منافع ملی و سیاست خارجی کشور های متحده ، از راه اتخاذ موازین اقتصادی مالی و سایر موازین که ، در خارجه ، برای حفاظت شرایطی که جهت دوام موسسات آزاد لازم است (منظور اصل موسسه اقتصادی آزاد است) وبا حفظ قدرت وثبات کشور های متحده تطبیق کند » - مارشال در اول ژوئیه ۱۹۴۷ چنین افزوده است : «کاملاً صحیح نیست گفتن این مطلب که کوششهای کشور های متحده برای کمک به ترمیم اقتصاد جهانی فقط از ملاحظات نیکوکارانه ناشی شده است » (امریکا ۳ ژوئیه ۱۹۴۷) .

بالاخره بند ۱.۲ قانون تصریح دارد که « هیچ کمکی بکشور های شرکت‌کننده نباید ، بطور جدی ، به ثبات اقتصادی کشور های متحده زیانی برساند » .

کنترل عملی به نماینده مخصوص دولت کشور های متحده در اروپا سپرده میشود .

طبق این شرایط ، رهبری اقتصاد اروپا در جهتی که موجب تسهیل صدور کالا و سرمایه گردد به رهبران امریکا اختصاص مییابد .

1 - Banque International de reconstruction et de
developpement 2 - Mac Cloy 3 - E.R. Black 4 - R. Garner

در چنین شرایطی ، برعهده رهبران آمریکاست که اقتصاد اروپا را در جهت تسهیل صدور کالاها و سرمایه‌ها هدایت نمایند . از این نقطه نظر ، بازار آلمان که بالقوه بروی سرمایه های امریکائی باز و کاملاً تحت کنترل سرمایه‌داران آمریکائی است ، بخصوص بنظر سودآور تر می‌رسد . تجدید ساختمان اقتصاد آلمان بتوسط سرمایه‌های امریکائی که از نقطه نظر تهیه درو و مفر برای آینده بازار وسیع اروپا را هدف قرار داده است ، بر اقتصاد محقق کشورهای متحده اثر یک فصد سلامت بخش را دارد .

در ۱۹۵۲ ، کشورهای متحده آمریکا مبلغ ۸۵ میلیون دلار صادر نمودند و در موسسات خارجی سرمایه‌گذاری کردند و تقریباً مبلغی بهمین مقدار را نیز که از سود سرمایه‌گذاریهای قبلی خود در بازار های سایر قاره‌ها (۸۷۶ میلیون دلار) حاصل آورده بودند در خارج بکار انداختند . در طی سالهای ۱۹۵۰ - ۱۹۵۴ ، سرمایه‌گذاریهای خصوصی آمریکا در خارج از یازده میلیارد به شانزده میلیارد دلار ترقی نمود . معهدا این مبلغ قابل توجه که اساس عملیات پرسودی را می‌سازد بیش از سه در صد سرمایه‌هایی که در صنعت آمریکا بکار زده شده‌است نیست .

موقعیت اقتصادی کشورهای متحده در ۱۹۴۸ نظیر موقعیت انگلستان است در یک قرن پیش . انگلستان بعنوان اولین قدرت صنعتی جهان ، در میانه قرن نوزدهم ، برای تسخیر بازار های مواد اولیه ، بازارهای سرمایه ها و در روهانی برای محصولات ساخته شده خود عزیمت کرد و باین منظور در کشورهایی که «از لحاظ اقتصادی عقب مانده» بودند ، یک سیاست استعماری در پیش گرفت و کشورهای اروپائی همسایه را نسبت به رجحان «لیبرالیسم اقتصادی» که برای محصولات صنعتی او درووها و بازارهایی ایجاد میکرد قانع نمود .

کشور های متحده نیز امروز اولین قدرت صنعتی جهان است و برای فرار از بحران اقتصادی ، احساس احتیاج بهمان توسعه‌ایرا می‌کند که بریتانیای کبیر در ۱۸۶۰ مینمود ، اما کاپیتالیسم امریکای ۱۹۴۸ مشابه کاپیتالیسم انگلیس ۱۸۶۰ نیست ، انحصارات امریکا خیلی مستبدتر از لیبرالیسم منچستر هستند ، سیاست در باز برای اعتبارات و تجارت امریکا قرینه معاصر لیبرالیسم بریتانیای قرن بیستم است . این سیاست دریا که براعتبار نیروی نظامی متکی است در حقیقت شباهت کاملتری به استعمار انگلیسی قرن نوزدهم دارد تا به تئوری ریشارگوبدن ۱



دورنماهای آینده

برای کشورهای متحده ، مشتریان قادر به پرداختی لازم است که از امریکا موادی را که اقتصاد کشاورزی شان مجبور به تحدید کشت آنهاست بخرند ، خریدارانی مورد احتیاج است که ادوات صنعتی و محصولات ساخته شده را خریداری نمایند و تهیه کنندگانی که کالاهائی را که در فهرست تولیدات امریکا بچشم نمیخورد ، مخصوصا مواد اولیه را ، تحویل نمایند و این ، نقشه کمک امریکا به آلمان است که بعنوان کشور اروپائی ای در نظر گرفته شده که قادر است هر چه زودتر از صورت مدیون در مقابل امریکا خارج شود در عین حال که يك همکار جالب برای او باقی میماند . یا اینکه کشورهای کم توسعه ای مورد توجه اند که صاحب ذخایر عظیمی از کارگر کم مزد بوده و قادر به جلب سرمایه گذاری باشند که در آن ، چرخش سریع سرمایه ها از راه بسط عملیات صنعتی و برداشت مواد خام ارزان قیمت در آسیا (کره ، فیلیپین ، فورموز ، ویتنام) یا در قاره امریکا (ونزوئلا ، گواتمالا و غیره) میسر باشد .

این عملیات متفاوت همزمان با سوداگریهای انجام پذیرفت که بعد از اعلام حالت فوری ، از جنگ کره به بعد ، همراه با مسابقه تسلیحاتی بود و آن عبارتست از سرمایه گذاریهای کلان در صنایع سنگین و رشد تولید صنعتی تا نزدیک ۴ درصد ، میان سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳ و تجدید رونق دستگاههای اقتصادی ای که از ۱۹۴۶ جدا دچار مشکلات شده بودند به نحوی که نه تنها سودهای صناعی که مستقیما جنگی هستند بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافت بلکه صنایع اشیاء مصرفی و خانگی نیز ، بدون آنکه تا آن حد سودآور باشند ، از بلیه نجات پیدا کردند و در نموداری بالاتر از نمودار ۱۹۴۶-۱۹۴۷ باقی ماندند . بدین طریق یکبار دیگر ثابت شد که بسط فعالیت صنایع جنگی ، کشورهای متحده را وادار به تنگ کردن دامنه فعالیت صنایع سبک نمیکند و بلکه برعکس موجب وسعت آن میگردد . معذا از این مطلب نمیتوان نتیجه گرفت که ، از این جریان ، تمام امریکائیها متمتع شده اند چون همزمان با چنین رشدی ، پیشرفت تکنیک بطور محسوس موجب کاهش تقاضای کار به نسبت تولید واقعی شده بود ، یعنی در حالیکه تولید در میان سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۲ ، ۲۰ درصد افزایش یافته بود (تولیدات صنعتی

و کشاورزی با هم) ، مصرف کار بیش از دو در صد رشد نکرده بود و این کمتر از رشد تعداد نفوسی بود که بسن فعال میرسیدند .

دومین ششماهه ۱۹۵۴ مرحله کساد جدیدی را گشود که آنرا

Récession مینامند بدینطریق که سفارشات به صنایع سنگین تنزل یافت ، تولید انرژی کاهش پذیرفت ، تعداد بیکاران کامل و بیکاران غیر کامل افزایش یافت، قیمت‌های خرده فروشی بالا رفت و اوضاع مزدبگیران بافتضاح کشید . برحسب پیشامدات بین‌المللی ، اقتصاد آمریکا یا باید بایک موج جدید سفارشات استراتژیک ، که سرمایه‌گذارهای کلان در صنعت اتمی با جذب ۹ میلیارد دلار از آن جمله است ، اوضاع را رو براه کند یا باید مسکن‌های دیگری را جستجو نماید ، نظیر توسعه سرمایه‌گذاری در کارهای تجهیزات داخلی ، که سود آنها خیلی دیرتر حاصل میشود ، یا وام به اقتصادهای توسعه نیافته ، بدون اینکه بتواند، باین علل ، دورنمای یک بحران عمومی باضافه ظنن آنرا در خارج آمریکا از نظر دور بدارد . هر پیشامدی رخ دهد ، سرنوشت اقتصاد کشورهای متحده ممکن نیست برای هیچ کشوری بی‌تفاوت باشد ، چون آمریکا ، قسمت اعظم جهان را به سیستم اقتصادی و سیاسی خود وابسته کرده است . اما برخورد میان کشورهای متحده و کشورهای اقتصاد سوسیالیستی نیز که ممکنست در نظر بعضی بعنوان یک وسیله عقب انداختن بحران تلقی شود ، در عین حال دنیاگیرترین و قطعی‌ترین جنگهای دوران معاصر را بوجود خواهد آورد .

در اینجا فصل مربوط به بحرانها، از نظر پرفسور پیر ژرژ ، پایان میپذیرد . اینک به سایر جهات اقتصاد آمریکا میپردازیم .

از لیبرالیسم اقتصادی تا

استبداد تر استنها

رقابتهای خرد کننده

اقتصاد امریکا تا ۱۹۱۴ در يك محیط بسته سازمان پذیرفت و توسعه یافت . این اقتصاد که وظیفه تجهیز يك قاره عظیم را بعهده گرفته بود در استفاده از منابع بیکرانی که در اختیار داشت راه تفریط و اسراف پیمود .

رقابت اقتصادی و ابتکار شخصی ، در زمیندهای گوناگون تولیدی و استخراجی ، مردان مبتکر و مخترع را در رأس امور فنی و صنعتی قرارداد . این مردان کار و کاربران حریف ، رقبای خود را در میدان رقابتهای بورشکستگی کشاندند و موجبات تمرکز و تراکم سرمایهها و تاسیسات را فراهم آوردند .

در این کشور ، تحول سریع حالت کشاورزی بحالت صنعتی ، يك سوداگر امریکائی را در برابر دوراهی شکست یا موفقیت قرارداد . الزام حتمی برای موفقیت موجب شد که يك سوداگر از تمام امکانات خود برای هر نوع اعمال نظر ، تغییر وضع ناگهانی و جمع سریع ثروت استفاده نماید . مزایای فتح نصیب آن کسی میشد که بتواند ثروت را با دندان و چنگ خود نگهدارد ، هر رقیبی را بدون ملاحظه از میدان براند و افکار عمومی را ، از راه تبلیغات وسیع ، زیر سلطه خود بگیرد .

این هم چشمی و رقابت بیرحمانه فقط مورد پسند ملتی نمیتوانست باشد که از اطراف و اکناف جهان ، بمنظور کسب ثروت و مال ، از هر طریق

و بهتر ترتیب ، به سرزمین بکر سرخ‌پوستان هجوم برده بود .

این ملت عشق عجیبی به تمام اشکال مبارزه داشت ، چون در این کشور ، از بدو تاسیس ، موفقیت مادی مطمئن ترین مقیاس توفیق افراد بود .

از طرف دیگر عواملی چند از قبیل : وسعت کشور و منابع بیکران آن ، سرمایه‌گذاریهای صنعتی و استخراجی و سیل پایان ناپذیر کارگران مهاجر ، در دایره یک فعالیت اقتصادی رقابت‌آمیز ، ایجاد سازمانهای ازدهامندی را ممکن ساخته بود که خوردن رقبای خود را نه تنها افتخارآمیز بلکه وظیفه جبری خود میدانستند .

کوشش ، شهامت ، شانس و کاربری خاص این ملت ، در منطقه‌ای بکر که سرشار از منابع ذغال و آهن و نفت بود ، اقتصاد صنعتی و استخراجی عظیمی بوجود آورد که به نحوی روزافزون در قالب سازمانهای بزرگ صنعتی و مالی متمرکز میشد .

توده‌های مهاجران اروپائی که این سراب فریبنده را از دور میدیدند ، بعشق ثروت و موفقیت ، راه قاره کار و ابتکار را پیش گرفتند . آنها بدنبال بهشت موعود براه افتاده بودند اما بجز یک در ده هزار ، مابقی ، بیک زندگانی مرفه‌تر از فقری که مایه فرار آنها از اروپا شده بود نائل آمدند .

این نیروی کار پایان‌ناپذیر ، که از ماجراجویان حریص و شیفته ثروت بوجود آمده بود ، در خدمت سلاطین اقتصاد رقابت‌انگیز درآمد .

★

★ ★

سیر تمرکز و تراکم ، بدنبال تجهیزات و سازمانهای جدید ، بسمت انحصار یکرشته استخراجی یا یکرشته صنعتی یا انحصار یک بازار ادامه یافت و بدین طریق نطفه تمرکز سرمایه‌ها و کارگاهها و صنایع انعقاد پذیرفت . سلاطین مالی و صنعتی از جامعه سر بیرون کشیدند و رشد رقبای خرده‌پای خود را بخطر افکندند .

**عهد
سلاطین**

این عهد ، عهد سلاطین بود ، از این قبیل : سلطان راههای آهن

(واندربیلت) ۱ ، سلطان کنسروها (آرمور) ۲ ، سلطان فولاد (کارتزی) ۳
 سلطان نفت (راکفلر) ۴ و همچنین سلطان بانک و مالیه (پیرپون
 مورگان) ۵ .
 بدینطریق فدراسیون آمریکای شمالی بصورت مهد تراستها درآمد و
 دوران میلیونها و شرکتهای بزرگ ۶ ، بدوران تراستها و میلیاردرها
 تحول یافت .

تبرستان
 www.tabaresan.info

تراست و نبرد تراستها
 تراست عبارتست از يك شكل سرمایه‌داری انحصاری .
 علامت مشخصه آن ، تمایل به کسب انحصار در يك
 بازار بخصوص و کسب قدرت و کنترل است برای تمام
 فعالیتهای يك صنعت ، يك حرفه و يك بازار .
 سرمایه عظیم این تراستها از راه فروش سهام ،
 و لذا ، از پس‌انداز جامعه بوجود می‌آید .
 تراستها برای تسخیر مواد اولیه یا بازار برای کالاهای خود در
 گیرودار مبارزات سخت و طولانی هستند .
 مبارزه برای تسخیر « فضای حیاتی » میان تراستهای يك کشور یا
 تراستهای کشورهای مختلف که متناوباً به موفقیت ، عدم موفقیت ، تفاهم
 موقتی یا رقابتی شدیدتر میانجامد ، منشاء اصلی حوادث ملی و بین‌المللی
 در عصر ماست .
 بمعنای وسیع‌تر ، نبرد تراستها عبارتست از تاریخ اقتصادی ،
 اجتماعی ، مالی و حتی سیاسی غالب ملتها و جهان از ابتدای قرن
 نوزدهم به بعد .
 بادر نظر گرفتن تعداد محدود تراستها در انگلستان و ژاپون و بعضی
 موارد استثنائی در فرانسه و تعداد کثیر تراستهای غول پیکر در ایالات متحده

- 1 - Wanderbilt
- 2 - Armour
- 3 - Carnegie
- 4 - Rockefeller
- 5 - Pierpont morgan
- 6 - Big Businesse

امریکا باید گفت که کشور واقعی تراستها ، فدراسیون آمریکای شمالی است . از اولین سالهای قرن بیستم ، اقتصاد امریکا ، بطور غیر قابل برگشت ، زیر سلطه تراستها قرار گرفت و دیگر هیچ نیروی حتی نیروی حکومت فدرال موفق به امحاء آثار نامطلوب آن نگردید .

از میان پنجاه تا از بزرگترین شرکتهای بزرگ جهانی ۴۴ تا آمریکائی هستند که در رأس آنها ژنرال موتور ۱ قرار دارد که رقم فروش سالیانه او به ۱۲ میلیارد دلار سر میزند (تقریباً معادل بودجه فرانسه) و سود سالیانه خالص آن بمیزان ۸۰۰ میلیون دلار است .

تراستهای امریکائی

بعداز او استاندار اوپل اف نیوجرسی ۲ میآید با فروش سالیانه نریب ۸ میلیارد دلار و سود خالص سالیانه ، ۶۳۰ میلیون دلار ، و بعداً : فورد موتور ۳ ، با فروش سالیانه نریب ۵۵ میلیارد و سود خالص سالیانه ۴۵۱ میلیون دلار .

ژنرال الکتریک ۴ ، با فروش سالیانه نریب ۴۵۵ میلیارد و سود خالص سالیانه ، ۲۸۰ میلیون دلار .

یو . اس . استیل کورپوریشن ۵ ، با فروش سالیانه ۳۷۶ میلیارد و سود خالص سالیانه ، ۲۵۴ میلیون دلار .

سوکونی موبیل اوپل ۶ ، با فروش سالیانه ۳ میلیارد و سود خالص سالیانه ۱۶۳ میلیون دلار .

گالف اوپل ۷ ، با فروش سالیانه ۲۷۷ میلیارد و سود خالص سالیانه ۲۹۰ میلیون دلار .

تکراکو ۸ ، با فروش سالیانه ۲۶ میلیارد و سود خالص سالیانه ، ۳۵۴ میلیون دلار .

کرایسلر ۹ ، با فروش سالیانه ۲۶ میلیارد دلار .

سویفت ۱۰ ، با فروش سالیانه ۲۴ میلیارد و سود خالص سالیانه

۱۹ میلیون دلار (در ۱۹۶۰)

-
- 1 - General Motors
2 - Standard Oil of New Jersey
3 - Ford Motors
4 - General Electric
5 - U.S. Steel Corporation
6 - Socony Mobil Oil
7 - Gulf Oil
8 - Texaco
9 - Chrysler
10 - Swift

وسترن الكتريك ۱ ، با فروش ساليانه ۲۳ ميليارد و سود خالص ساليانه ۱۰۲ ميليون دلار ، و غيره قرار دارند .
 اينها سازمانهاي صنعتي هستند اما اثر سازمانهاي بانكي بر توليد و فروش و انجام خدمات نيز بهمان اندازه قاطع و مستبدانه است :



سازمانهاي بانكي

Bank of America (سافرانسيكو)
 صاحب سپرده هائي بيش از يازده ميليارد دلار است .
 Chase Manhattan Bank of New York نزديك نه ميليارد ،
 First National City Bank of New York بيش از ۸ ميليارد .
 Chemical Bank New York Trusts نزديك ۵٫۴ ميليارد و
 Morgan Guaranty, بيش از چهار ميليارد سپرده دارند .
 (اين ارقام بدون در نظر گرفتن مشاركتهاي است كه در ضبط آنهاست) .
 دارائي كمپاني عظيم بيمه متروپوليتن نيويورك بيش از ۱۷ ميليارد دلار ،
 دارائي Prudential of America (Newark) نزديك ۱۶ ميليارد دلار
 و دارائي Equitable Life Assurance (New York) نزديك ده ميليارد دلار است .



مهمترين سازمانهاي صنعتي آمريكا

نام	فروش	سود خالص	تعداد
	به هزار دلار	به هزار دلار	اعضاء
ژنرال موتور	۱۱۲۳۳۰۵۷	۸۷۳۱۰۰	۵۵۷۲۱۸
استاندارد اوپل نيوجرسی	۷۹۱۰۶۵۹	۶۲۹۷۷۸	۱۴۶۰۰۰
فورد موتور	۵۳۵۶۸۷۱	۴۵۱۳۶۷	۱۵۹۵۴۱
ژنرال الكتريك	۴۳۴۹۵۰۹	۲۸۰۲۴۲	۲۴۶۸۴۰

1 - Western Electric

نمداد	سودخالص	فروش	نام
احضاء	به هزار دلار	به هزار دلار	
۲۰۰۳۲۹	۲۵۴۵۶۳	۳۶۴۳۰۴۰	یو. اس. استیل
۷۳۵۰۰	۱۶۳۹۵۲	۳۰۹۲۹۱۰	سوکونی موبیل اویل
۵۰۷۰۰	۲۹۰۴۶۷	۲۷۱۳۰۱۰	گالف اویل
۵۳۵۱۰	۳۵۴۳۴۶	۲۶۷۸۰۲۹	تکراکو
۱۰۲۳۱۸	(۵۴۳۱) (۱)	۲۶۴۲۹۸۰	کرایسلر
۶۰۱۰۰	۱۹۰۶۸	۲۴۷۵۴۹۴	سویفت
۱۲۷۹۱۳	۱۰۲۱۸۸	۲۳۱۴۸۷۴	وسترن الکتریک
۸۴۵۶۱	۴۱۸۶۹۶	۲۱۱۴۳۲۳	دوپون
۱۲۹۳۸۴	۱۱۷۲۳۶	۲۰۵۵۷۲۱	بنهلم استیل
۴۴۸۰۱	۳۹۵۹۷	۱۹۵۶۸۱۲	استاندارد اویل اف اندیانا
۱۱۲۷۳۷	۸۵۹۴۷	۱۹۱۰۷۳۰	وستینگهاوس الکتریک
۴۰۰۰۰	۱۴۰۶۷	۱۸۶۹۸۰۱	آرمور
۱۰۳۶۰۰	۳۱۰۵۶	۱۸۱۱۸۷۱	ژنرال دینامیک
۳۸۲۱۷	۱۴۷۴۱۸	۱۸۰۹۹۵۳	شل اویل
۹۰۲۸۰	۱۲۴۳۶	۱۶۱۲۱۵۳	بوئینگ ایرپلین
۴۸۸۰۹	۴۹۳۶۲	۱۶۰۵۷۲۵	ناشتال دایری پروداکتس
۱۰۱۰۴۰	۷۶۰۰۹	۱۵۷۹۲۵۸	گودیرتایر اند رابر
۳۸۳۸۸	۲۵۳۵۹۹	۱۵۶۴۸۲۷	استاندارد اویل اف کالیفرنیا
۵۸۵۱۷	۱۷۱۶۳۷	۱۵۳۱۳۴۴	یونیون کاربید
۸۶۰۰۰	۴۰۱۴۲	۱۳۸۸۴۱۲	ریدیو کورپوریشن اف امریکا
۳۱۰۲۳	۸۱۶۹۸	۱۳۶۸۵۳۲	پروکتر اند گامبل
۷۱۳۶۲	۷۶۴۱۶	۱۳۶۳۱۶۶	اینترناشنال هاروستر
۶۵۶۴۶	۱۴۵۶۳۳	۱۳۰۹۷۸۸	اینترناشنال بیزنس ماشینس
۵۶۰۴۸	۸۷۳۳	۱۳۰۱۵۶۵	لاک هیدارکرافت
۲۳۴۰۴	۴۵۵۲۶	۱۲۳۲۲۱۴	سینکلر اویل
۸۴۹۵۱	۶۴۵۹۷	۱۱۸۲۷۸۴	فایرستون تایر اند رابر
۲۴۵۷۵	۱۰۴۶۳۹	۱۱۶۳۰۳۳	فیلیپس پترولیوم
۵۱۸۱۷	۴۰۰۰۹	۱۱۴۶۵۲۹	کانتیننتال کان
۴۹۲۴۹	۴۰۸۹۱	۱۱۰۷۳۶۱	امریکن کان
۸۵۹۰۱	۷۲۲۵۳	۱۰۸۱۰۵۶	جنرال تلفون اند الکترونیکس
۵۷۳۶۹	۲۸۶۳۸	۱۰۸۰۹۸۱	یونایتد ارکرافت
۶۴۱۳۳	۵۳۸۹۰	۱۰۷۶۸۳۲	ریپابلیک استیل
۲۱۵۹۳	۵۴۱۴۵	۱۰۵۲۹۶۴	جنرال فودس
۶۴۲۲۰	۳۰۷۲۶	۱۰۴۴۹۰۰	نورس امریکن اوبییشن
۴۸۸۶۲	۸۳۶۱۱	۱۰۳۰۲۰۹	اینترناشنال پیپر

تعداد	سودخالص	فروش	نام
اعضاء	به هزار اردلار	به هزار اردلار	
۴۰۳۰۷	۷۷۰۶۴	۱۰۲۴۴۲۹	آرمکواستیل
۱۷۹۰۰	۴۲۴۳۴	۹۹۴۸۷۹	سیتیس سرویس
۹۸۲۵۰	۲۷۶۴۴	۹۸۹۶۰۲	اسپری راند
۶۱۱۴۹	۳۵۵۸۰	۹۷۶۷۶۶	یو.اس. رابر
۳۲۱۶۵	۲۵۵۴۹	۹۴۱۳۲۶	بوردن
۴۶۲۰۰	۱۲۴۶۸۰	۹۱۴۱۰۰	ایستمن کدک
۶۵۰۰۰	(۳۳۸۲۲) (۱)	۸۸۳۸۸۴	داگلس ایرکرافت
۲۵۳۷۲	۶۰۳۴۲	۸۶۹۸۵۰	امریکن موتورس
۴۷۳۹۱	۵۵۵۷۱	۸۵۸۴۶۰	آلومینیوم کوآف امریکا
۵۸۰۰۰	۲۷۶۴۳	۸۰۵۴۵۰	برلینگتون اینداستریس
۴۱۱۳۴	۳۷۵۸۰	۷۷۱۵۹۱	گودریچ (بی . اف)
۳۵۶۱۴	۲۹۴۸۵	۷۶۵۶۷۲	جونس اندولین استیل
۱۳۶۰۰۰	۲۹۰۳۶	۷۶۵۶۴۰	اینترناشنال تلفون اند تلگراف
۴۲۱۲۰	۴۶۵۱۸	۷۴۲۳۳۷	کاته بیبل تراکتر
۲۶۴۴۱	۵۴۸۹۷	۷۳۶۹۷۹	ناشنال استیل
۱۹۸۶۷	۴۲۸۴۴	۷۳۵۶۹۷	سان اویل

۱ - زیان .



اولین تراستها در يك محیط رقابت آمیز و آزادی اقتصادی و دموکراتیک (لیبرالیسم اقتصادی) بوجود آمدند و نشو و نما کردند ، چون محدود کردن مصنوعی فعالیت يك همشهری غیرمعقول و مستوجب محکومیت بود . اما این آزادی منجر به افراطکاریهایی نامعقول در جهت کسب سریع ثروت گردید .

سوء استفاده از آزادی در پناه آزادی

کمپانیهای راه آهن با قائل شدن تفاوت نانجیبانه ای در نرخها ، وابستگان خود را تقویت کردند، رقبای خود را ورشکست نمودند ، سازمان بعضی از صنایع را از هم پاشیدند و دهمداران را مورد اجحاف قرار دادند . تراستهای صنعتی ، وسائل حذف سریع و خشن تعداد کثیری از مؤسسات کوچک را فراهم ساختند .

اما دهاران عاصی شدند و کارگران که باوجود کار زحمتناک و طولانی مزد کمی دریافت می‌داشتند مشکل گردیدند .
قدرتهای عمومی دربرابر چنین اوضاعی نمیتوانستند از مداخله خودداری کنند و برای نابودی یا کاهش قدرت تراستها بنای مبارزه را گذاشتند ، چون انحصار ، آزادی سیاسی مزدبگیران و زندگی اقتصادی ایشانرا بطور خطرناکی بازیچه خود کرده بود .

تبرستان

www.tabarestan.info



مبارزه با انحصارات

در ۱۸۸۷ ، کانزاس ۱ انحصار غلات را ممنوع کرد و سایر ایالات نیز از او تبعیت نمودند .
در ۱۸۸۸ ، جمهوریخواهان و دموکراتها علیه «آمیزش سرمایه‌ها» قیام کردند درحالیکه ، یونیون-لیبر ۲ ، بنام کارگران ، جمهوریخواهان و دموکراتها را بعنوان عامل انحصارات و تراستها متهم مینمود .

دولتها دربرابر حملات اتهام‌آمیز کارگران به صحنه‌سازهای جالبی پرداختند و طلبهای توخالی را بصدا درآوردند ، ولی در زیر غرش طلبها مبارزات وحشتناکی میان «لیبرالیسم اقتصادی» فردی و لیبرالیسم اقتصادی تراستها و درحقیقت دیرپیشم اقتصادی آنها درجریان بود . نتیجه مبارزه این‌شدکه تراستها غنی‌تر شدند و موسسات متوسط و کوچک اقتصادی بورشکستگی گرائیدند .

در ۴ فوریه ۱۸۸۷ ، قانون Interstate Commerce

بتوسط کمیسیون I.C. نرخهای راههای آهن را تنظیم نمود .

کنگره در ۲ ژوئیه ۱۸۹۰ قانون شرمز ۳ را به تصویب رسانید که میبایست تجارت را علیه محدودیتهای غیر قانونی و انحصارات حمایت کند .

بدنبال این قانون قوانین دیگری به تصویب رسید که مهمترین آنها ،

قبل از جنگ ۱۹۱۴ ، عبارتند از : Wilson Act در ۱۸۹۴ ،

Dingley Act در ۱۸۹۷ و Elkins act در ۱۹۰۳ .

1- Kansas -2- Unlon Labor -3-Sherman Act

قانون شرم ، در واقع ، در ۲۰ سال اول تولد خود به اجرا درنیامد
در زمان ریاست جمهوری کلوند ۱ ، از ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۸ ، بیش از
بیست پرونده اتهامی ، و در زمان مک کینلی ۲ بیش از سه پرونده در برابر
دیوان عالی مطرح نشد .

در ۱۸۹۸ یک کمیسیونی بتوسط ریاست جمهوری بوجود آمد بنام
یو . اس . اپنداستریال کمیشن ۳ که از پنج سناتور ، پنج نماینده و نه
شخصیت اقتصادی ترکیب یافته مسئله تراستها را تحت مطالعه قرارداد . این
کمیسیون بعد از سه سال تحقیق و تلاش یک گزارش ده میلیون کلمه ای
انتشرداد که ثودور روزولت را وادار باقدام نمود . تراستها تحت تعقیب
قرار گرفتند و بعضی از آنها محکوم بانحلال شدند مخصوصا آمریکن توباکو کو
و استاندارد اویل کو ۵ .

در ۱۹۱۱ تراستهای متهم با زبردستی ، از خود ، در برابر کمیسیون
بدفاع برخاستند . متهمین که گاهی قیافه جدی یا مسخره و گاهی تهدیدآمیز
یا حقیر بخود می گرفتند در برابر قضاتی که خالی از سوءنیت نبودند و ،
بعلاوه ، اطلاعاتی از موضوعات اقتصادی و تجارتي نیز نداشتند بخوبی
از عهده دفع اتهامات برآمدند . علاوه براین ، موقعیت سیاسی تراستها آنچنان
مستحکم بود که اصولا محکمه را بچیزی نمیشمردند . برای توضیح این
مطلب کافی است که دفاعیه آقای شواب ۶ را متذکر شویم . این آقا که
یکی از برانگیزندگان سحرآمیز تراست فولاد بود با حالتی فروتن و
حق بجانب در جواب دیوان عالی که دلیل عملیات او را پرسیده بود گفت :
آقایان من یک مرد سوداگر قابل توجهی نیستم ، یک مهندس درجه دوم
و یک رسام فقیر بیش نمیباشم ، بعلاوه من خیلی بد پیانو میزنم ، درحقیقت
من یک بابائی هستم که بهر نوع کسب و کاری میپردازم ، من خطاهای
بیشماری مرتکب میشوم ، اما چرا من اینجور هستم ؟ آقایان ، من خود
هیچ نمیدانم .

تراستها ، که از قدرت سیاسی کافی برخوردار بودند ، مبارزات
مطبوعاتی شدیدی را علیه رقبای سیاسی خود براه انداختند ، مخارج احزاب
را که حامی آنها بودند پرداخته و مردان قابل اعتمادی را در سنا باختیار
میگرفتند .

- 1 - Cleveland
- 2 - Mac Kinly
- 3 - U.S. Industrial Commission
- 4 - American Tobacco Co.
- 5 - Standard Oil Co.
- 6 - Schwab

تافت و مخصوصا ویلسن ، راه تئودور روزولت را دنبال کردند .
قانون ۲۶ دسامبر ۱۹۱۴ ، کمیسیون فدرال ترید ۱ را بوجود آورد که از
اختیارات وسیع تحقیقی برخوردار بود .

بعد از جنگ اول جهانی ، تراستها چند سالی را تحت حکومت
هاردینگ ۲ و کولیج ۳ و حتی هوور ۴ بخوشی و خرمی گذرانیدند .
این روساء جمهوری ، که برای ثروت اکتسابی و حیثیت سوداگریهای
بزرگ ، احترامات وافی قائل بودند ، اعتقاد داشتند که این تشکیلات عظیم
اقتصادی قادرند ، که از راه استانداردیزاسیون و تبلیغات وسیع ، رؤیای
یک رونق جهانی و بی‌پایانی را صورت تحقق بخشند .



بحران ۱۹۲۹ و اثرات غم‌انگیز آن بر اقتصاد آمریکا
موجب شده که حزب دموکرات و ، با او ، فرانکلن . د.
روزولت بقدرت برسند .

روزولت در زیر شلاق مبارزه با کمونیسیم

روزولت ، چنانکه دیدیم ، علیه قدرت تراستها
قیام کرد ، بخصوص علیه سازمانهای بانکی ، که
آنها را متهم به خود پرستی نمود و اینکه جز بمالیه
به چیزی توجه نداشتند، درحالیکه میبایست به نیروی
خرید میاندیشیدند .

روزولت کوشید که ، از طریق نیو دیل ، شرایط کار را تحت نظم
درآورد ، دستمزدها را بیفزاید و درآمد ملی را بوجه بهتری توزیع کند
و خلاصه آنکه یک نطفه امنیت اجتماعی را بوجود آورد .
باآنکه روزولت به اصل تاسیسات اقتصادی آزاد ایرادی نداشت ،
تراستها علیه او بمبارزه وحشتناکی برخاستند و با دستگاه تبلیغاتی عظیم
خود ، او را بعنوان سازمان دهنده سوسیالیسم و حتی یک شکل کمونیسیم
و قیام علیه قانون اساسی معرفی و متهم ساختند .

حسن نیت و تصمیم واقعی روزولت موجب شد که دیوان عالی آمریکا
که بصورت بلندگو و مامور اجرای تراستها درآمدن بود بمداخله رسوا و

1- Federal Trade -2- Harding -3- Coolidge -4-Hoover

علنی برخیزد و رسماً راه روزولت را که منتهی به کم شدن نسبی سود تراستها میگردد مسدود کند .

دورنمای وحشتناك بحران قیافه خود را مجدداً نشان میداد که ، باز در این مورد نیز ، خدای جنگ پدای خدای پول رسید و جنگ دوم جهانی دوی عاجل بحرانها را در اختیار سرمایه‌داران آمریکائی گذاشت.



از پایان جنگ دوم جهانی در روابط میان دولت و تراستها تشنجات شدیدی بچشم نمیخورد . هاری ترومن ، نه تنها توجهی باین مطلب نداشت بلکه ، با قرار دادن بخش عمومی تولید در اختیار بخش خصوصی ، موفقیت تراستها و شکست افکار افسانه‌ای روزولت را تکمیل نمود .

پایان افکار افسانه‌ای

آیزنهاور نیز سنن جمهوریخواهان را که مساعد بحال تاسیسات عظیم بود محترم شمرد . اما اکنون نیز در اثر فشار مداوم قشرهای محروم ، گاه بگاه ، حملاتی متوجه تراستها میشود و در محاکماتی ظاهراً جدی ، محکومیت‌هایی باطناً شوخی به ارباب تراستها تحصیل میگردد . از این قبیل است محکومیت ۲۹ موسسه الکتریکی در ۱۹۶۱ بتوسط دیوان فدرال فیلادلفیا که ضمن آن ژنرال الکتریک کو و وستینگهاوس الکتریک کو به پرداخت ۱۹۲۴۰۰۰ دلار مجبور شدند و ۴۴ نفر از رهبران آنها نیز محکوم به ۷ تا ۳۰ روز زندان گردیدند . اما اصل خطر که خود سیستم تراست بازی باشد در راه انحصار صنعت و بازار با همان سرعت پیش از محاکمات هنوز هم مشغول تاختن است .



تولید انبوه که خصیصه اقتصاد آمریکاست مستلزم يك تمرکز شدید در تمام زمینه‌هاست ، چه در زمینه تمرکز سرمایه‌ها و افراد فنی و چه در زمینه تمرکز نیروی کار . این تمرکز وسیع در آمریکای کنونی

سلطه قاطع تراستها

فقط بتوسط شرکتهای بسیار نیرومند تامین پذیر است.

این ضرورت اساسی که موجب کسب قدرت و پرتو افکنی سازمان حکومتی امریکا در خارج گردیده در عین حال ، بعنوان حجت سازمانهای بزرگ در اثبات حقانیت و صحت راه و رسم خود و ضرورت وجودی سیستم اقامه میشود . در واقع، این قدرتهای اقتصادی و مالی بطور مداوم موجب تشویش صاحبان صنایع متوسط و کوچک ، دedarان و همچنین سندیکاهای کارگری هستند. همین عناصرند که دولت را برای اجرای قانون ضد تراستها و بازرسی اعمال آنها در جهت نفی انحصارات و افساد سیاسی تحت فشار قرار میدهند .

تراستها نیز با استفاده از تمام امکانات در استحکام وضع خود میکوشند و تلاش میکنند که این شمشیر دموکلس را ، با آنکه در اختیار نمایندگان خودشان است ، از بالای سر خود دور کنند . بهانه آنها اینستکه میخواهند کشور را از لغزیدن به پرتگاه سوسیالیسم محفوظ نگاهدارند ، درحالیکه خواست قشرهای محروم اجتماع ، تغییر این حالت اقتصادی است .



تجربه روزولت و اتهام سوسیالیستی و حتی کمونیستی که از جانب تراستها نصیب آنرد اصلاح طلب گردید بخوبی نشان داد که «پرتگاه سوسیالیسم» ، از نظر انحصارات ، از آن نقطه‌ای شروع میشود که تخطی به «حوزه مقدس تراستها» آغاز مینهد ، اگرچه این تخطی بمقیاس برنامه‌های اصلاح طلبانه روزولت باشد که ، برای جلوگیری از بحرانش ، حداقل فداکاری مادی را از صاحبان انحصارات تقاضا کرده بود .

سوسیالیسم از نظر تراستها

از نظر انحصارات فقط يك حالت اقتصادی موجود است که با «لیبرالیسم اقتصادی» و روح قانون اساسی سازش دارد و آن اینستکه «لیبرالیسم اقتصادی» فردی فدای «لیبرالیسم اقتصادی» یعنی درحقیقت «دیرریسم اقتصادی» تراستها گردد . البته خود گویاست که ، از نظر انحصارات ، بلافاصله بعد از این حالت اقتصادی «پرتگاه سوسیالیسم» شروع میشود .

این اولین و درخشانترین تضادی است که در ساختمان اقتصادی آمریکا
بچشم میخورد



جریان تضادها

سازمان اقتصادی آمریکا پیشرفته‌ترین شکل سازمان
اقتصاد سرمایه‌داری است ، و بهمین جهت ، برجسته‌ترین
تضادهای سرمایه‌داری را ، یکجا ، در خود نهفته دارد .
« لیبرالیسم اقتصادی » که در بدو شروع کوششها
موجب تحریک فعالیتهای اقتصادی شده بود بصورت
« دیرتریسم اقتصادی » تراستها درآمد ، بدینطریق

آزادیهای فردی

تمام يك بخش یا تمام قسمتی از يك بخش اقتصاد زیر سلطه يك تراست افتاد .
تراستها که قهراً میبایست بازارهای خود را در قبال رقبای جدید
محافظت کنند و از يك تکامل اجتماعی ، که ممکن بود منافع آنها را
بخطر اندازد ، ممانعت بعمل آورند ، طبیعتاً سیاست کشور را قبضه کردند
و بدینطریق آزادی سیاسی فردی را ، بدنبال آزادی اقتصادی فردی ،
فدای یکه‌تازی سیاسی و اقتصادی خود نمودند .

لیبرالیسم اقتصادی ، در شکل تغییر یافته جدید خود ، و همچنین
آزادی سیاسی فردی که ، فرضاً ، پایه و محور اساسی روابط اجتماعی است
جز یادگارهای اسمی دگرگون شده‌ای از سیستم اجتماعی اولیه آمریکا
نیستند . امروز دیگر نه از آزادی رقابت اقتصادی خبری است و نه از
آزادی سیاسی فردی اثری . باوجود این ، هنوز هم ، دستگاه استبدادی
اقتصادی و سیاسی آمریکا ، نمازگذاری به جسد آزادی فردی را از نظر دور
نمیدارد . چون گفتار احترام‌آمیز نسبت باصول آزادی فردی ، مسکن
افکار عمومی است و در عین حال پوشش فریبنده‌ای است برای دیرتریسم
اقتصادی و استبداد سیاسی انحصارات .

لیبرالیسم اقتصادی که یکروز بنیانگذار اقتصاد آمریکا و محرک
فعالیتها و کوششهای مردان کاری و مبتکر بود ، امروز بعنوان سلاح

تراستها ، برای توجیه عملیات انحصار طلبانه‌شان بکار افتاده ، چون مگر نه اینستکه تراستها هم قانوناً حق استفاده از لیبرالیسم اقتصادی را دارا هستند . معنای امروزی اصل آزادی فعالیت‌های اقتصادی اینستکه تراستها و انحصارات بحکم « لیبرالیسم اقتصادی » نه تنها قادرند بلکه مجازند که هر نوع فعالیت اقتصادی خارج از دایره انحصارات را متلاشی سازند . برای توفیق در این امر ، چاره‌ای نیست جز قبضه کردن قدرتهای قضائی و اجرائی کشور . بدین طریق آزادی سیاسی فردی نیز دچار تغییر ماهیت شده است با وجود این ، آزادیهای فردی ، هنوز هم تکیه گاه افتخار آمیز تبلیغاتی دموکراسی امریکا هستند .

امروز در ایالات متحده آمریکا هر فردی آزاد است که به کاندیداهای دو حزب انحصار طلب دموکرات و جمهوریخواه رای بدهد . این تنها آزادی سیاسی‌ای است که یک فرد آمریکائی از آن برخوردار است . اما دو حزب مذکور که در عین آنکه نماینده طبقاتی تراستها و میلیاردرها هستند خود را نماینده ملت نیز میدانند تجسم قدرت سیاسی انحصارات اقتصادی می‌باشند . منافع ملی ، در برنامه‌های این دو حزب ، تا آنجا قابل درج است که در جهت توسعه سود تراستها باشد ، چنانکه شکست نیودیل مؤید این مدعاست . روابط حکومت آمریکا با حکومت خارجی نیز از دریچه تنگ همین سودآوری پی‌ریزی شده است .

قانون اساسی تراستها اکتساب حداکثر سود است از طریق بهره‌برداری حداکثر از یکه تازی صنعتی و مالی و انحصار بازارها . سرمایه این انحصارات از فروش سهام به افراد ملت حاصل میشود و کار فشرده همین افراد است ، که در تاسیسات صنعتی و استخراجی وسیع ، مواد خام را به محصولات ساخته شده مبدل میکند . اما منظور غائی انحصارات ، که کسب سود هر چه بیشتر است ، مانع از توزیع قدرت خرید کافی در میان همین افراد خلاق و تولیدکننده است . بیکاری وسیع نیروی کارگری آمریکا ، که بصورت یک مرض مزمن و مداوم گریبانگیر اقتصاد آن کشور است ، محصول همین حق ناشناسی و حق کشی است . هجوم اقتصاد آمریکا بخارج و تجسس مستعمرات مالی نیز در خارج ناشی از همین عدم تناسب در داخل کشور می‌باشد .

افزایش دستمزد به تناسب راندمان ماشین و کاهش مدت کار بمنظور بکارگماردن بیکاران که از اهم مقاصد فرانکلن روزولت بود میتواندست قدرت جذب داخلی را افزایش دهد . ولی انحصارداران آمریکائی نخواهند

که مقداری از منافع خود را مصروف‌بالا بردن قدرت خرید و رفاه اجتماع و پیشگیری بحرانهای محلی و عمومی و حتی جنگ بنمایند. روزولت میخواست ناخنکی بمنافع بیکران تراستها بزند اما حیوان درنده انحصارطلب نتوانست حتی همین ناخنک را هم با نظر اغماض بنگرد تا جائی که، از بیم ناخنکها و خراشهای وسیع‌تر، داد و فریاد برآورد که شیخ کمونیسم بر آمریکا سایه افکنده است. کما اینکه در هر نقطه‌ای از جهان که منافع انحصارات مواجه با اقدامات ملتها برای کسب استقلال میگردد بازهم همین شیخ کمونیسم به پیش کشیده میشود.

کمونیسم از نظر انحصارات با کمونیسم واقعی فرسنگها فاصله دارد، تاحدی که هر عاملی که موجب کاهش لقمه‌ای از سودهای کلان هزار نفر انحصارگر آمریکائی گردد بدون تردید و با عزم جزم بقنوان یک عامل کمونیستی اعلام میگردد، اگرچه این عامل رئیس‌جمهوری کشور امریالیستی امریکا باشد.

در مسلك تراستها آنچه مقدس و شایسته ستایش است، سود است. گوئی که انرژی بشر و ثروت زمین و زیر زمین برای کسب سودهای خصوصی به دایره فعالیت درآمده‌اند، نه برای جوابگوئی باحتیاجات عمومی. افزایش سود در ترازنامه سازمانهای انحصارطلب، هدف اساسی صاحبان تراستها و بانکهاست. پرواضح است که در چنین شرایطی، حکومت آمریکا، قادر به تحمل پیشرفتهای اقتصادی کشورهای توسعه نیافته نمیتواند باشد. در واقع حکومت امریکا از کشورهای عضو «جهان آزاد» انتظار ندارد که بهنجوی از انحاء به حریم اقتصادی او تجاوز نموده، موانعی در راه گردش سرمایه‌ها و کالاهای او فراهم آورند. دموکراتیک‌ترین روشها، از نظر انحصارات و حکومت امریکا، اینستکه «جهان آزاد»، و بخصوص کشورهای توسعه نیافته، ذخایر ارزی خود را بمصرف خرید اجناس آمریکائی برسانند و خود به تولید مواد خام و برپا ساختن اقتصادی که مکمل اقتصاد امریکا باشد اکتفا نمایند. اما کاهش روزافزون قدرت خرید بازارهای خارجی و افزایش روزافزون تولیدات صنعتی امریکا دورنمای یک بحران عظیمی، نظیر جریانات دهه ۱۹۳۰، را در سرراه اقتصاد آن کشور باز کرده است. جنگ دوم جهانی، راه حل اساسی برای مشکل بحران دراختیار اقتصاد امریکا گذاشت. جنگ دیگری نیز باید تا بحران کنونی و بحرانهای خطرناکتر آینده را فیصله بخشد. اما این جنگ دیگر، باتمام خطراتی که برای موجودیت انسان دربردارد، آیا بازهم، از نظر انحصارات امریکا،

بعنوان يك راه حل برای رفع موانع گردش سرمایه‌ها و کالاها تلقی میشود؟ آیا هنوز هم انسانهای آمریکائی، اجازه خواهند داد که موجودیت بشر و ازجمله موجودیت خود آنها فدای افزایش سود عده‌ای درنده و دیوانه گردد؟ یا آنکه چاره‌ای اساسی برای رفع خطر تراستها و انحصارات خواهند اندیشید و با ملی کردن سازمانهای عظیم اقتصادی و محقق ساختن اندیشه‌های روزولت در تحمیل کنترل دولت بر اقتصاد عظیم انحصاری، خطر حتمی را به تعویق خواهند افکند؟

تا هنگامیکه جامعه آمریکائی از اثرات تبلیغات مؤثر و انحصاری دستگاههای پرمادانه تبلیغاتی تراستها رهائی نیافته و تا هنگامی که این جامعه، منافع تراستها را بعنوان منافع خاص خویش تلقی می‌کند خطر جنگ بمثابة شعب مرگ عمومی نسل بشر پر وبال خود را از فضای این جهان جمع نخواهد کرد.

براین عوامل نامساعد، که خطر حتمی برای صلح و آرامش جهانی بوجود آورده‌اند، عامل اساسی دیگری اضافه میشود که خود راهنمای دولت ایالات متحده برای اتخاذ يك روش امپریالیستی و تجاوز است. این عامل، فقر کنونی آمریکاست در زمینه نفت و فقر آینده او در زمینه‌های دیگر.



فدراسیون امریکای شمالی که اولین تولید کننده نغال، نفت، آهن، مس، روی، سرب، و اخیراً، بوکسیت در جهان است و مقام والائی در استخراج تعداد زیادی از فلزات آلیاژ و فلزات نادر دارد و فقط مجبور به وارد کردن منگنز، نیکل، کرم و چند فلز دیگر است این گمان را بوجود آورده که کشوری است که از يك قوه صنعتی پایدار و مستحکم برخوردار است.

زیاده‌روی در استفاده از میراث ملی

این گمان با اینکه تا حدی صحیح است با وجود این، فدراسیون بزرگ آمریکا، در وضع حاضر صورت ریز منابع معدنی خود را با يك حالت اضطراب مورد بررسی قرار داده و از بیم عاقبت وحشت‌افزای منابعی که

روپایان میزوند بنای دست اندازی به بازارهای خارجی را نهاده است تا بتواند کاهش روز افزون بعضی از منابع خود را جبران نماید .
ثروت ذغال آمریکا پایدارترین منابع این کشور است و عملاً بنظر پایان ناپذیر میآید . ذخیره این ماده معادل ۴۲۳۱ میلیارد تن ، در عمق صفر تا دو هزار متر ، برآورد شده است ، بطوریکه آینده استخراجی آمریکا ، در این زمینه ، با سرعت ۶۰۰ میلیون تن در سال ، برای ۷ هزار سال تضمین شده است .

ایالات متحده اولین تولیدکننده نفت و گازهای طبیعی جهان است . اما ، در این مورد ، آینده روشنی نظیر آنچه در مورد ذغال مذکور افتاد در پیش نیست .

کارشناسان فنی معتقدند که ، با آهنگ کنونی استخراج ، ذخایر نفت ایالات متحده بیش از ۱۸ سال دوام نخواهند داشت (مبداء ۱۹۵۵ ، است) . از این لحاظ است که کمپانیهای نفتی امریکائی متوجه تسخیر و استخراج منابع نفتی خارجی شده اند .

در مورد مواد رادیواکتیو ، از پانزده سال پیش معادن مربوطه در کلرادو و اوتا ۲ برای تولید رادیوم مورد بهره برداری واقع شده اند . ذخیره اورانیوم آمریکا در ۱۹۴۱ بمیزان ۲۵۰۰ تن و ذخیره رادیوم بمیزان ۸۰۰ گرم برآورد شده است . مهندسان بنظر میرسد که اورانیوم مصرفشده بتوسط کارخانجات اتمی آمریکا تا بحال از معادن افریقائی (کنگوی سابق بلژیک) و کانادائی بدست آمده است .

ایالات متحده از ۶۰ سال پیش با اسراف و تفریط بی نظیری منابع زیرزمینی خود را مورد بهره برداری قرار داده است .

لیبرالیسم اقتصادی بدوی و انحصارات اقتصادی بعدی ، که هیچکدام بهیچوجه تحت رهبری يك دستگاه عمومی و دولتی نبوده اند ، برای اکتساب سود فوری و فراوان ، منابع معدنی آمریکا را بحد افراط و اسراف آمیز مورد استخراج قرار داده اند .

اقتصاد رقابت آمیز و تلاش برای بدست آوردن حداکثر سود فوری که غالباً توأم با بکار انداختن يك اسباب مکانیزه قوی و ترك تولیدات كوچك بود ، بخصوص تا سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ ، موجب غارت عظیمی از ثروت های طبیعی گردید .

جنگهای جهانی به تشدید این حالت افزودند و استخراج معادن را غالباً بصورتی غارتگرانه در آوردند. باین طریق، صنایع ملی امریکا بقرارت میراث ملی پرداخته و سود فوری استخراج کنندگان، حفاظت میراث ملی را در بوته فراموشی انداخته بوده است.



از گوشه گیری تا هجوم

تراستها که به تراکم سرمایه ها و تمرکز وسائل صنعتی و استخراجی و نیروی کارگری توفیق یافتند، با استفاده بی حساب از منابع مواد معدنی و تمسک به علم و مکاتیبهای سریع و مدرن، صنعت غول آسانی را بوجود آوردند که محصولی غول آسا نیز تحویل میداد. رونق چنین صنعت عظیمی هنگامی میتوانست تامین شود که توده های عظیم محصولات او مفری برای خود تعبیه کنند و بجای آنکه در انبارها تلمبار و مختنق شوند، دررو و مفری برای گردش و چرخش و حرکت بسوی «دنیای آزاد» بیابند. بدین طریق، مشکل بازار خارجی بر مشکل بازار داخلی افزوده شد.

هانری فورد گفته است که «اگر ما به تولید انبوه و وسیع کالاها دست بزنیم و مزدها را بقدر کافی بالا ببریم، يك نیروی خرید قابل توجهی در تمام کشور برای جذب کالاها توزیع خواهد شد، بشرطی که این کالاها نیکو ساخته شده باشند و بقیمت صحیح نیز بفروش برسند». اما جامعه صنعتی اجازه نداد که افزایش مزدها موجب کاهش سود او شود لذا از راه عقلائی کردن وسائل تولید و بالابردن راندمان ماشین، کار را بیشتر بدست ماشین داد و از کارگر گرفت.

بدین طریق افزایش سود عده ای با بیکار کردن عده ای دیگر جبران شد و جامعه صنعتی از این راه به حفظ سطح حداکثر سود توفیق یافت. بدین ترتیب آنچه را که فورد «نورمالیزاسیون» مینامید حاصل آمد و لذا عدم تعادل میان تولید کالاها و توزیع نیروی خرید روز بروز بر شدت خود افزود یعنی تضاد، پیوسته بر جای خود ایستاده بود و سازمان اقتصادی را به بحران تهدید میکرد.

جامعه صنعتی آمریکا، بدین ترتیب، بطور طبیعی مجبور شد که از لاک خود بیرون آید و کناره‌جویی کهنه را که از آئین مونروئه ناشی میشد زیر پا گذارد و راه بازارهای خارجی را پیش گیرد و برای بازکردن این راه، حتی در جنگهای خونین جهانی قدم گذارد یعنی، بیک کلمه، سیاست امپریالیستی را پیشه سازد.

بسط سازمانهای تجارتي، که بطور قابل ملاحظه‌ای قیمت‌های مصرف را افزایش میدادند، شکست تئوری فورد را بصورت مزد بالا، تولید انبوه و قیمت پائین، قطعی نمود.

حرکت دورانی پنبه، از پنبه خام به کالاهای پنبه‌ای، در اینجا مثال گویائی است: در ۱۹۳۹ قیمت ماده اولیه هر حدود ۷ تا ۸ درصد قیمت فروش يك كالای پنبه‌ای بود. سی درصد این قیمت فروش به حساب صنایع تغییر شکل دهنده میرفت و بقیه یعنی قریب دو سوم سودهای تجارتي که از راه تغییر شکل ماده خام به کالاهای تجارتي حاصل شده بود، معادل ۳۲٫۶ درصد، سود تجارت جزئی و ۸٫۲ سود تجارت کلی را تشکیل میداد. بدین طریق درقبال بیکاری میلیونها کارگر، سود دستگاه اقتصادی انباشته میشد و بقول روزولت « صاحبان تراستها بجای آنکه به توزیع نیروی خرید بیندیشند به مالیه خود میاندیشیدند ».

تجارت نیز مانند صنعت راه انحصار را پیمود. از ابتدای ۱۹۲۹، ۱۶۰٫۰۰۰ مغازه که به شرکتهای بزرگ تعلق داشتند بیش از يك پنجم تجارت جزئی را نیز در اختیار گرفته بودند. مغازه‌هایی که شعب متعدد ایجاد کرده بودند تجارت کوچک را نیز بزور دستگاه تبلیغاتی عظیم خود خرد کردند.

بدین طریق در زمینه تجارت نیز همانند صنعت، بخش عظیمی از سودهای اقتصادی امریکائی بسرمايه اجتماعی شرکتهای سهامی، تراستها و موسسات اعتباری، که هر نوع فعالیت مالی را تحت اختیار دارند، اختصاص یافت.

بدین طریق علی‌رغم تئوریهها و برنامه‌ها و قانونها (نیو دیل وقانون ضد تراست) تراکم سرمایه‌ها، بطور احترازا پذیر، راه خود را پیمود، و بطور مداوم، فاصله میان قدرت خرید مصرف‌کنندگان و قیمت کالاها وسعت یافت.



**هجوم
سودپرستی
در
جامه روحانیت**

فورد که واضح تئوری تولید انبوه، مزد زیاد و قیمت کم بود، بنظر میرسد، که خود، عاقبت محتوم جریان اقتصاد انحصار طلب را درك کرده باشد، چون او، جریان کالاها و سرمایه‌های آمریکائی را بخارج، منتهی در يك جامه روحانیت حیرت انگیز، تجویز نموده است. فورد میگوید: «امریکا باید به سرنوشت جهان بینوا که بارفاه امریکائی ناآشناست توجه کند و برای پخش محصولات آمریکا در خارج اقدام نماید. توسل باین چاره‌جویی برای بالابردن رفاه بشریت لازم و حتمی است». این جهت‌یابی اقتصادی جدید از آن هنگام بمنز تئوریهایی اقتصاد امریکا خطور کرد که بازار داخلی امریکا پر شده بود.

اقتصاد امریکا تا اولین جنگ جهانی درکادر وسیع يك کشور عظیم که توده عظیم مواد اولیه را در اختیار داشت و تجهیز آن، سرمایه‌گذاریهایی بسیار وسیع را میطلبید و يك بازار فروش پرتقاضا را عرضه میکرد، بسط یافت.

تراکم سرمایه، آهنگ سرمایه‌گذاریها و رشد اقتصادی را تسریع نمود. امریکا بعد از جنگ اول جهانی به بانکدار جهان تبدیل شد. يك سازمان مالی خیلی دقیق براساس سازمان صنعتی مستقر گردید. از ۱۹۲۸ مبلغ دارائی آمریکا در خارجه به ۱۵ میلیارد دلار میرسید. حفاظت این سرمایه‌ها و وامها، اخذ تضمیناتی را از دولتهای مورد هجوم ضروری میساخت، درحالی که دولتها را نیز ملزم به خرید کالاهای امریکائی مینمود.

بدینطریق آمریکا به تسخیر مالی جهان پرداخت.

کمکهای مالی آمریکا از طریق پلان مارشال، اصل چهار، وامها و کمکهای بلاعوض، بمنظور توزیع نیروی خرید درکشورهائی که از جنگ درآمده بودند و در کشورهای کم توسعه و توسعه نیافته، هدفی جز دوام جریان کالاهای آمریکائی و تسخیر مالی جهان نداشتند. برای تامین و تضمین این سلطه مالی، بایستی از رشد صنایع ملی این کشورها جلوگیری بعمل میآمد و سپس، با محتاج نگهداشتن دائم این کشورها و وابسته کردن اقتصاد آنها بوامها و کمکهای بلاعوض آمریکا قدرت سیاسی

حکومتها نیز در اختیار دولت ایالات متحده قرار میگرفت .
ارتش آمریکا ضامن دوام این تسخیر و تسلط است . آمریکای لاتین
نمونه بارز این اوضاع و احوال است . آفریقای سیاه هدف دیگر این عملیات
مالی است . مبارزه میان آمریکا از یکطرف و انگلیس و بلژیک از طرف دیگر
بر سر معادن کاتانگای کنگو و جنگها و خونریزیها و غارتها و خرابیهای
ناشی از آن از مظاهر دیگر این هجوم مالی و احتیاج بمواد معدنی است .
مجاز نبودن کشورهای که ذخایر ارز خارجی کافی برای رشد صنایع ملی
خود دارند ، به سرمایه گذاری در رشتههای صنایع پایه و اساسی و اتلاف این
ذخایر در راههای غیرتولیدی و پایه گذاری اقتصاد ملی بر فروش مواد خام
معدنی ، مظهر دیگری از این سیاست است .

هجوم آمریکا بمنابع نفتی آمریکای لاتین و خاورمیانه و مجاز شناختن
عملی کمپانیهای نفتی آمریکا بشرکت در کارتل نفتی بین المللی برای تقسیم
بازارهای تولیدی و مصرفی نفت جهان ، با وجود قوانین موجود ضد تراست
و کارتل ، نماینده سلطه قاطع تراستها بر حکومت آمریکاست .

بررسی ذخایر ارزی کشورهای تولیدکننده نفت ، و نحوه مصرف
این ذخایر ، شباهت عمده ای را که میان این کشورها و کشورهای « محصول
واحد » آمریکای لاتین موجود است برملا میسازد . کندی در استراتژی صلح
مینویسد : « از هر دلاری که برای خرید شکر کوبا میپردازیم ، کوبا ۹۹ سنت را
از ما اجناس دیگر میخرد » . با بررسی این « اجناس دیگر » واضح میشود که
کوبا اجازه نداشته است که ذخایر ارزی خود را مصروف پایه گذاری صنایع
پایه و بنای یک اقتصاد ملی مستقل بنماید . سیاست « محصول واحد » و جذب
ذخایر ارزی حاصل از فروش این محصول بتوسط « محصولات دیگر » بصورت اساسی ترین
اصل سیاست اقتصادی خارجی آمریکا درآمده است .

اینک به بررسی کارتل بین المللی نفت میپردازیم تا بتوانیم ، حق مطلب
را بهتر ادا کنیم .



کارتل بین‌المللی نفت

در حدود ۱۹۲۵، هنگامی که فراوانی اضطراب انگیز نفت جای کمیابی زمان جنگ و بعد از جنگ را گرفت، رقابت شدیدی میان دو شرکت نفتی که نیرومندترین شرکت‌های نفتی جهان بودند یعنی استاندارد اویل اف نیوجرسی ۱ و رویال داچ شل ۲ در گرفت. این رقابت بدو شکل چشم‌گیری در هندوستان بوقوع پیوست. شل در ۱۹۲۷، بعنوان عمل متقابل در برابر امتناع استاندارد از تعلیق خرید نفت روسی به جنگ قیمت دست زد. کمیابی انگلیسی، یعنی شل، با تکیه کنترلی که بر قسمتی از نفت رومانی داشت، امیدوار بود که موفقیت خود را در هند تحکیم بخشد، اما استاندارد نیز، در جواب، قیمت‌های خود را تنزل داد و فروش بنزین را حتی در خود بریتانیا افزایش بخشید.

این تصادم شدید، در عهدی که بیش از ثلث ظرفیت تولیدی جهانی در اثر فقدان بازار بی‌مصرف مانده بود، میتوانست عواقب وخیمی داشته‌باشد. اما در بحبوحه مبارزه، در ماه‌های اولیه ۱۹۲۸، نمایندگان سه شرکت بزرگ بین‌المللی، استاندارد اویل اف نیوجرسی، رویال داچ شل و آنگلو ایرانیان، در چند کنفرانس گرد هم آمدند.

در پایان تابستان این سال، سرهنری دتردینگ ۳ نمایندگان استاندارد و آنگلو ایرانیان را در قصر خود در اجناکری ۴ گرد آورد و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۸ یک موافقتنامه‌ای میان سه شرکت بزرگ به تصویب رسانید.

این موافقتنامه شامل سه قسمت بود: یک اعلامیه مقدماتی، بیان اصول و ترتیبات اجرا.

اعلامیه مقدماتی شامل یک توجیه موازین کنترل مصوبه بود. بدو حق بعضی از سیاستمداران و مطبوعات را که علیه صنعت نفت حملاتی کرده بودند ادا کرده و سپس با پیش کشیدن مسئله تولید اضافی اینچنین اظهار نظر نموده بود: «تا بحال هر واحد بزرگ میکوشید که به تولید اضافی خاص خود توجه کند و فروش خود را بزبان دیگری افزایش دهد. نتیجه یک چنین احوالی بیش از آنکه سازنده باشد مخرب بود و موجب میشد که قیمت تمام شده بیش از معمول افزایش یابد». اکنون، برای آنکه این صنعت بتواند

- 1 - Standard Oil of New Jersey
- 2 - Royal Dutch Shell
- 3 - Sir Henry Deterding
- 4 - Achnacarry

«به‌تمهد ماموریت و مسئولیتهائی که برای حفظ منافع عمومی برعهده‌دارد» عمل‌کننده لازم است بپذیریم که «صرفه‌جویی‌هایی باید عملی گردد، از اسراف پرهیز شود و از افزایش سرمایه‌گذاری‌های پرخرج خودداری بعمل آید». بیان هفت اصل بدنبال این اعلامیه مقدماتی آمده است. این اصول که از بیش از سی سال پیش هنوز بر صنعت بین‌المللی نفت حکومت میکنند مهمترین قسمت موافقتنامه را میسازند. مهمترین این اصول، اصل اول است، بدین‌قرار: تقبل حجم فعلی معاملات بتوسط گروهها، علاوه‌براین، حجم فعلی، بعنوان مبنای مراجعه برای حساب افزایشهای آینده بکار خواهد رفت. این اصل بطور صریح يك کارتل بین‌المللی نفت را به‌تصویب رسانیده و شامل تقسیم مشخص بازارهاست.

اصل هفتم نیز دارای اهمیت است:

اصل ۷ - محکوم کردن، بنفع عموم و همچنین بنفع صنعت نفت، هر نوع موازینی را که موجب سنگین کردن قیمت‌ها، و نتیجتاً، کاهش مصرف گردند. این اصل با تجویز عقلانی کردن صنعت نفت به مقیاس جهانی، بنفع مصرف‌کننده و تولیدکننده، روح پنج اصل پیش را خلاصه می‌کند. قسمت سوم موافقتنامه اچناکری مکمل هفت اصل است و شامل مقررات عملی است به‌تعداد پانزده که مهمترین آنها بقرار ذیل‌اند:

- این موافقتنامه نه درمورد واردات به بازار آمریکا و نه در مورد صادرات از مبداء ایالات متحده، که خود موضوع يك موافقتنامه خاصی خواهد بود، بکار بسته نمیشود.

- محاسبه سهم بندی تجارتي بمنظور تعیین حقوق هر يك از گروهها در هر کشور و در مجموع بازار جهانی هر ششماه یکبار بعمل خواهد آمد.

- قیمت محصولات نفتی در هر نقطه جهان از راه مراجعه به قیمت‌های معمول در خلیج مکزیک و بدون در نظر گرفتن منشاء واقعی محصول تعیین خواهد شد.

- مازاد بحریه نفتی که بتوسط گروههای مالکان آن مورد استفاده قرار نمیگیرد به سازمان مشترکی واگذار خواهد شد.

- بمنظور صرفه‌جویی در مخارج حمل و نقل به‌مبادله محصولات اقدام خواهد شد.

- مازاد تولید، با قیمتی کمتر از آنچه به‌ثالثی عرضه میشود، در اختیار اعضاء موافقتنامه قرار خواهد گرفت.

- اجرا و کنترل این مقررات، به مجمعی که از نمایندگان هر يك

از امضاء کنندگان ترکیب خواهد یافت سپرده خواهد شد . این سازمان که طبیعتاً يك سازمان اداری است مخصوصاً وظیفه مند است که تقاضای جهانی محصولات را از پیش مشخص کند و سهم هر يك از شرکت کنندگان را محاسبه نماید و سازمان مشترك حمل و نقل را راه ببرد و قیمت های مبنا را در هر بندر بارگیری و نرخ اجاره کشتی را تعیین نماید .

این آژانس واحد ، در عمل ، بشکلی که بدوا در نظر گرفته شده بود صورت نپذیرفت اما بعداً دو کمیته بوجود آمد که یکی در نیویورک و دیگری در لندن استقرار یافت .

ماموریت کمیته نیویورک این بود که تولید و مخصوصاً تولید ایالات متحده را که در آن عصر ، بطور محسوس ، دوسوم مصرف جهان را تامین میکرد کنترل نماید .

کمیته لندن مامور تنظیم مقرراتی بود که میبایست در مورد بازارهای اصلی مصرف اتخاذ شوند . بعد از امضاء موافقتنامه اجنارگری فوری ترین اقدامات این بود که ، لاقلاً ، صادرات آمریکا را ، که در آن هنگام مهمترین صادرات جهان بود ، تحت کنترل در آورند ، چون کنترل خود بازار آمریکا ، بواسطه قانون ملی ضد تراست ، عملاً غیرممکن بود . باین منظور از ژانویه ۱۹۲۹ ، تحت حراست استاندارد اوپل اف نیوجرسی و شرکتهای مختلف گروه او ، يك مجمعی جهت صادرات بوجود آمد که بدوا ۱۵ و بعداً ۱۷ عضو را دربر میگرفت .

این سازمان بر طبق تجویزات قانون وب ۱ که رفتار خلاف مقررات ضد تراست را در مورد صادرات مجاز می شمرد شروع بکار نمود و قیمت های فروش و سهم هر يك از شرکت کنندگان را ، به تناسب صادرات شرکتهای در جریان سال ۱۹۲۸ ، تثبیت کرد ، تمام عملیات میبایست ، اجباراً ، بتوسط يك دفتر مخصوص بمرحله اجرا درآید .

این سازمان میتواندست موافقتنامه اجنارگری را با کنترل بازار اصلی صادرکننده جهان تکمیل کند .

در عمل ، صادراتی که از طریق دفتر عملی شد ، در جریان سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ کمتر از ۴۵ درصد صادرات ایالات متحده بود . اما بعمورد اینک ، در پایان ۱۹۳۰ ، اداره فدرال اعلام داشت که سازمان مذکور صورت قانونی ندارد ، موافقتنامه فوق الذکر بتوسط شرکتهای

غیروابسته به گروه استاندارد اوپیل اف نیوجرسی نسخ گردید .
کمی بعد ، در جریان سال ۱۹۳۱ ، یک نقشه کنترل دامنه‌ذاتری بتوسط
یکی از رهبران رویال داچ شل ، «ام . کسلر ۱» ، پیشنهاد شد : هدف این نقشه
عبارت بود از سهم‌بندی جهانی تولید .

در تعقیب موافقت تولیدکنندگان کلان و تروئلا به کاهش تولید خود ،
بصادرکنندگان کلان جهانی آن عصر ، بخصوص به حکومت‌های شوروی و
رومانی ، پیشنهاد شد که صادرات خود را محدود کنند و حداقل قیمت فروش
را تثبیت نمایند . شرکتهای بزرگ نفتی پیشنهاد خرید مازاد تولید شوروی را
طبق قراردادهای طویل‌المدت تسلیم نمودند ، اما حکومت شوروی این پیشنهاد
را نپذیرفت . رومانیها که بدوا ، در برابر افزایش سهم صادرات خود ، قیمت
حساب شده طبق روشهای تعیین شده در اجناسی را پذیرفته بودند ، در تعقیب
سقوط شدید قیمت‌ها ، در پایان سال ۱۹۳۲ ، قرارداد را نسخ کردند .

بموازات این اقدامات برای کنترل صادرات ، موافقتنامه اجناسی را
سه قرارداد جدید که در ژانویه ۱۹۳۰ ، دسامبر ۱۹۳۲ و ژوئن ۱۹۳۴ ، بامضاء
رسیدند تکمیل گردید . هدف این قراردادها عبارت بود از تنظیم بازارهای
مصرف . اولین این قراردادها فقط بامضاء سه شرکت بزرگ اجناسی رسید
اما دو دیگر به تصویب سایر شرکتهای بین‌المللی آمریکا ، گالف ، تکراس و
سوکونی واکوئوم نیز رسید . این هر سه بدوا نرمش بیشتر اصول اجناسی
را خواستند تا این اصول بتوانند با موقعیت محلی مطابقت یابند . بدین طریق
امضاءکنندگان قرارداد ۱۹۳۲ تصمیم گرفتند که این قرارداد «بعنوان راهنمای
نمایندگان محلی برای بوجود آوردن سازشهای محلی یا انعقاد موافقتنامه‌های
محلی» بکار بسته‌آید . این قراردادها تصریح داشتند که شرکتهای مستقل
محلی را ، هنگامی که شناختن آنها مفیدتر از مبارزه کردن با آنها بنظر آید ،
در خود بگنجانند .

در میان مطالب مختلف مورد بحث ، اختصاص سهم تجارتي ، که موضوع
مقررات مختلف بود ، عملی گردید ، بدین طریق که : شرکتهائی که بیش از
سهم خود از بازار ، در یک ششماهه مفروض ، عمل کنند ، محکوم به پرداخت
جریمه میگردند ، به ترتیبی که سود حاصله از این تجاوز محذوف شود . محصول
این جریمه‌ها بمصرف پرداخت زیان شرکتهائی خواهد رسید که در پائین
سهم خود مانده باشند .

قیمت محصولات بشدت تنظیم یافت: در ۱۹۳۰ تجویز شد که ، شرکتهای ، قیمت‌های تثبیت شده با رای اکثریت را محترم بشمارند . در ۱۹۳۴ توصیه شد که این قیمت‌ها را ، بادر نظر گرفتن یک عایدی صحیح برای سرمایه های بکار افتاده ، وهمچنین با احتراز از استثمار مصرف کننده ، تعیین نمایند . هدف حفظ قیمت‌های منصفانه موجب شد که انشاء کنندگان یادداشت ۱۹۳۴ محدودیتهای بسیار جدی علیه تعدد نقاط فروش و بعضی موازین تبلیغاتی خیلی پرخرج تجویز نمایند .

بعد از ۱۹۳۴ دیگر قراردادی بامقیاس جهانی ، میان شرکتهای بزرگ بین‌المللی ، انعقاد نیافت وحتی بعدا ، نماینده استاندارد اوپیل اف نیوجرسی در پیشگاه اداره مسئول ایالات متحده اعلام کرد که قرارداد ۱۹۳۴ از ۱۹۳۸ شفاها نسخ شده است . البته از این مطلب نباید این نتیجه را گرفت که موافقتنامه اجنکاری و قراردادهای مکمل آن فقط برای ده سال رعایت شده و یک دوران جدید رقابت بین‌المللی ، در پایان این ده سال ، باز شده است ، بلکه برعکس ، بررسی ترکیب و عمل کرد بازار جهانی نفت از ۲۰ سال پیش تا بحال نشان میدهد که ، باوجود فقدان قرارداد کتبی ، روح قراردادهای سابق الذکر تا عصر حاضر محترم شمرده شده است و آن عبارتست از سلطه تعداد کوچکی از شرکتهای بسیار کلان بر بازار جهانی . در واقع ، تقسیم این بازار ، محور اصلی مداوم صنعت نفتی مدرن بوده است .



در میان هفت شرکت کارتل بین‌المللی نفت ، دو شرکت ، از لحاظ اهمیت ، بطور وضوح قیافه مشخصی دارند ، ایندو عبارتند از استاندارد اوپیل اف نیوجرسی و گروه رویال داچ شل .

هفت شرکت کلان نفتی

۱ - استاندارد اوپیل - این شرکت وارث اصلی شرکت سابق استاندارد رکفلر است که در ۱۹۱۱ منحل شد و غالبا بعنوان برجسته‌ترین تراست غول آسا معرفی میشود . این شرکت در حقیقت ، از لحاظ حجم معاملات ، بعد از ژنرال موتور ، دومین کمپانی آمریکائی است .

این شرکت مستقیما به فعالیتهای صنعتی نمیپردازد اما صاحب سیصد

شعبه است که اکنون در راه تجمع مجدد هستند. این شرکت دارای ۱۵۰۰۰۰ عضو است و در تمام جهان در رشته‌های تجسس، تولید، حمل و نقل، تصفیه و توزیع محصولات نفتی فعالیت مینماید. مالکیت این مجموعه عظیم میان چندین صد هزار سهامدار تقسیم میشود. خانواده روکفلر از ۱۹۱۱ به بعد مالک بیش از ۲۵ درصد سرمایه شرکت نیست و هیچیک از اعضاء آن، دیگر، در شورای اداری شرکت عضویت ندارند. دارائی خالص شرکت در ترازنامه پایان ۱۹۵۸ معادل ۶۵ میلیارد دلار و رقم فروش سالیانه گروه متجاوز از ۷ میلیارد دلار، در ۱۹۵۶، یعنی نصف بودجه دولت فرانسه بوده است. تولید نفت خام گروه در ۱۹۵۸ به ۱۱۵ میلیون تن رسیده است یعنی معادل ۱۲٫۸ درصد تولید جهانی. فقط ۲۰ درصد این تولید از خود ایالات متحده و بقیه آن از سایر نقاط جهان حاصل آمده است.

وابستگان این شرکت عبارتند از کرئول ۱ در ونزوئلا و امپریال اویل ۲ در کانادا که از مهمترین شرکتهای تولیدکننده نفت جهانند. استاندار اویل اف نیوجرسی صاحب منافع عظیمی در عربستان سعودی، عراق، ایران و قطر است.

۲- گروه رویال داچ شل - این شرکت که دومین غول صنعت نفت است از آمیزش فعالیتهای رویال داچ پترولیوم کمپانی ۳ هلندی و شل ترانسپورت اند تریدینگ ۴ انگلیسی در ۱۹۰۷ حاصل شده است. این دو شرکت سازمانهای مالی‌ای هستند که بطور غیرمستقیم به ترتیب صاحب ۶۰ و ۴۰ درصد سرمایه وابستگان استخراجی متعدد خود میباشند.

دارائی خالص گروه از پنج میلیارد دلار متجاوز است و رقم فروش کل آن در ۱۹۵۸ به ۷٫۱ میلیارد دلار رسیده است. بحریه نفتی گروه، چه ملکی و چه اجاره‌ای، از ۹ میلیون تن تجاوز میکند که تقریباً دو برابر بحریه تجارتي فرانسه است. تولید نفت خام گروه، در ۱۹۵۸، به ۹۰ میلیون تون رسیده است. ۲۵ میلیون تون نفت دیگر را نیز، که از طریق قراردادهای مخصوص خرید طولی‌المدت حاصل می‌آید، میتوان بعنوان تولید مستقیم در نظر گرفته باین رقم اضافه نمود. این تولید از تمام بخشهای جهان و مخصوصاً از ونزوئلا

1 - Créole 2 - Imperial Oil 3 - Royal Dutch Petroleum
Company 4 - Shell Transport and Trading

(قریب ۴۰ درصد) ، خاورمیانه (۲۵درصد) و از کشورهای متحده (۱۷درصد) بدست میآید .

پنج شرکت بزرگ دیگر ، درمقایسه با این دو غول که در ۱۹۵۸ ، در مجموع ، ربع تولید و تصفیه و توزیع جهانی را در اختیار داشتند ، بنظر ناچیزتر میرسند .

۳ - بریتیش پترولیوم ۱ - بریتیش پترولیوم ، که به ترتیب بنامهای آنگلوپرشن ۲ و بعدا ، آنگلوایرانیین ۳ درآمده است ، در ۱۹۱۳ از مداخله امیرالبحری بریتانیا در ایران ، درکنار سازمان داریسی اکتیپوریشن ۴ ، بوجود آمد . دولت بریتانیا ، از این هنگام مالک ۵۵ درصد سرمایه گردید . مجموع تولید بریتیش پترولیوم فقط از دو کشور خاورمیانه ، ایران و کویت بدست میآید . مجموع تولیدات او ، در ۱۹۵۸ ، به ۶۲ میلیون تون بالغ شد .

اما این شرکت بازارهای مصرفی محدودی در اختیار دارد . بدین ترتیب بریتیش پترولیوم از مجموع تولیدات خود بیش از ۳۸ میلیون تون را ، در ۱۹۵۸ ، تصفیه نکرده و مابقی تولید خود را ، طبق قراردادهای طویل‌المده ، در اختیار همکاران کارتلی خود قرار داده است .

۴ - گالف ۵ - این شرکت در ابتداء قرن ، در طی اولین اکتشافات تکزاس بوجود آمد ، محل فعالیت او در ونزوتلا و کویت است . این شرکت و ، ب . ب ، محصول عظیم نفتی کویت را باالمنافسه تصاحب کرده اند . از ۶۳ میلیون تون محصول این شرکت ، در ۱۹۵۸ ، فقط يك ربع از ایالات متحده آمریکا بدست آمده است .

۵ - تکزاس ۶ - این شرکت نیز در ابدو کشفیات نفتی تکزاس بوجود آمده است . از هفت شرکت بزرگ ، این تنها شرکتی است که نیمی از منابع نفت خام او هنوز درخود ایالات متحده قرار دارد . از ۵۸ میلیون تون نفت ، که مجموع تولیدات او را در ۱۹۵۸ میسازد ، ۳۲ میلیون تون از منابع داخلی ایالات متحده استخراج میگردد . قسمت اصلی محصول خارجی این شرکت از منابع عربستان سعودی بدست میآید .

۶ - استاندارد اویل اف کالیفرنیا ۷ - دارائی این شرکت ۲۳

- 1 - British Petroleum 2 - Anglo Persian
3 - Anglo Iranian 4 - D'arcy Exploration
5 - Gulf 6 - Texas 7 - Stanrard Oil of California

میلیارد دلار است و از این لحاظ ، در بین پنج کمپانی نفتی آمریکائی ، آخرین مقام را حائز است . تولید او ، در ۱۹۵۸ ، بالغ به ۴۷ میلیون تون بوده که در حدود ۲۵۸ میلیون دلار سود خالص برای شرکت بوجود آورده است . این شرکت با شرکت تکزاس ، تحت نام کالتکس ۱ ، در غالب بازارهای تولید و توزیع آسیائی و اروپائی شریک است .

۷ - سوکونی موبیل اویل ۲ - این شرکت از اجتماع مجدد دو تجزیه قبلی استاندارد بوجود آمده و در بین ۷ شرکت آخرین مقام را دارد . تولید او ۳۷ میلیون تون و سود خالص او ۱۵۷ میلیون دلار در سال ۱۹۵۸ بوده است . فعالیتهای این شرکت در آمریکای شمالی ، آمریکای لاتین و خاور میانه (عربستان سعودی ، عراق ، قطر و ایران) متمرکز است .

دارائی خالص ۷ شرکت کارتل نفتی بین‌المللی ، در مجموع ، معادل ۲۵ میلیارد لار است که در بیان سالیانه آنها مندرج است . سودهای متوسط سالیانه آنها در جریان سه سال ۱۹۵۶ - ۱۹۵۸ ، ۲۳ میلیارد دلار بوده است . این کارتل از دوازده سال پیش تابحال ، منظمآ ، استخراج ۵۵ درصد نفت خام جهان را در اختیار داشته است . نقش این شرکتها در مناطق مختلف تولیدی بسیار نامساوی است . باوجود برتری شرکتهاى آمریکائی ، کارتل بیش از سی درصد تولید خود را از ایالات متحده حاصل نیاورده است .

در کشورهایی که صنعت نفت در انحصار دولت است ، اثری از کارتل مشهود نیست . از این قبیل اند کشورهای کمونیستی ، مکزیک و بسیاری از کشورهای آمریکای جنوبی . برعکس در سایر بازارهای جهان ، موقعیت مسلط و برتر ، از آن کارتل است ، بطوریکه کارتل ، مخصوصا ، قریب ۹۰ درصد تولید را تامین مینماید (۳۸۵ میلیون . از ۴۳۰ میلیون در ۱۹۵۸) .

این تسلط و برتری در بعضی از مناطق واضح تر و مسلم تر است ، مخصوصا در دو منطقه بزرگ صادر کننده دریای کارائیب و خلیج فارس که کارتل ، در آنجا ، در ۱۹۵۸ ، تقریبا ۹۵ درصد تولید را تامین کرده است .

1 - Caltex

2 - Socony Mobil Oil

دارا بودن ذخائر زمین برای موسسات نفتی اهمیت فراوانی دارد چون این دارائی تأمینی است برای تولید آینده . در این زمینه نیز کارتل از یک موقعیت برتر برخوردار است. بطوریکه از ذخایر جهانی ، که در پایان ۱۹۵۸ به ۳۷۳ میلیارد تن برآورد شده است ، ۲۶۸ یعنی ۷۲ درصد در اختیار کارتل است . اگر از ایالات متحده و کشورهای با انحصار دولتی صرف نظر کنیم ، این درصد تا ۹۰ بالا می رود . بدین طریق آینده کارتل که از چنین ثروت عظیمی برخوردار است بطوری مستحکم تأمین شده است.

* * *

جدول زیر نموداری از صورت دارائی و سود هفت قول عظیم نفتی جهان را بدست میدهد

ذخایر برآورد شده پایان ۱۹۵۸		تولید ۱۹۵۸		سود ۱۹۵۸		دارائی خالص پایان ۱۹۵۸	شرکت
درصد ذخایر جهانی	میلیارد تون	درصد تولید جهانی	میلیون تون	به میلیون دلار			
۱۲	۴ر۴	۱۲ر۸	۱۱۶	۵۶۲	۶۴۵۷	استاندارد اویل اف نیوجرسی	
۱۴	۵ر۱	۶ر۹	۶۳	۳۳۰	۳۴۳۰	گالف	
۸	۳	۶ر۴	۵۸	۳۱۰	۳۱۱۱	تکراس	
۷	۲ر۷	۵ر۲	۴۷	۲۵۸	۲۳۲۱	استاندارد اویل اف کالیفرنیا	
۶	۲ر۲	۴ر۱	۳۷	۱۵۷	۳۲۳۷	سو کونی موبیل اویل	
۴۷	۱۷ر۴	۳۵ر۴	۳۲۱	۱۶۱۷	۱۸۵۵۶	حاصل جمع کمپانیهای آمریکائی	
۱۰	۳ر۶	۱۲ر۲	۱۱۰	۴۲۳	۵۰۴۰	رویال داچ شل	
۱۶	۵ر۸	۶ر۸	۶۲	۱۷۶	۱۵۸۷	بریتیش پترولیوم	
۲۶	۹ر۴	۱۹	۱۷۲	۵۹۹	۶۶۲۷	حاصل جمع کمپانیهای انگلیسی و هلندی	
۷۳	۲۶ر۸	۵۴ر۴	۴۹۳	۲۲۱۶	۲۵۱۸۳	حاصل جمع ۷ غول	

مقام تولید آمریکا در جهان

تولید آمریکا از آغاز قرن تا پایان جنگ دوم بطور مداوم قریب دوسوم تولید جهان را میساخت . این برتری خردکننده نشان میدهد که بازار آمریکا ، مخصوصا هنگامی که در حدود ۱۹۳۰ يك ترکیب بندی بازارها و قیمتها را بوجود میآوردند ، (ترکیب بندی ای که هنوز هم بقوت خود باقی است) چگونه نقش رهبری کننده را بازی کرد .

تولید آمریکائی

تولید جهانی

	به میلیون تون	به میلیون یون	% تولید جهانی
۱۹۴۵	۳۵۳	۲۴۵	۶۶
۱۹۵۰	۵۱۶	۲۸۲	۵۲
۱۹۵۵	۷۶۵	۳۳۶	۴۴
۱۹۵۸	۹۰۵	۳۲۷	۳۶

سهم تولید ایالات متحده در جهان ، از ۱۹۴۵ ، سرعت کاهش یافت . این تولید از آن سال به بعد بیش از يك سوم افزایش نیافته است درحالیکه تولید جهانی افزایشی بمیزان ۱۵۰ درصد را نشان میدهد .

ایالات متحده که معمولا صادرکننده نفت خام و محصولات تصفیه شده بود ، در ۱۹۴۸ بصورت واردکننده درآمد. این واژگونی اهمیت فوق العاده ای دارد هرچند که ، عملا ، موجب هیچگونه تخفیف و تمییری در مورد اصولی که حاکم بر بازار نفتی جهانی است نگردیده است .

در سرزمین ایالات متحده ، از يك قرن پیش ، قریب ۱۶۶۰۰۰۰۰ چاه نفت حفر شده است . در ۱۸۵۹ ، کلنل دراک ۱ ، نفت را در تیتوسویل ۲ در عمق ۲۱ متر بدست میآورد ، درحالیکه ، در پایان قرن نوزدهم ، بعضی از حفاریها به عمق ۱۵۰۰ متر فرو رفت . در ۱۹۳۱ عمق بعضی از چاهها به سه هزار متر و در ۱۹۴۵ به پنج هزار متر و در ۱۹۵۸ به ۷۵۰۰ متر رسید .

قیمت حفاری با سرعتی بیش از عمق چاه افزوده میگردد ، بطوریکه يك چاه پنج هزار متری سی برابر گرانتر از يك چاه هزار متری تمام میشود.

1 - Drake 2 - Titusville

علاوه بر این ، معادنی که اکنون مورد استخراج قرار میگیرند ، غالبا دارای ارزشی متوسط هستند بطوریکه فقط يك بیستم این چاهها ، در وضع فعلی ، اضافه بر يك میلیون تن در سال محصول میدهند .

تعیین قیمت تمام شده متوسط محصول آمریکا عملا غیر ممکن است . اختلاف قیمتها بسیار زیاد می باشد و محسوسا میان ۱ و ۳ دلار تغییر می کنند ، اما ، بطور حتم ، استحصال بسیاری از معادن جدید حتی امکان استهلاك مخارجی را که مصروف کشف و تجسس آنها شده است نمیدهد . بدین طریق ، تولید نفتی ایالات متحده ، وارد دوران افزایش روزافزون قیمتها شده است .

کمپانیهای بزرگ نفتی آمریکا ، تا جنگ اول جهانی ، رغبتی به تولید خارج از قاره شمال آمریکا نشان نمیدادند ، بطوریکه فقط مکزیك توجه آنها را جلب کرده بود . اما از ۱۹۲۰ به بعد متوجه شدند که تولیدات خارجی ممکنست ، از نظر شرایط طبیعی مساعدتر ، با نفت آمریکا بر قابت بر خیزد . از این هنگام بود که پنج تا از کمپانیهای بزرگ آمریکا درصد جبران عقب ماندگی خود نسبت بر قبای انگلیسی و هلندی خود بر آمدند ، و بدین لحاظ ، اساس کوششهای خود را بر دو نقطه ، کارائیب و خلیج فارس ، متمرکز نمودند .



یکی از خصایص تولید خلیج فارس در تعداد کم چاهها و حاصل دهی فوق العاده آنهاست . از بدو کار تا بحال بیش از ۱۶۰۰ چاه در این منطقه حفر نشده ، و این ، هزار مرتبه کمتر از ایالات متحده است .

نفت خاورمیانه

در زمان کنونی فقط ۸۰۰ چاه در حال تولید هستند . راندمان سالیانه هر واحدی بطور متوسط ۲۵۰٫۰۰۰ تن است و راندمان بسیاری از چاهها ، مخصوصا در ایران ، از يك میلیون تجاوز میکند . بعنوان مقایسه ذکر میکنیم که همین راندمان در ونزوئلا ۲۰٫۰۰۰ تون و در کشورهای متحده ۶۰۰ تون میباشد .

کوشش برای تجسس و کشف منابع نفت نیز بسیار محدود است بطوریکه در پایان ۱۹۵۸ بیش از سیزده دستگاه حفاری ، در چهار کشور اصلی

تولیدکننده این منطقه بیشتر مشغول اکتشاف نبوده است ، این مقدار مساوی است با کمتر از دستگاههایی که در کشورهای تولید کننده ضعیف مانند فرانسه یا آلمان مشغول اکتشافند و در برابر چهار هزار ، مجموع دستگاههای اکتشاف جهان ، بسیار ناچیز است .

قیمت نفت خلیج فارس نیز بسیار ارزانتر از قیمت نفت امریکاست . مجموع مخارج تولید و حمل و نقل تا ساحل نیز نازلترین قیمت جهان است . همچنین سودهای غیرخالص ، قبل از پرداخت مالیات و بدهی ، نیز نزدیک سودهای حاصله از تولید در منطقه کارائیب است .

علاوه بر این ، امتیاز دیگر نفت خاورمیانه اینستکه عملاً پایان ناپذیر است . برآورد حجم ذخایر این منطقه با آهنگی سریعتر از خود تولید افزایش می یابد بطوریکه این برآورد که در ۱۹۳۶ معادل ۶۰۰ میلیون تون و در ۱۹۴۴ بمیزان ۳۲۶ میلیارد تون بود در ۱۹۵۸ به ۲۴ میلیارد تون افزایش یافت . این رقم ، مطابق برآورد کنونی ، معادل دو سوم ذخایر جهانی میباشد و کافی است که ، بدون کشفیات جدید و با آهنگ فعلی استخراج ، ۱۲۰ سال استخراج را امکان پذیر سازد .



شرایط زمانی اخذ امتیازات

هنگامی که شرکتهای بزرگ به پیاده کردن سرمایه ها و طمع بی پایان خود بسواحل خلیج فارس میپرداختند ، در این منطقه ، یا با امپراتوریهای منحط نظیر ایران و عثمانی روبرو شدند ، که کم و بیش زیر سلطه قدرتهای اروپائی بودند ، یا با دولتهائی مواجه گردیدند که ساختمان فئودالی داشتند نظیر عربستان سعودی و شیخ نشینهای شبه جزیره عربستان .

زمامداران این کشورها از گنجھائی که در زیرزمینهای بیابانی کشورشان خفته بود هیچ خبری نداشتند درحالیکه بر سطح این گنجھای پایان ناپذیر ، ایلات و قبایل چادر نشین ، در نهایت فقر و بدبختی روزگار میگذرانیدند . مالك الرقاب مملکت خود را مالك تمام سرزمین میدانست و مردان مطمعی نیز که بتوانند در تجسّسات و استخراجات نفتی تشریک مساعی نمایند هنوز در عدم بودند . بدین طریق بود که مذاکرات خصوصی تراستها با مردان مالك الرقاب این مناطق ، طبیعتاً ، بیک امتیاز کلی منجر میشد

و بدینطریق ، تمام یا تقریباً تمامی يك کشور در زیر سلطه شرکت خارجی ، برای اکتشاف و استخراج ، قرار میگرفت . البته نتایج سیاسی چنین امتیازاتی بر کسی ، در شرق ، پوشیده نیست .

غالب این امتیازات اکتشافی و استخراجی بر سر زمین وسیعی تعلق میگرفت که غالباً شامل تمام مملکت میگردد . بدین ترتیب نه تنها دست دولتها ، در اقدام مستقل باین نوع عملیات ، در غل و زنجیر میافتاد بلکه خطر مداخلات رقبا نیز که ، درآینده ، بتوانند در مزایده شرکت کنند از میان میرفت . درواقع ، امتیاز با انحصار درهم میامیخت . مدت این قراردادهای نیز حق امتیاز و انحصار را تا ۶۰ و حتی ۷۰ سال تثبیت مینمود . قهراً برای حفظ چنین امتیازاتی لازم میآمد که قدرتهای محلی ، بطور مستقیم یا غیرمستقیم ، در زیر فرمان شرکتها یا ، دولتهای متبوعه آنها درآیند .

شرایط و موافقتنامههای عجیب و غریب نیز روابط شرکتهای نفتی و قدرتهای امتیاز دهنده را بصورتی در آورده بودند که دارائی و اعضاء خارجی شرکتها در خارج از دایره قوانین و عرف محلی قرار میگرفتند . درچنین احوالی ، دیگر ، بر سر حقوق گمرکی برای ورود لوازم حفاری و اکتشاف و غیره و مالیات بر درآمد کارکنان شرکتها بحثی نمیتوانست پیش آید . بدینطریق ، در داخل دولتها ، دولتهائی واقعی بوجود آمدند که بهیچوجه تابع مقررات عمومی نبودند .



اگر قرارداد رویترا با ناصرالدین شاه ، که تمام منابع و شئون اقتصادی ایران از جمله نفت را در اختیار انگلیسها میگذاشت و بعداً به ملاحظات سیاسی نسخ گردید ، در نظر بگیریم باید بگوئیم که ویلیام داری (که بعداً بنام سرویلیام داریسی ۱ درآمد) ، دیپلمات و ماجراجوی انگلیسی ، پایه گذار این امتیازات کلی بود . در ۱۹۰۱ وسیعترین امتیاز نفتی جهان بر ۱۲۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین ایران ، با شرایط بی اندازه مساعد ، برای مدت ۶۰ سال انعقاد

ایران

1 - Sir William D'Arcy

یافت . کار بسرعت آغاز نهاد و در ۱۹۰۸ حوزه کم عمق مسجد سلیمان
 مکشوف افتاد . بهره برداری از این معدن مستلزم سرمایه های کافی میبود .
 در این مورد اولین لرد امیرالبحری انگلیس ، وینستون چرچیل ، بکمک
 داری شتافت . چرچیل در ۱۹۱۳ به مجلس عوام انگلیس اعلام داشت که
 « سیاست ما برای مدت طولانی اینستکه ، امیرالبحری ، مالک و تولید کننده
 مستقل احتیاجات نفتی خاص خود کرده » . بدین طریق موافقتنامه ای میان
 حکومت بریتانیا و داری در ۱۹۱۴ منعقد شد و آنگلوپرشن اویل کمپانی
 تولد یافت و بجای داری اکسپلوریشن ۲ نشست ، قسمت اعظم سرمایه این
 شرکت متعلق به دولت انگلستان بود . چون ، در تقییب پیشنهاد چرچیل
 پارلمان بریتانیا پرداخت مبلغ دو میلیون لیره استرلینگ را برای اشتراک
 در این کمپانی به تصویب رسانید .

در ۱۹۳۲ ، اعلیحضرت فقید ، رضاشاه ، امتیاز ۱۹۰۱ را لغو کرد . اما چند ماه
 بعد ، در مه ۱۹۳۳ ، تحت فشار حکومت بریتانیا ، مجبور شد که حقوق شرکت
 بریتانیائی را ، برای یک دوران جدید ۶۰ ساله ، اما بر ۲۵۰۰۰۰ کیلومتر
 مربع بشناسد . حکومت ایران ، در آغاز ۱۹۵۱ ، ۱۸ سنت برای هر باریل نفت دریافت
 میداشت که معادل ۱۶ درصد منافع بود . اما در مورد مالیات ، از این لحاظ
 که مرکز انگلو ایرانیان در لندن قرار داشت فقط ۴۵ میلیون دلار مالیات
 بایران تعلق میگرفت (در ۱۹۵۰) و ۱۴۰ میلیون دلار به خزانه بریتانیا ،
 از این بابت ، سرازیر میگردد . قرارداد ۲۹ اکتبر ۱۹۵۴ و استقرار کنسرسیوم
 ظاهرا ، موجب بالا رفتن درآمد ایران به ۵۰ درصد منافع استخراج گردید .



داری بعد از اخذ امتیاز از ایران ، با حکومت عثمانی
 مذاکراتی را ، برای کسب امتیاز در بین النهرین
 آغاز نهاد . اما در این میدان ، با رقابت یک
 زمین شناس ارمنی ، بنام گولبنکیان ۳ ، برخورد کرد که ، از پایان قرن
 نوزدهم ، امکانات نفتی کشور را اعلام داشته بود . بدین طریق توطئه های
 درهمی میان گولبنکیان ، منافع بریتانیا در تحت هدایت داری ، و منافع

- 1 - Anglo Persian Oil Company 2 - D'Arcy exploration
 3 - Gulbankian

آلمانها ، تحت رهبری دوئیچ بانك ۱ ، که از طرفی نیز در طرح راه آهن بغداد ذینفع بود ، آغاز نهاد تا ، در ۱۹۱۲ ، منجر به تشکیل تورکیش پترولیوم کمپانی ۲ گردید . سرمایه این شرکت اختصاص داشت ب میزان ۵۰ درصد به گروه داری ، ۲۵ درصد بیک وابسته گروه شل و ۲۵ درصد به دوئیچ بانك . گولبنگیان نیز ، بپاداش خدماتش ، پنج درصد از سهم بریتانیا را دریافت داشت . این سه گروه در ضمن یک قرارداد ، در ۱۹۱۴ ، تمهید کردند که هر اقدامی را در داخل امپراتوری عثمانی ، باستثناء مصر و امیرنشین کویت ، باتفاق انجام دهند . در ماه مه ۱۹۱۴ وزیر اعظم دراصل تقبل نمود که حقوق نفتی بین النهرین را به تورکیش پترولیوم کمپانی واگذار نماید تا کیفیت و شروط قرارداد بعدا تعیین گردند .

بعد از جنگ اول جهانی ، دو واقعه مهم ، وضعیت را در بین النهرین تغییر داد : از طرفی انگلیسها موافقت کردند که سهم دوئیچ بانك در ت. پ. ک. به حکومت فرانسه تعلق گیرد ، و از طرف دیگر انگلیسها از طریق مجمع ملل ، یک حق قیمومیتی بر دولت جدید عراق بدست آوردند . از ۱۹۲۴ انگلیسها ، با استفاده از این موقعیت ممتاز ، راه نفوذ بعراق را براکیبهای اکتشافی ، که از طرف شرکتهای امریکائی مامور شده بودند ، بستند و بدین طریق یک مشاجره طولانی دیپلماتیک ، میان نمایندگان رسمی ایالات متحده و بریتانیای کبیر که از اتباع خود حمایت میکردند ، درگرفت . امریکائیهها از اصل «درباز» دفاع میکردند . این اصل متضمن این مطلب بود که در کشورهای تحت الحمايه ، ملیتهای تمام کشورها دارای حقوق مساوی هستند و امتیازات اقتصادی نباید صورت انحصاری بخود بگیرند . البته شرکتهای امریکائی ، باین شکل ، تمایل خود را به پاگرفتن در عراق ابراز میداشتند . شرکتهای امریکائی حریصانه مایل بودند که در کنار دو شرکت بزرگ انگلیسی - هلندی و کمپانی آینده نفت فرانسه (که حکومت فرانسه در ۱۹۲۴ ، حقوق خود را در نفت عراق باو انتقال داد) جائی برای خود باز کنند .

در ۱۹۲۵ یک سازشی بوقوع پیوست که به شکل یک قرارداد تدوین گردید بدینصورت که ت . پ . ک سرزمینی را که مایل به نگهداری آنست انتخاب خواهد کرد و بعلاوه برای اخذ امتیاز بر تازه واردان حق تقدم خواهد داشت .

بعد از مشاجرات و مجادلات فراوان در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۸ ، میان شش شرکت ذینفع یعنی دو شرکت بزرگ انگلیسی - هلندی ، رویال داچشل و آنگلو ایرانی ، کمپانی فرانسوی نفت ، دو کمپانی امریکائی شریک ، استاندارد اویل اف نیوجرسی و سوکونی واکویوم و م . گولبنگیان (که بمناسبت پشتکار خود به آقای ۵ درصد ملقب شده بود) قراردادی بامضاء رسید . بعد از آن دیگر صحبتی از اصل دربار ، که در ۱۹۲۲ مطلوب وزارت امور خارجه و شرکتهای امریکائی بود ، بمیان نیامد . در ۲۴ مارس ۱۹۳۱ ، ایراک پترولیوم کمپانی ۱ امتیاز تمام بخش شرقی کشور و در ۱۹۳۲ ، امتیاز بخش واقعه در غرب دجله را بدست آورد .

بدینطریق دو شرکت امریکائی ، استاندارد اویل اف نیوجرسی و سوکونی واکویوم ، درخاورمیانه جای پای محکمی باز کردند . اما دو شرکت بزرگ انگلیسی - هلندی ، هنوز ، عظیمترین بخش خاورمیانه یعنی ایران و نیمی از عراق را تحت کنترل خود داشتند . این موقعیت بزودی بشفعت شرکتهای امریکائی تغییر یافت .



استاندار اویل اف کالیفرنیا که در ۱۹۳۰ امتیاز نفت بحرین را بدست آورده و در ۱۹۳۲ بنفت رسیده بود، در ۱۹۳۳ بخش عظیمی از سرزمین عربستان سعودی را ، معادل ۹۰۰.۰۰۰ کیلومتر مربع ، برای خود تامین کرد . چهار شرکت بزرگ انگلیسی و امریکائی ، مستقر در عراق ، که از این اقدام به اضطراب افتاده بودند ، با کمپانی مزبور بمذاکره پرداختند تا شاید در این امتیاز نویدبخش مشارکتی کسب کنند . اما ، قرارداد ۱۹۲۸ ، که بتوسط کمپانی فرانسوی نفت و گولبنگیان بشدت حمایت میشد هر نوع عمل جداگانه را بر امضاء کنندگان ممنوع ساخته بود .

استاندارد کالیفرنیا که برای محصولات خودبازاری در اختیار نداشت، در ۱۹۳۶ منافع خود را در عربستان سعودی با شرکت نفتی تکراس تقسیم نمود و شرکت اخیر ، در برابر ، نیمی از بازارهای مصرفی خود در

عربستان سعودی

1 - Irak Petroleum Company

اروپا و آسیا را در اختیار او گذاشت و بدینطریق شرکتی بوجود آمد که نام کالنتکس^۱ را بخود گرفت .

اما امیرنشینی کویت نیز از انگلو ایرانی و یک شرکت آمریکائی بنام گالف ۲ تقاضاهای رقابت آمیزی دریافت داشت ، و بالاخره ، رقابت این دو شرکت ، بحمداله ! ، در دسامبر ۱۹۳۳ ، منجر به تفاهم گردید . این دو شرکت در ۱۹۳۴ ، باهم ، امتیاز کلیه حقوق نفتی کشور را بدست آوردند . در ۱۹۳۵ امیرنشینی قطر نیز زیر کنترل تام و تمام یکی از وابستگان صددرصد ایراک پترولیوم کمپانی بنام ، قطر اویل کمپانی^۳ ، قرار گرفت . در ۱۹۳۸ ، جنوب عراق را نیز به یکی دیگر از وابستگان ای . پ . ک . بنام بصره پترولیوم کمپانی ، سپردند . بدینطریق تمام پهنه عراق ، از این موقع ، بدست شش سهامدار ای . پ . ک افتاد .

در این تاریخ ، تمام مناطق ساحلی خلیج فارس ، تحت کنترل هفت شرکت بزرگ نفتی بین المللی آمریکائی وانگلیسی - هلندی ، قرار گرفت که کمپانی جوان نفت فرانسه و گولبنگیان را نیز بر آنها باید افزود . تقسیم خاورمیانه که باینصورت درآمد ، برای مدت ده سال ، صورت خود را ، بدون تغییر ، حفظ کرد .

فقط يك مطلب را باید متذکر بود که پس از مجادلات طولانی وشکایت کمپانی نفت فرانسه بهدیوان عالی انگلیس و سپس امتناع شرکتها از عرضه کردن موافقتنامهها و اسناد مخفی ، شرکتهای مذکور درفوق در ۳ نوامبر ۱۹۴۸ يك قرارداد سازش منعقدکردند و منع قرارداد ۱۹۲۸ را باطل شناختند .

دو کمپانی امریکائی ، استاندارد نیوجرسی وسوکونی واکیوسوم که بدینطریق آزادی عمل مطلوب را بدست آوردند ، بلافاصله ، از آن آزادی ، بنای بهره برداری را گذاشتند و از شرکت کالنتکس مشارکتھائی را که به ترتیب تا ۳۰ درصد و دهم درصد سرمایه ارامکو بالغ میشد خریداری نمودند . قیمت خرید بالغ بر نیم میلیارد دلار گردید شرکت فرانسوی نفت و گولبنگیان نیز ، در عوض ، در جهت رشد تولید نفتی عراق تعهداتی گرفتند بشکلی که تولید چهار میلیون تونی عراق ، در ۱۹۴۸ ، به ۳۵ میلیون تون ، در ۱۹۵۵ ، صعود نمود .

1 - Caltex — 2 - Gulf — 3 - Qatar Oil Company

تولید خلیج فارس ، در ۱۹۵۰ ، با نود میلیون تون محصول ، برای اولین دفعه از تولید منطقه کارائیب تجاوز نمود . ۹۸ درصد این تولید در انحصار هفت شرکت بزرگ کارتل بین‌المللی ، پنج شرکت آمریکائی بمیزان ۴۵ درصد تولید و دو شرکت انگلیسی - هلندی بمیزان ۵۳ درصد تولید ، قرار داشت . این تعادل برقرار بود تا هنگامی که چرخش بحران ایسران ، بالاخره ، این تعادل را بنفع شرکتهای آمریکائی ، در ۱۹۵۴ ، برهم زد .

تبرستان
www.tabarestan.info
★ ★

تعیین قیمت نفت با پیروی از منافع آمریکا

گروه ۷ شرکت خصوصی از بیش از ربع قرن است که تسلط خود را بر بازار جهانی نفت مستقر نموده و ، با آنکه ظاهراً از دولتهای خاص خود تبعیت می‌کنند ، یک بازار بین‌المللی و بیطرفی بنفع خود بوجود آورده‌اند . ذخایر غنی‌ترین منابع نفتی خارجی در انحصار ۷ شرکت کارتل نفتی بین‌المللی است که ، با استقرار یک سیستم زیرکانه‌ای برای تعیین قیمت محصولات نفتی ، سلطه خود را بر تجارت جهانی نفت تقویت نموده و سود کلانی را که از راه تعیین قیمت‌ها حاصل میشود بخود اختصاص داده‌اند

از بدو انعقاد موافقتنامه اجناس‌گری تا بحال منافع ایالات متحده آمریکا در تعیین قیمت بین‌المللی نفت نقش عمده را برعهده داشته است . در واقع تا هنگامی که آمریکا صادرکننده عمده نفت بود ، از این لحاظ که مخارج استخراج نفت قاره آمریکا بر مراتب بیش از مخارج نفت خاورمیانه بود . قیمت تمام شده خلیج مکزیک را بعنوان مأخذ تعیین قیمت در نظر میگرفتند ، تا نفت خاورمیانه نتواند با نفت آمریکا وارد رقابت گردد .

بدین طریق میان قیمت واقعی نفت خاورمیانه و قیمت فروش فاصله‌ای بوجود می‌آید که میتوان آنرا سود اضافی ، یا سود حاشیه‌ای ، نامید . بهرحال این سود اضافی بنفع شرکتهای کارتل ضبط میشد و کارتل ، از این راه ،

بمنفع خود و بضرر مصرف‌کنندگان جهانی نفت ، سود کلانی بجویب میزد . اما بمرور که تولیدات نفتی خاورمیانه افزایش یافت و نسبت استخراجی نفت آمریکا رو بکاهش رفت و درواقع از آن هنگام که آمریکا از دایره صادرکنندگان نفت خارج شد و بدایره واردکنندگان نفت قدم گذاشت قیمت نفت خاورمیانه را بحدی کاهش دادند تا ، بطور مداوم ، وحدت قیمتها در جهان محفوظ بماند . تا بامروز که باید قیمت نفت خاورمیانه باضافه مخارج حمل و نقل از مبداء تا سواحل شمال شرقی ایالات متحده آمریکا مساوی قیمت تمام شده خلیج مکزیک گردد . این تنزل قیمت موجب کاهش سود کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه شده است درحالیکه تفاوت میان این قیمت ساختگی با قیمت فروش ، یعنی قیمت خلیج مکزیک ، از راه تصفیه و انحصار حمل و نقل و توزیع نفت در بازارهای فروش ، به خزانه شرکت‌های کارتل بین‌المللی نفت سرازیر میگردد .



در آن هنگام که موافقتنامه اجناس‌کری باامضاء رسید ، دوسوم تولید نفت جهانی از سرزمین ایالات متحده آمریکا حاصل میشد . بعد از آن ، بطور روز افزون ، تولید آمریکا ، بهنسبت تولید جهانی ، روبهکاهش گذاشت . جدول زیر نماینده این کاهش روزافزون است :

درصد تولید جهانی	تولید امریکائی بهمیلیون تون	تولید جهانی بهمیلیون تون	
۶۶	۲۴۵	۳۵۳	۱۹۴۵
۵۲	۲۸۲	۵۱۶	۱۹۵۰
۴۴	۳۳۶	۷۶۵	۱۹۵۵
۳۶	۳۲۷	۹۰۵	۱۹۵۸

تولید ایالات متحده آمریکا در ۱۹۴۵ معادل ۶۶ درصد تولید جهانی بوده و در ۱۹۵۸ به ۳۶ درصد تولید جهانی تنزل یافته است . هجوم شرکت‌های امریکائی بنفت خاورمیانه نیز بهمین تناسب صورت شدیدتری بخود گرفته است .

تا ۱۹۵۰ معادل ۹۸ درصد نفت خاورمیانه در اختیار ۷ شرکت

عظیم کارتل نفتی بین‌المللی در آمده‌بود که از این مقدار ، ۴۵ درصد به پنج شرکت آمریکائی ، و ۵۳ درصد به کمپانیهای انگلیسی و انگلیسی - هلندی اختصاص مییافت . بدینقرار :

تقسیم خلیج فارس حد ۱۹۴۸ - ۱۹۵۱

کویت	عربستان سعودی	عراق و قطر	ایران	
۵۰		۲۲٫۷۵۰	۱۰۰	انگلو ایرانیین شلروپال داچ
۵۰		۲۳٫۷۵۰		
		۴۷٫۵۰۰	۱۰۰	مجموع کمپانیهای انگلیسی و انگلیسی - هلندی
	۳۰	۱۱٫۸۷۵		استاندارد نیوجرسی
	۱۰	۱۱٫۸۷۵		سو کونی و اکوئوم
	۳۰			استاندارد کالیفرنیا
	۳۰			تکراس
۵۰				گالف
۵۰	۱۰۰	۲۳٫۷۵۰		مجموع کمپانیهای آمریکائی
		۲۸٫۷۵۰		کمپانی فرانسوی نفت و گولبنگیان

این تعادل ، از ۱۹۵۴ ، بعد از بحران ایران ، بنفع کمپانیهای امریکائی بهم خورد . بدینطریق که ۴۰ درصد نفت ایران در اختیار پنج شرکت بزرگ امریکائی کارتل قرار گرفت ، به نسبت ۸ درصد برای هر یک از این پنج شرکت ، و شش درصد از آن نیز نصیب کمپانی فرانسوی نفت گردید . سهام شرکتهای انگلیسی نیز بدین طریق تغییر یافت که ۴۰ درصد به بریتیش پترولیوم ، انگلو ایرانیین سابق ، و ۱۴ درصد به شل اختصاص یافت . در ۱۹۵۹ ، در اثر پیشنهاد امریکا و تصویب ایران ، گروه تولید کنندگان امریکائی مستقل بمیزان ۵ درصد در کنترسیوم شریک شدند و بدینطریق از سهام پنج کمپانی امریکائی به نسبت یک درصد از هر یک کاهش پذیرفت .



در حالیکه نسبت تولید ایالات متحده رو بکاهش میرفت ، نسبت تولید خاورمیانه قزونی میگرفت . جدول زیر نماینده این افزایش نسبی روزافزون است .

**تولید خلیج فارس
به میلیون تون**

۱۹۵۸	۱۹۴۸	۱۹۳۸	۱۹۲۸	۱۹۱۸	
۴۱	۲۴۰۹	۱۰۰۲	۵۰۴	۰۰۹	ایران
۳۵۰۸	۳۰۴	۴۰۳	۰۰۱		عراق
۵۰۰۴	۱۹				عربستان سعودی
۷۴۰۱	۶۰۳				کویت و منطقه بیطرف
۸۰۱					قطر
۲					بحرین
۲۱۱۰۴	۵۵۰۱	۱۵۰۶	۵۰۵	۰۰۹	حاصل جمع
۲۳۰۴٪	۱۱۰۲٪	۵۰٪	۲۰٪	۱۰٪	سهم خلیج فارس در تولید جهانی

بدین طریق خلیج فارس با ۲۱۱ میلیون تون تولید در ۱۹۵۸ بعد از ایالات متحده امریکا ، با ۳۲۷ میلیون تون در ۱۹۵۸ ، مقام دوم تولید جهانی را اشغال کرد و از منطقه کارائیب ، با ۱۴۵ میلیون تون در همان سال ، بسیار جلوتر افتاد .



صادرات نفتی خاورمیانه بمناسبت مصرف ناچیز محلی (در حدود پنج میلیون تون در سال) در ۱۹۵۸ به ۲۰۶ میلیون تون بالغ گردید که عبارت باشد از ۵۵ درصد مجموع صادرات جهانی نفت . عوامل متعددی از قبیل سهولت اکتشاف و استخراج و نرخ نازل

دستمزدها و شرایط مساعدی که از هر لحاظ برای کمپانیهای نفتی خارجی ملحوظ شده است موجب گردیده که قیمت نفت خاورمیانه بسیار ارزانتر از قیمت‌های آمریکائی تمام شود. اما قیمت‌فروش به کشتی‌های نفتکش و بازارهای مصرف‌کننده، تابحال، در جهت منافع کارتل بین‌المللی نفت و منافع ایالات متحده آمریکا، از نوسانات خاصی تبعیت کرده است.



موافقتنامه اجنکاری برای کنترل بازار نفتی بین‌المللی بتوسط کارتل، که هنوز هم عملاً بقوت خود باقی است، با استقرار یک سیستم قیمت‌ها تکمیل گردید.

قیمتهای بازار بین‌المللی نفت

درسالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۳۰ کارتل نفتی تقبل کرد که در تمام نقاط کره ارض یک قیمت واحد، بر مبنای قیمت خلیج مکزیک، مستقر کند. دراین‌عهد، ایالات متحده معادل ۶۰ درصد نفت خام جهان را تولید میکرد و مقام اول صادرات نفت را در اختیار داشت. لذا درچنین مقامی طبیعی‌بنظر میرسید که، ایالات متحده، برای جلوگیری از رقابت خاورمیانه با قاره آمریکا، قیمت‌های معمول در خلیج مکزیک را که اولین منطقه تولیدی و صادراتی نفت جهان بود بمصرف کنندگان تحمیل نماید. بدینطریق نرخگذاری بر مبنای قیمت تمام شده نفت در سواحل خلیج مکزیک بعنوان اساس تعیین قیمت نفت در تمام جهان موزد توافق شرکتهای نفتی کارتل قرار گرفت لذا برای تعیین قیمت نفت در هر نقطه جهان، بفرض آنکه هر نفتی از هر مبدئی که باشد از سواحل خلیج مکزیک حاصل آمده، کافی بود که نرخ خلیج مکزیک را در نظر گرفته و مخارج حمل و نقل از خلیج مکزیک تا آن نقطه را بر آن بیفزایند.

در اینجا لازم است در نظر بگیریم که نرخگذاری حمل و نقل نیز در انحصار خود کارتل می‌باشد و کارتل، از طریق نرخ اضافی حمل و نقل نیز، یعنی فاصله میان نرخ واقعی و نرخ ساختگی، سود کلانی را بخود اختصاص میدهد. با در نظر گرفتن این مطلب واضح میشود که قیمت‌ساختگی نفت با قیمت واقعی تمام شده و مخارج ساختگی حمل و نقل با مخارج واقعی آن قابل انطباق نیست. علاوه بر این قیمت ساختگی نفت و نرخ

ساختگی حمل و نقل همچنین عامل دیگری در کار است که، بطور مصنوعی یک سود خیالی را نیز برای کارتل نفتی بوجود میآورد. بدین طریق که اگر بازار مصرف کننده در حوالی مبداء تولید نفت نیز میبود باز هم لازم میآمد که، مصرف کننده، مخارج حمل و نقل از خلیج مکزیک تا آن بازار را بپردازد چون فرض بر این بود که هر نفتی، از هر مبدئی که حمل شده باشد، از سواحل خلیج مکزیک بوجود آمده و بکشتیها بار شده است و بدین طریق شرکتهای کارتل، از یک سود خیالی، مساوی با اختلاف کرایه واقعی، از مبداء تولید تا مقصد، با کرایه خیالی، از خلیج مکزیک تا مقصد، بهره مند میشدند. یعنی در واقع، کارتل نفتی، سودهای اضافی کلانی معادل اختلاف قیمت واقعی و قیمت ساختگی نفت و اختلاف نرخ واقعی و نرخ ساختگی حمل و نقل و یک کرایه حمل و نقل خیالی را برای بازارهایی که حتی به حمل و نقل طولانی احتیاج نداشتند بجنب میزد. سودهای حاصله از طرق غیر استخراجی بخش عظیمی از سودهای شرکتهای نفتی را میسازند. بطوریکه آقای اندریو شیفلد^۱ در کتاب خود بنام *British Economic Policy since the war* تخمین میزند، در ۱۹۵۶، سود خالص کمپانیهای انگلیسی از نفت معادل بیش از نصف منافع خالص مجموع سرمایه گذارهای بریتانیائی در خارج بوده است.



تا هنگامی که ایالات متحده آمریکا تولیدکننده و صادر کننده اصلی جهانی نفت بود و نیز تا وقتی که تولیدات اصلی خارجی از کشورهای امریکائی همسایه ایالات متحده حاصل میشد، سیستم قیمتها بر این مبنا تنظیم یافته بود که، در هر نقطه جهان، قیمت نفت بر اساس قیمت خلیج مکزیک محاسبه شود و مخارج حمل و نقل از خلیج مکزیک تا بازار مصرف، اعم از اینکه این بازار از محل تولید و بارگیری دورتر یا نزدیکتر از خلیج مکزیک باشد، بر این قیمت افزوده گردد.

اما پس از رشد سریع مرکز جدید تولید اساسی، یعنی خاورمیانه، سیستم قیمتها بر مبنای دیگری چرخید.

مقدمه این چرخش این بود که شرکت نفت انگلیس و ایران، در جریان جنگ دوم جهانی، مواد نفتی مورد احتیاج بحریه انگلستان را بر مبنای

قیمت خلیج مکزیک تحویل میداد ، لذا چون فرض بر این بود که هر نفتی را مستخرجه از سواحل خلیج مکزیک و حمل شده از آن مبدء بحساب آورند ، يك كرايه خیالی ، از خلیج مکزیک تا آبادان را ، مزورانه بچیب میزد . مداخله بحریه بریتانیا در این امر ، در جریان جنگ دوم جهانی ، موجب شد که شرکت نفت انگلیس و ایران قیمتهای خود را در آبادان ، بدون محاسبه حمل و نقل خیالی ، بهمان سطح خلیج مکزیک تثبیت نماید .

عین این جریان برای بحریه امریکا پیش آمد و آرامکو نیز ، در مورد نفت عربستان سعودی و بحریه امریکا ، همین راه حل را پذیرفت . در ۱۹۴۷ يك کمیسیون بازرسی پارلمانی آمریکائی مدلل ساخت که بهای هر باریل نفت در عربستان سعودی ، در زمان جنگ ، ۴۰ سنت و در بحرین ۲۵ سنت بوده است در حالیکه آرامکو در برابر تحویل هر باریل نفت به بحریه امریکا ۱۰۵ دلار دریافت میداشته است .

این جریانها خصلت بیطرفی بازار بین المللی نفت و جهان وطنی کارتل بین المللی نفت را ، با آنکه شرکت های ترکیب کننده کارتل تابع و ساکن دولتها و کشورهای خود هستند ، بخوبی نشان میدهند ، و همچنین واضح میسازند که این شرکتها چگونه ، از راه بازی قیمتها ، حتی بر سر دولتهای متبوعه خویش کلاه میگذارند .

بهر حال مداخلات بحریه انگلیس و امریکا و منافع این دولتها موجب شد که علاوه بر مبنای خلیج مکزیک مبنای دیگری نیز برای تعیین قیمت نفت بوجود آید . این مبنای ثانوی ، خلیج فارس بود . از آن پس ، دیگر فرض نمیشد که هر محصول نفتی از سواحل خلیج مکزیک حاصل آمده و از آن مبدء نیز بسوی بازارهای مصرف حمل شده است . اما در عین حال اصل يك قیمت واحد مبدء ، برای خلیج مکزیک و خلیج فارس ، محفوظ ماند . بدین طریق يك حد فاصلی تعیین کردند که از دو نقطه مبدء ، خلیج مکزیک و خلیج فارس ، بیک فاصله باشد و در این نقطه حد فاصل ، که نقطه برخورد نفت شرق و غرب بود ، يك قیمت واحد بر منای قیمت تمام شده نفت در سواحل خلیج مکزیک را پذیرفتند . بدین طریق هر کشوری که در شرق ایتالیا ، فاصله میانه از دو نقطه مبنای قرار داشت ، با صرفه بیشتری میتواندست احتیاجات خود را از نفت خلیج فارس مرتفع سازد و هر کشوری که بیشتر در غرب ایتالیا واقع بود ، بر عکس ، نفعش در این بود که احتیاجات نفتی خود را از نفت امریکا برآورده نماید . اما این حد فاصل ، که نفت خاورمیانه را از نفت قاره امریکا جدا میکرد ، بمرور

که تولید نسبی خلیج فارس افزایش مییافت و تولید نسبی آمریکا نقصان میپذیرفت ، تدریجاً بسمت غرب تغییر مکان داد و ، در نتیجه ، مراحل پایایی تنزل قیمت نفت خلیج فارس آغاز نهاد .

در دوران ۱۹۴۵ - ۱۹۴۷ قیمت‌های نفت ایالات متحده ، در مراحل مختلف ، افزایش یافتند . این افزایش فوراً و عیناً بر قیمت‌های خلیج فارس نیز منعکس گردید . اما این جریان ، از لحاظ احتیاجی که ایالات متحده ، در این زمان ، بنفت خاورمیانه پیدا کرده بود ، برای آن دولت غیر قابل تحمل گردید . لذا در دسامبر ۱۹۴۷ ، بالاخره ، قیمت‌های خاورمیانه را از قیمت‌های آمریکائی نفت جدا کردند و قیمت هر باریل نفت خاورمیانه را از ۲٫۴۵ دلار به ۲٫۲۲ دلار تنزل داده ، تثبیت نمودند .

از این پس خط تقسیم بازارها دیگر ، نه از ایتالیا ، بلکه از بریتانیا میگذشت . بدین معنی که قیمت نفت خلیج فارس با اضافه مخارج حمل و نقل بیشتر مساوی قیمت نفت خلیج مکزیک میشد با اضافه مخارج حمل و نقل کمتر ، چون بریتانیا در نقطه وسط فاصله دو مبداء قرار نداشت .

از ۱۹۴۸ به بعد مبالغ کثیری از نفت خاورمیانه بسواحل ایالات متحده ارسال گردید ، البته بقیتمی استثنائی و باصرفه‌تر برای آمریکائیهها تا برای خریداران اروپائی . این امتیاز موجب شد که اداره امریکائی نقشه مارشال ، به بهانه رفع ضرر از اروپائیهها ، قیمت جدیدی را برای اروپائیهها نیز تقاضا کند . بدین طریق ، از ژوئیه ۱۹۴۷ ، يك تنزل تازه‌ای گریبانگیر قیمت‌های خلیج فارس گردید ، بدین معنی که هر باریل نفت به ۱٫۷۵ دلار قیمت‌گذاری گردید و خط تقسیم بازارها ، بعد از آن ، به بندر نیویورک انتقال یافت ، تا با این تدبیر ، نفت خاورمیانه با اضافه مخارج حمل و نقل تا آمریکا ، با همان قیمت نفت آمریکا ، به بندر نیویورک وارد گردد .

در جریان سالهای اخیر ، نرخهای مبداء خلیج فارس در چند نوبت ، به نسبت نرخگذاریهای خلیج مکزیک ، تغییر کرده است . تمام این تغییرات بزبان کشورهای تولیدکننده و بسود کشور ایالات متحده تمام شده است .

در آغاز سال ۱۹۵۹ ، قیمت نفت ، در مبداء خلیج فارس ، برای هر باریل دو دلار و در مبداء خلیج مکزیک برای هر باریل ۳ دلار تعیین شد . در اینجا باید در نظر گرفت که واردات نفتی ایالات متحده در این سال به ۷۵ میلیون تون ترقی کرده بوده است . باتمام این احوال باید متذکر بود که تولیدات خلیج فارس از جهت وسعت دامنه نفتی این منطقه و شرایط

مساعد تولید ، با وجود قیمتی نازلتر بمیزان يك سوم ، سود بیشتری از سود حاصله در ایالات متحده در بر دارد .

اختلاف شرایط تولید در دو منطقه اساسی خاورمیانه و کارائیب ، در يك اقتصاد رقابت آمیز ، طبیعتاً میبایست موجب توسعه تولید در خاورمیانه و کاهش تولید در ایالات متحده و تنزل قیمت‌های فروش میگردد . اما موقعیت انحصاری کارتل بین‌المللی در دو منطقه بزرگ صادر کننده نفت ، تابحال مانع این تکامل طبیعی گردیده و موفق شده است که ، بعنوان وحدت بازار جهانی نفت ، ساختمان قیمت‌هایی را پایدار سازد که موجب تامین سودهای کلانی برای ۷ شرکت بزرگ بین‌المللی میگردد .



نفع عمده کارتل در اینستکه ، در دو منطقه کارائیب و خاورمیانه کشورهایی با اقتصاد مترقی وجود ندارند که ، برای چرخاندن صنایع خود احتیاج به نفت فراوان داشته باشند .

ساختمان سیاسی و اقتصادی بدوی و ناپایدار این کشورها موجب شده است که کارتل بتواند قراردادهای سودآوری را منعقد سازد و قیمت‌های ساختگی را بر آنها تحمیل نماید و سودهای کلان حمل و نقل و توزیع را از اختیار آنها برکنار نگهدارد . کشورهای خاورمیانه تولیدکننده نفت فقط درمنافع حاصله از استخراج سهم هستند ، آنها ، چنانکه دیدیم ، به قیمتی که تابع جریان «بازی قیمت‌ها» است .

جدول زیر خصوصیات تولید خلیج فارس را نشان میدهد.

کشور	۱۹۵۸ تولید ب. غلیظون ب.	درآمد برای ب. بن فرانسه هر یک تولید فرانسه	۱۹۵۸ درآمد تولید فرانسه جدید فرانسه	نفوس	معدل سرانه درآمد ها به فرانك جدید فرانسه
ایران	۴۱	۲۹	۱۱۸۰	۱۹۷۰۰۰۰۰	۶۰
عراق	۳۵۸	۳۱۶	۱۱۳۰	۶۵۰۰۰۰۰۰	۱۷۰
عربستان سعودی	۵۰۴	۲۹	۱۴۶۰	۷۰۰۰۰۰۰۰	۲۱۰
کویت	۷۰۱	۲۸۴	۱۹۹۰	۲۵۰۰۰۰۰	۷۹۶۰
قطر	۸۱	۳۶	۲۹۰	۳۰۰۰۰۰	۹۶۷۰
مجموع یا معدل	۲۰۵۴	۲۹۵	۶۰۵۰	۳۳۴۸۰۰۰۰	۱۸۰۰

* باید در نظر گرفت که هر فرانك جدید فرانسه معادل پانزده ریال ونیم می‌باشد .



تقسیم‌بندی جدید منافع

کشفیات سریع منابع جدید نفت ، مخصوصا از ۱۹۳۲ به بعد ، و رشد سریع تولید موجب شد که زمامداران محلی چشمهای خود را باز کنند و به ارزش حقوق معدنی خود آگاهی یابند .

در پایان دومین جنگ جهانی ، نمونه ونزوئلا و تقسیم بالمناصه منافع ، نظر کشورهای تولیدکننده خاورمیانه را بخود جلب نمود . آرامکو اولین شرکتی است که تقسیم ۵۰-۵۰ را طبق يك قرارداد با زمامدار سعودی در سی دسامبر ۱۹۵۰ پذیرفت . چند ماه بعد شرکتهائی که در کشورهای عربی همسایه ، کویت و عراق ، عمل میکردند ، سرمشق آرامکو را پیروی نمودند ، بطوری که ای . پ . ک . پرداخت خود را بحکومت عراق ناگهان ، از ۴ شیلینگ به ۱۸ شیلینگ برای هر تون محصول بالابرد .

اما انگلو ایرانین اوایل ، بهخیال آنکه خواهد توانست دربرابر این جریان مقاومت کند ، از تعقیب سرمشق کشورهای همسایه امتناع نمود و موجب انفجار یکی از وخیمترین بحرانهای نفتی تاریخ جدید گردید .

چرخش بحران ایران بسمت انعقاد قرارداد ۲۹ اکتبر ۱۹۵۴ واستقرار کنسرسیوم موجب از بین رفتن ۶۰ درصد حقوق انگلو ایرانین بنفع خواهران کارتلی او گردید بدینقرار که ۱۴ درصد به شل و ۴۰ درصد به شرکتهای بزرگ آمریکائی ، بهنسبت ۸ درصد برای هر يك ، و بالاخره ششدرصد به کمپانی فرانسوی نفت اختصاص یافت .

تقسیم جدید ایران « قریب نیم قرن بعد از اولین امتیاز بزرگ خاورمیانه ، هم پیروزی کارتل را ، که تمام اعضاء آن درکنسرسیوم سهم هستند ، تکمیل نمود و ، درواقع ، پیروزی کمپانیهای آمریکائی را تأمین کرد و هم تقسیم ۵۰-۵۰ ، را میان قدرتهای امتیاز دهنده و شرکتهای استخراجکننده تممیم بخشید .



انفجار تقسیم بندی

۵۰ - ۵۰

از حدود سالهای ۱۹۲۰ تا سالهای اخیر ، ونزوئلا ،
سیاست جدید ونزوئلا
در نیول استاندارد ، شل و گالف مانده بود .
ونزوئلا ، در ۱۹۴۳ ، اصل تقسیم ۵۰-۵۰ را برقرار کرد .
این تعادل جدید در حدود ۱۲ سال برقرار ماند و بعد از
آن ، برای مرتبه اول ، در ۱۹۵۶ توسط دیکتاتوری ژنرال ژیمنز ۱ مورد
تهدید قرار گرفت و بعد در ۱۹۵۸ ، بتوسط رژیم دموکراتیک بتانکور ۲
بطور قطع از هم پاشید .

حکومت ونزوئلای ژیمنز ، در دو نوبت ، امتیازات جدیدی بخشید
در ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ قریب ۶۰ هزار کیلومتر و در ۱۹۵۶ فقط ۸ هزار کیلومتر
را در اختیار شرکتهای نفتی گذاشت . اما امتیازات ۱۹۵۶ ، برخلاف
گذشته ، در اختیار سه استخراج کننده معمول قرار نگرفته ، بلکه به مزایده عمومی
گذازده شدند بدینطریق که ، ژیمنز ، ۸۹ پروانه استخراج را به نفتیها
عرضه کرد .

سی شرکت - که تقریباً تماماً امریکائی بودند ، با پرداخت ۶۱۵
میلیون دلار ، بعنوان حق ورود ، این پروانهها را بدست آوردند . بدینطریق
خرید یک کیلومتر مربع حقوق معدنی برای آنها ، بطور متوسط ، به قیمت
تقریباً ۷۷ هزار دلار تمام شد .

سه شرکت بزرگ قبلی ، ۳۹ جواز را ، در برابر مبلغ ۳۶۷ میلیون
دلار خریداری کردند . این مقدار مساوی بود با نیمی از حقوقی که بمزایده
گذاشته شده بود . بدین صورت ، انحصار عملی این شرکتها بطور جدی ، از
طریق ورود امتیاز داران جدید بدایره تولید نفت ، بلرزه درآمد .

از ۱۹۵۷ به بعد برآورد ذخایر کشور بمیزان ده درصد افزایش یافت
و جاههای متعدد نفت ظرفیت تولید صدها هزار تن در سال را عرضه کردند .
اما در این میان ، دیکتاتوری ژیمنز با یک شورش دموکراتیک
سرنگون گردید و امید شرکتها ، در چنان موقعیتی ، برباد رفت .

هیجانات انقلابی که نگهدار رژیم جدید بود از حملاتی شورانگیز
علیه سرمایهداری خارجی ، که محکوم به همدستی بادیکتاتور فراری شده بود ،
الهام میگرفت .

معاون ریاست جمهوری ایالات متحده ، نیکسون ، در عبور خود از کاراکاس ، که در آنجا بتوسط دانشجویان برسوائیهای خیره کننده ای کشیده شد ، توانست این هیجانانگیز را برآورد کند و میرانی را که ایالات متحده از غارتگریهای شرکت های نفتی آمریکائی برده بود و رانداز نماید . پارلمان کشور در پایان ۱۹۵۸ ، برای ارضاء هیجانانگیز عمومی ، یک قانون مالی از تصویب گذراند که علیه تاسیسات بزرگ سرمایه داری متوجه شده بود . این قانون نه تنها به نفت بلکه به آهن و بطور کلی به شرکتهای استخراج کننده معادن مربوط میشد . بدین طریق شرکتهای ، مثل سابق ، یک ششم تولید را بعنوان مالیات و بعدا یک مالیات بر درآمد تصاعدی میپرداختند . اما قانون جدید مبلغ این مالیاتهای تصاعدی را افزایش داد تا جائی که ممکن بود به ۴۵ درصد صعود کنند . در واقع ، شرکتهای استخراج کننده به پرداخت یک قسمت از منافع خود ، که بین ۶۰ و ۶۴ درصد تغییر میکرد ، اجبار یافتند . بدین ترتیب ، ونزوئلا ، بعد از بعضی از کشورهای خلیج فارس ، تقسیم ۵۰ - ۵۰ را کنار گذاشت . اما برخلاف خاورمیانه ، این تقسیم جدید در ونزوئلا به تمام امتیاز داران نفتی ، و از جمله بر استخراج کنندگان سابق ، و حتی بسودهای حاصله در جریان سال ۱۹۵۸ نیز تعمیم پذیرفت .

شرکتهای بزرگ ، البته ، بلافاصله اعتراض نمودند . اما پرزیدان بتانکور ، مطمئن از تأیید کشور ، ادعاهای خارجی را بفوریت رد کرد و آنرا بعنوان مداخله غیر قابل قبول در امور عمومی محکوم نمود و گفت که موازین متخذه کاملاً جنبه مالی دارند و لذا فقط در صلاحیت قدرتهای عمومی هستند .

در اثر این قانون ، شرکتهای به پرداخت بیش از یک میلیارد دلار ، به خزانه ونزوئلا ، برای سال ۱۹۵۸ مجبور گردیدند ، در صورتیکه ، طبق مقررات سابق ، میبایستی ۸۰۰ میلیون دلار بپردازند .

بررسی وضع بهترین شرکت استخراج کننده ، یعنی کرئول ، نشان میدهد که ، در اثر این قانون ، سود خالص شرکت ، بعد از کسر مالیات ، از ۸۵ سنت برای هر باریل به ۶۳ سنت تنزل کرده است .

اما بازم این شرکت از هر تون نفت خام معادل بیش از ۲۰ فرانک جدید فرانسه سود میبرد . البته این سود با سود حاصله در خاورمیانه ، تحت تقسیم ۵۰ - ۵۰ ، قابل مقایست نیست .

شرکتهای نفتی که موفق به تغییر تصمیم حکومت ونزوئلا نشدند ، از ۱۹۵۹ ، بطور محسوس از حجم سرمایه گذاریهای خود کاستند . البته این خود

واکنشی خواهد داشت که شاید در آینده نزدیکی بروز کند .



ورود شرکتهای جدید به صحنه نفتی بین‌المللی

دایران ورود شرکتهای تازه وارد به صحنه نفت بین‌المللی موجب انفجار طبیعی سیستم ۵۰-۵۰ در خاور میانه گردیده است . اولین این شرکتهای E.N.I. ۱ ایتالیائی است که از ۱۹۵۷ ، با واسطه یکی از وابستگان خود بنام آجیپ مینرالیا ۱ ، سه پروانه تجسس بر سطحی معادل ۲۳ هزار کیلومتر مربع ، که قسمتی در خاک ایران و قسمتی دیگر در آبهای ساحلی خلیج فارس قرار دارد ، بدست آورده است . این شرکت حق ورود نپرداخته و با شرکت ملی نفت ایران مشارکتی را براساس ۵۰ - ۵۰ پیشنهاد کرده ، اما تقبل نموده است که در صورت توفیق در این امر ، پس از کسر مخارج تجسس و اکتشاف از سودهای تولید ، سودهای حاصله از استخراج را ، میان خود و شرکت ملی نفت ایران باالمنافسه تقسیم نماید و ، بعلاوه ، مجددا پنجاه درصد از سود سهمی خود را بعنوان مالیات بپردازد . بدینطریق ، در پایان کار ، سهم E.N.I. بیش از ۲۵ درصد سودها نخواهد بود .

پس از امضاء این قرارداد ، اعضاء کارتل ، مثل آنکه بمبی در زیر پایشان منفجر کرده باشند ، ازجا پریدند . باوجود این بدوا کوشیدند که از اهمیت این قرارداد بکاهند اما ، بعدا ، رئیس استاندارد نیوجرسی اعلام کرد که یک چنین قراردادی برای کشور امتیاز دهنده ، از لحاظ مالی ، کمتر جالب توجه است تا تقسیم پنجاه - پنجاهی که شامل یک سرقفلی بسیار مهمی نیز باشد ، و افزود که فقط شرکتهای غنی و نیرومند قادر به پرداخت این سرقفلی ، قبل از شروع کار ، هستند .

ماتئی ، رئیس شرکت ا. ان. ای با دلایل قوی از قرارداد دفاع کرد و شاه اعلام داشت که این قرارداد نمونه ای برای قراردادهای آینده خواهد

1 - L'ente nazionale idrocarburi

بود ، و حق با شاه بود . چون هنوز هیجان بعد از قرارداد نخواستیده بود که پان آمریکن ، وابسته یکی از نیرومندترین شرکت‌های آمریکائی یعنی استاندارد اویل اف اندینا ۱ ، که تا آن موقع فعالیتی خارج از ایالات متحده آمریکا نداشت ، پیشنهادات خود را عرضه داشت . پان آمریکن یک پروانه استخراج برای ۱۶ هزار کیلومتر مربع ، در آبهای ساحلی خلیج و در مجاورت بلافصل یکی از پروانه های ا. ان. ای ، درخواست نمود ، این شرکت به شرکت نفت ملی ایران پیشنهاد کرد که مشارکتی براساس همان شرایط ا. ان. ای بوجود آورند ، وبعلاوه تقبل نمود که ، ازبدو شروع بکار ، یک حق ورود ۲۵ میلیون دلاری، که در اختیار ش. ن. م. ا. قرار خواهد گرفت ، یعنی تقریباً ۱۵۰۰ دلار برای هرکیلو متر مربع ، بپردازد . این پیشنهادات مورد قبول ش. ن. م. ا. واقع گردید و قرارداد بامضاء رسید .

این قرارداد مدلل داشت که شرکت‌های کلان خارج از کارتل بین‌المللی که با حرص وافری برای دست یابی بمنابع نفتی پرارزش خاور میانه تلاش می‌کنند ، آمادگی فراوانی دارند که باکشور های صاحب نفت طبق شرایطی که ازتقسیم معمولی ۵۰-۵۰ بسیار سودمندتر باشند توافق نمایند .



در عربستان سعودی و کویت

کمی بعد از انعقاد قرارداد معروف ایران و ، ا. ان. ای ، یک کمپانی ژاپونی مستقل بنام ژاپونزاکسپرت اویل کمپانی ۲ ، دو قرارداد جداگانه ، یکی با ملک سعود و دیگری با امیر کویت ، بامضاء رسانید که شامل استخراج اعماق زیردريا ، که در منطقه بیطرف میان عربستان سعودی و امیرنشین کویت واقع و بالمناصفه بدودولت تعلق دارد ، میگردد ، شرکت ژاپونی حق تجسس دراین قسمت از خلیج فارس را برای یک دوران دوساله ، و قابل تمدید ، دریافت داشت تا درصورت کشف نفت ، یک پروانه استخراج برای مدت چهل سال بدست آورد . این شرکت تعهد کرد که نه تنها حق ورود بپردازد ویک اجاره بهاء مهمی به دو دولت امتیازدهنده کارسازی نماید بلکه ده درصد سرمایه خودرا نیزبهریک از قدرتهای امتیازدهنده واگذار نماید ، قسمت عظیمی از کارگران مورد احتیاج

-
- 1 - Standard Oil of Indiana
2 - Japonese Export Oil Company

را ، نه تنها برای محل ، بلکه برای خارجه نیز از اعراب استخدام کند و يك ششم مقامات اداری شورارا به عربستان سعودی و يك ششم دیگر را به اتباع کویت اختصاص دهد و ، بالاخره ، همین که تولید به سطح معینی رسید ، قسمتی را درمحل تصفیه کند و علاوه برنفت ، گاز طبیعی را نیز بحساب آورد . این دو قرارداد اصول جدیدی را برای تقسیم منافع بوجود آوردند بدین شرح که عربستان سعودی ۵۶ درصد منافع از استخراج معادن خود را و امیر کویت ، که بعداً قرارداد را امضاء کرد ، ۵۷ درصد را دریافت خواهد داشت ، و بدین قرار ، هر يك از دو دولت که در واقع مالك ۵۰ درصد از حقوق منطقه مورد امتیاز هستند به ترتیب ۲۸ و ۲۸٫۲ درصد از منافع استخراج را دریافت خواهند نمود ، شرکت امتیاز گیرنده ، در این صورت ، فقط ۴۳٫۵ درصد منافع را برای خود حفظ خواهد نمود .

بدین طریق این قرارداد ، برای اولین مرتبه درخاورمیانه ، با تقسیم ۵۰-۵۰ ، که قرارداد ا. ان. ای . و ایران لاقلاً شکل ظاهر خود را با آن وفق داده بود ، صریحاً راه انفصال پیمود . اما تمهیدات امتیاز گیرنده از اینهم دورتر می رود ، از این قرار ، که تقسیم جدید ، در واقع ، فقط شامل منافع حاصله از تولید نیست بلکه تمام منافع حاصله از مراحل صنعتی بعدی از قبیل تصفیه ، حمل و نقل و توزیع محصولات را نیز دربر خواهد گرفت .

شیخ عبدالله طریقی ، مدیر دفتر نفت عربستان سعودی ، بلافاصله ، اصول سیاست جدید را اعلام داشت بدین قرار که : شرکتهای استخراج کننده باید از ملیت عرب بوده یا اقلاً در عربستان سعودی سکنی داشته باشند . سهم منافع قدرت امتیاز دهنده باید فزونتر از ۵۰ درصد معمولی گردد ، و این سهم نه تنها باید شامل تولید نفت خام شود بلکه باید عملیات بعدی تصفیه و توزیع را نیز دربر گیرد .

شیخ طریقی کوشید که این اصول را بر مناسبات کشور خود با آرامکوی مقتدر نیز بکار بندد بی آنکه ، خواسته باشد ، قرارداد ۱۹۳۳ را بخاطر اندازد . اما در اثر مذاکرات طولانی در مه ۱۹۵۹ موفق شد که يك نماینده سعودی را در شورای اداری شرکت جاکند . اینك در نظر دارد که آرامکورا با ترك قسمت مهمی از امتیاز عظیم ۱۹۳۳ موافق سازد .



در عراق

با رویکار آمدن قاسم درعراق انتظار ملی کردن ایراک پترولیوم کمپانی میرفت . مخصوصاً دولت فرانسه بیمناک بود که دولت عراق ، بحمايت الجزاير ، سهم کمپانی نفتی فرانسه را در ایراک پترولیوم کمپانی مصادره نماید . اما قاسم بچنين اقدامی دست نزد ، بلکه با کمپانی ای - پ - ک ، برای افزودن تولید ، وارد مذاکره گردید . ایراک پترولیوم کمپانی تعهد کرد که ، بجای ۳۵ میلیون تون در ۱۹۵۸ ، تولید را به ۵۷ میلیون تون در ۱۹۶۱ و تا ۷۰ میلیون تون در ۱۹۶۲ برساند . تقسیم منافع بهمان ترتیب قرارداد ۱۹۵۱ ، براساس ۵۰-۵۰ ، باقی ماند . در این قرارداد پیش بینی شده است که در صورت افزایش سهم سایر کشور های خاورمیانه ، سهم عراق نیز بخودی خود ، بهمان میزان ، افزایش خواهد یافت .

علاوه بر این ، دولت عراق تقاضا کرد که يك هشتم تولید « از سهم قانونی اش را ، بطور جنسی دریافت دارد تا بتواند به تجارت نفت اقدام نماید . و همچنین درخواست کرد که مواد لازم برای سه تصفیه خانه کوچکش با قیمت تمام شده تحویل گردد . ای . پ . ک ، این تقاضا ها را بدون اشکال پذیرفت ، اما سایر تقاضاهای عراق بمذاکرات بفرنجی برخورد کردند بدین قرار که حکومت عراق درخواست کرد که انحصار مطلق ای . پ . ک ، بر زیرزمین کشور ، قطع گردد باین دلیل که ای . پ . ک فقط بخش کوچکی از مورد امتیاز را مورد بهره برداری قرارداده است . بعد از مباحثات طولانی ای . پ . ک موافقت کرد که حقوق خود را برد و قسمت از سرزمین مورد امتیاز واگذار نماید : از یکطرف منطقه فلات قاره خلیج فارس ، واقع در آبهای ساحلی عراق ، را که بواسطه نزدیکی با معادن وسیع کویت و ایالت بصره بسیار قابل ارزش است و از طرف دیگر نوار وسیعی که عراق شرقی را از غربی ، میان مناطق کرکوک در شمال و ایالت بصره در جنوب ، قطع می کند .

عراق در ژوئیه ۱۹۵۹ ، بمنظور تقویت کنترل خود بر ایراک پترولیوم کمپانی يك وزارت مخصوص نفت تاسیس نمود و تقاضا کرد که در شورای اداری شرکت نماینده خاصی داشته باشد که از اختیارات مخصوصی برخوردار باشد . در اثر این فشار ها بنظر میرسد که چهار شرکت بین المللی بزرگ و کمپانی فرانسوی نفت ، آئینده را با واقع بینی بیشتری مورد توجه قرار دهند . البته چون انحصار استخراج منابع نفتی خاورمیانه تقریباً کلاندر اختیار کارتل بین المللی نفت است ، کارتل میتواند ، بعنوان مقابله با فشار های عراق در جهت کنترل ایراک پترولیوم کمپانی ، این دولت را بکاهش یا قطع استخراج

نفت آن منطقه تهدید کند و استخراج خود را در سایر مناطق افزایش دهد . البته این تهدید عظیم بخودی خود قادر است که هر کشور تولید کننده نفت خاورمیانه را بزانو در آورد . چون این کشورها عموماً بودجه عمومی خود را بر درآمد نفت استوار ساخته اند .

قدرت انحصاری کارتل در استخراج نفت خاورمیانه عامل عمده فشار بر دولت‌های این منطقه است چون کارتل بدون برخورد با اشکال مهمی می‌تواند، در مواقع بحرانی ، تولید خود را در یک کشور بکاهد و حتی بکلی قطع کند و بهمان میزان در کشورهای دیگر در خاورمیانه تولید خود را افزایش دهد . زیانی که از این راه بر کشورهای «محصول واحد» خاورمیانه وارد می‌آید کافی است که این حکومتها را بهسولت بزانو در آورد . لذا نظر میرسد که اعطاء امتیاز به ا. ان. ای و شرکت ژاپنی نفت و نظایر آنها راه فراری برای کشورهای خاورمیانه از این تهدید خرد کننده باشد *



نمونه‌ای از یک قرارداد کلی

احتیاج دولت و بحریه بریتانیا به نفت موجب شد که فرستاده‌های آن دولت، در اواخر قرن نوزدهم، برای اخذ امتیاز انحصاری نفت بدربار ایران رفت و آمد کنند. سلطه استعماری آن دولت، بر این منطقه از شرق، این امکان را برای فرستادگان مخصوص تاجر نما ایجاد کرد که در تحقق خواسته های خود توفیق یابند . قراردادهائی که در این زمینه در دست است نفوذ فوق العاده دولت بریتانیای آن زمان را بر این منطقه از جهان ، و از جمله بر ایران ، بی پرده نشان میدهد . این موافقتنامه ها دامنه ای بسیار وسیع تر از یک قرارداد و حتی یک قرارداد تجاوزکارانه و اجحاف آمیز و ظالمانه را دارند . چنان است که گویی یک دولت متخاصم پیروزمند پر خواه برای سلب اختیار و اراده از ملتی مغلوب چنین حکم رانده ، و در حقیقت چنین نیز بوده است . این قراردادها را که ما،

* - این قسمت قبل از کودتای عارف علیه قاسم نوشته شده بود که ما در آن تغییری ندادیم . اما این کودتا به نحو آموزنده ای نشان داد که راههای دیگری نیز ، غیر از آنچه ما تصور کرده بودیم ، برای گوشمالی دادن به بچه‌های شیطان وجود دارد .

کلی ، نامیدیم درحقیقت باید قراردادهای خصومت آمیز و معاهدات صلح بعد از شکست نام نهاد و اگر امپراتوریهای را که همزمان با آغاز هجوم نفتی بریتانیا در خاورمیانه حکمروائی میکردند منحل خواندیم از این جهت بود که فقط يك حکومت منحل که در جسم و روح و درون وجود خود پوسیده و غرق در پستی و فساد شده است به چنین قراردادها و در حقیقت به چنین معاهدات استعماری موهنی گردن مینهد ۱ . برای ذکر نمونه‌ای از این قرارداد های کلی قراردادی را که ناصرالدین شاه قاجار با یکنفرانگلیسی بنام بارون جولیس رویتر، و در حقیقت بادولت بریتانیا ، در ژوئیه ۱۸۷۲ امضاء کرده است عینا و بدون تصرف در ساختمان جملات و پیوند کلمات نقل میکنیم .

قبلا توجه خوانندگان را باین نکته جلب میکنیم که طرف قرارداد البته ظاهراً روتر است ولی شرکاء یا وکلاء او هم از جمله دولت بریتانیا نیز ، طبق قرارداد ، میتوانند جانشین او گردند . این نیرنگ از این لحاظ وارد کار شده بود که اهمیت موضوع را از نظر روسیه تزاری مخفی نگهدارد. در واقع آقای روتر نقش يك پرده را ایفا مینموده ، که در پس پرده ، دولت بریتانیا بای صبری انتظار میکشیده است . اینست متن قرارداد :

«اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران به بارون جولیس ۲ روتر تبعه دولت انگلیس ، مقیم لندن . فیما بین دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و بارون جولیس روتر مقیم لندن مقررات ذیل منعقد و برقرار است .

فصل اول - دولت ایران بحکم این قرارنامه به بارون جولیس روتر اجازه و اختیار تام میدهد که در فرنگستان بهر اسم و رسم شرایطی که خود مشخص نماید یکی یا چند کمپانیها تاسیس واحداث بکند که در تمام خاک ایران بآن کارهای مفیده که در این امتیازنامه مذکور است اقدام بکند و آنها را مجری دارد .

فصل دوم - دولت ایران از برای مدت ۷۰ سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه آهن بحر خزر الی خلیج فارس بیارون جولیس روتر ، شرکاء یا وکلاء ، اعطاء و واگذار مینماید و همچنین بایشان حق مخصوص و انحصاری و قطعی میدهد که هر شعبات راه آهن که مناسب بدانند ، خواه بجهت اتصال ولایات و شهرها در داخله خاک ایران، خواه بجهت اتصال راههای

۱ - در صفحات آینده به بررسی وضع سیاسی ایران ، هنگامی که حکومت این کشور را برای انعقاد چنین قراردادهائی به اسارت میکشیدند ، خواهیم پرداخت .

ایران براههای آهن ممالک جدید، از هر نقطه از نقاط سرحدات ایران رو بمرنگستان و هندوستان بسازند و بکار بیندازند.

فصل سوم - ونیز دولت علیه ایران باصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری داده است در هر نقطه که مناسب بدانند تراموایها بسازند، خواه بجهت اتصال شهرها و قصبات و بلوکات باهمدیگر، خواه بجهت اتصال این اماکن براههای آهن یا به آن نقاطی که کمپانی در آنهاجا کار دارد. کمپانی از برای ساختن این ترامواها همان امتیازات و حقوق را خواهند داشت که بجهت راه آهن در فقرات چهارم و پنجم و ششم داده است.

فصل چهارم - هر قدر که بجهت ساختن خطوط راه آهنها و شعبه های آنها و راههای دشت و راههای کویر و مختلف و راههای خروج و ورود و منازل و منزلگاه و اماکن سکنی از برای مامورین و کارخانجات آهنگری و کارخانجات نجاری و ملحقات اینها لازم شود دولت ایران اراضی همه آنها را از املاک خالصه مجاناً باین کمپانی میدهد. در خصوص اراضی که تعلق به اشخاص داشته باشد باید کمپانی با صاحبان آن اراضی براضی طرفین قراری بگذارد. اما دولت ایران با تمام وسائل کمال سعی و اهتمام خواهد کرد که این اراضی را بقیمت جاریه مملکت از برای کمپانی خرید و تحصیل شود. و اگر لازم شود صاحبان این اراضی را موافق قاعده مجبور نمایند که اراضی خود را بکمپانی بفروشند علاوه بر عرض مقرر راه های آهن دولت ایران از هر طرف خطوط راه آهن هر قدر که طول آنها باشد از املاک خالصه و از آن اراضی که تا امضاء این قرارنامه زراعت نکرده باشند و بی حاصل مانده باشند مقدار ۲۰ متر به کمپانی بدهند. هر گاه علاوه بر شهرها و دهات که کمپانی باقتضای مصلحت خود لازم داند مختار است از برای راههای آهن منازل قرار بدهد. مصلحت کمپانی مقتضی باشد که در بعضی نقاط دوردست و لم یزرع منازل بسازد و دولت ایران در جاهائی که کمپانی بخواهد به کمپانی مجاناً چهار هزار ذرع مربع زمین خواهد داد که به جهت مامورین خود که در آنهاجا باشند بتوانند اسباب گذران امن و سهل فراهم بیاورند.

فصل پنجم - کمپانی اختیار و اجازه تمام دارد که به جهت ساختن و تعمیر راههای خود هر مصالحی که لازم داشته باشد از قبیل ریگ و سنگ و آهک و غیره از املاک خالصه مجاناً بگیرد. تفرعاتی از قبیل آلات و افزار و آذوقه و دواب و غیره که کمپانی بخواهد در جاهائی که کار دارد بخرد دولت قدغن خواهد کرد که بیش از قیمت رواج مملکت چیزی نگیرند.

فصل ششم - هر نوع مصالحی که به جهت ساختن و بکار انداختن طرق

آهن لازم داشته باشند داخل خاک ایران خواهد شد بی آنکه هیچ رسومی بدهد، نه رسوم گمرکی، نه رسوم دریا بجهت خروج امتعه، نه رسوم دخول، نه رسوم انبار و نه هیچ رسوم دیگر که در عرض راه چه از جانب دیوان و چه از جانب اشخاص مطالبه شود و گمرک حق مواظبت خواهد داشت، بطوریکه سرعت و درستی ورود مصالح را به محلی که مقصود است بهیچوجه به تاخیر نیندازند، و همین حق معافیت از هر نوع از برای هر قسم مصالحی که به جهت اقدامات و کار کردن و تحصیل تمتعات کمپانی لازم بشود از جانب دولت معهود و برقرار است.

مامورین و عمال کمپانی از هر نوع مالیات داخله معاف خواهند بود و محصولات کل عمال و امتعه کل تصرفات کمپانی به آزادی از تمام خاک ایران عبور و مرور خواهند کرد و در حین خروج از خاک ایران از هر رسوم و مالیات معاف و آزاد خواهند بود.

فصل هفتم - طرز ساختن راه آهن و موعدی که باید بر سر آن هر نقطه راه آهن بکارافتد با موافقت دولت معین خواهد شد و در دفتر قبول ملحق خواهد شد باین امتیاز نامه حاضره.

فصل هشتم - روزی که این قرارنامه امضاء شود چهل هزار لیره انگلیسی باسم دولت ایران بوسیله اصحاب این امتیازنامه در بانک انگلستان رهن گذاشته خواهد شد. هر گاه از تاریخ این قرارنامه الی پانزده ماه دیگر شروع بکار نشود این مبلغ ضبط خواهد شد مگر اینکه تاخیر شروع کار بحکم اسباب مهمه بواسطه چنان موانعی باشد که از اراده کمپانی خارج باشد از قبیل جنگ و غرق و تعطیل حیل و نقل در ممالک خارجه. در مقابل قبض حاکم رشت مشعر بر اینکه بقدر کفایت ساختن راه آهن از رشت الی تهران میلهای آهن وارد انزلی شده است، این مبلغ چهل هزار لیره بکمپانی رد خواهد شد.

فصل نهم - بر سر انقضای مدت این امتیاز که عبارت از ۷۰ سال است باید اصحاب این امتیاز قبل از وقت در باب اینکه تصرف و تمتع این راههای آهن در دست ایشان باقی بماند و امتداد بیابد با دولت گفتگو کنند و قراری بگذارند در صورتیکه در این باب فیما بین دولت و اصحاب این امتیاز قرار تازه میسر نشود جمیع خطوط راه آهن که بحکم این امتیاز قرارنامه نوشته شده باشد با مصالح ثابت و اداره خود بمیل دولت ایران خواهد بود.

فصل دهم - در باب اینیه و توابع خط راه آهن رجوع خواهد شد بآن قواعدی که عموماً سایر دول رعایت کرده اند و شروط آن در این باب برای دولت مساعدتر از همه باشد اصحاب این امتیاز در عوض راه آهن که بدولت واگذارند حق مطالبه هیچ تنخواه و هیچ تلافی نخواهند داشت.

فصل یازدهم - دولت ایران بحکم امتیازنامه وقرارنامه حاضره به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی میدهد که در مدت طول این امتیاز در تمام ممالک ایران معادن ذغال سنگ و آهن و مس و سرب و پتروول (۱) و غیره را و هر معدن دیگر که ایشان بتوانند کار بکنند و از آنها تمتع بردارند، بعد از آن معادنی که ملک ایران است و صاحب آنها بارضای طرفین معامله نماید بطور وضوح مقرر است که هیچیک از کارگران و مامورین دولتی و مذهبی و هیچیک از رعایا و تبعه و اشخاص نمیتوانند در خصوص یک معدن ادعای حق تصرف نمایند مگر در صورتیکه مدت پنج سال علنا و با معرفت و تصدیق عامه در آن معدن کار کرده باشد خارج از این شرط است.

هر معدنی که کمپانی پیدا میکند مثل زمین ساده محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی بقیمت متداوله آن ولایت خریده خواهد شد و اگر لازم شود دولت اصحاب آن زمین را مجبور خواهد کرد که آن را بقیمت متداوله آن ملک بکمپانی بفروشد دولت معادن طلا و نقره و جواهر را برای خود نگاه میدارد. از برای کار کردن این نوع معادن دولت میتواند با کمپانی قراردادهای مخصوص بگذارد.

فصل دوازدهم - از محصولات خالص هر معدنی که کمپانی بکار بیندازد دولت ایران از منافع خالص آن سالی صدی پانزده مرسوم و مقرری خواهد گرفت.

فصل سیزدهم - از برای کار کردن معادن و اتصال آنها براههای آهن و تراموای و طرق دیگر هر قدر زمین که لازم میشود از املاک خالصه مجاناً بکمپانی داده خواهد شد.

بجهت کار کردن این معادن کمپانی بهره یاب خواهد شد از همان امتیازاتی که در فصل ششم یرقرار است و همچنین محکوم همان تمهیدی خواهد بود که در فصل دهم معین است.

فصل چهاردهم - دولت ایران بحکم این قرارنامه با اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی میدهد که در مدت طول این امتیاز در جنگل های ایران کار بکنند و این جنگلها را بکار بیندازند و از آنها تمتع بردارند. این نوع کار کردن و تحصیل تمتع کمپانی در جنگل های ایران بهتر کیسی که باشد در هر زمینی که تا امضاء این قرارنامه زراعت نشده باشد جائز و معمول خواهد بود.

درجائی که کمپانی درخت های آنجا را بریده باشد هر اراضی که دولت بخواهد بفروشد کمپانی قبل از همه کس حق خواهد داشت که آن اراضی را از

دولت بقیمت متداوله بخرد. دولت ایران از منافع خالص این جنگل‌ها سالی صدی پانزده قسمت خواهد داشت.

فصل شانزدهم - دولت ایران باصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی میدهد که در مدت این امتیاز در تمام ممالک ایران بجهت برگرداندن رودخانه‌ها و مجاری آنها و ساختن بندها و سدها و ساختن استخرها و گندن چاههای سیاله و مجراهای مصنوعی، و به جهت آوردن آبهایی که دولت آنها را بکسی حق نداده باشد، و جاری کردن آن آبها بنقاط مختلفه که خود صاحب این امتیاز مصلحت بداند و هر عمل و کاری و اقدامی که لازم باشد به نیکومعری دارند و هیچ صاحب ملکی با عبور این آبها هیچ نوع مخالفتی نکند یا عبور آنها مانع و عوائقی نگذارد و از آن طرف هم بهر صاحب ملکی که عبور این آبها خسارتی وارد بیاورد کمپانی تلافی خواهد کرد.

دولت ایران بجهت کارها و بناهای آبکشی و هر نوع احداثاتی که تعلق به آب داشته باشد هر قدر زمین که لازم شود بکمپانی مجانی خواهد داد و علاوه بر این دولت ایران جویهایی که کمپانی ساخته باشد ۲۰ متر زمین بطول آن جویها مجاناً بکمپانی خواهد داد و هر زمین بایری که کمپانی بواسطه آبهایی که آورده باشد دائر بکند تصرف اختیاری در زراعت آن زمین حق کمپانی خواهد بود. کمپانی قیمت آبهایی که بخواهد بفروشد باتفاق دولت با رضای طرفین معین خواهد کرد.

دولت ایران از منافع خالص این آبها سالی صدی پانزده قسمت خواهد داشت.

فصل شانزدهم - بجهت ساختن راه آهن امتیاز آن بحکم این قرارنامه باصحاب این امتیاز واگذار شده است و بجهت اجرای اعمالی که مقتضی کارها و اقدامات دیگری است که در فوق ذکر شده است دولت علیه ایران بیارون رویتر و شرکاء یا بوجلاء او اجازه و اختیار تام میدهد که بحکم این قرارنامه ابتداء یک سرمایه اولیه که عبارت از صد و پنجاه میلیون فرانک یا شش میلیون لیره انگلیسی باشد برسم حصه‌های شرکت یاسند های قرض صادر نمایند. منفعت و طرز و شروط صدور این مبلغ را خود اصحاب این امتیاز مشخص و معین خواهند نمود.

فصل هفدهم - دولت ایران بحکم این قرارنامه بجهت هر سرمایه که صادر شده باشد یا بعد ها صادر گردد سالی صدی پنج منفعت و علاوه بر آن صدی دهم بجهت ادای سرمایه به کمپانی ضمانت می‌کند. ۱

۱ - منظور اینست که دولت ایران صدی هفت منفعت برای سرمایه هائی که رویتر وارد کار کند و صدی دویز برای استهلاك سرمایه او تضمین مینماید.

فصل هیجدهم - این ضمانت صدی هفت برعهده مداخل معادن وآبها و جنگلهای دولت ایران است.

این ضمانت حکمی نخواهد داشت مگر پس از اتمام خطراه آهن از بحر خزر الی اصفهان مطابق همان طرح و ترکیب که در دفتر قبول معین شده. تا آنوقت کمپانی منفعت سالیانه را از روی آن سرمایه اولیه که صادر شده است یا از روی آن سرمایه جدید که اجازه و اختیار دارد که موافق مصلحت خود نماید به حصد داران ادا خواهد کرد.

فصل نوزدهم - دولت ایران بحکم این قرارنامه تعهد میکند که اجازه گمرکهای ایران را از تاریخ ماه مارس ۱۸۷۴ (۱۲۹۱ هجری قمری) تا مدت ۲۵ سال با صاحب امتیاز بدهد. به جهت این اجازه گمرکها اصحاب امتیاز مبلغ اجاره حالیه را بدولت خواهند داد و علاوه بر آن سالی مبلغ پانصد هزار فرانک و بیست هزار لیره انگلیسی با اسم اضافه خواهند داد این شرایط برای ۵ سال اولی مقرر است.

از ابتدای سال ششم در عوض این پانصد هزار فرانک مبلغ اضافه از روی کل منفعت خالص سال صدی شصت بدولت داده خواهد شد بغیر از قیمت اجاره.

فصل بیستم - در صورتیکه که دولت ایران مصمم شود که این امتیاز بانک را یا امتیاز یک دستگاه اعتباری را از هر قبیل که باشد بکسی بدهد این امتیاز از امروز بحکم این قرارنامه محفوظ و مهبود و مخصوص است از برای این کمپانی که بر جمیع اشخاص و کمپانیهای دیگر حق رجحان خواهد داشت.

فصل بیست و یکم - از برای هر نوع کارها و اقدامات از قبیل گاز و فرش کوچک و تزیین پایتخت و راهها و شوسه ها و چاپارخانهها و تلگرافها و آسیاها و کارخانجات آهن آلات و سایر کارخانه و غیره که بمداز این امتیازی بخواهند اصحاب امتیاز حاضر در جمع این امور و امتیازها حق رجحان بر جمیع اشخاص و کمپانیهای دیگر خواهند داشت.

فصل بیست دوم - اصحاب این امتیاز در هر وقت مختار خواهند بود که کل این حقوقی که بواسطه این امتیازنامه داده شده است یا یک جزء این حقوق را بهر طور که بخواهند به کمپانی دیگر دهند یا بفروشند با شرط رعایت تهوداتی که کرده اند.

فصل بیست سوم - اصحاب این امتیاز تعهد میکنند که این اعمال را ، آبها و جنگل هارا ، با اعمال راه آهن با هم شروع بکنند و با هر اهمیتی که ممکن باشد اجرای آنها را پیش ببرند .

دولت ایران نیز از طرف خود علاوه بر آن عملجات خارجه که کمپانی مختار است بمیل خود اجیر نماید هر قدر عمله که کمپانی برای اجرای این اعمال مختلفه لازم داشته باشد بقیمت متداوله مملکت از برای کمپانی پیدا خواهد کرد. دولت ایران برای حفظ امنیت هر زمین و هر محل که بجهت هر یک از این اعمال به کمپانی داده است و همچنین از برای کمال امنیت هر یک از وکلاء و کارگزاران و مامورین و عملجات کمپانی هر قواعدی که لازم باشد اعلام خواهد کرد و هر تدابیری که واجب باشد حکم باجرا خواهد داد.

فصل بیست و چهارم - این امتیاز بزبان فارسی ترجمه خواهد شد. اما در صورت ظهور مشکلات فیما بین طرفین مضمون فرانسه به تنهایی سند خواهد بود. در تهران ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ مطابق ۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۹ هجری قمری تحریر یافت.

جناب اشرف حاج میرزا حسین خان صدراعظم ۱ دولت علیه ایران بحکم اختیارنامه که بایشان از جانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران داده شده است باتفاق چند نفر از وزراء دولت این قرارنامه را امضاء و تصدیق داشته. محل مهر همایون ناصرالدین شاه. صحیح است.



تعجب اینجاست که این قرارداد را بنام یک قرارنامه راه آهن ذکر کرده اند چنانکه از نامه میرزا حسین خان مشیرالدوله بناصرالدین شاه پیدا است که مینویسد: « قرارنامه راه آهن که بامضاء تصدیق همایون شاهنشاهی روحنا فداء رسیده و باین واسطه احیای دولت و ملت فرموده اید زیارت نموده شکر خدا را هزار مرتبه بجا آوردم و دوام عمر و دولت و شوکت همایونی را فدوی خانه زاد و جمیع افراد ملت هر کسی که شعور و فهم داشته از صمیم قلب بجای آوردند ». ضمناً چنین استنباط میشود که آنانکه این قرارداد را بجای یک قرارنامه ساده راه آهن تلقی کرده و زبان به نفرین و لعن گشوده اند لابد از نعمت شعور و فهم محروم بوده اند.

تهدید روسها و بیم آن ها از اجرای این قرارداد موجب شد که ناصرالدین شاه از اجرای آن سرباز زند و آنرا ملغی سازد. لرد کرزن ۲

۱- منظور میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) است.

۲- نایب السلطنه هندوستان و بعداً وزیر خارجه بریتانیا.

انگلیسی درباره این قرارداد گفته است : «واگذاری کلیه منابع صنعتی يك مملکت بدست خارجی حقیقتاً بنظر عجیب و غریب میآید و چنین بنظر میرسد که حرارت انگلیس دوستی در تهران هیچگاه چنین شدتی نداشته است» و مجله انگلیسی عهد جدید نوشت که : «اعطاء امتیاز از طرف ناصرالدین شاه به بارون رویتز که هم در انگلیس وهم در ممالک دیگر مورد منمت قرار گرفته موافق عقل و صلاح بنظر نمیآید». اما حضرت اشرف میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) ، صدراعظم ، بشاه نوشت : «پس از دو سال و انجام قسمتی از قرارداد ملاحظه خواهید فرمود که يك مملکت و دولتی که بهیچوجه شباهتی به آنچه حالا هست ندارد خداوند بسرکار اقبس همایونی عنایت فرموده است».

جریان قرارداد با رویتز ریشه انحطاط دوران صد و هشتاد ساله اخیر ایران را مشخص میکند . بدین معنی که مقارن بادوران تحولات عظیم تجارتي، فنی و صنعتی اروپا و هجوم سیل آسای سودجویی و سرمایه داری غرب بخارج از سرحدات آن قاره ، در ایران چه مردان مزدور و نادانی حکومت میکرده اند که نه معنای چنین قراردادهائی را درک مینموده و نه از عواقب خطرناک آن برای اخلاف خود بیمناک بوده اند. آزاد گذاشتن دست يك خارجی، که به عنوان ماسک دولت بریتانیا بکارآمده بوده است، در اقدام بهره عمل صنعتی و مالی و تجارتي در ایران، بنظر زعمای قوم ، کاری در جهت آباد نمودن و غنی کردن کشور جلوه گر بوده است . البته راست است که هر کشوری میباید به احداث راههای شوسه و آهن و استخراج معادن و تاسیس بانک و ساختن سد و مجاری آب اقدام کند ولی شرط اول موفقیت در بهره برداری از چنین اقداماتی حفظ استقلال و حاکمیت سیاسی و اقتصادی ملی است، که خود، در شرایط چنین قراردادهائی بصورت اسمی بی مسمی در خواهد آمد . اینکه بیک کمپانی یا يك دولت خارجی بگویند بیا و هر عملی که مصلحت میدانی در کشور ما بانجام برسان بدین معنی است که از ملت صاحب آن کشور سلب اختیار کرده و هر نوع فعالیت صنعتی و اقتصادی را برایش تحریم نموده باشند : استعمار نیز ، جز این، دارای محتوی دیگری نیست. تعجب آور است که یک دولت ظاهر مستقل بدون آنکه در اشغال نظامی یک دولت استعمارگر باشد ، فقط از روی جهل و فساد و عدم آشنائی با مسائل اقتصادی و مالی و مفهوم استقلال يك ملت، بمیل و رغبت خود به امضاء چنین قراردادهای خانمانسوز ، که بطور قطع و در تمام شئون از يك ملت سلب اختیار و استقلال و مالکیت میکند ، تن در دهد . چیزی را که این قرارداد تجویز و تنفیذ مینموده عبارت از همان امپریالیسم مخفی و استعمار بدون پرچم است که از خصوصیات

امپریالیسم مخفی دوران ماست. اصولاً سرمایه‌گذاری خارجی در بکرشته اقتصادی محتوی منع ملت از اقدام سرمایه‌گذاری و کارهای انتفاعی در آن رشته است چه رسد باین که این سرمایه‌گذاری دامنه‌ای بمقیاس یک مملکت و کل اقتصاد یک ملت داشته باشد. نتیجه یک چنین سرمایه‌گذاری این خواهد بود که ملت مورد هجوم به سطح باربران و چارپایان دولت هجوم کننده سرمایه‌گذار تنزل یابد و هرچه از لیره و دلار، از فعالیت اقتصادی کشور، حادث میشود راه بانکهای خارجی را پیش گیرد.

قرارداد روتر امتیازاتی را برای انگلستان تحصیل نمود که دست کمی از امتیازات حاصله با زور بتوسط کمپانی هند شرقی در هندوستان نداشت چون طبق این قرارداد نیز هیچ منبع ثرونی خارج از حدود اختیارات کمپانی قرار نگرفته و هیچگونه محدودیتی برای بهره‌برداری از این منابع منظور نشده بوده است. از مفاد موافقتنامه بخوبی پیداست که دولت ایران بدرجه عامل نظم و مأمور حفظ اموال کمپانی تنزل نموده و حکومت واقعی را به عمال کمپانی تفویض کرده بوده و این همان حالت روابط استعماری است که میان دولتهای امپریالیستی و حکومتهای خیمه‌شب‌بازی زمان ما برقرار است. وجود چنین قرارنامه‌هایی در تاریخ استعمار درحقیقت مؤید این مطلب است که دولتهای امپریالیستی حدود و ثغوری برای مطامع و سودجوییهای خود نمیشناسند و از هیچ نوع تجاوزی شرمگین نمیشوند و از غارت کردن و اسیر نمودن و به‌قتل و نیستی کشیدن هیچ ملتی پرهیز نمی‌نمایند و تا آنجا که موفق به شکستن مقاومت ملتها یا فریفتن آنان به نحوی از انحاء گردند سمنند سودجویی و حرص بی‌پایان خود را با نهایت وقاحت پیش میرانند و در عین حال از تظاهر به مدنیت و انسانیت و جانبداری از ملل ناتوان خودداری نمیکنند.

هنگامیکه حکومتی نظیر حکومت ناصرالدین‌شاه، در اثر جهل و ضعف و خیانت، امتیاز انحصاری برای کشیدن راههای آهن و ترامواها و استخراج معادن از همه‌نوع و بهره‌برداری از جنگلها و آبها و رودخانهها و احداث قنوت و ساختن بندها و سدها و استخرها و حتی تاسیسات گاز و آسیاها و سنگ‌فروش‌کوچه‌ها و تزیین پایتخت و کشیدن راهها و شوسه‌ها و بهره‌برداری از گمرکات و پستها و تلگرافها و تاسیس کارخانجات از هر نوع و تاسیس بانکها و موسسات اعتباری از هر قبیل را بیک تبعمه بریتانیا تفویض می‌کند و او را مختار میسازد که کل یا جزئی از این حقوق را بهره‌

صلاح بداند ، از جمله بحکومت بریتانیا ، واگذار نماید در بدو امر این اندیشه تحریک میشود که حکومت امتیاز دهنده دچار چه غفلت و چه پستی و دنائتی گردیده و چه خیانت بزرگی بملت خود مرتکب شده است ولی در مرحله دوم نفرت و انزجار عظیمی نسبت به امتیاز گیرنده حادث میشود و این اندیشه بوجود میآید که حکومتی که در پس پرده درکمین تمام ثروت و مایملک يك ملت ناتوان نشسته بوده از چه درندگی ددمنشانه‌ای برخوردار بوده است . تعجب آور است که وقتی میشنویم که گرگی انسانی را خورده است دچار يك احساس باور نکردنی میشویم که چگونه ممکنست يك انسان بمصرف تغذیه يك گرگ برسد ولی در اثر عادت که روزگار بما داده از خورده شدن يك ملت بتوسط مشتی تاجر سودطلب ددمنش و وحشی صفت دچار چنان احساسی نمیگردیم . عجب تر اینست که وقتی باقرارنامه‌هایی نظیر آنچه گذشت برخوردار مینمائیم احساس نمیکنیم که این یک دولت متجاوز و وحشی خصال است که خوردن میلیونها انسان را هدف خود قرار داده و بازم چنين دولتی را چون زوری بیشتر و ثروتی کلانتر و دانشی فراتر و ظاهری آراسته تر داردمتمدن میخوانیم در حالیکه ماموریت اوحمايت از مردمانی است که به حقوق همنوعان خود برسم ددان و وحشیان جنگل تجاوز میکنند و امنیت جهان بشری را با فلزات قیمی مبادله مینمایند .

از طرف دیگر این قرارداد حاکی است که انحطاط و فساد حکومت ایران در آن عهد بدرجه‌ای بوده است که ، این حکومت ، با وجود اطلاع از پیشامدات فنی و صنعتی اروپا ، در اثر بندگی و مزدوری رجال در قبال سیاست خارجی ، طعمه آماده‌ای برای استعمار شده بوده است . منتهی وجود يك قدرت استعماری دیگر در شمال ، روسیه تزاری ، مانع پیشرفت مستقیم حریف بریتانیائی گردیده ، و بدین ترتیب ، دولت بریتانیا برخلاف رسم آن زمانی خود ، یعنی استعمار مستقیم و اشغال نظامی کشورها ، طرح استعمار مخفی ایران را پی ریزی نموده و از بارون رابینر ماسکی بصورت خود ساخته بوده است . این نوع سیاست از خصوصیات امپریالیسم امریکادر امریکای لاتین ، و اکنون ، در سراسر جهان عقب مانده است .



پس از ۱۶ سال که مجادله میان دولت ایران و بارون ژولیوس رابینر در خصوص لغو قرارداد دوام داشت ناصرالدین شاه امتیاز تاسیس بانک شاهنشاهی

را باو داد. طبق قرارداد جدید بارون رویتر یا شرکاء و عاملین او اجازه یافتند که بانك شاهنشاهی ایران را تاسیس نمایند و برای مدت پنجاه سال از مزایای يك چنین امتیاز و حشنتاکی بهره‌مند گردند. این قرارداد در واقع يك قرارداد خالص تاسیس بانك نبود چون در فصل یازدهم آن «امتیاز انحصاری کلیه معادن ایران از قبیل آهن، مس، سرب، ذغالسنگ، جیوه، نفت و غیره باستثنای معادن طلا و نقره و احجار قیمتی» به رویتر واگذار شده بود. در این قرارداد از گمرکات و راه آهن صحبتی نیست چون همین موضوع راه آهن بود که روسها را علیه قرارداد اول رویتر برانگیخت و موجب لغو آن گردید. از عجایب مطلب اینکه چگونه مزدوران هفت خطی که پیرامون ناصرالدین‌شاه را گرفته و بقول کنل شیل نوکری انگلیس را بتاج کیانی ترجیح میداده‌اند از سادگی و جهل دیکتاتورسوء استفاده نموده و باو تلقین کرده‌اند که دادن امتیاز کلیه معادن ایران به رویتر یا شرکاء، از جمله بدولت بریتانیا، مفید خواهد بود مشروط بر آنکه معادن طلا و نقره و احجار قیمتی را برای خود نگهدارند. مستثنی کردن معادن طلا و نقره در هر دو قرارداد رویتر ناشی از اندیشه‌های قدیمی مربوط بقرون گذشته بوده که طلا و نقره اساس حرکات و تلاشهای تجاوزکارانه ملل را میساخته‌است. بی‌خبری از احتیاجات قرن به سوخت و موادنفتی موجب عدم توجه زمامداران ما بآینده نزدیک شده بود و مزدوری و رشوه خواری برخی از آنها براین واقعیت اساسی سرپوش می گذاشت. در واقع رجالی نظیر میرزا آقاخان نوری که ورقه تحت‌الحمايگی از سفارت انگلیس در دست داشت و با تفتین و توطئه موجبات قتل میرزا تقی خان امیر کبیر را فراهم آورد و میرزا حسین‌خان سپهسالار مشیرالدوله که قرارداد رویتر را امضاء کرد از استبداد و جهل دیکتاتور بنفع تاجران بریتانیائی بهره‌برداری میکردند.

راجع باین دومرد باید گفت که میرزا آقاخان بمناسبت مزدوری و تحت‌الحمايگی کم‌خدمت بسفارت بریتانیا را بسته بود و میرزا حسین‌خان از جهت ترقیخواهی و تجدد طلبی بدون واقع بینی و میل وافر که بوارد کردن تمدن غرب بایران داشت به پیروزی مطامع بریتانیا خدمت مینمود. بحس قوی این خدمت او شاید ناآگاهانه بوده‌است.

بعد از این امتیاز طبیعی و قهری بود که رقیب شمالی بریتانیائی‌ها یعنی روسهای تزاری نیز تقاضای امتیاز بانك استقراری و کشیدن راه آهن جلفا به تبریز و صوفیان به شرفخانه و امتیاز انحصاری معادن اطراف راه آهن

را بنمایند .

بعداً، فصل یازدهم امتیازنامه بانک شاهنشاهی ، که مذکور افتاد، بعلت آنکه در مدت تعیین شده باجرا در نیامد خود بخود ملغی شد و امتیازاتی نیز که روسیه تزاری کسب نموده بود در تعقیب قرارداد انقلابیون اکتبر با دولت ایران لغو گردید .

اما تاجران بریتانیائی و دولت بریتانیا چنان احتیاجی به تهیه بازار سرمایه گذاری و سوخت نفتی داشتند که عدم موفقیت در دو قرارداد رویترا برای کسب امتیاز معادن نفت ایران بهیچ شمرده گوشتند تا آن عدم موفقیتها را با انعقاد قرارداد داری در ۱۹۰۱ میلادی جبران نمودند . قرارداد اخیر در زمان مظفرالدین شاه بتوسط علی اصغر خان اتابک اعظم و مشیرالدوله ترتیب پذیرفت و بامضاء شاه رسید . دودولت آمریکا و روسیه تزاری در این هنگام توجهی به معادن نفت مانداشتند چون هر دو دولت از ذخایر نفتی کافی در کشور خود بر خوردار بودند لذا دولت بریتانیا سهولت توانست در زیر حجاب داری اخذ امتیاز معادن نفت جنوب را مخفی سازد . برای همین نهران سازها بود که افسانه های مربوط به داری را ساختند و همه جا انتشار دادند .

قرارداد داری نیز از لحاظ ماهیت جزو یکی از همان قراردادهای کلی خانمان برانداز است که در صفحات گذشته ذکر کردیم . تمام وسعت خاک ایران باستثنای پنج ایالت شمالی برای مدت شصت سال در حوزه انحصاری این امتیاز بود و تمام محصولات استخراجی ، و غیره ، کمپانی ازهر نوع مالیات و عوارض در تمام مدت امتیاز و کلیه واردات کمپانی از خارجه برای رفع احتیاجات تاسیسات نفتی و غیره نیز از پرداختن حقوق گمرکی معاف و حقوق دولت ایران از بابت منافع این شرکت و شرکتهای تابعه بمیزان ۱۶ درصد از منافع خالص سالیانه تعیین شده بود بعداً کمپانی از پرداخت حقوق صدی شانزده ایران نسبت بکمپانیهای حمل و نقل و سایر کمپانی های مربوطه که خارج از ایران عمل میکردند سرباز زد که خود موجب مجادله طولانی و سبب خیانتهای دیگری از طرف ایادی ایرانی بریتانیا بمنافع ایران گردید .

بعداً نفت ایران موجب شد که انگلیسها برای تقسیم صریح و رسمی ایران بدو منطقه نفوذ یادرواقع بدو مستعمره اقدام نمایند و قرارداد استعماری ۱۹۰۷ را باروسها تنظیم کنند چون تقسیم قبلی ایران بدو منطقه نفوذ که عملاً صورت

وقوع یافته بود بروی کاغذ نیامده و جنبه رسمی نداشت لذا ممکن بود که نفت جنوب پس از بمر رسیدن در خطر توقعات روسها قرار گیرد. در این قرارداد بریتانیا کوشیده است که با شناختن منطقه نفوذ روسیه در تمام شمال نفوذ آن دولت را از سرحدات بلوچستان و هندوستان دور نماید. باید متذکر بود که خوزستان در جزو هیچیک از این مناطق نفوذ در نیامده ولی در فصل سوم قرارداد تصریح شده است که منافع نفتی بریتانیا باید محفوظ و محترم شمرده شود بدین ترتیب: « فصل سوم - دولت روس متعهد میشود که بدون اینکه قبلاً با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد بهیچوجه امتیازی که بر عایای انگلیسی در نواحی ایران، واقع شده فیما بین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم، داده شده ضدیتی نکند. دولت انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی که بر عایای روسی در همان نواحی ایران داده میشود متعهد است. تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم هم بجای خود برقرار خواهد بود». بدین طریق می بینیم که دولت بریتانیا با چه تردستی امتیاز استخراج نفت جنوب را بتوسط شخص گمنامی بنام ویلیام داری، بدون آنکه او را مامور رسمی بریتانیا معرفی کند، اخذ مینماید و برای حفظ منطقه امتیاز و بهره برداری از نفت این منطقه، که برای بحریه بریتانیا نهایت لزوم را داشته است، چگونه اقدام بتقسیم کشور ما بمنطقه نفوذ مینماید و برای خواب نگهداشتن روسها حتی خوزستان را نه جزو منطقه نفوذ خود بلکه جزو منطقه فیما بین قرار میدهد اما صریحاً تاکید میکند که روسها نسبت به امتیازاتی که در این منطقه وسط با تابع بریتانیا داده شده است ضدیتی نکنند. این احتیاط کاریها و پاورچین راه رفتنها از یکطرف اهمیت حیاتی نفت را برای بریتانیا و از طرف دیگر کوشش آن دولت را برای خودداری از جلب توجه و مخالفت روسها میرساند.



سپس بریتانیائیا در سالهای بعد به بنای تاسیسات نفتی در مناطق بختیاری و عرب نشین خوزستان پرداختند و برای حفظ این تاسیسات با خوانین بختیاری و شیخ خزعل قراردادهائی منعقد ساختند. سازمان دهنده این جریانات از همان ابتداء البته خود دولت بریتانیا بود که فقط در ۱۹۱۴ به کارهای انجام یافته صورت رسمی داد. اسناد محرمانه سفارت انگلیس در ایران که بعداً انتشار یافت نشان میدهند که در بیست سال نخستین بعد از انعقاد عهدنامه داری اختلافات

داخلی بختیارها و توقعات آنها از کمپانی وامکان خرابکاری در تاسیسات نفتی موجب بیم مقامات کمپانی و ماموران سیاسی بریتانیا شده بوده است بطوری که حتی پیشنهاد میکنند که دولت بریتانیا تعدادی سپاهی برای حفظ تاسیسات نفتی بایران بفرستد. کاپیتن پیل کنسول انگلیس در اهواز در گزارشی که در آوریل ۱۹۲۳ برای سفارت بریتانیا فرستاده مینویسد: «گمان نمیرود که حفظ اراضی نفت خیز در مقابل تهاجم خصمانه قوای بختیاری بخوبی میسر شود مگر آنکه لاقلاً یک دیویزیون از همه رقم قوای بانضمام دستجاتی که برای خطوط ارتباطی لازم است اعزام گردد» و در نامه دیگری مینویسد: «تنها خطری که توجه بآن لازم است هرج و مرج عربستان (۱) است. این هرج و مرج بسبب علل زیر ممکنست واقع گردد: ۱- وفات شیخ محمره (۲) ۲- یک قیام و شورش خالص عربی علیه شیخ محمره ۳- مناقشه و منازعه قشون دولت ایران و قوای شیخ محمره. و بعداً میافزاید: مسئله حفظ دارائی کمپانی در واقع فرع قضیه مهمتری خواهد شد و آن اینست که دولت بریتانیا تا چه حد حاضر است از عهده تعهدات خود برآید و هنگام تجاوز دولت ایران نسبت به شیخ خزعل او را محافظت و تقویت کند - ۱۱ ژوئن ۱۹۲۳».

باید در نظر داشت که در این هنگام حکومت تراری روسیه از میان رفته و روابط ایران و شوروی بر مبنای دیگری مستقر شده بود لذا تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ مشخص، از نظر بریتانیا، دیگر لزوم و ضرورت خود را از دست داده و کشور اخیر امکان توسعه نفوذ خود را بر تمام ایران فراهم آورده بود. از طرفی عدم تمرکز قوای مملکتی و عدم وجود یک قدرت مرکزی مسلط بر اوضاع و احوال مملکت و وجود فتو دالینته و خوانین یاغی و سرکش موجب هرج و مرج در نواحی جنوب میشد و خطراتی را برای منافع نفتی بریتانیا در آینده ایجاد مینمود. در تاریخ ۱۴ مه ۱۹۲۳ کاپیتن پیل از اهواز بسرپرسی لورن در تهران مینویسد:

«نقشه‌های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و در عین حال هیچ موجب و بهانه قانع کننده‌ای در مداخله ما برای کمک به خوانین بختیاری بدست نمیدهد، همچنین من گمان نمیکنم که خوانین مذکور مستحق و شایسته بیش از این محبت باشند. امروز من قوای بختیاری را درهم شکسته و ضعیف می بینم ... چون فقط از طرف طوائف بختیاری ممکنست خساراتی باراضی نفت خیز وارد آید پیشنهاد میکنم که در ابتدای مقدمات اغشاش یکدسته از قشون

۱ - مقصود خوزستان است ۲ - مقصود شیخ خزعل است .

ماوارد میادین نفت شود تادارائی کمپانی را حفظ نماید. حضور آنها را میتوان هم برای مساعدت بختیاریها و هم برای امداد قشون ایران بحساب آورد». باید یاد آور بود که در این هنگام قشون ایران عازم مناطق بختیاری و خوزستان بوده تاخوانین بختیاری را سرکوب نماید و شیخ خزعل را نیز دستگیر سازد.

بحریاناتی که در این زمان بوقوع پیوسته است و همچنین بحادثات بعد از آن کاری نداریم جز تذکر این نکته که پس از گذشت قریب سی و دو سال از انعقاد قرارداد داری، که در ۱۹۶۱ پایان میپذیرفت، در مه ۱۹۳۳ قرارداد دیگری بجای آن قرارداد تنظیم و امضاء گردید و موجب شد که قرارداد داری تاسی سال پس از ۱۹۶۱ نیز تمدید شود با اضافه اینکه حقوق ایران بر کمپانی که طبق قرارداد داری بر جمیع تاسیسات داخلی و خارجی تعلق میگرفت محدود و منحصر به منافع استخراج گردید. رضا شاه با آنکه مردی تیزرومند، متعصب، غیرتمند، و وطن پرست بود امکان نداشت بتواند جلو سیل نفوذ بریتانیا را که از اوایل سلطنت قاجاریه سرچشمه گرفته و روز بروز مهیبتر شده بود بگیرد. نامردانی نیز در اطراف آن مرد بودند که هم با او وهم بوطن خود به نفع بریتانیا خیانت می کردند. نام ایشان در کتاب نفت لسانی بصراحت برده شده و خوانندگان میتوانند برای مزید اطلاع به آن کتاب عالی مراجعه نمایند.

بهر حال آن سیل مهیب تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه داشت و خانمان ما را بر انداخت تادراین حدود که مطامع تاجران نفت آمریکائی نیز بر آن افزوده شد و قرارداد کنسرسیوم انعقاد یافت. تا انعقاد قرارداد داری در ۱۹۰۱ و پیدایش نفت مسجد سلیمان در ۱۹۰۸ کشور ما بمناسبت حفظ راه هندوستان مورد تاخت و تاز و غارت و رقابت دونیروی استعماری روس و انگلیس قرار داشت و از آن پس حفظ منافع نفتی نیز بر این علت افزوده شد. اینک که حفظ راه هندوستان اهمیت خود را از دست داده محافظت منافع نفتی امریکا و بریتانیاست که زندگی حال و آینده ما را بخطر انداخته است.

جان استرچی در کتاب «پایان امپریالیسم» مینویسد: «هدف اصلی امپریالیسم افراطی بریتانیا بعد از ۱۸۷۰ بیشتر این بود که برای سرمایه گذاری سرمایه های اضافی منطقه جدیدی بوجود آورد. بریتانیا یک قرن قبل از آنکه کسی از نفت حرفی شنیده باشد کرانه های خلیج فارس یعنی مناطقی را که بایلات تعلق داشت بخاطر امپراتوری هند زیر سلطه خود گرفته بود. مجموعه

این مناطق در ایران جنوبی که بحساب هندوستان تصرف شدند و تحت تملک بریتانیا در آمدند غنی‌ترین مایملک امپراتوری را تشکیل دادند.»

بریتانیا از طریق امپریالیسم استعماری بر مناطق جنوبی کشور ما و بر سر راه هندوستان مسلط شد و بحکم همین سلطه استعماری قراردادهای پی‌درپی نفت را بامضاء رسانید و اکنون حاصل ده‌ها سال تلاشهای استعماری و گنجی را که در اثر کوششهای استعماری فراوان بدست آورده باتاجران امریکائی به میان گذاشته و ایشان را شریک دستبردهای خود کرده است. لذا برای مطالعه تاریخ امریکا در شرق چاره‌ای نداریم جز اینکه آنرا با تاریخ استعمار یکجا مورد نظر قرار دهیم.

برای روشن شدن بیشتر مطلب و آشنا شدن به تحولات استعمار و درک صور مختلف آن، از استعمار علنی تا استعمار مخفی، از امپریالیسم استعماری تا امپریالیسم مالی، فصلی از کتاب «پایان امپریالیسم» نوشته جان استرچی ۱ را در اینجا نقل می‌کنیم. جان استرچی یکی از شخصیت‌های برجسته حزب کارگر انگلیس است که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ به ترتیب معاون وزارت نیروی هوایی، وزیر خواربار و بعدا وزیر جنگ بریتانیا در حکومت کلانت اتلی بوده است.

فصلی از این کتاب را از لحاظ اطلاعات و دانستی‌هایی که در اختیار ما می‌گذارد نقل می‌کنیم نه از لحاظ اعتقاد به حسن نیت نویسنده آن. چون چنین حسن نیتی را نمیتوان از خارجیان، نسبت بکشورهای توسعه نیافته، انتظار داشت. محور کلام و اندیشه این مرد اینست که چگونه ممکنست از راه سرمایه‌گذاری‌ها و اتخاذ سیاست امپریالیستی مخفی بهمان نتایج استعمار علنی و اشغال نظامی کشورها رسید. تحولاتی که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، در جریان سالهای بعد از جنگ بوجود آمده، و توازن جدیدی که در سیاست دنیا ایجاد گردیده، کشورهای استعمار کننده را به تجدید نظر در شکل استعمار و تجسس راهی مخفی برای غارت ملتها مجبور کرده است. اینک مافصلی از کتاب «پایان امپریالیسم» را تحت عنوان «امپراتوری نفت» در اینجا نقل می‌کنیم. عناوین حاشیه و مطالب پاورقی از خود اینجانب است.



امپراتوری نفت

هدف اساسی امپریالیسم افراطی بریتانیا ، بعد از ۱۸۷ ، بیشتر این بود که برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌های اضافی منطقه جدیدی بوجود آورد، چون بکار انداختن این سرمایه‌های اضافی در داخل کشور ، با شرایط توزیع درآمد ملی در آن عهد ، بدین سودآوری امکان نداشت .

امپریالیسم بریتانیا با انجام سرمایه‌گذاریهای مساعد در خارج از کشور طبقه محدود سرمایه‌داری کشور را بسرعت ثروتمند نمود و البته ، تا حدی که سود حاصله از چنین سرمایه‌گذاری وسیع و پرفایده‌ای در جامعه نفوذ میکرد ، بقیه نفوس را نیز ثروتمند مینمود .
اینک موضوع سرمایه‌گذاری پرفایده در خارج را ، که طبیعتاً با امپریالیسم توأم بوده‌است ، مورد مطالعه قرار میدهیم . در اینجا من از نفت صحبت خواهم کرد .



روش بکار انداختن سرمایه‌های بریتانیایی ، امریکائی ، و در حدی پانین‌تر، سایر کشورهای اروپائی، بطور مخلوط، در استخراج نفت، بخصوص در منطقه خلیج فارس، يك صورت مخصوص، عجیب و پراهمیت امپریالیسم جدید است .

کشف
کنج

آخرین توسعه بزرگ امپراتوری بریتانیا فقط در پایان جنگ جهانی اول رخ داد ، مقصود تسلط بر بخش عظیمی از ایالات عربی امپراتوری عثمانی است که در آن هنگام دچار تجزیه گردید . بریتانیا به تسخیر عراق ، فلسطین ، سوریه واردن پرداخت و به اعراب سعودی ، برای رهائی از شر ترکها ، کمک نمود . حکومت بریتانیا ، در آن عهد ، دلیلی نمیدید که بیشتر این مناطق را تسخیر نکند . او سرزمینهای عربی کم و بیش مستقل بوجود آورد و در عین حال با یهودیهای صیونیت قراردادهائی درباره فلسطین منعقد نمود .

اینطور بنظر میرسد که بریتانیای آزرمان این تسخیرات را بیشتر در اثر پیروی از سنت کلی امپریالیسم ونه در اثر شناسائی قبلی تحت‌الارضی ریگهای صحرا انجام داده‌است ، چون ، بعداً ، غنی‌ترین مناطق نفت خیز ، نه در داخل این مستملکات بلکه در کرانه خلیج فارس پیدا شد یعنی در

مناطقی که بایلات تعلق داشت و بریتانیا آن مناطق را بخاطر امپراتوری هند و تقریباً یک قرن قبل از آنکه کسی از نفت حرفی شنیده باشد زیر سلطه خود گرفته بود .

بهر حال امروز بنظر میرسد که مجموعه این مناطق در ایران جنوبی، که بحساب هندوستان تصرف شدند و تحت نملک بریتانیا درآمدند ، غنی ترین مایملک امپراتوری بریتانیا بوده تا حدی که بریتانیای کبیر هیچگاه نظیر آنرا ندیده بوده است .

این احوال حاکی از یک ریشخند تاریخ است ، بدین شرح که انگلستان ، در طی قرون ، برای جزایر ادویه جنگید و غالباً به بی حاصلی آنها بزودی پی برد . هند را تسخیر کرد و بزودی دید که ، در عین تشکیل یک امپراتوری درخشان ، هندوستان آن گنجی نیست که تصورش را میکرد . بریتانیا ، سرزمینهای وسیع بیابانی را ، در دریاهاى جنوب ، طی وتاراج کرد و شکافی نیز در بای دیوار چین بوجود آورد و تا قلب اسرارآمیز آفریقا راند . اما هیچیک از این اقدامات ، آنطور که امپریالیستهای کشور خوابش را دیده بودند ، منجر به یافتن گنج نشد .

اما بعد ، اندیشه های یک دانشمند اگسفورد و فکر نجات راه هندوستان ، در پایان ماجراهای جنگ اول جهانی ، موجب شد که بریتانیای کبیر ، باخستگی ، تسلط خود را بر عربستان بیابانی مستقر کند . اینجا بود که او موفق بکشف گنج گردید .

تاریخ امپریالیسم ، بدون شك ، هیچ چیز را که ، از نقطه نظر ثروت ، قابل قیاس با نفت باشد نشان نمیدهد .



مخاطرات
آینده

راست است که انگلستان مجبور شد که بهره برداری از این گنج را با سرمایه داران آمریکائی و در عین حال ، بطور روزافزون ، با اعرابی^۱، که در سطح این سرزمینها ساکن

۱- وقتی که این نویسنده میگوید، اعراب ، از سیاق کلامش پیداست که ساکنان خوزستان را هم در نظر دارد . متأسفانه از این نوع تجاهلات و قاحت آمیز در کتاب مورد بحث زیاد بچشم میخورد .

هستند تقسیم کند اما باید در نظر داشت که ثروتی که تقسیم میشود خیلی عظیم است .

يك تابلوی ساده وسعت منابع نفت خیز خاور میانه را نشان میدهد. در ۱۹۵۶ ، ۶۴ در صد کلیه منابع مکتشفه جهان را ، منابع زیر شنهای خاور میانه تشکیل میداد .

تعجبی ندارد اگر می بینیم که این آخرین منطقه امپراتوری افسونگری خطرناکی را اعمال می کند :

امپریالیستهای بریتانیایی میاندیشند که باگذاردن آخرین داو قمار بالاخره این گنج امپراتوری را ، که بارها از چنگشان فرار کرده است ، برده اند . درست بهمین دلیل است که باید ، بهر قیمتی ، خونسردی خود را در قبال این سودای جالب نفت حفظ کنیم . برماست که بتوانیم يك ملت بیبیتیم که از تسلط بر قسمتی از مناطق نفت خیز خاور میانه چه چیزهایی بدست آورده و چه چیزهایی بدست نیاورده ایم . باید ببینیم که ، هنگام پایان این تسلط ، چه چیزی را از دست میدهیم و چه چیزی را از دست نمیدهیم . چون بالاخره ، مطمئنا ، این تسلط پایانی خواهد داشت .

باید در نظر بگیریم که ما اکنون ، باچه مقیاسی ، گنج نفتی خاورمیانه را ، خواه با عربهایی که در سطح آن هستند و خواه با ملتهای بسیار مرفهی دیگر، البته بخصوص آمریکا که اکنون فعالانه مشغول بهره برداری از آن هستند، تقسیم میکنیم .

در این زمینه، همانطور که در زمینه امپریالیسم بطور کلی ، در این خطر هستیم که وحشت «از دست دادن نفت» ، مارا ، و جهان را هم با ما ، بسمت مصیبتی عظیم ببرد .

قبلا خاطر نشان کنیم که اگر ما «نفت را از دست بدهیم» نه تنها بریتانیای کبیر بلکه تمام جهان غرب ضرر عظیمی خواهد کرد .

در زمان حال (۱۹۵۹)، خاور میانه، ۲۰ تا ۲۵ درصد ذخائر نفتی جهان غیر کمونیست را تولید میکند و این نسبت ممکنست اضافه هم بشود. بدون شك ، جهان غیر کمونیست میتواند احتیاجات خود را به انرژی ، بدون نفت خاور میانه ، از طریق توسعه منابع دیگر نفت خیز یا استخراج وسنتنر نفت ازدغال یا توسعه انرژی اتمیک وئیدرولیک و غیره برطرف سازد. اما مخارج واز هم پاشیدگی صورت عظیمی بخود خواهد گرفت .

معهذا خطر قطع کامل منابع نفت خیز خاور میانه چیست ؟ باید

یادآوری کرد که هرچند چنین پیشامدی برای ما زیان آواراست ، دولتهای عرب تولید کننده نفت را نیز ورشکست خواهد کرد . این دولتها برای برنامه های وسیع توسعه ، برای زندگانی لوکس طبقات حاکمه ، برای تاسیسات نظامی و قسمت عظیمی از عایدات عمومی بمنافع نفتی خود احتیاج دارند . بسختی میتوان پنداشت که این دولتها بخواهند یا بتوانند این عایدات نفتی را با میل خود قطع کنند . اما میگویند که روسها ممکنست دست خود را روی خاور میانه بگذارند ، همانطور که روی اروپای شرقی گذاردند ، و آنوقت مانع رسیدن نفت بفرنگ گردند . البته يك چنین تحولی ، شرق و غرب را ، بر سرازیری قطعی جنگ قرار خواهد داد . لذا بررسی نتایج چنین پیشامدی بنظر ضروری نمیرسد ، چون نه ما و نه روسها برای چنین آزمایشی آماده نیستیم . بنابر این تهدید پیشامد قطع محصولات نفتی خاور میانه، در این دوفرض، چیزی خیالی و توهمی است .

پس آن تهدید واقعی که متوجه حکومت بریتانیا و منافع نفتی انگلیس و آمریکا است بسته شدن این منابع نیست . آنچه بیشتر مایه دلواپسی آنهاست اینستکه منافع فوق العاده زیادی که سودبران کنونی از استخراج نفت خاورمیانه بر میدارند از دست برود ، و به نحوی از انحاء ، بدست اعراب یا شرکتهای رقیب بیفتد . هیچ قابل انکار نیست که خطر واقعی اینجا است .

در حقیقت بدون مبالغه میشود گفت که ، طی ده سال اخیر ، دولتهای عربی بخش روز افزونی از منافع استخراج نفت را برداشت کرده اند . این جریان نه تنها ادامه خواهد داشت بلکه باید هم ادامه داشته باشد .

★

★ ★

اینک باید، از نظر منافع بریتانیا، نتایج تکامل تدریجی و غیرقابل احترازی را که منجر به تقسیم منافع فوق العاده زیاد نفت خاور میانه ، به نسبتی روز افزون ، با سایرین خواهد شد مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم . باین منظور چند مطلب را باید از هم جدا کنیم : اولاً سهمی را که امپریالیسم ، یعنی کسب تسلط ، و در این مورد بخصوص ، يك تسلط مخفی

وینهانی بر مناطق مورد نظر، در ایجاد منافع بازی کرده است. ثانیاً شکل جالب توجهی که سیاست تثبیت قیمت صنعت نفت جهانی، تحت آن شکل، توانسته است، در خاور میانه، چیزی را که میتوان «منافع اضافی» نامید بوجود آورد. ثالثاً این منافع اضافی چگونه تقسیم شده است. رابعاً این منافع اضافی به نسبت مجموع درآمد ملی بریتانیا، بطور اعم، و موازنه برداختهای بریتانیا، بطور اخص، چه مقامی را حائز است.

اولاً باید متذکر باشیم که تسلط بریتانیا بر مناطق متعدد خاور میانه، بطور غیر قابل انکار، به شرکتهای نفتی **امپریالیسم** بریتانیایی، برای کسب حقوق پرازش استخراج و تصفیه و حمل نفت و خلاصه تسخیر مناطق نفتی، بشکل قابل ملاحظه ای کمک کرده است.

استقرار تسلط حکومت بریتانیایی هندوستان بر ایران جنوبی و مناطق شیخ نشین اطراف خلیج فارس، بعلل استراتژیک، در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم، به اولین متجسسین نفتی انگلیسی هنگامی که کمپانی آنگلوپرشن را در ده سال اول قرن بیستم تاسیس میکردند، کمک فراوانی بخشید. همچنین گرفتن عراق از ترکها در پایان جنگ اول جهانی بتوسط بریتانیای کبیر به کمپانی مذکور قاطعاً کمک نمود که نفوذ خود را بر مناطق نفت خیز آن منطقه و نیز بر مناطق مشایخ کویت و اطراف آن بسط دهد. تصادفی نیست اگر سهم اعظم این مناطق به شرکتهای انگلیسی و نه به شرکتهای فرانسوی و ایتالیایی اختصاص یافته است. این بود مثال بارزی برای این واقعیت که چگونه میتوان از کسب تسلط سیاسی یک سود اقتصادی واقعی، با مرتبه اول اهمیت، را برداشت نمود.

معهدا باید یادآور شد که، بعداً، تقسیم منافع نفت با شرکتهای بزرگ آمریکائی لازم آمد. یکی از اساسی ترین مناطق نفتی، منطقه عربستان سعودی، منحصر ب دست آمریکائیا افتاد و استخراج مناطق عراق و غنی ترین مناطق، منطقه کویت، با آمریکائیا به «مناصفه» گذاشته شد. پر واضح است که در این موارد تسلط ارضی نقش قاطعی نداشته است.

دیگر اینکه منافع استثنائی حاصله از استخراج نفت خاور میانه نتیجه نیمه استعمار این منطقه بتوسط بریتانیای کبیر نبود بلکه، برعکس، ناشی از سیاست قیمتها بود که بدست صنعت نفت جهانی اجرا و بتوسط

شرکتهای آمریکائی ، در جهت منافع مناطق نفت خیز ملی آمریکا ، کنترل
میشد .

این سیاست مثال گویائی است از طریقی که ، بر طبق آن ، بعضی از
قیمتها را در مرحله کنونی انحصارات تثبیت کرده اند .

قیمت جهانی نفت خام را به نحوی تعیین و تثبیت نموده اند که
استخراج نسبتاً گران مناطق نفت خیز ایالات متحده آمریکا سودآور باشد .
اما این قیمت ، بخودی خود ، استخراج ارزان مناطق نفت خیز خلیج فارس
را نیز بینهایت سودآور می کند . بدین طریق است که توانسته اند محصولی را
که هر تنی ۶۵ فرانک میارزد به پنجهزار فرانک بفروشند . با در نظر گرفتن
یک چنین حاشیه انتفاعی واضح میشود که پرداخت نیم یا بیشتر از نیمی
از منافع را بکشور های عربی ۲ نمیتوان بعنوان یک عمل مخرب تلقی کرد .
البته سلطه سیاسی سرمایه داری معاصر « بشکلی اسرار آمیز برای تکمیل
شگفتیهایش کار میکند » . شرکتهای آمریکائی با اینکه از این راه منافع جالبی
به شرکتهای نفتی میسرسانند ، خود ، منافع کلانی از این مناطق میبرند و در
(«منافع اضافی») که از این طریق ناشی میشود شریک هستند .

★

★ ★

از بحث فوق چندین نتیجه جالب بدست میآید . اگر کشورهای
مصرف کننده نفت میخواستند نفت را با قیمت حد اقل تهیه نمایند ، و از
این راه روابط مبادله خود را بهبودی بخشند ، بهترین وسیله را در اختیار
کشور های عربی میگذاشتند تا ، بلافاصله ، مناطق نفت خیز خاور میانه
را ملی اعلام نمایند ۲ (اگر میتوانستند ، چیزی که بنظر غیرممکن میآید)
و در شرایط رقابت قیمتهای حقیقی با سایر تولید کنندگان نفت به استخراج
بپردازند . در چنین حالتی قیمتهای حاشیه ای نفت در جهان بطور قابل
ملاحظه ای تنزل میکرد و تمام مصرف کنندگان نفت از جمله بریتانیای کبیر ،

۱ - البته بنفع کارتل بین المللی نفت .

۲ - البته فقط منافع حاصله از استخراج را طبق قیمتی که در اختیار
خود کارتل است .

۳ - این آقا عدا نمیخواهد اقرار کند که ایران جزو کشورهای عربی
نیست .

بطور نسبی ، از آن بهره‌مند میشدند . واضح است که ، در عوض ، شرکتهای بزرگ بریتانیایی قسمتی از منافع فوق‌العاده بالای خود را از دست میدادند ، خاصه آنکه ، در این مورد یکتا ، منافع آنقدر بالا است که میتواند ، مثل یک وزنه جدی ، بر میزان پرداختها و درآمدملی بریتانیا اثر گذارد .

آقای آندریوشن‌فیلد ۱ در کتاب تازه خود بنام British

Economic Policy since the war تخمین زده‌است که در ۱۹۵۶ ، سرمایه‌گذارهای نفتی ما ، سود غیر خالصی معادل ۹۲۲ میلیارد فرانک برمیگردانند در حالیکه مجموع سرمایه‌گذارهای ما در خارج مجموعاً سود غیر خالصی معادل ۶۶۷ میلیارد حاصل مینمایند ، یا در حقیقت ، یک رقم خالص ۹۵ میلیارد از یک مجموع خالص ۱۷۸ میلیارد .

بنا بر این منافع نفتی خالص ما مساوی با بیش از نصف منافع خالص مجموع سرمایه‌گذارهای ما در خارج است . مجموع درآمدهای ناخالص ما که از خارج میاید ، از هر منبعی که باشد ، از چهار هزار میلیارد فرانک تجاوز میکند ۲ ... حکومت بریتانیا ، هم از لحاظ اینکه سهامدار عمده بریتیش پترولیوم است و هم از لحاظ مالیاتی که دریافت میکند ، بخش عظیمی از منافع نفت را بخود اختصاص داده است

واضح است که «از دست دادن نفت خاور میانه» بمعنای از دست دادن سودهای استثنائی و کلانی که از استخراج آن حاصل میشود نتایجی بفرنج تر از آنچه معمولاً میاندايشند برای بریتانیای کبیر و برای تمام صاحبان دیگر منافع بیار خواهد آورد .

ارزان شدن قیمت نفت برای اقتصاد بریتانیای تولید کننده ، زیان خیز ، و برای بریتانیای مصرف کننده نفت ، سودآور ، است .

از این نقطه نظر ، مثال جدید از دست رفتن انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران جنوبی چیزهای آموزنده‌ای دارد . هنگامی که در ۱۹۵۱ کشمکش شروع شد من وزیر جنگ حکومت اتلی بودم . همکارانم و من از سه چیز باخبر شدیم . بما گفتند که اگر اختلافات از میان نرود در عرض چند ماه ، بطور حتم ، اولاً ایران ورشکست خواهد شد ، ثانیاً نه تنها شرکت نفت انگلیس و ایران بورشکستگی خواهد گرائید بلکه اقتصاد بریتانیا نیز ، در اثر فقدان نفت ، متضرر خواهد گشت . ثالثاً ، بالاخره ، ایرانها در هر

Andrew Shonfield - ۱

۲- در اینجا منظور فرانک قدیم فرانسه است .

جال موفق نخواهند شد که استخراج و بهره‌برداری از نصفه خانه آبادان را سازمان بخشند. بعداً معلوم شد که این هر سه تهدید بی‌اساس بوده است. کشمکش در حدود سه سال طول کشید فقر ملت ایران، در پایان این مرحله، نسبت به پیش نه بیشتر و نه کمتر شد. شرکت نفت انگلیس و ایران زیاد متاثر نگردید. احتیاجات نفتی بریتانیای کبیر، بدون اشکال مهمی، از سایر منابع تامین شد و بالاخره، پس از آنکه به عقد قراردادی توفیق حاصل آمد، ایرانیها توانستند یک کنسرسیوم بین‌المللی بوجود آورند و مناطق نفت خیز و نصفه خانه را با موفقیت و در شرایط قابل استفاده مورد بهره‌برداری قرار دهند.

بریتانیای کبیر، اگر قبل از آنکه دبر شده باشد، پرداخت نیمی از درآمد را، همانطور که اکنون عملی شده است، تقبل می‌نمود، می‌توانست سهم بیشتری از نفت ایران را برای خود حفظ کند.

بحران آبادان همچنین یادآور میشود که ظهور نفت خاور میانه بمنزله عامل مسلط در جهان واقعه‌ای جدیدتر از آنستکه معمولاً می‌اندیشند. بدون مبالغه میتوان گفت که جریان مقادیر مهم نفت از این منطقه از ۱۹۵۰ آغاز نهاده است.

باستثناء مورد ایران تولید نفت تا جنگ جهانی دوم در سایر مناطق ضعیف بوده است. ایران از چندین نظر یک مورد استثنائی است ولی حتی در همین مورد نیز تولید در بین سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۵۰ سه برابر شده است. در اثر بحران آبادان تولید متوقف شد اما اکنون بسیار بالاتر از سطح قدیم است.

در کویت، عربستان سعودی و در عراق، جریان شدید نفت از ۱۹۵۰ شروع شد.

سال ۱۹۵۰ از نقطه نظر دیگری نیز سال پراهمیتی است. در این سال و سالهای بعد از آنست که حکومت های عربی شروع به دریافت یک سهم قابل توجه از منافع تولید مهم نفت نمودند. بنا براین در جریان نه سال اخیر است، ۱، که درخاورمیانه، موقعیت فوق‌العاده کنونی بوجود آمده است، و حتی در ۴ تا ۵ سال بعد از ۱۹۵۰ است که این کشورها توسعه اقتصادی جالب توجهی را با سود حاصله از نفت بنا نهاده‌اند.

۱ - کتاب در سال ۱۹۵۹ نوشته شده است.

بحران رقابت قیمت‌ها

نتایجی که از تاریخ‌نفت خاورمیانه و امپریالیسم

وابسته بآن حاصل میشود تقریباً بقرار ذیل

است : شکی نیست که امپریالیسم بریتانیا

در خاورمیانه به‌نحوی مؤثر باقتصاد بریتانیا کمک کرده است (کمک به

شرکتهای بریتانیایی برای کسب موقعیتی مهم در مورد استخراج ، حمل و نقل

و تصفیه نفتی که در حوالی خلیج فارس کشف شده بوده‌است) . موفق‌ترین

عملیات امپریالیستی را در همین نکتہ باید جستجو کرد . اما در تخمین

نتایج حاصله ، حتی در این مورد ، نباید راه مبالغه پیش گرفت ، چون ،

در حقیقت ، سودهای کلان کمپانیهای نفتی تا حدود زیادی بخرج مصرف

کنندگان نفت حاصل شده‌است . بریتانیا نیز از جمله این مصرف‌کنندگان

است . معلوم نیست که اگر این سودها ، در اثر رقابت قیمت‌ها در صنعت

نفت جهانی ، تخفیف یابند چه نتیجه‌ای دامنگیر اقتصاد بریتانیا خواهد

گردید . بریتانیا در صورتیکه موقعیت امپراتوری خود را ، در آن قسمت از

خاور میانه که برایش باقیمانده است ، ترک کند ، چنین اتفاقی قریب‌الوقوع

خواهد بود . قربانی اصلی یک چنین حادثه‌ای نه ملت بریتانیا بلکه حکومت

های عربی ، ۱ ، و توسعه آینده صنعت نفت با سرمایه‌گذارهای داخلی خواهد

بود . اما اگر منافع بریتانیا اقتضا کند که موقعیت کنونی را که در آن ،

شرکتهای نفتی بریتانیا امکان برداشتن سودهای کلانی را دارند ، حفظ کند

محملاً چنین وضعی تا سالهای دراز محفوظ خواهد ماند چون صلاح اعراب

در اینستکه منافع استثنائی خود را که در اثر سیاست شرکتهای آمریکائی

بایشان هدیه شده‌است نجات دهند . ۲

آنچه ضروری بنظر میرسد اینستکه در برابر توقعات ناسیونالیسم

۱ - در اینجا نیز ، مولف ، ایرانرا در جزو کشورهای عربی ذکر

کرده‌است .

۲ - این استنتاج غلط است چون منافع استثنائی فقط راه خزانه

کارتل بین‌المللی نفت و کشور های امپریالیستی مصرف‌کننده نفت را میگیرد

(رجوع شود به فصل پیش) .

عرب بمنظور شرکت روز افزون ، به نحوی از انحاء ، در این صنعت ،
خونسردی و آرامش خود را حفظ کنیم . انتظار آنرا باید داشت که ، بالاخره
روزی ، حکومت‌های عربی بخش روز افزونی از منافع استخراج را مطالبه
نمایند. البته چرا مطالبه نمایند؟ برای ما تعجب‌آور خواهد بود که
اعراب بخشی کمتر از منافع استخراج ذغال یورکشایر (۱) را درخواست کنند.
راست است که این غرب بود که ، بعلت سطح ابتدائی تکنیک عرب ، سرمایه
لازم برای استخراج نفت را تامین نمود ۲ . اما این سرمایه در طی سالهای
معدود آینده ، حتی از نقطه نظر کاملاً محاسباتی ، مستهلك خواهد شد (۳) و
بالاخره استخراج نفت ، بشکلی از اشکال ، بدست ساکنان سرزمینهای عربی
خواهد افتاد . در اینجا نیز نباید تصور کرد که این پیشامد شرکتهای نفتی
را ورشکست خواهد کرد چون شرکتهای نفتی ، علاوه بر غرامتی که راجع
به سرمایه ثابت محلی خود میتوانند مطالبه کنند ، عملیات تصفیه ، حمل و
نقل و توزیع نفت را نیز در اختیار خود خواهند داشت . اما باید متذکر بود
که این منافع نیز در حال حاضر مورد بحث قرار گرفته است ، بدین شرح :
از طرفی سخنگویان حکومت عربی تصور می‌کنند که بیشتر منافع نفتی
ممکن است ، در موقع ضروری ، در عملیات حمل و نقل ، تصفیه و توزیع
متمرکز شود یعنی در جایی که میلیونها لیتره و آنهم بیشتر در خارج از
عربستان سرمایه گذاری شده است . این حکومت از آن روزی میترسند که
شرکتهای نفتی قیمت پرداختی نفت را در مخازن تنزل دهند بدون آنکه
قیمت تحویل به حمل و نقل کنندگان و تصفیه‌کنندگانی را که غالباً از وابستگان

Yorkshire - 1

۲- باید در نظر گرفت که سرمایه شرکت نفت انگلیس و ایران
در مقایسه با سرمایه حساب شده در زمان بحران آبادان بسیار ناچیز بوده
است . در حقیقت سرمایه کنونی شرکتهای نفتی از منافع حاصله از بهره‌برداری
نفت خاور میانه ، وعدم پرداخت حقوق منصفانه به کشورهای صاحب منابع
نفت ، بوجود آمده است .

۳- سرمایه اولیه شرکت نفت انگلیس و ایران ازدو یا سه میلیون
لیتره استرلینگ تجاوز نمیکرده است تا برای استهلاکش منتظر سال‌های معدود
آینده باشند.

خودانها هستند پائین آورند ، ۱ ، بدینطریق است که شرکها میتوانند قسمت اعظم منافع ایجاد شده از استخراج را بسمت عملیات مزبور انتقال دهند . باین دلیل است که سخنگویان عرب در ماههای اول ۱۹۵۹ تقاضای شرکت در عملیات حمل و نقل ، تصفیه و توزیع را نمودند و بیش از ملی کردن وسائل استخراج یا افزودن سهم خود از آنچه میتوان تاحدی «اولین فروش» نامید بر روی این نقطه اصرار ورزیدند .

شرکهای نفتی مایلند که جواب این خواسته را چنین بیان کنند که عملیات حمل و نقل ، تصفیه و توزیع نفت سود ناچیزی ببار میآورند . مثلا این شرکها ارقامی از Petroleum in the eastern hemisphere نوشته S. Evans اقتصاددان First National City Bank of New York را پیش میکشند .

اس. اوانس در صفحه ۱۲ جزوه خود خاطر نشان میکند که ، در ۱۹۵۸ ، کمپانیهای نفتی نیمکره شرق (که در آن خاور میانه برتری کامل دارد) ، در حقیقت ، ۱.۴ میلیارد فرانک جدید فرانسه در اثر عملیات غیر استخراجی خود از دست دادهاند . نتیجه ضمنی آن اینستکه حکومتهای عربی چرا آرزوی شرکت در این عملیات غیر سود آور را در سر میروانند ؟ بیم آن میرود که این دلیل ، که در نظر اول موجه جلوه میکند ، آن تأثیری را که تصور میرود در کشور های عربی ننماید ، چون ، اولا سال ۱۹۵۸ یک سال استثنائی است: بر حسب محاسبات اس. اوانس سایر سالها سود آور بودهاند هر چند که ۶۵۶ میلیارد فرانک منافع ۱۹۵۳ به ۱.۸ میلیارد فرانک در ۱۹۵۷ تنزل کرده باشد . ثانیاً دلائلی که در باب کاهش منافع عملیات غیر استخراجی نفت ارائه شده است بسیار پر معناست . عرضه اضافی نسبت به تقاضای نفت در جهان ، حتی در روی این صنعت که به متناهدرجه متشکل است ، اثر ناچیزی در ضعف قیمت محصولات تمام شده در قبال مصرف کنندگان وارد کرده است . در عین حال «قیمتهای اعلام شده نفت خام برای فروش

۱- اولا منظور این آقای مولف از عربستان تمام مناطق نفتی خاور میانه واز جمله ایران است ، البته یک چنین تعبیری شاید خالی از غرض نباشد چون نمیتوان چنین خطای بزرگی را بحساب جهل گذاشت . ثانیاً آن روزی که در بحث فوق یادآوری شده شاید همین روزها باشد که تعیین قیمت نفت در اختیار کارتل است و نرخ فروش و حمل و نقل آن نیز از انحصارات کارتل می باشد .

به وابستگی) در يك سطح بالا حفظ شده است . بدینطریق است که همین شرکتهای نفتی پس از پرداخت ۴۹۴۸ میلیارد فرانک بکشور ها ، مخصوصا کشورهای عربی ، سود خالصی معادل ۳۹۰۷ میلیارد فرانک از عملیات استخراج نفت در ۱۹۵۸ برداشت کرده اند .



بهیچوجه نمیتوان پیشبینی کرد که اگر کشور های عربی تمام یا قسمتی از استخراج نفت را در اراضی خود بدست گیرند چه وضعی پیش خواهد آمد . بیم کشورهای عربی در چنین وضعی اینست که کمپانیهای نفتی آنقدر قیمت F.O.B. نفت خام را به گشتیهای نفتکش پائین آورند که قسمت اعظم منافع به عملیاتی غیر از استخراج منتقل گردد .

بیم کشورهای تولیدکننده نفت

این مطلب بستگی به چند عامل دارد از این قرار : موقعیت ونیروی متقابل حکومتها وشرکتهای در مذاکرات . همکاری نسبی حکومتها و شرکتهای نفتی . تعداد نفتکشهای «آزاد» که بتوان در اختیار گرفت . وضع عرضه وتقاضا در بازار جهانی . توسعه سایر منابع نفت . امکان توسل به سایر منابع انرژی و قیمت آنها وغیره .



ترس شرکتهای نفتی نیز از اینکه اگر صنعت استخراجی نفت را از دست بدهند همه چیز را از دست خواهند داد مبالغه آمیز است . اینشرکتهای تقریبا بطور قطع میتوانند باری برای قیمت نفت تعیین نمایند وبدینطریق از عملیات وسیع «غیر استخراجی» خود سود جالبی کسب کنند . ضمنا شرکتهای نفتی میتوانند تقاضای اعراب را دایر بشرکت در عملیات غیر استخراجی مورد توجه قرار دهند بشرط آنکه برخوردار منافع پیدا نشود .

۱ - تعلق به محال کرده است .



امپریالیسم مخفی نفت

خیلی بجا و مهم بود که این آخرین امپراتوری
بریتانیا یعنی امپراتوری نفت را مورد مطالعه
فرار دهیم چون این امپراتوری بیش از سایر
امپراتوریا «سودآور» بوده است . اقتصاد بریتانیا سودهای جدی و کلانی
از آن حاصل آورده ، مخصوصا اینکه پایه مهم و ، نااندازه‌ای ، اصلی‌بالارفتن
جدید سطح زندگی بریتانیا در ده سال اخیر ، در اثر سودهای نفتی خاور
میانه ، ناشی از تسلط بریتانیا بر سواحل خلیج فارس بوده است . چون این
تسلط به دولت بریتانیا اجازه داد که شرکتهای نفتی بریتانیایی را در کسب
سهم عمده‌ای از استخراج ، حمل و نقل و تصفیه نفتی که مثل سیل از این
مناطق جاری است به نحو قاطع کمک کند .

برای درک اینکه اگر صاحب امپراتوری نفت نبودیم چه وضعی
پیش می‌آمد ، موانع بسیاری در تعیین ارزش چنین عاملی موجود است . اما
آیا میتوان فرض کرد که در چنین اوضاع و احوالی مثلا بریتانیای کبیر
نمی‌توانست از حمل و نقل و تصفیه نفت نیز برخوردار شود ؟ بعدا ، آیا
میتوان قبول کرد که ، اگر شرکتهای بریتانیایی نتوانسته بودند چنین منافی
را تحصیل نمایند ، قیمت نفت تنزل میکرد و بریتانیای کبیر ، بمنزله وارد
کننده و مصرف‌کننده نفت ، از این تنزل قیمت بهره‌مند میشد؟ ۱ ، یا آیا باید
قبول کرد که سایر کشورها ، مثلا آمریکائیا ، قیمتها را در حد بالای خود
حفظ میکردند و تمام منافع را بخود اختصاص میدادند و ، بدینطریق ،
بریتانیای کبیر در هردو زمینه میباخت ؟ تردید هائی از این قبیل مانع ارزیابی
این مطلب هستند که اگر در ده سال اخیر شرکت اصلی در نفت خاور میانه
نداشتیم چقدر میباختیم .

۱- این مطلب يك سفسطه بیش نیست چون منافع بریتانیا از نفت با
منافی که ملت بریتانیا ممکنست از تنزل قیمت نفت مصرفی خود ببرد قابل
مقایسه نیست .

اما تسلط ما بر خاور میانه نیز بدون مخارج صورت نپذیرفته است. صورت حساب دیپلماتیک و نظامی مادر این زمینه جالب توجه است، مثلاً تا سال ۱۹۵۶ اعانه‌ای معادل ۱۲ میلیارد فرانک در سال بیکی از حکومت‌های « خیمه شب‌بازی» یعنی اردن پرداخته‌ایم. بنظر میرسد که ذکر همین یک مورد کافی باشد. همه اینها نشان میدهند که عنصر مطلقاً امپریالیستی در تاسیسات نفتی خاور میانه کمتر از آنچه تصور می‌کنند سودآور بوده‌است، و ضرر از بین رفتن این عنصر امپریالیستی برای اقتصاد بریتانیا جدی نخواهد بود، چون اگر درست در موقع مساعد و با میل خود از ادعاهای امپریالیستی خود در مورد تسلط بر این منطقه صرفنظر کنیم، از طریق فتح باب مذاکرات با ناسیونالیسم عرب میتوانیم امکان ادامه یک تجارت نفتی بسیار پردرآمد را برای سالهای دراز بدست آوریم. البته بدون شک بمقیاسی که سایر ملتها برای تصرف قسمتهائی از کار وارد میشوند و بهیچانی که خود اعراب شایستگی انجام کارها را پیدا می‌کنند، حاشیه انتفاعی استخراج نفت بتدریج محدود خواهد شد.



تاریخ عجیب امپراتوری نفتی بریتانیای کبیر در خاور میانه دو مطلب

۱ - اگر از فتح باب استثمار نفتی خاور میانه از طریق تسلط نظامی و امپریالیستی بریتانیا بر این منطقه صرفنظر کنیم این مطلب بنظر صحیح خواهد رسید که، در حال حاضر، پرداخت مخارج تیروی نظامی برای حفظ این منابع و منافع کاری زائد و خرجی بی حاصل است. چون امروز از طریق امپریالیسم مخفی و بدست گرفتن قیمت‌ها وزیر سلطه داشتن کشورهای «محصول واحد» که اسیر منافع نفتی خود هستند میتوان، بسهولت، بهمان هدفهای امپریالیسم استعماری رسید، لذا مخارج نظامی عهد امپریالیسم استعماری را میتوان از بودجه کشورهای امپریالیستی حذف کرد. منافع عظیم و روز افزون شرکتهای نفتی آمریکا در این مورد مثال بارزی است و بخصوص نفوذ دایم‌التزاید آمریکا در منطقه نفت خیز خاور میانه دلیل گویائی است بر عدم لزوم امپریالیسم استعماری و اشغال نظامی.

را بخوبی جلوه گر میسازد. اول اینکه تملکات امپریالیستی ممکنست منافعی
بیار آورند که الزاما در روابط مبادله (۱) منعکس نشوند. دیگر اینکه بدون تملک قطعی
و بدون استعمار یک کشور بتوسط کشوری دیگر بازم امپریالیسم میتواند وجود
داشته باشد. در این مورد باید در نظر گرفت که منطقه خلیج فارس هیچگاه
« بر روی نقشه برنگ قرمز نقاشی » (۲) نشده بوده است.

تسلط غیر مستقیم، از دیر باز، باشکال مختلف مورد استفاده بوده
و تمام درجات را، از شکل خیلی قدیمی نیمه استعمار شیخ نشینهای خلیج
فارس بتوسط بریتانیا تا روابط بریتانیای کبیر با ایران، که پیوسته، تا یک
حدی، صورت روابط کشورهای مستقل را داشته، بيموده است.
در اینجا فصل امپراتوری نفت از کتاب آقای جان اسدجی پایان میپذیرد.



بعد از جنگ جهانی اول که ایالات عربی
امپراتوری عثمانی زیر سلطه قطعی بریتانیا
افتاد، این دولت خواست که حصار استوار،
برای تامین انحصار خود، پیرامون آن کشورها
بکشد و از شرکت دیگران در استفاده از منابع

يك نتیجه و يك مقدمه

زیرزمینی مکشوف و غیرمکشوف این مناطق ممانعت بعمل آورد. در واقع
باید گفت که این همان سیاست حصاربندی و انحصارطلبی استعماری است
که بریتانیا با شدت بیشتری از ۱۸۷۰ به بعد در جهان بکار بست و باتفاق
سایر امپریالیسمها در اطراف مناطق مختلف جغرافیائی جهان حصارهایی

- ۱ - روابط مبادله عبارتست از نسبت میان قیمت واردات و قیمت صادرات هر کشور. کشورهای امپریالیستی با صادر کردن ارزش کمتری، ارزش بیشتری وارد می کنند. فرضا اگر میگویند که روابط مبادله فلان کشور امپریالیستی مساعد است بدین معنی است که قیمت آنچه را که میفرشد بالا برده و قیمت آنچه را که میخرد تنزل داده است. این تعیین قیمت در انحصار قدرتهای امپریالیستی است و بعنوان سلاحی علیه کشورهای توسعه نیافته و تهیه کننده مواد اولیه و در جهت اسارت اقتصادی آنان بکار میرود.
- ۲ - رنگ مستملکات بریتانیا بر روی نقشه جغرافیائی.

کشید و تقسیمات استعماری و انحصاری جهان را بوجود آورد. اما جنگ جهانی اول اژدهای دهر دیگر را در میان آتش و خون تقویت کرد. بود که بلافاصله از منتهای غربی خلیج فارس سربرآورد و خنجر مبارزه را برای تصرف منابع زیرزمینی این مناطق بر زمین عراق کوفت. این اژدها که همه چیز از انسان تا مواد معدنی را میبلعد و بدلاز مبدل میسازد علیه انحصارات موجود قد علم کرد و سر خود را در نفت عراق فرو برد و سهم عظیمی از این نفت را در کام خویش کشید. بدین طریق بود که امریکا پس از معادلات دیپلماتیک دامنه دار با فرانسه و بریتانیا ۲۳٫۷ درصد از نفت عراق را از حرفای خود قاپید، و باتکاء سیاست در باز و آزادی تجارت و نفی انحصارات استعماری موجود موفق شد که دامنه نفوذ سرمایه خود را تا نفت عراق توسعه دهد. اما کار اینجا خاتمه نیافت. امریکا در ۱۹۳۰ نفت بحرین را تصرف کرد و سپس چنگ نیرومند خود را در سرزمین عربستان سعودی فرو برد و در عین حال که با انحصار استعماری مخالفت میورزید و برای سیاست در باز و تجارت آزاد تبلیغ مینمود یک دیوار انحصار استعماری پیرامون این کشور کشید. او دیگر لازم نمیدید که بریتانیا را در منابع زیرزمینی سعودی شرکت دهد چون با ستاره های درخشان خود چشم شیر پیر بریتانیا را خیره کرده بود. نفت عربستان سعودی بدین طریق در ۱۹۳۳ به انحصار استاندارد اویل اف کالیفرنیا افتاد که این شرکت بعدا بانفاق سه شرکت دیگر امریکائی، آرامکو، را بوجود آورد. اما بریتانیا هنوز تا آن حد ناتوان نشده بود که یکباره در برابر جریف تازه وارد سنگر خالی کند و خود را بیازد. شرکت بالمناصفه آمریکا با بریتانیا در نفت کویت نشان داد که آمریکا هنوز قادر بخاک کردن حریف نیست.

بدین ترتیب آمریکا، که تا سالهای نخستین بعد از جنگ اول هنوز قیافه امپریالیستی خود را بمردم خاورمیانه نشان نداده بود و با این مردم از طریق بیمارستانها و هیئتهای مذهبی و دبیرستانها و دانشگاههای امریکائی خاورمیانه روبرو شده بود، ناگهان ماسک خود را پس زد و با کمال قدرت قسمتی از نفت عراق، تمام نفت عربستان سعودی و نیمی از نفت کویت را تصاحب کرد.

شاید مردم آن زمان، در این منطقه، که استعمار را منحصر در حکومت بریتانیا متجسم میدیدند از ورود آمریکا به صحنه اقتصادی و سیاسی خاورمیانه خوشحال شده باشند چون رفتار نیکوی ماموران مذهبی و فرهنگی آمریکا زمینه مساعدی برای تجاوز و هجوم سرمایه داری آن کشور چیده بود.

جنگ جهانی دوم قدرت مالی بریتانیا و فرانسه و ژاپون و آلمان را کاهش داد و برعکس بر قدرت صنعتی و مالی آمریکا بمراتب افزود لذا طبیعی بود که هیولای سرمایه‌داری آمریکا دنبال حملات گذشته خود را مجددا بگیرد .

در ۱۹۵۰ بیش از ۴۵ درصد نفت خاورمیانه در اختیار شرکت‌های امریکائی نبود و هنوز ۵۳ درصد آن در انحصار شرکت‌های بریتانیائی و بریتانیائی-هلندی قرار داشت .

در نخستین سال‌های دهه پنجاه نبرد بی‌امانی میان نیروهای متضاد در ایران در گرفت که وضعی در حکومت ایجاد نمود . آمریکا با استفاده از این ضعف بر نفت ملی شده ایران چنگ زد و ۴۰ درصد آنرا نیز قاپید . ما شکست خوردیم ، بریتانیا یک سنگر عقب نشست و آمریکا پیروزی جدیدی بدست آورد و در حقیقت در هجوم خود برای پس‌زدن استعمارگران گذشته و حفظ شرایط استعماری در خاورمیانه بنفع خود قدم بزرگی برداشت . برای ما هم ، با مقایسه با زمان آنگلو ایرانیین اوایل کمپانی ، از لحاظ روابط استعماری فرقی نکرد چون بالای سیاهی رنگی نیست . فقط کار ما قدری مشکلمتر شد .

چنگ انداختن آمریکا به نفت ما طبق قرارداد کنسرسیوم با آن شرایط کذائی دال بر اینستکه ما نتوانستیم حق عادلانه خود را بر ثروتی که « تاریخ امپریالیسم چیزی قابل قیاس با آن نمیشناسد » بدست آوریم ولی بجای ما آمریکا موفق شد که در هجوم خود بنفت خاورمیانه سنگری پیشتر براند و بر سر این سفره گسترده مکان والائی برای خود ایجاد نماید .

محدود بودن منافع ما بسودهای ناشی از استخراج و محروم بودن ما از سودهای اضافی و حاشیه‌ای کلان نفتی که « از طریق بازی قیمت‌ها و منافع اضافی و استثنائی حاصله از حمل و نقل و فروش » حاصل میشود نشانه ابقاء همان روابط استعماری گذشته میان امتیازدهنده و امتیازگیرندگان است چون استعمار و غارت دو پدیده توأمند و رابطه علت و معلول دارند لذا هر جا که غارت وجود دارد استعمار بصورت علنی یا نهانی نیز هست . در واقع حق این بود که عملیات استخراجی در انحصار خود ما باشد و منافع حاصله از عملیات غیر استخراجی میان ما و شرکت‌های عامل بطور منصفانه تقسیم شود . اما قرارداد کنسرسیوم نمیتوانست این منظور را تأمین کند چون در شرایط مساوی و برابر انعقاد نیافته بود . در حقیقت کنسرسیوم بین‌المللی بجای آنگلو ایرانیین اوایل کمپانی قرار گرفت و از همان شرایط و روابط استعماری که بر فشار و تهدید و تجاوز مبتنی بود بهره‌مند گردید

لذا ماهیت قرارداد اخیر نیز نمیتوانست از خصلت استعماری قرارداد گذشته عاری باشد .

امپریالیسم علنی بریتانیا ، در اثر سالها تلاشهای آمیخته با توطئه و خرابکاری ، مناطقی را بتصرف آورده بود که بعدها ارزش گنجهای افسانه‌ای را یافت ولی امپریالیسم مخفی آمریکا با استفاده از شرایط مساعد محلی و جهانی قسمتی از آن گنجها را بتصرف خود آورد . مطلب اینجاست که سلطه آمریکا نیز ، بهمان اندازه سلطه بریتانیا ، در تحت شرایط و بر مبنای روابط استعماری صورت وا قع بخود گرفته است لذا روابط جدید را نمیتوان جدا از روابط قدیم و چیزی غیر از آن دانست . این جریان بطور شکننده‌ای مدلل میدارد که استثمار ملل به نحوی که در زمان استعمار مرسوم بوده است ، با امپریالیسم استعماری لازم و ملزوم نیست یعنی عبارت دیگر وجود امپریالیسم مستلزم اشغال نظامی کشورها نمیشد بلکه در تحت شکل دیگری از امپریالیسم که آنرا امروز امپریالیسم مخفی مینامند بدون آنکه نام مستعمره برجائی بگذارند یا مخارج هنگفتی مصروف نگهداشتن قشون در کشورها بنمایند ممکنست بهمان نتایج استعمار علنی و امپریالیسم استعماری نائل گردند .

بهر حال آنچه مربوط بماست اینستکه ما از چاله درآمدم و در چاه افتادیم بدین معنی که گرفتار يك امپریالیسم منفور و فرتوتی بودیم و سپس گرفتار باند قویتری از امپریالیسم‌های مختلف و امپریالیسم مسلط و تازه نفس آمریکا گردیدیم . تلاشهای فراوان و کوششهای طاقت‌فرسائی برای رهائی خود از شر عزرائیل وحشتناک و نفرت‌انگیز بریتانیا بمنصه ظهور رسانیدیم ولی سرانجام در مرداب کنسرسیوم فرورفتیم . بهر حال ما بحق خود نرسیدیم و این حالت برقرار خواهد ماند تا آنکه در اثر مساعی آینده خود بتوانیم صنعت استخراج و تصفیه را بطور نهائی در اختیار خود گیریم و از طریق حمل و نقل و فروش نیز سود عادلانه‌ای را بخزانه خود روان‌سازیم . در وضع کنونی و با شرایط موجود که بر روابط ما و آمریکا تسلط دارد نمیتوانیم دولت اخیر را که تا حدودی جانشین بریتانیا در نفت ما شده است بچشم دیگری جز آنکه به بریتانیا مینگریستیم بنگریم و او را از عملیات امپریالیستی و استعمارگری برکنار وجدا بدانیم .

در وضع کنونی جهان سیستم آمریکا به تبعیت از قانون کلی امپریالیسم بمنافع سایر امپریالیسمها در خاورمیانه به هجوم پرداخته است . این هجوم مسلما در آینده دامنه‌ای وسیع‌تر خواهد یافت و موفقیت‌های بزرگتری را نصیب ماجران آمریکائی خواهد نمود .

بهرحال این سیر تکاملی حوادث از نظر بریتانیاییها، که مردمی باتجربه و واقع بین هستند، غیرمنتظره و عجیب نیست چون، در گذشته های تاریخی دور و نزدیک، خود نیز با امپریالیسم های اسپانیا و پرتغال و سپس فرانسه و پس از آن روسیه تزاری و ژاپون و آلمان همین معامله را کرده اند. در واقع آمریکا راهی را میپیماید که ایشان از قدیم هموار ساخته بوده اند. یکروز مقام امپریالیسم مسلط از آن بریتانیا بود و امروز این مقام در اختیار سرمایه داری آمریکا قرار گرفته لذا طبیعی است که این قدرت اقتصادی برتر سایر قدرتهای امپریالیستی، از جمله بریتانیا، را بتدریج زیر سلطه خود گیرد.

با سابقه ای که از استعمار اسپانیا و پرتغال در آمریکای مرکزی و جنوبی در این کتاب داده ایم میدانیم که چگونه اسپانیای عظیم استعماری را ملتهای این نواحی بکمک رقبای اسپانیا از در راندند، چگونه آمریکای شمالی انگلوساکسون برای نجات آمریکای لاتین کوشید و سپس این بره ناتوان چگونه از دست گرگ رهائی یافت و بچنگ قصاب افتاد. و نیز میدانیم که تلاشها و غارت های استعماری فرانسه در هندوچین و تایلندی که تصیّب فرانسویان شده بود چگونه بحساب تاریخی امپریالیسم آمریکا درآمد و چگونه آمریکا میکوشد که درکنگوبجای بلژیک نشیند و سلطه مالی خود را برزمینه هموار و آماده مستعمرات هلند و غالب مستعمرات بریتانیا بر قرار نماید. گوئی امپریالیسم مسلط عصر حاضر خلف و وارث بلافصل امپریالیسم های فرتوت قدیمی است. در واقع هر امپریالیسم مسلطی از امپریالیسم های کهنه و فرسوده مستقیما میراث میبرد گو اینکه خود در خرد کردن تمدن ملتها و مقاومت های استقلال طلبانه آنها و بزنجیر کشیدن مردم استعمار زده سهمی نداشته باشد. مثلا بریتانیا استقلال امپراتوریهای شرق در حال انحطاط، از قبیل هند، ایران و عثمانی را درهم کوبید و سپس امپریالیسم آمریکا بر این زمینه های آماده خیمه و خرگاه زد. در حقیقت اگر بریتانیا به بهانه محافظت راه هندوستان امپراتوریهای سرراه را ناتوان نمیساخت و بفساد و هرج و مرج نمیکشاند و سپس منابع نفتی این مناطق را تصرف نمیکرد امروز آمریکا قادر نبود در طی مدتی کوتاه سهم عظیمی از نفت این مناطق را بحیطه غارت و چپاول خود در آورد و باج گردن کلفتی و یکه بزنی از امپریالیسم های فرتوت بگیرد و حکومت های منحط را زیر سلطه مالی خود خرد کند. واقع مطلب اینست که امپریالیسم از لحاظ میراث وطن نمیشناسد و ملیت ندارد چون هر امپریالیسم مسلطی وارث امپریالیسمی دیگر میگردد که ملیتی دیگر دارد و

از حمایت دولتی دیگر برخوردار است. لذا میتوان گفت که امپریالیسم مسلط آمریکا جانشین و وارث تمام قدرت‌های امپریالیستی قرون جدید است که نتیجه تلاش‌های خود را از غارت ملتها تاخرد کردن مقاومت آنها همراه برای خلف نیرومند و حریص خود میراث گذاشته‌اند. منتهی، این نیروی استعماری مخفی جدید با سلاح مخالفت با استعمار و انحصار بمیدان تاخته و به استعمار نوع جدید و انحصار تجاری و مالی جهان پرداخته‌است. یگروز که امپریالیسم بریتانیا مقام اول و بی رقیب اقتصاد مسلط جهان را داشت باشعار دل‌انگیز و مقبول مخالفت با انحصار و استعمار بمیدان مبارزه با سایر قدرت‌های اروپائی وارد شد چون اقتصادی بی رقیب و قدرت مالی ای جهانگیر داشت لذا طرفدار سیاست در باز و تجارت آزاد بود تا بدینوسیله بتواند کالاهای خود را بهمه جابرساند و طمع مال اندوزی خود را در تمام کرانه‌های شرق و غرب پیاده کند. او مخالف حصارگشی استعماری و انحصار تجاری بود چون استعمار و انحصار برای چاپیدن ملتها ضرورت پیدا نکرده بود. ولی از ۱۸۷۰ به بعد که قدرت‌های امپریالیستی جدید وارد میدان شدند، بریتانیا نیز پیرامون مستملکات خود حصار بی‌خالی ناپذیر کشید و مناطق مختلف جهان را بنام مستعمرات بریتانیا بر روی نقشه جغرافیائی رنگ قرمز زد. در این زمان رنگ‌های دیگری نیز بر روی نقشه جهان نقش بسته بود و جهان بشری، بدین طریق، رنگ‌های گوناگون بخود گرفت و میان قدرت‌های امپریالیستی تقسیم گردید. اما اکنون دولت آمریکا است که بحکم قدرت مالی و اقتصادی جهانگیر خود سیاست بریتانیای قرن نوزدهم را پیش گرفته و رویه ضد استعماری و ضد انحصاری را اعلام داشته است چون آمریکا بدون آنکه رنگی مخصوص برای مناطق نفوذ مالی و اقتصادی خود اختصاص دهد تمام کشورهای توسعه نیافته و مستعمرات و نیمه مستعمرات قدیم را تا حدودی زیر سلطه استثماری خود گرفته و دیگر ضرورتی ندارد که تقسیم مجدد جهان را بر روی نقشه جغرافیائی رنگ بزند. اینک او، با این سیاست مطبوع و مقبول، پرچم ضد استعمار را بردوش میکشد تا بتواند سد انحصارات و حصارهای استعماری قدیم را برای ورود کالاها و طمع‌های خود و برداشتن سودها و انجام غارت‌های جدید بشکند و تلاشی سازد. اما استعمار نوع قدیم نیز در برابر هجوم نوع جدید استعمار قیافه خود را باماسک استقلال اسمی مستعمرات و کشورهای توسعه نیافته میپوشاند و بدین طریق یک نوع تقسیم مجدد جهان بمناطق نفوذ انحصاری قدرت‌های مالی امپریالیستی از سر گرفته میشود. منتهی، در زیر سرپوش مکروربا.

مردم شرق ، هنگامیکه آمریکا را با پرچم دموکراسی و مبارزه با استعمار او در صحنه سیاست و اقتصاد خود دیدند بخیال آنکه پایان دوره اقتصاد تخریبی و وابستگی اقتصادیشان سررسیده شادبها کردند و خود را بدامن آمریکا انداختند و بتصور اینکه وام گرفتن رونقی باقتصاد مفلوک گذشته‌شان خواهد بخشید، از آن دولت وام گرفتند و نمایندگان آمریکا را که فرزندان فرانکلین و توماس پین و جفرسون میپنداشتند بعنوان مستشار بر امور نظامی و اقتصادی خود مسلط کردند. طولی نکشید که قیافه واقعی آمریکا از زیر نقاب ملکوتیش هویدا گردید. عراق دید که آمریکا قسمتی از سهام‌تورکیش پترولیوم را از اختیار داران بریتانیائی و فرانسوی گرفت ولی بعراقی‌ها نداد و خود تصاحبش نمود ، عربستان هم که نفوذ منفور بریتانیا را با قدرت آمریکا پس زد چند صباحی در رؤیاهای خوش استقلال و آزادی سیر و گشت مطبوعی کرد ولی همین که چشم گشود ازدهای امپریالیسم مسلط جدید را بر سرگنجهای خود یافت . کویت نیز به هم‌چنین. ماهم که از زمان شوستر چشم خود را بدنبال آمریکائیان دوخته بودیم و در عهد نهضت ملی از جانشینان برانگیزندگان انقلاب ملی و جنگ ضدبردگی کمک خواستیم ناگهان از خواب شیرین غفلت سر برداشته ملاحظه کردیم که پرچمداران دموکراسی جریان اختلافات نیروهای داخلی ما را بنفع کمپانی های نفتی خود چرخانده‌اند. درست است که انحصار بریتانیا شکست ولی آمریکای آزادیخواه بعنوان صاحب چهل درصد از سهام نفت جای پای محکمی در کشور ما پیدا کرد. از این قبیل جریانات در تمام مستعمرات و نیمه مستعمرات اتفاق افتاد. کنگوو هندوستان و پاکستان و هندوچین و امریکای لاتین نیز دچار همین ماجرا شدند و همه تاحدی زیر سلطه مالی آمریکا درآمدند. این بود داستان امپریالیسم آمریکا که بدون رنگ خاص ، ولی در زیر رنگهای ملی ، کشورهای استعمار زده ناتوان را با محبت و لطف تمام بزیر خرقه ارشاد خویش کشید. در واقع این بود داستان گرگ و کودک زیبا که خود را بلباس مادر بزرگ درآورد و همین که وارد خانه شد کودک زیبارا بلعید .

بدین منوال بود که مردم جهان جلوس آمریکا را بر تخت امپریالیسم مسلط بچشم خود دیدند و با سلطان جدید روبرو شدند. سلطانی که لباس فرشته پوشیده بود و سرود آزادی میخواند . سلطان جدید نیازی به قشونکشی با مستعمرات ندارد چون این قشونکشیها را امپریالیسم های پیش از او و در حقیقت اجداد اقتصادی او کرده و راه را همور ساخته‌اند و اکنون فقط کافی

است که زنجیرهای مالی قرضه‌ها، وام‌های بلاعوض و انحصار تعیین قیمت را بدست و پای ملل ببندند و آنان را آرام بر سر جای خود نگهدارند، چون آرام نگهداشتن کشورها بازور قوای نظامی بدون تحمل مخارج سنگین امکان پذیر نیست و در عین حال خالی از خطر هم نمیباشد.

در تعقیب این جریان‌ها مردم کشورهای ناتوان شده از استعمار گذشته متوجه شدند که امپریالیسم استعماری جدید در حقیقت میراث امپریالیسم های گذشته را قبضه کرده و با آرامی برجای استعمار گذشته نشسته است.

در واقع، امپریالیسم مالی امریکا يك امپریالیسم مخفی است که در جایی نایب‌السلطنه ندارد، کشورها را بزرگ خاص نقاشی نمیکند، بزور اسلحه برتر خود کشوری را نمیگشاید، نام چندش آور و موهن مستعمره را بر جایی نمینهد، به آزاد کردن مستعمرات کمک میکند و همه را با عضویت سازمان ملل در میآورد و ملی بر سر گنج‌هایی که استعمارگران ناتوان فرتوت بوجود آورده بودند می نشیند و همان برنامه چپاول و غارت را اجرا میکند، حرکات حکومتها را نیز بارشته‌های ظریف و نامرئی مالی زیر کنترل خود میگیرد و این، خصلت امپریالیسم مخفی زمان ماست. کامنولت بریتانیا، اتحادیه فرانسه، طرح اتحاد برای پیشرفت کندی در آمریکای لاتین از همین قماش امپریالیسم هستند. امپریالیسم مخفی و مالی آمریکا، بدون استفاده از عملیات گذشته

امپریالیسم استعماری، قادر نبود که در این عصر بر تخت سلطنت جلوس کند چون بدون تلاشهای مخرب و تاریخی امپریالیسم استعماری آنچنان کشورهای که به نفوذ تخریبی يك امپریالیسم مسلط دیگر تن بدهند وجود نمیداشت. لذا برای مطالعه امپریالیسم جدید و علل و نتایج آن لازم است که ریشه‌های تاریخی استعمار را مورد مطالعه قرار دهیم چون آمریکا بحکم قدرت مالی جهانگیر خود بر اساس همان ریشه‌های تاریخی و علفهای هرزهای که از آن ریشه‌ها روئیده‌اند تسلط خود را بر جهان استعمارزده پیوند زده است. در واقع، فرزندان انقلاب با شیطان وصلت کرده و وارث رابرت کلابوها، دوپلکسها، واسکودوگاماها، آلفونسو دو آلبوکرکها، تزارها، دیسرایلیها، جوچمبرلنها و کلبرها شده‌اند. لذا ما نمیتوانیم امپریالیسم آمریکا را در خارج از دایره تاریخ استعمار مطالعه کنیم، چون غرض از مطالعه امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیسم‌ها این نیست که قدرتهای مالی قرون متوالی را تحسین نمائیم و برای عظمت آنها کف بزنییم. غرض روشن کردن این نکته است که امپراتوریهای قدیمی آسیا، که امروز کشورهای توسعه نیافته خوانده میشوند، چگونه از اوج عظمت به فقر و

مذلت افتادند و باربر غریبان شدند . چه شد که هندوستان زمان اکبر بصورت کشوری توسعه نیافته درآمد وزیر سلطه مالی انگلیس و آمریکا افتاد ، یا قدرت ایران شاه عباس بزرگ ، که در بزرگی و آبادی و تمدن کم نظیر بود ، چنان به پستی گرائیده که آمریکای جدید الولاده اکنون خود را قیم مامی شناسد و به قیمومت ما منابع نفتی ما را تصاحب میکند . استعمارگران قرن نوزدهم چه حقه‌ها و نیرنگ‌هایی بکار زدند ، بکدام نقاط ضعف ما ضربه های کاری فرود آوردند و مارا از چه مقامی باچه وسایلی بکجا کشانیدند ، چون آنچه مسلم است کشور و ملت ما از صورت یک کشور مقتدر و یک ملت متمدن و پیشرو بوضع کنونی تنزل کرده و مرتبه یک کشور وابسته را یافته‌است . برای پیدا کردن راه حل این عقب ماندگی بعقل عقب ماندگی باید توجه کنیم یعنی بهمان عللی که بازور و نیرنگ و جنایت در میان ما بوجود آوردند و مارا بورطه نابودی کشانیدند . بهمین جهت است که قبل از تامل بیشتری در امپریالیسم مخفی و مالی بگذشته استعماری میپردازیم تا جریانات استعمار تجارتمی و استعمار سرمایه داری صنعتی و اوضاع ایران و هند را در بدو حمله غریبان ، تا آنجا که برای توضیح مطلب در این کتاب لازم است ، بررسی کنیم و سرانجام معلوم داریم که ازکی و بچه علت در برابر هجوم غریبان ناتوان شدیم و مدافعه را رها کردیم و امروز در چه شرایطی هستیم و چه امکاناتی برای نجات خود داریم . در واقع به بررسی گذشته میپردازیم تا تکلیف آینده خود را روشن نمائیم .



نگاهی بگذشته استعماری

در قرن پانزدهم و شانزدهم ، در اثر يك انقلاب فنی در اروپا، سلاح آتشین در اختیار قدرتهای غرب قرار گرفت . آشنائی با قطب نما و سکان ، با اضافه این سلاح برتر ، راه کشفیات جدید را بروی غربیان باز کرد و توسعه طلبی آنان را ، بصورت تجسس ثروتهای دوردست ، وارد مرحله جدید و امکانات تازه ای نمود.

قدرتهای غربی بزودی متوجه شدند که تجارت ساده، برای تامین تملك آنان بر اموال مورد علاقهشان ، ناکافی است. لذا، از طریق برتری اسلحه، در پی تحمیل سلطه خود برخاستند و بدین طریق ، پرتغالیها و هلندیها ، از راه تسلط سیاسی بر هندوستان و جزایر سوند ۱ ، به تامین انحصارات تجارتی برای خود پرداختند و اسپانیائیها به تسخیر سیاسی و مذهبی آمریکا آغاز نهادند.

فرانسویان و انگلیسیان نیز بصورت ماجراجویان ، دریانوردان و تاجران، بنوبه خود راههای جدیدی را که بسمت شرق و غرب باز شده بود سپردند . کرانههای خارج از اروپا ، بزودی ، با امواج روزافزونی از خارجیان سفید پوست ، کلاه خود بسر و مسلح بازنورک ، آشنا شدند.

بدین طریق سلطه انسان سفید بر جهان آغاز نهاد.

در قرن هفدهم ، اشغال جهان ، تحت اشکال مختلف ، تممیم پذیرفت. دنیای جدید آمریکا دستجات کوچ نشین و فوج مهاجران را در سینه خالی خود جاداد ، در حالی که ، این مردان دلیر ماجراجویان خود را با کشورهای مادر حفظ کرده بودند.

بدین ترتیب کشورهای جدید : فرانسه جدید (کانادا) ، انگلستان جدید (ایالات متحده شمال شرقی) ، اسپانیای جدید (مکزیک) و کاستیل جدید (پرو) ، پا بدایره وجود گذاردند.

در شرق، در ایران و هند و مالزی، که دارای نفوس کثیر و دولتهای نیرومند بودند، به تاسیس نمایندگیهای تجارتی بتوسط شرکتهائی که در انحصار دولتها بودند موقتا اکتفا گردید .

اما ، جستجوی سودهای وسیعتر ، این شرکتهای را وادار به اشغال و تسخیر نمود. بدین طریق بود که سیستم استعماری در شرق و غرب پا گرفت. اما از این لحاظ که قدرتهای مختلف اروپائی وارد میدان شده بودند، این

شرکتها، بزودی با مصادمات و کشمکش‌هایی، برای حفظ منافع یا تحصیل منافع جدید و یا تعیین حدود عملیات استعماری، مواجه گردیدند. و بدین طریق، درام قرن هیجدهم در صحنه تاریخ به جلوه‌گری پرداخت.

انگلستان با وجود ازدست دادن مستعمره آمریکائی خود بر تمام رقبا پیشی گرفت. امپراتوری فرانسوی ماوراء بحار، بعد از جنگ‌های ناپلئونی، آخرین نفس را کشید. امپراتوری هلند جویده شد و آمریکا از دست اسپانیا گریخت. تکنیک اروپائی در قرن نوزدهم قدم‌های غول‌آسای جدیدی برداشت، تسلیحات راه تکامل پیمود، نیروی بخار از مسافت‌کاست، و بدین طریق تجاوزات سفیدها با تسهیلات جدیدی مجهز گردید.

سر رسیدن تمدن صنعتی در اروپا و نتایج آن، یعنی، توسعه نفوس و لزوم تجسس بازار برای کالاها، حرکت تسلط طلبی و تجاوز را تسریع نمود. هنگامی که موقعیت‌های مهم استراتژیک در خطر حرفای جدید واقع میشد، قدرت‌های اروپائی، از ورود در تصادمات ابائی نداشتند و بخصوص در پایان قرن نوزدهم، هنگامی که مسابقه رقابت آمیز صنعتی میان ملت‌های اروپا حکومت‌ها را وادار میکرد که در ماوراء حصارهای دنیای قدیم، در قاره‌های دور دست، بدنبال مواد اولیه و مشتری بگردند، بدون تردید در این تصادمات وارد میشدند.

این عصر، عصر تصادمات بطنی و مخفی است: تصادم برای حوزه‌کنگوه، تصادم انگلیس و روس در آسیا، تصادم انگلیس و فرانسه در سودان و تصادم فرانسه و آلمان در مراکش. اما قدرت‌های غربی، برای چنین سرزمین‌هایی، از افروختن جنگ‌های اروپائی احتراز کردند و، بالاخره، برای تقسیم این مناطق، راه توافق را برگزیدند.

امپراتوریه‌ها، مناطق جدید را، میان خود تقسیم نمودند و به‌ترسیم مرزهای هندسی، بر روی نقشه، دست زدند.

در آغاز قرن بیستم تقسیم کره زمین بنوسط انسان سفید پوست بمرحله اجرا درآمده بود. در آسیا امپراتوریه‌های قدیمی بلعیده شدند (هند)، یا به نزدیک این مرحله کشانده شدند (چین و ایران). فقط ژاپون بود که، با تجهیز خود به تمدن صنعتی غرب، خویش را نجات داد.

پیشرفت فنی غرب‌سدها و مرزهای جهان را از میان برداشت. امپریالیسم ناسیونالیست و سرمایه‌داری غرب، بدین ترتیب، کوشید تا از طریق تسلط بر جهان تمام کره را هماهنگ، یک شکل و یک کاسه نماید.



امپراتوری پرتغال

پرتغالیها ، در جریان قرن سیزده و چهارده ، از يك بحریه نیرومند برخوردار شدند و از بدو قرن چهاردهم سلطه خود را بر مورها ۱ برقرار نمودند .

در قرون پانزده و شانزده ، استفاده از سلاح آتشین و آشنائی با قطب نما و مسکن کشتی ، راه کشفیات جدید را برای قدرت های غربی باز نموده بود .

پرتغال ، در قرن شانزدهم ، توسعه طلبی را آغاز نهاد و پیشقراول تجارت عظیم ماوراء اقیانوسها گردید . توسعه طلبی در این زمان ، بمنظور غارت ثروت های دور دست ، وارد مرحله جدید و امکانات تازه ای شده بود . شاه پرتغال ، فنودالیتته جنگجو و بیکار کشور خود را مامور تجسس راهی بسوی هندوستان کرد . بارتولومو دیاس دریانورد پرتغالی در ۱۴۸۶ از راه جنوب افریقا وارد اقیانوس هند گردید و دریاسالار پرتغالی واسکودوگاما در ۱۴۹۸ باتفاق دیاس از این راه به هند رسید و پرتغالیها ، بدین طریق ، راه دریائی هندوستان را با دورزدن افریقا مکشوف ساختند .

تا این هنگام کالاهای اقیانوس هند و شرق دور (ادویه ، ابریشم ، عطریات) در انحصار دریانوردان عرب بود که آنها را بسوئز می رساندند . اعراب در برابر پرتغالیها از انحصار گرانبهای خود بسختی دفاع نمودند . اما دیری نپائید که بزانو درآمدند .

امپراتوری پرتغال بدین طریق پدیدار شد و بدست اندازی به کشورها و انحصار تجارت آنان پرداخت . این امپراتوری ، مطلقا ، يك امپراتوری بحری بود . هر چند که برزیل را بصورت مستعمره ای کوچ نشین درآورد ولی در سایر جاها به ایجاد پایگاهها و لنگرگاهها اکتفا نمود .

تجارت هند در راس نقشه اقتصادی این امپراتوری نوزاد قرار داشت . دولت پرتغال در کرانه های افریقا و سواحل اقیانوس هند ، تا ملوک ، يك سلسله قلاع مستحکم که در عین حال صورت بندر و لنگرگاه و محل دادوستد راداشتند

۱- Les Maures مورها عبارتند از اعراب مسلمانی که شبه جزیره ایبری را اشغال کرده بودند .

بوجود آورد. گوا، در هند، پایتخت این مراکز بود. کالاها در این محل گردآوری میشدند تا کشتی‌های پرتغالی آنها را به لیسبون انتقال دهند، و از آنجا، کشتی‌های سایر ملل و بخصوص کشتی‌های هلندی، به بنادر مختلف اروپا حمل نمایند. این تجارت که در میانه قرن شانزدهم باوج خود رسیده بود بزودی راه انحطاط پیمود، چون، فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا، در ۱۵۸۰، پرتغال را بکشور خود منضم ساخت. هلندیها که برای استقلال خود با این حاکم توسعه طلب در جنگ بودند، خود، راه هندوستان را پیش گرفتند و قلاع مالزی را به تصرف درآوردند. در قرن هفدهم، هند بود که مقام سرمایه‌داری تجارتمالی و مالی نمونه را اشغال نموده بود.

در قرن هفدهم، هنگامی که پرتغال استقلال خود را مجدداً بازیافت دید «جا تر است و بچه نیست». دیگر هند برای اوزمیان رفته بود (جز دوبندر که اخیراً به مادر خود پیوستند). اما لنگرگاههای خود را در کرانه‌های افریقا حفظ کرد. این لنگرگاههای مستحکم، بدواً، برای تجارت بردگان سیاه، و بعداً، برای نفوذ در داخله قاره بکار برده شدند. اکنون، باقیمانده ساختمان امپراتوری پرتغال، گوا اینکه غرق خون و جنایت است، شدت میل زرد و البته این لرزش سرآغاز فرو ریختن است. آنگولای شهید، قهرمان این مبارزه را میسازد.



این کشور پس از کسب استقلال به تاسیس امپراتوری‌ای دست زد که شرق اقصی مرکز ثقل آن بود، گوا اینکه، آمریکا را نیز از نظر دور نداشته بود.

امپراتوری هند

تجارت ادویه، حق العمل کاری تجارتمالی و تجارت غلات پایه فعل و انفعالات تاسیسات سرمایه‌داری پروتوق رامی ساخت.

ملت کوچک هند، در ۱۹۳۹، صاحب سومین امپراتوری جهان بود. ملتی که از ماهیگیری ارتزاق می‌کرد، که مملکت خود را از دریا میگرفت و روزی خود را نیز از دریا دریافت میداشت، از تخصص در حمل و نقل دریائی بمقام جانشینی اصلی پرتغالی‌ها در تجارت هندوستان نائل آمد. کمپانی هند شرقی را در ۱۶۰۲ و بانگ آمستردام را در ۱۶۰۸ تاسیس نمود. این دولت غاصب، در جزایر هند شرقی، خود را مالک یک پنجم زمین‌ها و یک ششم کاربومیان اعلام کرد.

سازمان اداری هلندی، با این زمین و این کار، به کشت قند، قهوه و توتون پرداخت. و اما بعد، افراط در خشونت و ستمگری، خشم بومیان را برانگیخت تا جایی که دولت ستمگر، در حدود ۱۸۷۰، وادار شد که یک اقتصاد لیبرال را جانشین رژیم ارشادی سابق گرداند. بدین طریق شبکه‌ای از شرکت‌های بزرگ خصوصی به سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری پرداختند.

تجسّات علمی و انضباط کامل موجب توفیق هلندیها گردید، بطوریکه، هند هلند در ۱۹۳۹ تقریباً انحصار جهانی کنکینا و فلفل، سه چهارم تولید کاپوک ۱، یک سوم تولید کائوچو، یک چهارم هسته نارگیل و روغن خرما، یک پنجم چای و قلع، یکدهم قند، چهار درصد قهوه و سه درصد نفت جهانی را در اختیار داشت، توتون نیز بمقدار زیادی تولید میشد که، در محل، مبدل به سیگار میگردد.

جاوه عظیم‌ترین بخش این تولید عظیم را گردآوری میکرد و با ۴۷ میلیون جمعیت خود یک کارخانه تولیدات مستعمراتی و، در حقیقت، بزرگترین چنین کارخانه هائی را تشکیل میداد.

تعجب‌آور خواهد بود اگر دو میلیون کیلومتر مربع مساحت هند هلند و هفتاد میلیون جمعیت آن را با ۳۵ هزار کیلومتر مربع مساحت هلند و ۸ میلیون جمعیت آن مقایسه نماییم.

بعاد از هلندیها، انگلیسیها و فرانسویها، روش استعماری را پیش گرفتند. در قرن هجدهم، نه هلند، بلکه بریتانیا بود که مقام اقتصاد سرمایه داری مسلط را داشت.



پس از آنکه اروپائیها در اواخر قرن پانزدهم سد اقیانوس اطلس را شکستند و با بکار بردن بادبانهای متحرک و قطب‌نماوسکان در دل اقیانوس بکشتی‌رانی پرداختند، کوشیدند که دنیای مجهول ماوراء سوئز را بکشایند و آنجائی را که کالاهائی نظیر ادویه، قالی، ابریشم، پارچه‌های پنبه‌ای، جواهرات، کاسه و کوزه‌های سفالین و چینی و ادوات فولادی به تاجران عرب تحویل میداد مکشوف سازند. تا آن هنگام همین تاجران عرب بودند

1 - Kapok

که بعنوان پلی میان شرق و غرب محصولات نامبرده را به بازار های مدیترانه شرقی حمل نموده تحویل دریانوردان غرب میدادند .
 واسکودوگاما ، دریانورد پرتغالی ، که پس ازدور زدن افریقا برای اولین بار در ۱۴۹۸ به مالابار ، ساحل جنوب غربی هندوستان ، رسید کشتیهای خود را از کالاهای هندی انباشته باروپا برگشت ولی همینکه برای بار دوم باتفاق ۲۱ فروند کشتی جنگی بساحل هند مراجعت نمود ، شهرها را خراب کرد ، کشتیهای عرب را در بنادر سوزانید و سرنشینان آن کشتیها را قطعه قطعه کرد . واسکودوگاما ، بدینطریق ، بعنوان پیشقراول دنیای غرب ، تعارفات و تشریفات لازم آشنائی را معمول داشت .
 در تعقیب این ماجرا پرتغالیها ، برهبری آلبوکرک ، نخستین قلاع و قرارگاههای خود را در گوا در ساحل مالابار ، در عدن ، در هرمز و در افریقای شرقی بنانهادند ولی در مشرق زمین متمدن و پرجمعیت نتوانستند ، آنطوریکه در امریکا گذشت ، زبان و دین و طرز زندگانی خود را بر مردم تحمیل نمایند . در واقع آنها حکم مسافران زودگذری را داشتند که بعنوان نمایندگان سرمایهداری تجارتمی غرب بمشرق آمده بودند .



تحولات تجارتمی و اقتصادی عظیم اروپا که معمولا به انقلاب بازرگانی معروف است بسیار کند و آرام انجام گرفت بطوریکه از قرن چهاردهم آغاز نهاد و تا قرن هیجدهم تکمیل گردید .
 این سرمایهداری تجارتمی که تا اواخر قرن هیجدهم نوع معمول سرمایهداری بود بعد از آنکه دستگاههای مکانیکی جایگزین وسائل صنعتی دستی شد سرمایهداری صنعتی را بدنیال خود آورد .
 سیادت اروپای غربی در نیم قرن بعد از صلح وستفالی محرز گردید . فرونشستن آتش جنگهای مذهبی ، نابودی امپراتوری روم و فساد اسپانیا جا را برای بازیگری هلند و انگلیس و فرانسه باز نمود . ولی بمناسبت نفوس اندک هلندیها و ناتوانی انگلیسها ، که در تعقیب کشمکشهای داخلی در قسمت اعظم قرن هفدهم حاصل آمده بود ، فرانسه یکه تاز میدان گردید و بدینطریق نیم قرن بعد از صلح وستفالی بدوران لوئی چهاردهم ملقب شد . در زمان لوئی چهاردهم ، که ۷۲ سال سلطنت کرد ، فرانسه نیرومندترین

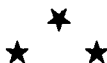
کشور اروپا بود .
هلنديها از ابتداء قرن هفدهم صاحب ده هزار کشتی بودند و در تمام دوران قرن هفدهم اکثر کشتیهای اروپای شمالی را در تملك داشتند و با این کشتیها تجارت میان اسپانیا ، فرانسه ، انگلستان و بحر بالتیک را در دست گرفته بودند .

از ۱۶۰۲ که کمپانی هند شرقی هلند تاسیس شد هلنديها جانشین پرتغاليها در هندوستان و خاور دور شدند ، در اندونزی اقامت گزیدند ، و کمی پس از ۱۶۰۰ بژاپون رسیدند . ژاپونیهها در ۱۶۴۱ بعدهای از آنان اجازه سکنی در جزیره ای نزدیک ناگازاکی را دادند که بکارهای معینی بپردازند و مابقی را از ژاپون بیرون انداختند . مدت دو قرن هلنديها تنها رابط میان مغرب زمین و ژاپون بودند . در ۱۶۵۲ هلنديها کاپ (دماغه امیدنيك) را در افریقای جنوبی از چنگ پرتغاليها درآوردند و سپس جمعی از نفوس خود را در آن سرزمین مسکن دادند . مردم هلند در تحت شرایط حکومت جمهوری از آزادی فراوانی برخوردار بودند چه هفت ایالتی که کل کشور را تشکیل میداد زیر سلطه بورژوا های شهری اداره میشدند .

در ۱۶۵۱ در بریتانیا قانونی بنام «قانون دزبانوردی» به تصویب رسید که برای جلوگیری از داد و ستد هلنديها وضع شده بود . در این قرن انگلیسها توفیقهای عظیم یافته و بعنوان یکی از ملل اروپای جدید عرض وجود نمودند .

در ۱۶۰۰ فقط چهار تا پنج میلیون نفر در انگلیس و نولند اسکاتلند بزبان انگلیسی تکلم میکردند . این جمعیت نیز بعلل مختلف دچار پراکندگی شده جمعی کثیر بآمریکای شمالی مهاجرت نمودند . فرانسه در ۱۷۰۰ معادل ۲۱ میلیون جمعیت داشت که چهار برابر نفوس انگلستان و دو برابر جمعیت اسپانیا بود .

هندوستان که بقدر خاک اروپا ، بدون روسیه ، وسعت داشت سرزمینی بود که ذخایر بیکران يك اشرافیت سقوط پذیر ، طبقات فقیر مردم ، ادیان متفاوت و زبانهای گوناگون همه را یکجا در سینه پهناور خود جا داده بود .



هجوم به هند

فرانسویان در قرن هفدهم به تجارت با هند و ماداگاسکار آغاز نهادند ، بر ناوهای تجاری خود افزودند و برای مدتی صاحب بزرگترین نیروی دریایی اروپا گردیدند . در واقع ، انگلیس و فرانسه ، در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم درصدد برآمدند که نفوذ خود را از اروپا تا آسیا و آمریکا توسعه بخشند .

انگلیس در عهد ملکه الیزابت و فرانسه در زمان هانری چهارم به تقلید از پرتغالیها تجارت خود را بتوسط شرکتهای سهامی که صورت ملی داشتند در هندوستان رواج دادند .

شرکتهای هند شرقی انگلیسی و فرانسوی و هلندی در این عهد حق انحصار تجارت و تشکیل پلیس و نگهبانان مسلح را طی قراردادهائی از دولتهای خود گرفته بودند ، و همچنین ، از پادشاه یا امیر محلی ، با دادن مالیات و تقدیم پیشکشی حق ساختمان تجارتخانه یا بندرگاه را تحصیلی مینمودند و آنرا با برج و باروئی مستحکم احاطه میکردند .

منافع شرکت هند شرقی هلند در هر سال غالبا از نصف سرمایه تجاوز میکرد و گاهی به ربع اصل سرمایه نیز میرسید .

اولین شرکت انگلیسی برای تجارت هند شرقی بفرمان ملکه الیزابت بنام «شرکت تاجران لندن که با هند شرقی تجارت می کنند» در ۱۵۵۹ و نخستین شرکت فرانسوی در ۱۶۰۴ تاسیس شد . شرکت انگلیسی در ۱۶۳۹ بندر مدرس را در ساحل خلیج بنگاله بنا نهاد .

کلبر ، نخست وزیر لوئی چهاردهم ، کمپانی هند شرقی فرانسه را با شرکت شاه و خانواده سلطنتی و شهرداریها تاسیس نمود و سرمایه اولیه شرکت را بمیزان پانزده میلیون لیره قرارداد از قرار هر سهمی هزار لیره . کلبر بدین طریق چنان اساس محکمی برای شرکت ریخت که شرکت توانست تا مدت پنجاه سال تجارت هند را اداره نماید . کمپانی پس از این مقدمات به بازارهای هندوستان رو آورد و به تسخیر آنها پرداخت . پوندیچری را در ساحل متصرف شد و در آنجا شهری ساخت و مرکز خود قرارداد . بعدا شاندرناگور را در مصب یکی از شعب گنگ به مرکز تجاری دیگری مبدل نمود . در ۱۷۱۹ ، که در اثر اتحاد فرانسه و انگلیس ، راهها امنیت یافته و اوضاع هندوستان نیز زمینه مساعدی برای نفوذ بیگانگان بوجود

آورده بود ، کمپانی به پیشرفتهای جالبی نائل آمد اینک ببینیم که مقارن با هجوم غربیان در هندوستان چه میگذشت .



در قرن شانزدهم و هفدهم سراسر هندوستان زیر سلطه سلاطین مسلمان از نژاد مغول بود . در اوایل قرن شانزدهم ناتوانی سلطان نالایق افغانی هند موجب شده که هجوم بابر مغول از شمال به پیروزی منتهی شود و یک امپراتوری جدید و دوران تازه‌ای بنام مغولان کبیر در هند گشایش یابد . بابر پس از تسخیر کابل از سند گذشته بهند رفت . ارتش او عظمتی نداشت اما به نیروی توپخانه مجهز بود و پرورش نظامی مناسب داشت لذا موفق شد که ارتش بزرگ افغانهای هند را شکست دهد و تار و مار کند . این مرد با نبوغ فرماندهی و نیروی ارتشش قسمت عمده شمال هند را مسخر ساخت . آگره را برای پایتختی بنا نمود ولی هنوز چهار سال بیش در هند نمانده بود که بدیار عدم شتافت . پس از او پسرش همایون جانشینش گردید که در ۱۵۴۰ بدست یکی از امرای افغانی بنام شیرخان از هند رانده شد و بایران پناهنده گردید . در این زمان شاه طهماسب صفوی جانشین شاه اسمعیل بر تخت سلطنت ایران آرمیده بود . همایون مورد پذیرائی گرم شاه قرار گرفت و حمیده بیگم از اولاد شیخ جام را بزوجیت خود درآورد که اکبر شاه معروف از او بدنیا آمده است . همایون پس از مرگ شیر شاه بکمک لشکریان ایران بهند بازگشت و از نوبرتخت سلطنت دهلی تکیه زد . او نیز پس از ششماه زندگی را بدرود گفت و پسرش اکبر در سن ۱۳ سالگی بر جایش نشست . اکبر مدت پجاه سال از ۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ در هند سلطنت کرد که مقارن سلطنت الیزابت در انگلستان و سلطنت شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و محمد خدابنده و شاه عباس بزرگ در ایران بود . او استبداد و قدرت و خردمندی و مردم دوستی را یکجا گرد آورده بود . بر تمام نواحی شمالی و جنوبی هند تسلط یافت . خردمندی او موجب شد که هیچ مذهبی را صورت رسمی نداد و با حکومت توأم نکرد ، آزادی مذهبی را دسراسر هند اعلام نمود و بدین طریق از تفرقه و پریشانیهای ناشی از اختلافات مذهبی جلوگیری کرد . این سیاست او بود و با این سیاست اتحاد و یگانگی بوجود آورد . او رسم سوزاندن زنان هندو را بعد از شوهرانشان و همچنین برده کردن اسیران جنگی را

ممنوع ساخت. مبلغان پرتغالی میگویند: « او پادشاهی محبوب القلوب بود. با بزرگان جدی و با طبقات پائین تر مهربان و نرم و نسبت بهمه کس، چه بالا و چه پائین، چه همسایه و چه خارجی، چه مسیحی یا هندو بعدالت رفتار میکرد» (۱). اکبر امنیت برقرار ساخت و مالیات دهقانان را سبک نمود.

در این زمان مبلغان پرتغالی بدربار اکبر راه یافته و پرتغالیان بزور نیروی دریائی گوا را اشغال نموده بودند. اکبر که بدون نیروی دریائی به پس گرفتن گوا اقدام نمود توفیقی نیافت. در این زمان با آنکه در بنگال شرقی کشتی سازی میکردند مغولان به ایجاد یک نیروی جنگی دریائی توجهی نکردند و یکی از دلایل عمده سقوط امپراطوری مغول همین ناتوانی آنها در زمینه نیروی دریائی بود.

اکبر در اکتبر ۱۶۰۵ در گذشت. آزادی مذهبی زمان او دزدوران پسرش جهانگیر هم ادامه یافت و بعد از او یکسره از میان رفت. در زمان جهانگیر سه کشتی انگلیسی به هندوستان رسید، فرمانده کشتی توماس بست ۲ موفق به انعقاد معاهدات تجارتي با اولیاء بندر سورت گردید و تجارتخانه‌ای در آن بندر تاسیس نمود. در ۱۶۱۵ سرتوماس رو ۳، سفیر جیمز اول پادشاه انگلستان، بدربار جهانگیر رسید و اجازه تاسیس شرکت هند شرقی را بدست آورد. در فرمانی که جیمز اول در ۲۹ دسامبر ۱۶۱۴ صادر نموده به سرتوماس رو دستور میدهد که: « اگر مغول کبیر از او پرسید که چرا پرتغالیان گوا و نواحی همسایه آن با اتباع شاه انگلستان نمیسازند و پیوسته با ایشان براه خصومت و مخالفت میروند جواب گوید که پرتغالیان میخواهند تجارت هندوستان را غصب و تصرف کنند و با آنکه انگلیسیان از درهم شکستن نیروی ایشان عاجز نیستند اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل نیست که بجنگ و اقدامات خصومت آمیز توسل جوید ».

ضمناً ناوگان انگلیس کشتیهای جنگی پرتغال را در دریا های اطراف هند شکست دادند.

پس از آنکه شرکت هند شرقی در هندوستان رونقی گرفت عمال شرکت مقدار فراوانی اجناس انگلیسی و از جمله ماهوت بآن کشور فرستادند که

۱ - نگاهی بتاریخ تالیف نهرو .

2 - Thomas Best

3 - Sir Thomas Roe

چون از حدود مصرف هندیها خارج بود بفرک تهیه بازار جدیدی افتادند و بدین مقصود توماس اولدورت رئیس کمپانی نماینده‌ای بنام ریچارد استیل را روانه دربار شاه‌عباس بزرگ نمود .

پس از جهانگیرپسرش شاه‌جهان از ۱۶۲۸ تا ۱۶۵۸ فرمانروائی نمود. زمان او مقارن با سلطنت لوئی چهاردهم پادشاه مقتدر فرانسه است . تخت طاوس معروف برای جلوس شاه‌جهان و بنای تاج‌محل نیز در زمان او ساخته شده است . این پادشاه برخلاف بابر و اکبر و جهانگیر غرق در تعصبات مذهبی بود . این کوتاه‌نظر متعصب که یک ملت را با یک فرقه مذهبی اشتباه مینمود پایه‌های وحدت ملی زمان پدران خود را که پر جدائی دین و حکومت استوار بود از هم‌پاشید . استبداد و بیرحمی را در هم آمیخته، از توجه بمردم منصرف شد و بساختن بناها پرداخت. او بناهای عالی ساخت ولی در قحطی عظیم نواحی دکن و گجرات بمردم کمک نکرد . توصیفی که نهر و از این موجود می‌کند بسیار گویاست : « وقتی که ثروت و شکوه او در مقابل فقر و بینوائی اتباعش سنجیده شود بسیار زشت و نفرت‌انگیز جلوه میکند » . او بناهای عظیم و زیبا در هند برپا نمود اما « در ماوراء این زیبایی خیره‌کننده دربارها مردم فقیر و مصیبت زده قراردادند که خرج این کاخها و ساختمانهای عظیم را میپردازند درحالیکه خود حتی یک کلبه حقیر هم نداشتند . استبداد نامحدود برقرار بود و برای کسانی که با امپراتور یا نایب‌السلطنه ها و حکمرانانشان موافقت نداشتند کیفرهای مهیب و وحشیانه اختصاص میدادند . اصول ماکیاولی در تحریکات درباری حاکم بود . عطوفت و بخشایش و بردباری و وسعت نظر حکومت عادلانه‌زمان اکبر دیگر متعلق بدوره‌های گذشته بود و اکنون زمینه برای آشفته‌گی و اغتشاش فراهم میگشت » . این مرد در ۱۶۲۹ در هوگلی که در تصرف پرتغالیها بود با ایشان جنگید . پرتغالیها شکست خوردند و به گوا عقب نشستند .

پس از شاه‌جهان پسر او اورنگ زیب سلطنت خود را در ۱۶۵۹ با زندانی کردن پدر پیرش آغاز نهاد و تا ۱۷۰۷ حکمروائی کرد . او مردی بود مذهبی ، بسیار متعصب و سختگیر و فشارهای فراوانی به پیروان مذهب هندو وارد آورد لذا اساس تمرکز و وحدتی که در زمان اکبر بر مبنای سازش و آزادی مذاهب و جدائی مذهب از حکومت استقرار یافته بود از هم پاشید .

این موجود کوتاه‌فکر دوباره جزیه کذائی را درباره هندوان برقرار

کرد و ایشانرا از کارهای حکومتی برکنار نمود. راجپوتها را مورد حمله فرار داد و هزاران معبد هندو را ویران ساخت و با آنکه سلطه خود را بر تمام پهنه هند توسعه داد و سائل از هم پاشیدگی اساس امپراتوری را معنأ فراهم ساخت و دشمنان را از هرسو به مخالفت برانگیخت. در نامه تظلم آمیزی که از جانب هندوان تسلیم او شد نوشته بودند که: « برقراری جزیه مخالف عدالت و همچنین مخالف سیاست صحیح است زیرا کشور را فقیر میسازد و بعلاوه يك بدعت و تخلف از قوانین هندوستان است. در دوران سلطنت آن اعلیحضرت بسیاری از مردم کشور را ترك گفتند و قهرأ سرزمینهای خود را رها کردند. اکنون غارت و چپاول در همه جا حکمروا است، اتباع شما لگدمال میشوند و تمام ولایات امپراتوری شما دچار فقر و پراکندگی و مشکلات فراوانند » (۱). نهر و مینویسد: « همین فقر و مصیبت عمومی مقدمه تغییرات بزرگی بود که در حدود پنجاه سال بعد در هند صورت گرفت و در میان این تغییرات انقراض و زوال ناگهانی و کامل امپراتوری مغولان کبیر پس از مرگ اورنگ زیب بود. تغییرات بزرگ و نهضت‌های عظیم تقریباً همیشه علل اقتصادی در پشت سر خود دارند بطوریکه سقوط امپراتوریهای بزرگ در اروپا و در چین همیشه با فرو ریختگیها و سقوطهای اقتصادی شروع شده که انقلاباتی را از پی خود کشیده‌اند. در هند نیز همین بود ». امپراتوری هند هم در همین سراسیمه افتاد و قیام هندوان که در تعقیب سیاست اورنگ زیب از بندگی سخت موجب سقوط آن گردید. چرخش اوضاع و احوال جهان موجب شده بود که در چنین موقعی سودپرستان حریص بریتانیایی که علائم سقوط را دیده بودند در انتظار باشند. بدین ترتیب، آشفتگیها و نفاقها و ناخشنودیها مورد بهره‌برداری هوشمندانه ایشان قرار گرفت و بدین طریق سقوط مغولان را نه بفتح ملت هند بلکه بفتح خود پایان دادند.

اورنگ زیب در ۱۷۰۷ درگذشت و هند میان فرزندان نالایق او و بعضی حکمرانان و امیران متنفذ افتاد و قدرت حکومت مرکزی از داخل و خارج مورد تعرض قرار گرفت.

در اواخر سلطنت اورنگ زیب پیر نهضت‌های نیمه مذهبی کشور را فرا گرفته بود که در اثر فشارهای اقتصادی بتدریج متوجه مسائل سیاسی میشد و تصادماتی با قدرت مرکزی بوجود می‌آورد. این تصادمات موجب

شد که فرقه‌های مذهبی به گروه‌های نظامی مبدل گردند : « باین ترتیب بود که سیکها و فرقه‌های متعدد دیگر توسعه و تکامل یافته باقندار رسیدند » ۱. ماراها نیز بهمین منوال بشورش و قیام مسلحانه علیه امپراتوری مغول کشیده شدند . نهر و مینویسد : « امپراتوری مغول هند بوسیله نیروهای انگلیسی واژگون نشد بلکه همین نهضت‌های مذهبی و ملی ، مخصوصا نهضت ماراها ، آنرا منقرض کرد . در سال ۱۶۶۹ ، در زمان اورنگ‌زیب . دهقانان جات در ناحیه ماتورا ، در نزدیکی پایتخت آگره ، بارها در مدت سی سال تا زمان مرگ اورنگ‌زیب سر بشورش برداشتند . يك قیام دیگر متعلق بفرقه دیگری از هندوان بنام ساتنایس بود که بیشتر با شرکت مردم عادی بوجود آمد » . سیکها نیز از زمان جهانگیر برانگیخته شده باسلحه دست برده بودند . اورنگ‌زیب پیشوای مذهبی سیکها را که اسلام نیاورده بود کشت و پیشوای بعدی ، سیکها را بصورت يك فرقه نیرومند نظامی درآورد .

پس از مرگ اورنگ‌زیب سیکها شوریدند و با آنکه درهم کوبیده شدند به تقویت خود در پنجاب پرداختند تا آنکه در اواخر قرن هیجدهم يك دولت سیک بوجود آوردند .

در زمان اورنگ‌زیب از هم‌پاشیدگی سیاسی و اقتصادی و فقر عمومی موجب ظهور و قیام سردار شایسته‌ای بنام شیواجی ، در میان ماراها ، در جنوب غربی هند نیز شد . قدرت ماراها در این زمان روز افزون بود بهمان طریق که روز بروز از قدرت دهلی کاسته میشد . پس از مرگ اورنگ‌زیب امپراتوری بزرگ او از هم پاشید و بکشورهای مستقلی تقسیم شد اما هنوز در دهلی یا آگره يك امپراتوری اسمی موجود بود . ماراها روز بروز قوی‌تر شدند تا جائی که امپراتور ناتوان دهلی حقوق حاکمیت آنها را پذیرفت . ماراها سپس نیرومندتر شدند و هند مرکزی را مسخر ساختند و در ۱۷۳۷ بدروازهای دهلی رسیدند و چیزی نمانده بود که حکومت هند را در اختیار آورند که نادرشاه افشار از شمال غربی بهندناخت . ناتوانی و از هم‌پاشیدگی امپراتوری مغولان هند از اواخر سلطنت اورنگ‌زیب آغاز نهاد و سپس در اثر جنگ‌هایی که بر سر جانشینی وی در گرفت شدت پذیرفت . در ۱۷۱۹ میلادی روشن اختر پسر ارشد بهادر شاه ، که پس از اورنگ‌زیب سلطنت‌نشته بود ، بر تخت امپراتوری مغولان که

۱ - از کتاب نگاهی بتاریخ تالیف نهر و .

در حال واژگون شدن بود تکیه زد . این پادشاه که نسبت بجد خود اکبر همان حال شاه سلطان حسین صفوی را نسبت بشاه عباس بزرگ داشت در مدت ۲۵ سال سلطنت از هم پاشیدگی امپراتوری را بچشم خود دید . این مرد نگون بخت و ناتوان هنگامی بسلطنت رسید که روابط میان ملت و حکومت بمرحله گسیختگی و جنگهای خانگی وارد شده بود . دستجات مختلف ملت هند که پیرامون پرچم یگانگی بابر و اکبر و جهانگیر جمع شده بودند در زمان جانشینان ایشان پیرامون حکومت را رها کردند و برای دفاع از حقوق و مذهب خود باسلحه دست بردند . فتودالیسم منقطع هندی که دوا این زمان باوج قدرت خود رسیده بود آلت فعلی بیسی در دست عیال کمپانیهای هند شرقی فرانسه و انگلیس نبود . فرانسویان و انگلیسیان بدست همین فتودالهای فاسد قدرت طلب پیوندهای استقلال هند را میبردند و بتدریج قدرتهای فتودالیه محلی را زیر سلطه خود میکشیدند .

در چنین اوضاع و احوالی ملت ایران در برابر توهینها و تحقیرها و هجومها و غارتها و قتل و عامهایی که در اثر انحطاط صفویه و بی کفایتی و پوسیدگی و فساد سران حکومت آن سلسله و هجوم افغانها و عثمانیها و روسها تحمل کرده بود بانقلاب مردانه ای دست زده و در برابر آن عهد نامردی و بی غیرتی و از هم گسیختگی بمردی برخاسته و با غیرتی که خاص مردم اصیل تحقیر شده است پیرامون نادر، بزرگترین نابغه نظامی جهان، را گرفته بود تا لکه ننگی را که بر دامنش نشسته بود بزداید و مهاجمان بحدود و ثغور کشور را گوشمال دهد . در این زمان نادر شاه مشغول تهیه حمله بدژ مستحکم قندهار بود و محمد شاه که نه لیاقت و نه توانائی آنرا داشت که تقاضای او را دایر براه ندادن افاغنه فراری بکشور هند بر آورد و حتی فرستاده نادر را یکسال در دربار خود معطل گذاشت خشم آن سرباز نیرومند را برانگیخت .

بدین طریق نادر که برای تحقق نقشه های جهانگیری وسیع خود احتیاج بیول داشت و بتوسط سفیران خود از ثروت بیکران و بیصاحب دربار هند و از ناتوانی زمامداران آن کشور اطلاع یافته بود بهند کشیده شد . نادر در ۶ ژانویه ۱۷۳۹ با کلیه قوای خود با نظرف رود سند رسید و پس از تسخیر لاهور بسمت شمال خاوری دشت کرنال ، آنجا که محمد شاه با سیصد هزار سپاهی و دوهزار فیل جنگی و سه هزار اراده توپ در انتظار بود ، رهسپار شد . اختلاف فاحشی که میان استعداد و لیاقت فرماندهی نادر و فرماندهان هندی وجود داشت و همچنین فاصله عظیمی که میان روحیه سربازان ایرانی و سربازان هندی موجود بود در این جنگ کار خود را کرد

و شکست وحشتناکی بهندیان وارد آورد . اگر تلفات سهمگین هندیان را در جنگ کرنال که بعضی به سی هزار و برخی دیگر به ده هزار تخمین زده‌اند با تلفات سپاهیان ایران که بنا بقول شیخ بحرین به سه کشته و یک زخمی بالغ بوده است مقایسه کنیم برتری عظیم استعداد فرماندهی نادر را بر هندیان و خرابی بیحد روحیه نیروهای هندی را درمییابیم . گوئی ارتشی بوده است در حال فرار و پراکندگی که مورد قتل عام ارتش تعقیب‌کننده‌ای قرار گرفته بوده است . بهر حال جنگهایی که در ۲۴ فوریه ۱۷۳۹ میان قوای ایران و هند در گرفت مقاومت حکومت محمدشاه را از هم پاشید بطوریکه این شاه نگون بخت پس از این شکست بنفع شاه ایران از خود خلع سلطنت نمود . نادر باتفاق محمدشاه وارد دهلی شد و سپس جریان‌های اتفاق افتاد که مورد بحث ما نیست جز این نکته که نادر شاه پیش از عزیمت بسوی ایران تاج سلطنت هند را مجددا بر سر محمدشاه گذاشت . اما این محمد شاه دیگر نه قوایی داشت و نه خزائنی .

پس از نادر، در ۱۷۴۷ یک سلسله تجاوزاتی نیز از ناحیه افغانستان صورت پذیرفت و احمدشاه درانی ، شاه افغانستان ، بهند حمله برد . باوجود تمام این حملات از قدرت ماراها چیزی کاسته نشد بطوریکه در ۱۷۵۸ تمامی پنجاب را بتصرف آوردند . سپس احمد شاه درانی در ۱۷۶۱ برای بار دوم بهند تاخت و ماراها را شکست سخت داد و حکمران مطلق شمال هند گردید . ماراها از نو قوای خود را ترمیم نموده عظیم‌ترین نیروی داخلی هند گردیدند .

مهمترین حوادث این دوران مبارزه و رقابت میان فرانسه و انگلیس در جنوب هندوستان است .



هرج و مرج داخلی هندوستان موجب شده که عده‌ای اروپائی در شهرهای ساحلی جنوب هند مستقر شوند . ماموران هندی در اثر هرج و مرج کشور در این نواحی چنان ناتوان شده بودند که حریف اروپائیان نبودند . انگلیسها و فرانسویها به نمایندگی کمیانیهای هند شرقی بساختن قلاع و ضرب سکه پرداختند ، سرباز هندی میگرفتند و با اسلوب اروپائی تربیت مینمودند . با حکومتات محلی هندی پیمان می‌بستند و در اختلافات

هسته‌های پراکنده نیروهای رقیب هندی مداخله کرده یکی را علیه دیگری تقویت مینمودند و از این طریق پول و زمین و امتیازاتی کسب میکردند. در این موقع که حکومت مغولان- کبیر رو به تجزیه و انحلال نهاده و کارگزاران سلطنت از قبیل نواب و راجه‌ها دم از استقلال میزدند و فرقه‌های مذهبی سربشورش میکشیدند ، شرکتهای هند شرقی از اطاعت مقامات هندی سرباز زده قلمرو تجارتهای و مراکز و بنادر متصرفی خود را استقلال بخشیدند . بعلاوه در اختلافات داخلی امراء هند وارد شده آتش جدال و نفاق را دامن میزدند ، از یکی در برابر دیگری بمدافعه برخاسته، نیروی نظامی با اختیار یکی علیه دیگری مینهادند ، و از اینراه ، وجوه قابل توجه یا اراضی وسیع بچنگ میآوردند . این عملیات در اواسط قرن هیجدهم در ۱۷۵۲ ، هنگامی که در امریکا و اروپا جنگهای ۷ ساله ۱۷۵۶-۱۷۶۳ ادامه داشت ، بتوسط یکی از اتباع فرانسه بنام دوپلکس ۱ شروع شد . دوپلکس میخواست شرکت هند شرقی فرانسه را بدولت محلی نیرومندی مبدل نماید تا بتواند ، از طریق اخذ مالیاتها و سایر عواید ، سرمایه بیشتری برای امور تجارتهای بدست آورد .

درواقع ، قبل از دوپلکس ، فرانسوا مارتن ، یکی دیگر از اعضاء شرکت هند شرقی فرانسه ، باعث شده بود که نماینده بزرگ کمپانی ، بنام دوما ، از ۱۷۳۵ تا ۱۷۴۱ به توطئه‌های سیاسی پرداخته ، لشگری از هندیها با اسلوب نظامی اروپائی تربیت کند و بامراء محلی کمک بدهد و بدین طریق در برابر خدمات نظامی خود کاریکال و کلکته را تصاحب نماید . در اثر این اقدامات نماینده بزرگ کمپانی لقب نواب یافت و از جمله اعیان و وجوه کشور هند بحساب آمد . تجارت داخلی هند پس از این ماجرا باختیار کمپانی افتاد .

بعد از فوت دوما ، در سال ۱۷۴۱ ، حکومت کل مؤسسات کمپانی فرانسوی در هندوستان برعهده دوپلکس گذاشته شد .

دوپلکس در سپتامبر ۱۷۴۶ با هزار و پانصد نفر سیبائی (۲) و ۷ کشتی ، در ظرف چهار روز محاصره ، بندر مدرس را که انگلیسها ساخته بودند بتصرف آورد . ولی در ۱۷۴۸ انگلیسها بانفاق ۸ هزار نفر با سی کشتی بمحاصره

1 - Dupleixe

۲- نامی است که سربازان هندی تربیت شده مطابق اسلوب اروپائی داده اند که عبارت از همان سپاهی خودمانست .

پوندیچری پرداختند . اما با وجود دوماه محاصره و ۴۲ روز جنگ و ۲۲۰۰۰ گلوله که در یک روز بقلعه پرتاب کردند بر دوپلکس فائق نگشتند و مجبور به عقب‌نشینی شدند . چهار روز پس از ختم محاصره پوندیچری عهدنامه اکس‌لاشاپل امضاء شد و مدرس بانگلیسها مسترد گردید .

در این زمان که منازعات امراء هندوستان با یکدیگر ادامه داشت دوپلکس مدعیان امارت کارناتیک و نظام دکن را کمک نمود تا بمقصد رسیدند و بدین‌طریق هر دو امیر را بزیر سلطه سیاسی خود درآورد (۱۷۴۹ - ۱۷۵۱) .

اتحادیه ماراهاها نیز که بقصد دخالت در امور دکن با دوپلکس روبرو شد ، پس از شکست ، تبعیت کمپانی را پذیرفت . دوپلکس طبق نقشه معین از مدعیان پاره‌ای از سلطنت‌های هند جانبداری نمود و جمعی از فرمانروایان هندی را مدیون خویش ساخت .

او در این امر بخوبی موفق گردید زیرا عده معدودی از سربازان اروپائی با اضافه سپاهیان تعلیم یافته هندی که اسلحه برتری در اختیار داشتند میتوانستند جماعات کثیری از سربازان عادی هندی را در جنگهای منظم از پا درآورند .

بدین‌طریق مستملکات کمپانی و ولایاتی که تحت‌الحماگی او را پذیرفته بودند ، از خلیج بنگاله تا دریای عمان ، در ۱۷۵۴ ، بوسعتی دو برابر فرانسه و جمعیتی معادل سی میلیون رسید . مجموع قوای دوپلکس عبارت بود از دو هزار اروپائی و چهار هزار سپاهی هندی .

مارکی دوبوسی (۱) ، معاون دوپلکس ، موفق شد که ایالت دکن را با یک آتشبار توپخانه و سیصد سرباز فرانسوی و ۱۸۰۰ سپاهی هندی مسخر کند و باتفاق عده‌ای بهمین میزان صد هزار ماراها (۲) را شکست دهد . این اقدامات دوپلکس مستلزم مخارج گراف بود و از منافع سهامداران فرانسوی میکاست و ایشانرا رنجیده‌خاطر میساخت . این مطلب با اضافه تهدید دولت انگلیس لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را وادار کرد که دوپلکس را احضار نماید و بقول ولتر باین (جنگ تجار) خاتمه

1 - Marquis de Bussy

۲- این طایفه را در کتابها ماهااراتا و مهراث ذکر کرده‌اند ولی نهرو آنها را ماراها مینویسد و من هم قول او را قبول کرده‌ام .

دهد (۱۷۵۴) .

جانشین دوپلکس شخصی بود بنام گودهو (۱). این ابوموسی فرانسوی با حاکم مستعمرات انگلیسی عهدنامه گودهو را منعقد ساخت که بموجب آن کمپانی فرانسه از حقوق خود در امور داخلی هندوستان دست کشید . این واقعه در اثر جبن و ضعف نفس لوئی پانزدهم و ترس از جنگ صورت گرفت . طبق این عهدنامه فرانسویان و انگلیسیان تعهد کرده بودند که از مداخله در امور داخلی هندوستان خودداری کنند . این تعهد درحالیکه فرانسویان را از حقوق مکتسبه وسیعی محروم میکرد از انگلیسها چیزی نمیکاست چون بنادر و مراکز تجارتي ایشانرا کماکان در اختیارشان باقی میگذاشت . اما ششماه بعد از این عهدنامه انگلیسها بدون اعلان جنگ، دردهم ژوئن ۱۷۵۵ ، سه کشتی فرانسوی حامل قشون بکانادا را نزدیک ترنو و مورد حمله قرار دادند و ، چند روز بعد ، بیش از سیصد کشتی فرانسویرا در بنادر خود یا در وسط دریاها توقیف نمودند .

مدتها بعد از این جریانات در ۱۷۵۸ دولت فرانسه سه هزار نفر را بسر داری لالی تولندال بهندوستان فرستاد . او مدرس را محاصره کرد اما خشونت و تحقیری که نسبت بهندویان ابراز میداشت تمام دستجاتی را که سابقا فرمانبردار دوپلکس بودند بر او شورانید . کمکی هم برای او نفرستادند تا قوایش به ۷۰۰ تن رسید و انگلیسها با ۲۲ هزار سرباز و چهارده کشتی جنگی در بندر پوندیچری بر او تاختند و او را بعد از پنج ماه مقاومت تسلیم نمودند (۱۸ ژانویه ۱۷۶۱) . تسلیم پوندیچری آخرین مرحله سلطه فرانسویان بر هند است .

جنگهای ۷ ساله فرانسه و انگلیس نیز منجر بمعاهده ۱۰ فوریه ۱۷۶۳ گردید . لوئی پانزدهم تمام کانادا و سواحل غرب میسیسیپی را بانگلیس واگذاشت و از هرگونه ادعائی نسبت بهند چشم پوشید . فقط پنج شهر هندی بکمپانی مسترد شد مشروط برآنکه هیچگاه در آنجا تجدید استحکامات ننمایند .



همین که شرکت هند شرقی انگلیس به موجب عهد نامه پاریس از رقابت شرکت فرانسوی خلاصی یافت به تحکیم پایه‌های نفوذ و سلطه خود برهند پرداخت و بقول مالسون ۱ ، نویسنده انگلیسی ، هما ن راهی را رفت که خردمندی فرانسویان از پیش هموار ساخته بود . پس به تهیه ارتش محلی با سلوب اروپائی ، دخالت در کشمکشهای امراء داخلی و بهره برداری از این نوع کمکها پرداخت و در مدتی کمتر از پنجاه سال هندوستان را بتوسط خود هندوها مسخر کرد .

در ۱۷۵۶ هنگامی که جنگهای هفتساله آغاز نهاد کسی که بیش از همه برای بسط نفوذ بریتانیا کوشید رابرت کلايو ۲ بود . وی قبلا منشی شرکت هند شرقی بریتانیا بود اما استعداد نظامی فراوانی داشت و با سیاستهای جاری هند آشنا بود . در ۱۷۵۶ که خبر جنگ اروپا را شنید توجه خود را معطوف به بنگال کرد باین امید که فرانسویان را از آن ایالت بیرون براند . در این هنگام بنگال تحت حکومت « سراج الدوله » قرار داشت که حکمرانی بسیار نالایق بود . این مرد ، مسلمان ، و از طرفداران فرانسویان میبود . امپراتوری دهلی هم در این زمان بیش از یک صورت ظاهر قدرتی نداشت . نهر و مینویسد « تعجب آور است که انگلیسها تا سال ۱۷۵۶ یعنی ۱۷ سال پس از آنکه حمله نادرشاه صورت گرفت و باین شرح حکومت مرکزی هند هم پایان بخشید هدایای ساده‌ای بشانه اطاعت و فرمانبرداری برای امپراتوری دهلی میفرستادند » . در واقع باید گفت که تا این دوران نفوذ انگلیسها در مقایسه با نفوذ عظیم فرانسویان در هند رونقی نداشت و در حقیقت فرانسویان مانع اصلی توسعه نفوذ انگلیسها در هند بودند . این بود که انگلیس در مرحله اول کوشید تا فرانسه را از سر راه خود بردارد .

بهر حال سراج الدوله قبل از آنکه کلايو وارد بنگال شود کلکته را گرفت و ۱۶۶ نفر انگلیسی را به سیاه چالی تنگ فرستاد و همه را تمام یک شب در آنجا نگهداشت . میگویند که ۱۲۰ نفر از آنان در این شب خفه شدند (۳) . بزودی کلايو با سه هزار تن که فقط ۹۰۰ نفر آنها انگلیسی بودند سر رسید و شهر شاندرناگور را در مارس ۱۷۵۷ مسخر ساخت . کلايو پس از آنکه یکی از سرداران حاکم بنگال بنام میرجعفر را پنهانی با رشوه خرید در ۲۳ ژوئن

1 - Malesson - Robert Clive

۳- نهر و این مطلب را در کتاب خود بی اساس مینویسد.

۱۷۵۷ حاکم را باهفتاد و هشت هزار سربازش در پلاسی ۱ بجنگ کشید. پس از در رفتن اولین گلوله توپ میرجعفر و همراهانش باردوی کلایوپوستند و موجبات شکست حاکم را فراهم ساختند. حاکم فرار کرد و میرجعفر او را دستگیر نموده سرش را از تن جدا ساخت.

کلایو میرجعفر را حاکم بنگال نمود، شش میلیون لیره برای شرکت اخذ کرد و بعلاوه سالی ۷۵۰ هزار لیره مقرری برای خود برقرار ساخت. دولت بریتانیا پاداش این خدمت کلایو را به بارون دوپلاسی ملقب نمود و منصب لردی بخشید.

نهر و مینویسد: « این جنگ کوچک نتایج عظیمی بیارآورد زیرا سرنوشت بنگال را یکسره کرد و اغلب گفته میشود که تسلط بریتانیا بر هند از زمان جنگ پلاسی آغاز نهاد. امپراتوری بریتانیا بنیان این نیرنگ و خیانت بنا شد. درحقیقت راه و رسم تمام امپراتوریهها و تمام استعمارگران و تمام سازندگان امپراتوریهها نیز چنین است - این چرخش ناگهانی چرخ تقدیر انگلیسیان ماجراجو و طماع را در بنگال در رأس امور قرار داد. آنان ارباب و صاحب اختیار بنگال شدند و دیگر هیچ قدرتی نبود که جلو دست ایشانرا بگیرد. باین جهت همه آنها که خود کلایو در رأسشان بود به گنجینه‌های آن ایالت دست مکشوند و آنها را کاملاً غارت نمودند.... تلاش و کوشش بیشرمانه‌ای برای جمع‌آوری ثروت صورت میگرفت و حرص و آزرگستاخانه ماموران شرکت هندشرقی از حد تصور هم میگشت. از آن پس انگلیسها تعیین کنندگان نوابهای بنگال شدند و بمیل خود آنها را تغییر میدادند. آنها بهیچوجه مسئولیت حکومت را بمعده خود نمیگرفتند و این کار را بمعده نواب بیچاره میگذاشتند که دائماً تغییر مییافت. وظیفه اصلی آنها این بود که باکمال سرعت ثروت بیشتری برای خود بجنگ آورند. چند سال بعد انگلیسها در جنگ دیگری در بوکسار نیز پیروز گشتند و در نتیجه امپراتور دهلی هم دست نشانده ایشان گشت و از آن زمان مقرری منظمی از ایشان دریافت میداشت.»

بعدازفتح پلاسی ده سال تمام انگلیسها در ایالت گنگ بازار فساد و رشوه‌خواری و تحریک را رواج دادند. فساد عجیبی در میان کارمندان شرکت در هند شیوع یافته بود و هر یک برای تحصیل ثروت در پی فرصتهای آسان بودند. از این به بعد انگلیسها تجارت داخلی کشور را در اختیار گرفتند بدون آنکه عوارض محلی بپردازند. نهر و مینویسد: « این کار یکی از نخستین

ضرباتی بود که انگلیسها بر صاحبان صنایع و بازرگانان هندو وارد ساختند. این بود که تاجران انگلیسی با مبالغ هنگفتی که از تجارت مجاز یا غیرمجاز و چپاول و غارت بدست آورده بودند بکشور خود بازمی گشتند. در ۱۷۷۰ قحطی عظیمی دربنگال و بیهار روی داد، بیش از يك سوم اهالی مردند درحالیکه درگزارش رسمی کمپانی تصریح شده بود که باوجود قحطی شدید و مرگ و میر بیش از يك سوم مردم بازهم آنها تمام رقم درآمد و عایدات معمولی را از زندگان بازمانده گرفته اند.

کلایو درایام حکمرانی ثروت عظیمی گردآورد. لذا چون بانگلستان بازگشت مجلس عوام علیه او اقامه دعوی کرد (۱۷۷۳). سوءاستفاده های او باثبات رسید ولی باعث محکومیت او نگردید. کلایو پس از آن از راه افراط در کشیدن تریاک در ۱۷۷۴ خودکشی نمود.

در همین زمان مجلس عوام بریتانیا يك قانون تشکیلاتی برای کمپانی وضع کرد و حکمران عام واحدی برای کمپانی در نظر گرفت که ضمناً تحت مراقبت هیئتی قرار داشت.

بعلاوه، دادگستری ای در کلکته ایجاد نمود که حسن جریان امور اداری را تأمین و « شرافت سیاسی »! بریتانیا را در هندوستان تضمین نماید. نخستین حکمرانی که باین طریق معین شد وارن هاستینگس بود. هندوها او را بیوجدان و بی عاطفه میدانستند. او بعمال خود دستور داده بود که « کدخدانسانه حکومت کنند و تا میتوانند پول بفرستند ». راجه بنارس را که خزائن خالی تحویل داده بود از حکومت برداشت و شاهزاده خانهای عود را نیز که صاحب خزاین مشهور بودند بهمین سرنوشت دچار نمود و يك میلیون و دوست هزار لیره از آنان کشید.

هاستینگس در ۱۷۸۵ بانگلستان احضار گردید. او را نیز بمناسبت سنمگری و پول اندوزی بمحاکمه کشیدند، محاکمه ۹ سال طول کشید و سرانجام حکم تبرئه او را صادر کردند. نهر و مینوینس: « راست است که کلایو و هاستینگس محاکمه شدند اما آنها نمونه کامل سازندگان امپراتوری بودند و تا زمانی که امپراتوریها و حکومتهای استعماری وجود دارند و بر ملتها تحمیل میشوند و تازمانی که مردم مورد استثمار و بهره کشی قرار میگیرند چنین اشخاصی روی کار خواهند آمد و مورد تحسین قرار خواهند گرفت. ممکنست روشهای استثمار و بهره کشی به تناسب زمان های مختلف تغییر پذیرد اما روح واقعی استثمار و بهره برداری از آن همیشه یکسانست.

کلایو از طرف پارلمان انگلستان مؤاخذه و محاکمه شد اما عملاً مجسمه او را در خیابان وایت هال لندن در مقابل اداره هند برافراشته و در درون آن عمارت هم افکار و طرز عمل کلایو سیاست بریتانیا را در هند رهبری و طرح ریزی میکند. هاستینگس سیاست نگاهداشتن شاهزادگان و امرای هندی را تحت حمایت و کنترل بریتانیا و بصورت عروسکهای دست نشاندۀ شروع کرد. بنابراین ما وجود گروه کثیری مهاراجه ها و نوابهای پرزرق و برق و تهی مغز هندی را که بر روی صحنه هند میخرامند و سروصدای فراوانی در باره خود راه میاندازند مدیون او هستیم جنگهایی که بریتانیا در هند کرد بخاطر منافع خود او جریان میافت اما مخارج آن را هند میپرداخت.

کمپانی هند شرقی که یک شرکت بازرگانی بود بر هند حکومت میکرد. راست است که پارلمان انگلستان بطور روز افزونی در کار این کمپانی نظارت مینمود اما بطور کلی سرنوشت و مقدرات هند در دست یک مشت ماجراجویان بازرگان قرار داشت. حکومت تا اندازه زیادی بمعنی بازرگانی و بازرگانی هم بمعنی غارت و چپاول بود و این چیزها باهم اختلاف و تفاوت زیاد و محسوسی نداشتند. هر سال سودهای هنگفتی معادل ۱۰۰ درصد، ۱۵۰ درصد و حتی بیش از ۲۰۰ درصد به سهامداران کمپانی پرداخت میشد، و علاوه بر این، نمایندگان و فرستادگان کمپانی در هند نیز مبالغ ناچیزی که نمونه آن را در مورد کلایو دیدیم برای خود و در مقابل زحمات خود! بدست میآوردند. ماموران عالیرتبه و روساء کمپانی انحصار بازرگانی و داد و ستد را هم در اختیار خود داشتند و از این راه در مدتی کوتاه ثروتی عظیم بچنگ میآوردند».

سرانجام بریتانیا بجای حکومت مغولان کبیر در هند نشست. حکومت سیاسی انگلیس بر هند برای توسعه یک نوع تجارت غارتگرانه بود لذا هند بمشابه یکی از مهمترین پایه های دستگاه اقتصادی انگلیس بشمار آمد و راه هندوستان، بمعنای واقعی، صورت شریان اصلی پیکر انگلیس را بخود گرفت.

در تمام جریانات، از استعمار بازرگانی پرتغال تا ازمنه اخیر، کشور مانیز، بموازات هندوستان، در افاق وسیع استعمارگری غربیان قرار گرفته و حمله پرتغالی ها به گوا بعنوان پیش درآمد استعمار غرب در ایران ثبت شده است. ابتداء پرتغالیها بر هرمز چیره شدند و سپس انگلیسها و هلندیها بساط تجارت خود را گسترده کردند. تاجران بریتانیایی تا هنگامی که شاهان لایق و با

افتخار بر ایران حکومت میکردند امکان تجاوز از حدود تجارت را نیافتند ولی همین که دوران انحطاط سلطنت شروع شد بجویدن پیوندهای هستی ما آغاز نهادند .

پرتغالیان در ۱۶۹۷ میلادی بگوا حمله بردند و در ۱۵۰۷ جزیره هرمز را اشغال نمودند و سپس هلندیها وانگلیسها و فرانسویها رد پای آنانرا گرفته بشرق رسیدند ورقابتهای مخاصمه انگیز وجدالهای زمینی و دریائی دهشت آور را بایکدیگر آغاز نهادند . تجارت شرق دور و هند و ایران و منافع سرشاری که از این تجارت حاصل میشد حرص ایشانرا برانگیخته بود . در سالهای بعد بریتانیائیهها نیز همانند پرتغالیها بموازات عملیات در هندوستان بتوسعه نفوذ خود در ایران پرداختند و برای کسب انحصار تجارت خلیج فارس با پرتغالیها بر رقابت برخاستند .

در این زمان که دوران شکوفان حکومت صفویه بود و منتهی بظهور دولت مقتدر و سیاست دوراندیش شاه عباس بزرگ گردید اوضاع ایران نیز همانند اوضاع هند به پیشقراولان تجارت غرب اجازه نمیداد که از حدود سوداگری پا را فراتر نهند و تجاوز و قیحانه را بجای روابط دوستانه گذارند . از زمان اسمعیل اول صفوی پرتغالیان توانسته بودند قسمتی از جزایر و سواحل ایران و خلیج فارس را زیر سلطه و اشغال گیرند چون ایران همانند هند فاقد نیروی دریائی جنگی بود . ایرانیان که بطور مدام و مداوم در خشکی بمدافعات و تعرضات جنگی اشتغال داشتند توجهی بدریا پیدا نکردند و هنگامی که یک خصم دریائی از کرانه های جنوب سربر آورد غافلگیر شدند .

در این زمان نیروی دریائی از لحاظ کمیت و کیفیت چیزی نبود که از عهده تهیه ملل متمدن شرق خارج باشد . ایرانیان و هندیان امکان آنرا داشتند که این کشتیهای بادبانی مجهز بتوپ را در کرانه های کشور خود بسازند و با سی تا چهل کشتی از این قبیل سواحل خود را از تعرض مصون دارند . اما سلاطین صفوی و حتی شاه عباس نیز از اقدام بساختن کشتی جنگی خودداری کردند و چنین عمل ضروری و شگرفی را برای اراده و تصمیم پولادین نادرشاه ذخیره نمودند .

شاه عباس بزرگ در سالهای اول سلطنت خود با قدرت پرتغالی - اسپانیائی هرمز و سواحل خلیج بلحاظ سیاسی بازی پرداخت و پس از ختم بازیهای دیپلماتیک از چند کشتی جنگی بریتانیائی برای راندن ایشان کمک گرفت . اما این کمک موجب سلطه شرکت هند شرقی در خلیج فارس گردید

و پایگاهی در این حدود در اختیار بریتانیا گذاشت که در هنگام فترت و ضعف دولت ایران برای بسط نفوذ بریتانیاییها در تمام کشور مورد استفاده قرار گرفت. بریتانیاییها پس از این جریان در آبهای جنوب ایران کمین کردند، در مواقع فترت به هجوم بیشتری پرداختند، در زمان نادرشاه مجدداً بکمینگاه برگشتند و پس از او دوباره سر بر آوردند و از چنگکی که بر سردیوار خانه ما بند کرده بودند بهره برداری کرده از دیوار بالا آمدند و خانه را از اختیار صاحب خانه خارج ساختند.

هنگامی که شاه عباس از کمپانی هند شرقی برای تصرف هرمز تقاضای چند کشتی جنگی کرد بریتانیاییها کمک خود را مشروط به تصرف بعدی قلعه هرمز و جابئینی پرتغالیها نمودند اما شاه عباس که از مقصود نهائی این مردم متجاوز و موذی باخبر بود تقاضای ایشانرا نپذیرفت و فقط پس از راندن پرتغالیها نیمی از شهر هرمز را برای دایر کردن تجارتخانه و دادوستد های تجارتنی در اختیار ایشان گذاشت ولی از مراقبت اعمال ایشان غفلت نمیکرد و از وجود ایشان برای صدور ابریشم ایران نهایت استفاده را مینمود. اما در دوران انحطاط صفویه چنانکه خواهیم دید نفوذ کمپانی از حدود طبیعی فراتر رفت تا در زمان نادرشاه که کنترل اوضاع مجدداً در اختیار حکومت مقتدر و دوراندیشی قرار گرفت. بعد از نادر، کریمخان زند فرمانی صادر کرد و یک رشته تجاوزات و قیحانه کمپانی را صورت قانونی بخشید و اختیاراتی بعمال کمپانی تفویض نمود که ناقض استقلال کشور میبود. در این هنگام راه نفوذ قطعی بریتانیا در هندوستان هموار شده بود.

در زمان فتحعلیشاه که نفوذ بریتانیا در هند استقرار نهائی یافته بود هجوم قطعی حکومت بریتانیائی هند بایران صورت واقع بخود گرفت، ناتوانی و پستی قاجاریه نیز به توسعه تسلط ایشان کمک فراوان نمود. در این زمان که هجوم استعماری روس و انگلیس از شمال و جنوب آغاز نهاده بود طرح مسئله نیروی دریائی و ایجاد چنین نیروئی در شمال و جنوب از حدود لیاقت سلاطین قاجاریه خارج بود وانگهی دیگرکار از کار گذشته و پیشرفت صنعتی اروپا ایران را دهها سال پشت سر گذاشته بود.

در سراسر تاریخ مورد بحث ما یک نکته بطور برجسته جلب توجه می کند و آن عبارت از اینستکه شرایط و اوضاع و احوال مملکت که در زمان شاهانی نظیر شاه عباس و نادرشاه در طریق جهشهای مترقیانه شگرفی میافتاده از ثبات و دوام و تکامل بهره ور نبوده بطوریکه مرگ این شاهان بزرگ و اندیشمند آثار فکر و کوشش ایشانرا نیز دچار فراموشی و رکود مینموده

است. در واقع باید گفت که کوششهای مردانه مردم و ترقیات تندی که تحت رهبری آن مردان بزرگ بظهور میپیوسته دستخوش تصادفات نیک و بد بوده و بستگی باین داشته است که، طبیعت، چه قوای عاقله و مدبره‌ای در ولیمهد بودیعه گذاشته باشد. این تبعیت از تصادفات و حوادث طبیعی از خصوصیات زندگانی بدوی است، که در آن، همه چیز جامعه در معرض تصادفات و حوادث طبیعی و تا حدی خارج از اختیار جامعه بوده است. اگر این تصادفات در اختیار جامعه قرار میگرفت و سازمانی متصل و مداوم و غیرقابل پارگی بر سرنوشته مردم حاکم میشد. و بعبارت دیگر اگر قدرت و نظارت مداوم و مستمر ملت بر جریانات عمومی کشور فرمانروائی میکرد دیگر تصادف موجب نمیشد که مرگ هر شاه بزرگ و رویکار آمدن يك شاه نالایق یا ستمگر رشته امور را از هم بگسلد و جریانات عمومی کشور را دچار وقفه و تفرقه نماید و مجدداً ملوک الطوائفی ارتجاعی و عقب برنده را بر سرنوشته مملکت حاکم گرداند. پیشرفتهای عمومی در زمان شاه‌عباس و نادرشاه طعمه همین تصادفات شد. تلاشها و فداکاریهای عظیم مردم و نتایج درخشان آن در این دو دوران نیز دچار همین یازگی و انفصال و از هم گسیختگی گردید.

پیشرفت اقدامات بریتانیا در شرق و غرب که تحت تأثیر مستقیم دموکراسی آن کشور صورت مداوم و مستمر بخود گرفته بود دلیل باری بر صحت این نظر است چون در آن کشور همه چیز در جریان منافع تاجران و تحت کنترل سرمایه داری شکوفان کشور سیر مینمود و جریان طبیعی کوششها و نتایج آنها پس از مرگ يك زمامدار لایق از هم نمیگسست و نابود نمیشد و همچنان در تحت رهبری يك سازمان ثابت دموکراتیک ادامه مییافت تا به نتیجه مطلوب برسد. اما در ایران فقدان دموکراسی موجب گسیختگی و انفصال میشده و ملت قدرت آنرا نداشته است که از جهشهای تند و فداکاریها و شجاعتها و کوششها و موفقیتهای عظیم خود نتایجی ثابت و مستمر بگیرد، مثلاً نیروی دریائی نادر را بعد از او تقویت کند و پایای پیشرفت صنعتی جهان براه تحول و تکامل و ترقی اندازد.

در واقع باید اذعان کرد که موفقیت بریتانیا در شرق و ایران عبارت از موفقیت سیستم کشور داری و سلطه دموکراسی بر استبداد است و الا کسی نمیتواند ادعا کند که ملت بزرگ شاه عباس و نادرشاه در اثر انحطاط جسمی و روحی طریق شکست را پیموده باشد. مثلاً اینکه سرپرسی سایکس انگلیسی نازل ترین دوره های انحطاط یعنی دوران شاه سلطاننصین را، که در آن ملت بزرگ و متمدن ایران مغلوب مشتاق افغانه وحشی گردید، دلیل بیغیرتی

و نامردی و انحطاط مردم ایران بشمار آورده مطلبی دور از واقع و ناشی از درك غلط تاریخ است. درحقیقت علت اصلی انحطاط و شکست را درجای دیگری باید جستجو نمود یعنی در انحطاط هیئت حاکمه و حاکمیت تصادف طبیعی بر اوضاع. دلیل عدم انحطاط ملت ایران اینست که این ملت در اثر عوارضی که از انحطاط صفویه ناشی شده بود و در تعقیب توهینها و تحقیر هائی که در نتیجه حملات افغانها و ترکها و روسها بر او وارد آمده بود چنان پر شد و برآشت که بانقلابی عظیم قیام نمود. درحقیقت جهش انفجار آمیزی که در زمان نادر شاه پدید آمد مظهر این انقلاب انتقامی بود. این حالت انقلابی شگرف مردی نظیر نادر را میطلبد و چون این نابغه بزرگ نظامی ظهور کرد روح واقعی ایران آن زمان نیز منجلی گردید. تمام نیروهای ملت در زیر پرچم آن مرد بزرگ متمرکز شد و بدین طریق دستگاه منظم و مقتدری بوجود آمد که بضرر شمشیر ننگ دوران گذشته را از دامن ملت بزرگ تحقیر شده ایران پاک نمود.

اما گناه فقدان دموکراسی را نیز نمیتوان برگردن ملت بار نمود و آن را دلیل بر منحصط بودن این ملت عرضه کرد. چون وسعت بیکران مملکت و جدائی هسته های انسانی بتوسط کوهها و بیابان های خشک و کویر پهناور و سوزان و پراکندگی این هسته ها در مراکز دور از هم یک عامل طبیعی و مساعدی را در اختیار فئودالیسم وحشی و خونخوار گذاشته بود و از یک پارچگی و یک کاسگی ملت و مملکت ممانعت بعمل میآورد. ولی بمجرد اینکه همین هسته های پراکنده نیز در تحت رهبری یک قائد بزرگ صورت متمرکزی پذیرفت روح انقلابی و غرور ملی و عظمت طلبی ملت بروز و ظهور میکرد و موجب پیشرفت های نمایان و درخشان میگردد. ملت ایران برای نیل بدموکراسی میبایست در انتظار وسائل ارتباطی سریع می نشست تا فواصل بعید راهها را از میان بردارد و نوعی از تمرکز حاصل آورد. و آنکهی همین دوری و جدائی هسته های انسانی مانع توسعه تجارت و ایجاد یک طبقه جدید سرمایه دار در برابر طبقه فئودال بود و بدین ترتیب حکومت عملی برای مدتی مدید در اختیار فئودال ها باقی ماند. فئودالیسم که مرادف با تفرقه و عقب ماندگی است طبیعتا نمیتوانست در برابر هجوم یک سیستم دموکراتیک و آثار آن مقاومت نماید. اما پس از اینکه نفوذ سیستم اخیر الذکر بر سازمان ناتوان و عقب مانده ملوک الطوائفی کشور ما فائق آمد بسیار کوشید که فئودالیسم را تقویت کند و از ایجاد یک حکومت متمرکز مترقی ممانعت بعمل آورد. قتل

مرد بزرگی نظیر میرزا تقی خان امیر کبیر در جهت تحقق همین مقصود بوقوع پیوست .

خلاصه آنکه در جریان مجادلات غربا و شرق از طرفی دموکراسی بریتانیا برتری خود را بر استبداد شرق باثبات رسانید و از طرف دیگر لزوم استقرار دموکراسی به عنوان سنگ اول بنای دنیای آینده شرق مدلل گردید. اینک میپردازیم بسیر تاریخی حوادث و تشریح مدافعات و حملات و کنشها و واکنشهایی که عاقبت بهمان دلائل فوق‌الذکر منجر باستقرار نفوذ قطعی بریتانیا در ایران گردید .



در اواخر قرن سیزدهم میلادی ، در جزیره هرمز ، بتوسط میربهاءالدین ایاز ، شهری زیبا بنا شد و چنانکه لودویگ وارتمان ۱ ، که در ۱۵۰۳ آن جزیره را دیده است ، در سفرنامه خود نوشته «گاهی بیش از سیصد کشتی از کشور های مختلف در لنگرگاه هرمز جمع میشده و همیشه چهار صد تاجر برای تجارت ابریشم ، سنگهای قیمتی و ادویه در آن شهر اقامت داشته‌اند» .

هجوم به ایران

آلفونسو و آلبوکرک ۲ ، در به‌نورد پرتغالی ، در سال ۱۵۰۷ میلادی (۹۱۳ هجری) بمنظور اشغال هرمز در برابر شهر جدید لنگر انداخت و از امیر هرمز خواست که اطاعت شاه پرتغال را بپذیرد و خراجگزار وی گردد. خواجه عطار که بعنوان نایب‌السلطنه کفالت فرمانروایی هرمز را برعهده داشت جنگ را بپذیرفتن دعوت او ترجیح داد و بدین منظور چهارصد کشتی با دوهزار و پانصد سرباز در ساحل گردآورد و سی‌هزار مرد مسلح در جزیره فراهم ساخت . آلبوکرک بیش از هفت کشتی همراه نداشت ولی مجهز بسلاح آتشین و توپ و تفنگ بود. برتری اسلحه و فنون نظامی موجب شکست امیر هرمز گردید و او را خراجگزار پرتغال نمود. امیر غرامت جنگ پرداخت و متعهد شد که هر ساله خراج گزافی بپردازد ، از کالاهای پرتغالی در خلیج

1 - Ludowig wartheman

2 - Alphonso de albuquerque

فارس عوارض گمرکی و عوارض دیگر نگیرد و اجازه ندهد که هیچیک از کشتی های محلی بدون اجازه ماموران پرتغالی در خلیج فارس به تجارت بپردازند. پس از آن آلبوکرک اقدام به بنای قلعه‌ای نظامی نمود و تجارتخانه‌ای در شهر دایر کرد و در برابر شاه اسمعیل اول که از امیر درخواست خراج کرده بود جواب سخت داد و هرگز را مستملکه دوم مانوئل ۱ پادشاه پرتغال اعلام داشت. شاه اسمعیل در برابر این جریان پذیرفت که هرمز تبعه پرتغال بماند بشرط آنکه قوای دریائی پرتغال نیز در لشکرکشی او به بحرین و قطیف و در فرو نشانیدن انقلابات بلوچستان و مکران با او که شاه ایران بود کمک کنند و دولت پرتغال در جنگهای با عثمانی یار و مدد کار ایران باشد.

آلبوکرک در بدو ورود به آب های هرمز از کشتی های فراوانی که بوسیله سپاه نیرومند ساحل پشتیبانی میشدند بیمناک شده بود ولی باتکاء نیروی دریائی جنگی و اسلحه آتشین و فنون لشگری جدید با شجاعت تمام بحمله پرداخت و با نیروی کوچک ولی مجهز خود نیروی عظیم و در حقیقت سیاهی لشکر امیر هرمز را درهم شکست. نیروی دریائی جنگی و فنون جنگ دریائی عامل عمده پیروزی آلبوکرک بود بهمین دلیل پس از آنکه اختلافاتی میان ناخدایان او پیدا شد و سه کشتی از ۷ کشتی مراجعت کردند آلبوکرک امکان حفظ پیروزی و بهره برداری از آنها از دست داد و هرمز را وا گذاشت تا پس از ۷ سال، که تا آن وقت نایب السلطنه متصرفات پرتغال در هند شده بود، در ۱۵۱۵ مجدداً بمعیت یک نیروی دریائی قوی، مرکب از ۲۷ کشتی و سه هزار جنگجو و تسلیحات مدرن آتشین از گوا روانه هرمز گردید و آن جزیره را تسخیر کرد و قلعه نظامی معروف را در آنجا ساخت.

بدین طریق می بینیم که راز موفقیت آلبوکرک نیز همانند استعمار گران فرانسوی و انگلیسی که بعداً بسواحل هند پیاده شدند این بود که کشتی های جنگی و اسلحه آتشین با خود داشت، چیزی که شرقی ها در این زمان از آن محروم بودند و کوشی هم نکردند که بحریه جنگی برای کشور خود بوجود آورند.

آلبوکرک معتقد بود که مراکز اصلی روابط بازرگانی با آسیا و هندوستان سه نقطه است: تنگه مالاکا، تنگه عدن و از همه مهمتر تنگه هرمز و دولت پرتغال با داشتن این سه تنگه میتواند خود را مالک تمام جهان بخواند

و تجارت هندوستان و ایران و سایر کشورهای آسیا را بخود اختصاص دهد. آلبوکرک در ۱۵۱۵ میلادی مرد. از این زمان تا اواخر قرن شانزدهم یعنی تا ظهور شاه عباس بزرگ، خلیج فارس بعنوان صحنه قدرت نمایی پرتغالی ها باقی ماند. انحصار تجارت بنادر جنوبی ایران و سواحل عربستان تا بصره نیز در اختیار پرتغالی ها بود. پرتغالیها که روز بروز سلطه خود را بر بنادر ایران توسعه میدادند، در اثر ستمگری و غارتگری بیحد و حصر، مراکز بازرگانی دریای عمان و خلیج فارس، مسقط و هرمز و بحرین، را بویرانی و زوال کشانیدند. بدستور آلبوکرک اسیران جنگی را قطعه قطعه می کردند.

پرتغالیان پس از تصرف جزیره هرمز بندر گمبرون (بندر عباس حالیه) و آبهای ساحلی آن را تصرف کردند و در آنجا قلعه‌ای بنا نمودند. در آنجا پیوسته ۲۵ تا ۳۰ کشتی جنگی نگه میداشتند و از کشتی های دول دیگر حرق عبور و عوارض بازرگانی و گمرکی اخذ میکردند. بعد از آلبوکرک، که عنوان نایب السلطنه پرتغال را در مستملکات پرتغالی هند داشت، لوپوسوآرز، بجای او ماموریت یافت. او گمرک هرمز را در اختیار گرفت و غارت و ستمگری را بعد غیر قابل تحمل رسانید تا آنکه هرمز و مسقط و بحرین سر بانقلاب کشیدند و گروهی از نگهبانان قلاع پرتغالی را کشتند پس از او دوم دوآرت دومنزس ۲، نماینده جدید پرتغال، با امیر هرمز قراردادی بست و فرمانروائی شاه پرتغال را بر متصرفات او از نو برقرار نمود (ژوئیه ۱۵۲۳ - رمضان ۹۲۹).

در این زمان شاه طهماسب بر تخت سلطنت ایران نشسته بود و گرفتاری های او با عثمانی و ازبکان مانع آن بود که به بنادر و جزایر جنوب بپردازد. وانگهی او نیز از نیروی دریائی محروم بود.

در عوض، نیروی دریائی پرتغال در اقیانوس هند و کرانه های عمان و خلیج فارس نیرو گرفته و بر تمام مراکز بازرگانی هندوستان و کرانه های عمان و خلیج تسلط یافته بود.

این آرامش سلطه آمیز محفوظ بود تا کشتی های جنگی هلندی و انگلیسی بدریاهای این نواحی راه یافتند.

در سال ۱۵۸۰ که سال چهارم پادشاهی شاه محمد خدا بنده، پدر شاه عباس کبیر، بود کشور پرتغال بتصرف دولت اسپانی در آمد و تا ۱۶۴۰ در تصرف آن دولت ماند و متصرفات او نیز در اختیار اسپانیا قرار گرفت.

1 - Lopo suarez-2-dom duarte de menzes



در این دوران که کشورهای اروپای غربی در تجسس طلا و نقره و سودهای بازرگانی کلان شرق و غرب جهان را زیر پا میگذاشتند کشور ما غرق در جنگهای با ترکان و ازبکان ، مال اندوزیهای درباریان و ستمگریهای شاهان و امیران فئودال و سیستم فئودالیسم جاهل و خونخوار میبود . جنگها و لشکر کشیها و نا امنی راهها و وجود دستگاه های گمرکی و عوارضی منطقه ای و محلی ، ناشی از سلطه طبقه فئودال ، وعدم تأمین و تضمین مالی و جانی تاجران و مالداران موجب رکود تجارت و صناعت و فرار روح ابتکار و در نتیجه فقر و اسارت شده بود .

در زمان شاه طهماسب اول نفوذ تعصب مذهبی در سیاست و تجارت نیز مزید بر علت و موجب خودداری از استقرار تماس با تاجران خارجی می گردید چنانکه جنگینسون ، بازرگان و مامور دربار انگلیسی ، را که از راه شمال با تزار روس ، معروف به گراندوک مسکوی ، روابط تجارتي مفیدی بر قرار ساخته و برای استقرار روابط بازرگانی با ایران از راه روسیه به قزوین رفته و بحضور شاه طهماسب اول بار یافته بود بعلمت آنکه مسیحی بود بدستور شاه از دربار راندند و شخصی را مامور نمودند که جای پای او را خاک بریزد .

تجارت مدیترانه شرقی در این عهد در انحصار بازرگانان ژنوا و ونیز قرار داشت . تجارت انگلیس از طریق خلیج فارس هنوز مطرح نشده و انگلیس ها در صدد بودند که از شمال اروپا راهی تجارتي بروسیه و آسیای مرکزی و ایران بکشایند . آنان این راه را گشودند و سودهای سرشاری نیز عاید نمودند . ابتکارات و فداکاریها و کوششهای ایشان موجب حصول چنین سودهایی شده بود .

متأسفانه در این هنگام در ایران و هند چنین ابتکاراتی بوقوع نمی پیوست و شرق که تولید کننده کالاهای مورد احتیاج اروپا بود برای یافتن راههای نزدیکتر و کم خرج تر و بیدردسرتتر کوششی بمنصه ظهور نمیرسانید . بدین طریق بود که شرق زمام ابتکارات تجارتي را بدست غرب سپرد . تعجب آور اینستکه در این عهد نه روسیان و نه ایرانیان هنوز برای استقرار روابط تجارتي اقدامی نکرده بودند .

پیش از آنکه اروپائیان بفکر تجسس راه زمینی و دریائی ، غیر از طریق آب و خاک عثمانی ، بیفتند شرقیان بخصوص ایرانیان و هندیان بعلل گوناگون نتوانستند طلاپهدار این ابتکار گردند در حالی که حق این بود که کشورهای شرق برای حمل کالاهای خود بغرب در تجسس راههای جدید بر خیزند و نیروی تجارتی و جنگی دریائی بوجود آورند . متأسفانه نه ایرانی ها و نه هندیها توجهی بدریا نداشتند چون تا آن هنگام خطری از جانب دریا تهدیدشان نکرده بود .

در داخله کشور نیز در اثر دستگامی که شاه اسمعیل اول بوجود آورده بود روابط تجارتی بموانع محلی بر خورد میکرد و قیمت کالاهادر اثرباجها و عوارض و گمرکات منطقه‌ای و ناامنیا و باغیگری‌های دوره‌ای افزایش میافت .

ایلات ترك زبان در این عهد تنه اصلی ارتش را تشکیل میدادند. سران قزلباش که يك پارچه از رؤساء و خوانین ایلات ترك بودند نفوذ عمده‌ای در حکومت داشتند خاصه آنکه بعد از شاه اسمعیل و از زمان طهماسب اول به بعد اینان که از تیمولها و اراضی و املاک پهناوری بهره‌مند بودند کشور ایران را بمناطق نفوذ عدیده تقسیم نموده قدرت های جداگانه و دستگام های ملوک‌الطوایفی خود مختار بوجود آوردند . در این سیستم حکام ولایات بزرگ استقلال تام داشتند و در امور داخلی اوامر شاه را نمیپذیرفتند جز در مواقع جنگ که باسپاه خود بکمک او میشتافتند .

این سیستم طبقاتی فئودالی که سران قزلباش را برجان و مال‌اهالی مسلط میکرد مانع بزرگی در راه توسعه تولید و بسط تجارت و صناعت و تجلی روح ابتکار در این زمینه‌ها میشد .

در سالهای آخر حیات طهماسب اول که ترکان عثمانی در صدد حمله به قبرس و گرفتن آن جزیره از ونیزی‌ها برآمده بودند وینچنتو.آ. دالساندری به سفارت از ونیز بدربار شاه آمد تا او را علیه عثمانی هابجنگ بکشد . این شخص درباره ایران طهماسب نوشته‌است : «شاه مدت‌بازده سال است که قصر خود را ترك نگفته و مردم نیز قادر باخذ تماس با او نشده‌اند. جاده‌ها ناامن و قضات و دادرسان رشوه خوارند و شاه نیز جز بیول و بزین به چیز دیگری اعتنا ندارد .»

پس از آنکه سلطان محمد فاتح ، سلطان عثمانی ، در ۱۶۵۳ میلادی قسطنطنیه را بتصرف آورد و امپراتوری روم شرقی را برانداخت راه تجارت

شرق و غرب از طریق دریای مدیترانه و آسیای صغیر و شام در اختیار عثمانی افتاد و این جریان خود کوشش اروپائیان را برای کشف راه جنوب آفریقا به هندوستان تحریک نمود. اروپائیان این راه را مکشوف ساختند و به تجارت و انتفاع بیحد پرداختند و دامنه مطامع خو در راه جنوب ایران نیز کشانیدند. با آنکه این قوم تجارت را با جنایت و ستمگری و قتل عام درهم آمیخته بودند شاهان صفوی در اندیشه ایجاد نیروی دریائی جنگی نیفتادند و برای آشنائی با اروپا که میدان کوششهای تجارتي و تحولات فنی مؤثری در زمینه کشتی سازی و ساختمان سلاح آتشین شده بود حرارتي بخرج ندادند و حتی در زمان شاه اسمعیل اول با آنکه غرش توپهای عثمانی قاعدتا بایستی تکانشان میداد برای ایجاد توپخانه منظم و صنف پیاده نظام مسلح با سلاح آتشین و تقسیم بندی لشگری مطابق با اسلوب اروپائی زحمتی بخود ندادند. مردانگی آنان در این بود که با شمشیر بسراغ توپها بروند و توپچیها را گردن بزنند. شجاعت و دلاوری جانشین فنون و صنایع و علم شده بود ولی مسلما نمی توانست برای مدتی مدید جای خالی آنرا پر نماید.

مایه تاسف است که اوضاع واحوال داخلی و رکود تجارتي و عدم امنیت مالی و سیاسی جامعه ما، ناشی از سیستم فئودالی، و اختراع دستگاه قزلباش بازی و تعصبات خشک اشرافی و مذهبی و عدم توجه به توده های وسیع دهقانان و شهرنشینان و فشار به اقلیت های مذهبی و اجبار مردم به تغییر مذهب موجب شد که ملتی بزرگ و مستعد و هنرمند که در زمان شاه اسمعیل گرفتار نوعی تمرکز مصنوعی فئودالی شده بود نتوانست در راه تحولات تجارتي و صنعتی قدم گذارد در حالی که از استعداد صنعتی خلاق بهره مند میبود. مارکوپولو می نویسد: «ایرانیها در ساختن اسباب های جنگ فوق العاده استادند. زین و برگ، مهمیز، شمشیر و کمانهای ایرانی بسیار عالی ساخته شده اند».

تحولاتی که در فوق برشمرديم لااقل در زمان طهماسب اول باید جامعه عمل میپوشید ولی نه او و نه جانشینانش، اسمعیل دوم و سلطان محمد خداپسند، لیاقت و فرصت انجام چنین تحولاتی را نداشتند و توفیق در این کارها را برعهده مرد سیاست و باعزمی نظیر شاه عباس بزرگ گذاردند.

طهماسب اول از ۱۵۲۴ تا ۱۵۷۶ میلادی اوقات گرانبهائی را بدست اهمال و فراموشی سپرد. بعداز او نیز اسمعیل دوم دوران سلطنت خود را وقف ستمگریها و آدمکشیها و جنایت های جنون آمیز نمود. این مرد دیوانه و خونخوار بدوست و دشمن ابقاء نکرد و جمعی کثیر از طرفداران و مخالفان

و حتی برادران خود را از دم تیغ گذرانید یا میل کشید. این جوان افیونی و بنگی باشکوه های جاسوسی فاسد خود عرصه را بر بزرگ و کوچک، عالی و دانی، از درباری و سردار قزلباش تا تاجر و بازاری تنگ گرفت و تخت سلطنت خود را بر مبنای بدگمانی و انتقام و کشتن مردم در اثر اخبار راست و دروغ نهاد و با قتل بسیاری از سران قزلباش سازمان ارتش را که از هم پاشیده بود بکلی بدست هرج و مرج سپرد تا سرانجام بدست خویشان خود مسموم گردید. پس از او شاه سلطان محمد خدا بنده، مرد ناتوان و درویش مآب کور بر تخت سلطنت جلوس نمود. او آلتی بیش در دست زن و ولیمهد و سران قزلباش نبود این مرد نگون بخت بیچاره که حتی در زمان چشمنداری بی لیاقتی خود را در نواحی خراسان با ثبات رسانیده بود به تحریک ملکه خود مهدعلیا بکشتار انتقامی افراد خانواده خود پرداخت و ضمناً گنج های طهماسب اول را میان سپاهیان و سران قزلباش و سادات و فقرا تقسیم نمود. در زمان او هرج و مرجی عظیم بر سازمان اداری و ارتشی مستولی شد و شیرازه کارها از هم پاشید. سران قزلباش که در مناطق خاص خود استقلال تام داشتند در پایتخت نیز بی اغیگری و خودمختاری و توطئه و تفتین پرداخته برای کسب قدرت بجان هم افتادند تا آنکه شاه عباس اول، جوان هفده ساله، پس از جریاناتی که ذکر آن از مقصود ما خارج است، در قزوین بجای پدر نشست. این جوان نخستین کس از سلاطین صفوی است که بمنظور ایجاد یک ارتش منظم غیر ایلیاتی اکثر سران طاعی و یاغی قزلباش را بدست جلاد سپرد و در اندیشه هدفی عالی و برای نجات مملکت از شر ملوک الطوائفی و ایجاد حکومت مرکزی توانا و بنای ارتشی ملی از مردم عادی مملکت، و نه از ایلات گردنکش و فرصت طلب، اساس سازمان نظامی پیش از خود را در هم ریخت. او قوای پراکنده و موروثی سران قزلباش را نابود کرد و بجای قشون چریک ایلیاتی و اتکاء به سران ایلات ترک ارتشی از گرجیان و چرکسیان و پارسی زبانیان که تا آن زمان از خدمات لشگری محروم بودند بوجود آورد و بدین طریق نیروی منظمی برپا ساخت که با اسلحه آتشین و توپ و تفنگ مجهز بود. سران قزلباش را از راس امور لشگری و کشوری برداشت و غلامان خود را از گرجی و ارمنی و چرکس و ایرانی بمقامات موثر برکشید و امتیازات اشرافی قزلباشان را از میان برد. بدین طریق شاه عباس بیک انقلاب واقعی اجتماعی دست زد و بصورت یک سازمان دهنده انقلابی بزرگ درآمد.

اسلحه قشون قزلباش تا زمان او عبارت بود از شمشیر و نیزه و تیرو

کمان و خنجر و تبرزین . استفاده از تفنگ خلاف مردانگی و شجاعت شمرده میشد و سواره نظام قشون اصلی ایران را میساخت. شاه عباس تفنگ را نیز براسلحه قدیم افزود و آن را بجای نیزه دراختیار افراد سپاه گذارد. او از روستائیان مستعد و رعایای ولایات مختلف از جمله از اعراب خوزستان يك سپاه منظم تفنگدار بوجود آورد که از خزانه دولتی حقوق میگرفتند. تفنگچیان مازندرانی بهترین این تفنگچیان بودند .

اشرافیت قزلباش که از میان برداشته شد و دستگاه فئودالیسم که جای خود را بیک حکومت مرکزی توانا داد و ارتش منظم دولتی که جانشین قشون چریک رؤسای ایلات ترک زبان گردید مردم از زیر بار سنگین ستم و تجاوز ایلات و دستجات قزلباش در آمدند و بکار کسب و تجارت پرداختند. راه های تجارتی و کاروانسراها و امنیت نیز موجب توسعه بیشتر تجارت گردید .

اللهوردیخان فرمانده معروف قوای ایران که خود از غلامان فوق الذکر بود بایجاد تحول در نوع اسلحه و اسلوب فرماندهی و تقسیم بندی صنوف پرداخت و دراین زمینه ها از هیئت شرلی کمک گرفت. بدین طریق صنف توپخانه و پیاده نظام تفنگچی بوجود آمد و انقلابی که، از لحاظ اجتماعی و فنی، ارتش و جامعه ایران را تکان داده بود ایران شاه عباس را برای مقابله با ترکان عثمانی آماده نمود . پس از این آمادگی ها شاه عباس برای پس گرفتن شهرهایی که از سالها پیش بتصرف عثمانیها در آمده بود بآذربایجان رفت، تبریز دلاور را که بارها بتوسط ترکها غارت و قتل عام شده بود در اکتبر ۱۶۰۳ پس از ۱۸ سال انقیاد آزاد نمود و بعدا ایروان و شیروان و قارص را بتصرف آورد و برای نخستین بار بایک ارتش تربیت شده و باتوپخانه منظم در حوالی دریاچه رضائیه باسپاه ترک درگیر شد و بیست هزار ترک عثمانی را در پای ارتش ایران بجاگ انداخت . در اثر این پیروزیها آذربایجان، کردستان، بغداد، موصل، دیاربکر، کربلا و نجف و دیگر شهرهای مذهبی که از خاک ایران جدا شده بودند مجددا بدمت شاه افتادند .

شاه عباس کوشید تا عقب افتادگی های ایران را از اروپا در زمینه های نظامی و تجاری مرتفع کند او گوشه گیری سیاسی را کنار گذارد و باب مذاکرات علیه عثمانی را با قدرتهای اروپا باز نمود . راههای تجارتی فراوانی در کشور گشود و تجارت با خارجه را رونق داد و درصدا افتاد که دولت مقتدر عثمانی را بکمک سلاطین اروپا از سر راه تجارت شرق و غرب

بردارد ولی در این زمینه توفیق نیافت .



شاه عباس اول در سال ۱۵۸۸ میلادی (۹۹۶ هجری قمری) بتخت نشست و برای آنکه بتواند از قدرت دولتهای اروپائی علیه دولت عثمانی کمک بگیرد سفیرانی بکلیه پایتختهای اروپا فرستاد ولی از این مراودات نتیجهای عاید نکرد .

امیر هرمز که دست نشانده پرتغالی ها بود در سال ۱۶۰۱ (۱۰۱۰ هجری) درگذشت ، و حاکم بحرین لوای استقلال افراشت . امیرالامرای فارس که برای تسخیر بحرین از پی فرصت میگشت سپاهیان به بحرین گسیل داشت ، امیر بحرین را کشت و پس از نبرد با کشتیهای پرتغالی برایشان غلبه کرد و جزایر بحرین را از تصرف پرتغالی ها خارج ساخت .

بعد از این جریان بفرمان فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا ، شخصی بنام آنتونیو دو گوآ بریاست یک هیئت مذهبی و بنمایندهگی نایب السلطنه واسقف هند بدربار شاه عباس بزرگ آمد . منظور از فرستادن این هیئت سه چیز بود . نخست آنکه منافع تجارتهای اسپانیا و پرتغال را که در اثر تسخیر بحرین کاهش یافته بود بمرتب او لبرساند ، دوم اینکه شاه ایران را از انعقاد قراردادهای تجارتهای با بازرگانان انگلیسی و راه دادن کشتی های بریتانیائی بخلیج فارس باز دارد و سوم اینکه برای تبلیغ مسیحیت در ایران از شاه اجازه بگیرد . شاه عباس به منظور برانگیختن شاه اسپانیا و دربار پاپ به جنگ با عثمانی قول داد که اگر شاه اسپانی با ترکان عثمانی از در جنگ درآید اجازه ساختن کلیسا را صادر نماید و بازرگانان ایرانی را به تجارت با هرمز وادار کند و در نامه ای که بدربار اسپانیا فرستاد تصریح کرد که درباره روابط ایران و بریتانیا نیز به دلخواه اسپانیا رفتار نماید و در نامه دیگری ضمن آنکه از شاه اسپانیا درخواست میکند که متحدان و دوستان خود را بجنک با سلطان عثمانی تشویق کند مینویسد : « درباره تجارت ابریشم نیز سعی خواهم کرد که معاملات آنرا از دست ترکان عثمانی خارج کنم و بعمل آن اعلیحضرت سپارم و تجارت آنرا از راه هرمز دایر سازم » و چون پادشاه اسپانیا در ضمن نامه ای از شاه عباس خواسته بود که به بازرگانان انگلیسی اجازه تجارت ابریشم ایران را ندهد و از ورود کشتیهای بریتانیائی به بنادر ایران ممانعت بعمل

آورد شاه عباس خبر آمدن چند نفر از مردم انگلیس را بدربار خود با اطلاع او می‌رساند و وعده می‌دهد که نسبت باتباع پادشاه اسپانیا لازمه دوستی را بجا آورد بدون آنکه در برابر درخواست اسپانیا در مورد بازرگانان انگلیسی تعهدی بنماید. از این واقعات پیداست که شاه عباس مطلقاً زیر نفوذ هیچیک از مقامات بیگانه نبوده و بدرخواست اسپانیا نیز عمل غیر دوستانه‌ای نسبت به بازرگانان بریتانیایی و نمایندگان شرکت هند شرقی مرتکب نمیشده و برعکس رقابت میان اسپانیا و بریتانیا را در این حدود دامن می‌زده و میکوشیده‌است که بدین طریق سلاطین اروپا را راضی نگهدارد تا شاید آن‌ها را به جنگ با عثمانی بکشانند پادشاه اسپانیا را از بیم آنکه میبادا دولت ایران در اثر یاس ازدوستی با آن کشور با رقبای بریتانیایی او نزدیک شود بچنان جنگی وادار نماید. در این جریانات شهرت یافت که شاه درصدد صلح با عثمانی برآمده و شریف مکه نامه‌ای فرستاده و شاه را به ترك مخاصمه با عثمانی ، که بزبان همه مسلمانان میباشد ، دعوت کرده است . آنتونیو دو گوه آ مینویسد : «من بیدرنگ موضوع سفارت خود و اینکه شاه ایران مرا برای برانگیختن شاهان عیسوی اروپا علیه ترکان به فرنگستان میفرستد و نیز اینکه شاه درصدد دائر کردن تجارت ایریشم از راه هرمز است فاش کردم تا این جریان بگوش سلطان عثمانی برسد و او بقول شاه اعتماد نکند و سپاهی آماده جنگ در مرزهای ایران نگهدارد و شاه نیز همیشه سپاه مجهزی در سرحدات عثمانی داشته‌باشد. زیرا تا این دو حریف سرگرم جنگ باشند جهان مسیحی در صلح و سلامت خواهد بود....» .

فیلیپ سوم در نامه‌ای که توسط رابرت شرلی سفیر شاه عباس برای او فرستاد وعده کرده بود که بزودی بیاری پاپرم و دیگر شاهان اروپا با سلطان عثمانی بجنگ پردازد و کشتی‌های بدریای احمر روانه سازد تا راه کالاهای هندی را که از آن طریق بخاک عثمانی فرستاده میشد مسدود سازند.

قدرت سوده‌های تجارتی در این عصر چنان بوده که روابط میان دولتها را معین و مشخص میکرده است . عثمانی در این عصر بعنوان راه تجارت شرق و غرب مورد بغض و کینه دولتهای اروپائی بوده است که میخواستند آن تجارت شرق را بخود اختصاص و انحصار دهند . این دول در عین حال برای انحصار تجارت شرق مبارزات گوناگونی بین خود نیز داشته اند تا حدی که مثلاً پرتغالیها خانه رابرت شرلی سفیر شاه عباس را که از دربار جیمز اول پادشاه انگلستان مراجعت می نمود و برای چندی در شهر تنبه در ساحل

هندوستان اقامت گرفته بود بضرپ توپ ازجا کردند . ازاین حادثه شرلی جان سلامت برد و در دنبال همان سفر بدربار جهانگیر ، پادشاه هندوستان ، رفت و سپس باصفهان برگشت . چند ماه بعد که رابرت شرلی مجدداً بسفارت شاهعباس بدربار اسپانیا میرفت ، هنگامی که با یک کشتی اسپانیائی ازگوا عازم آن کشور گردید ، کشتیهای انگلیسی هند شرقی در بندر گوا بهسافرن پرتغال حمله بردند تا او را دستگیر نموده از رفتن بااسپانیا بازدارند ولی دراین بار نیز کشتی حامل شرلی از ماجرا سالم جست و در اکتبر ۱۶۱۷ (تابستان ۱۰۲۶ هـ) به بندر لیسبون رسید و پس از انجام مذاکرات بی نتیجه درمورد جنگ با عثمانی در ۱۶۲۳ (۱۰۳۲ هـ) عازم انگلستان شد .

دولت ایران درسال ۱۶۱۳ (۱۰۲۲ هـ) بندرگمبرون را که از پایگاههای نیرومند دریائی پرتغالیان در ساحل ایران بود با برخی قلاع دیگر درکنار خلیج فارس از ایشان گرفت . در تعقیب این جریان عمل پرتغالی دولت اسپانی در جزیره هرمز با سوداگران و اتباع ایرانی بنای بدرفتاری را گذاشتند .

در ۲۵ رجب ۱۰۲۷ هجری (۱۶۱۸) سفیرشاه اسپانیا درباره تصرف جزایر بحرین ، مرکز صید مروارید ، و قلعه بندرگمبرون ، که سپاه ایران از پرتغالیها گرفته بود ، پشاه عباس شکایت کرد ولی شاه بی آنکه راجع به بندرگمبرون سخنی گوید جواب داد که جزایر بحرین را ما از امیر هرمز گرفته ایم که از ایام قدیم تحت الحمایه و باجگزار ایران بوده است و این امر ارتباطی با پرتغالیان که رعایای پادشاه اسپانیا هستند ندارد بنابراین جای گله و شکایتی برای آن پادشاه باقی نیست ، و برخلاف تصور سفیر ، دولت اسپانیا حقی بر جزایر بحرین ندارد . شاهعباس ضمن این گفتگو حقوق ایران را بر جزیره هرمز متذکر گردید چون پس از تسخیر جزایر بحرین و قلعه گمبرون مصمم شده بود که دست پرتغالیها را از سواحل خلیج کوتاه نماید . در واقع ، بردباری شاهعباس نسبت به پرتغالیها تا هنگامی ادامه داشت که با دولت عثمانی در جنگ بود بامید آنکه از نیروی دریائی بی رقیب اسپانیا در شکست دادن عثمانی استفاده نماید .

پرتغالیان گذشته از اینکه ب خاک ایران تجاوز کرده بودند از اجحاف و سختگیری نسبت ببازرگانان ایرانی خودداری نداشتند . حکمرانان هرمز بازرگانان ایرانی را وادار میکردند که کالاهای ایشانرا شصت درصد گرانتر از آنچه میارزید بخرند و صادرات ایران از جمله اسب را ارزاتر از قیمت

معمول میخریدند ، لذا بازرگانان ایرانی درانتظار کاروانهای امتعه هندی درشیراز می‌نشستند . ایرانیان و آرامنه بارها بشاهعباس و خان فارس شکایت بردند و شاه بخان فارس دستور داد که از لنگر انداختن کشتیهای پرتغالی دربنادر خلیج و ورود کاروانهای ایشان بایران جلوگیری کند . این مطلب نشان میدهد که ارزان خریدن و گران فروختن که از خصایص امپریالیسم‌های زمان ماست دراستعمار تجارتهی پرتغالیها نیز علت عمده توجه آنان بانحصار تجارت کشورها به خود بوده است .

راجع بهسختگیری ووحشیگری پرتغالیان به ذکر این واقعه میپردازیم که یکی از ملازمان سفیر ایران که عازم دربار اسپانیا بود و در جزیره هرمز از تنگنایی عبور میکرد بسبب تنگی معبر سربازی پرتغالی برخورد کرد و باصطلاح باو تنه زد سرباز پرتغالی آن مرد را جا بجا کشت و فرمانده هرمز نیز او را مجازات نکرد . شاهعباس خواست که آن سرباز را باوتسلیم کنند ، فرمانده پرتغالی به بهانه اینکه او در کلیسا بست نشسته از قبول درخواست شاه سرباز زد .

بدرفتاری و ستمگری پرتغالیها و سیاست تجارتهی انحصاری آنان که بر غارت و چپاول بیحد و سود بری بی‌منتها مبتنی بود مردم جزایر و سواحل را عاصی نمود بطوریکه دربنادر ایران بکشتیهای پرتغالی آذوقه نمیدادند .

پرتغالیها برای حفظ انحصار تجارت ایران و اطراف خلیج فارس از راه یافتن کشتیهای انگلیسی باقیانوس هند و دریا‌های مشرق بیمناک بودند و از عبور کشتیهای سایر ملل درآبهای خلیج فارس ممانعت میکردند . حکمرانان قلاع پرتغالی با شرایط بسیار سخت به کشتیهای خارجی اجازه عبور میدادند .

شدت رفتار عمال پرتغالی نسبت به نمایندگان شرکت بریتانیایی هند شرقی مشهود بود چنانکه در ۱۰۲۷ هجری (۱۶۱۸ میلادی) ادوارد کنوک نماینده شرکت هند شرقی انگلیسی را با چند تن از همراهانش در آبهای هرمز مسموم کردند .

انگلیسها و پرتغالیها درایران برقابت برخاسته بودند و شاهعباس که بشاه اسپانیا امیدهایی بسته بود رفتار و سلوک پرتغالیان را تحمل نمیکرد ولی بانمایندگان شرکت هندشرقی نیزروابط دوستانه خودرا حفظ مینمود تا آنکه درسالهای ۱۶۱۲ و ۱۶۱۵ دسته‌ای از کشتیهای پرتغالی درآبهای ساحلی

هندوستان از چندکشتی جنگی انگلیسی شکست خوردند و در ۱۶۱۸ نیز میان ایران و عثمانی صلح برقرار شد و شاه‌عباس از قید سیاست بردباری در برابر فرمانروایان متصرفات اسپانیا - پرتغال در سواحل ایران و تجاوزات و غارتها و مداخلات بیرحمانه و جسورانه ایشان در امور تاجران و سوداگران ایرانی خلاصی یافت . در این آوان نامه‌ای از فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا برای شاه رسید که حاضر است در بحر احمر با سلطان عثمانی بجنگد و راه دریانوردی و تجارت را بر ترکان ببندد و پنج کشتی بزرگ اسپانیولی را بویژه برای این منظور آماده کرده است . درباره تجارت ابریشم نیز نوشته بود که به بازرگانان ایرانی اجازه میدهد که ابریشم را به هرمز یا گوا ببرند و حتی بدون پرداختن حقوق گمرکی و عوارض دیگر به لیسبون حمل نمایند ولی برای حمل آن بکشورهای دیگر مجاز نخواهند بود . در برابر این تسهیلات ، پادشاه اسپانیا تقاضای استرداد گمبرون و جزایر بحرین را بامیر هرمز تجدید نموده بود . از نامه دیگری که توأم با همین نامه از رابرت شرلی سفیر شاه‌عباس از اسپانیا برای شاه رسیده بود نیز آشکار است که عمال شرکت بریتانیایی هند شرقی در این زمان در تلاش انعقاد قراردادهایی با شاه‌عباس بوده‌اند چون سفیر نامبرده از شاه درخواست کرده است که تا رسیدن خبر قطعی ارجانب وی از انعقاد هرگونه قراردادی با عمال شرکت هند شرقی و اتباع انگلستان خودداری نماید چون سلطان عثمانی و پادشاه انگلستان روابط نیکو دارند و از جنگ بایکدیگر گریزانند و هرگز راه دریای سرخ را مسدود نمی‌نمایند .

شاه‌عباس در چنین اوضاع و احوالی تصمیم به پیرون کردن پرتغالیها از هرمز گرفت . بدو راس‌الخیمه را که در تصرف امیر هرمز بود مسخر ساخت و قلعه پرتغالیان را در جزیره قشم محاصره نمود . از نامدهون‌گاریسپا سفیر اسپانیا بشاه‌عباس و جوابی که شاه باو داده هویداست که رقابت پرتغالیها و انگلیسهای کمپانی هند شرقی در این زمان در برابر ایران بحد اعلی رسیده بوده است چنانکه در نامه خود از رفتار عمال انگلیسی و توجه خاص شاه بایشان گله کرده . و شاه نیز آشکارا پاسخ گفته که « انگلیسیان مردمی تربیت شده و مؤدب هستند که هیچگاه برخلاف من رفتاری نکرده‌اند ، این قوم از جانب پادشاه خود باین دیار می‌آیند و مهمان منند » . شاه‌عباس به پس‌دادن متصرفات سابق پرتغال و قبول انحصار تجارتی پرتغالیان نیز صریحاً جواب مخالف داد .

در ۲۷ دسامبر ۱۶۲۰ میان کشتی‌های جنگی انگلیسی و اسپانیایی - پرتغالی درآب‌های بندر جاسک نبرد آغاز نهاد و نیروی دریایی اسپانیا - پرتغال شکست خورد و کشتیهای انگلیسی در اثر این موفقیت ابریشم فراوانی را که از ایران خریده بودند بار کشتیها نموده راه هندوستان پیش گرفتند. پس از این شکست ، نیروی اسپانیا - پرتغال ، قسمتی از جزیره قشم را تسخیر نمود تا بتواند آب‌آشامیدنی هرمز را که از آن جزیره فراهم میشد تامین کند و سپس در سواحل ایران بقتل و غارت و سوزاندن بندر و دهکده‌ها پرداختند و بازرگانان ایرانی را بعنوان گروگان اسیر کردند.

شاه عباس در اواخر ۱۰۲۹ هـ (۱۶۲۰ م) شرکت بریتانیایی هند شرقی پیشنهاد اتحاد علیه نیروهای اسپانیا - پرتغال را نمود و چون شرکت در این امر تردید نشان میداد او را تهدید کرد که در غیر این صورت ابریشمهای خریداری شده شرکت را در ایران ضبط نموده و امتیازاتی را که داده است منتفی خواهد ساخت . پس نمایندگان شرکت پیشنهاد شاه را پذیرفتند و نیروی دریایی کافی بسواحل خلیج فرستادند . نیروهای شاه عباس جزیره قشم را بتصرف آوردند و عبور کشتیها را از هرمز بسواحل ایران ممنوع ساختند در حالیکه قلعه قشم همچنان در اختیار پرتغالیان مانده بود.

ادوارد مونوکس (۱) نماینده مقیم انگلستان در ایران به امامقلیخان امیرالامرای فارس ، که مامور جنگ با پرتغالیان بود ، پیشنهاد کرد که در صورت توفیق در جنگ ، قلعه هرمز به انگلیسیان تسلیم شود و درآمد گمرکی جزیره از آن پس به تساوی میان دولت ایران و شرکت تقسیم گردد و کالاهای انگلیسی از پرداختن گمرک و سایر عوارض معاف شود باضافه شرایط دیگری که باین سختی نبود. شرکت میخواست بدینوسیله جانشین پرتغالیها گردد و بعلاوه از طریق اخذ درآمد گمرکی و معافیت از عوارض و گمرکات درآمدهای جدیدی تحصیل نماید و تمام اینها بخاطر پنج کشتی جنگی بادبانی که بکمک ایران میفرستاد .

امامقلیخان تسلیم قلعه هرمز را بشرکت انگلیسی نپذیرفت ولی موافقت کرد که قلعه هرمز را طرفین در تصرف گیرند تا شاه عباس در این باره دستور دهد ولی پس از تصرف قلعه باین وعده وفا نکرد و قضیه درآمد گمرکی را نیز رد نمود.

نیروی مشترک ایران و شرکت در ۱۹ ژانویه ۱۶۲۲ (ششم ربیع الاول

۱۰۳۱) به قلعه قشم حمله نموده آنرا مفتوح ساختند و فرمانده نیروی دریائی اسپانیا را که در آن قلعه بود اسیر کرده بکشتیهای انگلیسی بردند و سپس در ۹ فوریه ۱۶۲۲ کشتیهای انگلیسی با ۲۰۰ قایق ایرانی از بندر گمبرون حرکت نمودند و برابر جزیره هرمز لنگر انداختند و روز بعد دو کشتی انگلیسی سه هزار سرباز ایرانی را در هرمز پیاده کرد. این عده شهر را گرفتند و قلعه را بتوپ بستند. در ۲۳ آوریل (۱۱ جمادی الثانی) قلعه تسلیم شد و پرچم پرتغال که بیش از یک قرن بر فراز قلعه آلبوکرک در اهتزاز بود برای همیشه فرود آورده شد. قلعه هرمز را سردار سپاه ایران تصرف کرد و فقط نیمی از شهر را، که قلعه را، در اختیار انگلیسها گذارد.

پس از این جریانات ایرانیان در بندر گمبرون قلعه دیگری بناموندند و این بندر را لنگرگاه کشتیهای انگلیسی و هلندی قرار دادند و آنرا بندرعباس نامیدند.

اما پرتغالیان، سه سال پس از سقوط هرمز مجدداً با شاه عباس طرح دوستی ریختند و از آنچه در سواحل خلیج متصرف شده بودند رسماً چشم پوشیدند. شاه نیز در عوض بایشان اجازه داد که در بندر کنگ، در شمال شرقی بندر لنگه، قلعه و تجارتخانه بسازند و در بحرین بصید مروارید پردازند، از عوارض و حقوق گمرکی معاف باشند، و بعلاوه، نیمی از درآمد گمرکی بندر را بخود اختصاص دهند. شاه میخواست بدین طریق دوستی اسپانیا و پرتغال را جلب کند تا در موقع لزوم از آندوستی بر ضد شرکتهای بریتانیائی و هلندی هند شرقی که در خلیج فارس قدرتی بهم رسانده بودند استفاده کند.

مواد این عهدنامه شاه و پرتغالیها تا هنگامی که مسقط در اختیار ایشان بود اجرا شد و از آن پس دولت ایران در زمان شاه عباس دوم از اجرای آن سرباز زد.

پس از آنکه شرکتهای هند شرقی هلندی و بریتانیائی قدرت و سلطه خود را در دریاهاى مشرق توسعه دادند در طی قرن هفدهم جزایر سوند و ملوک و مالاکا و سیلان و سواحل هندوستان و کاب، در جنوب افریقا، از اختیار پرتغالیان خارج شد. قسمتی را هلندیها گرفتند و قسمتی را اعراب و هندیان بازستاندند و بندر کنگ هم از دست ایشان رفت. از آن پس تجارت هند و ایران بدست انگلیسها و بازرگانان هلندی افتاد.



شاه عباس در ۱۶۱۶ دستور خاصی برای افتتاح باب تجارت با شرکت هند شرقی انگلیسی صادر کرد و فرمان داد که ماموران دولت ایران با انگلیسیان با کمال مهربانی رفتار نمایند و از اموال ایشان در برابر تجاوزات هر اروپائی دیگر دفاع کنند .

انگلیسها بندر جاسک را برای لنکراندازی و بارگیری انتخاب کرده بودند چون این بندر را مصون از حملات کشتیهای پرتغالی میپنداشتند .

سرتوماس رو (۱) سفیر انگلستان در دربار جهانگیر پادشاه هند ، که این بندر را مناسب تشخیص نمیدهد شرکت هند شرقی چنین مینویسد :

« سوداگران ما درباره تجارت با ایران نمیدانند چه باید کرد . بندر جاسک برای فروش مالالتجاره ما محل مناسبی نیست و آنچه هم که تاکنون بدانجا فرستاده اند بفروش نرسیده است . علاوه براین در این ایام رابرت شرلی از طرف شاه عباس اسپانی رفته است تا با پادشاه اسپانیا و پرتغال قراردادی ببندد و بسوداگران آن دو کشور اجازه دهد که در بندرگمبرون و سایر نقاط ساحلی خلیج فارس تجارتخانه‌هایی دایر کنند و خرید و صدور کالاهای ایرانرا بخود منحصر سازند و در برابر آن همسال چندین کشتی ادویه و فلز و کتان هند برای فروش بایران ببرند . اگر شرلی در ماموریت خویش توفیق یابد کوشش و اقدامات شرکت ما بهدر خواهد رفت » . و ضمناً در نامه‌ای که بشاه عباس بزرگ مینویسد تصریح میکند که « قرار تازه شاه با اسپانیا و اجازه تجارت آزاد به تمام بازرگانان مسیحی با مقررات فرمانی که در مورد بریتانیائیها صادر کرده است مغایر است و هرگاه دولت ایران انحصار تجارتی را در اختیار دولت دیگری قرار دهد انگلستان ناگزیر به نیروی جنگی خود توسل خواهد جست و اینکار ممکنست امنیت و آرامش خلیج فارس را برهم بزند » .

پس از این نامه بازرگانان انگلیسی افتتاح راه تجارت را بایران ، بدلائلی ، بر نظریات توماس روترجیج دادند و اجازه اینکار را از شرکت هند شرقی نیز دریافت داشتند . بدین طریق در نوامبر ۱۶۱۶ نخستین کشتی

از کتاب زندگانی شاه عباس اول - Sir Thomas Roe - 1

تجارتی انگلیسی بنام جیمز از بندر سورت عازم جاسک گردید و با آنکه پرتغالیها در سر راه آن مشکلاتی ایجاد کردند با کالاهای فراوان باتفاق ادواردکنوک وارد جاسک شد. ادواردکنوک از طرف شرکت ماموریت داشت که با شاهعباس قراری برای استوار ساختن بنیان بازرگانی ایران و شرکت بگذارد. شاه نیز او را بگرمی پذیرفت. کنوک بشاه پیشنهاد کرد که شرکت هندشرقی هر سال کشتیهائی به بنادر ایران فرستد که گذشته از تجارت، ابریشم ایرانرا نیز از راه دریا باروا حمل نمایند. شاه موافقت کرد که شرکت در اصفهان و شیراز تجارتخانه‌هایی دایر کند و هر بندری را که مناسب بداند مورد استفاده قرار دهد و در سراسر ایران نیز آزادی مشغول داد و ستد گردد. منظور شاه این بود که دست پرتغالیان را از جنوب ایران کوتاه کند. اسپانیا و پرتغال برای برهم زدن این سازش بسیار کوشیدند ولی بد رفتاری ماموران ایشان در جنوب چنان بود که کوشش دولتهای مذکور بجائی نرسید ولی چنانکه گذشت ادوارد کنوک و همراهانش را که در ۱۶۱۸ برای انجام پاره‌ای تشریفات تجارتی به هرمز سفر میکردند مسموم نمودند.

درفوریه ۱۶۲۳ میان رابرت شرلی سفیر شاهعباس، که اصلا انگلیسی بود، و جیمز اول پادشاه انگلستان در لندن عهدنامه‌ای ترتیب یافت که طبق آن عهدنامه دولت انگلیس تعهد میکرد تمام کشتیهای خود را در خلیج فارس علیه اسپانیا-پرتغال که مایه زحمت ایران و مخل تجارت هند شرقی بودند در اختیار دولت ایران گذارد و دولت ایران نیز متعهد میشد که هرگاه دولت انگلیس بخواهد ۲۵ هزار سرباز در اختیار آندولت قرار دهد. از این پس بازرگانان ایرانی میتوانند کالاهای خود از جمله ابریشم را که در انحصار شاهعباس بود با کشتیهای انگلیسی به انگلستان و از آنجا بسایر نقاط اروپا حمل نمایند.

بدین ترتیب عهدنامه تجارتی و سیاسی و نظامی مذکور اتحادی میان نیروهای دریائی و زمینی ایران و انگلستان برای حفظ تجارتخانه‌های انگلیسی و بنادر ایران از خطر کشتیهای اسپانیا-پرتغال بوجود می‌آورد. اما پیش از امضاء این قرارداد جیمز اول مرد و چارلز اول، پسرش، بسلطنت رسید.

*

* *

پیش از آنکه شاه عباس بقلعه پرتغالی هرمز حمله برد و مقارن باین اوضاع ، چنانکه گذشت ، رابرت شرلی در دربار اسپانیا بود و از آنجا نامه‌ای بشاه نوشت که حاوی پیشنهادات پادشاه اسپانیا برای اتحاد با ایران بود ، شرلی در پایان این نامه مطالبی افزوده که نماینده مخالفت او با نفوذ تجارت شرکت هند شرقی است . او مینویسد : « چون دوستی پادشاه اسپانیا از حد بیرون است ، نوعی باید نمود که پادشاه خورشید کلاه (۱) راضی بوده باشد و آنچه بصرفه نواب اشرف (۲) می‌بینم باید که جماعت انگلیس را از شهر خود دور کند و جواب گوید . اگرچه اصل این فقیر انگلیسی است اما خدمت وفایده نواب از جانب پادشاه اسپانیه است ، والحال پادشاه اسپانیه همه ساله بجنگ روم (۳) میرود و این مجاریه فایده کلی بنواب دارد و میان انگلیسی و رومی نهایت محبت است . هرگز در میان ایشان جنگ واقع نشده و راه دریای سرخ را مسدود نمی‌نمایند » (۴)

هنگامی که رابرت شرلی در لندن با نمایندگان چارلز اول برای امضاء عهدنامه سرگرم مذاکره بود ، عمال شرکت هند شرقی در دربار شاه عباس به تحریکات پرداخته و موفق شده بودند که شاه عباس سفیر دیگری را بنام نقدعلی بیگ بدربار بریتانیا بفرستد . این سفیر در اول فوریه ۱۶۲۶ بانگلیس رسید . نمایندگان شرکت هند شرقی پذیرائی بسیار مجلی از او کردند و وسائلی برانگیختند که کالسه سلطنتی با هشت اسب برای او فرستاده شد . چون او بلندن رسید عمال شرکت تمام مخارجش را برعهده گرفتند و منزلی برایش آماده ساختند . رابرت شرلی که از مقصود این سفیر تازه اطلاعی نداشت با چند تن از درباریان بدیدن سفیر جدید رفت . نقدعلی بیگ بانهایت بی‌احترامی با شرلی و همراهانش مواجه شد و سپس ناگهان برخاسته سیلی سختی بروی او کوبید و اعتبارنامه‌های او را نیز درید ، شرلی را به جعل دستخط شاه متهم ساخت و او را دغل و حقه‌باز معرفی نمود . این رفتار را نقدعلی بیگ به تحریک عمال شرکت هند شرقی نمود تا این شرکت بتواند شرلی را از سرراه خود بردارد . پس از این جریان عمال شرکت برای اثبات حقانیت نقدعلی بیگ کوشیدند . شاه انگلیس برای روشن شدن حقیقت فرمان داد که هر دو سفیر باتفاق یکی از رجال

۱- منظور پادشاه اسپانیاست. ۲- منظور شاه عباس است - ۳- منظور

عثمانی است .

۴- از کتاب زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای فلسفی .

انگلیس بنام سردورمرکاتن (۱) بایران برگشته بحضور شاهعباس برسند تا معلوم شود که رابرت شرلی سفیر شاهعباس بوده است یا خیر. ولی در ضمن راه، در ساحل شرقی افریقا، نقدعلی بیگ از ترس مجازات خود را یا تریاک مسموم کرد.

مضمون فرمانی که چارلز اول به سفیر خود سردورمرکاتن داده نشان میدهد که تاجران شرکت هند شرقی از مداخلات ماموران سیاسی بریتانیا در امور تجارتی خود بیمناک و ناراضی بوده‌اند بطوریکه چارلز اول در فرمان خود تشریح میکند: « پس از تقدیم اعتبارنامه بعرض شاه ایران برسانید که سر رابرت شرلی پیش از این از جانب او سفارت نزد ما آمده..... پس از آن سفیری دیگر بنام نقدعلی بیگ از جانب آن پادشاه بانگلستان رسید..... به سر رابرت شرلی توهین کرد و اعتبارنامه‌های او را درید و بر روی وی سیلی زد..... شما امر میکنم که این مطلب را با پادشاه ایران در میان گذارید تا معلوم شود که حق با کدامیک بوده است..... درخاتمه میل قلبی ما اینستکه شما.... در کار بازرگانان انگلیسی که با ایران معامله میکنند مداخله نکنید و تنها بموجب این دستورالعمل، بی آنکه هیچگونه زحمت یا خرج یا ناراحتی برای تجار ما گردد رفتار کنید تخلف از این دستور خون شما را بهدر خواهد داد. وایت‌هال ۱۵ آوریل ۱۶۶۶.»

سفیر انگلیس باتفاق رابرت شرلی در ۲۵ مه ۱۶۲۸ در کاخ شاهی اشرف بحضور شاهعباس رسیدند شاه گفت که حاضر است ده هزار عدل ابریشم همه ساله در ماه ژانویه در جزیره هرمز تحویل دهد و بجای بهای آن ماهوت انگلیسی دریافت دارد بشرط آنکه بازرگانان انگلیسی با ترکان عثمانی تجارت نکنند. درباره شرلی نیز گفت که سفیر واقعی وی بوده و بسر خود سوگند خورد که اگر نقدعلی بیگ زنده آمده بود او را باندازه روزهای سال قطعه قطعه میکرد و با فضله سگ میسوزانید. پس از این ملاقات شاه، دیگر، سفیر و رابرت شرلی را بحضور نپذیرفت.

سرتوماس هربرت از همراهان سفیر انگلیس در سفرنامه خود مینویسد: « محمد علی بیگ را ظاهراً عمال شرکت هند شرقی با هدیه و پیشکش جلب کرده و با ما دشمن ساخته بودند. این مرد امروز تنها کسی است که مورد اعتماد و التفات شاه است. هرکس را که او بخواهد شاه میپذیرد و احترام میکند و هرکس را او اراده کند شاه میکشد. بهمین سبب برای جلب محبت

وی از هر طرف برایش پیشکش و هدیه میفرستند بطوریکه درآمد سالیانه او در حدود ۱۴۰ هزار لیره است.

سفیر انگلیس و رابرت شرلی یکجا مورد بی‌مهری و بی‌اعتنائی قرار گرفتند. شاه نیز پس از آنکه اعتبارنامه های شرلی را مجدداً خواند همه را معمول شمرد و در آتش انداخت و فرمان داد که شرلی از ایران بیرون رود و این‌همه در اثر دشمنی محمدعلی بیگ با شرلی بود. شرلی پس از این جریانات از غصه دق کرد و در ۱۳ ژوئیه ۱۶۲۸ در قزوین درگذشت. سردورمرکاتن نیز پس از مرگ شرلی در همان شهر وفات یافت. بدین‌طریق شرلی از پیش‌پای شرکت هندشرقی برداشته شد و شرکت با رشوه و پیشکشی بخریدن محمدعلی بیگ و امثال او پرداخت.

از خدماتی که برادران شرلی، آنتونی و رابرت، در این عهد بکشور ما نموده‌اند آشنا کردن سپاهیان ایران با اصول و فنون نظامی اروپائی را باید با خطوط برجسته نوشت چون نیروی جنگی دریائی و اسلحه‌آتشین و فنون نظامی مربوط بان و پیشرفتهائی که اروپائیان در این زمینه‌ها حاصل کرده بودند موجب تسلط ایشان بر شرق شده بود.

شاه عباس پس از آنکه برادران شرلی را، هنگام ورود بایران، با حرارت و عزت فراوان پذیرفت آنتونی شرلی را لقب میرزا عطا کرد و او را میرزا آنتونیو نامید. میرزا آنتونیو در مدت ششماه اقامت خود در اصفهان قنون جدید جنگ با اسلحه آتشین را بدسته‌ای از سربازان ایرانی آموخت. ساموئل پرچس کشیش انگلیسی که در سالهای ۱۶۱۳ و ۱۶۲۶ میلادی بمشرق سفر کرده است در این زمینه مینویسد: « دولت عثمانی که مایه بیم و هراس جهان مسیحی شده است اینک از یک انگلیسی بنام آنتونی شرلی مرعوب و از سرنوشت آینده خود بیمناک شده است. ایرانیان فنون جنگ را از شرلی آموخته‌اند و با آنکه پیش‌از این از بکار بردن توپ بی‌خبر بودند اینک پانصد عراده توپ برنجی و شصت هزار تفنگ دارند. از اینرو ایرانیان که تاکنون باشمشیر مایه نگرانی و بیم ترکان عثمانی بودند اینک با گلوله توپ لرزه بر اندام ایشان افکنده‌اند». البته این مطلب اغراق آمیز است که ایرانیان پیش از شرلی از بکار بردن توپ بی‌خبر بودند چون شاه طهماسب اول در جنگ با ازبکها از توپ و قلعه‌کوب و ضربه‌زن استفاده میکرده و سلطان محمد خداپنده نیز در حمله به قلعه تربت حیدریه چند توپ را که در همانجا ریخته بودند بکار برده است. ولی فنون نظامی و اسلوب تقسیمات ارتشی و تشکیل صنوف پیاده نظام تفنگچی و توپخانه در زمان شاه‌عباس بزرگ

بصورت مؤثر در ارتش ایران وارد شده است و شاید شرلی در این زمینه ها کمکهای کرده باشد .

*

* *

شاه عباس مردی مدبر ، کارآمد و نیرومند بود ، دولتی مقتدر و مورد احترام ، کشوری متمدن و تجاری پر رونق بوجود آورد ، ولی ، سازمانی که در عصر او بوجود آمده بود چون ارتباط مستقیم با شخصیت او داشت ، پس از مرگ او ، بحال احتضار افتاد و بزودی دچار هرج و مرج گردید . درست است که این پدیده ناشی از طبیعت حکومت مطلقه بود ولی شاه ، خود تیز ، در اثر ستمگری و خشونت ذاتی بیحد و بدگمانی بی انتها ، مانع شد که سازمان زمان او بعنوان پایه آینده بکار آید و چون محوری مداوم و انفصال ناپذیر و استوار در زمانهای بعد از او دوام پیدا کند و تکامل پذیرد ، و بدین طریق ، آینده ای اطمینان بخش ، براساس آن پایه مستحکم ، از بطن قرون سر برآورد .

نقص کار شاه در دوزمینه بود : اول آنکه ، در زمینه سیاست خارجی ، برای مبارزه با پیشقراولان سرمایه داری تجاری و استعماری غرب ، حالت دفاعی بخود گرفت ، بدین معنی که این پیشقراولان را از طریق بهره برداری از رقابتهای دولتهای غربی ، و نه از راه اتخاذ سیاست مثبت ، وادار بر رعایت حقوق ملت ایران ساخت ، و این خود ، تدبیر استوار و قابل دوامی نبود چه ، طبیعتا ، با ازمیان رفتن عواملی که استفاده از چنین سیاستی را ممکن ساخته بود ، سلطه خارجی بر این کشور ، که بطور مثبت در جبران عقب ماندگیها نکوشیده بود ، صورت محتوم میافت . چنانکه ازدهای بریتانیا همینکه مارهای کوچک را یکی پس از دیگری بلعید ، کشور ما را ، که از سیاست منفی و نه از سیاست مثبت سازنده پیروی کرده بود ، سهولت بزیر مهمیز خویش کشید . در واقع ، دوراندیشی و دلواپسی از آینده اقتضا مینمود که به تحولات اروپا و علل و عوامل هجوم سرمایه داری تجاری آن قاره بشرق و غرب جهان وبآنچه مایه پیشرفت و تفوق غربیان شده بود با بصیرت و دقت بیشتری توجه گردد و در راه کسب این وسائل تفوق و پیشرفت کوشش بیشتری بعمل آید .

اروپائیان بشرق و غرب جهان هجوم برده بودند اما وسیله کارآنان ،

یکی، نیروی دریائی تجارتنی و جنگی و اسلحه برتر، و دیگری، آزادی سیاسی و امنیت مالی تاجران و حمایت دولتها از اقدامات ایشان بود بدین معنی که دولتهای اسپانیا و پرتغال و بریتانیا و هلند و فرانسه نوعی اختیارات دولتی بتاجران خود تفویض مینمودند و ایشانرا از حمایت سیاسی و نظامی خود بهره‌ور میساختند. بدین ترتیب، حمایت از تاجران سودطلب باضافه نیروهای دریائی و اسلحه برتر موجب توفیق اروپائیان در هجوم بخارج از قاره اروپا گردید.

شاه‌عباس از تاجران ایرانی، تا آنجا که سیستم حکومت استبدادی اجازه میداد، حمایت مینمود، اما، این حمایت با حمایتی که دولتهای بریتانیا و هلند از سودجویان و تاجران خود مینمودند فرق فاحش داشت، چون، آنجا، دولت نماینده طبقه سرمایه‌داری تجاری و مأمور حفظ حاکمیت و منفعت این طبقه و، اینجا، تصمیمات شاه حاکم بر سرنوشت تاجران میبود، که خود، عدم امنیت مشهودی از نظر سیاسی و مالی برای تاجران بوجود میآورد. دیگر آنکه شاه، با آنکه بنای راههای متعدد و کاروانسراهای مجهز را برای رونق تجارتی از نظر دور نمیداشت، ولی، برای حمل سودجویی تاجران بکرانه‌های کشورهای دیگر، و لاقلاً، برای حفظ سودهای تجارتی ایشان از دستبرد تاجران غربی، آن اقدام اساسی لازم را، که عبارت بود از تاسیس نیروی دریائی مقتدر و زورمند، بمرحله عمل درنیآورد و حتی ب فکر این اساسی‌ترین اقدام نیز نیفتاد.

شاید اگر شاه جانشین لایقی نظیر خود داشت با استفاده از قدرت و ثروتی که در عهد لو اندوخته شده بود بچنین اقدام اساسی دست میزد ولی او در این زمینه نیز، در اثر بدبینی بیحد و بی‌پروائی درآدمکشی و مجازاتهای وحشتناک، خطاهای بدفرجام و جبران ناپذیری مرتکب گردید که آثارش در قرون بعدی پدیدار شد و انحطاط صفویه و اسارت موقتی کشور را موجب گردید. لذا باید گفت که دومین نقص حکومت شاه‌عباس در زمینه تربیت آدم برای آینده بود. بدینقرار که او، فرزندان لایق خود را یاکتت یا کور نمود و کسی یاکسانی را که لیاقت حکومت بعد از او و در آن زمان بحرانی را داشته باشند تربیت نکرد و بجا نگذاشت. درحالیکه، لازمه حکومت مطلقه، که با رشد هرگونه قدرت متشکل یا غیر متشکل ملی به نحو خردکننده‌ای ضدیت میکند، تربیت و پرورش یک جانشین مبارز، مجرب و آزموده‌ای بود که بتواند از عهده مشکلات کشورداری برآید و با شرایط مشکل ایران آنروز زورآزمائی نماید. اما درست برعکس،

سیاست شاه موجب شد که مردی ، تربیت شده حرمسرا ، جانشین او گردد . درواقع ، شاه عباس ، با عدم توجه به تشکیل نیروی دریائی و تربیت دریانوردان و دریاسالاران آزموده و با اصراری که بریشه کردن شاهزادگان لایق ، که جانشینان آینده او بودند ، بخرج میداد ، اقتدار حکومت خود را ، از لحاظ زمانی ، محدود به عصر خود نمود و نسبت بآینده سهل انگاری وافری ابراز داشت . درحالیکه ، عصر شاه عباس میتواند بعنوان سنگ اول بنای استوار آینده مورد استفاده قرار گیرد ، چون ، درآن عهد رسیدن بفریبان کار آسانی بود که از عهده کشوری نظیر ایران سهولت برمیآمد .

*

* *

اصولا ، چنانکه یادآور شده ایم ، درحکومتهای مطلقه آنزمان ، هم تصادفات طبیعی درچگونگی روحی و جسمی زمامدار آینده مداخله تام داشت ، هم عمل این تصادفات غالبا در جهت منفی بود بدین معنی که زمامداری که قانونا بحکومت میرسید اکثرا شایسته مقام رهبری نبود . شاه عباس نیز از طریق بی اثر ساختن شاهزادگان توانا باین جریان منفی تصادفات طبیعی کمک مینمود بطوریکه اگر ، تصادفا ، فرد لایقی درخانواده سلطنتی بوجود میآمد دچار نوعی از تدابیر خنثی کننده شاه میگردد .

بدین منوال بود که ، پس از شاه عباس ، نوه او شاه صفی ، در ۱۰۳۸ ه . ق (۱۶۲۹ میلادی) بسلطنت رسید . شاه صفی مردی نالایق و خونریز بود بطوریکه ، بنوبه خود ، شاهزادگان باقیمانده ، پسران میل کشیده شاه عباس و برادر بزرگ کور شده خود و بعضی از شاهزاده خانمها ، و حتی امامقلیخان فاتح هرمز وفرزندان او را ، بقتل رسانید . در زمان این تحفه طبیعت طرق ارتباطی خراب و راهها ناامن شد و هجوم ازبکان و ترکان بلاجواب ماند . بدینطریق ، قندهار از یکطرف و بغداد از طرف دیگر از دست ایران رفت .

بعدازاو عباس دوم در ۱۶۴۲ میلادی به تخت نشست . دراین زمان هلندیا ، در ۱۶۴۵ ، حق خرید و صدور ابریشم را بدست آوردند و بتدریج درسالهای بعد صدور این ماده را منحصر بخود ساختند . هلندیها ، که پس از تاسیس شرکت هند شرقی خود برقاوت با شرکت

انگلیسی پرداخته و برای تجارت در خلیج فارس شرکتی بوجود آورده و پس از خروج پرتغالیها جانشین ایشان گردیده بودند ، برای تجارت ایران و سواحل آن فرمانی از شاهعباس کسب نمودند و دربندرعباس کارخانه‌ای بنا نهادند .

هلندیها درسالهای ۱۶۵۲ و ۱۶۶۶ هیشتهائی بدربار عباس دوم فرستادند و بطوریکه شاردن مینویسد قسمت عمده تجارت ایران در این زمان در دست هلندیها بود و انگلیسها در درجه دوم قرار داشتند . اما در قرن هیجدهم اوضاع بزبان هلند دگرگون شد و تاجران هلندی درخلیج فارس جای خود را بانگلیسها سپردند .

درعهد عباس دوم ، روسها ، برای اولین بار مامورانی بایران فرستادند و او ، بلعلی موجه ، با ماموران امپراتور آلکسیس ، پدر پتر کبیر ، خوشرفتاری نکرد لذا امپراتور نیز قزاقهای جنوب روسیه را به حمله بمازندران برانگیخت . قزاقها بدوا پیشرفتهائی نمودند و حتی فرح آباد را باآتش کشیدند ولی بعدا ایرانیان آنانرا از این مناطق بیرون راندند . این اولین هجوم روسها بایران است .

پس از مرگ عباس ثانی پسر او صفی بنام شاهسلیمان در ۱۶۶۷ بهتخت نشست . این مرد علیل وعیاش و شهوتران بهیچوجه شایستگی مقام زمامداری را نداشت . درواقع ، او از همان آثار ناقص طبیعت بود که معمولا بیش از آثار کامل و ارزنده تحویل جامعه میگردد . هلندیها ، درعهد او ، جزیره قشم را تصرف کردند و مرد بیکاره‌ای نظیر سلیمان ، که در مقام زمامداری و اختیارداری مطلق ملتی عالیقدر نشسته بود عمل هلندیها را با نظر اغماض نگریست . عمر طولانی سلطنت او مصروف عیش ونوش و هرزگی و شهوترانی شد تا در ۱۶۵۴ درسینه خاگ جای گرفت . این مرد از فرط بیمرضگی ، حتی لیاقت آنرا نداشت که درمورد جانشین خود تصمیم بگیرد و تواناترین فرزندان خود را بجانشینی برگزیند بطوریکه در بستر مرگ بمخواجگان درباری گفت که اگر طالب آسایش هستند ، حسین میرزا ، و اگر درپی افتخار و عظمت ایران هستند عباس میرزا را بسطنت بردارند . دراینجا نیز ، تصادف و خودسری ، عمل منفی خود را بظهور رسانید بدین معنی که درباریان مهمل و مالاندوز ، که تحمل مردان لایق رانداشتند ، حسین میرزا را برگزیدند و از او شاه سلطانحسین کذا را ساختند و ملت ایرانرا همانند بشر اولیه ، که محکوم تصادفات و حوادث طبیعی بود ، اسیر یکی دیگر از تصادفات منفی طبیعت ساختند . بیچاره ملت که باتمام

توانائی و لیاقت امکان مداخله در چنین امر حیاتی و اساسی را در اختیار نداشت .

سلطان‌نحسین ، این نیمه‌مرد ناپخته و سردوگرم نجشیده ، که سختی و خشونت زندگی را لمس نکرده و جز درسایه مطبوع و آرام حرم و آغوش گرم و نرم زنان حرمسرا و در شرایط تعارفات و تملقات خواجگان پست و زبون و متملق و حقه‌باز دربار پرورش نیافته بود ، تخت سلطنت ایرانرا بردوش ناتوانترین قشرهای اشرافیت درباری قرارداد درحالیکه ، در همان زمان ، ملتی توانا و غیرتمند در این سرزمین میزیست و مردان بزرگ و زورمندی در دامن خود میپرورانید که قادر به رهبری مدبرانه ملت بودند آنچنانکه نادر شاه افشار در سالهای بعد نمود . اما ، خرابکاری طبیعت و رویه ضعیف‌پرور شاهان صفوی موجب شده بود که مردی ملامت و اهل آخرت ، و درحقیقت ، ابلهی استخاره‌چی در مقام رهبری ملتی نشیند که نظیر اوراکتر از بطن خود بوجود میآورد .

سلطان‌نحسین ، که خود ، از لحاظ قوای عاقله و مدیره ، از منحطترین و ناتوانترین و محرومترین افراد جامعه بود ، عالیترین مقامات لشگری و کشوری را بموجوداتی ناتوانتر از خود سپرد . نتیجتاً ، هرج و مرج همه جا را گرفت و ملت بدسردی و یأس از حکومت گرائید . سپس ، قندهار بزعامت میرویس سر بطنیان کشید و هرات یاغی شد .

جنگهای مفتضحانه‌ای که این مرد گورستان ، بمشورت سرکردگان آخرت ، برای باز پس گرفتن ایندو شهر نموده بهیچوجه شایستگی ملتی بزرگ چون ملت ایرانرا نداشته است .

با این مقدمه ، یکی از شعبده‌بازیهای تاریخ بمنصه ظهور رسید و ملتی مقتدر و متمدن از مثنی افاغنه فقیر و غیر متمدن دچار شکست گردید .

*

* *

مردم آنزمان این پدیده شکست را ناشی از قضا و قدر تلقی کردند . خودشاه نیز در برابر محمود افغان اقرار کرد که چنین مقدر شده است ولی درحقیقت آنچه را که مخلوق تقدیر میدانستند چیزی نبود جز تضاد میان احتیاجات حکومت و حکومت مطلقه مردان فاسد و نالایق و منحط . در واقع ، سیستم حکومتی صفویه در اثر روش شاهان صفوی به بن‌بست

رسیده و خواهی نخواهی محکوم بسقوط شده بود. این سقوط را محمودافغان تسریع کرد بدین قرار که پس از میرویس، پسرش محمود، بقلب ایرار حمله برد، و با قوای نامساوی، ارتش نیرومند و مجهز ایرانرا، که از لحاظ عده و اسلحه برافغانه برتری داشت ولی بتوسط افراد ناباب و ناتوان اداره میشد و تحت رهبری سازمانی از همپاشیده و پوسیده قرار داشت، در نزدیکی اصفهان بسهولت تارومار گردانید. اما يك قدرت بزرگ درکنار این جریانات ناظر برحوادث بود و آن، البته، چیزی جز قدرت ملت نمیتوانست باشد.

سرپرسی سایکس انگلیسی درباب این شکست مینویسد: «ایرانیان درحالیکه فقط دوهزار نفر تلفات داده بودند با فضاحت و رسوائی فرار نمودند و دیگر جرات مقابله با افغانه را درجبهه جنگ بازیافتند. ملت ایران در این هنگام مردانگی و غیرت خود را از دست داده بود و البته وقتی که ملتی ترسو و نامرد شد بحکم تاریخ محکوم بزوال بوده حقاً باید سقوط نماید.»

این نظر سرپرسی سایکس، فرمانده انگلیسی پلیس جنوبرا، ازاین لحاظ دراینجا آوردیم که باینگونه اظهارنظرهایی که حاکی از غرض یا لااقل از جهل تاریخ نویس است جواب گوئیم، گواينکه، تاریخ خود جواب این باوهرسرایان تاریخ پرداز را داده است، چنانکه، وقایع زمان نادرشاه که بلافاصله پس ازاین عصر منحوس قرار گرفته مدلل داشت که اگر پوسیدگی و ازهم گسیختگی و بیغیرتی و نامردی وجود داشته خاص رهبران حکومت بوده و ملت، که باکمال غیرت و جوانمردی و صلابت و استواری قدرت مقابله با پیشآمدهای بسیار وخیم تر و عظیم تر از واقعه افغانه را بعداً ابراز داشت، درانتظار فرصت و درصدد ایجاد يك سازمان رهبری توانا روزگار میگذرانیده است. درواقع، ضمن آنکه دستگاه سازمان دهنده و مسئول حکومت در اثر حمله مثنی افغانه بی چیز ازهم میپاشید سیل خروشان درزیر این خس و خاشاک پوسیده حرکت میکرد و قوت میگرفت. این سیل که از حمیت و مردانگی و غرور و غیرت مردمی اصیل و متمدن بوجود آمده بود در طی انحطاط حکومت صفوی، بطوری روزافزون، وسعت و قوت میپذیرفت تاآنکه در اوج قدرت افغانه غلجائی اظهار وجود نمود و بساط مهاجمان را درنوردید.



از تاریخ سرایان یا و سراسر باید پرسید که این سیل از کجا سرچشمه گرفت ، نادر چگونه پیدا شد و بر مبنای چه نیروها و چه قدرتهائی چنان عملیات انفجار آمیزی را در تاریخ ایران و جهان به ثبت رسانید ؟ .

بسیار جاهلانه است اگر حوادث تاریخی را خلق الساعه فرض کنیم یا محصول اندیشه و خرد و شجاعت فرد برگزیده‌ای از جامعدای منخط و فرسوده تلقی نمائیم . چه ، يك فرد برگزیده نیرومند ، اگر امکان سر بر آوردن از میان ملتی فرسوده و نامرد را هم بیابد ، قادر نخواهد بود که بكمك چنین ملت از هم پاشیده‌ای با عملی شگرف دست یازند .

درواقع ، احتیاج ملت است که مردان بزرگ را میطلبد و بخدمت دعوت میکند ، و در عین حال ، راه را برای ظهور چنین مردانی باز مینماید و محیط مساعدی برای رشد استعداد های شگرف بوجود میآورد . آنوقت ، همین مردان بزرگ نیز ، بنوبه خود ، ملت را با رهبری داهیانه‌ای در طریق هدفهای مطلوب هدایت مینمایند ، و بدین منظور ، سازمانی پاک و منزّه و توانا بوجود میآورند .

ایجاد چنین سازمانهای رهبری کننده و هدایت داهیانه این سازمانها البته کار مردان بزرگ است ، اما خواستهای ملتها و غیرت و مردانگی آنها و قدرتها و نیروهائی که زیر پرچم این مردان قرار میگیرند ، ساخته و پرداخته ایشان نیست بلکه از منبع پایان ناپذیر ملت سرچشمه میگیرد و صادر میشود و بمیدان عمل در میآید .

در مورد دوران صفویه نیز واقع امر اینستکه ، از همان بدو انحطاط رؤس حکومت و انحراف ایشان به میخوارگی و زنبازی و فساد و بیغیرتی ، هجومها و غارتها و قتل عامهای ناشی از حملات ازبکان و ترکان ، و آخرتر از همه ، روسیان ، توأم با ناامنی راهها و خرابی اوضاع اقتصادی و تجاری و فقر عمومی ، بملاوه ستمگری و افسارگسیختگی سران ایلات سرکش و فرصت طلب ، موجب عصیان و طغیان روحی مردمی گردید که اینهمه ستم و تجاوز و توهین و تحقیر را دریافت میداشتند .

پیدایش نادر ، که فرزندی از فرزندان طبقه ستمکش بود ، پدیده‌ای تصادفی نیست ، چون ، آمادگی و نیازمندی چنان ملت برآشفته و مصممی بود که نادر را فرصت ابراز لیاقت بخشید و تقویت نمود و از يك ماده خام گوهری تابناک تراشید . بدینقرار که تا نادر جوهر خود را نشان داد ملتی يك پارچه پیرامونش را گرفت و دست در دست او گذارد . این شناسائی

سریع ، درحقیقت ، از شکفتیهای احساس درونی و روشن بینی بی‌خطای ملت‌های پخته و اصیل است .

نیروی عظیم نادر نیز چیزی نبود جز نیروی همین ملت برآشفته و مصمم که قوا و استعداد‌های خفته و نهانی خود را دراختیار فرماندهی و رهبری داهیان‌ه او قرار داده بود ، آنهم بمیل و اراده خود و برای رسیدن بمالیت‌ترین هدفی که يك ملت زنده میتواند داشته باشد ، یعنی ، عظمت ملی و استقلال .

درحقیقت اگر اوضاع و احوال مادی و معنوی مملکت جز این بود که در دوره انحطاط صفویه مذکور افتاد امثال نادر فرصت ظهور نیافتند ، یا لااقل ، با چنان استقبال عمومی مواجه نمیگردیدند و از همه مهمتر ، چنان قدرت شکننده‌ای که دولت زورمندی نظیر عثمانی را برانو درآورد پیدا نمیکردند .

*

* *

از آثار انحطاط و از هم پاشیدگی معنوی و نقص تربیتی شاهزادگان صفوی همین بس که همینکه سه ماه از محاصره اصفهان بتوسط افغانها گذشت و سلطان‌حسین و وزیرانش تصمیم گرفتند که یکی از شاهزادگان را از حرمسرا درآورده ، بولیمهدی برگزیده ، بآذربایجان روانه سازند تا در آنجا نیروئی فراهم آورده باصفهان بتازد ، بمحظور نقص تربیتی شاهزادگان برخورد نمودند ، بطوریکه ، وقتی ، بدین منظور ، محمود میرزا پسر ارشد شاه را بیرون کشیده باجلال و شکوه تمام بولیمهدی نشانند ، او ، که پرورش یافته ناز و نعمت و تملقات ضعیف‌پرور خواجگان بود و از آسایش بیحد حرمسرا روحی ناتوان یافته بود ، پس از ختم مراسم به اندرون گریخت و دیگر بخروج از آن مکان رضاندا .

پس از او صفی میرزا را بیرون کشیدند ، او نیز راه فرار به اندرون راپیش گرفت ، لذا ، طهماسب میرزا سومین پسر شاه را بیرون کشیده بدان سمت برگزیدند و این آقا پسر لوس سردو گرم نجشیده را ، که از فرط آسایش ناتوان شده بود ، باتفاق دوهزار تن تبریزی بقزوین فرستادند . اما او بمجرد ورود بقزوین به میخواری و زنبازی ولهوولمب پرداخت چه او را فقط برای همین کارها تعلیم داده بودند . دراین اثنا اصفهان تسلیم محمود شد و طهماسب در ۲۴ نوامبر

۱۷۲۲ خود را شاه خواند . محمود نیز قشون بقزوین کشید . طهماسب فراز را برقرار ترجیح داد . اما مردم قزوین درصدد مقاومت برآمدند ، قسمت اعظم افغانه را از دم تیغ گذرانیدند و مابقی را از شهر خود بیرون ریختند . واقعا جای تأسف است که مردم این باشند و رئیس سازمان رهبری کننده آن .

این واقعه را میتوان بعنوان جواب دیگری بیاوه سرایان بردهان هرزه گوی ایشان کوبید . مردمی قوای مهاجم را تارومار میکنند در حالی که مسئول حکومت از میدان میگریزد . نیرو و قدرت موجودست ولی آنکه باید این نیرو را در زیر يك پرچم سازمان دهد مفقود . مردم قزوین در این واقعه نشان دادند که ملت ، که صاحب و مصدر واقعی قدرت است ، خود لایق ترین و صالح ترین مقامی است که میتواند رهبری این قدرت و سازمان هدایت کننده آن را در اختیار گیرد . واقعه ای از این نوع نیز در اصفهان بروز کرد ، بدین قرار ، که هنگام محاصره اصفهان عده بیشماری از مردم جلوی کاخ شاهی را گرفتند و باصرار درخواست نمودند که شاه ، ایشانرا برای نبرد با دشمن رهبری کند . شاه اقدامی نکرد ، اما خواجهای بنام احمدآغا ، بکمک این مردم ، چنان حمله ای بدشمن برد که افغانه بعضی از مواضع مهم را از دست دادند . اما شاه ، شاهی که از ریشه پوسیده بود و لیاقت رهبری چنین مردمی را نداشت ، نه تنها از ایشان حمایت نکرد بلکه خواجه را نیز مورد اعتراض قرار داد . خواجه از شدت غیرت و مردانگی تحمل ننگ شکست رانکرد ، پناهنده رفت ، و خود را مسموم نمود . اما شاه ، اصفهان و تاج و تخت را تسلیم محمود کرد و باو گفت : «فرزند چون خداوند جهان نمیخواست که من بیش از این سلطنت نمایم و نیز زمانی که او برای عروج تو بر تخت ایران تعیین نموده فرارسیده لذا من امپراتوری ایران را بتو واگذار میکنم و امیدوارم که سلطنت تونیکو و فرخنده باشد» . محمود هم تشکر کرد .

این آخرین شعله ای بود که این شمع نیمه خاموش کشید و آخرین اندیشه ای بود که از مغز مغزان صادر شد . پس از آن ، گور تاریک مغز او بسته شد در حالی که اثر شومی از خود بجا گذارده بود . (۱۷۲۲ میلادی) .

بدین طریق دروازه های اصفهان بروی مردمی که بارها از ترس اسم و رسم ارتش ایران قصد فرار کرده بود گشوده شد . اما در همین زمان آن سیل خروشان که ذکرش افتاد از جویبارهایی که از اطراف واکناف مملکت سرچشمه گرفته بودند غنی تر و نیرومندتر و پر قوه تر و باشکوه تر میشد در حالی که انحطاط سران حکومت نیز روز بروز جلوه بیشتری مییافت و بیش از پیش

متجلی میگردید، بدین شرح: در این اثناء طهماسب معاهده‌ای فنگین با پتر کبیر منعقد ساخت (سپتامبر ۱۷۲۳) و شهرهای دربند و باکو و ایالات گیلان و مازندران و استراباد را بروسیه واگذار نمود. ترکها نیز گرجستان را اشغال نمودند و سپس کرمانشاه و همدان را مسخر ساختند. پس از آن روسیه و عثمانی در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ قراردادی بستند و تمام شمال ایران و قسمت اعظم مغرب را میان خود تقسیم نمودند. عثمانی‌ها پس از آن، آذربایجان را اشغال کردند. در این مرحله نیز مردم تبریز دفاع دلیرانه و قهرمانیهای حیرت‌انگیز مردانه‌ای در برابر ارتش مهاجم ترك ابراز داشتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

*

* *

شاه طهماسب در نزدیکی تهران از اشرف، جانشین محمود، شکست یافته بمازندران گریخت و از آنجا باتفاق فتحعلیخان قاجار رخت بخراسان کشید. در اینجا بود که جوانی بنام نادر، از مردمان تهی‌دست، فرزند یک ساده مرد زحمتکش، که شتربان یاروستائی یا پوستین دوز بوده است، به خیل سپاهیان طهماسب پیوست (حدود سال ۱۷۲۶). این مرد از زمره مردان عادی ایران بود. در زیر آفتاب سوزان و روی ریگهای گداخته بیابان‌ها پرورش یافته، باتوفان زندگی و بارزوم و شمشیر زنی خو گرفته بود. او جسمی پولادین و روحی آتشین داشت. شرایط سخت زندگی و اوضاع و احوال تحقیر آمیز آن روز ایران جسم و روح او را همانند جسم و روح یک ملت خشمناک گداخته و آبدیده ساخته بود. او بخود اعتماد داشت و از استقبالی که قبایل خراسان از او نمودند برسالت تاریخی خود پی برد. او به طهماسب پیوست اما نه اعتماد و نه احترامی نسبت باین مرد پوشالی و این کودک آفتاب ندیده حرمسرادرخود احساس مینمود. مردم نیز به طهماسب اعتمادی نداشتند لذا، نادر، بهسولت زمام ارتش او را در اختیار گرفت و بر ملک محمود سیستانی که در شمال شرقی بادعای تاج و تخت ایران برخاسته بود چیره گردید.

وزیران شاه که مقام و ثروت و عیش و نوش حیوانی خود را در خطر یکی از فرزندان رشید مردم بیسروپا دیدند بنای توطئه را گذاشته نقشه قتل نادر را طرح نمودند. اما نادر بکردار هوادار شاه حمله آورد و شاه و وزیران او را یکبار دیگر تسلیم نمود.

نبردهائی که در این زمان میان نادر و تاتاران مرو و ترکمنان و کردان قوچان و سران سیستانی در گرفته بسی جالب و تماشائی است. حمله نادر با پانصد سوار به ۸۷ هزار سوار ابدالی و تارومار نمودن این زبندگان افغانی، از طرفی، نبوغ نظامی نادر را، و از طرف دیگر، روحیه عالی و مصمم مردان عادی ایرانی را که برای نیل به هدفی مقدس از سالها پیش روحاً تجهیز شده بودند بی پرده نمایان میسازد.

طهماسب پس از این جریانات و مشاهدات باز هم بنای بی‌آرامی را گذارد و پس از آنکه تحریکات دامنه‌داری علیه نادر کرد او را بسزوار احضار نمود ولی همینکه نادر بسزوار رسید دروازه‌ها را بروی خود بسته یافت لذا، ناگیر، به بمباران شهر پرداخت و آن را بزور اشغال نمود.

نادر فرزند آفتاب سوزان و ریک گداخته بیابان و شمشیر بران بود. او همانند سایر هموطنانش در سالهای شکست علیه پستی و نامردی و فساد روحاً تجهیز شده بود و بمناسبت برتری نیروی فکری و جسمی در مقام فرماندهی نیروهای ملی جا گرفته بود لذا شرایط زمان اجازه نمیداد که چنین مردی و چنان ارتشی هدف و مقصود نهائی خود را در راه ارض‌تمنیات پست یک‌مرد پوسیده و از هم پاشیده ندیده بگیرند و شرف و حیثیت ملت مستعد و متفکری نظیر ملت ایران را فدای حفظ ظاهر سازند. این بود که نادر، برهبری آن سیاهی که ذکرش گذشت، هر نوع مقاومت طهماسب را بازور از میان برداشت ولی چون باهوش سرشار خود تشخیص داده بود که خلف شاه عباس بزرگ پرچمی است که جمیع اهالی کشور را باتحاد دعوت می‌کند خود را بصورت پرچمدار در آورد و جانب طهماسب را رها نکرد.

بدین طریق نیروی جنگی متشکل و منظم و مجهز ایران دوباره از بطن مردم مملکت تولد یافت و بزودی کار ابدالیان هرات را بمرحله تسلیم رسانید و سپس از پی غلجائیان روان شد. اشرف بکمک ترکان عثمانی در مورچه‌خوارت صف‌آرایی کرد ولی تاب مقاومت نیاورد. طهماسب بدین طریق پس از ۷ سال مجدداً وارد اصفهان شد. نادر پس از تصرف اصفهان بسمت شیراز حرکت نمود و ۲۰ هزار افغانی را در حدود آن شهر تارومار گردانید. اشرف بسمت قندهار گریخت و در راه بقتل رسید.

در آغاز سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰ میلادی) تمام گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و قسمت اعظم عراق عجم و تمام کردستان ایران و همدان و کرمانشاه و نیمی از داغستان و شیروان در تصرف ترکان عثمانی بود.

همین هنگام بود که خبر شکست افغانها به قسطنطنیه رسید و طهماسب ، بدستور نادر ، نامه‌ای برای دربار عثمانی فرستاد و ایالات مذکور را مطالبه نمود . اما نادر بدون آنکه ، درانتظارپاسخ دولت عثمانی ، اوقات گرانبهائی را بدست اتلاف سپارد درتاریخ ۸ مارس ۱۷۳۰ (۱۸ شعبان ۱۱۴۲) بسمت دزفول لشکر کشید . پادگان عثمانی را درنهایند غافلگیرنمود ، ودرملایر ، به عمده قوای عثمانی شکست سخت داد . دراوائل تابستان شهر همدان راگرفت ، درحالیکه ، فرمانده قوای عثمانی با نیروهای خود ، ازبیم نادر، بسوی بغداد فرارکرده بود . پس ازآن ، اردلان و کرمانشاه بزورقوای نادرگشوده شد . در ۱۷ ژوئیه ۱۷۳۱ نادر همدان را بقصد آذربایجان ترك کرد و به محل تمرکز عمده قوای عثمانی درمیاندوآب حمله آغاز نمود . دراینجا نیز قوای ترکان از پیشاپیش قوای ایران بمرآغه گریخت ولی گرفتار حملات نادر گردیده تلفات سنگینی از لحاظ عمده و بینه و توپخانه متحمل شد و بدینطریق ساوجبلاغ و مراغه بایران بازگشت نمود و ترکان عثمانی به تبریز عقب نشستند . درخارج شهر تبریز نبرد سختی میان ترکان و ایرانیان درگرفت . ترکان منهزم شدند و ایرانیان وارد تبریز گردیدند . لشکر دیگری از ترکان نیز که فردای آنروز بكمك قوای عثمانی رسید بدست نابودی سپرده شد .

شوالیه دوگاردان که دراین زمان از اصفهان راه فرانسه را میپیمود چنین مینویسد : «از بصره تا بغداد و ازبغداد تا دروازه‌های حلب همه دربرابر نام نادر بلرزه افتاده‌اند» .

دراین هنگام ابدالیان سربشورش نهاده ، هرات را تصرف نموده ، بسمت مشهد حرکت کردند و ابراهیم خان برادر نادر را شکست سختی دادند که با تلفاتی سنگین بمشهد بازگشت . نادرکه این خبررا دریافت نمود عملیات جنگی علیه ترکان سرکوب شده را بوقت دیگری نهاد و با شتاب بسوی خراسان لشکر کشید . ابدالیان که خبر حرکت نادر را شنیدند بهرات بازگشتند . نادر ازمشهد بهرات رفت و پس از نبردهای سخت و خونین و خطرناک در اول رمضان ۱۱۴۵ (۲۷ فوریه ۱۷۳۲) هرات را اشغال نمود . دراینجا بود که نادر خبر شکست طهماسب را از ترکان وانقاد قرارداد صلح توهین آمیزی را دریافت نمود . توضیح آنکه شاه طهماسب ، درغیاب نادر، بخیال خودنمائی به نخجوان و ایروان قشون کشید اما ازقشون عثمانی شکست سخت خورد و تمام توپخانه وسازوبرگ خود را ازدست داد . پس ازاین شکست افتضاح آمیز باصفهان برگشت و مجدداً به پاده گساری وزن بازی پرداخت. سردار ترك همدان را اشغال نمود ، سردار دیگری تبریز و مراغه را و دسته دیگری خوزستان را

تصرف نمودند. دردهم ژانویه ۱۷۳۲ عهدنامه‌ای میان طهماسب و عثمانی منعقد شد که گنجه و تفلیس و ایروان و نخجوان و قسمت اعظم گرجستان و شیروان و داغستان را در تصرف عثمانی قرار میداد.

خبر شکستهای طهماسب که بنادر رسید پیام شدیدی برای پادشاه عثمانی فرستاد و از او خواست که خاک ایران را تخلیه نماید و در عین حال پیام سختی برای وزیران طهماسب ارسال داشت و سپس باصفهان را آورد و در آنجا با تصویب مردم شاه را خلع نمود و عباس میرزا کودک ۸ ماهه را بر تخت سلطنت نشاند و مراسم تاجگذاری عباس سوم را در کاخ تالار طویله صورت داد و خود بنام نایب‌السلطنه مصدر امور گردید. پس از این اقدامات بکرمانشاه رفت و آن شهر را از عثمانیان گرفت و پس از جنگهای سخت بسمت بغداد را آورد. شهرهای سامره و دجله و کربلا و نجف و چند شهر دیگر را اشغال نمود و بغداد را به محاصره انداخت ولی بزودی توپالپاشا با ۸۰ هزار تن از برگزیده‌ترین سربازان ترک بکمک محاصره شدگان رسید. قوای عثمانی مجهز بتوپهای سنگین بود و از لحاظ تعداد بر نیروهای ایرانی فزونی شکننده‌ای داشت. در اثناء جنگ اسب نادر تیری خورده در غلثید و سربازان بخیال آنکه نادر کشته شده، دچار بی‌نظمی شدند. نادر در چنین وضعی فرمان عقب‌نشینی داد. در این جنگ سی هزار ایرانی و بیست هزار ترک عثمانی بهلاکت رسیدند و کلیه توپخانه و تمام ساز و برگ و بینه‌نادر بدست عثمانی‌ها افتاد. نادر با باقیمانده قوایش بسوی مندلی رو آورد در حالی که سربازان او کفش‌پسا نداشتند.

این شکست قاعدتاً میبایست نقطه پایان کار نادر باشد چون او هنوز اولین منازل راه طولانی و پرپیچ‌وخم خود را میپیمود و آنچنان ثبات داخلی، که برای جبران چنین شکستی لازم است، بوجود نیامده بود. متجاوزان خارجی نیز هنوز ضربات قاطعی دریافت نکرده و بر جای استوار خود نشسته بودند. معه‌ذا، جریانات بعدی نشان داد که شکست ارتش طهماسب، که از مردم جدا بود، باشکست ارتش نادر، که از بطن مردم تولد یافته بود، حسابی جداگانه داشت. بدین معنی که ملتی مصمم و قاطعیت انقلابی این ملت نگران این اوضاع بود. ملت خود، نادر را برهبری این انقلاب برگزیده بود، لذا، بمددکاری او پرداخت. کمک سریع و مؤثر مردم برهبر ارتش ملی تجسم زنده این مفهوم است، چنانکه، پس از شکست کلی مذکور، که همه چیز از میان رفته بود و نادر، در همدان، بادستهای خالی از مردم تمام کشور ممدد میخواست، توده‌های انقلابی سراسر

این سرزمین بكمك او برخاستند. دلیران و جنگجویان بانه واسلحه راه همدان را پیش گرفتند و در طی دو ماه يك ارتش دوست هزار نفری مجهزی را پیرامون نادر بوجود آوردند. این جریان، به تنهایی، کارشگرفی بود که فقط از عهده توده های ساده انقلابی برآمدنی است.

چنانچه دوری ویدی راهها و کندی وسائط نقلیه آن زمان رادرنظر آوریم به عظمت این لشکرکشی و روحیه آتشین توده های مردم وشوروهیجان وصف ناپذیر مردم سراسر مملکت بخوبی پی میبریم.

مردم گرفتاریهای مملکت را که بامنافع حیاتی خود آنها مستقیماً ارتباط داشت، باتمام وجود خود درك نموده و برای تغییر اوضاع درزیر پرچم نادر جمع شده بودند. نادر مورد اعتماد مردم بود و لیاقت این اعتماد را نیز داشت.

بدین طریق بود که ارتشی مصمم به همت مردمی آماده و برهبری مردی مستعد، باسرعتی بهت انگیز، در همدان گرد آمد و بزودی بسوی مرز کرمانشاه روان گردید واز آنجا راه کرکوک را گرفت و درنبردی خونین و سخت قوای عثمانی را درهم شکست. بغداد درمحاصره افتاد، دولت عثمانی بزانوندرآمدومتعهدشدکه کلیه اراضی ایرانرا که درطی دهسال بتصرف آورده بود مسترد دارد.

پس از این جریانات، نادر، لزوم ایجاد نیروی دریائی را باقدرت فکری عجیب و طبیعی خود دریافت نمود و بدین مقصود وارد عمل گردید. لکهارت دراینزمینه مینویسد « اینموضوع شایان توجه فراوان است که این مرد روستائی که فرسنگها دور از دریا پرورش یافته بود اهمیت نیروی دریائی را با چنین سرعتی دریافت کرد و برای ایجاد ناوگانی نیرومند نقشه های متعددی طرح نمود که درآئزمان حتی مایه حیرت اروپائیان گردید».

برای نادر مسلم شده بود که بدون يك نیروی دریائی نیرومند محال است بتواند از عهده مراقبت کرانه های طولانی ایران برآید بی آنکه بكمك بیگانگان متوسل شود. كمك بیگانگان نیز بدون تفویض امتیازاتی که با استقلال مملکت منافات داشت امکان پذیر نبود.

انگلیسها و هلندیها در طریق ایجاد نیروی دریائی چندان کمکی بایران نمودند و حتی حاضر نشدند که به فرستاده نادر کشتی بفرشند. در برابر

کمکها و امانت‌دادن کشتیهای خود نیز درخواست امتیازات مینمودند .

*

* *

بعد از شاه‌عباس اول نظام کارها بطور عموم از هم‌پاشید ، و از آن جمله ، کمپانیهای شرقی بریتانیائی و هلندی به‌آزای عمل زیان‌بخشی نائل آمدند ، بطوریکه ، دربندر و شهرهای ساحلی جنوب ایران تاسیسات تجارتي بوجود آورده ، کارخانه‌ها و قلاع نظامی بنا نهادند ، و در آن قلاع ، وسائل دفاع نظامی مؤثر مستقر ساختند ، چنانکه ، در ۱۷۲۱ ، در زمان شاه‌سلطان‌حسین ، که چهارهزار سوار بلوچ به‌بندرعباس هجوم آورده و بندر را بویرانه‌ای تبدیل نمودند ، از حمله خود بکارخانه‌های انگلیسی و هلندی جز شکست و تلفات سنگین بهره‌ای برنداشتند .

این کمپانیها که با آزادی سیاسی و نظامی و تجارتي حاصله بصورت دولتی در دولت درآمد بودند ، و در زمان سلطه افغانه بر ایران با آن قوم همکاری مؤثری مینمودند ، بهیچوجه انتظار نداشتند که ماتی عظمت طلب چون ملت ایران صاحب دولتی نیرومند گردد ، چه ، هرج و مرج و از هم پاشیدگی ، همانطور که درهای هندوستان را بروی ایشان می‌گشود ، ایرانرا نیز زیر سلطه قطعی ایشان قرار میداد . اما تاریخ نشان داد که ایران با هندوستان قابل قیاس نیست ، و برای سلطه بر این ملت ، زمان بیشتری و تلاش طولانی‌تر و عملیات تخریبی و جنایت‌آمیز وسیعتر و عمیق‌تری موردنیاز است ، لذا ، انگلیسها ، بامید آینده ، تلخکامیها و شکست موقتی ناشی از قیام ملت را با نرمش خاصی پذیرفتند درحالیکه اوضاع و احوال‌زمان نادر را با دقت تمام تحت‌نظر گرفته ، بمرکز خود ، در لندن ، گزارش میدادند و میکوشیدند که زیانهای ناشی از ظهور يك قدرت ملی متمرکز را برای کمپانی به‌حداقل تنزل دهند . درواقع ، هنگامی که نادر باتفاق طهماسب ، پس از شکست افغانه ، وارد اصفهان شد ، صفحه دیگری بر ماجرای طولانی ایق کمپانیها باز شد .

در این زمان اروپائیان مشخص مقیم اصفهان عبارت بودند ازشوالیه دوگاردان ، کنسول فرانسه ، ویلیام کوکل ، کمیسر کمپانی انگلیسی هند شرقی ، جان گیلی ، معاون او ، کمیسر و سایر نمایندگان کمپانی هلندی هند شرقی و عده‌ای کشیش و مبلغ که اکثرا فرانسوی بودند .

نادر طی شش هفته‌ای که در اصفهان بسربرد نهایت محبت را به خارجیان نمود ولی رؤساء دو کمپانی انگلیسی و هلندی ، در اثر رقابت مزمنی که با هم داشتند ، بنای بدگونی را نسبت بیکدیگر گذاشتند ، هر يك دیگری را متهم به همکاری با افغانه و کمکهای نهانی بایشان نمودند. نتیجه‌ای که نادر گرفت این بود که این هر دو کمپانی ، علیه ایرانیان ، با افغانه همکاری و همفکری داشته‌اند . لذا ، نسبت بآنان تغییر رویه داد و دیگر کسی از رؤساء این دو کمپانی را بحضور نپذیرفت . ضمناً مبلغ سه هزار تومان (۷ هزار لیره انگلیسی) بابت مالیات از هر يك از این دو کمپانی مطالبه نمود و بایشان اخطار کرد که ، در صورت تعلل ، سخت مجازات خواهند شد . کمپانی انگلیسی به پرداخت بیش از سیصد تومان گردن ننهاده . نادر نیز دستور داد که آن مبلغ را گرفته و ، بابت بقیه ، اموال کمپانی را مصادره نمایند . پس از این جریان نادر بسمت شیراز و در تعقیب افغانه روان شد . کولگی و گیلی برای تجدید عهد لجام گسیختگی و فرار از زیر بار مالیات به طهماسب متوسل شدند و او ، که از خرابکاری در کارهای نادر ابائی نداشت و درصدد کسب استقلال و احراز شخصیت بود ، روابط دوستانه‌ای بایشان برقرار ساخت و حتی از تاسیسات کمپانی در اصفهان دیدن نمود و عمال کمپانی نیز ، که با سهولت و نرمش بسیار در برابر حوادث تغییر روش میدادند ، جشنی برپا ساختند و به تشریفات مسخره سوزانیدن عکسهای اشرف افغان مبادرت ورزیدند . طهماسب نیز ، که بمناسبت ماهیت خود از درك خطر بسط نفوذ این کمپانیها عاجز بود ، یا در نظر داشت که از نفوذ آنان علیه نادر منتفع شود ، متعهد شد که خسارات وارد به کمپانیها را جبران کند.

اما نادر درصدد برآمد که قدرت کمپانیها را زیر نفوذ خود درآورد و امکانات ایشانرا در زمینه‌های مختلف مورد استفاده خود قرار دهد . بدین منوال ، پس از فرار اشرف بسوی قندهار و برخی از غلجائیان دیگر ، از جمله برادر اشرف ، بسوی بندر ریگ ، بکمپانی هند شرقی در خلیج فارس دستور داد که با کشتیهای خود از فرار افغانه ممانعت بعمل آورند . همچنین ، هنگامی که غازم تصرف قندهار گردید ، وسائل کمپانی هند شرقی را برای حمل خواربار به منزلگاههای سرراه ، در بیابانهای کرمان و سیستان ، به بیگاری گرفت .

سلطه کمپانی انگلیسی بر خلیج فارس و سواحل و ایالات جنوبی چنان بود که میتوانست هم بسود و هم بزبان نادر مؤثر واقع شود ، مثلاً ،

شبكة ارتباطی و حمل و نقل وسیعی در اختیار کمپانی بود که در سواحل جنوبی ایران از بصره تا هندوستان ادامه مییافت و ، بدین طریق ، کمپانی آخرین اخبار را سریعاً کسب مینمود ، از جمله رسیدن اشرف فراری را بمرز افغانستان ماموران کمپانی اطلاع دادند و همچنین مارتین فرنج ، نماینده کمپانی هند شرقی در بصره ، قبل از همه اطلاع یافت که اشرف بدست ماموران سلطان حسین قندهار در نزدیکی این شهر بقتل رسیده است . جمیع این اخبار و اخبار مربوط بعمليات نادر را نمایندگان کمپانی برای اداره مرکزی شرکت بلندن میفرستادند .

اما نادر قبل از آنکه به تاسیس نیروی دریائی مستقل اقدام نماید ، با استفاده از حق حاکمیت دولت ، امکانات کمپانی را در جهت رفع حوائج حکومت ، روز بروز ، بیش از پیش ، بزیر سلطه ماموران خود درمیآورد ، بطوریکه ، هنگام فرار محمدخان بلوچ به گرمسیرات و از آنجا به جزیره قیس ، واقع در خلیج فارس ، ماموران نادر با کما کشتیهای انگلیسی جزیره قیس را محاصره نموده ، محمدخان را اسیر کرده باصفهان فرستادند .

حاکمیت بی چون و چرای شرکت انگلیسی بر خلیج فارس و سواحل جنوبی ایران ، بدون شك ، ناشی از نیروی دریائی جنگی و تجارتی شرکت بود و نادر ، برای حفظ کرانههای جنوبی ، احتیاج مبرمی به نیروهای شرکت احساس مینمود ، و این خود ، مغایر حاکمیت ایران بر حدود جنوبی مملکت میبود . اما نادر کسی نبود که حاکمیت مثنی خارجی را بر خلیج و دریای عمان و سایر نواحی جنوبی بپذیرد و چاره اساسی برای دفع یک چنین استعمار توهین آور و خطرناکی نیندیشد . بخصوص اینکه انگلیسها از طریق نفوذی که بر خلیج فارس و اعراب این نواحی داشتند حوادثی علیه نادر میآفریدند و اعراب دریانورد را به مخالفت با نادر تحریک مینمودند . لذا نادر به تاسیس نیروی دریائی مستقلی اقدام نمود و شخصی بنام لطیف خان را برای خرید کشتی از اروپائیان مقیم بندر گمبرون نزد نمایندگان کمپانی فرستاد . اما نه انگلیسیان ، نه هلندیان و نه اعراب حاضر بفروش کشتی به نماینده نادر نگردیدند چون استقرار حاکمیت ایران بر خلیج فارس مغایر با منافع ایشان بود که از طریق خودسری ماموران خود و ناتوانی حکومت ایران بدست آورده بودند . خصوصاً انگلیسها که از تاسیس نیروی دریائی جنگی ایران بسیار بیمناک بودند . نادر بدون اعتنا باین جریانات تخریبی در تابستان ۱۷۳۴ لطیف خان را مامور کرد که بوشهر را

بيك پایگاه نیرومند دریائی برای ناوگان نوزاد ایران مبدل سازد . او نیز بوشهر را تقویت نمود و آنرا بندر نادریه نام نهاد .

بعداً ، نادر ، طهماسب خان جلایر ، سردار شجاع و کاردان و وفادار خود را ، نزد کمپانیهای انگلیسی و هلندی فرستاد و بایشان دستور داد که در مواقع لزوم ، کشتیهای خود را در اختیار او گذارند . جلایر تهدید کرد که در غیر اینصورت مغضوب نادر قرار خواهند گرفت .

کمپانی انگلیسی تصمیم گرفت که تاسیسات کمپانی را تعطیل کند و اصفهان را نیز ترك گوید و در حقیقت ، در انتظار دوران فترت آینده ، به پشت دیوار خلیج پناه برده کمین نماید ، تا در موقع مناسب دوباره سر بر آورد و عملیات استعماری را تجدید کند ، ولی ، جلایر مانع حرکت او گردید .

لطیفخان در اوائل بهار ۱۷۳۵ ، برخلاف انتظار انگلیسها که از تأسیس نیروی دریائی ایران بسیار بیمناک بودند ، با ناوگانی ، شامل سی کشتی بزرگ و پنجاه کشتی متوسط ، بقصد تصرف بصره داخل شط العرب گردید ، ولی ، بواسطه غروری که از پیروزیهای عظیم نادر در دماغ او ایجاد شده بود ، بدون آنکه منتظر هشت هزار تن قوای ایران گردد ، حمله را آغاز نمود . اما ، دو کشتی جنگی انگلیسی که در آبهای بصره لنگر انداخته بودند ، بکمک عثمانیان برخاسته ، با قوای دریائی ایران وارد جنگ شدند و بنای تیراندازی را گذاردند . ورود ایندو کشتی جنگی مجهز بمیدان نبرد و اداره جریانات جنگی بتوسط ملوانان و افسران کار آزموده بریتانیائی وسیلهای برای شکست نیروی دریائی جوان و نا آزموده ایران گردید .

ظاهر مطلب چنین وانمود شد که مارتن فرنج ، در اثر تهدید پاشای بصره ، کشتیهای خود را در اختیار عثمانیان نهاده و ملوانان انگلیسی نیز بزور بنای تیراندازی را گذارده اند ولی ، بهرحال ، مداخله کشتیها و ملوانان انگلیسی بود که موجبات شکست نیروی دریائی ایرانرا فراهم آورد . پس از این واقعه ، نماینده کمپانی ، از ترس ، تصمیم به برچیدن تاسیسات کمپانی گرفت ولی باز هم نادر ، بامید استفادههای بعدی ، روش ملایمی با ماموران کمپانی در پیش گرفت .

این جریان که گذشت ، نیروی دریائی به ترمیم خرابیها پرداخت و آماده برای تصرف بحرین گردید . توسعه نفوذ نادر و عدم تزلزل او در تصمیمات متخذة موجب شد که کمپانی هلندی تسلیم شود و یکی از کشتیهای خود را ، بنام نرتمبرلاند ، بمبلغ پنجهزار تومان بفرستاده نادر بفروشد . پس از این آمادگیها ، لطیفخان ، در ۱۷۳۶ ، بسمت بحرین لشکر کشید و

قوای شیخ جبار را از پادراورد وکلید دژ بحرین را برای نادر ارسال داشت. انگلیسها بتدریج مانند هلندیها ، حاضر بفروش ناوگان جنگی بماموران نادر گردیدند و دو کشتی بزرگ بایشان فروختند . بدین ترتیب ، در ۱۴ مارس ۱۷۳۷ ، ناوگان ایران مرکب از چهار کشتی بزرگ و دو کشتی متوسط و چندین کشتی کوچکتر از بوشهر وارد گمبرون گردید . این ناوگان که حامل پنجهزار سرباز و پاتزده هزار اسب بودند ، پس از یکماه توقف در گمبرون ، برای تصرف عمان رهسپار شدند و با اعراب به جنگهای دریائی و زمینی پرداختند . اما در اثر اختلافاتی که میان لطیفخان و تقیخان بیگلربیگی فارس پیش آمد ، تقیخان ، لطیفخانرا مسموم نمود ، و بدین ترتیب ، نیروی دریائی ناآزموده ایران از فرماندهی نسبتاً آزموده محروم شد ، و نتیجتاً ، موفقیتهای اولیه و نیز سیادت خود را بر خیلج و دریای عمان برای مدتی از دست داد و بوضعی افتاد که ، تا مدتی ، کشتیهای انگلیسی برای نیرو های ایران ، در جلغار ، خواربار حمل میکردند . اما ، اندکی بعد ، جنگ دریائی شدیدی میان ایرانیان و اعراب در گرفت که منتهی به پیروزی قوای ایران گردید .

پس دریاسالار جدید ایران ، محمود تقیخان ، وارد گمبرون شد و پس از آنکه ترتیب خرید چند کشتی دیگر را از کمپانی هند شرقی داد برای خواباندن شورش اعرابی که در خدمت نیروی دریائی ایران بودند عازم حمله با اعراب گردید . در این لشکرکشی هلندیها ، با جبار ، دوتا از کشتیهای خود را در اختیار دریاسالار ایران گذاردند ولی عدم همکاری صمیمانه ایشان موجب شد که قوای ایران از برابر اعراب عقب نشینی اختیار نماید . در اوائل تابستان ۱۱۵۳ هـ . ق اماموردیخان ، سردار گرمسیرات ، از نمایندگی کمپانیهای هند شرقی دو کشتی بزور گرفت و برای سرکوبی اعراب طاغی بجزیره قیس روان شد و در نبردی که اتفاق افتاد بکشتیهای اعراب تلفات سنگینی وارد ساخت ولی خود نیز بعلت انفجار یکی از توپها بهلاکت رسید .

آنچه در سطور گذشته ذکر کردیم مربوط بمرحله اول تاسیس نیروی دریائی نادر شاه و باین منظور بود که خرابکاریها و کارشکنیهای ماموران انگلیسی و هلندی را از طرفی و عدم استقلال نیروی دریائی ایرانرا ، بواسطه احتیاجی که بخرید کشتی از خارجیان داشت ، از طرف دیگر معلوم داریم . در اینجا نیز روشن بینی و تصمیم خللناپذیر نادر باز جلوه گر شد و اندیشه نیرومند او برای رفع این نقیصه اساسی وارد عمل گردید .

نادر ، در تابستان ۱۱۵۳ هـ ق ، با اجرای مرحله دوم نقشه خود فرمان داد ، و بدین ترتیب ، ساختن کشتیهای جنگی در بوشهر آغاز نهاد . نادر میخواست که از لحاظ کشتی نیازی به غریبان نداشته باشد ، خاصه آنکه ، کمپانی هند شرقی در برابر هر کشتی که میفروخت قیمتی گزاف و پول نقد مطالبه میکرد و ، اضافه بر آن ، امتیاز جدیدی نیز تقاضا مینمود . کمپانی درصدد بسط نفوذ خود و بر آن بود که نمونه هند را در سواحل ایران نیز ایجاد نماید . اما وجود نادر در رأس حکومت موجب شد که کمپانی بریتانیایی ، در حقیقت حکومت بریتانیا ، این سلطه طلبی استعماری را برای دوره های بعد ذخیره نماید .

نادر میدانست که از عهده کشتی سازی برمی آید و امکان آنرا دارد که با کارگر و مواد ایرانی کشتی ها را به قیمت های نازلتری تمام نماید . اشکال بزرگ کار او ، نقصان چوب مناسب در سواحل خلیج بود ، اما او از این اشکال نیز نهراسید و اقدام جسورانه ای را پیش گرفت . نادر دستور داد که چوب مورد احتیاج را ، پس از طی ۶۰۰ میل راه و صرف ۶۰ روز وقت ، از جنگلهای مازندران ببوشهر حمل نمایند . بدین منظور عرابه های مخصوص ساختند ولی بعلت کوهستانی بودن قسمتی از راهها ، کارگران ، الوارها را بدوش کشیدند و با وضع دشواری بوظیفه ملی خود عمل نمودند .

در زمستان ۱۱۵۳ هـ ق ، نادر ، دستور داد که ساختمان چند کشتی در بوشهر آغاز گردد . هر کشتی میبایست بطول سیصد پای انگلیسی و مجهز به پنجاه توپ باشد ، لذا ، بمنظور تهیه تسلیحات کشتیها یک کارخانه توپریزی در گمبرون ایجاد نمودند .

بریتانیاییها روز بروز ، بیش از پیش ، از تقویت اساسی نیروی دریائی ایران بیمناک میشدند ولی نیروی دریائی ایران نیز ، بطوری روزافزون ، اساس متین تری مییافت .

در زمستان ۱۱۵۴ هـ ق ، ایران ، برای نخستین بار ، ناوگان متشکلی مشتمل بر پانزده ناو جنگی ترتیب داد و سپس ، با پیوستن چهار ناو دیگر ، ناوگان جنگی ایران بنروه اقتدار رسید . از اعمال این نیرو تصرف مسقط و سحر را باید متذکر شد . اما نادر در این اثنا گرفتار جنگ با عثمانی گردید و نتوانست توجه کافی به مسئله عمان مبنول دارد لذا عملیات عمان ، سرانجام ، بنفع اعراب پایان پذیرفت .

نادر پس از این جریانات در باقی عمر خود ، بعلت گرفتاری در جنگ با عثمانی و شورشهای داخلی ایران ، فرصت بذل توجه به نیروی

دریائی را نیافت و پس از او نیز ، همین که يك سال از قتل او گذشت ، دیگر چیزی بنام ناوگان نیروی دریائی ایران وجود نداشت .

*
* *

جنگهائی که نادر با ابدالیان و غلجائیان و ترکان عثمانی نمود شهرت او را جهانگیر ساخت تا جائی که دولت روسیه دست اتحاد بسوی او دراز کرد که متفقاً علیه عثمانی اقدام نمایند .
نادر از روسیه خشنماک بود چون آندولت هنوز دربند و بادکوبه رامستردنداشته بود . لذا ، در ۱۶ ژوئن ۱۷۳۴ به شیروان و شماخی لشکر کشید و ، از آنجا ، بروسیه اخطار کرد که خاک ایرانرا تخلیه نماید . این مقصود بزودی عملی شد و عهدنامه صلح ۱۷۳۵ میان ایران و روسیه انعقاد یافت و تسلط روسها ، که سیزده سال پیش از جانب پتر کبیر آغاز شده بود ، پایان پذیرفت .

نادر پس از يك سلسله عملیات جنگی بهت انگیز ، که او را در ردیف اول نوابغ نظامی جهان قرارداد ، عثمانیان را از گنجه و تفلیس و ایروان و گرجستان اخراج نمود و سپس ارتش خود را بسوی دشت مغان حرکت داد . در آنجا بود که رسماً بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود .

*
* *

آنچه در بالا ذکر کردیم نه برای آن بود که نبوغ نظامی يك سرباز ایرانی را جلوه گر سازیم چه نه تاریخ نویسی مقصود این کتاب است و نه ما جراجویان نظامی و قصابان تاریخ مورد احترام و تأیید ما هستند . اما ، براستی ، غرض ما اینست که مقام والا و استعداد نبوغ آمیز ملت ایرانرا نشان دهیم و لزوم يك دستگاہ سازمان دهنده و اداره کننده پابرجا و مداوم را برای رهبری مملکت ، که از فساد و تباهی و از هم پاشیدگی و پوسیدگی مصون باشد و با مردم ارتباط بلا فصل داشته باشد ، با ثبات برسانیم . تاریخ نشان داده است که هر دستگاہ مقتدر و سیاس و با تدبیری که قدرت بهره برداری از قوای عالی و استعداد های ذاتی ایرانیان را حائز

بوده توانسته است بکسب شهرت و افتخار و موفقیت و عظمت نائل آید ،
 و همچنین ، به مجرد اینکه این دستگاه رهبری ، بمثابه آب راکد ، دچار
 تهن و فساد گردیده و هماهنگی خود را باخواستهای جامعه از دست داده است ،
 نه تنها ، فاقد لیاقت لازم برای بهره برداری از آن قوا و استعدادها گردیده ،
 بلکه ، علاوه بر بدبختی و فقر و سرشکستگی ، زمینه مساعدی برای هجوم
 بیگانگان نیز فراهم آورده است . این مطلب ، بخودی خود ، یه ثبوت
 میرساند که برای جلوگیری از فراز و نشیبهای سخت تاریخ دستگاه رهبری
 میبایست ، بحکم مصالح عالییه مملکتی ، الزاماً با قدرت خلاقه و رشد کننده
 و زنده ملت درهم میامیخت و سازمانی پابرجا ، که تحت کنترل مداوم
 ملت باشد و با مرگ یکنفر و رویکار آمدن نفری دیگر متزلزل نگردد ،
 حاکم بر سر نوشت و تکامل تاریخی جامعه میگردد .
 لزوم استقرار چنین مهاری نه تنها برای حفظ حکومت از فساد
 بلکه برای منع حکومت از تندرویهای جاه طلبانه رهبران اندیشمند و مقتدر
 نیز ضروری بود .

متاسفانه شرایط آزمون اجازه نمیداد که چنین مهاری بعرضه وجود
 درآید و کنترل اوضاع را در اختیار ملت قرار دهد و از آثار سوء زمامداران
 نالایق و از انحرافات بدفرجام زمامداران لایق ، مثلاً از ستمگریها و آدمکشیهای
 جنون آمیز شاه عباس اول و جهانگیریهای زیان بخش مرد بزرگی نظیر
 نادر شاه و تجاوازات خرد کننده او بحقوق ملت ، در سالهای آخر سلطنت ،
 جلوگیری بعمل آورد .

دراثر فقدان چنین مهاری بود که حتی مردان بزرگ تاریخ ما در
 قرون جدید سرانجام قوای خود را ، در شرایط استبداد و خودسری ، علیه
 ملت بکار انداخته و آثار نیک حکومت خود را نیز بی دوام ساختند . چنین
 بود نیز سر نوشت نادر بزرگ ما .

*

* *

نادر پس از آنکه غلجائیان و ابدالیان و عثمانیان و روسیان و
 گردنکشان داخلی و بلوچان و افغانان و امراء ماوراءالنهر را وادار به تسلیم
 نمود در اندیشه جهانگیری افتاد و بهندوستان حمله برد ، اندیشه هجوم به
 چین را در سر میبخت و خیال تصرف قسطنطنیه و احراز مقام خلافت

مسلمانان را در ذهن میپرورانید . درحالیکه ، ملت ایران ، مرحله اول انقلاب خود را بیپایان رسانیده ، بهدفع عالی قیام مردانه خود ، از نظر اخراج تجاوزکاران خارجی و سرکوبی گردنکشان داخلی ، نائل آمده و انتظار داشت که ، پس از حصول این مقصود ، بمرحله دوم انقلاب وارد شود و بهترمیم خرابیهای گذشته اقدام نماید ، کشور را آباد کند ، تجارت را رونق بخشد ، ودرصلح وامنیت ، به تسریع رشد اقتصادی ، که در اثر هجوم خارجی و هرج و مرج داخلی و جنگهای متوالی و متمادی دچار رکود و خرابی شده بود ، اقدام نماید . اما نادر ، که درجنگهای میهنی فرماندهی بی‌بدل و نابغهای بی‌همتا بود متأسفانه نتوانست ، از طریق درک احتیاج زمان ، راه گذشته خود را ترك گوید و خود را برای رهبری مرحله دوم انقلاب نیز بسازد .

نادر ، ازقدرت انقلابی ملتی اصیل و هوشمند منتفع شده و بهپیروزیهای فوق‌العاده‌ای توفیق یافته بود . ولی ، گویانکه از نبوغ نظامی استثنائی و کمیابی برخوردار بود ، کلیه پیروزیها را بحساب نبوغ ذاتی خود گذارد و بجای آنکه حدود فعالیت‌های جنگی و آمادگی مردم را برای ادامه جنگهای تجاوزکارانه درنظر گیرد در راه جهانگیری قدم نهاد ، درحالیکه ، از نظر ملت ، مرحله جنگهای سخت و پرخرج پایان پذیرفته و مرحله ساختمانی ، برای احیاء اقتصاد مملکت ، سررئیده بود . برخورد این دو راه مغایر و دونیت متضاد ، مردم را علیه نادر و نادر را علیه مردم بضدیت وادار نمود و کشور را به انقلاب و هرج و مرج کشانید .

نادر ، آنمرد پیروزمند و بی‌شکست ، در اثر فتوحات شگرفی ، که از يك جهت با نبوغ فرماندهی شخص او ارتباط مستقیم داشت ، در این اندیشه افتاده بود که ارتش ملی و ملت ایران نقشی جز حمل‌کردن و بکار بردن اسلحه را ، بطرزی که او ترتیب میداد ، دارا نیست . او ، روحیه مردم و تصمیم راسخ ایشانرا برای درهم کوفتن دشمن بحساب نیاورد و بهمین دلیل نیز ، پس‌ازپایان طبیعی مرحله اول انقلاب ، از درک روحیه جدید و تصمیم نوین مردم برای پایان دادن بهجنگهای جهانگیرانه و آغاز نمودن ساختمان مملکت عاجز ماند .

راهنمای ما برای ابراز عقیده‌مذکور اینستکه هنگام محاصره قندهار ، که در اثر احتیاج عظیم ارتش بهخواربار ، درکرمان قحطی افتاده بود ، نادر ترجیح داد که بجای توجه باین امر حیاتی دنبال فتوحات خود را

بگیرد تاجانی که ، بملت نقصان چارپایان ، مردم را باجبار وادار کرد که از سیستان برای قوای او غله و مواد ضروری حمل نمایند . شاید همین فقر عمومی که مغایر با تحقق نقشه‌های جهانگیرانه او بوده او را وادار کرده باشد که به طمع گنجینه‌های خیره‌کننده شاهان مغول هند بآن کشور لشکرکشی نماید .

حمله به هند ، اگر فقط قتل‌عام دهلی را که در اثر قیام اهالی شهر علیه سربازان نادر حادث شد در نظر بگیریم ، بقیمت خون ۲۰ هزار نفر از مردم بیگناه این شهر ، که از وطن خود دفاع میکردند ، تمام شد ولی گنجینه‌هایی بارزش ۷۰ کرور (۷۰۰ میلیون روپیه) سرباختار نادر قرارداد . بدین‌طریق ، ثروتی که طی ۳۴۸ سال در آن سرزمین گرد آمده بود در یک لحظه بچنگ نادر افتاد . باوجود این ، تاریخ نشان داد که ثروت مادی به‌تنهایی قادر نبود که پیروزیهای نادر را در جهت جهانگیریهای زائد ، که مورد حمایت مردم نبود ، تضمین نماید .

شاهد دیگر ما برای استنتاجی که مذکور افتاد اینستکه در ۱۷۳۷ میلادی که در نزدیکی گنجه طاعون موحشی بروز کرد و مناطق وسیعی را سرعت در کام خود بلعید ، بطوریکه تنها در تبریز در ظرف دو ماه ۴۷ هزار نفر را کشت ، ابراهیم‌خان ، برادر نادرشاه ، بجای ترمیم آثار این بیماری همه‌گیر و ابراز توجه به‌احتیاجات مردم بیول و خواربار و مسکن ، و از همه بالاتر ، به‌آرامش ، بر قابت رضاقلی‌میرزا ، که در ماوراءالنهر بفتوحاتی نائل آمده بود ، درصدد حمله بداغستان برآمد و سران طوائف آذربایجان و مناطق مجاور را فرمان داد که با قوای خویش در تبریز گردآیند .

حمله نابهنگام بداغستان نه تنها بقیمت جان ابراهیم‌خان تمام شد بلکه نادر را ، در اثر مرگ برادر ، بگرفتن انتقام از لزگیها برانگیخت و موجب حوادث بدفرجام و نامطبوع بعدی گردید .

*

* *

نادر پس از فتح دهلی در ۱۷۴۰ به نادرآباد برگشت و از آنجا باعتمد قوای ایران عازم بلخ شد و پس از جنگهای پیروزمندانه خونینی تمام منطقه ماوراءالنهر را زیر سلطه خود آورد و سپس عازم آذربایجان شد که داغستان را تصرف کند و لزگیها را منکوب نماید . لذا ، در رأس ۱۵۰ هزار سپاهی

وارد شیروان گردید. قوای ایران در این ناحیه، گذشته از اینکه دچار طاعون شدند، گرفتاریهای مصیبت‌بار فراوانی پیدا نمودند، و باینهمه، توفیقی نیز نیافتند.

عدم موفقیت نادر در داغستان و تلفات سنگین قوای ایران در این میان به شهرت و حیثیت نادر لطمه شدید وارد ساخت.

پس از این جریانات، در جنگی که در یازده اوت ۱۷۴۵ میان قوای ایران و عثمانی در گرفت، پس از نبردی وحشتناک، قوای عثمانی عقب نشست و ۱۲ هزار کشته و تمام بنه و توپخانه خود را بجا گذاشت. نتیجه این پیروزی این شد که عثمانیها بانعقاد عهدنامه قطعی صلح رضادادند که در ۴ سپتامبر ۱۷۴۶ بامضاء طرفین رسید. این معاهده که صلح نهائی را میان ایران و عثمانی برقرار ساخت بر ژوئیه نادر برای تصرف بغداد و قسطنطنیه پایان بخشید.

این صلح شرافتمندانه میتوانست فرصتی را که ملت ایران برای اقدام بساختن مملکت احتیاج داشت در اختیار او قرار دهد اما نادر، که اسیر بیماری جهانگیری بود، نتوانست احتیاج کشور را درک کند و رهبری نیرومند خود را، در این مرحله نیز، در اختیار ملت خود قرار دهد. او برای اقدام به لشکرکشیهای بعدی احتیاج بیول داشت و در راه کسب پول فشارهای خردکننده‌ای بملت وارد آورد.



نادر پس از انعقاد معاهده صلح با عثمانی باصفهان رفت و در آنجا مالیات سنگینی بر مردم بست و برای اخذ مالیات بدرفتاری بسیار نمود. پس از آن، بسمت خراسان حرکت کرد و در آنجا نیز يك کروور تومان مالیات مطالبه نمود و ضمناً نامه‌ای به فتحعلیخان حاکم سیستان نوشت و مبلغ هنگفتی مالیات خواست (۱۷۴۵ - ۱۷۴۶). او نیز تاحد امکان، و با فشار بر مردم، توانست مقداری از وجه مذکور را تهیه و ارسال نماید ولی این وجه در برابر وجه درخواستی بسی ناچیز بود. لذا، نادر، حاکم را احضار نمود و او نیز که احساس خطر کرد سربشورش برداشت. مردم سیستان و طوایف بلوچ به فتحعلیخان پیوستند. بهمین علل، آتش اغتشاش در کرمان نیز زبانه کشید

(۱۷۴۶) . در سالهای ۱۷۴۳ - ۱۷۴۴ شورشهای دیگری نیز در نقاط مختلف مملکت ایجاد شده و نادر باروشی که برای جلوگیری از شورشها و جمع آوری مالیاتها پیش گرفته بود نارضایتی و طغیان مردم را دامن زده بود .

نادر در اوائل زمستان ۱۷۴۶ مجدداً وارد اصفهان گردید و در آنجا بود که در اثر کثرت کار و مصائب جنگهای دائمی و فشار فکری طاقت فرسا به یکنوع خشم دائمی و خوی ستمگری بیحد مبتلا گردید بطوریکه طیب او در این زمان نوشته است : « اصفهان در این چند هفته تبدیل به شهری شده بود که مورد تاخت و تاز فاتحین بیدادگر قرار گرفته باشد . هر که از خانه بیرون میآمد جنازه های بیشماری را میدید که بدستور نادر یا افسران وی بهلاکت رسیده بودند » .

در این جریان ، نادر ، روز بروز بر میزان مالیات مردم اصفهان افزود و در سراسر ایران نیز برای وصول مالیات ستمگری بسیار نمود . به علیقلیخان ، برادر زاده خود ، که مأمور خواباندن شورش سیستان شده بود، دستور داد که صد هزار تومان مالیات بپردازد و طهماسب خان جلایر ، سردار کاردان و وفادار خود را ، نیز مأمور نمود که پنجاه هزار تومان مالیات گرد آورد . در حالیکه ، در همین زمان ، چهار میلیون و پانصد هزار تومان سکه طلا و نقره در خزانه های کلات ذخیره کرده و جواهرات و فرشها و اشیاء گرانبهای دیگر نیز در آن محل دسته بندی نموده و محفوظ نگهداشته بود . ضمناً باید یادآور بود که ملت ایران در اثر اقتصاد تخریبی ناشی از جنگهای متوالی قدرت پرداخت مالیاتهای مطلوب نادر را بهیچوجه نمیتوانست داشته باشد .

در اثر این سیاست نابجا و ستمگرانه ، و عوامل دیگری که در سطور گذشته ذکر کردیم ، مردم سیستان و کرمان سر بشورش برداشتند و حتی پس از آنکه از ارتش نادر شکست یافتند دست از شورش نکشیدند . در آذربایجان هم مردم عاصی به اغتشاش پرداختند و سام میرزای صفوی را ، در تبریز ، بعنوان وارث تاج و تخت ایران اعلام نمودند .

نادر ، در ۲۳ ژانویه ۱۷۴۷ ، از اصفهان بسمت یزد و کرمان رهسپار گردید و از آنجا از طریق لوت راه مشهد را پیش گرفت . در این راه سخت بسیاری از سربازان او از گرسنگی و تشنگی و خستگی از پا درآمدند و جمع کثیری از فرط ناتوانی جان سپردند .

در اردیبهشت ماه که نادر بمشهد رسید با شدت تمام بقتل و حبس

مردم پرداخت بطوریکه امنیت جانی را از همه کس سلب نمود تاحدی که همگان برای پیوستن به شورشیان آماده گردیدند .

علیقلیخان برادر زاده نادر ، که در این زمان در سیستان بود ، همینکه شنید اموال برادرش را ضبط کرده و برای خود اونیز صد هزار تومان مالیات تعیین نموده اند تصمیم به شورش گرفت و با فرمانده شورشی سیستان قرار سازش گذارد و بسمت هرات حرکت کرد . در آنجا طوایف اطراف نیز باو پیوستند و همه با او در مبارزه علیه نادر همعهد گردیدند . کردهای قوچان نیز تبعیت علیقلیخان را پذیرفتند .

نادر برای سرکوبی برادر زاده اش از مشهد حرکت کرد و در شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانی ۱۱۶۰ (۱۷۴۷ م) در فتح آباد ، دوفرسنگی قوچان ، اردو زد . در این شب ، نادر ، از فرط بی اعتمادی و بدگمانی ، فرمان دستگیری و هرآینه قتل کلیه افسران ایرانی نگهبان خود را صادر نمود و سران افغانی را مأمور اجرای این حکم کرد . محمدقلیخان ، فرمانده نگهبانان شخصی نادر ، و صالح خان ، متصدی اداره امور دربار ، از این جریان اطلاع یافتند و با محمدخان قاجار و موسی بیگ ایرلوی افشار و قوجه بیگ گوندورلوی افشار رومی و حدود هفتاد تن دیگر از درباریان برای قتل نادر کنگاش نمودند و همان شب به چادر او داخل شدند . صالح خان دست او را بضرر شمشیر قطع کرد و محمدخان قاجار سر آنرد بزرگ را ، که در آخر عمر از خواستهای ملت انحراف یافته بود ، از تن جدا نمود .

★

★ ★

بدین طریق نابغه نظامی بیمانند تاریخ جهان ، که روزی در اثر پیروی از خواستهای مردم باوج عظمت سربرافراشته بود ، همینکه در اثر طغیان حس خودخواهی و جهانگیری ، از راهی که مطلوب مردم بود دور افتاد ، سرخود را از دست داد درحالیکه ، این سر ، در یک دستگاه حکومت پارلمانی ، که مانع خود سری و انحراف است ، میتواند رهبر باارزشی برای مرحله دوم انقلاب نیز بشود و منشاء خدمات گرانبهائی بملت ایران گردد . متأسفانه ، فقدان چنین دستگاه و سازمانی موجب شد که مرد بزرگی نظیر نادر در طریق خواستهای شخصی قدم نهد و وجود با ارزش خود را براه عدم سوق دهد .
در اینجا جز تأسف چیزی نداریم که نثار تاریخ کنیم : تأسف از

اعدام نادر ، تأسف برای ضرورت این اعدام ، واز همه بالاتر ، تأسف ازفقدان سیستم پارلمانی که میتوانست نادررا درچارچوبخواستهای ملت وحوایج مملکت حفظ کند و ازوجود گرانهای آن نایفه واقعی بهره‌های وسیعی بنفع کشور ما حاصل آورد . اما درواقع ، اشک خونین برمزار تاریخ وفرزندان باارزش ملت ریختن سودی بحال آینده ندارد بلکه ازاین آموزشهای تاریخ است که باید پندهای سودمندی گرفت و برای آینده بکار بست .

تبرستان

* * *

دوران انحطاط صفویه و ظهور نادر ، با روشنی ورسائی تمام ، مارا علیه استبداد وخودسری برمیانگیزد و در جهت آزادی و دموکراسی تهییج مینماید . درواقع ، انحطاط صفویه چیزی نبود جز میوه درخت خودسری ، اما ، ظهور نادر و حوادث دوران نخستین انقلاب نیز چیزی نبود جز ضرورت تاریخی برای ریشه‌کن کردن این درختی که میوه فساد ببار می‌آورد . انقلاب علیه صفویه جلوه‌ای از عصیان ملت بود علیه فساد و ناتوانی . کوششهای جنگی ملت در مرحله اول انقلاب نادری تجلی روح عظمت‌طلبی و تشنگی‌شدید ملت ایران بود برای استقلال و آزادی و ، بالاخره ، انقلاب علیه نادر نمودار خواست ملت ایران بود برای جلوگیری ازجنگهای جهانیگیری و سیاست اقتصادی تخریبی . متاسفانه ، تمام این کوششها و تلاشها ، خوندادنها و خونریزها و شجاعتها و دلاوریا نتوانست آن مهاریرا که برای ایجاد امنیت و مصونیت دائمی ملت ضرورت داشت بر گردن حکومت بند کند تا ، بطور نهائی ، ناتوانی و فساد امثال جانشینان عباس اول را بی‌اثر نماید و لیاقت نبوغ آمیز فرزندان نظیر نادرشاه بزرگ را نیز از انحراف و ابتلاء به بیماری خودخواهی و خودپرستی مصون نگهدارد .

درسی که تاریخ پرفراز و نشیب این زمان بما میدهد درطریق طرد استبداد و تجویز دموکراسی است . این درس ، درس بزرگی است برای آینده و تنها آموزشی است که میتواند سعادت فرزندان ما را تأمین کند و ملت مارا بقامی که شایسته هوش و استعداد اوست برساند و ضمناً آیندگان را ازخطرات و زیانهای که سودجوییهای توأم با تیزبینی و مآل‌اندیشی خارجیان تابحال برای ملت ما بوجود آورده است برکنار نگهدارد .

*

* *

طبیعی بود که ملت بزرگی نظیر ملت ایران ، پس از نیل به عظمت و استقلال از دست رفته ، کوششهای خود را در طریق اصلاح و ترمیم امور اقتصادی و تجارتي و کسورسازی و آبادانی و رفاه جامعه سوق دهد . اما ، چنین مقصودی احتیاج به صلح و آرامش داشت .

پس از نادر ، این مقصود و منظور در وجود کریمخان زند تجسم پذیرفت . این مرد ، با آنکه در تمام جنگها ، برخلاف نادر ، شکست مییافت ، اما ، چون روحاً با مقاصد مردم هماهنگی داشت ، توانست ملت ایرانرا پیرامون خود گرد آورد و صلح و صفای بیستساله ایران ، که خواست ملت و مورد احتیاج فوری او بود ، برای او تضمین نماید .

کریمخان زند که در ارتش نادر با رتبه سربازی خدمت میکرد ، پس از نادر ، در اثر کردانی و جوانمردی ، مهربانی و گشاده دستی و دلسوزی و دادگستری ، قلوب عموم مردم رنج کشیده و ستم دیده را بخود جلب نموده فرمانروای ایران گردید .

در زمان کریمخان ، انگلیسها ، بوشهر را ، در ۱۷۶۳ ، بعنوان مرکز فرماندهی خود برگزیدند و از او فرمان بسیار مساعدی برای رواج تجارت و بسط قدرت کمپانی هند شرقی دریافت نمودند . این فرمان را کریمخان در دوم ژوئیه ۱۷۶۳ صادر نمود و بانگلیسها اجازه داد که در هر بندری که خواسته باشند تجارتخانه و کارخانه دایر نموده ، درحقیقت ، قلاع نظامی بسازند و در آن قلاع هر قدر که بخواهند توپ کار گذارند ، در هر نقطه ایران تجارتخانه و نمایندگی دایر نمایند . حق انحصاری واردات و منسوجات پشمی را داشته از هر گونه حقوق مالیاتی چه برای واردات و چه برای صادرات معاف باشند . کریمخان طبق این فرمان بانگلیسهای کمپانی اختیار داد که مطالبات خود را بهر طریق که خود مایل باشند از بدهکاران ایرانی وصول نمایند و بدین طریق به عمال کمپانی حق حاکمیت بخشید و ایشانرا بر جان و مال ایرانیانی که با کمپانی در تجارت بودند مسلط گردانید . علاوه بر این مترجمان و کارمندان و نوکران تجارتخانهها و نمایندگیهای انگلیسی را در تمام ایران از هر گونه مالیاتی معاف نمود و حق حاکمیت بر کارمندان و مترجمان و نوکران را نیز بر رؤساء و نمایندگان کمپانی تفویض نمود . با اینهمه کریمخان انگلیسها را مکلف ساخت که تمام

وجوه حاصله از راه تجارت با ایرانرا از کشور خارج ننمایند چه این عمل موجب فقر ملت میگردد . دیگر اینکه انگلیسها را از گرفتن اتباع ایرانی بزرحمایت خود و پناه دادن بدشمنان شاه ایران برحذر داشت و متذکر گردید که در اینصورت به مجازات سخت گرفتار خواهند شد .

فرمان کریمخان نشان میدهد که در قرن هیجدهم عمال شرکت هند شرقی انگلیسی تا چه حد در خلیج فارس و سواحل دارای نفوذ و قدرت بوده و حکومت ایران نیز تا چه اندازه جانب ایشانرا مراعات مینموده که در وصول مطالبات کمپانی از ایرانیان حقوق قضائی و اجرائی بایشان تفویض مینموده، حتی حاکمیت عمال کمپانی را بر امور و حقوق جمیع مترجمان و کارمندان و نوکران نمایندگیهای بریتانیائی بادیده قبول مینگریخته است .

بعد از کریمخان ، جعفرخان برادر زاده او ، پا را از این نیز فراتر گذاشت بطوریکه نه تنها حقوق واگذاری مذکور را پذیرفت بلکه کمپانی را مجاز نمود که هرگونه نقل و انتقالی را که مایل باشد در مورد وجوه حاصله از تجارت با ایران بجا آورد ، هرگونه کالای انگلیسی که بخواهد بدون پرداخت گمرکات و مالیاتها بایران وارد نماید و آزادانه در هر نقطه مملکت بفروش برساند .

در این قرن انگلیسها بتدریج جای هلندیها را در خلیج فارس گرفته بودند ، و گویا در عهد حکومت توانای نادری نتوانستند بحق حاکمیت ایران تجاوز بنمایند ، در دوران کریمخان و هرج و مرج بعد از او دولتی در دولت تشکیل داده ، طبیعتاً از قوانین حکومت تبعیت نکرده و برای قانونی ساختن این حقوق تجاوزکارانه نیز فرمان کذا را از کریمخان و جعفرخان اخذ نمودند . مع هذا شرایطی که در پایان فرمان بدستور کریمخان افزوده شده و بریتانیائیها را از خارج نمودن پول ایران ممنوع ساخته است میرساند که حاکمیت کمپانی هنوز در زمان او صورت قاطع نپذیرفته و استقلال حکومت نیز هنوز بطور کامل سرتسلیم فرود نیاورده بوده است . اما فرمان جعفرخان استقلال حکومت را در برابر کمپانی بکلی از میان برد و عمال شرکت هند شرقی را در جمیع اقدامات آزاد ساخت . شاید انگلیسها به پیروی از روشی که در هند قرین موفقیت شده بود ، به جعفرخان ، برای تحکیم پایه حکومت و بسط حیطه قدرت او ، کمکها یا وعدههای کمک داده و فرمان مذکور را که بانهایت ناتوانی و زبونی و تملق و چاپلوسی برشته تحریر درآمده است از او گرفته باشند . بهر حال این مطلب قابل تدقیق و تحقیق است ولی حاکمیت نیمبند جعفرخان و قدرت نمائی رقیبانی چند در اطراف و

اکناف و خاطره‌ای که از شیوه رفتار انگلیسهای هند در ذهن ماست ، که از طریق حمایت از جاه‌طلبان قدرت‌طلب توانستند مملکتی چون هندوستان را بتوسط خود هندیان اشغال نمایند ، ما را به ابراز این عقیده برمیانگیزد که انگلیسها از فترت و هرج و مرج بعد از کریمخان درصدد استفاده برآمده و از روی سرمشق هند اقداماتی نیز نموده‌اند . در همین عهد بی‌رقیبی در خلیج فارس است که بریتانیاییها ، پس از سالها کوشش و تلاش برای پایه‌گذاری نفوذ آینده و سالها کشمکش با حکومتهای لایق و مقتدر وزنده، هجوم‌نهایی و قطعی خود را آغاز مینهند، و بعدها، اعراب جزیره‌نشین خلیج و ایلات عرب و قشقای و بختیاری جنوب را بزیر سلطه و نفوذ خود درآورده بتوسط ایشان حادثه‌ها می‌فرینند و سیاست‌بازی می‌کنند و دولتها را در راههای پرپیچ‌وخم میاندازند تا سرانجام، در سالهای بعد، حکومتی را که بتوسط ایشان روی کار آمد و برای ایشان و بدستورایشان عمل نمود برای مدتی مدید بر کشور ما حاکم نمودند و گنجی را که بقول آن انگلیسی « تاریخ امپریالیسم هیچگاه چیزی پرارزش‌تر از آنرا بخود ندیده است » از ما در برابر مقداری آجیل و شیرینی سهولت ربودند .

✱

✱ ✱

کریمخان زند در ۱۷۷۹ میلادی (۱۱۹۳ هـ) وفات یافت و سلسله زندیه را بدست اختلافات خانوادگی و هرج و مرج سپرد ، که خود ، انقراض آن سلسله را بنفع قاجاران فراهم آورد . بدینطریق ، اولین شاه قاجار ، آقامحمدخان ، خواجه ناجوانمرد ستمگر ، با کشتارهای دسته‌جمعی وسیع ، هراس خود را در قلب همگان نشانید و تخت خود را بر سیل خون بنا نهاد . چشمان هزاران مردم بیگناه را که نگران تیره بختی ایران بودند از حدقه بیرون آورد . برادر خود را کشت ، و پس از تسخیر تفلیس ، هزاران نفر گرجی بی‌تقصیر را اذم تیغ گذراند . او مبتلا به جنون آدمکنی بود . اصلا او یک حیوان بود . در حقیقت جانور هاری بود که بقیافه آدم مومیائی شده‌ای درآمده بود . او چهره مرده‌ای را داشت که روح سگ هار در او حلول کرده باشد . عملی را که اودر کرمان انجام داد که بیست هزار جفت چشم‌کننده‌شده را با دستهای خود شمرد ، تا در صورت نقصان ، چشمان دژخیم را برکند ، نمیتوان بیک انسان نسبت داد . چه یک انسان

اگرچه دیوانه‌هم باشد قادر به‌شمردن بیست هزار جفت چشم ، که حتی در حالت بیجان باو خیره نگاه می‌کنند ، نخواهد بود . او چیزی بود بدتر از طاعون و درنده‌تر از گرگ و مرده‌دوست‌تر از کفتار . این نامرد خونخوار که خوی ستمگری را از اجداد بیابانگرد و آدمکش خود به‌ارث برده و در کوره رنج‌هایی که از نقص رجولیت خود میبرد آبدیده ساخته بود بالاخره در ۲۱ ذی حجه ۱۲۱۱ هـ (۱۷۹۷ میلادی) در بیرون شهر شوشی طعمه خاک گردید . جان او ارزش دوقاچ خربزه را بیش نداشت و در ازاء همین دوقاچ نیز بتاراج رفت .

آقامحمدخان پس از شانزده‌سال تاخت و تاز در ذیقعد ۱۲۰۹ در تهران به تخت سلطنت نشست و سلسله شومی را بنیان نهاد که تا نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی یعنی قریب مدت ۱۳۴ سال بدون افتخار و شرافت بر این مملکت سلطنت نمود . در واقع ، سلسله قاجار در حساس‌ترین لحظات تاریخ ، به بدترین وضعی حکومت ایرانرا هدایت نمود ، رشد اجتماعی مردم را سد کرد و لجام از سراسنماار خارجی برداشت .

آقامحمدخان خود را ایرانی نمیشرد و تیره خود را از نژاد مغولان میدانست ، چنانکه ، درنامه‌ای که بعلیخان افشار ، سرکرده طوایف افشار آذربایجان ، نوشت متذکر گردید : « که طوایف ترک و مغول که در ایرانند باید دست اتحاد بهم بدهند تا ایرانیان خود نتوانند بسطنت برسند » .

در این زمان کاترین کبیر بر روسیه فرمانروائی داشت و هراکلیوس پادشاه گرجستان را طبق معاهده‌ای که در ۱۷۸۳ با او بسته بود بزیر حمایت خود گرفته بود . در ۱۷۹۵ آقامحمدخان به گرجستان حمله برد و تفلیس را تسخیر نمود و آن قتل‌عام وحشتناک را راه انداخت و بیست‌هزار پسر و دختر را اسیر نمود . این بیرحمی کینه بزرگی در دل گرجیان کاشت و ایشانرا برای همیشه متکی بروسها نمود . آقامحمدخان در مشهد بود که خبر حمله روسها و گرجیان باو رسید . لذا مجددا بگرجستان لشکر کشید . کاترین در نوامبر ۱۷۹۶ مرد و جانشین او ارتش روسیه را پس‌خواند ولی آقا را نیز بضرب کارد دوتن از خدمتگذارانش بدارفانی شتافت .

مداخله روسها در کار ایران بیشتر از زمان پترکبیر شروع شده است بدین منوال که اودر ژوئیه ۱۷۲۲ ، هنگام محاصره اصفهان بتوسط افغانه ، از دربند گذشت و شماخی را محاصره کرد و بموجب عهدنامه‌ای که در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ (۱۱۳۶ هـ) با طهماسب بست شهرهای دربند و باکو

و ولایات گیلان و مازندران و استرآباد را اشغال نمود .

روسیه پس از درگذشت پتر کبیر کمتر در امور ایران مداخله مینمود و بهر حال قدرت نادرشاه موجب اخراج روسها گردید . اما هنگامی که هراکلیوس در گرجستان به سلطنت رسید ، در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضاء نمود و تحت‌الحمایه تزار گردید تا آنکه بعد از او ، گنورکی یا گرگین ، جانشین او ، عهدنامه‌ای با پل اول تزار روس امضاء نمود و امپراتور روسیه را رسماً بیادشاهی گرجستان شناخت بشرط آنکه بازماندگانش سمت نایب‌السلطنه را داشته باشند . پل اول نیز قبل از آنکه بقتل برسد فرمانی صادر کرد و گرجستان را رسماً جزو امپراتوری روسیه اعلام نمود . پس از قتل او آلکساندر اول تزار روس فرمان دیگری در این زمینه صادر نموده سپاه روس را برای تصرف گرجستان روانه ساخت . بدین طریق گرجستان بعنوان اولین شکار تزار در سرحدات ایران بروسیه منضم گردید .

پس از آقامحمدخان برادرزاده اش باباخان بنام فتحعلیشاه بر تخت نشست . این مرد که در لثامت و مال‌دوستی دست کمی از عم خود نداشت در نگهداری سربازان و پرداختن حقوق ایشان نیز ، برخلاف آقامحمدخان ، قصور مینمود و حتی از رساندن حقوق و خوراک سربازان و علوفه چارپایان خودداری میکرد . اعتقاد بخرافات و سعد و نحس ستارگان و طلسم‌بندی و جادوگری ، قوه اراده و تصمیم را از او سلب نموده بود . او ابله‌ی بیش‌نبود چه بزبانی خود بسیار میباید و خوشتن را از زیباترین مردان جهان میدانست . زبازی او خصال مذکور را تکمیل مینمود . چه او ، در دوران زندگی بیش از هزار زن گرفت و ۲۶۲ فرزند پیدا نمود که از آن میان ۵۷ پسر و ۴۶ دختر پس از مرگ او حیات داشتند . در میان پسران او ، که هر یک بنقطه‌ای از کشور فرمانروائی مینمودند ، رقابت سختی برقرار بود از آن جمله رقابت برسر ولیعهدی که موجب خیانت‌های وحشتناکی به مملکت گردید . چه ، از این دسته‌های رقیب و مخالف گروهی بروسها و گروهی دیگر بانگلیسها متوسل میشدند و بدین طریق حیثیت مملکت و قدرت حکومت را پامال جاه‌طلبیهای پست خود میساختند . حتی این شاهزادگان فرمانروا از کارشکنی در امور مربوط به جنگهای باروسیه ، برای خفیف کردن عباس میرزا ، نایب‌السلطنه ، که فرماندهی قشون را بعهده گرفته بود ، خودداری نداشتند . ایشان طالب پیروزی روسها بودند تا دلیلی برای تحقیر و برکناری عباس میرزا بدست آورند . توطئه‌ها و کارشکنیهای این شاهزادگان عالی‌تبار از اینرو بیشتر زبان‌خیز و خطرناک بود که نواحی مملکت ایران خصوصاً نواحی

حساس سرحدی ، از مشرق و مغرب و جنوب و جنوب غربی ، زیر فرماندهی داهیانہ ! ایشان قرار گرفته و يك ملوك الطوائفی و هرج و مرج خاصی جانشین مرکزیت شده بود .

فتحعلیشاه مردی بی اطلاع از اوضاع جهان بود تا حدی که همه پادشاهان جهان را دست نشانده خود میبنداشت و خودخواهی جنون آمیز او مانع اقدام به تحقیق درباره دول اروپا میگردد ، درحالیکه ، اروپا به فعالترین دوران تاریخ خود قدم نهاده ، عرصه انقلابات فکری و اجتماعی و صنعتی شگرفی شده بود . بدین معنی که انقلاب کبیر فرانسه اساس روابط اجتماعی را درهم ریخته و پایه حکومت استبدادی اروپا را متزلزل ساخته بود . ناپلئون بناپارت آثار انقلاب فرانسه را با قدرت نظامی برهمجای اروپا تحمیل میکرد و شکل جدیدی بهجوامع و حکومت اروپا میبخشید . انقلاب صنعتی ، خصوصا در بریتانیا ، ترکیب جامعه را دگرگون ساخته ، سرعت و حرکت بیسابقه ای در پیشرفت تمدن و حمل آثار این تمدن ، بصورت استعمار ، باطراف و اکناف جهان بوجود میآورد . دولت روس نیز برای اولین مرتبه در تاریخ بصورت يك قدرت بزرگ اروپائی درمیآمد و درس نوشت جهان مداخله مینمود . در چنین اوضاع و احوالی در ایران فتحعلیشاه مستبد ، که با انتخاب عنوان خاقانی دلخوش داشته و به حرمسرای خود مشغول بود ، نمیخواست یا نمیتوانست بفهمد که بحرانیترین و انقلابیترین دوره های تاریخ در حال تکوین است و سیلی از اروپا سرچشمه گرفته که بنیان استقلال تمام کشورهای خواب آلود جهان را درهم خواهد ریخت .

تاریخ زمان فتحعلیشاه از تاریخ اوان قرن نوزدهم جهان جدا نیست ، لذا ، ما که در پشت سر این شخص ریش بلند باستان قرن نوزدهم قدم گذاشتیم ، برای درک این مطلب که چرا قرن نوزدهم مهربدبختی و بردگی به پیشانی مازد ، باید این قرن و حوادث اوان آنرا بشناسیم و عواملی را که از لحاظ خارجی و داخلی مایه اسارت ایران گردیدند معین نمائیم .

بظاهر چنین میرسد که بررسی اقدامات و اثرات چهار عامل عمده یعنی روسیه ، فرانسه ، بریتانیا و انقلاب صنعتی اروپای غربی برای درک عوامل خارجی شکست شاه قاجار کافی باشد ولی از آنجا که قوه محرکه دولت انگلیس از سیستم پارلمانی حکومت آن کشور ناشی میشده و دوام اقدامات استعماری آن دولت نیز نتیجه مستقیم چنین سیستمی بوده شایسته نیست که حکومت انگلیس و انقلاب صنعتی و توفیقات استعماری آن حکومت را جدا از این عامل اصلی وقوه محرکه اساسی در نظر بگیریم . از سوی دیگر روسیه را نیز نمیتوان از نهضت

غربی سازی آن کشور که موجب قدرت روسها و تبدیل روسیه ناچیز گذشته بروسیه قادرو توانای قرن هیجدهم گردید جدا مورد بحث قرار دهیم. وانگهی بررسی جریان مبارزات طبقات مختلف ملت انگلیس باسلطنت مطلقه ظل‌اللهی و تبدیل آن بهسلطنت محدود ومشروط ملی و استقرار کوششهای داخلی و خارجی بر قوه و نیروی لایتناهی ملت، واز سوی دیگر، جریان اخذ تمدن غربی در روسیه، از سوئی نموداری از نقاط ضعف ما بدست میدهد و ازسوی دیگر راهنمای آموزنده‌ای است که راه آینده ما را روشن میسازد. بدین‌منوال مابرای توفیق در بحثی که شروع میکنیم بررسی شش عامل را ضروری میدانیم بدین قرار: حکومت فرانسه بعد از انقلاب و گرفتاریهای آن، روسیه وجریان غربی سازی وتحولات آن، سیستم پارلمانی انگلیس، انقلاب صنعتی اروپا، امپراتوری بریتانیا و کهنگی و فرسودگی سیستم حکومت ایران که در این زمان در برابر سیستم نوین حکومتی غرب وتحولات علمی و فنی وفلسفی و اجتماعی آن سرزمین بهیچوجه نمیتوانست قادر بمقاومت باشد.



اروپا و ایران در آستانه قرن نوزدهم

۱- روسیه مغولان در حدود ۱۲۴۰ میلادی بر روسیه استیلا یافتند و مدت ۲۵۰ سال این استیلا را حفظ نمودند تا آنکه دوک بزرگ مسکووی که ایوان سوم نامیده میشد در ۱۴۸۰ سلطه ایشانرا درهم شکست و از دادن خراج خودداری نمود.

در این زمان روسیه محدود و محدود مسکوبوده، گراندوک نشین مسکووی نامیده میشد. روسهای بزرگ یا مسکوویتها در حوالی مسکو میزیستند. روسهای سفید در مغرب و روسهای کوچک در جنوب غربی مسکووی مسکن داشتند و هر دو در قرن هفدهم زیر سلطه لهستان زندگی میکردند. دولت لهستان در آن زمان بزرگترین و نیرومندترین دولت اسلاو بود.

روسهای بزرگ یا مسکوویتها بعدها بشمال و جنوب رخنه کرده باطراف ولگا تسلط یافتند. بعد از این توسعه که از ۱۴۵۰ تا ۱۶۵۰ بطول انجامید روسها هنوز نه به بالتیک راه یافته و نه بدریای سیاه رسیده بودند. سواحل بالتیک در اختیار سوئدیها بود و کرانههای دریای سیاه را خانهای تاتار، که تحت الحمایه عثمانی بودند، در دست داشتند. بنادر یخزده شمال و آرخانگل نیز برای استقرار روابط روسیه با غرب مستعد نبود.

در قرن شانزدهم قوای روسهای بزرگ از جبال اورال گذشته، در اراضی وسیع سیریه آسیائی، بساختن شهرها پرداختند و بسمت اقیانوس کبیر پیش راندند. اما هنوز راه مغرب بسته بود. سوئدیها در راه بالتیک مستقر بودند و تاتارها و ترکها راه دریای سیاه را مسدود نموده بودند. لهستانها و سوئدیها عملاً مانع ارتباط روسیه با اروپا میشدند چون بیمناک بودند که مبادا روسها با فنون غربی آشنا گردند. ممهنا در زمان ایوان مخوف که یکنفر آلمانی برای ارتش روس استخدام شد و یکنفر انگلیسی از طریق آرخانگل، بندر یخزده، بمسکو رسید، ارتباط میان روسیه و اروپا و رابطه تجارتي روسیه و انگلیس آغاز نهاد.

آرخانگل تنها راه ارتباط تزارها با مغرب بود و روسها از آن طریق

مواد جنگی وارد میکردند . امید انگلیسها نیز بآنراه این بود که بتوانند با ایران و آسیای مرکزی ارتباط برقرار نمایند .

ایوان مخوف (۱۵۳۳ - ۱۵۸۴) اولین دوک بزرگ مسکووی بود که عنوان تزار را بر خود نهاد . اندکی بعد از فوت او اعیان و اشراف روسیه میخائیل رومانف را که از خانواده‌ای اشرافی و منسوب بدودمان ایوان بود به تزاری برگزیدند . خانواده رومانف تا ۱۹۱۷ برس کار ماند و روسیه که تا پیش از قرن هیجدهم دولتی آسیائی بود در زمان این خاندان بتدریج بصورت یکی ازدول بزرگ اروپا درآمد .

در ۱۶۸۲ پتر اول در نسالگی تزار روسیه گردید . تا این زمان یک قرن میشد که روسیه با اروپا در تماس بود اما پتر پس از بدست آوردن اختیارات حکومت در ۱۶۸۹ و در بند کردن خواهرش ، جریان اروپائی کردن روسیه را سرعت و شدت بخشید .

پتر که در زمان نیابت سلطنت خواهرش ، از قصر کرملین ، که بمنزله زندان و پرورشگاه ناتوان پرور پرنسها بود ، به قریه‌ای در مجاورت کوی خارجیان اروپائی انتقال یافته و با اتباع کشورهای اروپائی تماس نزدیک گرفته بود ، از مردان سیاسی و نظامی و معماران و سرمایه‌دارانی که در آن میان بودند بسی چیزها آموخت و با مظاهر تمدن اروپا تا حدی آشنا شد . او در اثر این آشنائی تصمیم گرفت که صورت و سیرت ملت روس را بطرز اروپائی بیاراید و کشور خود را با تمدن اروپا آراسته گرداند . پتر در اثر کنجکاوی زائدالوصف و تمایل سوزانی که بفراگرفتن اطلاعات جدید فنی و نظامی داشت و بمناسبت مسافرتی که بهلند و انگلیس نمود بعقب ماندگی کشور خود واقف شد و بدین جهت در سفری که در ۱۶۹۷-۱۶۹۸ بارو پا کرد قریب هزار نفر از خبرگان و متخصصان فنون را برای خدمت در روسیه استخدام نمود . او سپس از پی مقصودی بزرگ برخاست و بر آن شد که ارتش و حکومتی بوجود آورد که توانائی درهم شکستن غریبان راداشته باشد و بتواند در دیواری که سه دولت سوئد و لهستان و عثمانی میان روسیه و مغرب کشیده بودند منفذی بوجود آورد و برای روسیه در سمت مغرب، درآبهای گرم بالتیک و دریای سیاه ، بنادری تحصیل کند که جای آرخانگل را بگیرند چون این بندر در قسمت اعظم سال یخزده بود . بدین ترتیب پتر در ۱۶۹۶ آزوف را در کنار دون از ترکان عثمانی گرفت ولی این بندر منظور او را تامین نمینمود .

مهمترین خصم روسیه در این زمان سوئد بود که بهترین ارتش اروپا را داشت و فنلاند و تمام سواحل شرقی بالتیک و خلیج فنلاند را زیر سلطه خود

گرفته و مانع رسیدن روسها بدریای بالتیک شده بود. لذا پتر بجانب بالتیک رو آورد و جنگی را آغاز نهاد که از ۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱ دوام یافت. پادشاه سوئد، دربدو امر، با ارتشی مرکب از ۸ هزار نفر، چهل هزار سرباز پتر را، که هنوز با نظام اروپائی پرورش نیافته بودند، تارومارگردانید. این واقعه کافی بود که پتر بلزوم غربی کردن ارتش خود بیش ازپیش پی ببرد. این بود که بکمک کارشناسان غربی باصلاح تعلیمات و اسلحه ارتش پرداخت و سپس بدینطریق موفق شد که لشگریان سوئد را ازپا درآورد. بعداً قسمت شرقی فنلاند را تصرف نمود، درتزدیکی استکهلم قشون پیاده کرد و سپس تا آلب پیش راند، دوران امپراتوری سوئد بدست پتر خاتمه یافت و روسیه صاحب ساحل شرقی بالتیک گردید.

بدین منوال پتر ارتش روسیه را ازصورت مجموعه‌ای ازقوای متفرق و نامنظم خارج ساخت و بشکل قوای جنگی منظمی نظیر سوئد، فرانسه و پروس درآورد. او تغییرات ارتشی را از پایه آغاز نهاد. افسران ملل مختلف را استخدام نمود. بسربازان لباس اونیفورم پوشانید و افواجی باشکل و نسبت معین بوجود آورد و تفنگ و توپخانه معمول دراروپا را دراختیار ارتش گذارد. بااین ارتش بود که پتر توانست هم خطر سوئد را مرتفع نماید و هم برخود روسیه که علیه او بشورش پرداخته بود تسلط یابد.

بعداً سن پترزبورگ را بنا نهاد که چشم روسیه را روبروپا میساخت و درحالیکه مسکو پناهگاه مخالفان سیاست تجددطلبی و غربی‌سازی پتر بود. اخذ تمدن اروپائی باینجا خاتمه نیافت بلکه تشویق صادرات و تأسیس ناوگان جنگی در بالتیک، استخراج معادن، تهیه فلزات و منسوجات نیز صورت عمل بخود گرفت. شرکتهای سهامی بوجود آمد که از بودجه دولتی سرمایه‌کافی دریافت میداشتند. بدینطریق قریب ۲۰۰ کارخانه نیز از زمین سر برآورد.

تزار منافع حاصله را مصروف‌کار جنگ مینمود. ارتش را ازاساس دگرگون ساخت و قشون منظمی، مرکب از پیاده و سواره، بااسلوب اروپائی آفرید و همچنین یک نیروی دریائی بوجود آورد.

سرواژ دراین عهد اساس تولید کشاورزی را میساخت و صاحبان سرفها، همانطورکه در مورد بردگان معمول بود، بخريد و فروش ایشان میپرداختند. پس از رشد صنعت نیز سرفها باحفظ شرایط سرواژ بصورت کارگران معادن و کارگاهها درآمدند. اما کارفرما نیزاستقلال نداشت و در ابتکارات شخصی آزاد نبود چون او نیز مثل کارگران خدمتگذار تزار بود.

این بود که سیستم اقتصاد مزدورانه تزار موفق نشد که ترقیات ناشی از سیستم کاپیتالیستی اروپا را که براساس ابتکار و اختیار و منافع شخصی و فردی مبتنی بود در روسیه بوجود آورد ولی بهرحال تکان عمیقی به بنیان اقتصادی ملت روس وارد ساخت. بهمین ترتیب نیز تزار نتوانست تعلیمات ابتدائی و متوسطه را رواجی بدهد ولی مدارس حرفه‌ای و عملی‌ای که در رشته‌های دریانوردی و جراحی و مهندسی بوجود آورد بی‌سود نبود.

نظمی که پتر اول در روسیه بوجود آورد نه متکی به یک نظام قانونی بلکه مبتنی بر شخص خود او بود، لذا فاصله میان روسیه و اروپای غربی بمرور فزونی گرفت. پتر برای غربی کردن ملت روس کشتارها و قتل‌عام‌های بیرحمانه فراوانی راه انداخت و حتی برای کوتاه کردن موهای سر و ریش مردم سختگیریهایی بی‌جائی نمود. بدین طریق او موفق شد که صورت را تغییر دهد و تصویری از تمدن اروپا جلوه‌گر سازد. معهذا روسیه در آخر دوران پتر کبیر در ردیف دول بزرگ اروپا مقام گرفت.

نهضت روشنفکری قرن هفدهم اروپا، هرچند که روسیه در ایحاد آن شرکتی نداشت، غربی شدن روسیه را که پتر کبیر تسریع نموده بود ادامه داد.

از زمان پتر تا زمان کاترین دوم تزارها و تزاریناهای مهمی رویکار نیامدند. کاترین دوم که بکاترین کبیر موسوم است زنی بود آلمانی که بعقد تزار پتر سوم درآمده و پس از قتل تزار بجای او نشسته بود (۱۷۶۲-۱۷۹۶). کاترین فرمانروائی فوق‌العاده باهوش و زبردست بود، جسارت و عزمی بکمال داشت و بیحد جاه طلب بود. در لیاقت کشورداری از هیچیک از معاصران خود عقب نبود. لحظه‌ای از مراقبت دقایق امور غفلت ننمید. او باولتر مکاتبه میکرد، به دیدرو کمک مینمود و دالامبر را به تربیت پسر خود پل گماشت. کاترین عاشق ادبیات و نویسندگان و فیلسوفان فرانسه بود. اینان نیز تبلیغات مفیدی بنفع او براه انداختند، خصوصا اینکه کاترین در ۱۷۶۷ هجری مرکب از ششصد نفر را بعنوان نمایندگان طبقات و اصناف روسیه دعوت به تهیه قانونی مبنی بر آزادی سیاسی و مذهبی و مساوات اجتماعی ساخت و در مقدمه‌ای که خود بنام دستور براین قانون نوشت متذکر شد که «ملت برای شاه نیست بلکه شاه برای خدمت بملت است. تساوی افراد ملت یعنی تبعیت از قانون واحد». ولتر و نویسندگان آنسیکلوپدی کاترین را باین جهت ستایش نمودند ولی در حقیقت کاترین یک هنرپیشه ظاهر آرا بود، چه، اسارت و بندگی رعیت در زمان کاترین شدت پذیرفت. مالکان حق خرید و فروش رعایا یعنی سرفها

را داشتند مثلا در روزنامه سن پترزبورگ در ۱۷۹۸ این اعلان خوانده میشد .
« يك سرف ويك گاو اصیل بفروش میرسد » یا در مجله مسکو چنین اعلانی
مشاهده میگردید : « دو نفر سورچی چاق و چله ، دو دختر هیجده ساله و
پانزده ساله و دو نفر دلاک که یکی از آنان سازهم مینوازد بفروش میرسد » .
سرفها بیش از پیش مفلوک و گرفتار میشدند . مالکان ، آنانرا جدا
از زمین میفروختند یا در معادن و کارگاهها بکار میکشیدند یا تنبیه و مجازات
مینمودند یا به سیبری تبعید میکردند . شورای قانونگذاری که از تمام
طبقات وحتى از سرفها ترکیب یافته بود مسئله سرواژ رادقیقا مورد بحث قرارداد
اما شورا بیش از یکسال ونیم دوام نداشت و حال و روز سرفها پس از آن
بیش از پیش فلاکت بار شد . در نتیجه سرفها بزعامت قزاقی از ناحیه دون بنام
امیلیان پوگاجف (۱) از ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۳ بشورش پرداختند . در اطراف اورال
وولگا صدها هزار تن تاتار و قرقیز و قزاق و سرفهای زراعت یا صناعت
پیشه یا معدنچی یا ماهیگیر بدنبال پوگاجف از زمین برخاستند و رو بشمال
هجوم بردند . پوگاجف سرواژ را ملغی اعلام نمود ، بهر جا که رسید ، الاکان را
بدار آویخت و حکومت ملی تاسیس کرد . اشراف مسکو به هراس افتادند
چون یکصد هزار سرف بصورت خدمتگار یا کارگر در خدمت ایشان مشغول کار
بودند و البته در هواداری از پوگاجف تأمل نمیکردند . قدرت پوگاجفیان
چنان بود که سالها در اطراف ولگا در برابر سپاه کاترین مقاومت نمودند اما
قحطی ۱۷۷۴ در کناره ولگا این سپاه حق و حقیقت را ، که از کشاکش با
مالکان آتشین شده و برافروخته بود ، متلاشی ساخت و سپس چند نفری از
همراهان پوگاجف که در انتظار فرصتی برای کسب نان و آب بودند او را
در قفسی آهنین گرفتار نموده تحویل تزارینا دادند . کاترین او را در مسکو
به چار میخ کشید و بند از بندش جدا نمود . بدین طریق پوگاجف در دل
ملت روس مقام گرفت .

شورش پوگاجف قوی ترین قیام مردم ستمکش پیش از انقلاب کبیر
فرانسه است . از آن پس اشراف از قیودی که یادگار زمان پتر کبیر بود خلاص
شدند و از تزارینا تمهد گرفتند که در برابر وفاداری خود به او و ماموران
کشوری و لشکری و سیاست او ، نسبت بتوده مردم و روستائیان اختیار مطلق
داشته باشند .

درواقع تظاهرات کاترین به آزادیخواهی و دعوت شورای قانونگذاری
و تنظیم قانون آزادی و نگارش مقدمه دل انگیزی بر آن بنام «دستور» تقلیدی

1 - Emelian Pugachev.

از آثار متسکیوی فرانسوی و بکاریای ایتالیائی و برای فریفتن ملت روس بود چه او که با پیدایش افکار انقلابی در فرانسه آشنائی داشت خواست که خود پیش از همه بآن لباس درآید تا دیگران را امکان پیشی گرفتن بر او پیش نیاید، ولی ملت که از این فریبکاری آگاهی یافته بود بقیام پرداخت .

از کارهای عمده کاترین تشویق کشاورزان و صنعتکاران آلمانی به مهاجرت بروسیه بود که از این رهگذر قریب دوست شهر وقصبه را در جنوب روسیه آباد گردانید .

کاترین یکی از مهمترین توسعه دهندگان اراضی روسیه است . طرح بزرگ کاترین این بود که باراضی متعلق به لهستان و عثمانی رخنه نماید و آندو دولت را از پیش پای خود بردارد و روسیه را از جنوب بمدیترانه و از غرب به اتریش و آلمان برساند .

کاترین در ۱۷۷۲ ، بر اثر تقسیم لهستان قسمتهائی از روسیه سفید را ضمیمه نمود ، در ۱۷۹۳ دومین تقسیم و در ۱۷۹۵ سومین تقسیم را عملی ساخت و از این هر سه تقسیم بهره کافی برداشت . اما در مورد عثمانی جریان دیگری پیش آمد . دول بزرگ اروپا که از سرعت پیشرفت روسها بهراس افتاده بودند متفقاً درصدد جلوگیری برآمدند . معهذا در دو جنگی که میان روسیه و عثمانی در گرفت ، اگرچه باضمحلال عثمانی منجر نگردید ، باخت با عثمانی بود بطوریکه شبه جزیره کریمه و تمام سواحل شمالی دریای سیاه ، از قفقاز تا دنیپر ، بدست روسها افتاد . سلطان عثمانی حقوق خود را بر امیر نشینهای تاتار سواحل شمالی دریای سیاه بروسیه واگذار نمود ، به کشتیهای روسی اجازه عبور از بغازها را داد و روسیه را حامی مخصوص عیسویان امپراتوری خود شناخت .

کاترین بجانب جنوب نیز ، بایران و از راه ایران ، خیال تجاوزاتی را داشت . او گرجستان را بزیر حمایت خود گرفت ولی در جنگ اول آقا محمدخان با گرجستان نتوانست بگرجیان کمکی برساند . اما چندی بعد قشون بگرجستان فرستاد و عده ای را مامور دربند نمود . سپس ۳۵ هزار سپاهی دیگر بفرماندهی پلانون زوبف روانه کرد که دربند و باکو و طالش و شماخی و گنجه را تصرف کرده سراسر مناطق غربی دریای خزر را اشغال نمودند و پس از آن از ارس گذشته صحرای مغان را لشکرگاه خود ساختند . گرجیان پشتیبان روسیان بودند و عده ای را از هشدرخان بیاری ایشان فرستاده جزیره لنکران را گرفتند و اندیشه تسخیر انزلی ورشت را در سر داشتند . آقا محمدخان که این اخبار را در خراسان شنید بعجله عازم آذربایجان گردید . در این میان کاترین مرد (۱۷ نوامبر ۱۷۹۶) وپل ، جانشین او، زوبف را احضار نمود . آقا محمدخان

نیز که در اوضاع مساعدی قرار گرفته بود در شوشی کشته شد .
پلاتون زوبوف از مقربان خاص کاترین بود و دستور داشت که از
طریق ایران بفتح هند برود . اما مرگ کاترین این اقدام جسورانه را ، که
عملی نیز نبود ، بلا اجرا گذارد .

کاترین در سالهای آخر عمر خود نوه اش آلکساندر را برسم
اروپائیان تربیت نمود و فیلسوف سویی لاهارپ را مربی وی کرد . همین
آلکساندر بود که وسائل شکست ناپلئون را فراهم آورد و از مداخله گران
عمده در امور اروپا و آسیا گردید . مرگ کاترین مصادف بود با ۱۷ نوامبر
که بناپارت بفتح معروف آرکول (۱) نائل آمده بود . پس از کاترین پل اول
تزاروس گردید که بدست افسران خود خفه شد و پس از او پسرش آلکساندر
اول براریکه تزاری جلوس نمود (۲۳ مارس ۱۸۰۴) .

*

* *

بناپارت در اثر کودتای ۱۹ برومر فرمانروای فرانسه
شد و از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۱۶ آوریل ۱۸۱۴ گاهی بصورت کنسول
دوقتی، زمانی بنام اولین کنسول و بعداً بعنوان امپراتور
بفرمانروائی خود ادامه داد . اقدامات اقتصادی فرانسه ، که در اثر انقلاب و سیاست
بناپارت میتوانست رقیب برجسته اقتصاد بریتانیا گردد ، موجب شد که دولت انگلیس
در ۱۷ مه ۱۸۰۳ صلحی را که در شهر آمین (۲) با فرانسه منعقد ساخته بود برهم بزند .
امیدواری بریتانیا باین عهدنامه صلح برای تجدید رونق تجارتی خود بود اما این امید
در اثر اقدامات اقتصادی بناپارت نقش بر آب گردید ، چه ، سیاست اقتصادی
ناپلئون نه تنها راه انگلیس را به بازارهای فرانسه مسدود مینمود بلکه موجب
میشد که بازارهای اروپا نیز ، بر اثر رقابت محصولات صنعتی فرانسه ، از دست
انگلیس برود . از این گذشته ، بناپارت ، در صدد بسط سیاست استعماری برآمده
بود ، بدین معنی که ، در ۱۸۰۰ مستعمره لوئیزیان را از اسپانیا پس گرفت و
در نظر داشت که فلوریدا را نیز پس بگیرد . مهمتر از همه اینکه برای مسترد
داشتن مستعمرات سابق فرانسه در هند به انگلیسها فشار میآورد . این بود که
انگلیسها به مخالفت و ضدیت با بناپارت برخاستند و جزیره مالت را که طبق

1 - Arcole 2 - Amiens

قرار داد آمین میبایست تخلیه کنند رها نکردند . ناپلئون به خیال آنکه تزار روس بیطرف است او را به میانجیگری دعوت نمود درحالیکه تزار بطور نهانی با بریتانیا هم‌رأیی و تشریک مساعی مینمود . انگلیسها ، سپس ، برای کشاندن بناپارت بچنگ ، کشتیهای تجارتي فرانسه و هلند را در بنادر خود توقیف نمودند . بدینطریق جنگ آغاز شد ومدت یازدهسال سراسر اروپارا به آتش و خون کشید .

بحریه نیرومند بریتانیا که در ۱۸۰۴ شامل ۴۰۲ کشتی بزرگ و کوچک میشد مانع گذشتن نیروهای فرانسه اذ دریای مانس و کشاندن جنگ به خاک بریتانیا بود . ازاین گذشته ، فرمانروائی دریاها ، در اثر جنگ ترافالگار ، که موجب شکست نیروهای دریائی مشترک فرانسه و اسپانیا شده بود ، بزودی برای بریتانیا محرز گردید .

تاریخ خارجی دوران امپراتوری ناپلئون عبارتست از جنگ و ستیز با دولت انگلیس . گویانکه سایر دول اروپا زمانی بضدیت و زمانی دیگر به مساعدت با ناپلئون برخاستند و اتحادیه‌های هفتگانه‌ای علیه امپراتور فرانسه بنیان نهادند ولی در حقیقت انگلیس بود که با کمک های مالی ونیروی دریائی و تحریکات خود در اروپا در تمام دوران امپراتوری ناپلئون پیوسته در راس مخالفان او ستیزه جوئی میکرد . این دولت هیچگاه دست ازجنگ وضدیت با ناپلئون برنداشت و در ۷ جنگ مهمی که علیه او درگرفت پیوسته عضویت و شرکت داشت در حالیکه متحدین او تغییر و تبدیل میافتند .

آلکساندر تزار روسیه در ۱۸۰۴ با انگلستان قرار داد دائمی منعقد ساخت مبنی براین اصل که «مصالح فرانسه و اروپا حکم میکند که طرز حکومت آن کشور سلطنت استبدادی باشد» . در همین سال نیز اتحادیه‌ای علیه ناپلئون ، به تحریک و تشویق الکساندر و شرکت بریتانیا ، بوجود آمد . بدین ترتیب جنگ میان فرانسه واتحادیه روس واتریش آغاز نهاد . اما قوای اتریش در اولم ونیروهای مشترک روسیه واتریش در اوسترلیتز ، در اثر تاکتیک داهیانه بناپارت ، تارومار گردیدند . از ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۷ نیز جنگ دیگری میان فرانسه واتحادیه جدید روس وپروس درگرفت . جنگ باپروس در طی شش روز به شکست قوای آندولت منجر گردید اما جنگ باروسیه در لهستان مواجه با گرفتاریهای بسیار و مقاومت روسها شد . دراین ضمن بود که ناپلئون به فتحعلیشاه از یکطرف و سلطان عثمانی از طرف دیگر نامه

مینوشت و آندو دولت را علیه روسها دعوت به اتحاد مینمود . بدینطریق در تاریخ ۴ مه ۱۸۰۷ عهدنامه‌ای در ۱۶ ماده در فین‌کشتاین (۱) ، واقع در خاک لهستان ، میان نماینده ایران و نماینده ناپلئون بامضاء رسید که ماده هشتم آن دایر بر قطع رابطه ایران و انگلیس و اعلان جنگ فوری ایران بدولت بریتانیا و ممنوعیت همه کالاهای انگلیسی در ایران و ماده نهم آن دایر بر اتحاد ایران و فرانسه بود در برابر هر جنگی که انگلیس و روس علیه فرانسه و ایران شرکت نمایند . ضمناً ایران در ماده دهم قرارداد تعهد نمود که افغانان و مردم قندهار را با ارتش خود متحد کرده به متصرفات بریتانیا در هندوستان حمله ور گردد . اما بزودی جنگ لهستان با شکست ارتش روس خاتمه یافت و میان ناپلئون بناپارت و آلکساندر تزار روس مذاکرات صلحی در تیلسیت در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۸۰۷ ، یعنی تقریباً ۵۲ روز بعد از معاهده فین‌کشتاین ، انجام پذیرفت و در ژوئیه ۱۸۰۷ معاهده تیلسیت رسماً انعقاد یافت . بدین منوال ، در حالیکه فتعلیشاه در اثر بی‌اطلاعی از اوضاع اروپا خصومت قطعی دولتین روس و انگلیس را برای ایران فراهم آورده بود عهدنامه دوستی میان ناپلئون و آلکساندر بسته شد که در حمله و دفاع شریک و مددکار یکدیگر باشند . ناپلئون در مورد عثمانی نیز متعهد شد که میان سلطان عثمانی و تزار روس میانجیگری کند و در صورتی که سلطان میانجیگری او را نپذیرد ممالک عثمانی را تجزیه نماید . جالب اینستکه همینکه ناپلئون بر روی تخته پل شناوری بررود نیم‌در نهایت گرمی بملاقات تزار رفت و انگلیس را بعنوان مسبب تمام بدبختیهای اروپا یاد کرد ، الکساندر را امپراتور مشرق و حاکم بر مقتدرات آن بخش از جهان خواند و متذکر گردید که «آینده تزار متوجه عثمانی ، ایران ، افغانستان و هندوستان است » . آلکساندر نیز دشمنی خود را با انگلیس یادآور شد و تعهد کرد که در اقدامات علیه بریتانیا همراه و مددکار فرانسه باشد .

ناپلئون ، بدینطریق ، با آنکه قرارداد اتحاد با ایران بسته بود ، تزار را بمدخله در شرق تشویق نمود و تزار نیز ناپلئون را امپراتور مغرب شناخت . دوامپراتور در تیلسیت علیه بریتانیا متحد گردیدند و ایران مجدداً میان دو نیروی مقتدر رقیب افتاد .

ناپلئون دوستی و اتحاد تزار را غنیمت می‌شمرد و مددکاری او را بدل می‌پذیرفت چون خیال ممنوعیت قاره‌ای بریتانیا را در سر داشت . این

1 - Finkensteln

ممنوعیت قاره‌ای و محاصره اقتصادی بزودی سرگرفت و تزار نیز با تحریم امتدع‌ای که از انگلستان وارد روسیه میگردید در آن شرکت جست . نتیجه ممنوعیت قاره‌ای چنان شد که در آخر سال ۱۸۱۱ ، بنا بقول آلبرسورل ، مردم انگلیس از فزونی ادویه و کالاهای مستعمراتی خفه شده و از کمی نان بجان آمده بودند و کارگران که غذای کافی بدست نمیآوردند در غالب نقاط سر بطغیان کشیدند .

اتحاد تراز با ناپلئون علی‌الظاهر پنج سال طول کشید . اما تزار ، با آنکه ظاهر اتحاد را حفظ میکرد در ۱۸۱۰ از او رو گردانید چون بعلم اجتماعی و اقتصادی گوناگونی که از بحث ماخارج است ، نجبوا و اشراف روس با فرانسویان کینه‌ورزی کرده با اتحاد دو دولت ضدیت مینمودند . از اواسط ۱۸۱۰ آلکساندر با بریتانیا ، که در بجهت انقلاب صنعتی خود بود ، عهد دوستی بست . در این هنگام روسیه با عثمانی درحوزه دانوب مشغول جنگ بود و جنگ اول میان ایران و روس نیز ادامه داشت . تزار در ۳۱ دسامبر بعضی از بنادر روسیه را بروی تجارت انگلیس گشود و برعکس ورود کالاهای فرانسوی را بخاص خود ممنوع ساخت .

اضمحلال ناپلئون جز از طریق نابود کردن ارتش او میسر نبود و چنین امری نه بکمک ثروت یا نیروی دریائی انگلستان ممکن بود و نه از عهده میلیون و میهن پرستان کشورهای اروپا یا قوای مسلح پروس و اتریش برمیآمد . بدینطریق ، توجه همگان متوجه تزار روس بود .

تزار از مدتها پیش از ناپلئون ناراضی بود . از اتحاد با او جز الحاق فنلاند خیری ندیده بود . فرانسه در جنگ با عثمانی بروسیه کمک نمیکرد و آلکساندر نیز از وجود یک لهستان ناپلئونی که ساخته دست فرانسویان بود دلخوشی نداشت . او مایل بود که بر لهستان تسلط کامل یابد و عثمانی را نیز از پیش پای خود بردارد . لذا اولتیماتومی به ناپلئون فرستاد و در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۲ جنگ آغاز نهاد . ناپلئون نیز بدینطریق مصمم شد که تزار را از پیش پای خود بردارد و در ۲۴ ژوئن ارتش هفتصد هزار نفری مختلط خود را بخاص روسیه هدایت نمود . در ۱۳ سپتامبر ۱۸۱۲ مسکو بدست ارتش ناپلئون افتاد و فردای آنروز روسها مسکو را بکام آتش سپردند و ناپلئون ، در اثر حوادثی دهشتناک که مورد بحث ما نیست ، عقب نشینی اندوهدار خود را آغاز نهاد . در این جنگ تقریباً تمام ارتشی که وارد خاک روسیه شده بود از میان رفت . بقول تالیران حادثه ناگوار روسیه برای ناپلئون در حکم «آغاز پایان» بود .

روسها پس از این پیروزی بسمت مغرب، بطرف اروپای مرکزی، هجوم بردند و حکومت اتریش و پروس نیز که سرباز در اختیار ناپلئون گذارده بودند، از او برگشته به تزار پیوستند.

ناپلئون در ظرف سیزده روز خود را از روسیه بیاریس رسانید و در اوایل ۱۸۱۳ در فرانسه از نولشگر آراست. این ارتش نیز در نبرد لایپزیک در هم شکسته شد، و متفقین، ناپلئون را بفرانسه عقب زدند. اما، هر قدر شکست وی نزدیکتر میشد بیم و بدگمانی متفقین نیز به یکدیگر افزایش مییافت. انگلیس و اتریش از تفوق روسیه بر اروپا بیمناک بودند. اما، سرانجام، ائتلافی میان متفقین بوقوع پیوست. متفقین وارد پاریس شدند، ناپلئون استعفا داد و بالاخره بوربونها بسلطنت فرانسه برگشتند.

بعد از این جنگها بریتانیا، که فرمانروای بلارقیب دنیاهای بود، در اروپا، جزیره مالت، مجمع الجزایر ایونی و هلیگولاند، در آمریکا، سن لوجیا، تری نیداد و توباگورا واقع در هند غربی و همچنین جزیره موریس، واقع در اقیانوس هند، از متصرفات سابق فرانسه، دماغه امید نیک و سیلان، از متصرفات سابق هلند، را در تصرف خود نگهداشت ولی جزایر هند شرقی هلند را بآن دولت باز گردانید. علاوه در هنگام جنگهای ناپلئونی مبالغی از خاک هندوستان را علاوه بر آنچه قبلا داشت تسخیر نمود و قسمت اعظم دره علیای سندرا به متصرفات خود افزود. در ۱۸۱۴ بریتانیا هم هندوستان و هم اقیانوس هند هر دو را بزیر سلطه خود کشیده بود و بدین طریق وارث کلیه امپراتوریهای گردید که در طی قرون شانزدهم و هفدهم بتصرف مناطق مختلف جهان پرداخته بودند. از میان این امپراتوریها فقط انگلیس بود که از آتش جنگهای گوناگون پیروز درآمد و پایدار ماند در حالیکه امپراتوریهای سابق فرانسه، اسپانیا و پرتغال فقط قسمتی از امپراتوری سابق خود را حفظ کردند. هلندیها هند شرقی را نگاهداشتند ولی تمام پایگاههای سرراه از قبیل دماغه امید نیک، سیلان، موریس و سنگاپور در اختیار انگلیسها بود.

دولت انگلیس در عرض سه سال از ۱۸۱۳ تا ۱۸۱۵ مبلغ سه و دو میلیون لیره بعنوان مساعده مالی وارد اروپا نمود.

سلطه دریائی بریتانیا با اضافه انقلاب صنعتی زودرس آن کشور موجب شدند که دولت انگلیس در جهت تسلط بر سرزمینهای ماوراء دریاها بی رقیب گردد. قرن سیادت بی رقیب بریتانیا بدین طریق از ۱۸۱۴ آغاز نهاد و تقریباً در ۱۹۱۴ پایان پذیرفت.

روسیه نیز پنج میلیون نفر بر جمعیت خویش افزود ، فنلاند را از سوئد منتزع ساخت ، ایالت بسارابی را از عثمانیان گرفت و دوک‌نشین بزرگ ورشورا نیز بزیبر سلطه و نفوذ خود وارد ساخت . بلاد قفقاز هم لقمه‌چربی بود که روسها در اثر بی‌سیاستی و بی‌تدبیری و انحطاط حکومت ایران در ضمن ماجراها و کشمکشهای اروپا از هوا گرفتند و بسرعت بلعیدند .

تبرستان

*

*

مبارزات پارلمان و مقام سلطنت در انگلستان تاریخ طولانی و دل‌انگیزی دارد که از طرفی سرسختی و لجاجت طبقات حاکمه اقتصادی ملت را برای کسب آزادی سیاسی و از طرف دیگر تمایل دائمی و متمادی شاهان را برای برگشت به سلطنت «موهبت الهی» و تجدید قدرت مطلقه متجلی میسازد .

۳ - سیستم

پارلمانی انگلیس

از زمانهای خیلی قدیم ، در عهدی که انگلیس کشوری زراعتی بود و طبقه حاکمه اقتصادی کشور را اشراف فئودال تشکیل میدادند تا هنگامیکه طبقات جدید ، مالکان اشراف درجه دو که سلحشوران بلوک نامیده میشدند بوجود آمدند و بعداً هنگامیکه تاجران و سرمایه‌داران شهری در اثر رونق تجارت پا بعرضه وجود نهادند مبارزه با سلطنت مطلقه برای کسب سلطه‌سیاسی از طرف طبقه یا طبقات برتر اقتصادی بطور مدام و مداوم صحنه اجتماع انگلستان را منقلب میساخت . شاه پیوسته در صدد بود که به‌استبداد مطلق رجعت نماید و طبقه یا طبقات متمکن که قدرت مالی و اقتصادی کشور را در اختیار داشتند مدام در صدد بودند که سلطنت را بنفع خود محدود و مشروط نمایند .

در عهدی که نجبا و اشراف فئودال تنها طبقه برتر اقتصادی را تشکیل میدادند ، در زمان هانری دوم (۱۱۵۴-۱۱۸۹) ، نجبای انگلیس حق تشکیل شورا را سدبار درسال و حق تنظیم و تصویب قوانین را بدست آوردند . این قوانین در تمام کشور واجب‌الاجرا بود . رسم تشکیل مجلس شورا محترم بود تا آنکه سلطنت به‌ژانسان‌تر پسر هانری دوم رسید (۱۱۹۹-۱۲۱۶) که برگشت به سلطنت مطلقه را شعار خود نمود . قصد او به‌خودسری

موجب اختلاف بانجا گردید. نجبا نیز بیاری مردم بلاد و قصبات و مالکان درجه دوم (سلحشوران بلوک) علیه او شوریدند (۱۲۴۴ هـ ۱۲۱۵). ژان تسلیم شد و بامضاء منشوری بنام منشور کبیر یا، ماگنا کارتا، تن درداد.

این منشور که قراردادی بود میان شاه و روحانیون و اشراف طراز اول مملکت، حقوق و امتیازات روحانیت و اشرافیت، حقوق بلاد و بلوک و آزادی تجارت را تأیید نموده توقیف خودشرانه و اخذ مالیات دلبخواه را ممنوع گردانید. ماده دوم این منشور مصرح است که «هیچ فرد آزادی را نمیتوان دستگیر یازندانی یا جریمه کرد یا مهدورالدم دانست یا نفی بلد ساخت یا زبانی بر او وارد آورد جز بموجب حکم قانونی سرکرده او یا طبق قوانین مملکتی». برای تضمین این آزادیهای فئودالی مقرر شد که ۲۵ نفر از اشراف مملکت را انتخاب نموده بکارگمارند که مراقب اعمال پادشاه باشند.

درست است که این منشور سلطه اشراف را محرز ساخت ولی از این لحاظ که پاره‌ای از مقررات آن شامل حال عموم ملت میشد و همه را از لحاظ مالیات و حفظ حقوق از خودسری مصون میداشت هنوز هم این منشور را بعنوان اساس و بنیان آزادی انگلیس تلقی مینمایند.

منشور کبیر اشراف را قدرت قانونی بخشیده، وضع مالیاتها را از اختیارات مجلس شورا قرارداد. این نظام جدید موجب میشد که از طرفی عملیات و اقدامات افراطی شاهان مقتدر مهار گردد و از سوی دیگر زیانهای ناشی از سلطنت شاهان فاسد و ناتوان بی‌واکش نماند.

هانری سوم که در ۱۲۵۸ در-زیر بار مخارج سنگین عملیات جنگی خود مانده بود مجلس شورا را احضار نمود. نمایندگان که در صدد احیاء تعهدات منشور کبیر و توسعه دامنه آن بودند بهدایت سیمون دومونفر بنافرمانی برخاسته، سلاح پوشیده بهجلسه شورای بزرگ درآمده، شاه را وادار نمودند که نظم اجتماعی جدیدی را بپذیرد و منشوری را که بدین منظور فراهم آورده بودند امضاء نماید. این دستخط که به منشور اکسفورد موسوم است مقرر مینمود که شورای مرکب از پانزده نفر از نمایندگان سالی سه بار انعقاد پذیرفته کلیه امور را زیر نظر بگیرد و شاه را بدون مشاوره باشورا از اقدام بهرامری محروم نماید. بدین طریق بود که ستمگری نجبا جانشین ستم شاه گردید چون کلیه اختیارات به بزرگترادگان تفویض شده بود. اما تمکین شاه داوم نیآورد بطوریکه هانری در ۱۲۶۱ و ۱۲۶۴ با سیمون از درجنگ درآمد ولی دچار شکست شده با اتفاق پسر ارشد خود ادوارد گرفتار اسارت گردید.

سیمون صاحب اختیار انگلستان شد و شورای سه نفره‌ای که سیمون در صدر آن قرارداد زمام امور حکومت را در دست گرفت. سیمون برای تثبیت و تصویب نظم جدید شورای فوق‌العاده‌ای از روحانیون، نجباء، سلحشوران بلوک و نمایندگان بلاد و قصابات تشکیل داد. نمایندگان بلاد و قصابات برای نخستین بار در تاریخ انگلستان بود که بشورا راه می‌افتند. بدین طریق مجلس شورای ۱۲۶۵ اولین مجلسی شد که تمام طبقات متمول را در بر می‌گرفت. سلحشوران بلوک عبارت بودند از مالکانی که در قرن سیزدهم به ثروتهای کلان رسیده بودند. اینان از اشراف و نجبای طراز اول محسوب نمی‌شدند و تا سال ۱۲۵۴ نیز بشورا راه نداشتند. هر بلوک دوسلحشور داشت. سلحشوران که در این قرن در زمره ثروتمندان درآمد و در طبقه‌ای که اقتصاد مملکت را در دست داشت مقامی یافته بودند برای بدست آوردن قدرت سیاسی تلاش می‌کردند. از سوی دیگر رشد تجارت موجب پیدایش ثروتمندانی در شهرها و افزایش تعداد و جمعیت بلاد شده بود. اینان نیز برای حفظ حقوق خود در صدد کسب قدرت سیاسی بر آمدند. مجلس شورای سیمون دومونفر اولین مجلسی بود که نمایندگان این دو طبقه نوزاد را بالاتفاق به مجلس راه داد. مجلس بدین طریق تاحدی صورت مجلس ملی را بخود گرفت چون نمایندگان تمام طبقاتی را که اقتصاد کشاورزی و تجاری کشور را در دست داشتند شامل شده بود. اما این نظام اجتماعی جدید باقیام ادوارد خاتمه یافت. سیمون کشته شد و هانری سوم از نو عهده‌دار مقام سلطنت گردید. اقتدار سلطنت عودت کرد اما مقررات منشور کبیر و رسم دعوت مجلس شورا بقوت خود باقی ماند با این تفاوت که نمایندگان شهرها و بلوکها را از لیست نمایندگان حذف نمودند. مجلسی که بدین طریق بوجود آمد فقط شامل فئودالها و اشراف بزرگ بود که طبیعتاً نمیتوانست حافظ حقوق طبقات جدید نیز باشد. اما طبقات جدید آرام نمی‌گرفتند و بساطه مطلق اشراف طراز اول رضا نمیدادند تا آنکه در عهد ادوارد اول (۱۲۷۲ - ۱۳۰۷) مجدداً نمایندگان شهرها و قصابات و سلحشوران بلوک را بشورا دعوت نمودند. در دعوتنامه ۱۲۹۵ نوشته شده بود که «آنچه درباره عموم است باید به تصویب عموم برسد».

مجلس شورای انگلیس حتی در این عهدنه برای آن بود که تصمیمات شاه را صحنه گذارد بلکه داعیه آن را داشت که مراقب اعمال و تصمیمات شاه و واداشتن او بر رعایت مقررات منشور کبیر است. پارلمان برای حفظ برتری و اقتدار خود از اعمال زور ابائی نمی‌کرد چنانکه در مورد همین ادوارد اول

که مدتی اندک برای کسب پول واخذ مالیات بخود سری پرداخته بود این روش را آزمود. اما در عهد ادوارد دوم که مردی بود نالایق وزیر سلطه چندتن مشاور درباری پارلمان در صدد کسب قدرت بیشتری برآمد چون ناتوانی شاه موجب از دست رفتن اسکاتلند شده بود. نارضایتی عموم موجب انقلاب گردید. انقلابیون مشاوران شاه را کشتند و شاه را نیز بفرمان پارلمان از سلطنت خلع نموده پسر او ادوارد سوم را بسلطنت برداشتند. در زمان این پادشاه که جنگهای صد ساله آغاز نهاد امور مملکت بیش از پیش بدست پارلمان افتاد. بعد از او ریشارد دوم بسلطنت رسید (۱۳۷۷-۱۳۹۹) که مالیاتهای سنگین وضع کرد. این خودسری مجدداً موجب انقلاب شد. شاه معتقد بود که جان و مال رعایای پادشاه در دست اوست. مردم نیز که دلیلی برای این خودسری و تجاوز به حقوق خود نمیدیدند توسن انقلاب را برانگیختند. انقلاب پیروز شد. ریشارد مجبور باستعفا گردید (۱۳۹۹) و سپس بقتل رسید و مردم پسر عموی او را بنام هانری چهارم به تخت نشاندند (۱۴۱۳-۱۳۹۹). بدین منوال اولین شاه خانواده لانکاستر مقام خود را مدیون پارلمان گردید و پارلمان نیز در صدد تحدید بیشتر قدرت شاه برآمد. شاه و پارلمان باهم ساختند و مجدداً یکرشته انقلابات دامنگیر انگلیس شد تا آنکه شاه دچار خصومت و قیام پسر خود گردید. این پرنس که بعنوان هانری پنجم بر تخت نشست بنوبه خود در صدد کسب اقتدار سلطنت مطلقه برآمد. پس از مرگ او هانری ششم براریکه سلطنت جا گرفت. در این زمان بود که در مدت سی سال تمام اشراف فئودال و بارونها در جنگهایی بنام دو گل سرخ یکدیگر را قتل عام کردند و مقام سلطنت را مکرراً دست بدست گردانند تا آنکه در سال ۱۴۸۵ هانری هفتم به سلطنت برداشته شد که اولین شاه از سلسله تودور بود. این شاه قدرت پارلمان را سلب نمود بطوری که در سیزده سال آخر عمر خود فقط یکبار به انعقاد آن تن در داد. سرانجام در قرن شانزدهم حکومت استبدادی در انگلستان پدید آمد. پس از هانری هفتم، هانری هشتم بسلطنت رسید (۱۵۰۹-۱۵۴۷). او هر چه اراده میکرد از پارلمان میگرفت. پارلمان ها هیچگاه بر مبنای اخذ رای بر قرار نمیشدند و نجبای صاحب لقب و اسقفهای کلیسای انگلیکن اکثریت مجلس را در اختیار داشتند. مجلس عامه نیز که از مالکان بلوک و نمایندگان شهرها بوجود میآمد بتوسط عده معدودی انتخاب کننده بر گزیده میشد. در پایان قرون وسطی اختیار وضع قوانین و مالیات با پارلمان بود ولی این قوانین باتصویب و موافقت پادشاه واجب الاجرا میگرددند.

در قرن هفدهم نیز که دوران سلطنت سلسله استوارت بود زور آزمائی مقام سلطنت و طبقات متمول ملت ادامه یافت بدین قرار که پادشاه در صدد بسط قدرت و ایجاد سلطنت مطلقه و ملت در صدد حفظ آزادی خود و تحدید اقتدار شاه بود. اعضاء خاندان استوارت برآن بودند که پارلمان را بصورت پسته‌ای بی‌مغز در آورده، وضع مالیاتها و سیاست خارجی کشور را بدون مداخله پارلمان در دست گیرند و از طریق بسط تشکیلات مذهبی انگلیکانی و کسب حق انتخاب کشیشان نفوذ سیاسی را بانفوذ مذهبی درهم آمیخته هم شاه و هم پاپ گردانند. اما انقلابات ملی جلوی مقاصد تجاوز کارانه و زیان خیز ایشان را مسدود نمود.

در عهد جیمز اول فرزند ماری استوارت که در ۱۶۰۳ پس از مرگ الیزابت سلطنت رسید (۱۶۰۳-۱۶۲۵) دو کشور انگلیس و اسکاتلند دارای یک شاه شدند در حالی که هر یک دولت خاصی داشتند. این مرد بد صورت و کج سیرت سلطنت را عطیه خدا میدانست و پادشاه را صاحب اختیار مطلق تلقی مینمود و خود را جز در برابر وجدان، مسئول دیگری نمیدانست. او بارها به نمایندگان گفته بود که امتیازات ایشان مرهون لطف و بخشش پادشاه و همچنین بمیل او قابل فسخ و الغاء است. او چهار بار پارلمان را دعوت کرده همین که آن را با مقاصد خود هماهنگ ندید منحل نمود. البته جرات آنرا نکره که بدون تصویب نمایندگان باخذ مالیات بپردازد. وقتی که او مرد منفور ملت بود.

پس از جیمز اول مردم در صدد برآمدند که حدود و حقوق ملت و شاه را از نو معین نمایند. اینکار در زمان پسر او شارل اول بمرحله عمل رسید (۱۶۲۵-۱۶۴۹).

شارل نیز مانند پدر خود یقین کامل داشت که سلطنت انگلستان یک ودیعه الهی است در دست او وهم در زمان او بود که «سلطنت موهبت الهی» پایان پذیرفت.

در این عهد انگلیس به جنگ با اسپانیا کشیده شد و بافرانسه نیز از در جنگ درآمد. مخارج این جنگها را رعایای متمکن میپرداختند و سربازان را نیز در خانه افراد جا میدادند. بدین طریق شارل مواجه باضدیت پارلمان گردید بطوریکه در ۱۶۲۸ پارلمان عریضه حقوق را تسلیم اونمود. در این عریضه آزادیهای ملت انگلیس را از زمان صدور منشور کبیر یادآور شده، از شاه خواسته بودند که حقوق فراموش شده را از نو بیاد آورد و رعایت کند

و بدین منوال نه مالیاتی بدون قبول مجلس بر قرار سازد، نه سربازان را در خانه افراد جاهده، نه در زمان صلح حکومت نظامی اعلان نماید و نه افراد را بدون ارتکاب جرم معین و بدون استفاده از حفاظت قضائی گرفتار زندان سازد. شاه وعده موافق داد چون احتیاج به پول واخذ مالیات داشت. اما در سال بعد که مالیاتهای خلاف قانون او مورد اعتراض نمایندگان قرار گرفت پارلمان را منحل و مدت یازده سال بدون پارلمان حکومت کرد (۱۶ مارس ۱۶۲۹ - ۱۶۴۰). در این یازده سال انگلستان از حرارت علائق سیاسی و مذهبی در زیر آرامش و سکونی ظاهری ملتهب بود. تا آنکه شورش اسکاتلند در گرفت. شاه که محتاج بیول شده بود پارلمان را دعوت به انعقاد نمود ولی همینکه آنها موافق با مقاصد خود نیافت مجددا منحل ساخت. شارل در جنگ با اسکاتلندیها شکست یافت و تعهد کرد که تا انعقاد صلح روزی ۸۵۰ لیره بایشان بپردازد. برای تهیه این پول پارلمان دیگری دعوت نمود. این پارلمان که در ۷ نوامبر ۱۶۴۰ تشکیل شد تا سیزده سال یعنی تا ۱۶۵۳ دوام یافت و از اینرو به پارلمان طویل موسوم شده است. پارلمان طویل ارتش پول نگرفته اسکاتلند را وسیله ای برای ارباب و تسلیم شاه قرارداد و یکرشته پیشنهادات را که در جهت تحدید قدرت سلطنت بود به تصویب او رسانید. پارلمان مصمم بود که حکومت استبدادی را پایان بخشد و برگشت باین حالت را غیر ممکن سازد پس استراford وزیر شاه را بسبب اعمال خلاف قانونش اعدام و لوئ، اسقف اعظم کانتربوری وزیر دیگر شاه را نیز توقیف نموده پس از چهار سال معدوم نمود.

تا این زمان دعوت و تشکیل پارلمان باراده شاه بود. او بود که انعقاد یا انحلال پارلمان را در دست داشت اما قانون ۱۶۴۰ این حق را از شاه سلب نموده به تصویب نمایندگان واگذار نمود. امور سرباز گیری و انتصاب افسران نیز بهمین طریق باختیار پارلمان درآمد.

در این میان شاه بعزم کودتا و بازداشت چندتن از وکلا شخصا بمجلس عام رفت (۴ ژانویه ۱۶۴۲) اما اهالی لندن سلاح برداشته و کلا را از خطر رهانیدند (۱۰ ژانویه ۱۶۴۲). شش روز پس از شورش لندن شارل شهر را ترك گفته بسمت شمال حرکت کرد. او در آنجا ارتشی تهیه دید در حالی که پارلمان در لندن حکومت مرکزی را در دست گرفته بود.

در ژوئن ۱۶۴۲ پیشنهادی تحت ۱۹ ماده از جانب پارلمان تسلیم پادشاه شد که حدود و حقوق سلطنت را تا حدود کنونی سلطنت مشروطه تنگ

مینمود . شاه این پیشنهاد را نپذیرفت . بدین طریق بود که جنگ داخلی آغاز نهاد (۱۶۴۲-۱۶۴۳) . يك سال پس از شروع جنگ در اثر مذاکرات پارلمان با اسکاتلندیها میان دو ملت انگلیس و اسکاتلندیک اتحاد مذهبی و سیاسی منعقد گردید .

در بدو جنگ ، طرفداران پادشاه که همه از نجای سوارکار و شمشیر زن بودند بر چریک پارلمان که از جماعات بی نظم و پیشخدمت‌های مهمانخانه‌ها و شاگردان دکانها تشکیل یافته بود برتری یافتند اما تحولی که بتوسط اولیور کرمول وارد کار شد اوضاع را دگرگون ساخت . اوفوجی سوار از روستائیان املاک خود بخرج خویش تشکیل داد . مقام افسری را برخلاف رسم آن زمان بدون رعایت اصل و نسب با فرآد کاردان و توانا سپرد بدین طریق در ۲ ژوئیه ۱۶۴۴ بر شاه پرستان فائق آمد . پارلمان که این پیشرفت را دید تمام سپاه را بشکل فوج کرمول نظم و نسق بخشید . این ارتش نمونه جدید که افسران آنرا افراطیون سیاسی و مذهبی تشکیل میدادند ارتش پادشاه را بکلی درهم شکست (۱۶۴۵) . شاه با اسکاتلندیها پناهنده شد و اسکاتلندیها او را در برابر چهارصد هزار لیره تحویل پارلمان دادند و رهبران ارتش کرمول همینکه در ۱۶۴۸ پارلمان را از میانه روان تصفیه نمودند او را محکوم باعدام نموده حکم را در ۹ فوریه ۱۶۴۹ با قطع سر با اجرا درآوردند .

وقایع ۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰ موجب شد که بعدا هیچ پادشاه انگلیسی نتواند امید حکومت کردن بدون پارلمان را در سر بروراند . اعاده سلطنت در ۱۶۶۰ تفوق پارلمان را در اساس حفظ کرد . در زمان جیمز دوم نیز که شاه اندیشه تحمیل کیش کاتولیک و «سلطنت موهبت الهی» را در سر پخته و قتل و غارت را پیشه خود ساخته بود «انقلاب باشکوه» با انفجار جلوه گر شد (۱۶۸۸-۱۶۸۹) . آزادیخواهان که از اشراف بزرگ و بازرگانان ثروتمند لندن ترکیب یافته بودند در رأس انقلاب مقام گرفتند . پارلمان شاه را از سلطنت خلع نموده گیوم دوراثر وزن او ماری ، دختر جیمز دوم ، را مشترکا بعنوان شاه و ملکه بیادشاهی انگلستان منصوب نمود . در ۲۷ نوامبر ۱۶۸۸ که گیوم دوراثر وارد لندن شد در سر راه او بلندن همگان علیه جیمز بشورش برخاسته بودند . جیمز فرار کرد و سرانجام از فرانسه سردرآورد و مهمان لوئی چهاردهم گردید . سپس نمایندگان به تدوین «اعلامنامه حقوق» پرداختند ، تفوق پارلمان را بر سلطنت و منع مداخله شاه را بر مالیه و تشکیل و انعقاد مکرر پارلمان را تأیید و اجرای قوانین و سربازگیری و نگهداری قشون را از اختیارات پارلمان

قید نمودند . گیوم دوراثروماری در ۱۳ فوریه ۱۶۹۸ اجرای اعلامنامهحقوق را تعهد کردند آنگاه بود که پارلمان او را بنام گیومدوم وزنش را بنام ماری دوم پادشاه و ملکه انگلستانخواند . البته برای تبدیل حکومت پارلمانی انگلیس به دموکراسی پارلمانی و تحدید سلطنت بحدود یک مقام تشریفاتی سه اقدام لازم بود که در سالهای بعد عملی گردید :اولا تمرکز قوه مجریه در دست کمیسیونیی از اکثریت پارلمانی در قرن هیجدهم . دوم تامین حق رای برای عموم در قرن نوزدهم و بیستم . سوم لغو اختیار مجلس لردها در مورد مصوبات مجلس عوام در اوایل قرن بیستم .

قرن هفدهم در انگلیس دوران غلبه سلطنت ملی و استقرار حکومت محدود بشمار میآید . در اوایل قرن هیجدهم دوکشور انگلیس و اسکاتلندیکی شدند و از وحدت این دو کشور ، بریتانیای کبیر بوجود آمد (۱۷۰۷) .

انقلاب ۱۶۸۸ پایان بر خوردی بود که از یک قرن پیش شاه و پارلمان را در برابر هم قرار داده بود . این انقلاب اختلافات سیاسی و مذهبی رانا بود کرد و مذهب کاتولیک و سلطنت مطلقه را یکجا ممنوع ساخت . از سوی دیگر آرامش و آزادی حاصله موجب کسب مقام معتبری برای انگلستان در خارج کشور گردید بطوریکه در ایام حکمرانی ، ملکه آن ، که بجای خواهرش و گیوم نشسته بود انگلیس یکه تاز میدان اروپا شد . در این زمان در ۱۷۰۱ پارلمان قانونی را تصویب رسانید که در صورت بلاوارث ماندن ملکه ، سوفیا نوه جیمز اول را بسلطنت بردارند . معنی آن این بود که توارث فرزند ذکور ارشد امری مسلم نیست بلکه پارلمان است که شاه رامعین مینماید .

بهر حال در اثر این انقلاب ، ملت استوارتها را بیرون کرد و خاندان هانور را روی کار آورد بدین طریق که پس از فوت ملکه آن در ۱۷۱۴ سلطنت را به ژرژ پسر سوفیا سپردند که اولین پادشاه خاندان هانور بود . بعد از او تمام سلاطین این خانواده نیز نام ژرژ داشتند . در عهد دو ژرژ اول و دوم قدرت حکومت در دست دو حزب نیرومند و یک و توری قرار داشت که در پارلمان اکثریت داشتند . حزب ویک که پایه گذار انقلاب ۱۶۸۸ بود از سرمایه داران و تجار و صنعتگران و متمولین بلاد و چند خانواده اشرافی ترکیب میافت و حزب توری از مالکان اشراف و صاحبان اراضی و نجبای ده نشین مرکب میشد . حزب نخستین به تبعیت از ماهیت طبقات جدید سرمایه داری و صنعتگر در صدد بسط قدرت این طبقات در اداره حکومت و طرفدار آزادی و قدرت ملت و تحدید اقتدار سلطنت و حزب دومین نیز بمناسبت ساختمان اشرافی و

کهنه خود محافظ قدرت پادشاه و طالب بسط قدرت سلطنت بود. در زمان دو ژرژ نخستین حزب ویگ قریب نیم قرن زمام حکومت را در دست داشت. پس از دو ژرژ نخستین، ژرژ سوم در اندیشه برگشت به سلطنت مطلقه افتاد اما اوضاع و احوال مملکت و قدرت و مواظبت طبقات سرمایه دار تجاری و صنعتگر و عموم ملت باو امکان نمیداد که جز از طریق بازیها و وسیسه‌های پارلمانی از طریق دیگری بمطلوب خود نائل آید. ژرژ از حمایت حزب توری برخوردار بود و موافقت دیگران را از راه ارتشاء و فساد و خریدن و کلا حاصل نمود. او در مواقع حساس آراء را بوجه نقد میخرد بطوری که بعضی از جلسات بقیمت ۲۵ هزار لیره استرلینگ برای او تمام میشد. باتمام این احوال نه سال طول کشید که هیئت وزرائی بدخواه شاه روی کار آید. این کابینه دوازده سال دوام یافت (۱۷۷۰ - ۱۷۸۲). وخیم‌ترین نتیجه سیاست خارجی این حکومت شخصی برای انگلستان استقلال یافتن مستعمرات انگلیسی امریکای شمالی بود. اما در همین سال حوادثی رخ داد که منجر به پیروزی ملت بر شاه شد و بدین ترتیب بحرانی که مشروطیت انگلستان را از ۱۷۶۰ تهدید مینمود به‌غلبه پارلمان انجامید. آزادی و دموکراسی موجب عمران انگلستان شد، ثروت باین کشور رو آورد و یک کشور زراعتی بتدریج مبدل بکشوری صنعتی گردید.

انگلستان از ۱۶۸۸ تا ۱۸۳۲ نمونه یک کشور آریستوکراتیک و یک جامعه اشرافی بود. قانون انتخاباتی ۱۷۱۰ مقرر میداشت که فقط کسانی میتوانند عضویت مجلس عوام در آیند که بیول امروزی امریکا عوایدی کمتر از پانزده هزار دلار در سال نداشته باشند. بدین طریق پارلمان در حالیکه سلطه طبقات متمکن را بر شاه محقق میساخت درهای خود را بروی اکثریت ملت می‌بست.

عضویت مجلس اعیان موروثی بود باستثنای اسقفان که از طرف دولت انتخاب میشدند. در واقع شرایط انتخابات طوری تنظیم شده بود که وسعت حوزه انتخابیه و تمایلات مردم در انتخاب نمایندگان دخالتی نداشت بعلاوه انتخابات فقط هر هفت سال یکبار تجدید میگردد.

در سال ۱۸۰۴ که در اثر ممنوعیت یا محاصره بری بندرهای اروپا بروی تجارت انگلیس بسته شد کالاهاى مستعمراتی بی خریدار ماند و قیمت گندم در انگلیس بسود اشراف و ملاکان بزرگ بالا رفت. پس از شکست ناپلئون ملاکان برای جلوگیری از پائین آمدن قیمت گندم قانونی از پارلمان گذراندند

بنام قانون تحدید ورود غلات که از زاء افزایش تعرفه گمرکی ورود غله را بانگلستان غیر ممکن میساخته کارگران این قانون را قانون قحطی نام نهادند چون مانع شده بود که حتی در سالهای فراوانی، قیمت گندم تنزل یابد. ضمناً در اثر جنگ بحرانی در صناعات بوجود آمده بود که توأم با گرانی قیمت نان موجب جنبشهایی گردید. هدف این جنبشها تغییر قانون انتخابات و تصویب برنامه های اساسی برای بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی بود. در دسامبر ۱۸۱۶ در لندن شورش رخ داد. صاحبان صنایع منچستر و شهرهای صنعتی جدید، بمنظور تغییر قوانین نمایندگی، بنای استفاده از اجتماعات کارگری را گذاردند. در بیرمنگام در ۱۸۱۹ هشتاد هزار نفر از مردم اجتماع عظیمی بوجود آوردند و تقاضای حق رأی برای عموم افراد ذکور، انتخاب سالیانه مجلس عامه و نسخ قانون تحدید غله را نمودند. قوای دولتی در اثر تیراندازی با اجتماع کنندگان ۱۱۳ زن و ۲۸۷ مرد را مجروح و یازده تن را قتل رساندند. دولت و پارلمان، که زیر نفوذ اشراف بود، اقداماتی برای منکوب نمودن جنبشهای عمومی آغاز نهادند، عوارضی بر جرائد بستند، منازل مردم را تفتیش و اجتماعات را ممنوع نمودند. مجاهدات مردم انگلیس ۱۶ سال دوام یافت تا آنکه انقلاب سه روزه پاریس در ۱۸۳۰ اثر خود را در انگلیس گذاشت و حکومت از محافظه کاران اشرافی به آزادیخواهان انتقال یافت. حزب ویگ مجدداً زمام امور دولت را در دست گرفت و لایحه اصلاحی جدیدی بمجلس ارائه داد. مجلس آنرا رد نمود. لردگری نخست وزیر مجلس را منحل کرد. در انتخابات بعدی حزب ویگ اکثریت یافت و قانون جدیدی را تصویب رسانید. اما این قانون در مجلس اعیان رد شد. لذا در سراسر کشور انقلاباتی در گرفت و جماعات زیادی در خیابانهای لندن بحرکت در آمدند. انقلابیون در بریستول زمام حکومت را در دست گرفتند، زندان داری را ویران ساختند و کاخ ناتینگهام را بکام آتش سپردند. بدین ترتیب بود که مجلس اعیان به تصویب لایحه جدید تن در داد (ژوئن ۱۸۳۲). در نتیجه، ۱۴۳ حوزه نمایندگی ایجاد گردید که بشهر های صنعتی اختصاص یافت و طبقات متوسط نیز دارای حق رأی شدند.

در انگلستان آنروز توده های مفلوک کارگران کارخانه ها و پیشه ورانی که در اثر رشد سرمایه داری صنعتی بییکاری کشیده شده بودند بر هبری اربابان صنایع که طالب حاکمیت سیاسی بودند قیام کردند. اما تحولاتی که بطور مسالمت آمیز پیش آمد از بروز انقلابات خونین جلوگیری نمود.

اینک نوبت کارگران بود . در ۱۸۳۳ و در ۱۸۴۲ و در ۱۸۴۷ قوانینی از پارلمان گذشت که استخدام کودکان کمتر از ۹ سال را در کارخانه‌ها و زنان و کودکان کمتر از ده سال را در معادن زیر زمینی ممنوع می‌کرد و مدت کار زنان و کودکان را بده ساعت محدود می‌نمود . در ۱۸۴۶ قانون غله ملغی گردید . از این پس صاحبان صنایع عامل عمده اداره حکومت شدند و شعار تجارت آزاد را پیشه ساختند چون تجارت در باز برای انگلستان که در اثر انقلاب صنعتی کارخانه جهان شده بود سود آور می‌نمود .

در اثر انقلابات ۱۸۳۰-۱۸۳۲ در انگلیس و فرانسه و بلژیک دوران برتری بورژواها در اروپای غربی آغاز نهاد که بنوبه خود موجب بسط صنایع و تجمع بیشتر سرمایه گردید . از عوائد ملی روز افزون سهم کوچکی بکارگران میرسید و حصه کلان آن سرمایه بورژواها افزوده می‌گردید که مجدداً در راه سرمایه گذاریهای جدید بکار می‌افتاد .

*

* *

بدنبال رونق تجارت خارجی و بروز اختراعات فنی و ابداعات اقتصادی و بکار انداختن ماشینها و موتورها و روش های مدرن، سرمایه‌داری صنعتی در انگلستان به پیشرفت تندی نائل آمد که با انقلاب صنعتی

۴- انقلاب

صنعتی اروپا

معروف است .

قرن نوزدهم ، در واقع ، برجسته‌ترین دوران پیشرفت مادی تاریخ اروپا و آمریکا است . شاهراه عظیم این قرن از بعد از پایان جنگهای ۱۷۹۲-۱۸۱۵ در برابر اروپائیان باز شد و توسعه اقتصاد تجارتی نیز که از سالها پیش در جریان بود ، در حدود ۱۸۱۵ و بعد از آن ، در اثر انقلاب صنعتی بشدت و سرعت خود افزود . این انقلاب بنوبه خود موجب شد که اقدامات محافظه کاران و مرتجعان در طریق امحاء آثار انقلاب کبیر فرانسه و تحولات اجتماعی بریتانیا مواجهه باشکست گردد .

تا حدود ۱۸۰۰ احتیاجات مردم در تمام جهان بکمک ابزارهای دستی مرتفع میشد اما از این سال بعد ماشینها با سرعتی روز افزون جانشین بازوهای آدمی گردیدند . در حقیقت انقلاب صنعتی نیز جز این چیزی نبود .

انگلستان اولین کشوری بود که به انقلاب صنعتی نائل آمد و در نیم قرن بعد از ۱۷۸۰ نتایج این انقلاب و آثار آن را بمنصه ظهور و بروز رسانید .

انقلاب ۱۶۸۸ انگلیس که تفوق پارلمان را بر شاه محرز ساخت در واقع آزادی سیاسی و اقتصادی مالکان و بازرگانان بزرگ لندن را تامین و تضمین نمود . از این تاریخ به بعد تا ۱۸۳۲ حکومت بریتانیا در دست مالکان بود که در اثر قدرت و امنیت سرمایه بزرگی را در طریق تحولات کشاورزی بکار انداختند و در حقیقت بیگ انقلاب کشاورزی صحت زدند. البته يك چنین تحولات و سرمایه گذارهای کلانی از عهده زارعان مستمند و خرده مالکان بی چیز و بی پناه بر آمدنی نبود.

خرده مالکان بتدریج جای خود را بمالکان بزرگ سپردند. این جریان در تمام طول قرن هیجدهم ادامه یافت و سپس در جریان جنگهای ناپلئونی باوج کمال رسید و زمین در دست مالکان ثروتمند متمرکز گردید. تمرکز وسائل تولید و سرمایه گذاری کلان، که خود ضامن ترقی و تنها عامل پیشرفت و توسعه اقتصادیات است ، سطح تولید کشاورزی را بالا برد و علاوه بر آن عده زیادی کارگر را برای اشتغال بکارهای صنعتی آزاد گردانید .

بدین طریق بود که خرده مالکان نابود شدند و روستائیان بتدریج بصورت کارگر مزدبگیر درآمدند .

انقلاب کشاورزی که بر مبنای تمرکز سرمایه گذاری کلان در روستاها قرار داشت مقدمه ای برای انقلاب صنعتی گردید . این روش بریتانیائی که مبتنی بر تمرکز وسائل تولید ارضی و ماشینی است چه بتوسط شرکت های خصوصی و چه بتوسط قدرتهای عمومی اعمال گردد تنها روشی است که قدرت ایجاد تحولات بزرگ را در زراعت و صناعت و پیشرفت دانش پشری در خود نهفته دارد . در حالیکه برعکس ، تقسیم وسائل تولید در هر سیستم اجتماعی حاوی شکست اقتصادی است. البته باید متذکر بود که اصلاح روابط اجتماعی تولید مستلزم تقسیم وسائل تولید نیست بلکه برعکس اگر بنا باشد که اصلاح روابط تولیدی و بهبود شرایط زندگی طبقه زحمتکش بموازات رشد اقتصادیات يك کشور صورت پذیرد حفظ تمرکز وسائل تولید امری حتمی است. در واقع تقسیم از قدرت سرمایه گذاری و پژوهشهای علمی و اقدام بکارهای بزرگ و طبق نقشه معین به نحو بازرسی میکاهد و اقتصاد مملکت را روبه عقب سیر میدهد.

یکی از علل عمده و اساسی عقب ماندگی آسیا و آمریکای لاتین در اوایل انقلاب صنعتی همین فقدان سرمایه کلان و در حقیقت پراکندگی سرمایه در میان افراد این ملتها بوده است. کشورهایی که دچار تقسیم و وسائل تولید بقطعات کوچک و تقسیم سرمایه های ملی بمقادیر ناقابل بوده و هستند قادر بانجام تحولات بزرگ فلاحی و صنعتی نبوده و نیستند. لذا تقسیم و تفرقه را برخلاف تمرکز باید بعنوان بزرگترین عامل عقب ماندگی و مهمترین شرط آمادگی برای استعمار تلقی کرد و همچنین برعکس باید گفت که قدرت انگلستان قرن نوزدهم از تمرکز و وسائل تولید ناشی بوده است.

بهر حال تمرکز روز افزون و وسائل تولید کشاورزی در انگلستان موجب تسریع تحولات زراعتی و دامداری در آن کشور گردید. در اثر بوجود آمدن سرمایه های قابل توجه از این طریق، بریتانیا ضمن آنکه به ایجاد يك امپراتوری مستعمراتی نائل آمد، بازارهای وسیعی را در سراسر اروپا و امریکا تصاحب نمود و بهمین منوال نیز سیادت بر دریاها را احراز کرد. تاجر انگلیسی که هم صاحب کالاهای فراوان، هم کشتی زیاد و هم سرمایه مکفی بود امکان اجرای طرحهای جدید را برای بالا بردن سطح سود در اختیار داشت. لذا سرمایه داران درصدد کشف و وسائلی برای تولیدی سریعتر برآمدند، مثلا منسوجات پشمی بریتانیا تمام بازارها را اشغال کرده بود پس برای تولید بیشتر و سریعتر آن کوشیدند. همینطور بود برای پارچه های پنبه ای.

انگلستان که قبلا از طریق فلاح و تجارت متمرکز، نه تقسیم شده و متفرق، ثروتمند شده و مالکان و تاجران انگلیسی نیز که بدین منوال سرمایه های کافی اندوخته بودند استطاعت سرمایه گذاریهای صنعتی و پرداخت مخارج هنگفت را برای تهیه وسائل ماشینی و به نتیجه رساندن طرحهای پرخرج و دیر ثمر بدمت آوردند. بدین ترتیب بود که انگلیسها در آفرینش دوران صنعت ماشینی از دیگران جلو افتادند.

سرمایه کلان، که از خصوصیات مالی انگلیس از قرن هیجدهم به بعد است، خود، یکی از علل اساسی موفقیت و دوام شرکت هند شرقی انگلیس گردید در حالی که شرکت های دیگری که بتوسط اسکاتلند، سوئد، دانمارک، شهر آزاد هامبورگ، جمهوری ونیز، پروس و سلطنت اتریش بوجود آمده بودند چند سالی بیش دوام نیافتند چون نه سرمایه کافی در اختیار داشتند و نه از حمایت نیروهای سیاسی و نظامی دولتهای مربوطه بهره ور بودند.

بهر حال این شرایط مساعد موجب شد که يك سلسله اختراعات سودمند

در صنعت و ارتباطات و حمل و نقل بمنصه ظهور برسد بدین قرار: در ۱۷۳۳ ماکوی خود کار و در سالهای ۱۷۶۰-۱۷۶۹ ماشین نخریسی خود کار را بوجود آوردند و سپس ماشینی تعبیه کردند که در آن واحد قادر برشتن نخهای متعدد بود. این ماشین که بدو باقوه آب حرکت میکرد در دهه ۱۷۸۰-۱۷۹۰ بماشین بخار مجهز گردید.

دنی پاپن (۱) فرانسوی در ۱۷۰۷ ثابت کرده بود که قوه بخار آبرای میتوان برای حرکت ماشینها بکار انداخت. پس از او وات (۲) انگلیسی این فکر را بعمل درآورده ماشین بخار را تمبیه نمود (۱۷۶۹ تا ۱۷۷۹). بکار بردن ماشین بخار احتیاج به بنای ساختمانهای بزرگ داشت، بدین ترتیب بود که کارخانه بوجود آمد. محصول اضافی نخ نیز که از حدود مصرف بافندگان دستی تجاوز کرده بود موجب اختراع ماشین بافندگی گردید که اندکی بعد از ۱۸۰۰ وارد عملیات اقتصادی شد. همچنین احتیاج به پنبه زیادتر موجب پیدایش ماشین پنبه پاک کنی گردید و رونق بازار پنبه بنوبه خود انقلاب صنعتی انگلیس را سریعتر ساخت. تا ۱۸۰۲ منسوجات پنبه ای تقریباً نیمی از مجموع صادرات انگلیس را تشکیل میداد. در ۱۷۵۰ روش جدیدی برای شستن البسه کشف نمودند و در ۱۷۸۹ یک وسیله ماشینی برای رنگ کردن پارچهها بوجود آوردند. در حدود ۱۷۰۰ چوب در انگلستان کمیاب و احتیاج به زغال افزایش یافت، لذا برای تسریع در عملیات، نخستین ماشین بخار بزودی برای پائین فرستادن تلمبه در معادن زغال سنگ رواج یافت. از ۱۷۲۰ زغال در کوره های مرتفع مصرف شد و در ۱۷۳۵ ذوبان باکوک عملی گردید. در میان سالهای ۱۷۷۶ و ۱۷۸۳ کونیوی (۳) فرانسوی کالسکه بخاری و ژوفروی (۴) فرانسوی قایق بخار را ساختند. در اوایل قرن نوزدهم انگلیسها ماشینی شبیه کالسکه کونیو را برای حمل زغال در معادن بکار انداختند. در ۱۸۲۹ سگن (۵) فرانسوی قسمتی از نقائص لکوموتیو را مرتفع ساخت و استفسن (۶) انگلیسی بر سرعت آن افزود. در حدود ۱۸۰۶ ماشین بخار در حمل و نقل های جاده ای مورد استفاده قرار گرفت و در ۱۸۳۰ اولین لکوموتیو قابل استفاده در روی خط آهن نوبنیاد منچستر به لیورپول ب حرکت درآمد. نخستین کشتی بخاری انگلیسی در ۱۸۳۸ قلب اقیانوس را در مدت ۱۸ روز فاصله میان بندر کرک (۷) در ایرلند و

1 - Denis papin 2 - James watt 3 - Cugnot
4 - Jouffroy 5 - Seguin 6 - Stephenson 7 - Cork

بندر نیویورک را پیمود. از همین سال انگلیسها برای ساختن کشتی های بخار بجای چوب از آهن استفاده نمودند و از ۱۸۷۷ آهن را ب فولاد مبدل ساختند.

پس از کشف نیروی برق یکنفر آلمانی بنام گس (۱) در ۱۸۳۳ با اختراع تلگراف نائل آمد و بعدا مرس (۲) آمریکائی اختراع اورا تکمیل نمود و الفبای تلگراف را ترتیب داد. در ۱۸۳۶ انگلیس و آمریکا بکشیدن سیم تلگراف اقدام نمودند. پس از مدتی مخابرات تلگرافی در تمام جهان رایج گردید.

بدین طریق مراحل نخستین تحولات صنعتی تا ۱۸۳۰ در چارچوبه تهیه منسوجات و استخراج آهن و زغال سنگ بخرج جیبهای شخصی تحقق پذیرفت ولی تاسیسات صنعتی متراکم با تقسیم کار فقط در پایان جنگهای امپراتوری صورت غالب بخود گرفتند.

از سوی دیگر بموازات تحولات صنعتی بر جمعیت انگلیس افزوده شد بطوری که جمعیت انگلیس و ایرلند که در ۱۷۵۰ بالغ بر ده میلیون بود در طی یکصد سال به سی میلیون رسید و بدین طریق در طی هفتاد سال بعد از ۱۷۸۵ تعداد شهرهائی که بالغ بر پنجاه هزار نفر جمعیت داشتند از سه شهر به ۳۱ شهر رسید.

صاحبان کارخانه ها نیز که نخستین سرمایه داران صنعتی بشمار می آمدند دخالت هیچ قدرتی را در کار خود نمی پذیرفتند و معتقد بودند که کوششهای مبتکرانه ایشان موجب ترقی مملکت خواهد گردید. از طرفی پیدایش اقتصاد سیاسی و دانشمندانی نظیر آدام اسمیت (۳) و توماس مالتوس (۴) و دیوید ریکاردو (۵) نیز که پیشوایان اقتصاد کلاسیک بودند موجب تأیید و تثبیت نظریه آزادی ارباب صنایع و اداره کنندگان اقتصاد و نفع طلبی فردی و دخالت حداقل دولت گردید. نتیجتاً اداره جهان اقتصاد به « قوانین طبیعی » درونی آن واگذار شد.

بعد از نابود شدن ناپلئون انگلستان کارخانه دنیا شد. تا بعد از ۱۸۷۰ بریتانیا با هیچگونه رقابت صنعتی سایر کشورها مواجه نگردید. انحصار منسوجات و ابزار و آلات ماشینی نیز در ید قدرت انگلیسها قرار داشت.

1 - Guss

2 - Morse

3 - Adam Smith

4 - Thomas. R. Malthus

5 - D. Ricardo .

بدین طریق بود که سرمایه های کلانی در انگلستان انباشته شد و سپس راء کشورهای خارج را پیش گرفت و قهرأ لندن مرکز امور بانکی و مالی جهان گردید .

هنگامیکه سرمایه داری در انگلستان تحت نفوذ ابتکارات فنی و تجارت خارجی تکوین میافت صنعت در فرانسه تا حد زیادی زیر سلطه قدرتهای عمومی بود که صنایع دستی را توسعه میدادند . صنعتکاران دستی در این کشور در سراسر قرون هفدهم و هیجدهم مقام برتر را داشتند . کارگاهها نیز صورت مؤسسات کوچک و متوسط خود را حفظ کرده بودند . در واقع ، تبدیل کارگاهها بکارخانه در فرانسه نه بعد از انقلاب کبیر و نه حتی در نیمه اول قرن نوزدهم بلکه فقط بعد از ۱۸۴۸ محسوس میشود . در دوران امپراتوری پشم بافی با بکار بردن ماشینها سریعأ تکمیل گردید . در ۱۸۱۲ بخار بعنوان نیروی محرکه در نساجی بکار افتاد و ابریشم بافی تغییر شکل و تحول یافت . در بازگشت سلطنت ریسندگی مکانیکی پنبه توسعه پیدا نمود ولی هنوز موتور آبی منبع قوه محرکه بود . بعدأ استفاده از ماشینهای بخار در معادن و تاسیسات فلزکاری توسعه پیدا کرد ، ماشینیسیم به ترقیات شایانی نائل آمد و صنایع نخریسی و فلزی دچار تحولاتی گردید . اختراعات جدیدی در زمینه توربینها بوقوع پیوست و پیشرفت های فراوانی نصیب ابزارهای ماشینی در زمینه های گوناگون گردید . تراکم فنی و جدائی کار و سرمایه نیز بتدریج شدت پذیرفت . در رشته نساجی فقط در حدود نیمه دوم قرن نوزدهم است که ماشین عظیم بچشم میخورد .

آلمان و ایتالیا در ایجاد سرمایه داری صنعتی دچار يك دیر کرد محسوس بودند . در آلمان قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم هنوز صنایع کوچک روستائی و خانگی حکمفرما بود حتی در رشته هائی که در آن عهد در انگلیس و فرانسه بسیار پیش رفته بودند . فقط در نیمه دوم قرن نوزدهم است که مقام ارشادی این ملت صورت تحقق میپذیرد .

امپراتوری آلمان در ۱۸۷۰ بوجود آمد که در ۱۹۱۴ شامل تانگانیکا در افریقا ، شمال شرقی گینه جدید ، میکرونزی و ساموئا در اقیانوسیه بود . پس از جنگ جهانی اول که برای تجدید نظر در تقسیم ماری و مالی جهان در گرفته بود انگلیس و فرانسه و بلژیک و ژاپون ، طبق معاهده ۱۹۱۹ ، این امپراتوری را میان خود تقسیم نمودند و توسعه آلمانرا بسمت هدفهای جدیدی بر گرداندند .

در ایتالیا توسعه سرمایه‌داری صنعتی مدرن، که بمناسبت نارسائی مواد اولیه و مواد معدنی باشکال بر خورد کرده بود، بعلمت ناپلئونی و نیز بمناسبت برگشت حکومت‌های استبدادی دچار مانع گردید. فقط در حدود نیمه دوم قرن نوزدهم بود که نطفه‌های استوار و پایدار سرمایه‌داری در شمال ایتالیا در زمینه نساجی انعقاد پذیرفت. ایتالیائی‌ها در سالهای آخر قرن صاحب صنایع فلزی و ساختمان‌های مکانیکی و صنایع نیدروالکترونیک و شیمیائی گردیدند. اولین جنگ جهانی این پیشرفت صنعتی را تسریع نمود.



بر اثر انقلابات ۱۸۳۰-۱۸۳۲ در انگلستان و فرانسه و بلژیک دوران تفوق بورژواها آغاز گردید. عقیده انقلابیون بر این بود که «حکومت باید در اختیار کسانی باشد که چیزی در جامعه گرو گذارده باشند». در اثر برتری بورژواها اروپای غربی در تجمع سرمایه و تکمیل صنعت توفیق بیشتری پیدا نمود. قسمت اعظم عوائد ملی بصاحبان سرمایه‌ها تعلق میگرفت و مصروف سرمایه‌گذاریهای مجدد میگردد. در داخل انگلستان توجه بیشتری بسایر رشته‌های تولیدی معطوف شد. در ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ استخراج آهن در انگلیس به سه برابر بالارفت و در فرانسه، میان سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۵، ۶۵ درصد ترقی نمود. بعد از ۱۸۴۰ بود که بطور جدی باحداث خطوط آهن اقدام نمودند و همچنین در این سال بود که قریب صد فروند کشتی تجارتي میان انگلیس و آمریکا بطور منظم بهرفت و آمد پرداختند.

بدین منوال سرمایه‌ها در اروپا انباشته شد و سپس راه خارج را پیش گرفت. در اوایل ۱۸۳۹ اروپائیها واکثراً انگلیسها معادل دویست میلیون دلار سهام شرکتهای آمریکائی را در دست داشتند. اما غرب بقول پالمیر «هنوز مشکل اجتماعی خود را حل نکرده و تمامی تمدن غرب متکی بر طبقه‌کارگری بود ناراحت که از فرط جان‌کندن بامان آمده بود».

بعداً در مرحله جدید انقلاب صنعتی قرن نوزدهم محصولات نفتی و قوه الکتریکی بعنوان منابع جدید نیرو و قدم بعمره وجود نهادند و همچنین کارخانجات ماشینی پس از انگلستان و فرانسه و بلژیک در ایتالیا، روسیه، ژاپون و خصوصاً در آلمان بوجود آمدند تا حدی که اگر تولید فولاد را

مورد مقایسه قرار دهیم آلمان که در ۱۸۷۱ سه پنجم انگلیس فولاد تهیه میکرد در سال ۱۸۹۰ از آن کشور پیشی گرفت تا آنکه در ۱۹۱۴ مقدار تولید فولاد را بدو برابر انگلیس رسانید. بدین طریق رقبای جدیدی در سراز تجارت انگلستان سبز شدند و باحدت تمام برقابت پرداختند. آتش جنگ جهانی اول از برخورد منافع همین دولت های رقیب شعلهور گردید. در قرن نوزدهم انگلستان مهمترین صادر کننده سرمایه بود. فرانسه بعد از او قرار داشت و در پایان قرن آلمان بعد از فرانسه مقام گرفت. تا ۱۹۱۴ مقدار سرمایه ای که انگلستان در خارج از کشور خود بکار انداخته بود به ۲۰ میلیارد دلار، سرمایه های فرانسه به ۸ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار و سرمایه خارجی آلمان به ۶ میلیارد دلار میرسید. پرواضح است که میان این سرمایه ها که در خارج از کشورهای غرب اروپا به استثمار و استثمار سایر ملل پرداخته بودند رقابت بی امانی طبیعتا موجود بود. جنگ جهانی اول بدنبال همین تصادمات اقتصادی و مالی در گرفت و همچنین در ضمن این جنگ بود که تمامی سرمایه های خارجی آلمان علاوه بر مستعمراتش از دست آن کشور بیرون رفت.

در ۱۸۷۰ انگلستان بیش از هر کشور دیگری کارگاه صنعتی جهان شده بود بطوریکه استانی جی وانس (۱)، یکی از اقتصادپون انگلیس، در ۱۸۶۶ چنین نوشته است: «تمام اکتاف عالم بمیل خود خراجگذار ما شده اند. دشتهای آمریکای شمالی و روسیه مزارع غله ما، شیکاگو و اودسا انبارهای غله ما و کانادا و اراضی بالتیک بیشه های ما هستند. گوسفندهای ما در استرالیا و گله های گاوان ما در آمریکای جنوبی میچرند. از پرو نقره و از کالیفرنیا و استرالیا طلا برای لندن حمل میشود. چینی ها برای ما چای میکارند و قهوه و نیشکروادویه مورد نیاز ما را کشتزارهای هند شرقی فراهم میآورند. اسپانیا و فرانسه تاکستانهای ما هستند و مدیترانه باغ میوه ما است. مزارع پنمه ما که سابقا اختصاص به صفحات جنوبی ایالات متحده آمریکا داشت اکنون همه جا در پهنه خاک گسترش یافته اند.»

سایر ممالک اروپای غربی بتدریج تا پیش از جنگ اول جهانی بهمین منوال بر جهان تسلط یافتند منتهی باندازه نصف انگلستان.



توسعه سرمایه‌داری

بدین طریق بود که امپریالیسم‌ها سلطه خود را بر جهان اعلام نمودند. تمدن اروپائی بمداز ۱۸۷۰ به تمام کره ارض سرایت کرد. کشورهای اروپای غربی در آسیا و آفریقا و جزایر اقیانوسها و دریاها امپراتوریهای برای خود بوجود آوردند. در نتیجه تاریخ ملل اروپائی با تاریخ تمام جهان در هم آمیخت و عقاید انقلابی اروپا چون آزادی، دموکراسی، استقلال، ناسیونالیسم، حق حاکمیت و آراء ضد سرمایه‌داری سراسر ملل را فرا گرفت.

ملتهای عقب مانده که مورد هجوم اروپا قرار گرفته بودند نه قدرت مقاومت در برابر خواستهای ماشینیسیم را داشتند و نه توانستند درهای کشور خود را بروی عقاید و آراء نومسود نمایند. از سوی دیگر، امپراتوریهای بزرگ آسیائی در اثر سیستم حکومت استبدادی بتدریج به فساد کشیده شدند و اکثر صناعات محلی خود را در برابر سیل بنیان کن مصنوعات اروپائی از دست دادند و نتیجتاً به تهیه کالاهای صادراتی که مورد نیاز صنایع اروپا بود پرداختند ولی این کالاها تابع مقررات تعیین قیمتها، و در نتیجه، تابع اراده امپریالیسمها بود.

امپریالیسمهای گوناگون برای تهیه مواد مورد نیاز خود در کشورهای مستعمره یا عقب مانده یا عقب زده سرمایه های اضافی خود را بکار انداخته به استخراج معادن و ایجاد کشتزارها پرداخته، اسکله‌ها، انبارها، کارخانه‌ها پالایشگاهها، خطوط آهن و کشتیهای رودپیما و تأسیسات بانکی بوجود آوردند و طبیعتاً بخش عظیمی از مردم محلی را بمزدوران و بردگان سرمایه‌ها و تأسیسات خویش مبدل ساختند.

در برابر هجوم ماشینیسیم که اقتصاد کشورهای کهنه را متلاشی میساخت فقط يك راه برای امپراتوریهای متمدن آسیا باقی میماند و آن تجهیز خود به نیروی ماشینیسیم بود. اما تنها کشوری که با سماجت و سرسختی تمام باین راه افتاد کشور ژاپون بود در حالی که سایر کشورها در اثر اقدام سریع اروپائیها به فساد و بیحرکتی کشیده شده به اسارت اروپا در آمدند. اروپائیان بدین منظور به خدیو مصر، شاه ایران، خاقان چین و امپراتور هند

رشوه‌ها دادند تا بموازات تسلط بر اقتصادیات کشور حق حاکمیت سیاسی بر این دولت‌ها را نیز بدست آورند. قرارداد رویتزر که بعنوان نمونه‌ای از قراردادهای کلی در صفحات پیشین این کتاب مذکور افتاد نموداری از این طرز کار استعماری در کشورهای نیمه مستقل و نیمه مستعمره است.

با پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا بحریه فولادین، توبه‌های سنگین و تفنگهای دقیق و دوزن و وسائل کشنده دهشتناک دیگری ساخته شد. از جانب دیگر، در اثر نهضت‌های دموکراتیک و ملی، توده‌های عظیم و همسته‌ای از اروپائیان پدید آمدند که بدولت‌های خود خدمت مینمودند و از نتایج تاراج‌ها و غارت‌ها و سودجویی‌های بیرحمانه امپریالیسم‌های وابسته بخود تاحدی منتفع میگرددند.

بدین طریق رشد سرمایه‌داری از برخورد اقتصاد تاسیسات بزرگ صنعتی و اقتصادهای مختلف پیش از دوران سرمایه‌داری ادامه یافت.

در آغاز، تفوق فنی، برای غلبه بر اقتصادهای قبل از سرمایه‌داری بکار افتاد، ونسب، بابکار بردن و سائل‌ی که قدرت سیاسی در اختیار سرمایه‌داران میگذاشت از قبیل انحصار استخراج، امتیاز پرچم، مقررات گمرکی، ایجاد مانع برای توسعه صنعتی محلی و امتیازات مختلفی که به‌ممل اروپائی اختصاص یافته بود، رشد سرمایه‌داری استعماری و بهره‌برداری از منابع ونیروی کار مستعمرات جریان خود را بسمت امپریالیسم طی کرد.

در قرن شانزدهم، تجارت جهانی و بازار جهانی، دوران جدید سرمایه‌داری را افتتاح نمود. کشفیات بحری، فراوانی طلا و نقره، تجهیز و حرکت سرمایه‌ها بشکل سپرده‌های بانکی و اوراق بوری و سهام شرکت‌های بزرگ، رونق سرمایه‌داری را تسریع نمودند. تاریخ سرمایه‌داری از این زمان عبارتست از تاریخ مللی که هر یک بنوبه خود سیادت یافتند و تاریخ اقتصادهای عظیم که هر کدام بجای خود صورت مسلط پذیرفتند.

سرمایه‌داری‌های فرانسه و آلمان و ایتالیا، گواینه عقب ماندگی محسوس نسبت به بریتانیا نشان میدادند، هر یک بنوبه خود در راه امپریالیسم افتادند و به اقتصاد ملت‌هائی که انقلاب صنعتی را شروع نکرده بودند تاختند.

ژاپون نیز، در قرن نوزدهم، سنن فتودالی و اقتصاد اصلی کشاورزی را زیر پا گذاشت. از ۱۸۷۴ تا ۱۸۹۰ یک رونق تجارتمی موجب پیدایش صنایع ژاپونی گردید. از ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ سرمایه‌داری خصوصی در ژاپون پیشرفت بسزائی کرد. ژاپون در میان دو جنگ جهانی نه تنها در خاور دور بلکه در سایر

صحنه‌ها نیز با بهره‌برداری قدرتهای سرمایه‌داری غرب از حقوقی که بزور کسب نموده بودند بر قابت برخاست.

سرمایه‌داری تجارتي ومالي اروپا ارتباط مستقیمی با سرمایه‌داری صنعتی بریتانیای کبیر داشت. این کشور، در تمام دوران قرن نوزدهم، شیوه‌زندگی و سازمان‌های خاص خود را باطراف واکناف جهان پخش نمود.

ایالات متحده آمریکا نیز، در حدود ۱۸۰۸، انقلاب صنعتی را با تقلید از اختراعات فنی و ابتکارات اقتصادی انگلستان، با استفاده از دینامیسم رشد درونی خود و مهاجرت کارگران متخصص، که مخارج تربیت آنها را دیگران پرداخته بودند، شروع نمود. در ۱۸۹۰ برای اولین بار تولید صنعتی ایالات متحده از تولید کشاورزی‌اش پیشی گرفت. در ۱۹۰۰ ارزش کالاهای صنعتی به دو برابر ارزش کالاهای کشاورزی رسید. میان دو جنگ بزرگ، ایالات متحده، در رأس ملت‌های صادرکننده قرار گرفت و در ۱۹۲۹ ردیف اول صادرات جهان را با صدور ۱۵۶ در صد مجموع جهانی بدست آورد در حالی که در زمینه واردات با ۱۲۲ در صد مجموع جهانی بعد از بریتانیا قرار داشت که اگر فقط واردات مواد اولیه را در نظر بگیریم ایالات متحده در این زمینه نیز رتبه اول را حائز بود. جنگ دوم جهانی موقعیت اقتصاد ملی مسلط بر جهان را برای ایالات متحده امریکا محرز ساخت.

★

★ ★

۵ - امپراتوری بریتانیا
تا پایان قرن شانزدهم انگلستان عبارت بود از یک جزیره بایک ملت کشاورز. انگلیسها، از این زمان، به پیمودن دریاها پرداختند. جنگ علیه دشمنان اسپانیائی آنان را بدریا کشیده بود. در همین حال استعمار بریتانیائی آغاز نهاد باین طریق که، در غرب، کوچ‌نشینی در آمریکا را شروع نمودند، و در شرق، لنگرگاهها و کمپانی هند شرقی را بوجود آوردند. در هر دو جا بافرانسویها، که آنان نیز همان راهها را میرفتند، روبرو شدند.

معاهده ۱۷۶۳ پاریس دست بریتانیا را برای منضم کردن کانادا و بهره‌برداری از فعالیت‌های فرانسویان در هندوستان باز گذاشت. نگون‌بختی و شکست ناپلئون، در حالی که او ساختمان امپراتوری اسپانیائی را بویرائی

کشیده بود ، نتایج مذکور را تحکیم نمود و دامنه آنها را توسعه بخشید. در این فاصله ، کوچ نشینان آمریکائی از پی آزادی برخاستند و به استقلال نائل آمدند.

• جریان اوضاع و احوال اقتصادی ، انگلیس را ، برای اشغال مقام اول اقتصاد سرمایه داری و سلطه استعماری بر جهان آماده مینمود. تجارت خارجی پر رونق بعنوان انگیزه اصلی توسعه صنعتی بکار آمد. صنایع نساجی ، درمراکز عمده تجارتي ، توسعه یافتند . پیشرفتهائی که ، بهمین جهت ، در زمینه وسائل حمل و نقل بوجود آمده بود موجب رونق تجارت داخلی نیز گردید ، و بالاخره ، سرمایه داری مالی بواسطه فعالیت هائی که بتوسط سرمایه داری تجارتي ایجاد شده بود توسعه یافت .

سرمایه بانك انگلیس در قرن هیجدهم بوجه جالبی ترقی کرد . فعالیت های عظیم مالی سازمان پذیرفت و کمپانی های عظیم بیمه بوجود آمدند : از نیمه دوم قرن ، بازار انگلیس ، ذخایر عمده ابرای در اختیار گرفت و لندن بجای آمستردام نشست .

فرانسه در این عهد دچار يك عقب ماندگی بود که در تاریخ سرمایه داری آن کشور اثر گذاشت . بورس پاریس در ۱۷۵۴ تاسیس شد و

Gaiisse
D'escompte در ۱۷۷۶ و اولین شرکتهای بیمه در پایان قرن بوجود آمدند .
همین پیش افتادگی مالی و صنعتی بریتانیا موجب شد که رجال انگلیسی ، که رویه خود را بر تجربیات گذشته متکی میکنند ، بعد از استقلال آمریکا ، سیاست خود را بیش از پیش بر مبنای لیبرالیسم بنا نهند ، چون امکان توسل به چنین سیاستی را در اختیار گرفته بودند . انگلیس در تمام بخش اول قرن نوزدهم از يك تفوق صنعتی قابل ملاحظه ای نسبت بسایر کشورهای جهان بهره مند بود لذا برای استقرار مبادله تجارتي آزاد بنای مبارزه را گذارد تا بدینوسیله تمام جهان آن روزی را برای کالاهای خود قابل وصول نماید . موقعیت کنونی آمریکا نیز اینچنین است . در چنین موقعیت برتر که سلاح پیروزمند اقتصادی و مالی در دست يك قدرت استعماری قرار دارد این قدرت مایل نخواهد بود که درهای کشورها را ، بهر عذر و بهانه ای ، ببندد و نفوذ اقتصادی جهانگیر او را سد کنند . در چنین وضعی ، قدرت برتر امپریالیستی مخالف انحصار طلبی استعماری میگردد ، چون انحصار ، دلیل وجودی خود را و مستعمرات نیز ضرورت خود را ، از نظر سودآوری ، برای قدرت امپریالیستی مسلط از دست میدهند .

پیشرفت صنعتی غیر قابل رقابت انگلستان نیز ، در این عهد ، تجارت غیر قابل رقابتي را برای او تامین کرده بود ، لذا سیاست « در باز » ونفی

انحصار مستعمراتی دیگران ضامن سود بیشتر و تجارت آزادتری برای او میبود. از ۱۷۸۳ تا ۱۸۷۴، حکومت انگلیس، دیگر رویه مرسوم تسلط استعماری را تمقیب نمیکرد و حتی از بهره‌برداری از بعضی موقعیتهای مناسب نیز سر باز میزد. چنانکه در ۱۸۶۷ حبشه را پس از اشغال تخلیه نمود. معهذا توسعه‌طلبی جریان خود را طی میکرد. لاینقطع از سرحدات و حدود هندوستان باید دفاع میشد و، باین منظور، طول راه بایستی بی‌خطر میگردد. (بدوا از طریق کاپ و بعدا از طریق سوئز). لنگرگاهها به‌تملك بریتانیا درآمدند. انگلیسها، مبارزه با بردگی را بمانه قرار داده، برافریقا تسلط شدند و سلطه خود را بزدریاها تحمیل نمودند. هیئتهای مذهبی انگلیسی، که در تمام جهان پخش شده بودند، پیوستن به امپراتوری را، بعنوان وسیله‌ای برای تغییر مذهب و ایمان آوری به مسیحیت، ضروری اعلام میکردند. بالاخره نفوس بریتانیا که در اثر صنعت توسعه یافته بود با بهرانها و بیکاریها آشنا شد و بنای مهاجرت، نه تنها به ایالات متحده بلکه به کانادا، کاپ، استرالیا و زلاند جدید را گذاشت. بریتانیای لیبرال موافقت کرد که این مستعمرات مهاجرنشین برای خود مجالس شورای منتخب داشته باشند.



در ۱۸۷۰ نقطه نظر حکومت تغییر کرد. ملت‌های دیگر نیز به بسط صنایع ملی توفیق یافته و قهرا بر رقابت با کالاهای بریتانیایی پرداخته بودند. در چنین شرایط جدیدی طبیعی است که حکومت بریتانیا در اندیشه حفظ بازار وسیع تجارتی خود، از طریق ایجاد یک امپراتوری استعماری، بیفتند. بخصوص اینکه یک بهران نخوت ملی، دایر بر ارجحیت نژاد بریتانیایی، افکار عمومی ملت انگلیس را تکان داده بود.

دیسرائیلی، در ۱۸۷۷، ویکتوریا را امپراتریس هندوستان اعلام کرد و بدین طریق، امپریالیسم، عنوان خود را اعلام نمود. در آخر قرن جوی چمبرلن باین امپریالیسم استعماری صورت عارفانه‌ای بخشید. او اعلام کرد که «من ایمان دارم باین نژاد، باین عظیم‌ترین نژاد رهبری کننده، که جهان هیچگاه نظیر آنرا ندیده است». و این یک بیماری زوحی بود. بیماری روحی تسلط و ارجحیت نژادی. بدنبال این بیماری، تسخیرها و اشغالها سرسیدند:

کانادا و استرالیا سمت غرب توسعه یافتند. در پیرامون هندوستان، بیرمانی و مالزی را، چنگ زدند و ضمیمه نمودند و سایر کشورهای اطراف یا سرراه آنها بزیر یوغ استعمار درآوردند. در آفریقا کنیا و اوگاندا را دست انداختند، و با استفاده از لنگرگاههای ساحل، نیجریا و ساحل طلا را بوجود آوردند. پس از افتتاح کانال سوئز، انگلیسها، در این راه جدید هند نیز مستقر شدند و مصر، سودان، قبرس و سومالی را اشغال کردند. جالبترین ضربهها به آفریقای جنوبی وارد شد. سیل رودس ۱ با استفاده از مستعمره کاپ، که از هلند قاپیده بودند، بداخل سرزمین راه یافت، رودزیای کنونی را منضم ساخت درحالی که اتصال سرزمینهای از قاهره تا کاپ را، بنفع بریتانیا، در خیال میپروراند.

در ۱۸۹۹ میان بریتانیا و جمهوریهای بوئر، ترانسوال و اراثر، که بصورت کوچ نشین هلندیها درآمده، و اخیرا، ثروتهای معدنیشان مکتوف شده بود، جنگ درگرفت. در ۱۹۰۲، پس از جنگی سخت، جمهوریهای مذکور مغلوب و ضمیمه شدند.

در ۱۹۰۳ در بریتانیا لیبرالها بقدرت رسیدند و سیاست استعماری را جامه ای ملایم تر و دموکراتیک تر پوشاندند. از ۱۹۱۰ به بعد، آفریقای جنوبی، بعد از کانادا و استرالیا و زلاند جدید، بصورت دومینیون درآمد. این دولتهای جدید بررور برابری ظاهری با کشور اصلی را کسب نمودند.

جنگ ۱۹۱۴ قسمتی از مستملکات قدیم آلمان و عثمانی را در اختیار بریتانیا گذاشت که بعدا آزاد شدند ولی اصل مطلب، که عبارت باشد از منافع اقتصادی و اشغال نقاط استراتژیک، برای بریتانیا محفوظ ماند.

در آستانه جنگ جهانی دوم دامنه امپراتوری بریتانیا بهمه جا، در تمام دریاها و به تمام قارهها، گسترش یافته بود بطوری که باید گفت هیچگاه هیچ امپراتوری ای که دنیاگیرتر از این باشد وجود نداشته است. صورت ریز این مجموعه سیاسی و اقتصادی بقرار زیر است:

کانادا امپراتوری چوب و گندم را می سازد، آنتیلاها، هندوراس و گویان، قند، روم، موز، کاکائو و قهوه تولید می کنند. در آفریقای غربی، ساحل طلا، نیمی از کاکائوی جهان و نیجریا نیمی از روغن خرمای جهان را تولید می کنند. در آفریقای جنوبی، اتحادیه جنوب آفریقا، کشور طلا و الماس، پشم و قنداست. از ده میلیون جمعیت این سرزمین دومیلیون را سفید

پوستها ، بوئرها وانگلیسها تشکیل میدهند که اقلیت حاکمه رامیسانند. ۷ تا ۸ میلیون آن از سیاهانند که در وضع تحقیر آمیز غیر قابل تحملی بسر می‌برند ، ۲۵۰ هزار نفر هندو نیز جزو این نفوس اند . در شمال این اتحادیه ، بکوآنالاند (۱) ، نیاسالاند ۲ و رودزیاها ۳ قرار دارند که سرزمین دامپروری و تهیه مساند . در افریقای شرقی بریتانیا ، زنگبار ، کنیا ، اوگاندا و تانگانیکا قهوه و نارگیل و سیزال ۴ بعمل می‌آورند و در فلاتهای داخلی دامپروری می‌کنند. در شمال اوگاندا ، درسودان ، انگلیسها برای رفع احتیاجات صنایع منجست مزارع وسیع پنبه بوجود آورده‌اند

امپراتوری هند گوهر مستعمرات وستون مرکزی امپراتوری بریتانیا بود ، که تقریباً تمام کنف جهان ، نیمی از چای جهان ، بادام زمینی و پنبه تولید مینمود.

در مجاورت هند ، بریتانیا ، بیرمانی را ضمیمه کرده بود، یعنی يك کشور پانزده میلیونی را که اولین صادرکننده برنج جهان بود ، و نیز ، سیلان را منضم ساخته بود که با پنج میلیون جمعیت ، مزارع وسیع چای و کائوچو را شامل میبود . همچنین مالزی ، سنگاپور و حکومت ماله را که اولین تولیدکننده کائوچو و قلع جهان بودند و همینطور برنثوی بریتانیا را.

اقیانوسیه تقریباً بالتمام به استعمار بریتانیا درآمده بود . استرالیا ، کشوری که وسعت ایالات متحده را دارد ، اولین تولید کننده پشم جهان است . در شرق و جنوب این کشور دامداری و کشت گندم می‌کنند و در شمال شرقی نیشکر میکارند .

در این سرزمین ۷ میلیون سفید پوست بریتانیایی الاصل از هر گونه مهاجرت نژادهای رنگین ممانعت بعمل می‌آورند .

زلاند جدید از دوجزیره بزرگ بوجود آمده که به پرورش گوسفند اختصاص یافته‌اند. يك میلیون ونیم جمعیت این سرزمین را انحصاراً بریتانیاییها تشکیل میدهند. بالاخره ، انگلستان در تمام دریاها از يك شبکه مستعمرات بعنوان پایگاههای دریائی و هوائی ، لنگرگاهها یا توقفگاه ها بهره‌مند میبود .

مناطق نفوذ بریتانیا را باید باین امپراتوری عظیم افزود: کشورهای که مرکز توقف نیروهای نظامی انگلستان بودند ، نظیر مصر و عراق ، و کشورهای خلیج فارس که از لحاظ اقتصادی مورد بهره‌برداری شرکت‌های نفتی انگلیسی،

1 - Bechouanaland 2 - Nyassaland 3 - Rhodesies 4 - Sisal

آنکلوایرینین وصل، قرارداداشند.

بریتانیای کبیر از صنعت و تجارت زندگی می کند و کشاورزانش بیش از ۷۰ درصد نفوس او را نمیسازند. واضح است که در چنین وضعی تهیه اذوقه و حفظ بازارهای مستعمرات برای بریتانیا يك ضرورت حیاتی است.

امپراتوری بریتانیا ، در ۱۹۳۹ ، يك چهارم از بشریت را در بر میگرفت و بخش عظیمی از تولید جهانی را شامل می شد ، بدین طریق : نیمی از تولید جهانی برنج ، کاکائو ، چای ، پشم ، کائوچو ، قلع ، منگنز. سه چهارم طلا و نیکل جهان. مجموع تولید جهانی کف . يك سوم قند ، ذغال و مس. پانزده درصد گندم ، گوشت ، کره ، پنبه ، آهن و فولاد. نفت خاورمیانه را نیز باید بعنوان گوهر گرانبهای امپریالیسم بریتانیا بحساب آورد .

بلوك استرلینگ و قراردادهای اتاوا وحدت اقتصادی این مجموعه را حفظ میکردند . این امپراتوری در ۱۹۳۹ هنوز اولین قدرت جهان بود .

★

★ ★

۶- ایران در دام غرب

کاترین ملکه روسیه در ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ وفات یافت و پسر او پل اول ، تزار آن کشور گردید . کاترین شاه گرجستان را بزیر حمایت خود گرفته و نقشه حمله به هندوستان را در سر میپروراند . بعد از او نقشه سلطه بر گرجستان و حمله به هندوستان باضافه اندیشه از هم پاشاندن عثمانی ، که از سالها پیش درمخيله تزارها میلولید ، بعنوان میراث گذشتگان برای پل اول بیادگار ماند.

پل در دوران کوتاه سلطنت خود با بهران بزرگ اروپا که ناشی از رقابت انگلیس با فرانسه بعد از انقلاب کبیر بود مواجه گردید. او که نسبت به خاور نزدیک حساسیت فراوان داشت و مداخله هر دولت غربی را در این منطقه مانعی برای تحقق مقاصد توسعه طلبانه خود میپنداشت، در اثر حمله بناپارت بمصر و سوریه دچار آنچنان دلواپسی و نگرانی ای گردید که ناچار بدام انگلیسها افتاد. انگلیس که در تمام سال ۱۷۹۸ برای تشکیل اتحادیه ای از دول اروپا علیه بناپارت تلاش مینمود در ۱۷۹۹ بمقصد رسیده اتحادیه ای با شرکت روسها بوجود آورد.

پل ، در تعقیب عقد دوستی با اتریش و بریتانیا ، ۸۰ هزار سپاهی

روسی را با قومی بلاد اروپا ، شمال ایتالیا و سویس و اتریش ، گسیل داشت. این ارتش که برای اولین بار پابصحه غرب اروپا میگذاشت از استقبال نیکوئی بهره‌ور نشد ، چه ، ارتش فرانسه که زیر رهبری داهیانه بناپارت اداره میشد به پیشواز او آمده تارومارش کرد . این شکست و در حقیقت این فاجعه موجب شد که اکثر سپاهیان روس بـخاک هـلاک افتادند و مابقی بکـمک بناپارت راه دیار خویش پیش گرفتند درحالی که پل اول رنجش جانگدازی از اتریش و بریتانیا دردل گرفته بود . از سوی دیگر مداخلات بریتانیا در داخله امپراتوری عثمانی، که تدریجا روبروالمیرفت، دلوایسی عظیم دیگری برنگرانها و رنجهای پل افزود که ناشی از خیالات مزمن ترارها برای تسلط بر عثمانی بود . لذا پل ، بریتانیا را بیش از بناپارت خصم حقیقی خود تشخیص داده از انگلیس روگردانیده ، از جنگ دست کشید و درصدد تشکیل اتحادیه‌ای از دول بیطرف برآمده ، برای بیطرفی تبلیغ مینمود. اما انگلیس با اینکه پس از شکست مذکور با فرانسه از در صلح درآمد بود در خفا به تشکیل دسته بندی جدیدی اشتغال داشت . در تعقیب این جریانات بود که پل در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ بدست جمعی از افسران خود خفه شد و پسرش آلکساندر اول که متهم بشرکت در قتل پدر بود بجای او نشست. در آن زمان گفته شد که توطئه قتل پل از خارج از سرحدات روسیه الهام میگرفته است.

بعد از قتل پل ، بریتانیا بلافاصله در ۱۷ ژوئن ۱۸۰۱ نماینده‌ای به پایتخت روسیه گسیل داشت و با تزار جدید زمینه اتحاد را ریخت. آلکساندر از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۵ روابط دوستانه خود را ظاهراً با فرانسه محفوظ داشت در حالی که در مذاکرات نهانی خود با بریتانیا نقشه تغییرات آینده اروپا را که سرانجام در ۱۸۱۵ بعمل درآمد ترسیم مینمود.

پل تزار روسیه ، پیش از مرگ ، در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراتوری خویش اعلام نموده بود. آلکساندر نیز بنوبه خود در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ فرمان دیگری در این زمینه صادر کرد و ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانروائی گرجستان روانه تفلیس نمود. بدین طریق در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۲ گرجستان اشغال شد و سپاه روس پس از اشغال آن کشور بسمت گنجه و ایروان رو آورد .



اندکی پیش از این زمان ، بناپارت برای استرداد نادانی و کهنه فکری مستعمرات هندی سابق فرانسه به بریتانیا فشار میآورد. هیئت مدیره نیز دستوری برای بناپارت ، کنسول اول ، صادر کرده بود که انگلیسها را از مشرق زمین رانده ، کانال سوئز را حفر نموده ، قدرت فرانسه را بردرایی

دربرابر فریب وریا

سرخ که راه مستقیم هندوستان است مستقر سازد. تالیران میگفت که اگر مصر بدست آید علاوه بر آنکه خود مستعمره بزرگی است میتواند بعنوان مرکز عملیات نظامی فرانسه علیه هندوستان انگلیس بکار رود. بدین منوال بود که بناپارت لشکرکشی بمصر را آغاز نموده ، در ژوئیه ۱۷۹۸ بپاره وارد شد. گویانکه این لشکرکشی با شکست مواجه گردید ولی اندیشه حمله به هندوستان از راه عثمانی و ایران یا از راه جنوب آفریقا از نقشه عملیات بناپارت حذف نگردید و سوریه بعنوان مرکز تماسها و تحریکات فرانسه در شرق باقی ماند. راولینسون مینویسد : «پس از تخلیه سوریه از ارتش فرانسه مأموران بناپارت در آنجا باقی مانده ، سالهای متمادی موجب بروز حوادث سیاسی شده بفعالیتهای خود ادامه دادند و توطئهها و دستهبندیهای عظیمی در تمام کارهای آسیای غربی بوجود آوردند. امادرایران فعالیتهای ایشان را بسرمدی پذیرفتند تا در سال ۱۸۰۴ که دولت فرانسه پیشنهاد اتحاد علیه روسیه را بایران عرضه نمود» .

بناپارت از زمان آقامحمدخان درصدد جلب ایران برآمده بود. در این زمان عدهای فرانسوی با ظاهر گیاه شناس ، قبل از آنکه حمله بمصر آغاز نهد ، وارد تهران شده ، از آقا محمدخان برای دولت فرانسه در بندر عباس مسکن و توقفگاه مطالبه کرده و او را بکمک باتیپو سلطان که در هند علیه انگلیس ها قیام کرده بود دعوت نمودند (۱) :

راه حمله به هندوستان از بنادر خلیج فارس و جنوب ایران میگذاشت لذا بناپارت خواهی فخواهی بایستی رضایت ایران را بدین مقصود جلب مینمود. اما این جریانات از نظر دقیق مأموران بریتانیائی مخفی نماند چنانکه حکومت هند بزودی درصدد پیشگیری از چنین اتحادی برآمد و بدین منظور سرجان ملکم (۲) را روانه ایران نمود .

باید در نظر داشت که در این عهد اساس امپراتوری بریتانیا در هند

۱- از کتاب ویلیام کی نقل از روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف

آقای محمود محمود .

2 - Sir John Malcolm

هنوز استقرار کامل و استحکام نهائی نیافته بود چون ماراتاها درسند و پنجاب نیرومند بودند ، ممالک میسور و نظام هنوز استقلال داشتند و نیز در اوایل قرن سیکها در امر تشر تسلط یافته بودند . پادشاه افغانستان نیز هر سال با حملات خود به هند خطرات عمده‌ای را برای حکومت انگلیسی هندوستان بوجود می‌آورد .

در این اوضاع و احوال که انگلیسها بایستی مزدگرانی بایران میدادند که از سوئی شر افغانه را از سر هند کوتاه کند و از سوی دیگر با فرانسویان ، علیه بریتانیا ، برای حمله به هند اتحاد ننماید ، ملکم موفق شد که در ژانویه ۱۸۰۱ (۱۲ شعبان ۱۲۱۵ ه . ق) دو قرارداد سیاسی و تجارتي با ایران منعقد سازد و برای گمان تهمداتی از فتح‌علیشاه بگیرد که در حقیقت قیمت گزافی داشت .

فتح‌علیشاه که با وجود تهدید رعدآسای روسها در قفقاز از خواب گران برنخاسته و خطر شمال را بادیده اغماض نگریسته بود ، ضمن قرارداد سیاسی مذکور مجاناً متعهد شد که : «هرگاه پادشاه افغانستان درصدد حمله بهند برآید بآن کشور لشکر کشی کند ، آن مملکت را ویران نماید و تمام کوشش خود را برای اضمحلال آن دولت بکار اندازد و چنانچه پادشاه افغان از در صلح وارد شود در قرارداد صلح بگنجانند که او خیال حمله بهندوستان را ، که جزو قلب و انگلستان است ، برای همیشه از سر بدر کند و اگر اتفاقاً قشونی از جانب فرانسویان در یکی از بنادر ایران بخواهد پایگاه یا مسکن اختیار کند قشون متحد ایران و انگلیس بدفع ایشان بکوشد و نیز از راه دادن فرانسویان بسواحل و جزایر ایران و دادن توقفگاه بفرانسویان خودداری ننماید . اما چرا ، بچه مقصود و در برابر چه ؟ . این سؤال را هیچگاه فتح‌علیشاه از خود ننمود در حالیکه آثار خطر شمال از سالها پیش بروز نموده و شاه ایران به تمهد بریتانیا بمددکاری احتیاج و افری داشت . او این احتیاج را حس نمیکرد ، لذا ، تمهدی نیز از انگلیسها بدین مقصود اخذ ننمود .

فتح‌علیشاه که هنوز در دایره تنگ افکار ایلپاتی و محلی و بیخبری از جریانات و سیاست بین‌المللی غوطه‌ور بود پس از انعقاد این قراردادهای یکطرفه بمأموران دولت در تمام کشور دستور داد که اگر فردی از افراد فرانسوی را در سواحل و بنادر و حوزه مأموریت خود ببینند بقتل برسانند و برعکس باعمال سیاسی و تجارتي کمپانی هند شرقی در نهایت دوستی رفتار نمایند . او در واقع بعنوان يك گارگرار حکومت بریتانیائی هند عمل میکرد نه بعنوان شاه کشوری که از سالها پیش دچار خطر روسها شده بود ، بخصوص اینکه ، احتمال دوستی و اتحاد روس و انگلیس در برابر بناپارت بر تمام کنجکاوان و سیاست‌دانان مسلم و محرز و وجه المصلحه شدن ایران در این معامله حتمی بود . این اتحاد

یکطرفه گواينکه در اثر فريبكارى و دورانديشى انگليسا و در نتيجۀ كهنگى و نادانى دستگاه و سيستم حكومت ايران صورت وقوع پذيرفته ، مأموران نظامى كمپانى بریتانیائی هند شرقی از قبیل ملکم و واتسون و سرپرسی سايکس كه بعداً كتبى درباره تاريخ ايران ، از نقطۀ نظر انگليسا ، نوشته اند ، از روى غرض و بمنظور تبليغاتى متذکر شده اند كه شاه و دربار ايران برای تقبل چنین عهدنامه هاى از مأموران بریتانیائی رشوه گرفته اند چنانكه ملکم مينويسد: «هراشگالى در زير تأثير طلای دولت بریتانیا بطور معجزه آسائى از پيش برداشته ميشد».

توفيق بزرگ و آسان ملکم برای حكومت هندوستان بهت آور و خيريه كننده بود چون ميتوان حدس زد كه مأموران حكومت هند كه از گرفتاریهاى آينده ايران با روسيه با خبر بودند انتظار داشتند كه دولت ايران در برابر تمهداتى كه بانگليسا مي سپرد تمهداتى نيز از انگليسا در صورت حمله روسها بايران اخذ نمايد كه در زمان جنگ بكمك قشون ايران قشون بفرستند و در زمان صلح و اتحاد انگليس و روس عدم تجاوز بايران را در عهدنامه بگنجانند. اما يك چنین تمهدى مسلماً دولت بریتانیا را در آينده نزديك در بن بست ميگذاشت لذا مأموران كمپانى هند شرقى حق داشتند كه از نحوه انعقاد قرارداد بدان صورت شادى و پاىكوبى نمايند چون چهل شاه بكمك ايشان شتافته و ايران را بعنوان طعمه اى لذیذ برای پيشكشى بروسها در اختيارشان گذارده بود.

فرمانرواى هند در تعقيب موفقيت ملکم به كميتۀ سرى مأمور اداره هندوستان نوشت كه : «ملکم كليۀ مقاصد مأموريت خود را ... كه منافع عمده اى بملت انگليس و هندوستان ميرساند و دولت انگليس را حائز مقام سياسى و اقتصادى والاى خواهد ساخت بانجام رسانيد» . (۱)

★

★ ★

اين دومين بار بود كه فتحعليشاه بعنوان وسيلۀ ساده اجراى مقاصد انگليسا در دام مأموران كمپانى هند شرقى ميافتاد. مرتبه اول در سال ۱۷۹۸ ، در زمانى بود كه لرد ولسلى (۲) فرمانرواى انگليسى هند با تيبو سلطان حكمران ميسور در جنگ بود و تيبو از زمانشاه پادشاه دورانديش و جنگجوى افغانستان تقاضاى كمك نموده بود. تيبو در جنگ ۱۷۹۹ كشته شد و ميسور

۱- از كتاب روابط سياسى ايران و انگليس.
2 - Lord Wellesley

بدست انگلیسها افتاد. ولی زمانشاه از اندیشهٔ هجوم بهند انصراف نیافته بود. لذا فرمانروای هند درصدد استفاده از قشون ایران برای دفع او برآمد. در این زمان ازیک سو محمودشاه و فیروزشاه برادران زمانشاه برای جلب مساعدت فتحعلیشاه علیه او بدولت ایران پناهنده شده بودند و از سوی دیگر زمانشاه نزد صدراعظم ایران، حاجی ابراهیم خان، کس فرستاده الحاق خراسان بافغانستان را مطالبه کرده بود. در واقع شاه ایران برای حمله بافغانستان از پیش آمادگی یافته بود که نماینده شرکت هند شرقی بهمین منظور به تهران وارد شد.

در چنین موقعی اگر شاه از تکرانی انگلیسها از حمله افغانها بهند خبر داشت طبیعتاً بایستی از چنین حادثهٔ گرانی بهره برداری کافی مینمود ولی او که مرد ناتوانی از مردان دنیای گذشته بود. سهولت و ندادگی دست خود را رو کرد و نمایندهٔ حیلہ گر کمپانی نیز که شخصی ایرانی الاصل بنام مهدیعلیخان بود همینکه آمادگی شاه را برای حملهٔ مفت و مجانی بافغانستان دید، نیت خود را مخفی داشته، چنان وانمود کرد که برای تسلیت فوت آقا محمدخان و تهنیت سلطنت فتحعلیشاه به تهران آمده است در حالی که او دستور داشت که در برابر حمله ایران بزمانشاه هر نوع تمهیدی را که لازم باشد از جانب حکومت بریتانیائی هند بشاه ایران بسپرد و به تقاضاها و شرایط شاه گردن نهد.

لشکر کشی فتحعلیشاه بافغانستان آغاز نهاد. در ۱۷۹۹ شاه خود سرکردگی سپاه را بعهده گرفت. او موفق شد که زمانشاه را از پشت دروازه‌های هند بازگرداند. زمانشاه تا رفت بجنید قندهار بدست محمود شاه افتاد و سپس شکست خورده از دو چشم نابینا گردید. بدین طریق اولین مرحله سیاست انگلیس برای تضعیف افغانستان که مورد توجه مردم هند و خطر بزرگی برای حکومت انگلیسی هندوستان بود بتوسط ایران، بعنوان یک آلت دست بسی اراده، بمرحله اجراء درآمد و مرحله دوم این سیاست یعنی ناتوان ساختن دولت ایران که بیشتر مورد توجه مردم هند بود و خطر بزرگتری برای هندوستان داشت بدست روسها آغاز نهاد. ایران و افغانستان در این زمان که انگلیسها فقط در بنگال و بیهار مستقر بودند و از جانب ماراهاها، سیکها و میسوریها بخطرناک بزرگ تهدید میشدند برای حکومت بریتانیائی هندوستان دو عنصر و همناک را میساختند. اما انگلیسها موفق شدند که با تحریک این دو عنصر علیه یکدیگر و تهدید شاه افغانستان بتوسط ارتش ایران و مجذوب ساختن قوای ایران بسرحدات قفقاز، قوای مخالفان هندی خود را مجزا و بی‌پناه نموده بتدریج کار ایشان را یکسره سازند. ماراهاها که در سال ۱۷۸۲ انگلیسها را در جنوب شکست داده و جنگهای زیاد دیگری نیز پس از آن تاریخ با ایشان نموده بودند

سرانجام در ۱۸۱۹ بطور قاطع درهم شکسته شدند. تیپو سلطان فرمانروای میسور که پس از پدر دلاور و سرسخت خود، حیدرعلی، علیه انگلیسها قد علم کرده بود پس از انجام دوجنگ بزرگ با انگلیسها در ۱۷۹۰-۱۷۹۲ و ۱۷۹۹ عاقبت در جنگ اخیر کشته شد و میسور نیز بدین طریق زیر سلطه انگلیسها وارد گردید. فقط سیکها بودند که تا اواخر نیمه اول قرن نوزدهم مقاومت نموده، در آن عهد، دلاورانه شکست خوردند.

در همین عهد بود که گئورگی پادشاه گرجستان در ۱۷۹۹ عهد نامه‌ای با پل اول تزار روس بامضاء رسانیده او را رسماً بعنوان پادشاه گرجستان شناخته و خیلی پیش از اینها بود که مطامع روسها نسبت بگرجستان و شهرهای ایرانی قفقاز، از زمان کاترین دوم، برملا شده بود. لذا قضیه روسها و خطر حمله ایشان بایران چیزی نبود که از نظر شاه مستور بماند. در واقع اگر شاه لیاقت آنرا داشت که از همان اوان درک خطر درصدد پیشگیری برآید، انگلیسها را که دچار خطرات بزرگی از جانب هندیه و افغانها بودند از رویه تهدید آمیزی که پیش میگرفت بیمناک میساخت و از ایشان فقط برای آن که با افغانها و هندیها کمکی ننماید برای شرکت در دفع خطر روسها تمهداتی اخذ می نمود.

حمله بزمانشاه و تنها گذاردن مراتها و میسوریه و سیکها در این زمان در برابر انگلیسها نه تنها بزرگترین لطمه را به حیثیت ایران در افغانستان و هندوستان وارد آورد بلکه ایران را از یک متحد بزرگ محروم نمود. این متحد بزرگ عبارت بود از همان خطری که انگلیسها را تهدید میکرد. ایران از چنین خطری بهره برداری ننموده، مفت و مجانی بِنفع بریتانیا وارد عمل شد و پس از آنکه تنها ماند، از جانب انگلیسها بعنوان پیشکشی تقدیم روسها گردید. این پیشکشی از دو سو برای انگلیسها سودآور بود. از یک سو برای جلب روسها در اتحاد علیه بناپارت و از سوی دیگر جهت تضعیف دولت ایران بعنوان نیروئی که در آینده ممکن بود بیاری افغانه و هندیان بشتابد و انگلیسها را دچار درگیری عظیم گرداند. اما فتحعلیشاه که بدبختانه دور از این عوالم بود باغور و تبختر تمام بعنوان شاهنشاهی که خود را مالک کابل و هرات و قندهار میدانست و مایل بود که حدود متصرفات خود را بآنچه در زمان صفویه و نادرشاه بود برساند، با استبداد تمام، کلیه عناصری را که ممکن بود بِنفع ایران وارد میدان سیاست گردند نابود نموده، خود را تا درجه یک کارگزار بی اراده حکومت انگلیسی هند تنزل بخشید.



سرجان ملکم در فوریه ۱۸۰۰ وارد تهران شد تا برای
جلوگیری از تهدید هر ساله افغانها از شاه تمهداتی بگیرد
و همچنین خطر اتحاد ایران و فرانسه را نیز مرتفع
سازد.

اولین اتحادیکطرفه

انگلیسها برخلاف شاه ایران توجه دقیقی بآینده داشته ، احتمالات
را از نظر دور نمیکردند. در این زمان انگلیسها با شامه نیرومند خود احتمال
اتحاد ایران با فرانسه را بوکشیده و علاوه بر نگرانی از افغانه و هندیها نگرانی
بزرگ دیگری نیز پیدا نموده بودند. این بود که در صدد اخذ تمهداتی از شاه
ایران ، نه تنها در عدم همکاری و اتحاد با فرانسه بلکه حتی در ضدیت و مخالفت
با فرانسویان ، برآمده ، آن معاهده سیاسی یک جانبه را منعقد ساختند که از
سوی ایشان بسیار دوراندیشانه و حیلہ گرانه و از سوی ایران بطور حیرت انگیزی
کورکورانه و ابلهانه بود . بیهوده نیست که جواهر لعل نهر و درباره این دوره
از تاریخ ایران مینویسد که : «در آن زمان پادشاهان ایران اغلب نالایق و ابله
بوده ، آلت دست انگلیس و روس شده ، یا در مواقع بسیار نامناسب بجنک
میرداختند یا با مردم کشور خود وارد کارزار میشدند». (۱)

جان کلام اینجاست که ایران از جانب روسها و خود انگلیسها در خطر
بود ولی انگلیسها ضمن این قرارداد بی منطق تعهد میکردند که ایران را در
برابر حمله فرانسویان مددکاری و یاری بنمایند.

فتحعلیشاه و درباریان او هیچگاه از خود نپرسیدند که حمله فرانسویان
بایران از چه راه و برای چه ؟ شاه نتوانست بفهمد که آنچه در خطر تهدید
فرانسه است هند انگلیس است نه ایران و نیز نفهمید که ایران در میان
این دو قوه رقیب ، با در نظر گرفتن وقایع هند و افغان و دوستی ظاهری روسیان
با فرانسویان در این عهد ، بمثابة وزنه سنگینی است که تمایل او به طرف موجب
سنگینی کفه آن طرف دیگر میگردد . او نتوانست چنین موقعیت ممتازی را که
شرایط زمانی و مکانی بکمکش آمده بودند درک کند و از آن برای پیشگیری
خطر حتمی آینده انگلیس و روس نهایت بهره را بردارد. او نمیبایست اصولاً
تمهدی میسرورد بلکه لازم بود که با حفظ بیطرفی تهدیدآمیز خود احترام
همه را بخود جلب مینمود ولی هنگامی که اتحاد را بر بیطرفی ترجیح داد میبایستی ،

۱- اقتباس از نگاهی بتاریخ جهان تألیف نهر و .

بقیمت تعهداتی که میسرود، همکاری ویاری بریتانیا را در صورت حمله روسها بایران خریداری مینمود.

انگلیسها که تعهدی در برابر ایران نسبت به حمله احتمالی روسیان نداشتند و از جانب افغانه نیز موقتاً آسوده خاطر شده بودند بزودی برای جلب روسها به اتحاد علیه بناپارت در اروپا، دست آن دولت را در ایران باز گذاردند. میتوان حدس زد که انگلیسها در اثر پیشبینی چنین اوضاع و احوالی بوده است که در قرارداد سیاسی فوق الذکر حتی اسمی از روسها نیآورده اند تا مبادا نظر شاه خواب آلوده و مبهوت بچنین موضوع اساسی جلب شود. بعداً که جنگ روس و ایران پیش آمد انگلیسها خود را کنار کشیدند در حالی که عملی هم خلاف عهدنامه انجام نداده بودند چون در اثر پیشبینی دقیق احتمالات آینده اصولاً چنین تعهداتی را پیش نکشیده بودند. گرایش فتحعلیشاه نیز در این زمان بسوی فرانسه که ممکن بود با احتمال بسیار ضعیف خطری برای هندوستان پیش آورد در برابر نفع سرشاری که انگلیسها از اتحاد با روسها در جنگ اروپا بر میداشتند آنقدر ناچیز بود که حکومت بریتانیائی هند و دولت بریتانیا توانستند در برابر کمک خواهی ایران رسماً جواب رد بدهند و نهایت بی اعتنائی را نسبت بدولت ایران روا دارند. دیگر کار از کار گذشته و انگلیسها ایران را برای خشنود ساختن روسها بعنوان طعمه طبیعی آن دولت شناخته و ایشان را به تصرف شهرهای شمال غربی کشور ما ترغیب نموده بودند. جان ویلیام کی مینویسد: «در سال ۱۸۰۰ که ملکم وارد ایران شد و آن عهدنامه های سیاسی و تجارتی را با ایران بست، فرانسه بسیار کوشید که میان ایران و انگلیس تفرقه اندازد ولی فتحعلیشاه که در عهد خود استوار بود پیشنهاد ایشان را نپذیرفت» (۱).



**بك اشتباه
بزرگ تاتیکي**
در تعقیب اشغال گرجستان از جانب روسها در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۲ سپاه روس بسمت گنجه و ایروان رو آورد. هنگامی که فتحعلیشاه خبر ورود روسها را به قفقاز شنید گرجستان بتصرف درآمد، ایروان و قراباغ و سایر نواحی قفقاز بخطر افتاده بود. روسها گنجه را اشغال نموده، عده کثیری از مسلمانان آن نواحی را

۱ - نقل از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس.

بقتل رسانیده بودند. بدین طریق بود که جنگ اول ایران و روس در رمضان سال ۱۲۱۸ هـ. ق مطابق با دسامبر ۱۸۰۳ میلادی آغاز نهاد. در این هنگام روسها درخفا با اتحاد علیه ناپلئون بناپارت پیوسته بکمک مالی انگلیسها وسایل جنگ علیه او را فراهم میآوردند.

شروع جنگ با روسها در این زمان که ایران در میان روسیه مهاجم و متحد فریبکار و دوراندیش او، انگلیس، بی‌پناه و بدون مددکار مانده بود از آن اشتباهات بزرگ فتحعلیشاه است.

اشتباه این مرد موجب شد که علاوه بر گرجستان شهرهای بسیاری از بلاد قفقاز از جنگ ایران برود و تلفات جانی و مالی هنگفتی بملت ایران وارد آید و مهمتر از همه یک فرصت بزرگ تاریخی که برای دگرگون ساختن سازمان ارتشی بکمک کارشناسان سوئدی یا پروسی یا اتریشی نهایت لزوم را برای ایران داشت برای همیشه از دست ما فرار کند. فتحعلیشاه که ناتوانی خود را در رهبری جریانات گذشته نشان داده بود در این مرحله نیز قدرت و تصمیم آنرا نداشت که از گام نهادن در راهی که انگلیسها در برابر او قرار داده بودند خودداری کند و از جنگ با روسها بر سر گرجستان، که خود بروسها ملتجی شده بود، موقتاً احتراز نموده آنرا برای موقع مناسب تری بگذارد. او چشم بفرانسه دوخته و از فتوحات بناپارت در اروپا فریب خورده بود، لذا، در تعقیب اقدامات سالهای گذشته، تلاشهای دیگری را برای جلب اعتماد و دوستی فرانسه براه انداخت. او غافل از آن بود که فرانسه هیچگاه نخواهد توانست بشرق برسد در حالی که احتمال تیرگی روابط روس و انگلیس در آینده قابل پیشبینی بود. فتحعلیشاه نه تنها در تشخیص نامناسب بودن موقع جنگ ناتوانی بخرج داد بلکه به نحو بهت آوری از درک اختلاف فاحشی که میان ارتش چریک بی انضباط و اسلحه کهنه ایران با ارتش مدرن و وسائل حرب پیشرفته روسیه موجود بود عاجز ماند. او با عقب انداختن جنگ میتوانست نه تنها در آینده نزدیکی از بریتانیا بعنوان متحد خود بهره ور شود بلکه اقدامات لازم را برای دگرگون ساختن اساس ارتش و اسلحه آن نیز بمرحله عمل درآورد.

★

★ ★

هنگامی که جنگ ایران و روس در گرفت، انگلیس که در صدد کشیدن

بنابارت بجنک دیگری بود واز اجرای تمهدات خود در قرارداد آمین (۱) سربازمیزد ، میکوشیدکه اتحادیه دیگری ازدول اروپا علیه ناپلئون بنابارت بوجود آورد .

رابط فعال این اتحاد آلكساندر اول ، ترار روس، بود . آلكساندر درنوامبر ۱۸۰۴ با امپراتور اتریش ودر ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ با دولت بریتانیا پیمان بست . پیمان روسیه وانگلیس براین مبنی بودکه «مصلح اروپا وفرانسه اقتضا دارد که طرز حکومت فرانسهسلطنت استبدادی باشد».

انگلیس که بواسطه اقدامات اقتصادی بنابارت بهازدست دادن بازارهای اروپا تهدید میشد بخیال نابود ساختن او برآمده. آلكساندررا نیز با کمکهای مالی ودادن وعدههایی با خود متحد ساخته بود. قرارداد انگلیس وروسیه که در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ ظاهراً برای آبادی وعمران اروپا انعقاد یافت درحقیقت ده سال قبل ازکنگره وین (۱۸۱۵) نقشه تغییرات سیاسی اروپا را که باید دراین زمان بنفع روسیه وبریتانیا پدیدآید ترسیم نموده بود. بعلاوه ازروشی که انگلیس درجنک اول ایران وروسیه اتخاذنمود پیداست که ضمن این قرارداد از جانب انگلیسها بروسها آزادی عمل کافی درقفقاز تفویض شده بوده است.

پس از آنکه اتحاد روس وانگلیس واتریش ازنو منعقد شد جنک اروپا مجدداً شعلهور گردید. اما ناپلئون دردسامبر ۱۸۰۵ قوای متفق روس واتریش را برای باردیگر دراوسترلیتز شکست نابودکنندهای داد ودر ۲۶ دسامبر میان فرانسه واتریش عهدنامه صلح پرسبورگ بامضاء رسید. این معاهده در ظاهر مبشر صلح عمومی بود بطوریکه ترار نمایندهای بیاریس فرستاده وارد مذاکرات صلح گردید وبریتانیا نیز بهمین منوال رفتار نمود. اما در باطن نه روس ونه انگلیس طالب صلح نبوده ، بطور نهانی به عقد اتحادی با دولت پروس علیه فرانسه اشتغال داشتند . این قرارداد دراول ژوئیه ۱۸۰۶ بامضاء دولتهای روسیه و پروس رسید و ترار که از اتحاد با پروس اطمینان یافت قراردادی زا که نماینده اش با ناپلئون درباریس بسته بود در ۲۰ ژوئیه ۱۸۰۶ برهم زد، انگلیسها نیز مذاکرات را قطع نمودند وبدینطریق دراکتبر ۱۸۰۶ آتش جنک دوباره شعلهور گردید . اما دراین بارهم سپاه پروس درظرف شش روز دربرابر قوای ناپلئون ازهم باشید (ازهشتم تا چهاردهم اکتبر) وناپلئون پس از آن وارد ورشوگردید . جنک با روسها درلهستان هفت ماه طول کشید چون کثرت باطلاق ووفور برف و یخ و گل و لای مانع حرکت قوا میگردد

تا آنکه سرانجام قوای فرانسه در ۱۴ ژوئن ۱۸۰۷ با سپاه روس درمیدان فریدلند مواجهه کامل یافته آنرا درهم شکست و تزار تقاضای صلح نمود.



سیاست خنده و فریب

در ابتدای جنگ ایران و روس دولت ایران از بریتانیا و حکومت انگلیسی هند تقاضای کمک نمود ولی انگلیسها مدت دو سال تقاضای ایران را ندیده و نشنیده گرفته، جوابی بآن ندادند. سرانجام جواب انگلیسها این بود که «تعهدی نسبت بدولت ایران ندارند چون معاهده انگلیس و ایران برای جلوگیری از بنابارت بوده نه برای ممانعت از روسیه. اینک انگلیس نهایت دوستی را با روسیه دارد». در واقع عدم مداخله بریتانیا بِنفع ایران امری بوده است قابل پیش بینی، چه از بدو جلوس ناپلئون بنابارت به تخت امپراتوری فرانسه، در ۱۸ مه ۱۸۰۴، انگلستان و روسیه نقشه تغییرات سیاسی آینده را ترسیم نموده و قرارداد را گذارده بودند تا، هنگام اشغال آلمان جنوبی بتوسط ناپلئون، این اتحاد را در آوریل ۱۸۰۵ رسماً بروی کاغذ آوردند. طبق این قرارداد انگلیس متعهد شده بود که بازاء هر یکصد هزار نفر سربازی که روسیه فراهم آورد مبلغ ۱۲۵۰۰۰۰ لیره بآن دولت بپردازد.

در این زمان انگلیسها، با آنکه نهایت دوستی و همکاری را با روسها داشتند و امکان هر نوع کمکی را با ایران از عهده خود خارج میدیدند، برای آن که از استیصال شاه نهایت بهره را برداشته باشند باو پیشنهاد نمودند که اگر بکمک و همراهی بریتانیا مایل باشد باید جزیره هرمز، بنادر بحر خزر و بندر بوشهر را به تصرف دولت انگلیس بدهد. البته این یک حيله‌ای بود که ایران را زیر سلطه حکومت انگلیسی هند میانداخت بدون آنکه آن حکومت قادر باشد اجازه کوچترین حرکتی علیه روسها را بخود بدهد. این بود سیاست سلطه طلبانه و حيله گرانه انگلیسها در برابر ایران و آن بود سیاست بچگانه و ابلهانه فتحعلیشاه و تعهدات مجانی او در قبال انگلیسها.



دومین اتحاد یکطرفه

بهرحال فتحعلیشاه با اینکه نه متحدی داشت و نه ارتشی که بتواند با ارتش منظم روس درافتد با شتاب بسمت جنگ با روسها رفت.

سیاست فتحعلیشاه به تبعیت از عقیده ولیعهدش، عباس میرزا، این بود که برای رفع زیانهای دوستی با روس و انگلیس دول دورتر اروپا را به ایران جلب کند. لذا برای دوستی با فرانسه اقداماتی بعمل آورد که ازسوی دیگر همزمان با اقدامات فرانسویان بهمین منظور بود بدینقرار که ناپلئون در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵، یعنی هنگامی که برای مقابله با اتحاد جدید اروپا آماده میگردد، آمده ژوهر (۱) را بمأموریت ایران فرستاد. این شخص در ماه مه ۱۸۰۶ یعنی زمانی که صلح موقت در اروپا برقرار شده بود به تهران رسید. او بود که مذاکرات مقدماتی راجع به اتحاد ایران و فرانسه را انجام داد.

ناپلئون که در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ ژوهر را بایران فرستاده بود بعد از او ژنرال رومیو (۲)، آجودان ژنرال خود را روانه ایران نمود. رومیو در اثر حوادثی که در خاک عثمانی برای ژوهر پیش آمده بود قبل از او، در اواخر اکتبر ۱۸۰۵، یعنی قریب سه ماه بعد از انعقاد عهدنامه پرسبورگ، به تهران رسید. اما بزودی بطور ناگهانی در این شهر درگذشت؛ مرگ او را در آن زمان طبیعی تلقی ننموده، با اقدامات خارجیان نسبت دادند.

نامه‌هایی که ناپلئون توسط ژوهر و رومیو برای فتحعلیشاه فرستاده حاوی انتقاداتی است از سیستم کهنه حکومت و در ضمن راهنماییهای پرارزشی برای نجات از کهنگی در آن نامه‌ها نهفته است که هنوز هم میتواند برای ما آموزنده باشد. ناپلئون در نخستین نامه خود که توسط ژوهر ارسال داشته نوشته است: «ایران دیار شریفی است... وساکنان آن مردمی هوشیار و بی باک و شایسته آن که حکومت نیکو داشته باشند. شاید از یک قرن پیش تا کنون بیشتر اسلاف تولیقت حکومت بر این ملت را نداشته‌اند زیرا که این ملت رادستخوش مصائب و نفاق خانگی ساخته و آزار داده‌اند. نادرشاه جنگجوی بزرگی بود و توانست قدرتی بدست آورد. او برای فتنه‌جویان وحشت‌انگیز و برای همسایگان دهشت افزا بود. بردشمنان خود چیره شد و با مغفرت پادشاهی کرد ولی آن دوران پیشی را نداشت که هم بفکر حال و هم در اندیشه آینده باشد. مردم مشرق زمین باشهامت و هوشمندند ولی عدم اطلاع از بعضی صنایع و اهمال در نظامات که باعث افزایش قوت و فعالیت قشون است مایه نقص کارایشان در جنگ با مردم شمال و مغرب است». همچنین ناپلئون در نامه

1 - Amédée Joubert

2 - Romieu

دوم خود که توسط رومیو ارسال داشته متذکر شده است که : «ژنرال رومیو مأمور است تحقیق کند که رعایای توجچه کم و کاستی دارند تا بتواند بوسیله صنایعی که چندان در مشرق زمین شناخته نیست دلاوری طبیعی ایشان را تقویت نماید . تجاوز دول شمالی و غربی آشنائی با این صنایع را برای کلیه ملل عالم لازم و حتمی ساخته است. امروز ممکنست سپاهی مرکب از ۲۵ هزار بیگانه ایران را قتل و غارت و حتی منقاد سازد ولی اگر رعایای تو ساختن اسلحه را فرا گیرند و سربازان تو با اسلوب و فنون اروپائی و اصول حرکات دسته جمعی و منظم تربیت شوند و با استفاده از آتش توپخانه ای متحرک قادر گردند و سرحدات تو بوسیله قلاع عدیده مستحکم و محفوظ شوند و دریای خزر ناظر پیدایش بحریه ایران گردد تو مملکتی خواهی داشت غیر قابل حمله و رعایائی غلبه ناپذیر». (۱)

ناپلئون در ضمن این نامه ها از جدائی ملت و دولت و تساهل حکومت در اخذ تمدن غرب و کوتاهی نادرشاه در پی ریزی معقول آینده درسهای بزرگی به فتحعلیشاه میدهد ولی او که رهبری از نوع رهبران دنیای کهنه بود نه میتوانست و نه میخواست که گوش و عقل خود را در اختیار چنین پندهائشی قرار دهد . او در رأس دستگاه کهنه و فرسوده ای فرمانروائی میکرد که در دایره تحولات جهان متری قادر بفعل و انفعال نبوده محکوم بفنا شده بود .

بهر حال ژوبر پس از انجام مذاکرات مربوط بدوستی و اتحاد با اتفاق سفیری که از جانب فتحعلیشاه مأمور دربار ناپلئون شده بود عازم اروپا گردید .

روسها که از این جریانات و احتمال اتحاد ایران با فرانسه اطلاع یافته بودند در صدد صلح برآمدند ، بدین قرار که ، فرمانروای کل قفقاز سفیری با پیشنهاد صلح بایران فرستاد که در ۱۶ فوریه ۱۸۰۷ وارد تهران گردید . پیشنهاد او این بود که راجع به قراباغ و شیروان و شکی عهدنامه صلحی ببندد ولی فتحعلیشاه که از سوئی از اوضاع اروپا و چگونگی ارتشها و اسلحه مدرن اروپائی بی اطلاع و از سوی دیگر با اتحاد با فرانسه پیروزمند امیدهای باطلی بسته بود ، او را سرگردان گذارده جواب قاطعی باو نداد تا ببیند که جریان اتحاد با ناپلئون بچه صورتی در خواهد آمد . لذا ، سفیر روس در ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) از تهران رفت با این قرار که اگر ایرانیان دست به حمله نزنند روسیان نیز تعرضی نخواهند نمود .

در این زمان میان روسها و فرانسویان جنگهای بسیار کند و پرمشقتی در

۱ - اقتباس از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس و کتاب روابط اجتماعی و سیاسی ایران .

لهستان جاری بود. وفور برف و آب شدن یخها و گل ولای فراوان مانع حرکت قوا میشد تا آنکه سرانجام در ۱۴ ژوئن ۱۸۰۷ عمده قوای روس و فرانسه مواجهه کامل یافته، روسها درهم شکسته و تقریباً نابود شدند. تزار تقاضای صلح کرد. دوامپراتور مستقیماً مذاکرات صلح را در تیلسیت انجام داده، در ۸ ژوئیه ۱۸۰۷ معاهده صلح تیلسیت را با امضاء رسانیدند.

اندک زمانی پیش از شکست روسیه از فرانسه بود که سفیر ایران به تیلسیت رسیده، عهدنامه فین کشتاین را در ۴ مه ۱۸۰۷ با دولت فرانسه منعقد ساخته بود. این عهدنامه ایران و فرانسه را علیه روس و انگلیس متحد میساخت. ایران متعهد شده بود که قشون فرانسه را برای حمله به هندوستان یاری کند. فرانسه نیز تعهد میکرد که برای پس گرفتن گرجستان و شهرهای دیگر آن سوی ارس که بدست روسها افتاده بود بممد ایران برخیزد.

ناپلئون شش روز پس از عقد قرارداد ژنرال گاردان را با توافقی هیئتی از افسران فرانسوی روانه ایران ساخته، فرمانی بتاریخ دهم مه ۱۸۰۷ خطاب به ژنرال صادر کرده، او را برای آماده ساختن ایران در جنگ با روسها و حمله به هندوستان مأمور نمود.

چیزی از حرکت ژنرال بسمت ایران نگنشته بود که ارتش روسیه در لهستان دچار شکست وحشتناک و خردکننده‌ای شد و عهدنامه صلح تیلسیت در ۸ ژوئیه ۱۸۰۷ بوجود آمد. صلح تیلسیت روسیه را مجدداً متحد فرانسه ساخت و بدین طریق چهارمین اتحاد علیه ناپلئون از هم پاشیده شد. در اینجا لازم است تکرار نمائیم که پس از انجام تقاضای صلح از جانب تزار، دوامپراتور در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۸۰۷ در قایقی بر روی رود نیمن محرمانه ملاقات کردند. تزار ناپلئون را امپراتور مغرب و ناپلئون تزار را امپراتور مشرق و حاکم بر مقدرات آن بخش از جهان شناخته متذکر شد که آینده امپراتور روس متوجه عثمانی، ایران، افغانستان و هندوستان است. پس از عهدنامه تیلسیت دوامپراتور متحد گردیدند. هدف عمده ایشان دشمنی با بریتانیا بود.

★

★ ★

پنج ماه و هیجده روز پس از عقد این عهدنامه ژنرال گاردان و همراهایش در ۴ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد تهران شدند در حالی که فتحعلیشاه هنوز از انعقاد چنین عهدنامه‌ای خبر نداشت. گاردان در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ عهدنامه فین کشتاین را با امضاء شاه

رسانید درحالی که مفاد آن بخشی از عهدنامه که مربوط بایرلن و روسیه و نفع ایران بود از نظر دولت فرانسه منتفی شده و فقط تعهدات ایران در مورد کمک کردن بفرانسویان در صورت حمله به هندوستان بقوت خود باقی مانده بود. اما قرار حمله به هندوستان نیز در این زمان بشکلی در آمده بود که در صورت عملی شدن و با اجرا در آمدن استقلال ایران را بخطر میانداخت چه این بار نه ایران و فرانسه بلکه روسیه و فرانسه متحداً چنین ماموریتی را انجام میدادند و تنها وظیفه دولت ایران این بود که راه بدهد و آذوقه فراهم آورد و سراسر کشور خود را بصورت توقفگاهها و پایگاههای حمله بهند به اختیار ارتشهای روسیه و فرانسه رها کند. در واقع، قرار حمله به هندوستان میان دو امپراتور باین نحو در آمده بود که قشون دولتین روس و فرانسه در ایران بهم پیوسته باتفاق ارتش ایران بهند بروند. هر دو امپراتور توافق کرده بودند که در بهار آینده به متصرفات انگلیسی هند حمله ور گردند. لوسین بناپارت برادر ناپلئون نیز بعنوان نماینده مقیم در بار تهران معین شده بود.

بدین منوال فتحعلیشاه که بمنظور نجات گرجستان دست بیک جنگ بی تناسب و بیموقع زده، چند شهر ایرانی را باخته و برای نجات مجموع بدشمن موقتی روسها در اروپا پناه برده بود بدانجا رسید که بایستی به بهانه حمله بهند تمام خاک ایران را جولانگاه ارتشهای روسیه و فرانسه قرار میداد و بدین طریق، نخستین اشتباه او یعنی کمک بیدریغ و مجانی بانگلیسها در جلوگیری از حمله زمانشاه به هندوستان و توقع هیچ نوع تمهدی از انگلیسها در قبال خطر روسها و دومین اشتباه یعنی جنگ انداختن بروسها برای نجات گرجستان با سومین اشتباه او یعنی اتحاد با یک دولت دوردست ماجراجو که آن اتحاد را بصورت توطئه ای در راه انهدام قطعی ایران در آورده بود تکمیل گردید. این سومین اشتباه ممکن بود که در صورت تحقق حمله مشترک روسیه و فرانسه به هند و شکست بریتانیا در این ماجرا، استقلال ایران را بکلی نابود ساخته کشور مارا بصورت یکی از ایالات روسیه در آورد.

★

★ ★

بررسی جریاناتی که میان اولین مأموریت ملکم و پایان مأموریت گاردان واقع است روشن میسازد که متحد طبیعی ایران در آن زمان، گرفتاری های سه دولت بریتانیا، روسیه و فرانسه بوده است نه خود آندولتها

**بیطرفی
بعنوان يك
سیاست
نجات دهنده**

متأسفانه توجه حکومت ایران باین واقعیت اساسی معطوف نگردید و راه خطرناک اتحاد با دولتها ، آنها درمواقع بسیار نامناسب ، سپرده شد . درحقیقت ، هر يك از دولتهای بریتانیا و فرانسه درموقع معینی که اوضاع بین‌المللی ایجاب مینمود دست اتحاد بسوی ایران دراز کردند و حکومت ایران نیز که در پیچ و خم گرفتاریهای عمده خود سرگردان شده بود آنرا با اشتیاق فشرده ولی بزودی دید که آن دست برای گرفتن دراز شده است نه برای کمک کردن . سیاست ایندو دولت عبارت بود از اتحاد با ایران در مواقع لزوم و رهاکردن آن نیز در مواقع لزوم . بنابراین احتیاج ایشان در مواقع خاصی از جریانات بین‌المللی موجب اتخاذ سیاست اتحاد میگردد ولی بزودی مواقع دیگری پیش میآمد که این اتحاد موجب گرفتاریها و بن‌بستهای برای سیاست ایشان میشد لذا ، درعین اتحاد ، متحد صمیمی خود را که ایران باشد بعنوان پیشکشی تحویل حریف سابق و دشمن مداوم او میدادند . در چنین وضعی اتحاد ایران با دولتهای نیرومند و بازیگر آترمان بمثابه دوستی چوپان با گوسفند بود که تا هنگام پیداشدن يك مشتری مناسب روابط حسنه را بطور پایدار و مداوم محفوظ میداشت ولی از همان بدایت امر برای انجام يك معامله سودآور ازپی قصاب میگردد . در واقع اتحاددولت ایران ، که ازعقب افتادگی و ناتوانی مالی و نظامی و صنعتی بهره کافی داشت ، بادولتهائی که دنبال شکار میگرددند از همان بدو امر محکوم به شکست و ناامیدی بوده ، چه ، تغییرات حادی که درجریانات بین‌المللی پیش میآمد موجب میشد که متحد شرافتمند و عالی‌مقام ما . چه دولت بریتانیا و چه ناپلئون بناپارت ، ما را درمقابل قیمت خوبی که از روسیه دریافت میداشتند تحویل آندولت بدهند . اصولاً اتحاد يك دولت ضعیف با دولتی از دولتهای نیرومند جهان در زمان حال وحتى درآینده‌های دور نیز جز این سرنوشتی نمیتواند داشته باشد . این درسی است که تاریخ بما داده ، وانگهی عقل و دوراندیشی نیز جز این حکمی نمیکند و نتیجه‌ای جز این را پیش‌بینی نمینماید . همین درسهای تاریخ باضافه میهن دوستی و ملتخواهی حکم می‌کند که دولتهای ناتوان ، خصوصاً دولت ایران که موقعیتی حساس از نظر جغرافیائی دارد ، متحد واقعی خود را ، نه درمیان دولتهای نیرومند ، بلکه دريك بیطرفی مثبت و تهدیدآمیز جستجو کنند تا بجای آنکه ، هنگام تغییر شرایط سیاسی جهان ، بعنوان وجه‌المصالحه تحویل يك دولت نیرومند رقیب شوند ، خود بتوانند درمیزان تعادل دنیا بعنوان وزندای بحساب‌آمده و از تغییر شرایط مذکور بهره کافی بردارند . در

یکصد و پنجاه سال پیش نیز اتخاذ یک سیاست بیطرفی عاقلانه و تهدیدآمیز می‌توانست زیانهای سیاست اتحاد را از پیرامون ما دور نماید و بمناسبت وزنی که ایران در اثر اتخاذ سیاست بیطرفی پیدا مینمود و احتیاجی که دولتهای نزدیک و دور بدولت ما مییافتند منافع سرشاری بملت ما برساند. ایران در عهد فتحعلیشاه در اثر سیاست اتحاد کورکورانه، دچار فریبکاریها و خدعه‌ها و نومیدیها گردید و باوجود اتحاد دائمی با یکدولت نزدیک یا یکدولت دور، پیوسته در برابر خصمی که امتیاز خوبی بهم‌متحد ما پرداخته بود تنها میماند. هراتحادی، از نظر متحد نیرومند ما، علت وجودی خود را بسرعت از دست میداد چون اتحاد با ایران از نظر بریتانیا و فرانسه برای تهدید و ارعاب رقبا بود و اگر این متحدین عالیمقام تضمین منافع ایرانرا نیز در عهدنامه‌ها می‌کنجاندند برای گول زدن دولت ایران بود، چه، در موقع لزوم ایرانرا یکلی رها کرده بدشمن گذشته و متحد کنونی خود واگذار مینمودند. در واقع اتحاد بریتانیا و ایران که وسیله‌ای برای تهدید روسها شده بود، عاقبت موجب امتیازاتی برای انگلیسها گردید. انگلیسها که در آن عهد یگانه متحد ما بودند فقط برای فروختن ما بروسها بچنین اتحادی وارد شده بودند چه بعدها همین که قیمت خوبی دریافت داشتند ما را بروسها فروخته، دست ایشانرا نه تنها در شمال ایران باز گذاردند بلکه بمداخله تشویقشان نمودند و بدینطریق، علاوه بر جلب اتحاد روسها، به تضعیف یک امپراتوری وهمناک و عظمت‌طلبی که مورد توجه و احترام هندیان و افغانان بود توفیق مییافتند درحقیقت، واگذاشتن ایران بروسها یکی از امتیازات و پیشکشیهائی بود که انگلیسها در ازاء تشکیل اتحادیه سوم اروپا علیه فرانسه به آلکساندر تزار روس تقدیم نمودند. بعداً اتحاد با فرانسه پیش آمد، اما هنوز اندک زمانی بیش نگذشته بود، یعنی در کمتر از دو ماه بعد، ناپلئون در برابر کسب دوستی و اتحاد تزار علیه بریتانیا، ایرانرا که از امتیاز عالی اتحاد برخوردار بود بعنوان پیشکشی بروسها واگذار نموده، تزار را بمداخله در این سرزمین تشویق کرد. ایران مجدداً در برابر خصم تنها ماند و در عین اتحاد با فرانسه بدون متحد و مددکار در زیر ضربات ارتش مدرن روس افتاد. در واقع، درست در نقطه مقابل، سیاست اتحاد و تنهائی مداوم و زیانهای ناشی از آن، سیاست بیطرفی موجب نیرومندی و جلب احترام و توجه دولتهای رقیب بما گردیده امکان استفاده از انگلیسها را هنگامی که نگران افغانها و فرانسویها بودند و بهره‌برداری از روسها را هنگامی که دلواپس اتحاد احتمالی ایران و

فرانسه بودند و سودجویی از فرانسویان را هنگامی که به اتحاد با ایران در حمله احتمالی به هندوستان نظر دوخته بودند و مجدداً بهره‌برداری از انگلیسها را هنگامی که نگران چنین اتحادی بودند و نیز در وقتی که انتظار حمله مشترک روسیه و فرانسه را بهند میکشیدند و سپس بهره‌برداری از رقابت انگلیسها و روسها را بعد از کنگره وین در اختیار دولت ما قرار میداد. اخیراً کسانی بطرفداری از سیاست اتحاد برخاسته‌اند بدین عذر که ایران در دو جنگ جهانی اول و دوم در عین بیطرفی مورد تجاوز دول متخاصم قرار گرفت. در جواب باید گفت که اولاً دولت ایران در جنگ دوم جهانی تابع آن رویه بیطرفی‌ای نبود که ما میگوئیم ثانیاً آنچه در دو جنگ برای ما پیش آمد در اثر ناتوانی ما بود نه در اثر بیطرفی در واقع دولتی که میخواهد بیطرف بماند باید نیرومند باشد ولی نیرومندی فقط در آن نیست که ارتش مجهزی از سرحدات مملکت محافظت کند بلکه، علاوه بر این، اقتصاد صنعتی مجهز بشرايط امروز و روابط انسانی و دموکراتیک دولت و ملت شرط اول نیرومندی يك کشور است. این شرايط بهیچوجه در جنگ اول و دوم جهانی زبور بخش حکومتهاى ما نبود. در ایران همیشه دولتها از ملت جدا بوده‌اند و این خود ناتوانی محتضرائه‌ای را برای حکومتها ایجاد میکند و علاوه بر این در دو قرن و نیم اخیر اقتصاد ایران پیوسند در جهت عقب‌نشینی سیر مینموده و هیچگاه بسمت اقتصاد صنعتی مدرن که مبتنی بر تمرکز سرمایه‌ها در کشاورزی و صناعت و ایجاد صنایع فلزسازی و امنیت اقتصادی است گام برنداشته و این خود عبارت از بزرگترین ناتوانیهاست. لذا نباید آثاری را که ناشی از ناتوانیهای گوناگون بوده است بجای نتایج سیاست بیطرفی عوضی گرفت یا عوضی قالبزد، چه، سیاست بیطرفی برای یک دولت ملی و مترقی و نیرومند خصوصاً در دنیای امروز که نیروی اتم موجب ترس از جنگ و طرد آن شده است خود بزرگترین نیروها را برای یکدولت کوچک ولی توانا بوجود میآورد و برعکس سیاست اتحاد در چنین اوضاع و شرايط صلح مسلح و تهدیدآمیز موجب میشود که دولتهای کوچک بازم مثل گذشته بصورت وجه‌المصالحه‌ای ساده درآمد، مورد خرید و فروش قرار گیرند.

بهر حال حکومت فتحعلیشاه در آن عهد ناپایدار و متغیر فقط با اتحاد سیاست بیطرفی میتوانست بحفظ سرحدات خود قادر شود و ضمناً فرصتی برای دگرگون ساختن ارتش و اسلحه‌آن بدست آورد. ولی محکومیت سیستم

و کهنگی و فرسودگی دستگاه حاکمیت مانع درك و اتخاذ چنین سیاستی گردید . درحقیقت فتحعلیشاه که بعنوان نماینده سیستم محکوم حکومت استبدادی از درك دنیای جدید و عوامل فعاله آن عاجز بود نه از آگاهی باحوال ملل و دول و فنون و صنایع جنگی مدرن نصیبی و نه از پشتیبانی ملت بهره‌ای داشت لذا ، بجای اتخاذ يك سیاست مستقل بیطرفی و احراز يك شخصیت قابل احترام ، روشی را پیش گرفت که قهراً او را بصورت آلت بلا ارادهٔ خارجیان درجهت ارعاب خصم درمیآورد .

در زمان فتحعلیشاه سنگ زیرین بنای ایران آینده گذارده میشد و او که بایستی شالوده استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را میریخت بنیان دنباله‌روی و وابستگی و استعمار ایرانرا بنا نهاد . جریانات سالهای بعد نشان داد که اتخاذ سیاست اتحاد کورکورانه ازجانب فتحعلیشاه چگونه بریتانیا و روسیه را برسرنوشت کشور ما حاکم گردانیده ، يك ملت بزرگ را که شایسته عظمت و قدرت است بکام استعمار انداخت . اینک به بررسی دنباله جریانات میپردازیم .



دربدو ورود گاردان بایران فتحعلیشاه انگلیسهای را
که درایران بودند بیرون کرد و بدینصورت وفاداری
سیاست اتحاد و اتحاد بی‌چون و چرای خود را در خدمت يك دونت
خارجی مجدداً بمنصه ظهور رسانید .

عهدنامهٔ فین‌کشتاین بیدگمانی انگلیس نسبت بایران افزود و او
را که از وجود يك قدرت نظامی مستقل و محبوب هندیان در مرزهای
هندوستان بیمناک بود بیمناکتر ساخت .

دراین میان نماینده‌ای ازجانب فرماندار کل قفقاز بمنظور
مذاکرات صلح به‌تهران آمد . شاه‌که هنوز از انعقاد قرارداد تیلست اطلاع
نداشت و منتظر بود که گرجستان و قراباغ را درضمن يك قرارداد اروپائی
بازستاند باو جواب رد داد . اما شاه بزودی خبردار شد که عهدنامهٔ صلحی
میان فرانسه و روسیه بامضاء رسیده است بدون آنکه بازگرداندن ایالات از
دست رفتهٔ ایران در آن عهدنامه اشاره‌ای شده باشد . او هنوز نمیدانست که
فرانسه برسرایران با روسیه معامله کرده و ایرانرا وجه‌المصلحهٔ حمله به

هندوستان و اتحاد باروسیه علیه بریتانیا قرارداد است . پس از عهدنامه تیلست ، روسها که از جانب غرب آسوده خاطر شده و به تشویق ناپلئون بمداخله در شرق و حمله به هندوستان تحریص شده بودند به تجهیزات و نیروهای خود در جبهه قفقاز افزودند .

فتحعلیشاه به پیشنهاد گاردان رضایت داد که اختلافات ایران و روسیه به میانجیگری ناپلئون و با مذاکره در پاریس حل شود اما دولت روسیه این میانجیگری را نپذیرفت . عدم قبول میانجیگری از جانب روسها جز یک بازی پیش برده چیزی نبود چون در پس پرده فرانسویان نیز که ایران را بروسها واگذار کرده بودند بخاطر نقشه‌هایی که برای آینده داشتند به پیشرفت بیشتر روسها راغب بودند بطوریکه شامپانی و زیرامور خارجه فرانسه در جواب نامه‌ای که ژنرال گاردان درباره وساطت فرانسه میان ایران و روسیه برای او فرستاده بود در تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۴ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس بگاردان چنین نوشت : « . . . گفتگو در این زمینه از این فاصله دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگری خواهد شد . بکشید این دو دولت را بیکدیگر نزدیک کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتواند شخصاً فرانسه را ذینفع نماید بگردن فرانسه نیندازید و از سوی دیگر اگر بمیل دربار ایران تمام نشود جز این که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد » و ضمناً درباره عهدنامه تجارته‌ای که در خصوص فروش اسلحه و فرستادن پانزده تن کارگر متخصص بایران از جانب ژنرال گاردان تقبل و بامضاء رسیده بود متذکر گردید که : « پیش از آنکه عهدنامه تجارته‌ای را امضاء کنید مناسب بود که پیشنهاد آنها برای من بفرستید وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید که منتظر جوابهای من باشید » . (۱)

ناپلئون برای حمله به هندوستان و ضربه زدن به بریتانیا در شرق ، قرار و مدارهایی با روسها نهاده و استقلال ایران را فدای جلب تزار برای حمله به هندوستان نموده بود لذا نمیتوان پذیرفت که او در نزد روسیان بِنفع ایران کوششهایی نموده و برای استرداد چندشهر ، به متحد خود فشاری آورده باشد .

در این زمان ناپلئون در اروپا با آخرین سلاح خود علیه بریتانیا دست

۱ - از کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران تألیف آقای

سعید نفیسی .

برده و سواحل و بنادر آن قاره را بروی کالاها و تجارت بریتانیا بسته بود. تزار نیز در این ممنوعیت قاره‌ای با ناپلئون همداستان شده ، تجارت با بریتانیا را ممنوع ساخته بود .

فتحعلیشاه بتدریج از کمک فرانسویان مایوس شد و از این یاسی بود که انگلیسها نهایت فایده را در جهت بسط سلطه خود بر کشور ما برداشتند . بعبارت دیگر ، فتحعلیشاه که بتدریج از کمک فرانسویان مایوس میشد ناگهان بدام انگلیسها افتاد . در واقع در اثر خیانت فرانسه بایران و تشدید خطروسها در سرحدات شمال ، فرصت مناسبی بدست انگلیسها افتاد که بتوانند پس از سالها انتظار ، قدرت يك ملت عظمت طلب را بزیر سلطه کمپانی هند شرقی در آورده ، خطر مزمن دولت مستقل ایرانرا از سرحدات هندوستان برای همیشه مرتفع سازند .

★

★ ★

عمال کمپانی هند شرقی از زمان شاه عباس اول به بعد درصدد بسط نفوذ تجارتي و سیاسي خود در ایران برآمده ، هیچ فرصت مناسبی را ندادند . در زمان نادرشاه ، چنانکه در صفحات پیش متذکر شدیم ، نمایندگان کمپانی از برابر عظمت فکر و قدرت معنوی و عملی آن مرد بزرگ عقب نشینی نموده ، در پشت دیوار خلیج بآبهای دریاها پناه بردند تا بموقع مناسب از پایگاهها و مخفی گاههای خود سر برون کرده ، به حمله نهائی و قاطع خود اقدام نمایند . در زمان فتحعلیشاه ، در شرایطی که فوقاً مذکور افتاد ، فرصت مطلوب فرا رسید و ژنرال سر جان ملکم ، نماینده کمپانی هند شرقی ، با يك اسکادران نیرومند قوای بحری در دهم مارس ۱۸۰۸ در بندر بوشهر پایتخت ایران گذاشت . او ، موقع شناسی و اقدامات طبق نقشه بود ، آنهم نقشه‌ای که از دو قرن پیش به برکت سیستم پارلمانی انگلیس هیچگاه دچار رکود و انفصال و وقفه ناشی از روی کار آمدن شاهان ناتوان نگردیده بود . کمپانی هند شرقی درصدد بود که ایرانرا پایبای هندوستان بناتوانی و بردگی بکشد ولی هیچگاه

اتحاد بانگلیس

ب عنوان

آغاز تبعیت استعماری

اختلاف ایران و جهان غرب از لحاظ سطح صنعت و جدائی ملت و حکومت بچنان پایه‌ای نرسیده بود که امکان اجرای آن نقشه را بطور نهائی برای کمپانی حاصل آورد. انگلیسها در طی این عهد طولانی، مثل موشها که بتدریج طنابهای خیمه‌ای را بچوند، بخرابکاریهای مزمن خود اشتغال داشتند تا آنکه زمان، بطور ناگهانی، بنفع ایشان تغییرات عمده‌ای نموده، در اروپای غربی و خصوصاً در بریتانیا تحول بزرگ و تکان عظیمی پذیرفته، ایرانرا ده‌ها سال پشت سر گذاشت.

عقب‌ماندگی یا عقب‌رفتگی شرایط زمانی در ایران و پیشرفت‌زمانی در غرب اروپا موجب شد که ایران بمیزان اختلاف قرون نوزدهم و پانزدهم از اروپای غربی و خصوصاً بریتانیا فاصله بگیرد. همین فاصله زمانی و عبارت دیگر همین اختلاف عظیم وسائل تولید صنعتی و اندوخته‌های علمی و سیستم حکومتی بریتانیا و روابط میان ملت و دولت در آن دیار با کیفیات نظیر خود در ایران موجب برتری اروپا و سلطه بریتانیا بر ایران گردید. در چنین وضعی بود که ملکم بمعیت نیروی دریائی نیرومند کمپانی به پومشهر قدم نهاد در حالیکه ثروت بریتانیا و انقلاب صنعتی و سیستم پارلمانی آن کشور پشتیبان او بود و هدفهای سلطه‌طلبانه و استعماری دور و درازی را برای او معین مینمود. او هم پول داشت، هم زور، هم بتوسط یک نیروی نظامی مجهز و مسلط و یک سیستم سیاسی مداوم و پابرجا و غیر قابل انفصال حمایت و هدایت میگردد. در واقع، همین شرایط جدید انقلابی بود که بر شرایط کهنه و سیستم استبدادی وحشیانه ایران خواهی‌نخواهی غلبه کرد و ایرانرا بطور نهائی بزیر سلطه بریتانیا انداخت. عمال استعماری انگلیس نیز برای حفظ برتری و تسلط خود شعاری را پیشه ساخته و در طی سالهای متمادی بکار زدند که ناشی از علم ایشان با اصول تحولات تاریخی بود. تاریخ نشان داده بود که سیستم پارلمانی و آزادیهای فردی و اجتماعی و تحولات صنعتی و فنی و نفوذ دانش در میان طبقات وسیع مردم موجب ازدیاد قدرت دولت میگردد و در حقیقت نیروهای عظیمی را که در قلب اجتماع نهفته است بعنوان پشتیبان حکومت بسیج می‌کند، در حالیکه، حکومت استبدادی نه تنها از چنین نیروئی محروم است بلکه بمناسبت لطمات و صدماتی که بجامعه وارد می‌آورد ضدیت ملت را علیه خود بر میانگیزد و ناتوانی خود را روز بروز تا حد احتضار شدت میبخشد. انگلیسها که این اصل تاریخی را شعار خود ساخته بودند، برای حفظ یک چنین ناتوانی محضرانهای که

علت اصلی سلطه بریتانیا را میساخت ، لازم بود که تمام قوای خود را بکار اندازند تا شرایط کهنه زندگی از علوم و فنون و صنایع تا روابط میان دولت و ملت را در سطحی پائین که شایسته دنیای قدیم بوده است محفوظ نگهدارند و در این راه از ارتکاب جنایتهای بزرگ نیز خودداری ننمایند .

البته سلطه قاطع و بی‌رقیب بریتانیا بر ایران هدف دورتر حکومت هندوستان بود که باوجود حکومت‌تزاری درشمال‌فی‌الحال نمیتوانست صورت وقوع پذیرد . در زمان فتح‌لیشاه و جانشینان او انگلیسها با حریفی چون روسیه تزاری مواجه بودند و ناچار بایستی حاکمیت سیاسی و اقتصادی بر کشور ما را با آن‌دولت تقسیم مینمودند . کوششهای ملکم و سرهارفورد جوتز نیز در این عهد هدفی جز این نداشت و قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران میان روس و انگلیس در آن‌زمان نیز از آثار بعدی این اقدامات بود . هنگامی که ملکم در دهم مارس ۱۸۰۸ وارد بوشهر گردید ، فتح‌لیشاه بانهایت تردید از حرکت او بسمت تهران ممانعت نمود . در این زمان عمال ایرانی حکومت هند در میان درباریان و شاهزادگان فراوان بودند ، و بطوریکه گاردان در نامه خود بوزیر امور خارجه فرانسه نوشته است ، حاج محمد حسین خان اصفهانی امین‌الدوله که پس از میرزا شفیع صدراعظم فتح‌لیشاه شد در رأس هواخواهان انگلیسها قرار داشته است . امین‌الدوله در این‌زمان حکمران اصفهان و وزیر مالیه بوده است . (۱)

هیئت گاردان در این عهد مشغول تربیت ارتش ایران با اسلوب و فنون نظامی جدید بود و بدین منظور سه مرکز تعلیماتی در تهران و اصفهان و تبریز و دو کارگاه توپریزی در اصفهان و تهران دایر نموده بود . این نوع خدمات موجب شد که شاه از استقرار روابط مجدد با انگلیسها که مستلزم قطع رابطه با فرانسویان بود خودداری نماید اما بزودی مقاومت او درهم ریخته ، سفیر دربار انگلیس ، سرهارفورد جوتز را اجازه ورود به تهران داد .

ملکم همینکه از دریافت اجازه حرکت از جنوب مایوس شد در ۱۲ ژوئن ۱۸۰۸ بوشهر را بقصد هند ترك نمود تا در آنجا وسائلی برانگیزد و ایرانرا با اجرای تعهدات قبلی خود مجبور نماید چه ایران در قرارداد سیاسی

با ملکم متمهد شده بود که فرانسویان را بایران راه ندهد . کمپانی هندشرقی درائر پیشنهاد ملکم برای تصرف جزیره خارک نیروی کافی به خلیج فارس روانه نمود . فرمانروای هندوستان ، لرد میتو ، مایل بود که ایران را بزور وادار به تسلیم نماید. در این هنگام سرهارفورد جوتز که از دربار انگلیس مأمور تهران شده و در انتظار نتایج ماموریت ملکم در بمبئی توقف کرده بود عازم ایران گردید و بدین لحاظ سیاست فرمانروای هند که مبتنی بر اعمال زور بود بمرحله عمل درنیامد .

جوتز در ۱۴ اکتبر وارد بوشهر شد. ایرانیان در سرحدات و ایالات جنوب و میان راه پذیرائی شایانی از او کرده ، او را در ۱۴ فوریه ۱۸۰۹ ، یکروز بعد از حرکت هیئت گاردان از تهران ، با جلال و شکوه فراوان وارد این شهر نمودند . جوتز پس از ورود به تهران با اولیاء دولت ایران به ترتیب و تنظیم عهدنامه‌ای پرداخت بنام عهدنامه مجمل که در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۰۹ با مضاء طرفین رسید .

چنانکه واتسون انگلیسی مینویسد جوتز اظهار داشته بود که تا هیئت فرانسوی از تهران خارج نشود ورود باین شهر رضا نخواهد داد . این امر که بظاهر ناچیز میآید در حقیقت حيله‌ای بوده است برای خلع سلاح کردن کامل شاه در برابر مقاصد بریتانیا . در واقع ، آنچه قدرت و سلاح شاه را در این زمان میساخت عهد و پیمان او با فراسه و اتحاد فرانسه با روسیه و ضدیت ایندو دولت با بریتانیا و قصد ایشان به حمله بهندوستان از راه ایران و بکمک ایران بود . اما شاه ، این وزن و این قدرت و این سلاح را بسهولت از کف داد تا با صلاح صمیمیت خود را بانگلیسها رسانیده ، دل‌سخت این حيله‌گران سیاست باز را نرم تر کرده ، براه مطلوب خود وارد سازد . این عمل ، دور از حزم و عقل و سیاست بود ، چه شاه ، با حفظ قیافه تهدیدآمیز و استفاده از مقاصد روس و فراسه بعنوان يك شمشیر در بالای سر انگلیسها ، میتوانست خطر حمله انگلیسها را بجنوب دفع نماید و در صورت تمایل بانعقاد قراردادی با آن مردم ، شرایطی در آن قرارداد بگنجاند که در آینده‌های نزدیک و دور ضامن منافع ایران در برابر انگلیس و روس باشد . اما چنین نشد و شاه هیئت گاردان را که میتوانست بعنوان سلاح او در نبرد با انگلیسها بکار آید روانه اروپا ساخت و بی‌سلاح و بی‌پناه و سرافکنده و ناتوان با گردن کج در آستانه قدرت جوتز بدریوزگی کمک و محبت پرداخت . او طرفدار سیاست اتحاد و بی‌خبر از منافع بیطرفی

مثبت بود. او نتوانست و حتی در فکر آن نیفتاد که عدم اتحاد با فرانسویان را بقیمت تعهدات بریتانیا در جهت حفظ منافع ایران بآندولت بفروشد. لذا، مثل همیشه تعهدات وافر سپرده، مفت و مجانی در جزو متحدین بریتانیا درآمده، در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۰۹ (۲۵ محرم ۱۲۲۴) امضاء خود را زینت بخش معاهده مقدماتی و مجمل ایران و انگلیس نمود.

در این زمان نهایت دوستی میان روسیه و فرانسه برقرار و دو دولت در صدد حمله مشترک از راه ایران بمستملکات بریتانیائی هندوستان بودند. جنگ ایران و روس نیز پس از خروج هیئت گاردان از ایران و سر رسیدن جوتز تجدید گردید.

پس از آنکه سرهارفورد جوتز موفق باخراج هیئت گاردان و خلع سلاح شاه شد رفتار خود را بر مبنای رفتار قوی با ضعیف نهاد تا آخرین رمق دستگاه را بگیرد و تتمه غرور آنرا نابود سازد. جان ویلیام کی (۱) مینویسد (۲): « در ضمن تنظیم قرارداد بر سر یک ماده میان میرزا شفیع صدراعظم و سرهارفورد جوتز اختلاف افتاد. اختلاف بر سر عدم صراحت و وضوح مطلب بود. جوتز اظهار میداشت که باید این ماده بهمین منوال باشد ولی صدراعظم که نمیتوانست آنرا بپذیرد گفت که میل ندارد گول نمایندۀ انگلیس را بخورد. این اظهار صدراعظم موجب خشم سفیر شد بطوری که او حرکتی بخود داده، صدراعظم را میان خود و دیوار در فشار گذاشت، ضمناً قرارداد را برداشته به موریه داد، لگدی هم بجراغ زده آنرا واژگون و خاموش نمود و سپس از اطاق تاریک درآمده، سواراسب شده به سفارتخانه رفت. این رفتار توهین آمیز برای آن بود که شاه سیاست اتحاد را بر بیطرفی مثبت ترجیح داده، عواملی را که موجب وزن و اعتبار او بودند بکناری نهاده، کت بسته و بی سلاح با سفیر بریتانیا مواجه شده بود.

بهر حال عهدنامه تنظیم و در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴ مطابق با ۱۲ مارس ۱۸۰۹ در تهران انعقاد پذیرفت، بدین قرار: « نظر باینکه اوضاع و کیفیات دنیا ایجاب می کند (۳) که سرعت و فوریت مقررات و ترتیباتی میان مملکتین ایران و انگلستان بوجود آید موادی بعنوان مقدمه و اساس

1 - J. W. Kaye

۲- اقتباس از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس.

۳- البته از نظر موقعیت انگلیسها.

يك معاهده مفصل فعلا به تصويب ميرسد بدین ترتيب كه شاه اعلام مينمايد كه از تاريخ اين عهدنامه مقدماتی و مختصر جميع قراردادها و عهدنامه های خود را با هريك از دول اروپا ملغی و باطل تلقی نموده ، هیچ دولت اروپائی را بعبور از ایران بمقصد هندوستان یا یکی از بنادر آن کشور اجازه ندهد و هرگاه ارتشهای دول اروپائی بمتصرفات و قلمرو او حمله نموده یا حمله نمایند بدفع آنها بکوشد و در این صورت از كمك عدهای از قشون بریتانیا ، یا عوض آن ، يك مساعدت مالی ، بعلاوه مهمات جنگی و افسران لازم برخوردار خواهد شد . اما هرگاه پادشاه انگلیس با چنین دولتی صلح کند ، کوشش خواهد کرد كه بین دولت ایران و آن دولت نیز صلح برقرار نماید ولی اگر كوشش انگلیس در این زمینه بجائی نرسید در این صورت قشون انگلیس یا كمك مالی در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت یا آنكه وجه معین و مقرری تأدیه خواهد شد . هرگاه از طرف افغانها بمتصرفات انگلیس در هندوستان هجوم و تجاوزی شود ، شاه ایران عدهای قشون برای حفظ هندوستان مأمور خواهد نمود . هرگاه با اجازه شاه ایران عدهای قشون انگلیسی وارد خلیج فارس شده یا در جزیره خارک یا بنادر دیگر ایران بخشگی پیاده شوند بدون آنكه قصد تصرف و تملك داشته باشند تحت فرمان و تعلیمات پادشاه ایران قرار خواهند گرفت . هرگاه بین دولتین ایران و افغانستان جنگ واقع شود اعلیحضرت پادشاه انگلستان در آن دخالتی نخواهد داشت مگر اینکه بمیل طرفین واسطه صلح شود . واتسون انگلیسی مینویسد : « در معاهده ایران و انگلستان توافق شد كه انگلستان در صورتی كه خود با روسیه در جنگ باشد هر ساله بواسطه جنگی كه ایران با روسیه راه بیندازد كمك مالی بشاه بدهد و این وجوه قرار بود كه از خزانه داری هند پرداخت شود » (۱) .

جیمز موریه انگلیسی كه جزو هیئت نمایندگی انگلیس بوده مینویسد : « پس از انعقاد عهدنامه شاهنشاه ما را بحضور طلبید و از وضع حكومت انگلیس سئوالاتی نمود . از سئوالات او پیدا بود كه بعدم توانائی پادشاه بریتانیا بدون دخالت پارلمان در امور آگاه است و اظهار تعجب نمود كه چگونه میتوان برای اقتدارات پادشاه حدی قائل شد » (۲) . شاه در واقع غافل از آن بود كه مهمترین عنصر كهنگی و ناتوانی حكومت او عبارت از

۱- از تاریخ ایران تألیف واتسون .

۲- اقتباس از كتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس .

همان استبداد سخت و عدم وجود پارلمان و شکاف عظیم میان ملت و دولت است. او توانائی و قدرت حکومت را در استبداد و خودسری میدانست و درحالیکه همین خودسری و استبداد موجب اتخاذ سیاستهای نابجا و بی‌تدبیریه و شکستهای ناشی از جهل او شده و سرنوشت شومی را برای ملت، که هیچگونه مداخله‌ای در امور نداشت، فراهم آورده، آیندگان را نیز دچار محرومیتها و گرفتاریهای تحقیر آمیزی ساخته بود. شاه مستبد کهنه‌پرست که در عین ناتوانی و تنهائی بقدرت خیالی خود نهایت اعتماد را داشت بهیچوجه نمیتوانست بپذیرد که ملت دراموریکه مستقیماً با سرنوشت او و اخلافتش ارتباط دارد مداخله‌ای بنماید. او خود را تواناتر از آن میدانست که ناتوانی سیستم حکومت خود را درک کند. شاه در یکی از ملاقاتها در برابر هیئت نمایندگی انگلیس بقید قسم اظهار داشت که بناپارت بوسیله او باین مقام رسیده و سپس خطاب باعضاء هیئت گفت که در ظرف سال آینده خواهید دید که او چگونه معدوم خواهد گردید (۱). در واقع این خودبینی و خودستائی بی‌منطق و بی‌دلیل از آثار مرضی استبداد است که در فتعلیشاه به نحو بارزی جلوه‌گر شده بود. او با احدی از اطرافیان خود مشورت نمیکرد و حرف هیچکس را نمیپذیرفت و طبیعتاً قدرت آنرا نیز نداشت که با نیروی شخصی خود معضلات کشور را حل و فصل نماید. این بود که هنوز از دامی درنیامده بدام دیگری میافتاد و باخود میلیونها مردم بی‌گناه را نیز که در تعیین سرنوشت خود دخالتی نداشتند گرفتار دامهای متوالی میکرد. در چنین شرایطی بود که جونز توانست با پیشنهاد کمکی بمیزان ۱۲۰ هزار تومان به فتعلیشاه حق حاکمیت دولت و استقلال کشور را خریداری کند. جونز با چنین پیشنهادی، معاهدات ایرانرا بافرانسه درهم‌ریخته، ایرانرا متمهد نمود که در صورت حمله افغانه به هندوستان بآنکشور لشکرکشی کند و بملاوه در صورت حمله یكدولت اروپائی ازراه ایران به هندوستان دولت ایران بدفاع و جنگ برخیزد اما اگر میان آندولت و بریتانیا صلح برقرار شد و آندولت صلح با ایرانرا نپذیرفت، مثلاً اگر میان انگلیس و روس که در آن زمان باهم ضدیت داشتند معاهده صلح بامضاء رسید و روسها قرار صلح با ایرانرا نپذیرفتند، دولت بریتانیا هر ساله يك كمك مالی ناچیزی بایران بپردازد.

بدینطریق ایران، در اثر این اتحاد يك جانبه و تمهدهات یکطرفه،

۱ - سفرنامه موریه، اقتباس از روابط سیاسی.

بصورت قربانی مقاصد بریتانیا درآمد و بریتانیا ، طبق قرارداد رسمی ، از جانب شاه مستبد ما اجازه یافت که درموقع لزوم ایرانرا بچنگ با يك دولت خارجی، وادار کند و هرگاه او با این دولت نیرومند صلح نمود ایرانرا در چنگ او تنها رها نماید و فقط يك كمك مالی ناچیز و ناپایدار باو بنماید .

با تمام این احوال ، موفقیت‌های جونز برای ارضاء پرخواهی فرمانروای كل هندوستان كفايت نمیکرد چه او خود را دراین معامله سودآور مغبون میپنداشت لذا با جونز از درخصومت وارد شده او را به مخصه عجیبی انداخت و ژنرال ملكم را از جانب خود در اوایل ۱۸۱۰ روانه ایران نمود .

دراین هنگام دولت انگلیس و حکومت هند خطر حمله فرانسه را از راه ایران بهندوستان قریب‌الوقوع میدانستند ، لذا ملكم علاوه بر مأموریت سیاسی ، يك مأموریت اکتشافی و تحقیقی نیز در خصوص کشورهای شمال غربی هند و ممالك مجاور آن برعهده داشت و در این مورد اطلاعات ذیقیمتی فراهم آورد .

از معاهده ایران و انگلیس که در ۱۲ مارس ۱۸۰۹ انعقاد یافته چندماهی نگذشته بود که درتاریخ ۲۲ اوت ۱۸۰۹ معاهده دوستی و اتحادی نیز میان حکومت انگلیسی هندوستان و فرمانروای سند بسته شد و در تعقیب همین معاهده بود که انگلیسها بر سند علیا تسلط یافتند . اصولاً معاهدات اتحاد انگلیس با کشور های اطراف هندوستان یا نیروهای مقاوم هند هدف و منظوری جز توسعه و تحکیم نفوذ و سلطه بریتانیا نداشت چنانکه انعقاد دومعاهده فوق‌الذکر بهمین مقصود صورت پذیرفت . ضمناً در همین زمان بود که سفیر حکومت انگلیسی هند موفق شد که با دروغ و حيله قرارداد اتحادی با دولت افغانستان علیه ایران منعقد سازد ، بدین منوال که هنوز اندکی بیش از سه‌ماه از قرارداد ۱۲ مارس ۱۸۰۹ ایران و انگلیس نگذشته بود که لرد میتو فرمانروای كل هندوستان با استفاده از جهل و بیخبری يك حکومت شرقی دیگر یعنی دربار افغانستان و ترساندن او از معاهده ایران و فرانسه راجع به حمله احتمالی بهندوستان ، در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۸۰۹ موفق بعقد قراردادی باشاه آن کشور گردید درحالیکه دراین زمان هیئت گاردان از تهران عزیمت نموده و میان ایران و انگلیس قراردادی علیه فرانسویان و روسیان و حتی افغانان بامضاء رسیده بود که عبارت باشد ازهمان قرارداد ۱۲ مارس ۱۸۰۹ .

درمقدمه قرارداد لرد مینتو با شاه افغانستان چنین ذکر شده که « چون میان دولتین ایران و فرانسه طرح اتحاد و اتفاقی برای حمله بافغانستان بقصد هجوم بهندوستان انگلیس انعقاد یافته حکومت بریتانیائی هند و دولت افغانستان بمقدور قرارداد اتحاد اقدام نموده‌اند ». ماده او این قرارداد مصرح است که « اگر دولتین ایران و فرانسه ، که بر ضد حکومت کابل وارد قرارداد شده‌اند ، در صدد حمله و تجاوز بخاک افغانستان برآیند دولت افغان در صدد جلوگیری و جنگ برخواند آمد و اجازه نخواهد داد که قوای مهاجم بهندوستان انگلیس راه یابند . در چنین وضعی دولت انگلیس نیز تعهد مینماید که مخارج قشون افغان را در حدود استطاعت خود تأدیه نماید ». این قرارداد هنگامی انعقاد مینماید که شاه ایران طبق قرارداد ۱۲ مارس هر نوع عهدنامه و قرارداد دوستی با هر دولت اروپائی را باطل و ملغی شناخته و تعهد کرده بود که « هر گاه بمتصرفات دولت پادشاهی انگلستان در هندوستان از طرف افغانها هجوم یا حمله شود اعلیحضرت پادشاه ایران یکمده قشون برای حفظ هندوستان مأمور خواهد نمود ». اما سه ماه و کسری بعد از قرارداد با ایران ، لرد مینتو طبق قرارداد ۱۷ ژوئن از شاه افغانستان تعهد میگیرد که « اگر دول متحد ایران و فرانسه بخاک افغانستان حمله نمایند ارتش افغانستان راه عبور آنها را قطع نموده ، باتمام قوا به ایشان بتازد و بجنگ علیه آنها بپردازد و هر گز اجازه ندهد که بهندوستان انگلیس راه یابند ». بدین طریق حکومت بریتانیائی هندوستان توانست بادولت ایران عهدنامه اتحادی علیه افغانستان و بادولت افغان عهدنامه اتحادی علیه ایران ببندد و بدین منوال از بیخبری دوشاه شرقی از امور سیاسی کشور مجاور خود نهایت بهره برداری را در طریق ایجاد خصومت و ضدیت میان دودولت بنماید و این از عجایب روزگار است .

جان ویلیام کی مینویسد : « در این زمان ترس از افغانه فوق العاده زیاد بود تا آنکه قشون ایران بدادما انگلیسها رسیده ، افغانها را تحت فشار نهاده ، مارا از وحشت يك حمله خطرناك خلاص نمود ». همین شخص نیز متذکر میشود که : « زمان شاه کسی بود که حکومت هند زاسالها بو حشت انداخته بود ». همچنین سر جان ملکم در اکتبر ۱۸۰۰ از اصفهان مینویسد : « ... از این بیعد زمائشاه در این قسمت گرفتاریهای زیادی خواهد داشت و هر گز نخواهد توانست جنگهای دیگری راه بیندازد » .

خطر افغانه که بکمک شاه ایران از حدود هندوستان انگلیس دور شد بزودی به تحریک انگلیسها بحدود ایران رو آور . گردید بطوریکه از آن زمان

بعد یکی از گرفتاریهای عمده ایران در سرحدات افغانستان بود. بیهوده نیست که ملت ایران بزودی اعتماد خود را بعمال انگلیسی حکومت هند یا فرستادگان دربار لندن از دست داده، تمهیدات ایشان را از نوع اقوال شیطان بحساب آورد.

*

* *

آغاز اسارت طولانی

بعد از جوتر سفیر دیگری بنام سرگور او زلی از دربار لندن در ۹ نوامبر ۱۸۱۱ وارد تهران گردید. این سفیر پس از ورود به تهران به تنظیم و ترتیب عهدنامه مفصل بر اساس عهدنامه مجمل جوتر پرداخت که تحت ۱۲ ماده در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ (۲۹ صفر ۱۲۲۲) بین دولتین ایران و انگلیس برقرار گردید. طبق این قرارداد کمک سالیانه انگلیسها بدولت ایران بمنظور ادامه جنگ باروسها به ۲۰۰ هزار تومان افزایش یافت ولی تمهیدات جدید دیگری نیز بگردن ایران بار شد. در فصل اول این قرارداد، ایران در ضمن سایر تمهیدات متعهد میشود که اگر اقوام اروپائی در صدد برآیند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره بمملکت هند عبور نمایند، از طریق مذاکره یا جنگ مانع عبور ایشان گردد. بدین طریق دولت ایران بر عهده میگیرد که حفظ منافع انگلیس را اگرچه بازور و جنگ هم باشد در بلاد نامبرده تأمین نماید. در فصل دوم قرارداد اشاره ای بکمک انگلیس شده است که در صورت امکان از طریق فرستادن قوا از هندوستان و در صورت عدم امکان از طریق پرداختن سالی ۲۰۰ هزار تومان بدولت ایران، مادام که جنگ ایران با روسیه یا دولتی دیگر از اروپا ادامه داشته باشد، برقرار گردد. مصرف این وجوه در ارتش زیر نظارت کامل سفیر انگلیس قرارداد شده و دولت ایران با این عمل تاحد قابل توجهی سلطه انگلیسها را بر حکومت و ارتش خود پذیرفت. فصل پنجم این قرارداد مربوط است به حمله احتمالی افغانها به هندوستان یا جدال دیگری که میان ایشان با دولت انگلیس درگیرد که در این صورت دولت ایران بالشکریان خود با عانت انگلیسها خواهد شناخت و در ازاء آن، مخارج قشون خود را از انگلیسها دریافت خواهد داشت. در فصل ششم تصریح شده است که اگر میان دولتین ایران و افغانستان جنگی درگیرد «دولت بهیة انگلیس را در آن میان کاری نباشد».

این قرارداد صریحاً ایران را به جنگ با روسها تشویق و متکی بامداد انگلیسها نموده، متعهد ساخت که از حمله یک دولت اروپائی از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره بمملکت هند با قوه قهریه ممانعت کند. البته غرض از یک دولت اروپائی دولت دیگری جز روسیه و احتمالاً فرانسه نمیتوانست باشد.

این تعهدات را ایران در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ بانگلیسها سپرد در حالیکه از اواسط سال ۱۸۱۰ آلکساندر تزار روس از ناپلئون بناپارت رو گردانیده با بریتانیا طرح اتحاد و دوستی ریخته بود و بریتانیا، بدین طریق، با احتیاج میرمی که برای درهم شکستن نیروهای ناپلئون در اروپا بدوستی و اتحاد تزار داشت محال بود که در جنگ ایران و روس به امداد ایران برخیزد. در واقع، بریتانیا که قادر بود به لحوی از انحاء از وفای به تعهدات خود در هنگام ضرورت شانه خالی کند در این قرارداد فقط توجه به پیشگیری از احتمالات آینده داشت و بهمین منظور بود که، دوران دیشانه، تعهداتی از ایران اخذ نمود چون، جنگ قریب الوقوع روسیه و فرانسه در صورتیکه به شکست تزار منجر میشد خطر حمله فرانسه را بمتصرفات انگلیس در هند و در صورتی که بشکست فرانسه منجر میشد خطر بروز اختلافات میان انگلیس و روسیه و حمله احتمالی ایندولت را به هندوستان در برداشت. برای چنین روزها و چنین احتمالاتی بود که انگلیسها ایران را زیر بار چنان تعهدات یک جانبه ای بردند. ایران نیز بسهولت بچنان تعهدات اسیرکننده ای تن درداد فقط برای آنکه کمک سالیانه ای بمبلغ ۲۰۰ هزار تومان از انگلیسها دریافت دارد در حالیکه خزانه فتحعلیشاه بقدر کافی غنی و انباشته بود.

جالب اینجاست که انگلیسها نه هنگام انعقاد قرارداد مجمل و نه موقع انعقاد عهدنامه مفصل از لحاظ سیاست اروپا وضعی نداشتند که بتوانند با ایران علیه روسیه وارد اتحاد گردند. در واقع، در مرحله قرارداد مجمل، آثار روگردانی تزار از ناپلئون و چرخش ویسوی اتحاد با بریتانیا پدیدار شده بود و در مرحله قرارداد مفصل، روسیه و انگلستان بمعیت یکدیگر تهیه جنگ بزرگی را علیه فرانسه میدیدند. لذا نه ایران میتواند از این اتحادها منافعی بردارد و نه انگلیسها قادر بودند کوچکترین مددی بایران برسانند. در حقیقت، هنگام انعقاد قرارداد مجمل جو تزار در ۱۲ مارس ۱۸۰۹ فعل و انفعالات نهانی در جهت آغاز ضدیت روسیه و فرانسه در اروپا در حال تخمیر و از پرده بیرون شده بود بدین منوال که در بهار سال ۱۸۰۹ نامه ای از یکی از ژنرالهای روسی به ژنرال اتریشی بدست ناپلئون افتاده بود که اتریش

را بمقاومت تشویق نموده، وعده کمک نظامی قریب الوقوع روسها را باو میداد در این هنگام روسها با آنکه ظاهر اتحاد را حفظ مینمودند در باطن باتفاق بریتانیا به تهیه دستهبندی جدیدی علیه ناپلئون اشتغال داشتند و با اتریشها بطور نهانی مساعدت میکردند تا آنکه سرانجام در ۳۱ دسامبر ۱۸۱۰ مخالفت نهانی خود را ظاهر ساخته، بنادر خود را بروی کشتیهای بریتانیایی گشودند. بدین طریق ملاحظه میشود که عهدنامه مجمل همزمان با آغاز روابط نهانی و دوستانه روسیه و بریتانیا و عهدنامه مفصل ایران و انگلیس علیه روسیه یا «هر دولت اروپائی که از بلاد ماوراءالنهر در صدحمله به هندوستان برآید» مواجهه با زمانی بود که روسها بکمک انگلیسها تهیه جنگ نهانی را علیه فرانسه میدیدند. بدین منوال میتوان یقین داشت که بریتانیا با سوء نیت قبلی وارد این دو اتحاد گردیده و در زیر ظاهر اتحاد اقدام بعملیات ریان خیزی را علیه ایران و نفع روسیه و سیاست خود در اروپا و آسیا در نظر داشته است. عهدنامه مفصل در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ منعقد شد و در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۲ جنگ روسیه و فرانسه آغاز نهاد. ناپلئون با قوای عظیم خود پابخاک روس گذاشت و در ۱۳ سپتامبر همانسال مسکو را به تصرف آورد.

*

* *

دولت ایران مقارن با این اوضاع تقاضای استخدام
پیروزی روسها ملکم را در ارتش خود نمود اما سرگوراوزلی با این
 و پیشنهاد موافقت نکرد و در ۱۸۱۲ هنگامی که نبرد
پیشرفت انگلیسها قطعی میان ایران و روسیه جاری بود با فسران انگلیسی
 دستور داد که از خدمت ارتش ایران کناره گیری
 نمایند و فقط چند سر جوخه و دو افسر را باقی گذاشت که کریستی یکی از
 آندو افسر بود. این افسر که در مقام فرماندهی پیاده نظام عباس میرزا
 قرار داشت فرمان او را نمیخواند و بالاخره هم جان خود را در راه تخریب
 عملیات نظامی و عدم اجرای تصمیمات فرماندهی کل نهاده، بدست روسها
 کشته شد.

سرگوراوزلی بمنظور استقرار صلح میان ایران و روسیه شخصاً با شاه
 و نایب السلطنه، که مخالف متارکه و صلح بود، مذاکرات تشویق آمیز مفصلی
 انجام داد و بدین منظور یکماه در تبریز در نزد عباس میرزا مسکن گزید و از

آنجا با فرمانده کل قشون روس در قفقاز بنای مکاتبه را گذارد.
در مذاکراتی که میان نمایندگان ایران و روسیه در گرفت نه ایرانیان
ونه روسیان از تقاضاهای خود دست نکشیدند و مجدداً آماده جنگ گردیدند.
در ۳۱ اکتبر ۱۸۱۲ روسها با تفاق ۲۳۰۰ نظامی و شش عراده توپ بعمده قوای
عباس میرزا در اصلاندوز غافلگیرانه تاختند. ایرانیان وقتی از خواب بیدار
شدند که روسها تا چند صد قدمی ایشان جلو آمده، تپه‌ایرا که مشرف به اردو بود
متصرف شده بودند.

این شکست سخت و مفتضحانه که در اثر عدم اتخاذ موازین نظامی
احتیاط آمیز پیش آمد، ضعف فرماندهی ایران آنروز را بطور آشکار برملا
ساخت. در اثر این شکست تمام توپخانه و مهمات آرتشی نخبه ایران بیادینما
رفت.

پس از شکست اصلاندوز در ۳۱ اکتبر ۱۸۱۲ ایرانیها بسمت تبریز عقب
نشستند. در این هنگام، که اندکی بیش از اشغال مسکو بدست فرانسویان در ۱۳
سپتامبر ۱۸۱۲ و حریق آن شهر و عقب نشینی ناپلئون نگنشته بود، روسها
بمعیت انگلیسها و متحدین اروپائی خود تهیه آخرین جنگ با قوای جدید ناپلئون
را میدیدند. پایان دوران ناپلئون و آغاز اختلافات و مبارزات درونی انگلیس
و روس از دور پدیدار شده بود. ایرانیان به تهیه قوای جدیدی برای جنگ
باروسها اشتغال داشتند. روسیه که در اثر لشکرکشی ناپلئون دچار خسارات و
خرابیهای بی حد و حصری شده بود، چنانکه سرپرسی سایکس می نویسد،
نمیتوانست بجنگ با ایران ادامه دهد و شاید بکمتر از آنچه در عهد نامه
گلستان بدست آورد ممکن بود بسازد. اما سفیر انگلیس که خود را بمیان
ایران و روسیه انداخته بود موجب انعقاد عهد نامه صلح گلستان گردید.
واتسون مینویسد: « بنا بر درخواست حکمران کل گرجستان سرگوراولی
مساعی نیکی نزد دولت ایران بکاربرد تاصلحی بین دو طرف منعقد شود. در
۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ معاهده صلحی میان ایران و روسیه انعقاد یافت که بموجب
آن ایران ایالات گرجستان، دربند، بادکوبه، شیروان، شکی، گنجه، قراباغ،
مغان و قسمتی از طالش را بروسیه داد، از هر گونه حقوقی که بر قسمتهای دیگر
قفقاز داشت صرف نظر نمود و موافقت کرد که در بحر خزر ناوهای جنگی نگاه
ندارد و روسیه نیز تعهد کرد که در موقع مناسب، ولیعهد را برای رسیدن
بسلطنت یاری نماید». با انعقاد عهدنامه گلستان، که پیروزی جنگی روسها را
تأمین کرد، انگلیسها نیز در طریق تضعیف قوه نظامی و معنوی ایران به
پیشرفت بزرگی نائل آمدند. هدف انگلیسها تسلط نهائی بر حکومت ایران

بود و عهدنامه گلستان اولین مرحله را در راه تحقق این مقصود با تمام رسانید. در همین ماه اکتبر بود که ارتش ناپلئون در نبرد لایپزیک درهم شکسته شد و روسیه، پس از آن، بصورت یکی از مقتدرترین کشورهای اروپا درآمد که خطرات بزرگی برای انگلیسها داشت. انگلیس و اتریش هر دو از تفوق روسیه بر اروپا هراسناک بودند اما انگلیس که بدون متفقین اروپائی قادر به شکست فرانسه نبود در حفظ اتحاد دول اروپائی علیه فرانسه میکوشید تا سرانجام در نهم مارس ۱۸۱۴ از چهار دولت معظم روسیه، پروس، اتریش و انگلستان اتحادیه‌ای بوجود آورد. سه هفته بعد متفقین وارد پاریس شدند. ناپلئون در چهارم آوریل همانسال استعفا داد و به جزیره الب واقع در نزدیکی ساحل ایتالیا تبعید گردید.

کنگره وین در سپتامبر ۱۸۱۴ تشکیل شد. تزار مایل بود که در لهستان حکومت سلطنتی بوجود آید و خود او سلطان قانونی آن مملکت گردد. چنین امری قدرت روسیه را در اروپا میافزود. در نظر انگلیسها نیز مشکل عمده در کنگره وین جلوگیری از روسیه بود. در سوم ژانویه ۱۸۱۵ کاسلری وزیر امور خارجه بریتانیا و مترنیخ صدراعظم اتریش و تالیران وزیر لوئی هیجدهم عهدنامه‌ای سری امضاء نمودند که در صورت لزوم بجنگ باروسیه و متحدان او پروس اقدام نمایند. این خبر که به آلکساندر رسید حاضر شده که به لهستان کوچکتری بسازد. بدین طریق روسیه برود اودر نزدیک شد.

*

* *

هنگامی که سرگوراولی سفیر انگلیس در ۲۲ آوریل ۱۸۱۴ از راه روسیه عازم انگلستان گردید در تفلیس از جانب فرمانروای روسی گرجستان، ژنرال رتیشف، مورد استقبال و پذیرائی شایانی قرار گرفت. ژنرال، خدمات سرگوراولی را که در ایران و خصوصا در موضوع عهدنامه گلستان به امپراتور روس نموده بود یادآوری کرده، قشون را امر داد که بیاس این خدمات چندین باره ورا کشیدند. این استقبال در تمام طول راه از سرحد ایران تا مسکو و پترزبورگ بانهایت جلال و شکوه بعمل آمد، سفیر انگلیس در ۲۳ اوت ۱۸۱۴ با احترام فراوان وارد پترزبورگ گردید و در ۲۸ اوت بحضور آلکساندر تزار روس رسید.

سرگوراولی در یادداشتهای خود در این مورد مینویسد: «همینکه داخل

اطلاق شدم ، امیراتور پیش آمده بمن دست داد و مراکشیده نزدیک پنجره برد و گفت من بینهایت خوشحالم که با کسی آشنا میشوم که یگچنین خدماتی در مذاکرات و انجام صلح با ایران بمن نموده است . غیر ممکنست که من بتوانم احساسات درونی خود را نسبت بشما اظهار بدارم . من در جواب گفتم که این خدمات ناچیز فقط قسمتی از وظایفی بوده که در اثر پیروی از اوامر دولت پادشاهی انگلیس انجام داده ام « (۱)

سرگوراوزلی بعداً در گزارش خود بدولت بریتانیا نوشت : « اکنون که خطر ناپلئون برطرف شده و سرحدات هندوستان از تجاوز مصون مانده است بایدملت ایران را گذاشت تا در همین حالت توحش و بربریت باقی بماند » (۲)



این پیشنهاد سرگوراوزلی که به نقطه ضعف اساسی سیستم حکومت ایران توجه دارد از آن بیعد بتوسط **نخستین** **شعار استعمار** سیاستمداران انگلیسی بعنوان یک شعار استعماری بکار افتاده و نتایج مطلوبی از نظر حفظ شرایط استعماری در کشور ما حاصل آورده است . در واقع سرگوراوزلی باپیش کشیدن « حالت توحش و بربریت » به عقب ماندگی علمی و فنی تمدن ایرانی و اثر ترمز کننده سیستم استبدادی توجه داشته و خواسته است که جهل و استبداد را ، جانشینان او ، بعنوان دو عامل اساسی عقب ماندگی محفوظ نگهدارند . به تبعیت از این شعار هوشمندانه بود که ماموران بریتانیائی درمانعت از جنبشهای ترقیخواهانه و محافظت از سیستم استبدادی کوششهای فراوانی بمنصه ظهور رسانیدند . لرد کورزون مینویسد : « در این موقع نظریات سه تن از ماموران سیاسی انگلیس یعنی سرگوراوزلی ، جیمز موریه و فریزر دخالت تامی در سیاست انگلیس نسبت با ایران داشته است » . وقتی این مطلب را بخاطر آوریم بمعم شعار سیاسی سرگوراوزلی باوضوح بیشتری پی میبریم . در تحقیقت ، مخالفت جدی انگلیسها با مردانی نظیر امیر کبیر ریشه ای قدیمی داشته و از چشمه

۱ و ۲ - یادداشتهای سرگوراوزلی ، اقتباس از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس .

دانش استعماری مردان فوق‌الذکر مایه می‌گرفته است .

*

* *

شکست فتح‌علیشاه آق‌ای محمود در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
بعنوان
شکست‌سیستم
کهن

سرو صورتی بدهد. ن‌شاه و نه‌ولیمهد او هیچیک مرد مناسب موقع نبودند. در میان درباریان نیز کسی نبود که دارای استعداد و قابلیت فوق‌العاده باشد. این قبیل مواقع اشخاص فوق‌العاده لازم دارد که در آن موقع چنین اشخاصی در ایران وجود نداشتند. نه میرزا شفیع، نه امین‌الدوله، نه آصف‌الدوله، به میرزا ابوالحسنخان شیرازی هیچیک مردمیدان سیاست آنروز نبودند. اگر حاجی میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله رابدماس و حیل که نتیجه تحریکات خارجی (۱) بود از بین نمی‌بردند ایران گرفتار این مصائب نمیشد.

مطلب فوق را که نوشته مرد وطن پرست دانشمندی است از آن لحاظ در اینجا آوردیم که منطقی جاری تجزیه و تحلیل حوادث تاریخی را که معمولاً مورد قبول عامه است از قلم یک نویسنده محترم بیان کرده باشم ولی متأسفانه اینجانب با این منطقی توافقی ندارد. اعتقاد من اینست که شکست ایران در عهد فتح‌علیشاه چیزی بوده است بیش از شکست یک زمامدار نامتناسب. برای رسیدن باین واقعیت لازم است که توجه خود را از یکمرد ناتوان برگرفته بیک سیستم ناتوان منعطف کنیم و تمام عواملی را که در بطن جامعه به فعل و انفعالاتی در جهت شکست سیستم اشتغال داشتند بررسی نمائیم. بدین ترتیب است که بجای آشنائی بایک علت بملل مختلف انحطاط و شکست خواهیم رسید. البته فتح‌علیشاه است که بعنوان نماینده عالی سیستم حکومتی ناتوانی خود را در مقابله باتوفان قرن بشیوت رسانیده ولی بررسی صفات و کیفیات روحی و جسمی او نمیتواند ما را بملل اصلی شکستها برساند و بامجموع ناهماهنگیهای سیستم آشنا کند.

در واقع، شکستهای آن عهد تنها ناشی از خصوصیات یک شاه نامتناسب

۱ - منظور انگلیسهاست .

نبوده بلکه بر مبنای خصوصیات يك قرن و یکدستگاه نامتناسب استوار بوده است . در حقیقت دستگاه استبدادی و حکومت فردی ایران از طریق ازدست دادن هماهنگی و تناسب خود با سیستم حکومتی و سازمان اجتماعی نوپدید غرب قابلیت زندگی خود را از دست داده و حالت احتضار یافته بوده است. بعبارت دیگر، دستگاه حکومت فردی و سیستم استبدادی تاهنگامی میتوانست در ایران برقرار بماند که کشورهای دیگر جهان نیز که از دور یا نزدیک با ما بزقابت و زور آزمائی برخاسته بودند تابع نظایر چنین سیستمهایی باشند. اما تحولات عظیم اجتماعی در اروپای غربی ، خصوصاً در بریتانیا ، و ظهور طبقات جدیدی به آزادی رسیدن این طبقات و سلطه طلبی سیاسی و مالی طبقه بورژوا و هجوم سرمایه داری صنعتی در این عهد بخارج از قاره اروپا . تعادل میان شرق و غرب را بکلی درهم ریخته و قوه ای بمراتب پرزورتر از قوه حکومت فردی در اختیار دولتهای آن دیار و خصوصاً دولت بریتانیا قرار داده بود.

بدین طریق دولت بریتانیا که از طرفی از قوه درونی و آزاد شده ملت خود برخوردار شده و از طرف دیگر در خدمت سرمایه داری سود پرست آن دیار در آمده بود در هجوم خود بشرق با حکومتهایی فردی و استبدادی نظیر حکومت مامواجه گردید که نه تنها از نیروهای نهفته در بطن جامعه برخوردار نبودند بلکه در اثر ضدیت با مردم و واکنشهای مداوم ملت تضعیف و بیش از پیش تنها و منفرد شده بودند .

باید در نظر دست که برای تجسس و اکشهای مردم نباید بدنبال حرکات انقلابی و تند گشت چون این حرکات خود مقدماتی لازم دارد که بصور مختلف متجلی میگردد ولی این مقدمات بهر حال دارای شکل انقلابی خرد کننده نیستند . در واقع توطئه سکوت و بیزاری و ابراز تنفر بھائی نسبت بدستگاه یکی از صور خطرناك و آماده کننده این قبیل واکنشها و بیخودی خود موجب تضعیف دولت است.

در چنین وضعی مقابله دو قوه متضاد که یکی از جمیع تمایلات آزاد شده تمام يك ملت نیرو میگیرد و دیگری بعنوان نگهبان زندان استعدادها چماق استبداد را بر سر ملتی اسیر میکوبد ، نتیجه ای جز شکست قوه منفرد و منفور اخیر نمیتواند بیار آورد . سیستم حکومت فردی زمان فتحعلیشاه نیز بهمین جهت دچار شکست گردید چه این سیستم از داخل منفور ملت بود و از خارج بتوسط دولتی که از جمیع قوای نهفته ملت خود نیرو میگرفت مورد هجوم واقع شده بود .

این هجوم بصورت يك سیل بود، آن هم سیل پرزوری که بتوسط

مردان پرشور، سرمایه‌داران مبتکر، سودجویان دانا و کارآزموده و خلاصه بتوسط مردمی آزاد و پر قوه هدایت میشد. این قوه خارق‌العاده که از آزادی سیاسی و اقتصادی يك طبقه حریص سرچشمه گرفته بود بسوی کشور ما توجه یافت که اسیر استبداد و جدائی و ضدیت ملت و دولت ورکود تام و تمام استعدادهای نهفته و اسارت و حشيانه مردم بدست معدودی سودجویان درباری بود. دولت مهاجم هرچه از پول و زور ضرورت میافت در اختیار طبقه آزاد سرمایه‌دار میگذاشت و دولت مورد هجوم هرچه از پول و خون لازم داشت از مردم اسیر بزور میگرفت. مردم بشدت ناراضی بودند و بدنبال وسیله‌ای برای رفع ظلم حکومت فردی میگشتند.

بدین طریق علاوه بر نبرد سیاسی و اقتصادی در میان دو قوه، نبرد دیگری نیز که جنبه اجتماعی داشت در میان دو سیستم متضاد آغاز نهاد و این خود میتواند مقدمه‌ای برای آزادی باشد. در واقع، اسیر کردن يك ملت دردنیائی که همه ملتها اسیر باشند امری عادی است ولی دردنیائی که ملتهای دیگر بندها را گسته و نیروهای آزاد شده را در اختیار دولتهای ملی نوظهور خود گذاشته باشند امری غیر ممکنست. از اینجا باید گفت که قدرت دولتهای منفرد استبدادی قادر نبود که در برابر سیل نیروهای اجتماعی غرب اروپا مقاومت کند و دستگاه حکومت فردی را از انهدام محافظت نماید.

در آغاز قرن نوزدهم دستگاه حکومت فردی ایران از جهات مختلف مورد هجوم قرار گرفت که یکی از آن جهات جنبه اجتماعی داشت. در حقیقت، آراء و عقاید نو بدنبال کالاها و سودپرستی طبقه سرمایه‌دار بریتانیا راه شرق را پیش گرفته بودند.

دسیسه‌ها و فتنه‌انگیزیها و فریبکاریهای عمال کمپانی هند شرقی و نمایندگان رسمی دربار لندن در آن بحبوحه تحولات عظیم اروپا و توطئه جنگهای ایران و روسیه موجب شد که ناتوانی سیستم استبدادی ایران، که منفرد و ممتاز از ملت بود، در برابر سیستم جدیدی که طبقه سرمایه‌دار بریتانیائی بوجود آورده بود بر ملا گردد. بدنبال این رسوائی، پرده مجلل و باشکوهی نیز که چهره اسرار آمیز خاندان قاجار و اطرافیان آن را میپوشانید پس کشیده شد و طلسم قدرت و وصولت این خاندان درهم شکسته گردید. از پی این شکست، حکومت جدیدی از پایه‌های تخت‌شاهی بنای بالارفتن گذاشت و آن حکومت تاجران آزاد بریتانیائی بود که جز تجارت پرسود و حفظ حدود هندوستان نظری نداشتند. عمال شرکت هند شرقی و حکومت روسیه از بعد از انعقاد قرارداد ترکمانچای قدرت حاکمیت دولت ایران را میان خود تقسیم نمودند. از آن پس در

خیمه و خرگاه سلطنتی که پرچم شاه بر فراز آن در اهتزاز بود عمال انگلیس و روس به تقسیم غنائم خود اشتغال داشتند. بتدریج افکار قرن در ایران رسوخ کرد و بدنبال این افکار و عقاید تحولات عظیمی رخ داد و انقلابی باشکوه بنام انقلاب مشروطیت در گرفت. حمله به خیمه و خرگاه استبداد شروع شد اما مردم همینکه در کاخ را گشودند خود را با کارگزاران سیاسی روس و انگلیس روبرو دیدند. بزودی در بجهت انقلاب مشروطیت تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ میان انگلیس و روس عملی گردید (۱۹۰۷ میلادی). اما این تقسیم صورت اقتصادی و سیاسی داشت و مانع نمیشد که آراء و عقاید قرن راه مغزهای مردم این سرزمین را پیش گیرند. ایران در انتظار جهش تندی روزگار میگنزانید، جهشی که حکومت فردی و موانع اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن را یکباره نابود مینمود. استبداد قدیم محال بود بتواند در برابر چنین حرکتی که از بیداری مردم سرچشمه گرفته بود مقاومت کند. تحولات اجتماعی نیز، پس از رفع مانع استبداد، طبیعتاً تحولات دیگری در زمینه اقتصاد جامعه بوجود میآورد و این برای استعمار خطر بزرگی داشت. لذا بزودی لازم آمد که استبداد نوینی را جانشین استبداد قدیم نمایند که ما آنرا استبداد استعماری مینامیم. این استبداد نوع جدید مبتلابه آن ناتوانی احتضار آمیزی نبود که استبداد قدیم را بمرگ میکشید چون این استبداد از منبع جمیع نیروهای خارجی تغذیه میشد و قوه میگرفت.

بدین منوال همینکه دستگاه حکومت فردی در برابر نیروهای جدید اروپا بزانو در آمد نه تنها پوسته ظاهر آراسته آن درخت پوسیده درهم شکست بلکه اصولاً نظام اجتماعی و سیاسی قدیم در این بخش از جهان در خطر افتاد و طلاله نظام جدیدی در سراسر شرق سوای ژاپون پدیدار شد که متأسفانه جز نظام استعماری چیز دیگری نبود.

باید متذکر بود که اگر جریان هجوم اروپا بشرق دامنگیر ایران نمیشد چهره مجلل حکومت شاهنشاهی صلابت و جذبه خود را حفظ میکرد چون از سوئی فشار حکومت استبداد بر حلقوم مردم بی پناه نفسها را در سینهها حبس نموده و از سوی دیگر باقیمانده قوای این امپراتوری در مقایسه با سایر قوای شرق میانه و آسیای مرکزی هنوز قابل ملاحظه بود. هندیان و افغانان و امراء ماوراءالنهر هنوز بقدرت شاه ایران امیدوار و از آن بیمناک بودند ولی هنگامی که این بساط مجلل در اثر باد ملایمی که از اروپا بلند شده بود درهم پاشید تمام امیدها و بیمها بر باد رفت و از آن پس سلطه هجوم آوران اروپائی بلامانع گردید. بهمین منظور بود که انگلیسها در سالهای اول قرن

نوزدهم آنهمه تلاش و کوشش را برای تضعیف ایران تحمل کردند و این کشور را در چنگ روس‌ها نمودند. ظاهر کار این بود که روس‌ها فاتح شدند ولی سرانجام انگلیسها بر این مرزوبوم خیمه و خرگاه زدند.

بدینقرار دستگاه حکومتی ایران هنگامی با هجوم غرب مواجه شده هماهنگی خود را با اوضاع علمی و فنی و اجتماعی اروپا و احتیاجات جدید ملی از دست داده و دیگر قادر نبود که استعدادها را در زندان خود نگهدارد: دستگاه استبداد قاجار چنان بحال احتضار افتاده بود که در اثر يك حرکت انقلابی مردم ترقیخواه راه عدم پیش می‌گرفت. اما اینکار يك قرن طول کشید چون آن دستگاه نیمه جان‌درهای خود را بروی خارجیان باز نموده، از حمایت و قدرت‌ایشان نیروی دیگری یافته و مانع رشد طبقه بورژوازی انقلابی و نشر عقائد و آراء تحول‌انگیز این طبقه می‌گردید. بدین منوال بود که نماینده بزرگ و باشکوه افکار بورژوازی قرن یعنی میرزا تقیخان امیر کبیر هنوز سر بر نیاورده بود که بدام مرگ افتاد. این دام را نمایندگان بورژوازی بریتانیا بر سر راه او پهن کرده بودند. او میخواست جهل و عدم امنیت اقتصادی و سیاسی را از سر راه بورژوازی ایران بر طرف سازد ولی بعد از او حفاظت از جهل و ادامه عدم امنیت شعار استبداد استعماری گردید.

سرمایه‌داری غرب که با اقتصاد شرق بر قابت برخاسته و بآینده‌ای پرسود توجه داشت از آشنائی روز افزون مردم شرق با آراء و عقاید انقلابی غرب بیمناک بود لذا دیوارهای بی‌شماری در پیرامون قلعه استعمار بنا نهاد تا هنگامی که مردم دیوار جهل را فرو ریزند به پشت دیوار استبداد پناه ببرند هنگامی که دیوار استبداد را فرو ریزند به پشت دیوار امپریالیسم مالی پناهنده شود. در واقع جهل و استبداد استعماری و تسخیر مالی کشورها، سه عامل عمده سلطه امپریالیسم بشمار می‌آیند که تا بطور نهائی به ورطه نیستی نیفتند خورشید آزادی از پشت کوه مشکلات استعماری طلوع نخواهد کرد و تمام دیوارهای قلعه اسارت ملل فرو نخواهد ریخت. اینک از میان ملت‌های اسیر بعضی در حال مبارزه در پای اولین دیوار، دیوار جهل و تفرقه، برخی در حال تلاش در پای دومین دیوار، دیوار عظیم و رفیع استبداد استعماری، و عده‌ای اندک در کشاکش هجوم بدیوار امپریالیسم مالی هستند که ضخامتی بمقیاس تمام قدرتهای نظامی و سیاسی و مالی جهان سرمایه‌داری و خصوصاً سرمایه‌داری آمریکا دارا می‌باشد چون اکنون آمریکا است که سردمدار مقتدر خیل سود پرستان اقتصادی جهان است.



نمونه‌ای از شکست يك سیستم

هیچ جای تردید نیست که فتح‌علیشاه و ولیعهد او عباس میرزا مصمم بودند که از افسران فرانسوی هیئت گاردان استفاده نموده، نقائص ارتش را از لحاظ تسلیحات و تعلیمات مرتفع سازند. اما دستگاه حکومتی فرسوده و ناهم‌آهنگ آن‌زمان قابلیت آنرا نداشت که عوامل و عناصری از سیستم جدید و نوظهور جهان غرب را بپذیرد و بخود پیوند بزند. چنانکه سروان فابویه (۱) افسر توپخانه فرانسوی که در جزو هیئت گاردان بایران آمده و از طرف شاه مأمور تهیه کارگاه توپریزی در اصفهان و ساختن پنجاه توپ شده بود نتوانست از کمک آن دستگاه ازهم پاشیده و ناموزون برخوردار شده، مأموریت خود را با کمک عوامل ایرانی حکومت بانجام برساند.

سروان فابویه در اوایل فوریه ۱۸۰۸ با اختیارات تام وارد اصفهان گردید. در آن زمان حاج محمد حسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی، که بعدها صدراعظم فتح‌علیشاه شد، وزارت مالیه و حکومت اصفهان هر دو را برعهده داشت و پسر او، عبدالله خان، نایب‌الحکومه و شخصی بنام اصلان خان رئیس توپخانه آن شهر بود.

فابویه در یادداشتهای خود نکاتی را روشن ساخته که از لحاظ درک حالت احتضار سیستم حکومتی ایران بسیار با ارزش است لذا قسمتهای جالب آن یادداشتهای را در اینجا می‌آوریم. (۲)

فابویه مینویسد: «در اصفهان تنها سه چهارتن هستند که مال مردم را میربایند و این مردم کسانی هستند که از بیچارگی به ترك شهر توفیق نیافته‌اند. من در این شهر در پیرامون خویش جز مردم مسکین چیزی نمی‌بینم و اگر مدتی در اینجا بمانم چنین‌های اندوه و حسرت بر چهره‌ام نقش خواهد بست». در این هنگام عبدالله‌خان نایب‌الحکومه از جانب شاه دستور داشته است که کلیه مخارج فابویه و کارگاه توپریزی و مواد اولیه را از مالیات اصفهان بردارد. اما او نه تنها چنین تسهیلاتی را فراهم نیاورد بلکه خرابکاری

Fabvier- ۱

۲ - اقتباس از کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر.

در کار فابویه را در سر لوحه کوششهای خود قرار داد .

فابویه برای ریختن توپ و تراش دادن وسوراخ کردن آن نه تنها کارگر آزموده و مطلع بدست نیاورد بلکه از ساده ترین ابزار کار نیز محروم بود بطوریکه مجبور شد شخصا وبادست خود يك مته و يك چرخ تراش بسازد و حتی برای بنای ساختمانهای لازم شخصا دست بکار بنائی بزند . وقتی که برای تهیه مفرغ بقلع ومس احتیاج یافتند عبداله خان دستور داد که دیگهای مسین مردم را بزور بگیرند و مردم فقیر لوازم مطبخ خود را با چشمان گریان تحویل کارگاه دادند . فابویه که از این ماجرا بخشم آمده و متأثر شده بود از قبول آن لوازم مورد احتیاج مردم فقیر امتناع نموده ، نایب الحکومه را تهدید نمود که فوراً به تهران مراجعت خواهد نمود و جریان مخالفت او را بعرض شاه خواهد رسانید . در اثر این تهدید بود که عبداله خان چند شب مس برای رفع حوائج کارگاه تحویل نمود .

فابویه پس از آنکه از بقایای کوره هائی که انگلیسها بجا گذارده بودند برای ریختن توپ استفاده نموده به تحقق این امر توفیق یافت برای سوراخ کردن توپها سرگردان ماند و فقط پس از سه ماه زحمت موفق شد که مته لازم را برای اینکار بدست خود تهیه نماید . اما او بزودی متوجه شد که بعضی از کارگران در صدد خرابکاری عمدی برآمده و بدین منظور از خارج کارگاه رشوه دریافت میدارند و سرانجام دریافت که محرك این خرابکاری ها و خیانتهای پیاپی عبداله خان نایب الحکومه واصلان خان رئیس توپخانه هستند تا اینکه در یکی از شبهای ماه ژوئن (ربیع الثانی ۱۳۲۳) کسانی مخفیانه بکارخانه رفته یکی از ابزارها را ناقص نمودند . از آن شب به بعد فابویه در صحن کارخانه چادری افرشته ، از منزل خود بدانجا نقل مکان کرد و کارگران و توپچیان مشکوک را از کارگاه اخراج نمود .

عبداله خان علاوه بر این خرابکاریهای خیانت آمیز مرتباً گزارشهایی در زمینه بی اطلاعی و بی لیاقتی فابویه برای فتحعلیشاه میفرستاد و برای احضار او کوششهایی مینمود .

سرانجام در ماه ژوئن ۱۸۰۸ توپهایی ساخته و پرداخته شد و فابویه امیدوار بود که تا پایان سال پنجاه توپی را که وعده داده بود آماده کند . او بدین منظور بیول و ابزار کار و مواد اولیه احتیاج داشت اما برای دریافت چوب و زغال ومس و لوازم دیگر کار هرچه بیشتر اصرار کرد کمتر نتیجه گرفت . چیزی نگذشت که مزد کارگرانرا هم نپرداختند و ایشان نیز

از کار دست کشیدند . در این هنگام حاج محمد حسینخان امینالدوله وزیر مالی که حکمرانی اصفهان را نیز یدک میکشید شخصاً باصفهان وارد شده ، فابویه را بکمک و نسیبانی خود امیدوار ساخت و وعده داد که تمام وسائل کار را باو برساند . اما سه هفته گذشت بدون آنکه ازاین وعدهها اثری نمودار گردد تا آنکه حکمران پس از این مدت سرانجام نوزده خربزه برای فابویه فرستاد .

اوضاع مالی کارگاه بتدریج بحدی خراب شد که فقط دوکارگر در کارخانه باقی ماندند که مزد خودرا از جیب شخص فابویه دریافت میداشتند . فابویه بااین وسائل بسیار ناچیز شش عراده توپ دیگر نیز ریخت .

سرانجام حاج محمد حسین خان امینالدوله در روز ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۸ شخصاً به تماشای کارگاه رفت و فابویه او را تهدید نمود که بزودی به تهران بازگشته و ماجرا را با فتحعلیشاه در میان خواهد گذاشت . امینالدوله که ازاین تهدید هراسناک شد از آن پس وسائل کاررا منظمأ باو تحویل نمود .

در آغاز ماه اکتبر ۱۸۰۸ فتحعلیشاه دستور داد که فابویه بیست عراده توپ ساخته شدهرا به تهران بفرستد . فابویه درصدد تهیه وسائل این کار بود که از طرف ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر به تهران احضار گردید . فابویه در ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۲۶ شوال ۱۲۲۳) با بیست عراده توپ اصفهان را بقصد تهران ترك گفت . در آنزمان راهی که توپ رو باشد هنوز در ایران بوجود نیامده بود و این خود موجب مشکلات دیگری گردید . سرانجام فابویه این کار دشوار و طولانی را نیز به ثمر رسانده ، توپهارا به تهران انتقال داد .

فابویه در نامه ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ به برادر خود نوشته اظهار میدارد که : «توپهای مرا آزمودند و هرچه کوشیدند آنها را بشکنند نتوانستند و سرانجام آنها را در انباری نهاده در را بستند . اینک وضع من مانند آنستکه دراین يك سال هیچ کاری انجام نداده باشم ... از نظر مالی وضع من بهتر ازاین نیست چون حکمران اصفهان مزد کارگران مرا نداده و مبلغ چهار هزار فرانك از جیب خود پرداخته ام تا بتوانم زراد خانه زیبائی برای شاه ایران تأسیس کنم » .

در آن هنگام ایران نه کارخانه توپریزی ، نه زراد خانه ای و نه راهی برای حمل و نقل توپها داشته است ، عده افراد توپخانه امپراتوری نیز از ۱۵۰ تن تجاوز نمیکرده و هیچیک ازاین افراد از اطلاعات فنی بهره ور

نبوده‌اند .

فابویه که مأمور تهیه توپخانه برای ایران شده بود در گزارشهای خود متذکر شده است که توپخانه ایران قابل اصلاح نیست بلکه باید از پایه بنا شود . بهمین مقصود بود که فتحعلیشاه بآن افسر توپخانه فرانسوی اختیارات تام داد تا کارگاهی در اصفهان بوجود آورده ، پنجاه توپ بسازد .

در اواخر دوران جنگهای اول ایران و روس یعنی سه چهار سال پس از عزیمت هیئت گاردان ، عباس میرزا در یکی از ملاقاتها به سرگوراوزلی می‌گوید : « من بخوبی دریافته‌ام که در برابر توپخانه روسی فقط با توپخانه‌ای همانند آن میتوان بمقابله پرداخت ، وقتی این اعتراف را در نظر آوریم بخوبی در مییابیم که شاه و ولیعهد چه احساس احتیاج مفروطی به تهیه توپخانه وزرادخانه داشته‌اند . ولی باوجود این ، فساد و ناهماهنگی دستگاه استبدادی و پوسیدگی و ازهم پاشیدگی و تفرقه‌ای که دستگاه را بیمار نموده و از درون متلاشی ساخته بود اجازه نمیداد که اراده دیکتاتور عملی شود و از قوه بفعل درآید . مشکلات و خرابکاریهای خجالت آوری که در بحبوحه جنگهای اول ایران و روس درازاء صمیمیت و از خود گذشتگی یک افسر گاردان فرانسوی تحویل گردید چیزی نمیتواند باشد جز علامتی از همان زخم درونی که سیستم حکومتی را بمرگ تهدید مینموده‌است .

در حقیقت ، جنگهای ایران و روس را میتوان بعنوان میدان تجلی عملیات جاسوسی برای خارجیها و منافع شخصی و کینه توزیها و حسادتها و خرابکاریهای عامدانه نیز مورد بررسی قرار داد . نتیجه‌ای که از مطالعه جمیع این کیفیات بر میآید نشان میدهد که فساد اجزاء و چرخهای گوناگون دستگاه حکومت استبدادی از ناهماهنگی سیستم بااحتیاجات ومقتضیات زمان ومکان وسلطه جاسوسان انگلیس براین دستگاه بیمار ناشی بوده‌است . گاردان در نامه خود بوزیر امور خارجه فرانسه مینویسد که حاج محمدحسین‌خان اصفهانی امین‌الدوله که پس از میرزاشفیع صدراعظم فتحعلیشاه شد درزاس هواخواهان انگلیسها قرارداد .

★

★ ★

جنبشی عظیم
در
رژیمی نامتناسب
فتحعلیشاه در فاصله میان دو جنگ اول و دوم ایران و روس آرزوی استرداد شهر های قفقاز را در سر می‌پروراند ولی برای تحقق چنین امری لازم بود که

پول زیادتری بمصرف برساند و کوشش بیشتری برای تجدید تسلیحات و تعلیمات ارتش و جلب حمایت مردم بعمل آورد. اما شاه، از طرفی دچار بیماری خست و تمایل شدید به انباشتن نقدینه طلا و نقره و جواهرات بود و نمیتوانست چنین پرداختهای کلانی را بخود تحمیل کند و از طرف دیگر امکان نداشت که با وجود دستگاہی که مردم را در تنگنا گذاشته و هرگونه حقی را از ایشان سلب نموده بود حمایت ملت را بسوی خود جلب نماید: هرايالت و ولايتی در تيول و در حقيقت در خطر شاهزاده‌ای بود که جان و مال مردم را در اختيار داشت و بدین ترتيب از هر نوع جنبشی در طريق رشد اجتماعی و اقتصادی جامعه مانعت بعمل می‌آورد. در حقيقت وجود يك شاهزاده بیکاره مستبد مانع از آن بود که مردم ثروت خود را آفتابی نمایند چه این ثروت، مغناطیس وار، حرص و آرزو لجام گسیخته و بی‌هوار شاهزاده و اطرافیان او را بخود جذب مینمود. مع هذا حضرت والا، با چوب و فلک و غل و زنجیر، وجوهاتی بعنوان مالیات دریافت میداشت که قسمتی از آن تحویل خزانه شاه میشد. لثامت شاه نیز مانع از آن بود که این وجوهات بمصرف هزینه های عمومی برسد. او علاقه مفراطی داشت که بر تعداد کیسه های نقدینه و ردیف جواهرات مرغوب خود بیفزاید لذا امکان نداشت که بتواند بر بیماری پول پرستی خویش فائق آمده، مخارج تعلیمات و تسلیحات و حقوق قشون را بپردازد در حالیکه عم او آقا محمدخان با تمام خست و لثامتی که داشت در پرداخت مخارج قشون گشاده دست بود. بدین ترتیب صفات خصوصی و مرضی يك شاه بمناسبت سلطه سیستم استبدادی مانع از آن میشد که نبوغ يك ملت برای دفاع از حقوق ارضی و سیاسی اش متجلی گردد و از قوه بفعل درآید.

از طرف دیگر حس وطن پرستی و غرور ملی مردمی عظمت طلب و ملتی عظیم اجازه تحمل آنهمه شکست و سرافکنندگی را نمیداد. رفتار تحقیر آمیز و آزار دهنده روسیان نیز با مردم شهرهای گشوده قفقاز، چه مسیحی و چه مسلمان، و تقاضای آن مردم از شاه برای اقدام بمداخله جنگی و رها ساختن ایشان، وسیله دیگری برای تحریک بی‌منتهای مردم شده بود. این وضع باقی بود تا آنکه در اثر ابهامی که در عهد نامه گلستان بعمد باقی گذاشته بودند اختلاف تازه‌ای میان دو دولت ایران و روس پدیدار گردید. این ابهام در اثر تلقینات سرگور او زلی بوجود آمده بود که شاه را هنگام عقد قرارداد گلستان با اقدامات بعدی خود نزد امپراتور روس، در جهت برگرداندن مقداری از سرزمینهای اشغال شده، امیدوار ساخته بود در حالیکه بعداً با حيله گری از چنین وساطتی شانه خالی کرد و آن ابهام را در خصوص مرزهای جدید باقی

گذاشت . البته باقی گذاشتن چنین ابهامی از نظر انگلیسها ، که بروز اختلافاتی میان بریتانیا و روسیه را پس از شکست ناپلئون پیش بینی مینمودند ، بدین لحاظ بود که برای روشن ساختن آتش جنگی جدید میان ایران و روسیه انگیزه‌ای در اختیار داشته باشند و این خود یکی دیگر از آن اقدامات طبق نقشه انگلستان علیه ایران بود .

روسها در اثر این ابهام سه ناحیه کوچک را مطالبه میکردند که عمده‌ترین آنها ناحیه گوگچای در نزدیکی ایروان بود . تا آنکه در تابستان ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ ه . ق) حکومت روسی گرجستان گوگچای را بتصرف آورد در حالیکه نواحی مورد اختلاف حتماً بایران میرسید .

بدینطریق مردم ایران که ، در اثر وجود مانع استبداد ، به شکستهای مفتضحانه جنگ اول و سرشکستگیها و کنفتیهای ناشی از عهد نامه گلستان دچار شده بودند در اثر اتفاقات فوق‌الذکر به تظاهرات و هیجانات ملی و مذهبی پرشور و دامنه‌داری دست زدند که بقول واتسون از دوران نادر شاه بعد نظیر نداشته است . واتسون مینویسد : « از جبال بختیاری و کوهستانات لرستان و شهرهای خراسان و جلگه های اراک هزاران نفر بزیر پرچم ولیعهد گرد آمدند » .

پیشوایان مذهبی بعلت فقد سازمانهای سیاسی موفق شدند که خود را در پیشاپیش خیل مردم برآشفته قرار داده ، مهار هیجانات را در اختیار گیرند و این ضعیف‌ترین و بی‌اثرترین نوع تجلی‌خواستهای ملی است که فقط در حکومتهای استبدادی وارد میدان عمل میگردد . در این زمان نیز تنها نتیجه‌ای که از رهبری پیشوایان مذهبی حاصل آمد صدور حکم جهاد علیه روسها بود بدون آنکه به رژیم حکومتی که مسئول تمام ناتوانیها بود توجهی شود و در ترکیب دستگاه دولتی که مانع بروز نیروهای نهفته مردم میشد مداخله‌ای بعمل آید . حکم جهاد صادر شد ولی آن زخم بزرگ درونی که از رشد و پیشرفت ملتی اسیر ممانعت میکرد برجای خود باقی ماند . نتیجتاً نیرو های ملی از نو در اختیار دستگاهی قرار گرفت که خود مانع تجلی نیروهای نهفته جامعه میگردد . .

مردم با آنکه از دستگاه حکومت و عمال جاهل و حریص آن نهایت نفرت و عدم رضایت را داشتند برای جنگ با روسیه بشاه قاجار فشار می‌آوردند . بدینطریق از نو قشونی فراهم آمد که از احساسات ملی و حمایت بی‌چون و چرای مردم برخوردار بود ولی در تحت رهبری دستگاه فاسد و علیلی که محکوم بسقوط بود ارزش نظامی خود را از دست میداد : شاه ، پول

نمیرساند ، آصف‌الدوله صدراعظم شاه بنفع انگلیسها خیانت میکرد و عباس میرزای ولیعهد از صفاتی که برای يك فرمانده نظامی برجسته لازم است برخوردار نبود . تجربیات جنگهای اول نیز که قاعدتاً پایستی زمامداران دستگاه را به نقائص اساسی تعلیماتی و تسلیحاتی ارتش آشنا کرده باشد ، در فاصله دو جنگ نه موجب تغییری در سازمان چریکی و بی‌انضباط ارتش و نه باعث تکانی در زمینه تهیه سلاح از نوع جدید گردید . بدین‌منوال بود که یکجنین قیام ملی همه جانبه‌ای در عهد خاقان مغفور جز شکست و سقوط و یأس کلی از دستگاه دولتی بجا نگذاشت درحالی‌که نظیر چنین قیامی در عهد نادرشاه موجب آنچنان انفجارات حیرت‌انگیزی شده بود .

خیلی آسان است که شکست قیام ملی در عهد فتح‌علیشاه را فقط ناشی از تفاوتی بدانیم که میان قدرت‌رهبری نادر و فتح‌علیشاه موجود بوده است ، ولی درحقیقت ، علاوه بر نقص رهبری و ناتوانی فرماندهی و عدم لیاقت سازمان دهنده رهبران ، علت عمده شکست این‌بود که دستگاه حکومتی در این عهد اصولاً تناسب خود را با شرایط جدید زمانی و مکانی از تمام جهات از دست داده بود : استبداد ایران در برابر دموکراسی بریتانیا قرار گرفته و نیروی لایتناهی يك ملت خارجی بقوه منفرد و منفور مستبدان شرق حمله‌ور شده بود . مقابله با چنین قوه‌ای به‌آزاد شدن نیروهای نهفته ملت نیاز داشت . اما ملت که خواستار جبران عقب ماندگی بود در اثر شکستها و سرافکنندگیهای دستگاه حاکمه فقط فرصتی برای ابراز ناراضیتهای خود بدست آورد و بدینطریق وسیله‌ای در اختیار حکومت گذاشت تا بدون آمادگی ، برای جبران شکستهای مفتضحانه سابق و تجدید غرور دستگاه استبداد ، به جنگ دیگری اقدام نماید . بدینطریق حکومت با همان سازمان فرسوده خود بدنباله روی ازخواستهای مردم پرداخته ، شعار حفاظت از حدود ایران و جبران شکستهای گذشته را که از جانب مردم ابراز شده بود پیشه خود ساخت ولی این همه ، صورت ظاهری بیش نبود چون همان رژیم حکومتی کهنه و فاسد گذشته رهبری قوای معنوی ملی را از نو در اختیار گرفته بود . واضح است که چنان قوای درزیرهدایت چنین رهبری نالایق و درچنان رژیم بی‌قوه‌ای ، چه سرنوشتی میتواند داشته باشد . انگلیسها نیز که از ناتوانی و بی‌لیاقتی دستگاه اطلاع کامل داشتند واز سرنوشت شوم چنین جنگی مطمئن بودند آتش جنگ‌طلبی مردم و دستگاه را بتوسط آصف‌الدوله و عوامل معمم خود دامن‌زدند تا بتوانند بآن نتایج مفتضح‌کننده‌ای برسند که عهدنامه ترکمانچای برای ایران بیار آورد . سرنوشت محتوم بدین ترتیب بازی خود را پایان رساند اما ملت که نتیجه‌ای از قیام

خود نگرفته بود دچار اندیشه‌ای عمیق گردید : اندیشه‌ای که جز برداشتن مانع رژیم استبدادی از پیش پای ملت چیز دیگری نبود . در واقع ، در این عهد ، هیجانات ملی که بدو در جهت مبارزه با استعمار روس وانگلیس جریان یافته بود بایستی پس از یأس حاصله از رهبری حکومت نامتناسب بقیام علیه حکومت مبدل میشد تا سرانجام حکومتی بوجود آید که لیاقت رهبری ملت را بسوی هدفهای ملی داشته باشد . ولی عدم تشکل ملت و فقدان يك هسته ملی ترقیخواهی و اکتفا به تبعیت از رهبران مذهبی ، چنین امری را بعهدۀ تعویق انداخت . لذا میان دو عامل یعنی خواستهای ملی و وضع کیفی دستگاه حکومتی کهنه تضادی حاصل آمد که سرانجام بِنفع قوای استعماری روس و انگلیس تمام شد : بدینطریق که حکومت ، در اثر عدم تشکل ملت ، فرصتی بدست آورده ، از ترس آنکه مبدا رژیم درخطر افتد ، تسلیم استعمار گردید .

بدینمنوال درضمن جنگ ، همانضعف فرماندهی و ناتوانی دستگاه دولتی و ناهماهنگی سازمان حکومتی با احتیاجات و خواستهای ملی موجب شد که ، از نو ، همان بی انضباطیها و تفرقه‌ها و عقب‌نشینیهای خائنانه و شکستهای که بدنبال موفقیتهای اولیه حاصل آمد دامنگیر قشون ایران گردد . قشون نیز در این عهد بادورانی که بکلی از تعلیمات اروپائی محروم بود تفاوتی نداشت بطوریکه در گنجه در جنگی که میان چهارده تا پانزده هزار سرباز روسی و سی هزار سوار پیاده و توپچی ایرانی اتفاق افتاد قوای ایران دچار شکست گردیده ، عقب نشینی نمود . این شکست در اثر ضعف فرماندهی و عدم تناسب آرایش قوا و نقص ارتباطات بود . صفوف ارتش ایران بدینطریق متلاشی شد و عباس میرزا با عده‌ای از قوای پیاده و پنج هزار سوار بطرف اصلاندوز عقب نشست . در این جنگها نیز افسران انگلیسی فرماندهی قوای توپخانه را بعهدۀ داشتند . فرماندهی ارتش ایران مشترکاً بعهدۀ ولیعهد و آصف الدوله صدراعظم شاه بود . آصف الدوله که علاوه بر اعمال در رساندن وسائل حرب بزودی وبدون دلیل از میدان نبرد گریخت ، چنان در فرار شتاب کرد که عصر همان روز بفاصله یکصد و پنجاه میلی گنجه رسید . از طرف دیگر ، اختلافاتی که میان فرزندان شاه حکمفرما بود به پراکندگی و دلسردی قشون وضعف و تقسیم فرماندهی کمک بسزائی کرد . وضع کارگاههای اسلحه سازی و تهیه مهمات و تجهیزات نیز بهتر از این نبود .

واتسون مینویسد : « بعلمت تقلب ننگین بعضی از مأموران رسمی ایران در تبریز ، اسلحه خانه این شهر برای فراهم ساختن ضروری ترین وسایل ادامه جنگ آمادگی نداشت بطوریکه بیش از دو هزار گلوله توپ در آنجا

موجود نبود که از این مقدار نیز بعضی به لوله‌های بزرگتر و برخی به لوله‌های کوچکتر اختصاص داشت. در آنجا حتی کاغذ برای گلوله‌تفنگ‌شکاری بدست نمی‌آمد.»

البته برای تهیه وسایل حرب و تجهیزات قشون و ایجاد کارخانجات اسلحه‌سازی لازم بود که شاه از نقدینه طلا و وجوهات خود صرف‌نظر نماید ولی طبع خسیس ولئیم شاه و خودمختاری بی‌چون و چرای او این امر را غیر ممکن ساخته بود. او مثل هردیکتاتوری در اندیشه انباشتن کُخایر خود بود گویانکه سرانجام مجبور شد طلاهای عزیز خود را بعنوان غرامت جنگ تحویل روسها بدهد.

در این ضمن قشون روس با دریافت نفرت و تجهیزات جدید تقویت شد و در ۱۲ ژوئیه بسمت قلعه‌ای بنام عباس‌آباد در شمال رود ارس رهسپار گردیده، آن قلعه را بمحاصره انداخت.

ولیعهد و آصف‌الدوله گروه محاصره کنندگان را زیر نظر داشتند ولی فرار آصف‌الدوله در ۱۶ ژوئیه تمام نقشه‌های فرماندهی را در هم ریخت و قلعه عباس‌آباد نیز بدست روسها افتاد.

واتسون مینویسد: «تا این موقع فتوحات فرماندهان روسی بیشتر ناشی از سستی شاه و نارضایتی اتباعش بود نه از برکت فنون جنگی یا هنرنمایی یا فعالیت فوق‌العاده آنها. وقتی که شدت گرمای تابستان کاهش یافت فتح‌علیشاه به تهران حرکت کرد و از فرستادن پول برای ولیعهد امتناع نمود. ولیعهد نیز بناچار اکثر سربازان را مرخص کرد و بدین‌طریق آذربایجان بلادفاع افتاد. فرمانده روسی که از این اوضاع باخبر شد دسته‌ای از قوای خود را بسوی مرند گسیل داشت. قلعه مرند سقوط کرد و پس از آن تبریز نیز تسلیم شد. ولیعهد در این هنگام بحدی بی‌پول بود که برای مخارج جاری خود مبلغ سه هزار تومان از نماینده وزیر مختار انگلیس استقراض نمود. فرمانده روسی سپس تهدید کرد که اگر شاه بدرخواست های او گردن نهد قشون خود را بسمت تهران حرکت خواهد داد. بدین منوال مذاکرات صلح از نیمه ماه اکتبر ۱۸۲۷ آغاز شد و سرانجام معاهده‌ای در ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ (۵ شعبان ۱۲۴۳) از جانب دولتین ایران و روس در ترکمانچای بامضاء رسید.»

در این هنگام روسیه، که خود را بعنوان جانشین امپراتوری عثمانی نامزد کرده بود، قصد تجزیه این امپراتوری و تسخیر قسطنطنیه را داشت. اما بریتانیا که آرزوی تضعیف و تجزیه امپراتوری عظیم عثمانی را بتوسط روسیه در سر میپروراند و به سهم بزرگتری در خاور میانه و نزدیک چشم

دوخته بود ، نگذاشت که روسیه یکه تاز میدان شود و بعنوان قهرمان استقلال ملل بالکان عرض اندام نماید . لذا بزودی عهدنامه اتحادی بوجود آورد که در ۹ ژوئیه ۱۸۲۷ میان روسیه و بریتانیا و فرانسه در لندن ، برای حمایت از انقلاب یونان علیه عثمانی ، منعقد شد .

در ایران نیز عمال انگلیسی حکومت هند به اجرای همین نقشه دو مرحله‌ای اشتغال داشتند . بهمین منظور بود که انگلیسها ، پس از آنکه بتوسط عمال خود در جامه‌های گوناگون ، آتش جنگ دوم ایران و روس را شعله‌ور ساختند ، از انجام تعهدات رسمی خود در جهت امداد ایران سرباز زدند و از داخل با تحریک خوانین و امراء گردنکش و ایجاد شورش در تمام نقاط ، شکست ایرانرا تسریع نمودند . در ضمن جنگ ، انگلیسها موفق شدند که نفوذ خود را در افغانستان و قندهار و هرات و جنوب ایران و در میان امراء ماوراءالنهر توسعه بخشیده ، ایشانرا علیه ایران بشورش ترغیب نمایند ، و پس از جنگ نیز ، نه تنها از مقررات و امتیازات استعماری عهدنامه ترکمانچای بهره‌مند شدند بلکه با اتخاذ سیاست تهدید و تخویف ، سلطه خود را بر حکومت مرکزی توسعه بخشیدند . هدف نهائی ایشان تقسیم ایران میان بریتانیا و روسیه بدو منطقه نفوذ بود .

★

★ ★

دراثر معاهده ترکمانچای بخش دیگری از سرزمین ایران بروسیه منضم شد ، فتحعلیشاه که پس از اضرار و الحاح عباس میرزا در بصیوحه جنگ

آغاز سلطه قطعی استعمار

فقط بفرستادن ده هزار تومان برای او رضایت داده بود به پرداخت ده کرور تومان بعنوان غرامت جنگ بدولت روسیه مجبور شد ، خانان ایروان و نخجوان به ملکیت مطلق دولت روس واگذار گردید ، ممنوعیت دولت ایران از ایجاد نیروی دریائی جنگی در بحر خزر مجدداً تأکید شد و در فصل دهم عهدنامه مقرر گردید که يك مقاوله نامه تجارتي نیز بعنوان متمم عهدنامه سیاسی میان دولتین منعقد شود . این عهدنامه تجارتي که در همان تاریخ عهدنامه سیاسی ترکمانچای بامضاء رسید اساس استقلال مملکت و قدرت حاکمیت دولت را سست کرد درحالی که دولت روسیه را واجد حقوق کاپیتولاسیون و حق مداخله در امور مربوط به اتباع روسی و

مستخدمان ایرانی مأموران رسمی روس مینمود . طبق این عهد نامه مقرر شد که قراردادهای تجارتي کتبی میان اتباع ایران و روسیه نه تنها در دفتر حاکم (قاضی عرف) بلکه در کنسولگری روسیه نیز به ثبت برسد تا در صورت وقوع منازعه و اختلاف میان طرفین این قراردادها هر دو مقام مذکور مشترکاً مداخله نمایند (فصل دوم عهدنامه) . بعلاوه اتباع روسیه مجاز باشند که برای رفع حوائج گوناگون خود نه تنها امکانهای را اجاره نمایند بلکه بتوانند امکانه مورد لزوم را خریداری نموده بحیطه ملکیت خود درآورند و مأموران دولت ایران نیز مجاز نباشند که عنفاً و بدون کسب اجازه از مقامات سیاسی روس و بدون حضور نماینده ایشان وارد آن امکانه گردند (فصل پنجم) . همچنین در فصل ششم عهدنامه تجارتي مقرر گردید که مستخدمین ایرانی مأموران سیاسی روس نیز از مقررات مربوط باتباع روسیه و از حمایت سفارت آن دولت برخوردار باشند و اگر چنانچه فردی از این افراد مرتکب جنحه‌ای شد مقامات ایرانی حق نخواهند داشت که بدون اجازه مقامات روسی او را تحت تعقیب قانونی قرار دهند . مقامات روسی نیز هنگامی بچنین امری رضا خواهند داد که از جانب مقامات ایرانی دلایل کافی بر مجرمیت او ارائه داده شود . در فصل هفتم نیز مقرر گردید که « تمام امور متنازع فیها و مرافعاتی که ما بین اتباع روس بوقوع میرسد موافق قوانین و رسوم دولت روسیه فقط برسیدگی و حکم سفارت یا کنسولگریهای اعلیحضرت امپراتور روسیه رجوع خواهد شد و همچنین است اختلافات و دعاوی واقع میان اتباع روس و اتباع مملکتی دیگر . اما اختلافات و مرافعاتی که ما بین اتباع ایران و روسیه بظهور رسد مراجعه بحاکم شده ، رسیدگی و حکم آن باید در حضور نماینده رسمی سفارتخانه صورت پذیرد » . فصل هشتم نیز مصرح است که « اگر شخصی از اتباع روس با اتباع مملکت دیگری متهم به جنایتی گردید مورد هیچگونه تعرض و مزاحمتی نخواهد بود مگر در صورتیکه شرکت او در جنایت مدلل و ثابت شود . در اینصورت محاکم مملکتی نباید بدون حضور مأمور سفارت بمسئله جنایت رسیدگی نموده حکمی صادر نمایند . اما پس از آنکه کماهو حقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسید و حکم صادر شد او را بمقامات روسی تسلیم خواهند نمود که بروسیه فرستاده شده ، در آنجا موافق قوانین مجازات گردد » .

★

★ ★

این معاهدات ، چنانکه ملاحظه شد ، موجب تزلزل اساس استقلال مملکت و حق خاکمیت دولت شد چه بعد از انعقاد عهد نامه ترکمانچای اساس روابط ایران با دول اروپائی بر مبنای مواد همین عهدنامه استوار گردید . پیش از همه انگلیسها کوشیدند که از حقوق کاپیتولاسیون برخوردار گردند . علاوه بر این ، گرفتاری مالی ایران در این عهد وسیله ای شد که انگلیسها بتوانند ، با پرداخت دوست هزار تومان بدولت ایران ، رضایت این دولت را برای الغاء مواد سوم و چهارم قرار داد نوامبر ۱۸۱۴ ایران و انگلیس جلب نمایند . دولت بریتانیا طبق فصل چهارم آن قرارداد متعهد شده بود که در صورت حمله يك دولت اروپائی بخاك ایران كمك نظامی بامداد ایران بفرستد یا در عوض سالی ۲۰۰ هزار تومان كمك مالی باین دولت بدهد . تمام سالهای جنگ دوم ایران و روسیه مشمول این كمك میگردد . اما انگلیسها نه تنها از ادای چنین تعهداتی امتناع نمودند بلکه به مجرد اینکه دولت ایران برای پرداخت غرامت کلان ده کرویر تومان دچار فشار مالی گردید پیشنهاد معامله ای را تسلیم نمودند که بموجب آن ، تعهدات فصول سوم و چهارم قرارداد در ازاء پرداخت فقط دوست هزار تومان باطل میشد : این معامله بسهولت انجام پذیرفت و پس از آن ، چیزیکه از آن عهدنامه باقی ماند ، تعهدات کمزور شكن ایران در قبال دولت انگلیس بود . از این بعد دولت بریتانیا روابط خود را با ایران بعهدۀ حکومت انگلیسی هند گذاشت و در حقیقت امور ایران را در جزو امور آن مستعمره بحساب آورد .

سرپرسی سایکس ، عامل حکومت انگلیسی هند در پلیس جنوب و نویسنده بی مایه و مغرض کتاب تاریخ ایران ، مینویسد : « الغاء این دو ماده بوسیله سرجان ماکدونالد بیان کننده این مطلب است که دیپلماتهای زبردست انگلیسی از تغییر وضع ایران آگاه شده بوده اند . این موضوع از اقدام به انتقال مرکز تصفیۀ مهم امور تهران از لندن به کلکته بخوبی آشکار میگردد » . در واقع ، انگلیسها پس از بوجود آوردن عهدنامه ترکمانچای واستقرار روابط نابرابر واسارت آمیز میان ایران و روسیه مرحله اول نقشۀ خود را در مورد تضعیف ایران بتوسط روسها پایان یافته تلقی نموده ایالات جنوبی و شرقی ایران را بچشم مستملکات خود می نگریستند و دیگر خود را نه با دولت مستقل ایران بلکه با دولت روس طرف حساب می شمردند . این بود که با پرداخت وجه ناچیزی خود را از قید تعهداتی در مورد دفاع و امداد ایران آزاد نمودند تا بتوانند آزادانه با روسها بر سر تقسیم ایران کنار بیایند . اینک مبارزۀ روس و انگلیس در کشور ما آغاز مینهاد و این کشور میدان زور آزمائی آن دو دولت میگردد . بدین طریق انگلیسها وارد مرحله دوم نقشۀ سلطه طلبانۀ خویش گردیدند . اکنون هدف فوری

ایشان این بود که در افغانستان و هرات و خراسان و سرحدات هندوستان و آسیای مرکزی و درمیان ترکمنان به تحریکات مزمن خود صورت حادی ببخشند تا بتوانند نفوذ و سلطه خود را جانشین قدرت تاریخی ایران ناتوان بنمایند. اما ایران که در برابر نیروهای نظامی مدرن و قوه لایتناهی جوامع جدید قدرت پایداری نداشت هنوز در برابر نیروهای کهنه و فرسوده جوامع قدیمی مذکور قدرت و همناک و مورد احترامی محسوب میشد.

انگلیسها، که از سالهای جنگ دوم ایران و روس حکومت یاغی هرات را، که جزو لایتجزای ایران محسوب میشد، بعنوان وسیله ای برای تحریک خوانین خراسان و ماوراءالنهر بکار برده بودند، در این هنگام عده ای از عمال سیاسی خود را بکشورهای آسیای مرکزی گسیل داشتند که خبر شکست ایران را از روسها و دوستی ایران و روس را، برای ایجاد هراس در میان ایشان، باطلاع برسانند تا برای دوستی و اتحاد با انگلیسها آماده شده، ایران را مورد تاخت و تاز قرار دهند.

در این هنگام سفیر انگلیس، سرجان ماکدونالد، شخصی بنام لیوتونان آرتور کونولی را باتفاق شخصی دیگر بنام سید کرامتعلی هندی در جامه بازرگانان مأمور نمود که برای تحریک ترکمنها به استراباد رفته و از آنجا بخراسان و هرات و کابل و خیوه و بخارا بهمین منظور سفر کنند. این دو تن چهار ماه درمیان ترکمنان و شش ماه را نیز در مشهد گذراندند و از آنجا باتفاق سه نفر از علماء مذهبی که جزو دوستان ایشان درآمده بودند عازم هرات شدند. کونولی در سفرنامه خود مینویسد: « هنگامی که با افغانه دور هم می نشستیم من صحبت اشکست قشون ایران را از روسها برای آنها نقل میکردم ولی هیچیک از ایشان باور نمیکردند که قشون ایران از قشون روس شکست خورده باشد ». (۱)

در این هنگام در اکثر نواحی ایران گردنکشانی پیدا شدند و اغتشاشاتی روی نمود. از طرفی یزد و کرمان و اصفهان دچار آشوب گردیده و از طرف دیگر ترکمنها و سران بجنورد، قوچان، کلات و تربت سر بطغیان برداشته بودند. در اوت ۱۸۲۸ شهر مشهد بتصرف یاغیان درآمده، حاکم شاه اسیر گردید. همزمان با این جریانات سفیری بنام گریبایدوف از دربار روسیه به تهران رسید. در این میان پناهنده شدن یکی از خواجههای حرمسرا بسفارت روس و بعلاوه تقاضای سفیر دایر به آزاد کردن دوزن گرگی، که اسلام پذیرفته و جزو زنان حرمسرای آصفالدوله درآمده بودند، و تحویل ایشان

۱ - نقل از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول.

بسفارت ، بهانه‌ای برای اغتشاش در تهران گردید . آصف‌الدوله ، بیاری مجتهد بزرگ تهران ، چنین اغتشاشی را تهیه دیده بود . مردم در ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ (اوایل شعبان ۱۲۴۴) بازارها را بسته ، با خشم تمام بسفارت روس حمله نموده ، از مجموع هیئت سیاسی روسیه جز یک نفر کسی را زنده باقی نگذاشتند . گریبایدوف نیز در این ماجرا بقتل رسید . آنانکه نقشه چنین جنایتی را کشیده و مردم تهران را باین عمل شنیع تحریک نموده بودند البته منظوری جز تیره کردن مجدد روابط ایران و روسیه نداشتند . ولی عباس میرزا که در این هنگام در تبریز بود نماینده‌ای برای ابراز تأسف و جلب کمک نزد کنت پاسکیویچ به تفلیس فرستاد . کنت در جواب پیغام داد که : « پادشاه شما با ما سر جنگ دارد ... اما آنچه در جنگ سابق روی داد باز هم اتفاق خواهد افتاد . بوعده‌های انگلیسها... اتکاء نکنید . انگلیس از شما دفاع نخواهد کرد . هدف سیاسی او فقط حفظ مستملکاتش در هند است .. ترکیه برای موازنه اروپا لازم است ولی دول اروپائی اهمیت نمیدهند که ایرانرا چه دولتی در دست داشته باشد . استقلال سیاسی شما در ید قدرت ماست . فقط یک وسیله برای امحاء خاطر این جنایت اسفانگیز وجود دارد که شما یکی از برادران یا فرزندان خود را به تفلیس نزد من بفرستید تا من او را بعزم سفارت به سن پترزبورگ بفرستم . قول میدهم که این اقدام را نزد فرمانروای خود قرین توفیق سازم . » (۱) در این هنگام نیکلای اول ، که بعد از فوت آلکساندر در ۱۸۲۵ بجای او بر تخت نشست ، در همین حدود زمانی (۱۸۲۹) مشغول جنگ با قوای عثمانی در اروپا بود .

سرانجام خسرو میرزا ، فرزند عباس میرزا ، ، بمعیت هیئتی که میرزا تقی‌خان فراهانی نیز (امیرکبیر بعدی) جزو آن بود عازم روسیه گردید . این هیئت قریب ششماه و نیم بعد از قتل گریبایدوف در اواسط صفر ۱۲۴۵ وارد پترزبورگ شد . دربار روسیه با تشریفات مجللی از شاهزاده استقبال و پذیرائی بعمل آورد .

امپراتور روس در جواب سفیر شاه که برای عذر خواهی مطالبی ایراد کرد به « اراده سیئه‌ای که میخواست با ایجاد چنین حادثه‌ای میان دو دولت همسایه از نو ایجاد نفاق کند » اشاره نمود ، عدم مداخله دولت ایرانرا در جریان مذکور پذیرفت و چنانکه واتسون مینویسد « تزار علاوه بر این نسبت بدعوی یک کروارزدو کرورتومان دیگر که هنوز بموجب عهدنامه ترکمانچای

۱- از کتاب « روسیه و آسیای صغیر » تألیف م . فونتون ، اقتباس از تاریخ ایران تألیف گرنٹ واتسون .

بمهدۀ ایران بود انصراف خود را اعلام نمود . تا این موقع روسها مبلغ دومیلیون لیره از شاه گرفته بودند .

در این هنگام روسیه که بیش از این از تضعیف ایران و پیشرفت انگلیسها بیمناک بود سیاست ملامتی را با دولت ایران در پیش گرفت . اما انگلیسها که بدین طریق در جریان سیاست مزورانه سابق خود با بن بست روبرو شدند ، به بهانه اینکه دولت ایران به تحریک روسها به سرکوبی یاغیان داخلی پرداخته و تسلیم هرات را بقصد هجوم بهند ، بمعیت روسها ، مورد نظر قرار داده ، سیاست خشن و حملات مستقیم علیه ایرانرا پیش گرفتند .

از سال ۱۸۳۰ به بعد (۱۲۴۵ ه . ق) دولت ایران مصمم شد که گردنکشان خراسان و نواحی دیگر را که به تحریک انگلیسها قیام کرده بودند بجای خود بنشانند . لذا فتحعلیشاه ، عباس میرزا را به تهران فراخوانده علاوه بر مناصب سابق ، حکومت خراسانرا نیز بمهدۀ او گذاشت . عباس میرزا پیش از رفتن بخراسان برای استقرار آرامش به یزد و از آنجا بکرمان رفت و این دو منطقه را قرین امنیت ساخت و از آنجا عازم خراسان گردید . در فرمان شاه قید شده بود که او ایالت خراسان را که تا رود سند ادامه میابد امنیت بخشد .

انگلیسها که مصمم بودند بتدریج ایالات مرزی هندوستان و خراسان و جنوب ایران را که در سر راه هندوستان قرار داشت در قبال موقعیتهای روسها در گرجستان و شهرهای قفقاز بزیر سلطۀ تدریجی خود در آورند این اقدام عباس میرزا را چنان خصمانه تلقی کردند که باتمام وسائل علیه او به تحریکات و تبلیغات پرداخته ، شایعهها بوجود آورده ، دروغها ساختند از جمله اینکه عباس میرزا یک شاهزاده خانم روسی را بمقد خود در آورده و مذهب روسها را اختیار نموده و بمعیت پنجاه هزار روسی بسمت خراسان و خویوه حرکت کرده است .

لشکر کشی عباس میرزا بخراسان قرین موفقیت گردید . تصرف کاشمر ضربه قاطعی بشورشیان وارد ساخت و تسخیر امیرآباد که متعلق بهایلخانی ، شورشى مقتدر خراسان ، بود با کشتار دسته جمعی ساکنان قلعه توأم شد . این کشتار برخلاف دستورات ولیعهد بود . سربازان از دستورات او دایر بر متوقف ساختن کشتار خودداری میکردند تا سرانجام عباس میرزا جان باقیمانده اهالی را از سربازان خود بمبلغ بیست هزار تومان خرید (۱) . این جریان نشان میدهد که ارتش ایران هنوز جز مجموعه ای از افراد بی انضباط چیزی نبوده و تلاش زمامداران دستگاه برای وارد کردن فنون و تعلیمات نظامی غرب در این ارتش به ایجاد تغییرات

۱ - از کتاب تاریخ قاجار تألیف گرنٹ واتسون .

واقعی منجر نشده بوده است . بهر حال بدنبال سقوط امیرآباد، خان‌خیوه نیز که تا سرخس پیشروی کرده بود عقب نشینی نمود . قلعهٔ خوبوشان نیز که آخرین پناهگاه ایله‌خانی بود بدست قوای دولتی افتاد و امیرهرات هم‌از دراطاعت وارد شد . سپس حملهٔ به‌سرخس که در دست ترکمنها بود آغاز نهاد و این شهر نیز که بصورت مرکز خرید و فروش اسرای ایرانی درآمده بود تسخیر گردید . واتسون می‌نویسد : «فتوحات عباس میرزا چنان هراسی در سراسر آسیای مرکزی انداخت که میگویند مادران ترکمن برای ترساندن بچه‌های خود نام ترسناک او را یاد می‌کردند» .

در سال ۱۸۳۲ نقشهٔ حملهٔ بهرات وارد عمل شد و محمد میرزا مأمور تصرف آن شهر گردید . متأسفانه بزودی عباس میرزا در سن ۴۶ سالگی در مشهد وفات یافت (۱۸۳۳ میلادی) . بنا بر این با عجله معاهده‌ای بسته شد که حاکم هرات پشاه ایران خراج بپردازد و استحکامات غوریان را خراب کند . محمد میرزا با عجله به تهران حرکت کرد و در آنجا در سن ۲۸ سالگی بولیعه‌دی منصوب گردید . یکسال پس از مرگ عباس میرزا فتح‌علیشاه نیز در نوزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ (۲۳ اکتبر ۱۸۳۴) پس از ۳۷ سال سلطنت در سن ۶۸ سالگی در اصفهان دیده از جهان فرو بست .

اعزام قشون بهرات گناهی بود که انگلیسها هیچگاه به میرزا ابوالقاسم قائممقام وزیر عباس میرزا نبخشیدند چون عباس میرزا بدون مشورت با او هیچ کار نمی‌کرد (۱) . بدین قرار بود که قائممقام نیز با آنکه در اوایل سلطنت محمد شاه صدراعظم ایران شد در اثر نسائس داخلی و خارجی جان خود را در راه وطن‌دوستی از دست داد .



ورود مستشاران در اواخر سلطنت فتح‌علیشاه حکومت بریتانیایی هند
استعمار هیئت مفصلی از مأموران نظامی خود را بکشورما فرستاد .
قبول یک چنین هیئتی آخرین اشتباه شاه ولیعهد بود .
واقعاً تعجب آور است که دستگاهی آنچنان خواب‌آلود باشد که در طی سی سال ، سیاست سلطه طلبانه و فتنه‌انگیزیهای زیرکانه و نقشه‌های طولانی و دقیق انگلیسها را در جهت سست کردن بنیان استقلال ایران درک

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس .

نکرده باشد و درست در هنگامی که عمال حکومت انگلیسی هند سیاست حمله و تجاوز خشنی را در مورد کشور ما پیش گرفته بودند و سوسه‌های ایشان را در مورد اعزاز هیئتی باصطلاح نظامی بپذیرد و ارتش خود را در اختیار یک چنین مأموران مفرضی قرار دهد.

در این هنگام روس‌ها پس از انعقاد عهدنامه‌ترکمانچای سیاست ملایمی را با ایران پیش گرفته و خصوصاً در مورد قتل گریبایدوفه که به تحریک آصف‌الدوله و مجتهد بزرگ تهران و بمنظور ایجاد نفاق مجدد میان ایران و روسیه صورت گرفته بود، نه تنها از اقدام بعملیات خصمانه خودداری کرده بلکه اصولاً نسبت به نمایندگان ایران روی بسیار خوشی نشان داده بودند. این کیفیت با اضافه عدم موفقیت انگلیس‌ها در تیره کردن روابط ایران و روس موجب شد که ایشان سیاست خشنی را پیش ساخته، جنگ سردی را علیه ایران راه بیندازند و همه‌جا تبلیغ کنند که اقدامات نظامی ایران در خراسان به تحریک روس‌ها صورت گرفته و قصد تسخیر هرات به تلقین روس‌ها پیدا شده و این همه برای حمله مشترک ایران و روس به هند انگلیس است. یک چنین تبلیغات مزورانه‌ای برای آن بود که از استقرار امنیت در خراسان و سرحدات هندوستان بیمناک بودند چون ایشان قصد توسعه نفوذ خود را در آن نواحی و ممالک آسیای مرکزی در سر می‌پروراندند. اقداماتی که بعدها انگلیس‌ها علیه قشون ایران در محاصره مجدد هرات و علیه دولت ایران در هنگام یاغیگری آصف‌الدوله و پسر او، سالار، در خراسان نمودند وجود چنین مقاصدی را تأیید می‌کند.

در چنین شرایطی پذیرفتن یک هیئت نظامی و سیاسی انگلیسی در ایران بقدری دور از عقل و احتیاط بنظر میرسد که نمیتوان آنرا یک عمل طبیعی و دور از ایراد فشار و تهدید تلقی کرد. سیاست طبیعی و منطقی دولت در این عهد این بود که کارشناسان نظامی مورد لزوم را از کشوری غیر از روسیه و انگلیس و حکومت انگلیسی هند دعوت بکار کند.

در اینجا باید متذکر بود که نقشه‌های سیاسی و نظامی ایران هیچگاه از مزیت استتار برخوردار نبوده و شاه و ولیعهد تمام مکنونات قلبی خود را آشکارا با سرجان ماکدونالد وزیر مختار حکومت انگلیسی هند در میان می‌گذاشته‌اند. این خود بیماری مزمنی است که در سراسر تاریخ دو قرن اخیر گریبانگیر حکومت‌های ما بوده و بخودی خود حکومت ایرانرا تا درجه یک حکومت وابسته و دست نشانده تنزل میداده است.

عباس میرزا از سالها پیش از لشکر کشی بخراسان نقشه آینده خود را در این زمینه با سفیر انگلیس یا بعبارت بهتر با سفیر حکومت هند در میان

میگذاشته و در اطراف نیت خود دایر به حمله آینده به ناحیه سرخس و تصرف ذخایر طلای آنجا با او بگفتگو میپرداخته است . یکچنین بی احتیاطی‌هایی موجب میشد که انگلیسها از پیش نقشه عملیات و واکنشهای آینده خود را در برابر عملیات نظامی ایران ترسیم نموده ، گرفتاری پشت گرفتاری برای دولت ایران بوجود آورند .

در چنین شرایطی و با وجود چنان سوابقی نمیتوان گناه حکومت ایران را در قبول هیئت نظامی و سیاسی حکومت هند ناشی از يك اشتباه دانست بلکه باید گفت که این حکومت در اثر تلاشهای طولانی و توطئه‌های مستمر عمال حکومت هند در طی سی سال اول قرن نوزدهم شخصیت و استقلال خود را از دست داده و نتیجتاً قادر نبوده است که تصمیم یکجانبه حکومت هند را دایر بفرستادن يك هیئت استعماری بایران مورد قبول قرار ندهد . حکومت هند این هیئت را برای بهره برداری از اقدامات ناتوان کننده پیشین خود بکشور ما فرستاد تا در زیر نقاب يك حکومت ظاهراً مستقل به اجرای سیاست خاص خویش در این سرزمین پرداخته ، از عملیات نظامی دولت ایران در سرزمینهای مورد نظر ممانعت بعمل آورده و در صورت لزوم به خرابکاری و تفتین و تحریک دست بزند .

مشاهیر این جمع عبارت بودند از جستین شیل (۱) و هنری راولینسون (۲) ، که هر يك بنوبه خویش سفارت کبرای انگلیس در تهران منصوب شدند ، و سرهنگ فرانت که در ایام جلوس ناصرالدین شاه کاردار سفارت انگلیس در تهران بود و سرهنگ پاسمور و سرهنگ استودارت و سرهنگ داری تودولیندزی ، فرمانده سابق توپخانه عباس میرزا ، که در این تاریخ به سرهنگی بٹون (۳) ملقب شده بود . از این هیئت شیل به تشکیل فوجی از ایل شقاقی مأمور آذربایجان شد ، سرهنگ پاسمور به مازندران رفت و سرهنگی راولینسون برای تهیه افواجی از میان دو ایل کلهر و گوران به کرمانشاه مأمور شد . توپخانه بمهده سرهنگ داری تود گذاشته شد و فرماندهی کل سپاه به سرهنگی بٹون تفویض گردید (۴) . بعدها ، پس از مرگ فتحعلیشاه ، فرماندهی سپاهی که همراه محمد شاه برای تصرف تاج و تخت از تبریز به تهران عازم شد بمهده همین افسر بود (۵) . این افسران که

1 - Sir Justin Shell — 2 - Sir Henry Rawlinson

3 - Sir Henry Lindsay Bethune.

۴- از کتاب میرزا تقی خان امیرکبیر تألیف مرحوم عباس اقبال .
۵- بنا بگفته سرپرسی سایکس و گرنٹ واتسون عمال حکومت هند و نویسندگان تاریخ ایران و تاریخ قاجار .

از مأموران سیاسی حکومت بریتانیایی هند و تربیت شده آن دیار بودند هدفهای خاص استعماری را در کشور ما تعقیب مینمودند . قبضه کردن ارتش و رهبری سیاست عمومی دولت ، هدف اساسی این باصطلاح مستشاران نظامی بود و دولت ، با فرستادن ایشان با سمت رسمی بمیان ایلات ، تسهیلات بزرگی در راه انجام مأموریت استعماری و تخریبی و تبلیغی آن هیئت فراهم ساخت .

علاوه بر این در اوایل سال ۱۲۵۳ هـ . ق (۲۲ نوامبر ۱۸۳۷ م)، هنگامی که محمد شاه بعزم تسخیر هرات بآن جانب لشکر کشید ، دولت بریتانیا ، با آنکه طبق عهدنامه‌ای که با ایران داشت متعهد شده بود که در منازعات میان ایران و افغانستان مداخله‌ای نکند ، نه تنها با این امر به مخالفت شديدي برخاست بلکه افسران و درجه‌داران خود را از قشون ایران فراخواند . البته این افسران بی طرفی اختیار نکردند بلکه در آنسوی جبهه به هدایت یاغیان هرات و تحریک ایشان علیه دولت ایران مشغول شدند چنانکه پوتین جر به استحکام و دفاع از قلعه هرات و سرهنگ‌داری تود بریاست هیئت نمایندگی حکومت هند در نزد حاکم آن شهر مأمور گردید و جستن شیل و استودارت از داخل ایران بمعیت سفیر بریتانیا به تقویت یاغیان هرات پرداختند تا آنکه دولت بریتانیا با اطلاع شاه رساند که تصرف هرات را بمنزله یک عمل خصومت آمیز میندازد و نیز باو خبر داد که نیروهای بریتانیا در دهم ماه ژوئن جزیره خارکرا تصرف نموده‌اند و در صورتیکه دولت ایران از محاصره هرات دست نکشد دولت انگلیس با ایران اعلان جنگ خواهد داد و بفارس و کرمان قشونکشی خواهد نمود . دو روز پس از دریافت این اولتیماتوم ، شاه انصراف خود را از محاصره هرات اعلام نمود و در ۹ سپتامبر ۱۸۳۸ (۱۹ جمادی الاول ۱۲۵۴) اردوی خود را بسمت مشهد حرکت داد .

بدین طریق بود که بزرگترین مرد ایران آنروز یعنی قائم مقام ثانی جان خود را در راه اندیشه انتظام خراسان و هرات از دست داد و محمدشاه نیز که بدون او بصورت پیکری بی‌جان بود ، خصوصاً با انتخاب حاجی میرزا آقاسی بصدارت عظمی ، پس از ده ماه محاصره آن شهر مجبور بعقب نشینی شد در حالیکه در اوایل جنگ تمام امراء افغانستان بجز کامران میرزا حاکم هرات و وزیر او ، یار محمدخان ، خواستار دوستی با ایران بودند .

★

★ ★

قتل یکمرد بزرگ

واتسون مینویسد: «هنگامی که فتحعلیشاه مرد زمام ارتش آذربایجان در دست افسران انگلیسی بود و سرهبری لیندزی بثون فرماندهی سپاه را برعهده داشت و سرجان کمپل (۱) وزیر مختار بریتانیا که این هنگام در تبریز بود وسائل حرکت شاه را به تهران فراهم ساخت». از آنچه واتسون، منشی سفارت انگلیس در تهران، در کتاب تاریخ قاجار نوشته استنباط میشود که میرزا ابوالقاسم قائممقام وزیر محمد میرزا به اقدامات و یاریهای انگلیسها با بدگمانی مینگریسته و طبعاً قبول نداشته است که سیاست و ارتش ایران در زیر نفوذ مأموران انگلیسی حکومت هند قرار داشته باشد. این مطلب را واتسون چنین بیان می کند: «محمد میرزا در این موقع بکلی زیر نفوذ صدراعظم خود قائممقام بود و این شخص نسبت به تقرب دیگران! در نزد ارباب خود سخت حسادت! میورزید... او بجای تلاش کافی بمنظور تهیه مقدمات عزیمت شاه بسمت پایتخت درصدد کارشکنی بی جهت با نقشه هائی برآمد که نماینده انگلیس برای تسهیل حرکت پادشاه بمقصد تهران طرح کرده بود... ولی... قائممقام نتوانست از فعالیت سرجان کمپل که پول بیشتری به حساب شاه پرداخت ممانعت کند... در ۲۴ نوامبر لشکر ایران بفرماندهی افسران انگلیسی... بمقصد وارد شد... و قوای سرهنگ بثون، بنام شاه، شهر و خزانه وجواهرات را تصرف کرد» (۲). اما درحقیقت هر فرد بیطرفی میتواند استنباط کند که شخص قائممقام بیش از هر فرد خارجی یا ایرانی دیگری مایل برساندن محمد میرزا بتاج و تخت بوده است. در واقع قائممقام در این اندیشه بود که قبل از حرکت قوای ولیعهد از آذربایجان، اختلافات ایران و عثمانی را که در این زمان ممکن بود به جنگ و ستیز بکشد به نحوی از انحاء با سرعسکر دولت عثمانی حل و فصل کند و بدین مقصود از تبریز برای محمدخان زنگنه که امیرنظام و فرمانده سپاه آذربایجان و در سرحد عثمانی گرفتار آن اختلافات بود دستور میفرستاد و انتظار پایان مسالمت آمیز کار را میکشید. اندیشه مدبرانه قائممقام بزودی اثر خود را ظاهر ساخته، مقصود او حاصل آمد و سرعسکر عثمانی خواستهای وزیر را گردن نهاد و محمدخان زنگنه قشون را برداشته عازم تبریز شد. از پس این غائله، میرزا ابوالقاسم، محمد میرزا را در تبریز بر تخت سلطنت نشاند و چون برای تجهیز قشون بیول نیازمند بود

1 - Sir John Campbell

۲- تاریخ قاجار تألیف واتسون.

«کمپل را طلب کرد و از این سخن پرده بر گرفت . کمپل در پاسخ سخن به لیت و لعل میافکند و کار به ماطله و تسویف میانداخت . قائممقام برآشت و با او گفت اگر از دادن زر و سیخ سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از محبره خویش بیرون کرده بدوداد که میرزا بزرگ پدرش از سرگوراوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که برذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلیشاه ولیعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر بکار باشد و سیخ سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود به دارالخلافه استرداد نمایند . چون کمپل این عهدنامه را بدید جای سخن براو نماند و معادل سی هزار تومان زرمسکوک از بازرگانان تبریزبوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد ... هم در این وقت شاهنشاه غازی به منصورخان فراهانی .. حکم داد تا با تفاق لیندزی انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانه اوجان شود ... و همه جا به منقلای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود .. » (۱)

از آنچه گذشت چنین مستفاد میشود که قائممقام با اہمال انگلیسیها مواجه بوده ، نه انگلیسیها با اخلال قائممقام و محمدخان زنگنه فرماندهی سپاه آذربایجان را برعهده داشته نه سرهنری لیندزی بشون و همچنین منصورخان فراهانی در رأس قوای همراه شاه در راه تبریز به تهران قرارداد شده است. واتسون در حقیقت از اسنادی که در سفارت بریتانیا موجود بوده و از خواست باطنی انگلیسیها الهام گرفته و آن مطالب فتنه انگیز را درباره قائممقام نوشته و ضمناً لیندزی را فرمانده سپاه آذربایجان قلمداد کرده است . درحقیقت ، در این هنگام مأموران حکومت هند به ایجاد تفرقه و انجام تجزیه کشور ایران بتوسط شاهزادگان و خوانین ایلات میاندیشیده‌اند و شاید بواسطه آنکه « نماینده روس پیشنهاد کرده بود که محمد میرزا را با کمک قوای روس به تخت برساند » (۲) بناچار با اقدامات قائممقام ، در این جهت ، ضدیت بارزی ابراز نداشته‌اند .

در اینجا باید متذکر بود که فرزندان فتحعلیشاه که از زمان حیات تا هنگام مرگ او فرمانروائی ایالات و ولایات ایرانرا در دست داشتند در آغاز سلطنت محمد شاه و صدارت میرزا ابوالقاسم قائممقام اکثراً نوای استقلال بلند کردند : ظل السلطان بنام عادلشاه در تهران به تخت نشست ، حسینعلی

۱ - ناسخ التواریخ ، تاریخ قاجاریه ، جلد دوم . ۲ - تاریخ قاجار تألیف واتسون .

میرزا فرمانفرمای فارس در شیراز بنام حسینعلیشاه سکه زده ، خوزستان و فارس را مطالبه نمود ، شجاع‌السلطنه فرمانروای کرمان بهمندستی و یاری برادرش فرمانفرما به تجزیه کرمان تا قائنات بلند شد و ملک‌آرا در مازندران ادعای سلطنت نمود . بدین ترتیب انگلیسها مایل بودند که کشور ایرانرا به ممالک ناتوان و دست نشانده کوچکی تجزیه کرده ، ایالات جنوب را تحت حکومت قطعی دست نشانندگان خویش درآورند . چنین مینماید که روح قرارداد ۱۹۰۷ دایر به تجزیه ایران از همان عهد و حتی پیش از آن نیز راهنمای اقدامات زمامداران حکومت هند بوده است .

در ارتباط شاهزادگان قاجار ، که زمامدار این ایالات بودند ، باعمال سیاسی انگلیس ، حتی در زمان حکومت فتحعلیشاه ، هیچگونه تردیدی نیست چنانکه رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرما ، که هنگام سلطنت ادعائی پدر بولیعهدی منصوب شده بود ، درسفرنامه خود بلندن مینویسد که درحیات فتحعلیشاه از روابط پدرم با انگلیسها شاه را مستحضر کردند ، فتحعلیشاه پدرم را به تهران احضارکرد و اودر وقت رفتن این وصیت‌نامه را برای من نوشت : «اکنون که شاه بکلی تولای ما را بدولت انگلیس میداند اعتمادی برما وامورات ما نمیفرماید لذا مصلحت برآنست که آن فرزند به بندربوشهر رفته قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگلیس قرارداده و قلعه بوشهر را ازحیث آذوقه و مستحفظ توپخانه آراسته ، لشگردشتی و دشتستان و کوهکیلویه و عربستان را جمع آوری نموده ، مستعد و مضبوط نشسته ، چنانچه برحسب تمنا از دربارپادشاهی مراجعت نمودیم فبها والا اگر شاه بفارس آمده و بخلاف رأی ما امورات را مقرر فرمودند بعد از انصراف موکب همایون ، آن فرزند لشگر آراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده ، خشک وتر سوخته ، عرصه را برساکنان بلاد تنگ سازد تا دستور سرکاری بآن فرزند برسد» (۱).

البته باید درنظرداشت که قدرت و حکومت فرمانفرما و برادر او شجاع‌السلطنه درمنطقه وسیعی که از خوزستان تا کرمان ادامه داشت بلارقیب نبود چه از همان منبئی که آنان الهام میگرفتند کسان دیگری هم تبعیت میکردند بدین معنی که عمال حکومت انگلیسی هند به پیروی از رویه‌ای که موجب فرمانروائی ایشان درهندوستان شده بود دراین سرزمین وسیع نیز ، با مدد

۱- نقل از کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس درایران» تألیف آقای

خان ملک ساسانی .

رسانی سیاسی و مالی ، قدرتهای دیگری را بوجود آورده ، از برانگیختن یکی در برابر دیگری و تحریک جملگی علیه حکومت مرکزی به هدف نهائی خود یعنی تجزیه قطعی جنوب نزدیک میشدند و بدین ترتیب پیوسته مسئلهای بنام شورش خوانین در برابر شاهزادگان فرمانروا و حکومت مرکزی قرار میدادند . در هنگام فوت فتحعلیشاه نیز چنین تشنت و تفرقه و شورشهایی بر سراسر جنوب حکمفرما بود . البته شورش خوانین سابقه ای بیش از این داشت چنانکه در اواخر عمر فتحعلیشاه «محمدتقیخان پسرعلیخان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تابدانجا برگ و سامان کرده که با هشت هزار لشکر بر سرشوشتر رفت و ... حاکم آن بلده چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مدهانت و موافقت گذاشت و محمدتقیخان از اراضی شوشتر و دزفول به رامهرمز شتافت ... میرزا منصورخان بهمانی و ولیخان ممسنی و جمالخان دشتی نیز با محمدتقیخان ابواب موافقت و موالات فرازگرد کردند» (۱) . این جریانات خود یکی از موجبات سفر فتحعلیشاه در آخر عمر باصفهان بود . شاه همینکه باصفهان رسید سیفالدوله را فرمان داد تا «نشیمن و مکمن قبائل و صعالیک بختیاری را نیک بازدارد و باتفاق آصفالدوله بقلع و قمع ایشان پردازد ... و نیز فرمان داد که عبدالله خان امینالدوله (۲) با هفتهزار سوار و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و مفسدین ممسنی و بختیاری را گوشمالی بسزا دهد ... امینالدوله میرزا ابوالحسنخان وزیر دول خارجه ... را برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شد و درلسانالارض تخت فولاد اصفهان منزل کرد ... اما کاردیگرگون بود و دراین وقت زمان شهریار تاجدار نزدیک شد» (۳) و فتحعلیشاه بسرای دیگر شتافت .

این خان بختیاری که بقول مؤلف ناسخالتواریخ «از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار ... برگ و سامان» کرده بود از نظر لردکوززون (نایب السلطنه هندوستان و بعداً وزیر خارجه بریتانیا) «یکی از اشخاص نادرالوجودی بوده که میخواست بهالم انسانیت و مدنیت بفهماند که درولایت وحشی و دوره قدیم هم کسانی پیدا شده اند که صاحب عقاید عالییه و مردانگی و سیاستدانی بوده باشند» . او مینویسد : «محمدتقی خان در زندگانی خصوصی خویش بسیار پرهیزگار و در امور حکومتی بسیار ملایم و در عقاید

۱ و ۳ - از ناسخالتواریخ ، تاریخ قاجاریه جلد دوم .
 ۲ - وضعیت این شخص را در صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۱ این کتاب شرح

داده ایم .

سیاسی، آزاد... و مصمم بود که تجارت را رونق دهد و در باز نمودن راه کارون برای تجارت انگلیسها با مستر لایارد هم عقیده بود. محمدتقیخان مالک جان و مال اتباع خودش بود و میتوانست ده تا پانزده هزار مرد جنگی مسلح کند و علاوه بر ریاست چهارلنگ در سایر طوایف هم نفوذ داشت. شهر دزفول در اطاعت او و شهر شوشتر در تصرفش بود. دو دفعه بهبهان و یکدفعه نیز هویزه را مسخر کرد و در فلاحیه شیخ کعب را تغییر داد» (۱).

«در همین ایام اسف اشتمال مستر لایارد انگلیسی هم برای تحریک کردن محمدتقیخان بختیاری به عصیان علیه دولت مرکزی و تجزیه خوزستان و لرستان از ایران یکدفعه سراز بختیاری در آورد... او از سال ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۷ هجری... برای تحریک و راهنمایی محمدتقیخان چهارلنگ به تجزیه لرستان و خوزستان از ایران نهایت کوشش را بجاء آورد. لایارد در جنگهای محمدتقیخان علیه دولت رئیس ستاد او بود... هر وقت قشون دولتی، مرکز توقفگاه خان را محاصره میکرد مستر لایارد از طرف محمدتقیخان برای شیوخ کعب که با انگلیسها روابط مخصوص داشتند پیغام میبرد و برای ملاقات با شاهزادگان فراری قلعه اردبیل و تحریک آنها علیه دولت از کوههای بختیاری به بغداد میرفت. مستر لایارد راجع به هنگامی که انگلیسها بر سر محاصره هرات با ایران قطع ارتباط نموده و جزیره خارک را بتصرف در آورده بودند مینویسد که محمد تقیخان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از او حمایت دارد و او را به قشون و اسلحه کمک مینماید یا بعد از تصرف ایران خوزستان و بختیاری را با او وامیگذارد؟. مستر لایارد... با این نقشه... به بندر بوشهر و از آنجا به جزیره خارک رفت و کارهای محمدتقیخان را مفصلاً با کلنل هنل در میان گذاشت... مستر لایارد پس از گرفتار شدن محمد تقیخان بدست قوای دولتی نیز تا آخر صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر بامید تجدید نقشه در کوههای بختیاری ماند و پس از مراجعت بانگلستان برای خدماتی که انجام داده بود بمقام لردی رسید» (۲).

از سوی دیگر «بعد از جانیخان ایلیخان قشقایی فرزندان او بر حسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مکاناتی تمام بدست کرده، محمد علیخان لقب ایلیخان یافت و مرتضی قلیخان ایلی بیگی شد...»

۱- سفرنامه لرد کورزن بایران اقتباس از کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران».

۲- نقل از «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران».

مرتضی قلیخان . . . آرزوی افزون از حوصله خویش میان دوخت . . . و ادات و آلات ملوکانه از بهر خود راست کرد چندانکه . . . مردم . . . سلطانش خطاب کردند . او هرگز طریق شهر بند شیراز نمیسپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمیکشت و نیز وقتی . . . با هشت هزار مرد لشگری باراضی قمسه تاختن کرد و خان خانان سلیمانخان . . . را که از جانب مادر نسبت به شهریار نامور داشت از حکومت قمسه خلع نمود . . . « (۱) .

این تفرقه‌ها و شورشها و باغیگریها در جنوب ، گویانکه عوامل یکدستگاه را بجان هم میانداخت ، سرانجام موجب میشد که هر یک از این عوامل ، اعم از شاهزاده یا خان ، بیش از پیش به‌آمدنک سیاسی و مالی عمال حکومت هند متکی شوند و همچنین بیش از پیش از تبعیت حکومت مرکزی دوری جویند . اما در این هنگام مردی میداندار سیاست ایران شده بود که ، با وجود قوه مالی و نظامی اندک ، دفع کلیه این عوامل یاغی را از عهده خویش خارج نمیشمرد . او محمدشاه را به تهران آورد ، ظل السلطان را از میان برداشت و سپس رفع شورشها و تفرقه‌ها را وجهه همت خویش ساخت .

انگلیسها که در وجود میرزا ابوالقاسم قائم مقام مردی را نمی یافتند که بشود خرید یا فریفت یا تخویف و تهدید کرد و او را بدفع این غائله‌ها و انهدام این یاغیها مصمم یافتند درصدد برآمدند که به معیت ارتشهای دولتی ، افسران انگلیسی وابسته به « هیئت مستشاران استعمار » را به ایالات و ولایات و میان ایالات بفرستند تا اولا اشخاصی نظیر واتسون بتوانند بنویسند و بگویند که فرماندهان انگلیسی این موانع را از پیش پای شاه برداشتند و بدین طریق حقی برای خود بوجود آوردند و ثانیاً خوانین متنفذ را محافظت نموده بجای شاهزادگان ، که بمناسبت وجود قائم مقام دورانشان برآمده بود ، بنشانند . چنین بود که انگلیسها پس از انصراف از فرمانفرما درصدد برآمدند که ایلخانی یکی از ایالات فارس را وادار به انجام خدماتی کرده ، او را به محمدشاه نزدیک کنند و فرمانروائی خود را بتوسط او و امثال او ، که جنایتکاران و چپاولگرانی حرفه‌ای بودند ، برسرزمینهای مورد علاقه خود اعمال نمایند . ولی قائم مقام ، گویانکه چشمان نزدیک بینی داشت ، از دید وسیع و عمیقی بهره‌مند بود . او امکان نداشت که عمال خارجی را بهر لباس و هر مقام ، اعم از شاهزاده

۱- نقل از ناسخ التواریخ ، تاریخ قاجاریه .

یا خان، در مقام خیانت و خدمتگزاری با جنبی باقی گذارد و فرمانروائی انگلیسها را در سراسر جنوب تحمل کند. طبیعی بود که انگلیسها در چنین وضعی علیه این مرد بزرگ توطئه آغاز نهند و بتوسط ایادی خود « اورا متهم کنند که داعیه سلطنت در سر دارد و حال آنکه امروز معلوم و آشکار است که چنین هوائی در او نبوده است » (۱).

از نوشته‌های واتسون، منشی سفارت انگلیس، در مورد مبارزه بایاغان مذکور چنین مستفاد میشود که قائممقام با فرماندهی افسران انگلیسی توافقی نداشته و برعکس مایل بوده است که ارتش ایران در تحت فرماندهی افسران ایرانی بقلع و قمع مخالفان سلطنت محمد شاه اقدام نماید. ضمناً از همین نوشته‌ها پیداست که انگلیسها از قائممقام دل‌پرخونی داشته و برای بسط نفوذ خود در شاه و امکان حفظ جنوب و خوانین جنوبی در صدد طرد او بوده‌اند. واتسون البته این معنی را بزبان دیگری بیان میکند بدین‌طریق: « مدعی خطرناکتری هنوز در تکاپو بود. وزیر مختار انگلیس تأکید داشت که در اجرام قوا بمنظور سرکوبی فرمانفرما تأخیری نکنند ولی اهمال قائممقام و بیعلاقگی او نسبت به پرداخت مساعده به سربازان بحدی بود که سر هنری لیندزی بشون تا سوم فوریه نتوانست بسمت اصفهان حرکت کند... پس از حرکت او قوای دیگری نیز بفرماندهی معتمدالدوله فرستاده شد. در این هنگام قائممقام زمام حکومت را سخت در دست داشت و نفوذ آمرانه‌ای نسبت بشاه اعمال مینمود و شاه بندرت جرأت میکرد بزبردستانش فرمانی بدهد بی‌آنکه رضامندی صدراعظم را قبلاً جلب کرده باشد... » (۲).

پس از شکست شجاع‌السلطنه و قوای فرمانفرما در قمشه اصفهان از قوای دولتی، سر هنری بشون فرمانده انگلیسی باتفاق معتمدالدوله راه شیراز را پیش گرفتند. واتسون در مورد اصفهان در این هنگام مینویسد: « اصفهان دچار هرج و مرج کلی بود. لوطیهای شهر که در کارهای بیقانونی خود از ناحیه شیخ الاسلام و صدراعظم شاه متوفی (عبدالمخان امین‌الدوله که از عوامل انگلیسها بود) تشویق شده بودند به‌صف فرمانفرما پیوستند » (۳).

درواقع، هنگام فوت فتحعلیشاه در اصفهان، عبداله‌خان امین‌الدوله،

۱- از کتاب رؤیای صادقه تألیف محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه.

۲ و ۳- از تاریخ قاجار تألیف واتسون.

صدراعظم شاه ، که در جریان کار توپریزی فابویه از او یاد کردیم (۱) اندکی دور از اصفهان ، در تخت پولاد ، بود . او کمی پیش از فوت شاه مأموریت یافته بود که بمعیت هفت هزار سوار و پیاده ، بدنبال فرمانفرما که اندکی پیش از او رهسپار شیراز شده بود ، به آن شهر رفته نه تنها خوانین یاغی را گوشمالی دهد بلکه مالیات معوقه دولتی را نیز حسابرسی کند . اما شاه بزودی فوت کرد و امین الدوله همینکه خبر فوت شاه را شنید به تبعیت از همان منبعی که سراسر جنوب را الهام دهنده بود از تخت پولاد نامه‌ای برای حسینعلی میرزای فرمانفرما فرستاد که از میان راه به لشکرگاه او برگشته بمعیت این نیرو « بازوبند دریای تور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت را که از معادل ده کرور زر مسکوک بر زیاد است مأخوذ » (۲) نموده ، در اصفهان بر تخت سلطنت نشیند و متذکر شد که « دیر نباشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ تهران کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی » (۳) . اما فرمانفرما راه خود را ادامه داده در شیراز بسلطنت برخاسته ، خود را حسینعلیشاه نامید و بنام خویش سکه زد . از سوی دیگر برادر تنی فرمانفرما ، حسنعلی میرزای شجاع السلطنه ، که فرمانروائی کرمان را داشت فرزند خود را بمعیت لشکری مأمور تسخیر یزد نمود و خود بسمت شیراز بخدمت برادر رفت .

امین الدوله پس از آنکه باصفهان برگشت بازهم نامه‌هایی بشیراز فرستاد و فرمانفرما را اندرز داد که « اگرچه از کنار اصفهان سفر شیراز کردن پسندیده نبود باینهمه از آن پیش که یک تن در دارالخلافه تهران صاحب تخت و تاج شود و کار سلطنت بدو استقرار یابد با لشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن بلکه غلبه ترا افتد » (۴) .

در صفحات پیش دیدیم که عبدالله خان امین الدوله چگونه بدستور خارجیان در کار های دولتی خرابکاری مینمود و نیز در سطور گذشته ملاحظه کردیم که فرمانفرما چگونه روابطی با مأموران انگلیسی داشت اینک توجه مییابیم که این تفرقه اندازها از چه مرکزی سرچشمه میگرفته و برای در دست گرفتن جنوب کدام قدرت خارجی به توطئه چینی اشتغال داشته است .

پس از آنکه محمدمشاه بدستگیری قطعی قائم مقام در تهران بسلطنت

۱- رجوع شود به صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۱ این کتاب .
 ۲ و ۳ و ۴- نقل از ناسخ التواریخ ، تاریخ قاجاریه ، جلد دوم .

برقرار شد و ظل السلطان را از سلطنت ادعائی فرود آورد « در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یکدل و یکجهت شد . . . و معتمدالدوله را . . . به تسخیر فارس فرمان کرد و لیندزی صاحب انگریزی معلم توپخانه را . . . ملازم خدمت او نمود . . . از کاشان . . . معتمدالدوله با یک نیمه از لشکر از راه اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را باتفاق لیندزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساختند . . . در اصفهان لیندزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و . . . فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه به آهنگ اصفهان بیرون شده اند » (۱) . شجاع السلطنه در قمسه اصفهان شکست یافته فراری شد و « لیندزی صاحب از پس این فتح . . . بحضرت معتمدالدوله پیوست و معتمدالدوله . . . از قفای هزیمت شدگان برفت . اما لشکر فارس . . . هرکس بوطن خود گریخت . فرمانفرما و شجاع السلطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارگ متحصن شدند و از آنسوی ، معتمدالدوله . . . به شهر شیراز درآمده در تسخیر ارگ یکدل گشت » (۲) . سپس معتمدالدوله بدون جنگ و ستیز فرمانفرما و شجاع السلطنه را دستگیر و رهسپار تهران ساخته ، بدون فوت وقت بدفع یاغیان و مخالفان دیگر پرداخت .

در اینجا لازم است که نظر انگلیسها را نسبت به خوانین آدمکش و غارتگر فارس بدانیم . واتسون انگلیسی مینویسد : « پس از این جنگ (مقصود جنگ قمشه است) سر هنری لیندزی بشون بیدرنگ رهسپار شیراز شد و دریافت که وضع شهر قرین اغتشاش کامل است . ایلخانی یکی از ایلات فارس که مورد تعدی و غارت فرمانفرما واقع شده بود درصدد برآمد که روزگار بدبختی او را معتنم شمرده ، از ستمکاری وی انتقامجویی کند و در عین حال خدمت ! شایانی به محمدشاه ! انجام دهد . لذا در موقع نزدیک شدن قوای شاه ، خیابانهای مشرف بشیراز را مسدود کرد و راه فرار را بروی فرمانفرما و شجاع السلطنه بست » (۳) . اینک ببینیم که این ایلخانی خدمتگزار که مورد غارت و تعدی فرمانفرما قرار گرفته و با تقدیم خدمات خود درصدد کسب محبوبیت در نزد شاه و قائم مقام برآمده بود کیست . ناسخ التواریخ مینویسد : « پس از آنکه معتمدالدوله ، فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه دارالخلافه نمود اراضی فارس را به تحت فرمان کرد و بدفع

۲۰۹- نقل از ناسخ التواریخ . تاریخ قاجار جلد دوم .

۳- تاریخ قاجار به تألیف واتسون منشی سفارت انگلیس در تهران .

مخالفین پرداخت . نخستین ، محمدعلیخان ایلخانی قشقائی و میرزا محمدفنائی را گرفته روانه تهران نمود اما ولیخان ممسنی که روزگاری دراز میرفت که با فرمانگزاران فارس طریق فرمان نمیسپرد و در عصیان با کارداران دولت نامبردار بود هم درین وقت ده هزار تن سوار گرد خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضه نهب و غارت میگذاشت ، قلعه گل و گلاب و قلعه سفید ... از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود مع القصه معتمدالدوله یک تن از ملازمان خود را بدو فرستاد ولیخان ، محمدباقر خان پسر خود را بنزدیک معتمدالدوله فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند . معتمدالدوله ... گفت تا محمدولیخان را دیدار نکنم هرگز نزد من موقت نباشد پس محمدولیخان ... اموال و ائقال خود را در قلعه سفید جای داده نگهبان برگماشت ... و خود بشهر درآمده نزدیک معتمدالدوله حاضر گشت . مردمان از دیدار او عجب کردند ... و متفوقالکلمه گشتند که دیو بیابانگرد بیای خویشان به بند آمده ، رها کردن او از خرد بعید است . لاجرم معتمدالدوله فرمان کرد تا او را گرفته بازداشتند « (۱) . پس از آن محمد ولیخان مأموران دولتی را اغفال نموده راه فرار پیش گرفت . « یک دوماه که بدینگونه رفت و این خبر در تهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد ، پادشاه ... معتمدالدوله را فرمان کرد که ... خویشان از شیراز بیرون شو و ولیخان را در هر بیغوله که باشد دستگیر کرده و دست بسته بحضرت فرست پس معتمدالدوله ... با سپاهی بزرگ خیمه بیرون زد و ... راه برگرفت . ولیخان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشان را بقلعه گل و گلاب رساند ... خواجه حسین گلایی ... مقدم او را مبارک داشت و قلعه گل را که در فرود قلعه گلاب واقع است بدو سپرد و او ... خود با لره‌های ممسنی اطراف بیابان گرفت « (۲) . سرانجام معتمدالدوله او را گرفته روانه تهران ساخت و بدین طریق « قاطعان طرق را یکباره دست طمع مقطوع گشت ، (۳) . پس از دفع غائله فارس بنستور قائم مقام ، رضاقلی میرزا نایب‌الایاله ، فرزند فرمانفرما ، بیاری کنسول انگلیس به بوشهر و از آنجا باتفاق دونفر از برادران خود ، نجفقلی میرزا و تیمور میرزا ، بلندن رفت و دولت انگلیس برای هر یک از ایشان ماهی سیصد تومان مقرری قرار داده به

۱۳۰۲ و ۳- ناسخ التواریخ . تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحه ۳۴ .

بغدادشان فرستاد . شجاع‌السلطنه و سایر شاهزادگان یاغی نیز که بمسئور قائممقام در قلعه اردبیل زندانی شده بودند پس از قتل او « بستتاری عمال انگلیس از قلعه فرار کرده به بغداد رفتند . دولت انگلیس برای هریک وظیفه و مقرری قرار داد و بعداً پس از فوت ایشان این مقرری را درحق فرزندانشان برقرار ساخت که هر ساله از کنسولگری انگلیس در بغداد دریافت می‌داشتند » (۱) .

ژنرال فربه جاسوس فرانسوی نژاد انگلیسی در سفرنامه خود بایران و افغانستان می‌نویسد : « انگلیسها ایلات جنوبی ایرانرا مجذوب خودساخته‌اند بطوریکه بیک اشاره ممکنست سرشورش برداشته ، سلطنت قاجارها را بخطر اندازند . بعلاوه با این شاهزادگانی که از انگلیسها مقرری دریافت می‌دارند و تحت نفوذ انگلیس زندگی می‌کنند سهولت میتوان این مملکت را درهم ریخت . کمترین اثر این حادثه از دست رفتن ایلات جنوبی ایران خواهد بود » (۲) .

هنگامی که این جریانات را با آنچه وزیر انگلیسی ، جان استرچی ، در کتاب پایان امپریالیسم نوشته است تطبیق کنیم (۳) بهحقیقت مطلب بیشتر نزدیک میشویم و ضمناً درمی‌یابیم که مرد بزرگ و وطن‌پرستی نظیر میرزا ابوالقاسم قائممقام بجه دلیل با انگلیسها و از جمله با فرماندهی افسران انگلیسی ابراز مخالفت مینموده . او در حقیقت آراستقرار نفوذ بریتانیا در جنوب ایران بتوسط عمال انگلیس ، از شاهزاده گرفته تا خان ، بیمناک بوده است . نفوذ انگلیس در جنوب و مشرق روتوسعه بود و مردی که درصدد بود چنین نفوذی را از ریشه برکند خود ریشه‌کن شد .

ژنرال سرپرسی سایکس مأمور حکومت انگلیسی هند درلیس جنوب ، در سفرنامه خود بنام ده هزار میل در ایران می‌نویسد : « دولت انگلیس برای تسلط بر هندوستان و افغانستان و بلوچستان ، بسط و توسعه نفوذ و سیطره خود را در ایران لازم و واجب میدانند » . برای تحقق چنین امری لازم بود که رجال مدبر و زیرک و توانا از رأس حکومت ایران برداشته و نابود شوند و دست‌پروردگانی که خون خود را با طلای استعمار مسموم کرده

۱- از کتاب « دست پنهان سیاست انگلیس در ایران » اثر آقای

خان‌ملک ساسانی .

۲- سفرنامه فربه .

۳- به صفحات ۲۱۷ ، ۲۱۸ و ۲۲۱ این کتاب مراجعه شود .

بودند جانشین ایشان کردند . اما واتسون در این مورد بزبان خاص خود چنین مینویسد : «آشفتگی و پریشانی ناشی از پافشاری مصرانه قائممقام دراینکه بکسی اعتماد (۱) نکند ورشته تمام امور را در دست داشته باشد تا حدی تحمل شد . بهار سال ۱۸۳۵ بدون پیشامد مهمی گذشت ... سرانجام شاه درصدد برآمد که برای حفظ تاج و تخت خود و آسایش خلق ! به اقداماتی دست بزند ... فرمان داد تا قائممقام و سپس فرزندان او را دستگیر کردند ... بلافاصله چنانکه انتظار میرفت اتهامات بسیاری برضد آن مرد افتاده پیش کشیدند و شاه را درباره فسادى که در کار صدراعظم و عیبهای دستگاه صدارت او بود « اقعاع » کردند . در نتیجه فرمان صادر شد که صدراعظم را در زندان خفه کنند و این فرمان در شب ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ اجرا گردید » (۲) .

گناه بزرگ میرزا ابوالقاسم « اعزام محمد میرزا بسوی هرات و دلیل مخالفت انگلیسها با او نیز همین موضوع بود » (۳) یا بعبارت بهتر و جامع تر باید گفت از همان هنگام که میرزا ابوالقاسم استیفای حقوق ارضی و سیاسی ایران را در زمان عباس میرزای نایب السلطنه بابرقرار کردن نظم در خراسان و فرستادن محمد میرزا بسوی هرات آغاز نهاد مأموران حکومت انگلیسی هند یقین حاصل کردند که در زمان حیات و قدرت چنین مردی قادر باجرای نقشه های سلطه طلبانه خویش در حدود مرز مشرق نخواهند بود . اقدامات بعدی قائم مقام در زمان صدراعظمی و در زمینه دفع شورشها و توطئه های استعماری جنوب و فرستادن معتمدالدوله برای رفع این غائله ها استنباط انگلیسها را تأیید نمود . تصادفی نیست اگر نویسندگان انگلیسی ، در حالیکه عوامل ایرانی خود را میستایند ، از چنین مرد بزرگی ببدی و زشتی یاد می کنند . متأسفانه در بعضی از تواریخ که بتوسط بعضی از استادان ! تاریخ نوشته شده قضاوت انگلیسها نسبت به قائم مقام عیناً نقل شده است چنانکه در کتاب « میرزا تقیخان امیرکبیر » که بنام مرحوم عباس اقبال و پس از مرگ او انتشار یافته عیناً همان بدگوئی های بیرحمانه و قضاوت های غیر واقعانه و با نفرت و کینه ای استعمارگرانه نقل شده است .

۱- بنظر میرسد که منظور از این «کسی» عمال انگلیس و «مستشاران نظامی استعمار» است .

۲- تاریخ قاجار تألیف گرنت واتسون .

۳- از آقای محمود محمود مؤلف تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس .

گناه دیگر قائم مقام این بود که با انعقاد يك قرارداد بازرگانی با بریتانیا براساس امتیازات عهدنامه ترکمانچای موافقت نمی‌کرد. واتسون مینویسد: «حکومت شاه در آن هنگام معتقد بود که تجارت وارداتی انگلستان مقدار سرشاری از طلای ایرانرا هر ساله خارج می‌سازد درحالیکه از آن تجارت نفعی برای ایران متصور نبود. سرجان کمپل معتقد بود که نماینده مستقیم دربار لندن بیش از نماینده کمپانی هند شرقی می‌تواند در دربار ایران نفوذ داشته باشد. بدین لحاظ مسترالیس بعنوان سفیر دولت بریتانیا با ایران آمد. او مأموریت داشت که مذاکرات با دولت ایران را بمنظور انعقاد عهدنامه بازرگانی تجدید کند. اما صدر اعظم هنوز از تأسیس کنسولگری انگلیس در قلمرو شاه جلوگیری می‌کرد و پافشاری داشت که سفیر انگلیس در این باره اصرار نرزد و آن را برای موقع مناسب تری بگذارد. . . ایس معتقد بود که مدت تعویق این موضوع در واقع نامعلوم است» (۱).

پرفسور ادوارد براون مینویسد: «هرچند که شاه جوان می‌توانست متشکر باشد که انگلیس و روس وسائل رسیدن او را به تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان مزبور بدین طریق شروع بمداخله در کار ایران کردند علامت مشؤوم و سابقه خطرناکی برای ایران شد. در همین سال عزل و قتل میرزا ابوالقاسم معروف به قائم مقام، که قویترین وزیرشاه بود، اتفاق افتاد» (۲).

بهر حال این قوی ترین وزیر پادشاه که بقول سرپرسی سایکس، شخصیت ممتازی بود و تسلط فوق‌العاده‌ای بدست آورده بود (۳) در راه جاه طلبیهای بریتانیا بایستی از میان میرفت. لازم است در اینجانشنتمسابق‌الذکر سرپرسی سایکس را تکرار کنیم که: «دولت انگلیس برای تسلط بر هندوستان و افغانستان و بلوچستان، بسط و توسعه نفوذ و سیطره خود را در ایران لازم و واجب میدانست» (۴).

برای تحقق چنین امری لازم بود که مرد نادانی نظیر حاجی میرزا آقاسی بصدارت برسد و این کار نیز شد و آنچه هم که نباید بشود

- ۱- تاریخ قاجار تألیف واتسون.
- ۲- از تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور ادوارد براون انگلیسی.
- ۳- تاریخ ایران جلد دوم. تألیف سرپرسی سایکس.
- ۴- سفرنامه سرپرسی سایکس بنام ده هزارمیل در ایران.

بمنصه ظهور رسید .

میرزا ابوالقاسم که برای ریشه‌کن ساختن شجره فساد در جنوب و مشرق عزم جزم کرده بود بزودی با واکنش استعمار روبرو شد و با آنکه مرد بسیار بزرگی بود طعمه مرد بسیار کوچکی گردید . محمدشاه « با میرزا نصراله اردبیلی صدرالممالک و محمد حسینخان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدمیر او همداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خود میدانست نیز آگاه کرد . . . اینوقت از حضرت پادشاه کس باحضر او (قائم مقام) برسد و او را طلب فرمود . . . قائم مقام بیاغ نگارستان درآمد . . . برحسب فرمان . . . نژخیم ادوات نگارش او را گرفته از بالاخانه دلگشا فرود کردند و در بیغوله‌ای که حوضخانه خوانند محبوس داشتند و درشب سلخ صفرش خپه کردند » . (۱)

★

★ ★

تملك ایران جنوبی

از اواخر دوران فتعلیشاه ، که بعد از تمام شکستها ، بر روی سکه‌زرش « شاه کشورستان » نقش زده بود ، و خصوصاً از آغاز سلطنت محمدشاه و بعد از قتل قائم مقام ، نفوذ مأموران استعماری روس و انگلیس بعدی رسیده بود که انجام کمترین کاری بدون جلب رضایت ایشان ممکن نبود : هر يك از ایندو دولت منطقه نفوذ خاصی داشتند و بعلاوه در مرکز کشور نیز از مداخله در امور افراد ایرانی خودداری نمی‌کردند . هر جاه‌طلبی که دعوی ریاست داشت بایشان متوسل میشد و هر روزیری که طالب دوام وزارت خود بود بدستور ایشان عمل میکرد . مخالفت با نفوذ ایندو دولت موجب میشد که مال و مقام وحتى جان مخالف بر باد رود . بدین منوال بود که شاهزادگان ، وزیران ، تاجران بزرگ و اعیان علی رغم ایمان مذهبی و غرور ملی مردم در هر موقعی که ضرورت مییافت بزیر حمایت نمایندگان خارجی میرفتند و خارجیان نیز از این ممبره‌های وافر برمیداشتند . بدینقرار میکروب بیماری جدیدی از آن به بعد در وجود زمامداران ایرانی رخنه نمود که عبارت از همان بیگانه پرستی و عدم توجه بافکار عمومی است . با بهره‌برداری از این روحیه استعماری جدید دستگاه و نفوذی که

۱- از ناسخ التواریخ .

مأموران حکومت هند در میان سران ایلات یافته بودند ، دولت بریتانیا موفق شد که سلطه قاطع خود را بر نواحی جنوبی و شرقی ایران مستقر سازد و حکومت ایران را نیز در طریق حفظ سلطه خود بر این نواحی وادار به تسلیم نماید .
جان استرچی ، وزیر جنگ انگلیس در گابینه اتلی ، در کتاب «پایان امپریالیسم» مینویسد :

«دولت بریتانیا تقریباً يك قرن پیش از آنکه کسی از نفت خبری داشته باشد غنی ترین مناطق نفت خیز در کرانه های خلیج فارس را بخاطر امپراتوری هند تصرف نمود . امروز بنظر میرسد که مجموعه این مناطق در ایران جنوبی که به حساب هندوستان تحت تملک بریتانیا در آمدن غنی ترین مایملک بریتانیا بوده ، تاحدی که بریتانیای کبیر هیچگاه نظیر آن را ندیده است» .

اگر بگفته این رجل سیاسی انگلیس اعتماد کنیم باید بگوئیم که ایران از همین زمان بدو منطقه نفوذ اصلی منقسم شده بوده است تاحدی که انگلیسها ایران جنوبی را جزو مایملک خود میپنداشته اند .

✱

✱ ✱

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در شب ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ (سلخ صفر ۱۲۵۱) بقتل رسید و با قتل او يك حریف کاردان و زورمندی از پیش پای انگلیسها برداشته شد .

يك درس و يك امید

از سوی دیگر ، کامران میرزا حاکم هرات و یار محمدخان وزیر او که در زمان حیات عباس میرزا و محاصره اول هرات حق حاکمیت ایران را بر آن شهر پذیرفته بودند به تحریک انگلیسها نوای استقلال ساز کردند و حتی بنای تهدید سیستان را گذاشتند . در این هنگام آلکساندر بورنس انگلیسی در افغانستان مشغول بود که دوست محمدخان امیر کابل و کهن دلخان امیر قندهار را وادار کند که از دوستی با ایران سرباز زنند . جان ویلیام کی مینویسد : « آلکساندر بورنس عقیده داشت که افغانستان را در تحت امارت دوست محمدخان متحد نموده ، علیه دولت ایران وادارند . مستر مکنایل وزیر مختار انگلیس مقیم دربار تهران هم همین عقیده را داشت ولی حکومت هندوستان باین امر رضا نمیداد» . علت ضدیت حکومت هند با دوست محمدخان ،

امیر کابل، و کهندلخان، امیر قندهار، این بود که دوست محمدخان را متمایل بایران میدانستند و از روابط اطاعت آمیز کهندلخان با ایران نیز اطلاع داشتند. این بود که انگلیسها درصدد برآمدند که جمیع امارات افغانستان را در تحت سلطنت واحد شاه شجاع و حکومت نهانی خویش درآورند.

اولین اقدام انگلیسها علیه افغانستان این بود که پیشاور را از افغانستان منتزع و به امیر سند واگذار نمودند. دوست محمدخان نیز که این بدید بدولت ایران متوسل شد.

در این هنگام بود که محمدشاه، با وجود تمام کوششهای وزیرمختار انگلیس در تهران، برای استقرار نظم در هرات و بفرمان درآوردن حکومت آن دیار عازم آن شهر گردید و از طرف انگلیسها نیز الدرد پاتنجر (۱) برای تقویت استحکامات و دفاع هرات به یار محمدخان و کامران میرزا معرفی شد.

محمدشاه در ۲۲ نوامبر ۱۸۳۷ (۲۲ شعبان ۱۲۵۳) یعنی قریب دو سال و پنج ماه پس از قتل قائم مقام به محاصره مجدد هرات اقدام نمود و پس از ده ماه محاصره در اثر بی لیاقتی و نادانی خود و وزیرش، حاجی میرزا آقاسی، بدون کسب هیچ نوع نتیجه مثبتی دست از محاصره هرات کشید و قشون خود را از پیرامون آن شهر برداشته عازم تهران شد (۹ سپتامبر ۱۸۳۸ مطابق با ۱۹ جمادی الاول ۱۲۵۴).

در این هنگام انگلیسها که در نظر داشتند افغانستان را در شمار مستملکات خویش درآورند و از آنجا سایه نفوذ خود را برای ایالات شرقی ایران و ممالک آسیای مرکزی پهن کنند درصدد برآمدند که آن سرزمین را از زیر نفوذ ایران یکباره خارج سازند.

فرمانروای انگلیسی هند در آثرمان می کوشید که حمله با افغانستان را اقدامی در جهت حفظ حدود هند از تحریکات دولت ایران قلمداد نماید. بدین لحاظ در اعلامیه ای که در اول اکتبر ۱۸۳۸ صادر نمود اعلام داشت که «دلیلی که دولت انگلیس را وادار باین اقدام نموده تجاوز قشون ایران به افغانستان و پیشروی در این کشور است... امراء قندهار یعنی برادرهای امیر دوست محمدخان سر تسلیم پیش پادشاه ایران فرود آورده اند... فعلا امراء قندهار در محاصره هرات با دولت ایران مساعدت مینمایند... در این صورت مادامی که کابل در تحت فرمان امیر دوست محمد خان میباشد هرگز نمیتوان امیدوار شد که امنیت و آسایش

1 - Eldred Pottinger

در همسایگی ما وجود داشته باشد... در این موقع توجه مخصوص فرمانروای کل هندوستان به اهمیت مقام شجاع‌الملک و تقاضاهای مشروع! او جلب گردید» و سپس می‌افزاید: «... در این صورت وسائل دیگری باید برای حفظ امنیت و منافع خود اتخاذ نمائیم. سعادت و ترقی متصرفات ما در شرق محتاج به اتخاذ یک چنین وسائل مؤثری میباشد... بنابراین فرمانروای کل هندوستان تصمیم گرفته است که برفتن شاه‌شجاع‌الملک بافغانستان از طرف حکومت هندوستان مساعدت کند... لازم بود که دوست باوفای ما، مهاراجه رنجیت‌سینگ، نیز در این عزم و اقدام شرکت نموده، داخل در اتحاد دولت انگلیس و شاه‌شجاع شود» و سپس می‌افزاید: «... از روی دلایل عقلی میتوان امیدوار بود که آزادی و امنیت تجارت بطور کلی تأمین شده، روبه ترقی خواهد رفت و نام نیک! و نفوذ عادلانه! بریتانیای کبیر مقام مناسب خود را در میان ملل آسیای مرکزی استحقاقاً بدست خواهد آورد... و بکرشته سدهای محکم و دائمی در مقابل دسائس و تجاوزات دشمنان اتخاذ خواهد شد» (۱).

خطر حمله ایران بافغانستان بهانه‌ای بیش نبود چه قشون ایران در نه سپتامبر ۱۸۳۸ هرات را ترك نموده و این اعلامیه بیست و سه روز پس از آن صادر شده و حمله قشونهای انگلیس و متحدین او بافغانستان در دهم دسامبر ۱۸۳۸ آغاز نهاده است.

درواقع غرض انگلیسها از معاهده سه‌جانبه و نتایج آن این بود که دوست‌محمدخان را از امارت کابل و کهندلخان را از امارت قندهار خلع نموده، هرات را، پس از پایان دادن به محاصره آن شهر بتوسط ارتش ایران، در جزو قلمرو یکپارچه شاه‌شجاع در آورند و سپس مأموران انگلیسی حکومت هند را در زیر نقاب چنین شاهی بر سر نوشت آن مملکت حاکم گردانند. قرار بر این شد که پس از تسخیر افغانستان، مناطق بلخ و سیستان و بلوچستان و اطراف آن ضمیمه قلمرو شاه شجاع شود.

در دهم دسامبر ۱۸۳۸ انگلیسها باتفاق سیکها و اردوی شاه‌شجاع جمعاً به تعداد ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر بسمت افغانستان روان شدند. دوست‌محمدخان بزودی گرفتار آمد. کهندلخان بدولت ایران پناهنده شد و شجاع‌الملک بکمک انگلیسها بتاج و تخت رسید.

جان ویلیام کی مینویسد: «در ششم ماه اوت ۱۸۳۹ شاه‌شجاع‌الملک

۱- نقل از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول.

دراثر صدای کیسه‌های پول و بی‌سرنیزه‌های بریتانیای کبیر ، درمیان لباس زردوزی و جواهرنشان وارد قصر بالاحصار شد در رکاب شاه سرویلیام مکتوتین و سرآلساندر بورنس روان بودند تا این عروسک ... را سلطنت افغانستان بشانند . سکنه کابل ... همه میدانستند که این دولت انگلیس است که او را بافغانستان آورده و روی تخت‌مینشانده (۱) . همین نویسنده انگلیسی مینویسد : « در اینجا باید بدون شرم و خجالت اعتراف نمود که سیاست چه در معنی و چه در عمل بطور کلی از حقیقت و شرافت عاری است » .

در آغاز سال ۱۸۴۰ تمام خاک افغانستان به تصرف قشون انگلیس درآمده ، انگلیسها موفق شده بودند که افغانستان را نیز مانند هندوستان در دایره مستملکات خویش وارد سازند . شاهشجاع فقط حائل بود برای آنکه استعمار انگلیس را از نظر مردم غیور افغانستان پوشیده دارد .

سرادوارد لدویچ میتفورد جاسوس انگلیسی که در سال ۱۸۴۰ (۱۲۵۶) در مناطق ایران و افغانستان به عملیاتی اشتغال داشته است مینویسد : « این پادشاه بازیچه ماست که آورده در کابل به تخت نشانده ایم . این عمل بدون تردید یکی از شاهکارهای سیاسی فرمانروای کل هندوستان است که یکی از متنفذین بومی را در ظاهر بروی تخت نشانده ، جلوی فریادهای سکنه را بگیرد در حالی که قدرت و نفوذ حقیقی در دست عمال انگلیسی است » (۲) . این داستان موهن بدینجا خاتمه نیافت : مردم که از حقیقت زیر پرده اطلاع داشتند بزودی در تمام خاک افغانستان دست به اتحاد زدند .

یارمحمدخان ، وزیر هرات ، در این زمان در رأس دشمنان انگلیس واقع شده ، به متحداختن سران قبایل افغانی علیه قشون اشغالگر اشتغال داشت . در واقع « هنوز صدای شیپور پادشاه ایران شنیده میشد که کامران‌شاه و یارمحمدخان بنای مخالفت را با دولت انگلیس گذاشتند ... و چند روزی بیش نگذشته بود که حکومت هرات از ضدیت با ایران نادم و آرزومند برگشتن پادشاه ایران شد . ولی در این زمان دولت انگلیس آنچنان دولت ایرانرا دلیل و بیچاره نکرده بود که بانجام عملی خلاف میل انگلیسها قادر باشد » (۳) .

- ۱- تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی . نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس .
- ۲- سفرنامه میتفورد ، اقتباس از روابط سیاسی .
- ۳- تاریخ جنگهای افغانستان .

یار محمدخان وزیر هرات از همان روز مراجعت شاه بنای مخالفت و ستیزه‌جویی را با پاتنجر انگلیسی گذاشت و دستور داد که افسران و مأموران انگلیسی خاک هرات را ترك گویند. کامران و یارمحمدخان بشاه نوشتند که برای خاطر پول به انگلیسیها نزدیک شده بوده‌اند و از او برای اداره امور هرات کسب تکلیف نمودند. یارمحمدخان اصرار داشت که ایران از نو بهرات لشگرکشی کند. برادران دوستمحمدخان نیز که بایران پناهنده شده بودند همین تقاضا را داشتند اما محمد شاه با تمام نفرتی که از انگلیسیها پیدا کرده بود توجهی باین تقاضاها ننمود. علت این بود که انگلیسیها در این زمان حاجی میرزا آقاسی را بسمت خود جلب نموده بودند، وانگهی حاجی لیاقت مداخله در چنین امور پیچیده‌ای را نداشت.

میتفورد انگلیسی مینویسد: « اول یارمحمدخان نماینده خود را نزد آصف‌الدوله والی خراسان فرستاد تا او قشون فرستاده در اخراج مأموران انگلیسی باو کمک کند... اما آصف‌الدوله مرد عاقلی است و مایل نیست با انگلیسیها درافتد... یارمحمدخان پس از یأس از آصف‌الدوله به تهران مراجعه نمود. (۱)

در این هنگام یارمحمدخان در افغانستان و ممالک آسیای مرکزی به عملیات تبلیغی ضد انگلیسی اشتغال داشت چون او با خبر بود که اهالی بریتانیا چه بلای بی‌سرمه‌ای بر مردم هند آورده‌اند. او « متوالیاً بدولت ایران متوسل شد و التماس کرد که شاهنشاه ایران یکبار دیگر با افغانستان متوجه شود تا ببیند که سکنه افغانستان چگونه از شاهنشاه خود استقبال نموده، جان خود را فدای او خواهند کرد ولی حاجی میرزا آقاسی ابداً باین حرفها گوش نمیداد. (۲)

میتفورد مینویسد: « یارمحمدخان دشمن بزرگ منافع سیاسی ما میباشد. او مرد مطلعی است و میداند که ما در هندوستان چه میکنیم. نتیجه دوستی و حمایت ما را هم میداند و آگاه است که این دوستی سرانجام منجر به استیلا و تصرف دائمی خواهد شد. (۳)

فرمانروای حکومت انگلیسی هند برای یکسره کردن کار یارمحمدخان منتظر بود که جای پای خود را در افغانستان محکم کند. ولی اشتباه

۱ و ۳ - سفرنامه میتفورد.

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس.

این انگلیسی سرد بی‌پروا که غیرت و شرافت مردم افغانستان را در نظر نگرفته و برای اشغال خانهٔ ایشان فقط به پخش زر در میان عده‌ای از زورمندان پرداخته بود بزودی کار خود را کرد. جان‌ویلیام کی انگلیسی مینویسد: «در نوامبر سال ۱۸۴۱ تمام طبقات ملت افغانستان بر ضد انگلیسها اتحاد نموده بودند». انگلیسها نخست با خاطری آسوده کوشیدند که روشهای آزموده در هند را در این سرزمین نیز بیازمایند و به پیروی از عملیات غیرشرافتمندانهٔ خود در هند، در افغانستان نیز قبایل سنی و شیعه را بجان هم اندازند و خون این ملت را با دست خود ایشان بر خاک ریزند و همینکه خونها ریخته شد و ضعف بر پیکر آن ملت مستولی گردید خائنان خریدار شده را مثل عروسکهای خیمه‌شب‌بازی در مقامات حکومتی بنشانند و خود در پس پرده و بدست این عروسکهای بی‌جان به تضعیف جسم و روح این ملت غیور، آنها را با تمام وسائل غیرشرافتمندانه، ببردازند.

استقرار انگلیسها در افغانستان تمام مشرق ایران و ممالک آسیای مرکزی را تهدید میکرد اما چنین تهدیدی بکوشش افغانها بزودی از میان رفت: در بامداد روز دوم نوامبر ۱۸۴۱، پیش از خورشید، پرچم انقلابیون افغانی نورافشانی آغاز نهاد و خانهٔ آلکساندر بورنس، توطئه‌گر فرومایهٔ انگلیسی، در کابل به محاصره افتاد. این شخص معاون نمایندهٔ سیاسی انگلیس بود و جمیع صفات ردیالانهٔ استعمارگران متجاوز را در خود یکجا جمع داشت. انقلابیون او و برادرش را بقتل رساندند و این کمترین کیفر و مجازات عادلانه‌ای بود که انسانهای میهن‌پرست میتوانستند برای تنبیه چنین فرومایگان جنایتکاری در نظر گیرند. پس از آن، انقلابیون، شاه‌شجاع‌المک را در کاخ او و مکتوبین، نمایندهٔ سیاسی انگلیس را، که در خارج شهر کابل منزل داشت، محصور نمودند. انگلیسها که مهمات کافی نداشتند و قادر به مقابله با چنین سیل خشمناک غرور و میهن‌پرستی نبودند از در نیرنگ وارد شده، تقاضای صلح کردند. این تقاضا برای کسب فرصت بود تا، با استفاده از آن، سران ایلات و طوایف را خریداری کنند. اقدام انگلیسها در این زمان برای برانگیختن رؤساء طوایف شیعی و ایجاد صحنه‌های جنگهای خونین مذهبی از ردالت و پستی این نمایندگان تمدن غریب حکایت می‌کند. البته این اقدامات بجائی نرسید چون زمان انقلاب در دست مردم بود.

بزودی انقلابیون که چیزی جز اخراج انگلیسها نمیخواستند قوای انگلیسی را در همه جا به محاصره انداختند. فرمانده کل این قوا در ۲۴ نوامبر

۱۸۴۱ به نماینده سیاسی انگلیس نوشت که بعد از این دفاع و جنگ فایده‌ای نداشته و او قادر به محافظت خود در افغانستان نمیباشد. در واقع، افغانها تمام قوای ساخلوی انگلیس را در تمام نقاط منکوب نموده، بکابل رو آور شده بودند. انگلیسها بناچار متعهد شدند که قشون خود را از افغانستان بیرون ببرند اما اصرار داشتند که این کار بطور شرافتمندانه‌ای صورت بگیرد. آنها غافل بودند که شرافت انسانی خود را از همان بدو حمله بافغانستان و اقدام به اسارت و توهین و تحقیر يك ملت شریف از دست داده‌اند. معهداً با سران انقلابیون از رزمداکره وارد شدند تا قرارداد شرافتمندانه‌ای برای نجات شرافت! قشون انگلیس با امضاء برسانند. این قرارداد با امضاء رسید و قرار شد که قشون انگلیس بدون آنکه مورد تعرض افغانه قرار گیرد روانه هند شود. اما شرافت! به انگلیسیان اجازه نمیداد که بدون انجام آخرین توطئه‌های خونین خاك افغانستان را بمردم آن سرزمین باز گذارند لذا در عین حال که از صلح و شرافت دم میزدند به پاشیدن پول در میان سرداران افغانی پرداختند تا شاید میان ایشان تفرقه اندازند. نتیجه‌ای که از این آخرین توطئه‌های شرافتمندانه! حاصل شد شعله‌ور ساختن خشم افغانها بود. بدین ترتیب سران انقلاب برخواسته‌های خود افزودند و تقاضا کردند که انگلیسها تمام مهمات و اسلحه خود را تسلیم نموده، افسران زن و فرزندان را بگروگان بپارند. تقاضای چنین تضمینی معلول عدم اعتمادی بود که بقول و شرف انگلیسها داشتند. وانگهی در همین لحظات نیز اعمالی از انگلیسها سرمیزد که این سوء ظن و بدبینی را تشدید میکرد بدین قرار که آقای سرویلیام مکنوتین، نماینده سیاسی حکومت هند، در صدد برآمد که محمد اکبرخان، پسر دوستمحمد خان، را که بنازگی از ترکستان به کابل برگشته و بریاست سرداران افغانی برگزیده شده بود با چرب زبانی و وعده و وعید خریداری نموده، طرح شرافتمندانه‌ای! با او ریخته، باوی کنار بیاید و او را بسمت خود بکشد. بدین منظور مکنوتین تقاضای ملاقات محمد اکبرخان را نمود. این ملاقات بزودی انجام یافت ولی محمد اکبرخان که از این تقاضای توهین‌آمیز انگلیسها سخت متغیر شده بود دستور داد که سرویلیام مکنوتین و دو افسر انگلیسی همراه او را توقیف نمودند و سپس آقای سرویلیام مکنوتین را بدست خود کشت در حالیکه این مرد لیره‌پرست بی‌ای محمد اکبرخان افتاده ملت‌مسانه میگفت از برای خدا! این شخص، دوستمحمدخان، پدر محمد اکبرخان، را یکی از زندان‌های هند فرستاده و در صدد بود که زندانی بزرگ نیز برای ملت افغان بوجود آورد. او شرافت ملت افغان را در راه لیره، بزرگترین خدای تمدن

غرب ، پایمال اغراض و جاه طلبیهای نامشروع حکومت انگلیسی هند ساخته بود . او جنایتکاری بیش نبود وحقاً بایستی محکوم بمرگ میشد .

پس از اعدام نماینده سیاسی انگلیس ، مستر پاتنجر بجای او برقرار شد . این شخص ، شرایط سخت افغانها را که سرانجام شرافت سربازی انگلیسها را ملوکمیساخت پذیرفت : توپخانه خود را باضافه چهارده تانک رویه وعده ای از افسران خود را بعنوان گروگان به انقلابیون تسلیم نمود و تعهد کرد که قشون انگلیس را بفوریت از کابل حرکت داده ، سایر قسمتهای ارتشی را نیز هرچه زودتر روانه هند نماید . او تمام توپهای ارتش خود را ، بجز چند عراده ، و تمام تفنگها و مهمات این ارتش را تسلیم نمود . این قرارداد در ذیقعدۀ ۱۲۵۷ میان سرداران افغانی و سران انگلیسی بامضاء رسید .

در ششم ژانویه ۱۸۴۱ ، بدین ترتیب ، باقیمانده ارتش انگلیس مرکب از ۱۶ هزار نفر از کابل حرکت کرد اما مردم افغانستان که از توطئه ها و حيله گریها و فتنه انگیزیها و سرانجام از توهین بزرگ انگلیسها تنفر و خشمی زائدالوصف احساس میکردند در میان راه همه را کشتند جز يك طبیب نیمه جانرا که بتواند برای جنایتکاران بزرگ خبر ببرد .

در این هنگام حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران بود و همین خود برای درک این مطلب کافی است که چرا در این زمان دولت ایران به حمایت افغانها برخاست و از این قضایا بسود استقلال سیاسی ما بهره برنگرفت .

در ذکر پستی و ناتوانی حکومت ایران در این عهد همین بس که دولت ایران در چنین شرایطی به انعقاد يك قرارداد تجارتي بادولت انگلیس تن در داد که نظیر عهدنامه تجارتي ترکمانچای بود . نماینده ایران برای انعقاد چنین عهدنامه ای میرزا ابوالحسنخان شیرازی وزیر « دول خارجه » ، از جیره خوران بنام انگلیسها ، بود . این قرارداد در ۲۷ اکتبر ۱۸۴۱ (۱۲ رمضان ۱۲۵۷) انعقاد پذیرفت یعنی درست هنگامی که افغانه ، ارتش عظیم انگلیسی را بیچاره کرده بودند .

★

★ ★

پس از خفه کردن میرزا ابوالقاسم قائممقام زمام حکومت متزلزل ما در اختیار يك شاه ناتوان و يك ملای نادان افتاد . در عهد این دو مرد

مکتب افکار عمومی
در برابر
استبداد استعماری

بیچاره حکومت ایران عبارت از نقابی بود که استعمار خارجی را از نظر مخفی میداشت. یکچنین کیفیت مخفی استعماری بمراتب شوم تر و بد فرجام تر از نظام استعماری اعلام شده بود. بدین قرار، هرج و مرج استعماری خاصی در این سرزمین استقرار یافت که زیانهای عظیم استعمار اعلام شده راتحت الشعاع خود قرار میداد، چون، در چنین سیستمی، مظاهر تمدن غرب نه درکادر نظام استعماری و نه در چارچوبه استقلال ملی امکان ورود بکشور ما را پیدا مینمود.

هدف این بود که تمدن ایرانی در سیر تکاملی خود متوقف شده، از لحاظ اقتصادی در مرحله صنایع یدی باقی بماند و همین صنایع یدی نیز باتفاق متخصصین عالیقدرش در اثر رقابت کالا های ارزان قیمت ماشینی غرب منهدم شود. برای ملت چاره‌ای نمانده بود جز آنکه باوسائل تولید ماشینی مجهز شده، اقتصاد خود را از رقابت غرب نجات بخشد. اما استبداد مانع چنین تحولی بود. لذا لازم میآمد که استبداد سرنگون شود و موامنی که سیستم حکومت ملوک الطوائفی در راه رشد سرمایه‌ها و توسعه سرمایه گذارها بوجود آورده بود، از میان برود. این امر چیزی نبود که از عهده مردم خارج باشد چون جنگ های طولانی ایران و روس و ناتوان شدن دستگاه دوائر این جنگها و شکستها، امکان چنین تحولی را فراهم آورده بود. همچنین نمیتوان گفت که مردم بعلت عدم آشنائی با آراء و عقاید نوظهور غرب قادر بانجام چنین تحولی نبودند چون موامنی که استبداد و ملوک الطوائفی در راه تحولات اقتصادی بوجود آورده بودند قهراً چنین آراء و عقایدی را الهام مینمود. در حقیقت مقررات اقتصادی و سیاسی ملوک الطوائفی و خطراتی که رژیم استبدادی برای سرمایه ها و سرمایه گذارها در برداشت بخودی خود مردم را بفکر تجسس چاره‌ای میانداخت. ممکن بود چاره های مختلفی در نظر گرفته شود ولی پس از آزمایش یکایک آنها سرانجام تنها چاره اصلی تعیین میشد و رفع مانع استبداد با زور بعنوان تنها هدف نیروی رشدکننده سرمایه‌داری در برابر مردم قرار میگرفت. اما درست در همین هنگام استبداد ناتوان قاجار ها از تلفیق با استعمار، خون تازه و نیروی جدیدی پیدا کرد. لذا لازم میآمد که ملت برای مبارزه با استبداد، استعمار را هدف خود قرار دهد. این شعار نیز چیزی نبود که برای مردم قابل دریافت نباشد چون تسلیم حکومت درقبال روسها و انگلیسها از نظرها مخفی نمانده بود. مردم از دست روسها دل‌پر خونی داشتند و در جریان یاعیگری شاهزادگان و قتل قائم مقام و جنگ هرات وبعد از آن در جریان فتنه آقاخان محلاتی برای تجزیه کرمان و بلوچستان نیز قیافه واقعی

انگلیسها را اعلامیه دیدند. بزودی همه جا شایع شد که عمال سیاسی روس و انگلیس زمامدار حقیقی مملکت اند. همه فهمیدند که استعمار در جلد حکومتی ایرانی الاصل فرو رفته و پس از خوردن مغز دستگاه، شکل ظاهر او را باقی گذاشته و خود در پشت این نقاب مخفی شده است. گویانکه دستگاه، قیافه و زبان ایرانی داشت و فقط بروسی و انگلیسی فکر میکرد معهذا نتوانستند مردم را برای مدت مدیدی گول بزنند و حکومت خارجی را در زیر نقاب حکومت داخلی پنهان سازند.

در حقیقت، این حيله گری و نهان سازی برای آن بود که ایرانی اصیل و عظمت طلب تحمل يك استعمار آشکار را نپذیرد. جنبش عظیم و مبهوت کننده مردم در زمان نادر شاه، استعمارگران را وادار به اتخاذ چنین رویه احتیاط آمیزی میساخت. اما مردم ایران که بالطبع متوجه اوضاع کشور خویش هستند این حيله را نیز کشف نمودند. سیاست میرزا تقیخان امیر کبیر و هدفهایی که او تعقیب کرد و آگاهی او از جریانات زیر پرده، مؤید این نظرنند، چون او که آشپزادهای بیش نبود از سرچشمه لایزال افکار عمومی سیراب شده و در دانشگاه جامعه ای تربیت یافته بود که در زیر ضربات استبداد و استعمار، آرام و ساکت، در فکر راه نجات بود. این تفکر گویانکه درخفا و دوراز نظر عمال حکومت انجام میگرفت چندان هم بی حاصل نبود. چنانکه راه طولی را که ملت مادر فاصله میان سیستم آنروز و سیستم امروز پیموده در روشنائی همان تفکرات بوده است. در واقع، افکار عمومی مکتبی بوجود آورده بود که مردان بزرگی تربیت مینمود. امیر کبیر که پس از میرزا بزرگ قائم مقام و پسراو میرزا ابوالقاسم پرچمدار استقلال ملی شد بزرگترین شاگرد همین مکتب است، یا لااقل بزرگترین شاگرد از میان آن کسانی که توانستند از دست فراشان حکومت برهند و اثری و نامی از خود باقی بگذارند.

امیر کبیر، فرزند يك آشپز، در سایه مرد بزرگی چون میرزا بزرگ قائم مقام موفق شد که استعداد های خود را بروز دهد. این استعدادها در دانشگاه پست ترین طبقات اجتماعی تربیت یافته بود. راز موفقیت امیر نیز در همین بود چون این طبقه که، از نظر اقتصادی، در عمیق ترین قشر طبقاتی جامعه قرار گرفته کوچکترین رکود اقتصاد مملکت و کمترین رخنه سیاست استعماری را با تمام وجود خود درک می کند، چون این طبقه جز کار خود وسیله دیگری برای حفاظت خویش در اختیار ندارد در حالیکه سایر

طبقات کم‌وبیش از وسایل استحفاظی دیگری نیز برخوردارند تا برسیم بطبقه مرفه‌که در برابر تمام مصائب از جمله سرما و گرما و گرسنگی و بیماری و اسارت و حقارت و ظلم مجهز و مسلح است .

همین دردها در این طبقه دردمند ایجاد احتیاج میکنند و همین احتیاجات هر فردی را به تفکر و امیدارد . این تفکرات و نتایجی که از آن حاصل میشود بمقیاسی که مرتبه اقتصادی طبقاتی بالاتر می‌رود رقیق‌تر و ناچیزتر میشود تا جایی که بکلی ارزش خود را از دست میدهد . لذا میتوان گفت که غنی‌ترین و پیشروترین و شورانگیزترین دانشگاهها دانشگاهی است که احتیاج ، استاد آنرا و طبقه‌ای که از راه فروش کار خود ارتزاق می‌کند شاگردان آنرا تشکیل میدهند .

امیرکبیر یکی از فرزندان این طبقه بود . او برای قیام علیه جمیع گرفتاریهای جامعه آماده شده بود نه برای فقط بعضی گرفتاریهای طبقات مرفه آترمان . او بمناسبت وضع طبقاتی خود، تمام مصائب رادرك میکرد و تمام واکنشهای ناشی از آنها را در روح خود ذخیره داشت .

زمانی که امیرکبیر تربیت میافت رژیم شکست‌خورده قاجار عهدنامه ترکمانچای را باروسها امضاء مینمود . او برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف در جزو هیئت خسرو میرزا به سن پترزبورگ هم رفت ، دسیسه‌های انگلیسها را هم در خراسان و هرات و ماوراءالنهر نیز بچشم خود دید ، کوشش ایشانرا نیز برای بهره‌برداری از عهدنامه ترکمانچای برفع خود واستقرار روابط خود با ایران برآن پایه شاهد بود ، همچنین روح استعمار را که در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی در جسم يك حکومت ایرانی الاصل حلول کرده بود بانفرت نظاره مینمود . این روح استبداد استعماری طالب بود که ایرانی عظمت طلب ، تمدن عظیم خود را بدست فراموشی سپرده ، معنویات عمیق خود را بکناری نهاده ، از لحاظ اقتصادی نه تنها به ماشینیسیم متوسل نشود ، بلکه صنایع دستی پرفروغ و استادکاران ورزیده و پرنبوغ خود را نیز متروک گذاشته ، بعنوان وابسته‌ای از وابستگان اقتصادی غرب در آید یعنی مواد اولیه مورد لزوم صنایع جدید بریتانیا را تولید نموده و محصولات ماشینی آن دیار را بمصرف برساند .

مردم در زیر سرنیزه استبداد استعماری زندگی میکردند و دستگاہ سلطنت قاجار فقط باین دلخوش داشت که باتسلیم شدن با استعمار آنها هدف خود را نجات داده است . واقعا این دستگاہ ضد ملی جز حفظ سلطه خویش بر مردم

چه دردی و چه هدفی میتواند داشته باشد؟

در این عهد عمل رسمی روس وانگلیس خواستهای خود را بصورت امر و دستور بصدر اعظم مینوشتند و مأموران جزء خود را آزادانه وبدون تعیین وقت قبلی نزد صدر اعظم میفرستادند و جواب مساعد هم دریافت میداشتند. ولی همین دستگاه که در این صحنه تابع عمل استعمار بود در صحنه‌ای دیگر بانهایت استبداد و بی‌رحمی بامردم رفتار میکرد. در حقیقت از همزبستی و تلفیق استبداد داخلی و استعمار خارجی رژیم جدیدی بوجود آمده بود که ما آنرا در این کتاب استبداد استعماری نام داده‌ایم. این دودستگاه از این بعد بعنوان دو موجودی که بیکدیگر احتیاج مبرم داشتند در تحت قیافه واحد استبداد استعماری در صحنه سیاست ایران ظاهر شدند. استبداد قیافه استعمار را از نظرها مخفی میداشت و استعمار جسد بیروح استبداد را نیرو میبخشید. این دو موجود توأم از دیر باز مانع شده‌اند که مردم کشور ما آزادانه با اقتصاد صنعتی و آراء و عقاید دموکراتیک مجهز و مسلح گردند. آن یکی بدین منظور حکومتها را تحت راهنماییهای خود بفساد و تبعیت کشانده و این یکی بهمین مقصود مردم را به سلابه کشیده است. برای نمایاندن این حالت استبداد استعماری دو نامه‌ای را که حاج میرزا آقاسی به محمدشاه نوشته است در اینجا نقل میکنیم:

۱- « کمترین بنده میخواستم تا عباس‌آباد بروم اما بواسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم. نه بنده میمیرم نه آنها دست میکشند نه وجود مبارک صحت کامل میاننده که پدر اینهارا از گور درآورند. حالا جناب وزیر مختار منتظر اینستکه یکی از نوکرهای مشخص در خانه شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملک ایرانرا تصرف کردید. نمیدانم مقدر چیست و برای چه این ذلت را بکشیم. بسر مبارک اعلیحضرت نزدیک است بمرگ مفاجات بمیرم. نه دنیا دارم نه آخرت نه آبرو. نوکر دولت روسیه مرا بقراول بیندازد دیگر چیزی باقی نمانده که بسرمن بیاید. باری مقرر فرمائید که یکی رفته عذر بخواهد. میگویم من فرستادم قبله عالم و عالمیان روحنا فداء استحضار ندارند ». (۱)

۲- « . . . در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده، علاوه، املاک ایروان را ضبط کرده، علاوه، هر وزیر مختار صد هزار

۱- از کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر تألیف مرحوم عباس اقبال.

نامربوط که به تون تایی نمیتوان گفت بمن نوشته و گفته اند » (۱)
 این بود دونامه از جانب يك صدراعظم خطاب به يك شاه .
 در برابر چنین حالتی بتدریج چنان مکتبی بوجود آمد که از آنروز
 به بعد بطور مداوم ولی با کندی تمام روبرو توسعه رفت . نیروهای استعماری
 که حکومت وسایر مراجع مورد احترام رادر اختیار گرفته بودند با کلیه
 وسائل علنی و مخفی ای که در اختیار داشتند رشد مکتب واقعی افکار عمومی
 را به کندی کشانیدند . علت عمده این کندی وجود همان استبداد استعماری بود .

تبرستان

www.tabarestan.info

★

★ ★

يك مقایسه ضروری
 با این وصف جای تعجب نیست اگر هجوم آثار تمدن صنعتی
 غرب بایران موجب چنین ادباری شد و هجوم همین مظاهر
 و آثار بژاپون چنان جنبش آزاد کننده ای بوجود آورد .

در حقیقت پس از آنکه در سال ۱۸۵۴ دسته ای از کشتیهای ایالات متحده
 آمریکا دوبندر ژاپونی را بزور بروی تجارت خود گشودند و بدنبال ایشان دول
 انگلیس و فرانسه و روسیه نیز حق تجارت در آن سرزمین را بدست آوردند ، در
 اثر تحریک غرور ملی ژاپونیا انقلاب ۱۸۶۷ بوجود آمد . این انقلاب گواینه که بتوسط
 فرماندهی کل قوای ژاپون و به تحریک دولتهای استعماری بخون کشیده شد ولی
 بهر حال موجب قیام ملت برای کسب تمدن غرب گردید . در این قیام ،
 امپراتور جدید ژاپون ، موتسوهیتو (۲) ، که با ملت همراه بود ، تجدید
 ساختمان ژاپون و تجدید طلبی مردم را رهبری نمود چنانکه از کشور های
 انگلیس و فرانسه و آلمان مستشاران و افسران و استادان لایقی طلبیده ، به
 اروپا و آمریکا دانشجو فرستاد و در سراسر ژاپون دبستانها و دبیرستانها تأسیس
 نمود . او از ۱۸۷۰ به بعد بکشیدن راههای آهن و خطوط تلگراف و ساختن
 کشتیهای جنگی پرداخت و مخالفان اصلاحات جدید را با چهار صد هزار
 سپاه مجهز و مدرن خود سرکوبی نمود .

صنایع وسیع ژاپون بزودی بازارهای آسیائی را زیر سلطه خود گرفتند .
 نفوس آن کشور نیز بسرعت تکثیر پذیرفت و در سرزمینی که بیش از نصف

۲- از کتاب میرزا تقیخان امیر کبیر .

2 - Mutsu Hito

فرانسه وسعت نداشت ۷۰ میلیون جمعیت حاصل آمد مجهز با صنایع مدرن و نیروهای نظامی و دریائی نیرومند ، درحالیکه هنوز قسمت اعظم این سرزمین غیرقابل استفاده بود .

در سال ۱۸۸۹ ، میکادو قانون اساسی تازه‌ای وضع نموده ، قوه مقننه را بدو مجلس اعیان و مبعوثان سپرده ، خود بریاست قوه مجریه اکتفا نمود . مجلس اعیان از افراد خاندان سلطنتی ونجبا و افرادی که به اراده شاه انتخاب میشدند و مجلس مبعوثان از نمایندگان منتخب ملت سازمان پذیرفت . بدینطریق محیط امن و تضمین شده‌ای برای رشد سرمایه‌داری خصوصی در ژاپون بوجود آمد . دموکراسی و حاکمیت طبقه سرمایه‌دار ضامن و حافظ چنین محیط امنی بود .

بزودی ژاپون نیروهای استعماری اروپائی و آمریکائی را شکست داده ، خود پکشور عقب مانده چین تاخت که در اثر دیکتاتوری و استبداد و استعمار ناتوان شده بود . بدینطریق بود که کشور ژاپون از صورت یک کشور عقب مانده که مورد هجوم کرکسهای استعمار قرار گرفته بود خود بصورت یک کشور مرفقی استعمارگر درآمد و بدین ترتیب ، امپریالیسم ژاپون پا برصه وجود نهاد . این همه در اثر هماهنگی دستگاه باخواسته‌های مردم بود .

اما در کشور ما که پیش از ژاپون مورد هجوم قوای استعماری قرار گرفته و در حقیقت با دوران کودکی استعمار کاپیتالیسم صنعتی مواجه شده بود جریاناتی در جهت مخالف آن وضع اتفاق افتاد چون دستگاه حاکمه خود را از مردم جدا میدانست وامنیت سیاسی واجتماعی جامعه را بعنوان مانعی درسراه مقاصد خود تلقی میکرد . این معنی از نامه آقامحمدخان قاجار به علی‌خان افشار بخویی استنباط میشود . مضمون نامه اینستکه : «طوایف ترک و مغول که درایران هستند باید دست اتحاد بهم بدهند تا ایرانیان نتوانند خود بسلطنت برسند» (۱) . چنین روحیه‌ای موجب شد که اسارت سیاسی وغارت مالی هرچه بیشتر ملت ، شعار اساسی حکومت گردد و حفاظت از سلطنت قاجار بر مبنای ناتوان ساختن هرچه بیشتر ملت بنیان پذیرد . دراینصورت همزیستی استبداد با استعمار روس وانگلیس لازم می‌آمد چون دستگاه استبدادی ناتوان قاجاریه بخودی خود قادر نبود که جنبش یک ملت بزرگ عظمت طلب را برای کسب تمدن جدید اجتماعی و صنعتی غرب سرکوبی نماید . این چیزی بود که پیش آمد : استعمار در جلد سلطنت قاجار فرو رفت بطوریکه شاهان قاجار

۱- از کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران تألیف آقای سعید نفیسی.

سلطنت تشریفاتی اکتفا نموده ، حکومت کشور را بدست عمال استعمار سپردند .
دبری نیائید که نطفه های آراء و عقاید جدید انقلابی پدیدار شد و مکتب
مترقی افکار عمومی در برابر خشونت روزافزون استبداد استعماری قرار گرفت
ضرورت انجام يك تحول اساسی وریشه‌ای ، مکتب افکار عمومی را
بخود جلب نموده بود ، چون ایجاد دموکراسی واستقرار حکومت قانون ، شرط
اصلی رشد اقتصادی بود. ولی دستگاهی که حتی از کلمه قانون بیم داشت، بزبان
آوردن این کلمه را بعنوان يك جرم تلقی مینمود . بدینطریق ، نظام استبداد
قاجار که باروحیه اشغالگری و غارتگری وسلطه مغول بر ایرانی درهم آمیخته
بود در وجود استعمار خارجی متحدی برای خود یافت و پس از ازدواج با او يك
ناامنی ملی وحشتناکی در کشور ما بوجود آورد . وظیفه او مبارزه با آراء و
عقاید جدید بود . بزودی استعمار، تمام قوانین را که بر مردم مسلط بودند باختیار
خود درآورد و جمیع جامه هائی را که باعث احترام یا ترس مردم میشدند
برتن خود کشید . این پوشیدگی و نهانسازی استعمار یکی از علل عمده دوام
آن در ایران است ، چون اگر بچنین حيله‌ای متوسل نمیشدند امکان نداشت
که مردم را بتوانند در برابر يك استعمار علنی نظیر هند آرام نگهدارند . بعداً
ترياك نیز بر این عوامل تخدیر کننده افزوده شد وتوسعه مصرف ترياك بعنوان
یکی از مهمترین وظائف استبدادهای استعماری وارد عمل گردید .

تجربه تاریخ نشان داده است که رشد صنعت و تجارت و علم و فن
در آن نقطه ای از جهان سرعت بیشتری داشته که آزادی سیاسی وحقوق قانونگذاری
ملی ، امنیت و مصونیت اقتصادی بیشتری را برای مردم تضمین کرده باشد .
درواقع ، طبقه‌ای که قادر بتوسعه اقتصاد جامعه است بدون احراز حق حاکمیت
سیاسی قادر بانجام مأموریت تاریخی خود نیست .

تضاد وحشتناکی نیز که در عهد قاجار به میان حوائج جامعه ورژیم دستگاه
حکومتی موجود بود باعث شد که پیشروان تجدد خواهی بخاک و خون بغلتند
و سرمایه‌دارانی که اموال خود را آفتابی میکردند بچوب و فلک بسته شوند .
چنین حکومتی که نه وجه مشترکی باملت داشت، نه در جهت تحقق خواسته‌های مردم
گذشتی نشان میداد و نه امکان ابراز شخصیت و آزادی عمل اقتصادی بفردی
از افراد جامعه میبخشید طبیعتاً طعمه آماده‌ای برای استعمار میشد . طبیعی
بود که چنین حکومتی از ترس مردم به استعمارگران خارجی پناه ببرد و در کام
حریص ایشان ، که برای تاراج کشور های ناتوان بشرق هجوم آورده بودند ،
بلعیده شود .

در چنین اوضاع واحوالی که شمال و جنوب کشور بصورت مناطق نفوذ

مسلم درآمده بود واقعه تاریخی آموزنده‌ای در صدر حکومت ما رخ داد که فرضیه شکست ناپذیری قدرتهای جهانگیر استعماری را بی ارزش نمود. این واقعه چیزی نبود جز بحکومت رسیدن یکی از فرزندان پرنبوغ ملت بنام میرزا تقیخان امیرکبیر، فرزند یک آشنی بی‌سروپا، که قلب و روحش درمیان خواستهای فوری جامعه پرورش یافته بود.

★

★ ★

محمدشاه در شب ششم شوال ۱۲۶۴ (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸) درشیران وفات یافت. در این هنگام نیز **روحیه استعماری رجال** مأموران سیاسی روس و انگلیس به تلاش افتادند و برای آوردن ولیعهد از تبریز به تهران و آغاز روابط سلطه‌آمیز خود با شاه جدید بریکدیگر سبقت گرفتند. دالگورکی، سفیر روس، و کلنل فرانت کاردار سفارت انگلیس هر یک بنوبه خویش خبر فوت شاه را به تبریز رساندند. در تهران نیز مأموران انگلیسی کوششهای فراوانی را آغاز نهادند که آدمی از آدمهای خود را برای اشغال مسند صدارت عظمی آماده نمایند و، با اعمال فشار و تهدید، داوطلبان نامطلوب را از این مقام دورکنند.

انگلیسها برای رسیدن باین منظور مجهزتر از روسها بودند چون علاوه بر مردان سیاسی بانفوذی چون آصف‌الدوله و میرزا آقاخان نوری، از سوئی مهدعلیا، مادرشاه را، و از سوئی دیگر خوانین و شاهزادگان و رؤساء ایلات را در تحت امر و دستور خویش داشتند. فریه جاسوس انگلیس، درباره نفوذ بریتانیا در این عهد مینویسد: «انگلیسها ایلات جنوبی ایرانرا پسوی خود جلب کرده‌اند، چنانکه ممکنست بیک اشاره لوای مخالفت برداشته، موقعیت شاه و سلسله قاجار را بخطر اندازند و نیز باین شاهزادگان ایرانی که تحت نفوذ انگلیس‌اند و مقرری دریافت میدارند سهولت ممکنست این مملکت را درهم ریخت.» (۱)

البته طبیعی بود که در چنین موقعی، حاجی میرزا آقاسی که در مدت صدارت خود زیانهای بزرگی به حیثیت دولت و استقلال مملکت وارد

۱- سفرنامه فریه، اقتباس از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس.

ساخته بود ، از ترس مردم ، از جان خود بیمناک شود و دست با اقدامات مذبحخانه‌ای بزند . اما پیش از آنکه او از خانه خود در عباس‌آباد خارج شود سفارت بریتانیا به بازیگری خاصی پرداخت و صحنه جالبی نمایش داد که از لحاظ درك میزان نفوذ انگلیسها بر رجال ایرانی جالب توجه است بدین معنی که هنوز جسد شاه بر زمین بود که جمعی از رجال و درباریان از جمله میرزا یوسف مستوفی‌الممالک و دیگران شبانه به محل بیلاقی سفارت انگلیس در تخریش رفته اظهار داشتند که حاضرند تا ورود شاه جدید به تهران زمام امور دولتی را در دست گیرند ولی بهیچوجه حاضر نیستند که دیگر از حاجی تبعیت کنند . البته این اشخاص اگر واقعاً حسن نیت داشتند بایستی منتظر ورود شاه به تهران میشدند و یک موضوع صرفاً داخلی را سفارت انگلیس نمیکشاندند و دست خارجیان را بدین طریق در امور داخلی مملکت باز نمیگرداند . بهر حال کاردار سفارت اظهار داشت که در این امر نظر سفیر روسیه نیز باید استفسار شود . لذا امرای درباری روز بعد با دالگورکی ملاقات نمودند و نامه‌ای مشتمل بر خواهشهای خود ، بمثابة مردمی زبردست ، امضاء نموده ، بدو مأمور سیاسی روس و انگلیس تسلیم نمودند و این دو مأمور پس از دریافت این نامه ، که دعوتی برای مداخله ایشان بود ، قول دادند که حاجی را وادار بعدم مداخله در امور بنمایند و بدین طریق هم جان حاجی را نجات دادند و هم ابتکار عملیات بعدی را در دست گرفتند .

اما یکروز پس از این جریان ، حاجی بکمک پیروان ایرانی و ماکوئی خود به ارگ تهران درآمده ، دستور داد دروازه‌ها را بستند . مردم تهران علیه طرفداران حاجی شوریده ، آنان را فراری ساختند و حاجی ناگزیر بملك خود ، قریه یافت‌آباد رفت . در آنجا نیز رعایا به تخفیف و توهین او پرداختند . لذا حاجی چاره‌ای ندید جز آنکه بحضرت عبدالعظیم فرار کند و در آنجا متحصن شود . در این ضمن پایتخت گرفتار هرج و مرج و آشفتگی و شورش بود تا آنکه امام جمعه تهران وارد صحنه شد و مردم را به حفظ نظم ترغیب نمود .

علاوه بر این ، مردم چند شهر دیگر علیه حکام ستمگر خود شوریده ، ایشانرا بقتل رساندند . اصفهان و شیراز و کرمان و شهرهای دیگر صحنه چنین شورشهایی شد . در اصفهان میان پادگان شهر و مردم مصادمه‌ای رخ داد . در اینجا هم امام جمعه شهر بیاری حاکم شتافت . قشون دولتی بشورشیان حمله ور شد و با وجود مقاومت شدید ، ایشانرا از شهر بیرون راند . در یزد نیز علیه حاکم

شوریدند و او را در ارگ محصور نمودند . طرفداران حاکم ، شهر را گلوله‌باران کرده ، برشورشیان فائق آمدند .

در اینجا باید متذکر بود که قیام مردم شهر و ده ، در تهران ، علیه حاجی و قیام مردم شهرهای دیگر علیه حکام ستمگر درحقیقت قیام علیه دستگاه استبداد استعماری و ناشی از عدم رضایتی بوده است که مردم مملکت از رژیم و سیستم حکومتی و تبعیت این سیستم از خواستهای استعمار در دل داشته‌اند . این همان افکار عمومی‌ای است که در صفحات قبل مورد بحث ما بود .

با تمام این احوال در این زمان نیز عدم تشکل و تحزب مردم ، در این هنگام هرج و مرج و ازهم‌پاشیدگی ، و حرف شنیدن ایشان از مأمورانی که عمامه سرداشتند موجب شد که جنبش مردم بجائی نرسد و از نو کار بدست کسانی بیفتد که در کادر استبداد استعماری از پیش جای خود را باز کرده بودند چنانکه بزودی حل و فصل امور مملکت بدست شورائی افتاد که از این نوع مردم و از امراء و امنائی که بسفارتخانه‌های روس و انگلیس رجوع کرده بودند تشکیل شد . ریاست این شورا را مهدعلیا ، مادرشاه ، بمعده داشت .

کاردار سفارت انگلیس در ضمن گزارش خود بوزیر خارجه بریتانیا ، پالمستون ، مینویسد : « در ملاقات خصوصی که با مهدعلیا نمودم ، او بمن اطمینان داد که دائماً بشاه تلقین خواهد کرد که نظریات و راهنماییهای انگلیسها را بپذیرد » (۱).

واتسون مینویسد : « در این موقع در ایران دودسته دارای اهمیت بودند یکی جمعیت آذربایجانیه و دیگری طرفداران آصف‌الدوله . مهدعلیا را باسانی متقاعد کردند که برکناری طرفداران آصف‌الدوله از همکاری بادولت امکان‌پذیر نیست لذا علیاحضرت سران ایشانرا نیز بشورا دعوت کرد » (۲) . همچنین او مینویسد : « یکی از بانفوذترین نجای ایران یعنی میرزا آقاخان ، وابسته بدسته آصف‌الدوله بود که سابقاً مقام وزارت جنگ را داشت ولی به تحریک حاجی میرزا آقاسی ، پس از آنکه او را زدند و مجروح کردند ، از تهران طرد شد » (۳) .

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس . نقل از کتاب «امیرکبیر و ایران» تألیف دکتر فریدون آدمیت .
۲ و ۳- تاریخ قاجار تألیف گرنه واتسون .

میرزا آقاخان که از تحت‌الحمایگی سفارت انگلیس و تعلق مهدعلیا برخوردار بود موقتاً در سلك طرفداران آصف‌الدوله درآمد و آصف‌الدوله که او نیز از عمال انگلیس بود و در این هنگام در عتبات بسر میبرد از جانب مقامات معلوم‌الحالی نامزد صدارت شده بود. وزیر مختار انگلیس در این باره مینویسد: « آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده‌اش همیشه کاملاً در اختیار دولت انگلیس بوده‌اند ... منتظر فرصت که در يك ملاقات خصوصی شاه را وادار کنم که باو مقام وزارت اعطاء نماید » (۱).

آصف‌الدوله که از سالها پیش سر یاستانه سیاست‌استعماری انگلیس فرود آورده و علاوه بر خدماتی که در هنگام صدارت، در جنگ دوم ایران و روس، بدولت انگلیس نموده و در اثر فرار های عمدی و پیش‌بینی شده از میادین جنگ و نرساندن پول و مهمات بقشون عباس میرزا و تحریک سوء ظن شاه نسبت باین مرد موجب چنان شکست مفتضحانه‌ای در این جنگ شده بود، پس از آنکه بحکومت خراسان منصوب شد آن ایالت را بصورت پایگاه و پناهگاه جاسوسان انگلیسی درآورد و مرکز امنی برای اداره عملیات جاسوسی برای ایشان ساخت و نهایت محبت و خدمت را نسبت باین دشمنان ایران مبذول داشت چنانکه میتفورد مأمور فتنه‌انگیز انگلیسی را در مشهد در پناه خود گرفت و فریبه، جاسوس زبردست انگلیس، راکمکهای ذیقیمی نمود. میتفورد مینویسد: « صدراعظم ایران (حاجی میرزا آقاسی) ما را جاسوس دولت انگلیس تصور نموده و هیچ مایل نبود که اجازه عبور از ایرانرا بما بدهد. این شخص که سه هفته، در اردوی شاه، بعنوان جاسوس تحت توقیف بوده و فقط پس از کوششهای ممتدی توانسته است اجازه عبور از خراسانرا برای رسیدن بهندوستان تحصیل کند پس از ورود بمشهد، در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۸۴۰، یگراست بمنزل آصف‌الدوله میرود و در پناه این «مرد مهربان و مهمان نواز» به اداره امور جاسوسان و دادن مهمانیها و انجام دید و بازدید هائی با مأموران ایرانی استعمار انگلستان میپردازد. این مأمور وقیح و بد نهاد انگلیسی در سفرنامه‌ای که نوشته، علاوه بر ستایش از شخصیت آصف‌الدوله و پسرش سالار و سپاسگزاری از خدمات گرانبهای ایشان ملت ایرانرا بایشی می تمام لجن‌مال کرده و ضمناً فاش ساخته‌است که يك مرد آلمانی نژاد بنام دوتروویچ که قبلاً در خدمت کمپانی هند شرقی انگلیس و بعداً در خدمت کامران میرزا درهرات بوده، اینک به تعلیم و تربیت قشون

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس.

آصف الدوله اشتغال دارد . این موضوع کمک متقابل میان انگلیسها و آصف الدوله نشان میدهد که اگر سکنه غیرتمند افغانستان به اشغال نظامی انگلیسها خاتمه نمیدادند چه خطر بزرگی متوجه ایران میشد و ارتش آصف الدوله و سالار که بکمک عمال حکومت هند تربیت مییافت چه نقش خائنه و جنایتکارانه‌ای را نسبت به وطن خود ایفا مینمود .

از این گذشته ، ژنرال فریه فرانسوی (۱) نیز که در فاصله میان سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۴۳ در خدمت ارتش ایران به تعلیم سپاهیان مأمور بود و در این سال بجرم جاسوسی برای انگلستان از ایران اخراج شده بود پس از بازگشت دوباره بایران عملیات جاسوسی خود را پیاری و در پناه آصف الدوله آغاز نهاد . این جاسوس زیر دست در سال ۱۸۴۵ در لباس و قیافه درویشی از بغداد راه ایران را پیش گرفت و در طی راه نهایت کوشش را برای نهم ساختن خویش بکار برد . در تهران نیز خود را از نظرها مخفی داشت تا به نیشابور رسید و در آنجا ریش بلند خود را تراشید و جامه درویشی را به لباس رسمی ژنرالی مبدل ساخت چون آنجا در زیر فرمان آصف الدوله بصورت منطقه خودی و امن درآمد بود خصوصاً آنکه این فرمانروای خدمتگزار همین وقت در این شهر میزیست . در این هنگام روابط ایران و انگلیس مقطوع و خراسان آصف الدوله بصورت مامن و مکمن جاسوسان انگلیسی درآمد بود . فریه مینویسد : « پس از رسیدن به نیشابور بفوریت بدیدار آصف الدوله رفتم و او با نهایت مهربانی مرا پذیرفت ، پسر او محمد حسنخان سالار نیز پذیرائی گرمی از من نمود ... پس از رسیدن به مشهد نخستین کسی که بدیدن من آمد ملامهدی وکیلالتجار بود که اخبار خراسانرا برای وزیر مختار انگلیس میفرستاد . بعد از ملامهدی عده زیادی بدیدن من آمدند ... و من اطلاعات زیادی راجع به ممالک آسیای مرکزی از آنان کسب نمودم ... روز بعد بدیدن محمد ولیخان برادرزاده آصف الدوله رفتم . او نیز بانهایت مهربانی از من پذیرائی کرد . از این گذشته در مشهد عده کثیری بدیدن من آمدند که امام جمعه شهر از آن جمله بود . من باید از ملامهدی ممنون باشم که اسباب آشنائی مرا با او فراهم آورد » (۲) . در اینجا بعنوان جمله معترضه باید گفت « امان از دست این امام جمعه ها » .

FERRIER - 1

۲ - سفرنامه فریه . اقتباس از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم .

بهرحال در آن وضع هرج و مرج و کشمکشهای سخت استعماری و شورشهای همجانبه، مهدعلیا، که ازپیش با میرزاآقاخان نوری سروسری داشت و باسفارت انگلیس نیز مربوط بود در رأس شورائی مرکب از رجال پناهنده بمأموران خارجی و ازجمله رجال طرفدار آصفالدوله زمام امور را در دست گرفت. میرزاآقاخان نوری نیز کسی بود که در دو سال و کسری بیش از مرگ محمدشاه بجرم ارتباطات نامشروعی با مهدعلیا بچوب بستهشده، بکاشان تبعید شده و، مدتی پیش از مرگ شاه، خود را تحت الحمايه سفارت انگلیس قراردادده بود. مؤلف کتاب «سیاستگران دوره قاجار» مینویسد: «در زمانی که محمدشاه ناخوش و علیل بود، میرزاآقاخان باجهانخانم مهدعلیا روابط سری پیدا میکند. حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم وقت، که از روابط او با خانم مطلع میشود برای آنکه پرده عفاف حرم شاه را ندرد درانتظار فرصت دیگری مینشیند تاآنکه روزی باو خبر میدهند که میرزاآقاخان شبها بعداز نصفشب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون میآید. حاجی در اطراف سفارت مأمورانی میگذارد تا یکشب میرزاآقاخان را در حین خروج از سفارت دستگیر کرده، بحضور او میبرند. فردای آنروز میرزاآقاخان را بجرم جاسوسی فلک میکنند و سپس بکاشان تبعید مینمایند (سال ۱۲۶۱ ه. ق) (۱).

باین احوال، کاردار سفارت انگلیس، کلنل فرانت، بلافاصله پس از مرگ شاه از مهدعلیا کتباً تقاضا نمود که به میرزاآقاخان اجازه بازگشت دهد و باو نوشت که «این شخص خدمتگزار باتجربه لایقی است که خدمت او برای دولت ایران امری ضروری است» (۲). مهدعلیا بااین پیشنهاد موافقت نمود و میرزاآقاخان بدین ترتیب وارد تهران شد. واتسون انگلیسی مینویسد: «دراین هنگام او به جلوی یکی از دروازههای شهر آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد که باو اجازه ورود بشهر را بدهد. مادرشاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد» (۳).

مهدعلیا که ازپیش با میرزاآقاخان سابقه الفت داشت از ورود او بسیار مسرور شد و امرداد که جمعی از او استقبال کردند و او را در قصر خورشید (در جنب قصر گلستان) منزلداد و دستخطی باو سپرد

-
- ۱- کتاب سیاستگران دوره قاجار تألیف آقای خان ملک ساسانی.
 - ۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس.
 - ۳- تاریخ قاجار تألیف واتسون.

که چون پدران او به پادشاهان قاجاریه خدمت کرده‌اند ، ناصرالدین‌شاه نیز او را منظور نظر قرار خواهد داد . (۱)

واتسون خواسته است که استقبال جمعی از مأموران معلوم‌الحال درباری را از میرزا آقاخان بعنوان استقبال مردم شهر قلمداد کند و این خاصیت تاریخ‌نویسان انگلیسی است که تمام حوادث را در کادر منافع خویش مقلوب نموده ، تحویل خواننده می‌دهند . او مینویسد : «خوشامدی که مردم در حین عبور وی از بازار بمقصد قصر همایونی نشان دادند حاکی از این بود که یا او مورد علاقه اهالی است یا دسته آذربایجانیها که مخالف او بودند مورد نفرت مردم است » . (۲)

میرزا آقاخان دربدو ورود به تهران و پیش‌از رفتن بدربار بدوآ بدیدن کاردار سفارت رفت تا « امراء بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد » (۳) .

میرزاتقیخان امیرنظام پس‌از شنیدن خبر ورود میرزا آقاخان به تهران باو دستور داد مجدداً به تبعیدگاه برگردد . اما میرزا آقاخان که وضع را چنین دید در سفارت انگلیس متحصن شد و کاردار سفارت واسطه اصلاح کار او گردید و چون میرزاتقیخان از تصمیم خود عدول نکرد کاردار اظهار نمود که میرزا آقاخان تبعه دولت انگلیس و در تحت حمایت سفارت است ، پس او را اجازه دهند که بخانه خود نزد کسانش برود و بیرون نیاید (۴) .

پیش از این نیز کاردار سفارت بملاقات مهدعلیا رفته ابراز داشت که « از جانب دولت خود ابلاغ میکنم که هرگز راضی نخواهم شد که شخصی مانند میرزا آقاخان از دربار دور باشد » .

دراثر این اقدامات و در نتیجه فشار مهدعلیا ، میرزاتقیخان چنان صلاح دید که میرزا آقاخان را بسمت وزیر کشور منصوب نماید .

میرزا آقاخان جاسوس انگلیس در دستگاه حکومت ناصرالدین‌شاه بوده است و « چنانکه در گزارشهای رسمی نماینده انگلیس بوزارت خارجه آن دولت کراراً تصریح شده ، میرزا آقاخان اسرار محرمانه دولتی را اعم از آنچه مربوط بامور داخلی ایران و تصمیمات میرزاتقیخان بوده یا مذاکرات

۱- از کتاب میرزاتقیخان امیرکبیر تألیف مرحوم عباس اقبال . ۲- تاریخ قاجار تألیف واتسون . ۳- نسخ‌التواریخ .

۴- سیاستگران دوره قاجار .

سیاسی‌ای که بین امیر با مأموران خارجی صورت میگرفته بطور « بسیار محرمانه » بوزیر مختار انگلیس اطلاع میداده است . وزیر مختار انگلیس در نامه‌ای بوزیر خارجه بریتانیا مینویسد که چون میرزا آقاخان مرد ناقلا و فتنه‌انگیزی است بعید نیست که میرزا تقیخان فرصتی بدست آورده ، اورا توقیف و اموالش را ضبط کند... اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی بمقام و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد شد در اینصورت وظیفه خود میدانم که به حمایت میرزا آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت باو آزاری برسد . در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم کرد » (۱) .

اندکی پیش از این هنگام ، سالار پسر آصف‌الدوله ، که او نیز از حمایت سفارت انگلیس برخوردار بود ، مشهدرا بکمک مجتهدان شهر تصرف کرده بود . اینک ببینیم که واتسون انگلیسی با چه زبانی این موضوع را شرح میدهد : « خطرناکترین مخالف شاه در این زمان فرزند دلاور اللهیارخان بود . چندتن از طرفداران او در شهر مشهد متحصن شده بودند . طرفداران والی بر آن شدند که ایشانرا یا از شهر خارج ساخته یا بقتل برسانند . این گفته‌های کفرآمیز احساسات مجتهدان ! و زائران ! را تحریک نموده ، از مردم استمداد کردند که بقعه امام را از بیحرمتی مصون دارند . سکنه مشهد نیز سربازان بیدین را از آستانه بیرون راندند . بمحض اطلاع از مرگ شاه ، سردار مزبور در تصرف شهر مشهد تأخیری ننمود و والی را ناگزیر ساخت که به ارگ شهر پناه ببرد » (۲) . در حقیقت از همان وقت که حکومت انگلیسی هند نقشه استیلا بر افغانستان و آسیای مرکزی و مشرق ایرانرا طرح مینمود بذر فتنه را هم در خراسان میپاشید و آصف‌الدوله و سالار را برای یک قیام تجزیه طلبانه آماده مینمود تا آنکه محمد حسنخان سالار از ۱۲۶۲ (۱۸۴۶) بی‌پرده سر به یاغیگری برداشت و انگلیسها از او علناً حمایت نمودند . کردان قوچان و ترکمانان و علمای اعلام ! در خراسان ، پشتیبان سالار بودند . سالار روز بروز بر قوت خود افزود تا کارش بجائی رسید که ۲۵ هزار قشون را برداشته براه تهران افتاد . این قشون که تا مزینان پیش آمد از قشون دولتی شکست خورده ، پاشیده شد و سالار بمیان ترکمنها رفت . اما تحریکات خارجیان چنان نبود که تحریک شدگان ایشان در مشهد باین سهولت دست از خیال خود

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس .

۲- از کتاب تاریخ قاجار تألیف واتسون .

بردارند . بدرفتاری و حرکات زشت سربازان دولتی نیز که مردم مشهد را رنجیده خاطر ساخته بود مزید بر علت شد . نتیجتاً اهالی این شهر به حمایت سالار برخاسته ، متولی آستانه را ، که از بستگان حاجی میرزا آقاسی بود ، و داروغه شهر را کشتند و با سپاهیان دولتی درافتاده ، آنانرا شکست داده ، از شهر بیرون کردند . این شورش در ۲۵ رمضان ۱۲۶۴ (اوت ۱۸۴۸) یعنی ده روز پیش از فوت محمد شاه و ۵۶ روز پیش از رسیدن میرزا تقیخان امیرکبیر به تهران بود . کمکی نیز که یارمحمدخان از هرات برای حمزه میرزا والی خراسان بمشهد آورد مفید واقع نشد چون مردم علیه دولت مرکزی بپاخاسته و از قیام سالار پشتیبانی مینمودند . در حقیقت اگر مردم بپاخیزند هیچ قدرتی قادر به شکستن ایشان نخواهد بود . نتیجتاً ، حمزه میرزا بسمت هرات عقب نشینی نمود و سالار تمام خراسانرا بزیر فرمان درآورد .



ظهور امیر کبیر
مردی نو
وجاویدان

پس از فوت محمدشاه، میرزا تقیخان وزیر نظام باوام گرفتن سی هزار تومان از یک بازرگان تبریزی وسائل حرکت ولیمهد و همراهان و گارد نظامی او را از تبریز فراهم ساخت . بدو ناصرالدین میرزا را در روز چهاردهم شوال ۱۲۶۴ در سن هفده سال و هشت ماهگی بر تخت سلطنت نشاند و سپس در نوزدهم این ماه بمعیت شاه جدید و اردوی او تبریز را بعزم تهران ترك گفت .

کاری که امیر برای تهیه پول انجام داده ، از دیده موشکاف ، حالات درونی او را نمایش میدهد . در واقع او که مردی نو و سیاستمداری از نوع جدید بود بمناسبت شم طبقاتی خود وقوف کامل داشت که کمک گرفتن از خارجیان در این زمینهها چه عواقب شومی ممکنست داشته باشد . او حتی نخواست که مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام ، که وی نیز از مردان بزرگ بود ، سفیر انگلیس را مسئول تهیه چنین مخارجی قرار دهد . گویانکه سفیر ، ایندفعه نیز مانند دفعه پیش ، ازتجار تبریز برای شاه جدید وام میگرفت ، ولی فرق زیادی هست میان اینکه یک سفیر خارجی واسطه میان شاه و ملت شود یا شاه مستقیماً و بدون چنین واسطههایی بامردم تماس بگیرد .

در آن زمان که مردم عادتاً انتظار داشتند که مأموران خارجی بازم
بعنوان قیم و حامی پابمیان گذارند در این اولین قدم و از این نخستین
اقدام امیر فهمیدند که مردی نو و سیاستمداری از نوع جدید ظهور کرده
و این آشنیزاده ، از میان توده‌های مردم، برای حمایت از حقوق وسیع‌ترین
طبقه ملت بپاخاسته است .

این نوع مردان را مردم زود میشناسند چنانکه نادرقلی را نیز
بسیار زود شناختند و تناسب کریمخان زند را هم با شرایط آن موقع
بسیار زود تشخیص دادند . این سرعت تشخیص از خواص ویژه توده‌های
مردم است چون ایشان دردها و احتیاجات و محرومیت‌های بی‌پایان و خواسته‌های
بمقیاس خواسته‌های تمام ملت دارند و تصویر کسی را که باندازه خود آنان
به‌نیازمندی‌های جامعه آشنا و شایستگی رهبری مردم را داشته باشد از پیش
در ذهن خود ترسیم نموده‌اند . اینست که چنین مرد مناسبی را در اولین
قدم تشخیص میدهند اگرچه این مرد ، بمناسبت شرایط خاصی ، لباس وزیران
یا امیرانرا بتن کشیده باشد .

میرزا تقیخان از خمیره دیگری بود چون او از طبقه‌ای برخاسته
بود که در ساختمان مخروط طبقاتی ، قاعده را میساخت . او نیز ، مانند
سایر کسانیکه در قاعده و بر روی زمین قرار داشتند ، طبقات بالا و بالاتر
و مقامات بالا و بالاتر و قشرهای گوناگون و بالارونده مخروط طبقاتی را
تا عرش جلال و شکوه از سالها پیش بادیده کنجکاو نگریسته و بدینطریق ،
علاوه بر خاصیت تجاوزکارانه و جهان وطنی نسبی طبقات بالا و بالاتر با
دردهای عمومی جامعه نیز آشنا شده بود . این آشنائی در آثر زمان از دسترس طبقات
بالاتر خارج بود تا چه رسد بطبقات خیلی بالاتر که بکلی از درک مردم و
دردها و نیازمندی‌های ایشان عاجز بودند چون افراد این طبقات با وسائل
استحفاظی مادی و ارتباطاتی که داشتند از زیانهای بزرگترین بحرانهای
اقتصادی و سیاسی خود را برکنار نگه میداشتند . از نظر این طبقات توده‌های
مردم گوساله‌های بی‌تربیت و خشنی بودند از درک سیاست عاجز و از ورود
در «مقولات» ممنوع . آنان طبقه‌ای خاص ، وطنی جداگانه و منافی دیگر
داشتند ، لذا لازم می‌آمد که سیاستی دیگر نیز داشته باشند . از همه بدتر اینکه
تسلیم و پناهندگی به‌خارجیان متمدن و مقتدر و «مفید» را برای حفظ مال
و مقام خود بعنوان یکی از اصول مسلم و ضروری «سیاست» بشمار می‌آوردند .
البته این اصول سیاسی را که فقط میشد بفرزندان طبقه خواص درس
داد مردم درک نمی‌کردند .

در واقع ، بنظر مقامات بالا چنین میرسید که هدایت ورهبری مردم مأموریتی است الهی که بعهده ایشان گذاشته شده است . درحقیقت سیاستدانان عالیمقام لازم میدانستند که مردم بیسواد عامی را مثل گوساله مهار یزنند و آنانرا براهی که «عقل» و «سیاست» حکم میکنند برانند . اما مردم که نه از نظر طبقات محدود بالا و طبقات محدودتر بالاتر و افق تنگ ایشان بلکه از دیدۀ طبقۀ وسیع قاعده مخروط و دیدگاه رفیع و افق وسیع این طبقه بجزئیات نگاه میکردند نیز سیاست خاص خود داشتند که ما از آن به «سیاست ملی» تعبیر میکنیم چون بمنافع تمام مردم توجه داشت .

این سیاست با سیاست مثلاً میرزا آقاخان نوری که ، برای رسیدن بصدارت ، خود را تبعۀ انگلیس قلمداد میکرد ، یا با سیاست آصفالدوله ، که برای بهم رساندن قدرت ، خود را تحت الحمايۀ سفارت بریتانیا قرار میداد ، یا با سیاست میرزا حسنخان سالار ، که برای رسیدن بهسلطنت ، قید بندگی حکومت انگلیسی هند را بگردن میانداخت ، یا با سیاست فلان عمامه بسر ، که از حرص پول ، تسبیح و ردای مؤمنان پاک را درخدمت خارجی میگذاشت ، یا با سیاست فلان تاجر ، که برای انتفاع بیشتر از تجارت و اخذتسهیلات بیشتری در جلب سود بیشتر ، بهامداد سیاست خارجی و کالای خارجی و ضدیت با صنایع ملی برمیخواست ، یا سیاست فلان فئودال که برای حفظ حدود خود از گسترش قدرت مرکزی ، آلت فعل بی اراده ای دراختیارسیاست خارجی میشد ، تفاوت کامل داشت . خلاصه اینکه آن سیاست ملی باچنین سیاستهای طبقاتی بالا ، بمقیاس اختلافی که میان قاعده و مقاطع مختلف مخروط طبقاتی وجود دارد ، متفاوت و مغایر بود . اما میرزا تقیخان که از قاعده برخاسته ومدت مدیدی از عمر خود را از این سطح وسیع ادنی به قشرهای بالاتر و عرش اعلی نگریسته بود نه تنها به محرومیت های قاعده بلکه به تجاوزات طبقات بالاتر بحقوق این طبقۀ وسیع ملت نیز آشنا شده بود . این بود که در همان بدو زمامداری درصدد برآمد که این تجاوزات را از میان بردارد و طبقات بالا را درکادر منافع ملی از نو تربیت نماید . او به پیروی از چنین سیاستی مصمم شد که بدو ارتش را از ستمگری و غارتگری و تجاوز باموال و مزارع مردم سر راه منع کند ، لذا دستور داد که اگر سربازی یا فرماندهی نسبت به حقوق مردم مرتکب تجاوزی بشود ، مثلاً سربازی چارپای خود را در مزارع روستائیان بچراند یا در سر راه اموال مردم را غارت کرده ، بزور بستاند شکمش را پاره کند .

بدین منوال بود که دولتیان و ارتشیان ، که تا آن هنگام تجاوز بمال

و جان مردم را بعنوان حقی از حقوق بی‌پایان خود تلقی میکردند ، به اجبار در حوزه جاذبه این مغناطیس جدید تغییر خوی و عادت دادند و در طی راه تبریز به تهران دست از پا خطا نکردند . شرح این سفر و حوادثی از این قبیل که در میان راه رخ داده در کتب مختلفی که شرح حال امیر را داده‌اند مضبوط است (۱) .

در بین راه به میرزا تقیخان خبر رسید که میرزا آقاخان نوری ، وزیر لشکر سابق ، از تبعیدگاه کاشان به تهران برگشته . امیر دستخطی از جانب شاه به میرزا آقاخان نوشت که باید « از نو به آنجا معاودت نموده ، از قرار حکم مجدد رفتار نماید . چون وزیر لشکر از مضمون حکم محکم مخبر و مستحضر گردید از کارگزاران دولت انگلیسی حمایت طلبید . از آنجائی که مدتی بود که اهالی دول خارجه به سبب فتور و سستی مصدر صدارت در مهمات داخله جسور و سخت مداخله مینمودند این وقت که خود ایام فترت بود لهذا شفاعت و حمایت بعمل آمد و وزیر لشکر از عمارت خورشید بسرای خویش گرائیده ، متوقف گردید » (۲) .

بدین طریق ناصرالدین شاه وارد تهران شده ، رسماً بر تخت سلطنت نشست و میرزا تقیخان وزیر نظام را که در میان راه لقب امیر نظامی داده بود به لقب اتابیکی و صدراعظمی ملقب نمود . از این تاریخ او را ب لقب امیر کبیر اتابک اعظم خواندند (۲۱ ذی قعدة ۱۲۶۴ مطابق با ۲۰ اکتبر ۱۸۴۸) .

قریب چهار ماه پس از این جریان ، ازدواج امیر با خواهر تنی شاه صورت پذیرفت (جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵) و ده روز پس از این واقعه ، که امیر در نهایت قدرت به اصلاح خرابیهای گذشته و از جمله دفع سالار درخراسان اشتغال داشت ، بذر تحریکات فتنه‌انگیز افراد خارجی و داخلی ، که از بدو حکومت امیر پاشیده میشد ، به ثمر رسید و چند فوج از افواج آذربایجانی مقیم تهران با اخذ رشوه بقصد عزل و قتل امیر در تهران سر بشورش برداشتند . یکی از محرکان این قیام ، در ظاهر امر ، آقا بهرام خواجهرام میرزا نبی‌خان قزوینی (پدر حاج میرزا حسینخان سپهسالار عاقد قرارداد رویترو یحیی‌خان مشیرالدوله) بود . سربازان

- ۱- به صفحات ۹۳ تا ۹۷ از کتاب « میرزا تقیخان امیر کبیر » تألیف مرحوم اقبال مراجعه شود .
- ۲- حقایق الاخبار ، نقل از کتاب اقبال .

شورشی دور خانه امیر را گرفته ، دو تن از مستحفظان خانه او را کشتند و اگر وجود خواهر شاه در آن خانه نمیبود نقشه قتل امیر را بمرحله اجرا درمیآوردند . ناسخ التواریخ مینویسد : « بعضی از مردم نامچرب که حسن و قبح امور را ندانسته با میرزا تقیخان دشمن بودند براین آتش فتنه دامن زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزاتقیخان لشگری بزرگ را مقتول نتوان ساخت ، صواب آنست که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بشانید . ملك الملوك عجم در خشم شب و فرمود همانا مردمی ناآزموده بوده‌اید و ندانسته‌اید که اگر امروز من بخواستاری سربازان میرزاتقیخان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت هابط کرده باشم ، پس هرروز غزل و نصب چاکران من باختیار لشکریان خواهد بود ، همانا جهان را از وجود صد چنین لشکر خواهم پرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت » (۱) .

در این میان مردم تهران و عراق برای نجات جان امیر متحد شدند . در تهران ، مردم بازارها و دکانها را بسته ، دست به اسلحه بردند تا سربازان تحریک شده نافرمانرا بجای خویش نشانند . بقول مؤلف ناسخ التواریخ : « ... از مردم دارالخلافه و عراق پنجاه هزار کس انجمن شدند » (۲) تا سربازانرا ب خاک هلاک افکنده شورش ایشانرا پاسخی مناسب بدهند .

واتسون مینویسد : « ... مردم . . . دکانهای بازار و سراها را بستند و . . . مسلح شدند . سکنه شهر که به هیجان آمده بودند برای سربازانی بی‌افسر قدرت مهیبی بشمار میرفتند » (۳) .

مؤلف ناسخ التواریخ که خود مینویسد « میرزاتقیخان معادل دوهزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده کاست » در کتاب مذکور کوشیده است که میرزا آقاخان را بعنوان يك رجل دانا و توانا و وطن دوست و خدمتگزار شاه و امیر وانمود کند و « همدست و همدستان » شدن مردم تهران و عراق را در اثر اشاره او جلوه گر سازد . واتسون نیز در موضوع خواباندن شورش سربازان نظیر همین سیاست را پیروی کرده ، میکوشد که عمال سیاسی انگلیس را که خود سازنده این فتنه بودند خواباننده آن جلوه گر سازد . این سیاست که در کتب مورخان انگلیسی و عمال ایرانی ایشان بشدت بچشم میخورد توجه باین مطلب دارد که ملت ایرانرا

۱ و ۲ - ناسخ التواریخ - تاریخ قاجاریه ص ۵۵ .

۳ - تاریخ قاجار تألیف واتسون .

در نظر جهانیان بمثابة جمعی مردم نالایق و فاسد و مهمل جلوه گر ساخته . حرکات و جنبشهای موفق و حتی فتوحات نظامی دستگاه را بحساب کاردانی « مستشاران استعمار » و زیرکی و توانائی مأموران و کارگزاران سفارت بریتانیا وانمود نماید ، چنانکه واتسون مینویسد : « خدمات میرزا آقاخان در خواباندن شورش سربازان او را مشمول اعتماد کامل شاه و امیر نظام ساخت . » دیگر اینکه : « حمایت یکی از نجبای عمده قدیمی ایران ازداماد بی‌نسب شاه ارزش فراوان داشت . بدستور این وجود عالیجاه یعنی امام‌جمعه تهران (۱) مردم دکانهای بازار و سراها را بسته ، برای استقامت در برابر سربازان شورشی مسلح شدند دیگر اینکه : « از نفرات تقاضا شد که از گفتار افسر انگلیسی‌ای که زیر دست او تعلیم یافته بودند (۲) سرباز نزنند . با این ترتیب خطری که متوجه دولت شده بود از بین رفت و امیر نظام بی‌سروصدا برای حل و فصل امور صدارت به محل کار خود مراجعت کرد » (۳) .

در اینجا واتسون کوشیده است که « وجود عالیجاهی » را مصدر خدمتی بزرگی و محرک مردم به برداشتن سلاح بنمایاند و ضمناً قوه جنبش خود بخود مردم را که در زمان نادرشاه موجب چنان پیروزیهای خیره‌کننده‌ای و در زمان امیر باعث نجات جان او از دست افواج ساخلوی تهران شد انکار نماید ، همانطور که مؤلف ناسخ‌التواریخ نیز در تعقیب همین هدف میرزا آقاخان نوری را سازمان دهنده جنبش مسلحانه مردم « دارالخلافة و عراق » نمایش میدهد . از سه مردی که واتسون ذکر نموده ، دو تن ، میرزا آقاخان نوری و کلنل فرانت ، را بخوبی میشناسیم که هر دو از يك مرکز الهام میگرفته و هر دو نیز خصم بی‌امان امیر بوده‌اند . اما برای شناختن مرد سوم تحقیقاتی لازم بود و این تحقیقات پرده از روی راز جانگدازی برداشت و بدین قرار معلوم شد که میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه ، که در زمان امیر دوران کارآموزی خود را برای ورود به تشکیلات فراماسونری طی میکرد ، در سال ۱۲۷۶ (۱۸۵۹ م) وارد این تشکیلات شده است: آقای بلونسفیر فرانسه در ایران در گزارشی که در تاریخ ربیع‌الاول ۱۲۷۸ (۱۸ اوت ۱۸۶۱) در باب تشکیلات فراماسونری میرزا ملکم خان در ایران برای وزیر امور خارجه فرانسه فرستاده مینویسد : « ... ابتداء امام جمعه که پیشوای مذهبی است در این راه پیشقدم شده است . با در نظر گرفتن خصایص آسیا ، جناهمالی

۱- میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه . - ۲- مقصود کلنل فرانت کاردار سفارت انگلیس است . ۳- واتسون ، کتاب تاریخ قاجار .

نیکو درخواهید یافت که پیوستن امام جمعه به فراماسوئری چه سلاح خطرناکی در دست شخص کاردان و زیرکی خواهد بود و نیز توجه خواهید یافت که شاه تا چه پایه حق خواهد داشت نسبت باین موضوع بدبین و بدگمان باشد « (۱) . جای شك نیست که تشکیلات فراماسوئری در تحت هدایت وزارت امور خارجه بریتانیا اداره میشده و اکثریت رجال ما را از این طریق در جهت منافع آن دولت هدایت و رهبری میکرده است.

استنباط نزدیک بواقعیت اینستکه پایه گذاران فتنه شورش همینکه قیام مردم تهران و عراق را مشاهده کردند و شکست نسبیسه کاریهای خود را نزدیک دیدند با قیافه آشتی دهندگان با حسن نیت بمیدان آمدند . میرزا آقاخان ، ریش بلند خود را ، امام جمعه ، عمامه وردای خود را ، و آن یکی دیگر که انگلیسی الاصل بود ، حق معلمی سابق خود را در میان دو فرقه حائل کردند. آنچه از این میانجیگری حاصل آمد در حقیقت نجات سربازان و محرکان آنها از مرگ حتمی بود نه نجات امیر چنانکه مؤلف ناسخ التواریخ مینویسد: «در این وقت میرزا آقاخان اعتماد الدوله که خیرخواه ا پادشاه و نیک اندیش ا رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقیخان را در این مسیل مخافت آفنی رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را با تیغ بگذرانند بامدادان که تمامت بزرگان و امراء در آنجا انجمن بودند سخن بر این نهادند که این سربازان چون گوسفندانند ، روا نباشد که ایشان به عصیانی که کرده اند کیفر ببینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند ، در شریعت کرم و احسان صواب آنست که خاطر هراسان ایشانرا از وحشت و دهشت باز آریم و ملازم حضرت بداریم و این کار را کسی تواند ساخته کرد که سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسندد افتد . این قرعه بنام عباسقلیخان والی ... برآمد ... و او بالجمله سربازانرا مطمئن خاطر ساخت تا بیکبار جنبش کردند ... و همگروه به نزدیک میرزا تقیخان راه برداشتند و بدرسرای میرزا آقاخان آمده بر صف شدند ... و آنگاه میرزا تقیخان بدرسرای آمده ایشانرا دیدار کرد و سربازان از در عذر و پوزش بیرون شده ، آغاز زاری و ضراعت نمودند . میرزا تقیخان عذر آن جماعت پذیرفت و گناه ایشانرا معفو داشت . از پس آن ، میرزا تقیخان روانه ارگ سلطانی شد و در حضرت سلطان گناه سربازانرا شفاعت خواه گشت

۱- نامه Blonnet بوزیر خارجه فرانسه، نقل از اسناد وزارت امور خارجه فرانسه .

و این هنگام روز پنجشنبه نوزدهم ربیع‌الثانی بود « (۱).
بهر حال این شورش ساختگی بزودی خاتمه یافت و مردم بانمایشات
باشکوه ملی رهبر دانا و عظیم خود را به مقر صدارت بازگرداندند چنانکه
وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه بریتانیا گزارش میدهد : « در راه
امیر به مقر سلطنتی تمام مردم شهر بدنبال او روان بودند ، گوسفندها
قربانی کردند و استقبال شاهانه‌ای از او نمودند در این مملکت هیچوقت
یکچنین تظاهراتی بنفع وزیری دیده نشده است » (۲).

تبرستان

www.tabarestan.info



امیر کبیر هیچگونه وجه مشترکی با هیئت حاکمه آنروزی ایران نداشت.
او از نقطه نظر منافع يك ملت تمام ، جریاناترا مینگریست و کوششهای
مأموران خارجی و داخلی را در همین افق ارزیابی مینمود . این دید
طبقاتی که خود اساس جهان‌بینی طبقاتی است چیزی اندک نیست که بشود
در ضمن بحث درباره چنين مردی از آن صرف نظر کرد . در واقع ، دید طبقاتی
و جهان‌بینی طبقاتی هیئت حاکمه آن زمان از منافع مادی و جاه‌طلبیهای
مطلق این طبقه مایه و الهام میگرفت . افق دید مورد علاقه این طبقه بمقیاس
خواستهای شخصی ایشان تنگ شده بود مثلاً فلانی که میخواست بصدارت
برسد همینکه خارجیان از داعیه او پشتیبانی میکردند برای او کافی بود
که طرفدار و غلام حلقه بگوش ایشان گردد یا آن دیگری که مایل بود در
منطقه‌ای از مناطق ایران فرمانروای بلا معارض گردد همینکه خارجیان از او
در برابر مرکز بمدافعه برمیخواستند در اختیار ایشان قرار میگرفت و قس علیهذا .
اما این افق تنگ بتدریج که از بالا بیائین توجه مییابیم وسعت بیشتری
پیدا میکند تا جائیکه در قاعده مخروط طبقاتی منافع افراد ملت با هم آمیخته
و عجین میشود و این منافع با هرگونه حمله و هجومی به استقلال سیاسی
و اقتصادی مملکت دچار زیان فوری میگردد و این زیان فوری با يك
حساسیت خارق‌العاده‌ای از جانب توده‌های ملت بفوریت دریافت واحساس
میشود . این روشنی و سرعت احساس از خواص ویژه توده‌های مردم است

۱- ناسخ‌التواریخ ، سلطنت ناصرالدین شاه ، صفحه ۵۵ .

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس .

که چون از همه چیز محرومند ، ناچیزترین زیان مادی را در يك لحظه دركمی کنند . بدین قرار نباید تعجب کرد اگر بگوئیم که مطمئن‌ترین وسیلهٔ ارزیابی جریانات داخلی و خارجی همان افکار عمومی است ، چون دستگاهی بدین حساسیت در بطن طبقات مرفه نمیتواند وجود داشته باشد و نیز چون این طبقه همانطور که خود را با وسائل مصنوعی از حوادث طبیعی محفوظ میدارد بهمانطریق نیز ، با برقرار کردن ارتباطات و برانگیختن وسائل استحفاظی دیگر ، زیانهای ناشی از رژیم و سیستم حکومت و سلطهٔ استعمارگران خارجی را نه تنها از خود دور می‌کند بلکه ، با ابراز خوشخدمتی ، منافعی نیز بسوی خود جلب مینماید . این طبقات هستند که میگویند : « عوام کالانعام » چون از جانب مردم تهدیداتی در جهت استعمار خارجی صادر میشود که دامن ایشانرا نیز فرا میگیرد . امیر نیز بهمین مناسبت مورد بغض این طبقه واقع شد چون او که از دیدگاه منافع مردم به‌افق سیاست مینگریست انگلهائی را که لباس فاخر پوشیده و در مقامات عالی نشسته و ب مردم فیس و افاده میفروختند بخوبی مشاهده میکرد . در نظر امیر مسخره میآید که يك اشرا فزادهٔ بیکاره را به‌لقاب پرطمطراق مزین نمایند و کسی را که شایستهٔ تون‌تابی نیست مقامات بزرگ بدهند . طبیعتاً ، امیر میبایست علیه این پدیدهٔ نامتناسب اقدام کند و اقدام نیز کرد .

واتسون انگلیسی مینویسد : « امیر نظام تصمیم گرفت که عبارات و الفاظ بی‌معنی و نفرت‌آمیزی را که فقط شایستهٔ پندگان و انگلهاست از میان ببرد . از اینرو دستخطی صادر و در عریضه‌ها و اوراق رسمی خطاب بخود استعمال بیش از يك عنوان خاص جناب را ممنوع کرد . مردم از شنیدن این موضوع که وزیری از پذیرفتن عناوین تملق‌آمیز روگردانیده است متحیر شدند ولی فرمان او را گردن نهادند و شاید نفرات اندکی از فقدان این اصطلاحات پرآب و تاب و بی‌معنی که از دیرباز گوش ایشانرا نوازش میداد ابراز تأسف کردند » .

این « نفرات اندك » که واتسون بآنان اشاره میکند درحقیقت افراد همان هیئت حاکمه‌ای بودند که به نحوی از انحاء مورد لطف و حمایت دستگاه و صاحب مقامات پرداخت بودند . الغاء عناوین این جمع باضافهٔ طرد متملقان و قبیح و نالایقان پررو و بزرگواران جاسوس موجب شد که امیر ، این فرزند ملت ، در میان خیل مفت‌خواران انگلصفت ، حامی و دلسوزی پیدا نکند . همین تنهائی و بی‌یاوری بود که این جرقه‌ای را که از قلب ملت بی‌الاجهیده بود سریمآ به‌خاموشی نزدیک کرد .

واتسون مینویسد : « عده کثیری از حق مستمری سرشار که حاجی میرزا آقاسی معین کرده بود برخوردار بودند بی آنکه این مستمریها بمناسبت کمترین خدمتی از ناحیه ایشان بوده باشد . بسیاری از این مستمری بگیریها از طبقات روحانیان و متنفذان بودند که ناگزیر انصراف ایشان از دریافت آن وجوهات دشوارتر بود . با وجود این امیر با استقامت رأی برای کاستن هزینه دولت و قطع یا کاستن مستمریهای مالاها و شاهزادگان عاطل اقدام کرد . »

بدین طریق ، افراد يك چنین هیئت حاکمه و يك چنین طبقه‌ای در صف مخالف امیر قرار گرفتند و او را که بطور تصادفی به منصب صدارت دست یافته بود به دیار نیستی فرستادند . طبیعی بود که در چنین وضعی مردی که از خیل طرفداران خود دور افتاده بود نتواند از حمایت عملی مردم ، که هیچگونه اختیاری در اداره حکومت نداشتند ، برخوردار شود .

از خصوصیات امیر این بود که برای حفظ منافع ملت و استقلال سیاسی دولت از جلب خصومت مأموران خارجی و عهال ایرانی ایشان و اهمه‌ای نمیکرد . با چنین روحیه‌ای بود که او با شورشها و آشوبها و فتنه‌هایی که بدست انگلیسها روشن شده بود مواجه شد . او مرد بزرگی بود و در حقیقت یکمرد ساده‌ای از میان توده‌های بینا و هوشمند و بی‌گذشت يك ملت بزرگ بود .

واتسون مینویسد : « رویهمرفته نمیتوان گفت که نسل ایرانیان جدید عقیم شده چون این ملت توانسته است در دوران اخیر مردی نظیر امیر نظام بوجود آورد . موقعی که امیر بصدارت رسید تمام قسمتهای مملکت را گرفتار آشوب یافت ولی وی کسی نبود که از مشکلات بهراسد لذا باشهامت بسیار کوشید که تمام قسمتهای دستگاه حکومتی را اصلاح کند و راه تقلبهای گوناگون و از جمله خرید و فروش مقامات رسمی را سد نماید . او بیدرنک برای اصلاح وضع قشون اقدام نمود ، طبقه روستائی را از زیر فشار ظلم و اجحافی که بدان دچار بودند نجات داد و تمام سیستمهای مملکتی را دگرگون ساخت . مأموریتی که امیر در پیش داشت بسیار سنگین بود . ایالت خراسان بر ضد شاه قیام کرده بود . در این هنگام آشکارا پیش‌بینی میشد که دوره حکومت قاجار بزودی سپری خواهد شد (۱) . در حالیکه

۱- انگلیسها در صدد بودند که افغانستان و خراسان و سیستان و بلوچستان را زیر سلطه خویش در آورند .

خراسان وضع مغشوشی داشت ، اقدامات مربوط به بهبود وضع قسمتهای دیگر ایران در هر مرحله با مشکلات تقریباً حل ناشدنی روبرو میگردید. امیر نظام از دورویی و فرومایگی همه درباریان اطلاع کامل داشت و تامدتی نتوانست با اطمینان خاطر کسی را برای همکاری در رفع تقلبات و استقرار حکومتی قرین عدل و داد انتخاب کند . ولی خود امیر همانطور که وجداناً عزم خدمتگزاری داشت با زحمت بسیار روزها و هفتهها از صبح زود تا دیرگاه شب در پیشرفت و الاترین خدمتی که ممکنست نصیب کسی بشود کار میکرد و از مشکلاتی که در راه خود داشت و تحریکاتی که ناگزیر از رفع آنها بود درمانده و دلسرد نمیشد . امیر مورد اعتماد بی پایان شاه بود . ولی او برای جلب همکاری کسی که بعد از خودش حد اعلائی نفوذ را در ذهن شاه جوان داشت توفیقی بدست نیاورد . انسان باسانی پی نمیبرد که چه عللی مانع از ابراز اعتماد ملکه مادر به امیر گردید بهر دلیلی که در میان بود مادر شاه نفوذ خود را بر ضد امیر بکار انداخت و با عده زیادی از متنفذان و اشخاص ناراحتی که در نتیجه اقدامات امیر مداخل غیر قانونی خود را از دست داده بودند همداستان شد . « در اینجا واتسون نخواستہ ذکر کند که سفارت انگلیس پیگیرترین مدافع این « متنفذان و اشخاص ناراحتی بود که در نتیجه اقدامات امیر » مداخل غیر قانونی خود و ارباب خود را در خطر یافته بودند . ولی ، همین مورخ زیرک که در مورد امیر چاره ای جز نوشتن حقایق نداشته بنویس خود از بزرگداشت مردی نظیر آصف الدوله ، که از سردمداران این اشخاص ناراحت بود ، خودداری نکرده است . او مینویسد : « در این دوره دو تن از رجال از قلمرو شاه دور و در تبعید بودند که بانفوذترین و شاید شایستهترین سیاستمداران ایران محسوب میشدند . یکی از این دو تن بهمن میرزا عموی شاه بود که در جریان کار آصف الدوله در مشهد دخالت داشت و معروف بود که آصف الدوله تاج کیانی را باو وعده داده است . سیاستمدار دیگر ایرانی آصف الدوله دانی محمدشاه متوفی بود . به امیر نظام تأکید شده بود که این دو تبعیدی نامدار را بازگرداند در مورد آصف الدوله امیر اظهار داشت که اگر اجازه مراجعت بایران بدهد درحین که پسرش در حال شورش است وانمود خواهد شد که شاه از عهده برطرف کردن آن بوسیله نیروی نظامی برنمیآید و بلکه مجبور بسازش با شورشیان شده است » . اما آن کس که به امیر تأکید کرده بود که آصف الدوله را باز گردانند چه کسی جز کلنل فرانت ، کاردار سفارت انگلیس بود ؟ در واقع ، « آصف الدوله بقصد مراجعت بایران دو عریضه چاکرانه بشاه و امیر نوشت و

کلنل فرانت این دو نامهربانظر میرزاتقیخان رسانید و بسیار کوشید که دربار را به صدور اجازه وادار سازد ولی امیر مقاومت کرد و اجازه نداد که اوبایران باز گردد « (۱)



امیر در بدو صدارت خود مواجه با خطر تجزیه خراسان بدست سالار و حمایت انگلیسها از این یاغی خیانتکار بود. انگلیسها در جمیع موارد و حالات ، از قشونکشی بخراسان و مجازات خائنان تاپس گرفتن اموال دولتی از آصفالدوله ، بدست و پای امیر میبیبیدند و بانامه های تهدید آمیز و فشارهای دیپلماتیک باعث زحمت او میشدند .

وزیر مختار انگلیس از اینکه شخصی چون امیر سد راه او شده و دستگاه استبداد استعماری را از حرکت باز داشته بود نگرانی و خشم وافری احساس میکرد لذا در هر فرصتی میکوشید که شیر زنجیرگسیخته را از نو بفرمان در آورد . این بود که در کوچکترین امر داخلی انگشت فرو میکرد و در هر مورد خواهشهایی خارج از حدود خویش مینمود از جمله در موضوع بازگشت آصفالدوله از تبعیدگاه و بعداً وا گذاشتن کار سالار به میانجیگری خارجی ها . هدف این بود که از سوئی حکومت جدید را بزیر نظم استعماری در آورند و ازسوی دیگر خراسان را ، گویانکه در نقشه ایران باقی میگذاشتند ، عملاً بتوسط سالار بزیر فرمان حکومت انگلیسی هند وارد سازند بهمانطریق که در قضایای افغانستان بتوسط شاه شجاع عمل کرده بودند . اما تلفیق این دو حالت متضاد ، یعنی حفظ تمامیت ارضی ایران بطور اسی و تجزیه نهانی خراسان ، در زمان امیر امری محال مینمود گویانکه این حیلہ گری بخوبی از عهده استعمار برمیامد چنانکه بعد ها در قضیه نفت و تشکیل کنسرسیوم چنین سیاستی را بمرحله اجرا در آوردند .

امیر در باب تقاضای کلنل شیل دایر به میانجیگری در قضایای خراسان اعتقاد داشت که « چنین اقدامی منافی مقام و حیثیت دولت است » (۲) و بدین قرار بود که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه راباسپاهی مجهز به خطه خراسان فرستاد و پیوسته بانبروها و مهمات پیاپی تقویتش نمود. امیر

۱- امیرکبیر وایران - ۲ - واتسون ، تاریخ قاجاریه .

میگفت که « اگر از این اقدام بیست هزار قشون تلف شود بهتر از اینستکه این شهر از طریق دخالت بیگانگان تسلیم و مطیع گردد » (۱). او مطمئن بود که با جلب اعتماد مردم مشهد و بر گرداندن ایشان بسوی دولت غائله سالار را خاتمه خواهد داد چون مردم مشهد در اثر اعمال فجیع و شنیع ارتش محمد شاه بیاری سالار برخاسته بودند . در همین هنگام یعنی درست موقعی که ارتش دولتی شهر سبزوار را پس از مدتی محاصره از چنگ امیر اعلان خان پسر سالار خارج ساخته وارگ شهر را میگذرد (۱۴ ربیع الثانی ۱۲۶۵) افواج آذربایجانی مقیم مرکز به تحریک دشمنان داخلی و خارجی امیر برای عزل و قتل او شورش آغاز نهادند که اگر مقاومت شاه نبود کار امیر از همان تاریخ یکسره میشد (۱۶ ربیع الثانی ۱۲۶۵) .

از جانب دیگر، همینکه مشهد بمحاصره افتاد سواران ترکمن از سرخس بیاری سالار جنبیدند . این جنبش نیز از پیش بتوسط عمال انگلیس سازمان یافته بود. اما این آخرین زور آزمائی انگلیسها هم مواجهه با شکست گردید چون مردم مشهد که با سرعتی خارق العاده به خصلت ملی و شخصیت درخشان امیر پی برده بودند پیرامون سالار را رها کرده ، بیاری سلطان مراد میرزا پرداختند. آنان با امیر اعتماد کرده بودند و امیر واقعاً شایسته چنین اعتمادی بود.

بدین منوال ، مشهد بکمک مردم آن شهر بدست قوای دولتی افتاد، سالار سقوط کرد و با تفاق برادر و دو فرزندش گرفتار آمد و در تعقیب این سقوط یکی از نقشه های خطرناک استعمار نقش بر آب شد (نهم جمادی الاول ۱۲۶۶ مطابق با مارس ۱۸۵۰ م) .

پس از این جریانات مداخلات انگلیسها صورت دیگری بخود گرفت: کلنل شیل بدست و پا افتاد که لااقل جان یاغیان خیانتکار یادر حقیقت خدمتگزاران باوفای انگلستان را نجات دهد. او که در جزو « مستشاران استعمار » بایران آمده و اینک سمت وزیر مختاری انگلیس را در تهران یافته بود بمنظور نجات عمال بریتانیا با میرنوشته که اگر « نسبت باین جهال از راه بیرون شده رأفت و عطفی بفرمائید کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل خواهد شد » (۲) . اما امیر که بقول دالگورکی ، وزیر مختار روس ، « نمیخواست که خراسان بصورت مصر ثانی درآید و روسیه و انگلستان وسیله ای برای مداخله در امور ایران بدست آورند » (۳) وقعی باین تشبثات نگذاشت

۱- واتسون - ۲- اسناد وزارت امور خارجه انگلیس - ۳- از گزارش دالگورکی ، نقل از « امیر کبیر و ایران » .

و با آنکه کلنل شیل، دالگورکی راهم باخود همصدا کرده بود، دستوراعدام سالار و برادران ویکی از پسران او را صادر نمود .

کلنل شیل در گزارشی که درمورد ورود قوای دولتی بمشهد برای وزیر خارجه بریتانیا فرستاده مینویسد: « مهمترین مطلب جالب توجه اینکه نظامیان ، درتمام مدت بقاعده رفتار کرده ، دیسپلین نظامی را رعایت نمودند و مانع شدندکه بمردم مشهد صدمه و آزاری برسد » (۱) . اساس سستی کار سالار نیز همین روح مردم دوستی امیر بود : سلطان مراد میرزا باپیروی از دستورات اکید وصریح امیر موفق شدکه اعتماد مردم مشهد را بحکومت مرکزی وشخصیت ملی امیر جلب و حمایت ایشان را از محمد حسنخان سالار سلب نماید چنانکه مؤلف کتاب « آگهی کارشهان » دراین زمینه مینویسد : « شی در مجلس انس سخن از گذشته میداشتیم، گفتند ما نفهمیدیم ... چه شد که هرقدر محمدشاه قشون فرستاد شکستند... و ناصرالدین شاه ، جوان شهبوانی ،وقتی بتخت نشست ... نه يك دینار پول در خزانه بود ونه يك نفر سرباز و يك توپ در لشگرخانه باندك زمانی خراسان امن و هرات و مرو و سرخس و ترکمان تحت امر آمدند. پیری حاضر بودو گفت ... خودم ایستاده بودم که محمدشاه پانزده فوج سوار مستعد مکمل روانه خراسان نمود . وقت سان دادن درمیدان بآنها خطاب نمود که ای سرباز و سوار ، زن و بچه خراسانیان یاغی را بشما بخشیدم ، بروید هرچه میخواهید بکنید . این خبر که بخراسان رسید همه درطغیان و همراهی سالار فدائی وار کوشیدند و هرچه قشون رفت خلع اسلحه نموده وکشتند . باز خود ایستاده بودم که امیر کبیر ، که بزحمتی فوق الحصر چند فوج راه انداخت ، درروزسان بحسام السلطنه فرمود ، مراد میرزا ، خراسان ملک شاه است و خراسانیان اولاد شاه ... تو مأموری با این افواج بروی یکنفر حسنخان سالار را که میگویند یاغی شده بگیری ، اگر شنیده شد که يك سوار يك توبره گاه بی پول و بی رضایت از خراسانی گرفته وتوشکم آن سوار را ندیده ای شاه شکم تو را خواهد درید . عیناً این کلام بخراسانیان رسیده ، خودشان ولایت بولایت بی جنگ دروازه را بروی قشون دولتی بازکردند » (۲) . درحقیقت باید گفت که روح جدید حکومت امیر، چه درجهت حفظ حقوق مردم وچه درجهت مقاومت شدید در برابر فشارهای خارجی، موجب شد که خطر تجزیه خراسان مرتفع

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس - ۲ - کتاب « آگهی کارشهان » .

شود .

در اینجا لازم است که یادی از قشون ایران پیش از ظهور امیر کبیر بکنیم . در واقع از مقایسه قشون منظم و با انضباط و مردم دوست امیر با قشون نامنظم و خودسر و متجاوز عباس میرزا باین نتیجه میرسیم که روح هیئت حاکمه‌ای که در رأس مخروط حکومتی قرار گرفته از بالا بیائین تا بقاعده مخروط که دستگاههای اجرائی و امنیتی و قضائی و مأموران جزء سازمانهای کشوری و ارتشی را میسازد انتشار و انبساط مییابد چنانکه باید گفت هر نقصی در قاعده مخروط مشاهده شود ناشی از خللی است که در روح حکومت موجود است. در واقع منویات رأس مخروط است که بقاعده تیز سرایت میکنند و این معنی از مقایسه مخروط حکومتی امیر با مخروط حکومتهای قبلی و بعدی او کاملاً بیداد است بطوری که با تغییر روح حکومت در زمان امیر کبیر هر نوع تجاوزی بحقوق مردم بحداقل ممکن تقلیل یافت در حالیکه پیش از امیر و خصوصاً بعد از او وظیفه اصلی سازمانهای دولتی تجاوز کامل بکلیه حقوق ملت و تسلیم بلاشرط به خواستهای استعمار بود.

البته در زمان امیر نیز فشار استعمار برای نفوذ در حکومت جدید حد و حصری نداشت ولی امیر بادبیلماسی مدبرانه و قدرتی که از اندیشه و نیت خود دایر بحفظ حقوق مردم و دفاع از حق حاکمیت دولت بدست آورده بود مقاومت میکرد .

در واقع ، پس از خاتمه کار سالار کوشش انگلیس ها برای استیلا بر حکومت نوو زمامدار نوع جدید مامتوقف نشد چنانکه آنها بزودی موضوعات دیگری را برای ایراد فشار دست آویز خود کردند، گویانکه این موضوعات از قبیل پس گرفتن خالصجات دولتی از آصف الدوله یا قطع مستمری همسر سیف الدوله یا مستمری سید مصطفی شوشتری و پسران او مطلقاً ربطی بحدود مأموریت وزیر مختار انگلیس نداشت .

کلنل شیل برای تضعیف حکومت امیر و دمیدن روح استعماری باین حکومت نیز بچنین اقداماتی دست میزد چنانکه در تاریخ ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ بامیر نوشت : « آنجناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند و چقدر مایل هستند که اموال و املاک او از ضبط محفوظ بماند. باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس هم اینستکه جناب معزالیه در ایام حکومت همواره کمال رعایت و حمایت و

مراقبت از کسان و مأموران و سیاحان (۱) دولت علیه را منظور میکرد...» شیل میخواست طی این نامه بر رئیس دولت بفهماند که رهبری مقتدرانه و کشورداری وطن پرستانه و اقدامات مستقلانه دولت از لحاظ انگلیسها چیزی جز خودسری نیست چنانکه حتی پس گرفتن اموال دولتی از یک خائن بوطن بدون اجازه مقامات انگلیسی قابل تحمل نخواهد بود چه این خائن مدتها بدفاع از خواستهای سیاسی انگلیسها اشتغال داشته است. اما امیر نیز با جواب تند خود بشیل فهماند که فصل نوی در تاریخ ایران گشایش یافته و مرد ضد استعمار نوع جدیدی در صدر حکومت ما استقرار پذیرفته. شیل که از نقشه استیلاجویانه انگلیس دست بردار نبود در جواب امیر نامه تهدید آمیزی فرستاد بدین مضمون که در اثر این امر کوچک ممکنست اتفاقات بزرگ غیر دوستانه ای رخ بدهد. انگلیسها با اینکه از این تهدیدها نهری برنداشتند تغییری هم در رفتار خود ندادند بطوری که وزیر مختار انگلیس بعد از این جریان موارد دیگری را برای اثبات قدرت و نفوذ خود تجسس کرد که از آن جمله موضوع قطع مستمری همسر یکی از شاهزادگان بنام سیف الدوله بود. این شاهزاده از انگلیسها حقوق و جیره میگرفت. امیر در پاسخ نامه شیل تأکید کرد که تصمیم در این موضوع منوط بر اراده شاه است و وظیفه شاهزاده اطاعت است نه شکایت. شیل در اینجا نیز دست بتهدید زد. اصرار انگلیسها بتجدید قدرت و نفوذ خود در دولت نو و نتیجه گیریهای بزرگ از موضوعات کوچک بقدری بود که قطع حقوق دویت تومانی همسر شاهزاده را بوزیر امور خارجه بریتانیا کشاندند چنانکه شخص لرد پالمستون وزیر خارجه وقت بریتانیا با امیر نوشت که: « دولت پادشاهی تأسف دارند از اینکه دولت ایران دویت تومان مستمری سالیانه ای را که شاه مبرور بشاهزاده معزی الیه بخشیده بود موقوف دارند » (۲). قطع مستمری شخص دیگری بنام سید مصطفی شوشتری و پسران او هم که از جیره خواران انگلیس و در شوش. بتحرک و توطئه علیه دولت اشتغال داشتند مستمسک دیگری برای دمیدن روح استعماری در حکومت نو گردید. شیل بمناسبت آنکه پسران این شخص از مادری هندی هستند با امیر بمناقشه ای بی نتیجه پرداخت. بعدها این تحت الحمایگان فرومایه بهنگام جنگ ایران و انگلیس (۱۲۷۳) با تحریک مردم به فتنه و فساد و شورش

۱ - منظور جاسوسان انگلیس است که در صفحات قبل مذکور افتاد. ۲ - امیر کبیر و ایران.

علیه حکومت ایران خدماتی بدولت انگلیس تقدیم نمودند .
از سوی دیگر ، مبارزات بی‌امان امیر بادزدی و اختلاس و رشوه‌خواری در ادارات کشوری و لشگری و طرد افسرانی که «مخارج و مواجب چهار هزار نفر را می‌گرفتند در حالی که بیش از سیصد نفر در زیر فرمان نداشتند» یا مجازات افسرانی که «حقوق لشکریان را نمی‌پرداختند» و با این رفتار خیانت آمیز خود پیوندها و بنیان سازمان ارتشی را سست میکردند ، تیر دیگری بردل مأموران استعمار مینشانند . روحانیون و شاهزادگان و متملقان پست‌درباری و خویشاوندان صدراعظم سابق نیز که مشمول کاهش مستمریهای خود شده بودند با مأموران استعمار همدردی آغاز نهادند خصوصاً آنکه استعمار در میان این طبقه نفوذ پر دامنه‌ای داشت . شاه مملکت هم که در زمان امیر بجای شصت هزار تومان حقوق ماهیانه مجبور شده بود بده هزار تومان درآمداکتفا کند ، تاجائی که بقول وزیر مختار انگلیس (۱) به ملاحظات مالی نمیتوانست در اطراف تهران بگردش و تفرج بپردازد ، از این حس همدردی بی‌نصیب نبود . فرمانروایان و حکام ایالات و ولایات هم که به‌حیف و میل اموال دولتی و تجاوز بحقوق «رعایا» عادت کرده و از ترس امیر جرأت تکرار چنین جنایاتی را از دست داده بودند در انتظار تجدید خودسری و تجاوزکاری روز شماری میکردند . اما احساسات توده مردم صورت دیگری داشت . امیر بر رعایت حال مؤدیان مالیات و رفع فشار و ظلم عمال دولتی کوشش فراوانی ابراز میداشت و مالیات را به تناسب درآمد سالیانه تعیین مینمود و بدین‌منوال درحالیکه مالیات کاملی از گردن کلفت‌ها وصول میکرد مرهمی هم بر زخمهای عمیق مردم میگذاشت و این مردم ستم‌دیده را به‌آینده‌ای پرعادل و داد امیدوار مینمود . وزیر مختار انگلیس در گزارش خود به پالمستون مینویسد که «میرزا تقی‌خان میخواهد روستائیانی را که طی قرون تحت جور و ستم بسر برده‌اند خلاصی بخشد» (۲) و نیز هم‌او مینویسد : «سالیان درازی است که منطقه فارس این‌طور که حالا تحت اطاعت حکومت مرکزی میباشد مطیع نبوده است و خوانین محلی که حالا مالیات میدهند تا زمانی که بخاطر هست پولی به خزانه دولت نمی‌پرداختند» (۳) و همچنین این وزیر مختار گزارش میدهد که «از اول سلطنت محمدشاه تا بحال هیچوقت مثل امسال (۱۲۶۷) مالیات‌ها کاملاً وصول نشده است» (۴) و ایضاً «باقطع جنگهای

۱ و ۲ و ۳ و ۴- اسناد وزارت خارجه انگلیس .

داخلی و بهبود سیستم تجارت، ثروت ملی ایران رو به تزاید گذاشته است» (۱).

در مورد ارتش نیز امیر کوشش بی حد و حصری بکار برد که قشونی متحدالشکل با تعلیمات و تسلیحات مدرن بوجود آورد. او کارخانجات اسلحه سازی گوناگونی در شهرهای مختلف بوجود آورد و اندیشه تأسیس مدرسه نظام و استفاده از استادان خارجی را در داخل کشور بمرحله عمل وارد ساخت. وزیر مختار انگلیس در این مورد با دلواپسی تمام به پالمستون مینویسد: «اقدام میرزا تقیخان در احداث مدرسه‌ای برای تدریس فنون مختلف نظامی نمونه مشخصی از سرسختی یا ثبات رأی اوست و شک نیست که نقشه خود را عملی خواهد کرد. همینکه شیندم امیر می‌خواهد برای این مدرسه استادان و معلمین آلمانی استخدام کند با او ملاقاتی نمودم..... میرزا تقی خان هیچ اشاره‌ای ننمود که ممکنست از انگلستان مربیان نظامی استخدام کند....» (۲) و نیز وحشت زده از امکان ایجاد یک قشون منظم و مسلح و ورزیده در ایران به پالمستون مینویسد: «یک قشون منظم ایران به ضمیمه قوای افغانی و روسی ممکنست از لحاظ انگلستان قدرت فوق‌العاده‌ای ایجاد کند... تنها هدف و منظوری که دولت انگلیس میتواند در توسعه قشون ایران داشته باشد اینستکه این مملکت را تبدیل بحریفی برضد روسیه بکند. از طرف دیگر... احتمال تغییر نظر شاه نسبت بمیرزا تقیخان مانع از اینستکه درباره توسعه و دوام یک قشون منظم دائمی بیندیشیم» (۳). این نامه بنحو گویائی فاش می‌سازد که انگلیسها چنانچه بعدها نیز باثبات رسانیدند، آن قشون منظمی را در ایران قابل تحمل میدانستند که در چارچوبه سیاست استعماری ایشان محدود باشد. پرواضح است که تحمل‌مردی نظیر امیرکبیر که داعیه استقلال و تجدید عظمت ایران را داشته برای عمال استعمار غیرممکن بوده و این مردم حق داشته‌اند که در انتظار تغییر نظر شاه‌روزشماری بنمایند خصوصاً آنکه امیر همانند نادرشاه ب فکر تأسیس نیروی دریائی در خلیج فارس افتاده و ضرورت ایجاد چنین نیروئی را برای حفظ استقلال ایران درک کرده بود: امیر بدو از انگلیسها خواست که سه کشتی جنگی بدولت ایران بفروشند. پالمستون وزیر خارجه انگلیس صریحاً امتناع دولت انگلیس را بامیر ابلاغ کرد و با آنکه کلنل شیل اورا دلداری داده بود که «به

۳۲۰۹ - اسناد وزارت خارجه انگلیس.

احتمال بسیار قوی بعد از مرگ یا عزل میرزا تقیخان تمام نقشه اودایر به احداث نیروی دریائی درخلیج فارس به بوته فراموشی خواهد افتاد» (۱) نتوانست از ایراز وحشت خودداری کند چون در چنین صورتی نقشه های دولت انگلیس را دایر به تصرف جزایر خلیج و بسط نفوذ آندولت درخلیج فارس برباد رفته میپنداشت. پس از امتناع انگلیسها امیر در ۸ رمضان ۱۲۶۷ طی نامه ای به مسیو جان داود نوشت که: «... با هر دولتی که صلاح داند قرار بدهد و گفتگو نماید دوفروند کشتی بخار ابتیاع شود ... زود بمن بنویسید تا قرار ابتیاع کردن آنرا بدهم، البته مسامحه ننمائید که خیلی خیلی لازم است» ودر ۱۲ رمضان ۱۲۶۷ مجدداً دستور میدهد که برای خرید دو کشتی بخار ویک کشتی یلکن هرچه سریعتر اقدام نماید.

امیر علاوه بر ایجاد يك قشون منظم فرمان داد که کتبی در فنون نظامی برشته تحریر در آوردند وبعلاوه کوشش فراوانی بکار برد که ارتش را از رویه قدیمی اجحاف مردم وتجاوز بجان ومال «رعایا» منحرف سازد و صورت يك ارتش ملی را بآن قشون بی انضباط بدهد. وزیر مختار انگلیس در شرحی که راجع به مسافرت شاه بقم (در ۱۲۶۶) بوزارت خارجه انگلیس ارسال داشته مینویسد: «فرق فاحشی میان این مسافرت بامسافرتهای پادشاهان ایران بطور کلی وجود دارد. در سفرقم جلوی تعدیات گوناگون نظامیان سخت گرفته شده بود واذیت وآزاری بزارعین نرسید واز آنها کسی پول و بنه ای اخذ نکرد» (۲).

در واقع، اقدام امیر برای استقرار امنیت در جنوب ضربه دیگری بر پیکر استعمار انگلستان بود چه انگلیس ها آن حدود را جزو منطقه نفوذ خود پنداشته و تسلط برآن نواحی را برای حفظ راه هندوستان لازم می شمردند اما امیر که باین چیزها وقعی نمیگذاشت در صدد استقرار امنیت واقعی در جنوب بر آمد. او دستور داد که میرزا قوام الدین بهبهانی، مشهور به میرزا قوما، حاکم سابق کهکیلویه را که باشیوخ عرب وخوانین بختیاری عقد اتحاد بسته و به یاغیگری علیه دولت برخاسته و راهزنی و قتل واسرکاروانیان را پیشه خود ساخته بود تارومار و گرفتارنموده، قلاع گل وگلابرا که ممکن او بود بتصرف آوردند و نیز قشقائی ها را که از نوسربه طغیان برداشته بودند سرکوبی نمودند. همچنین چون والی فارس، شیخ نصرخان حاکم بوشهررا گرفته به تهران فرستاد و حکومت آن بندر و دشتی و دشتستان را بدیگری

واگذار کرد از سوئی کنسول انگلیس در بوشهر به حمایت او برخاست و از سوی دیگر شیخ حسینخان، عم شیخ نصر خان، از اوامر دولت یاغی شده حاکم جدید را به بوشهر راه نمیداد و « از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم آورده از در مدافعت استوار بایستاد » (۱) والی فارس بآن حدود قشون فرستاده، شیخ حسینخان رامغلوب نمود و شیخ از راه دریا طریق فرار پیش گرفت. شیخ نصرخان و شیخ حسینخان مورد حمایت انگلیسها بودند. از جانب دیگر، شیخ سیف که از جانب امام مسقط حکومت بندرعباس را داشت به تحریک انگلیسها که درصدد خارج ساختن کرانه‌های جنوبی خلیج از زیر نفوذ ایران و ایجاد حکومت‌های محلی در آن نواحی بودند سربشورش و یاغیگری برداشت. امیر کبیر حکام فارس و کرمان را مأمور به قطع یاغیگری در آن حدود نمود.

اقدامات امیر در ترکستان و عزم جزم او به قشونکشی بآن حدود جهت یکسره کردن کار گردنکشان خیوه و ترکمان و تصمیم قاطع او دایر به « انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سرخس و مرو و هرات و بلخ » (۲) حمله دیگری بمقاصد سلطه طلبانه انگلیسها و تجاوز نامطلوبی بحرم امنیت امپراتوری انگلیس بود. متأسفانه امیر فرصت نیافت تا قدرت یک حکومت مقتدر ایرانی را در گیرودار مبارزه با اغراض و مقاصد استیلا جویانه روس و انگلیس بمرحله آزمایش در آورد و روح جدیدی را که در کالبد امپراتوری ناتوان ایران دمیده شده بود در عمل بیازماید، بعد از امیر هم گردون گردان یکسره بمراد استعمار گشت.

از سوی دیگر، انگلیسها که احتمال حمله مساحانه ایران را به هرات و افغانستان از نظر دور نداشته و ارتش خود را برای جلوگیری مسلحانه از ایران آماده نگهداشته بودند در برابر دیپلماسی پیروزمند امیر ناگهان خود را بامر اندیشمند و پر قدرتی مواجه دیدند که از راهی هموارتر از جنگ به حمله پرداخته بود: امیر که به قدرت معنوی ایران در افغانستان واقف بود وضع حکومت مرکزی ایران را علت غائی تسلیم امراء افغانستان به انگلیسها میدانست، با جلوه گر ساختن قدرت واقعی یک دولت نیرومند ایرانی امراء مزبور را که به حمایت ایران مستظهر شده بودند بجانب خود کشید تا جائی که یار محمدخان حاکم هرات از دل و جان به تبعیت از اوامر دولت

۱- ناسخ التواریخ .

۲- روضة الصفا ، جلد دهم .

مرکزی پرداخت و کهندلخان حاکم قندهار نیز ابراز اطاعت و بندگی نمود و دوستمحمدخان امیر کابل هم بادولت ایران از در دوستی وارد شد و بدین ترتیب هرات و قندهار بدون آنکه انگلیس ها بتوانند دستی در آورند بخاک ایران پیوست .

دیپلماسی مدبرانه امیر حکومت هندوستان را بر عهده و وحشت انداخت لذا وزیر مختار انگلیس جوانی حسام السلطنه را بپانه قرارداد، در لفافه احتمال حمله او بهرات و افغانستان ، پیشامدات غامضی را که ممکنست رخ دهد گوشزد امیر نمود و احضار او را خواستار شد. بی اعتنائی امیر انگلیس ها را بو حشت بیشتری انداخت خصوصاً آنکه امیر بلانۀ اصلی حیوان درنده استعمار حمله ور شده و راجه های هند را بشوریدن علیه انگلیسها تشویق مینمود چنانکه مؤلف «سیاستگران دوره قاجار» مینویسد : « ... هنگامی که میرزا تقیخان امیر را بکاشان بردند کلیۀ نوشتجاتش را ضبط کردند و نزد شاه آوردند. اکثر این نوشتجات مرموز بود . شاه دستور داد آنها را در خزانه اندرون نگاهداری کنند تا زمان صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک یکنفر از اهالی مازندران پیدا شد که هرگونه رمزی را کشف میکرد. شاه آن شخص را احضار فرموده، امر کرد تا نوشتجات میرزا تقیخان را در اختیار او گذاشتند و او جبلگی را کشف نموده ، برض رسانید . اکثر این نوشتجات رمز هائی بود که امیر کبیر با راجه های هندوستان و متنفذین آن سامان داشت و تماماً دستورشورش علیه دولت انگلیس بود چنانکه از کشته شدن میرزا تقیخان چیزی نگذشت که شورش سپاهیان هند شروع شد» (۱)

از سوی دیگر اقدامات امیر برای برقرار کردن نظم در بلوچستان و سیستان با مقاصد انگلیسها توافقی نداشت. انگلیسها از اوایل قرن نوزدهم سران بلوچ را علیه دولت مرکزی ایران تحریک میکردند . تجزیه بلوچستان و پیوستن آن ناحیه به هندوستان مقصود نهائی انگلیسها بود. بدین منظور آقاخان محلاتی را تراشیدند و شورش او را علیه دولت سازمان دادند و پس از او محمدعلیخان و دوستمحمدخان بلوچ را و سپس امیر دراخان و امیر دلمرادخان را به یاغگیری و ادار نمودند که همزمان باقیام سالار در خراسان در آن نواحی باغتشاش پرداختند. اما امیر با ایجاد هنگهای جمازه سوار در بلوچستان و ساختن پاسگاهها و قراولخانهها و ایجاد پادگان های گوناگون در آن حدود و مأمور ساختن یارمحمدخان حاکم هرات و کهندلخان حاکم قندهار و

حسام‌السلطنه حاکم خراسان برای سرکوبی یاغیان سیستانی امنیت را در تمام نواحی سیستان و بلوچستان تا سرحد هندوستان برقرار ساخت و این نیز بمذاق انگلیسها ناگوار می‌آمد چون ایشان توسعه قدرت حکومت مرکزی ایران را در سراسر شرق و جنوب شرقی بعنوان تهدید هندوستان تعبیر مینمودند لذا طبیعی بود که با آرزوی تجدید ناتوانی‌ای ان، نابودی امیر کبیر را در دل پیروانند. لرد کورزن سیاستمدار معروف انگلیس در کتابی که بنام «ایران و مسئله ایران» در سال ۱۸۹۲ (۱۳۰۹) در لندن انتشار داد مینویسد: «مقامی که انگلستان در جنوب ایران بدست آورده است میتواند تفوق وسلطه این دولت را در مرکز و نواحی جنوبی ایران برای همیشه برقرار کند. قوای بحری انگلیس یکی از وسائل این تفوق... و تجارت انگلستان که در تمام سواحل جنوبی از کوآتر تا محمره و داخله ایران تا اصفهان منبسط است ضامن دیگری برای حفظ این تفوق است و بالاخره از تمام اینها مهمتر احساسات سکنه جنوبی ایران است که از بلوچها در شرق تا بختیارپها و لرها در غرب... بطرف انگلستان متمایل هستند... و با وجود آنکه ایران استیلای جابرا نه خود را بزور در آن نواحی برقرار نموده با این حال عرایض زیادی از قبائل بلوچ به کنسولگری بوشهر رسیده و هر روز میرسد...». این بود آرزوی انگلیسها در عهد امیر کبیر. در اواخر کار امیر سیاست روس و انگلیس با هماهنگی عجیبی به خشونت و شدت بیسابقه‌ای گرائید. روسها در شمال در جزایر آشوراده که مالک طلق ایران بود قشون پیاده کرده، دزدان و راهزنان ترکمن را بزیر حمایت خود گرفته، طالب سلطه مجاز بر سواحل استرآباد و مازندران بودند و بدولت فشار می‌آوردند که حاکم استرآباد، مهدیقلی میرزا، برادر محمدشاه را که مردی باعزم و وطن پرست بود معزول نماید. انگلیسها هم در جنوب طالب سلطه کامل بر خلیج فارس و احراز حق نفتیش جمیع کشتیها ببهانه ممانعت از تجارت برده بودند. امیر با این هردو دولت تا آنجا که توانست مبارزه‌ای دلیرانه نمود و شعاع پیشرفت آن هردو را تا آن جا که از عهده‌اش بر می آمد محدود کرد.

اقدامات امیر در مورد امور مالی و نظامی و تأسیس قراولخانه‌ها و قلاع نظامی و مبارزه با فساد و رشوه خواری و تلاش او برای اصلاح امور قضائی و انتظام امور بهداشتی و درمانی و اجباری ساختن آبله کوبی بطور همگانی و جدیت او برای طبع و نشر کتب، فصول درخشانی از کوشش‌های بی پایان او را برای تجدید عظمت و احیاء قدرت ایران و از بین بردن فاصله میان ایران و اروپا نمایان می‌سازد که در کتب مختلفی که در شرح حال امیر

برشته تحریر درآمده است ذکر شده و در این کتاب جایی برای تکرار آن مطالب نیست، اما مساعی خستگی ناپذیر امیر در توسعه و رونق صنعت و تجارت و تلاش او برای برطرف ساختن فاصله علمی و فنی ایران و اروپا چیزی دیگر و شایسته بحث بازتری است:

امیر معتقد بود که ایران نباید بازار فروش کالاهای خارجی باشد بلکه باید اساس اقتصاد مملکت را بر تهیه این کالاها در داخل کشور مبتنی نمود این کار احتیاج سرمایه و کارگر فنی و مدیریت اصولی داشت و این هر سه عامل در ایران آن روز تا حدی موجود نبود. اما مانع اساسی چنین تحولی یعنی جانشین ساختن تدریجی صنایع یدی بتوسط صنایع ماشینی، ضدیت صریح استعمار خارجی بود که امیر این عامل عمده را نیز خنثی و خنثی نمود. دولت بریتانیا بادر دست داشتن خوانین و شاهزادگان و امراء محلی کانون های فساد و شورش مزمونی را در اختیار داشت که در هر لحظه بمیل و اراده او آتش تندی را علیه حکومت مرکزی شعله ور می ساختند و این بزرگترین وسیله ایراد فشار بر حکومت مرکزی بود. اما امیر با سرسختی تمام برفع این موانع بزرگ پرداخت و چنانکه از گزارشات وزیر مختار انگلیس بر می آید وصول مالیات را از جمله از خوانین سرکش جنوب بعد بی سابقه ای رسانید و «باقطع جنگهای داخلی و بهبود سیستم تجارت» ثروت ملی ایران را افزایش داد.

قطع ایادی توطئه انگیز انگلیس در ایران اولین شرط استقرار امنیت در راهها و شهرها و رونق تجارت و تجمع سرمایه و ایجاد تحولات صنعتی ماشینی در این کشور بود چه انگلیسها جهت ایجاد عدم امنیت و هرج و مرج و ممانعت از تحولات صنعتی و رشد ثروت ملی نهایت استفاده را از این ایادی خود مینمودند. آنها که میخواستند تمام منطقه شرق و از جمله ایران را بصورت کشورهای مصرف کننده کالاهای بریتانیایی و تولید کننده مواد اولیه مورد احتیاج صنایع خود در آورند در وجود امیر بمانع بزرگی برخوردند و انجام این نقشه را به بعد از او احاله دادند که با توفیق نیز قرین گردید. امیر بمنظور بسط صنایع، سرمایه های کافی در اختیار اهل فن گذاشت. تأسیس کارخانجات شکرریزی در ساری و بارفروش و ریسمن رسی و چلووار بافی در تهران و حریر بافی در کاشان و سماور سازی و کالسکه سازی در اصفهان و تهران و پرداخت کمکهای مالی به ناساجان اصفهان و کاشان و تشویق ابتکار استادکاران در ایجاد منسوجات و مصنوعات جدید و انجام اختراعات در این زمینه ها در اصفهان و کاشان و اقدام بتأسیس کارخانه ماهوت سازی و دادن دستورات لازم در این خصوص به نماینده ایران در اتریش و صدور امریه ای

دایر بایجاد نمایشگاهی از محصولات صنعتی ملی در ارگ تهران، علامت درک صحیح امیر است از قوانین درونی اقتصاد سرمایه داری، که در جهت نابود ساختن صنایع یدی عمل میکند، و نشانه تصمیم قطعی اوست به بهره برداری از این قانون که در دست خارجیان سلاح کشنده‌ای علیه ایران بوده و هنوز هم هست. در حقیقت، تحولات اقتصادی و صنعتی غرب و قوانین درونی اقتصاد سرمایه داری که در جهت نابود ساختن اقتصادهای عقب مانده و صنایع غیر ماشینی عمل میکردند راه برای پیشرفت استعمار هموار میساخت با این تفاوت که اگر این نابودی صنایع یدی بتوسط قدرتهای اقتصادی و سیاسی خارجی عملی میشد طبیعتاً نتیجه‌ای جز وابستگی اقتصادی و استعمار کشورمان نداشت، چنانکه بعد از امیر نیز به ثبوت رسید، و برعکس اگر بتوسط تحولات اقتصادی و صنعتی در داخل کشور صورت میگرفت موجب ارتقاء کشور و نجات از استعمار میگردد. امیر، با بصیرت تمام، توجه به شق اخیر داشت. بهمین منظور بود که او عده‌ای از خبرگان و استادکاران را جهت آشنائی با فنون و صنایع جدید به مسکو و پترزبورگ فرستاد. این استادکاران پس از بازگشت بایران، کاغذگرخانه اصفهان، بلورسازی تهران و کارگاههای چدن ریزی و چیلانگری و نساجی را درساری بوجود آوردند. از سوی دیگر در زیر حمایت و هدایت امیر رشته هائی از صنایع یدی که قابلیت توسعه را داشتند، چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت و مرغوبیت، در راه تحولات اساسی افتادند چنانکه شالهای کرمانی معروف بشال امیری بچنان نفاستی از لحاظ جنس و بافت رسید که از شالهای کشمیری پیش افتاد و شال چوخای پشمین مازندرانی که بدستور امیر بجای ماهوت خارجی بلباس سربازان اختصاص یافت تولید وسیع و باارزشی پیدا نمود.

امیر با توسعه و نفوذ سرمایه گذارهای خارجی مخالف بود چه او میدانست که سرمایه گذاری خارجی و اصولاً نفوذ سرمایه خارجی بهر نحو در اقتصاد مملکت بمنزله تملک تدریجی منابع اقتصادی و بازارهای تجارت داخلی و سرانجام موجب اسارت و استعمار خواهد گردید چنانکه بعدها همینطور هم شد. این ادراک صحیح امیر از فرمانی استنباط میگردد که این رجل دانا و توانا در مورد استخراج معادن ایران صادر کرد و خارجیان را از مداخله در این امور ممنوع نمود. امیر واقف بود که همزمان با رشد صنایع ماشینی، فلاحت و معدنکاری نیز باید تحولات اساسی و سریعی حاصل نمایند. این بود که در مورد استخراج معادن داوطلبان این حرفه را بصحابت دولت امیدوار و از پرداخت مالیات برای مدت پنج سال معاف نمود و در عین حال، بطور قطع، خارجیان را از استخراج معادن ایران ممنوع کرد. البته

انگلیس ها که از سالها پیش بتوسط سر هنری بشون برای استخراج معادن آهن قراجه داغ اقدام نموده و دراین مورد دعاوی ناروائی داشتند و اخذ امتیازات وسیعی را برای تملك سایر معادن ایران در سر میپروراندند از چنین فرمان ضد استعماری و چنین سدعظیمی که درراه نفوذ اقتصادی ایشان بر افراشته میشد سخت ناراضی شدند. بفرمان امیر معادن مس و آهن قراجه داغ از نو بکار افتاد ، معادن آهن ماسوله گیلان و معادن آهن بلوك نانیچ مازندران تحت استخراج واقع شد و معادن کردستان تحت بررسی و تجسس دقیق درآمد. علاوه براین امیر برای آنکه معدنکاری را براساس علمی قرار دهد بنماینده ای که از جانب خود بوین فرستاده بود دستور داد که استادان معدنچی لایق و خبره از اتریش و پروس استخدام نموده ، روانه ایران سازد. اقدامات و دستورات امیر برای بستن سدها بر روی رودخانه ها را نیز باید ناشی از همین فکر انقلابی او دانست که تحول همه جانبه اقتصاد مملکت را درمرد نظر داشته است . البته انجام چنین انقلابی احتیاج بآمادگی های علمی و فنی داشت و سطح دانشهای علمی و فنی مملکت که از سطح موجود در اروپا پائین تر بود برای تأمین احتیاجات مملکت اکتفا نمیکرد . امیر دراین جبهه نیز دست با اقدام سریع زد . تأسیس دارالفنون بهمین منظور بود .

امیر در اوایل ۱۲۶۶ (۱۸۴۹) اولین سنگ بنای دارالفنون را نهاد و ساختمان قسمت شرقی آن بنا را در اواخر ۱۲۶۷ پایان رسانید. ترتیب استخدام استادان اتریشی را نیز در طی همین مدت کم داد و دراین مورد نیز نصایح کلنل شیل را که در جهت منع استخدام معلم از اتریش بود بهیچ شمرد . امیر که از مداخله خارجیان در امور ایران بیمناک بود از استخدام معلم از روسیه و انگلستان و فرانسه خودداری کرد . اوبه مسیو جان داود، فرستاده مخصوص خود به وین، دستور داد که یکنفر معلم پیاده نظام ، یکنفر معلم توپخانه ، یکنفر معلم سواره نظام ، یکنفر معلم هندسه ، یکنفر استاد معدنشناس ، دو نفر معدنچی ، یکنفر معمم طب و جراحی و یکنفر دواساز از کشورهای اتریش یا پروس با حقوق سالی چهار هزار تومان برای مدت پنج یا شش سال استخدام کند. از بی تابی و شتابی که از دستورات امیر با آقای جان داود مستفاد میشود پیداست که این مرد مطلع و وطن دوست تا چه حد بمرتبه اطلاعات علمی و فنی برای احیاء اقتصاد و تجدید عظمت کشور واقف بوده و انجام يك تحول علمی را تا چه میزانی برای جلوگیری از سقوط مملکت لازم می شمرده است. امیر که در شوال ۱۲۶۶

مسیو جان داود را برای استخدام معلم بوبین میفرستند در رمضان ۱۲۶۷ بابی تابی باو مینویسد : «... البته آن عالیجاه بدون هیچ معطلی معلمین را بر داشته با خود بیاورد ، زیادت از این طول ندهد . یازهم از بابت تأکید بان عالیجاه مینویسم که خیلی زیاد معطل شد و سفر خود را طول داد . بمجرد وصول این نوشته می باید دیگر آن عالیجاه معطل نشود و با معلمین عزیمت دربار همایون نماید که هر قدر زودتر بیاید دیراست ... معلوم است که بسیار بسیار زود با معلمین شرف اندوز دربار همایون خواهد شد ...» (۱) . یک روز بعد از تحریر این نامه ، نامه دیگری بنماینده ایران در سن پترزبورگ نوشته اظهار بی تابی میکند که مسیو جان داود «... سفر خود را زیاد طول داد و خیلی معطل شد . مدرسه نظامیه دارالخلافه ساخته شده و با تمام رسیده است و هنوز معلمین نیامده اند . لهذا نوشته تأکیدی بمشارالیه باز نوشته اینک نزد آن عالیجاه فرستاد که هر طور باشد خیلی زود برساند و خود آن عالیجاه هم به مشارالیه بنویسد که چرا خود را این همه معطل داشته و سفر خود را طول داده ، البته دیگر معطل نشده باکمال تمجیل عزیمت رکاب مبارک را کرده معلمین را هم با خود بیاورد و معلوم است که آن عالیجاه هم مسامحه در این باب نخواهد کرد » (۲) .

مسیو جان داود در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ (۲۴ نوامبر ۱۸۵۹) ، دو روز بعد از عزل امیر از جمیع مناصب ، با استادان اتریشی وارد تهران شد و در روز یکشنبه پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ (سیزده روز قبل از قتل امیر) یکصد نفر از شاگردان پس از رسیدن بحضور شاه بمدرسه درآمد تحصیل را آغاز نهادند و بقول مؤلف مرآة البلدان «از آن روز علوم جدید و انکشافات نافعه ملل فرنگ که در چند مائه بزحمت بسیار و مشقت بی شمار معلوم شده بود در این مملکت شروع بانتشار نمود » .

انگلیسها میل نداشتند که معلمین دارالفنون از اتریشها باشند چنانکه بعد از امیر کبیر بتوسط میرزا آقاخان نوری به اخراج اتریشها کوشیدند . دکتر پولاک ، طبیبی که در جزو هیئت معلمین بتوسط بجان داود استخدام شده بود ، مینویسد : «کنل جستین شیل سفیر انگلیس هم از استخدام معلمین اتریشی خوشدل نبود و سعی داشت که از بین مهاجرین ایتالیائی چند نفر را برای ایران استخدام کند» (۳) .

۲۰۱- از کتاب «میرزا تقی خان امیر کبیر» تألیف اقبال .
 ۳- از کتاب «ایران : مملکت و اهالی آن» تألیف دکتر پولاک ،
 اقتباس از «امیر کبیر و ایران» .

دکتر پولاک مینویسد : «در ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ وارد تهران شدیم، پذیرائی سردی از ما نمودند واحدی باستقبال ما نیامد. اندکی بعد خبردار شدیم که در این میانه اوضاع تغییر یافته و چند روزی قبل از ورود مادر نتیجه توطئه‌های درباری و خاصه توطئه مادرشاه که از دشمنان سخت‌امیر نظام بود میرزا تقیخان مغضوب گردیده است امیر در دومین روز توقیف خود از ورود ما اطلاع یافته و میرزا داودخان را ... احضار نموده و با او گفته بود که این انریشیهای بیچاره را من بایران آورده‌ام، اگر سرکار بودم اسباب آسایش خاطر آنها را فراهم میساختم ولی حالا میترسم بآنها خوش نگذرد، سعی کن که کارشان روبراه شود ... امیر درست فهمیده بود که ما وظایف خود را نه بر طبق نظریات او و نه بدلتخواه خودمان نخواهیم توانست انجام بدهیم... میرزا آقاخان صدراعظم جدید یکمرد محیل و دسیسه‌باز بی‌بدلی بود و اساساً با کلیه اصلاحات امیر نظام مخصوصاً تأسیسات او سخت مخالف بود و سعی داشت که از تأسیس مدرسه‌ای که امیر میخواست به ترتیب اروپائی باز نماید جلوگیری کند شاه با نظریات میرزا آقا خان و سفیر انگلیس موافقت ننمود و نظراًست که اقدامات معلم و نیکخواه قدیمی خود را ضایع بگذارد . تعداد محصلین دارالفنون که در دوره اول بالغ بر یکصد و پنج نفر بود در سال ۱۳۰۷ (۱۸۹۰) به ۲۰۰ نفر بالغ شد (۱) . بزودی مردم برای ورود بدارالفنون هجوم آوردند ولی دولت بعلت عدم پرداخت کمک به محصلین، ورود افراد غیر متمکن را بمدرسه غیر ممکن ساخت .

پس از قتل امیر کوشیدند که محتوی مدرسه‌ایرا که او بوجود آورده بود خالی کنند و فقط پوسته آنرا باقی‌گذارند تا خطری را که این مدرسه ممکن بود برای «استبداد استعماری» داشته باشد از میان بردارند . نامه‌ای که ریشاردخان معلم دارالفنون در این خصوص از خود بجا گذاشته جالب توجه است . او در ۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ بیکی از دوستان خود مینویسد: «پسر مادام ژاکوب را بی‌آنکه تحقیق کنند چیزی میدانند یا نه بتازگی معلم ریاضیات کرده و یک ارمنی دیگر را که دوسالی بیش نزد کشیشهای اسلامبول درس نخوانده معلم جغرافی و زبان فرانسه کرده‌اند . اگر امیر زنده بود هرگز باین اوضاع اسفناک راضی نشده و این ترتیبات غلط را هیچ

۱ - از کتاب «سه سال در دربار ایران» تألیف دکتر فوریه

فرانسوی ، طبیب مخصوص ناصرالدینشاه .

نمیگذاشت واقع گردد « (۱) . در تأیید این مطلب سرنوشت دو نفر از تحصیل کرده‌های ایرانی نیز گویاست بدین قرار که « میرزا محمود منجم قمی که سالیان دراز در رصدخانه پاریس کار کرده بود و عبدالرسولخان اصفهانی که از نخبه فارغ‌التحصیلان دارالفنون بود و سالی چند تحصیلات خود را در ریاضیات در پاریس تکمیل نموده بود بیکار و سرگردان‌روزگاری ببطالت میگذرانیدند تا آنکه عبدالرسول خان اجباراً حکومت ملایر و تویسرکان را قبول کرد « (۲) .

خطر بروز آراء و عقاید اجتماعی جدید در میان تحصیل کردگان ایران شاه‌مستبد را دچار وحشت‌ساخته بود و این خود عامل عمده‌ای در رکود دارالفنون شد بطوری که مؤلف «خاطرات و خطرات» مینویسد : پس از آنکه ملک‌خان بساط فراماسونری را در ایران ریخت ناصرالدین‌شاه «اسم مدرسه را با تزجار میشنید و به حفظ صورتی قانع بود « (۳) . همچنین بعد از این جریان بود که شاه بوزیر علوم گفت: «وزارت علوم را باید اداره کنی اما از آن کتابها نخواند» (۴) . « ناصرالدین‌شاه ... پس از بروز این افکار مانع مسافرت فرنگ بود و نسبت به تعلیمات اروپائی سرسنگین ... » (۵) .

در واقع ، تیری که امیر کبیر رها کرده بود قابل برگشت نبود ولی عمال استعمار سهولت مسیر آنرا تغییر دادند بدین معنی که صورت ظاهر مدرسه را بعنوان یک کاریکاتور باقی گذاشته ، محتوی آنرا که بالقوه متضمن تغییرات و تحولات و انقلابات عظیم آینده بود خالی کردند . از اینجا بود که رسم کاریکاتورسازی بعنوان بهترین وسیله گول زدن مردم در میان ملتی نظیر ملت ما ، که پیوسته برای ترقی و تعالی حریص بوده و هست ، رواج یافت چنانکه بعدها نیز ظاهر کارها را بیشتر در نظر گرفتند تا محتوی و باطن را . از این زمانست که نقش ترمزکننده دولتها در قبال ترقیخواهی شدید ملت بطور محسوس بیچشم میخورد و اصطلاح «دانشگاه استعماری» و «تعلیمات استعماری» بمرور در میان مردم شیوع میپذیرد .

بی‌ثمری و بی‌اثری تأسیسات کاریکاتوری ، با وجود عمر طولانی آنها، مردم را بیش از پیش با حقیقت استعماری بودن این تأسیسات ظاهر فریب آشنا نمود و اقدام اساسی امیر کبیر را که توجه به محتوی مدرسه داشته

۱- یادداشتهای ریشاردخان . ۲- از «امیر کبیر و ایران» تألیف آقای دکتر فریدون آدمیت . ۳ و ۴ و ۵- از کتاب «خاطرات و خطرات» تألیف مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت .

است بیشتر در نظرها جلوه گر ساخت . تردیدی نیست که دولت های ایرانی بعد از امیر کبیر تلاش خستگی ناپذیری برای حفظ اوضاع کهنه بخرج داده اند و نیز شکی نیست که ترقیات حاصله خارج از حدود قوه و اختیار حکومتها و نتیجه «جبر تاریخ» و ثمره خواستها و کوششهای پایان ناپذیر مردم بوده و در اثر فشار مداوم ملت صورت وقوع پذیرفته است . درحقیقت، در هیچ کشوری سابقه ندارد که مردم برای بدست آوردن آب و برق و تلفون حاضر به پرداختن باج های هنگفتی بشوند که در هیچ نقطه ای رسم نبوده و نیست . این کوشش و تلاش معنوی و در واقع این پیش افتادگی فکری ملت از دولت برای ایجاد سازمانهای اداری منزه و صحیح العمل و تشکیلات عمومی و صنعتی و علمی ای که واقعا رفیع عقب ماندگیها و منحصرمیتهای ما باشند در جمیع شئون و در نهایت وضوح متجلی است و همچنین در جمیع این زمینه ها کارشکنیها و اهما لها و کندبیهای علنی و عمدی حکومت جلوه گراست . درحقیقت باید گفت که بعد از امیر کبیر قوای فعاله و عاقله مردم ایران را با انواع وسائل و حیل زیر فشار گذاشتند و استعداد های عالی ملت را با جبار ، تا آنجا که توانستند ، دردنیای ظلمانی جهل حبس کردند و تلاش بیحدی بخرج دادند که چشم مردم را تا آنجا که میتوانند با کاریکاتور سازی خیره و تار کنند . برای رسیدن بهمین مقصود بود که استعمار اقدام بقتل امیر کبیر ، آن گوهر تابناک قرن نوزدهم ، و شکستن سدی کرد که از وجود امیر در برابر مطامع و مقاصد استعماری ایجاد شده بود .

امیر يك انسان و يك وطن پرست كامل بود ، مردی بود که با وجود نیل باولین مقام دولتی نه تنها نسبت به خصایص روحی زمامداران «استبداد استعماری» غیر قابل نفوذ مانده بود بلکه جمیع خصایص ذاتی توده های مردم را که الهام دهنده نخستین او بودند حفظ کرده بود . او نه تنها از ورود در راهی که استعمار تعیین کرده بود تحاشی داشت بلکه برعکس چنان تلاشی را برای تأمین استقلال اقتصادی و سیاسی ایران پیشه خود ساخت که جز در ژاپون در جای دیگری از شرق صورت نیافته بود . او ناخدای دانا و توانائی بود که کشتی مملکت را در میان توفان های سخت بسمت مقصود رهبری میکرد . در واقع توفانهائی که از مداخلات خارجی ناشی میشد مانع از اجرای برنامه های اساسی امیر نبود . او کاروان بزرگ ملی را طبق نقشه معین و بتوسط دستگاه اداری ای که مانند خود او پاک و منزه بود بسمت تمدن جدید صنعتی هدایت میکرد در حالیکه سگها پارس میکردند و دزدها

شیخون میزدند. این پارس کردنها و شیخون زدنها که موجب هراسیدن و اطاعت کردن زمامداران «استبداد استعماری» بود در وجود امیر این اثر را داشت که بیش از پیش ب مردم نزدیک شود و با پر کردن دره عمیقی که میان ملت و دولت را فاصله انداخته بود نیروهای لایتناهی ملت را به حمایت از دولت تجهیز نماید.

اما دولت بریتانیا همانند کلنل شیل امیدوار بود که «پس از مرگ یا عزل میرزا تقیخان تمام نقشه‌های او بدوخته فراموشی افتد».

انگلیسها از استعداد فوق‌العاده و هوش سرشار ایرانیان و دلاوری بیمانند سرباز ایرانی بیمناک بودند و کوششهای تعطیل ناپذیر خود را که از آغاز قرن نوزدهم برای تضعیف سازمان دولتی و نیروی جنگی ایران شروع کرده بودند همچنان ادامه میدادند. انگلیسها بیش از هر ملتی و حتی بیش از خودما از مراتب لیاقت ملت ایران باخبر بودند چنانکه مأموران عالی‌رتبه انگلیسی تماماً باین مطلب اشاره کرده‌اند از جمله دانشمند و سیاح و مخترع و سیاستمدار انگلیسی، لندور، (۱)، که در سال ۱۹۰۱ به ایران آمده است چنین مینویسد: «ملت ایران دارای تمام وسائل ترقی هست و میتواند در زمره ملل درجه اول جهان درآید. این ملت صاحب فهم و هوش سرشار و قوای جسمی قابل توجهی است. از لحاظ وضع جغرافیائی مناسب و آب و هوای سالم و معادن زیاد و زمینهای زراعتی مرغوبی که این مملکت دارد باید گفت که ملت ایران از نعمت عظیمی برخوردار است... اگر فساد اداری مرتفع شود و صنعت و تجارت و فلاحت رونق گیرد و ارتش با تعلیمات صحیح آشنا شود بدون تردید ایران یکی از دول مقتدر و مستقل آسیا خواهد گشت. ماده‌ایم که ملت ژاپون چه معجزه‌ای نشان داد و در طی چند سال به چه ترقیاتی نائل آمد... باید گفت که ملت ایران با این هوش سرشار و استعداد طبیعی بمراتب بیشتر و بهتر از ژاپونیاها ترقی خواهد کرد و اگر بشاهراه ترقی وارد شود... در مدتی بسیار کمتر از ملت ژاپون به ترقیاتی حیرت انگیز نائل خواهد شد... در میان ملل آسیا سربازی بهتر از سرباز ایرانی نیست. این سرباز بغذای کم قانع و بسیار رشید است، تیرانداز قابل، سوارکار ورزیده و پیاده‌رو بیمانند و پیوسته آماده به جنگ است و از کشتن و کشته شدن باکی ندارد. خلاصه آنکه

۱ - از کتاب «عبور از اراضی محسود» تألیف A.H.S. Landor

دانشمند و سیاستمدار انگلیسی که اغلب نقاط متمدن و غیرمتمدن جهان را دیدن کرده و با روحیه اکثر ملل آشنائی یافته بوده است، نقل از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس.

سرباز ایرانی واجد جمیع خصائص يك نظامی تمام عیار است. اگر این سرباز خوب تربیت شود و از لحاظ لباس و خوراک و مواجب در رفاه باشد، ایران دارای بهترین ارتشهای جهان خواهد شد. فقط تشکیل چنین قشونی همت لازم دارد ... اما چنانکه يك افسر ایرانی بمن میگفت، تابستانها بسرباز مشق نمیدهند چون گرم است و زمستانها هم مشق نمیدهند که سرد است و در بهار و پاییز هم چند روزی بهنگام جشن تولد شاه تعلیم میدهند که بتواند برای رژه رفتن آماده شود» .

امیر طرفدار سکون نبود. او نمیخواست که وضع موجود را با خواهش و التماس به نحوی از انحاء حفظ کند. چنانکه بعد از او چنین کردند، بلکه او میخواست که ملت عظیم استعمارزده‌ای را که در اثر حمله‌های اروپائی نظم خود را برای مدتی اندک از دست داده بود با دلگرمی و آسودگی تمام بسمت يك اقتصاد صنعتی مدرن و يك نظام اجتماعی انسانی، نه استبداد درنده حیوانی، رهبری کند .

امیر ارتش منظمی بوجود آورد و با این ارتش که از خواستهای مردم تغذیه میکرد از ارس تاسند و از ماوراءالنهر تا شط العرب را از زیر فرمان استعمار خارج ساخت. او بعد از نادرشاه تنها زمامداری است که ب فکر تأسیس نیروی دریائی جنگی در خلیج فارس افتاد.

امیر سفر اعوذ سر و وقیح خارجی را که پیش از او و بعد از او تمامی گفتار و کردار مراکز حکومت ایران را زیر نظر داشتند بتوسط دستگاه جاسوسی مخفی و محکم خود تحت کنترل کشیده، از کوچکترین گفتار و کردار و نقشه‌های شوم ایشان اطلاع حاصل میکرد چنانکه وزیر مختار انگلیس به پالمستون مینویسد: «مسلماً میرزا تقیخان چندین جاسوس در خانه من دارد» (۱) و نیز «... سفیر روس هر زمانی که میخواست سخنی بر نفع دولت متبوعه خود از ایرانیان با اجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب میگذشت با معدودی از محارم که یکی از آنها ... نایب غلامان (جاسوس امیر کبیر در سفارت روس) بود چراغها بدست گرفته و اطاقهای سفارتخانه و خلف ستور و شیروانیها و زوایای عمارت حتی بیت‌التخلیه را کاملاً تفتیش مینمودند و پس از اطمینان سخنی راجع بایران میگفتند و معهداً فردای آن شب مکتوبی از امیر نظام به سفیر میرسید که از مطاوی آن اطلاع امیر نظام را بر مذاکرات شب میفهمید» (۲) .

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲ - از کتاب نوادر الامیر .

سرانجام مقاصد عالی امیر ، استعمار انگلیس را بدست وپانداخت که این مانع بزرگ واین سدسترك را ازراه نيات استیلاجویانه خود بردارد . تحولات اقتصادی و صنعتی و نظامی واداری و علمی ایران خطر بزرگی برای پیشرفت استعمار در شرق بود وعمال استعماری بهمین جهت ازاستقلال سیاسی ایران نگران بودند که مبدا ایران بآمادگی واستعدادی که دارد درمدتی اندك عقب ماندگی علمی و صنعتی ناچیز خود را جبران کند و درشرق بصورت سد بزرگی در جریان پیشرفت استعمار غرب درآید .

بی جهت نبود که در همان بدایت حکومت امیر ، عوامل انگلیسی دربار طغیان سربازانرا در پایتخت راه انداختند و نیز بی علت نبود که سفیر روس در همان جریان بناصرالدینشاه تلقین میکرد که « کربلای معلی بسیار وسیع است اورا روانه عتبات عالیات نمائید » (۱) .

انگلیسها که از برافراشته شدن سد عظیمی نظیر امیر واستحکام روز افزون پایه های ریشه دار آن در میان ملت ایران وحتمل شرق دچار هراس غیر قابل وصفی شده بودند چاره ای نداشتند جز آنکه با بکار انداختن جمیع عوامل منفی که در قلب رژیم نهفته بود وسائل قتل امیر را فراهم سازند . آنها درصدد بودند که میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله را که در جیب خود داشتند بجای امیر بنشانند چه اومورد اعتماد کامل ایشان بود چنانکه شیل به پالمستون مینویسد : « اعتمادالدوله کسی نیست که طرفدار سیاست تجدد خواهی و اصلاح طلبی باشد بلکه سعی دارد تحولاتی رخ ندهد و اوضاع در حال سکون باقی بماند ... » (۲) ودر نامه دیگری مینویسد : « ... اعتمادالدوله برخلاف میرزا تقیخان نه در روسیه بوده و نه کشور عثمانی را دیده و نه مثل او از امور ممالک اروپا و تأسیسات آن علم و اطلاعی دارد . بعلاوه ، صدراعظم جدید (۳) فاقد استقامت و پایداری امیر است ... » (۴) .

در واقع اعتماد انگلیسها به اعتمادالدوله از این جهت بود که او بمناسبت تبعیتی که از سیاست استعماری داشت ابدأ در اندیشه دگرگون ساختن علوم و صنایع کهنه و تجهیز مملکت به دانش و صنعت مدرن واستخراج معادن بتوسط

۱ - از پیغام ناصرالدینشاه به کینیاژ دالگورکی بعد از قتل امیر ، نقل از نامه میرزا آقاخان نوری به وزیر مختار ایران در روسیه ، ۲۰ و ۴ - اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳ - مقصود میرزا آقاخان است .

ایرانیان و ممنوع داشتن خارجیان از مداخله در این امور و ایجاد يك قشون
مجهز و تعلیم دیده نمیافتاد .

انگلیسها که حتی صنایع پارچه بافی دستی هند را منکوب ساخته بودند
که بتوانند اجناس خود را در آنجا بفروشند امکان نداشت که سهولت در
برابر امیر کبیر که داعیه صنعتی کردن کشور را، نه بدست خارجیان بلکه
بتوسط سرمایه‌های ایرانی و بدست خود ایرانیان داشت تسلیم شوند . البته
برای انگلیسها که موجودات متنفذی نظیر مهد علیا و میرزا آقاخان نوری و
دیگران را در اختیار داشتند بسیار آسان بود که رژیم ناتوان استبداد استعماری
ناصرالدینشاه جوان را برای نابود ساختن امیر آماده کند .

*

* *

در واقع ، آنچه امیر را بدست مرگ سپرد رژیم
استبدادی بود . این رژیم که تمام دستگاههای اداره
کننده مملکت را علی رغم عقل و تجربه بدست جوان
بی تجربه بیست ساله‌ای میداد خطر بزرگی برای
حیات ملت و استقلال مملکت بود . ترساندن چنین کودک صاحب قدرتی از
امیر کار مشکلی نبود چنانکه مهدعلیا و سایر عمال سفارت سهولت بدین امر
توفیق یافتند . فقدان سازمان های ملی و تشکیلات اجتماعی مانع از آن بود
که بازبان یابزور ، شاه را از عواقب شوم چنین ترسی برحذر دارند . این
ترس را مثل يك تومور سرطانی در مغز شاه نشانده بودند . نتیجتاً این کودک
بیچاره که سلطنت را از اجداد خونریز و جنایتکار خود به ارث برده بود و از
مملکتداری جز غریزه حفظ مقام خود ، بهر نحو و بهر طریق ، بهره‌ای نداشت
از عمال استعمار چاره کار امیر را خواست چنانکه میرزا احمد وقایع‌نگار ،
مؤلف «تاریخ قاجاریه» مینویسد : «شاه در این باب باوزرای خارجه
(منظور وزرای مختار خارجی است) مشورت نمود و آنها که خود آرزوی
چنین روزی را داشتند و شبی از بیم امیر پهلو به بستر راحت نمیگذاشتند و
یارای تکلم نداشتند این معنی رافوزی عظیم دانسته پادشاه را باطناً تحریک
و معاندین را مقوی شده ، پادشاه را بعزل او تحریض کردند .»

شکست سد بزرگ

شاه در بیستم محرم ۱۲۶۸ (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) دستور عزل امیر را از صدارت و

انتصاب او را به امارت نظام صادر کرد. این کار با تمام خطری که برای مملکت داشت بمناسبت وجود رژیم استبدادی بانهایت سهولت از قوه بفعل و از اندیشه بعمل درآمد. بیهوده نیست که استعمار طرفدار استبداد و گرد آوردن جمیع قوای محرکه کشورهای اسیر در وجود یکنفر است.

پس از عزل امیر، شاه خود را یکباره خلع سلاح یافت و در برابر انگلیسها و عمال استعمار یک زانوی ابدی زد. پس از این تسلیم، میرزا آقاخان نوری را که تبعه و تحت‌الحمایه انگلیس بود برای اشغال مقام صدارت عظمی بشاه عرضه نمودند. کلنل شیل در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۸۵۱ بوزارت خارجه انگلیس مینویسد: «چنانکه چندها قبل پیش‌بینی کرده‌ام و حال نیز محرمانه اطلاع یافته‌ام اعتمادالدوله صدراعظم خواهد شد.....». اما شاه از اینکه اعتمادالدوله تبعه دولت انگلیس بود سه روزی برای ظاهر سازی حکم او را صادر نکرد تا سرانجام این معضل را بدین منوال حل کردند که میرزا آقاخان انصراف خود را از تحت‌الحمایگی انگلیس و تصمیم خود را بنوکری شاه ضمن نامه‌ای تصدیق و تأیید کند. شاه بمیرزا آقاخان تکلیف کرد که «یا صدارت عظمی را انتخاب کند یا وابسته و تحت‌الحمایه وزیر مختار انگلیس باشد. میرزا آقاخان بوزیر مختار انگلیس مراجعه نمود و از او تکلیف خواست. کلنل شیل پیغام داد که بمقیده او حفظ حمایت انگلیس حتی بر تاج کیانی ترجیح دارد ولی اگر میرزا آقاخان به قبول صدارت مایل و مصراست اختیار با اوست» (۱).

پس از دریافت اجازه از وزیر مختار انگلیس، میرزا آقاخان ضمن نامه‌ای بشاه تأیید میکند که: «این بنده درگاه در زیر حمایت هیچ دولتی به جز در ظل حمایت شاهنشاه ایران.. نیستم...». وزیر مختار انگلیس مینویسد: «اعتمادالدوله میل داشت ورقه تحت‌الحمایگی خود را نگاه دارد ولی شاه جداً اصرار میورزید که او باید از چنین امتیاز پر قیمتی صرف نظر کند. پس از دو روز بالاخره میرزا آقاخان برای نیل بمقام صدارت مجبور بقبول چنین شرطی شد و سندی را امضاء کرد که تحت حمایت دولت انگلیس نمیباشد» (۲). با این صحنه‌سازیها بود که شاه در بیست و دوم محرم فرمان صدارت عظمی را بنام میرزا آقاخان صادر نمود و او را شخص اول مملکت لقب داد.

۱ - از کتاب «میرزا تقیخان امیر کبیر» تألیف عباس اقبال.

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس.

بدین قرار میرزا آقاخان صدراعظم میشود در حالیکه میرزا تقیخان هنوز وزیر نظام و مسئول امور قشون است. کلنل شیل در گزارش خود مینویسد: «اعتمادالدوله بصدارت عظمی منصوب گردید... صدراعظم تازه با مشکلات زیادی مواجه میباشد یکی اینکه امیر کبیر با قدرت کافی همچنان فرماندهی کل قشون را داراست...» (۱) و ایضاً او به پالمستون مینویسد: «... در ظرف همین چند روزه که از عزل امیر نظام میگذرد بی نظمی و هرج و مرج دستگاه های حکومت را فرا گرفته. صدراعظم صاحب قدرتی در دستگاه حکومت نیست. همین اوضاع و احوال موجب شده که مردم علناً صحبت از مراجعت میرزا تقیخان بمقام سابقش بکنند...» (۲). همین احتمال برگشت امیر موجب شده بود که کلنل شیل بمناسبت انصراف اسمی میرزا آقاخان از تحت‌الحمایگی انگلیس برای نجات او از خطر احتمالی آینده در صدد چاره جوئی برآید و از پالمستون سؤال کند که: «باتوجه باینکه تحصیل امضاء ترك تحت‌الحمایگی از میرزا آقاخان بزور انجام گرفته آیا این سند اعتباری دارد؟» (۳). اما کار بدینجا نکشید چون تلقینات عمال درباری استعمار و ضعف و فساد رژیم استبدادی بزودی برخواست مردم فائق آمد و شاه، این کودک نادان صاحب قدرت، میرزا تقیخان رادر بیست و پنجم محرم از کلیه مشاغل و مناصب و القاب معزول نموده، فرمان داد که او را تحت‌الحفظ به فین کاشان انتقال دهند. بدین قرار بود که آن روح بزرگ ضد استعماری شرق را در ششم صفر ۱۲۶۸ در باغ فین کاشان محبوس ساخته و تحت نظر گرفتند.

کلنل شیل خواست با استفاده از موقعیت، امیر رانیز در جرگه خدمتگزاران استعمار در آورد بدین قرار که «در تاریخ بیست و پنجم محرم بامیر پیغام داد که حاضر است او را در یکی از نقاط بیلاقی اطراف تهران تحت حمایت بگیرد ولی میرزا تقیخان زیربار نرفته، این پیشنهاد را نپذیرفت» (۴). نسخ‌التواریخ مینویسد: «میرزا یعقوب خان مترجم اول سفارت روسیه مرا حدیث کرد که در سرای او رفتم و او را گفتم که... روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه‌ای آزاده پناه گیردتا پادشاه از خشم بازآید... در پاسخ گفت که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای در نیاوردم. امروز هیچکس را در حق من قدرت شفاعت نتواند بود و

۱ و ۲ و ۳ - اسناد وزارت خارجه انگلیس. - ۴ - از کتاب خانم شیل، نقل از «امیر کبیر و ایران».

مرا نیز با هیچکس از این روی شفاعت نتواند رفت « (۱) . دشمنان امیر با تبعید او نیز اقناع نشدند چون اعتراضات مردم و هرج و مرج دستگاه امکان مراجعت او را فراهم میساخت چنانکه شیل به پالمستون مینویسد : «... کوشش فراوان و ممتدی میشود که از شاه فرمان قتل میرزا تقیخان گرفته شود . محرك اصلی همان بیم از مراجعت امیر نظام است » (۲) .

بعد از عزل و تبعید امیر بزودی نظام استبداد استعمای که در مدت کوتاه حکومت امیر دچار توقف ورکود شده بود مجدداً برقرار گردید و انگلهای درباری و پیشخدمتها و قهوهچیها و دریانها و دلکها که به القاب مجلل و پرطمطراق ملقب بودند مجدداً بقدرت رسیدند . کلنل شیل به پالمستون مینویسد : « همینکه شاه از دست میرزا تقیخان خلاص ! شد عدت افراد نالایقی که در زمان امیر از کاربرکنار شده بودند دوباره گرد شاه جمع شدند ... » (۳) . ریشارد خان معلم دارالفنون در نامه‌ای بتاریخ ۲۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ (۱۸۵۲) یکی از دوستان خود مینویسد : تمام بزرگانی که امیر دستشان را کوتاه کرده و ناخنهایشان را چیده بود بعد از عزل امیر ... شاه را از او خوفناک نموده و این جوان نادان را کاملاً ترساندند ... شاه بقدری ترسیده بود که ... تاوقتی او را نکشت خواب راحت نمیکرد « (۴) .

مؤلف کتاب « خاطرات و خطرات » مینویسد : « میرزا آقاخان اعدام امیر را شرط قبول صدارت کرد و بیشتر وزراء و امراء (زالوهای مملکت) موافقت کردند « (۵) . هم او مینویسد : «میرزا آقا خان بتدلیس با کمک بعضی شاهزادگان و رجال حتی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک (بروایت صدرالتواریخ) و مادرشاه دستخط از شاه گرفت شاه شب پشیمان شد ، فرستاد که تا میرزا علیخان مرا نبیند فرود . گفتندشابه زفته است . اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ مینویسد که میرزا آقاخان قتل امیر را شرط قبول صدارت کرده بود « (۶) .

با این بازی ماهرانه که مذکور افتاد ، شاه رژیم استبداد که متأسفانه باتمام کودکی کلیه قدرتها را در خود جمع داشت فرمان قتل امیر را

۱ - از ناسخ التواریخ .

۲ و ۳ - اسناد وزارت خارجه انگلیس . ۴ - از یادداشتهای ریشاردخان .

۵ و ۶ - کتاب خاطرات و خطرات تألیف مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت .

بدینقرار صادر کرد که حاج علیخان اعتمادالسلطنه پیشخدمت خاصه و فراشباشی دربار «به فین کاشان رفته، میرزا تقیخان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و بمراحم خسروانی مستظهر بوده باشد» (۱). حاج علیخان در روز دوشنبه هیجدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ (۹ ژانویه ۱۸۵۲) درحمام باغ فین کاشان در معیت میرغضب فرمان شاه را به امیر ارائه میدهد. امیر نیز به دلاک خود دستور میدهد که رگهای دست او را نشتر بزند و سپس میرغضب بادستمالی که در دهان امیر فرو میکند و با فشاری که بر حلقوم او وارد میسازد او را خفه میکند.

«امیر همینکه حکم قتل خود را از حاجی علیخان شنید گفت: «همین قدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را از دست خواهد داد» (۲).

گوبینو مینویسد: «چون کار امیر به آخر رسید چنان شهرت دادند که امیر به فشار خون مرده است ولی هیچکس این شهرت را قبول نکرد و همینکه جزئیات واقعه مکشوف شد، ماتم همه مردم را فراگرفت و همه از کیفیت قتل امیر به سرعت اطلاع یافتند» (۳). هم او مینویسد: «فاجعه قتل امیر را در سراسر تهران مردم نقل می کنند، برامیر میگیرند و برشاه و صدراعظم حالیه لعنت میفرستند» (۴).

«ناصرالدینشاه بارها بر فوت امیر تأسف خورده، مکرر میخواند: مرد هنرمند خردپیشه را عمر دو بایست در این روزگار تابیکی تجربه اندوختن با دگری تجربه بردن بکار» (۵).

از آن پس، ناصرالدینشاه در تمام دوران سلطنت طولانی خود دچار این گول خوردنهای بدوی و پشیمان شدنهای بعدی بود. او که جمیع قدرتها را در خود جمع داشت به تلقین استعمار روس یا انگلیس دست باقدامی میزد و امتیازی میداد و ملت را که اختیاری در حکومت نداشت گرفتار پابندهای جدید میساخت و سپس پشیمان میشد و به کاری که خودسرانه کرده بود تأسف میخورد. او خیلی دیر فهمید که: «همه سیاست اروپائی

۱ - نقل از متن فرمان.

۲ - از مقالات گوناگون دکتر خلیل ثقفی. ۳ و ۴ - از مکاتبات گوبینو، نقل از کتاب اقبال.

۵ - از «خاطرات و خطرات» تألیف مرحوم هدایت.

بردن مصالح خام از هرجا و عمل آوردن و به اضعاف قیمت فروختن است « (۱) .
او هنگامی باین حقیقت استعماری پی برد که دست خود را بخون امیر کبیر
آغشته ساخته و رژیم خودش را استبداد را یکسره در اختیار استعمار خارجی
گذاشته بود . او اعتماد بخود را از دست داده و نیز «به نزدیکترین رجال
اعتماد نداشت . حشمت همسایه‌ها چشم همه را گرفته بود و همه سر سپرده
بودند » (۲) .

پس از قتل امیر نفرت عظیمی ملل اروپا را فرا گرفت چنانکه وانسون
منشی سفارت انگلیس ، مینویسد : «سرانجام اندوهبار میرزا تقیخان در
سراسر اروپا ایجاد انزجار کرد . شاه و وزیر جدید او در برابر اعتراضات
تند دولتهای اروپا قرار گرفتند و بایستی باین اعتراضات جواب میدادند...
شاه تصمیم گرفت که دو دختر یتیم او را بعقد دوتا از پسران خود در آورد
و به یادبود روز شهادت امیر هر ساله روزه بگیرد » . این نفرتها وانزجارها
& شعله‌های خشمی که در میان ملل اروپا شعله‌ور شده بود در واقع بدولت
انگلیس توجه داشت که خرد کردن استقلال سیاسی و اقتصادی ملل شرق را
هدف خود قرار داده بود . در واقع ، این انگلیسها بودند که بایستی
به اعتراضات اروپائی ها جواب میدادند چون شاه ، چنانکه از عکس او در آن
سن و سال بر میآید ، کودک معصوم زودباور و بیچاره‌ای بیش نبوده و تصمیم
خود را بمقتضای سن در اختیار سیل تحریکات عمال انگلیسی دربار گذاشته
بوده است . او در حالیکه بامیر معزول مینوشت « که قلب شاه برای او خون
چکان است » در اثر تلقینات افسونگران خارجی و درباری بصور فرمان
قتل امیر دست میزد در واقع ، استعمار انگلیس بمحیت رژیم استبدادی
ایران مسئول قتل امیر هستند چه اگر یکی از ایندو عامل موجود نبود
قتل آن مرد وطن پرست مقتدر صورت وقوع بخود نمیگرفت . ملت هم که
بمقتضای عادت و فشار رژیم استبدادی فاقد سازمان‌های سیاسی ملی بود امکان نداشت
بتواند در چنین موقع حساسی باتدبیر و زور ، کودک نادانی را از زیر
تلقینات شوم استعمار خارجی رهائی بخشد و مرد فداکار و دانائی چون امیر
را از کام مرگ برهاند . این حالات را مردم اروپا بخوبی میشناختند و با
وجود حمله تبلیغاتی شدید انگلیسها علیه «ایرانیهای ناشایسته و قاتل» دست
خون آلود جنایتکار را در آنجا که بایستی ببینند میدیدند . این امواج نفرت

۱ - از بیانات ناصرالدینشاه نقل از «خاطرات و خطرات» .

۲ - از کتاب «خاطرات و خطرات» .

که از همه سوی جهان بسمت انگلیسها توجه یافته بود موجب شد که انگلیسها در جدال تبلیغاتی مزورانه خود، اقدام ناشیانه سفیر روس را برای حمایت از امیر و ناشیستگی ملت ایران را مسئول قتل امیر قلمداد کنند. واتسون مینویسد: «... چون ممکن بود روسها تأمین جانی برای امیر بخواهند، اعلیحضرت برای جلوگیری از عواقب عدم پذیرش آن مصمم شد که قبل از ورود قاصد سفارت و وصول دستور پترزبورگ به زندگانی امیر خاتمه دهد... بدین ترتیب مردی که آن همه برای تجدید عظمت و حیات ایران خدمت کرده بود بدست ایرانیان کشته شد» و سپس میافزاید: «هرماتی حکومت خود را بوجود میآورد ولی هیچ حکومتی نمیتواند ملت ناصالح را بسمت ترقی سوق دهد». برای تکمیل این صحنه ریا، وزیر مختار انگلیس، کلنل شیل، بدولت ایران نوشت: «... در چنین صورت هرگاه دوستدار سکوت اختیار میکرد یحتمل که تأویل دیگر میشد لهذا فرض خود دانسته که در این باب اندیشه خود را ذکر کند و باولییای دولت ایران اظهار دارد که دولت پادشاه انگلستان این تلف کردن صدراعظم سابق ایران را باتنفر بیحد و حصر ملاحظه خواهند کرد...» و وزیر امور خارجه انگلیس به شیل نوشت که: «... مأمورید که بدولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفصیل این امر شنیع و وحشی منبانه را باکمال اکراه و تغییر طبع شنیدند. دولت انگلیس... بر خود فرض می شمارد که بگوید اگر اعلیحضرت شاه چنین تصور میکنند که در اثر صدور این گناه عظیم از خیراندیشیهائی که دولت انگلیس تا حال نسبت بدولت ایران داشته کاسته خواهد شد درباره خیالات دولت انگلیس خبط کلی کرده اند. علاوه بر این بدولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس از این قتل بی‌ترحمانه مرحوم امیر گناهان دیگر از این قبیل صدور یابد بدولت انگلیس لازم خواهد شد که بدقت بپرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس و لایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که در آنجا مشاهده کند ارتکاب اموری را که آنقدر مصادم انسانیت باشد». پس از آن، اساس تبلیغات انگلیسها بر مفاد همین نامه استوار گردید و چنین شایع کردند که این وحشیگری در کشوری که بر اصول انسانیت اداره نمیشود موجب اکراه و اترجار دولت انگلیس شده است و بدولت شاه اطمینان دادند که باتمام این احوال نباید تصور کنند که از خیراندیشیهای انگلیس نسبت باین دولت چیزی کاسته خواهد شد مشروط بر اینکه در آینده از این قبیل جنایتها تکرار نشود که موجب تنفر

انگلیسیان آدمی‌منش از اقامت در کشور وحشی‌منشان ایرانی خواهد گشت. بدین منوال بود که انگلیسها در انظار جهانیان وانمود کردند که وظیفه برقرار ساختن اصول انسانیت در کشورهای عقب‌مانده و وحشی شرق بر سایر وظایف بشر دوستانه ایشان اضافه شده است.

با تمام این احوال قلب سوخته ملت ایران، در آن هنگامی که بعلت عدم تشکل و فقدان اتحاد در سازمان‌های منظم ملی قادر بکوچکترین جنبشی نبود، از این تزویر تبلیغاتی و هن‌آور انگلیسها آتش میگرفت و جز اینکه زهر کینه و نفرت و انتقام را در روح ایرانی پاشد و این روح متنفر و منتقم را بمیزان دوام حکومتهای قلدر و غیر انسانی و استعماری، ابدی کند چاره‌ای نداشت. اینست ثمره آن تخرمی که استعمار در شرق کاشته است. بهمین مناسبت دولتهائی که در شرق مایل به جلب اعتماد ملت‌های خود باشند باید این ثمره تلخ را در نظر بگیرند و مطلقاً از اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی خارجیان و بازیهای استعماری و حشمتناکی که در زیر حجاب رامها و کمتهای بلاعوض و سرمایه‌گذاریهای خانمانسوز انجام میگیرد باکمال سهامت و شجاعت ممانعت بعمل آورند تا بتوانند لیاقت خود را برای جلب اعتماد ملت ورهبری این توده‌های عظیم ضد استعماری به منصه ظهور برسانند. در واقع، آن دولتی موفق به تسخیر قلب‌های خون‌چکان ملت‌های شرق خواهد شد که هرگونه پایگاه اقتصادی غرب را در این سرزمین‌ها تعطیل کند و تسریع در رشد اقتصادی را بهانه سرمایه‌گذاریهای خارجیان و پرداخت فرع‌های کلان به وام‌های دریافتی از خارج قرار ندهد چون امروز تمام ملت‌های عقب‌مانده با روشنی تمام واقف هستند که اقتصادی که با سرمایه خارجی توسعه یابد در واقع رشته‌ای از اقتصاد خارجی است و هیچ ربطی به اقتصاد ملی نمیتواند داشته باشد. در واقع، آن رشد کند اقتصادی که صورت ملی داشته و با سرمایه و کار و علم و کاردانی ایرانیان صورت پذیرد تنها شکل توسعه اقتصادی است که مطبوع طبع استعمار زده ما میتواند باشد و درحقیقت تنها شکل توسعه واقعی اقتصادی است.

واتسون در «تاریخ قاجار» در لفافه توضیح داده است که ما سابقاً چه میخواستیم و اینک نیز چه می‌خواهیم و همچنین استعمار در سابق چه میخواست است و اینک نیز چه می‌خواهد، او مینویسد: «... میرزا تقیخان در ظرف چند سال بقدر قرن‌ها خدمت کرد و با فداکاریهای خود بنیان دوره جدیدی را در مملکت خود نهاد و چنانچه او مانده بود بانجام مقاصد عالی‌های

موفق میگردید ... مرگ نابهنگام امیر مجال نداد که هموطنانش از نعمت وجود او بهره ور گردند. اقدامات امیر به دائمه خیلی ها نامطبوع بود ... شاه مجبور شد که به شکوه ناراضیها گوش فرادهد و رئیس دولت مورد اطمینان مردم را ساقط کند و نخست وزیر را بجای او بنشاند که از همان قماش بود که بمردم حکومت میکردند. این نخست وزیر کسانی را بر سر کار آورد که اخاذی و رشوه خواری را از خود او سرمشق میگرفتند. او کارهایی را که امیر با مشقت فراوان انجام داده بود یکمرتبه بیاد فنا داد. مخارج قشون بیش از چند سال معطل میشد و بالاخره با التماس و تهدید تأدیه میگردد، اختلاس در دستگاه دولتی رواج یافت، نفوذ علماء روبفزونی رفت و از نو بازار القاب و عناوین پوچ بیش از همه وقت گرمی و رونق گرفت» و این همان چیزی بود که حکومت انگلیسی هند و سرمایه داری استعمارگر بریتانیا طالب بود. واتسون چنین ادامه میدهد: «امیر تنها مردی بود که دارای قدرت و پشتکار و درستی و راستی و میهن پرستی بود ... که میتوانست کشتی وطن را از میان توفانها و صخره ها ... بساحل نجات برساند». بادر نظر گرفتن این مطلب که از این قبیل مردان پاك و منزه و مقتدر از میان توده های مردم متشکل و مبارز ملی، فراوان بیرون می آیند روشن میشود که ملت های شرق به چه سیستم و رژیم نیازمندند و چه سیستم ورژیمی را باید طرد کنند. از سوی دیگر توجه دولتها یا عدم توجه آنها به تعلیمات معلم بزرگ ضد استعمار ما، امیر کبیر، نشان میدهد که يك دولتی تا چه حد ملی و تا چه حد استعماری است. تفاوت میان نحوه حکومت امیر با حکومت های بعد از او و مقایسه میان استقلال سیاسی و اقتصادی زمان امیر و تبعیت سیاسی و اقتصادی بعد از او شعار آموزشی بزرگی را در پیش چشم ما میگذارد که از همه جهت برای ما جنبه حیاتی دارد. امیر در اثر استقرار امنیت و عدالت اجتماعی، سرمایه ها را در راه توسعه اقتصادی جاری ساخت و خارجیان را از سرمایه گذاری در معادن ایران ممنوع نمود و ارتش نیرومندی برای حفظ ثمرات فعالیت های مردم و حدود تاریخی مملکت بوجود آورد. اما بعد از امیر دستگاه دادگستری او که موجب امنیت شده بود از هم پاشید و سرمایه های مردم راه اختفا را پیش گرفت و دولتها در کمال نادانی دست خود را گشادند و منابع اقتصادی و معدنی مملکت را یکی پس از دیگری به امتیاز و انحصار خارجیان اروپائی واگذار نمودند. نتیجه این شد که حتی نویسندگان مغرضی نظیر واتسون و سرپرسی سایکس از زمان امیر بعنوان يك

دوران رونق و ترقی یاد می‌کنند و مینویسند «میرزا تقیخان در ظرف چند سال بقدر قرن‌ها خدمت کرد» درحالی‌که سیاست دولتهای بعد از او موجب شد که کالاهای خارجی و سرمایه‌های خارجی ملت ایرانرا بیکار و بیکاره نمود، صنایع ما را و کارشناسان و استادکاران و علم و صنعت و هنر ما را نابود کرد. ازاین مقایسه‌است که ما میتوانیم آموزش بزرگ تاریخی خود را بیرون بکشیم و برای آینده بکار بندیم *

*

* *

قتل امیر مثل منفجر ساختن يك سد عظیمی بود که جریان سیل استعمار را متوقف میساخت. پس از این انفجار مجدداً آثار استعمار در تمام زمینها پروز کرد. ملت نیز که پناهگاه خود را در صدر حکومت از دست داده بود از دستگاه رژیم استبدادی کاملاً سلب اعتماد

گشایش

عهد امتیازات

نمود و زمامداران رژیم «استعمار استبدادی» جدید هم که پناهگاهی در میان مردم نداشتند در نزدیک شدن بخارجیان، چه روسی و چه انگلیسی، از هم سبقت گرفتند و آنگاه در این کشور يك هرج و مرج استعماری خاصی بوجود آمد بمراتب شوم‌تر از رژیم استعماری انگلیس در هند یا سیستم استعماری روسیه در شهرهای گشوده آذربایجان ایران. دیگر محیط سیاسی ایران مسموم شده بود و مردانی که بنام رجال سیاسی عهده‌دار امورمملکتداری میشدند، در اثر آن مسمومیت، غیرت ایرانیت را از دست داده و جز راه خانه سفرای خارجی راه دیگری را نمیشناختند. مسئول چنین وضعی ظاهراً ناصرالدین‌شاه ولی درحقیقت، رژیم استبداد بود که سرنوشت ملتی غیور را در اختیار پسر بچه‌ای بی تجربه و نادان گذاشته بود. این شاه پس از آنکه چهل سال در رژیم «استبداد استعماری» به خارجیان خدمت کرد بولیمهد خود مظفرالدین میرزا نوشت که: «من چهل سال است که بعد از امیرخواستم از چوب‌آدم بتراشم و نتوانستم» (۱) و این برای آن بود که رژیم استبداد استعماری نمیتوانست محیط مساعدی برای رشد رجال وطن پرست و مقاوم و غیرتمند بوجود آورد.

درحقیقت پس از قتل امیر، که بطور تصادفی و بدون يك پایگاه

* اسناد وزارت خارجه انگلیس مشروحه در این فصل از کتاب

«امیرکبیر و ایران» اقتباس شده است.

۱ - از کتاب «آگهی کارشهان» .

مشکل ملی بحکومت رسیده بود ، بایستی مردم خودبفکر کشورخویش میافتادند و برای دردست گرفتن زمام حکومت، مشکل ودریک حزب ملی متحد میشدند . دیگرهیچگونه امیدی بدستگاه رژیم استبدادی که فقط قادر به پرورش مطلقان سودجو و مقامپرستان جاسوس بود نمیرفت .

بعد ازامیر فصل جدیدی درتاریخ ایران گشایش یافت که از بدو سلطنت فتحعلیشاه بتوسط انگلیسها مقدمه چینی شده بود وآن، فصل اعطای امتیازات بخارجیان بود . امیررا برای همین بقتل رسانده بودند که میخواست از منابع ومعادن ایران بدست خود ایرانیان بهره برداری کند ووسائل لازم را از سرمایه وعلم وکارشناس درداخل مملکت تهیه ببیند ویک قشون مقتدر بری وبحری را حافظ جمیع این اقدامات و تأسیسات فراردهد ودمت خارجیان را که میخواستند منابع ومعادن این سرزمین را ازدمت صاحبان ایرانی آن خارج سازند قطع نماید . توفیقات امیر نشان داده بود که ملت ایران قادراست تمام وسایل را از سرمایه وکارشناس ومدیر وسرباز همه را فراهم آورد و تحویل دهد ولی شاه مستبد قاجار که دچار بیماری استعمار زدگی شده بود ، بدون توجه باین درس بزرگ تاریخ وبدون اعتنا باین آموزش ضروری معلم عظیم خود امیرکبیر ، اعتقاد داشت که باید سرمایه ازخارج وکارشناس از خارج بیاید ومنابع و معادن ایران بتوسط و بنفع خارجیان بهره برداری شود وامتیاز راهسازی و راه آهن سازی و تأسیسات بانک ونشراکتناس وغیره وغیره بهتاجران سودجوی خارجی سپرده شود . اورا که ازامیرترسانده بودند بزودی ازملت وازتجهیز ملت بعلوم غرب هم ترساندند لذا شاه مستبد مایکباره بمردم خودی بی اعتنا شد وتمام حواس خود را به خارج ازکشور متوجه ساخت . این کیفیت موجب شدکه توجهی به ایجاد امنیت سیاسی واقتصادی واستقرارحکومت قانون وقطع ابادی تجاوزکار حکام وفرمانروایان وفراشان دیوان نشود و امنیتی که درزمان امیرموجب خارج ساختن پولها از زیر خاک وبحریان افتادن سرمایهها درطریق ایجاد صنایع و استخراج معادن شده بود یکسره از میان برود . بدینطریق بود که سنگ را بستند و سگ را گشودند . ملت را برخلاف زمان امیر ازمداخله درامراقصا مملکت عملا مثوع ساختند و جمیع اموراقتصادی سودآور را بهخارجیان استعمارگر منحصر نمودند . باتمام این احوال شاه میگفت نمیفهمم چرا مردم سرمایه گذاری نمیکنند . اوعدم امنیت سیاسی وقضائی را که موجب عدم امنیت مالی شده بود برای حفظ رژیم لازم میدانست و بااینهمه انتظار داشت که مردم سرمایه گذاریهای بکنند و

بفعالیتهای اقتصادی هم پردازند .

مؤلف کتاب « خطرات و خطرات » در جزو یادداشتهای پدر خود ، مرحوم مخبرالدوله ، مینویسد : « از جمله فرمایشات همایونی یکی درخصوص بدست آوردن راه اطمینان عامه بود . از روی تجربه معلوم ومشهود است که اطمینان حاصل نمیشود مگر به امنیت وامنیت فرع قانون است وقانون لازمهاش اجرا ... قانون اعم از شرع وعرف باید در معرض اجرا درآید وحدود تاهمهجا و بر همه کس جاری باشد واگر غیر از این باشد آنرا نمیتوان قانون گفت . چون چنین شود قلوب عامه از هر جهت اطمینان حاصل خواهد کرد ودر آنوقت طبیعت مخلوق وطبیعت آب و خاک آنچه در خود مکنون و مخفی دارند روز بروز در معرض بروز وظهور خواهند رسانید ، آبها جاری میشود وزمینها آباد ، صناعات ترقی میکند ومعادن استخراج میشود ، پولهای مردم از زیر خاک بیرون میآید واز حاصل آن دوعشرعاید خزانه میشود . همانطور که اجرای قوانین اسباب ترقی میشود ، عدم امنیت مایه خرابی خواهد شد مثل آنکه نیشکر مازندران را بدون ادای قیمت و اجرت و کرایه میبردند و یکقران از هر باره قلق میگرفتند ، زراعت نیشکر خواهید . همچنین کاغذ سازی اصفهان بعلت صرف تحریر دفترخانه آنجا که مجاناً میبردند بسته شد . معادن ایران کم نیست ولی اهل محل آنها را کور کردهاند که اسباب زحمت آنها نشود . همانطور که مال رعیت تاراج میشود همینطور مال دیوان بهدر میرود پس حفظ قانون واجرای حدود آن واجب است . هر جا زمینی آباد می کنند به محصول که رسیده ، محصل حکام آنجا حاضر است و هر چه میخواهد میکند . حد و اندازه هیچ درکار نیست . باید مردم بدانند که اگر آبی جاری کنند اقلاً تا پنج سال مالیات نمیدهند یا اگر کسی چیزی اختراع میکند منافع آن حق اوست . حالیه کسی داخل کاری نمیشود و خرجی که نفع عامه در آن باشد نمیکند ... ترقی مملکت زراعت وصناعت واستخراج معادن است . در بدو دولت ابد مدت (۱) تشویق از اهل صناعت شد ، چینی و بلور و برك وچوخاآغری و شال هم ساختند و بافتند ولی مردم بیاطلاع دنبال مال فرنگ را آنقدر گرفتند تا آنها رواج گرفت واینها از بین رفت . حالا هم این نکته معروض افتاد ، دور نیست که مطبوع بعضی نباشد» (۲) .

۱ - مقصود زمان امیرکبیر است - ۲ - از خطرات و خطرات تألیف مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت .

شده برای هر کشوری که تابع حکومت قانون نباشد صادق است با توجه باین مطلب که آنمرد روشن بین توجهی بحکومت پارلمانی نداشته و از حکومت قانون به تعبیر دیگری ذکر مینموده است در حالیکه مردم ایران از همان زمان فهمیده بودند که بدون استقرار يك حکومت پارلمانی واقعی و غیر کاریکاتوری، تضمین امنیت سیاسی و قضائی و مالی جامعه از محالات است.

چنین عدم امنیتی که مذکور افتاد از طرفی و حمایت مؤثر دولتهای استعمارگر از سرمایه گذاران خارجی از طرف دیگر، راه سرمایه گذاری را بروی ملت ایران بست و بروی خارجیان گشود. در این زمینه انگلیسها و روسها که جای خود داشتند، آمریکا نیز شانس خود را آزمود باین تفاوت که در آن عهد حریف رقابت بادولت بریتانیای کبیر در شرق نبود. مؤلف کتاب خاطرات و خطرات شرحی را که اسپنسریت، وزیر مختار آمریکا مقیم تهران به مخیرالدوله نوشته است چنین ثبت نموده: «... بنا بر دوستی حقیقی که با ایران داریم از هر بابت حاضرم که واسطه ترقی ایران بشوم. مهندسین آمریکائی بهر آب و هوائی آشنا بوده و طالب ترقی هستند و میتوانند خدمت خوب بکنند دولت چین... پس از تجربیات بسیار آخر از آمریکا کارگر و افزار... خواست... بانک چین هم حالیه بدست آمریکائی دایر میشود... رأی من اینستکه دولت ایران چند نفر مهندس قابل از آمریکا بخواهد که در ایران گردش کنند و معادن را بازدید نمایند... برای ترقی کامل، راه آهن هم لازم است و بانک ملی هم... بر من معلوم است که سرمایه و نفقات آمریکائی برای ترقی دادن ایران انبساط است...» (۱). اما دولت ایالات متحده هنوز صاحب آن قدرتی نشده بود که بتواند شعار «انطباق بودن سرمایه ها و نفقات آمریکائی را» بازور به انگلیسها بقبولاند.

*

* *

هنوز بیش از يك سال از قتل امیرنگشته بود که در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ (۱۵ ربیع الاول ۱۲۶۹) میرزا آقاخان بدون مقدمه ای آشکار تعهدنامه انصراف از تملك هرات را تسلیم وزیر مختار انگلیس نمود. آواز جانب دولت

۱ - از یادداشت های مخیرالدوله پدر مخبرالسلطنه نقل از «خاطرات و خطرات».

ایران تمهد کرد که «هیچگاه بخاک هرات قشون نفرستد . از هر نوع دخالتی در امور داخلی آن سرزمین احتراز کند ... و از هرگونه ادعائی صرفنظر نماید ... هیچ نماینده دائمی برای اقامت در هرات نفرستد و نماینده مقیمی هم از جانب هرات در تهران نپذیرد .» . شاه نیز فرمانی توسط وزیر مختار انگلیس برای حاکم هرات فرستاد و به اتکاء اختیارات و قدرتی که رژیم استبداد باو بخشیده بود امضاء خود را در پای این سند تجزیه هرات قرارداد .

در حقیقت، فقدان سازمانهای سیاسی ملی وعدم مداخله فعالانه ملت در امور سیاسی ، کار استعمار را آسان ساخته بود خصوصاً در این زمان که شاه جوان یکسره در اختیار عمل انگلیس بود . میرزا آقاخان را انگلیسها بر سرکار آورده بودند و او درازاء یاری انگلیسها ، امیرکبیر را از میان برد و قبالة هرات را تسلیم نمود .

انگلیسها مصمم بودند که با ایجاد دولتهای کوچک پوشالی ، نفوذ دولت ایرانرا از سرحدات هندوستان دور نگهدارند . اصرار ایشان به تجزیه هرات و قندهار و قسمتی از ایالات سیستان و بلوچستان از ایران از همین تصمیم ناشی بود . از سوی دیگر خطر پیشرفت روسها در آسیای مرکزی و تهدید مرزهای افغانستان حکومت انگلیسی هند را باین خیال انداخته بود که بخرج ایران وسائل جلب رضایت روسها را فراهم آورد . در چنین شرایطی که انگلیسها بقای خود را بر اساس نابودی ما قرارداد کرده بودند تنها قدرت يك حکومت ملی واتخاذ يك سیاست مثبت بیطرفی قادر بود که از تحقق مقاصد نابود کننده ایشان ممانعت بعمل آورد و تعادل قوا را در این حدود از شرق برقرار سازد . متأسفانه ناصرالدینشاه که بنا بر خاصیت رژیم استبدادی طبعاً از مداخله ملت در حکومت بیش از سلطه خارجیان وحشت داشت و بقای سلطنت خود را در اتحاد با یکی از دولتین روس یا انگلیس میدانست نتوانست و نحواست در این طریق قدم بردارد و پیوسته تا آخر عمر از سیاست تسلیم بیکی از ایندو دولت دست برنداشت و این همه ناشی از ترس از ملت بود . نتیجتاً ، در اثر سیاست تسلیم ، سلطنت صوری و ظاهری شاه محفوظ ماند و استقلال حکومت بنفع دو دولت روس و انگلیس از میان رفت .

در زمان ناصرالدینشاه يك عامل دیگری نیز بر مضار حکومت فردی مزید شمه بود و آن جهل شاه و بی ثباتی او و غرض ورزیهای سیاسی وزیران او بود . جریان اتحاد شاه با روسها بهنگام جنگ کریمه و سپس انصراف یکجانبه از این اتحاد و پیشنهاد کمک بانگلیسها دلیل بارزی بر جهل سیاسی ناصرالدینشاه وعدم لیاقت او برای اداره مملکت در آن دنیای بحرانی است : هنگامی که

جنگ کریمه میان روسیه از یکطرف و دولتهای انگلیس و فرانسه و عثمانی از طرف دیگر جریان داشت نماینده تزار با جوان بی تجربه‌ای که رهبری سیاست ایرانرا در دست داشت بطور سری عهدنامه اتحاد منعقد نمود. میرزا آقاخان که از این جریان باخبر شد بشاه قبولاند که اتحاد با دشمنان روسیه فایده بیشتری دربر خواهد داشت درحالیکه واقعاً تسلیم بهربك از زبانه های گزانبیری که ایرانرا از شمال وجنوب میفشرد بیک اندازه خطرناک بود. شاه که تسلیم رأی نوری شده بود در عین اتحاد با روسیه تقاضای اتحاد با دشمنان روسیه را بانگلیسها تسلیم کرد. اما انگلیسها که اتحاد بادولت ایرانرا پیوسته بعنوان وسیله‌ای برای ایراد فشار به حریف واخذ امتیازی از او وپیش برتن سیاست خود در نقطه‌ای از نقاط دیگر مورد اختلاف بکار برده بودند، در تمام مدت جنگ جوابی به تقاضای شاه ندادند تا او را از اجرای عهدنامه اتحاد با روسها بازدارند ولی همیشه در مارس ۱۸۵۶ جنگ کریمه باشکست روسها پایان یافت جواب شاه را با تحریک نمودن دوست محمدخان امیرکابل به تصرف قندهار دادند و اضافه برآن، پرچم انگلیس را برخلاف تمهیدات قبلی خود بر فراز قلعه هرات باهتر از درآوردند وامام مسقط را هم که دست نشانده ایران بود به ایجاد اغتشاش دربندربعاس وادار نمودند. شاه نیز که به تبعیت از سیاست اتحاد، یکی از تحت‌الحمایگان انگلیس را برمسند صدارت نشانده بود، درچنین وضعی قشون مفلوک وازهم پاشیده خود را برای تصرف هرات فرستاد و آن شهر رادر اکتوبر ۱۸۵۶ (صفر ۱۲۷۳) بتصرف آورد وبدون توجه بقدرت مالی و نظام، خود خیال تصرف قندهار وسایر نقاط افغانستان را در سر میپوراند که انگلیسها بایران اعلان جنگ دادند (اول نوامبر ۱۸۵۶ - دوم ربیع الاول ۱۲۷۳) و جزیره خارک را متصرف شدند و در بوشهر قشون پیاده کردند و پس از اشغال محرمه بنای تهدید اهواز را گذاشتند.

قشونی که بهرات حمله‌ور شده بود « عده‌ای بود ۲۵ هزار نفری، محروم از همه چیز، بدون سازمان وکاملاً متشتت. فرماندهی قشون درمیان سه یا چهار شخصیت نالایق تقسیم شده بود واگر عیسی خان حاکم هرات شهر را تسلیم نمیکرد این قشون قادر نبود که عملیات زمستانی را تحمل کند» (۱). علاوه بر این رجالی که می‌بایست در جنوب با قشون انگلیس بمقابله میبرد اختند از دست نشانندگان حکومت انگلیسی هندو کمپانی هند شرقی بودند.

۱ - گزارش کنت دوگوبینو. نامه شماره ۹ بتاريخ پنجم ژانویه ۱۸۵۷، نقل از نامه‌های دیپلماتیک کنت دوگوبینو، چاپ پاریس، ۱۹۵۹.

کنت دوکوبینو که در این هنگام بعنوان وزیر مختار فرانسه در تهران میزیسته در نامه‌ای که در تاریخ سوم ژانویه ۱۸۵۷ بوزیر امور خارجه فرانسه نوشته است گزارش میدهد که: « دوره‌بر واقعی مردم شیراز عبارتند از حاجی‌قوام و ایلخانی فارس که بطور جدی دست نشاندۀ انگلیسها هستند. پسر حاجی‌قوام نیز که حاکم بوشهر است بدون جنگ تمام تسلیحات خود را تسلیم انگلیسها کرده است. خیانت پدراو آنقدر آشکار است که در تهران صحبت از صدور فرمان‌خفه کردن او می‌رود. میتوان انتظار داشت که ایلخانی هم سواران خود را در اختیار انگلیسها بگذارد. از سوی دیگر شایع است که بهر سرباز از دو فوجی که در بوشهر به انگلیسها تسلیم شده‌اند دو تومان پرداخته و اجازه مرخصی داده‌اند. بازارها در تهران معتقدند که غارت شدن به توسط قاجارها یا بتوسط انگلیسها یکسان است با این تفاوت که انگلیسها محتملاً خسونت کمتری خواهند داشت» (۱). همین وزیر مختار در گزارش دیگری بتاريخ هفتم دسامبر ۱۸۵۶ مینویسد: «... دولت بریتانیا قادر است که با اندک کوششی تمام ایران را دچار شورش سازد. سلسله قاجار در جمیع نقاط مملکت چه در شمال و چه در جنوب آنچنان فاقد وجاهت ملی است که انگلستان میتواند سهولت آتشی در تمام ایران برافروخته سازد ولی محدود ساختن دامنه این آتش سوزی خارج از قدرت او خواهد بود» (۲) و در گزارش پنجم ژانویه ۱۸۵۷ مینویسد: «اکنون صحبت از اشغال محرمه بتوسط انگلیسهاست. از سوی دیگر قسمتی از قشون اعزامی بهرات اجباراً بخراسان برگشته است تا حملات قبائل ترکمن را که تا پای حصار مشهد آمده و مردم را باسارت گرفته‌اند دفع کند. میگویند که حمله ترکمنها در اثر تحریک مأموران انگلیسی است که فعلاً در بخارا سکونت دارد» (۳).

در این اوضاع و احوال صدراعظم ایران تقاضای صلح نمود در حالیکه مقدمات شورش هند علیه افسران انگلیسی و علیه دولت بریتانیا مخفیانه فراهم میشد. عهدنامه صلح پاریس در تاریخ چهارم مارس ۱۸۵۷ (۱۲۷۳) میان نماینده ایران و بریتانیا بامضاء رسید که علاوه بر سلب هر نوع حقوقی از ایران در قبال هرات و قندهار و افغانستان، حق کاپیتولاسیون را نیز کمروسیها در ضمن عهدنامه ترکمانچای بزور بدست آورده بودند به انگلیس هاتفویض نمود.

۱- نامه شماره ۸ نقل از همان کتاب.

۲- نامه شماره ۵ نقل از همان کتاب. ۳- نامه شماره ۹ از همان

کتاب.

تقریباً دو ماه بعد از انعقاد این عهدنامه اسارت آمیز شورش هند آغاز نهاد. نهر و مینویسد: « در روز دهم مه ۱۸۵۷ شورش از شهر میروت شروع شد و سپس در سراسر ولایات متحده و نواحی دهلی و قسمتی از هند مرکزی و استان بیهار توسعه یافت. این شورش فقط یک سرکشی نظامی نبود بلکه یک قیام عمومی علیه انگلیسها بود که بزودی بیک جنگ دامنه دار برای استقلال هند مبدل گردید. در این جنگها هم هندوها، هم مسلمانها، به تعداد زیادی شرکت میکردند. در مدت چند ماه حکومت بریتانیا در شمال و مرکز هند تقریباً بموتی بسته بود اما عاقبت سرنوشت این شورش بوسیله خود هندیان مسلم گشت. سیکها و گورچهها از انگلیسها پشتیبانی کردند. حکومت نظام در جنوب و سیندیا در شمال و بسیاری از حکومتهای دیگر محلی هند نیز در صف انگلیسها قرار گرفتند. محاصره و سقوط دهلی در سپتامبر ۱۸۵۷ نقطه تحول شورش بود. از آن پس تا مدت چند ماه بعد انگلیسها در همهجا شورش را سرکوب کردند و با کشتار مهیب و سفاکی بیرحمانه خود حکومت وحشت و ترور را برقرار ساختند، بسیاری از مردم را در کمال خونسردی بوسیله تیرباران کشتند، عده زیادی را بدهان توپها بسته، قطعه قطعه کردند و هزاران نفر را بدرختهای کنار چاه هابدار کشیدند. گفته میشود که یک نفر ژنرال انگلیسی بنام «نیل» که از اللهآباد به کامپور حمله برد در تمام طول راه خود به هر درختی یک نفر را بدار کشید بطوریکه هیچ درختی نماند که کسی بآن آویخته نشده باشد. بسیاری از مردم کشته شدند و دهکدههای آباد تهی و ویران گشتند. با این شورش، سلسله مغولان کبیر هند منقرض شد زیرا دو پسر بهادرشاه و نوادگان او... بوسیله یک افسر انگلیسی.. بضرط گلوله کشته شدند. این شورش همچنین به حکومت کمپانی هند شرقی در هند پایان بخشید و از آن پس حکومت انگلستان مستقیماً اداره امور هند را بعهده گرفت و فرمانروای کل انگلیس در هند ملقب به «نایب السلطنه» شد و ملکه انگلیس در ۱۸۷۷ عنوان «قیصر هند» را بر خود نهاد» (۱).

در تمام مدت سه سال که انقلاب هند دوام داشت صدراعظم ایران و دستگاه فرسوده و از هم پاشیده استبداد قاجار تنها عملی که انجام داد این بود که در ایران دفتر اعانه‌ای برای انگلیسهای «ستمکشیده هندوستان» باز نمود تا «هندیان از این طریق بفهمند که شاه ایران برفع ایشان مداخله‌ای نخواهد کرد» (۲).

۱ - نگاهی بتاریخ جهان تألیف نهر و، ترجمه آقای محمود تفضلی.

۲ - از نامه های دیپلماتیک کنت دو گوینو.

در چنین عهدی که قشون ایران در افغانستان خطر بزرگ و تهدید کننده‌ای برای حکومت انگلیسی هند بود و دوستی ایران و بیطرفی ایندوات در شورش هند ارزش حیاتی و جدی برای انگلیسها داشت دولت استبدادی قاجار نه تنها ب فکر بهره برداری از چنین موقعیت مساعدی نیفتاد بلکه بعهدهنامه پاریس تن در داد که علاوه بر نفی حقوق ایران در افغانستان حق حاکمیت دولت را در داخل ایران نیز ب نفع انگلیسها تضعیف مینمود .

کنت دوگوبینو در گزارش مورخه ۱۴ اوت ۱۸۵۷ بوزیر امور خارجه فرانسه مینویسد : «طبق نامه‌ای که پریروز از سلطان مراد میرزا فرمانده ارتش خراسان به تهران رسیده قشون ایران در تاریخ ۲۶ ژوئیه (چهارم ذیحجه) هرات را تخلیه کرده است» (۱) و بعد در همین نامه می‌افزاید : «ایرانیها در شماره های اخیر روزنامه های اروپا که از طریق سن بترزبورگ رسیده است خوانده‌اند که شورش هند بایالات شمال غربی نیز سرایت کرده است» (۲) . سپس او در نامه دیگری بتاریخ بیستم اوت ۱۸۵۷ می‌نویسد : «حوادث هندوستان ... موجب شده است که خیالات خصمانه‌ای نسبت به انگلستان در اطراف شاه ب وجود آید ... صدراعظم برای مبارزه با این وضعیت کوششهای شدیدی در پیش دارد . او تنها کسی است که میفهمد که شورش هند از اسلحه بریتانیا شکست خواهد خورد» (۳) . کنت دوگوبینو راجع به علاقه‌ای که ملت ایران بشورش هند نشان میداد در نامه خود بتاریخ پنجم اکتوبر ۱۸۵۷ مینویسد : «تردیدی نیست که ایرانیها با حساسیت فراوانی بشورش هند مینگرند و بامقاصد انگلیسها نظر مساعد ندارند اما هنوز عملی انجام نداده‌اند که مؤید مداخله ایشان بهر میزان در این منازعه باشد . نمیتوان منکر شد که توده های ایرانی نسبت به قضایای هند توجه بسیار شدیدی ابراز میدارند» (۴) . باتمام این احوال و در این اوضاع بسیار مساعد ، حکومت قاجار که از پشتیبانی ملت و از حمایت يك ارتش مجهز محروم بود بشرايط خفت‌آور عهد نامه پاریس تن در داد . «میرزا آقاخان برای قبول عهد نامه پاریس معادل يك كرور تومان لیره انگلیسی رشوه گرفت ولی این لیره‌ها که پس از عزل میرزا آقاخان بتوسط مأموران شاه ضبط شد مس مطلا از آب درآمد» (۵)

۲۰۱ - نامه شماره ۴۲ از همان کتاب - ۳ - نامه شماره ۴۳ - ۴ - نامه

شماره ۴۶ - ۵ - از کتاب سیاستگران دوره قاجار .

پس از اثبات خیانت‌های میرزا آقاخان، شاه‌حکم عزل او را در تاریخ بیستم محرم ۱۲۷۵ صادر نموده به یزد تبعیدش کرد و این برای آن بود که بی لیاقتی رژیم را از نظر مردم بیوشاند.



غار تگریهای روس و انگلیس
سیاست اتحاد شاهان قاجار که گاهی کفه روس را و زمانی کفه انگلیس را سنگین‌تر میکرد و پیوسته بعنوان وسیله‌ای در دست یکی از دولتین روس و انگلیس علیه دیگری بکار میرفت بزودی توأم با بذل و بخشش‌های شاه و تفویض امتیازات گردید. از این پس همینکه شاه در زیر پوشش سیاست اتحاد برای حفظ مقام خود تسلیم یکی از دو دولت میشد قسمتی از منابع ثروت مملکت را هم در طبق اخلاص گذاشته به متحد و ارباب جدید هدیه مینمود چنانکه بعد از انعقاد عهدنامه بیجای پاریس، انگلیسها امتیاز کشیدن سیم تلگراف از خاقین به بوشهر را، از راه تهران، و تأسیس تلگرافخانه را در ایران از ناصرالدین‌شاه گرفتند (۶ فوریه ۱۸۶۳ مطابق با ۱۲۸۰ هجری) و بنام تأسیس تلگرافخانه در تمام مسیر سیم مأموران نظامی و سیاسی خود را بخش نموده، بنای تحریکات را گذاشتند، و علاوه بر آن، محل تلگرافخانه‌ها را بصورت پناهگاه و بست در آوردند و با حمایت از بست نشینان و بسط نفوذ خود از این طریق دولتی مافوق دولت بوجود آوردند.

ژنرال گلداسمیت معروف که بعداً به تجزیه دو قسمت از خاک ایران حکم داد بعنوان سرپرست همین سیم کشها، مأمور بلوچستان بود و وظیفه شوراندن بلوچها را علیه دولت ایران بر عهده داشت.

کنت دوگوبینو در گزارش بیستم دسامبر ۱۸۶۲ بوزیر امور خارجه فرانسه می‌نویسد: «انگلیسها اصرار دارند که امتیاز کشیدن سیم تلگراف از بغداد به تهران و بوشهر و هندوستان را از شاه بگیرند و شاه‌مایل است که با خرج خود این کار را بانجام برساند. کابینه لندن قصد دارد که ارتباطات میان بغداد و هندوستان را با اختیار خود درآورد. این واقعه مساوی با اشغال و تملک تدریجی امپراتوری ایران خواهد بود» (۱). شاه در

۱- نامه شماره ۳۹ از نامه‌های دیپلوما تیک.

این تاریخ مستقیماً و بدون وجود صدراعظم امور مملکت را اداره میکرد، تمام کارها مختل و خزانه خالی بود و قشون بی‌جیره و مواجب و بی‌لباس و غذا عملاً بهیچ درد نمیخورد.

کنت دوگوبینو در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۶۳ در طی نامه‌ای بوزیر خارجه فرانسه مینویسد: «شاه بشکار رفته‌است و در نظر دارد که بسمت شمال و کنار دریای خزر برود. بادر نظر گرفتن این مطلب که رتق و فتق امور و اخذ تصمیم راجع بکلیه امور بزرگ و کوچک اختصاص مطلق به شخص شاه دارد معلوم میشود که غیبت او که تا پائیز بطول خواهد انجامید موجب چه رکودی در کارها خواهد شد. توده مردم میکوشند که خود را با آواز خوانی سرگرم کنند و بازارها پراز بدترین حملات و ناسزاهای متهورانه علیه شخص شاه است. این عدم مقبولیت و وجاهت شاه بهمان نسبت که حکومت او برای ارضاء تقاضاها و احتیاجات ملت بطور روز افزون بی‌لیاقتی بیشتری نشان میدهد شدت میابد. ملت ایران در اثر وجود صلح و نیز بعلمت تیز فهمی و هوشمندی خود در راه ترقی و ثروت است و این عدم ارضاء احتیاجات و تقاضاهای او ممکنست منجر به حوادث بینهایت نامطلوب گردد» (۱) و نیز هم او در تاریخ پنجم ژوئیه ۱۸۶۳ مینویسد: «شاه وزیران خود را احضار کرده و ایشان را در باره چیزهایی که بیشتر گناه خود او بوده‌است تاگناه وزیرانش باشدت و تغیر مورد ملامت قرار داده‌است. تکیه او بر این حقایق بوده‌است که ترقی امپراتوری مطابق میل او نبوده، ارتش بوضع مفلوکی افتاده و مالیه صورت اسفناکی بخود گرفته و از وزراء خود راه چاره را خواسته‌است. وزراء نیز که فقط بعلمت بی‌ارادگی بوزارت انتخاب شده‌اند و اغلب از بی‌لیاقتی کمیابی برخوردارند در برابر تقاضای شاه دم فرو بسته‌اند. میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نظر مرا پرسید و من با نوشتنم که سلسله قاجار اگر با سرعت بیشتری بسمت ترقی نرود و لااقل از خود کشور که بسیار جلوتر و پیشرفته‌تر از دستگاه است دنباله‌روی نکند ممکنست نتایج شومی بیارآید» (۲).

بهر حال در ششم فوریه ۱۸۶۳ انگلیسها با پرداخت وجهی ناچیز امتیاز کشیدن سیم تلگراف را از شاه گرفتند و ژنرال گلداسمیت معروف را که بعداً به تجزیه دو قسمت از خاک ایران حکم داد بعنوان سرپرست همین سیم‌کشیها مأمور بلوچستان کردند. این ژنرال وظیفه شوراندن بلوچها را علیه دولت مرکزی برعهده داشت. پس از درگرفتن این شورش همینکه دولت

ایران در صدد رفع آن برآمد انگلیسها به بهانه حفظ امنیت خطوط تلگرافی به مخالفت برخاستند و گلداسمیت رامیان دولت مرکزی و یاغیان تحریک شده بلوچ حکم قراردادند (۱۸۷۰ م).

در نتیجه این حکمیت غیر شرافتمندانه که از خواص اصلی مأموران شریف و ژنتلمن انگلیسی بود يك دولت پوشالی بنام کشور کلات بوجود آمد و بدین قرار نیمی از ایالت بلوچستان از ایران مجزا شد که اکنون بطور غاصبانه متصل بپاکستان است .

این حکمیت ز سواد رسال ۱۸۷۱ (۱۲۸۸ هـ) مورد قبول شاه و صدراعظم او، میرزا حسینخان سپهسالار، واقع شد و سپس این دو سیاستمدار مبرز بقبول حکمیت دیگری از همین ژنرال انگلیسی تن دردادند که نیمی از ایالت سیستان را نیز از ایران منتزع و بخاک افغانستان متصل میساخت (۱۹ اوت ۱۸۷۲).

شاه و سپهسالار علاوه بر این دو پیشکشی به متحد و دوست کبیر خود خراسان را هم بصورت مرکز عملیات و جولانگاه جاسوسان انگلیس علیه روسها در آوردند و این وسیله ای بود برای فشار آوردن بر روسها چون دولت روسبه در این زمان مشغول پیشرفت در سرزمینهای عثمانی و تسخیر آسیای مرکزی بود و هندوستان را از طریق افغانستان تهدید میکرد . البته اتخاذ چنین سیاستی از طرف ایران خالی از خطر نبود چه انگلیسها همانطور که بارها نشان داده بودند نفوذ بدست آمده خود را در ایران با روسها بمعرض معامله و دادوستد میگذاشتند چنانکه بزودی نیز چنین کردند .

در میان قهرمانان بزرگ سیاست « اتحاد توأم با پیشکشی » باید نام نامی میرزا حسینخان سپهسالار (مشیرالدوله) و میرزا علی اصغر خان امین السطان (اتابک اعظم) را باخط درشت نوشت .

میرزا حسینخان سپهسالار که در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ (۱۳ نوامبر ۱۸۷۱) بزور انگلیسها بر سر کار آمد در دوران نخستین صدارت خود تسلیم انگلیسها و در دوره آخر صدارت تسلیم روسها بود . این سیاستمدار رژیم استبداد در دوران اتحاد با انگلیسها ضمن عقد قرارداد رویش (۱) جمیع منابع مملکت و کلیه حقوق ملت و دولت را بطور در بست در اختیار يك تبعه انگلیس قرارداد و در حقیقت بدولت بریتانیای کبیر بخشید (۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ - ۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۹) . سپهسالار به تبعیت از ایدئولوژی انحراف آمیز و استعمار مآبانه استاد خود میرزا ملک خان ناظم الدوله که شمار « تمدن غرب بدون دخالت ایرانی »

۱ - متن این قرارداد را در صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۷ این کتاب آورده ایم .

را علم کرده بود ، کورکورانه از ایرانیان سلب اختیار میکرد و راه پیشرفت استعمار انگلیس را در مملکت مامیکشود. سپهسالار در اثر همین انحراف روشنفکری ، که بعد از او نیز گریبانگیر کلیه روشنفکران ایران اعم از چپ و راست شد ، تصور میکرد که دنباله روی از سیاست انگلیس موجب صدور تمدن و پیشرفتهای حیرت انگیز ملت انگلیس بایران خواهد شد بشرط اینکه ایرانیان در این میان مزاحم دولت انگلیس نباشند و این همان امتیازی بود که انگلیسها در هند بزور آدمکنی بدست آورده بودند .

از خلال مواد عهدنامه رویتز نیز چنین مفهوم میشود که هنگام تهیه این مواد شعار «تمدن غرب بدون دخالت ایرانی» کاملاً ملحوظ ذهن صدراعظم بوده و چنین در نظر داشته اند که تنها راه آباد کردن ایران مداخله تام و تمام خارجی در جمیع امور این مملکت است. بر مبنای این اندیشه سراپا غلط بود که سپهسالار در ضمن قرارداد رویتز امور راه آهنها و ترامواها و راههای شوسه و ارتباطات تلگرافی و جمیع منابع مولد ثروت را اعم از معدنی و صنعتی و فلاحی و آبیاری و سنگ فرش کوجهها و گاز و احتیاجات عمومی شهرها و روستاها و بهره برداری از جنگل ها رادر ید قدرت انگلیسها قرارداد. مفهوم واقعی این عمل یأس از ملت و اعتقاد بعدم قابلیت ملت ایرانست و شاید هم سپهسالار همانند استاد ایدئولوژیک خود میرزا ملکم خان دیده و دانسته بمملکت خیانت میکرد و در زیر این شعارهای ظاهر فریب با استعمار انگلیس خدمت مینموده است . در واقع اگر قضیه رشوه خواری سپهسالار را در ضمن انعقاد قرارداد رویتز که دکتر فووریه از قول محمد حسنخان اعتماد السلطنه در کتاب خود نوشته است باور کنیم باید بگوئیم که سپهسالار هم مثل جمیع وزرای عهد قاجاریه ، بجز امیرکبیر ، در خدمت استعمار قرار داشته است .

درحقیقت ، جهانندن این مملکت از حالت قدیم به تمدن جدید بتوسط بریتانیائیها و بدون دخالت ایرانیها چیزی نبود جز يك رؤیا و نتیجه ای نداشت جز نابودی حتمی این ملت و این خود مشابه همان جریانی است که در اثر هجوم مهاجران اروپائی در قاره امریکا بوقوع پیوست و از جنس همان بلائی است که برسر بومیان آمریکا آمد .

بهر حال آنچه واقع شد این بود که سپهسالار در دوران اولیه نخست وزیری خود از روی جهل یا انحراف روشنفکری یا خیانت ، تمام مقاصد رضی و سیاسی انگلیسها را بمرحله عمل وارد ساخت و علاوه بر آنکه به انتزاع

نیمی از سیستان و بلوچستان رضایت داد سند بخشش تمام مملکت را بصورت قرارداد رویتز. بامضاء شاه رسانید و به انگلیسها تقدیم نمود. شاه در این مورد هم باتکاء قدرت لایزال و بی انتهای خود و «باچرخش يك قلم» استقلال ایران را بقیمت کم فروخت .

انگلیسها میدانستند که چنین امتیازی را برای چه میگیرند و نیز میدانستند که عملی ساختن چنین امتیاز نامه‌ای که عبارت از استعمار عانی ایران بود باچه مقاومت‌هایی روبرو خواهد شد که در بین آنها مقاومت ملت ایران صورت وحشتناکی بخود میگرفت . ولی تعجب انگلیسها ، که در همان زمان از زبان سیاستمداران انگلیس حتی لرد کورزون و از طریق روزنامه‌های انگلیسی بسمع جهانیان رسید ، از این بود که چگونه دولت ایران حاضر به چنین بخششی شده است . لرد کورزون مینویسد : «يك چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای در حقیقت يك بخشش نامه از طرف دولت ایران است و باید اعتراف نمود که اگر بریتانیا میتواند این بازی را بآخر برساند هم شاه ایران مات میشد و هم تزار روس در جای خود میخکوب میگردد» .

هنگامی که متن قرارداد در اواخر بهار ۱۸۷۲ تنظیم شد شاه دستور داد که هیئت از رجال دولتی آن قرارداد را مورد بررسی قرار داده ، نظر خود را گزارش دهند . این هیئت که مبلغ دوست هزار لیره از رویتز رشوه دریافت داشته بود در گزارشی که بشاه داد متذکر گردید که : «... بجهت ساختن راه آهن در ایران اقلاً پنجاه کروور پول نقد لازم داریم ... الان يك کمپانی پیدا شده که میخواهد این پنجاه کروور را از برای ما خرج بکند . آیا در برابر این پنجاه کروور چه باید بدهیم ... آنچه بعقل فدویان رسید ... همه را مشخص کرده ایم ... آنچه داده ایم منحصرأ عبارت از بعضی مواد عاطله است که تاکنون هیچ نفعی از برای دولت نداشته‌اند ... اکنون انجام این مطلب بزرگ ... منوط بیک اشاره شاهنشاهی است . هرگاه اسم مبارک همایون خود را بر این امتیازنامه مرقوم فرمائید بهمین گردش يك قلم بیش از جمیع خدماتی که سلاطین ایران در این چند هزار سال بملت خود کرده‌اند باین آب و خاكو ملت مرحمت واحسان و عطای حقیقی فرموده‌اند ... » . طبیعی بود که چنین مجلسی که از زالوهای رژیم استبداد تشکیل شده بود از درجه نفع آنی خویش بملت و مملکت نگاه کند و از این گذشته برای اقناع شاه نیز منابع ثروت مملکت را بعنوان «مواد عاطله‌ای که تاکنون هیچ نفعی از برای دولت نداشته‌اند» جلوه گر سازد .

در واقع رژیم استبداد استعماری ایران روح خاصی برای خود داشت و آن ارزیابی همه چیز از دریچه منافع شخصی بود. ناصرالدینشاه به تبعیت از همین روح رژیم بود که بگردش يك قلم تمام منایع ایران را در اختیار رویتز گذاشت چون این «مواد عاطله» برای دولت یعنی برای شخص او فایده‌ای نداشت در حالیکه بهره‌برداری از این منایع بدست خارجی‌ان به نسبت فایده‌ای که بخزانة شاه عاید میکرد در نظر او مفید جلوه مینمود. در واقع در رژیم استبدادی، شاه قاجار بمعیت اطرافیان خود مملکت و ملت را بعنوان يك ملك شخصی در نظر میگرفت نه بعنوان قطعه خاکی متعلق بساکنان آن. حاتم بخشی‌های بعدی ناصرالدینشاه و مظفرالدین شاه نیز که هر مبنی از منایع ثروت مملکت را در ازاء مبلغی ناچیز از دست مردم گرفته و باختیار اتباع روس وانگلیس قراردادنند همین روح وجوه واقعی رژیم استبداد را باروشنی تمام جلوه‌گر میساخت. بزرگان مملکت هم چشمشان بدست شاه بود که بایک چرخش ملیح قلم تملك ۲۰۰ هزار لییره رشوة رویتز را برایشان حلال کند. انتظارات شاه نیز از حدود منافع شخصی‌اش تجاوز نمینمود.

سرانجام، این قلم جادوئی که قوه تمام ملت را یکجا در خود نهفته داشت بایک چرخش کوتاه قبالة مملکت را بنام بارون ژولیوس دورویتز رسمی و ممضی ساخت. در عهد بردگی رسم بر این بود که آب و خاک و اشجار هر ملکی را با انسانهای ساکن آن ملك میفروختند و بادست بدست کردن آب و خاک انسانها را نیز برای بارور ساختن زمین و بهره رساندن باریاب در اختیار خدای جدید ایشان قرار میدادند. سیستم استبداد نیز بر پایه همین روابط وحشیانه استوار بود بطوریکه شاه انتظار نداشت که رعیتی از میان رعایایش نسبت بقباله کردن ایران برای انگلیسها زبان باعتراض بگشاید. اما همانطور که در نامه‌های شماره ۶۶ و ۶۴ کنت دوگوبینو در صفحات پیش ملاحظه کردیم ملت ایران از قاجارها و خشونت و ستمگری ایشان متنفر بود و اگر حمایت استعمار خارجی از استبداد داخلی نمیبود علیه این دستگاہ فاسد و پوسیده استبدادی از سالها پیش از مشروطیت قیام کرده بود.

بهر حال قبالة کل ایران را بنام امتیاز نامه راه آهن در ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ (۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۹) ببارون رویتز سپردند که بقول کورزون «يك بخشش نامه بود از طرف دولت ایران».

پس از انعقاد قرارداد هنگامی که شاه باتفاق سپهسالار از طریق پترزبورگ عازم لندن بود در پایتخت روسیه، پرنس کورچاکوف صدراعظم روس، «از قرار نامه منعقدة بارون رویتز شکایت کرد و آنرا مغل شأن و

استقلال دولت علیه شمرد. سرکار اقدس همایون ... فرمودند ... این قرارنامه را لغو و باطل خواهم کرد لکن ... در عصر حاضر .. دولت ایران بدور راه آهن نمیتواند زندگی کند ... برشماست که معاونت نمائید . پرنس ... در جواب گفت ما سعی مینمائیم که کمپانی معتبری بهجهت شما پیدا کنیم « (۱) . خیلی جالب است که شاه راه آهن را جوهر تمدن غرب میدانست و تصور میکرد که باکشیدن راه آهن ملك خود را « بایک جهش در صف اول کشورهای متمدن قرار خواهد داد » و علاوه بر آن کیسه خود را هم از عایدات حاصله پر خواهد کرد . این بود که اولاً خط آهن میخواست ، ثانیاً فرقی برایش نمیکرد که این خط آهن را بانگلیسها یا روسها یا بهرانس و جن دیگری واگذار کند . اما این رؤیا بزودی از ذهن شاه محو شد .

هنگامیکه شاه در لندن بود شنید که میان روس و انگلیس عهدنامه‌ای بنام « عهدنامه کرچاکف - گرانویل » انعقاد یافته است . در این زمان تجاوزات روسها از آسیای مرکزی و خانات آن دیار گذشته و بسرحد افغانستان رسیده و از این طریق هندوستان را مورد تهدید قرار داده بود . عهدنامه کرچاکف و گرانویل افغانستان را از حدود تجاوزات روسها و از حیطه جهانگشائی دولت روس خارج ساخت .

در واقع ، تسلیم ایران به انگلیسها کفه دولت بریتانیا را در شرق چنان سنگین کرده بود که این دولت توانست ضمن انعقاد عهدنامه مذکور دولت روس را وادار برعایت حقوق امپراتوری بریتانیا بنماید . این عهدنامه که در سال ۱۸۷۳ (۱۲۹۰) بامضاء رسید یکبار دیگر ثابت کرد که اتحاد ضعیف باقوی موجب خواهد شد که قوی بر سر ضعیف باحریف خود معامله کند و امتیاز حاصله را بقیمت روزباو بفروشد .

بعد از این عهدنامه روسها حدود افغانستان را بادیده احترام نگرینستند و انگلیسها هم دست از قرارداد رویتر برداشتند و بدین قرار « شاه ایران مات شد ولی تزار روس در جای خود میخکوب نگردید » . انگلیسها در طی این قرارداد دست روسها را باز گذاشتند که جمیع خانات آسیای مرکزی ، از جمله مرو و قسمت شرقی بحر خزر را که جزو خاک ایران محسوب میشد به تصرف خود در آورند .

بعد از این جریان موضوع قرارداد رویتر بقدری سست شد که شاه حتی

۱ - از نامه میرزا حسینخان سپهسالار بوزیر مختار ایران در پترزبورگ در ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۹۱ (ششم اوت ۱۸۷۴) .

درضیافتی که از طرف آقای بارون درلندن بافتخار او ترتیب داده شده بود حضور نیافت. پس از آن، وزیر خارجهٔ بریتانیا پشاه و صدراعظم او نوشت که: «... دولت ایران... باید. تعهدات خود را نسبت به بريك از دولت روس وانگلیس بهر قیمت که باشد مراعات کند». بدین قرار بود که رژیم استبدادی و حکومت فردی و ضد ملی ایران برای یکبار دیگر در تاریخ در برابر سیستم پارلمانی و رهبری دسته جمعی بریتانیا دچار شکست گردید و همچنین یکبار دیگر بثبوت رسید که اتحاد دولت های نیرومند با دولتی ضعیف خالی از صمیمیت و انسانیت و وفاداری است و صرفاً برای ایجاد موازنه در سیاست جهانی و انجام معامله ای پرسود با حریف است. کورزن در تأیید این مطلب مینویسد: «معامله های زیادی با ایران منعقد نموده ایم و تعهدات بسیاری سپرده ایم و حتی معاهدهٔ حمله و دفاع با آن مملکت منعقد ساخته ایم ولی در موقع عمل از انجام آن تعهدات شانه خالی کرده و بالاخره هم تعهداتی را که خود پیشنهاد کرده بودیم با مختصر پولی خریده ایم».

پس از این افتضاح که از سیاست اتحاد دامنگیر ایران شده بود ناصرالدین شاه و صدراعظم او از انگلیسها منزجر و بروسها متمایل شدند. تشکیل قوای قزاق ایران در تحت فرماندهی افسران تزاری در سال ۱۸۷۹ (۱۲۹۶) از آثار این سیاست جدید است. این سیاست برای آن اتخاذ شده بود که شاه جهت سرکوبی جنبشی که هر آن انتظارش را میکشید بقوای خارجی احتیاج داشت چنانکه مورگان شوستر امریکائی در کتاب «اختناق ایران» مینویسد: «غرض ناصرالدینشاه و مستشاران و مصلحت اندیشان روسی او از تشکیل چنین قشونی در ایران بدون شبهه این بود که این قشون در برابر جنبشها و اقدامات رعایای مظلوم ایران که حتماً صورت میگرفت از شاه محافظت نماید. بریگاد قزاق که چند بار هم در چنین مواقعی قدرت نمائی کرد پیوسته معجری مظالم روسها بود».

سیاست جدید اتحاد کشور ما را مدت چهل سال صحنهٔ قدرت نمائی افسران روسی ساخت، استقلال دولت و آرامش ملت را از میان برد و مسابقهٔ خطرناکی را میان روس و انگلیس، که خود را مالک جنوب و سواحل جنوبی و خلیج فارس میدانست، بوجود آورد و ناصرالدینشاه را نیز که از ترس ملت بقوای روسی پناه برده بود به درجهٔ یکی از امراء دست نشاندهٔ معمولی شرق تنزل داد. این امیر که در پیش رعایایش شاهنشاه خوانده میشد مأموریت داشت که قطعات کشور و منابع ثروت شمال و جنوب را بدست خود دردهان گرگهای حریص استعمار بیندازد.



شاه ایران در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۸۸۸ (۲۴ صفر ۱۳۰۶) «بعلامت الطاف مخصوص خود نسبت بدولت انگلیس» (۱) بنام آزاد کردن کشتی رانی در رود کارون، در حقیقت، امتیاز کشتی رانی از محرمه تا اهواز را بدولت انگلیس واگذار کرد چون انحصار تجارت خلیج فارس در این هنگام در اختیار انگلیسها قرار داشت و خلیج فارس از طرف بریتانیا بعنوان مرز هندوستان معین شده بود.

شاه این امتیاز را بدو بفرانسویها داده بود مشروط بر آنکه سدها و آزارها هم بسازند اما انگلیسها او را وادار بلفو قرارداد نمودند. فرمان آزادی کشتی رانی در رود کارون از محرمه تا اهواز در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک اعظم) صادر شد که او نیز مانند میرزا حسینخان سپهسالار در نیمه اول صدارت خود تسلیم سیاست انگلیس و در نیمه دوم تسلیم سیاست روس بود.

بدنبال این فرمان که بسط نفوذ انگلیسها را در جنوب و آمیزش ایشان را با خوانین دست نشانده آن نواحی صورت رسمی میداد روسها نیز بنوبه خود امتیاز راه شوسه عشق آباد بمشهد را برای اتباع خود از شاه گرفتند.

در ۳۰ ژانویه ۱۸۸۹ (۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۶) انگلیسها امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی ایران را، برای جبران قرارداد راه آهن، بمدت ۶۰ سال بنام بارون روتنر از شاه گرفتند. حق نثر اسکناس و استخراج انحصاری تمام معادن ایران از جمله نفت و بهره برداری از کلیه ثروت های طبیعی مملکت در جزو این امتیاز بود. شاه که در این هنگام عازم سفر سوم خود باروفا بود مبلغ چهل هزار لیره از بانک شاهنشاهی برای مدت ده سال با تنزیل صدی شش و ام گرفت و سهم ایران را از منافع بانک وثیقه این وام قرارداد. سرمایه بانک اسماً چهار میلیون لیره انگلیسی بود در حالیکه منافع اعلام شده بانک در نخستین سال عملکرد معادل ۶۸۰۰۰ لیره گردید. مقرر شده بود که صدی شش از منافع خالص (۲) و صدی شانزده از منافع خالص تمام معادنی که

۱ - از کتاب «ایران و مسئله ایران» تألیف لرد کورزن.

۲ - در هیچ یک از این قراردادها و امتیازات تصریح و تعریف نشده است که منظور از منافع خالص چیست.

بتوسط بانک دایر میشود بشاه تعلق گیرد. بانک گذشته از سودهای سرشاری که از عملیات بانکی میبرد در مواقع لزوم نیز از طریق احتکار مواد مصرفی و خوراکی و زغال وغیره دولت ایران را تحت فشار قرار میداد و سرانجام هم در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰ میلادی) مبلغ دویست هزار لیره از دولت ایران باج گرفت تا ماده مربوط بشر اسکناس را کان لم یکن بشناسد و علاوه بر این خود را از جمیع تعهدات چه در زمینه پرداخت حق الامتیاز و چه در زمینه های دیگر آزاد نمود.

پس از صدور فرمان آزادی کشتی رانی در رود کارون روسها نیز سهم خود را تقاضا نمودند و اطلاع دادند که تا این امر فیصله نپذیرد مسافرت شاه را با اروپا از راه روسیه اجازه نخواهند داد در حالیکه شاه برای این مسافرت آماده شده بود و عجله داشت. سرانجام شاه متعهد شد که: «مرداب اتزلی و رودخانه هائی که مصب آن ها در این مرداب است و تمام رودخانه هائی که به بحر خزر میریزند ... برای عبور کشتی های روسی آزاد باشد، امتیاز ساختن راه شوسه از پیربازار یا مبارک آباد بتهران بروسها واگذار گردد، روسها در هر جا که مناسب و مفید بدانند در خاک ایران راه آهن بسازند و علاوه بر این دولت ایران تا پنج سال بهیچ دولت خارجی اجازه ساختن راه آهن را ندهد» (رجب ۱۳۰۶ مطابق بامارس ۱۸۸۹).

پس از سیردن این تعهدات کمر شکن ناصرالدینشاه در تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ (۱۳ آوریل ۱۸۸۹) با توافق امین السلطان از طریق روسیه راه اروپا را پیش گرفت. در این سفر بود که شاه امتیازنامه لاتاری را امضاء کرد و با ماژور تالبوت انگلیسی برای تفویض امتیاز انحصاری دخانیات قرار و مدار گذاشت.

در ۲۲ ذی قعدة ۱۳۰۶ (۲۷ ژوئیه ۱۸۸۹) هنگامی که شاه در انگلستان بود میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیر مختار ایران در لندن بارشوه ای بمبلغ یک هزار لیره انگلیسی که بعنوان پیشکشی تقدیم شاه نمود یکی از مفتضح ترین و خطرناکترین امتیازها را بنام منشی خود، مسیو بوزیک دو کاردول. از او گرفت و بعد آن را در برابر چهل هزار لیره بدو کمپانی انگلیسی واگذار نمود. این امتیاز عبارت بود از «امتیاز کل معاملات بالاتاری واستقراضهای عمومی بالاتاری و ترتیب کمپانیهای لاتاری و فروش بلیطهای لاتاری و بازیهای عمومی با لاتاری، از قبیل چرخ رولت، درکل ممالک ایران برای مدت ۷۵ سال بطور انحصاری» (۱). بدین قرار ذخایر ناچیز توده های ایرانی نیز از طریق بلیطهای

۱- از متن فارسی قرارداد.

بخت آزمائی و غیره راه جیب کمپانی های انگلیسی رامیگرفت. حق شاه از جمیع این کلاه برداریها و جیب بریهای خارجیان بالغ بر ۲۰ درصد از منافع خالص! میشد بازگر این نکته که منافع خالص معلوم نبود عبارت از چیست. این امتیاز که بایک گردش قلم «مواد عاطله ایرا» که هیچگونه نفعی برای ارباب نداشت در اختیار انگلیسها میگذاشت با مخالفت شدید مردم برخورد کرده تا آنکه پس از مراجعت شاه از فرنگ این قرارداد در تاریخ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۷ (۵ دسامبر ۱۸۸۹) بمناسبت آنکه «در ایران خلاف شرع و اسباب فتنه و فساد میشد» بحکم دولت موقوف گردید و دولت شاه خسارت دو کمپانی انگلیسی را پرداخت .

پس از بازگشت شاه از اروپا انگلیسها امتیاز ساختن راه شوسه از تهران تا محرمه را تقاضا کردند. شاه و صدراعظم چنین صلاح دیدند که برای گول زدن روسها این امتیاز را نه بانگلیسها بلکه بیکی از اتباع ایران بدهند تا او آن امتیاز را بانگلیسها واگذار نماید. بدین قرار در هفتم ربیع الثانی ۱۳۰۷ (اول دسامبر ۱۸۸۹) امتیاز انحصاری ساختن راه تهران باهواز بانضمام راه بروجرد و اصفهان را به یحیی خان مشیرالدوله، برادر میرزا حسین خان سپهسالار، برای مدت ۶۰ سال واگذار نمودند و مشیرالدوله نیز در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۷ این امتیاز نامه را به کمپانی انگلیسی راه شوسه و آن کمپانی نیز بنوبه خود آنرا بیانک شاهنشاهی ایران واگذار نمود و بانک هم آنرا در سال ۱۹۰۲ بکمپانی انگلیسی لینچ و برادران انتقال داد .

پس از این امتیازات روسها نیز بی نصیب نماندند چنانکه در تاریخ اول شوال ۱۳۰۷ (۲۱ مه ۱۸۹۰) شاه و امین السلطان امتیاز بهره برداری از درختهای زیتون ایالت گیلان را که متعلق ب مردم بود برای مدت ۲۵ سال بکمپانی کوسیسی ثوفیلاکتوس (۱) روسی بخشیدند که پس از انقضای دو سال مبلغ هزار تومان در سال بخزانة شاه بپردازد. همچنین در تاریخ بیستم ربیع الاول ۱۳۰۸ (سوم نوامبر ۱۸۹۰) امتیاز انحصاری «بریدن چوب شمشاد از جنگلهای آستارا تا استراباد و حمل آنها را بخارج» بهمین کمپانی روسی دادند مشروط بر آنکه در ازاء غارت کردن جنگلها و پامال ساختن حقوق حقه مردم سالی یازده هزار تومان بدولت بپردازد. این قرارداد بعداً با تغییراتی تا ۲۱ مارس ۱۹۰۸ (۱۳۲۵) تمدید گردید چون مظفرالدین شاه برای سفر باروپا بدریافت مساعده ای بمبلغ ۷۵ هزار تومان احتیاج داشت.

1 - Kossis Théophylactos .

البته بعد از ۱۹۰۸ نیز روسها از تاراج جنگلهای شمال دست برداشتند و آن جنگلهای عظیم را بحال فعلی انداختند .

اینک باردیگر نوبت انگلیسها میشد : ناصرالدینشاه پس از آنکه در بیستم اکتبر ۱۸۸۹ (۲۴ صفر ۱۳۰۷) از سومین سفر اروپا بتهران بازگشت امتیاز انحصاری تنباکو و توتون ایران را در تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۹۰ (۲۸ رجب ۱۳۰۷) برای مدت پنجاه سال بماژور تالبوت انگلیسی واگذار نمود . طبق این امتیاز نامه حق خرید و فروش توتون و تنباکو و کالاهای مربوطه واستقرار هر نوع روابط مالی و تجارتی باتولید کنندگان و صدور اجازه نامه بتوتون فروشها از ایرانیان گرفته شد و به کمپانی رژی شاهنشاهی اختصاص یافت و تصمیمات و اقدامات سودجویانه و منافع نامشروع این کمپانی حاکم بر سرنوشت تولید کنندگان و فروشندگان و قاچاق کنندگان ایرانی گردید و تعیین نرخ خرید و فروش مواد مورد بحث هم عملاً از اختیارات کمپانی شناخته شد. شاه بدین طریق میلیونها لیره حقوق و منافع مردم را ضایع کرد تا بتواند سالی پانزده هزار لیره بعلاوه يك چهارم از عایدات خالص را (۱) پس از کسر پنج درصد سرمایه‌ای که بتوسط صاحبان سهام خرج میشد از کمپانی دریافت دارد در حالیکه کمپانی عایداتی معادل نیم میلیون لیره در سال را برای خود پیش بینی نموده بود .

*

* *

ناصرالدینشاه که کشور ایران را بمثابه ملك شخصی خود بحراج گذاشته بود تا بتواند از این طریق مخارج گزاف سفرهای اروپا را تأمین کند، از بستن قراردادهائی نظیر قرارداد روپتر و قرارداد رژی جز خشمگین ساختن مردم نتیجه‌ای برنداشت چنانکه ملت بطور يك پارچه علیه امتیاز اخیر قیام نمود و با خود سربهای ناشیانه و بی باکیهای وقیحانه اوبضدیت برخاست و حقارت دستگاه فاسد استبدادی را در برابر نیروهای عظیم صاحبان مملکت بر ملا ساخت . شاه که قصد برداشتن سوده‌های آنی را از این مملکت و از این میراث نامشروع داشت بزودی در برابر اعتراضات مردم ماسک پشیمانی و شرمساری

۱ - که معلوم نیست منظور از این جمله کشدار «عایدات خالص»

چیست .

بصورت میزد و چنین وانمود میکرد که در این جریان گول خورده است و این روش او بود در جریان سه قرارداد رویتز و لاتاری ورژی . نامه‌ای که اتابک اعظم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان ، صداعظم شاه ، بهنگام شورش ملت علیه رژی به مجتهد بزرگ ، میرزای شیرازی ، نوشته حاکی از همین سیاست مزورانه شاه است . او مینویسد : «... چون درایمی که مرحوم میرزا حسینخان مشیرالدوله بخدمت صدارت ... مفتخر بود با کمپانی انگلیسی قرارنامه تمديد راه‌آهن را از بوشهر تا گیلان منعقد ساخت و قرارنامه مزبور بقدری متضمن خطرات دولتی و ملتی بود که علاوه بر ثلمهای حقوق دولتی تمام حدود ملکی و ملتی هباء منشورا محدود بود . همان اوقات ذات کامل الصفات اعلیحضرت قوشوکت ... خطرات مزبوره را بنظر دقت ملاحظه و خود آن مرحوم راه‌الغاء آن قرارنامه مکلف و محکوم فرمودند ... این امتیاز تجارت دخانیات که ... همچو مینمود که بهیچوجه ضرری برای دولت و ملت ندارد برقرار شد ... بعد از اقدام به اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً معایب و مضار مخفیة این امتیاز نیز بظهور رسید . پیوسته زارع و تجار و رعایای دولت علیه بمقام عرض و اظهار مضار مزبوره آمدند ... ذات ملکوتی صفات همایون ... از فوائد اینکار بکلی صرف نظر و به امحاء آن عن‌الاصل امر و مقرر فرمودند ... تا بحمدالله ... عموم رعایا و برابرا و تجار و زارع آسوده و آزاد شدند» . اما در حقیقت مردمی که با يك چرخش قلم ناصرالدین‌شاه اسیر شده بودند «آسودگی و آزادی» را بسهولة بدست نیاوردند . در واقع زحمات فوق‌العاده‌ای کشیده شد و خطرات بزرگی تحمل گردید و کشته‌های زیادی داده شد تا شاه به امحاء آن امتیازنامه «عن‌الاصل امر و مقرر فرمودند» .

اینک جریان آن مبارزات را از قول دکتر فووریة فرانسوی (۱) ، که در آن هنگام بعنوان طبیب مخصوص شاه مقیم دربار بوده و بعداً کتابی بنام «سه سال در دربار ایران» منتشر ساخته است در اینجا می‌آوریم .
دکتر فووریة این جریانات را بطور روزانه یادداشت و منتشر نموده و ما هم بهمان ترتیب روزانه قسمتهای جالب یادداشتهای او را در اینجا نقل میکنیم، بدین قرار :

يك امتیازی که ایرانرا تهدید به انقلاب میکند بيك شرکت انگلیسی تفویض شده است و آن ، امتیاز دخانیات است ... این امتیاز دخانیات که بدون يك رشوة کلان در حدود دومیلیون بدست نیامده در ۲۱ مارس ۱۸۹۰ (۲۸ رجب

۱۳۰۷) بامضاء رسیده است. درست از آغاز بهار ۱۸۹۱ فوجی از اتباع و کارمندان انگلیسی تقریباً از همه جا بسمت ایران سرازیر شدند. این نعمت گرانبهاتر از آن بود که بشود وقت را تلف کرد. طولی نکشید که نتایج هجوم انگلیسها بایران ظاهر شد. بزودی صدای اعتراضات از همه جا خصوصاً از عراق مهم برخاست و حتی شورشهایی در جنوب و خصوصاً در یزد پدیدار شد. در تهران جوش و خروش عظیمی ظاهر گردید و عده‌ای کثیر توقیف شدند چون افکار را منقلب نموده و مردم را بوحشت میانداختند ... در واقع این مطلب مورد توجه عموم بود چون ... هر ایرانی همراه جای قهوه، قلیان هم به مهمانان خود تعارف میکند ... ممکن نبود که ایرانیها بدون آنکه مقاومتی ابراز دارند توتون و تنباکوی را که خود کشت می‌کنند اجباراً از انگلیسها خریداری نمایند. آیا روسها در اینکار دستی دارند؟ بنظر من روسها نمیتوانند در برابر این انتقال مالکیت و چنین اشغال متجاوزانه ایران بتوسط انگلیسها بی‌علاقه بمانند. روسها ممکنست جنوب را به انگلیسها واگذار نمایند اما مناطق شمالی، آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و تمام این ایالات زیبا را هرگز بانگلیسها واگذار نمیکند.

۲۱ اوت ۱۸۹۱ - در تبریز اعلانات کمپانی دخانیات را از دیوارها کنده و جای آنها را اعلانات انقلابی چسبانده‌اند.

۳۰ اوت - سکنه تبریز اعتراضات خود را تلگرافاً برای شاه فرستاده‌اند و این خود بسیار پرمعنی است. تبریزیها از شاه خواسته‌اند که امتیازات مسلمانان را به عیسویان نفروشد چه این مخالف قرآن است و اعلام کرده‌اند که بطور مصمم از حقوق خود با اسلحه دفاع خواهند کرد.

۲ سپتامبر - از دیروز جریان تلگراف میان کابینه شاه و تبریز قطع نمیشود ...

۴ سپتامبر - امروز خبر رسید که جمعیت خشناک از چند روز پیش جلوی قصر ولیعهد متوقف شده و تقاضای جدی دارد که احترام «حقوق مردم و قرآن» را رعایت نمایند. بیم آن می‌رود که مردم از حرف گذشته وارد عمل گردند. بهمین علت نزد وزیر مختار روسیه اقداماتی شده است تا دولت روسیه را وادار بمداخله در تبریز بنمایند.

شاه در بین روسها، که طالب پس گرفتن امتیاز دخانیات، و انگلیسها، که طبیعتاً مصمم به نگهداری آن هستند، دودل و مردد مانده است ... او بدو در این فکر بود که قشون بفرستد و اگر لازم شود نظم را با زور برقرار کند

اما روسیه که قول اقدام بمداخله داده بود از این تصمیم عدول نموده و اینک ترجیح میدهد که کار بطور مسالمت آمیز حل و فصل شود.

۱۸ سپتامبر ... از سوی دیگر ، ظل السلطان تلگرافاً اطلاع میدهد که در اصفهان و شیراز نیز هیجاناتی بظهور رسیده است ... شاه در برابر تقاضاهای روسها و مقاومت انگلیسها و جنبش توده‌ها ، که بطور روزافزون شدت میابد ، گیر کرده و همچنان دودل مانده است .

۳۰ سپتامبر ... اجرای قرارداد کمپانی دخانیات را در آذربایجان به تعویق انداختند ... اما این تعویق اگر تعمیم هم پیدا کند نمیتواند يك راه حل باشد .

۴۰ اکتبر - در کلاردشت ... سیدی بنام عالمگیر مردم را بقیام علیه حکومت ، حکومتی که «بقول او» دیانت را بخطر انداخته و قوانین آنرا رعایت نمیکند ، دعوت کرده است . اکنون پیروان او بالغ بر هزار نفر اند . سید با پیروانش در قلعه نشسته و تمام مؤمنان را بمبارزه دعوت می کند .

۳۱ اکتبر - نایب السلطنه دستور داد که تمام دروازه‌های ارگ را که مستقیماً بطرف کاخ باز نمیشوند مسدود نمایند .

۴ نوامبر - شاه تصمیم گرفته است که علیه عالمگیر و اتباع او قشون بفرستد چون با در نظر گرفتن وضع روحی مردم قیام عالمگیر ممکنست بصورت تهدید کننده‌ای در آید خصوصاً آنکه اخبار نامساعدی از جنوب رسیده و اغتشاشات جدیدی در اصفهان بوقوع پیوسته و یکی از بزرگترین تاجران آن شهر بعنوان جواب بفرمان ظل السلطان ، که توتون را به کارمندان کمپانی تحویل دهند ، تمام توتونهای موجودی خود را طعمه آتش ساخته است . شهاب الدوله مأمور شده است که همین امروز در رأس پانصد سوار به کلاردشت برود .

۱۹ نوامبر - ... عالمگیر در ضمن يك زد و خورد پس از آنکه ۴۰۰ نفر تلفات داد گرفتار شد .

۳ دسامبر - مجتهد بزرگ در طی نامه‌ای که از کربلا فرستاده توصیه کرده است که مردم از طریق امتناع از مصرف دخانیات کمپانی رژی را ساقط نمایند . تمام فروشندگان دخانیات نیز با اتحاد کامل یکباره دگاکین خود را بستند ، همه جا قلیانها را کنار گذاشتند ، دیگر هیچکس نه در داخل شهر و نه در پیرامون شاه‌ونه حتی در اندرون توتون و تنباکو بمصرف نمیرساند .

۱۵ دسامبر - تبریز از نو منقلب شده است با آنکه شاه وعده داده

بود که اجرای امتیاز توتون و تنباکو در آذربایجان به تعویق خواهد افتاد .
دلیل آن اینستکه یکنوع شعار در همه جا پخش شده و جنبش بشکل يك جنبش
عمومی درآمد است .

۱۹ دسامبر - جسارت مالاها موجب شده است که تظاهرات عمومی
بوجود آید . در تهران در يك اجتماعي که بدستور نخست وزیر تشکیل شد
و در آنجا راجع به غرامت کمپانی بحث میشد یکی از مالاها در حضور امین السلطان
بدون واهمه گفت که کسانی که رشوه‌ها را گرفته‌اند ، واسم آنها رانیز برد ،
نخست باید آن رشوه‌ها را پس بدهند . در قزوین يك ملای دیگر که شخصی
را در حال قلیان کشیدن می‌بیند او را دعوت به ترك این عمل می‌کند و چون
امتناع میکند قلیان او را میشکند . قلیان‌کش نزد حاکم شکایت میرسد و حاکم
بدنبال ملا میفرستد اما ملا مردم را بر میانگیزد و حاکم که در کاخ خود مورد
تهدید قرار میگیرد شهر را ترك گفته به تهران پناهنده میشود . حتی میگویند
که اوسلامتی خود را مدیون رئیس صنف بازرگانان که در کاخ اوزندانی بوده
است میباشد بدین قرار که هنگام عبور در شکه حامل حاکم و رئیس صنف
از جلوی مردم ، مردم بخيال آنکه آن درشکه حامل حاجی محمدحسن و یکی
از بستگان اوست متعرض کسی نشده‌اند .

۲۱ دسامبر - اگر مایل به ایجاد گرفتاریهای بزرگ نیستند باید هم
اکنون باین غائله خاتمه بدهند .

۲۶ دسامبر - شب گذشته اعلاناتی بدیوارها چسبانده و تهدید کرده‌اند
که در صورت پس نگرفتن امتیاز در ظرف ۴۸ ساعت جان خارجیان به خطر
خواهد افتاد .

.. میگویند که مقاومت از جانب صدراعظم است که بتوسط انگلیسها
تحریک میشود . اما چگونه میتوان فکر کرد که اعتماد صدراعظم بانگلیسها
او را تاحدی نایبنا کرده باشد که از میان رفتن قدرت خود و قدرت شاه را که
در حال فروریختگی و انهدام است نتواند ببیند .

شایع شده است که سهامداران لندن مبلغ ۱۴۵۰۰۰۰۰ تومان مطالبه
غرامت مینمایند . بیچاره ایران این میلیونها را از کجا تهیه خواهد کرد اگر
شاه خزانههای خود را نگشاید ؟

علاوه بر این قیمت زغال در طی چند روز دو برابر شده است . بانک
انگلیس متهم است که زغالها را احتکار کرده است .

۲۸ دسامبر - در اثر درخواست مأموران سیاسی ، نگهبانان نظامی در

نقاط مختلف محله اروپائیا مستقر شده‌اند .

شاه به انتشار این اعلان رضایت داده است که «علاقه مفرط او به ملتش موجب شده است که امتیاز توتون و تنباکو را بطور قطع پس بگیرد» .

اول ژانویه ۱۸۹۴ - ... مجتهد کربلا طی یک تلگراف پس گرفتن امتیاز توتون را بشاه تبریک گفته و او را ترغیب نموده که سایر امتیازها را نیز از خارجیان پس بگیرد ولی کوچکترین اشاره‌ای به برداشتن ممنوعیت از استعمال دخانیات نکرده است.

۳ ژانویه - ایرانیان هنوز به قلیان دست نمی‌زنند ... اخبار لندن هم رضایتبخش نیست ، سهام بانک شاهنشاهی به نصف تنزل کرده است. ایجاد جاده‌ها در جنوب و استخراج معادن و معاملات تریاک نیز مربوط بهمین بانک است. بنظر میرسد که تمام این عملیات بزیران همه و خصوصاً بزیران بانک در حال بالاتکلیفی و تعلیق است .

۴ ژانویه - ... در ساعت ده هنوز به کوچه جبه‌خانه نرسیده بودم که جمعیت وهیجانی بیش از معمول مشاهده کردم . یک جمعیتی در جلوی در بازار تشکیل میشود . کمی دورتر ، دروازه ارگ را که همیشه در این ساعت باز بود نیمه بسته یافتم . سربازان در پشت در مشغول نگهبانی هستند ... در کاخ ، تمام وزراء حضور دارند ... شاه ، میرزا عیسی معاون جدید حاکم تهران را نزد میرزا حسین آشتیانی مجتهد فرستاده که یاکشیدن قلیان را از نو شروع کند و سمرقنی ب مردم بدهد یا ایرانرا ترک گوید . مجتهد جواب داده است که ترجیح میدهد برود . این اخبار با سرعت در شهر منتشر شد و هیجانان غیر عادی کوچه و این ازدحام وهمچنین حال امروز شاه را که کسل بنظر میرسد بوجود آورد .

نزدیک ظهر است و شاه برای ناهار خوردن میرود ... از وزراء فقط امین‌السلطان مانده است ...

دروازه ارگ را که من از آن وارد شده بودم بسته‌اند. نگهبانان مسلح دروازه را علیه جمعیت محافظت میکنند . . . بمن گفتند که از کاخ خارج نشوید برای شما خطر دارد . ساعت شمس‌العماره ساعت یک را اعلام میکند. فریادهای خیلی جدی جمعیت بگوش میرسد . شورش بسرعت توسعه میپذیرد. شورشیان که بدنبال یک افراطی عنامه آبی ، یک سید تهییج شده ، روان بودند از مدخل بازار درسزهمیدان بحرکت درآمد ، از میدان شاه عبور میکنند و چون کوچه نایب‌السلطنه بتوسط قشون حفاظت میشود ، ارگ را از

کوچه‌های جبهه‌خانه و ناصریه دور زده ، وارد خیابان اندورن میشوند و از انتهای دیگر خیابان نایب‌السلطنه سر درمی‌آورند . تا اینجا ما جز سروصدا و داد و فریاد مردم شورش چیزی نمیشنیدیم اما اینک در برابر دستجات قشونی که مردم را متوقف میکنند شورشیان بنای پرتاب کردن سنگ به کاخ شاهزاده نایب‌السلطنه را میگذارند ، شیشه‌ها را میشکنند و میخواهند که در را بزور باز نمایند باین امید که از آنجا بکاخ شخصی شاه برسند ... در این لحظه افسری بنام معین‌نظام که در رأس این نظامیها بود ... پس از اخطار به جمعیت ، که با داد و فریاد و سنگ‌پرانی پاسخ داده شد ، فرمان تیراندازی داد. عده‌ای ، از جمله سید درجای خود ماندند و دیگران ضمن ابراز مقاومت ، که موجب يك تیراندازی مجدد شد ، خیابان را تخلیه کرده ، متفرق شدند. اینک ساعت سه و نیم است تا آنجا که جمعیت به داد و فریاد کردن و گشتن دور ارگ اکتفا می‌کند ، هیچ اتفاقی نیسافتد ولی همینکه به کاخ نایب‌السلطنه میرسد و ممکن میشود که از در اندرون نایب‌السلطنه گذشته بگذرانند شاه برسد و همینکه صدای شکستن شیشه‌ها بگوش میرسد مشاهده میکنم که عده‌ای فریاد ... سراپا مسلح ، از نارنجستان خارج شده ، به پاسداری در جلوی اطاق الماس مشغول میشوند ... تیراندازی‌ای که در این موقع بگوش میرسد موجب اطمینان هیچکس نمیشود... در پیرامون صدر اعظم سکوت عمیقی حکم فرماست... هیچکس حرفی نمیزند .. گوش همه بسمت خیابان دوخته است... نایب‌السلطنه از جلوی موزه میگذرد و به حضور شاه میرود .. شاه و پسرش از در نارنجستان خارج میشوند ... مطلع میشوم که آرامش برقرار شده و خیابانهای اطراف ارگ بتوسط سربازان اشغال شده است و این معرکه بقیمت جان هفت نفر از تظاهر کنندگان تمام شده است بدون آنکه مجروحین را در این حساب وارد کرده باشیم .

ساعت پنج است .. يك توپ 'مستخدمین آنرا در جلوی در خارجی قرار داده‌اند ... تیرباران ، شورش را خوابانده است . این مطلب صحیح است ولی دو نیروی متخاصم هنوز روبروی هم ایستاده‌اند . شاه با تمام پیروزی خود کوچک شده و مجتهد با آنکه سرکوبی یافته بزرگ شده است .

۵ ژانویه - اعلیحضرت در ساعت يك افسران و بعضی کارمندان را که در سرکوبی شورش شرکت داشته‌اند بحضور پذیرفته و رفتار ایشان را تبریک گفته ، پاداشی بایشان میدهد .

آشتیانی نه هنوز قلیان کشیده و نه شهر را ترک گفته است. مثل آنکه

جواب دیروز او بشاه چنین بوده که تبعید را بدین شرط میپذیرد که اصل امتیازنامه دخانیات را برای او بفرستند تا در برابر جمعیت که محافظ خانه او هستند و به حرکت او راضی نمیشوند پاره کند تا عزیمت او ممکن گردد. شاه باو پیغام داد که بماند و بعنوان نشانه آشتی يك انگشتر برلیان برای او فرستاد اما مجتهد این هدیه را نپذیرفت مگر پس از دریافت خبر انحلال کمپانی رژی که بتوسط مدیر شرکت اعلام شد و دعوت کرد که فروشندگان توتون و تنباکو برای پس گرفتن اجناس خود مراجعه نمایند. ۷ ژانویه - روز چهارم ژانویه به قیمت هفت گشته و بیست مجروح تمام شد.

۱۵ ژانویه - ... باتفاق اعتماد السلطنه در کالسکه او سمت دوشان تپه میرویم ... در میدان نگارستان مشیر و والدوله را دیدیم ... او بما گفت که اعلاناتی در خیابانها قرار داده اند که انفصال صدراعظم را خواستار شده و برادر او امین الملک را متهم کرده اند که ثروت خود را بخرج کارمندان جمع آوری نموده است. کارمندان شکایت میکنند که حقوقی دریافت نمیدارند. ۲۶ ژانویه - بالاخره جارچی رفع ممنوعیت استعمال دخانیات را اعلام نمود ...

شایع شده است که ظل السلطان مباشر خود مشیر الملک را که صاحب ثروت کلانی در حدود ده میلیون بوده بطمع مال او بقتل رسانیده است. ۲ فوریه - ... شهر قیافه عادی بخود گرفته ... اما امتیازات مختلفی که بخارجیها داده شده مورد تعرض و حمله واقع شده است. حتی میگویند که موقعیت بعضی از اروپائیها مثلا موقعیت رئیس گمرکات که يك ارمنی است و از قسطنطنیه آمده و موقعیت رئیس پلیس که يك اتریشی است سخت در خطر است.

۱۰ فوریه - ... امین السلطان که متوجه محکومیت سیاست خویش تا امروز شده برای جلوگیری از سقوط خود تغییر سیاست داده و بروسها نزدیک شده است ... امین السلطان بسفارت روسیه میروید و در آنجا بادو بوتزوف (۲) يك مذاکره سه ساعته میکند. او بوزیر مختار روسیه اطمینان قاطع داده است که رویه خود را تغییر دهد و گفته است که: «شما ممکنست به گفته های من اطمینان نکنید اما اقدامات من بزودی صمیمیت مرا بشما ثابت خواهد کرد». روسها باید از این موقعیتی که بدست آورده اند بخود تبریک بگویند ... همچنین

دوبوتزوف با همان صمیمیت امین‌السلطان حمایت روسیه و کمک شخص خود را باو وعده داده است... تزار بشاه قول داده که برای حل مشکلات مرزی و مسئله صدور دخانیات در نزد سلطان عثمانی اقداماتی بعمل بیاورد.

۱۱ فوریه - اعلیحضرت وزیر مختار روسیه را بحضور پذیرفت و اقوال صدراعظم خود را تأیید کرد و نهایت رضایت خویش را نسبت باین نزدیکی دو دولت ابراز داشت.

۵ آوریل - سرانجام در مورد غرامت کمپانی توافق شد. پس از مذاکرات طولانی قراردادی میان حکومت ایران و سفارت بریتانیا بامضاء رسید و دولت ایران متعهد شد که در ظرف چهارماه مبلغ پانصد هزار لیره استرلینگ بابت غرامت به کمپانی بپردازد.

*

* *

بدین ترتیب بود که شاه برای پرداخت پانصد هزار لیره غرامت «کمپانی رژی شاهنشاهی» وامی بهمین مبلغ از بانک شاهنشاهی ایران با فرع صدی شش دریافت کرد (۱۵ مه ۱۸۹۲ - ۱۸ شوال ۱۳۰۹) و عایدات گمرکات جنوب را بعنوان وثیقه این وام نزد بانک گرو گذاشت.

مورگان شوستر آمریکائی که از ۱۲ مه ۱۹۱۱ (۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۹) تا یازدهم ژانویه ۱۹۱۲ (۲۲ محرم ۱۳۳۰) بعنوان خزانه‌دار کل ایران در خدمت دولت مشروطه انجام وظیفه نموده است در کتاب خود بنام «اختناق ایران» مینویسد:

«فایده‌ای که از امتیاز غاصبانه و جابرانه رژی عاید ملت ایران گردید عبارت از سالی سی هزار لیره خسارت سالانه سود آن قرضه بود که بر نفع این ملت بدبخت قرار گرفت».

*

* *

در این میان روسها نیز فراموش نشده بودند چون دوماهی بیش از تفویض امتیاز دخانیات به انگلیسها نگذاشته بود که شاه قاجار در سوم مه ۱۸۹۰

(۱۳۰۷) امتیاز تأسیس بانک استقراضی وره‌نی را برای مدت ۷۵ سال به اتباع آن دولت داد مشروط بر آنکه بانک (که بدو انجمن استقراضی ایران نامگذاری شده بود) صدی ده از منافع خالص (۴) و سالی هزار تومان از بابت امتیاز حراجی در تهران بدولت کارسازی نماید. سهام این بانک پس از چندی بتوسط بانک دولتی سن پترزبورگ خریداری شد و بانک بصورت یکی از شعب وزارت دارائی امپراتوری روسیه درآمد. کار عمده این بانک وام دادن به متنفذین و مجریان ایرانی سیاست روس با شرایط مساعد و مدت طولانی بود. همچنین در تاریخ اول جمادی الاول ۱۳۰۸ امتیاز تأسیس «اداره بیمه و حمل و نقل» را برای مدت ۷۵ سال بروسها دادند مشروط بر آنکه صاحب امتیاز در ده سال اولیه سالی سیصد تومان و در ده سال ثانوی سالی بانصد تومان و بعداً سالی هزار تومان بشاه بپردازد. دکتر فووریه که این امتیازات پشت سر هم را می‌بیند با حسرت مینویسد: «امتیاز روی امتیاز، ایران بزودی و بطور کامل در دست خارجیان خواهد افتاد» (۱).

پس از الغاء قرارداد رژی دولت شاه سیاست اتحاد تسلیم‌آمیز با تزار را پیشه خود ساخت. بدین طریق بود که بذل و بخشش نسبت بروسها شدت بیشتری یافت. شاه و امین‌السلطان در دوم ذیحجه ۱۳۱۰ (پنجم ژوئن ۱۸۹۳) امتیاز انحصاری ساختن راه شوسه قزوین - رشت - انزلی را به شرکت روسی «بیمه و حمل و نقل» واگذار کردند و قرار بر این شد که اگر منافع خالص راه از صدی دوازده متجاوز گردد نیمی از مازاد بشاه پرداخته شود. ساختمان این راه عملاً بنهت‌مأموران رسمی دولت روسیه افتاد. پس از افتتاح این راه مردم در برابر مطالبه حق العبور از جانب روسها، قیام نموده به ابنیه‌ای که ایشان ساخته بودند حمله ور شده، هم‌راهنه‌م نمودند. شاه و امین‌السلطان در تاریخ ۱۴ رجب ۱۳۱۳ راه قزوین - تهران را هم مطابق «شرایط امتیاز نامه» راه قزوین - انزلی به کمپانی راه قزوین - انزلی واگذار فرمودند» (۲) و جمیع ایستگاهها و تمام کالسکه‌ها و غیره را بتصرف آن کمپانی دادند که کمپانی با همان شرایط از این راه و تأسیسات آن بهره‌برداری کند. امین‌السلطان با چنین بذل و بخششی ۷۵۰ سهم از سهام کمپانی را بدست آورد. همچنین در تاریخ ۱۴ رجب ۱۳۱۳ امتیاز ساختن راه قزوین تا همدان بهمان کمپانی «مرحمت و مبنول» (۳) گردید که طبق همان شرایط امتیازنامه

۱- یادداشت ۱۴ آوریل ۱۸۹۰ از کتاب سه‌سال در دربار ایران.

۲ و ۳- از متن امتیازنامه.

راه قزوین - انزلی - رشت این راه را نیز احداث نموده مورد بهره‌برداری قرار دهد .

این کمپانی در سال ۱۳۲۸ (۱۹۱۰) قریب ۲۶۰۰۰ تومان از طریق دریافت حق‌العبور از کالسکه‌ها و اسبهای سواری واحشام و غیره منافع برداشت. همچنین شاه و صدراعظم او در ۱۳ رجب ۱۳۱۳ (۱۸۹۵) امتیاز پاک کردن و گود نمودن مرداب انزلی و ساختن «دیوار میان دریا برای ممانعت از امواج و کار گذاشتن فانوس در بالای دیوار ...» (۱) را برای مدت ۷۰ سال بهمان کمپانی واگذار نمودند که «بعد از اتمام کارها ... کمپانی از کشتیها مبلغی بعنوان حق توقف دریافت نماید» (۲) .

دولت روسیه از این طرق مختلف تسلط خود را بر سراسر شمال تأمین مینمود و علاوه بر این بکمک افسران قزاقخانه نفوذ خود را همه جا میرساند و اطلاعات لازم را کسب میکرد.

این سیاست تسلیم ایران بروسها (اتحاد ضعیف باقوی) ادامه داشت تا آنکه در تاریخ ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ (اول مه ۱۸۹۶) ناصرالدینشاه بضرط گلوله از پادرامد .

*

* *

پس از قتل شاه ژنرال کوزاکووسکی فرمانده قزاقها ، بیاری امین‌السلطان مظفرالدینشاه را بر تخت کیان جاداد . این شاه علاوه بر ناتوانی عقلانی از نظر جسمی نیز احتیاج به‌معالجه در کشورهای اروپا داشت و چون جز خزانه‌ای خالی چیزی از پدر خود وارث نبرده بود دست به‌قرضه‌های دیگر زد و چوب حراج را که از دست ناصرالدینشاه افتاده بود بلند نمود و باقیمانده منابع ثروت ایرانرا هم در برابر دریافت مقداری پول توجیبی به‌اختیار خارجیان گذاشت .

مظفرالدینشاه در ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۱۴ اتابک را معزول و در یازدهم ذی‌قعدة همانسال (چهارم مارس ۱۸۹۷) میرزا علیخان امین‌الدوله را که معروف بطرفداری از انگلیسها بود بریاست وزراء و در رجب ۱۳۱۵ بصدارت عظمی منصوب نمود تا شاید بتواند مبلغی از انگلیسها بقرض بستاند.

۲۰۱ - از متن امتیازنامه .

انگلیسها هم که مانند کلیه امپریالیستهای گذشته و حال بدنبال چنین پیشامداتی میگشتند از تقاضای شاه استقبال نمودند نهایت اینکه با وامی بمبلغ دو میلیون لیره موافقت نکردند چون بنظر ایشان وثیقه‌ای که دولت ایران میسپرد برای تضمین این مبلغ ناکافی بود. ایشان فقط به پرداخت یک میلیون و دوست و پنجاه هزار لیره با فرع صدی پنج برای مدت پنجاه سال رضایت دادند مشروط بر آنکه دولت « کلیه مالیات مملکتی و کلیه وجوه گمرکی بنادر و نقاط واقعه در خلیج فارس و ولایات کرمانشاهان و شیراز و محمره و آنچه حالیه دولت بهراسم و رسم مستحق مطالبه و اخذ است و آنچه را از این بعد مستحق مطالبه و اخذ باشد » (۱) در برابر این وجه ناچیز بعنوان وثیقه درگرو بانک شاهنشاهی قرار دهد. امین الدوله که چنین شرایطی را نپذیرفت برکنار شد و سیاست آنگلو فیلی دولت را نیز با خود برد (پانزدهم محرم ۱۳۱۶ - ۵ ژوئن ۱۸۹۸) و امین السلطان با سیاست اتحاد و تسلیم بروسها مجدداً بصدارت عظمی منصوب گردید.

مظفرالدینشاه در تاریخ بیستم ذی قعدة ۱۳۱۴ هجری امتیاز ساختن و نگهداری راه اهواز به اصفهان و شوشتر به اصفهان را برای مدت شصت سال به اسفندیارخان سردار اسعد و محمدحسینخان سپهدار و حاج علیقلیخان، خوانین بختیاری، داد. این امتیازنامه که با امضاء و مهر وزیرمختار انگلیس نیز است حکام یافته بود در تاریخ دهم شوال ۱۳۱۵ (۳ مارس ۱۸۹۸) طبق قراردادی که میان خوانین بختیاری و کمپانی لینچ و برادران انعقاد یافت در اختیار این کمپانی انگلیسی قرار گرفت. واسطه این معامله نیز وزیرمختار انگلیس بود که امضاء او در زیر این قرارداد هم زینت افزا شده بود.

در این زمان قصه شاه این بود که در برابر اخذ مبلغی بعنوان سرقفلی زمام حکومت را بیکي از دو قدرت رقیب بسپرد و چون انگلیسها دیرجنبیده و روسها روی دست ایشان رفته بودند سکان کشتی ملک و ملت را بدست روسها داد.

انگلیسها پس از روی کار آمدن مجدد امین السلطان بدست و پا افتادند که مبدا دولت ایران بادریافت قرضه‌هایی از روسیه در زیر نفوذ و سلطه تام و تمام آن دولت قرار گیرد. بدین لحاظ بود که وزیرمختار انگلیس در پنجم ربیع الاول ۱۳۱۶ (۲۵ ژوئیه ۱۸۹۸) ترجمه تلگراف لرد سلسبوری را برای وزیر خارجه ایران فرستاد که «اگر دولت ایران بخواهد با همین شروطی که بانک شاهنشاهی قبول کرده است

۱- از فصل چهارم پیشنویس قرارداد.

از جای دیگری استقراض بعمل آورد حق رنجش کلی خواهیم داشت.»
روسها نیز بهمین منوال با استقراض ایران از انگلیسها مخالف بودند چون تسلط بر این کشور را از حقوق حقه خویش میپنداشتند، لذا انگلیسها بروسها پیشنهاد کردند که وام درخواستی ایرانرا مشترکاً بپردازند ولی روسها نپذیرفتند.

جریان این مبارزه شوم دو کرکس استعماری بفتح روسها پایان یافت و وزیر مختار ایران در پترزبورگ در اول ژانویه ۱۹۰۰ (۲۸ شعبان ۱۳۱۷) قرارداد وام بیست و دو میلیون و نیم منات را (دو میلیون و چهارصد هزار لیره) از قرار صدی پنج طلا برای مدت ۷۵ سال با نمایندگان روسیه امضاء کرد و تمام عایدات کل گمرکات ایران باستثنای گمرکات فارس و بنادر خلیج را نزد بانک استقراضی روس گرو گذاشت تا بانک مزبور کلیه عایدات گمرکات مذکور را دریافت نموده، مازاد را بدولت ایران بپردازد و در صورتیکه تأخیری در پرداخت عایدات حاصل شود بانک استقراضی رأساً به تأسیس اداره مستقیمی برای این گمرکات اقدام نماید.

شاه متعهد شد که از محل همین قرضه وام دریافتی از بانک شاهنشاهی را بپردازد و قبل از پرداخت قرضه ۲۲ میلیون و نیم مناتی حق هیچگونه استقراضی را بدون اجازه دولت روسیه از خارجه نداشته باشد.

شاه و امین السلطان این پولرا برداشته عازم اروپا گردیدند (۱۳۱۷-۱۹۰۰) و همینکه آخرین دینار آنرا خرج کردند بایران مراجعت نمودند تا منابع دیگری از این ملک موروثی خودرا برای دریافت وام دوم نزد روسها به گرو بگذارند.

مؤلف کتاب «خاطرات و خطرات» مینویسد: «از قرضه آنچه باقی مانده بود در پاریس بمصرف خرید عروسک و اسباب بازی رسید». هم او مینویسد: «عبور پاکشتی از پادوکاله برای شاه مصیبت بزرگی بود... حضور پسر بحرینی تا درجه ای تأمین خاطر شاه بود. گفته میشد که شاه بهنگام رعد و برق به عبای بحرینی پناه میبرد».

انگلیسها که در قبال پیشرفتهای سیاسی و دستبردهای اقتصادی روسها خودرا عقب مانده و مغبون میدانستند از راههای گوناگون میکوشیدند که موازنه بهم خورده سیاسی و اقتصادی را دوباره برقرار سازند و سیاست تقسیم منصفانه منابع ثروت این سرزمین را بروسها بقبولانند. این بود که هاردینگ، وزیر مختار انگلیس در تهران، تقاضای امتیاز نفت جنوب را بنام ویلیام دارسی

به اتابک عرضه نمود . این امتیاز شامل کلیه ایالات ایران باستثنای ایالات سرحدی روسیه میشد . اتابک باین تقاضا موافقت نمود و قراردادی را که بنام امتیازنامه داری معروف شده است بامضاء شاه رسانید (۱۹۰۱).

درواقع ، بدینطریق ، امضاء کسی درپای این سند گذاشته شد که از اداره خانه شخصی خود عاجز بود . در بیان استعدادهای برجسته این شاه همین بس که مخبرالسلطنه در «خاطرات و خطرات» مینویسد : «پس از قضیه شیخ عبیداله ، ناصرالدینشاه ، مظفرالدین میرزای ولیمهد را مغضوبانه به تهران احضار نمود ... ولیمهد طالب شد که نزد اخوی ، صنیع الدوله ، حساب بخواند ، مدتی صرف این کار شد و کار به تفریق نکشید تا چه رسد به ضرب و تقسیم رغبت ولیمهد به آموختن شطرنج بود» .

وام دوم شاه از روسها در آوریل ۱۹۰۲ (ذی حجه ۱۳۱۹) بمبلغ ده میلیون منات با فرع صدی پنج برای مدت ۷۵ سال انجام گرفت. تغییر تعرفه گمرکی به نفع روسها و تفویض امتیاز راه شوسه جلفا - قزوین به بانک استقراضی از شرایط این وام بود . بانک برطبق این امتیازنامه اجازه یافت که سیم تلگراف برای ضرورت راه امتداد دهد و از جمیع منافع راه بدون پرداخت عوارض و مالیات تا مدت ۹۹ سال منتفع گردد و هر معدن زغال و نفتی را که درده فرسخ طرفین راه واقع باشد تصاحب کند و مقررات مربوط به حق العبور کالسکه و گاری و بارکش و مال التجاره و مسافر را خود وضع نماید و فقط « از پست دولت علیه ایران نصف معمول سایرین دریافت دارد » (۱) و در برابر تمهد کرد که «در سالهاییکه منافع راه نسبت به مخارج از صدی پانزده زیادتر باشد نصف آن فاضل را به اعلیحضرت همایونی بدهد» (۲). بادر نظر گرفتن اینکه امتیاز معادن ایالت آذربایجان «باستثنای معادن طلا و نقره و طلای سفید و جواهر آلات و نمک خوراکی» (۳) از اول مارس ۱۸۹۹ (غره ذی قعدة ۱۳۱۶) برای مدت ۷۰ سال بدو نفر سرمایه دار روسی واگذار شده بود معلوم میشود که شاه دیگر نمیخواست زحمتی برای اداره کردن آذربایجان داشته باشد . او مایل بود که ملك شخصی خود را با جاره واگذار کند لذا با تفویض امتیاز راه جلفا - قزوین و معادن آهن و نفت بروسها تمام زحمات و مشقات! مملکتداری را بعهده دولت روس انداخت چون در جزو امتیازنامه معادن آذربایجان قید شده بود که «صاحبان امتیاز حق دارند که ... راهها بسازند و همه قسم حمل و نقل ایجاد نمایند و از رود ارس همه گونه بهره برداری کنند» (۴)

۲۰۱ و ۳ و ۴ - از متن امتیازنامه .

و ضمناً در سی سال اولیه این «قرارنامه از همه قسم مالیات عمومی و خصوصی کارخانجات و سایر بناها و ماشینها معاف باشند» (۱).

از سوی دیگر، تغییر تعرفه گمرکی که بدست ژرفنوز بلژیکی، رئیس کل گمرکات، صورت پذیرفت موجب رونق تجارت روسها و کودتجارت انگلیسها میشد. از این رو انگلیسها بدست و پا افتادند و پس از فشارها و تهدیدهای مکرر عین همان مزایا را برای خود نیز بدست آوردند. بلژیکیها که در سال ۱۸۹۹ از جانب شاه برای اداره گمرکات ایران استخدام شده بودند در واقع دست نشاندۀ روسها و تابع وزیرداری روسیه بودند و لاغیر.

شاه و امینالسلطان پس از دریافت وام دوم پولها را برداشته در سوم محرم ۱۳۲۰ (۱۲ آوریل ۱۹۰۲) عازم اروپا شدند و پس از ته کشیدن پولها مجدداً در ۲۱ رجب ۱۳۲۰ بایران مراجعت نمودند.

*

* *

در این اوضاع و احوال، بعلت فقدان يك حکومت مرکزی مقتدر و مستقل، انگلیسها مرز هندوستان را تاخطی که از شرق بغرب ایران امتداد داشت و از مرکز کشور می گنشت پیش آورده و خود را با روسیه هم سرحد و همسایه می دانستند. این بود که هاردینگ در ششم ژانویه ۱۹۰۲ بوزارت خارجه انگلیس پیشنهاد نمود که: « برای حفظ حقوق خود در ایران ممکنست در منچوری با روسها معامله ای بکنیم... و چون منافع ما در منچوری چندان مهم نیست میتوانیم آن سرزمین را بعنوان قیمت اعاده توازن در ایران بکار ببریم». انگلیسها که انتظار تضعیف یا اضمحلال دولت روسیه را در اثر يك جنگ خارجی یا يك انقلاب داخلی داشتند تقسیم ایران را يك امر موقتی تلقی میکردند و امیدوار بودند که با استفاده از ضعف اتفاقی و آتی دولت روسیه بتوانند مرز هندوستان را تا سرحدات شمالی ایران بالا ببرند. اتابک که از این نیت تجاوزکارانه انگلیسها مطلع بود خود را بدامن روسها افکند و نتیجتاً کفه سیاست دولت روسیه را سنگین تر نمود تا بتواند در معامله با دولت انگلیس امتیازات بیشتری بدست آورد. هاردینگ مینویسد: « اتابک... اطلاع داشت... که منافع انگلیس یعنی چه میدانست که طمع

۱- از متن امتیازنامه.

انگلیسها پایان ناپذیر و هدف ایشان اسارت سیاسی و اقتصادی ایران و پامال کردن حق حاکمیت و زوال استقلال این مملکت است. هم او در ژانویه ۱۹۰۲ نوشت که: «ما چرا بروسها اطلاع نمیدهیم که قصد پیشروی در ایران را داریم. این مسئله را ما میتوانیم با خود روسها برادر وار حل کنیم و ایران را با منجوری مبادله نمائیم».

اتابک در اواخر صدارت خود در تاریخ چهارم آوریل ۱۹۰۳ (۱۳۲۱) و بعد از بستن قرارداد گمرکی جدید با انگلیسها (فوریه ۱۹۰۳) مبلغ ۲۰۰ هزار لیره از بانک شاهنشاهی با فرع صدی پنج به مدت ۲۰ سال برای شاه وام گرفت و عایدات «صیادی بحر خزر» را بعنوان وثیقه این وام گرو گذاشت مشروط بر اینکه اگر این عایدات کفاف ندهد از عایدات پست و تلگراف و اگر آنهم کافی نباشد از عایدات گمرکات فارس و خلیج فارس بردارند. در سامبر ۱۹۰۴ مبلغ یکصد هزار لیره دیگر هم با همین شرایط از بانک شاهنشاهی وام گرفتند. هاردینگ میگفت که: «برای بدست آوردن نفوذ از دست رفته خود بهتر است بدولت ایران قرض بدهیم».

اتابک در سپتامبر ۱۹۰۳ (اواخر جمادی الثانی ۱۳۲۱) ناگزیر بفرار از کشور شد. غیبت او سه سال طول کشید و در طی این مدت در اروپا و خاور دور میگشت.

بعد از اتابک شاهزاده پربادوفیس و نالایقی چون عین الدوله صدراعظم شد. در زمان او بود که لرد کورزن، نایب السلطنه هند، با يك گردش با شکوه و مجلل در خلیج فارس جمیع شیوخ عرب را رسماً بعنوان دست نشانندگان و تحت الحمايگان انگلیس معرفی نمود و از جانب شاه و دولت او هم کوچکترین اعتراضی بعمل نیامد.

عین الدوله نیز مانند تمام زمامداران رژیم استبداد استعماری ناچاراً سیاست تسلیم و اتحاد یکطرفه و طرد سیاست بیطرفی را اتخاذ کرد. وانگهی دیگر کار از کار گذشته و اصلاح اوضاع ایران احتیاج بمداخله ملت و جنبش منظم و متشکل ملی داشت.

*
* *

سازش روس و انگلیس

مظفرالدینشاه در روز یکشنبه چهارم اوت ۱۹۰۶
(۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ - سیزدهم مرداد ۱۲۸۵)
دستخط مشروطیت را صادر کرد و اولین مجلس در

ششم اکتبر ۱۹۰۶ (هیجدهم شعبان ۱۳۲۴ - چهاردهم مهر ۱۲۸۵) در تهران افتتاح شد.
انگلیسها در اولین سال مشروطیت از مشروطهخواهان تقویت نمودند تا
بدینطریق نفوذ از دست رفته خود را بازگردانند و پس از برقرار ساختن
موازنه، طرح تقسیم ایران را بروسها بقبولانند. ضمناً برای جلوگیری از
توسعه دامنه انقلاب، خوانین و فئودالها را وادار بمداخله در انقلاب نمودند
تا پس از سازش با روسها بتوانند بزور این ایادی جنبشهای انقلابی ملت را
سرکوبی نمایند.

بدینطریق بود که انگلیسها در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ نقشه تقسیم ایران را بصورت
قراردادی به تصویب دولت روسیه رساندند و بدینطریق فصل جدیدی در تاریخ
ایران بوجود آوردند و آن همکاری نزدیک روس و انگلیس برای سرکوبی
نهضت مشروطیت و اضمحلال استقلال و حق حاکمیت دولت بود. در همین
سی و یکم اوت ۱۹۰۷ نیز میرزا علی اصغرخان اتابک، نخست وزیر محمدعلیشاه
در جلوی مجلس بضرط گلوله از پا درآمد.

تقسیم ایران بمناطق نفوذ سیاسی و اقتصادی از سالها پیش صورت
وقوع پذیرفته بود و دولتین انگلیس و روس ارتباط سیاسی و تجاری
هیچ دولتی را با ایران تحمل نمیکردند چنانکه بنجامین، وزیر مختار آمریکا
در تهران، بطور گله آمیز مینویسد: «دولتین روس و انگلیس بهر وسیله که
بتوانند با تجارت آمریکا در ایران ضدیت مینمایند... روسها اجازه نمیدهند
که مال التجاره بمقصد ایران از خاک ایشان عبور کند و عثمانیها هم بامشکلاتی
که برای تجار بوجود میآوردند عملاً عبور کالا را از خاک خود غیرممکن
ساخته اند، تنها راه جنوب باقی میماند که روسها با تهدید از ساختن راه
محمره به تهران جلوگیری میکنند» (۱).

مظفرالدینشاه در شب چهارشنبه هیجدهم دیماه (۲۴ ذیقعد ۱۳۲۴ -
هشتم ژانویه ۱۹۰۷) وفات یافت. مرحوم کسروی درباره او مینویسد: «این پادشاه
تنها نیکیش آن همراهی بود که با مشروطه مینمود و تا میتوانست و
میبارست جلو درباریان و دیگران را میگرفت. در این هنگام، مرگ او،
مشروطهخواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را بایشان سخت

۱- «ایران و ایرانیان» تألیف بنجامین.

گردانید « (۱) .



مورگان شوستر آمریکائی خزانه‌دار کل در کتاب « اختناق ایران

مینویسد :

«محمد علی میرزا در هیجدهم ژانویه ۱۹۰۷ (۴ ذی حجه ۱۳۲۴ - ۲۸ دیماه ۱۳۲۵) به تخت نشست . این شخص با روسیه و انگلستان بطور محرمانه قراردادی بست که چهارصد هزار لیره باو قرض بدهند ولی... مجلس از تکمیل وانجام آن قرضه جلوگیری کرد. مجلس کوشش مینمود که دخل و تصرف غیر مجاز و غاصبانه‌ای را که شاه و درباریان او مثل زدها در مالیات و عایدات دولتی بعمل می‌آوردند و این منابع را همانند املاک شخصی به اجاره واگذار مینمودند .. خاتمه دهد . مجلس درصدد بود که بانک ملی با سرمایه شرکاء ایرانی تأسیس کند تا به انکاء این بانک از استقراض از خارجه رهائی یابند. مجلس تقاضای انفصال و اخراج مسیونوز بلژیکی را کرد . این شخص که با ثروت حاصله در ایران املاک بسیاری در بلژیک خریده بود در نهم فوریه ۱۹۰۷ (۲۶ ذی حجه ۱۳۲۴) از کار منفصل گردید .

معاهده انگلیس و روس که درسی و یکم اوت ۱۹۰۷ در پترزبورگ به امضاء رسید ... اثر دردناکی در قلوب ایرانیان بجا گذاشت ... پس از انعقاد این قرارداد وزیر مختار انگلیس بدولت ایران نوشت که «آنچه از این معاهده استنباط میشود برخلاف استقلال و آزادی ایران نیست» و وزیر خارجه روسیه هم با اطلاع دولت ایران رسانید که «مسلك عمومی دولت روسیه اجتناب از هر قسم مداخله در امور ممالک دیگر است» .

درسیزدهم دسامبر ۱۹۰۷ (نهم ذیقعدة ۱۳۲۵) شاه کابینه ناصر الملک را طلبیده ، همه را توقیف نمود ... شاه مصمم شده بود که بکمک بریکاد قزاق مجلس را خراب کند ولی بیداری آزادیخواهان و حمایت داوطلبان مسلح، که از شرکت جمیع اصناف تشکیل شده بود ، مجلس و نمایندگان را در برابر تصمیمات شاه حفظ کرد و شاه مجدداً قسمنامه امضاء نمود که با مشروطه مخالفتی ننماید (شب هفدهم ذی قعدة ۱۳۲۵) .

۱- تاریخ مشروطه ایران تألیف مرحوم کسروی .

درودم ژوئن ۱۹۰۸ (سوم جمادی الاول ۱۳۲۶ - سیزدهم خرداد ۱۲۸۶) مداخلات سفارتخانه‌های انگلیس و روسی بطرفداری از شاه و ضدیت با مجلس آغاز نهاد. ضدیت‌های روسیه و انگلستان منجر به بمباران مجلس توسط بریکاد قزاق در سه هفته بعد گردید. وزرای مختار روسیه و انگلستان دولت مشروطه را تهدید نمودند که در صورت ادامه مخالفت و ضدیت با شاه، روسها مداخله خواهند نمود. نماینده انگلیس مقاصد وزیر مختار روسیه را تأیید می‌کرد... این دو سفیر مایل بودند که اوضاع ایران بحال اول خود برگردد.

روز سه‌شنبه دوم تیرماه ۱۲۸۶ (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ - ۲۲ ژوئن ۱۹۰۸) بیش از هزار نفر قزاق به معیت افواج دیگر در تحت فرماندهی کلنل لیاخوف روسی عمارت مجلس را محاصره نموده، شش توپ در آنجا مستقر کردند و بسوی مجلس شلیک نمودند. در شلیک اول عده‌ای از داوطلبان ملی کشته شدند... داوطلبان مجلس تا ۷ یا ۸ ساعت جنگ را ادامه دادند تا آنکه عمارت مجلس خرابی بسیار یافت و بسیاری از ملیون گرفتار شدند. شاه این ملیون را یا حبس یا خفه کرد. کلنل لیاخوف روسی و تأییدهای او تا چند روزخانه‌های اشخاصی را که متغور شاه بودند بمباران و غارت مینمودند.

روز نوزدهم مهرماه ۱۲۸۶ (پانزدهم رمضان ۱۳۲۶ - نهم اکتوبر ۱۹۰۸) ملیون تمام شهر تبریز را تسخیر و قبضه نمودند. ملیون سایر ایالات هم... در ظرف چهار ماه بعد از آن... رشت و اصفهان و لار و شیراز و همدان و مشهد و استرآباد و بندرعباس و بوشهر را در قبضه تصرف خود درآوردند.

در بیست و ششم آوریل ۱۹۰۹ (هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) چهار هزار سرباز روسی وارد تبریز شدند و در روز دهم ژوئیه ۱۹۰۹ (۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) دوهزار سرباز روسی از بادکوبه به قزوین رسیدند.

در دوازدهم ژوئیه (۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) افواج ملی وارد تهران شدند و در بامداد روز پانزدهم ژوئیه (۲۷ جمادی‌الثانی) شاه و همراهان او به سفارت روس پناهنده گردیدند. تا پایان اقامت شاه در سفارت پرچم‌های دولتی روس و انگلیس بر فراز منزل وزیر مختار روسیه در اهتزاز بود. از آنسو، دیری از شب گذشته بود که نمایندگان مجلس خلع محمدعلیشاه را از سلطنت اعلام نموده، سلطان احمد میرزای دوازده‌ساله را جانشین او ساختند.

در دسامبر ۱۹۰۹ دولت ایران مصمم شد که وامی بمبلغ دو میلیون ونیم دلار از دولتی روس و انگلیس دریافت دارد لکن شرایط آن دو دولت

چنان خطرناک و مغرب اساس آزادی بوده که مجلس از آن فرضه صرف نظر کرد. در شانزدهم اکتبر ۱۹۱۰ (دوازدهم شوال ۱۳۲۸) دولت انگلیس اولتیماتوم مشهور خود را راجع بشکایت از عدم امنیت واغتشاش راههای جنوب بدولت ایران تسلیم و درخواست نمود که عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی قشون انگلیسی هند را در تحت نظارت خود برای اداره مستحفظین آن حدود گماشته و مصارف را از عایدات گمرکی ایران وصول نماید. این اقدام موجب اضطراب و تعرض شدیدی در ایران و عثمانی گردید و از طرف بعضی از عناصر مسلمان تلگرافی به امپراتور آلمان مخابره شد که دوستی خود را نسبت به مسلمانان ابراز دارد. نتیجه‌ای که حاصل شد این بود که معاهده پوتسدام بسرعت جریان یافته، در پنجم نوامبر ۱۹۱۰ (دوم ذیقعد ۱۳۲۸) تکمیل و باعث تعجب دولتمندان فرانسه و انگلیس گردد.

دولت آلمان طبق این عهدنامه ایالات شمالی ایران را جزو منطقه نفوذ روسیه شناخت و بدولت روس حق داد که جمیع امتیازات راه‌آهن را که از دولت ایران دریافت داشته بود مطالبه نماید. ضمن این عهدنامه مقرر شد که برای عملی ساختن سیاست روسیه در شمال ایران سرمایه‌های آلمانی نیز وارد کار شود و در ساختن راه‌آهن تهران - خاتکین سرمایه‌های روسی و آلمانی در زیر نظارت صاحب امتیاز روسی بکار برده شود. تزار روس نیز منافع تجاری آلمان را در شمال ایران تصدیق نمود. بدین طریق جمیع فوایدی که سرادردگری، وزیر امور خارجه انگلیس، از معاهده ۱۹۰۷ انتظار داشت از میان رفت. از این بعد خلیج فارس از صورت انحصاری بیرون می‌آمد.

در ذیحجه ۱۳۲۸ (دسامبر ۱۹۱۰) مجلس شورای ملی تصویب نمود که برای اداره کردن مالیه ایران مستشارانی از آمریکا استخدام شوند بدین امید که عمال و کارکنان دولت آمریکا از آلودگی‌های اروپائیان پاک‌نوم‌براستند. پس از آن، وزیر امور خارجه ایران در ۲۵ دسامبر ۱۹۱۰ (۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸) به سفیر ایران در واشنگتن دستور داد که ترتیب استخدام یکنفر خزانه‌دار کل و چند نفر را برای همکاری او بدهد. نتیجتاً اینجانب (مورگان شوستر) برای مدت سه سال سمت خزانه‌دار کل معین شدم. در دوم فوریه ۱۹۱۱ (دوم صفر ۱۳۲۹) وکلاء مجلس با اکثریت تمام شرایط قرارداد ما را تصویب نمودند و بدین قرار ما از نیویورک حرکت نموده، در تاریخ دوازدهم جمادی الاول ۱۳۲۹ (۱۲ مه ۱۹۱۱) وارد تهران شده، در پارک اتابک مسکن گزیدیم.

اکنون روسیه از سیام آوریل ۱۹۱۱ (بیست و نهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۹) فرمانروای مقتدر و منظم ایران است و بقوة ترسی که از حبس و دار و شکنجه در دل مردم جا داده است حکومت میکند .

دولتین روسیه و انگلیس در فشار آوردن بدولت مشروطه همکاری نزدیک داشتند چنانکه هنگامی که اینجانب به تشکیل ژاندارمری خزانه برای وصول مالیاتها و انتخاب مازوراستوکس انگلیسی بریاست این قوا اقدام مینمودم سفارت روسیه در نوزدهم اوت ۱۹۱۱ (۲۴ شعبان ۱۳۲۹) دولت ایرانرا تهدید کرد که در صورت استخدام مازور استوکس «دولت روسیه حق خواهد داشت که در شمال ایران به عملیاتی که برای حفظ حقوق خویش لازم بداند دست بزند» و وزیر مختار انگلیس نیز به اطلاع دولت ایران رسانید که «دولت انگلیس به حقوق و دعاوی دولت روسیه و اقداماتی که آن دولت برای حفظ منافع خود در شمال ایران بنماید تسلیم است». این تسلیم بر طبق مفاد قرارداد ۱۹۰۷ بود ولی انگلیسها پیوسته انکار مینمودند که این قرارداد برای تقسیم ایران منعقد شده است (۱).

نمایندگان دولتین انگلیس و روس متوجه شده بودند که دیگر نمیشود مانند زمان گذشته و دوران سلاطین مستبد با گفتن چیزی آهسته بگوشی یکی از نزدیکان متملق و متقلب درباری بمقاصد و هدفهای خود برسند و دیگر آسان نخواهد بود که يك هیئت هشناد نفری نمایندگان منتخب ملت را تحت امر و تهدید قرار دهند ... دولتین روس و انگلیس بی دربی به وزیرای مختار خود در تهران تعلیمات و دستوراتی میدادند که فلان امتیاز را مطالبه کنند و از دادن فلان انحصار ممانعت بعمل آورند غافل از اینکه آن زمان سپری شده است که اختیار جان و مال و منافع دوازده میلیون نفوس بکلی در ید اختیار یکنفر مستبد بود و ایشان بزور تهدید یارشوه میتوانند با سهولت هر چه تمامتر خواستهای خود را باو بقبولانند . چنین تسهیلات قدیمی و کهنه‌ای در گفتگو و معامله با نمایندگان پارلمان که از جانب ملت انتخاب شده و راههای آهن و معادن و سایر امتیازات را در ید قدرت خود داشتند دیگر میسر نبود. مجلس دواقع مانع حقیقی پیشرفت مقاصد و اغراض نهانی دولتین روسیه و بریتانیا بود و بهمین سبب این دودولت متوالیا اظهار میداشتند که «منافسان در ایران در معرض خطر است».

در این زمان ، هر چند که دهقانان و افراد ایللیاتی از زیور علم بی‌نصیب

۱- انتخاب مازور استوکس باین سمت از اشتباهات بزرگ شوستر بود.

بودند ولی در برابر، هزاران نفر ایرانی وجود داشتند که پرورش یافته و تحصیل کرده کشورهای متمدن بوده و پس از اتمام تحصیلات کشور خود را نیز مطالعه کامل نموده ... و با وجود موانع و مشکلات بی حد و حصر سلطنت استبدادی را به حکومت دموکراسی مبدل ساخته بودند . ایرانیان در ظرف این پنج سال به مقیاس تمامی يك ملت شوق بی نظیری برای تحصیل علم ابراز داشته اند ... در دوره مشروطیت صدها مدرسه تاسیس شده ... و مطابع و جرائد آزاد گویا در ظرف یک شب از هر گوشه و کنار بظهور رسیده و مدیران جری و مضمون نویسان نترس و بی باک بوجود آمده اند تا مظالم و بی عدالتیها و مشکلات خارجی و داخلی را از کشور خود براندازند . ایرانیان آرزو داشتند که جمیع قوانین سیاسی و اخلاقی و تجاری ملل مترقی عصر حاضر را در کشور خود نیز معمول دارند . شراره این آتش ناشکیبائی که در ایران برافروخته شده بود به هندوستان نیز سرایت کرد و جنبش ترکان جوان را هم در عثمانی بوجود آورد و در همین اواخر نیز در لباس جمهوریت در چین متجلی گردید ... بدبختانه مجاهدات ایرانیان در راه آزادی و آینده روشن و سعادت ابدی با ماتم بزرگ روسیه تزاری مصادم گردیده که قدرت او بر اساس ظلم و وظلمت است .

از همان آغاز تخریب و انهدام مجلس ... قصد روس و انگلیس این بود که در ایران يك سلطنت ضوری بوجود آورند تا بتوانند اتفاقات و حوادثی را که در این مملکت بدبخت رخ میدهد در نظر اهل عالم برگردن این سلطنت بار نموده ، خود را بی تقصیر جلوه گر سازند ... ولی مردم جهان مدتهاست که از این سیاست غارتگرانه بین المللی آگاه و مطلع شده اند .

احتیاج انگلیسها و روسها برای مقابله با آلمانها، در تابستان گذشته موقعیتی بوجود آورد که روسها بتوانند سرنوشت و مقدرات آینده ایران را در دست گیرند ... این احتیاج که در اثر کشمکش اروپا بوجود آمده بود موجب شد که آسیا بکلی از خاطرها محو گردد . .. چه چیزی روسها را محق ساخته است که هیجده هزار قشون به مملکت ایران فرستاده ، اتباع صلحجوی این کشور را قتل عام نموده ، افراد بیطرف و غیر جنگی را بدار کشیده ، گلوله ریز نموده ، به توپ بسته و به ظلم و جور گرفتار سازند ؟ . در واقع ، اتحاد انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۰۵ برای جلوگیری از آلمانها کافی بنظر نمی رسید . اتحاد انگلیس با روسیه و تقویت آن دولت با سرمایه های انگلیسی برای محدود و محصور ساختن آلمان بود . لذا لازم می آمد که اختلافات انگلیس و روس در آسیا نیز مرتفع شود . از اینجا بود که قرارداد ۱۹۰۷ بوجود آمد .

در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۱ (هفتم ذی حجه ۱۳۲۹ - هفتم آذرماه ۱۲۹۰) وزیر مختار روس پس از مشاوره با وزیر مختار انگلیس و جلب همراهی او بدولت ایران اوتیلماتوم داد که مستر شوستر فوراً معزول شود و از این بیعت دولت ایران بدون رضایت دولتین روس و انگلیس مأمورین خارجی را استخدام نکند. برای قبول این اوتیلماتوم ۸ ساعت مهلت دادند و تهدید نمودند که پس از انقضای این مدت قشون روس به پیش خواهد راند.

صمصام السلطنه بختیاری رئیس الوزراء و کابینه او سیاست خاص خود داشتند و نمایندگان مجلس هم که خود را وطن پرست و حافظ حقوق ملت میدانستند سیاست مخالف کابینه را اتخاذ نمودند.

کابینه صمصام السلطنه اوتیلماتوم را پذیرفت و در روزی ام نوامبر (نهم آذر و نهم ذیحجه) یک ساعت پیش از آنکه موعد چهل و هشت ساعت اوتیلماتوم (ظهر آن روز) سر برسد... کابینه رای خود را در جلسه علنی پارلمان اظهار داشت و صمصام السلطنه از مجلس تقاضای اختیار نمود تا اوتیلماتوم را بپذیرد. بعد از آنکه اظهارات رئیس الوزراء پایان پذیرفت هفتاد و شش نفر و کلاء موجود در پارلمان... بعلت ضیق وقت نطقهای کوتاهی نموده، از عزت و شرافت موکلین خود دفاع کرده، حقوق زندگی و استقلال ملت را که با زحمات زیاد بدست آمده بود اعلام و دادخواهی شایانی از جانب ملت خویش نمودند. چند دقیقه قبل از ظهر رای عمومی گرفته شد... هر يك از وكلاء در جای خود ایستاده، رای خود را اعلام نمود. بدین طریق بود که کلیه نمایندگان از پیر هشتاد ساله تا جوانترین آنان به هیئت اجتماع و بالاتفاق اوتیلماتوم روس را رد کردند. بدین منوال بود که ایشان به خطر انداختن جان خود و جان خانواده و کسان خود و گرفتار شدن به چنگال و دندان خرس بزرگ شمالی را بر فدا کردن عزت و شرافت و حقوق آزادی و استقلال موکلین خویش... ترجیح دادند.

هنگامی که اشکهای تماشاچیان جاری و نعره های خوشحالی ایشان برای تمجید و تحسین بلند بود، اعضاء کابینه شرمنده و بیمناک از مجلس خارج شدند... ویس از آن، هزاران سرباز و قزاق روسی وارد شمال شده، بسمت قزوین و تهران بحرکت درآمدند.

در این ایام تیره و وحشتناک سیصد نفر از زنان ایران با چادرهای سیاه و نقابهای مشبک سفید در حالیکه هر يك تپانچه ای با خود داشتند به ساختمان مجلس درآمدند با رئیس مجلس ملاقات نمودند. این مادران و زنان و دختران

محبوب ایرانی ناگهان نقابهای خود را پاره کرده ، تپانچه‌های خود را نمایش داده و قصد حتمی و اراده قطعی خود را چنین اظهار نمودند که اگر وکلاء مجلس درانجام وظائف خود و حفاظت از شرافت ملت ایران تردید کنند مردان و فرزندان خود را کشته و اجسادشان را در همین مکان خواهند انداخت .

این مجلس اگرچه بدست فاعلهای روسی یکی دو هفته بعد از با درآمد ولی از آلودگی بفروش حقوق وطن و ملت خود مبرا گشت. آیا با اینحال سزاوار نیست که با صدای بلند بگوئیم «عزت زنان نقاب پوش ایران پاینده باد؟». این زنان که بواسطه آلودگی مردان خود بخرافات و اوهام فرصت تعلیم خود را نیافته بودند با وجود ممانعت مردان خود از پیمانۀ آزادی سیراب شدند و همه روزه پول‌های خود را برای کمک بخزانۀ مملکت تقدیم و خدام وطن را تشویق مینمودند ... و در آن لحظات دهشتناکه دل‌های مردان به ناتوانی می‌گرائید و ترس از حبس و زجر و دار و گلوله باران بر شجاع‌ترین مردم مستولی شده بود ، از دیگران عقب نماندند و درانجام وظائف خود کوتاهی نمودند.

روسها چون نتوانستند از طریق تهدید و وعده رشوه به مقصود برسند حکم به خراب کردن مجلس دادند : بعد از ظهر روز بیست و دوم دسامبر ۱۹۱۱ (دوم محرم ۱۳۳۰) کابینه با آنکه رسماً منفصل شده بود عده‌ای ژاندارم و دسته‌ای از ازیل بختیاری را فرستاده ، وکلاء و مستخدمین و اجزاء مجلس را از ساختمان پارلمان بیرون کرد و از آن پس درها را بسته و مقل نموده و وکلاء را تهدید نمودند که اگر درانجا یا در جای دیگری گرد هم آیند کشته خواهند شد. شهر تهران بلافاصله بصورت پیش از حکومت مشروطه و تحت استبداد نظامی درآمد . درهم ریختن مجلس در واقع پایان حکومت مشروطه ایران بود . غالب نمایندگان ... تدارک بلوا میدیدند ولی وجود پلیس یفرم خان و حضور دو هزار بختیاری در تهران و ترس از بریکاد قزاق و وجود قشون روس در قزوین ملت را از حمله بوزیران و کسانیکه خیانت و تقلب نموده بودند باز میداشت.

در بیست و دوم دسامبر (دوم محرم ۱۳۳۰) از تبریز خبر رسید که روسها بقتل عام سکنه پرداخته‌اند . در واقع روسها از صبح روز بیستم دسامبر ۱۹۱۱ (بیست و نهم ذی‌حجه ۱۳۲۹) بیست و نهم آذر) قتل علم در بازارهای تبریز را شروع نموده و تا چند روز ادامه دادند . نایب‌الحکومه گزارش داد که روسها مشغول قصابی و کشتار اهالی هستند و زنان و اطفال و مردم بیطرف را در معابر میکشند .

دروژ عاشورا حاکم نظامی روس در عمارت دولتی تبریز ثقة الاسلام، پیشوای روحانی، و دو نفر ملای دیگر با ضافه پنج نفر از صاحبمنصبان بزرگ و ماموران ایالت آذربایجان را بدار کشید و از آن بعد روسها هرایرانی را که ازاده میکردند بجرم مشروطه طلبی در تبریز بدار میآویختند.

در همان هنگام قشون روس بدون علت و مقدمه ای ... یک پلیس ایرانی با بسیاری از سکنه رشت و انزلی را گلوله باران نموده کشتند ... و سرادواری، وزیر خارجه انگلیس، در این هنگام در پارلمان بریتانیا اظهار داشت که با جمیع مواد اولتیماتوم روس موافقت دارد و روسها پس از آنکه ایرانیان مواد اولتیماتوم را پذیرفتند کشور ایشانرا تخلیه خواهند کرد.

اهالی ایران که بجای تحمل بندگی و اسارت حکام ظالم و متقلب برای حیات و استقلال خود دست به اسلحه برده و میجنگیدند مستوجب تمجید و تحسین و سزوار سرنوشتی بهتر از این بودند ولی اکنون متأسفانه بندهوار به اسارت درآمده و مثل دزدان و یاغیان بقتل میرسند. سیاستمداران روسیه و انگلستان شاید این اقدامات خود را در ایران موجب فخر و مباهات بدانند ولی بسیار مشکل است که ارتکاب چنین قبایح و شنیعی را بتوان مایه شرف و افتخار دانست (۱).

★

★ ★

در اینجا لازم است گفته پادشاه انگلیس جرج چهارم را (۱۸۲۰-۱۸۳۰) متذکر شویم. این پادشاه روزی به جرج کابینگ صدراعظم انگلیس خطاب نموده چنین گفت: هیچگاه این مطلب را که یکی از پادشاهان بمن اظهار نموده فراموش نمیکنم که « دولت انگلیس شما فقط برای این خوبست که از اراذل و او باش حمایت کند و رجال درست و امین را در فشار تهدید قرار دهد » و سپس شاه از صدراعظم خود پرسید آیا گنجینه مهمی از حقیقت در این گفتار نیست؟

★

★ ★

۱- از کتاب اختناق ایران تألیف مورگان شوستر، ترجمه فارسی.

قرارداد نهانی انگلیس و روس

در سالهای پیش از جنگ جهانی اول انگلیسها که دیگر توانائی رقابت مسالمت‌آمیز را با سرمایه‌داری امپریالیستی آلمان نداشتند بناچار برای جنگ آماده میشدند. در این جنگ، طبق نقشه انگلیسها، ارتش زمینی تزار روس

مقام تاریخی و طبیعی و اجتناب‌ناپذیری را اشغال میکرد.

همین ضرورت تاریخی انگلیسها را وادار نمود که اختلافات مزمن خود را با روسیه در شرق به‌نحوی از انحاء برطرف سازند. قرارداد ۱۹۰۷ این مقصود را عملی نمود و قراردادهای دیگری که در زمان جنگ بسته شد کار را یکسره کرده، روسیه را علاوه بر تصرف نیمی از ایران بهدفعهای تاریخی خود در آسیای صغیر نیز نایل میساخت.

در ۱۸ مارس ۱۹۱۵، قریب ۸ ماه پس از آغاز جنگ، میان فرانسه و روسیه با توافق انگلستان قراردادی بامضاء رسید که روسیه را علاوه بر تصرف اسلامبول، بر ساحل غربی بسفور، دریای مرمره و داردانل، تراس جنوبی، سواحل آسیای صغیر از بسفور تا ساکاریا، یک قسمت از خلیج ایسמיד و جزایر واقع در دریای مرمره نیز مسلط مینمود. دولت روس هم بنوبه خود قبول میکرد که اسلامبول بعنوان یک بندر آزاد برای متفقین باقی بماند و عبور بحریه تجارتي از بغازها نیز آزاد باشد و علاوه بر این حقوق و امتیازات خاصی را برای هر یک از دولتین فرانسه و انگلیس در متصرفات آسیائی عثمانی برسمیت میشناخت.

راجع بایران نیز دولت روسیه موافقت کرد که منطقه بیطرفی که در قرارداد ۱۹۰۷ منظور شده بود به منطقه نفوذ انگلیس ضمیمه شود با استثنای اراضی مجاور اصفهان و یزد و قسمتی از منتهی‌علیه منطقه بیطرف در مجاورت خاک افغانستان که ضمیمه منطقه نفوذ روس میگردد. علاوه بر این دولت انگلیس موافقت نمود که دولت روسیه در منطقه نفوذ خویش از آزادی کامل برخوردار شود، یعنی در واقع، این دولت اجازه تصرف این منطقه را داشته باشد.

بعداً در قرارداد دیگری بنام پیمان سایکس - پیکو که بتاريخ ۱۶ مه ۱۹۱۶ بین دولتین انگلیس و فرانسه با جلب موافقت روسیه منعقد گردید مقرر شد که از خاک عثمانی ایالات ارزروم، طرابوزان، وان، بتلیس و قسمتهای شمالی کردستان تا سرحد ایران و روسیه واگذار شود، دولت انگلیس نواحی جنوبی عراق و شهر بغداد و بندر حیفاء و عکاد فلسطین را بر دادر برای دولت فرانسه نیز سوره و قسمت جنوب

شرقی آسیای صغیر را در نظر گرفتند که موصل هم جزو آن قسمت بود بعداً انگلیس و فرانسه توافق کرده‌ند که موصل از آن انگلیس بشود و در برابر، قسمتی از سهام نفت عراق را به فرانسویان بدهند. پس از آن متفقین قسمتهائی از خاک اصلی ترکیه را هم برای ایتالیا منظور نمودند.

دولت آمریکا در تنظیم این قراردادهای کثیف ضد انسانی که کشورهای ایران و عثمانی را در چنگک لاشخورهای اروپائی تکه تکه میکرد مشارکتی نداشت بلکه مخالفت هم داشت چون این قراردادها با اصل «درباز» و سیاست تجارت آزاد آندولت مغایرت داشت. بدین قرار، از میان اصول چهارده گانه ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا، که در هشتم ژانویه ۱۹۱۸ اعلام شد، اصل اول بطور صریح معاهدات سری را بی اعتبار مینمود و اصل دوازدهم، تشکیل دولت مستقلی را در خاک اصلی ترکیه و آزادی عبور بحریه بازرگانی کلیه ملل را از یغازها توصیه میکرد.

*

* *

بر مبنای همین قرارداد ثانوی و سری بود

که دولتین روسیه و انگلیس برای تصرف

ایران به تهیه مقدمات کار پرداختند. بدین قرار

که سفارتهای این دو دولت در ۱۹ ژوئیه

و اول اوت ۱۹۱۶ یادداشتهائی متضمن پیشنهادهائی

در مورد اصلاحات قشونی و مالی بدولت سپهدار تسلیم کردند که «قوای

نظامی به تعداد ۲۲ هزار نفر در تحت تعلیم عده کافی معلمین روسی و انگلیسی

و در تحت اوامر! وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل شود و کمیسیون

مختلطی به اصلاحات امور مالی اقدام نماید و اولیای دولتین روس و انگلیس

مبلغ دوست هزار تومان در ماه برای مصارف جاری مملکت بپردازند» (۱).

سپهدار، نخست وزیر وقت، در پاسخ باین یادداشتها اشعار داشت

که پیشنهادات دولتین را بمناسبت اوضاع کنونی و وجود «فورس ماژور»

یعنی از روی اجبار میپذیرد مشروط بر آنکه پس از افتتاح مجلس به تصویب

نمایندگان ملت برسد.

این سند که بدست دولتین انگلیس و روسیه افتاد فقط امضاء سپهدار

و وزیر امور خارجه او، صارم الدوله، را در ذیل خود داشت. طبق این سند

۱- از متن یادداشتها.

دولتین مذکور بطور مشروط اجازه یافتند که قشون ایرانرا تحت اختیار بگیرند و بتوسط کمیسیون مختلطی امور مالی ایرانرا اداره کنند . دولتین روسیه وانگلیس درکار یکسره ساختن سرنوشت ایران و عثمانی بودند که انقلاب بالشویکی روس درگرفت . انقلابیون جمیع قراردادهای و عهدنامههای امپریالیستی ترار را ملغی نمودند و بدین طریق دگرگونی عجیبی دروضع جغرافیائی و سرنوشت آبی ملل خاورمیانه بوجود آوردند . آقای سید حسن تقی‌زاده درضمن سومین خطابه خود درباشگاه مهرگان میگوید :

« این انقلاب و سرنوشتی رژیم امپراتوری روس برای ایران در حکم بزرگترین واقعه تاریخی ۱۵۰ سال اخیر است . هیچ شکی نیست که اگر این انقلاب درنگرفته بود امروز نه از ایران و نه از ترکیه اثری وجود نداشت و هر دو بکام اژدها فرو رفته بودند . ترکیه کنونی اینک در آن قسمت کوچکی از کشورهای امپراتوری عثمانی مستقر است که در تقسیم آن ممالک درجنگ اول ، میان دول متفق برضد آلمان ، بعنوان سهم روسیه منظور شده بود . پس از جنگ هر یک از این دولتها سهم خویش را برداشتند و سهم روس برای ترکها باقی ماند . درایران هم که تقسیم به مناطق نفوذ شده بود در زمان جنگ بوسیله یک عهدنامه مخفی در ۱۹۱۶ مسیحی منطقه بیطرف باقی را تقسیم کردند تا پس از جنگ تصرف تدریجی بنمایند . آن انقلاب بعنوان گشاینده طناب از گلوی یک مصلوب در آخرین نفس او بود . علاوه برالفاء و فسخ تمام حقوق امتیازی و ناحق صدساله مخصوصاً الفای حق کاپیتولاسیون ... فرج بعدالشدۀ عظیمی برای ایران بود و اگرچه سایر دول باسانی نمیخواستند باوجود منتفی شدن نقطه استنادشان دست از این حق باطل محض بردارند ولی پس از صرفنظر کردن روسیه از این ادعا نتوانستند در اصرار خود ثابت بمانند . الفای عهدنامه ۱۳۲۵ قمری (۱۹۰۷) روس و انگلیس دایر بر تقسیم ایران به مناطق نفوذ هم که از طرف روسیه اعلان شد درواقع استقلال ایرانرا احیاء نمود اگرچه طرف متعاقد دیگر حتی بعد از این الفای روس یعنی شریک خودش باز حاضر به فسخ آن نمیشد و اعلام کرد که آن قرارداد درحال تعلیق است ... فصل ششم عهدنامه ایران و روس هم که حالا از چندی باینطرف سوء تفسیر آن و استناد ناحق بان گاهی آلت مزاحمت و حتی تهدید ایران شده و میشود قریب بیستسال

بیشتر مانع عمده و سد یگانه تجاوز و زورگویی دیگران شد. (۱)

★

★ ★

مرحوم ملك الشعراء بهار در تأثیر فوری انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ روس مینویسد : « یکی از دو خصم که زسمانی بگلویی ایران انداخته بودند تا ایرانرا خفه کنند سر ریسمانرا رها

قرارداد ۱۹۱۹

کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت » (۱) . اما درحقیقت این « مرد بدبخت » نجات نیافت چون همینکه امپریالیسم تزاری از صحنه سیاست ایران ناپدید شد انگلیسها بمخیال بلعیدن تمام ایران افتادند و سندی را که درسال ۱۹۱۶ از سپهدار بدست آورده و با روسها در تملك ایران شریک شده بودند درنهم اوت ۱۹۱۹ (۱۳ ذی قعدة ۱۳۳۷) با دلالی وثوق الدوله و همکاران او بنام شخصی خود در دفتر استعمار به ثبت رساندند .

وثوق الدوله که برای دومین بار در ۲۷ شوال ۱۳۳۶ (۵ اوت ۱۹۱۸) به نخست وزیری برقرار شده بود بطور سری در تهران با سفیر انگلیس قراردادی را امضاء کرد که بنام همان سال شوم به قرارداد ۱۹۱۹ معروف است . این قرارداد که « سفیر انگلیس در تهران با دسته کوچکی از سیاستمداران بطور مخفی منعقد نموده بود » (۳) در ۱۹ اوت ۱۹۱۹ در کشور ما افشاء شد .

در این قرارداد نیز انگلیسها هدفهائی را تعقیب میکردند که در ۱۹۱۶ باتفاق روسها مشترکاً از سپهدار مطالبه کرده بودند از این قبیل که « مستشارانی بخرج ایران برای ادارات مختلف استخدام شوند و صاحب منصبان و ذخائر و مهمات سیستم جدید برای تشکیل يك قوه متحدالشکل برای دولت ایران و بخرج این دولت بتوسط دولت انگلیس تهیه شود و برای تأمین

- ۱- نقل از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران ، خطابه سوم آقای سید حسن تقی زاده در باشگاه مهرگان .
- ۲- از کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی . ۳- از نطق لانسینگ وزیر امور خارجه آمریکا در پاریس بتاريخ ۱۵ اوت ۱۹۱۹ .

مخارج لازم دولت انگلیس وام کافی برای ایران فراهم آورد و برای تضمین این وام عایدات گمرکات یا سایر عایدات دولت ایرانرا به گرو بردارد. « این قرارداد ایرانرا بصورت تحت‌الحمايه انگلیس درمیآورد و انعقاد آن موجب خشم و انزجار ملیون و دموکراتهای این کشور شد» (۱). قرارداد ۱۹۱۹ که درغیاب مجلس با « دستة کوچکی از سیاستمداران تهران » انعقاد یافته بود بدون آنکه مشروط به تصویب مجلس شده باشد بتوسط انگلیسها و دولت وثوق به اجرا گذاشته شد و انگلیسها شخصی بنام آرمیتاز اسمیت را برای اداره مالیه و شخص دیگریرا بنام ژنرال و. ا. دیکنس برای اداره امور قشونی بایران فرستادند (اکتوبر ۱۹۱۹). آرمیتاز اسمیت همان کسی است که در کابینه مشیرالدوله برای تصفیه محاسبات شرکت نفت بلندن فرستاده شد. این شخص که خود را طبق قرارداد صاحب اختیار تام میپنداشت در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ قراردادی با کمپانی نفت امضاء کرد که برخلاف امتیازنامه موجود شرکتهای حمل و نقل را از پرداخت حق دولت ایران معاف مینمود و حل اختلافات را که بایستی بعهده سه نفر حکم باشد به حکمیت یک محاسب انگلیسی محول میکرد. دولت ایران باین قرارداد که برخلاف دستور او و مخالف با مفاد امتیازنامه منعقد شده بود اعتراض نمود.

ژنرال دیکنسون نیز مطالعات خود را در باب ارتش ایران در ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۳۸ (۱۷ مارس ۱۹۲۰) بپایان رسانید. طبق پیشنهاد او ارتش ایران متحدالشکل و بالغ بر هشتاد هزار نفر میشد. « صاحبمنصبان انگلیسی تصمیم داشتند که صاحبمنصبان قشون ایران از سلطانی (سروانی) به بالا انگلیسی باشند و ایرانیان بالاتر از رتبه نایب اولی (ستوان یکی) ارتقاء نیابند » (۲).

« در اواخر این ماه افسران انگلیسی اداره ژاندارمری را ضبط کردند و خواستند اداره قزاقخانه را نیز ضبط کنند ... که اداره مزبور زیر بار نرفت » (۳). در این هنگام اداره قزاقخانه تحت نظر افسران روسی بود.

شاه و مردم ایران با این قرارداد همگامی ننمودند و جراید آزادیخواه و آزادیخواهان « شبنامهها و مقالات شدیدالضحی برضد دولت منتشر ساختند ... شاه مردم را بمخالفت با وثوقالدوله ترغیب مینمود ...

۱- تاریخ خاورمیانه تألیف ژرژ لنچافسکی .

۲- تاریخ مختصر احزاب سیاسی به نقل از تاریخ احمد شهریور .

۳- از تاریخ مختصر احزاب سیاسی .

وثوق‌الدوله مایل بود که انتخابات دوره چهارم را که نیمه‌تمام مانده بود بی‌ایان برساند ولی شاه مانع‌کار میشد « (۱) .

احمدشاه که در اوایل سال ۱۳۳۸ عازم اروپا شده بود در مجلس ضیافت پادشاه انگلیس درلندن اظهار داشت که « درباب قرارداد ، مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرارداد به مجلس شورا ارجاع شده به صحنه برسد » (۲) . « شاه میگفت کسانی که پول گرفته‌اند قرارداد را تصدیق کنند ، من هرگز آنرا تصدیق نخواهم کرد » (۳) . « برای انعقاد این قرارداد انگلیسها مبلغ یکصد و سی هزار لیره بتوسط وزیر مالیه پرداخته بودند که میان وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله و نصره‌الدوله تقسیم شده بود » (۴) .

از سوی دیگر ، در اثر قرارداد شور و هیجان حادی در میان مردم ایجاد شده و بطور روزافزون « افکار عمومی برضد قرارداد و برضد اقامت قشون انگلیس در ایران علنی‌تر و شدیدتر میشد . علمدار این جنبش سید حسن مدرس بود » (۵) .

این وضع برقرار بود تا آنکه ۳۹ نفر از نخبه نمایندگان منتخب مجلس چهارم که در تهران جمع شده و اکثریت مجلس را حائز میشدند پیش از افتتاح مجلس لایحه‌ای را امضاء نموده و مخالفت خود را با قرارداد اعلام داشته و آنرا ملغی شده تلقی کردند .

بدین ترتیب بود که پس از وثوق‌الدوله در زمان نخست‌وزیری مشیرالدوله پیرنیا هیئت مشاوران نظامی انگلیس به‌استثنای کلنل اسمایس از تهران رفتند و بازرسی مالی انگلیس هم استعفا داد (اول ذیقعد ۱۳۳۸ - ششم اوت ۱۹۲۰) .

★

★ ★

دولت آمریکا با این قرارداد توافقی نداشت چون محصور شدن کشورها را در دایره استعمار انگلیس برای نفوذ سیاسی و تجاری خود مضر میدانست .
سفارت آمریکا در تهران در نهم سپتامبر

**مخالفت آمریکا
با قرارداد ۱۹۱۹**

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی .

۱۹۱۹ در ضمن اعلامیه‌ای از جانب وزارت امور خارجه ایالات متحده اعلام داشت که: «... دولت ایالات متحده معاهده جدید انگلیس و ایرانرا با تعجب تلقی مینماید. معاهده مزبور معلوم میدارد که با وجود آنکه نمایندگان ایران در پاریس (۱) علناً و مؤکداً طالب مساعدت و همراهی آمریکا بودند ایران از این بعد مایل بکمک یا تقویت آمریکا نمیشد.»

درواقع، دولت آمریکا هنوز آن قدرت را نداشت که بتواند در خاورمیانه ضربت قاطعی به امپریالیسم انگلیس وارد سازد لذا درحالیکه از میل درونی سرکشی برای هجوم به منابع مواد اولیه و بازارهای شرق در غلیان و سوز و گداز بود بناچار به قر زدن و گنگنه کردن و کنایه زدن وزیرجلکی اقدام نمودن اکتفا مینمود. مخالفت ملیح این دولت با قرارداد ۱۹۱۹ نیز همین جنبه را داشت. درحقیقت، دولت آمریکا نه برای آنکه ملت کهنسال و متمدنی در دام قدرت صنعتی و نظامی انگلیس اسیر شده بلکه از آن جهت که قرارداد ۱۹۱۹ تمام منابع و ثروتهای ایرانرا ب سرمایه‌داری انگلیس اختصاص و انحصار میداد و سرمایه‌داران و صرافان آمریکائی را بی‌نصیب مینمود با این قرارداد مخالفت میکرد.

مرحوم لانسینگ وزیر امور خارجه آمریکا نیز در همین زمینه و با همان لحن قهرآمیز در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۹ در پاریس بیاناتی ایراد کرده بود که از نظر ایرانیان ساده‌دل امیدبخش مینمود.

★

★ ★

۱- منظور کنفرانس صلح پاریس است.

هجوم آمریکا

دولت ایالات متحده و سرمایه‌داران و بانکهای آمریکائی که از زمان ناصرالدینشاه درصدد کسب نفوذ سیاسی و اقتصادی درکشور ما برآمده و بعلت قوت و قدرت انگلیس و روس طرفی نبسته بودند ، درپایان جنگ اول که با مددکاری ایشان بنفع متفقین پایان یافت بخود حق دادند که از گنجهای بادآورده بریتانیا در شرق قسمتی را بخود اختصاص دهند . بهمین علت بود که با حصارکشیهای استعماری در پیرامون کشور های ناتوان شرق مخالفت آغاز نهادند . در واقع ، ضربه کاری و شدیدی که جنگ اول جهانی بر پیکر اقتصاد اروپائی وارد ساخته بود بدولت و سرمایه‌داری ایالات متحده آمریکا امکان داد که حمله خود را بمنابع کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای شرق یکجا آغاز نماید : ایالات متحده آمریکا که در ۱۹۱۳ فقط یک میلیارد و دوست و پنجاه میلیون دلار یعنی معادل شش میلیارد و پانصد میلیون فرانک طلا در آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری کرده و در برابر سرمایه‌گذاری بریتانیا در آن منطقه ، بمیزان بیست میلیارد فرانک طلا ، نقش دوم را داشت پس از اولین جنگ جهانی به پیشرفت عظیمی در کشورهای آمریکای لاتین نائل آمد و از لحاظ مالی و تجاری و سرمایه‌گذاری مرتبه اول را حائز گردید تا جائی که در

روزهای قبل از بحران بزرگ مبلغ کل سرمایه‌های یانکی در آمریکای لاتین تا ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار بالا رفت .

این موفقیت ایالات متحده در آمریکای لاتین ناشی از وضع جغرافیائی او بود در حالیکه وضع جغرافیائی در خاورمیانه به سود انگلیسها عمل میکرد. از سوی دیگر هنوز قدرت مالی و صنعتی آمریکا بآن درجه از رشد خود فرسیده بود که بتواند در مناطق مساعد بحال بریتانیا نیز نفوذ کند و هجومی را که به منابع خاورمیانه برده بود بهمان سرعت به‌ثمر برساند و امپریالیسم نیرومند بریتانیا را بزانو درآورد . این بود که مثل اسب مست سم بزمین میزد و شیشه میکشید و از پی فرصت مناسبی میگشت تا امکان تاخت و تاز بیابد .

این مرحله از مبارزات در بدو امر بدینصورت در خاورمیانه تجلی میکرد که مقامات سیاسی دولت آمریکا گله‌های قهرآمیز بکنند و تا آنجا که میتوانند در پناه پرچم ضد استعماری به امپریالیسم انگلیس بتازند . مثلاً در مورد ضدیت آمریکائیها با قرارداد ۱۹۱۹ ، که ایرانرا در دایره نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلیس محدود و محصور میکرد، مرحوم ملك الشعراء بهار مینویسد : «من خود دریکی از ملاقاتها از وزیر مختار آمریکا شنیدم که میگفت قرارداد را بهم بزنید و دولت انگلیس را جواب بگوئید ، آنوقت بدولت آمریکا مراجعه کنید ، قول میدهم هر قدر پول بخواهید بشما خواهند داد و مستشار هم خواهند فرستاد و مالیه و نظام و معادن شما را هم اداره خواهند کرد » (۱) .

این میل شدید دولت ایالات متحده به تصرف قسمتی از منابع خاورمیانه بتدریج در طریق يك مسابقه زور آزمائی با قدرت بریتانیای کبیر وارد شد . آمریکائیها در مرحله نخست در باغ سبزی بایران نشان دادند و پرچم ضد استعمار را علیه قرارداد ۱۹۱۹ به اهتزاز درآوردند و بعداً قرضه‌ای هم بمبلغ يك میلیون دلار بدولت بی اعتبار و مفلس ایران تسلیم نمودند و سپس ، بزودی ، امتیاز انحصاری نفت شمال را تقاضا کردند و این آغاز رسمی مبارزات انگلیس و آمریکا بود .

★

★ ★

۱- از تاریخ مختصر احزاب سیاسی .

مبارزات

انگلیس و آمریکا

شرکت نفت انگلیس و ایران در ماه مه ۱۹۲۰
شعبه‌ای بنام «شرکت نفت‌های شمال ایران»
تأسیس نموده و بدین‌طریق اراده خود را به
تصرف انحصاری تمام منابع نفتی ایران ابراز
داشته بود. اما دولت آمریکا که خود به نفت شمال نظر داشت باین انحصارطلبی
انگلیسها که با سیاست «درباز» مغایرت داشت اعتراض نمود.

در این میان، وزیرمختار ایران در واشنگتون ضمن اعلامیه‌ای تمایل
دولت ایران را بدادن امتیاز نفت شمال به شرکتهای آمریکائی، برخلافسیاست
انحصارطلبی انگلیسها، ابراز نمود. وزارت خارجه آمریکا نیز در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۲۰
بوزیرمختار ایران در آمریکا اطلاع داد که مایل است که امتیاز نفت شمال ایران
بشرکتهای آمریکائی اختصاص یابد و درعین حال بوزیرمختار آمریکا در ایران
نیز دستور داد که تصمیم شرکتهای نفتی آمریکائی را دایر به کسب امتیاز در ایالات
شمالی به اطلاع دولت ایران برساند و ضمناً گوشزد نماید که انحصار دادن نفت
ایران بیک شرکت خارجی مخالف باسیاست تجارت آزاد و اصل درباز آمریکا است.
اما شرکت نفت انگلیس و ایران نیز بنوبه خود در نوامبر ۱۹۲۰
تقاضای امتیاز استخراج نفت در ایالات خراسان و آذربایجان را که مشمول
امتیازنامه خوشتاریا نمیشد از دولت ایران نمود. این درخواست نیز با اعتراض
سفارت آمریکا برخورد کرد.

در این میان دولت ایران بدولت آمریکا اطلاع داد که احتیاج ایران
به کمکهای مالی انگلیس این دولت را دچار محذور نموده و ابراز داشت که اعطای
وامی ببلنج ده میلیون دلار از جانب دولت ایالات متحده این موقعیت را
دگرگون خواهد ساخت. بزودی باب مذاکرات ایران با بانک مورگان آمریکا
برای تحصیل وام مزبور افتتاح شد.

اما همینکه شرکت نفت انگلیس و ایران اقدامات خود را در برابر فشار
حریف مواجه با عدم موفقیت دید بدولت ایران اطلاع داد که بعلت معوق ماندن
قضیه نفت شمال از پرداخت حق الامتیاز نفت جنوب معذور است. ولی این تهدید نیز
مانع از آن نشد که سفارت ایران در واشنگتون باب مذاکره را با شرکت استاندارد
اوایل افتتاح نماید.

مجلس چهارم در تاریخ اول تیر ۱۳۰۰ شمسی افتتاح شد و در تاریخ
۲۹ آبان ۱۳۰۰ قوام السلطنه نخست وزیر لایحه‌ای برای واگذاری امتیاز
انحصاری نفت تمام ایالات شمالی ایران به کمپانی استاندارد اوایل آمریکائی

تقدیم مجلس کرد . مدت امتیاز پنجاه سال و حقوق ایران زاید بر صدی ده مقرر گردید . این لایحه که منحصراً بنام استاندار اوایل تنظیم یافته و شرکت کمپانی دیگر یا یکدولت خارجی را در این امر ممنوع کرده بود در سی ام ابان (نوامبر ۱۹۲۱) به تصویب رسید .

در بدو امر دو دولت شوروی و انگلستان باین امر معترض شدند . ادعای هر یک از این دو دولت مبتنی بر امتیازنامه خوشتاریا بود . شورویها مدعی بودند که « این امتیاز بتوسط یکی از کابینه‌های ادوار فترت به خوشتاریا که تبعه گرجستان است طبق ورقه‌ای که صورت امتیازنامه را داشته تفویض شده است ، لذا بر طبق قرارداد ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ دولت ایران نباید این امتیاز را که دولت شوروی بایران واگذار نموده بدیگری بدهد . لذا چنانچه معادن نفت شمال را خود ملت و دولت ایران استخراج نکنند باید زیر خاک بماند » (۱) .

انگلیسها نیز بر اساس این مطلب که « خوشتاریا امتیاز خود را به کمپانی نفت جنوب که از اتباع دولت انگلیس است فروخته » (۲) دو مراسله شدیدالحنی بوزارت امور خارجه ایران تسلیم نموده ، مدعی شدند که دولت ایران حق ندارد که امتیاز نفت ایالات شمالی را بکمپانی آمریکائی واگذار نماید .

درواقع ، آنچه خوشتاریا بدست آورده بود ورق پاره‌ای بیش نبود که در سال ۱۹۱۶ یکی از کابینه‌های ادوار فترت در زیر فشار روسیه تزاری به خوشتاریا تسلیم نموده بود که با توجه به رژیم مشروطیت ایران نمیتوانست بدون تصویب مجلس صورت رسمی و قانونی داشته باشد . کابینه‌های بعد نیز عدم اعتبار آن ورقه را به سفارت روسیه و سایر سفارتخانه‌ها اعلام نموده بودند . بدین قرار بود که دولت ایران بی اعتباری آن ورق پاره را بدو دولت شوروی و انگلیس گوشزد کرده ، از حق خود دفاع نمود .

پس از این توضیحات دولت شوروی از تعقیب موضوع صرف نظر و سکوت اختیار کرد اما دولت انگلیس از طریق دیگری به تعقیب موضوع پرداخت و با استفاده از قدرت امپریالیستی مسلط خود کمپانی استاندارداویل را وادار به تقسیم سهام و شرکت دادن انگلیسها در موضوع امتیازنامه مذکور نمود :

درحقیقت ، همینکه شرکت نفت انگلیس و ایران ، با وجود حمایت دولت

۱ - اقتباس از متن اعتراضنامه دولت شوروی . ۲ - اقتباس از متن اعتراضنامه دولت انگلیس .

بریتانیا ، خود را در برابر شرکت نیرومند استاندارد اوایل نیوجرسی و پشتیبانی صریح دولت ایالات متحده ، ناتوان یافت بفکر سازش افتاد و به سیاست تجارت آزاد واصل در باز تسلیم شد . ولی ضمناً به شرکت نفتی استاندارد نیوجرسی که مایل به یک تازی در نفت شمال بود گوشزد کرد که لوله کشی این نفت به بنادر جنوب محظور قانونی دارد چون حق لوله کشی طبق قرارداد داری در انحصار شرکت انگلیسی است . این محظور موجب شد که شرکت آمریکائی به مشارکت با انگلیسها در نفت شمال تن در دهد و مقرر شود که دو شرکت آمریکائی و انگلیسی متفقاً و مشترکاً اقدام به اخذ امتیاز نفت شمال بنمایند . دولتین آمریکا و انگلیس نیز در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۲۱ این موافقتنامه را تأیید نمودند . اما در واقع این موافقتنامه دامی بود که انگلیسها بر سر راه کمپانی آمریکائی گسترده بودند چون ایشان میدانستند که مجلس و دولت ایران با شرکت کمپانیهای انگلیسی در امتیاز نفت شمال موافقت نخواهند کرد .

در کابینه مشیرالدوله کمپانی آمریکائی تلگرافاً با اطلاع دولت رسانید که باتفاق یک کمپانی انگلیسی مشترکاً به استخراج نفت شمال خواهد پرداخت . اما دولت این پیشنهاد را که با مصوبه مجلس مغایرت داشت رد کرد .

در ۲۱ خرداد ۱۳۰۱ (۱۱ ژوئن ۱۹۲۲) که قوام السلطنه برای بار دوم به نخست وزیری برقرار شد کمپانی استاندارد اوایل مجدداً درخواست نمود که دولت ایران و مجلس شورای ملی اجازه دهند که نصف سهام یا کمتر از آن به کمپانی انگلیسی داده شود . دولت مجدداً این پیشنهاد را رد کرد .

بدین قرار بود که دولت در بن بست قرار گرفت چون مصوبه مجلس انحصاراً بنام استاندارد اوایل صادر شده بود . برای رفع این بن بست ، مجلس شورای ملی ایران در جلسات ۲۳ و ۲۵ خرداد ۱۳۰۱ قانون سهام ایان ۱۳۰۰ را اصلاح نموده ، دست دولت را برای مذاکره و عقد قرارداد با هر کمپانی آمریکائی باز گذاشت . در اثر این اجازه بود که دولت قوام السلطنه با کمپانی دیگر آمریکائی بنام سینکلر وارد مذاکره شد و قراردادی با آن کمپانی تنظیم و تقدیم مجلس کرد .

ورود سینکلر به حوزه نفتی ایران فصل جدیدی را در زو خورد های نفتی باز نمود بطوریکه از یک سو کمپانی استاندارد بنای مبارزه را در داخل آمریکا با سینکلر گذاشت و از سوی دیگر تحریکات شدیدی در ایران علیه سینکلر از جانب شرکت نفت جنوب و طرفداران استاندارد اوایل آغاز نهاد . امام محظور بزرگ سینکلر عبارت از همان حق انحصاری شرکت نفت جنوب در مورد لوله کشی نفت

بود. این محظور نیز بدین ترتیب مرتفع شد که سینکلر در سال ۱۹۲۳ در ضمن جلب رضایت و موافقت دولت شوروی دایر به تشریک مساعی در بهره برداری از معادن نفت بادکوبه اجازه یافت که پس از کسب امتیاز نفت شمال محصولات نفتی خود را از طریق قفقاز به یکی از بنادر دریای سیاه انتقال دهد.

در این زمان هنوز دولت آمریکا دولت شوروی را به رسمیت نشناخته بود و شرکت نفت استاندارد نیوجرسی نیز برای ضدیت با سینکلر و بعثت آنکه دولت شوروی اموال آن شرکت را مصادره کرده است پشددت با این عمل مخالفت میکرد. علاوه بر این عمال شرکت استاندارد بزودی یکی از تقلبات سینکلر واقف شده، سینکلر را بجرم اجاره کردن غیرقانونی منابع نفت ویژه ای که برای نیروی دریائی آمریکا ذخیره شده بود و دادن رشوه ای بمبلغ ۲۶۰ هزار دلار بوزیر کشور وقت آمریکا بدین منظور، به محاکمه کشیدند. افساء کننده این راز در مجلس سنا، سناتور والش بود. این خبر در اواخر سال ۱۹۲۳ در جراید آمریکا درج شد و دولت شوروی بدین مناسبت قرارداد خود را با سینکلر لغو نمود. سینکلر نیز که بدین قرار با محظور بزرگ عدم امکان لوله کشی نفت برخورد کرد کار امتیاز را رها نمود و مرخص شد.

در ضمن این گفتگوها، میجر روبرت ایمری کنسولیار ایالات متحده آمریکا در تهران، چنانکه شایع شد، به تحریک شرکت نفت انگلیس به قتل رسید چنانکه «هارولد اسپنسر» (۱) یکی از مأمورین زبردست انتلیجنس سرویس که سالیان دراز در شرق نزدیک فعالیت داشته میگوید که کنسولیار آمریکا در تهران میجر روبرت ایمری بدست یکمده از جیره خواران شرکت نفت باین جرم گشته شد که میخواست امتیازات نفت شمال را برای شرکت آمریکائی سینکلر بدست آورد» (۲). البته صحت این قضیه محقق نیست. بدین قرار بود که کمپانی های آمریکائی، هم استاندارد وهم سینکلر، با وجود حمایت شدید دولت آمریکا هر یک به نحوی موقتاً از حوزه نفتی ایران طرد شدند و بدین ترتیب این اولین مسابقه زور آزمائی آمریکا و انگلیس در ایران در مراحل اولیه عملیات بشکست ایالات متحده و پیروزی بریتانیای کبیر منتهی گردید.

*

* *

1 — Harold Spencer.

۲- از کتاب سیاست آمریکا در ایران.

جنگ اول جهانی . آغاز عقب‌نشینی بریتانیا

بعد از جنگ اول جهانی دولت ایالات متحده آمریکا در برابر حصارهایی قرار گرفته بود که امپریالیسم های استعماری اروپا در اطراف مستعمرات و نیمه مستعمرات کشیده و مانع نفوذ کالاها و سرمایه‌های آمریکائی باین سرزمینها و بهره‌مندی آمریکائیها از منابع ثروت این کشورها میگردیدند . لذا ، دولت ایالات متحده ، که حاکمیت پر دستگاہ تولیدی کشور خود را از دست داده و بصورت عامل اجرائی آن دستگاہ تغییر شکل یافته بود ، با این حصارنندیهای استعماری به مخالفت برخاست و سیاست مدافعه از اصل « در باز » را پیش گرفت . این سیاست براین بنیاد استوار بود که « تمام ملتها دارای حقوق مساوی هستند و بهره‌برداری از منابع ثروت و امتیازات اقتصادی نباید صورت انحصاری داشته باشد » . مقصود آمریکائیها پیشرفت بسوی منابع نفتی بود .

سابقه مبارزات نفتی انگلیس و آمریکا به پیش از جنگ جهانی اول کشیده میشود . رقابت انگلیس و آلمان از یکطرف و ایالات متحده آمریکا از طرف دیگر بر سر نفت عثمانی سرآغاز این کشمکشهاست . در سال ۱۹۰۹ میلادی آدمیرال کلی چستر (۱) آمریکائی بنماینده‌گی از جانب استاندارداویل روکفلر در نزد سلطان عثمانی اقدام بگرفتن امتیاز نمود . اما مخالفت دولتین انگلیس و آلمان این قضیه را مسکوت و متوقف گذارد . سلطان عثمانی مایل بود که از رقابت کمپانیهای نفتی نهایت استفاده را بکند ولی شانس مهلتش نداد چون پیشآمد جنگ با ایتالیا در ۱۹۱۱ و جنگ بالکان در ۱۹۱۲ و شکست سلطان در این هردو جنگ ، که ناتوانی سیاسی و مشکلات مالی عثمانی را افزایش کلی داده بود ، فرصت استفاده از رقابت حرفا را از دست او گرفت : انگلیسها در ۱۹۱۲ شرکت تورکیش پترولیوم را با اشتراک بانک آلمان و گولبنگیان بوجود آورده بودند . وزیر اعظم عثمانی نیز در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ اصل واگذاری حقوق نفتی بین‌النهرین را باین کمپانی پذیرفت ولی این پذیرش بعلت در گرفتن جنگ به تصویب نهائی نرسید . انگلیسها که بکمک آلمانها موفق به پس زدن آمریکائیها شده بودند بزودی در صدد برآمدند که دست آلمانها را هم از خاورمیانه کوتاه کنند و این خود یکی از علل عمده جنگ بود .

جنگ که در گرفت انگلستان با سرعت تمام ، سهم آلمانها را در نفت عثمانی که بمیزان ۲۵ در صد سهام بود به کمپانی انگلیسی آنگلو ساکسون پترولیوم انتقال داد و صاحب کل نفت شد البته بطور فرضی چون هنوز نتیجه جنگ معلوم نبود .

دولت انگلیس که عجله زیادی داشت که عراق و مناطق نفت خیز آن حدود را بحیطه تصرف خویش در آورد از سال ۱۹۱۵ حمله بعراق را از طریق خلیج فارس آغاز نهاد و پس از ناکامیهای موقتی سرانجام در مارس ۱۹۱۷ بمقصود خویش نائل شد .

فرانسویان که ضربات اصلی جنگ را در اروپا تحمل میکردند و در آستانه جنگ دهشتناک وردن (فوریه ۱۹۱۶) قرار داشتند از این رویه بریتانیا ابراز ناخشنودی نمودند . بدین قرار بود که قرارداد سایکس - پیکو در ۱۶ مه ۱۹۱۶ میان بریتانیا و فرانسه منعقد شد که علاوه بر سوریه و کالیسی و آناتولی شرقی ولایت موصل را نیز بعنوان سهم فرانسه معین نمود .

این قرارداد آتش خشم کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی را شعله ور ساخت و موجبات رنجش کلی آقای روکفلر ، رئیس کمپانی ، را فراهم نمود . در این عهد ، این تراست نفتی نیرومند کنترل نفت ایالات متحده را در اختیار داشت . رقابت این تراست با تراستهای نفتی انگلیس ، که شل رویال داچ در رأس آنها قرار داشت ، موجب شد که روکفلر جریان نفت آمریکا را به اروپا کاهش دهد بامید آنکه پس از شکست انگلیس و فرانسه در جنگ ، منابع نفتی عثمانی را از چنگ دولت ناتوان شده و محتاج آلمان سهولت خارج سازد . در واقع امید روکفلر دور از واقعیت نبود چون نفت آمریکا نقش قاطعی در تعیین سرنوشت جنگ ایفا مینمود « (۱) .

در اواخر سال ۱۹۱۷ متفقین فقط برای سه ماه سوخت داشتند لذا عدم همکاری استاندارد اویل موجب میشد که این موجودی در اول مارس ۱۹۱۸ به صفر برسد .

آمریکا که در نوامبر ۱۹۱۷ پنجاه و شش هزار تون سوخت تحویل متفقین داده بود در فوریه ۱۹۱۸ این مقدار را به ۲۹ هزار تون رسانید در حالیکه مصرف ماهیانه متفقین ۷۵ هزار تون در ماه بود .

کمیود سوخت فرانسه را به شکست تهدید میکرد لذا ژرژ کلمانسو نخست وزیر فرانسه در ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ در ضمن يك تلگراف به ویلسون رئیس

۱- جنگ سرد نفت تألیف پیر فوئتن .

جمهور آمریکا اعلام داشت که: «کمبود سوخت ارتش ما را سریعاً از پادرمیآورد و ما را بیک صلح غیر قابل قبول برای متفقین میکشاند. رئیس جمهور باید یک ظرفیت اضافی معادل یکصد هزار تون دائمی بارگیری شده را برای ارتش فرانسه از کمپانیهای نفت بگیرد... برای جلوگیری از شکست متفقین لازم است که فرانسه... سوخت لازم را که باندازه خون در جنگهای فردا مؤثر است در اختیار داشته باشد» (۱).

دولت ایالات متحده آمریکا از هفتم آوریل ۱۹۱۷ بِنفع متفقین علیه آلمان وارد جنگ شده بود و از لحاظ حفظ حیثیت خود بایستی به متفقین کمک مینمود. ایدآلیسم ویلسون نیز علاوه بر این موجب شد که رئیس جمهور، گروه نفتی استاندارداویل و شخص روکفلر را تحت فشار قرار دهد و جریان کافی نفت آمریکا را از نو بسمت اروپا برقرار نماید.

از سوی دیگر، «در اثناء جنگ متفقین اروپائی از جمله انگلستان از ایالات متحده آمریکا وام گرفتند و از اینرو آینده خود را برهن گذاشتند. بدین طریق، ایالات متحده که در سال ۱۹۱۴ تقریباً چهار میلیارد دلار به اروپائیان بدهکار بود در سال ۱۹۱۹ در حدود ده میلیارد دلار از ایشان طلبکار شد. میزان صادرات ایالات متحده نیز بنوبه خود در خلال سنوات ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از دو میلیارد دلار به شش میلیارد افزایش یافت» (۲).

با این تفصیلات آمریکائیها و کمپانیهای نفتی آمریکا بخود امید میدادند که پس از جنگ نفت عثمانی را به چنگ بیاورند. این بود که پس از جنگ برای به امضاء رساندن امتیازی که چستر مطالبه کرده بود با دولت ترکیه وارد مذاکره شدند ولی این مذاکرات دامنه اختلافات آمریکا و انگلستان را بحد اعلای خود رسانید.

در این عهد دولت فرانسه از میان تمام سرزمینهایی که، طبق قرارداد سایکس-پیکو (۳) برای خود پیش بینی نموده بود فقط سوریه را تصرف کرد اما بجای ولایت موصل ۲۵ درصد از نفت عراق را که پیش از جنگ به دو بچ بانک تعلق داشت انتخاب نمود. این تصمیم در کنفرانس سانرمو (۴) در ۲۴ آوریل ۱۹۲۰ اتخاذ شد که در آن، سرجان کدمن (۵)، رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران، به نمایندگی سیاسی انگلیس حضور یافته بود.

۱- جنگ سرد نفت.

۲- تاریخ جهان نو تألیف رابرت روزول بالمر آمریکائی.

3 — Sykes-Picot.

4 — San Remo.

5 — Sir John Cadman.

آمریکائیا از این جریان بیش از پیش برافروختند «چنانکه بیم جنگ قریب الوقوعی میان انگلیس و آمریکا میرفت» (۱) .

سرانجام مبارزات آمریکا و انگلیس در نهم آوریل ۱۹۲۳ بدین طریق حل شد که «امتیاز دیگری برای استخراج نفت و سایر معادن و ایجاد راه آهن در ناحیه‌ای بعرض بیست کیلومتر از دو سمت راهی بطول قریب سه هزار کیلومتر که از آنکارا شروع شده بطرف سیواس و خارپوت و دیاربکر و موصل تا مرز ایران میرفت به آقای چستر مدیر شرکت عمرانی آمریکا و عثمانی دادند و رضایت او را جلب نمودند» (۲) .

بدین طریق موصل و نفت آن منطقه در جزو امتیاز چستر قرار میگرفت. اما انگلیسها که بهیچوجه حاضر به چنین وضعی نبودند با کمپانی آمریکائی اختلاف جدیدی پیدا نمودند و تمام کوشش خود را بکار بستند تا آنکه مجمع اتفاق ملل در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ موصل را جزو خاک عراق شناخت. بدین طریق حتی که چستر بر طبق امتیازنامه بدست آورده بود از میان رفت. باید در نظر داشت که انگلستان در این زمان بعنوان قیم دولت جدید عراق معین شده بود .

شکست آمریکائیها در این زمینه فعالیت کمپانیهای نفتی ایالات متحده را متوقف ساخت . انگلیسها با تکیه حق قیمومتی که جامعه ملل برای ایشان بر دولت جدید عراق شناخته بود با ورود کمپانیهای نفتی آمریکا به عراق مبارزه میکردند و آمریکائیها نیز با پیش کشیدن سیاست آزادی تجارت و مدافعه از «اصل در باز» سیاست انحصار طلبی انگلیس و فرانسه حمله مینمودند. دولت ایالات متحده میگفت که در کشورهای تحت قیمومت، تمام ملیتها، از تمام کشورها، باید از حقوق مساوی برخوردار شوند و امتیازات اقتصادی نباید در انحصار دولت خاصی قرار گیرد .

از سوی دیگر ، برای حل اختلافات بر سر نفت عراق ، در سال ۱۹۲۲، رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران، رئیس کمپانی استاندارد اوپیل اف نیوجرسی را دعوت نمود که با نمایندگان تورکیش پترولیوم کمپانی تماس بگیرد . این تماسها نیز سرشار از مشاجرات و طعنهکاریهای طرفین بود. آمریکائیها مایل بودند که حدود امتیاز تورکیش پترولیوم کمپانی را بسیار محدود کنند ولی انگلیس و فرانسه زیر بار نمیرفتند تا آنکه در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۸ قراردادی بنام قرارداد خط قرمز میان شش کمپانی ذینفع بطور قطع بوجود آمد که در میان آنها دو کمپانی

۱ - جنگ سرد نفت تألیف پیرفونتن .

۲ - تاریخ خاورمیانه ، تألیف ژرژ لنچافسکی آمریکائی .

استاندارد اوپل اف نیوجرسی و سوکونی و اکیوم ملیت آمریکائی داشتند. در این قرارداد، طبق نقشه‌ای که هیئت نمایندگی فرانسه پیشنهاد نموده بود، سرحدات سابق امپراتوری عثمانی را که علاوه بر ترکیه کنونی شامل عراق، سوریه و شبه جزیره عربستان میشد، با استثنای کویت، با خط قرمز محدود نموده و فعالیت انفرادی هر یک از کمپانیهای شرکت جدید نفت عراق از جمله شرکت‌های آمریکائی را در داخل این خط قرمز ممنوع کرده بودند. پس از مشاجرات و مباحثات طولانی این ممنوعیت نیز از طرف کمپانیهای ذینفع پذیرفته شد.

غرض از این محدودیت، حفظ منافع انگلیس در برابر توسعه طلبی آمریکا بود. بدین طریق شرکت نفت عراق بوجود آمد که در ۲۴ مارس ۱۹۳۱ امتیاز جدیدی نیز در عراق بدست آورد. پس از این قرارداد آمریکائی‌ها که ۲۳٫۷۵ درصد سهام شرکت نفت عراق را از سهم انگلیس‌ها کاسته و بخود اختصاص داده بودند، اصل در باز را بباد فراموشی سپردند و خوش و خرم بر سر نفت عراق نشستند و برای فرار از محدودیت‌های قرارداد خط قرمز ب فکر فرورفتند.

بزودی در ۱۹۳۰ کمپانی آمریکائی استاندارد اوپل اف کالیفرنیا امتیاز نفت بحرین را علی‌رغم منافع بریتانیا بدست آورد و در ۱۹۳۳ برخلاف انحصاری که شرکت نفت عراق برای خود قائل شده بود همین کمپانی امتیاز نفت عربستان سعودی را در حوزه‌ای بمساحت نهصد هزار کیلومتر مربع بدست آورد. انگلیسها برآشفته شدند و بسیار کوشیدند که در این امتیاز سهم شوند ولی قرارداد خط قرمز هر نوع عملیات انفرادی را در ایالات سابق امپراتوری عثمانی چنانکه ذکر شد ممنوع نموده بود. تا آنکه یک کمپانی دیگر آمریکائی بنام تکراس در ۱۹۳۶ در برابر چشمان حسرت‌بار انگلیسها با کمپانی استاندارد در نفت عربستان شریک شد و بدین طریق شرکت کالتکس (۱) بوجود آمد. از سوی دیگر، دو کمپانی استاندارد اوپل نیوجرسی و سوکونی و اکیوم که به شرکت کالتکس بانظر حسادت مینگریستند ولی بعلت محدودیتی که قرارداد خط قرمز معین نموده بود امکان هیچ نوع اقدامی رانداشتند در اکتوبر ۱۹۴۶ با استفاده از شرایط مساعدی که در اثر جنگ بوجود آمده بود آن قرارداد را باطل اعلام نمودند و بدین طریق آنچه را که پانزده سال انتظارش را میکشیدند بدست آوردند و بقیمت پانصد میلیون دلار به ترتیب بمیزان ۳۰ درصد و ۷۰ درصد سرمایه آرامکو،

شرکت نفت آمریکا و عربستان، را از شرکت کالنتکس خریدند.
پس از عربستان سعودی رقابتهای حاد آمریکا و انگلیس در سرزمین
کویت شعله‌ور گردید. این دفعه يك شرکت آمریکائی دیگری بنام گالف (۱)
شرکت نفت انگلیس و ایران را بمبارزه میطلبید. سرانجام این دو شرکت نیز
در دسامبر ۱۹۳۳ چاره را منحصر بسازش یافتند و در ۱۹۳۴ امتیاز کلیه حقوق
نفتی کویت را مشترکاً بدست آوردند. در ۱۹۳۵، قطر کمپانی، که یکی از
شعب شرکت نفت عراق است امتیاز نفت قطر را تحصیل نمود. در اینجا نیز
کار به مشارکت گذشت.

بدین قرار تقسیم پابرجائی در منابع نفتی خاورمیانه بوجود آمده
ده سال ثابت ماند. ولی آمریکائیها هیچگاه از کوششهای مجدد باز ننشستند
و تجاوز بمنافع نفتی انگلیس و پیشرفت بسوی منابع جدید نفت خاورمیانه را
با شوق و ذوق در مخیله میپروراندند.

از سوی دیگر، هجوم سرسام آور کالاهای آمریکائی ببازارهای
جهان آنروز که قدرت جذب نداشتند موجب شد که دولتهای وحشتزده
اروپائی مرزهای خود را بروی کالاهای آمریکائی بستند و ایالات متحده
آمریکا را که دچار تولید اضافی و تنزل قیمتها و افزایش سرسام آور بیکاری
و ورشکستگی شده بود به فرو رفتن در کام يك بحران نابودکننده اقتصادی
کمک نمودند.

فرانکلین روزولت که در ۸ نوامبر ۱۹۳۲ بریاست جمهوری رسیده
بود کوشش فراوانی بخرج داد که برای رفع بحران، اقتصاد لجام گسیخته
کشور خود را زیر کنترل سیستم نیودیل درآورد (۲) ولی واکنش سخت
تر استها موجب شکست او گردید. در تعقیب این شکست بود که از آغاز
بهار ۱۹۳۷ بحران جدیدی جلوه گر شد و تعداد بیکاران به ۱۳ تا ۱۴ میلیون
نفر بالغ گردید و نمودار تولید صنعتی آمریکا به ۶۶۵۵ نزول نمود.
اما دورنمای جنگ جهانی دوم رونق جدیدی را نصیب اقتصاد بحرانزده
آمریکا کرد.

★

★ ★

1 - Gulf.

۲- به صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۱ این کتاب مراجعه شود.

جنگ جهانی دوم

و

سلطه قاطع آمریکا

این جنگ موجب شد که در بین سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۴ تولید صنعتی آمریکا در صنایع جنگی از صد درصد هم تجاوز کند و تولیدات اساسی ایالات متحده در سال آخر جنگ بطور متوسط بمیزان ۵۰ تا ۱۰۰ درصد تولیدات مربوطه

جهان در سال ۱۹۳۸ بالا برود .

بدین قرار ، قدرت مالی و صنعتی ایالات متحده آمریکا در جهان بعد از جنگ بی‌رقیب شد و پیشرفت امپریالیستی و هجوم عظیمی که سرمایه‌داری آمریکا در جنگ اول جهانی طرح ریزی کرده بود به ثمر رسید و دولت ایالات متحده امکان یافت که تا آنجا که تیغش میبیرد جای اروپای ورشکسته را در « دنیای آزاد » اشغال نماید .

جنگ جهانی دوم تعادل قوا را در تمام جهان بمسود امپریالیسم آمریکا و بزبان امپریالیسم های انگلیس و فرانسه و هلند و بلژیک بر هم زد و امپریالیسم آمریکا را بر تخت سلطنت امپریالیسم‌ها جا داد . منشور آتلانتیک سند رسمی استقرار این تعادل جدید است .

فرانکلین روزولت ، رئیس جمهور وقت آمریکا ، و وینستون چرچیل ، نخست وزیر وقت بریتانیا ، در ملاقاتی که در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ (۲۲ مرداد ۱۳۲۰) در اقیانوس اطلس بر روی کشتی بعمل آوردند نظم جدید جهان بعد از جنگ و سلطه قاطع امپریالیسم آمریکا را بر امپریالیسم بریتانیا در سندی گنجانند که بنام منشور آتلانتیک در صفحات تاریخ به ثبت رسیده است .

در این هنگام که نیروی هوایی آلمان جزیره بریتانیا را بطور سهمناکی میکوبید دولت انگلیس چاره‌ای نداشت جز آنکه دست کمک بآنطرف اقیانوس اطلس ، بسوی غول عظیم صنعت یانکی دراز نماید .

این غول عظیم زیر بال انگلیسها را گرفت و پیکر مجروح انگلیس را از زمین بلند کرد اما در برابر ، امتیازاتی طلبید و نازشتهائی خواست و جمیع خواسته‌های خود را در ضمن منشور آتلانتیک بامضاء رئیس دولت بریتانیا رسانید .

در واقع ، ماده اول منشور آتلانتیک که میگوید « دو کشور آمریکا و انگلیس بهیچوجه قصد افزایش خاک یا بنمت آوردن امتیاز دیگری را ندارند » در لفافه مبین این حکم است که دیگر انگلیسها حق ندارند قطعات عالم را دیوار کشی کنند و منابع داخل آن چهار دیواری‌ها را بخود اختصاص دهند . اینک آمریکا به اتکاء برتری شکننده قدرت مالی و

صنعتی خود پرچم ضد انحصار و استعمار غلنی را بدوش میکشد و برقراری تجارت آزاد را مطالبه مینماید و اندیشه شکست دادن حرفا و رقبا را درمیدان رقابت آزاد در سر میپروراند . ماده سوم منشور آتلانتیک مؤید این مقصود است که میگوید : « دوکشور آمریکا و انگلیس حق هرملت را در انتخاب نوع حکومتی که برای خود مناسب ببینند محترم شمرده و امیدوارند که مللی که اکنون بزور از حقوق حاکمیت و استقلال محروم شده‌اند به حقوق خود برسند » . همچنین ماده چهارم این منشور که میگوید : « کشورهای آمریکا و انگلیس بارعایت تعهداتی که اکنون برگردن گرفته‌اند خواهند کوشید که برای هر ملتی کوچک یا بزرگ و غالب یا مغلوب حق شرکت در بازرگانی بین‌المللی و دسترسی بکلیه منابع مواد اولیه که برای رقابت اقتصادی ایشان لازم است بطور مساوی تأمین گردد » . مخالفت صریح با حصاربندیها و انحصارهای استعمار غلنی امپریالیسم های استعماری را به سود امپریالیسم مالی آمریکا بیان میدارد .

بدین قرار بود که دولت ایالات متحده به تبعیت از امپریالیسم مالی آمریکا و باتکاء نیروی غول‌آسای مالی و صنعتی و فنی تراستها علیه کلیه امپریالیسم های استعماری ادعا نامه بلیغی بنام منشور آتلانتیک صادر کرد و انهدام دیوارها و شکستن انحصارها و استقرار آزادی تجارت درمیان ملتها را ضمن آن منشور بسمع امپریالیسم های استعماری رسانید و آنرا بزور با مضاعف سلطان مخلوع بریتانیائی مزین کرد . در ماده چهارم منشور ، هم از حقوق کشورهای کوچک ، هم از حقوق کشورهای بزرگ دفاع شده است . اما اینکه کشورهای کوچک « بطور مساوی با کشورهای بزرگ حق شرکت در بازرگانی بین‌المللی و دسترسی بکلیه منابع مواد اولیه را » داشته باشند بدین معنی است که امپریالیسم های استعماری انگلیس و فرانسه و هلند و بلژیک دیگر حق ندارند اقتصاد کشورهای کوچک را زیر سلطه خود بگیرند و منابع مواد اولیه آن کشورها را بخود انحصار دهند و راه را به نفوذ سرمایه‌داری آمریکا در آن مناطق محصور ببندند .

شعار آمریکا راجع به شکستن حصارهای استعماری و آزادی انتخاب نوع حکومت و آزادی شرکت در تجارت بین‌المللی و آزادی فروش مواد اولیه بهر کشور خارجی ، درحالی که ظاهراً سیاست ضد استعماری و آزادی و برابری را نمودار میساخت ، باطناً به برداشتن موانع از سر راه ماشین عظیم صنعتی آمریکا و باز کردن راه نفوذ سرمایه‌های آمریکائی به بازارهایی که تا آنوقت در انحصار امپریالیسم های استعماری بوده‌اند توجه داشت . در واقع ، شعار آزادی تجارت در جریان تاریخ امپریالیسم پیوسته در سر لوحه

برنامه تبلیغاتی هرامپریالیسم مسلطی قرار داشته است چنانکه در قرن نوزدهم دولت آزادیخواه! بریتانیا تبلیغ کننده این شعار بود. این شعار از سوی مردم ساده‌دلی را که با استعمار در جنگ و ستیزاند می‌فریفت و از سوی دیگر وسیله‌ای در اختیار نوکران امپریالیسم مسلط جدید می‌گذاشت که ارباب تازه خود را بعنوان «ضد استعمار» و «آزادیخواه» معرفی نمایند.

تبرستان

www.tabarestan.info

*

*

*

این شعار ضد استعماری که بموقع خود در مورد آمریکا بصورت منشور آتلانتیک صادر شد در دل مردم شرق نشست چون آمریکا تا آن هنگام در این منطقه از جهان از زمینه بسیار مساعدی برخوردار بود بخصوص در ایران که از ده‌ها سال پیش جزئیکی چیزی از آمریکائیها بیاد نمانده بود:

اقدامات فرهنگی و پزشکی آمریکائی‌ها در ایران و خاطراتی که ایرانیان از خدمات سیاسی و اقتصادی مورگان شوستر آمریکائی داشتند زمینه مساعدی، سرشار از حس تحسین و حقشناسی و احساس اعتماد بدولت آمریکا، در ذهن ساده دلان ایرانی بوجود آورده بود. وضع روحی ملت استعمار زده‌ای چون ملت ایران نیز بنوبه خود موجب شده بود که واکنش خدمات آمریکائی‌ها بملت ایران بدون تناسب با ارزش واقعی آن خدمات دامنه‌ای بسیار وسیع بیابد. ضدیت شوستر با قرارداد ۱۹۰۷ و مخالفت صریح دولت آمریکا با قرارداد ۱۹۱۹ بردامنه‌این خوش‌بینی و حقشناسی و اعتماد افزوده بود. خوش باوری و درعین‌حال جهل مردم از محتوی واقعی این اقدامات ظاهراً بشردوستانه بقدری بود که ملت ایران حتی فکر نمی‌کرد که ضدیت آمریکا با قرارداد ۱۹۱۹ دارای باطنی امپریالیستی و تسلط طلبانه باشد. این بود که مردم ایران سخنان مرحوم لانسینگ وزیر امور خارجه اتازونی را در پاریس و اعلامیه سفارت آمریکا را در تهران باشوق و شغف زائدالوصفی دریافت نمودند و به‌ظهور نیروی سوم عادل و حمایت‌کننده‌ای در سیاست ایران امیدوار شدند. بر مبنای همین روحیه بود که مجلس چهارم و آزادیخواهان آن زمان با دلی پر از امید به دادن نفت شمال به استنادارت اوایل و بعداً به سینکدر کمک کردند.

خاطره قرارداد ۱۹۰۷ و سازش روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران این اندیشه را در اذهان ایرانیان بوجود آورده بود که يك نیروی سومی را بمداخله

در امور ایران جلب کنند تا ناتوانی خود را در برابر انگلیس و روس با توانائی او جبران نمایند . این اندیشه بتدریج بمقیاس تمامی ملت توسعه یافت و پیوسته ثابت و پایدار باقی ماند . طرفداری افکار عمومی ملت ایران از آلمان و یلهلم دوم در جنگ اول جهانی و از آلمان هیتلری در جنگ دوم جهانی و از دولت آمریکا در طی تاریخ نیم قرن اخیر نیز مبنی بر همین رؤیایها و خیالات واهی بود .

هنگامی هم که در جریان دومین جنگ جهانی کشور ما بتوسط نیروهای روس و انگلیس اشغال شد ، ورود نیروهای آمریکائی بایران بعنوان همان نیروی سوم مورد استقبال قرار گرفت و نور امیدواری در دل‌های وحشت زده تافت هرچند که ارتش آمریکا بدون اجازه دولت ایران و بعنوان يك نیروی اشغالگر وارد کشور ما شده بود .

بی اطلاعی مردم ایران از انگیزه های نیرومندی که در بطن اقتصاد آمریکا عمل میکرد و دولت ایالات متحده را با شدت تمام بسمت تسخیر مالی کشورها میراند به انعقاد نطفه این اندیشه های امیدوار کننده کمک مینمود .

✱

✱ ✱

غائله آذربایجان نفت شمال و حزب توده

در این جریان بود که سیاست دولت شوروی در ایران مرتکب خبط و خطای بزرگی شد و بآن اعتماد و اطمینانی که در اثر اقدامات لنین در دل ملت ما بوجود آمده بود لطمه جبران ناپذیری زد . لنین که به مجرد دست یافتن به حکومت امتیازات مکتسبه تزارها را در

ایالات شمالی ایران ظالمانه و استعمارگرانه تلقی نموده و الفاء آنها را اعلام داشت ، خیال مردم این کشور را راحت کرد و سیستم حکومت شوروی را بعنوان يك سیستم ضد امپریالیستی به جهانیان شناساند . اما استالین که روش خاصی را ، بمحساب مارکسیسم - استالینسم ، در سیاست اتخاذ کرده بود اهمیتی نداد که تأخیر در فراخواندن قشون شوروی از ایران در موعد مقرر و رعایت ننمودن قراردادهای و تمهیدات موجود و موکول نمودن تخلیه ایران به شناخته شدن استقلال داخلی آذربایجان و تشکیل یافتن شرکت مختلط ایران

و شوروی برای استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال، قرارداد ۱۹۰۷ را به‌خاطر ایرانیها بیاورد و حیثیت دولت شوروی را بعنوان يك دولت ضداستعمار لکه‌دار سازد.

در این هنگام که نفت جنوب و سراسر ایالات جنوبی ایران در زیر سلطه و نفوذ قاطع بریتانیا بود اگر آذربایجان هم در زیر پوشش استقلال داخلی و نفت شمال هم در زیر سرپوش شرکت مختلط نفت زیر سلطه و نفوذ شورویها میافتاد هیچ دلیلی نمیتوانست ملت ایرانرا قانع کند که انگلیس و روس روح قرارداد ۱۹۰۷ را زنده نکرده و بر سر تقسیم ایران باهم مجدداً نساخته باشند. این ادعائی است که اخیراً مقامات مربوط بدولت آمریکا کرده و این تردید را بمراتب افزایش داده‌اند. (۱)

شاید اتکاء استالین در اتخاذ چنین رویه‌ای به «سیاست تسلیم» کمونیستهای ایرانی بوده باشد. ولی باید اذعان کرد که کمونیستها اقلیت ناچیزی را در ایران تشکیل میدادند و افکار عمومی بسیار محدودی را در زیر نفوذ خود داشتند. از این گذشته کمونیستها با اتخاذ سیاست موافقت‌آمیز با پیشنهادات شوروی راجع به استقلال داخلی آذربایجان و تشکیل شرکت مختلط نفت، ملت ایرانرا دچار يك شوک روحی ساخته و افکار عمومی را علیه خود تحریک نموده بودند. از آن‌پس حزب توده بعنوان يك حزب روسی شناخته میشد نه حزب ملی و این خود بزرگترین ضربات را به حیثیت آن حزب وارد ساخت.

در اینجا محتاج به تذکر این مسئله اساسی هستیم که تمامیت ارضی يك مملکت تا موقعی که حدود و ثغور ملتها در شکلی از اشکال حکومت جهانی و در نوعی از برادری و برابری مستحیل نشده اهمیت اساسی خود را از دست نخواهد داد و تابع ایدئولوژیها و طرفداریهای مسلکی و همکاریهای بین‌المللی نخواهد شد. مگر نه اینست که آقای خروشچف، نخست‌وزیر وقت شوروی، در برابر تقاضاهای ارضی چینی‌ها دولت چین را تهدید به جنگ نمود؟ (۲). مگر این هر دو دولت در زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم نیستند؟ پس چرا دولت شوروی با تمام قدرت خود از مرزهای تاریخی روس، آنها را از مرزهای غیر ملی،

۱- خبر مربوطه در روزنامه اطلاعات بتاريخ ۳۳۲۲۸ از قول دریفوس سفیر کبیر اسبق آمریکا در ایران درج شده است.

۲- روزنامه کیهان بتاريخ ۳۳۶۲۵ و مصاحبه خروشچف در این باره بایک هیئت پارلمانی ژاپنی مراجعه شود.

دفاع میکند اگرچه این مرزها از طریق تجاوزات نامشروع ترارها ترسیم شده باشد؟. اما حزب توده نتوانست یا نخواست این اصل مسلم را رعایت کند و برای ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم حدودی در نظر بگیرد. در حقیقت، وظیفه ملی حزب توده ایجاب میکرد که از سیاست استالین انتقاد کند و به بهانه پیروی از انترناسیونالیسم کمونیستی حدود و ثغور ملی را فدا نماید.

درواقع، اگر بنا باشد که دولتهای نیرومند کمونیست چون کمونیست هستند همه چیز را بگیرند و احزاب کوچک کمونیستی نیز چون کمونیست هستند همه چیز را بدهند، مارکسیسم تا حد یک وسیله برای فریب دادن ملت‌های کوچک تنزل خواهد کرد.

متأسفانه در یکصد سال اخیر تاریخ ایران تمام جریانات روشنفکری از «سیاست تسلیم» پیروی کرده و حزب توده نیز از این جریانات روشنفکری انحراف آمیز جدا نبوده است. در طی این فاصله زمانی روشنفکران ایران در اثر فریفتگی و احساس تمایل به یک سیستم و یک تمدن بکلی اختیار از کف داده و به نمایندگی دولتی آن سیستم یا آن تمدن تسلیم محض شده‌اند. مثلاً میرزا حسین‌خان سپهسالار که فریفته تمدن بریتانیا بود استقلال ایران را با جمیع حقوق ملی و دولتی در ضمن قرارداد رویتز صمیمانه به انگلیسها تقدیم کرد. سیاست تسلیم و تفویض حزب توده ایران نیز به نمایندگی دولتی کمونیسم آنروز کیفیتی جز این نداشت.

این چیزها را توده‌های مردم ایران هم در آن عهد و هم در این عهد بخوبی درک میکردند و طبیعتاً خود را از این جریانها جدا حس مینمودند چون از ایدئولوژیها و انحرافات ایدئولوژیک بهره‌ای نداشتند. بدین ترتیب بود که حزب توده در اثر آنکه مارکسیسم را وسیله‌ای برای تبعیت بی‌چون و چرا از سیاست ملی استالین قرار داده بود بیشتر بعنوان یک حزب روسی شناخته شد تا یک حزب ملی و بدین قرار بود که این حزب سیاسی ماهیت حزبی خود را از دست‌داد و بصورت یک فرقه و یک «سکت» درآمد و در دام مخوف سکتاریسم افتاد و از مردم مجزا شد.

در چنین اوضاع و احوالی سیاست دولت آمریکا درست در جهت عکس عمل کرد و با پشتیبانی از دولت ایران در شورای امنیت سازمان ملل و اعمال فشارهای دیپلماتیک بدولت شوروی شهرت کاذب ضد استعماری خود را در مشرق زمین، افسانه‌ای ساخت.

معلوم نیست که اگر فشار آمریکا نبود یا دولت شوروی آماده برای جنگ میبود روابط ایران و شوروی بچه صورتی درمی‌آمد. آیا دولت

استالین بر سر غفل آمده از ایران میرفت یا به لجاج در کوتاه نظریهای انحراف آمیز خود ادامه داده در ایران میماند و یک ملت را به جنگ علیه شورویها تحریک میکرد. ولی آنچه معلوم است اینستکه رفتن قشون شوروی از ایران، به صحیح یا به غلط، بحساب دولت آمریکا گذاشته شد و آمریکا، برخلاف واقع، بصورت قهرمان استقلال ملل شرق درآمد در حالیکه سفیر آمریکا در جریان غائله آذربایجان با اطلاع شاهنشاه رسانده بود که دولت آمریکا برای خاطر آذربایجان با دولت شوروی جنگ نخواهد کرد (۱). بهر حال هر چه بود در تعقیب این جریانها ایرانیها در نهایت اطمینان به آغوش آمریکائیا افتادند و این گناه سیاست استالین بود.

دولت و سرمایه داری آمریکا بر روی یک چنین زمینه حاصلخیزی باجرای سیاست امپریالیستی خود در کشورما و سایر کشورهای خاورمیانه پرداخت. اما چه کاشت و چه حاصل برداشت؟

*

* *

تاکتیک وهن آور و استراتژی تجاوز کارانه آمریکا در ایران

بنگاه آمریکائی خاور نزدیک که از ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ در ایران شروع بکار نمود یک تاکتیک یعنی روش عملی و یک استراتژی یعنی هدف غائی داشت. تاکتیک این بنگاه بمنظور جلب افکار عمومی و ایجاد زمینه مساعدتری برای رسیدن به هدف نهائی بود ولی عملاً زمینه

مساعد قبلی را هم خراب نمود. در واقع اگر آمریکائیا به صورت و محتوی برنامه این بنگاه دایر به «آموزش آشپزی و خیاطی و پرورش اطفال بزنان روستائی و دادن دستورات عملی به کشاورزان و ملاقات با روستائیان و حل مشکلات ایشان و تشویق آنان به استفاده از ماشین آلات جدید و اقدامات دیگر جهت تهیه علوفه و چراگاههای مصنوعی و آزمایشات برای تهیه انواع بیشتر سبزیجات و میوجات و پرورش درختان میوه دار و حفر چاههای عمیق و تهیه بندرهای اصلاح شده برای دانشکده کشاورزی و تهیه طرحهای عمرانی برای روستاها و اصلاح وضع آب آشامیدنی دهات» توجه بیشتری میکردند و

۱ - از کتاب «مأموریت برای وطنم» تألیف شاهنشاه.

محتوی تجاوزآمیز این برنامه را بحق حاکمیت دولت ایران و داعیه رهبری دولت آمریکا را، آنهم در این سطح پست، که در این محتوی بچشم میخورد، مورد توجه عاقلانه‌ای قرار میدادند و نتیجتاً واکنش شدید ملت مغرور ایران را در برابر این داعیه تجاوزکارانه و توهین‌آمیز پیش‌بینی مینمودند هیچگاه بفوریت با چنین ناکامی و شکستی مواجه نمیشدند.

درحقیقت، مداخلهٔ بنگاه خاور نزدیک در این گونه امور که اختصاص به سازمانهای عمومی مملکت دارد، آنهم در کشوری که باتمام توسعه نیافتگی اقتصادی خود دارای هزاران متخصص تحصیل کرده می‌باشد، ممکن نبود که از نظر مردم بعنوان یک نیت خیرخواهانه تلقی گردد.

خدمات آقای دکتر بنت‌ایوری مستشار آمریکائی در وزارت بهداشتی را نیز باید از لحاظ کیفی دز جزو همین کمکهای مشکوک بحساب آورد چون « سازمان دادن صحیح بوزارت بهداشتی و مبارزه با امراض واگیردار و مالاریا و تیفوس و تب راجمه و خشکاندن باطلاحها و تلقیح بر ضد آبله و دیفتری و حصه و مبارزه با بیماریهای چشم و تهیهٔ آب مشروب سالم و تربیت کارمندان فنی» که در جزو خدمات او بحساب گذاشته شده چیزی نبوده است که از عهدهٔ سازمان وزارت بهداشتی و اطباء تحصیل کرده‌ای که در اختیار این سازمان هستند بر نیاید. البته اگر این وجود محترم چنین ادعائی را در جنبه مینمود موجب تعجبی نمیشد چون آن کشوریست دکتر تحصیل کردهٔ حبشی در اختیار ندارد ولی در ایران که تا بحال هزاران دانشجو بخارج فرستاده و صدها طبیب در داخله پرورش داده طبیعی بود که چنین داعیه‌ای با استهزاء عموم مردم مواجه گردد.

ظاهر توهین‌آمیز و باطن سخره‌انگیز این نوع اقدامات، در موضوع خرهای قیرسی در حد اعلا درخشندگی متجلی شده است. شاید منظور آمریکائیه از این عمل، الغاء شبهه بملت ایران بوده که عقب ماندگی او را نه از جهت تعویق در انقلاب صنعتی، بلکه بعلت منحنط بودن نژاد الاغهی ایرانی جلوه گر سازند. شاید کارشناسان فنی یک کمپانی آمریکائی در برابر خدمات خود در قبرس، بجای دلار، خر تحویل گرفته بوده و به آب کردن آنها درجائی دیگر اجبار داشته‌اند. بهر حال آمریکائیه حق نداشتند که به ثمر بخشی چنین برنامه‌ای در زادگاه ایرانیان هوشمند امیدوار باشند.

آمریکائیه پس از خاتمهٔ جنگ جهانی دوم بدون مطالعهٔ صحیح در احوال ملل شرق و بمنظور نفوذ سیاسی در کشورهای توسعه نیافته برنامه‌های عمومی مشترکی طرح نمودند و در نظر نگرفتند که در میان

کشورهای توسعه نیافته بعضی مانند ایران فقط از لحاظ تمدن صنعتی عقب افتادگی دارند و شاید از لحاظ فهم و درک و هوش و رشد قوای روحی و عقلانی از بسیاری از ملل راقیه جلوتر باشند. داعیه آمریکائیهها راجع به آموزش غذاپختن یا لباس دوختن یا مستراح ساختن و راه آب کشیدن و شروع اصلاحات از اصلاح تژاد الاغها ناشی از همین بی اطلاعی و بی دانی ایشان بوده والا اگر آنها میدانستند که ایرانیان از هزاران سال پیش ، از آن هنگامی که اجداد آمریکائیهها در اروپا گوشت گراز را نپخته میخوردند ، خوراک پختن را آموخته بوده اند یا اگر اطلاع داشتند که تلقیح ضد آبله از زمان امیرکبیر در این مملکت وارد شده ، یا میدانستند که از زمان رضاشاه دانشکده نسبتاً مجهزی در ایران بوجود آمده که صدها مهندس کشاورزی تربیت نموده و از همان زمان برای خشکاندن باطلاقها و مبارزه با مالاریا/مبارزاتی آغاز شده که متناسب با اثربخشی داروها و متدهای وقت نتایجی نیز حاصل نموده بوده است مز تکب چنین اشتباهات وخیم وموهنی نمیشدند . در واقع ، اگر داروها وسموم حشره کش مؤثری در سالهای جنگ و بعداز جنگ ساخته شد که امکان ریشه کن کردن مالاریا درشمال و جنوب کشور را در اختیار ایرانیان نیز گذاشت ربطی به آمریکائیهها وحضور آقای دکتر بنت ایوری در وزارت بهداشتی ما نمیتوانست داشته باشد . چنانکه امروز هم که آنوفل در برابر همین سموم مقاومت یافته و مالاریا سراسر جنوب را فراگرفته دلیل بی لیاقتی ما نمیتواند باشد .

از این مراتب اگر بگذریم و جریان کمکهای فنی آمریکا را صرفاً از نظر فنی مطالعه کنیم باز هم به نتایج اسفانگیزی خواهیم رسید . مثلاً اقدامات ناشیانه آمریکائیهها خصوصاً در زمینه اصلاح تژاد حیوانات برای کشور ما بی زیان نبوده است . در واقع ، آوردن خرهای قبرسی را بایران از نظر فنی باید یک عمل بی مطالعه و یک ناشیگری و بی دانی اوحشتناک تلقی کرد چون سرانجام معلوم نشد که با وجود انواع الاغهای مرغوب در ایران ، از الاغ شیرازی تندرو و الاغ بندری گرفته تا الاغهای قوی هیکل همدانی ، چه احتیاجی آقایان آمریکائیهها را وادار کرد که الاغهای بدبخت قبرسی را با آنهمه دنک و فنک بکشور ما وارد نمایند و آنهمه سروصدای خنده دار درباره بشردوستی خود براه بیندازند .

اما راجع به اقدامات مستشاران دامپروری ، ملت ایران چنین عقیده دارد که این آقایان علاوه بر نادانی و بی دانی ، بی غرض و مرض هم نبوده اند . مثلاً در مورد پرورش و اصلاح تژاد گوسفند خطای آمریکائیهها را

نمیشود ندیده گرفت :

ایران دارای ۲۵ تا ۳۰ میلیون گوسفند است از بیش از بیست نژاد مختلف و متنوع ، از نژادهای مرغوب گوشتی و پشمی و پوستی ، که در میان آنها بعضی نژادها در طول هزاران سال زد و خورد با شرایط محیطی و در اثر سلکسیون طبیعی صاحب خصوصیات ممتاز و منحصر بفردی شده‌اند که در دنیا بی نظیر است ، خصوصاً پشم مرغوب گوسفندان ایرانی که دارای استاندارد خاص و در نوع خود بی نظیر و غیر قابل رقابت می باشد .

این پشم که در صنایع خاصی نظیر قالی بافی و غیره در رأس پشمهای مرغوب جهان قرار گرفته از لحاظ استاندارد میان پشم ظریف رامبویه (مورد مصرف در صنایع نساجی) و پشم ضخیم گوسفندهای دنبه دار کشورهای خارجی واقع شده ، و از این نظر ، بازار بی رقیبی در جهان دارد و کشورهای بزرگ از جمله آمریکا و آلمان و شوروی از مشتریان دائمی این نوع پشم با این استاندارد مخصوص هستند . لذا کنار گذاشتن این نوع پشم استثنائی و انحصاری و تکثیر پشم ظریف گوسفندهای رامبویه ، که بمقدار بسیار زیاد در استرالیا تولید میشود ، اصولاً معنی نداشت چون ، از نظر تجارتي ، عملی بسیار زیانبخش بود .

همچنین ، گوسفندهای پوستی ایران نیز بهترین نوع پوست قره کل را تولید میکنند که از نظر شفافیت و رنگ و جعد و گل پشم در دنیا کم نظیر است .

شکی نیست که گوسفندان ایران میبایست بطور علمی سلکسیونه شده ، نژادهای مرغوب تکثیر و نژادهای نامرغوب حذف میشدند ولی کارشناسان کم تجربه و نا آشنا به امکانات و شرایط جغرافیائی و مصلحت تجارتي ایران ، بدون توجه به اساسی ترین اصول دامداری ، برنامه جانسین ساختن گوسفندان بومی را بتوسط گوسفند پشم ظریف و بی دنبه رامبویه پیش کشیدند ، و با اعمال فشار ، تمام دستگاههای دولتی را بدنبال برنامه های غلط خود کشاندند که اگر ما بفرض محال ، صرف نظر از شرایط جغرافیائی ایران ، بدین ترتیب توفیقاتی نیز بدست میاوردیم تازه صاحب پشم ظریفی میشدیم که بهیچوجه قابل رقابت با تولید فراوان استرالیائیها نمیتوانست باشد .

این برنامه پانزده سال وقت مملکت را ضایع و فعالیت دستگاههای مختلف دولتی را بی ثمر ساخت . خوشبختانه همان روستائیان و شبانانی که مورد لطف و خیرخواهی کاذب سازمان خاور نزدیک و اداره همکاریهای فنی ایالات متحده آمریکا و جناب وارن و تحت آموزش توهین آمیز آشنیزی وخیاطی و

مستراح‌سازی قرار گرفته بودند. نظرات دانشمندان آمریکائی را نپذیرفتند و زیر بار این برنامه زیان‌بخش نرفتند. تا آنکه پس از سالها اعتراض دامداران و کارشناسان ایرانی، این برنامه از عمل افتاد و جای خود را به برنامه‌های نمریخی داد که بتوسط خود ایرانیان طرح شده بود.

اما در مورد پرورش طیور، البته ما احتیاج مبرمی بیک طرح صحیح علمی برای تکثیر طیور و تعمیم مرغداری داشتیم ولی سهل‌انگاری و ناشیگری یا شاید، بقول مردم، غرض‌ورزی آمریکائیها موجب شد که با اولین بخش جوجه‌های اهدائی ایشان بیماریهای مختلف و از همه مهلک‌تر بیماری ویروسی نیوکاسل وارد کشور ما شود. این بیماری با سرعت تمام سراسر مملکت را فراگرفت و مرغ‌میری و حشنتناکی را موجب گردید که بنظر کارشناسان ایرانی بیش از پنج میلیون مرغ خانگی را از میان برد. خوشبختانه اقدام سریع و مؤثر دامپزشکان ایرانی در مؤسسه سرم و واکسن‌سازی رازی و تهیه واکسن ضد این بیماری مانع ادامه تلفات گردید.

بهر حال این بیماری که تا آن عهد در ایران وجود نداشت در اثر ناشیگری آمریکائیها وارد ایران شد و اینک مرغداران ایرانی مجبور و موظفند که اگر نمیخواهند تمام سرمایه خود را از دست بدهند کلیه طیور خود را علیه این بیماری واکسن بزنند.

در مورد اصلاح نژاد گاو نیز هنوز کسی نتوانسته است باین سؤال جواب بدهد که چرا در هر منطقه‌ای که گاو آمریکائی وارد شده، بیماریهای سل و بروسلوز (تب‌مالت) شیوع یافته است. دلائل روشنی وجود دارد که شیوع این بیماری در اثر وجود گاوهای آلوده خارجی باثبات میرساند: یکی آنکه در منطقه تهران که بزرگترین منطقه نفوذ گاو خارجی است نزدیک به نیمی از گاوها مبتلا به این دو بیماری شده‌اند. دیگر آنکه، در مناطقی که هنوز نژادهای خارجی وارد نشده‌اند گاوهای بومی کمتر مبتلا واکثر آ پاک هستند.

*

* *

شاید بشود تصور کرد که آمریکائیها در اقدام باین امور از ناشیگریهای سیاسی و فنی و عدم وقوف خود به تاریخ و تمدن ایرانی الهام گرفته باشند. یا شاید در اثر عدم توجه بوجود ده‌ها هزار دانشمند ایرانی که تحصیلات عالی خود را در کشورهای اروپائی با تمام رسانیده‌اند در اندیشه تقدیم خدمات

فنی آنهم در يك سطح بسیار پست افتاده باشند . یا شاید دانشگاههای اروپائی را صالح برای تربیت متخصص نشناخته باشند . البته شق اخیر نزدیکتر بواقعیت بنظر میآید چون رفتار آمریکائیهها در ایران در تقویت بی حساب تحصیل کرده‌های آمریکا و حمایت از ایشان برای نیل بمقامات حساس، اگر اغراض سیاسی واقتصادی را ندیده بگیریم ، این گمان را تأیید مینماید

در اینجا لازم است سخنان مرحوم جان کندی ، رئیس جمهور مقتول آمریکا ، را بشهادت طلیم که در کتاب استراتژی صلح مینویسد : « ... موقع آن رسیده تا با این حقیقت تلخ روبرو شویم که يك دانشجوی آمریکائی پس از چهار سال تحصیلات دانشگاهی بقدر يك دیپلمه اروپائی درسین هیجده یا نوزده سالگی معلومات ندارد (۱) - قسمت عمده‌ای از دبیرستانهای ماکلاسهای ریاضی عالی وحتى هندسه ندارند - هیچ دبیرستانی در کشور ما یافت نمیشود که دانشجویان ما را تا این حد (تا حد شورویها) در علوم و ریاضیات آماده سازد ولو اینکه دانشجویی یافت شود که قریحه اش نظیر انشتن ، ایدسون ، فرمی ، یا بل باشد (۲) . فقط عده بسیار ناچیزی از دیپلمه‌های ما باندازه يك سال شیمی خوانده‌اند وعده دانشجویانی که يك سال فیزیک خوانده باشند از این هم کمتر است . در حقیقت بیشتر دبیرستانهای مدارس فیزیک ندارند . مثلاً در سال ۱۹۵۷ تنها یکصد و بیست و پنج معلم فیزیک تربیت کردیم در حالیکه بیش از ۲۸ هزار دانشجوی دیپلمه داشتیم . عقب ماندگی ما در ریاضیات از این هم تکان دهنده تر است . در برنامه ده ساله شوروی بطور اجباری به اندازه پنج سال فیزیک ، پنج سال دوس زیست شناسی ، چهار سال شیمی ، يك سال هیئت و ده سال ریاضی و مثلثات و « حساب جامعه و فاضله » مقدماتی آموخته میشود در حالیکه در برنامه‌های دوازده ساله آمریکا بندرت چنین مواردی رامیتوان یافت . مدارس شوروی در سال ۱۹۵۷ بیش از يك میلیون و پانصد هزار لیسانسیه بامعلومات کامل ریاضی و جبر و هندسه و هیئت و مثلثات و حساب جامعه و فاضله مقدماتی تربیت کردند ولی عده لیسانسیه‌های ماکتر از یکصد هزار تن بود که تقریباً تمامی آنها فاقد معلومات عالی ریاضی بودند . یکی از علل این عقب ماندگی با تحقیقاتی که اداره آزمایش برنامه های تحصیلی بعمل آورد فاش شد .

۱ - این مطلب را جان کندی از قول دریا سالار آمریکائی «ریک آور» نقل کرده است .

۲ - این مطلب را از قول « اشتراوس » رئیس کمیته انرژی اتمی آمریکا نوشته است .

در مصاحبه‌ای که با دوستان و یازده تن از آموزگاران بعمل آوردند آشکار شد که یکصدوپنجاه تن از آنها بهنگام تحصیل از حساب متنفر بوده‌اند . آیا می‌توانیم آزادی انتخاب (درس) را در دبیرستانها و دانشگاههای خود موقوف کنیم و نفوذ افکار عمومی و آثار آزادی تحصیلی را محو نمائیم ؟ . ما باید از دانشمندان خود انتظار داشته باشیم تا یک رهبری نوی برای رفع بحران فرهنگی ما برقرار سازند . تنها کوشش ما نباید در جهت رفع نواقص برنامه‌ها در مورد ریاضیات و علوم جریان یابد . امروز بطور کلی ما از سایر کشورها اطلاعی نداریم . از سایر زبانها ، فرهنگ سایر کشورها و مذاهب آنان چیزی نمی‌دانیم . این امر بخصوص در مورد خاورمیانه ، آفریقا ، آسیا ، سیلان و شوروی صدق مینماید - از هر پنج دانش‌آموز دبیرستانی ما تنها دو تن بدانگاه می‌روند و این سستی و رخوتی است که باید از میان برود . استادان دانشکده‌ها و آموزگاران ما کمتر از یک لوله‌کش و مأمور تعمیر چراغ گاز آشنیخانه حقوق دریافت میدارند . این روش نباید ادامه یابد . اگر روشنفکران را مسخره و دانشمندان را ناراحت کنیم و فقط به موفقیت‌های ورزشی پاداش بدهیم آینده خیلی تاریکی در پیش خواهیم داشت « (۱) .

کاش این مقایسه را کندی با کشورهای اروپای غربی میکرد مه‌نذا همین مقایسه با شورویهم منظور ما را ادا مینماید چون نه در شوروی و نه در اروپای غربی دانشجویان از حق انتخاب درس برخوردار نیستند و اجباراً باید برنامه‌های سنگینی را که وزارت فرهنگ و دانشگاهها معین مینمایند ببینند و آزمایشات و امتحانات بیرحمانه را بگذرانند. در اروپای غربی هدف تحصیل را فدای متد نمی‌کنند ولی در آمریکا ، «متد» ، مثل غده سرطانی ، «هدف» ، را در خود فشرده و از میان برده است . آمریکائیه‌ها متدی را که ایجاد «عقد» حقارت» نماید انتخاب کرده‌اند. طبق این متد دانشجویان دانش‌آموز از آزادی کاملی برخوردار است ، میتواند درس خود را انتخاب کند و حتی اگر میل نداشت از وسط درس معلم برخاسته ، بیرون برود . اصل این متد اینست که در دانش‌آموزان ایجاد « عقد» حقارت » نمایند . پس تنبیه و تشویق را نیز از میان برده‌اند . نتیجتاً این « روش آسودگی خیال ، بقول کندی » (۲) موجب شده است که از هر پنج نفر دانش‌آموز دبیرستانی بیش از دوفنر

۲۰۱- نقل از ترجمه فارسی کتاب استراتژی صلح ، تألیف جان کندی .

قادر بادامه تحصیل در دانشکده‌ها نباشند چون حوصله تحمل علوم را ندارند .
بی‌خبری دانشمندان آمریکائی از جریانات علمی اروپا بقدری است
که اغلب پس از سالها تجسس کشمیاتی میکنند که در گذشته بتوسط
اروپائیها انجام شده بوده است .

دراین مورد لازم است از سخنان کندی در استراتژی صلح نقل قول
کنیم . او مینویسد : « در همین سالهای اخیر بود که بسیاری از لابراتوارهای
صنعتی ما پنج سال وقت و بیش از دویست هزار دلار هزینه را صرف مطالعه
و تحقیق درباره سیستم گردش ذرات الکترونی نمودند ولی وقتی که کار
مطالعه را تمام کردند تازه ملتفت شدند که این مطالعه مدتها پیش توسط روسها
صورت گرفته و نتیجه آنها در مجلات شوروی حتی پیش از آنکه دانشمندان
ما کار خود را شروع کنند منتشر گردیده و شرح داده شده است » (۱) . کندی
چنین ادامه میدهد : « ما چنین پنداشته‌ایم که ثروت بی‌مانند ما کافی است
تا فرهنگ برجسته‌ای برای فرزندان ما فراهم سازد و لی تنها مبلغ ناچیزی
که از سه در صد درآمد ملی ما تجاوز نکرده است باینکار اختصاص داده‌ایم .
این در قدرت مردم آمریکاست که نگذارند از مدارشان دانشجویانی بیرون
آیند که از ریاضی سر در نمی‌آورند یا دانشجویانی که تمام زنان هانری
هشتم را بخوبی میشناسند ولی نمیدانند که چه کشورهایی همجوار افغانستان
هستند یا دانشجویانی که فقط تحصیلات تخصصی دارند و از تمام چیز های
دیگر بی‌اطلاع میباشند و نمیتوانند در تحولات امروزی جهان شرکت
نمایند » (۲) .

*

* *

سیاست تسلیم
با توجه به سخنان شرافتمندانه جان کندی حدس
ما راجع به داعیه احتمالی آمریکائیها در مورد عدم
صلاحیت دانشگاههای اروپائی منتفی میشود و تجسس
ما در مورد علت مداخله بنگاه خاور نزدیک و صندوق
در برابر
استراتژی هجوم
مشترک و نظایر آن در امور مملکت ما لزوماً
ادامه مییابد :

۱ و ۲ - از کتاب استراتژی صلح .

در حقیقت، بررسی علل چنین جسارت اهانت‌آوری ما را باین اندیشه میاندازد که شاید واقعاً آمریکائیه‌ها کمکهای فنی را بهانه قرارداده بوده‌اند تا با حداقل مخارج و وظائف چند وزارتخانه را بعهده گرفته، سلطه و نفوذ قاطع و حق حاکمیت دولتی در کشور ما پیدا نمایند. بی‌پرده باید گفت که موافقتنامه‌هایی که در زمان حکومت آقای دکتر مصدق با اداره همکاریهای فنی ایالات متحده به امضاء رسیده است چنین حسدی را تأیید میکند.

دو تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۳۲ میان وزارت کشور ایران و اداره کل همکاریهای فنی ایالات متحده آمریکا موافقتنامه‌ای منعقد و به امضاء آقای دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور و آقای ویلیام. بی. وارن، رئیس اداره همکاریهای فنی آمریکا برای ایران، رسید و بنام «موافقتنامه عمومی کشاورزی» نامگذاری شد. مطالعه این موافقتنامه برای هر ایرانی، تأسف آور و تأثر انگیز است. در واقع هر ایرانی حق دارد از خود پرسد که مفاد این موافقتنامه از قبیل «بهبود اوضاع روستائی و ایجاد روابط بهتری بین ماجر و مستأجر یا تقویت و توسعه مؤسسات محلی دولتی و اصلاح روابط اداری بین دهات و دهستانها و بخشها و شهرستانها و استانها و دولت» (۱) چه ربطی با آمریکائیه‌ها داشته یا «برخوردار ساختن روستائیان از حداکثر اطلاعات و تجربیات فنی که اکنون در دسترس وزارتخانه‌هاست یا بتوسط این وزارتخانه‌ها، در موضوع اجرای برنامه‌های تعاونی و بهداشتی و فرهنگی و کشاورزی، در دست تهیه میباشد» (۲) و از این قبیل وظائف که در حد وزارتخانه‌های مربوطه بوده است چرا بدین سهل و سادگی بعهده آمریکائیه‌ها گذاشته شده است؟ چگونه است که «اداره کل همکاریهای فنی ایالات متحده آمریکا تقبل میکند که کارشناسان و هیئت فنی لازم را برای همکاری در اجرای برنامه تعاونی توسعه امور کشاورزی در اختیار بگذارد» (۳) ولی به بهانه این همکاری جمیع امور مربوط بروستاها را بزیر قدرت خود میکشاند و وزارتخانه‌های مربوطه را طبق موافقتنامه تحت رهبری و اداره خود قرار میدهد؟ مگر دولت ایران قادر نبود که این قبیل کارشناسان را از سازمان ملل بخواهد یا مگر دولت آمریکا نمیتوانست خدمات و کمکهای فنی خود را از طریق سازمان ملل بملت‌هایی که احتیاج باین خدمات دارند برساند؟ از این گذشته هنگامی که سطح بسیار پائین این خدمات را در نظر

۱ - موافقتنامه عمومی، بند يك از ماده ۲ . ۲ - بند ۲ از ماده ۲ .

۳ - بند يك از ماده ۳ .

آوریم حق داریم از خود بپرسیم که مگر آقای وزیر کشور برای وزن شعر بوزارت منصوب شده بوده است که « نحوه اصلاحاتی را که میتوان در اثر قانون افزایش سهم کشاورزان بعمل آورد و انتشار اطلاعات مربوط بآن در میان شوراهای روستائی » (۱) را یا « تأمین فیلمهای نافع به توسعه فرهنگ و بهبود امور اجتماعی » را (۲) یا « تهیه گفتارهای رادیویی برای پیشرفت این برنامه » را (۳) یا « عملیات آموزشی مربوطه در داخل و خارج ایران را » (۴) بعهده « صندوق مشترك توسعه امور کشاورزی ایران و آمریکا » گذاشته و آقای ویلیام . ئی . وارن را حاکم بمقدرات کشور نموده است ؟ از این گذشته ما نفهمیدیم که قرار و مدارهای نهائی دولت با آقای وارن از چه قرار بوده ، چون ، در این موافقتنامه ذکر شده است که برنامه تعاونی فوق الذکر « محدود باین مواد نخواهد بود » . چه مانعی داشت که این مواد غیر قابل ذکر را هم بمواد ذکر شده اضافه میکردند تا ابهامی پیش نیاید و تصور نشود که قرار و مدارهای نهائی در کار بوده است ؟

متأسفانه این « مبارزان ضد استعمار و ضد امپریالیسم » برای محکم ساختن جای پای آمریکائیا علاوه بر این « موافقتنامه عمومی کشاورزی » موافقتنامه دیگری را بنام « موافقتنامه اجرائی » در تاریخ ۷ تیر ۱۳۳۲ امضاء نموده اند که میان وزارت کشور و سازمان برنامه هفت ساله و بانک کشاورزی از یکطرف و اداره کل همکاریهای فنی ایالات متحده از طرف دیگر منعقد شده است .

امضاء کنندگان این موافقتنامه : آقایان غلامحسین صدیقی وزیر کشور ، احمد زنگنه رئیس سازمان برنامه ، محمدبیات رئیس بانک کشاورزی و ویلیام . ئی . وارن ، رئیس اداره همکاریهای فنی آمریکا در ایران ، در این بار سراسر کشور و مجموع ۴۲۰ هزاردهی را که « شورا تشکیل میدهند » تحت اختیار صندوق مشترك ، و در حقیقت ، در زیر نفوذ آقای وارن قرار داده اند .

اصولاً مواد این موافقتنامه از قبیل « کمک به تشکیل و ایجاد یک طبقه روستائی با استقلال اقتصادی ثابت » (۵) یا « تأمین کمک فنی ... بمنظور تقویت سازمانهای اداری و وسائل ارتباطات » (۶) یا « بذل مساعدت فنی و تعمیم تسهیلات اعتباری برای شوراها » (۷) یا « تشکیل سخنرانیا ... با شرکت فرمانداران و بخشداران و کارشناسان امور عمرانی شهرستان » (۸) که از حقوق

۱ و ۲ و ۳ - جزء ب و ج و د از بند ۲ از ماده ۳ .

۴ - بند ۳ از ماده ۳ .

۵ - بند یک از ماده ۳ . ۶ - بند ۲ از ماده ۳ . ۷ - بند ۳ از ماده ۳ .

۸ - جزء الف از بند یک از ماده ۴ .

مسلم ووظائف ابتدائی وزارت کشور و سازمان برنامه و بانک کشاورزیست چه معضل وجه مشکلی درخود نهفته داشته است که جلب همکاریهای کارکنان فنی خارجی را آنهم باین صورت خطرناک الزام آور نموده باشد ؟ . وزارت کشور بچه دلیل موجهی تعهد میکند که « بکلیه فرمانداران دستور خواهد داد که در این زمینه با اداره کل همکاریهای فنی کشورهای متحده آمریکا تشریک مساعی نمایند » ؟ (۱) و خود را در اختیار آقای وارن ، معاون سابق وزارت کشور آمریکا ، بگذارند .

قراربراین شده بود که « در این کنفرانسها اوراق و جزواتی که مشترکاً از طرف وزارت کشور و اداره کل همکاریهای فنی ایالات متحده آمریکا بچاپ میرسد توزیع شود و فیلمهایی که اداره کل همکاریهای فنی ایالات متحده تهیه میکند بمرض نمایش گذاشته شود » (۲) . آیا تهیه فیلم یا جزوه برای وزارت کشور مانعی داشت یا ایجادیک طبقه روستائی با استقلال اقتصادی ثابت برای حکومتی که در نهایت بی باکی بعدها به کارشگرف تقسیم اراضی دست زد مشکلی لاینحل بود یا دادن اعتبارات کشاورزی بروستائیان برای بانک کشاورزی که بهمین منظور بوجود آمده است معضل طاقت فرسائی بود که یک اداره کوچک آمریکائی را جانشین سه سازمان عریض و طویل دولتی کردند ؟ . آیا آمریکائیهامگر باتمام این احوال این برنامه را اجرا نمودند یا مگر جز استهزاء و سخریه از این همه نقشه کشیها و توطئه های علیه استقلال ملی ما حاصلی برداشتند ؟ . تمام این حاتم بخشیهها ظاهراً برای سه میلیون دلاری بود که اداره همکاریهای فنی بصندوق مشترک میریخت و تحت نظر آقای وارن بمصرف میرساند . اما در واقع ، باطن امر چیز دیگری بود : سیاست دولت دکتر مصدق براین امر قرار گرفته بود که برای توفیق در مبارزه با امپریالیسم انگلیس در مورد نفت ، راه نفوذ امپریالیسم آمریکا را باز نماید . نتیجه این سیاست مستقیماً عاید آمریکا گردید . برای روشن شدن نتایج این سیاست اینک به تجزیه و تحلیل جریانات نفت ، فقط از نظر مبارزات انگلیس و آمریکا ، میپردازیم و منحصرأ جنبه خارجی آنرا در این آخرین صفحات کتاب تحت مطالعه قرار میدهیم .

★

★ ★

۱- جزء الف از بند يك از ماده ۴ .

۲- جزء ب و ج از بند يك از ماده چهار .

جدال برای تصرف منابع نفت

اندك. زمانی پس از اعلام منشور آتلانتیک
نمایندگان شرکتهای نفتی آمریکائی و انگلیسی
بکشورما هجوم آوردند بدینقرار که « در
آبانماه ۱۳۲۲ (اکتوبر ۱۹۴۳) دو نفر از
مدیران شرکت انگلیسی شل از لندن به تهران

آمده برای کسب امتیاز نفت جنوبشرقی ایران پیشنهادی بدولت تسلیم ودر
اسفندماه همان سال نمایندهای نیز از طرف شرکت آمریکائی استاندارد
واکیوم (۱) به تهران وارد شد و برای تحصیل امتیاز در همان ناحیه
پیشنهاداتی بدولت داد. ضمناً کمپانی آمریکائی سینکالر نیز اطلاع داد که
در نظر دارد پیشنهاداتی در این خصوص تسلیم دارد و سپس پیشنهاداتی نیز
تسلیم نمود نظر. باینکه اعطاء این امتیازات ایجاب می نمود که موضوع
از نظر فنی کاملاً مورد دقت قرار گیرد از طرف دولت آقایان هوور (۲)
و کورتیس (۳) که تخصص سابقه زیادی در امور مربوط به نفت داشتند
استخدام و وارد تهران گردیدند « (۴) .

بدینطریق بود که هجوم کمپانیهای نفتی آمریکائی و انگلیسی به کشور
ما آغاز شد و مبارزات سخت بین آنان نیز بدین ترتیب اعلام گردید .
در این عهد آمریکائیهامصمم شده بودند که نظم موجود در نفت
خاورمیانه را مجدداً بهم بزنند و نظم جدیدی که ضامن پیشرفت بیشتری
برای آنها باشد برقرار نمایند . منظور آمریکائیها فقط این نبود که انگلیسها را
از بدست آوردن امتیازات جدید محروم کنند بلکه علاوه بر این در نظر داشتند
که قسمتی از نفت ایران و حصه انگلیس از نفت کویت را نیز از ایشان بگیرند
و بخود اختصاص دهند .

سال ۱۹۴۳ شرایط مساعدی را بدین منظور در اختیار آمریکائیها

- ۱ - شرکت استاندارد و اکیوم از وابستگان شرکت استاندارد اوپل
نیوجرسی و شرکت نفت سوکونی و اکیوم است .
- ۲ و ۳ - Hoover و Curtis هر دو از اتباع آمریکا هستند .
هربرت هوور فعالترین عامل آمریکا در جریان اختلاف نفت بود و بتاريخ
۲۲ شهریور ۱۳۳۲ (۱۳ سپتامبر ۱۹۵۳) بعنوان مشاور مخصوص آقای دالس
در مسائل بین المللی نفت با استخدام وزارت خارجه آمریکا درآمد .
- ۴ - از سخنان آقای ساعد نخست وزیر وقت در مجلس چهاردهم
بتاریخ نوزدهم مرداد ۱۳۲۲

قرارداد چون در این سال نیازمندی انگلیس به آمریکا افزایش یافته و کمک آمریکا برای انگلیس جنبه حیاتی پیدا کرده بود .

بزودی سازمانهای مختلف آمریکا ، از سنا و جراید تادولت، با هماهنگی تمام بنای زمینه چینی را گذاردند بدینقرار که از سوئی سناورها بدانخواهی علیه شرکتهای انگلیسی نفت زبان گشودند و از سوی دیگر روزنامه ها و مجلات به روضه خوانی در اطراف مظلومیت شرکتهای آمریکائی آغاز سخن نمودند .

ترومن که در این موقع ریاست کمیسیون دفاع ملی را در سنا داشت در نقش وکیل مدافع کمپانیهای نفتی آمریکا ضمن گزارش خود به مجلس سنا در فوریه ۱۹۴۳ (بهمن ۱۳۲۱) اشعار داشت که : «نرمایه های آمریکائی باید بیش از پیش در استخراج منابع نفتی بکار افتد و ذخایر نفتی سایر کشورها خصوصاً کشورهای خاورمیانه ، باید بیش از این زیر کنترل آمریکائیها قرار گیرد » و سپس اظهار نمود که «دولت آمریکا باید به پیشرفت روز افزون شرکتهای آمریکائی و توسعه نفوذ نفتی آمریکا در خاورمیانه مجدانه کمک کند و از بکار بردن قدرت خود در این راه مضایقه ننماید .»

گزارش سناطور بروستر (۱) به مجلس سنا نیز حاکی از همین احتیاج به توسعه دامنه سرمایه گذاریهای نفتی بود. او میگفت که باوجود برابری و تساوی میزان ذخایر نفتی انگلیس و آمریکا، دولت بریتانیا بیش از ۸ درصد از مصرف متفقین را تأمین نکرده، در صورتیکه تهیه ۸۰ درصد مصرف جنگ بر عهده شرکتهای آمریکائی قرارداداشته است . نتیجتاً او پیشنهاد نمود که برای نجات آمریکا از فقر! نفتی چاره ای اندیشیده شود .

اصل مطلب این بود که آمریکا میخواست از قدرت مالی خود و ناتوانی مالی بریتانیا در زمان جنگ و پس از جنگ بهره برداری شایانی بنماید و علاوه بر بدست آوردن امتیازات جدید ، مقداری از منابع انحصاری انگلیسها در ایران و حصه انگلیسی نفت کویت و همچنین بازارهای نفت استرلینگ را بسود نفت دلار از چنگ شرکتهای نفتی انگلیسی خارج نماید .

بهبانه هجوم بمنافع نفتی انگلیس در خاورمیانه این بود که ذخائر نفتی آمریکا در طریق اتمام است . درحقیقت ، در سالهای جنگ و بعد از جنگ دوم جهانی دولت آمریکا باین اندیشه افتاده بود که منابع مواد خام استرلینگ خود را!

ذخیره نماید و منابع داخلی را دست نخورده نگاهدارد . چنین بنظر میرسد که منافع تجارתי شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا که در وتروئلا و خاورمیانه به‌استثمار منابع نفتی وسیعی اشتغال دارند انگیزه واقعی این اندیشه بوده باشد . این شرکت‌ها که از صدور نفت به آمریکا منافع سرشاری برمی‌دارند، با وجود مخارج سنگین حمل و نقل ، مصمم بودند که بمنظور افزایش سودهای سرسام‌آور خود ، نفت ارزان قیمت کشورهای خاورمیانه را بیزارهای جهان و از جمله بیزارهای آمریکای شمالی عرضه نمایند . بدین‌طریق بود که جمع کل نفت و مواد نفتی وارد بآمریکا در سال ۱۹۵۰ به‌سه برابر صدور آن بالغ شد و در برابر ۱۴ میلیون تن صادرات ، مقدار واردات مواد نفتی به ۴۵ میلیون تن بالغ گردید .

صادرات نفت خام نیز در این سال بمیزان ۴۳ میلیون تن بود در صورتیکه واردات این نوع نفت به‌چهار برابر آن یعنی به ۲۶۷ میلیون تن رسید . استخراج نفت هم در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۹ و اوایل سال ۱۹۵۰ بمقدار قابل توجهی تنزل یافت و بر میزان واردات نفت از وتروئلا و عربستان سعودی و کویت افزوده گردید .

برودی دولت آمریکا نیز بنوبه خود رسماً در جریان مبارزه وارد شد و در ژوئیه ۱۹۴۳ (تیرماه ۱۳۲۲) سازمانی بوجود آورد بنام سازمان ذخایر نفتی که وظیفه‌دار تهیه ذخایر جدید نفت خام در خارج از قاره آمریکا بود . وزیر کشور آمریکا مسترایکس (۱) بریاست این سازمان و وزرای خارجه و جنگ و دریاداری و رئیس اداره اقتصاد خارجی آمریکا بعنوان هیئت مدیره آن معین شدند .

طولی نکشید که در پانزدهم اکتوبر ۱۹۴۳ (۲۳ مهر ۱۳۲۲) آقای جیمز برنز رئیس اداره تجهیزات جنگی دولت ایالات متحده بنوبه خود علیه کمپانیهای نفتی انگلیسی اقامه دعوی کرد و ضمن گزارش خود بر رئیس جمهور صریحاً تقاضا نمود که «مذاکرات جدی و مؤکدی با انگلیسها آغاز شود تا شرکت نفت انگلیس و ایران لا اقل یک سوم معادن نفت ایران را به آمریکا واگذار نماید» . او چنین گذشتی را از جانب شرکت انگلیسی برای جبران مقدار نفتی که بصورت وام و اجاره در طی جنگ تحویل شده و همچنین برای کمک به مخارج دو بیست میلیون دلاری لوله نفتی که قرار بود از معادن ایران به حیفا کشیده شود لازم میدانست .

مقارن با این حمله تبلیغاتی ، دولت ایالات متحده رجل ورزیده‌ای

چون جیمز لاندیس را بعنوان وزیر اقتصادیات خاورمیانه معین کرد و در سفارت کبرای آمریکا در قاهره يك پست «وابسته نفت خاورمیانه» بوجود آورد. بزودی آقای ایکس وزیر کشور و رئیس سازمان ذخایر نفت در فوریه ۱۹۴۴ (بهمن ۱۳۲۲) اعلام نمود که خط لوله بزرگی بخرج دولت آمریکا از معادن نفت کشورهای مجاور خلیج فارس تا ساحل مدیترانه کشیده خواهد شد و اظهار داشت که بدین طریق «علاقه دولت آمریکا به استقرار صلح و آرامش در خاورمیانه افزایش خواهد یافت».

مفهوم مخالف اظهارات وزیر کشور این بود که البته در صورت عدم تمکین شرکتهای نفتی خارجی «صلح و آرامش در خاورمیانه در خطر خواهد افتاد». آقای وزیر کشور که مایل بود محصولات نفتی کمپانیهای خارجی را تحت کنترل در آورد شرکتهای نفتی انگلیسی و فرانسوی و هلندی را بدین طریق مورد تهدید مستقیم قرار داد. البته کمپانیهای آمریکائی عضو کارتل بین المللی نفت نیز با این تدبیر قسمتی از استقلال خود را بنفع دولت آمریکا از دست میدادند.

این حمله زیرکانه مقارن با هجوم کمپانیهای نفتی انگلیسی و آمریکائی بایران برای کسب امتیازات جدید نفت بود.

★

★ ★

بدین طریق بود که، اندکی پس از اعلام منشور آتلانتیک، آمریکائیها برای اجرای مفاد آن منشور، حملات خود را آغاز نمودند و انگلیسها نیز که در بحبوحه جنگ چاره‌ای جز تسلیم نداشتند به تلاش افتادند که تا آنجا که ممکنست از طریق افتتاح باب مذاکرات حداکثر منافع خود را نجات دهند. مذاکرات آمریکا و انگلیس بر سر منابع و ذخایر نفتی خاورمیانه از آوریل ۱۹۴۴ (فروردین ۱۳۲۳) درواشنگتون شروع شد.

«میگویند استالین در کنفرانسی که در نوامبر ۱۹۴۳ میان سران سه کشور بزرگ در تهران انعقاد یافت پیشنهاد کرده بود که موضوع استخراج و توزیع نفت خاورمیانه در بعد از جنگ هم‌اکنون مورد بحث قرار گیرد اما روزولت و چرچیل بعنوان اینکه موقع برای طرح این موضوع مناسب نیست و ممکنست در اثر این بحث اختلافاتی میان متفقین بوجود آید بحث

راجع به آنرا به بعد از جنگ موکول نموده بوده اند « (۱). با این وضع، شروع مذاکرات انگلیس و آمریکا برای استقرار نظم جدید و انجام تقسیم تازه‌ای در نفت خاورمیانه، آنهم پیش از خاتمه جنگ، و دعوت نکردن دولت شوروی باین کنفرانس، دولت اخیراً باین فکر انداخت که گویا اتحادیه‌ای از دولتین انگلیس و آمریکا برای قبضه کردن نفت خاورمیانه در حال تکوین است. دولت شوروی این اتحادیه را مستقیماً علیه منافع خود میپنداشت. این بود که موج اعتراضات و حملات، بجراید شوروی رافرا گرفت و نویسندگان این جراید، مذاکرات واشنگتن را برخلاف روح دوستی و همکاری موجود تلقی کردند. اما انگلیس و آمریکا به اتکاء به شرایط زمان جنگ باین حملات وقعی نگذاشتند و مذاکرات را ادامه دادند.

این مذاکرات بزودی در هشتم اوت ۱۹۴۴ (۱۷ مرداد ۱۳۲۳) منجر به امضاء موافقتنامه‌ای در خصوص نفت گردید. غرض آمریکا از انعقاد این موافقتنامه این بود که: « از نفت خاورمیانه سهم منصفانه‌ای بدست آورد و امتیازات مکتسبه بوسیله شرکتهای نفتی آمریکائی در عربستان سعودی رابه تصویب رسمی انگلیس برساند ... دولت انگلیس در بدو امر چندان تمایلی به افتتاح باب مذاکرات نشان نمیداد... چون مایل نبود که در حوزه نفوذ انحصاری خود حقی برای دیگران بشناسد. بعداً بریتانیا تصمیم خود را عوض کرد و به افتتاح باب مذاکرات تن درداد. میتوان گفت که این تغییر تصمیم باین جهت بود که انگلیسها میخواستند، با تأمین منافع آمریکائیها در خاورمیانه، دولت آمریکا و شرکتهای نفتی آن کشور را از تجاوز بمنافع موجود انگلیس در این منطقه باز دارند. دولت انگلیس واقف بود که در اثر جنگ جهانی مقداری از نیروی خود را بعنوان يك قدرت بزرگ از دست داده و همچنین میدانست که بزودی با شرکتهای تجارتي فوق العاده فعال آمریکائی برخورد خواهد کرد که احتمالاً به بنیاد حقوقی و نفوذ امپراتوری بریتانیا در خلیج فارس وقعی نخواهند گذاشت ... دولت انگلیس در واقع بیمناک بود که مبادا اصولاً بتوسط سازمانهای تجارتي آمریکا از تمام بازارهای جهان اخراج شود » (۲).

موافقتنامه اوت ۱۹۴۴ بر این مطلب استوار بود که باید « مقادیر نفت کافی در دسترس همه کشورهای خواهان صلح ! بقیمتهای مناسب و عادلانه !

۱ - از کتاب پنجاه سال نفت ایران تألیف آقای مصطفی فاتح.

۲ - از کتاب نفت و دولت در خاورمیانه تألیف ژرژ لنچافسکی.

قرار گیرد» (۱). البته باید در نظر داشت که منظور موافقتنامه از «کشورهای خواهان صلح» کشورهای آمریکا و انگلیس است بشرطی که «خواهان سازش بر سر تقسیم منابع نفت خاورمیانه» باشند و مقصود از «قیمت عادلانه» قیمت تمام شده نفت ایران و حصه انگلیس از نفت کویت است که با قیمت بسیار نازل کار در این منطقه و استثمار و حشمتناك کارگران در این حوزه نفتی، بسیار ارزاتر از حوزه‌های نفتی قاره آمریکا تمام میشود. آمریکاییها میخواستند که انگلیسها مقداری از نفت انحصاری خود در خاورمیانه را با قیمت «عادلانه» به کمپانیهای آمریکائی بفروشند و این چیزی نبود جز اجرای مفاد منشور آتلانتیک که انگلیسها، با وقوف کامل بر عواقب کار، از روی اجبار امضاء کرده بودند.

در حقیقت منظور نهائی این بود که انگلیسها برای «حفظ صلح و آرامش» در خاورمیانه و جلوگیری از تحریکات و تجاوزات آمریکائیها در این منطقه بناچار بایستی کمپانیهای آمریکائی را در منافع نفتی خود شریک نمایند.

علاوه بر این، دودولت موافقت کردند که مصرف و تولید نفت را در زیر کنترل کمیسیون قرار دهند مرکب از آمریکائیها و انگلیسها تا از این لحاظ نیز اختلافاتی در آینده پیش نیاید.

این موافقتنامه که اعلام کننده عقب نشینی انگلیسها بود در مجلس مبعوثان انگلیس به تصویب رسید ولی کمپانیهای نفتی آمریکا و سناتورهای وابسته بآنها که پیروزیهای مذکور در این موافقتنامه را کافی نمیدانستند بنای مخالفت را گذاشتند. ظاهراً بهانه آنها این بود که نمیخواستند رهبری يك کمیسیون دولتی را بپذیرند. بهر حال این ضدیتها و مخالفتها موجب شد که روزولت در ژانویه ۱۹۴۵ لایحه را استرداد نمود.

★

★ ★

از سوی دیگر روسها نیز که خود را در برابر امر واقع شده یافتند بنوبه خود به حمله پرداختند خصوصاً آنکه آقای ساعد نخست وزیر وقت دو نفر متخصص آمریکائی بنام هوور و کورتیس را برای مطالعه پیشنهادات

۱- از متن موافقتنامه .

کمپانیهای انگلیسی و آمریکائی و برآورد ذخایر نفتی تمام نقاط ایران استخدام کرده و لابد، باین اقدام، تقاضاهای رسیده را بانظر مساعد نگریسته بود. بدینطریق کافتارادزه نماینده دولت شوروی در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ (پانزدهم سپتامبر ۱۹۴۴) برای گرفتن امتیاز نفت شمال واردتهران شد. اما دولت ایران بیدرنک بااطلاع اورسانید که درتاریخ یازدهم شهریور تصمیم گرفته است که بررسی ومطالعه تقاضاهای خارجیان برای تحصیل امتیازات نفت، درزمان جنگ مقتضی نیست وباید بعداز تخلیه خاك ایران از قوای خارجی موکول شود. ضمناً آقای ساعد درمصحبه مطبوعاتی خود «مذاکراتی را که درواشنگتون به دل آمده وموضوع را دربلاتکلیفی وابهام قرار داده است» درجزو علی شمرد که دولت را وادار به اخذ چنین تصمیمی نموده است. مثل اینکه اومنتظر حل اختلافات آمریکا وانگلیس برسرفت ایران بوده باشد تا مذاکرات راجع بدادن امتیازات را شروع کند.

بزودی در یازدهم آذرماه ۱۳۲۳ (دوم دسامبر ۱۹۴۴) طرح پیشنهادی دایر بر ممنوعیت مذاکره برای دادن امتیاز نفت وآزادی مذاکره برای «فروش نفت وطرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج واداره میکند» (۱) ازطرف مجلس شورابملی تصویب شد وبدین طریق ورودعامل سرکوب شده ملت ایران نیز در قضایای نفت وتماایل این ملت به بهره برداری مستقلانه از نفت بنوبه خود اعلام گردید. در واقع اختلافات نفتی انگلیس و آمریکا و شرایط زمان جنگ نقطه ضعفی در تاریخ استعمار بوجود آورده بود و ملت ایران نیز با استفاده از همین نقطه ضعف تاریخی رشد سیاسی و اجتماعی خود را بعنوان يك ملت بیدار وهشیار به جهانیان اعلام نمود. حمله نفتی شوروی موجب شد که دولتین انگلیس وآمریکا مفاد قانون ممنوعیت را بپذیرند ومذاکره درباب امتیازات را در زمان جنگ موقوف نمایند ولی متأسفانه دولت شوروی برای گرفتن نفت دست به عملیاتی زد که بهیچوجه برای ملت ایران قابل قبول نبود درحالیکه اگر این دولت قبل از اقدام به چنین عملیاتی بفکر حفظ حیثیت و مقام نظری خود بعنوان یکدولت ضداستعمار میافتاد راه دیگری را انتخاب مینمود که هم حیثیت او را درنظر ایرانیان مغرور واستقلال طلب مخدوش نمینمود وهم زمینه آیرا که لنین بالغو معاهدات جابرانه وظالمانه دوران تزاری فراهم آورده بود تقویت میساخت. اما آن «راه دیگر» عبارت بود از پذیرفتن سریع تصمیم مجلس و دولت ایران وتخلیه پیش از موقع

خاك وطن ما و تقويت دولت و ملت ايران در استيفای حقوق از دست رفته خود در نفت جنوب .

دولت شوروی میتواندست قدرت و نفوذ خود را در طریق جلوگیری از دادن امتیازات به شرکتهای خارجی بکار اندازد و از هدفهای ملت ایران در طرد انگلیسها از نفت جنوب در مجامع بین المللی حمایت کند و همچنین دولت انگلیس را در جریان ملی کردن نفت از حمله نظامی بخاك ایران بر حذر دارد ، البته بعنوان دفاع از حقوق يك ملت كه سال و متمدن كه خدمات درخشانی به فرهنگ و تمدن جهان نموده است. دولت شوروی بایش گرفتن چنین روشی هم اعتماد ملت ایران را جلب مینمود و خیال ما را از آن جانب راحت میساخت ، هم حیثیت بین المللی خود را بعنوان يك دولت ضد استعمار تقویت مینمود . متأسفانه استالین بی باک دست باعمال ناشایستی زد كه نه تنها ما را از مقاصد آتی دولت شوروی دچار بیم و هراس ساخت بلکه دولت شوروی را در جزو دولتهائی كه برای رسیدن بمقاصد مادی خود به اقدامات تجاوزكارانه دست میزنند بدینا و بملت ایران معرفی نمود . ماهیچوقت چنین توقعی را از دولت شوروی نداشتیم و اینك سالهای متمادی لازم است كه كمكهای بی شائبه و دوستیهای برادرانه و آدمی متشانه آن دولت بتواند رغب و هراس ما را از میان ببرد و ما را بدوستی دولت شوروی و ماهیت واقعی ضد استعماری آن دولت امیدوار و مطمئن سازد .

بهر حال پیشنهادات استالین بدولت ایران روابط ملت ما را با آن دولت وارد خطرناكترین مراحل تاریخ خود نمود و گرونگهداشتن خاك آذربایجان برای گرفتن نفت نه تنها لطمه عظیمی به مقام دولت شوروی وارد ساخت بلکه حیثیت رقیب مستقیم او دولت ایالات متحده آمریکا را ، كه در نهایت شدت باتهاجم روسها به مقابله برخاست و برای تخلیه خاك ایران روسها اولتیماتوم داد، بمراتب افزایش بخشید . این سیاست دولت شوروی در تعیین سرنوشت ما تأثیر بسزائی داشت چه دولتهای ایران را بدون استثناء بدامن آمریکا و انگلیس انداخت .

روز بعد از تصویب طرح ممنوعیت ، آقای غلامحسین رحیمیان نماینده قوچان در جلسه دوازدهم آذر ۱۳۲۳ (سوم دسامبر ۱۹۴۴) طرحی را برای الغای امتیاز نفت جنوب به مجلس داد كه بنابه صلاح دید زعما در مجلس مطرح نشد ولی بنوبه خود سر رسیدن فرصتی را اعلام میكرد كه ملت ایران در اثراختلافات دوغول عظیم امپریالیسم برای نجات از زیر بار استعمار و استثمار بدست

آورده بود .

اندکی بیش از دو سال بعد بتاريخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ (چهارم آوریل ۱۹۴۶) موافقتنامه‌ای بین دولت ایران و سفیر اتحاد جماهیر شوروی بامضاء رسید که تشکیل يك شرکت مختلط ایران و شوروی را برای استخراج نفت شمال پیش بینی نموده و انعقاد قرارداد و اجرای آنرا منوط به تصویب مجلس شورایی ملی ساخت .

تبرستان

www.tabarestan.info

★ ★

در این خلال مذاکرات و اشنگتون بین دو دولت آمریکا و انگلیس برای انعقاد موافقتنامه جدیدی که مورد تصویب کمیانیها و سناتورهای قرار گیرد ادامه یافت تا در دوم مهر ۱۳۲۴ (۲۴ سپتامبر ۱۹۴۵) این موافقتنامه بامضاء طرفین رسید .

در این موافقتنامه دولتین پذیرفته بودند که اصل برابری و تساوی را در تحصیل امتیازات نفتی جدید رعایت نموده ، « کلیه قراردادهای امتیاز را معتبر شناخته و حقوقی را که بطور قانونی (۱) بدست آمده است محترم شمارند تا احتمال هرگونه تجاوز مستقیم و غیر مستقیمی باین قبیل قراردادهای و حقوق از میان برود » (۲) و ضمناً تعهد کرده بودند که مقادیر کافی نفت در دسترس بازرگانی بین‌المللی و « اتباع دو کشور » بدون هیچگونه تبعیضی بگذارند و مطالعه و بررسی امور نفت را تحت نظر يك کمیسیون مختلط که از سه عضو آمریکائی و سه عضو انگلیسی ترکیب خواهد یافت قرار دهند و هماهنگ ساختن عملیات نفتی دو کشور را بعهده این کمیسیون بگذارند .

در اینجا باید یادآوری کرد که نفوذ دولت انگلیس در کشورهای خاورمیانه بهره‌برداری بی‌درسر آمریکائی‌ها را از نفت عربستان سعودی و نفت بحرین موکول به همکاری و رضایت آن دولت مینمود .

چند سال بعد از این جریانات نهانی ، مخبر روزنامه‌ی الاهرام بتاريخ ۲۴ و ۳۱ از لندن چنین گزارش داد : « محافل مطلع در لندن اظهار میدارند که در ماه مه ۱۹۴۵ يك قرارداد سری بین آمریکا و انگلیس برای تقسیم تقریبی منابع نفتی خاورمیانه بامضاء رسیده و ضمن این قرارداد موافقت شده

۱ - یعنی با زور و دسیسه کاری . ۲ - نفت و دولت ، ژرژ لنگچافسکی .

است که انگلیس به تنهایی به بهره برداری از نفت ایران ادامه دهد و آمریکا هم به تنهایی استخراج نفت کشور سعودی را در انحصار داشته باشد»

این قرارداد نیز که مورد موافقت شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا چون استاندارد اویل نیوجرسی و آمریکن پترولیوم اینستیتوت قرار گرفت در اثر ضدیت شدید کمپانیهای دیگر نفتی آمریکا که از تسلط شرکتهای بزرگ نفتی بیمناک بودند در مجلس سنای آمریکا معوق ماند.

مداخله سازمانهای بین المللی نیز در این عهد برای حل اختلافات بشکل دیگر، مواجه با عدم موفقیت گردید: اتحادیه بین المللی تعاونی که در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل مشورتی دارد در شانزدهمین کنگره خود که بین پانزدهم و هیجدهم مهرماه ۱۳۲۵ (هفتم و دهم اکتوبر ۱۹۴۶) در زوریخ منعقد شد ضمن تصویب قطعنامه ای پیشنهاد کرد که اداره کلیه منابع نفتی جهان، و در وهله اول، منابع نفت خاورمیانه، به عهده سازمان ملل واگذار شود. این قطعنامه در مردادماه ۱۳۲۶ (اوت ۱۹۴۷) مورد بررسی شورا قرار گرفت ولی مباحثات به نتیجه ای نرسید. از سوی دیگر کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری نیز که سال ۱۹۴۸ در پراگ تشکیل یافت بنوبه خود قطعنامه ای صادر کرد که کنترل بین المللی «انحصارهای سرمایه داری خصوصی و دولتی نفت» را توصیه مینمود. این قطعنامه هم در دوازدهمین دوره اجلاسیه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل در فوریه ۱۹۵۱ مورد بررسی قرار گرفت و با مخالفت شدید نماینده انگلیس مواجه شد و بنا به پیشنهاد او از دستور شورا خارج گردید.

اما در این فاصله کمپانیهای نفتی آمریکا و انگلیس در اثر مذاکرات خصوصی براه حل قانع کننده ای رسیده و موضوع قرارداد بین دولتی و مداخله سازمانهای بین المللی را اصولاً منتفی نموده بودند.

این توافق خصوصی که در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۴ ه. ش) بین اعضای کارتل بین المللی نفت بوجود آمد از یک سوزنایت اعضای آمریکائی کارتل را جلب نمود و از سوی دیگر کمپانیهای مستقل آمریکائی را هم راضی و قانع ساخت. بدین معنی که شرکت نفت انگلیس و ایران با شریک ساختن کمپانیهای آمریکائی عضو کارتل در محصولات نفتی ایران و سهم انگلیس از نفت کویت بمیزان معین، موفق شد که لااقل برای مدت محدودی توفان اختلافات را فرونشاند. اعضای کارتل نیز موفق شدند که با آزاد گذاشتن شرکتهای مستقل آمریکائی نفت در گرفتن امتیاز استخراج در مناطق بیطرف عربستان از کویت و عربستان سعودی، در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸، سروصدای آنها را

بخواهاند .

موضوع موافقتنامه شرکت نفت انگلیس و ایرلن و شرکتهای آمریکائی بدین قرار بود که شرکت انگلیسی مقداری از نفت استخراجی خود را بقیمت تمام شده بدو شرکت استاندارد اوپل اف نیوجرسی و سوکونی و اکیوم برای مدت ۲۰ سال بفروشد . شرکت نفت ایران و انگلیس بعداً ضمن موافقتنامه دیگری تقبل کرد که قریب ۲۰ درصد بیش از میزان مقرر در موافقتنامه قبلی از نفت خود را با همان شرایط تحویل شرکتهای آمریکائی بدهد .

علاوه بر سازش فوق ، در همین زمان ، شرکتهای نفتی آمریکائی و انگلیسی موافقت کردند که لوله نفتی از خلیج فارس بدریای مدیترانه بخرج خود بکشند . بدینقرار بود که شرکت میدل ایست پایپ لاین بوجود آید که ۶۰ درصد سهام آن بشرکت نفت انگلیس و ایران و ۴۰ درصد بقیه بدو شرکت آمریکائی مذکور در فوق تعلق داشت .



جدال برای تصرف بازارها

مبارزات شرکتهای نفتی انگلیس و آمریکا برای بدست آوردن بازارهای فروش نیز که بطور مستمر جریان داشت پس از سال ۱۹۴۷ شدت بیشتری پیدا نمود . در اینجا باید یادآور

شد که بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی ، انگلستان آن امکاناتی را که بتواند احتیاجات نفتی بازارهای اروپای غربی را تأمین نماید در اختیار نداشت بطوریکه قادر نبود بیش از پنج میلیون تن نفت در آن کشورها برای فروش عرضه نماید . لذا طبیعتاً این بازارهای عظیم نصیب شرکتهای نفتی آمریکائی گردید . اما آمریکائیهها که احتیاجی به مصنوعات این کشورها نداشتند در برابر فروش نفت ، دلار و طلا مطالبه مینمودند در حالیکه ذخایر طلا و دلار این کشورها در اثر جنگ ته کشیده بود . بدین لحاظ ، آمریکائیهها بدادن وامهای کم‌رکن آغاز نهادند .

کشورهای اروپائی نیز بنوبه خود ، برای متوقف ساختن رشد یک چنین خطر اسیر کننده ای ، مصرف مواد نفتی خود را محدود نمودند .

از سوی دیگر ، شرکتهای نفتی انگلیسی از نوجان گرفتند و در سال ۱۹۴۷ پانزده میلیون تن بیش از سال ۱۹۴۵ مواد نفتی تولید نمودند و باتندی

تمام به اشغال بازارهای ازدست رفته اروپای غربی پرداختند .

بدین قرار بود که صادرات مواد نفتی آمریکا باین کشورها بسرعت رو به تنزل نهاد بطوری که اگر معاملات پایاپای را بحساب نیاوریم ، صادرات نفت و مواد نفتی آمریکائی که در سال ۱۹۴۵ بمیزان ده میلیون تن بالغ میشد در سال ۱۹۴۶ به ۲۳ میلیون تن و در سال ۱۹۴۷ به ۷ میلیون تن سقوط نمود .

ایجاد محدودیت در مبادله آزاد لیره استرلینگ بوسیله خزانهداری انگلستان نیز بنوبه خود به سقوط صادرات شرکتهای نفتی آمریکائی به اروپای غربی و سایر بازار های گروه استرلینگ کمک بسزائی کرد و قهرآ نفت جهانی را بدو گروه نفت دلار و نفت استرلینگ تقسیم نمود .

بقوه همین محدودیت بود که انگلستان به بیرون راندن شرکتهای نفتی آمریکا از بازارهای بعضی کشورها توفیق یافت .

بدین طریق، کلیه این کشورهای مصرف کننده نفت، نفت مورد احتیاج خود را بالیره استرلینگ خریداری نموده و دلارهای خود را برای خرید سایر کالاهای آمریکائی مورد نیاز ذخیره کردند و علاوه براین ، بمیزانی که تولید نفت در منطقه استرلینگ افزایش میافت از ورود نفت دلار به کشور خود با ایجاد محدودیتهای گمرکی وغیره جلوگیری بعمل آوردند .

بدین ترتیب بود که از اواخر سال ۱۹۴۷ بحران تولید اضافی دامگیر آمریکا شد در حالیکه تنزل قدرت پرداختی کشورهای اروپای غربی این بحران را روز بروز شدیدتر میساخت .

این عوامل موجب شد که مبارزات نفت استرلینگ و نفت دلار روز بروز شدت بیشتری بیابد . از سوئی انگلستان میکوشید که با ایجاد سدهای گمرکی و محدودیتهای ارزی ، بازارهای منطقه استرلینگ را از هجوم نفت دلار محافظت کند و از سوی دیگر، آمریکا تلاش میکرد که با دادن وامهایی بکشورهای مصرف کننده ، باین بازارها مجدداً رخنه نماید .

براین بنیاد بود که دکترین ترومن ونقشه مارشال بوجود آمد . بکمک نقشه مارشال بود که شرکتهای نفتی آمریکائی محصولات نفتی خود را بکشورهای اروپای غربی تحمیل نمودند و صادرات خود را بزبان نفت استرلینگ بمقدار قابل ملاحظه ای باین بازارها افزایش دادند .

این مبارزات حاد بزودی منجر بمذاکرات پرحرارتی در کنفرانس نیویورک گردید . این کنفرانس در سپتامبر ۱۹۴۹ بین نمایندگان آمریکا و انگلیس و کانادا در باره مشکلات مربوط به نفت تشکیل ولی با عدم موفقیت کامل مواجه گردید . این عدم موفقیت موجب شد که نوزده کمپانی صادر کننده

بررگ نفت دلار در نوامبر سال ۱۹۴۹ کتاب سفیدی در مورد اقدامات «غیرمجاز» حکومت انگلیس در جهت «ایجاد اختلال در امتیازات نفتی آمریکا» بدولت انگلیس تسلیم نمایند. اما جواب انگلستان این بود که «قصدها دارد تقریباً کلیه واردات نفت آمریکا را قطع و واردات بنزین آمریکا را نیز بیک سوم تقلیل دهد». این جواب در زمان دولت کارگری بوسیله وزارت سوخت و انرژی انگلستان بتاريخ بیستم دسامبر ۱۹۴۹ اعلام شد و به تبعیت از این دستورالعمل، دولتهای هندوستان و استرالیا و گنیا موافقت خود را با این تصمیم اعلام نمودند.

این رویه دولت انگلیس موجب واکنش شدید و اعتراض سخت شرکت‌های نفتی آمریکائی و دولت ایالات متحده آمریکا گردید ولی دولت انگلیس بدون آنکه باین اعتراضات گوش فرادهد بتوسعه بازارهای فروش خود پرداخت. از آن جمله در ژانویه ۱۹۵۰ بدولت ژاپون پیشنهاد نمود که در برابر ده میلیون لیره استرلینگ که از فروش منسوجات خود در بازارهای گروه استرلینگ بدست می‌آورد نفت استرلینگ خریداری نماید.

شرکتهای نفت آمریکائی از این جریانات سخت برآشفتنند و بزودی به آخرین سلاح خود یعنی تهدید به تقلیل قیمت‌ها دست زدند. بدوآ کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی و بعداً کمپانی های دیگر آمریکائی تهدید نمودند که قیمت نفت را ده تا بیست درصد تنزل خواهند داد.

این تهدید اثر قاطعی در تصمیم انگلیسها داشت چون بطور کلی قسمت اعظم سود شرکت‌های نفتی جهان از گرانفروشی بدست می‌آید.

در اینجا لازم است مندرجات روزنامه پاریسی پوند را متذکر گردیم. این روزنامه در اواخر سال ۱۹۴۹ نوشت که «کمپانیهای نفتی، نفت کشورهای خاورمیانه را تونی پانزده دلار و ۲۶ سنت می‌فروشد در صورتیکه با احساب مبالغ پرداختی بابت امتیازنامه‌ها هرتونی دو دلار و ۵۵ سنت برای آنها تمام میشود»

بهر حال علاوه بر تهدید تقلیل قیمت‌ها، رئیس اداره نفت سازمان نقشه مارشال در مارس ۱۹۵۰ اعلام نمود که تا اختلافات آمریکا و انگلیس بر سر صدور نفت حل نشود و تکلیف تجارت نفت بطور قطع معین نگردد و از مذاکرات جاری نتایج رضایتبخشی بدست نیاید، سازمان نقشه مارشال از هرگونه کمکی بصنایع نفتی انگلستان خودداری خواهد کرد و انگلیس را از قرضه مارشال برای خرید وسائل و تجهیزات صنایع نفتی محروم خواهد نمود. این فشارها و تهدیدهای مؤثر انگلستان را وادار بگنجهائی کرد. انگلیسها

بزودی در این زمینه پیشنهاداتی تسلیم آمریکاییها نمودند اما اداره دولتی نفت آمریکا بتاريخ دهم فوریه این پیشنهاد را رد کرد. تا آنکه در ماه مه ۱۹۵۰ انگلستان تسلیم بلا شرط شد و در ۲۶ ماه مه جیره بندی بنزین را در کشور خود لغو نمود و پذیرفت که شرکتهای آمریکائی کالتکس و سوکونی و اکیوم و استاندارد اویل نیوجرسی بمیزان يك ميليون و پانصد هزار تن مواد نفتی بانگلستان صادر نمایند و قیمت آنرا به لیره استرلینگ دریافت کنند.

در ژوئن ۱۹۵۰ این عقب نشینی بصورت نمایان تری جلوه گر شد بدین معنی که دولت انگلیس اجازه داد که شرکتهای آمریکائی نفت عراق، محصولات نفتی خود را در کشور های بلوک استرلینگ به فروش برسانند. اما در اواسط فوریه ۱۹۵۱ بود که شرکتهای آمریکائی بآن «نتایج رضایتبخشی» که انتظار داشتند رسیدند. بدین معنی که این شرکتها با شرکتهای انگلیسی قرار گذاشتند که از فروش نفت خود سی درصد بکاهند ولی در عوض شرکتهای استاندارد اویل نیوجرسی و سوکونی و اکیوم تجارت نفت خود را در منطقه بلوک استرلینگ با همان شرایط شرکتهای انگلیسی و انگلیسی - هلندی ادامه دهند. بدین طریق مقرر گردید که لیره های حاصله از این تجارت بمصرف خرید کالاهائی برسد که سهولت قابل فروش بد دلار باشند.

در همین حدود زمانی، در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی، سرمایه های آمریکائی به بازارهای ایتالیا هجوم آوردند. بدین قرار که در ماه مه ۱۹۵۰ کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی چهارده میلیون دلار در صنایع نفت ایتالیا سرمایه گذاری کرد و نیمی از سهام پالایشگاههای بزرگ نفت این کشور را در لیورنو و باری خریداری نمود. علاوه بر این اداره کنندگان نقشه مارشال با این کمپانی آمریکائی موافقتنامه ای بامضاء رساندند که کمپانی بتواند سرمایه ها و عایدات این سرمایه ها را تبدیل به دلار کند.

قیمت مواد نفتی در جهان از اواسط سال ۱۹۴۸ در اثر عدم تناسب عرضه و تقاضا به تنزل آغاز نمود که تا سال ۱۹۴۹ ادامه یافت ولی جنگ کره بعنوان يك داروی عاجل تنزل قیمتها را متوقف ساخت. بدین طریق، قیمتها از آوریل ۱۹۵۰ روبه ترقی گذاشت و در اوایل سال ۱۹۵۱ قیمت مواد اساسی نفت (F.O.B. بنادر مکزیک) نسبت به همان دوره از سال ۱۹۴۹ ترقیات محسوسی کرد و قیمت نفت خاورمیانه (F.O.B. بنادر خلیج فارس) در تمام مدت سال ۱۹۵۰ بهمان قیمت اواخر سال ۱۹۴۹ باقی ماند.

طبق مندرجات مجله نیشنال پترولیوم نیوز درآمد خالص سی کمپانی نفتی آمریکا در سال ۱۹۴۹ بالغ بر يك ميليارد و ۴۰۸ میلیون دلار میشد در

حالیکه این منافع در سال ۱۹۵۰ به یک میلیارد و ۶۶۶ میلیون دلار افزایش یافت. نیمه دوم سال ۱۹۵۰ از این لحاظ بسیار پربرکت بود چون ترقی قیمت‌ها نسبت به نیمه دوم سال ۱۹۴۹ به ۳۹۱ درصد بالغ گردید.



بسیار بجاست که در این موقع نتایج هجوم شرکتهای نفتی آمریکائی را به منابع نفتی جهان سرمایه‌داری و خصوصاً خاورمیانه مختصراً بررسی کنیم: در واقع، بلافاصله پس از جنگ جهانی اول بود که شرکتهای آمریکائی به تصرف منابع نفتی خارج از آمریکا آغاز نهادند و تا سال ۱۹۲۸ قریب سی درصد از منابع نفتی جهان سرمایه‌داری خارج از ایالات متحده را بدست آوردند. این مقدار بتدریج افزایش یافت تا جنگ جهانی دوم پیش آمد و تراستهای آمریکائی در طی دو سال ونیم آخر جنگ استخراج نفت خارج از آمریکا را بیش از ده درصد افزایش دادند و در سال ۱۹۵۰ بیش از ۵۰ درصد استخراج نفت کشورهای سرمایه‌داری خارج از آمریکا را زیر کنترل خود در آوردند. در سال ۱۹۳۹ پانزده درصد استخراج نفت خاورمیانه ب سرمایه‌های آمریکائی تعلق داشت و در سال ۱۹۵۰ این مقدار به بیش از ۴۵ درصد صعود نمود.

اما نفت استرلینگ: در سال ۱۹۴۹ فقط ۱۵ درصد این نفت از دومینیونها و مستعمرات و مناطق تحت قیمومت انگلیس استخراج میشد و بقیه یعنی ۸۵ درصد آن از کشورهای دیگر و خصوصاً از ایران بدست می‌آمد. این مطلب خود راهنمای قاطعی برای سیاست آینده شرکتهای آمریکائی و دولت آمریکا میتوانست بشود چون رقابت آمریکا وانگلیس پایانی نمیشناسد و خطر آینده کسری نفت که اقدامات آتی شرکتهای نفتی آمریکائی را توجیه میکند بعنوان بهانه حمله به باقیمانده منابع نفتی جهان سرمایه‌داری از سالهای قبل طراحی شده است. در این زمینه کمیسیون پاله (۱) که مأمور تهیه صورت دقیق مواد اولیه و منابع انرژی آمریکا و کشورهای غیر کمونیستی است پیش‌بینی نموده که در سال ۱۹۷۵ ایالات متحده آمریکا بطور روزانه در حدود دوهزار و

1-Palay.

پانصد میلیون چلیک و اروپا در حدود سه هزار و هفتصد میلیون چلیک کسری نفت خواهند داشت که باید در مناطق خارج از ایالات متحده خصوصاً در آسیا تهیه گردد. پیش‌بینی شده است که تا سال ۱۹۷۵ مصرف سوخت در آمریکا بمیزان ۱۱۰ درصد افزایش خواهد داشت (۱). بادر نظر گرفتن این بهانه‌ها هم‌اکنون هویدا است که هجوم نفتی آینده آمریکا ممکنست برای جهان عواقب وخیمی در برداشته باشد چون نه آمریکا و نه انگلستان حاضر نیستند که مواد نفتی را بعنوان یک کالا از کشورهای دارنده نفت در برابر محصولات صنعتی خود دریافت نمایند بلکه مصمم هستند که مناطق نفتی جهان را به ترتیب و به روشی و با استقبال از هر نوع خطری زیر کنترل خود در آورند و با بالا نگه داشتن مصنوعی قیمت‌ها سودهای سرسام‌آوری تحصیل نمایند در صورتیکه اگر روابط عادی تجاری میان کشورهای جهان برقرار باشد آمریکا و انگلیس کالاهای فراوانی دارند که قابل مبادله با کالای نفت خاورمیانه یا سایر نقاط جهان خواهد بود. با تحقق چنین مبادله‌ای علاوه بر استقرار عدالت و صلح، هر نوع خطر جنگی نیز در پهنه جهان کاهش خواهد یافت.

★

★ ★

در این میان، چنانکه میدانیم، موافقتنامه قوام - سادچیکف که بتاريخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ (چهارم آوریل ۱۹۴۶) بامضای طرفین رسید و تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را موقوف به تصویب مجلس پانزدهم نموده بود. در تاریخ ۲۹ مهر ۱۳۲۶ (۲۲ اکتوبر ۱۹۴۷) از طرف این مجلس ضمن تصویب ماده واحده‌ای کان لم یکن تلقی گردید. بموجب جزء (ه) این قانون دولت مکلف شده بود که «در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت بمنابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع بنفت جنوب بمنظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را بعمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد» (۲). این قانون که مقارن باتوافق خصوصی اعضاء کارتل و

۱ - نقل از روزنامه *Moniteur des intérêts* چاپ بروکسل

بتاریخ دوازدهم ماه مه ۱۹۵۴.

۲ - از متن قانون.

سایر کمپانیهای نفتی آمریکا به تصویب رسید دولتهای ایران را موظف به افتتاح باب مذاکرات با شرکت انگلیسی نفت برای استیفای حقوق ایران میکرد. اما ابن «حقوق» از نظر ملت ایران و دولت ایران و شرکت نفت انگلیس سه معنی و مفهوم جداگانه و مغایر داشت. ملت ایران بمناسبت فرصتی که در اثر برخورد منافع آمریکا و انگلیس بدست آورده بود، با عزم جزم، لغو قرارداد ۱۹۳۳ را مطالبه مینمود بطوریکه باید پیشنهاد ماده واحد از طرف آقای غلامحسین رحیمیان را در مجلس چهاردهم، بتاريخ دوازدهم آذرماه ۱۳۲۳، دایر به الغاء «قرارداد داری و قرارداد تمدیدی ۱۹۳۳» که بعنوان مکمل آن تلقی شده بود» نیز مظهری از اراده ملت دانست. ولی دولتها که مخالف با لغو یکطرفه قرارداد بودند کوشش خود را با اجرای کامل مفاد قرارداد ۱۹۳۳ و افزودن مقداری بر سهم ایران از منافع نفت منحصر مینمودند. شرکت طماع استعماری نفت جنوب نیز که به غارتگریها و حقه بازیها و حسابسازیهایی کاذب خو گرفته بود بهیچوجه زیر بار حرف حساب نمیرفت و حتی نظرات اصلاحی دولتهای نالایق را هم نمیبیند. مبارزات مرحوم عباس اسکندری در مجلس پانزدهم در جهت لغو قرارداد ۱۹۳۳ و سپس در جهت ملی کردن صنایع نفت جنوب که از جلسه چهارم مجلس پانزدهم بتاريخ هشتم مرداد ۱۳۲۶ (۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷) تا جلسه یکصد و سی و هشتم، بتاريخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ (۲۷ ژانویه ۱۹۴۹)، ادامه یافت نموداری از افکار عمومی در همان فرصت آزاد بود که امکان مبارزه با استعمار و استثمار را برای ملت ایران فراهم ساخته بود (۱). با استفاده کامل از همین فرصت تاریخی بود که ملت مالیات و شایستگی خود را بعنوان يك ملت پخته و ورزیده کهنسال ابراز داشت و مردم آدمی منش و آزادیخواه جهان را در مبارزه با مستی شرکتهای نفتی چپاولگر با خود همصدا نمود. این بار نیز ملت ایران در پیشاپیش ملت های اسیرپیاخاست و پرچم مبارزه با ظلم و غارت و بی عدالتی را بدوش کشید. این مبارزات مردانه که با وجود فقر و گرسنگی بی حد، روز بروز، بیش از پیش اوج میگرفت، گویانکه تحت رهبری صحیح در نیامد، ولی يك فایده اساسی داشت که تبلیغات دهها ساله انگلیسها را دایر بر اینکه ملل کهنسال شرق قوه حیات را از کف داده و شایستگی اداره کشور خود را ندارند رسوا نمود و خنثی کرد.

متأسفانه با تمام شورهیجانی که در میان مردم بوجود آمده بود و فشار

۱ - برای آشنائی کامل با این مبارزات به کتاب «عباس اسکندری

در مجلس پانزدهم» مراجعه شود.

شدیدی که از جانب توده‌های مردم بدولتها وارد میشد زمامداران ناتوان و محافظه‌کار آن عهد که یکی پس از دیگری به‌نیخت وزیرری رسیدند آن کوششی زاکه شایسته یک چنین مملت مقاوم و غیوری بود بخرچ ندادند و برؤسای شرکت نفت اجازه دادند که امروز را بفردابیفکنند و بانتظار موقع مناسب بوقت گذرانی دست بزنند .

در اینجا لازم بنظر میرسد که قدری راجع به غارتگریهای شرکت نفت انگلیس و ایران سخن بمیان آید اما برای رعایت اختصار فقط به نقل قسمتی از مقاله‌ای که یکنفر دیپلمات انگلیسی بنام الولساتن (۱) بتاریخ سپتامبر ۱۹۵۳ در روزنامه اسکاتسمن چاپ ادینبرو (اسکاتلند) انتشار داده است اکتفا میکنیم . این شخص که بهنگام جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارتتکبرای انگلیس در تهران بوده و با آشنائی بزبان فارسی کتبی هم درباره زبان و ادبیات ما برشته تحریر کشیده است چنین مینویسد : « در سالهای بین ۱۹۰۱ و ۱۹۵۰ سرمایه‌داران انگلیسی در شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکتهای ماقبل آن سهامی به قیمت ۲۲ میلیون لیره یا قدری کمتر از آن خریداری نمودند . درازاء این سرمایه ، سهامداران مزبور مبلغ ۱۱۵ میلیون لیره بعنوان سود سهام دریافت داشتند که ۴۵ میلیون لیره آن بعنوان سهم بزرگترین سهامدار بدولت انگلیس تحویل شد و علاوه براین ۱۷۵ میلیون لیره دیگر نیز بعنوان مالیات بردرآمد بخرانه آن دولت سرازیر گردید . بعلاوه ، شرکت از عایدات نفت ایران تأسیساتی در این کشور بوجود آورد که محتاطانه به ۲۵۰ میلیون لیره تقویم شده است . علاوه براین ۵۴۰ میلیون لیره ، باید مؤسسات واقع در خارج از ایران و خصوصاً گروه یکصد و پنجاه کشتی نفتکش و چند پالایشگاه بزرگ و یک سازمان توزیع جهانی را که جمعاً از درآمد نفت ایران بوجود آمده و شاید در حدود ۵۰۰ میلیون لیره دیگر ارزش داشته باشند بحساب بیاوریم . در همین مدت دولت ایران فقط اندکی بیش از یکصد میلیون لیره بعنوان حق الامتیاز و غیره دریافت داشته است . - شرکت همیشه در مورد قیمت نفتی که فروخته پرده‌پوشی کرده است اما بموجب نرخهای بین‌المللی که در دست داریم میدانیم که مقدار ۳۷ میلیون تن نفت خام و تصفیه شده که در سال ۱۹۵۰ از ایران صادر شده است باید لااقل ۱۷۰ میلیون لیره و حتی شاید دو برابر آن درآمد داشته باشد » .

1 - L.F. Elwell Sutton .

باتمام این احوال پس از ۲۱ ماه مذاکره قراردادی بنام قرارداد الحاقی بتاريخ ۲۶ تیر ۱۳۲۸ (۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹) بامضاء مستر گس نماینده شرکت نفت و گلشائیان وزیر دارائی رسید که بعنوان متمم قرارداد ۱۹۳۳ بوجود آمده بود و در چارچوبه همان قرارداد شوم استعماری اصلاحات مختصری را از لحاظ سهم ایران نشان میداد .

در بدو امر دولت ایران طبق فورمول ونزوئلا نیمی از منافع را مطالبه میکرد ولی انگلیسها که تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ را بعنوان لطمه ای بمقام استعمارگران خود تلقی میکردند و مطلقاً حاضر به کاهش مختصری از سود کلان خود نمیشدند شدیداً تقاضای دولت را رد کردند و حتی خواستهای دولت هژیر را که تحت ۲۵ فقره خلاصه شده بود بابتی اعتنائی خاصی نگرستند تا سرانجام دولت ساعد که بارها در مصاحبه ها و گزارشات خود استیفای کامل حقوق ایرانرا در نفت جنوب واستقرار اصل ۵۰-۵۰ را در تقسیم منافع وعده داده بود به قبول قرارداد الحاقی تن در داد . این جریان باروشنی تمام به اثبات رسانید که اعتقاد انگلیسها باینکه موضوع استیفای حقوق ایران در نفت جنوب که در قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ گنجانده شده بود چیزی جز یک صحنه سازی برای حفظ موازنه نبوده با واقعیت مطابقت داشته است .

آقای مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران در این باره مینویسد : «چند روز پس از وضع این قانون ضمن ملاقاتی با سفیر انگلیس باو تذکر دادم که این قانون مقدمه ایست برای تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ ... وگفتم که اگر دولت هم بخواهد در این امر کوتاهی کند احساسات عمومی او را مجبور بعمل خواهد کرد وتوصیه کردم که بهتر است هر چه زودتر اولیای شرکت پیشقدم شده و در راه جبران گذشته اقدام سریعی بنمایند . سفیر با صراحت تمام بمن گفت که آقا اطلاعات شما ناقص است وناشی از احساسات شخصی خودتان میباشد وتماس دائمی که ما با زمامداران و رجال کشور شما داریم تأیید میکند که این قانون برای حفظ موازنه تدوین وتصویب شده است . در آن هنگام برای من محرز و مسلم بود که باولیای سفارت انگلیس اطمینان داده شده است که قانون فوق اهمیتی ندارد وشایسته توجه نیست» (۱) . در واقع ، دولت قوام که برای اجرای قانون ۲۹ مهر اقدام سریع نمود بزودی ساقط شد و دولت حکیمی که پس از آن دولت زمام امور را بدست گرفت بامستر گس نماینده اعزامی شرکت فقط بمذاکره در خصوص اجرای

مفاد ماده ۱۶ که ناظر بر بیکار گماشتن کارمندان ایرانی در مقامات شرکت بود اکتفا نمود. نماینده شرکت در آن موقع حتی تجدید نظر در این ماده را هم نپذیرفت و بدون ابراز هیچگونه گنجهتی بلندن مراجعت نمود. آقای فاتح در این زمینه مینویسد: «در آن وقت باگس که از آبادان عبور میکرد مذاکرات، مفصلی... نمودم و... سعی بسیار کردم باو بفهمانم که اجرای قانون بواسطه پشتیبانی شدیدی که احساسات عمومی از آن میکنند يك امر حتمی است و اگر دولت در این امر مسامحه کند دولتهای بعدی توانائی ادامه سیاست مسامحه را نخواهند داشت. گس عقیده اش این بود که شرکت نباید هیچ قدمی برای تجدید نظر در امتیاز بردارد و میگفت ماتر جیح میدهم که نظر سفارت خودمان را قبول کنیم» (۱).

پس از حکیمی، هژیر روی کار آمد و اساس محکمتری برای استیفای حقوق ایران ریخت. بدین معنی که سه نفر متخصص خارجی نفت بدین منظور استخدام نمود و یادداشتی حاوی ۲۵ فقره اعتراضات دولت و تخلفات شرکت نفت بنمایند شرکت تسلیم کرد. نماینده شرکت در این باره هم همان آقای گس بود. مذاکرات از هشتم تا بیست و یکم مهرماه ۱۳۲۷ (سیام سپتامبر تا سیزدهم اکتوبر ۱۹۴۸) ادامه یافت. دولت هژیر بزودی استعفاداد و دولت ساعد در تاریخ ۲۵ آبان (۱۶ نوامبر) تشکیل شد که گلشائیان وزیر دارائی آن دولت بود. مستر گس مجدداً در اواسط بهمن ۱۳۲۷ وارد تهران شد و مذاکرات را با این دولت از سر گرفت. در این مذاکرات نیز نماینده شرکت به تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ رضایت نداد. دولت مایل بود که «حقوق دولت از شرکت نفت طبق اصول متداول در ونزوئلا که در سایر کشورها نیز بتدریج مورد قبول قرار میگردد بر اساس نصف سود ناویژه شرکت معین شود... در مقابل، شرکت پیشنهاد نمود که فقط دوشلینگ و دوپنس بر مجموع حق الامتیاز و مالیات که فعلاً چهار شلینگ و ده پنس است اضافه شود و این مبلغ را به هفت شلینگ برساند... ولی بهیچوجه حاضر نبود که در فورمول امتیازنامه یا مواد آن تجدید نظر بشود... ضمناً تقاضا شد که خود سرویلیام فریزر (رئیس شرکت) به تهران بیاید... مذاکرات بعدی با حضور این شخص و گس و ساعد و گلشائیان بعمل آمد... شرکت هیچیک از پیشنهادات دولت را نپذیرفت و حتی پیشنهاد متقابلی که بتواند تا حدودی نظر دولت را تأمین

نماید نمود « (۱) .

با تمام این احوال قرارداد الحاقی در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ (۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹) بامضاء نماینده دولت ایران و نماینده شرکت نفت رسید و در آخرین لحظات عمر مجلس پانزدهم تقدیم مجلس گردید

★

★ ★

مبارزات ملت ایران و اقلیت دوره پانزدهم زمینه بسیار مساعدی برای لغو قرارداد ۱۹۳۳ فراهم ساخته و تقریباً تمامی نمایندگانرا تحت تأثیر قرار داده بود بطوریکه رئیس مجلس در نمایشی که بدین منظور در روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه ۱۳۲۷ (چهارم فوریه ۱۹۴۹) از طرف مردم ودانشجویان تشکیل شده بود «تقاضا کرد تا صبح یکشنبه هفدهم بهمن مهات دهند و ضمناً الغای امتیاز نفت جنوب را به اجتماع کنندگان وعده داد » (۲) .

متأسفانه دست پنهان فرماندهی جنایتکار نامعلومی در پانزدهم بهمن ماه بروی شاهنشاه تیراندازی کرد و قهرماً محیط پر کشمکی بوجود آورد که بنفع طرفداران الغای قرارداد نبود .

بهر حال مجلس پانزدهم فرصت نیافت که کار قرارداد الحاقی رایکسره کند و این وظیفه برای مجلس شانزدهم ذخیره گردید . اما در جریان انتخابات دوره شانزدهم ساعد و هژیر کوشش بی حد و حصری ابراز داشتند که از انتخاب مجدد اقلیت ممانعت بعمل آورند . در این میان آقای هژیر بتاريخ سیزدهم آبان ۱۳۲۸ (۴ نوامبر ۱۹۴۹) بضرط گلوله از یاد آمد قتل هژیر را هرا برای انتخاب اقلیت مجلس پانزدهم که مخالف انگلیسها و امیدوار به آمریکائیها بود باز نمود .

مجلس شانزدهم و مجلس سنا در روز بیستم بهمن ۱۳۲۸ (نهم فوریه ۱۹۵۰) از طرف اعلیحضرت افتتاح شد و علی منصور در تاریخ بیست و چهارم فروردین ۱۳۲۹ (سیزدهم آوریل ۱۹۵۰) مأمور تشکیل دولت گردید . پس از منصور ، در پنجم تیرماه همین سال (۲۶ ژوئن) ، سپهبد رزم آرا به نخست وزیر

۱ - از گزارش گلشائیان ، وزیر دارائی ، به نخست وزیر در تاریخ

۱۳۲۸ ر ۲۱۸

۲ - از کتاب نفت و بحرین یا عباس اسکندری در مجلس پانزدهم .

برگزیده شد. چند روزی پیش نگنشت که دکتر هنری گریدی، در یازدهم تیر (دوم ژوئیه)، بعنوان سفیر کبیر جدید آمریکا در دربار ایران شروع بکار نمود.

رزم آرا بهنگام جواب به استیضاحی که ازدولت شده بود در مجلس اظهارداشت که طرفدار قرارداد الحاقی است وازآن دفاع خواهدکرد. درتاریخ نوزدهم آذر کمیسیون مخصوص مجلس گزارش خود را راجع بقرارداد الحاقی بمجلس تقدیم نمود و مخالفت خود را باآن قرارداد ابراز داشت.

در تاریخ پنجم دیماه وزیر دارائی لایحه قرارداد الحاقی رااسترداد نمود. ازآن پس مذاکرات مربوط بهنفت بین رزم آرا ونمایندگان شرکت نفت بطور محرمانه ادامه داشت. ازاین مذاکرات محرمانه تامدتها ملت ایران اطلاع حاصل ننمود. افکار نهانی رزم آرا برمامعلوم نیست ولی مسلم است که او پیشنهاد ۵۰-۵۰ را که ازطرف شرکت نفت تسلیم دولت شده بود همچنان در خفا نگهداشت تاآنکه بتاریخ شانزدهم اسفندماه ۱۳۲۹ (هفتم مارس ۱۹۵۱) بضرط گلوله ازبادر آمد.

★

★ ★

دکتر گریدی که درتمام دوران زمامداری رزم آرا وقسمتی از نخست وزیری دکتر مصدق درتهران انجام وظیفه مینمود ضمن مصاحبه‌ای، که بتاریخ دوازدهم آبان ۱۳۳۰ (چهارم نوامبر ۱۹۵۱) در روزنامه کیهانمنتشر شد، به مخبر مجله معروف نیوزاند وارلد ریپورت که از مجلات پرتیراژ آمریکاست راجع بمسئله اختلاف نفت میان ایران وانگلیس درنیویورک اظهارداشت که: «شرکت نفت انگلیس باآنکه سالیانه بیش از یکصد میلیون لیره انگلیسی ازنفت ایران فایده میبرد بیش از ده تاپانزده میلیون لیره جمعا عاید ایران نمینمود. قرارداد الحاقی گس - گلشائیان هم اگر بهتصویب مجلس میرسید بازهم سهم ایران از ۲۰ تا ۲۵ میلیون لیره تجاوز نمیکرد».

همین شخص درمقاله‌ای که بعداً درمجله ساتردی ایونینگپست انتشار داد وبتاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۳۰ (سیزدهم ژانویه ۱۹۵۲) در روزنامه کیهان انتشار یافت چنین نوشت: «عدم موفقیت علی منصور در به تصویب رساندن قرارداد جدید باعث سقوط دولت او شد و رزم آرا بجای او نشست. رزم آرا برای آنکه

بتواند موافقتنامه جدید را به تصویب برساند امتیازات زیادتری لازم داشت .
 گریدی بدنبال این مطلب در همین مقاله میافزاید که : « آنچه رزم آرامیخواست
 عبارت از امتیازات غیر پولی بود و بهمین جهت فشار زیادی برای اضافه
 کردن حق الامتیاز شرکت وارد نمیکرد . از جمله چیزهایی که رزم آرا
 میخواست یکی این بود که شرکت عدد زیادتری از ایرانیان را آشنا بکار کرده ،
 استخدام کند و همچنین تقاضا داشت که قیمت نفتی که در داخل کشور بفروش
 میرسید کاهش یابد » . گریدی سپس چنین ادامه میدهد : « ایرانیان برای یک
 گالن بنزین ۶۵ سنت میپرداختند در صورتیکه شهرت دارد که نیروهای هوایی
 و دریائی انگلستان نفت و بنزین خود را بیک عشر این مبلغ از شرکت خریداری
 مینموده اند . در حقیقت میتوان گفت که مخارج نیروهای هوایی و دریائی انگلیس
 از جیب ایران پرداخت میشده و شرکت نفت تاکنون حاضر نشده قیمت حقیقی
 بنزینی را که به نیروهای دریائی و هوایی انگلیس میفروخته است فاش سازد .
 گریدی بعداً در همین مقاله مینویسد : « من روی تجربیاتی که از ملی شدن
 شرکتهای نفت آمریکا در ۱۹۳۸ در مکزیک داشتم بارها رؤسای شرکت نفت
 انگلیس را متوجه این خطر ساختم و حتی قبل از آنکه کمیسیون نفت و دکتر
 مصدق در این باره اقدام کنند انگلیسها را متوجه خطر ملی شدن نفت کردم
 ولی این مرتبه هم سخنان من بگوش آنها فرو نرفت . شرکت نفت ... تصویب
 قرارداد هایش را موکول به موقعی میکرد که ایران احتیاج بیول داشت » .
 دکتر گریدی بدنبال همین مطالب میافزاید : « وقتی که در ۱۹۵۰ موضوع ملی
 شدن نفت پیش آمد وزارت خارجه بریتانیا کوشش نمود که از ملی شدن شرکت
 نفت جلوگیری بعمل آورد . سه روز بعد از آن روزی که رزم آرا به جلسه
 کمیسیون نفت رفت تا باملی شدن نفت مخالفت کند بجرم اتهام همکاری با
 انگلستان بقتل رسید » .

از نکات جالبی که در مصاحبه ها و نوشته های گریدی بچشم میخورم مسکوت
 گذاشتن پیشنهاد انگلیسها به رزم آرا دایر بقبول اصل تصنیف منافع است . در
 این نهانکاری بنظر میرسد که رازی نهفته باشد که پی بردن بآن احتیاج به تحقیق
 وسیعتری دارد .

در واقع ، آنچه از نشریات انگلیسی برمیآید اینستکه انگلیسها پس از
 انعقاد قرارداد شرکت آرامکو با عربستان سعودی ، آمادگی خود را برای عقد
 قراردادی مشابه ، به سبهد رزم آرا نخست وزیر وقت اطلاع داده بودند . مطلب
 این بود که شرکت آرامکو بتاريخ نهم دیماه ۱۳۲۹ (سیام دسامبر ۱۹۵۰) ضمن
 انعقاد قراردادی با دولت عربستان سعودی ، اصل تقسیم منافع را براساس

۵۰-۵۰ در آن کشور یرقرار کرده بود . بدین لحاظ «شرکت نفت ایران و انگلیس جدید بسیار نمود که نخست وزیر پیشنهاد اورا دایر به تجدید مذاکرات براساس تنصیف عواید ... آشکار و برای اطلاع عموم منتشر نماید. ولی سیهبدرزم آرا از این عمل خودداری ونهایت اختفا را رعایت کرد . نتیجه این شد که مردم ایران تا مدتها بعد از ملی شدن نفت از چنین پیشنهلدی بیخبر بودند » (۱).

در تعقیب این رویه رزم آرا ، سفیر انگلیس سر فرانسیس شپرد ، در نامه‌ای که بتاريخ چهارم اسفند ۱۳۲۹ (۲۳ فوریه ۱۹۵۱) به او نوشت چنین اشعار داشت : «... پس از استرداد قرارداد الحاقی از مجلس ، شرکت نفت رضایت خود را برای عقد قرار دادی بر اساس ۵۰-۵۰ شیه به قرارداد اخیر عربستان سعودی اظهار داشته است . اما این اقدام ... با اطلاع عامه نرسیده و نتیجتاً وضعی بوجود آمده که افکار عمومی را نسبت به شرکت ودولت بریتانیا خصومت آمیز ساخته است در نتیجه این احوال اکنون دولت ایران مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن نفت گردیده‌است » (۲).

بهرحال مخفی نگهداشتن پیشنهاد شرکت نفت و قتل رزم آرا ، که در صدد آشکار ساختن این پیشنهاد بود ، موجب شد که جریان ملی شدن نفت پیش آید که سرانجام بمیزان چهل درصد از سهام کنسرسیوم برفع شرکتهای آمریکائی پایان یافت .

در اینجا لازم است به سخنان آقای دکتر مصدق در جلسه نوزدهم آذرماه ۱۳۳۰ (۱۱ دسامبر ۱۹۵۱) توجه کنیم . او پس از بازگشت از آمریکا در مجلس چنین اظهار داشت : «... اگر شرکت سابق نفت در دوره پانزدهم همین ۵۰ در صد را که الآن حاضر است بایران بدهد قبول کرده بود من یقین دارم که هیچ اختلافی بین شرکت و ملت ایران نبود ولی شرکت يك سماجتهائی کرد. شرکت خواست که از این منافع ما بقدری استفاده بکند که بایران هیچ ناهد . این بود که ملت ایرانرا عصبانی کرد » (۳) .
این مطلب که دکتر مصدق هم مانند دکتر گریدی در نهان ساختن

۱- از گزارش سالیانه رئیس شرکت نفت ایران وانگلیس بصاحبان سهام بتاريخ بیست و چهارم ابانماه ۱۳۳۰ (شانزدهم نوامبر ۱۹۵۱) ، نقل از کتاب ۵۰ سال نفت ایران .

۲- از کتاب «آبادان» تألیف نورمان کمپ ، نقل از ۵۰ سال نفت ایران.

۳- نقل از صورت مذاکرات مجلس .

پیشنهاد شرکت نفت جنوب میکوشید و با سخنان مذکور در فوق ، در حقیقت، منکر چنین پیشنهادی میشد مستلزم عطف توجه دقیق است . در واقع ، در اینجا این سؤال پیش میآید که آیا قتل رزم آرا بهمین منظور عملی نشده است که پیشنهاد شرکت نفت جنوب برای همیشه در محاق تاریکی بماند تا سرانجام ، جریانات بروفق مراد شرکتهای نفت آمریکا بگردد ؟ .

بهرحال این جریانات مجموعاً نقطهٔ ضعفی در حصار استعماری انگلیس بوجود آورد و بازیگران نفتی آمریکائی نیز توپ را از همین نقطهٔ ضعف بسمت دروازه هدایت کردند . بروز این نقطهٔ ضعف موجب شد که شرکتهای آمریکائی از نو ، قرار و مدارهای خود را با شرکت نفت ایران وانگلیس کان لم یکن تلقی کرده ، منحنی مبارزات نفتی را ، که تا مدتی بطور افقی حرکت میکرد ، مجدداً اوج بدهند .

آنچه از حوادث ایران در اینجا باید ذکر نمود اینستکه در اثر قرارداد الحاقی و شرایط استعماری آن قرارداد و در تعقیب مقاومت سر سختانه ای که شرکت نفت انگلیس و ایران در برابر تقاضاهای ایرانیان بخرج میداد ، محیطی بوجود آمده بود پراز شور و هیجان و تشنج . مردم الفای قرارداد ۱۹۳۳ را مطالبه مینمودند . اقلیت مجلس نیز از سوئی به تهییج افکار عمومی کمک میکرد و از سوی دیگر بزور همین افکار عمومی تهییج شده ، برای لغو قرارداد بدولت فشار میآورد . انگلیسها هم که در خارج و داخل ایران تحت فشار قرار گرفته بودند به انتظار روز های سخت بحرانی روزگار میگذرانند و اما آمریکائیها ، با حمایت از حقوق ایران تا حدود تنصیف منافع ، خود را مدافع منافع ملی ما جلوه گر میساختند .

خشم و نفرت ایرانیان از دولت انگلیس علل تاریخی داشت لذا بی پایان و بی حد و حصر بود . ضدیت ایرانیان با انعقاد هر نوع قرارداد امتیاز با خارجیان نیز بر اساس همین علل و تجربیات تاریخی استوار بود . با این وصف شرکت نفت انگلیس و ایران به طرز موهن دعاوی ملت ایرانرا با نظر بی اعتنائی مینگریست . این شرکت در مذاکره با دولت ایران چنان لجاجی برای حفظ مواضع استعماری خود بخرج میداد که خشم ملت را تا حد بیرون ریختن هرچه انگلیسی است برافروخته ساخت . دولت انگلیس نیز بنوبهٔ خود با بی اعتنائی خاص در انتظار سر رسیدن فرصتی مناسب روزگار میگذراند تا بدست دولتی دست نشانده هیجانانگیز ملی را فرونشاند و با برقرار نمودن اختناق ، منابع نفت مارا با همان شرایط قدیم تخلیه نماید . در نتیجهٔ این ناهمی و بی توجهی به تحولات عمیق اجتماع ایران ، انگلیسها قافیه را

باختند و ابتکار عملیات را بدست آمریکائیا ، که در این هنگام از حمایت افکار عمومی برخوردار بودند ، سپردند . طبیعی بود که در این اوضاع و احوال شرکتهای نفتی آمریکائی قرار ومدارهای گذشته باانگلیسها را زیر پا نهند و باسوء استفاده از اعتماد ملت ایران ، نهضت ملی مارا در راه منافع خصوصی خود ، برای وارد ساختن فشارهای جدیدی برشرکت نفت انگلیسی، مورد بهره برداری قرار دهند .

تبلیغاتی که در این هنگام آمریکائیهای سر شناس در جهان آغاز نمودند و رنجش عمیق ملت ایرانرا از هرچه انگلیسی است همه جا بازگو کردند و در عین آنکه مقاصد امپریالیسم مالی آمریکا را در زیر شعار های آزادیخواهانه میپوشاندند زیانهای ناشی از امپریالیسم استعماری را کماهو حقه بسمع جهانیان میرساندند ناشی از همین قصد هجوم بمتافع امپریالیسمهای استعماری و خصوصاً منافع نفتی انگلیس بود .

دکتر گریدی در این زمینه حق مطلب را بخوبی ادا کرده است . او در مصاحبه ای که با مخبرمجله آمریکائی نیوزاندوارلندریپورت بعمل آورد در جواب مخبرمجله که «آیا صحت دارد که انگلستان اکثر نمایندگان مجلس را چه مستقیم و چند غیر مستقیم زیر نفوذ خود دارد؟» اظهار داشت که «خیر، بنظر من اینطور نیست چون اگر وضع چنین بود قانون ملی شدن نفت به تصویب نمیرسید . مخالفت نمایندگان بطور طبیعی آغاز نهاده و بتدریج دامنه یافته است . ضدیت بادولت انگلیس علل طبیعی دارد زیرا روشنفکران و متفکران ایرانی نگرانی بسیاری از موضوع نفت دارند و لطماتی را که بکشور شان رسیده و میرسد از نفت میدانند . ایرانیان بسیار حساس و متکی بخود و بسیار با استعداد و خیلی با هوش هستند ... بنظر من اقدام ایرانیان یک جنبش میهن پرستانه است که همه جا در میان ملل شرق بوجود آمده و میتوان گفت که یک تمایل استقلال طلبانه است . تقسیم منافع نفت از نظر ایرانیها در مرتبه دوم اهمیت قرار گرفته چون اگر این مطلب بیش از این مؤثر بود ایرانیها به نحوی با انگلیسها کنار میآمدند . در واقع ، باید گفت که منافع مالی آنقدر ها مهم و مورد توجه ملت ایران نیست که بتواند بر تمایلات و احساسات میهن پرستانه این ملت ، که در جهت بدست آوردن استقلال اقتصادی است ، چیره گردد . این نهضت ملی و تصمیم برای پایان دادن به نفوذ اجانب در میان تمام ملل شرق بچشم میخورد» (۱)

۱ - ترجمه این مصاحبه بتاریخ دوازدهم آبانماه ۱۳۳۰ در روزنامه کیهان انتشار یافته است .



سرانجام مجلس شورای ملی در جلسه بیست و چهارم اسفند ماه ۱۳۲۹ (پانزدهم مارس ۱۹۵۱) و مجلس سنا در جلسه بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۲۹ (بیستم مارس) گزارش کمیسیون نفت را دایر بر «ملی کردن صنعت نفت در براسر کشور» تصویب نمود. طرح پیشنهادی کمیسیون نفت نیز درباره اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در نه ماده بتاريخ هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ (۲۸ آوریل ۱۹۵۱) در مجلس شورا به تصویب رسید و دکتر مصدق به نخست وزیری منصوب گردید. مجلس سنا هم بنوبه خود قانون نه ماده ای را در جلسه دهم اردیبهشت ماه (اول ماه مه) به تصویب رسانید.



در این مرحله از مبارزات مقامات رسمی آمریکا از جمله گریدی سفیر کبیر و ژرژ مک گی معاون وزارت خارجه آمریکا نیت واقعی آندولت را دایر بر عدم رضایت از مفاد قانون ملی شدن نفت و عدم امکان تجاوز از اصل تنصیف منافع با صراحت تمام ابراز میداشتند. در واقع آمریکائیا علاوه بر آنکه از منافع نفتی خود در خاور میانه بینناک بودند به منافع آتی خود در نفت ایران نیز توجه داشتند لذا از هم اکنون کوشش بی حد و حصری بکار میبردند که قانون نه ماده ای را جرح و تعدیل نمایند. بدین لحاظ بود که دولت آمریکا ضمن صدور بیانیه ای در تاریخ بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ (۱۹ مه ۱۹۵۱) «عدم رضایت آندولت و شرکتهای نفتی آن کشور را از ملی کردن صنعت نفت که مغایر با نظم مستقر در خاور میانه و اصل تنصیف منافع است» (۱) اعلام نمود و برای نخستین بار پرده از مقاصد نهانی خود برداشت و قیافه امپریالیستی خود را بملت ایران نشان داد.

بدین طریق، زحمات ده ها ساله دولت آمریکا بطور ناگهانی بیاد داده شد و بتی که از آمریکای «آزادبخش» و «ضد استعمار» ساخته و

۱ - از متن بیانیه.

پرداخته شده بود سرنگون گردید . پس از آن نطفهٔ سوء ظنی در اذهان وطن‌پرستان ایرانی منعقد شد و سرعت تمام‌رشد نمود . بزودی همه دانستند که زیر آن ماسک بشردوستی و آزادیخواهی چهرهٔ مخوف مشتى تاجر حریص و بی‌رحم آمریکائی مخفی شده است . اما دولت ایران که بایستی پیش از همه باین راز پی برده باشد همچنان اعتماد خود را بدولت آمریکا محفوظ نگاهداشت و با عملیات و فعل و انفعالات خود هر روز بیش از پیش بقدرت و قوت وامكانات عملی این «شخص سوم» افزود تا سرانجام با کناره‌گیری کامل از مذاکرات با انگلیسها ، عوسام را بعنوان ریش سفید ، قدرت قیمومت بخشید .

در این مرحله ، دو مسئلهٔ اساسی در تعیین تاکنیک نفتی آمریکا دخالت تام داشت یکی آنکه افکار عمومی ملت ایرانرا در گیرودار مبارزه با شرکت نفت انگلیسی بدم امکان ملی کردن قاطع نفت و قبول اصل تنصیف متقاعد بنماید . دوم آنکه ترتیبی بدهد که ملت ایران از دولت آمریکا سلب اعتماد نکند و آندولت را نیز در زمرهٔ دولتهای امپریالیستی بحساب نیاورد . این بود که از آن پس ، دولت آمریکا يك سیاست دو پهلو را پیشهٔ خود ساخت . بدین قرار که از يك سو بامقررات قانون نه‌ماده‌ای ، بعنوان يك مدعی ، بمخالفات بر میخاست و از سوی دیگر بتوسط سیاستمداران آمریکائی روش تشویق آمیزی راجع بملی کردن صناعت نفت پیش میگرفت . در حقیقت آندولت با يك دست پس میزد و بادست دیگر پیش میکشید و يك سیاست کج دار و مریز را بازی میکرد تا هم راه را برای اقدامات آینده هموار سازد ، هم از اینکه دولت ایران ابتکار عملیات را بدمت گرفته وبا استفاده از اختلافات آمریکا وانگلیس بهترین قرارداد ممکن را به انگلیسها تحمیل نماید جلوگیری بعمل آورد . هدف این بود که دولت ایران هیچگاه از پشتیبانی آمریکا برای ملی کردن نفت سلب امید نکند . چنین روزنهٔ امیدی تا پایان کار مصدق بتوسط سیاستمداران آمریکائی باز نگهداشته شد . این سیاست ، بنوبهٔ خود ، موجب تضعیف بنیهٔ اقتصادی انگلیس میگردد . این بود که دولت آمریکا میکوشید تا بکمک سیاست کج‌دار و مریز و دو پهلوئی خود حل قضیهٔ نفت را به تعویق بیندازد چون آندولت فقط بیاری طول زمان میتواندست دولت انگلیس را در گیرودار يك بحران ارزی ناشی از مسئلهٔ نفت ایران بزانو درآورد و شرایط خود را باو تحمیل نماید .

در توضیح چنین سیاستی ، پیام آقای ترومن ، رئیس جمهور آمریکا ، کمک بسزائی بما مینماید . این شخص در پیامی که بتاريخ دهم خرداد ماه ۱۳۳۰ (اول ژوئن ۱۹۵۱) برای دکتر مصدق فرستاد چنین ابراز داشت :

« صمیمانه امیدوارم که دولت ایران ضمن مجاهداتی که برای اجرای برنامه ملی کردن مینماید مذاکرات دوستانه را پیشه خود سازد ». ترومن در این پیام از «مجاهدات دولت ایران برای اجرای برنامه ملی کردن» سخن میگوید در حالیکه پیش از آن عدم موافقت خود را با «ملی کردن صناعت نفت که مغایر با نظم مستقر درخاور میانه واصل تنصیف است» ابراز داشته بود. در حقیقت، عکس العمل شدید افکار عمومی ملت ایران نسبت به بیانیه دولت آمریکا و اعتراض دولت ایران باین بیانیه، دولت آمریکا را وادار به ارسال پیام اخیر نموده بود تا مبادا یأس از دولت آمریکا ایرانیان را وادار به اتخاذ سیاست مستقلی بنماید.

از سوی دیگر، در همانحال که دولت آمریکا از دادن هر نوع کمکی بایران خودداری مینمود سیاستمداران آمریکائی با انتقاد از این روش روزنه امید دولت ایرانرا باز نگهمیداشتند مثلا آقای گریدی از این سیاست آمریکا ابراز حیرت و شگفتی مینمود. این شخص ضمن مصاحبه با مخبر مجله نیوزاندوآرلدریپورت چنین میگوید: «... من درست درک نمیکنم که چرا دولت آمریکا کمک مؤثری بایران نمیکند در حالیکه به کشورهای ترکیه و یونان و سایر کشورهای پیرامون شوروی و حتی به ممالکی که بکمک آلمان با ارتش آمریکا جنگیده اند مساعدتهای مهمی مینماید... کمکی که تا بحال بایران شده بیشتر جنبه نظامی داشته است در صورتیکه ایران کمال احتیاج را بکمک مالی مؤثر آمریکا دارد. بهر حال این روش آمریکا کاملاً قابل انتقاد است... بنظر من دولت ایران به نحوی که اینک پیش میرود صناعت نفت را بکلی ملی خواهد کرد و قادر هم خواهد بود که بدون کمک خارجی و فقط بدست ایرانیها تا حدود ۲۰ درصد محصول سابق را بفروش برساند». این سخنان از زبان کسی جاری میشود که در مقالات بعدی خود، که در این کتاب خواهیم آورد، از عدم هماهنگی سیاست آمریکا وانگلیس شکوه میکند و مذاکرات مستقیم دولتین آمریکا وانگلیس را در ماوراء جریانات ملی ایران توصیه مینماید. از اینجا پیداست که او از روی دلسوزی و بشر دوستی به پشتیبانی از ملت ایران قیام ننموده بلکه در مصاحبه ها و مقاله های خود فقط این نکته را در نظر داشته است که ملت و دولت ایرانرا به پشتیبانی آمریکا امیدوار نگهدارد. در واقع ترس آمریکا از این بود که دولت ایران در زیر فشار افکار عمومی ملت، سیاست مستقلی را پیشه خود سازد و اختلافات آمریکا وانگلیس را بنفع خویش مورد بهره برداری قرار دهد.

این کوشش تبلیغاتی دکتر گریدی همچنان ادامه یافت چنانکه او بتاريخ

بیست و دوم دیماه ۱۳۳۰ (۱۳ ژانویه ۱۹۵۲) در مجله ساتردی ایونینگ پست چنین نوشت: «... ما از لحاظ کمکهای اقتصادی بایران که بکرات وعده‌های آنرا داده‌ایم حقیقتاً قصور نموده و جداً تامل روا داشته‌ایم. البته صحیح است که تاکنون از بودجه برنامه اصل چهارم ترومن کمکهای بایران شده و خصوصاً در راه مبارزه با ملخ و پخش گرد د. د. ت گامهایی برداشته شده است ولی تاکنون از مبلغ مزبور بیش از دو میلیون دلار بایران اعطاء نشده و این مبلغ در برابر نیازمندیهای مبرم و روز افزون ایران ارزشی نداشته است. اینجاست که من هنوز نتوانسته‌ام از روش سیاسی آمریکا در قبال ایران چیزی استنباط کنم و حتی میتوانم بگویم که درک این سیاست برای من امکان پذیر نیست. دولت آمریکا حتی ازدادن وام ۲۵ میلیون دلاری بایران جلوگیری بعمل آورده است.»

ناتوانی دولت ایران نسبت بدرك این سیاست مزورانه و تجاوزکارانه آمریکا مانع از آن شد که آندولت در جریان اختلافات نفتی راه مستقلی پیش گیرد. این مسئله موجب شد که انگلیسها بیش از پیش برای حل مسئله نفت ایران بسمت آمریکائیهها متوجه گردند. مجله انگلیسی نیواستیتورمن بتاريخ هشتم تیر ماه ۱۳۳۰ (۳۰ ژوئن ۱۹۵۱) اینطور مینویسد: «... دیر یازود باید باکمک آمریکائیهها و فرانسیوها و هلندیها سیاست مشترکی در باره نفت خاور میانه اتخاذ نماییم» و سپس اضافه میکند: «... يك انقلاب ملی واجتماعی در پس پرده این مبارزات در کار است که بتدریج سراسر آسیا را فرا میگيرد ما باید با این انقلاب بسازیم یا منتظر فرا رسیدن بن بست باشیم». در واقع، مقابله با چنین نهضی اتحاد و هم‌آهنگی آمریکا را با استثمارگران انگلیسی و هلندی و فرانسوی الزام آور مینمود چون اختلاف بین ایندولتها برسر منابع و منافع نفتی موجب میشد که مهارهای محکم ملت‌های مناطق نفتخیز ست شود و عواقب وخیمی برای استثمارگران بوجود آورد. نهضت ملی ایران در بیرون راندن شرکت انگلیسی مثال بارزی از این حقیقت بود. تمام استثمارگران براین مطلب واقف بودند اما صحبت برسر این بود که در تقسیم بندی جدید باید سهم عظیمی برای غول در نظر گرفته شود. در واقع، غول آمریکا متوقع بود که همکاران او با قربانی کردن سهم کلانی از منافع و منابع مسروقه خود جلوسی او را به تخت سلطنت استثمارگران مبارک باد بگویند ولی غولها حاضر نبودند که سهولت بغول بزرگ تسلیم شوند. روش انگلیس نیز چنین بود. انگلیسها هنوز کارتهای برنده بسیاری در اختیار داشتند. کوشش ایشان این بود که آمریکائیهها را به حد اقل دستبرد قانع نمایند اما آمریکا که کل منافع را میخواست نه جزئی از آنرا با تمام وزن خود برپیکر اقتصاد انگلیس

فشار وارد میساخت . امید آمریکائیا این بود که با فشار اقتصادی ، دولت انگلیس را وادار به تسلیم نمایند . این امید آمریکائیا زیادهم بیجا نبود چون انگلیسها با آنکه در بدوامر با سرعت تمام به جبران نفت از دست رفته ایران کوشیدند و تقریباً بهمان اندازه از مناطق دیگر زیر کنترل خود مواد نفتی بدست آوردند (۱) هیچگاه بطور کامل موفق به پیشگیری بهران ارزی خود نگردیدند .

بزودی دولت آمریکا به تصرف بازارهای نفتی انگلیس دست زد و نوزده شرکت نفت آمریکائی را که صادر کننده نفت بخارج از قاره آمریکا بودند « برای جبران نفت ایران که دیگر بازار های جهان صادر نمیشد » دعوت باقدام نمود .

در اینجا لازم است که عطف توجه مختصری بجزئیات داخلی ایران بنمائیم .

★

★ ★

دولت ایران در تاریخ بیست ونهم اردیبهشت ماه (۲۰ مه ۱۹۵۱) از شرکت نفت انگلیس و ایران دعوت کرد که برای فراهم آوردن مقدمات اجرای قانون ملی شدن نفت نمایندگان خود را معرفی نماید .

در تاریخ بیستم خرداد (۱۱ ژوئن) هیئت نمایندگی شرکت بریاست مستر جاکسن ، معاون هیئت مدیره ، وارد تهران شد . پیشنهاد این هیئت بدولت ایران برای حل و تسویه اختلاف نفت چنین بود : « مبلغ ده میلیون لیره از طرف شرکت بعنوان پیش پرداخت بابت وجوهی که در اثر مذاکرات بعدی طلب دولت ایران شناخته خواهد شد در اختیار این دولت گذاشته شود بشرط آنکه مادام که مذاکرات ادامه دارد دولت مانع ادامه عملیات شرکت نشود . علاوه براین از ماه ژوئیه به بعد ماهیانه مبلغ سه میلیون بدولت بپردازد تا طریق رضایتبخشی برای حسن اداره صنعت نفت بدست آید که در عین حال بااصل

۱ - شرکتهای نفت انگلیس و شرکای هلندی ایشان در سال ۱۹۵۲ بمیزان ۹۶۱۹۰۰۰۰ تون نفت استخراج نمودند و این مقدار فقط دومیلیون تن کمتر از میزان استخراج در سال ۱۹۵۱ بود در حالیکه در آن سال بمیزان ۱۶ میلیون تن نفت ایران را از دست داده بودند .

(نقل از Presse Française Assoelée چاپ پاریس بتاريخ ۱۳ اوت ۱۹۵۳) .

ملی شدن هم تطبیق نماید» و سپس این هیئت بعنوان کلیات طرز عمل چنین پیشنهاد نمود: «... دارائی ایرانی شرکت به شرکت ملی نفت ایران منتقل شود و از طرف این شرکت به شرکت جدیدی که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران تأسیس میشود واگذار گردد. شرکت جدید به نمایندگی از طرف شرکت ملی نفت ایران عمل کرده عده‌ای ایرانی در هیئت مدیره خود بپذیرد. اما عملیات پخش در ایران بشرکتی منتقل خواهد شد که مالکیت و اداره آن کاملاً ایرانی باشد و انتقال دارائی موجود بآن شرکت با شرایط مساعدی انجام خواهد گرفت». این پیشنهادات که اصل ملی شدن را بطریق خاصی تفسیر میکرد مورد قبول دولت واقع نگردید و علاوه بر این واکنش شدیدی بوجود آورد: دولت و هیئت مختلط در تاریخ بیست و نهم خرداد (۲۰ ژوئن) تصمیم گرفتند که از شرکت نفت انگلیس و ایران در منابع و تأسیسات نفت جنوب و نفت شاه خلع ید بنمایند. بزودی جریان نفت ایران بازارهای جهان قطع گردید.

دکتر مصدق در تاریخ پنجم تیرماه (۲۷ ژوئن) ضمن پیامی که برای ترومن رئیس جمهور آمریکا ارسال داشت جریان مذاکرات را بدین نحو باطلاح او رسانید: «... با کمال تأسف نمایندگان شرکت سابق پیشنهادهائی برخلاف قوانین ملی شدن صنعت نفت دادند که دولت نمیتوانست بمذاکرات ادامه دهد... نظر باینکه بین ملتین ایران و آمریکا همواره روابط دوستانه برقرار بوده... و ملت بزرگ و ارجمند آمریکائی از طرفداران جدی آزادی و حاکمیت ملل شناخته شده و فداکارهای آن ملت نیک‌نهاد در دو جنگ اخیر بهترین گواه این معنی است لازم دانستم که خاطر آن حضرت را از جریانات اخیر مستحضر سازم و یقین دارم که دولتهای آزاد جهان خصوصاً دولت دوست ما آمریکا در این موضوع مهم از معاضدت به آمال ملی ایران خودداری نخواهند کرد». در اینجا تذکر این نکته واجب است که اگر آقای دکتر مصدق با بصیرت بیشتری بتاريخ نظاره مینمود و تلاشهای مستمر دولت آمریکا و تراستهای آمریکائی را برای پامال کردن حقوق سیاسی و اقتصادی ملت‌های آمریکای لاتین بهتر مطالعه میکرد نه تنها هیچگاه دولت آمریکا را طرفدار جدی آزادی و حاکمیت ملل و عامل فداکاری در دو جنگ اخیر قلمداد نمیکرد بلکه مسلماً تقاضا هم نمینمود که «خصوصاً دولت دوست ما آمریکا از معاضدت به آمال ملی ایران خودداری ننماید».

بهر حال در تاریخ بیست و سوم تیر ۱۳۳۰ (۱۵ ژوئیه) هرین

آمریکائی با اتفاق يك متخصص امور نفت بنام والتر لوی (۱) ویکنفر دیگر بنام رنتری (۲) که سمت ریاست اداره خاور میانه را در وزارت امور خارجه آدریکا داشت وارد تهران گردید . آقای والتر لوی در این هنگام حقوق بگیر بعضی از شرکتهای تابع پنج شرکت بزرگ نفت آمریکا بود .

هنگام مسافرت هریمن بایران روزنامه های انگلیسی سندی تایمز و سندی کرونیکل نوشتند که هدف هریمن شرکت دادن کمپانیهای آمریکائی در منافع نفتی مربوط به شرکت نفت انگلیس و ایرانست .

روز هفتم مرداد (۳۰ ژوئیه) موريسون وزیر امور خارجه انگلیس در مجلس نمایندگان چنین اظهار داشت : «... در تاریخ دهم فوریه دولت انگلیس آمدگی خود را برای انعقاد قرارداد جدیدی بر اساس تصیف منافع بدولت ایران اطلاع داد . چندی بعد ، رزم آرا بقتل رسید ... اگر این قتل پیش نیامده بود قرارداد مورد قبول طرفین در ماه مارس گذشته بامضاء میرسید ... اینک دولت ایران بتوسط مستر هریمن پیشنهاد هائی در مورد آغاز مذاکرات برای دولت انگلیس فرستاده که مورد بحث است ...»

بدین طریق در اثر اصرار انگلیسها به حفظ شیوه های کهنه استعماری در باب استثمار نمودن تام و تمام ملت های ناتوان ، دولت آمریکا بنام میانجی خود را بمیان انداخت و طرفین دعوا را بعنوان مختلف بسمت مقصود خویش سوق داد .

روز هشتم مرداد مستر هریمن مجدداً بایران مراجعت نمود و بدنبال او میسیون دولتی انگلیس بریاست ریچارد استوکس ، وزیر انگلیسی ، در تاریخ دوازدهم مرداد ماه (۴ اوت) وارد تهران شد . استوکس در تاریخ بیست و یکم مرداد پیشنهادهائی مشتمل بر هشت ماده تسلیم دولت ایران کرد که علاوه بر پیشنهادهات هیئت جاکسن شامل این مقررات بود : «... سازمانی به عنوان سازمان خرید بوسیله انعقاد قرارداد طویل المدهای مثلاً برای ۲۵ سال با شرکت نفت ملی ایران تشکیل شود که بموجب آن مبالغ بسیار زیاد نفت خام و فرآورده های نفتی تحویل بندر ایران خریداری نماید و شرکت نفت ملی ایران نیز بتواند معاملات اضافی برای فروش نفت انجام دهد ... سازمان خرید با شرکت نفت ملی ایران در باب يك سازمان عامل که تحت امر شرکت ملی نفت ایران باشد توافق حاصل خواهد نمود که از طرف شرکت نفت ملی

1- WALTER LEVY .

2- ROUNTREE .

ایران عملیات اکتشاف و تولید و حمل و نقل و بارگیری نفت را در ناحیه مربوطه اداره نماید. در هیئت مدیره این سازمان دولت ایران نمایندگانی خواهد داشت. سازمان خرید، نفت را با قیمتهای تجارتی F.O.B. تحویل به کشتی دربندر ایران با تخفیفی خواهد خرید که مساوی خواهد بود با نیمی از سود خالصی که پس از وضع مخارج برای شرکت نفت ملی ایران باقی خواهد ماند. این پیشنهادات نیز که با مقررات قانون نه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت مغایرت داشت مورد قبول دولت واقع نگردید، اما در ملاقات بعدی که میان نخست‌وزیر و استوکس اتفاق افتاد استوکس تا حدودی پذیرفت که هیئت مدیره شرکت ملی نفت عهده‌دار اداره کردن صنعت نفت باشد و نخست‌وزیر نیز قبول نمود که عده‌ای کارشناس درجه اول از ممالک بیطرف برای عضویت در هیئت مدیره استخدام شوند ولی نظر استوکس این بود که مدیر عامل یکنفر انگلیسی باشد و اظهار داشت که تا این مسئله حل نشود درباره سایر مسائل وارد بحث نخواهد شد و این برخلاف رأی نخست‌وزیر بود که میگفت «خوبست سایر مسائل را حل کنیم تا بعداً باین مطلب برسیم». بدینقرار، این مذاکرات نیز با عدم موفقیت روبرو گردید و استوکس در سی و یکم مرداد ماه (۲۳ اوت) ایران را بسوی لندن ترک گفت.

جان مطلب اینجاست که دولت آمریکا نیز به حمایت از پیشنهادات استوکس با نظریات دولت ایران مخالفت مینمود. البته ما از قرار و مدارهای شرکت‌های نفتی آمریکائی در آلمان با شرکت نفت انگلیس و ایران خبری نداریم ولی از جریان اخبار روز همینقدر پیداست که دولت آمریکا دیگر خود را نه یک میانجی بیطرف بلکه یک طرف ذینفع در دعوی مورد بحث میشناسد. این مطلب از جوابی که هریمن به نخست‌وزیر میدهد کاملاً پیداست. مطلب اینست که نخست‌وزیر بتاريخ بیستم شهریور ضمن نامه‌ای به هریمن مینویسد که «دولت ایران نمیتواند پیشنهاد استوکس را دربارهٔ .. یک مدیر عامل انگلیسی بپذیرد ولی حاضر است که یک هیئت مدیره مختلطی مرکب از متخصصین ممالک بیطرف و کارشناسان ایرانی تشکیل دهد» و هریمن در جواب مینویسد: «... متأسفانه نمیتوانم باتقاضای جنابعالی در این مورد بخصوص موافقت نمایم». در این هنگام دولت ایران برای نیل به ایدآل خود بیش از حد طبیعی به کمک‌های دولت آمریکا دل بسته بود و افکار عمومی ملت را هم‌بجای آنکه رهبری بنماید در همین جهت تهییج مینمود. دولت ایران از اختلاف درونی سرمایه‌داریهای آمریکا و انگلستان آگاه بود ولی هیچگاه تصور نمیکرد که دولت آمریکا نفت ایران را برای خود بخواهد نه برای ملت ایران.

البته اگر دولت نیرومندی چون دولت آمریکا و سرمایه‌داری غول آسائی چون سرمایه‌داری آمریکا برای خاطر خدا و به سائقه حس بشر دوستی بکمک ما می‌آمد و در مبارزات ایرانیان علیه امپریالیسم مالی انگلیس به امداد ما برمیخواست بطورقطع ما بهدفعهای ایدآل خود میرسیدیم و آنگاه ازدولت آمریکا و سرمایه‌داری آمریکائی سیاسگراری هم مینمودیم . اما متأسفانه نه دولت آمریکا چنین دولتی بود و نه منافع خصوصی سرمایه‌داری آمریکائی با منافع ایدآل ما دریک جهت سیر مینمود . بدبختی اینجاست که دولت دکترمصدق هیچگاه باین واقعیت بارز توجهی نکرد:

در واقع ما اگر ماهیت هر یک از دولتهای صنعتی بزرگ را بابصیرت کامل بررسی مینمودیم هیچگاه ازشرایط مساعدی که ابتکار عملیات رادراختیار ما میگذاشت بدان سهولت نمیکدشتیم و فریب گرگ آمریکا را که بصورت مادر بزرگ در آمده بود نمیخوردیم و قرار دادی در آن شرایط مساعد بوجود می‌آوردیم که در شرایط نامساعد بعداز سازش آمریکا وانگلیس برای ما میسور نمیشد . علاوه براین ، در چنین صورتی ما میتوانستیم از درآمدهای ارزی خود با استقلال بیشتری بهره‌مند گردیم و بجای مخارج تحمیلی وعبث بهصنعتی کردن واقعی کشور خود بیردازیم . اما نخست‌وزیر ایران شوق اولسیاست آمریکارا که عبارت از حمایت ازپیشنهادات انگلیسها بود حمل بر وجود رودرواسی بین آمریکائیها وانگلیسها مینمود وباین تلقین ، اعتمادخود را بدولت آمریکا حفظ مینمود . بدین قرار بود که نخست وزیر در چهارم مهرماه اعلام کرد که کارشناسان انگلیسی مقیم خوزستان باید در ظرف یکهفته ایرانرا ترک نمایند . در همین تاریخ نخست‌وزیر انگلیس نیز از رئیس جمهور آمریکا درخواست کمک نمود و باو خاطر نشان ساخت که «اگر کارشناسان انگلیسی از ایران اخراج شوند به حیثیت و آبروی انگلیس در خاور میانه لطمه وارد خواهد شد» . و ضمناً اشعار داشت که «راه دیگر جلوگیری از چنین عملی مداخله نظامی است» (۱) . جواب رئیس جمهور این بود که «دولت انگلیس از مداخلات نظامی خودداری نماید و گر نه دولت آمریکا از عملیات نظامی انگلیس پشتیبانی نخواهد کرد» (۲) .

روز پنجم مهرماه وزارت خارجه انگلیس قضیه اختلاف نفت ایرانرا بشورای امنیت مراجعه داد . این قضیه درجلسات متوالی از بیست و یکم تا بیست و ششم مهرماه با حضور دکتر مصدق و نمایندگان ایران مورد بررسی شورا قرار

گرفت . پس از بازگشت از آمریکا دکتر مصدق ضمن گزارشی که در جلسه سوم آذرماه ۱۳۳۰ به مجلس شورای ملی داد چنین اظهار داشت : «... آقایان.. اگر ما احتیاج به مواد نفت خود داریم دیگرانهم بهمان اندازه به نفت ما نیازمندند و اگر بودجه ما از تعادل بیرون رفته ... دیگرانهم از همین جهات با مشکلات عظیم دست بگریبانند ... بنا براین دلیل ندارد که در مبارزه خود غالب نشویم .»

دکتر مصدق در ضمن گزارش مذکور بخشی از مقاله روزنامه نیویورک تایمز را قرائت کرد بدین قرار : «انگلیسها باید فعلاً بیش از یک میلیون دلار روزانه بهت از دست دادن نفت ایران پرداخت نمایند . آنها مایلند یک شرکت بین‌المللی بر طبق قراردادی که با دولت ایران منعقد میشود اداره نفت ایرانرا بعهده بگیرد ... انگلیسها برای جلب کمک آمریکائیهها میگویند اگر تسلیم دکتر مصدق بشوند در خاور میانه خصوصاً در عراق و عربستان سعودی که شرکتهای آمریکائی مشغول کار هستند ایجاد مشکلاتی خواهد شد .» در واقع سخن گفتن از مداخله شرکت بین‌المللی ، اعلام صریح مداخله آمریکا و تسلیم نسبی دولت انگلیس بود و همچنین این مطلب که آمریکائیهها از جنبش عراق و عربستان سعودی و کویت و بحرین و قطر بیمناکند بر مبنای یک واقعیت سهمگین متکی بود که بایستی دولت مارا بخدمت صمیمیت دولت آمریکا و نمایندگان سیاسی آندولت آگاه مینمود . اگر این آگاهی را پیدا میکردیم راه خود میرفتیم و نقشه هائی بر اساس امکانات واقعی ، نه خیالی ، خود طرح مینمودیم .

اینک باید دید در جریان این بازیهای سیاسی ، نخست‌وزیر ایران چگونه فکر میکرد . او درحقیقت ، جهت اول سیاست آمریکا را ، که عبارت از کمک نکردن بایران و سرپیچی از شناختن اصل ملی شدن نفت باشد ، حمل بوجود ملاحظه و رودرواسی بین آندولت وانگلیسها مینمود . این معنی از نطق آقای دکتر مصدق در مجلس شورایی بتاریخ نوزدهم آذرماه ۱۳۳۰ (یازدهم دسامبر ۱۹۵۱) پیداست . او هنگامی که از شورای امنیت بازگشته بود در مجلس چنین ایراد سخن نمود : «دولت آمریکا گرچه ظاهراً با دولت ایران هماهنگی میکند ولی نمایندگان آندولت بقسمی تحت تأثیر انگلیس هستند که نمیتوانند برای ایران کاری بکنند . در اینجا باید در نظر داشت که «هماهنگی دولت آمریکا با ایران» منحصر به آن مواردی بود که اقدامات ایران علیه انگلستان با مقاصد آمریکائیهها جور در می‌آمد والا در موارد دیگر که صرفاً نفع ایران

مورد نظر بود آمریکائیه‌ها کلاً و جزئاً بنای مخالفت را می‌گذاشتند و از همان فورمولهای پیشنهادی انگلیسها دفاع مینمودند چون این فورمولها نیز بنوبه خود با هدفهای آینده ایشان هماهنگ بود .

درواقع ، اشتباه آقای دکتر مصدق در این بود که نظرات آمریکائیه‌ها را که ، در خط مستقیم ، گاهی در مسیر اقدامات ایران وزمانی در جریان واکنشهای انگلیس قرار میگرفت بجای آنکه ناشی از يك نقشه طرح شده قبلی برای کسب سلطه بر منابع نفت بداند بعنوان حمایت از انگلیسها یا هماهنگی با دولت ایران وانمود و تصور میکرد . در حقیقت سخن از «تأثیر انگلیس» یا «هماهنگی با دولت ایران» گفتن مساوی با بیطرف شناختن دولت آمریکا و تراستهای نفتی آمریکائی بود آنهم در يك امر تجاری فوق العاده کلانی نظیر نفت ایران که از سالها پیش مورد کشمکش شرکتهای نفتی آمریکائی و انگلیسی قرار داشته است . بدین طریق باید گفت که آقای دکتر مصدق دولت آمریکا را قدرت بیطرفی تلقی نمیکرده که به نمایندگی از جانب توده‌های زحمتکش آمریکائی ، با حسن نیت تمام و برای اجر آخرت ، در اختلاف بین دولتها مداخله مینموده و از هرگونه حس سودجویی پاک و برکنار بوده است . این استنباط دکتر مصدق از سخنان او راجع به جهت دوم سیاست آمریکا که عبارت باشد از گفتارها و نوشته‌های تشویق آمیز رجال آندولت بروشنی پیداست . دکتر مصدق در همان سخنرانی نوزدهم آذرماه چنین میگوید : «... درواشنگتون مدت ۲۵ روز با آقای مک گی (۱) در تماس بودم . او بعضی روزها دوبار بدیدن من میآمد ... از روز ورود هیئت با آمریکا هر يك از رجال آمریکا بما تبریک و تهنیت گفتند که ایران استقلال سیاسی خود را بدست آورده و من هر چه فکر میکنم برای تحصیل این استقلال غیر از اخراج انگلیسها از جنوب کاری نکرده‌ام . بنابراین ملت ایران هیچوقت حاضر نیست استقلالی را که با اینهمه فداکاری بدست آورده از دست بدهد . من در اروپا سفرای آمریکا را میدیدم که همگی از رفتار وزارت خارجه آمریکا شکایت میکردند از آن جمله آقای دریفوس ، آقای والاس مری و آقای گرییدی (۲) که اخیراً مقالاتی بنفع ایران و علیه وزارت خارجه آمریکا منتشر کرده است . بنده صاف و پوست کنده عرض میکنم که آقای ژرژ مک گی با من در این مدت ۲۵ روز مثل يك برادر صمیمی بود . آقای مک گی تمام مطالب

۱- معاون وقت وزارت خارجه آمریکا و مسئول اداره روابط با کشورهای خاورمیانه .

۲- سفیر کبیران اسبق و سابق آمریکا در ایران .

منطقی دولت ایران را تصدیق میکرد و همیز. تصدیق سبب شده که ایشان را بلافاصله مأمور آنکاراکنند»

اگر جسارت نباشد باید گفت که آقای دکتر مصدق فقط يك قدم با حقیقت فاصله داشته‌اند ولی این يك قدم را یا نخواستند یا نتوانسته‌اند بردارند . در واقع اگر رجال آمریکا فقط بساطت حس ایران دوستی و آزادیخواهی تا این حد از «اخراج انگلیسها از جنوب» و «کسب استقلال سیاسی ایران» خشنود شده بوده‌اند که تبریکات بی‌شائبه‌ای تقدیم نخست‌وزیر مینمودند بجه علت پذیرفتن اصل تصنیف منافع را بدولت توصیه میکردند و دربدو امر از محاصره اقتصادی ایران بتوسط انگلیسها حمایت مینمودند ؟ . علاوه بر این چگونه بود که آقای مك‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا «تمام مطالب منطقی دولت ایران» را تصدیق مینمود ولی اجسن وزیر امور خارجه و نرومن رئیس جمهور از فورمولهای پیشنهادی انگلیس ، که درست برخلاف «مطالب منطقی دولت ایران» بود پشتیبانی مینمودند . از سوی دیگر ، آقایان دریفوس و والاس مری و گریدی اعضای وزارت خارجه ، که مسلماً بدون زدوبند با تراستهای آمریکائی بمقام سفارت نرسیده بوده‌اند ، از ابراز مخالفت با وزارت خارجه آمریکا چه منظوری داشتند ؟ .

اگر آقای دکتر مصدق این سئوالات را مطرح میکردند آن یکقدم را برمیداشتند . ولی چه شده که ایشان هیچگاه سلب اعتماد از آمریکائیها ننمودند و سیاست مستقلی را که تأمین‌کننده منافع ایران بحد اکثر ممکن باشد پیش نگرفتند ؟ .

در واقع آنچه از جریان سیاست آمریکا در آن موقع برمیآید اینست که دولت آمریکا يك استراتژی تغییرناپذیر برای کسب سلطه بر منابع نفت و يك تاکتیک نرم و دوپهلوی برای رسیدن باین هدف پیش خود ساخته و میکوشیده است که از آب گل‌آلود ماهی بگیرد . این تاکتیک ایجاب میکرد که از يك سو با حمایت از عملیات دولت ایران انگلیسها را تحت نهایت فشار قرار بدهد و از سوی دیگر با تأیید پیشنهادات و فشارهای انگلیسها بدولت ایران این دولت را از هدفهای ایدآل خود پائین بیاورد چون هم پس زدن انگلیسها برای تأمین سلطه شرکتهای نفتی آمریکا لازم بنظر میرسید و هم راضی نمودن دولت ایران به تصنیف منافع و سپردن کار بشرکتهای خارجی برای اجرای این منظور ضروری بود . البته چنین سیاستی مسلماً موجب رنجش ملت و دولت ایران میشد و این رنجش ، اتخاذ يك سیاست مستقل از آمریکا را الزام آور مینمود که بنوبه خود ، نقشه آمریکائیها را بکلی درهم میریخت و آرزوهای ایشانرا نقش بر آب میساخت . لذا لازم

میآمد که عده‌ای مصلح خیراندیش نظیر آقایان فوق‌الذکر بمیان افتند و «حرفهای منطقی نخست وزیر» را تماماً تأیید نمایند و روزی دوبار «برادروار» درواشگتون از او دیدار کنند و بگویند این همه تقصیرها بگردن اچسن است، آنهم چیزی نیست، طوری نیست، انشاء‌اله همه چیز بروفق مراد خواهد شد. واقعاً شکفت انگیز است که سیاستمدار کهنه‌کاری فریب چنین ریائی را بخورد و باین دلخوش‌کننده مک‌گی بامن برادر صمیمی است یا گریدی مقالاتی «بمنفع ایران و علیه وزارت خارجه آمریکا» منتشر کرده است.

اینک ببینیم آقای ژرژ مک‌گی که بودیم و مصاحبه‌ها و مقاله‌های آقای گریدی از چه تار و پودی بافته شده بوده است. آنچه راجع به آقای ژرژ مک‌گی میتوان گفت اینست که او مأمور شرکتهای نفت آمریکا بوده است:

«یکی از کمیته‌های کنگره آمریکا موسوم به کمیته مخصوص برای رسیدگی به مؤسسات بازرگانی کوچک در گزارشی که به مجلس سنای آمریکا داده و از طرف دولت آمریکا منتشر شده است در قسمتی که راجع بوساطت آمریکا در قضیه نفت ایرانست میگوید که مساعی دولت آمریکا برای وساطت در قضیه نفت ایران بواسطه نفوذ بلاتردیدی که ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه دارد ممکن بود کاملاً مؤثر واقع گردد ولی لازم بتذکر است که مأمور رسمی دولت آمریکا که در وزارت خارجه عهده‌دار امور خاورمیانه بود نسبت به پنج شرکت بزرگ نفت آمریکا تمایلاتی داشت و این در صورتی است که نسبت دیگری باو داده نشود. کارشناس اقتصادی موسوم به لوی نیز که با هریمن به تهران رفت در آن موقع حقوق بگیر بعضی از شرکتهای تابع پنج شرکت مذکور بود» (۱).
اما راجع به آقای گریدی، این شخص را از روی مقالات او بهتر میتوان شناخت. او در مقاله‌ای که در مجله ساتردی ایونینگ پست انتشار یافت (۲) چنین مینویسد: «انگلیسها توجه زیاد آمریکا را بایران بمنزله دخالت و ورود در سرزمینی میدانند که باید جزو قلمرو ایشان باشد. انگلستان باید بداند که امروز قدرت در دست آمریکاست و انگلیسها فقط میتوانند بوسیله ما باین امتیازات برسند» و سپس چنین میافزاید: «قصور اصلی تعویق حل اختلاف متوجه دیگرانست اما آمریکا را هم نمیتوان بی‌تقصیر دانست... در ایران بهیچوجه تشریک مساعی سیاسی بین آمریکا و انگلیس موجود نیست. شاید با روی کار آمدن حکومت

۱- نقل از کتاب پنجاه سال نفت ایران.

۲- ترجمه این مقاله بتاريخ ۲۴ دیماه ۱۳۳۰ در روزنامه کیهان درج

شده است.

چرچیل در انگلستان ما قادر شویم که همکاری حقیقی بین آمریکا و انگلیس را آنطور که می‌خواهیم عملی سازیم و تشریک مساعی دولتین را در امور مختلف که کاملاً ضروری می‌باشد فراهم نمائیم تا از حوادث مشابه ایران یا از وقایع دیگری که در شرف وقوع است جلوگیری کنیم ... وقتی که حوادث ایران مشاهده می‌شود و وقایعی نظیر مصر بوجود می‌آید بریتانیا و شاید تمام ملل مغرب زمین پی می‌برند که این مسائل تا چه حد می‌تواند درس عبرتی برای آمریکا و انگلیس باشد تا در آینده مشکلات را از طریق دیگری حل و فصل کنند. من آنقدر که بیک مسئله حیاتی برای جهان اهمیت قائل هستم و آنقدر که برای حل چنین مسئله‌ای بهرنحوه ممکن باشد ارزش می‌گذارم هرگز به سیاست بازیها و صحنه سازهای دیپلماتیک ایمان ندارم ... بی‌سفاهانه خطرات ناشی از اختلافات نفتی ایران آنقدرها مورد توجه دقیق و عاجل لندن و واشنگتن قرار نگرفته و ابراز علاقمندی به حل آن نگردیده است.

دکتر گریدی در این مقاله چه می‌گوید که مورد ستایش دکتر مصدق قرار گرفته است. او می‌گوید اگر انگلیسها امتیازاتی لازم دارند باید توجه داشته باشند که امروز قدرت در دست آمریکا است. او در انتظار روی کار آمدن حزب محافظه کار است تا «با تشریک مساعی کامل دولتین آمریکا و انگلیس»، حل قضیه نفت ایران، آنطور که آمریکا «می‌خواهد» میسر گردد. علاوه بر این او نهضت‌های ضد امپریالیستی ملل شرق را «سیاست بازیها و صحنه سازهای دیپلماتیک» نام می‌گذارد و معتقد است که تضاد منافع آمریکا و کشورهای غرب اروپا باید از «طریق دیگری» و «بهرنحوه که ممکن باشد» و مسئله نفت ایران نیز از طریق «مذاکرات لندن و واشنگتن» حل و فصل گردد.

★

★ ★

بزودی انتخابات انگلیس به نفع محافظه کاران خاتمه یافت و چرچیل نخست وزیر شد. ایندین وزیر امور خارجه آن دولت در تاریخ بیست و هفتم آبانماه قصد دولت انگلیس را دایر به حل قضیه نفت ایران «با مشاوره بسیار نزدیک با دولت آمریکا» (۱) ابراز داشت. در تاریخ بیست و یکم دیماه دولت ایران ضمن یادداشتی تقاضا کرد که

۱- از متن سخنرانی.

دولت انگلیس کلیه نمایندگیهای سیاسی خود را در کلیه نقاط ایران تاسیام
دیماه منحل کند .

در تاریخ بیست و نهم دیماه ۱۳۳۰ (۲۰ ژانویه ۱۹۵۲) دولت آمریکا
بدولت ایران اطلاع داد که معادل ۲۳ میلیون دلار بعنوان کمک اصل چهارم
ترومن بمنظور اجرای کمکهای فنی در سال مالی که به سیام ژوئن ۱۹۵۲ ختم
میشود در دسترس دولت ایران قرار خواهد داد ولی این کمک همانطور در
مرحله وعده باقی ماند و هیچگاه صورت عمل بخود نگرفت .

بزودی طبق متویات گریدی «همکاری عملی بین آمریکا و انگلیس» ،
همانطور که آمریکا «میخواست» ، آغاز نهاد و «شیاست بازیهام و صحنه سازیهای
دیپلماتیک» جای خود را به طرحهای عملی برای «حل مسئله ایران» و اگذار
نمود . بانک بین المللی که در حقیقت يك بانک آمریکائی است «لال این امر
خیر» بود .

پیشنهاد بانک برای اولین بار بهنگام انعقاد جلسات شورای امنیت
در نیویورک به هیئت نمایندگی ایران عرضه گردید اما نطفه این پیشنهاد قبلا
در اثر جستگیری شرکتهای آمریکائی و شرکت نفت انگلیسی بسته شده و انگلیسها
با اکراه تن بچنین عملی داده بودند .

طبق فورمول بانک ، اعضای آمریکائی کارتل بین المللی نفت موفق
میشدند که سرمایه های خود را بنام بانک بین المللی در حوزة امتیاز نفت جنوب
وارد نمایند ، همچنین شرکت نفت انگلیس و ایران موفق میشد که نفت ایران را
با قیمت ارزان خریداری کند و ایران نیز که در نظر داشت از کلیه منافع شخصاً
بهره مند شود بایستی بقسمتی از منافع اکتفا نماید .

این سازش آمریکا و انگلیس که در سازشهای بعدی بعنوان پایه مذاکرات
مورد استفاده قرار گرفت بتاريخ هجدهم دیماه ۱۳۳۰ (نهم ژانویه ۱۹۵۲)
از طرف دولتین آمریکا و انگلیس برسمیت شناخته شد . دولتین ضمن بیانیه
ترومن و چرچیل اعلام نمودند که راجع «بهدفهای خود در این قسمت از جهان»
توافق نظر کامل دارند و اظهار امیدواری کردند که «ابتکار بانک بین المللی
منتهی به حل قضیه نفت گردد» (۱) . سازش آمریکا و انگلیس بر مبنای همان
اندیشه های قرار داشت که ، بقول آقای دکتر مصدق ، دکتر گریدی در ضمن «مقالاتی
بنفع ایران و علیه وزارت خارجه آمریکا» منتشر کرده بود .

انتونی ایدن وزیر امور خارجه انگلیس درباره این سازش ضمن نطقی

۱- از متن بیانیه .

بتاریخ بیستم دیماه چنین ابراز داشت : «... ما درصدد هستیم که در ایران سازی میان آرمانهای ملی مردم و احتیاجات ملل آزاد بوجود بیاوریم...» .
پیشنهادات بانک مورد قبول دولت ایران واقع نگردید و پیشنهادات ایران نیز بمذاق بانک و شرکتهای آمریکائی وانگلیسی خوش نیامد. بزودی وزارت خارجه آمریکا ضمن صدور اعلامیه‌ای بتاریخ بیست ونهم اسفندماه ۱۳۳۰ (۲۰ مارس ۱۹۵۲) اخطار کرد که پرداخت کمک بایران برای دولت آمریکا مقدور نیست ودولت ایران باید از طریق بهره‌برداری از منابع نفت مخارج خود را تأمین نماید و ضمناً یادآور شد که «پیشنهاد بانک بین‌المللی فرصت مناسبی برای رسیدن بدین مقصود است» .
درواقع ، دولت آمریکا که تا مرزسازش با دولت انگلیس بدولت ایران وعده‌های کمک میداد بدون آنکه آن وعده‌ها را بمرحله عمل درآورد ، همینکه از مرزسازش گذشت با صراحت تمام از پرداخت هر نوع کمکی معذرت خواست .

از این بعد فصل جدیدی در مبارزات آمریکا وانگلیس باز میشود . انگلیسها حاضر بواگذاری مقداری از حقوق سابق خود به آمریکائیها شده‌اند و آمریکائیها نیز از آن پس نه بعنوان يك پشتیبان ریاکار بلکه بعنوان مدعی با دولت ایران روبرو میگرددند . دیگر صحبت بر سر آن نیست که بقوه ملت ایران انگلیسها را وادار به تسلیم کنند بلکه مطلب اینست که انگلیسها را چگونه وادار به تسلیم تام وتمام بنمایند . درحقیقت شرکتهای آمریکائی در نظر داشتند که جای شرکت سابق انگلیسی را کاملاً اشغال کنند . اینک پرده جدیدی از تئاتر سیاست آمریکا راجع بمسئله نفت .



پس از انجام اولین سازش ، دولت آمریکا که بمقصد خوش نزدیک شده بود قیافه خشنی بخود گرفت و ادعاینامه‌هایی را که از طرف انگلیسها علیه ایران صادر میشد به امضاء خود نیز مزین نمود . بدین قرار بود که براساس يك سازش نهانی میان دولتین آمریکا وانگلیس ، که بر مامجهول است، پیشنهاد مشترك ترومن وچرچیل بتاریخ پنجم شهریور ماه ۱۳۳۱ (۲۷ اوت ۱۹۵۲) بدولت ایران تسلیم شد .
پیشنهاد مشترك بر این مبنا استوار بود که در مرحله اول فقط موضوع

گرامت شرکت نفت انگلیس را حل و فصل نمایند و حل سایر مسائل را ، طبق سازشی که مسلماً بعمل آمده بوده است ، برای بعد از حل موضوع غرامات بگذارند . از این لحاظ دولتین متن قراردادی بنام «قرارداد مخصوص» بین ایران و انگلیس را به پیشنهاد مشترك ضمیمه نموده بودند که به‌احاطه موضوع «گرامتی که باید بابت ملی شدن مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در کشور ایران پرداخت شود» (۱) اختصاص داشت . پیشنهاد دهندگان که علاوه بر سایر غرامات ، غرامت ظالمانهٔ مربوط به عدم النفع شرکت انگلیسی تا پایان قرارداد ۱۹۳۳ را به قضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع مینمودند، برای توفیق در این امر ، هر نوع اظهار نظر راجع به سایر مسائل مربوط به نفت ایران را به ابهام برگزار کرده و مسلماً پیشنهادات صریح در این موارد را به بعد از حل مسئلهٔ غرامات موکول نموده بودند. مسلم است که انگلیسها از حق انحصار نفت ایران بنفع آمریکائیه‌ها عدول نموده و آمریکائیه‌ها نیز در عوض پذیرفته بودند که برای راضی ساختن ایران به ارجاع مسئلهٔ غرامات بديوان بین‌المللی دادگستری ، نفوذ خود را بکار اندازند .

وزیران خارجهٔ آمریکا و انگلیس در نامه‌هایی که بطور جداگانه در تاریخ سیزدهم مهرماه برای نخست وزیر ارسال داشتند ، واقمیت ملی شدن نفت و استقلال کامل ایران برای ادارهٔ صناعت نفت و فروش نفت را بر مبنای غیر انحصاری تأیید نمودند و فشار اصلی را در این نامه‌ها نیز بر روی موضوع غرامت متمرکز کردند . علاوه بر این اتنونی‌ایدن در نامهٔ دیگری که بتاريخ بیست و دوم مهرماه برای نخست وزیر فرستاد تأکید مینمود که «نه دولت علیاحضرت ملکهٔ انگلستان و نه شرکت نفت انگلیس و ایران هیچیک اصرار ندارند که حق انحصار نفت ایران را بدست آورند» (۲) ولی ضمناً یادآور میشد که «دولت علیاحضرت ملکهٔ انگلستان از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران بابت لغو یکطرفهٔ قرارداد امتیازی ۱۹۳۳ ... ادعای پرداخت غرامت مینماید» (۳) و در حقیقت غرامت مربوط به عدم النفع تا سال ۱۹۹۳ را مطالبه میکرد. در واقع دولت آمریکا مصمم شده بود که در برابر گذشت انگلیس از حق انحصار نفت ایران ، بنفع شرکتهای آمریکائی ، دعاوی انگلیسها را راجع بفرامات مورد حمایت قرارداد دهد . اما راجع به بعد از حل مسئلهٔ غرامت ، معلوم نیست که قرار

۱- از متن قرارداد پیشنهادی بنام قرارداد مخصوص. ۲ و ۳- از

متن نامه .

ومدار آمریکا وانگلیس برچه منوال بوده وپیشنهادات آینده خودرا درمورد خرید نفت و قیمت نفت وامور فنی چگونه طرح ریزی نموده بوده اند . همینقدر پیداست که انگلیسها بشرطی حاضر بگذشت بیشتر وسازش بر مبنای وسیعتری با آمریکائیها شده بوده اند که دولت آمریکا از دعاوی انگلیس راجع بعدم النفع پشتیبانی بنماید ونفوذ خودرا چه در ایران وجه در دیوان دادگستری بنفع انگلیسها بکار اندازد .

در پایان پیشنهاد مشترك ، آقایان ترومن وچرچیل بدولت ایران اطلاع میدادند که فقط پس از پذیرفتن ارجاع مسئله غرامت بدیوان دادگستری وانجام مذاکرات بین دولت ایران وشركت نفت انگلیس وایران راجع به جریان یافتن مجدد نفت ایران ببازارهای جهان است که «دولت علیاحضرت ملکه انگلستان پاره ای تضییقات موجود نسبت به صادرات (کالا) را بایران و نسبت باستفاده ایران از (وجوه) استرلینگ را مرتفع خواهد ساخت» (۱) و «دولت ایالات متحده آمریکا فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض بدولت ایران ... خواهد پرداخت» (۲) .

درواقع دولتین آمریکا وانگلستان شرط اصلی خودرا برای پرداخت کمک بایران وبرطرف ساختن قسمتی از فشارهای اقتصادی ، علاوه بر رضایت دادن ایران بارجاع مسئله غرامت بدیوان بین المللی دادگستری ، براین مبنا قرارداده بودند که دولت ایران برای جاری ساختن نفت ببازارهای جهان با نمایندگان شرکت نفت انگلیس وایران وارد مذاکره گردد و این خود، ظاهراً، قائل شدن حق انحصاری برای شرکت انگلیسی و سلب نمودن «استقلال کامل ایران برای اداره صناعت نفت وفروش نفت» میبود . اما مفاد نامه های وزیران خارجه آمریکا و انگلیس دایر بر نفی حق انحصاری انگلیسها ، میرساند که شرکت نفت انگلیسی ، طبق قرار و مدارهای نهانی ، از جانب خود وشركتهای نفت آمریکائی میبایستی با دولت ایران مذاکره میکرد و حق انحصار را بطور مشترك برای انگلیسها وآمریکائیها بنمت میآوردده است . در حقیقت آنچه را که وزیر خارجه آمریکا در نامه خود به نخست وزیر نوشته وآنها «استقلال کامل ایران برای اداره صناعت نفت وفروش نفت بر مبنای غیر انحصاری» نام نهاده است چیزی نمیتوانسته است باشد جز آزادی در تسلیم واستقلال در رضادادن به تمایلات انحصار طلبانه کمپانیهای آمریکائی وانگلیسی بطور مشترك . البته از آغاز محاصره اقتصادی ایران بتوسط انگلستان هویدا بود که

۲۰۱- از متن پیشنهاد مشترك .

دولت بریتانیا بیشتر بمنظور محتاج ساختن ایران بچنین محاصره‌ای دست زده است ولی مفاد پیشنهاد مشترك ترومن وچرچیل بنوبه خود آشکار ساخت که دولت آمریکا نیز بهمین مقصود و بمنظور درمانده ساختن و محتاج نمودن ایران، از محاصره اقتصادی مذکور حمایت مینموده و ازدادن کمک مالی مؤثر بدولت ایران خودداری نمیکرده است. اشتباه آمریکا در این بود که نمیدانست ما به فقر خو گرفته و از غرور ملی و انسانی بی‌همتائی سرشاریم. در حقیقت، آندولت با مقایسه بیجای ملت ایران با ملت آمریکا، از لحاظ روحی، تصور مینمود که فشار مالی و فقر اقتصادی ممکنست این ملت را وادار به تسلیم و در یوژگی و فساد بنماید. در اینجا لازم است مکرراً تأکید نمائیم که دولت آمریکا، در واقع، دولت انگلیس را بزور ایران و دولت ایرانرا بقوة محاصره اقتصادی بریتانیا نیازمند دلار میساخت تا برای تحمیل شرایط خود باین هردو دولت، نیازمندی مبرم دولت ایران و احتیاج نسبی دولت بریتانیا را به دلار مورد بهره‌برداری قرار دهد.

اما دولت ایران، بنوبه خود، پیشنهاد مشترك را رد کرد چون پرداخت هرگونه غرامتی را جز در مورد مایملک شرکت در ایران غیر عادلانه و ظالمانه میدانست. نخست وزیر معتقد بود که «در صورت ارجاع دعوا بدیوان بین‌المللی دادگستری باید شرکت سابق معین کند که چه موضوعهائی را میخواست مورد رسیدگی قرار دهد». دولتین آمریکا و انگلیس نیز این تقاضا را نپذیرفتند چون مصمم به گرفتن غرامت راجع بعدم‌النفع بودند که خود به تنهایی میتوانست نسلهای آینده ملت ما را دچار مضیقه مالی بنماید.

دکتر مصدق ضمن صدور اعلامیه‌ای بتاريخ بیست و ششم شهریور ۱۳۳۱ اعلام نمود که «دولت انگلیس میخواست برخلاف قوانین مصوبه و برخلاف حقوق و تمایلات ملت ایران نفوذ و منافع شرکت سابق را تحت عناوین دیگری بهمان صورت و کیفیت قدیم حفظ کند» و علاوه بر این ابراز داشت: «راه حلی که در این پیام پیشنهاد شده است بهیچوجه منصفانه نیست بلکه بمراتب اذراء حلهای سابق شدیدتر و غیر عملی‌تر است».

در واقع، مبتکر پیشنهاد مشترك ترومن وچرچیل، دولت آمریکا بود و انگلیسها که از پذیرفتن آن مدتها سرباز میزدند صریحاً ابراز میداشتند که این فورمول مبهم قادر برفع سوء ظن آنها نیست و نمیتواند ایشانرا نسبت به تضمین و تأمین منافعشان مطمئن سازد.

با تمام این احوال نخست وزیر ایران کوشش نمیکرد که با حقیقت بازیهای آمریکا راجع بنفت آشنا شود و با خطری که آمریکائوها برای آینده

ایران ایجاد مینمودند از روبرو مواجه گردد . او دل به پشتیبانی آمریکائیاها بسته بود و آمریکائیاها هم بنوبه خود جز تأمین منافع خویش، بزیان هردولتی که باشد ، نگرانی دیگری نداشتند .

متأسفانه دولت ایران هیچگاه بواقعیات توجهی نکرد و درصدد طرد آمریکائیاها از مقام میانجیگری برنیامد .

این دولت هیچوقت بروی خود نیاورد که مبارزه بیرحمانه دولت آمریکا با دولت انگلیس بر سر تقسیم مجدد مناطق نفوذ است نه برای پیش بردن هدفهای قانونی و مشروع ملل شرق . در تابستان ۱۹۵۱ هم که هریمین بمنظور حل مسئله نفت بمسود شرکتهای آمریکائی بایران آمد دولت ایران چنین وانمود کرد که او برای کمک بملت ایران رنج چنین مسافرتی را بجان خریده و درپای او جمعی از مردم ایران را قربانی هم کرد .

پس از عقیم ماندن مأموریت هریمین نیز که رؤسای بانک بین المللی بایران آمدند دولت ایران هیچگاه برملا نساخت که آمریکائیاها بقصد اشغال جای شرکت سابق باین «کمکها» تظاهر مینمایند و به حل «مسئله نفت ایران» ابراز علاقه میکنند . فی الواقع ما نفهمیدیم که چگونه ممکنست دولتی ، ملی باشد ولی از میان امپریالیسم ها قویترین و خطرناکترین آنها را ندیده بگیرد و خصوصاً آنکه خطر عظیمی را که مقاصد آمریکائیاها برای منافع انگلیسها داشت مورد بهره برداری قرار ندهد .

بدین قرار نصحت وزیر پیشنهاد مشترك را رد کرد بدون آنکه از پشتیبانی آمریکا سلب امید کند و در آن شرایط مساعد راه جدیدی مستقل از راه تاکتیکی آمریکا پیش گیرد .

مبارزات انگلیس و آمریکا بر سر نفت ایران از این پس وحتى بعد از برکنار شدن دکتر مصدق نشان میدهد که اختلاف این دو دولت در این اوضاع واحوال چه ژرفای هولناکی داشته و چگونه ممکن بوده است که دولت ایران با استفاده از این اختلاف عمیق هنوز هم ابتکار عملیات را در دست بگیرد . منظور ما از بدست گرفتن ابتکار عملیات ، پیش گرفتن سیاست مستقلی از سیاست آمریکا و راهی بر مبنای واقع بینی برای بوجود آوردن بهترین قرارداد ممکن است . اما دولت آمریکا که از پیدایش احتمالی چنین تحولی بیمناک بود با يك تغییر جهت حاد در سیاست خود راهی در پیش پای دولت ایران گذاشت که در ظاهر امر امیدوارکننده هم بود . مطلب اینست که آمریکائیاها پس از آنکه دولت ایران پیشنهاد مشترك را رد کرد سازش اخیر خود را با انگلیسها سرماً فسخ نمودند و سیاستی مستقل از سیاست انگلیس پیش گرفتند و بازیهای تازه ای را

برای جلب اعتماد دولت ایران، ولی بمنظور اشغال جای انگلیسها در نفت ایران، آغاز نهادند. ظاهر امر این بود که آمریکائیهامصمم بخریدن نفت ایران شده اند و این خود برای دولت ایران امیدواری بسیاری ایجاد مینمود و سیاست دولت را در همان مسیر سابق پا برجا میساخت اما باطن امر چیز دیگری بود. حقیقت این بود که آمریکائیها میخواستند مسئله خرید نفت ایران را بتوسط شرکتهای مستقل نفتی آمریکائی، بعنوان يك تهدید علیه انگلیسها بکار ببرند. امید دولت ایران نیز در این مورد کاملاً بیجا بود چون مسئله خرید نفت هیچگاه از مرحله تهدید تجاوز نکرد و وارد مرحله عمل نگردید. این بازیها که در روزنامههای سخنگوی شرکتهای طرفین کاملاً منعکس است شایسته همه گونه توجه و امان نظر میباشد.



از این پس، سیاست خدعه و ریا جای خود را به شانناژ و تهدید میدهد. قهرمان این صحنه شخصی است بنام آلتون جوتز، رئیس شرکت سیتیز سرویس آمریکا (۱).

آلتون جوتز که ظاهراً بدعوت آقای دکتر مصدق و باطناً بمأموریت از جانب وزارت خارجه آمریکا و شرکتهای بزرگ نفت پاران آمده بود ضمن مصاحبه ای در تهران به خبرنگاران چنین اظهار داشت: «... عملیاتی را که برای تجدید فعالیت صنعت نفت ایران ضروری است مورد توجه و بررسی قرار داده و يك گزارش مقدماتی نیز در این زمینه به نخست وزیر تسلیم نموده است». او بزودی به تهدید انگلیسها پرداخت و صریحاً اظهار داشت که «نفت ایران روزی بسوی آمریکا جریان خواهد یافت ولی کشتیهای نفتکش آمریکائی بسروش کشتی رزماری گرفتار نخواهند شد». همچنین جوتز در مصاحبه دیگری در پاریس به خبرنگاران چنین گفت: «... اگر بزودی توافقی میان ایران و انگلیس رخ ندهد بفتح عده ای از شرکتهای نفت آمریکا خواهد بود که از ایران نفت خریده، بآمریکا صادر نمایند».

درواقع دکتر مصدق آلتون جوتز را برای تهدید انگلیسها رسیدن

1- CITIES SERVICE OIL COMPANY

این شرکت یکی از شرکتهای مستقل آمریکائی و جدا از کارتل بین المللی نفت و صاحب امتیاز منابع نفتی قسمتی از عربستان است.

بمقصود بایران دعوت کرده بود ولی هم انگلیسها میدانستند که این تهدید از جانب کیست و هم آمریکائیهادر نظر داشتند که با این شیوه کار، منافع انگلیس را از دست رفته جلوه گر ساخته، آندولت را وادار به تسلیم یا سازش وسیعتری در قبال شرکتهای آمریکائی بنمایند. در همین هنگام خبر گزارى فرانسه بتاریخ هفدهم شهریور ماه ۱۳۳۶ (هشتم سپتامبر ۱۹۵۲) از لندن چنین گزارش داد: «... در لندن چنین عقیده دارند که نخست وزیر ایران هنوز سیاست قدیمی خود را تعقیب میکند و آمریکا را علیه انگلیس تحریک مینماید... مصدق میخواهد حس سودطلبی شرکتهای آمریکائی را برانگیزد تا این شرکتهای دولت آمریکا را وادار به ترك حمایت از انگلیسها بنمایند. رفتار بعضی از آمریکائیها مانند آلتون جونز که اکنون در تهران به مأموریت اسرار آمیز خود ادامه میدهد دکتر مصدق را در ادامه راه خود برای تأمین دعاوی ایران تشویق خواهد نمود»

درواقع آمریکائیها بدین وسیله بنای تهدید انگلیسها را گذاشته بودند که اگر «بزودی توافق میان ایران و انگلیس رخ ندهد» نفت ایران را خریداری خواهند کرد و چون نظر انگلیسها این بود که «آلتون جونز دکتر مصدق را در ادامه راه خود تشویق خواهد نمود» ولذا «توافق میان ایران و انگلیس» امری محال بنظر میرسید، خود را کاملاً در بن بست احساس مینمودند. در حقیقت، دکتر مصدق که میخواست شرکتهای مستقل آمریکائی را برای نرم کردن انگلیسها و رفع فشار اقتصادی آنها آلت دست کند خود آلت دست شد و او که در نظر داشت انگلیسها را بوخت اندازد، انگلیسها را نسبت بآمریکائیها وحشت زده کرد. در واقع، انگلیسها بنفع آمریکائیها نرم شدند نه بنفع ایرانیها. دکتر مصدق تصور میکرد که او آلتون جونز را بایران آورده است ولی آلتون جونز از جانب وزارت خارجه آمریکا مأموریت داشت و راه را برای توفیق کامل شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا که عضو کارتل بین المللی نفت هستند هموار مینمود.

دکتر مصدق انتظار داشت که بزودی نفت ایران را بشرکتهای مستقل آمریکائی بفروشد ولی این شرکتهای که در قبال شرکتهای بزرگ آمریکائی هیچگاه جرات دست زدن بچنین عملی را نداشتند مسئله خرید نفت ایران را برای تهدید دولت انگلیس بهانه قرارداد بودند.

دکتر مصدق بایستی از پیش حساب عواقب این بازی را میکرد و مطامع آمریکا و قدرت سهمناک شرکتهای آمریکائی و امکان حتمی بهره برداری دولت آمریکا را از این کارت برنده پیش بینی مینمود و در نتیجه، يك سیاست مستقل از سیاست آمریکا پیشه خود میساخت.

متأسفانه دولت ایران از این پس ندانسته در راهی قدم گذاشت که خواه ناخواه ، مستقیماً ، به تأمین هدفهای آمریکا منتهی میشد . چیزی نگذشت که مقاصد واقعی دولت آمریکا از قول مقامات رسمی آن دولت فاش شد . اینک گزارش مخبر آسوشیتدپرس بتاريخ بیست و دوم شهریورماه ۱۳۳۱ از آمریکا : «یک منبع نزدیک بوزارت خارجه آمریکا در واشنگتون اظهارداشت که وضع ایران و خاورمیانه بیش از هر موضوع دیگری مورد توجه مقامات این وزارت قرار گرفته است ... کارشناسان وزارت خارجه آمریکا خاطر نشان میسازند که اتخاذ یک جناس مشترک از طرف آمریکا و انگلیس در خاورمیانه و ایران ممکن بنظر نمیرسد . دولت انگلیس بر طبق روش قدیمی خود میخواهد خاورمیانه را از لحاظ نظامی و اقتصادی زیر سلطه خویش داشته باشد . بهمین جهت برخلاف نظر آمریکا اصرار میورزد که فرماندهی نیروی دریائی سازمان دفاع آتلانتیک شمالی در منطقه مدیترانه بیک دریاسالار انگلیسی واگذار شود . هانری بایروث رئیس اداره امور خاورمیانه معتقد است که دولت آمریکا نباید مصالح خود را فدای سیاست دولت انگلیس بکند . بعید نیست دولتی که پس از انتخابات نوامبر در آمریکا روی کار میآید (۱) اصولاً سیاستی مستقل از سیاست انگلیس در ایران و خاورمیانه پیش گیرد . با تمام این احوال مقامات رسمی آمریکا هنوز اعتراف نمیکنند که آلتون جوتز نه بدعوت ایران بلکه از جانب دولت آمریکا بایران مسافرت کرده است . در بدو امر نمایندگان رسمی دولت آمریکا کوشش بسیار نمودند که مسافرت جوتز را یک امر شخصی و خصوصی جلوه گسازند . در این زمینه مایکل مکدر مورت ، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا ، بتاريخ بیست و نهم شهریور ۱۳۳۱ (۲۰ سپتامبر ۱۹۵۲) اظهار داشت که آلتون جوتز هیچگونه سمت یا مأموریتی از جانب دولت آمریکا ندارد و بطور خصوصی از جانب شرکت سیتیز سرویس بایران مسافرت کرده است . دوز بعد وزارت خارجه آمریکا در برابر اعتراض سفیر کبیر بریتانیا در واشنگتون به سفیر اطمینان داد که جوتز هیچگونه مأموریتی از جانب دولت آمریکا نداشته است .

جورنال اف آمریکا چاپ نیویورک نیز در این تاریخ در تأیید تکذیبهای وزارت امور خارجه آمریکا بطور تهدید آمیزی چنین نوشت: «آلتون جوتز رئیس شرکت سیتیز سرویس بایران رفته تا ببیند آیا بکار انداختن صنعت نفت ایران بدست شرکتهای آمریکائی امکان پذیر است یا خیر . البته این کار

۱- مقصود دولت ژنرال ایزنهاور است .

دو سال پیش باید صورت‌میگرفت ولی متأسفانه بعثت اشتباه وزارت امورخارجۀ آمریکا که از سیاست استعماری انگلیس در سراسر جهان پشتیبانی مینمود تنفر کشورهای که باندازۀ انگلیس برای ما اهمیت دارند نسبت به آمریکا برانگیخته شده است. ایران یکی از این کشورهاست. ایرانیان بهیچوجه نمیخواهند تحت تسلط شوروی قرارگیرند ولی درعین حال مایل هم نیستند که بصورت یک مستعمرۀ اقتصادی انگلیس درآیند. پس از کوتاه شدن دست شرکت انگلیسی از منابع نفت ایران سیاستمداران آمریکا و انگلیس معتقد بودند که شرکتهای آمریکائی فرصت را از دست نخواهند داد و برای جانشینی شرکت نفت انگلیس همه‌گونه فعالیت خواهند نمود. از شرکتهای نفت آمریکائی دعوت هم بعمل آمد که بایران بروند و قراردادهائی با دولت ایران منعقد نمایند ولی وزارت امورخارجۀ آمریکا که مطابق با سیاست استعماری انگلیس عمل نمیکرد با این امر مخالفت ورزید ولی امروز متأسفانه خیلی دیر شده است. بدین‌اجن و زیر امورخارجۀ آمریکا و وزارت امورخارجۀ انگلیس که معتقد بودند ایرانیان بر اثر فقر و پریشانی و قوت گرفتن حزب توده بزانو درخواهند آمد باین نکته توجه نکرده بودند که با ملتی سروکار دارند که درصحنۀ تاریخ جهان در برابر اسکندر کبیر ایستادگی و مقاومت نموده است. ملل باستانی باید در عصر حاضر مورد ستایش قرارگیرند. این ملل اگرچه در اثر گذشت قرون قدرت خود را از دست داده‌اند ولی آداب و سنن باستانی خود را که مبنی بر شرافت انسانی میباشد همچنان حفظ کرده‌اند. در سراسر تاریخ آمریکا از موقع قیام علیه امپریالیسم تا زمان جرج مارشال و دین اچسن مردم و دولت آمریکا همواره با استعمار مخالف بوده‌اند ولی اینک که سیاست استعماری در کتب تاریخ مدفون شده است سیاست آمریکا هم تغییر نموده و دولت و وزارت امورخارجۀ آمریکا از سیاست غلط استعماری انگلیس پیروی میکنند.

اساس سخن در این مقاله بر این بنیاد استوار بود که نخست، چون ایرانیان از سیاست استعماری انگلیسها زجر بسیار کشیده‌اند از بدو امر به‌مداخلۀ فعالانۀ شرکتهای نفتی آمریکا تمایل داشته‌اند. دوم آنکه سیاست انگلیس دایر بر محاصره اقتصادی ایران اثربخش نبوده و اینک وظیفۀ دولت و شرکتهای نفتی آمریکائی است که راه را برای حمل نفت ایران هموار نمایند. سوم آنکه وزارت امورخارجۀ آمریکا پشتیبان سیاست استعماری انگلیس است و مسافرت جوئر برخلاف سیاست دولت آمریکا صورت پذیرفته است.

بدین‌قرار، روزنامه‌های وابسته به شرکتهای نفتی آمریکا میکوشیدند که جنبۀ تهدیدآمیز مسافرت جوئر را بمنظور تسریع در تسلیم انگلیسها به نظریات

خصوصی شرکت‌های نفتی آمریکائی حفظ کنند و در عین حال دولت آمریکا را از مسئولیت مبرا نمایند .

این تهدید باز هم ادامه یافت چنانکه مجله اقتصادی وال استریت بتاريخ سی و یکم شهریور ماه ۱۳۳۱ پرده از روی اقدامات نهانی شرکت‌های بزرگ نفتی برداشت . اینست مقاله اساسی آن مجله : « علت مسافرت جوتز بایران آنستکه قراردادی بمیزان یکصد هزار چلیک در روز برای خرید نفت با دولت ایران منعقد کند ... اعتراضات و تهدیدات انگلیس نسبت به معاملات شرکت‌های خصوصی با ایران بی اساس است و دعاوی انگلیس در دادگاه‌های آمریکامسوع نخواهد بود ... جوتز آنچنان شخصیتی است که میتواند در عین حال با دولت انگلیس و وزارت خارجه آمریکا و شرکت نفت انگلیس و ایران در بیفتد . شرکت‌های بزرگ نفت آمریکا میتوانند نفت ایران را به آمریکا و سایر نقاط حمل کنند و علیرغم دعاوی شرکت نفت انگلیس و ایران معتقدند که این بهترین وسیله حل مسئله نفت ایران است » . این مقاله که در واقع مساوی با ادعای ناموال استریت علیه منافع نفتی انگلیس و اقدامات آندولت برای محافظت از این منافع و تصرف منابع نفت علیرغم تمایلات ملت ایران بود تا حدی بر مسافرت « اسرار آمیز » آلتون جوتز روشنی انداخت و بخارج ساختن شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا از تاریکی، که دست‌های خود را از آستین آلتون جوتز در آورده بودند، کمک نمود. در واقع تیر تهدید جوتز از کمان شرکت‌های بزرگ پرتاب شده و این ضرب سراسنگست این شرکت‌ها بود که انگلیسها را متوحش میساخت .

سراجم ، چند روز بعد ، مجله تایم چاپ نیویورک ، بتاريخ ششم مهرماه ۱۳۳۱ ، پرده را بیشتر عقب زد و چهره خندان عموسام را در پشت تمام این ماجراها آشکار نمود . این روزنامه در مقاله اساسی خود چنین نوشت : « دولت آمریکا تلویحاً با محاصره اقتصادی ایران بتوسط انگلستان موافقت نموده ولی از قرار معلوم ، سیاست جدید آمریکا با مسافرت آلتون جوتز بایران جلوه گر شده است . البته این شخص بعنوان يك مرد عادی بایران مسافرت نمود ولی از بدو امر آشکار بود که کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا با مسافرت او موافقت داشته اند . جوتز در لحظاتی که ایران را ترک میکرد اظهار داشت که محتماً شرکت سیتیز سرویس در بکار انداختن مجدد صناعت نفت ایران بکمک این دولت برخواهد خاست و مقداری هم نفت از ایران خواهد خرید و ضمناً فاش نمود که برای حمل نفت ایران به بازارهای جهان مقدار کافی نفتکش آماده میباشد و ضمن اشاره بکشتی رزماری که بتوسط انگلیسها توقیف شده است گفت که اگر من کشتی بایران بفرستم مطمئن باشید که اتفاقی برای آن کشتی نخواهد افتاد

و علاوه بر این ابراز داشت که وزارت امور خارجه آمریکا با مسافرت او بایران مخالفتی نکرده است. جان مطلب اینجاست که آمریکائیا بظاهر موضوع خرید نفت ایران را برای خارج نمودن دولت ایران از بن بست جلوه میدادند ولی در باطن خود را نامزد جانشینی شرکت نفت انگلیس و ایران ساخته بودند و این آن چیزی نبود که ملت ایران میخواست.

در این تاریخ دولتین آمریکا و انگلیس بر سر جمیع مسائل مربوط به خاور میانه اختلاف عمیق داشتند ولی از بیم آنکه مبدا دولت ایران در صدد بهره برداری از این اختلاف برآید با کوشش بسیار از بروز این اختلافات جلوگیری بعمل میآوردند چنانکه خبرگزاری آسوشیتد پرس ضمن خبری که بتاريخ دوم مهرماه ۱۳۳۱ از لندن مخابره نموده چنین اظهار کرده است: «با آنکه ایدن و سایر مأموران عالیرتبه وزارت خارجه انگلیس ادعا کرده اند که در مورد نفت ایران توافق نظر کامل بین آمریکا و انگلیس موجود است و پیشنهاد مشترک ترومن و چرچیل را دال بر همین اتفاق نظرها اعلام مینمایند ناظران سیاسی بر این عقیده هستند که باطن امر غیر از اینست. در واقع بین این دو دولت چه راجع به نفت ایران و چه راجع سایر مسائل ایران و خاور میانه اختلاف نظر موجودست. درباره دولت ایران دولت انگلیس معتقد است که این دولت را باید آنچنان تحت فشار اقتصادی قرارداد تا بشرايط پیشنهادی انگلیس تسلیم شود و بدین منظور لازم است که دولت آمریکا از کمک نقدی بایران و اقدامات برنامه اصل چهارم ترومن ممانعت بعمل آورد». اصل مطلب در همین جمله اخیر راجع به فشار اقتصادی است که توقیف کشتیهای نفتکش حامل نفت ایران از نظر آمریکائیا مهمترین جزء آنرا تشکیل میداد. در واقع، در بدو امر دولت انگلیس از بیم آنکه مبدا دولت ایران با فروش آزاد نفت بحل مشکلات اقتصادی و رفع احتیاجات مالی موفق گردد بتوقیف کشتیهای حامل نفت ایران دست میزد و دولت آمریکا تا این حدود زمانی که هنوز موقع را برای آغاز حمله قطعی بمنافع انگلیس مناسب تشخیص نمیداد از این عملیات اختناق آور حمایت مینمود اما از آن هنگام که دولت آمریکا بقصد تصرف قطعی حوزه نفتی سابق انگلیسها در ایران حمله را آغاز نمود و جوتر را بایران فرستاد و سخن از خرید نفت ایران بمیان آورد، علیه اقدامات احتمالی انگلیس دایر بر توقیف کشتیها بنای رجز خوانی را گذاشت. از این ببعد ضدیت آمریکا و انگلیس بر سر همین اقدام تاکتیکی متمرکز گردید. دولت آمریکا مایل بود که محاصره را، بنفع خود نه بنفع ایران، بشکند و با خرید نفت ایران و سپردن منابع نفتی بدست شرکتهای آمریکائی، انگلیسها را در برابر امر انجام شده قرارداد ولی دولت انگلیس بنوبه

خود تن باین عمل نمیداد . ظاهر امر این بود که دولت آمریکا به پشتیبانی دولت ایران قیام نموده ولی ، درحقیقت ، آن دولت برای جایگزین ساختن شرکتهای آمریکائی بجای شرکت انگلیسی تلاش مینمود و برای رسیدن بدین مقصود بدولت ایران فشار میآورد که پیشنهاد انگلیسها را راجع به احاله مسئله تعیین غرامت به دیوان بین المللی دادگستری بپذیرد درحالیکه انگلیسها در جزو سایر غرامات ، عدم النفع تا سال ۱۹۹۳ را نیز مطالبه مینمودند .

درواقع ، دولت آمریکا علیه آن قسمت از فشار اقتصادی قیام نموده بود که مستقیماً با منافع و مقاصد شخصی او مضامین میشد و اما راجع بسایر اجزاء فشار که برای دولت ایران اهمیت فراوانی داشت ابتدا سخنی بمیان نمیآورد چون در این قسمت کاملاً با انگلیسها اتفاق نظر داشت .

در همین هنگام است که مرحوم دکتر گردیدی سرور جدیدی را که شرکتهای نفتی آمریکائی ساخته بودند میخواند و ضمن انتقاد مزورانه از چنین خطر ساختگی کمونیسم در ایرانرا یادآوری مینماید چون این «خطر» مستمسک جدیدی بدست آمریکائیهامیداد تا بمنظور تسریع در حل اختلافات خصوصی خود به انگلیسها فشار بیشتری وارد سازند . اینست سخنان دکتر گردیدی در مصاحبه ای که با ممبرمجله نیوزویک بعمل آورد (۱) : «وضع ایران درهم و برهم است و این وضع ایران را بسوی فنا و نابودی خواهد برد . مسئول این اوضاع ، اجسن وزیر امور خارجه آمریکا است . او بجای آنکه به انگلیس فشار وارد آورد تا این دولت اختلافات خود را با ایران مرتفع سازد تا بحال در تمام مراحل از انگلستان حمایت نموده و حتی ازدادن وام ۲۵ میلیون دلاری جلوگیری بعمل آورده است . در نتیجه سیاست اجسن خرابی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران به مرحله ای رسیده است که حزب کمونیست توده اکنون قادر به در دست گرفتن حکومت است و در صورتی که این امر بوقوع بپیوندد پنجاه در صد از ذخایر کل نفت دنیا در پشت پرده آهنین قرار خواهد گرفت . من لاقلاً شش بار توصیه های مفید و لازم بوزارت امور خارجه آمریکا نموده ام ولی وزارت خارجه بر اثر اصرار دولت انگلیس بآنها وقتی نگذاشته یا آنها را صریحاً رد کرده است . اجسن حتی توجهی باین توصیه ها ننموده زیرا وی لطف مخصوصی نسبت بانگلیسها دارد . در واقع ، توصیه های من اجسن را ناراحت کرده است .»

۱ - ترجمه این مصاحبه بتاريخ دهم آبانماه ۱۳۳۱ در روزنامه کیهان درج شده است .

مطلب جالبی که در این مصاحبه دکترگریدی بچشم میخورد خطر کمونیزم است که بهیچوجه با واقعیت وفق نمیدهد. در حقیقت، دکتر مصدق سیاست تبلیغاتی خود را بر این پایه قرار داده بود که دولتین انگلیس و آمریکا را بترساند. دولت آمریکا هم این خطر خیالی را بهانه قرار داده بود که دولت انگلیس را هر چه زودتر به محل مسئله نفت ایران و تسلیم به خواستها و دعاوی شرکتهای نفتی آمریکا وادار نماید. در این باره، روزنامه انگلیسی ساندی بیکنچرال بتاريخ سی و یکم شهریورماه ۱۳۳۱ نظر انگلیسها را بدین قرار ابراز میدارد: «دکتر مصدق پلنگ کمونیستی را سوار شده و بشدت وسرعت میراند تا به پیروزی نهائی برسد اما این آمریکائیهها هستند که از آب گل آلود ماهی خود را گرفته اند». ریموند کارتیه مخبر خبرگزاری فرانسه طی گزارش مسوطی بتاريخ پنجم مهرماه ۱۳۳۱ چنین میگوید: «... سیل تلگرافهای ناراحت کننده ای از تهران به آمریکا جریان دارد. لوی هندرسون، سفیر کبیر آمریکا در ایران، بی دربی اعلام خطر میکند. وزارت خارجه آمریکا پیش بینی میکند که تا پایان سال ۱۹۵۲ کمونیستها ضرب شستی در ایران نشان داده و دست با اقدامات شدیدی برای قبضه کردن حکومت خواهند زد». در واقع، موضوع واهی بحکومت رسیدن کمونیستها که توسط دولت دکتر مصدق تبلیغ میشد بصورت وسیله ای در دست آمریکائیهها درآمد برای هموار ساختن راه مداخله در امور نفت ایران و شکستن محاصره اقتصادی بنفع شرکتهای نفتی آمریکائی و سرانجام جاری ساختن سیل سرمایه و کارشناس آمریکائی بمناطق نفتخیز خوزستان.

سیاست دکتر مصدق راجع به بزرگ جلوه دادن خطر کمونیزم در ایران بجای آنکه بنفع او تمام شود به سود سیاست آمریکا برای نیل بهدفعهای شرکتهای نفت آمریکائی تمام میشد. او تصور میکرد که پس از بهره برداری از جنبه تبلیغاتی این سیاست، سازمان حزب توده را با یک یورش از هم خواهد پاشاند و خطر کمونیزم را پایان یافته اعلام خواهد کرد غافل از آنکه پیش از بهره برداری از چنین سیاستی، دولتی بسیار نیرومند و غول آسا چون دولت ایالات متحده آمریکا، این خطر واهی کمونیزم را چون گرز بر سر طرفین دعوای نفت خواهد کوبید و برخلاف میل ملت ایران نتایجی در جهت تأمین منافع شرکتهای نفتی آمریکا حاصل خواهد کرد.

در واقع اگر دولت ایران نیرو و نیرومندی دولت ایالات متحده را داشت ممکن بود بکممک این قبیل نیرنگهای تبلیغاتی، حریف خود را تحت فشار قرار دهد کما اینکه آمریکا، در سراسر جهان، به بهانه مبارزه با کمونیزم، نهضتهای ملی آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را بسود منافع ترانها درهم

میکوید . ولی در وضعی که ایران داشت تبلیغات دکتر مصدق فقط میتواند دست آویزی برای دولت آمریکا بشود تا بعنوان مبارزه با کمونیسم اسب خود را سریتز بسوی معشوق بتازد و برای تأمین مقاصد مالی خویش روش قاطع تری پیش بگیرد .

در واقع ، تبلیغات راجع به شدت یافتن خطر کمونیسم موجب میشد که دولت ایالات متحده ، خود را بیش از پیش بمداخله در امور ایران ذیحق جلوه دهد و زمام امور مربوط به نفت را بطور قطع از کف ایران بر باید چون هنگامی که دولتی در دایره جهان باصطلاح آزاد از پیشآمد کمونیسم بیمناک میشود و اعلام خطر میکند رسم بر این شده است که ، بلافاصله ، سلطه سیاسی و نظامی ایالات متحده آمریکا را بپذیرد .

در این اوضاع و احوال انگلیسها که معنای «خطر کمونیسم» را درک میکردند برای احتراز از طرف شدن قاطع با آمریکا به تبلیغات دامننداری علیه سیاست دکتر مصدق دست زدند ، از آن جمله مقاله مجله اکونومیست لندن است . این مجله بتاريخ دهم مهر ماه ۱۳۳۱ چنین نوشت : «هرکس از ایرانیان که بملاقات مصدق میرود و باو یادآور میشود که سیاست دولت او بنفع روسها تمام خواهد شد با تبسم اظهار میدارد که از این مطلب باخبر هستم اما بوقت مقتضی این اشکال را هم برطرف خواهم ساخت» . روزنامه دیلی اکسپرس چاپ لندن نیز بتاريخ دوازدهم مهرماه ۱۳۳۱ در این زمینه مینویسد : «دکتر مصدق با تهدید کمونیسم میخواهد دعاوی خود را بدولت انگلیس بقبولاند . ما نباید از این تهدید بترسیم ولی معلوم نیست که ایالات متحده در قبال این تهدید چگونه رفتار خواهد کرد چون بزرگترین حربه ای که آمریکارا تسلیم خواهد نمود تهدید کمونیسم است» .

بدین قرار ، خطر تجاوز آمریکا بمنافع نفتی ایران روز بروز شدیدتر میشد خصوصاً آنکه بهانه خطر کمونیسم فوریت چنین تجاوزی را تجویز نموده بود .

*

* *

در این اوضاع و احوال از یک سو ابتکار حل اختلافات هر روز بیش از پیش از دست ایران خارج میشد و از سوی دیگر بحران مالی انگلیس این دولت را بطور روز افزون بجانب دولت آمریکا متوجه میساخت . اخباری که در این

هنگام در جهان بخش میشد حاکی از تصمیم قاطع آمریکا به تصرف منابع نفتی و درماندگی انگلیس در اثر بحران مالی بود. در این زمینه خبرگزاری آسوشیتدپرس بتاريخ بیست و یکم شهریور ماه ۱۳۳۱ از لندن چنین گزارش داد: «مخالف دیپلماتیک لندن معتقدند که دولت انگلیس با بزرگترین بحران تاریخ خود مواجه گردیده و این دولت که روزی کوس سیادت بر جهان را میکوفت در اثر مشکلات اقتصادی و سیاسی گوناگون تحت فشار روزافزونی واقع شده است. در واقع، از دست رفتن نفت ایران نه تنها لطمه اقتصادی بزرگی بانگلیس وارد ساخت بلکه وضع سیاسی این دولت را در خاورمیانه نیز متزلزل نمود. دولت محافظه کار انگلیس تصور میکرد که میتواند در سیاست بین المللی، آمریکا را تا حدود وسیع با خود موافق سازد و با کمک ایندولت نقشه های خود را بموقع اجرا گذارد ولی در عمل معلوم شد که بین ایندو دولت در تمام نقاط جهان تضادهای آشکار و اساسی وجود دارد که امید هماهنگی و همکاری واقعی آنها را تبدیل به یأس نموده است».

در این شرایط، دولت ایالات متحده آمریکا و شرکتهای نفتی آمریکائی بدون پرده پوشی در صدد بودند که نفت ایران و پالایشگاه آبادان را با سرمایه ها و کارشناسان آمریکائی برای اندازند ولی انگلیسها هنوز کارتهای برنده زیادی در اختیار داشتند از جمله متزلزل ساختن سازمان دفاعی آتلانتیک و ایجاد مشکلاتی از قبیل مشکل ایران در سایر مناطق نفتخیز خاورمیانه که زیر سلطه انحصاری شرکتهای نفتی آمریکا قرار داشتند. این معنی از گزارشات خبرگزاریها در آن روزها کاملا استنباط میشد. اینک یکی از آن خبرها بتاریخ پنجم مهرماه ۱۳۳۱: «کابینه انگلیس برای پاسخ دادن بدکتر مصدق تشکیل جلسه داد.... بحران نفت ایران غامضترین مسئله ایست که دولت محافظه کار را گرفتار نموده و از تشریک مساعی در سازمان دفاعی آتلانتیک شمالی بازداشته است».

در این هنگام وزارت خارجه آمریکا، خود نیز، معتقد بود که شناسائی ملی شدن نفت ایران ممکنست متضمن زیانهای بزرگی باشد از جمله ایجاد شکاف در بلوک آتلانتیک شمالی و تشویق و تحریک کشورهای نفت خیز عربستان سعودی و عراق و کویت و دیگر کشورها به پیروی از نمونه ایران و بخطر انداختن منافع شرکتهای نفتی آمریکائی.

با تمام این احوال دولت دکتر مصدق بجای بهره برداری مثبت از اینهمه اختلاف، هر روز حربه جدیدی را از کف مینهاد یا، ندانسته، سلاح تازه ای در اختیار دولت ایالات متحده قرار میداد و روز بروز بیش از پیش

خود را از صحنه عملیات خارج مینمود و ابتکار را بطور روز افزون بدست آمریکائیا میسپرد .

این سیاست اعتماد تسلیم آمیز که چیزی جز يك درماندگی نبود همچنان ادامه یافت حتی هنگامیکه روزنامه نیویورک تایمز اینطور مینوشت: «از قرائن چنین معلوم میشود که هنوز دکتر مصدق مستظهر بظرفداری و پشتیبانی آمریکاست. اینک وقت آن رسیده که باوبگوئیم در اشتباه است». باوجود این ، نخست وزیر از اعتماد خود دست برنمیداشت و اگر هم سلب اعتماد کرده بود عملاً سیاست مستقلی پیش نیکرفت و همچنان در انتظار بود که آمریکائیا ترتیبی برای کارها بدهند .

این درماندگی بتدریج چنان رشد و نمو کرد که دولت ایران اقتصاد بدون نفت را پیش کشید و خود را از صحنه عملیات مربوط به نفت عملاً خارج ساخت . بزودی بر اساس تهدیدی که دکتر مصدق بتاریخ بیست و پنجم شهریور ماه نموده بود سخن از قطع روابط ایران وانگلیس بمیان آمد و جرائد آمریکائی در این زمینه چیزها نوشتند . این مطلب برای اولین بار در روزنامه آمریکائی نیویورک تایمز عنوان شد . این روزنامه بتاریخ پانزدهم مهرماه ۱۳۳۱ در سرمقاله خود چنین نوشت : «روابط ایران وانگلیس بعلت اختلاف بر سر نفت دچار تیرگیهایی خواهد شد و این تیرگی از هم اکنون آغاز شده است ... دیگر نمیتوان این موضوع را کتمان کرد که کشتیهای نفتکش آمریکا بسوی ایران رهپار خواهند شد و کشتیهای نفتکش سایر کشورها نیز به آبادان و خلیج فارس روان خواهند گشت» .

بتدریج میانجیگری آمریکا تبدیل به قیمومت میشد . آمریکا مایل بود که رسماً و عملاً دولت ایرانرا از صحنه مذاکرات مربوط بنفت برکنار کند تا جائی که سفیر کبیر انگلیس در واشنگتون در تاریخ بیست و یکم مهرماه چنین ابراز داشت : «از قرار معلوم دولت آمریکا میخواهد در ایران از طریق عمل سرهنگ شیشکلی در سوریه و سرتیپ نجیب در مصر استفاده نماید» .

عجب اینستکه مخبر روزنامه آمریکائی نیویورک هرا لد تریبون نیز بنوبه خود پس از انجام مصاحبه ای با آقای دکتر مصدق ، بعد از قطع رابطه با انگلیس ، عیناً این اتهام را بانگلیسها نسبت میداد . این روزنامه چنین مینویسد : «آقای دکتر مصدق معتقد است که انگلیسها درصدد بودند با استفاده از هر عدم رضایتی يك دیکتاتوری نظامی نظیر آنچه ژنرال نجیب در مصر برپا کرد بوجود آورند ، او این امر را بعنوان علت قطع رابطه با انگلیس ذکر میکند» .

در این زمان مفاد گزارشات خبرگزاریها نيات واقعی تراستهای نفتی آمریکا را فاش میساخت. از این لحاظ گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس از نیویورک جالب توجه است بدین قرار: «مخالف اقتصادی نیویورک مشکلات مالی و اقتصادی انگلیس را مورد تفسیر قرار داده و معتقد شده‌اند که دولت انگلیس در صحنه اقتصادی جهان شکست خورده و گمان نمی‌رود که دولت محافظه‌کار چرچیل بتواند ... به اقتصادیات انگلیس سروصورتی بدهد. راجع بمسئله نفت ایران نظر اقتصاديون نیویورک اینستکه انگلیس چاره‌ای جز قبول پیشنهادات ایران ندارد ... زیرا مخالفت دولت انگلیس ممکنست منجر بقطع روابط با آندولت بشود و از سوی دیگر ... احتیاجی که غرب بنفت ایران دارد موجب درهم شکستن محاصره انگلیس خواهد شد و کشتیهای نفتکش دولتهای مختلف علی‌رغم تهدیدات انگلیس از حلقه محاصره خواهند گذشت. اقتصاديون آمریکا خاطر نشان میکنند که اگر دولت انگلیس با ایران کنار نیاید با مشکل بزرگی مواجه خواهد شد زیرا بنیه اقتصادی انگلیس آنقدر قوی نیست که این دولت بتواند نفت مورد احتیاج خود را از گروه دلار خریداری نماید».

البته باید در نظر داشت که دولت آمریکا بهیچوجه رضایت نمیداد که دولت انگلیس «شرایط ایران را بپذیرد» و با دولت ایران بطریقی که نخست‌وزیر میخواست «کنار بیاید» چون توفیق دولت ایران در ملی کردن صنایع نفت و برداشت منافع هنگفت از این طریق، تقسیم‌ظاهری ۵۰-۵۰ منافع را در سراسر مناطق نفتخیز و نظم مستقر نفتی را بزبان هم آمریکا و هم انگلستان درهم‌میریخت لذا هر دو دولت در ضدیت با قانون نه‌ماده‌ای اتفاق نظر داشتند. با در نظر گرفتن این توضیح باین نتیجه میرسیم که تراستهای نفتی آمریکائی از این قبیل سخنان که در سرمقاله روزنامه نیویورک تایمز مذکور افتاد انتظار داشتند که در ظاهر امر دولت ایرانرا هنوز به پشتیبانی خود در راه تأمین ایدآل امیدوار سازند و از پیش گرفتن سیاست مستقلی دایر برحل مسئله نفت مانع شوند و در باطن، بالسان دیپلماتیک، دولت انگلیس را به قبول پیشنهادات «ایران» (یعنی آمریکا) دعوت نمایند. تهدیدات این تراستها براین محور میچرخید که اگر دولت انگلیس با «ایران» کنار نیاید کشتیهای آمریکائی حلقه محاصره را خواهند شکست و در اینصورت دولت انگلیس با مشکل مالی عظیمی مواجه خواهد گردید.

دولت ایران هنوز هم میتواند با يك جنبش، خود را از حال رخوت و رکود خارج سازد و زمام جریانات را تا حد وسیعی در کف خود

بگیرد چون انگلیسها از قیمت «شخص سوم» واقعا بیمناک بودند. در این زمینه مقاله روزنامه انگلیسی تایمز گویاست. این روزنامه بتاريخ بیست و ششم مهر ماه ۱۳۳۱ با اشاره بقطع احتمالی روابط ایران وانگلیس چنین مینویسد: «قطع روابط سیاسی ایران وانگلیس اختلافات نفت را پایان نمیدهد بلکه موجب میشود که حل قضیه بدست شخص ثالثی صورت بگیرد». البته معلوم است که غرض از شخص ثالث، دولت ایالات متحده آمریکا است.

تبرستان
www.tabarestan.info

بتدریج آن روزی که تراستهای نفتی آمریکا در انتظارش بودند فرا میرسید و دولت ایران که غرق در تخیلات تجریدی خود بود برای قطع رابطه با انگلستان و کناره گیری کامل از جریان مذاکرات آماده میگردد. اتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس که بوی خطر را با شامه تیز خود شنیده بود آنا سخن از اتحاد با مردم انگلیسی زبان ورعایت احتیاجات و تمایلات ایشان آغاز نمود. او در تاریخ بیست و ششم مهرماه ۱۳۳۱ ضمن تشریح روابط بینالمللی چنین گفت: «ما بدوستی واتحاد با مردم انگلیسی زبان جهان امیدوار هستیم... صلح با طرز فکر واراده ما در فهم و درک احتیاجات و تمایلات سایرین رابطه کامل دارد». اما هنوز دولت آمریکا مانع میشد که روزنه امید دولت ایران بسته شود چون از پیش گرفتن يك سیاست مستقل بتوسط ایندولت كاملا بیمناک بود: در همین تاریخ سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در واشنگتون شایه ایرا که طبق آن در صورت قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس، دولت آمریکا کمک خود را بایران قطع خواهدکرد تکذیب نمود. باید در نظر داشت که این «کمک» نبود بلکه امید بکمک بود که در دل دولت ایران زنده نگه میداشتند.

دو روز پیش از جریان این تکذیب نگنشته بود که دولت آمریکا آمادگی خود را برای «میانجیگری مؤثر» بطور غیر رسمی ابراز داشت. مطلب اینستکه خبرگزاری فرانسه بتاريخ بیست و هشتم مهر ماه ۱۳۳۱ از واشنگتون گزارش میدهد: «مخالف موقت مربوط بوزارت خارجه آمریکا اظهار میدارند که دولت آمریکا حاضر است عهدهدار وساطت بین ایران و انگلیس بشود. کارمندان عالیرتبه دولت آمریکا اهمیت زیادی برای نفت ایران قائل هستند و آرا منبع عظیمی برای دنیای آزاد ا میشمارند. از این

نظر آمریکائیهها حاضرند بطور مؤثری نقش وساطت را ایفاء نمایند .
این نقش وساطت «مؤثر» که اینک مورد بحث مقامات رسمی وزارت
خارجة آمریکا و تراستهای نفتی آمریکائی قرار گرفته بود با آن نقش وساطتی
که تا بحال ایفاء میشد تفاوت فاحش داشت . در واقع ، دولت آمریکا در
نخستین نقش میانجیگری با حضور طرفین دعوا به نحو خاصی انجام وظیفه
مینمود ولی اینک در این آخرین نقش «مؤثر» ، دولت ایران را از صحنه
مذاکرات کنار میگذاشت و بعنوان وکیل تامالاختیار و قیم ایندولت با
انگلیسها بمذاکره میپرداخت . دولت ایران نیز که ابراردی باین نقش جدید
نداشت بزودی خود را از صحنه سیاست نفت بکناری کشید و منتظر ماند .
دولت ایران در سیام مهرماه ۱۳۳۱ روابط سیاسی خود را با دولت انگلیس
قطع کرد .

دکتر گریدی در این هنگام به مخبر مجله نیوزویک گفت که «آمریکا
میتوانست با اقدامات خود از قطع رابطه ایران وانگلیس جلوگیری بعمل
آورد» ولی او فاش نکرد که چه عواملی دولت ایران را وادار بقطع رابطه
کرده است . این مطلبی است که در سالهای آینده آشکار خواهد شد و
امیدواریم که مایهٔ رؤسیدی همه گردد .



اینک تراستهای نفتی ودولت ایالات متحده آمریکا که بعنوان وکیل
تامالاختیار از «خطر کمونیسم» در ایران بشدت «بیمناکند» این شعار را
پیشهٔ خود ساخته‌اند : باید عجله کرد و منابع نفتی ایرانرا تصرف نمود وگرنه
ایران بدام کمونیستها خواهد افتاد .

در این اوضاع و احوال خبرگزاری رویتر از واشنگتون چنین گزارش
داد : « . . . مأموران رسمی دولت ایالات متحده اظهار میدارند که
برای برآوردن انداختن مجدد صنعت نفت ایران ، در هفته جاری مذاکراتی
بین مقامات وزارت امور خارجه و ژنرال ایزنهاور یا نماینده
او صورت خواهد گرفت . فعلا دولت آمریکا براین عقیده است که قبل از حل
قطعی مسئلهٔ نفت لازم است اقداماتی برای بکار افتادن مجدد صنعت نفت ایران
صورت پذیرد . ژنرال ایزنهاور رئیس جمهور آیندهٔ آمریکا معتقد است که
اگر موضوع بفرنج نفت ایران حل نشود دیری نخواهد گذشت که ایران به کرهٔ

ثانی مبدل خواهد شد « و این خود دروغ بزرگی بود .

درواقع نقطه این اعتقاد ساختگی که ایران در خطر کمونیسم است، پیش از موفقیت ایزنهاور در انتخابات انمقاد یافته بود ولی حزب ارتجاعی تر جمهوریخواه باید بر سر کار می آمد تا این نقطه آسیب پذیر را از رشد سریع برخوردار کند و دور نمای ساختگی «کرة ثانی» را بجهانیان نشان بدهد و آنرا بمنوان نقطه اتکاء اهرم شرکتهای نفتی آمریکائی بکار بیندازد . واقعا تعجب آور است که درست بهنگام ضرورت ، حزب ارتجاعی تر جمهوریخواه ، یعنی مکمن و ما من تراستهای غول آسا ، همانند دیو افسانه ای که موش را آتش زده باشند ، ظهور میکنند و اهرم خود را بر نقطه ای چون «خطر کمونیسم» متکی مینمایند تا با یک فشار تمام موانع را از پیش پا بردارد . از این بعد آنچه در نقشه حزب جمهوریخواه نمیگنجد ملت ایران بود چون اسم اعظم «خطر کمونیسم» بر زبان جاری شده و دیو آمریکا علی الرسم بایستی همه چیز را از بن بر میگذرد . مانع اصلی در راه این غول کبیر ، حربه های برنده ای بود که هنوز در دست غول کبیر سابق باقی مانده بود . بزودی جنگ تن بتن شدت بیشتری یافت :

وزارت خارجه آمریکا بتاريخ شانزدهم آذرماه ۱۳۳۱ ضمن صدور بیانیه ای چنین اعلام داشت : «دولت آمریکا معتقد است که اتخاذ تصمیم راجع بخریدن یا نخریدن نفت ایران با شرکتهای ذینفع است و حل و فصل مخاطرات قانونی چنین عملی نیز بعهده خود آنهاست» . بدین قرار دولت آمریکا از بازی خرید نفت رفع ابهام نمود و از چهره عمو سام که در قفای امثال آلتون جوتز مخفی شده بود پرده برداری کرد . در واقع بیانیه وزارت خارجه آمریکا عبارت از حکم جهاد برای بدست آوردن منابع نفت ایران بود . در برابر این شیوه کار آمریکائی ، دولت ایران هنوز هم امیدهای واهی را در دل زنده نگه میداشت ولی انگلیسها که از جریانات پشت پرده باخبر بودند عکس العمل شدید نمودند . روزنامه بیرمنگام پست بتاريخ هفدهم آذر ماه با لحن تهدید آمیزی چنین نوشت : «آمریکا باید بداند که ایجاد اشکال برای رقایش منتهی به تولید گرفتاریهای گوناگون برای خود او نیز خواهد شد . البته دولت آمریکا که به نفوذ عمیق بریتانیا در میان رهبران و سیاستمداران خاور میانه واقف بود نمیتوانست مسئله «تولید گرفتاریهای گوناگون» از جانب انگلیسها را ، علیه منافع نفتی آمریکا ، مورد توجه عمیق قرار ندهد . بدین مناسبت بود که در این هنگام «مخالف رسمی آمریکا در واشنگتون ابراز میداشتند که هر اقدامی در باره بکار انداختن مجدد

صناعت نفت ایران باید با موافقت قبلی انگلیس صورت بگیرد (۱) . این اظهارات «محافل رسمی آمریکا» در واقع دعوتنامه‌ای خطاب بدولت انگلیس برای حل اختلاف با دولت آمریکا بر سر نفت ایران بود . شرکتهای نفتی آمریکائی نیز پس از آن بر همین مبنا به جنگ سرد نفت ادامه میدادند :

یکروز پس از صدور بیانیۀ وزارت خارجه آمریکا ، آقای ریکارتر نماینده شرکت آمریکائی بروکریج ، در نیویورک چنین اظهار داشت : «اعلامیۀ وزارت امور خارجه آمریکا دایر براینکه شرکتهای نفت آمریکائی بخريدن نفت ایران مجاز هستند مورد استقبال شرکتهای دیپلاومه قرار گرفته است . بسیاری از این شرکتهای مايلند که با شرکت نفت ملی ایران معاملاتی انجام بدهند . شرکت نفت بروکریج بموجب قراردادی که در تابستان گذشته با شرکت نفت ملی ایران منعقد ساخته عهده‌دار انحصاری فروش نفت ایران در آمریکا شده است ... ولی شرکت نفت مزبور هنوز برای درهم شکستن محاصره انگلیس اقدام نکرده است چون بنا بتوصیۀ وزارت امور خارجه آمریکا مادام که امیدی به حل مسئله نفت از طریق دیپلماتیک وجود دارد نباید بعملیاتی که موجب آشفته تر شدن اوضاع خواهد شد دست زده شود » . در هیجدهم آذرماه روزنامه نیویورک تایمز نیز بنوبۀ خود ضمن سر مقاله چنین اعلام داشت : «اعلامیۀ وزارت امور خارجه در واقع موافقت دولت آمریکا با خرید نفت از جانب شرکتهای نفت آمریکائی بشمار میرود » .

این اخبار نشان میداد که دولت آمریکا در انتظار بروز آثار مساعد سیاست تهدید آمیز شرکتهای نفتی روزگار میگذراند باین امید که دولت انگلیس شرایط آمریکا را پذیرفته ، غرامت توان فرسائی از ایران بگیرد و بی کار خود برود .

آخرین حرف آمریکائیها این بود که انگلیسها حوزه امتیازی سابق شرکت نفت انگلیس و ایرانرا بشرکتهای آمریکائی واگذار نمایند .

خبرنگار روزنامه الاهرام بتاريخ هفدهم آذرماه از لندن چنین گزارش داد : «امروز منابع مطلع فاش کردند که دولت آمریکا بدولت انگلیس اخطار نموده که ناگزیر است اعلام خطر دولت انگلیس را نسبت به خرید نفت ایران نادیده بگیرد . اخطار آمریکا بطور غیر رسمی به اتنونی ایدن تسلیم شده و اکنون ایدن مشغول مطالعه آنست » .

این اخطار پرده هارا بطور نهائی بالا زد و نشان داد که دولت

۱ - گزارش خبرگزاری رویتر بتاريخ هفدهم آذر ماه ۱۳۳۱ .

آمریکا با تمام تکذیبها و بازیه‌ها، خود فرستندهٔ جوتز بایران بوده و در عین حال عمل نکردن شرکتهای نفتی و دولت آمریکا نیز بخرید نفت ایران بنوبهٔ خود آشکار میساخت که فرستادن جوتز بایران و اصولاً طرح مسئلهٔ خریدن نفت ایران چیزی جز یک شیوهٔ تاکتیکی برای تهدید نمودن انگلیس نبوده است. متأسفانه دولت ایران همچنان خیال میکرد که شرکتهای نفت آمریکائی برای نجات او از بن بست بطرح چنین مسئله‌ای اقدام نموده‌اند. اما انگلیسها با وقوف کامل بر جریانهای نهانی، تأثیر خرید نفت را آنچنان که بود به آنچنانکه مینمود، برآورد میکردند:

انتونی ایدن بتاريخ هیجدهم آذرماه در مجلس نمایندگان انگلیس چنین اظهار داشت: «... انگلیس منافع و حقوق خود را به آمریکا واگذار نمیکند... دولتهای دیگر هر تصمیمی در حدود حق حاکمیت خود راجع باین موضوع اتخاذ کنند مانع از آن نخواهد شد که دولت انگلیس به تمهیدات خود در قبال شرکت انگلیسی عمل کند و دولت انگلیس باین تمهیدات عمل خواهد کرد».

بزودی دولت آمریکا يك مأمور عالیرتبهٔ وزارت امور خارجهٔ خود را بنام پلنیتز که ریاست هیئت تهیهٔ برنامه‌های سیاسی این وزارت را داشت بلندن مأمور نمود تا بقول مجلهٔ نیوزویک چاپ نیویورک «برای رفع محاصرهٔ اقتصادی ایران فشار بیشتری بانگلیس وارد سازد» (۱). متأسفانه «رفع محاصرهٔ اقتصادی» در ظاهر کمک بدولت ایرانرا وانمود میکرد در حالیکه به لسان دیپلماتیک عبارت بود از همان استنباط انتونی ایدن یعنی «قرار گرفتن شرکتهای نفتی آمریکائی بجای شرکت سابق انگلیس و ایران». در این زمینه آمریکائیهام امید فراوانی داشتند چون برخوردارى از اعتماد دولت ایران و خوش باورى این دولت از يك سو و خطر ساختگی کمونیسیم و احتمال تبدیل شدن ایران بکرة ثانی از سوى دیگر دولت آمریکا را «موظف» میساخت که برای «کمک بدولت باوفای ایران» و جلوگیری «از خطر کمونیسیم» قضیهٔ نفت ایرانرا از بن بست خارج سازد و «بخریدن نفت» ایران اقدام کند. گواينکه آندولت هیچگاه بچنین عملی دست نمیزد ولی طرح این مسئله دولت انگلیس را بکلی تحت فشار سخت قرار میداد. مجلهٔ نیوزویک بتاريخ نوزدهم آذر ماه با امیدواری تمام چنین نوشت: «از قرائن چنان پیداست که دولت انگلیس از رویهٔ کنونی خود دربارهٔ نفت ایران عدول خواهد کرد و اجباراً

۱ - از سرمقالهٔ نیوزویک بتاريخ نوزدهم آذرماه ۱۳۳۱.

در برابر فشار آمریکا عقب نشینی خواهد نمود.»

چند روز پس از انتشار این سر مقاله، خبرنگار الاهرام در لندن بتاريخ بیست و چهارم آذرماه چنین گزارش داد: «يك نماینده دولت آمریکا برای مذاکره با دولت انگلیس راجع به نفت ایران و نجات این کشور از خطر کمونیس وارد لندن شده است. وظیفه این نماینده هموار کردن راه برای مذاکراتی است که در این باره بین مستر اچسن و مستر ایدن، وزیران خارجه آمریکا و انگلیس، در پاریس بعمل خواهد آمد. محافل صنعتی انگلیس اعلام کرده اند که اختلاف بین ایران و انگلستان درباره نفت سبب خواهد شد که یکی از بزرگترین معاملات جهان صورت بگیرد و موافقتنامه جدیدی برای تقسیم منابع نفتی خاور میانه بین آمریکا و انگلیس با مصء برسد. محافل مطلع در لندن اظهار میدارند که نماینده وزارت خارجه آمریکا حامل پیشنهاد مهمی است که شرکتهای بزرگ نفت آمریکا در تنظیم آن سهم بوده اند. بموجب این نقشه، شرکت های آمریکائی استخراج و فروش نفت ایرانرا بدست میگیرند و در عوض سیصد میلیون لیره بعنوان غرامت شرکت نفت انگلیس و ایران میپردازند و علاوه بر این سهم عمده و مهمی در استخراج منابع نفتی یکی دیگر از کشورهای خاورمیانه جز ایران باین شرکت واگذار مینمایند. محافل رسمی لندن اعلام کرده اند که اگر مسئله غرامات شرکت نفت انگلیس و ایران بطور عادلانه حل شود دولت انگلیس هیچ تصمیم ندارد که خرید نفت ایرانرا منحصر بخود سازد» و این آخرین حرف شرکت های نفتی آمریکائی و دولت آمریکا بود.

بدین طریق فاش شد که دولت آمریکا برای «نجات ایران از خطر کمونیس» در نظر دارد «بزرگترین معاملات جهان» را صورت بدهد و «تقسیم بندی جدیدی در منابع نفتی خاورمیانه» برقرار کند و شرکتهای آمریکائی را بجای شرکت انگلیسی در نفت ایران بنشاند. مضمیر الاهرام «اختلاف بین ایران و انگلیس را بر سر نفت» سبب این «بزرگترین معاملات جهان» جلوه گر ساخته ولی حق این بود که اعتماد بی جا و کورکورانه دولت ایران بدولت آمریکارا که صرفاً وظیفه دار تأمین سود های کلان برای تراستهای مشول يك چنین تجاوزی بحقوق ملت ایران قلمداد مینمود چون ملت ایران از ابراز آنهمه کوشش و تلاش انتظار نداشت که از دست گرگ نجات یابد و بدست قصاب افتد. اما آمریکائیهها که خود را عهده دار يك رسالت تاریخی برای مبارزه با استعمار و استثمار و آزاد ساختن ملت های اسیر میدانند چنین وانمود میکردند که ملت ایران فقط با استعمارگران انگلیسی ضدیت دارد نه با تاجران

آمریکائی ، این بود که با سرعت تمام برای انجام این رسالت تاریخی آماده میشدند .

آقای ری کارتر فوق‌الذکر در بیست و چهارم آذر ماه چنین اعلام داشت : «بما پیشنهاد شده است کشتیهای جدیدی خریداری کنیم . شرکت ما با شرکت نفت ملی ایران برای وارد کردن روزی شش هزار تن نفت خام و تصفیه شده به بازارهای آمریکا قراردادی امضاء نموده است .» این قرارداد نیز هیچگاه اجرا نشد چون ممکن بود تاحدی مشکل گشای دولت ایران گردد . در واقع دولت آمریکا به مشکلات اقتصادی طرفین دعوی ، هم ایران و هم انگلستان امید فراوان داشت .

در این هنگام که وزیران خارجه آمریکا و انگلیس و فرانسه در شورای وزیران آتلانتیک در پاریس گرد هم آمده و در خارج از کنفرانس در باب مسئله نفت ایران مذاکره میکردند ، خبرگزاری آسوشیتدپرس بتاريخ بیست و چهارم آذرماه از پاریس چنین گزارش داد : «... نکته جالب توجه اینست که با فرارسیدن فصل زمستان احتیاج انگلیس بسوخت و مواد نفتی خیلی زیادتر شده و در کنفرانس نخست وزیران کامنولت برای تبدیل لیره به دلار نیز آنطور که گفته میشود نتایج مهمی حاصل نگردیده است . اکنون انگلیس از حیث نفت در مضیقه میباشد و اگر بخواهد نفت مورد نیاز خود را از گروه دلار بخرد باید مقدار زیادی از ذخایر دلار خود را از دست بدهد»

چنین وزیر امور خارجه آمریکا گرچه بیش از یکماه دیگر در مقام وزارت باقی نخواهد بود (۱) ولی محتملاً به ایدن وزیر امور خارجه انگلیس توصیه خواهد کرد که بیش از این در مورد نفت ایران لجاجت بخرج ندهد و بانشان دادن حسن نیت حل این مسئله و رفع مشکل اقتصادی انگلستان را سهلتر سازد .

پیشنهاد چنین این بود که شرکتهای آمریکائی با شرکت نفت ملی ایران شرکتهای بنام «شرکت نفت ایران و آمریکا» برای بهره برداری از منابع نفت ایران و پالایشگاه آبادان تشکیل دهند و محصولات نفتی را شرکتهای آمریکائی و شرکت سابق نفت انگلیس و ایران طبق قرارداد طویل‌المدت چندگانه‌ای خریداری نمایند ، غرامت شرکت نفت انگلیس و ایران را نیز شرکتهای بزرگ نفت آمریکا باتفاق بانک بین‌المللی شرکت مزبور بپردازند و این مبلغ را از درآمد نفت ایران به اقساط ده ساله کسر نمایند .

ایدن وزیر امور خارجه انگلیس باین بهانه که قضیه غرامت باید

۱ - چون دولت اینرهاور کارها را تحویل میگرفت .

بدیوان داوری لاهه ارجاع شود این پیشنهاد را رد کرد . در واقع او میخواست که به جبران واگذاری منافع انگلیس به شرکتهای آمریکائی ، غرامت کلانی بعنوان عدم‌النفع تا سال ۱۹۹۳ از ملت ایران بگیرد و دولت آمریکا نیز با این نظر کاملاً موافق بود و میکوشید که با جلب رضایت ایران به ارجاع مسئله «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت» (۱) بدیوان دادگستری لاهه این مانع را نیز از پیش پای شرکتهای نفتی آمریکائی بردارد . بهمین منظور بود که هندرسون سفیر کبیر ایالات متحده در ایران بارها با نخست‌وزیر ملاقات نمود ولی از ملاقاتهای خود نتیجه‌ای نگرفت چون نخست‌وزیر بر سر حرف خود ایستاده و معتقد بود که برای مراجعه بدیوان بین‌المللی دادگستری لازم است که انگلیسها معلوم نمایند چه غرامتهائی را میخواهند مورد قضاوت قرار دهند .

بهر حال پیشنهاد چسب و امکان احتمالی رفع مانع مربوط بفرامتن در پارلمان انگلیس جنجالی بپا کرد . اینست گزارش خیرگزاری فرانسه از لندن بتاريخ بیست و چهارم آذرماه ۱۳۳۱ : «پیشنهاد مربوط به تحویل حقوق شرکت سابق نفت انگلیس و ایران بچند شرکت آمریکائی اثر عمیقی در محافل پارلمانی انگلیس بجا گذاشته است . در پارلمان انگلیس پس از اظهارات وزیر امور خارجه ، مستر امانوئل شینول وزیر سابق امور دفاع و چند تن دیگر از نمایندگان ، از اعلامیه اخیر وزارت امور خارجه آمریکا ابراز نگرانی کردند . مستر شینول گفت که دولت آمریکا میکوشد تا بر همه منابع نفتی خاور میانه دست یابد و از مستر ایدن خواست که نظر خود را اعلام نماید . مستر موریسون وزیر سابق امور خارجه نیز اظهار داشت که اعلامیه اخیر وزارت خارجه آمریکا نشان میدهد که آندولت سیاست خود را نسبت به نفت ایران تغییر داده است .»

*

* *

بزودی ژنرال ایزنهاور مقام رسمی خود را تحویل گرفت و شرکتهای نفتی عضو کارتل بین‌المللی نفت نیز که از اعضای متنفذ حزب جمهوریخواه

۱ - از آخرین پیشنهاد انگلیس که توسط آقای هندرسون تسلیم نخست‌وزیر شده بود .

بودند قدرت پلانزاعی در دولت جدید بدست آوردند .

دکتر مصدق بتاريخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ (۲۸ مه ۱۹۵۳) ضمن پیامی که برای ایزنهاور فرستاد چنین ابراز داشت : «... در پیامی که آقای وزیر خارجه آمریکا از کراچی برای اینجانب ارسال داشته‌اند اظهار تأسف کرده‌اند از اینکه تاکنون آمریکا در مجاهدت خود برای کمک به حل مسئله غرامت توفیق حاصل نکرده است . باید ب خاطر داشت که دولت ایران حاضر شد دیوان بین‌المللی دادگستری قیمت اموال شرکت سابق در ایران را هر قدر تعیین کند بپردازد و نیز حاضر شد که صلاحیت دیوان مزبور را درباره غرامت باین شرط قبول کند که قبلا دولت انگلستان مبلغ مدعا به خود را در حدود حق وانصاف تعیین نماید اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نظر بین‌المللی نیز ممکنست عواقب خطیری داشته باشد واگر در این موقع کمک مؤثر و فوری باین مملکت نشود شاید اقداماتی که فردا بمنظور جبران غفلت امروز بعمل آید خیلی دیر باشد . البته در این مدت کمکهائی از طرف دولت آمریکا بایران شده ... ولی آنقدر نبوده که مشکلات ایران را مرتفع کند متأسفانه کمکهائی که تاکنون شده اصولاً در حدود کمکهائی فنی بوده و حتی در این قسمت نیز گاهی اوقات مساعدتهائی که لازم بوده نشده است من باب مثال یادآور میشود که بانک صادرات که میبایست ۲۵ میلیون دلار برای امور کشاورزی بایران کمک کند بواسطه دخالتهای ناروای دیگران منصرف گردید . ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعیکه در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمکهائی اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید . کشور ایران غیر از نفت دارای ثروتهای طبیعی دیگر نیز هست که بهره‌برداری از آنها مشکلات فعلی کشور را حل خواهد نمود ولی این امر بدون کمکهائی اقتصادی میسر نمیباشد » . عجب اینستکه این پیام چه از لحاظ هدفی که تعقیب میکند و چه از نظر شیوه‌ای که برای نیل باین هدف اتخاذ مینماید گوئی که دو سال پیش از این یعنی در بدو ملی شدن نفت و پیش از تحصیل اینهمه تجربیات درباره مقاصد دولت ایالات متحده برشته تحریر درآمده است . آنچه بیش از همه مایه تعجب است اینستکه دکتر مصدق از ستمگری انگلیسها به آمریکائیها پناه میبرد . او در آغاز پیام ابراز تمایل میکند که مشکلاتی را که دولت انگلستان برای پشتیبانی از ادعاهای

غير منطقی يك شرکت مستمراتی برای ایران ایجاد کرده است بعرض برساند. اما این مشکلات مگر با پشتیبانی دولت ایالات متحده تکوین نیافته و ادامه پیدا نکرده بود؟ مگر فشار اقتصادی و موضوع غرامتهای بی‌منطق و مستمرگانه مورد تأیید دولت آمریکا قرار نگرفته بود؟ واز همه شنیع‌تر مگر هريك از اقدامات دولت ایران برای نرم کردن و تسلیم نمودن انگلیسها ، مورد سوء استفاده دولت ایالات متحده بمنظور سازش با انگلیسها بزبان ایران ، واقع شده بود؟ . مگر آقای دکتر مصدق فریبکارهای آمریکائیهها را در جمیع جهات ، از حمایت دروغین از ملی شدن نفت تا وعده های کاذب برای کمک و سخنان سراپا کذب وریای رجال آمریکا و امید دادن فریبکارانه بدولت ایران برای خریدن نفت ، یکباره از یاد برده بوده‌است که هنوز در این پیام به میخ آمریکا میکوبد و سکان کشتی ایرانرا بازهم بدست دولت آمریکا میسپارد؟ .

درست است که ایران و آمریکا هر دو با دولت انگلیس و شرکت «مستمراتی» نفت مبارزه میکردند ولی ایران برای حفظ حقوق پامال شده خود تلاش مینمود و آمریکا هم برای بدست آوردن حقوق قابل توجهی برضت ما کوشش و تلاش میکرد . این معنی اگر در بدو امر حتی بر خواص جبهه ملی نیز معلوم نبود ، بهنگام صدور پیام مذکور برخاص و عام آشکار شده بود . چه شد که آقای دکتر مصدق مثل يك صفحه خط برداشته ، نه مانند يك مرد سیاسی پخته ، از آغاز تا انجام مرتباً يك آهنگ مینواخت و پیاپی فریاد کمک بجانب آمریکا سر میداد؟ . چه شد که باتمام تجربیات دو ساله ، در پایان کار ، او سنگ تمام گذاشت واز ایرنهاور خواست که «برای بهره‌برداری از سایر صنایع ایران جز نفت» بدولت ایران کمک کند؟ . واقعا که وفاداری شکفت انگیزیت .

در واقع دولت آقای دکتر مصدق بایستی پس از يك سلسله تجربیات مقدماتی ، دولتین آمریکا و انگلیس را لاقلاً در يك مقام جا میداد و پشتیبانیهای مکارانه دولت آمریکا و سخنان فریبکارانه رجال سیاسی آن کشور را با چشم باز معاینه میکرد و پس از سلب اعتماد از دولت آمریکا ، در عالم تنهایی ، بی‌یاوری ، فکر مستقلی بحال ملت ایران و برای حل مسئله نفت مینمود .

در اینجا با صراحت تمام باید گفت که تجربیات فشرده دو ساله برای جبهه ملی کافی نبوده است که ماهیت دولت آمریکا را درک کند وشیطان تراستهای آمریکائی را در زیر ماسک دولت ایالات متحده ببیند . در واقع ،

این شیطان طلا خوار بهنگام خارج شدن فریاد «خطر کمونیس» از دهان دکتر مصدق از فرط سرور قهقهه میزد چون پرچم مبارزه با کمونیس تنها پرده سحرآمیزی است که قیافه واقعی شیطان را برای مدتی از نظرها مخفی نگه میدارد .

جواب ایزنهاور به پیام دکتر مصدق این بود : «... چون ایران و کشور متحده انگلستان نتوانسته‌اند نسبت به غرامت توافقی حاصل نمایند این مسئله حکومت ایالات متحده آمریکا را از مجاهداتی که برای کمک بایران بعمل آورده باز داشته است بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلاف نفت قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت از طرف حکومت ایالات متحده عمیقاً مخالفت خواهند کرد هرگاه بناشود صرفاً بر مبنای از دست رفتن دارایی مادی یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است مسئله غرامت حل گردد این ترتیب راه حلی نخواهد بود که بتوان آنرا عادلانه خواند ...» .

اینک دیگر تأثر خریدن نفت به نتیجه مطلوب رسیده و دولت آمریکا صریحاً اعلام میداشت که نفت ایران را نخواهد خرید و اما راجع به مسئله غرامت نیز ایزنهاور آشکارا از غرامت مربوط بدم‌النتف سخن میگفت و پرداخت غرامت راجع به «تأسیسات شرکتی را که ملی شده است» کافی نمیدانست . این آخرین حرف آمریکا بود ولی از بدو امر نیز میشد چنین نتیجه‌ای را استنباط کرد .



در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دکتر مصدق از صحنه مبارزات نفت بیرون شد در داخل ایران چنین بنظر میرسید که اختلافات نفت به پایان رسیده است ولی جریان امر در خارج از ایران چنین نبود . در واقع مبارزات سخت و دوحریف اصلی هنوز در نهایت شدت خود ادامه داشت . در این هنگام شخصی که بعنوان نماینده دولت آمریکا و شرکتهای نفتی آمریکا نقش واسطه میان ایران و انگلیس را بازی میکرد همان آقای هربرت هوور خودمان است که قبلاً مشاور نفتی دولتهای ایران بود .

از این تاریخ به بعد نیز مانند گذشته میتوان مشی اختلافات دولتهای آمریکا و انگلیس را از زبان روزنامه‌های دو کشور و جراید علاقمند کشورهای دیگر ، که بطور نیمه رسمی دعاوی شرکت های نفتی مربوط به خود را منتشر میکردند ، استنباط نمود :

روزنامه لوموند چاپ پاریس بتاريخ بیست و یکم ابانامه ۱۳۳۲ (۱۲ نوامبر ۱۹۵۳) چنین نوشت: «مقاصد آمریکا نسبت به نفت ایران موجب پریشانی روزافزون محافل انگلیس شده است. آقای هوور مشاور فنی آقای دالس در بدو امر به تهران مسافرت کرده است... انگلیسها مایل نیستند که خواستهای آمریکائیها را برآورده سازند. ایرانیان نیز میدانند که بدون موافقت انگلستان بهیچ راه حلی نخواهند رسید. روزنامه اسپرور چاپ انگلستان مینویسد که مطبوعات ایران پراست از مندرجات روزنامه های آمریکائی که از طرف سفارت کبرای آمریکان تنظیم شده است. مندرجات مزبور بر این پایه قرار گرفته اند که ایرانیان بهیچوجه به بازگشت متخصصین انگلیسی رضایت نخواهند داد و سپس نتیجه میگیرد که کوشش سیاست آمریکا اینستکه پیش از استقرار مجدد روابط سیاسی بین ایران و انگلیس در نزد دولت اخیر نفوذ «قوی» برای خود ایجاد نماید». آنچه در این مقاله جالب توجه است اشاره روزنامه انگلیسی اسپرور به تبلیغات آمریکائی است دایر بر «مخالفت قاطع ایرانیان با بازگشت متخصصین انگلیسی» و از آن چنین مستفاد میشود که مذاکرات دولتین آمریکا و انگلیس در این لحظات بر پایه طرد کامل انگلیسها از منابع نفتی خوزستان دور میزده است.

در این هنگام دولت انگلیس میکوشید که روابط سیاسی قطع شده خود را با ایران مجدداً برقرار نماید تا از زیانهای که در اثر میانجیگری آمریکائیها به منافشان وارد میآمد جلوگیری بعمل آورد. تایمز مالی چاپ لندن بتاريخ اول آذرماه ۱۳۳۲ (۲۲ نوامبر ۱۹۵۳) در این باره چنین مینویسد: «دولت آمریکا میخواهد بوسیله مستر هوور نماینده خود که بین آمریکا و لندن و تهران رفت و آمد مینماید دول مزبور را از جریان امر مطلع سازد. اما این عمل میانجیگری شخص ثالث در این باب بیجا و پر معنی است... و هرگاه اقدامات مستر هوور صرفاً از موضوع مطلع ساختن دولتین ایران و انگلیس از جریان امر تجاوز نماید و این شخص بصورت رابط برای حل قضیه مورد اختلاف درآید جای بسی تأسف خواهد بود زیرا مذاکرات درباب یک موضوع بوسیله شخص ثالث، عملی بی معنی و بیجا تلقی میگردد، خصوصاً در این مورد که شخص ثالث خود نماینده دولتی میباشد که چشم طمع بمنابهی دارد که برای انگلستان دارای جنبه حیاتی است. خطری که فعلاً در موضوع نفت ایران وجود دارد این نیست که آمریکا بخواهد منفعت غیر منصفانه ای برای خود تحصیل نماید... ولی چنانچه دولت آمریکا بصورت پناهگاه... شرکتهای بزرگ نفت درآید ممکنست این دولت موقعیت

خود را در ایران مستحکم نموده ، این کشور را تحت سلطه خود درآورد . سلطه آمریکا بر نفت ایران ممکنست درآینده صورت عمل بخود بگیرد ولی دولت انگلیس نیز باید طوری رفتار کند که منافع انگلیسها در خاور میانه تأمین گردد . بدین ترتیب قطعی است که يك شخص ثالث قادر نخواهد بود منافع طرفین ایران و انگلیس را بهتر از خود آنها در نظر بگیرد . بهمین جهت است که بین دولت ایران و آقای ایدن (۱) یادداشتهای مستقیمی رد و بدل شده است .

کوشش آمریکا این بود که نسبت نفت دلار به نفت لیره را در خاورمیانه بالا ببرد و انگلستان را از این لحاظ تحت تابعیت مالی خود درآورد ، دلواپسی انگلیسها از این موضوع نیز عظیم بود . روزنامه نیوزکرونیکل چاپ لندن مورخ سوم آذر ماه ۱۳۳۲ (۲۴ نوامبر ۱۹۵۳) در این زمینه مینویسد : « محصولات فعلی نفت خاورمیانه در حدود ۱۲۰ میلیون تن است که محتملا در ۱۹۶۰ به دو برابر و در ۱۹۷۰ به پنج برابر یعنی به ۶۰۰ میلیون تن خواهد رسید . فعلا در حدود ۶۰ درصد از نفت خاورمیانه ، نفت دلاری است یعنی توسط شرکتهای بزرگ آمریکائی بهره برداری میشود و چهل در صد آن نفت لیره ای است . لذا چه از نظر عدالت عمومی و چه از لحاظ ثبات مالی ملت انگلیس لازم است که هنگام تسهیم محصول ایران نسبت نفت لیره ای که در خاورمیانه بدست میآید مورد توجه قرار گیرد . اما آمریکائیها بحکم اجبارات اقتصادی نمیتوانستند از فرصت بسیار مناسبی که بدست آورده و در مقام رابط میان ایران و انگلیس ریش و قیچی را بدست خود گرفته بودند نهایت استفاده را نمایند و به « عدالت عمومی » و « ثبات مالی » ملت انگلیس بیندیشند .

روزنامه THE MORNING ADVERTISER چاپ لندن در این مورد فریاد دردناک شرکتهای نفتی انگلیسی را با وضوح تمام منعکس میکند . این روزنامه در شماره هفدهم بهمن ماه ۱۳۳۲ (۶ فوریه ۱۹۵۳) چنین مینویسد : « گویا آمریکائیها طرحی برای تحویل گرفتن نفت آبادان میریزند قبل از آنکه این نقشه عملی شود ما امیدواریم از دولت خواسته شود که ضمن اعلامیه ای بیان کند که حقوقی که برای انگلستان باقی مانده از چه قرار است . باید بما بگویند که میزان علاقه ما در چه حدود است و بر دم انگلیس نیز باید فرصتی داده شود تا عقیده خود را ابراز دارند که آیا موافقت این علاقه را به آمریکائیها واگذار نمایند یا خیر . انگلستان هنوز

۱ - برای استقرار روابط دیپلماتیک .

ملتفت نشده است که آمریکا در مسائل مربوط به تجارتهای هنگفت اهدا و اصلا مقید به اصول اخلاقی سیاسی نیست. فایده‌ای ندارد که صبرکنیم تا زیان وارد شود و آنگاه یکی دو یادداشت دایر بر اعتراض بواشنگتون بفرستیم. واشنگتون بطور کلی روش مقرون به تکبر و تحقیری درباره تقاضاهای انگلستان در کلیه مسائل پیش گرفته که ناخوشایندترین جنبه مناسبات بین دو کشور است. اما درباره نفت ایران ما باید محکم بایستیم و بدون هیچ تخفیفی با اصرار طالب آن باشیم که همه حقوق باقیمانده ما دقیقاً رعایت گردد. حیثیت ما خصوصاً در خاور میانه وابسته به این رویه است.»

روزنامه لوموند چاپ پاریس پرده ابهام را بیشتر از این از روی مبارزات انگلیس و آمریکا و توطئه‌ای که ایندو کشور علیه ایران می‌چیدند بالا میزند. این روزنامه بتاريخ بیست و ششم آذر ماه ۱۳۳۲ (۱۷ دسامبر ۱۹۵۳) چنین مینویسد: «سلاطین نفت یا لاقول سفرای ایشان در لندن در اطراف سرویلیام فریزر رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران مجتمع شده‌اند تا راجع به تقسیم نفت ایران ... بحث نمایند. انگلیسها مایلند قبلاً جبهه‌ای تشکیل دهند که تهرانرا از بهره‌برداری از اختلاف منافی که شرکتهای نفتی جهان با یکدیگر دارند ممانعت نمایند. در لندن مخفی نمیدارند که اصل مقصود آنها برقرار ساختن تعادلی بین نفت استرلینگ و نفت دلار است. انگلیسها علاقمندند که پای وساطت آمریکائیهها را پس بزنند اینستکه برای استقرار مجدد روابط دیپلماتیک کوشش کردند و موفق هم شدند. البته استقرار روابط دیپلماتیک مانع از آن نخواهد شد که مستر هوور متخصص وزارت خارجه آمریکا همراه با نمایندگان انگلیس به تهران برود. در واقع موضوع اینستکه «رقابت درعین تشریک مساعی» محفوظ بماند. مذاکرات فعلی نشان خواهد داد که آیا کمپانیهای بزرگ نفتی با وجود مبارزاتی که گاهگاه بصورت جدی جلوه گر میشود خواهند توانست در برابر ملل شرق که تأمین کننده سعادت مشترک این کمپانیها هستند باهم کنار بیایند یا نه.»

اما نظر دولت ایران را در این میان از زبان روزنامه تایمز مالی چاپ لندن چنین میتوان استنباط کرد: این روزنامه بتاريخ بیستم بهمن ماه ۱۳۳۲ (نهم فوریه ۱۹۵۴) مینویسد: «نظریه اولیای دولت ایران در وضع حال بدینقرار خلاصه میشود: ۱- جریان یافتن هرچه زودتر نفت. ۲- رعایت کردن مقررات ملی شدن نفت در ازاء پرداخت غرامت بدون در نظر گرفتن عدم النفع برای سالهای باقیمانده تا ۱۹۹۳. ۳- عدم مراجعت شرکت سابق نفت بایران ولی استفاده از تعدادی از کارشناسان انگلیسی در جزو پانصد تا هزار کارشناس خارجی مورد لزوم. ۴- وجود امکان بازاریابی

برای نفت ایران فقط بتوسط چند شرکت ثروتمند خارجی و از آن جمله شرکت نفت انگلیس و ایران و لزوم تشریک مساعی گروهی از شرکت های نفتی در ایران ولی اختصاص يك سهم جزئی برای شرکت نفت انگلیس و ایران » .

برآشفتگی انگلیسها را از چنین تنگنایی میتوان از مندرجات روزنامه شفیلد تلگراف چاپ انگلستان دریافت نمود . این روزنامه بتاريخ ششم اسفند ماه ۱۳۳۲ (۲۵ فوریه ۱۹۵۴) چنین مینویسد : « امپراتوری پانصد میلیون لیره ای شرکت نفت انگلیس و ایران با پول و فکر انگلیسی ساخته شده و بزرگترین ودیعه تجارتي انگلستان در ماوراء دریاها و قسمت عمده سهام آن در دست دولت انگلیس بوده است . این شرکت نمایندگان هفت شرکت نفت را بلندن دعوت نموده تا در باب چگونگی تجدید جریان نفت ایران ببازار های جهان مشورت کنند . پنج تا از این شرکتها آمریکائی هستند . گفته میشود که آقای هربرت براونل (۱) رئیس دیوان کشور آمریکا بآنها اطمینان داده که قوانین آمریکائی ضد تراست را در مورد مشارکت در يك کنسرسیوم بین المللی مربوط به نفت ایران علیه آنها بکار نخواهد برد . گفته میشود که این شرکتهای آمریکائی سهمی معادل پنجاه در صد در این کنسرسیوم مطالبه نموده اند . بدین قراز سهم انگلستان ۴۵ در صد و سهم ایران پنج درصد خواهد بود . نمایندگان آمریکا در صدد هستند که تولید نفت ایرانرا در اختیار خود در آورند . در اینجا باید با کمال صراحت پرسید که آیا برای برآه انداختن مجدد نفت ایران لازم است که کنسرسیوم پیشنهادی تحت کنترل آمریکا باشد ؟ البته خیر » . این روزنامه سپس چنین ادامه میدهد : « با اینکه منطقه نفت استرلینگ فعالیت خاصی نشان داد و در بدو امر کسری حاصله از بحران نفت ایران را جبران کرد و مقدار بهم بیش از آن تولید نمود مدیران صناعت نفت آمریکا تا هنگامی که روزگار بکام دگتر مصدق بود استفاده هائی نمودند و اینک علاقه ای ندارند که داوطلبانه منافع خود را چه بسود ایرانیان و چه به سود شرکت نفت انگلیس و ایران تقلیل دهند . البته نمیتوان آمریکائیها را از کوششی که برای وسعت دادن بعلاق خود در نفت خاورمیانه بکار میبرند ملامت کرد اما آیا بایشان اجازه هم باید داد که بدین منظور بعملیاتی که نسبت به علائق و حیثیت انگلستان زیان آور است دست بزنند ؟ . شاید هنوز وقت آن سپری نشده باشد که شرکت نفت انگلیس و ایران ، تا آن حد که در خاورمیانه امکان پذیر

1- Herbert Brownell.

است ، بدون شريك اقدام بنمايد .

این بود کلیاتی از دعاوی انگلیسها . اما سخنگویان مطبوعاتی تراست های نفتی آمریکا نیز بنوبه خود از اقامه دعوی علیه شرکتهای انگلیسی و تهدید ، و ارعاب دولت انگلیس باز نایستادند چنانکه روزنامه آمریکائی نیویورک تایمز بتاريخ یازدهم اسفند ماه ۱۳۳۲ (دوم مارس ۱۹۵۴) تحت عنوان « نفت ایران » چنین نوشت : « . . . جای بسی تأسف است که اصرار وایرام انگلیسها در بدست گرفتن کنترل کنسرسیوم بین المللی حل مشکل نفت را به تمویق انداخته است . انگلیسها خود معتقدند که علت اساسی ملی شدن صنعت نفت . . . تنفر شدید مردم ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران بود . . . اکنون نیز چنانچه کنترل کنسرسیوم بین المللی بدست انگلیسها افتد مسلماً همان مشکلات و اعتراضات سابق تجدید خواهد شد و بدین قرار اگر اصرار انگلیسها موجب شود که حل مسئله نفت و خود ایران به مخاطره افتد مسئولیتی بردوش دولت انگلیس خواهد افتاد که بهیچوجه قابل مقایسه با چهار درصدی که هم اکنون در لندن مورد جر و بحث است نخواهد بود . از قرار معلوم نظر وزارت خارجه آمریکا اینستکه هر قسم تهیمی که بیش از پنجاه در صد سهام را نصیب دو شرکت نفت انگلیس و ایران و شل بنماید با اعتراض ایرانیان برخورد خواهد کرد . »

این سخنان صریح و بلیغ آشکارا میرساند که آمریکائیهها سرانجام به واگذاری پنجاه درصد از سهام کنسرسیوم به شرکتهای انگلیسی رضایت داده درحالیکه انگلیسها ۵۴ درصد سهام را مطالبه مینموده اند . علاوه براین آمریکائیهها به بهانه آنکه واگذار نمودن اکثریت سهام کنسرسیوم به شرکتهای انگلیسی موجب « تحریک مجدد خشم و تنفر و اعتراض ایرانیان » خواهد شد و « مشکلات سابق » تجدید خواهد گردید کنترل کنسرسیوم و اکثریت سهام را بعنوان حق مسلم خویش در نظر گرفته و اظهار میداشتند که فقط در چنین حالتی است که « موضوع حل مسئله نفت ایران و خود ایران » به مخاطره نخواهد افتاد . مفهوم مخالف این اظهارات این بود که در صورتیکه انگلیسها ۵۴ درصد سهام را بخواهند ایرانیان به حل مسئله نفت رضایت نخواهند داد و خطر کمونیسم از نو ملت ایرانرا در برخواهد گرفت .

سرانجام آمریکائیهها بدریافت چهل درصد از سهام کنسرسیوم رضایت دادند ، فرانسویها شش درصد آن سهام را بدست آوردند و از پنجاه و چهار درصد بقیه سهام چهل درصد به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران یعنی بریتیش پترولیوم و چهارده درصد به شرکت انگلیسی - هلندی شل رویال داچ اختصاص یافت .

پایان

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست مندرجات

۱	آمریکا در سه جبهه نبرد :
۴	۱- جبهه مبارزه با کمونیسم
۱۱	۲ - جبهه مبارزه با امپریالیسمهای استعماری
۴۰/III	۳- جبهه مبارزه با پیشرفت ملل
۵۰/II	تقسیم مصنوعی جهان بدو منطقه صنعتی و غیر صنعتی :
۵۰/VI	صندوق خاص سازمان ملل متحد
۵۱	منجمع مالی بین المللی
۵۲	جریان سرمایه های خصوصی
۵۳	صنعتی کردن کشور های توسعه نیافته
	بزرگان چه میگویند :
۵۶	آینده ایالات متحده
۵۷	چرا پیروز نشویم ؟
۵۸	استراتژی صلح و طرح اتحاد برای پیشرفت
۶۲	شش بحران
۷۰/IV	سه قرن ونیم تاریخ استعماری آمریکای لاتین :
۷۰/IX	اعلامیه مونروئه
۷۰/X	از استعمار آیری تا استعمار یانکی
۸۴	چین و هندوستان :
۸۴	چین بعنوان نمونه نامطلوب
۸۸	هند بعنوان نمونه مطلوب
۹۲	کتاب ملت گوسفند
۱۱۲	کتاب آمریکائی زشت
۱۱۳	جریان حوادث ساختگی لائوس

۱۲۳	کتاب فعالیتهای پنهانی سیا بحران آمریکا، مسئله بازارها - بحران ۱۹۳۰ - تجربه روزولت و جنگ :
۱۲۶	۱- بحران
۱۲۷	۲- تجربه روزولت
۱۲۹	۳- مقاومت تراستها و سقوط مجدد
۱۳۱	جنگ
	اقتصاد معاصر - امپریالیسم آمریکا :
۱۳۷	۱- عمل در روی بازار کار
۱۳۷	۲- کوشش برای دگرگونی
۱۳۹	۳- فقر آمریکا و تجسس پایگاههای فنی
۱۴۰	۴- در تجسس بازار برای سرمایه ها و کالاها
۱۴۴	دورنماهای آینده
	از لیبرالیسم اقتصادی تا استبداد تراستها :
۱۴۶	رقابتهای خردکننده
۱۴۷	عهد سلاطین
۱۴۸	تراست و نبرد تراستها
۱۴۹	تراستهای آمریکائی
۱۵۰	سازمانهای بانکی
۱۵۰	مهمترین سازمانهای صنعتی آمریکا
۱۵۲	سوء استفاده از آزادی در پناه آزادی
۱۵۳	مبارزه با انحصارات
۱۵۵	روزولت در زیر شلاق مبارزه با کمونیس
۱۵۶	پایان افکار افسانه‌ای
۱۵۶	سلطه قاطع تراستها
۱۵۷	سوسیالیسم از نظر تراستها
	جریان تضادها :
۱۵۸	آزادیهای فردی
۱۶۱	زیاده روی در استفاده از میراث ملی
۱۶۳	از گوشه‌گیری تا هجوم
۱۶۵	هجوم سودپرستی در جامعه روحانیت

۱۶۷	کارتل بین‌المللی نفت
۱۷۱	هفت شرکت کلان نفتی
۱۷۵	دارائی و سود هفت غول نفتی
۱۷۶	مقام تولید آمریکا درجهان
۱۷۷	نفت خاورمیانه
۱۷۸	شرایط زمانی اخذ امتیازات :
۱۸۳-۱۷۹	ایران - عراق - عربستان سعودی - کویت
۱۸۴	تعیین قیمت نفت با پیروی از منافع آمریکا
	امپراتوری نفت :
۲۱۷	کتاب یک وزیر انگلیسی - کشف گنج
۲۱۸	مخاطرات آینده
۲۲۱	سهم امپریالیسم
۲۲۱	امپریالیسم مخفی بر مبنای بازی قیمت‌ها
۲۲۵	بحران رقابت قیمت‌ها
۲۲۸	بیم کشور های تولیدکننده نفت
۲۲۸	بیم شرکتهای نفتی
۲۲۹	امپریالیسم مخفی نفت
۲۳۱	یک نتیجه و یک مقدمه
۳۴۰	نگاهی بگذشته استعماری :
۲۴۲	امپراتوری پرتغال
۲۴۳	امپراتوری هلند
۲۴۷	هجوم به هند
	هجوم بایران :
	روابط ایران با قدرتهای غرب اروپا - شاهان صفوی - افغان - ظهور نادر -
	قیام ملت ایران - کریمخان زند - آقامحمدخان قاجار - روابط ایران
۲۶۶	وروسیه - فتحعلیشاه قاجار - هرج و مرج
	اروپا و ایران در آستانه قرن نوزدهم :
۳۲۱	۱- روسیه
۳۲۷	۲- فرانسه بعد از انقلاب
۳۳۲	۳- سیستم پارلمانی انگلیس

تبرستان
www.tabarestan.info

۳۴۲	۴- انقلاب صنعتی اروپا
۳۵۰	توسعه سرمایه‌داری
۳۵۲	۵- امپراتوری بریتانیا
	۶- ایران در دام غرب :
۳۵۷	مجادلات بریتانیا و روسیه و فرانسه در آغاز سلطنت قاجاریه
۳۵۹	نادانی و کهنه فکری در برابر فریب و ریا
۳۶۰	قرارداد فتح‌لیشاه و حکومت هند
۳۶۴	اولین اتحاد یکطرفه - اتحاد فتح‌لیشاه با حکومت انگلیسی هند
۳۶۵	یک اشتباه بزرگ تاکتیکی - جنگ اول ایران و روس
۳۶۷	سازش انگلیس و روس
۳۶۸	سیاست خدعه و فریب - ناروژدن بریتانیا بدولت ایران
۳۶۹	دومین اتحاد یکطرفه - اتحاد با فرانسه ناپلئون بناپارت
۳۷۱	ناروژدن فرانسه بایران
۳۷۲	بیطرفی بمنوان یک سیاست نجات دهنده
۳۷۶	آثار شوم سیاست اتحاد
۳۷۸	اتحاد با انگلیس بمنوان آغاز تبعیت استعماری
۳۸۷	آغاز اسارت طولانی
۳۸۹	پیروزی روسها و پیشرفت انگلیسها
۳۹۱	عهدنامه گلستان
۳۹۲	نخستین شعار استعمار
۳۹۴	شکست فتح‌لیشاه بمنوان شکست سیستم کهن
۳۹۸	نمونه‌ای از شکست یک سیستم
۴۰۱	جنبشی عظیم در رژیم نامتناسب - جنگ دوم ایران و روس
۴۰۶	عهدنامه ترکمانچای
۴۰۷	آغاز سلطه قطعی استعمار
۴۱۳	ورود مستشاران استعمار
۴۱۷	قتل یکمرد بزرگ : میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام
۴۳۰	تملك ایران جنوبی
۴۳۱	یک درس و یک امید : انقلاب افغانستان
۴۳۸	مکتب افکار عمومی در برابر استبداد استعماری

۴۴۳	يك مقایسه ضروری : ایران و ژاپون
۴۴۶	روحیه استعماری رجال - وفات محمد شاه
۴۵۴	ظهور امیر کبیر ، مردی نو و جاویدان
۴۵۷	شوراندن افواج علیه امیر کبیر
۴۵۸	قیام مسلحانه مردم به حمایت از امیر
۴۶۵	اقدامات اساسی امیر
۴۸۶	شکست سد بزرگ : قتل امیر کبیر
۴۹۵	گشایش عهد امتیازات
۵۰۴	غارتگریهای روس و انگلیس
۵۰۸	تسلیم ناصرالدینشاه به سیاست انگلیس : قرارداد رویتز
۵۱۵	قرارداد رژی
۵۱۶	قیام ملت ایران علیه قرارداد : یادداشتهای دکتر فووریه فرانسوی
۵۲۴	تسلیم ناصرالدینشاه به سیاست روس
۵۲۵	قرضه های مظفرالدینشاه
۵۳۱	سازش روس و انگلیس : قرارداد ۱۹۰۷
۵۳۲	یادداشتهای مورگان شوستر آمریکائی
۵۴۰	قرارداد نهانی انگلیس و روس
۵۴۱	اجرای قرارداد
۵۴۳	قرارداد ۱۹۱۹
۵۴۵	مخالفت آمریکا با قرارداد ۱۹۱۹
۵۴۷	هجوم آمریکا :
۵۴۹	مبارزات انگلیس و آمریکا - نفت ایران
۵۴۹	مجلس چهارم - قرارداد با کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی
۵۵۱	کمپانی نفت سینکار
	جنگ اول جهانی - آغاز عقب نشینی بریتانیا - مشاجرات بر سر نفت
۵۵۳	عثمانی
۵۵۳	قرارداد نفت عثمانی با کمپانی آمریکائی
۵۵۳	شرکت نفت انگلیس و آلمان - تورکیش پترولیوم
۵۵۴	شرکت نفت آنگلو ساکسون پترولیوم
۵۵۴	کنفرانس سان رمو

۵۵۶	مبارزات آمریکا و انگلیس بر سر نفت عراق
۵۵۶	قرارداد خط قرمز - تأسیس شرکت نفت عراق
۵۵۷	امتیاز نفت بحرین
۵۵۷	امتیاز نفت عربستان سعودی
۵۵۷	شرکت آمریکائی نفت کالتکس
۵۵۷	شرکت آرامکو
۵۵۸	امتیاز نفت کویت
۵۵۸	امتیاز نفت قطر
۵۵۹	جنگ جهانی دوم و سلطه قاطع آمریکا
۵۶۰	منشور آتلانتیک
۵۶۱	زمینه مساعد سیاسی آمریکا در شرق
۵۶۲	غائله آذربایجان ، نفت شمال و حزب توده
۵۶۵	تاکتیک و هنر آور و استراتژی تجاوزکارانه آمریکا
۵۶۵	بنگاه آمریکائی خاور نزدیک
۵۷۳	سیاست تسلیم در برابر استراتژی هجوم : موافقتنامه های دولت دکتر مصدق
۵۷۶	جدال برای تصرف منابع نفت
۵۷۹	مذاکرات واشنگتن
۵۸۱	عقب نشینی انگلیسها
۵۸۱	شوروی و نفت شمال
۵۸۴	موافقتنامه جدید آمریکا و انگلیس
۵۸۴	قرارداد سری آمریکا و انگلیس بر سر نفت خاورمیانه
۵۸۵	سازش کمپانیهای نفتی آمریکائی و انگلیسی
۵۸۶	جدال برای تصرف بازارها
۵۸۷	مبارزات سخت آمریکا و انگلیس
۵۹۰	بیشرفت آمریکا در تصرف منابع نفت خاورمیانه
۵۹۱	موافقتنامه قوام و سادجیکف - مجلس ایران و نفت
۵۹۴	قرارداد الحاقی
۶۰۲	ملی شدن صناعت نفت - نخصت وزیری دکتر مصدق
۶۴۹	پایان
۶۵۱	فهرست

www.tabarusan.info



٤٤ : ٤٨٥ ريال